دانشنامه امام

جعفر الصادق علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشنامه امام جعفر صادق علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانشنامه امام جعفر صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

آ

آداب سفر

ربعی بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهای شما و نامهای پدرانتان می‌نامیم آیا این برای ما مفید و نافع است؟

حضرت فرمودند: آری به خدا قسم؛ آیا دین به جز محبت است، خداوند متعال می‌فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۱] «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۱.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۶۷، بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۹۵ ح ۵۷.

در تعالیم اسلامی برای سفر آداب و دستورات خاصی بیان شده است که بی شک رعایت آنها در وطن ضروری نمی‌باشد. البته ممکن است کسی در ابتدای امر، چنین تصور کند که لازمه‌ی جوانمردی و مروت و همت والای انسانی این است که در سفر امکانات زیادی با خود داشته باشد تا بتواند همراهان خود را مهمان کند و هزینه‌های سفر آنان را بپردازد. اما امام صادق علیه‌السلام این عمل را صحیح ندانسته و آن را نهی نموده است؛ زیرا اگر همسفرها نیز بخواهند همانند او چنین هزینه‌هایی را بپردازند، بسا تکلیف سنگینی بر آنان تحمیل خواهد شد. حال اگر شخص نیز بخواهد خود همه‌ی این هزینه‌ها را تحمل کند، در حقیقت همسفران خود را ذلیل و شرمسار کرده است و این برخلاف آداب معاشرت اسلامی است که کسی چیزی را به اسم احسان بر برادر دینی خود تحمیل کند و او را خوار و ذلیل نماید.

از این رو امام صادق علیه السلام به این امر بسیار تأکید کرده به طوری که به شهاب بن عبد ربه [۱] که به آن حضرت گفت: «شما می‌دانید که من اهل دستگیری و کمک به برادران خود هستم و به عده ای که با آنان به مکه می‌روم، اجازه‌ی تهیه‌ی چیزی را نمی‌دهم، بلکه تمام وسایل و هزینه‌های مورد نیاز را شخصا به عهده می گیرم» امام علیه‌السلام در پاسخ به او فرمود: «چنین کاری را مکن، زیرا اگر آنان بخواهند سهم خود را بدهند در حق آنان ظلم کرده ای و اگر ندهند شرمسار خواهند شد، پس تو با امثال خود سفر کن تا آنان را آزار ننمایی» [۲].

با توجه به سخن امام علیه‌السلام، اگر کسی مخارج سفر دیگری را بپردازد، موجب خواری و ذلت او می‌شود. به طور کلی امام علیه‌السلام مسافرت با طبقات پایین تر و همچنین با طبقات بالاتر از خود را نیز نهی نموده و به ابوبصیر می‌فرماید: «من دوست نمی‌دارم کسی به خود ذلت و خواری بدهد، هر کسی باید از جهت مالی و اقتصادی با امثال خود مسافرت کند [تا این که نه ذلت

ببیند و نه کسی را ذلیل کند.]

روزی ابوبصیر روزی از امام علیه‌السلام در مورد کسی که با افراد ثروتمند مسافرت می‌کند، سؤال نمود و گفت: افراد ثروتمند هنگامی که سفره‌های خود را در سفر باز می‌کنند شخص ضعیف نمی‌تواند مانند آنان باشد از این رو شرمسار می‌شود. و امام علیه‌السلام در پاسخ به او و هشام بن حکم نیز که چنین سؤالی را از امام علیه‌السلام پرسید، فرمود: «با مثل خودت مصاحبت و سفر کن.» [۳] بنابراین امام علیه‌السلام به هر دو گروه توصیه فرمود که با امثال خودشان مسافرت کنند، تا کسی سبب خواری خود و یا دیگران نشود. این سخنان تنها بخش اندکی از وصایای حکیمانه و زیبای امام صادق علیه‌السلام نسبت به آداب سفر بود که ما به آن بسنده کردیم.

پی نوشت ها:

[۱] شهاب بن عبد ربه از اصحاب امام صادق علیه‌السلام و اهل کوفه و مورد اعتماد راویان بوده و ابن ابی عمیر از او روایت می‌کند.

[۲] وسائل ج ۸ / ۳۰۲.

[۳] وسائل الشیعه ج ۸ / ۳۰۳.

آزردن پدر و مادر

«یعقوب بن شعیب» از یاران امام ششم علیه‌السلام گفت: امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «چون روز قیامت شود، پرده‌یی از پرده‌های بهشت را کنار زنند، سپس هر جانداری بوی آن را از مسافت پانصد سال راه بشنود، جز یک گروه.» عرض کردم: آنان کیانند؟! فرمود: «عاق والدین.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ، باب العقوق

آماج دشمنان خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خداوند در دنیا دوست خود را آماج دشمن خویش قرار داده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۶۸ / ۲۲۱ / ۱۰، همان، همان، ۲۲۸۴۹.

آیا خوردن روغن مخلوط با گوشت خوب است؟

ابوالجارود گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: آیا خوردن روغن مخلوط با گوشت خوب است (یعنی از نظر بهداشت خوب است و ضرری ندارد)؟

حضرت فرمود: بخور، و به من بخوران (یعنی به من هم بده بخورم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۴۰، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۵۹ ح ۹.

آیا گناهان کبیره استثناء هم دارند؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: آیا در گناهان کبیره هم استثناء می‌باشد که خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟

فرمود: آری.

پی نوشت ها:

آیا باز پس گرفتن صدقه خوب است؟

از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کردم: اگر شخصی صدقه‌ای به فرزندش بدهد آیا باز پس گرفتن آن صدقه خوب است؟

حضرت فرمود: پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: کسی که صدقه‌ای به کسی می‌دهد پس گرفتن آن مانند کسی است که استفراغ می کند و سپس استفراغ خود را بر می گرداند (می‌خورد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۶۸.

آیا مسجد کوفه قدیم است؟

در حدیث مفصلی مفضل از امام صادق – علیه‌السلام – پرسید: آیا مسجد کوفه قدیم است؟

حضرت فرمود: بله، و آنجا محل نماز أنبیاء – صلوات الله علیهم – است و پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله و سلم – نیز آنجا نماز خواند. و آن هنگامی بود که به معراج برده شد، جبرئیل – علیه‌السلام – به حضرتش فرمود:

ای محمد، این مسجد پدرت آدم – علیه‌السلام – و محل نماز أنبیاء – علیهم‌السلام – است، پس فرود آی و در آن نماز بگزار.

حضرت فرود آمده و نماز گزارد، سپس جبرئیل – علیه‌السلام – او را به آسمان عروج داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] روضة الکافی: ۲۷۹ – ۲۸۱، بحارالأنوار: ج ۱۸ ص ۳۱۲ ح ۲۵.

آیا پیامبر منافقین را می‌شناخت؟

موسی بن بکر گوید: شخصی از اصحابمان به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کرد: آیا پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – نامهای منافقین را می‌شناخت؟

حضرت فرمودند: خیر، ولی هنگامی پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – که در جنگ تبوک بود و بر استر خود سوار بود و مردم در پیشاپیش ایشان حرکت می کردند، به عقبه (گردنه) رسید در حالی که بالای آن چهارده مرد که شش نفر آنها از قریش و

هشت نفر از مردم مختلف بودند - یا به عکس و تردید از ناحیه راوی است - نشسته بود، جبرئیل نزد حضرت آمد، و گفت: فلانی و فلانی و فلانی؛ بالای عقبه (گردنه) نشسته‌اند تا اینکه استر شما را رم دهند.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را صدا زدند و فرمودند: ای فلانی، و ای فلانی، و ای فلانی؛ شما آن بالا نشسته‌اید تا استر مرا برمانید.

و حذیفهٔ (بن الیمان نیز) پشت سر پیامبر ایستاده و نام آنها را دنبال پیامبر می‌آورد.

حضرت فرمود: ای حذیفه شنیدی؟

حذیفه گفت: بله.

حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: کتمان کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۲۳۳ ح ۱۰.

آیا جایز است انسان خود را تعریف کند؟

سفیان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا جایز است انسان خود را به پاکی تعریف و توصیف کند؟

حضرت فرمود: بله، اگر مجبور شد اشکالی ندارد، مگر نشنیدی کلام حضرت یوسف را: (اجعلنی علی خزائن الأرض انی حفیظ علیم) [۱] «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگه‌دارنده و آگاهم»، و فرمایش عبدصالح را که: (أنا لکم ناصح أمین) [۲] «من خیرخواه امینی برای شما هستم». [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۵۵.

[۲] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۶۸.

[۳] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۵۹ ح ۱۴۵.

آیا آرزو کردن مرگ خوب است؟

احمد بن حسن حسینی از امام عسکری - علیه‌السلام - و حضرتش از پدرانش - علیهم‌السلام - روایت نمود که: مردی خدمت امام صادق - علیه‌السلام - رسید و به حضرتش عرض کرد: من از دنیا خسته شدم، آیا می‌شود آرزوی مرگ از خدا کنم؟

حضرت فرمود: آرزوی زندگی کن تا اطاعت کنی نه معصیت، زیرا زندگی کردن و اطاعت کردن بهتر است برای تو از اینکه بمیری و دیگر نه اطاعت کنی و نه معصیت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۱۲۸ ح ۱۵.

آیا ابلیس در آسمان مسؤولیتی داشت؟

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کردم: آیا ابلیس از فرشته‌ها بود، یا مسؤولیتی در آسمان به عهده داشت؟ حضرت فرمود: ابلیس از فرشتگان نبود، ولی فرشتگان خیال می‌کردند از آنها است، و خدا می‌دانست که او از آنها نیست، و هیچ مسؤولیتی و نقشی در آسمانها نداشت، و هیچ امتیاز و کرامتی نداشت.

من آمدم نزد طیار، و به او خبر دادم از آنچه شنیدم، او این مطلب را رد کرد، و گفت: چگونه از فرشته‌ها نباشد، در حالی که خداوند به ملائکه می‌گوید: (أسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبلیس) [۱] «برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس».

پس طیار خدمت امام صادق – علیه‌السلام – رسید در حالی که من نزد او بودم – از حضرتش سؤال کرد و گفت: فدایت شوم؛ آیا فرمایش خدا در جاهای متعدد در حین خطاب به مؤمنین: (یا أیها الذین آمنوا) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» شامل منافقین می‌شود یا خیر؟

حضرت فرمود: بله، منافقین و گمراهان و هر کس که ظاهرا به دعوت پیامبر اکرم لبیک گفت.

توضیح: گویا طیار بدین جهت از این آیه سؤال کرد تا زمینه را برای اشکال گرفتن بر امام – علیه‌السلام – به ادعای خروج منافقین از خطاب در فرمایش خدا: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» آماده کند سپس اشکال کند که منافقین چون از مؤمنین خارجند از این خطاب، پس ابلیس نیز از فرشتگان خارج است.

و چون امام صادق – علیه‌السلام – توضیح داد که منافقین داخل در عنوان «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» می‌باشند، لذا دیگر جائی برای اشکال نماند.

علامه مجلسی – رحمه الله – (در ذیل همان حدیث) در کتاب نبوت گوید: حاصل حدیث این است که خداوند از این جهت ابلیس را داخل فرشتگان نمود چون با آنها مخلوط بود، و ظاهرا از آنها بود. و خدا خطاب امر به سجود را به این حاضرین نمود که ابلیس در میان آنها بود.

یا مراد به خطاب ای فرشتگان به عنوان مثال بود و ابلیس نیز مأمور بود، زیرا ظاهرا از آنان، و مظهر صفات آنها بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۴.

[۲] تفسیر العیاشی: ۱: ۳۳، بحارالأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۷ ح ۵۴.

آیا استفاده از پرده‌های عکس دار جایز است؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: گاهی در خانه از بالشها، و فرشهای عکس‌دار استفاده می‌کنیم، آیا این جایز است؟

حضرت فرمود: استفاده از فرشها و بالشهای مصور اشکالی ندارد، ولی استفاده از چیزهائی که روی دیوار یا به تخت خواب آویزان می‌شود مکروه است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق: ص ۱۵۳، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۲۸۸ ح ۱۵.

آراستگی ظاهری

حضرت ظاهری آراسته داشت. قامتش نه کوتاه بود و نه بلند؛ چهره‌ای داشت که بسان ماه می‌درخشید. پوست او لطیف بود و موهایی مجعد و مشکین و پیشانی بلندی داشت. او لباس‌هایی را که مورد رضای جدش بود، می‌پوشید که پیامبر فرموده بود: «بدون اسراف و تکبر بخورید و بیاشامید و بپوشید». [۱] .

نقل شده است روزی سفیان ثوری، حضرت را دید که قبایی آراسته و زیبا پوشیده است. سفیان ثوری می گوید: با تعجب به حضرت می‌نگریستم. پس حضرت فرمود: ای ثوری! چه شده که چنین با تعجب نگاه می کنی؟ آیا از آنچه می‌بینی، تعجب می کنی؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! این لباس، لباس شما و پدرانت نیست. پس حضرت فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و نداری امت بود و آنان به اقتضای زمانشان لباس می‌پوشیدند، ولی این زمان، زمان نعمت است و نعمت به سوی امت روی آورده است.

سپس حضرت قبای رویین را کنار زد و قبای پشمی خشنی را که زیر لباس‌هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ما این لباس خشن را برای خدا پوشیده‌ایم و لباس رویین و آراسته را برای شما. پس هر آنچه برای خدا باشد، پوشیده می‌داریم و آنچه برای شما باشد، آشکارش می کنیم. [۲] .

عبدالحلیم جندی می‌نویسد:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «آن گاه که خداوند نعمتی را به کسی ارزانی می‌دارد، دوست دارد آن نعمت را نزد او ببیند؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.» و می‌فرمود: «خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از فقر و فقرنمایی ناخرسند است».

همچنین می‌فرمود: «مرد باید لباس خویش را پاکیزه نگه دارد و از بوی خوش استفاده کند و خانه خویش را گچ کاری کند و آستانه خود را پاکیزه سازد». [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] عبدالحلیم جندی، الامام الصادق علیه‌السلام، ص ۲۰۴.

[۲] حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۳.

[۳] عبدالحلیم جندی، الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۰۴.

آیا نامگذاری فرزندان طبق نامهای ائمه مفید است؟

ربعی بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهای شما و نامهای پدرانتان می‌نامیم آیا این برای ما مفید و نافع است؟

حضرت فرمودند: آری به خدا قسم؛ آیا دین به جز محبت است، خداوند متعال می‌فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۱] «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۱.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۶۷، بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۹۵ ح ۵۷.

آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟

ابن‌بکیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که حسن بن علی - علیهماالسلام - بیست بار با پای پیاده به حج رفتند؟ (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهماالسلام - چنین به حج رفت در حالی که جهاز و محملها در کنار او در حرکت بودند.

- توضیح: مراد این است که پیاده رفتن حضرت مجتبی - علیه‌السلام - به حج به خاطر نداری وسیله نبوده است، بلکه از روی خضوع و تواضع در برابر حق تعالی بوده است. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۳۳۲ ح ۳.

آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

مالک بن عطیه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

حضرت فرمود: اما در حلال و حرام پس دانششان یکسان است، و آنها در غیر این مورد در علوم دیگر بر همدیگر برتری دارند. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۲۶۸، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۶۰ ح ۱۵.

آیه «کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟

عیسی بن داود نجار گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه‌السلام - شنیدم که فرمود: از پدرم (امام صادق - علیه‌السلام -) درباره‌ی فرمایش خدا: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا - خالدین فیها لا یبغون عنها حولا) [۱] «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آنجا نمی‌کنند» سؤال نمودم.

فرمود: درباره‌ی آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین نازل شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی کهف آیه‌ی ۱۰۷ و ۱۰۸.

[۲] کنز الفوائد: ۱۴۶، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۲۶۹ ح ۴۰.

آیا ابوذر برتر است یا شما اهل بیت؟

۱- عثمان بن عمران از عباد بن صهیب روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خبر ده مرا آیا ابوذر برتر بود یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: ای پسر صهیب؛ ماههای سال چند تا است؟

عرض کردم: دوازده ماه.

حضرت فرمود: چند تای آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: ماه رمضان برتر است یا ماههای حرام؟

عرض کردم: بلکه ماه رمضان.

فرمود: ما اهل بیت نیز چنین می‌باشیم، کسی با ما قابل مقایسه نیست.

همانا ابوذر روزی در میان اصحاب رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – نشسته بود و آنها فضائل و مناقب افراد را می‌شمردند، ابوذر فرمود: علی بن ابی‌طالب – علیه‌السلام – افضل این امت است، او قسمت کننده‌ی بهشت و آتش است، او صدیق و فاروق این امت است، و حجت خدا بر امت است.

حاضران از سخن او خوششان نیامد، و همگی چهره از او گرداندند و فرمایش او را تکذیب نمودند.

ابوامامه‌ی باهلی که در میان آنان بود نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – رفت و سخن ابوذر را به عرض رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – رسانید، و اعراض و تکذیب حاضران درآن محفل را گزارش کرد.

رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: آسمان (کبود و آبی) سایه نینداخت، و زمین تیره برنداشت – یعنی از میان شما ای ابو امامه – شخصی را که راست لهجه‌تر (راستگوتر) از ابوذر باشد. [۱] .

– توضیح: صدیق: یعنی تصدیق کننده‌ای که هیچ شکی در باورش نیست، و از همه ایمانش راسختر، و یقینش کاملتر است. و فاروق: یعنی کسی است که محبت و مودتش موجب حدا شدن صف‌ها است.

۲– اسماعیل فراء از مردی نقل می‌کند که گفت: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مگر نه رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – درباره‌ی ابی‌ذر – رحمة الله علیه – فرمود: آسمان سایه نینداخت و زمین دربرنداشت مردی را که دارای زبانی راستگوتر از ابوذر باشد».

حضرت فرمود: بله.

عرض کردم: پس جایگاه رسول خدا– صلی الله علیه و آله و سلم – و امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – کجا است؟ و جایگاه حسن و حسین – علیهماالسلام – کجا است؟

حضرت فرمود: سال چند ماه دارد؟

عرض کردم: دوازده ماه.

فرمود: چند تای آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه آن.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

حضرت فرمود: در ماه رمضان شبی است که برتر و بالاتر از هزار ماه است. ما اهل بیت قابل مقایسه با کسی نیستیم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۷۰، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۴۰۶ ح ۲۱.

[۲] معانی الأخبار: ۵۶، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۴۰۶ ح ۴۲.

آیا شناخت همه امامان لازم است؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: مردی به من گفت: امام آخر را بشناسی کافی است و ضرر ندارد امام اول را نشناسی (مرادش چیست)؟

حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی‌شناسم، ولی او را دشمن می‌دارم، مگر امام آخر جز به وسیله‌ی امام اول شناخته می‌شود؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۲۰۰ ح ۷.

آیا اسلام اعتقاد به تمامی أئمه است؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: اگر کسی امامان (معصوم) را بشناسد ولی امام زمان خود را نشناسد آیا مؤمن است؟

حضرت فرمود: خیر.

گفتم: آیا مسلمان است؟

حضرت فرمود: بله.

مرحوم صدوق رحمهٔ الله علیه گوید: اسلام؛ اقرار به شهادتین است، و به وسیله‌ی این اقرار خونها و اموال محترم می‌شود و حفظش واجب است. ولی ثواب به خاطر ایمان است.

پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: هر کس شهادت بدهد که خداوندی جز خدا نیست و محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – پیامبر خدا است خون و مال او محفوظ و محترم است مگر در برابر حق، و حساب او بر خداست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اکمال الدین: ۲۲۹، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۹۶ ح ۲.

آیا فرقی بین گنهکار ما و دیگری هست؟

امام رضا از پدرش – صلوات الله علیهما – روایت می‌فرمایند که: اسماعیل به امام صادق – علیه‌السلام – گفت: ای پدرجان؛ نظر شما درباره‌ی گنهکار از ما و از دیگران چیست؟ (آیا فرقی هست)؟

حضرت آیه‌ای تلاوت فرمود که: (لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوء یجز به) [۱] «(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر داده می‌شود». [۲].

– توضیح: یعنی عمل ملاک است نه نسب و نه آرزوها.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۲۳.

[۲] عیون الأخبار: ج ۲ ص ۲۳۴، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۲۱ ح ۱۳.

آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟

سدیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: گروهی از مردم عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای عقیده مزبور این آیه را دلیل قرار می‌دهند: (و هو الذی فی السماء اله و فی الأرض اله) [۱] «او در آسمان معبود است، و در زمین معبود است» (اینها گمان می‌کنند که معبود زمین امامانند).

امام فرمود: ای سدیر! گوش و چشم و پوست و گوشتم و خون و مویم از اینان بیزار است، و خدا از ایشان بیزار است، اینان بر دین من و دین پدران من نیستند، خدا در روز قیامت مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

پرسیدم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید و این آیه قرآن را دلیل سخن خود قرار می‌دهند: (یا ایها الرسل کلوا من طیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم) [۲] «و ای رسولان؛ از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به کردار شما دانا و آگاهم».

امام فرمود: ای سدیر! شنوائی و بینائی و مو و پوستم و گوشت و خونم از اینها بیزار است، و خدا و رسولش از اینان بیزار است، اینها به دین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟

فرمود: ما خزانه‌دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما اشخاصی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری از ما امر فرموده، و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسانیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۸۶.

[۲] سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۵۱.

[۳] اصول کافی: ج ۲ ص ۱۱ ح ۶.

آل محمد کیانند؟

۱- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آل محمد - علیهم‌السلام - کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه و نسل او.

عرض کردم: اهل بیت او کیانند؟

فرمود: ائمه‌ی جانشینان او.

گفتم: عترت او کیانند؟

فرمود: اصحاب عبا.

گفتم: امت او کیانند؟

فرمود: مؤمنانی که آنچه را از ناحیه‌ی خدای عزوجل آمده تصدیق نموده‌اند و تمسک جستند به ثقلین (دو امانت سنگین او) - که

به تمسک به آنها (و پیروی از آنها) دستور داده شدند -: کتاب خدا و عترت و خاندان او که خداوند آنها را از پلیدی کاملا پاک قرار داد، و آنها بر امت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دو جانشین هستند. [۱] .

۲- محمد بن سلیمان الدیلمی از پدرش روایت کرد که گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم آل کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه (و نسل) محمد - صلی الله علیه و آله و سلم.

عرض کردم: اهل کیانند؟

فرمود: ائمهٔ - علیهم‌السلام -.

عرض کردم: فرمایش خدای عزوجل: (أدخلوا آل فرعون أشد العذاب) [۲] «آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید» چه معنی دارد؟

فرمود: به خدا قسم؛ مراد خدا جز دختر او نیست. [۳] .

۳- عبدالله بن میسره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: ما می گوئیم: اللهم صل علی محمد و أهل بیته، و بعضی می گویند: آل محمد ما هستیم

حضرت فرمود: آل محمد تنها کسانی هستند که خدا ازدواج رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را با آنها حرام نمود. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۲۴۰ ح ۱۰.

[۲] سوره‌ی مؤمن (غافر) آیه‌ی ۴۶.

[۳] بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۱۶ ح ۱۲.

[۴] معانی الاخبار: ۲۳، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۱۶ ح ۱۱.

آیا نامگذاری فرزندان طبق نامهای ائمه مفید است؟

ربعی بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفته شد: فدایت شوم، فرزندانمان را طبق نامهای شما و نامهای پدرانتان می‌نامیم آیا این برای ما مفید و نافع است؟

حضرت فرمودند: آری به خدا قسم؛ آیا دین به جز محبت است، خداوند متعال می‌فرماید: (ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۱] «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۱.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۶۷، بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۹۵ ح ۵۷.

آیا امام حسن با پای پیاده به حج رفتند؟

ابن‌بکیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که حسن بن علی - علیهماالسلام - بیست بار با پای پیاده به حج رفتند؟ (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهماالسلام - چنین به حج رفت در حالی که جهاز و محملها در کنار او در حرکت بودند.
- توضیح: مراد این است که پیاده رفتن حضرت مجتبی - علیه‌السلام - به حج به خاطر نداری وسیله نبوده است، بلکه از روی خضوع و تواضع در برابر حق تعالی بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۳۳۲ ح ۳.

آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟

مالک بن عطیه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر برتر هستند؟
حضرت فرمود: اما در حلال و حرام پس دانششان یکسان است، و آنها در غیر این مورد در علوم دیگر بر همدیگر برتری دارند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۲۶۸، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۶۰ ح ۱۵.

آیا مؤمن مرگ را کراهت دارد؟

سدیر صیرفی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم، ای پسر پیامبر خدا؛ آیا مؤمن قبض روحش را کراهت دارد؟
حضرت فرمود: نه والله؛ هرگاه ملک الموت برای قبض روح مؤمن به بالین او بیاید، جزع و فزع می‌کند.
ملک الموت به او گوید: ای ولی خدا؛ جزع و فزع نکن، قسم به آن کسی که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به پیامبری فرستاد من به تو از پدر رحیم - اگر در کنار بالینت باشد - مهربان‌تر، و شفیق‌تر هستم، چشمت را باز کن و نگاه کن.
در آن هنگام مثال رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه‌ی آنها - علیهم‌السلام -، در برابر دیدگان مؤمن مجسم می‌شود و به او گفته می‌شود: این رسول خدا و این علی امیر مؤمنان و این فاطمه و حسن و حسین و امامان - علیهم‌السلام - می‌باشند که همراهان و رفقای تو هستند.
(حضرت فرمود:) مؤمن در این هنگام چشم خود را باز می‌کند، و نگاه می‌کند، و روح او از طرف منادی پروردگار عزت خطاب می‌شود که:
ای کسی که نفس خود را به محمد و اهل بیت او - علیهم‌السلام - مطمئن ساختی بازگرد به پروردگارت در حالی که به ولایت راضی و با ثواب خشنود هستی، و داخل شو در زمره‌ی بندگان (حقیقی) من یعنی محمد و اهل بیت او، و در بهشت من داخل شو.
پس هیچ چیز نزد او از گرفتن روح او، و پیوستن به منادی محبوب‌تر نباشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۱۹۶ ح ۴۹.

آیا بدن مرده پوسیده می‌شود؟

عمار بن موسی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد که: آیا مرده بدنش پوسیده می‌شود یا خیر؟
حضرت فرمود: بله، تا جایی که نه گوشت می‌ماند نه استخوان مگر آن طینت و عنصر اصلی که در آغاز از آن آفریده شده است، این عنصر و طینت اصلی به شکل مستدیر در قبر می‌ماند تا روزی که خداوند او را از همان بیافرینند همان طوری که در ابتدا آفرید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۳ ص ۲۵۱، بحارالأنوار: ج ۵۷ ص ۳۵۸ ح ۴۳.

آیا طاعون رحمت است یا عذاب؟

به امام صادق - علیه‌السلام - گفته شد خبر ده ما را از طاعون (آیا عذاب است یا رحمت)؟
حضرت فرمود: طاعون عذاب خدائی است برای گروهی، و رحمت است برای گروهی دیگر.
گفتند: چگونه رحمت؛ عذاب می‌شود؟
حضرت فرمود: مگر نمی‌دانید که آتشهای جهنم برای کفار عذاب است، ولی برای خازنان جهنم که همراه با کفار هستند در جهنم رحمت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۱۵.

آیا تناسخ صحیح است؟

حمادی در روایتی که به امام صادق - علیه‌السلام - نسبت می‌دهد گوید: از حضرتش درباره‌ی تناسخ سؤال شد (که آیا واقعیت دارد، و آیا صحیح است)؟
حضرت فرمود: پس چه کسی اولی را نسخ نمود؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال الکشی: ۱۸۸، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۲۴ ح ۹۳.

آیا سهو نمودن از وسوسه‌ی شیطان است؟

یونس بن عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرمایش خدا: (ألذین هم عن صلاتهم ساهون) [۱] «آنان که در نماز خود سهل انگاری می‌کنند» سؤال نمودم، که آیا مراد وسوسه‌ی شیطان است؟
حضرت فرمود: خیر، هر کس گرفتار چنین مطلبی می‌شود، ولی از نماز غفلت کند، و آن را در ابتدای وقتش به جا نیاورد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ماعون آیه‌ی ۵.

[۲] بحارالأنوار: ج ۸۰ ص ۶.

آیا صحیح است نمازگزاران به کسی بگویند: تو امام بشو؟

ابوعبیده حذاء گوید: برخی از ما از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود که اگر گروهی در جائی جمع شده‌اند، و وقت نماز فرا رسید، آنگاه بعضی به بعض دیگر بگوید: فلانی تو امام جماعت شو. (آیا این کار درست است؟).

حضرت فرمود: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: کسی که در قرائت قرآن واردتر است جلو بیفتد (و امام جماعت شود).

و اگر همه در این زمینه مساوی بودند، کسی که در هجرت مقدمتر است امامت کند.

و اگر همه در این جهت مساوی باشند کسی که سنش بیشتر است جلو بیفتد و امامت کند.

و اگر در سن یکسان باشند کسی که آگاهیش از سنت رسول خدا بیشتر و فقیه‌تر است امامت کند.

و مبادا کسی که در منزلی میهمان است صاحب خانه را امامت کند، و مبادا دوست حاکم؛ حاکم را امامت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۵، بحارالأنوار: ج ۸۵ ص ۶۲ ح ۱۸.

آیا کسی از پدران شما ماه شعبان را روزه گرفت؟

سماعه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا کسی از پدران شما - علیهم‌السلام - ماه شعبان را روزه می‌گرفت؟

حضرت فرمود: بهترین پدرانم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است که این ماه را روزه گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الأعمال: ص ۵۵، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۷۶ ح ۳۲.

آیا می‌شود زکات را به کسی که عقیده او معلوم نیست داد؟

زراره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: طبق این آیه (انما الصدقات) [۱] «زکاتها مخصوص...» تا آخر آیه -، آیا می‌شود به تمام اصنافی که در این آیه ذکر شده‌اند زکات داد، گر چه کسی از آنها این مکتب و مذهب را نمی‌شناسند.

حضرت فرمود: به همه‌ی آنها زکات داده می‌شود چون همه‌ی آنها از او اطاعت می‌کنند، و به رهبری او مقرند.

عرض کردم: حتی اگر این مذهب و مکتب را نشناسد.

حضرت فرمود: ای زراره؛ اگر امام از زکات به کسانی بدهد که این مذهب را می‌شناسند برای زکات مصرفی باقی نمی‌ماند، از جهت دیگر به این علت به کسی که این مذهب را نمی‌شناسد از زکات می‌دهد تا در دین رغبت کند، و در آن ثابت قدم بشود.

ولی امروز تو و دوستانت به کسی زکات بدهید که این مذهب را می‌شناسند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۶۰.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۹۰، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۵۷ ح ۶.

آیا حاجی فقیر می‌شود؟

اسحاق بن عمار گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: حاجی هرگز به املاق مبتلا نمی‌شود؟

عرض کردم: املاق یعنی چه؟

فرمود: املاق یعنی بی‌پولی و نداری و مفلس شدن، سپس (به عنوان شاهد این آیه را تلاوت) فرمود: (و لا تقتلوا أولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم) [۱] «و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم».[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی أنعام آیه‌ی ۱۵۱.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۷۵، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۲ ح ۳۷.

آیا سعی واجب است یا مستحب؟

یکی از اصحابمان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی سعی بین صفا و مروه سؤال کردم که آیا واجب است یا مستحب؟

حضرت فرمود: واجب است.

(راوی) گوید: عرض کردم: مگر نه خدا در قرآن کریم می‌فرماید: (فلا جناح علیه أن یطوف) [۱] «پس مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند».

حضرت فرمود: این مربوط می‌شود به عمرة القضاء، هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بر قریش شرط کرد که هنگام سعی بین صفا و مروه بتها را بردارند، و حضرت و مسلمانان سعی کردند، ولی یکی از اصحاب ایشان مشغول به کاری شد و سعی نکرد تا اینکه بتها برگردانده شدند.

و لذا عده‌ای از اصحاب خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عرض کردند: که فلانی سعی نکرده است و قریش بتها را به جای خود برگردانده‌اند (تکلیف چیست)؟

حضرت فرمود: خدای عزوجل این آیه را بر آنها نازل فرمود: (ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت أواعتمر فلا جناح علیه أن یطوف بهما) «همانا صفا و مروه از شعائر الهی هستند کسی که حج خانه‌ی خدا کند یا عمره انجام دهد اشکالی ندارد می‌تواند بین آن طواف نماید».

یعنی اشکالی ندارد بین این دو مکان (صفا و مروه) که از شعائر الهی هستند سعی کنید گر چه بتها روی آنها باشد.

و هرگز اعمالی به رویه‌ی مشرکان که بتهایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی‌کاهند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۵۸.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۷۰، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۳۷ ح ۱۵.

آیا پیامبر در حجهٔ الوداع هم عمره و هم حج به جا آورد؟

فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردم در مورد حج پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اختلاف نظر دارند، برخی می گویند: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در حجهٔ الوداع برای انجام حج از مدینه خارج شده، و برخی می گویند: برای عمره خارج شد، و برخی می گویند: حج قران نمود، و برخی می گویند: خارج شد در حالی که منتظر امر خدا بود.

حضرت فرمود: خداوند عزوجل می‌دانست که این حج آخرین حج پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است که پس از آن دیگر حج نخواهد کرد، و لذا هر دوی این عمل را برای او در یک سفر جمع نمود (یعنی هم عمره و هم حج) تا اینکه برای امت آن حضرت سنت شود.

و هنگامی که (در ابتدای ورود به مکه) دور خانه‌ی خدا طواف نمود و بین صفا و مروه سعی کرد جبرئیل به او دستور داد تا آن را عمره حساب کند مگر آنان که با خود هدی (یعنی شتری برای قربانی) آورده‌اند که وظیفه آنها این است که احرام خود را نگه دارند تا زمانی که هدی (قربانی) خود را به منی ببرند چون خدا فرمود: (حتی یبلغ الهدی محله) [۱] «تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود)».

و بدین طریق عمره و حج هر دو برای ایشان جمع شد، و حضرت در ابتدا به سبک گذشته‌ی عرب خروج کرد، چون عرب جز حج را نمی‌شناختند (و عمره نداشتند)، و حضرت در این زمینه منتظر امر خدا بود و می‌فرمود: مردم به سبک همان دوران جاهلیت خارج شوند (و رهسپار مکه شوند) مگر آن قسمت که اسلام آن را تغییر داد.

و چون عربها در ماههای حج، عمره انجام نمی‌دادند لذا هنگامی که پیامبر فرمود: این کارها را عمره قرار دهید، بر آنها گران آمد، زیرا آنها عمره را در ماههای حج انجام نمی‌دادند، و این کلام از ناحیه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - زمانی گفته شد که پیامبر به آنها دستور داد حج را فسخ کنند، و فرمود: «من عمره را تا روز قیامت جزء حج قرار دادم و انگشتهای دو دست خود را به علامت جمع بین این دو عمل در هم انداخت و مراد حضرت این بود که در ماههای حج این چنین است نه در ماههای دیگر.

عرض کردم: مگر می‌شود به چیزی از احکام جاهلیت عمل کرد؟

حضرت فرمود: مردم زمان جاهلیت همه چیز را از دین حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - ضایع کردند، مگر ختنه، و ازدواج، و حج، آنان این چند مطلب را نگه داشتند، و ضایع نکردند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۹۶.

[۲] علل الشرایع: ج ۳ ص ۴، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۹۰ ح ۹.

آیا پیامبر طواف مخصوصی داشت؟

ابوالفرج گوید: ابان از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید: آیا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - طواف مخصوصی داشت که به آن شناخته می‌شد؟

حضرت فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در شبانه روز هفت شوط انجام می‌داد، سه تای آنها اول شب، و سه تای آنها آخر شب، و دو تای آنها هنگامی که صبح می‌نمود، و دو تا بعد از ظهر، و میان آنها استراحت می‌فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ج ۱ ص ۲۲۱، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۰۰ ح ۳.

آیا توطن و اقامت دائمی در مکه بهتر است یا در مدینه؟

اسحاق بن زیاد گوید: مردی به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کرد: من تمام اموالم را به صورت طلا و نقره درآوردم، و تمام باغهای خود را فروختم. و می‌خواهم در مکه توطن کنم (نظر شما چیست)؟

حضرت فرمودند: این کار را نکن، زیرا اهل مکه علنا به خدا کفر می‌ورزند.

عرض کردم: در مدینه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - چطور؟

فرمود: اینها بدتر از آنها هستند.

عرض کردم: پس کجا را به عنوان وطن اختیار کنم؟

حضرت فرمود: بر تو باد کوفه در عراق، زیرا برکت در دوازده مایلی از هر طرف آنجا است، و در کنارش قبری است که هیچ گرفتار، یا محزون و غمزده‌ای آن را قصد نمی‌کند مگر اینکه خدا گشایشی در کار او اندازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل الزیارات: ص ۱۶۹، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۷۷ ح ۹.

آیا تنها حج واجب است یا حج و عمره؟

ابن اذینه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا) [۱] «و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه‌ی (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند» سؤال نمودم که آیا مراد خدا؛ تنها حج است؟

حضرت فرمود: خیر، بلکه خدا هر دو را قصد کرده است هم حج هم عمره، زیرا هر دو واجب هستند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۷.

[۲] علل الشرایع: ص ۴۵۳، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۳۱ ح ۳.

آیا مراجعه به غیر مسلمان برای طبابت جایز است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: آیا جایز است شخصی را یهودی یا نصرانی طبابت کند؟

حضرت فرمود: اشکالی ندارد، همانا شفا دست خداست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۹ ص ۷۳ ح ۳۱.

آشامیدن آب با یک نفس

شیخی از اهالی مدینه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم درباره‌ی انسان که با یک نفس آب بخورد تا سیراب شود، آیا این خوب است؟

حضرت فرمود: آیا لذتی جز این است؟

گفتم: آنها می گویند: این شیوه‌ی آشامیدن چهارپایان است.

حضرت فرمود: دروغ گفتند، شیوه‌ی آشامیدن چهارپایان آن است که انسان بدون ذکر نام خدا آب بیاشامد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۱۴۹، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۶۲ ح ۱۲.

آیا خوردن پنیر خوب است؟

عبدالله بن سنان گوید: شخصی از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به خوردن پنیر سؤال نمود.

حضرت فرمود: از خوردن آن خوشم می‌آید، سپس امر فرمود: مقداری پنیر آوردند و میل فرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۴۹۶، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۱۰۵ ح ۷.

آگاهی داشتن از غیب

روایت شده است: فردی به نام داوود، نزد امام صادق (علیه‌السلام) حاضر بود، امام صادق)علیه السلام(فرمود: «ای داوود! من بین اعمال روز پنج شنبه‌ی تو، یک صله رحم می بینم، تو مرا با این عملت، خوشنود نمودی».

داوود پسر عمه‌ای داشت که دشمن اهل بیت (علیهم‌السلام) بود و تازگی ها از او به داوود خبر آورده بودند که زندگی سختی دارد و داوود قصد داشت در چند روز آینده، به مکه برود و دیداری از پسر عمه‌اش داشته باشد و این در حالی بود که این کار در ذهن داوود بود، ولی امام (علیه‌السلام) از آن آگاهی داشت.

آوردن خوشه ی انگور و انار سبز در زمستان

داوود رقی می گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم و بعد از من فرزندش موسی علیه‌السلام وارد شد، در حالی که از سرما می‌لرزید.

امام صادق علیه‌السلام پرسید: «حالت چگونه است؟»

او گفت: «در کنف حمایت خدا و به مرحمت او خوب است. خوشه‌ی انگور جرشی [۱] و انار سبز می‌خواهم.»

من گفتم: «سبحان الله! در این زمستان!»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای داوود! خدا بر هر چیزی قادر است، داخل باغ برو.»

پس داخل شدم، درختی را دیدم که هم انگور تکدانه داشت و هم انار سبز.

پس گفتم: «من به باطن و ظاهر شما ایمان آوردم.»

پس آنها را چیدم و خدمت امام موسی کاظم علیه‌السلام آوردم. آن حضرت خورد و فرمود: «ای داوود! به خدا سوگند این باقی مانده‌ی روزی مریم است که خداوند برای او از افق اعلی مخصوص گردانیده بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] جرش نام شهری در اردن می‌باشد.

[۲] بحارالانوار ج ۴۷.

آمدن اژدهایی خوفناک

می گویند: روزی منصور داونقی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را طلبید تا آن حضرت را به قتل برساند، پس دستور داد که شمشیری را حاضر کردند. سپس به ربیع، حاجب خود گفت که: «چون او حاضر شد و مشغول سخن گفتن شدیم و من یک دست را بر دست دیگرم زدم، او را بکش.»

چون ربیع امام صادق علیه‌السلام را آورد و نظر منصور بر او افتاد، گفت: «مرحبا خوش آمدی ای ابو عبدالله، برای این شما را طلبیدیم که قرض شما را ادا کنیم و حوائج شما را بر آوریم.» و عذر خواهی بسیار کرد و آن حضرت را روانه کرد. ربیع به منصور گفت: «چه چیزی، خشم عظیم ترا به خوشنودی مبدل کرد؟!»

منصور گفت: «ای ربیع! چون او داخل خانه‌ی من شد، اژدهای عظیمی را دیدم که نزدیک من آمد و دندانش بر من سائید و به زبان فصیح گفت: «اگر اندک آسیبی به امام زمان برسانی، گوشتهای ترا از استخوانهایت جدا می کنم.» و من از ترس آن اژدها چنین کردم. [۱] .

در داستان دیگری که شبیه به قضیه‌ی قبلی است محمد بن عبدالله اسکندری می گوید: من از ندیمان منصور دوانقی و محرم اسرار او بودم. روزی به نزد او رفتم و او را بسیار مغموم و ناراحت یافتم. وی آه می کشید و اندوهناک بود، گفتم: «ای امیر! سبب تفکر و اندوه شما چیست؟»

گفت: «صد نفر از اولاد فاطمه را هلاک کردم ولی سید و بزرگ ایشان مانده است و در مورد او چاره‌ای نمی‌توانم بکنم.»

گفتم: «او کیست؟» گفت: «او جعفر بن محمد الصادق است.»

گفتم: «ای امیر! او مردی است که بسیار عبادت خداوند را می کند و اشتغال او به قرب و محبت خدا، وی را از طلب ملک و خلافت غافل گردانده است.» گفت:«می‌دانم که تو اعتقاد به امامت او داری، و بزرگی او را می‌دانم و لیکن ملک و پادشاهی، عقیم است و من، سوگند یاد کرده‌ام که پیش از آنکه شب این روز بیاید، خود را از اندوه او فارغ بنمایم.»

چون این سخن را از او شنیدم، زمین بر من تنگ شد و بسیار غمگین شدم. سپس منصور، جلادی را طلب کرد و به او گفت: «چون ابوعبدالله صادق را طلبیدم و با او مشغول سخن گفتن شدم و کلاه خود را از سر برداشته و بر زمین گذاشتم، گردن او را بزن، و این علامت میان من و تو است.»

پس در همان ساعت، کسی را فرستاد و امام صادق علیه‌السلام را طلب کرد. چون حضرت داخل قصر آن ملعون شد، دیدم که قصر به حرکت در آمد مانند کشتی‌ای که در میان دریای مواج مضطرب باشد. منصور بر خواست و با سر و پای برهنه به استقبال آن حضرت دوید. بندهای بدن منصور می‌لرزید و دندانهایش بر هم می‌خورد، و ساعتی سرخ و ساعتی زرد می‌شد، و آن حضرت را بسیار اعزاز و اکرام می کرد. آن حضرت را بر روی تخت خود نشاید و دو زانو در خدمت او نشست مانند بنده‌ای که در خدمت

آقای خود می‌نشیند. بعد گفت: «ای رسول خدا! به چه سبب در این وقت تشریف آوردی؟»

حضرت فرمود: «برای اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداری تو آمده‌ام.»

گفت: «من شما را نطلبیده‌ام و اشتباهی شده است، اکنون که تشریف آورده‌ای هر خواسته‌ای که داری بخواه.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خواسته‌ی من این است بی ضرورت مرا طلب نکنی.» منصور گفت: «باشد.»

سپس حضرت برخاست و بیرون آمد، و من خدا را بسیار حمد کردم که آسیبی از آن ملعون به آن امام مبین نرسید. بعد از آنکه امام صادق علیه‌السلام بیرون رفت،منصور لحاف طلبید و خوابید و تا نصف شب بیدار نشد. چون بیدار شد و دید که من بر بالین او نشسته‌ام، گفت:«بیرون نرو تا من نمازهای خود را قضا کنم و قصه‌ای را برای تو نقل کنم.» چون از نماز فارغ شد گفت: «چون امام صادق علیه‌السلام را برای کشتن طلبیدم و آن حضرت داخل قصر من شد، دیدم که اژدهای عظیمی پیدا شد و دهان خود را گشود، و کام بالای خود را بالای قصر، و کام پائین خود را در زیر قصر من گذاشت، دم خود را بر دور قصر من گرداند و به زبان عربی فصیح به من گفت: «اگر نسبت به امام صادق علیه‌السلام بدی اراده کنی ترا و خانه‌ی تو فرو می‌برم.» به این سبب، عقل من پریشان شد و بدن من به لرزه در آمد به حدی که دندانهای من بر هم می‌خورد.

من گفتم: «این چیزها از آن حضرت عجیب نیست، زیرا که نزد او اسمها و دعاهایی است که اگر آنها را بر شب بخواند روز می‌شود، و اگر بر روز بخواند شب می‌شود، و اگر بر موج دریاها بخواند ساکن می‌شود.»

سپس از او رخصت طلبیدم که به زیارت امام صادق علیه‌السلام بروم، پس اجازه داد و من رفتم. چون به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم به آن حضرت التماس کردم که آن دعا را که در وقت داخل به مجلس منصور خواند را به من تعلیم نماید. آن حضرت قبول کرد و آن دعا را به من یاد داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.

[۲] مهج الدعوات.

آتش در منزل حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از نشانه‌های پشیمانی از گذشته سه چیز است: آدمی بزرگی خود را به رخ دیگران بکشد و به گذشتگان ببالد و برتری بجوید.

و از مفضل بن عمر نقل می‌کند که:

منصور دوانیقی قاصدی برای حسن بن زید حکومت خود بر مکه و مدینه فرستاد که: خانه‌ی حضرت صادق علیه‌السلام را آتش بزن. او هم اطاعت کرده و منزل حضرت را آتش زد و در و دالان خانه آتش گرفت. حضرت از خانه بیرون آمد و در آتش راه می‌رفت و می‌فرمود:

منم پسر ریشه‌ها و اصول زمین (یعنی انبیا) منم پسر ابراهیم خلیل.

آنها بندگان گرامی خداوند هستند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آدم با ایمان مداراگر هست اما اهل جدال و سرکشی نیست.

و از مفضل نقل می‌کند که گفت:

من، و شریکم: قاسم و نجم بن حطیم؛ و صالح بن سهل در مدینه بودیم و در مسألهی ربوبیت بحث کردیم (ظاهرا یعنی مدعی خدایی ائمه علیه‌السلام بوده‌اند) بعضی به یکدیگر گفتند: این چه بحثی است که شما می‌کنید؟ ما به حضرت صادق علیه‌السلام نزدیکیم و آن حضرت از ما تقیه نمی‌کند. برخیزید تا به خدمت او برویم. حرکت کرده و نزد حضرت رفتیم. و به خدا! به در خانه نرسیده بودیم که بدون کفش و ردا بیرون آمد و موهای بدنش راست ایستاده بود و فرمود:

نه ای مفضل؛ نه ای قاسم؛ نه ای نجم، نه نه «بلکه آنها بندگان گرامی‌اند که در گفتار از خدا پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند».

آن کنیز نزد اوست

منصور بن حازم گفت: به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم، کدام یک از اعمال بهتر است: فرمود: نماز در وقتش و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدای تبارک و تعالی.

و از هشام بن احمر نقل می‌کند که گفت:

روز بسیار گرمی حضرت صادق علیه‌السلام برای من پیغام داد که: نزد فلان مرد آفریقایی برو؛ و کنیزی چنین و چنان در کنیزهای او ببین و خریداری کن، من نزد آن مرد رفته و همه‌ی کنیزانش را ملاحظه کردم و کنیزی به آن صفات نیافتم، برگشتم و به اطلاع حضرت رساندم. فرمود: برگرد آن کنیز نزد اوست. باز برگشتم؛ آفریقایی قسم خورد که هر کنیزی داشتم به تو نشان دادم. سپس گفت: تنها یک کنیز سر تراشیده‌ی مریضی دارم که قابل عرضه‌ی بر مشتری نیست؛ گفتم: همان را بیاور؛ آورد؛ در حالتی که به دو کنیز تکیه داده بود و پایش به زمین کشیده می‌شد. چون او را نشان داد، صفات را در او یافتم. گفتم: این کنیز را به چند می‌فروشی؟ گفت: او را ببر هر چه آن حضرت خواست، بدهد. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

ای ابن‌احمر! به زودی این کنیز فرزندی می‌آورد که میان او و خدا حجابی نباشد، یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام.

آن چه قوم ثمود گفتند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر اهل خانه رفق و مدارا را ترک گفتند، خیر و خوبی از آنها گرفته می‌شود.

و از جعفر بن هارون نقل می‌کند که گفت:

در طواف خانه کعبه حضرت صادق علیه‌السلام را دیدم؛ با خود گفتم: این است که مردم از او پیروی می‌کنند و امام است؛ و چنین و چنان است؟ و متوجه او نبودم که ناگاه دست به شانه‌ی من زده، به من رو کرد و فرمود: (آن چه را قوم ثمود در مقام رد پیامبران گفتند):

«آیا ما از یک بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! در این صورت ما در گمراهی و آتشیم».

آزمایش برای شناخت فضیلت حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که عقل ندارد، اصلاح نمی‌شود و آدم بی‌عقل بی‌علم است.

و از شعیب عقرقوفی نقل می‌کند که گفت:

مردی هزار درهم به وسیله‌ی من برای حضرت صادق علیه‌السلام فرستاد و گفت: می‌خواهم امتیاز و برتری آن حضرت را بر خاندانش بفهمم. تو پنج درهم پست و ناچیز در این درهمها بگذار و پنج درهم صحیح از آنها بردار و در یقه‌ی پیراهنت بگذار تا فضیلت او را بشناسی؟ من خدمت آن حضرت رفتم و درهمها را تقدیم کردم. آنها را باز کرد و آن پنج درهم را برداشت و فرمود:

این پنج درهم تو؛ پنج درهم ما را بده.

آیا بهشتی هستم؟

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: با خردمند از مردم مشورت کن، به درستی که او امر نمی‌کند مگر به خوبی.
و از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت:
مردی از اهل شام نزد ما آمد، مذهب شیعه را بر او عرضه داشتیم، پذیرفت. در حال جان دادن نزد او بودم. به من گفت: ای ابوبصیر! من آن چه تو گفتی پذیرفتم، آیا بهشتی هستم؟ گفتم: من ضامن می‌شوم که حضرت صادق علیه‌السلام بهشت را برای تو شفاعت کند. آن مرد از دنیا رفت. من خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم. حضرت بی‌مقدمه فرمود: ای ابامحمد! به آن وعده‌ای که درباره‌ی بهشت به رفیقت دادی وفا شد.

آزادی پدرم با دعای حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بپرهیزید از این که نسبت به هم سرکشی کنید، زیرا شایستگان اهل این خصلت مذمومه و ناپسند نبودند.
و از بکر بن ابی‌بکر حضرمی نقل شده که گفت:
منصور پدرم را زندانی کرد. خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفته و شرح حال گفتم؛ فرمود: اکنون به کار فرزندم اسماعیل مشغولم ولی به زودی برای او دعا می‌کنم. چند روزی در مدینه ماندم، حضرت برای من پیغام داد: حرکت کن که خدا کار پدرت را کفایت کرد؛ ولی خدا نخواست که اسماعیل زنده بماند. حرکت کردم و نزد ابن‌هبیره رفتم و سواره با منصور روبرو شدم. فریاد زدم: ابوبکر حضرمی پیرمردی فرتوت است. گفت: پسرش زبان خود را نگاه نمی‌دارد، او را آزاد کنید.

آمرزش گناه دوست و مخالف

مرحوم راوندی در کتاب خرایج و جرائح خود آورده است:
امام محمد باقر به همراه فرزندش امام جعفر صادق علیهما السلام جهت انجام مراسم حج وارد مکه مکرمه شدند.
در مسجدالحرام نزدیک کعبه الهی نشسته بودند، که شخصی وارد شد و اظهار داشت: سؤالی دارم؟
امام باقر علیه السلام فرمود: از فرزندم، جعفر سوال کن.
آن مرد خطاب به حضرت صادق علیه السلام کرد و گفت: سؤالی دارم؟
حضرت فرمود: آنچه می خواهی سوال کن.
آن مرد گفت: تکلیف کسی که گناهی بزرگ مرتکب شده است، چیست؟
حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان از روی عمد و بدون عذر روزه خواری نموده است؟
گفت: گناهی بزرگ تر انجام داده است.
حضرت فرمود: آیا در ماه مبارک رمضان زنا کرده است؟
آن مرد اظهار داشت: یاابن رسول اللّه! گناهی بزرگ تر از آن را مرتکب شده است.
حضرت فرمود: آیا شخص بی گناهی را کشته است؟
گفت: از آن هم بزرگ تر.

پس از آن صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: چنانچه آن از شیعیان و دوستداران امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام باشد، باید به زیارت کعبه الهی برود و توبه نماید؛ و سپس قسم یاد کند که دیگر مرتکب چنان گناهی نشود؛ ولی اگر از مخالفین و معاندین باشد راه پذیرش توبه برای او نیست.

آن مرد گفت: خداوند، شما فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام را مورد رحمت خویش قرار دهد، من این چنین جوابی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شنیده ام.

بعد از آن، از محضر مقدس آن بزرگواران خداحافظی کرد و رفت.

امام محمد باقر علیه السلام به فرزندش فرمود: همانا این شخص، حضرت خضر علیه السلام بود، که خواست تو را به مردم معرفی نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۲۱، ح ۲۰.

آثار ذکر

یکی از آثار ذکر دائم، انقطاع و انفصال روح انسان از دنیا است. انسان‌ها به دنیا تعلق خاطر دارند، اما اگر همیشه به یاد خدا و قیامت باشند، به این درک می‌رسند که نعمت‌های این دنیا دائم و ماندنی نیست و این دنیا امتحانی بیش نیست. در قرآن آمده است: «یومئذ یتفرقون [۱] ؛ آن روز [مردم] پراکنده می‌شوند» روز قیامت بین پدر و فرزند، برادر و برادر جدایی می‌افتد و هیچ کس به فکر دیگری نیست.

جمله «لا اله الا الله» به طرق و اشکال گوناگون معنا شده و در روایات هم معنای یکسانی از آن نیامده است، چرا که این کلمه دارای ابعاد مختلف معنایی است. خود لفظ «اله» نیز معنای متعددی دارد و به معنای معبود، پناه، و امید آمده است. خداوند پناهگاه همگان، تنها ملجا و پناهگاه، و اساس تمام علت‌ها است. اما انسان‌ها از این معنا غفلت می‌کنند. مرحوم شیخ عبدالزهرا کعبی شبی در مورد کلمه لا اله الا الله سخن می‌گفت. می‌فرمود: «آدم با زبان می‌گوید لا اله الا الله، اما به هنگام گرفتاری، به سراغ همه می‌رود مگر خدا. آدم مقروض وقتی می‌خواهد قرضش را ادا کند، از همه کمک می‌خواهد مگر خدای متعال. چنین کسی مؤمن است و به خداوند ایمان دارد، اما هنگامی که به او می‌گویند: آیا در خانه‌ی خدا هم رفتی یا نه، می‌گوید: یادم نبود. چرا به یاد خدا نبوده است؟ از یاد بردن خدا نه تنها بهانه و حجت مناسبی نیست بلکه دست کم شخص را سزاوار عتاب می‌سازد. شخصی از دوستش گله کرد که فلانی، چرا سراغی از ما نمی‌گیری؟ گفت: یادم نبود. گفت: اگر این را بر زبان نمی‌آوردی بهتر بود؛ چرا که معلوم می‌شود من در دل تو جایی ندارم، و الا یادت نمی‌رفت.

حتی آنهایی که دائم الذکرند گاهی اوقات زبانشان ذکر می‌گوید، اما دل جای دیگری سیر می‌کند، و از صد ذکر که می‌گوید، نود و نه تای آن با دلی مشغول گفته می‌شود.

نقل شده که عالمی مشکلی داشت که برای حل آن به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام متوسل شد. چهل روز به حرم آن حضرت رفت و متوسل شد، اما حاجتش برآورده نشد، روز چهلم در حرم نشسته بود که ناگاه شخصی از عامه مردم آمد و از حضرت امیر علیه‌السلام حاجتی خواست، فورا حاجتش برآورده شد. آن عالم ناراحت شد، اما گله نکرد و به خانه رفت. شب امیرمؤمنان را در خواب [۲] دید. حضرت از او پرسیدند: چه می‌خواهی؟ گفت یا امیرمؤمنان، چهل روز است که در پی حاجتی به حرم شما می‌آیم. حضرت فرمود: من از بین این چهل روز، فقط امروز تو را دیدم. از خواب بیدار شد و فهمید حضور قلب نداشته است.

پی نوشت ها:

[۱] روم، آیه ۱۴.

[۲] خواب به خودی خود حجت نیست، اما در روایت آمده است که اگر خواب منطبق با خارج باشد درست است، و در کل دو نوع خواب صحیح است: خوابی که با خارج انطباق دارد و دیگری خوابی که با ادله و روایات، موافق باشد. (شیرازی).

آثار دعا

أکثروا من أن تدعوا الله فان الله یحب من عباده المؤمنین أن یدعوه و قد وعد عباده المؤمنین بالاستجابهٔ و الله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیامهٔ لهم عملا یزیدهم به فی الجنهٔ [۱] ؛ به درگاه خدای متعال فراوان دعا کنید؛ زیرا خدا دوست دارد که بندگان با ایمانش به درگاه او دعا کنند و به آنها وعده اجابت داده است. خدا دعای مؤمنان را در روز قیامت به صورت عملی در می‌آورد که با آن در بهشت بر پاداش و جایگاهشان می‌افزاید.

دعا و کوشش دو راه رسیدن به اهداف و آرزوها است. هیچ کدام از این دو کار بر دیگری برتری ندارد و هر دو با هم انسان را به نتیجه دلخواه می‌رساند، درست مانند دو رشته سیم که با یکدیگر لامپ را روشن می‌کنند. همان خدایی که فرموده است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی [۲] ؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» و «و أن سعیه سوف یری [۳] ؛ [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد»، در جای دیگر می‌فرماید: «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعآؤکم [۴] ؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند».

هیچ کدام از این دو به تنهایی و بدون وجود دیگری ثمربخش نیست. همان طور که کوشش بدون دعا نتیجه ندارد، دعا بدون سعی و کوشش نیز فایده‌ای به همراه نخواهد داشت؛ چرا که اراده‌ی خالق یکتا بر این تعلق گرفته است که این دو با یکدیگر اثر داشته باشند.

در سیره معصومین علیهم‌السلام نیز جایی نیست که وجود مقدس آن بزرگواران یکی از این دو کار را بدون دیگری سفارش کرده باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند در وصف ایشان فرموده است: «لولاک لما خلقت الافلاک [۵] ؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم»، با وجود این که همیشه دست به دعا بودند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، دست از تلاش نیز بر نمی‌داشتند و همواره مشغول تبلیغ اسلام و آماده سازی مسلمانان برای ایستادگی در برابر مشرکان بودند.

حضرت امام صادق علیه‌السلام در این بخش از رساله خویش، شیعیان را به زیاد دعا کردن و استمرار در این کار فرا می‌خواند. انسان باید برای هر خواسته مشروعی دعا نماید و دعا کردنش استمرار داشته باشد، به نحوی که بگویند: زیاد دعا می‌کند. دعا کردن باید به گونه‌ای باشد که انسان خود باور کند که دست کم پایین‌ترین درجه‌ی دعا را انجام داده و در این امر کوتاهی نکرده است. در جمله «اکثروا من ان تدعوا الله» متعلق دعا حذف شده است و حذف متعلق افاده عموم می‌کند؛ یعنی باید در همه چیز دعا کرد. تنها جایی که نباید دعا کرد، دعا کردن برای محرمات است. در غیر این مورد، دعا کار پسندیده‌ای است.

«فان الله یحب من عباده المؤمنین...»، مرحوم علامه مجلسی در مورد این عبارت فرموده است: مراد آن است که خداوند از بین اعمالی که بندگان مؤمن او انجام می‌دهند دعا کردن آنها را دوست دارد، نه این که فقط خداوند بنده‌ای را که دعا می‌کند دوست دارد. ظاهر عبارت نیز نظیر ایشان را می‌رساند. البته، این منافات با آن ندارد که خداوند اعمال دیگری را نیز دوست داشته باشد، ولی این یک شاخص است و در همین حد می‌توان گفت که خداوند دعا کردن مؤمنان را دوست دارد.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] نجم، آیه ۳۹.

[۳] نجم، آیه ۴۰.

[۴] فرقان، آیه ۷۷.

[۵] بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۵؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۱۶.

آخرت و حسرت

انسان با ورود به آخرت متوجه می‌شود که چه بلایی به سرش آمده و حسرتی دائم گریبانش را می‌گیرد؛ چرا که می‌بیند میلیاردها سال باید در آن جا بماند، ولی هیچ کاری برای خودش انجام نداده و هیچ توشه‌ای برای خودش نیندوخته است. ولی فهم این مطلب در این دنیا مشکل است. اگر چک‌های امضا شده رنگارنگ را که میلیاردها تومان روی آن نوشته شده به یک بچه نشان دهند فقط ممکن است از نقش رنگارنگ آنها خوشش بیاید ولی ارزش آنها را درک نمی‌کند. اگر بچه‌ای گوهر قیمتی و با ارزشی گم کند قاصر است، چرا که جاهل بوده و ارزش آن را نمی‌دانسته، ولی پس از آن که بزرگ شد اگر به او بگویند در کودکی گوهر با ارزشی که قیمت آن میلیون‌ها تومان بود، گم کرده است، تا آخر عمر حسرت می‌خورد و می‌گوید: ای کاش دستم می‌شکست و آن گوهر را بر نمی‌داشتم! به او می‌گویند تو که تقصیری نداشتی بچه بودی و نمی‌فهمیدی. می‌گوید: می‌دانم که تقصیری نداشته‌ام. اگر مقصر بودم خودم را می‌کشتم. زیرا امروز دیگر بزرگ شده و می‌داند برای به دست آوردن مقدار کمی پول چقدر باید زحمت و مرارت بکشد. با خود می‌گوید اگر آن گوهر را داشتم، با پول آن می‌توانستم زندگی خود را زیر و رو کنم. انسان‌ها نیز پس از مرگ از خواب غفلت بیدار می‌شوند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا [۱]؛ مردم در خواب به سر می‌برند، وقتی مردند بیدار می‌شوند». در آن روز دیگر فرصت هیچ کاری را ندارند و عذابی سخت و دردناک یا نعمت‌هایی بی‌شمار و جاوید نصیبشان خواهد شد.

در روایت آمده است که خدای متعال درک اهل بهشت را از آنها سلب می‌کند، تا کسانی که در مراتب پایین‌تر قرار دارند مراتب بالاتر را درک نکنند و دچار حسرت و پشیمانی نگردند و در بهشت رنج و عذابی نباشد. بنابراین، بهشتیان هیچ گاه آرزوی داشتن مقام بالاتر را ندارند. درست مانند آن که شخصی از یک غذای بسیار لذیذ و مقوی بدش می‌آید و حتی اگر آن را رایگان به او بدهند نمی‌خورد و هیچ وقت آرزوی داشتن آن را نمی‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳.

آفت دین

آنان که به دین خود علاقه دارند و مایل‌اند که این گوهر گرانبها همیشه برای آنها محفوظ بماند و در پرتو آن سعادتمند زندگی کنند، باید اخلاق خود را اصلاح کنند. و یقین بدانند که دین با انحرافات اخلاقی سازشی ندارد. کسانی که صفات رذیله بر آنها مسلط شده و روان آنها را بیمار کرده، دینشان در معرض خطر قرار گرفته است.

اقة الدین: الحسد و العجب و الفخر [۱] .

آفت دین، همانا: رشک بردن، خودپسندی و افتخار است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۳۰۷.

آبادی و طول عمر

هر چیزی علتی دارد و هر کاری سببی. بی‌دلیل نیست اگر بعضی از مناطق آباد است و برخی از مردم سالیان متمادی زندگانی می‌کنند و عمر طبیعی دارند و برعکس پاره‌ای از جاها ویران است و عده‌ای با عمری کوتاه بدرود حیات می گویند. اکنون اگر می‌خواهید به سر این امر واقف شوید و رمز عمران و آبادی و حکمت عمر طولانی را بدانید، به این جمله‌ی کوتاه و بسیار با معنا، گوش فرا دارید.

البر و حسن الخلق، یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار. [۱] .

نیکی کردن و خوش اخلاقی، خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۰۰.

آرزوها

آرزوهای بسیار جز اینکه انسان را بدبخت کنند و اضطراب به وجود بیاورند، ثمری ندارند. پس انسان خوشبخت، کسی است که آرزوهای خود را محدود کند و فکر خود را از نفوذ اضطرابات بی جا محفوظ بدارد.

این موضوعی است که اخیرا روان شناسان به آن توجه کرده‌اند [۱] .

و امام ششم ما، متجاوز از هزار سال پیش آن را فرموده است.

تجنبوا المنی، فانها تذهب بهجة ما خولتم، و تستصغرون بها مواهب الله عزوجل عندکم و تعقبکم الحسرات فیما و همتم به انفسکم. [۲] .

از آرزوهای (دور و دراز) اجتناب کنید زیرا آرزوها، خوشی نعمتهایی را که به شما داده شده از بین می‌برد. و به واسطه‌ی آرزوها، مواهبی را که خداوند به شما عنایت فرموده، کوچک می‌شمرید. و چون آنچه را که در وهم و خیال خود تصور کرده‌اید فراهم نمی‌شود، حسرت و افسوس برای شما بار می‌آورد.

پی نوشت ها:

[۱] در جستجوی خوشبختی. ص ۲۳۶.

[۲] وافی. ج ۱۰. ص ۱۵.

آزمند

شخصی که بیش از اندازه و متعارف تلاش می‌کند بر فرض که آز، او را به سقوط و نیستی نکشاند و مال زیادتری به دست آورد، آسایش را از خود سلب کرده است. زیرا مانند دیگران به زندگی ساده‌ای قانع نیست و چون این شخص، حد معینی در نظر ندارد و هر چه داشته

باشد به نظرش کم است و راضی نیست، به موضوع «روزی با خداست» و «خدا رزق را می‌رساند» یقین ندارد.

حرم الحریص خصلتین و لزمته خصلتان: حرم القناعهٔ فافتقد الراحهٔ و حرم الرضا فافتقد الیقین. [۱] .

شخص حریص از دو صفت محروم و به دو حالت دچار است: از قناعت محروم است، از این رو آسایش نخواهد داشت. از خشنودی (به داده‌ی خدا) محروم است، به این علت (به وعده‌ی خدا) یقین ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] خصال. ج ۱، ص ۶۹.

آیا خدا مکان را پیش از آفریدنش می‌دانست؟

ابن‌مسکان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: آیا خدا مکان را پیش از آفریدنش می‌دانست، یا اینکه هنگام یا پس از آفریدن آن به آن علم پیدا کرد؟

حضرت فرمودند: منزه و متعالی است ذات مقدس خداوند، بلکه او از ازل به مکان آگاه بود پیش از آفریدنش، مانند آگاهی او به آن پس از ایجاد و آفریدنش، و به همین نحو است علم خدای متعال به همه‌ی اشیاء. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] التوحید، ص ۸۶. بحارالأنوار: ج ۴ ص ۸۵ ح ۲۰ و ج ۵۴، ص ۴۷ ح ۲۵.

آیا خداوند رضایت و غضب دارد؟

محمد بن عماره از پدرش نقل می‌کند که گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: ای فرزند پیامبر؛ به من خبر ده آیا خدا رضایت و غضب دارد؟

فرمود: بله، و نه آنسان که در مخلوقات است، غضب خدا همان عقوبت او است، و رضایتمندی و خشنودی او ثواب اوست. [۱] .

هشام بن حکم گوید: از جمله سؤالات زندیق از امام صادق - علیه‌السلام - این بود که: آیا خدا خشنودی و خشم دارد؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: آری؛ ولی خشم و خشنودی او طبق آنچه که در مخلوقات پیدا می‌شود نیست، زیرا که خشنودی حالتی است که به انسان وارد می‌شود، و او را از حالی به حال برمی‌گرداند، چون که مخلوق تو خالی آفریده شده، و به هم آمیخته است، هر چیز در او راه دخولی دارد، و خالق را راه دخولی برای اشیاء نیست، زیرا او یکتا است، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است.

پس خرسندی او پاداش او، و خشم او کیفر او می‌باشد، بدون اینکه چیزی در او تأثیر کند، و او را برانگیزاند، و از حالی به حالی بگرداند، زیرا این تغییرات از صفات مخلوقین ناتوان و نیازمند است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۲۷۸ ح ۶.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۴۹ ح ۶.

آیا خداوند از ازل مرید بود؟

عاصم بن حمید گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کردم: آیا خداوند از ازل مرید (و خواستار چیزهائی) بود؟

حضرت فرمود: مرید و (خواستار) نمی‌باشد مگر اینکه حتما مرادش با او باشد. و خداوند از ازل دانا و توانا بود، سپس خواست و اراده کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۱ ص ۱۹، بحارالأنوار: ج ۵۴ ص ۱۶۳ ح ۱۰۱.

آیا خدا غائب است؟ و آیا او در همه جا هست؟

عیسی بن یونس گوید: ابن ابی‌العوجاء در بعضی از مباحثاتش با امام صادق – علیه‌السلام – به آن حضرت عرض کرد: شما نام خدا را بردی، و به ناپیدائی حواله دادی.

حضرت فرمود: وای بر تو چگونه ناپیداست کسی که نزد مخلوقش حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیکتر است (پس او زندگی بخش و مدبر انسان است) سخنان آنها را می‌شنود، وخودشان را می‌بیند و رازشان را می‌داند؟

ابن ابی‌العوجاء گفت: مگر او در همه جا هست؟ وقتی در آسمان است چگونه در زمین باشد؟ و هنگامی که در زمین است چگونه در آسمان باشد؟

حضرت فرمود: تو (با این بیانت) مخلوقی را توصیف کردی که چون از مکانی برود جائی او را فراگیرد و جائی از او خالی شود، و در جایی که آمده از جایی که بوده خبر ندارد که چه پیش آمد کرده، ولی خدای عظیم الشأن، و سلطان جزا بخش هیچ جا از او خالی نیست، و هیچ جا او را فرا نگیرد، و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۷۰ ح ۳.

آیا خدا را دیدی و پرستش کردی؟

یونس بن ظبیان گوید: مردی خدمت امام صادق – علیه‌السلام – شرفیاب شد، و گفت: آیا خدا را دیدی و پرستش کردی؟

حضرت فرمود: من جیزی را که ندیدم پرستش نمی‌کنم؟

آن مرد گفت: چگونه او را دیدی؟

حضرت فرمود: چشمها او را به طور حسی مشاهده نکردند، ولی دلها از طریق حقیقت ایمان او را دیدند. او با حواس درک نمی‌شود، و با انسانها قابل مقایسه نیست، او بدون تشبیه (به کسی یا چیزی) معروف و شناخته شده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴ ص ۳۳ ح ۱۰.

آیا پیامبر پروردگارش را دید؟

هشام گوید: نزد امام صادق - علیه‌السلام - بودم آنگاه که معاویه بن وهب و عبد الملک بن اعین بر ایشان وارد شدند پس معاویه به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا؛ چه می گوئی درباره‌ی روایتی که در آن آمده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - پروردگارش را دید، بر چه صورتی او را دید؟

و آن روایتی که (اهل سنت) روایت می کنند که مؤمنین پروردگارشان را در بهشت می‌بینند بر چه صورتی او را می‌بینند؟

حضرت تبسمی کردند سپس فرمودند: ای معاویه؛ چقدر زشت است برای مردی که هفتاد سال یا هشتاد سال بر او بگذرد، و در ملک خدا زندگی کند، و از نعمتهایش بهره‌مند شود، با این حال خدا را حق المعرفه و آن سان که سزاوار است نشناسد.

سپس حضرت گفتند: ای معاویه؛ همانا محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پروردگار - تبارک و تعالی - را با چشم سر ندید و رؤیت و دیدن به دو صورت است: رؤیت قلبی و رؤیت چشم، پس اگر مرادشان از رؤیت؛ رؤیت قلبی است صحیح می گویند.

و اگر مرادشان رؤیت چشم باشد در این صورت به خدا و آیاتش کافر شده‌اند، زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: هر که خدا را به مخلوقش تشبیه کند کافر شده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴ ص ۳۳ ح ۱۰.

آیا خدا روز قیامت دیده می‌شود؟

اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی دیدن خدا در روز قیامت سؤال کردم؟

حضرت فرمودند: خدا منزه و مبرا و متعالی است، ای پسر فضل؛ همانا چشمها درک نمی کند مگر آن چیزی را که رنگ و کیفیت دارد، و خداوند خالق رنگها و کیفیت است. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] أمالی صدوق: ص ۴۱۰ ح ۳.

آیا خدا شریک و یا ضد دارد؟

زندیق گفت: خبر ده به من آیا خدای عزوجل در ملکش شریک دارد، یا ضدی در تدبیر او هست؟

حضرت فرمود: نه.

زندیق گفت: پس این فساد موجود در جهان چیست؟ این حیوانات درنده، و این حشرات مخوف، و این مخلوقات معلول، و کرمها و پشه‌ها و مارها و گژدمها در حالی که تو مدعی شدی او نمی‌آفریند، چیزی را مگر به علتی (و حکمتی)، زیرا او کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد.

امام - علیه‌السلام - فرمودند: مگر نه اینکه تو می گوئی عقربها برای درد مثانه، و ریگ (سنگ مثانه)، و کسی که مبتلا به شب ادراری در بستر است نافع و مفید است؟ و مگر نه اینکه تو می گوئی بهترین دوا برای پاره‌ای از بیماریها گوشت مارها است، و اینکه هر گاه مبتلاـ به جذام از گوشت آنها به ضمیمه‌ی «شب» بخورد برای او مفید است؟ و می گوئی کرم سرخی که لای خاک زمین یافت می‌شود برای بیماری «آکلة» نافع و مفید است.

گفت: بله.

حضرت فرمودند: اما پشه و کک پس بعضی از آنها بدین جهت آفریده شده است تا روزی پرندگان باشد.

و اگر جبار ستمگری که بر خداوند تمرد کرد و ربوبیت و پروردگاری او را منکر شد به وسیله‌ی پشه به ذلت کشانده شود، آن هنگام خداوند ضعیف ترین مخلوق خود را بر او مسلط می‌کند تا این که قدرت و عظمت خود را به او نشان دهد تا اینکه این پشه به بینی او وارد شده تا به مغز او برسد، و او را بکشد.

و بدان اگر ما بر اسرار و خصوصیات هر چیزی که خدا آفریده است مطلع شویم، و بدانیم چرا آفریده، و برای چه آفریده است؟ در این موقع با او در دانشش مساوی خواهیم شد، و هنگامی که هر چه او می‌داند ما نیز بدانیم از او بی‌نیاز خواهیم شد، و با او در دانش و علم یکسان خواهیم شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۲۶، و ۲۲۷ ح ۲۲۳، بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۳.

آیا علم و مشیت مختلف‌اند؟

بکیر بن اعین گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: آیا علم خدا و مشیت خدا دو چیز است یا یک چیز؟

حضرت فرمودند: علم مشیت نیست، مگر نه اینکه تو می گوئی: من این کار را خواهم کرد اگر خدا بخواهد. ونمی گوئی: این کار را خواهم کرد اگر خدا بداند.

پس گفته‌ی تو: اگر خدا بخواهد، دلیل بر این است خدا نخواسته است، و اگر بخواهد آنچه خواست - به طوری که خواست - واقع می‌شود، و علم خدا سابق بر مشیت او است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴ ص ۱۴۴ ح ۱۵.

آیا خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟

۱- مردی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته؟

فرمود: نه.

گفتم: پس کار را به آنها واگذاشته؟

فرمود: نه.

گفتم: پس حقیقت چیست؟

فرمود: لطفی است از پروردگارت میان این دو مطلب.

راوی گوید: مردی به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کرد: قربانت گردم؛ آیا خدا بندگان را بر گناه مجبور ساخته است؟

فرمود: خدا دادگرتر از آن است که ایشان را بر گناه مجبور کند، و سپس به خاطر معصیت عذابشان کند.

آن مرد گفت: قربانت گردم؛ پس کار را به بندگان واگذاشته است؟

فرمود: اگر به ایشان واگذار کرده بود، در تنگنای امر و نهیشان قرار نمی‌داد.

عرض کرد: پس میان این دو مرتبه منزله‌ی دیگری است؟

فرمود: آری؛ فراتر از میان آسمان و زمین. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۱۳.

آیا جبر است یا قدر؟

از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به جبر و قدر پرسش شد.

حضرت فرمود: نه جبر است و نه قدر، بلکه منزلی (و مرتبه‌ای) است میان آن دو که حق آنجاست، و آن منزل (و مرتبه) را نداند جز دانا یا کسی که عالم آن را به وی آموخته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۱۰.

آیا ایمان درجات و مراتب دارد؟

ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: آیا ایمان درجات و مراتب دارد که به وسیله‌ی آن مؤمنین در نزد خداوند دارای مقامات مختلف هستند؟

حضرت فرمود: بله.

گفتم: خدای رحمتت کند آن را برایم بیان بفرما تا بفهمم.

حضرت فرمود: خداوند میان مؤمنین مسابقه قرار داده است همان طور که بین اسبها مسابقه قرار می‌دهند، سپس به آنان براساس مسابقه درجه داده است (یعنی به هر که بهتر به سوی او می‌دوند یا می‌رسند درجه و منزلت داده است)، و به هر شخص به اندازه‌ی پیشی گرفتن منزلت و درجه می‌دهد، نه از حق او کم می‌کند، و نه اینکه عقب افتاده ای را بر کسی که جلو افتاده مقدم می‌دارد و نه مفضولی را بر فاضل مقدم می‌دارد، و بر اساس همین مطلب کسانی که در ابتدای امت اسلام بودند با کسانی که در آخر امت اسلام هستند تفاضل پیدا می‌کنند.

و اگر برای کسانی که در ایمان پیشی گرفته‌اند فضیلتی بر کسی که عقب افتاده است، نباشد، در این صورت کسانی که در این امت در آخر هستند با کسانی که در اول هستند یکسان خواهند بود.

آری؛ اگر چنین فضیلتی بر کسی که در ایمان پیشی گرفته است بر کسی که در ایمان عقب افتاده است نباشد، عقب افتاده‌گان مقدم خواهند شد، ولی خداوند متعال چنین مقرر داشته است که پیشینیان مقدم باشند، و به خاطر تأخیر و کوتاهی در ایمان مقصرها مؤخر باشند، زیرا ما می‌بینیم عده‌ای از مؤمنین از متأخرین امت اسلامی که در عمل از پیشینیان بهتر هستند، و از نظر نماز و روزه و حج و زکاة و جهاد و انفاق کار فزونتری انجام داده‌اند.

و اگر سوابق و پیشینه‌هائی نبود که مؤمنین به وسیله‌ی آن نزد خدا بر هم برتری دارند هر آینه آنهائی که در آخر آمدند به خاطر زیادی عمل بر کسانی که در ابتدای اسلام بودند مقدم می‌شدند، ولی خداوند عزوجل نخواست که آخرین درجات ایمان با اولین درجات ایمان یکسان باشد، و یا اینکه کسی که خدا آن را مؤخر قرار داده است مقدم بشود، یا آنکه مقدم قرار داده است مؤخر

شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۲۸ ح ۶.

آیا بین کفر و ایمان مرتبه‌ای هست؟

زندیق گفت: آیا بین کفر و ایمان مرتبه‌ای هست؟

حضرت فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس ایمان چیست و کفر چیست؟

حضرت فرمودند: ایمان آن است که تصدیق کنی خدای را در امور پنهان و غائب از او در زمینه‌ی عظمت خدا مانند تصدیق به امور آشکار که مشاهده کرده است، و کفر یعنی انکار و جحود. [۱].

حارث گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: آیا بین ایمان و کفر مرتبه‌ای هست؟

حضرت فرمودند: بله، مراتبی است نه فقط یک مرتبه اگر کسی چیزی از آن مراتب را انکار کند خداوند او را بر رویش در آتش می‌اندازد، (مراتبی که) بین آن دو است (عبارات و آیات زیر است):

(آخرون مرجون لأمر الله) [۲] «دیگرانی هستند که به فرمان خدا واگذار شده‌اند (و کارشان با خداست)»، و میان آن دو (المستضعفون) [۳] «مستضعفین»، و میان آن دو «آخرون خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا) «گروهی دیگر کار خوب و بد را به هم آمیختند»، و بین آنان فرمایش خدای متعال: «و علی الأعراف رجال» [۴] «و بر اعراف مردانی هستند» است. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۴.

[۲] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۶.

[۳] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۷.

[۴] العیاشی: ج ۲ ص ۱۱۱، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۱۶ ح ۳۲.

[۵] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۴۶.

آیا بین کفر و ایمان مرتبه‌ای هست؟

زندیق گفت: آیا بین کفر و ایمان مرتبه‌ای هست؟

حضرت فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس ایمان چیست و کفر چیست؟

حضرت فرمودند: ایمان آن است که تصدیق کنی خدای را در امور پنهان و غائب از او در زمینه‌ی عظمت خدا مانند تصدیق به امور آشکار که مشاهده کرده است، و کفر یعنی انکار و جحود. [۱].

حارث گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: آیا بین ایمان و کفر مرتبه‌ای هست؟

حضرت فرمودند: بله، مراتبی است نه فقط یک مرتبه اگر کسی چیزی از آن مراتب را انکار کند خداوند او را بر رویش در آتش

می‌اندازد، (مراتبی که) بین آن دو است (عبارات و آیات زیر است):

(آخرون مرجون لأمر الله) [۲] «دیگرانی هستند که به فرمان خدا واگذار شده‌اند (و کارشان با خداست)»، و میان آن دو (المستضعفون) [۳] «مستضعفین»، و میان آن دو «آخرون خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا) «گروهی دیگر کار خوب و بد را به هم آمیختند»، و بین آنان فرمایش خدای متعال: «و علی الأعراف رجال» [۴] «و بر اعراف مردانی هستند» است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۴.

[۲] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۶.

[۳] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۷.

[۴] العیاشی: ج ۲ ص ۱۱۱، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۱۶ ح ۳۲.

[۵] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۴۶.

آیا مؤمن بر مؤمن رحمت است؟

اسماعیل بن عمار صیرفی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم، آیا مؤمن بر مؤمن رحمت است؟

حضرت فرمود: بلی.

گفتم: چگونه؟

فرمود: هر مؤمنی حاجت خود را به نزد برادر (مؤمنش) ببرد، در حقیقت این رحمتی است از ناحیه‌ی خدا که آن را به طرف او سوق داده است (زمینه بهره‌برداری از آن را برای او فراهم کرده است) و سبب آمرزش او قرار داده است پس هرگاه حاجت او را برآورد، رحمت خدا را پذیرفته است.

و اگر از برآوردن آن حاجت - در حالی که می‌توانست - سر باز زند رحمتی که خدا به طرف او سوق داده است از خود دور ساخته است، و خود را از آن محروم نموده است. خداوند عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره می‌کند، تا اینکه آن

کسی که حاجتش برآورده نشده است خود تصمیم بگیرد، یا آن را برای خود قرار می‌دهد (و خودش از آن بهره‌مند می‌شود) و یا از خود دور می‌کند و به طرف دیگری سوق می‌دهد.

ای اسماعیل؛ هنگامی که روز قیامت برپا می‌شود و خود آن شخص باید در مورد آن رحمت تصمیم بگیرد و این منزلت برای او آشکار شده است به نظر تو با آن رحمت چه می‌کند؟ به سوی چه کسی سوق می‌دهد تا از آن بهره‌مند شود؟

اسماعیل گفت: گمان نمی‌کنم آن رحمت را از خود دور سازد.

حضرت فرمود: گمان نکن، بلکه یقین کن او رحمت یاد شده را از خودش دور نمی‌سازد، و به جز خودش از آن بهره نمی‌برد.

ای اسماعیل؛ هر کسی حاجت خود را نزد برادر خودش که می‌تواند آن را برآورده کند ببرد، ولی آن برادر حاجتش را بر نیاورد، خداوند در قبر ماری را بر او مسلط می‌کند که انگشت شصت او را تا روز قیامت بگزد چه آنکه آن میت در روز قیامت آمرزیده شود، چه عذاب بشود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۲۰۶ ح ۱.

آیا غیر مؤمنین هم ثواب دارند؟

یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: آیا برای کسی در برابر آنچه انجام می‌دهد غیر از مؤمنان ثوابی بر خدا لازم است؟

فرمود: خیر. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۲۰۶ ح ۱.

آیه «کسانی که ایمان...» شامل چه کسانیست؟

جمیل گوید: طیار به من می گفت: شیطان که از فرشتگان نبود، و جز این نیست که فرشتگان مأمور به سجده برای آدم - علیه‌السلام - شدند و شیطان گفت: من سجده نمی‌کنم، پس چرا شیطان گنهکار شد، آنگاه که سجده نکرد با اینکه از فرشتگان نبود؟

گوید: من و او خدمت حضرت صادق - علیه‌السلام - شرفیاب شدیم به خدا سوگند پرسش خود را به طور نیکوئی طرح کرد و پرسید: قربانت شوم؛ بگوئید آنچه خداوند مؤمنین را خوانده است از اینکه فرموده است: (یا أیها الذین آمنوا.).«ای کسانی که ایمان آورده‌اید...» آیا منافقان هم در این خطاب وارد می‌شوند؟

فرمود: آری، و شامل گمراهان نیز می گردد، و شامل هر کس که به دعوت آشکار (اسلام) اعتراف کرده نیز می گردد، و شیطان هم از کسانی بود که به دعوت آشکارا با آنان (یعنی فرشتگان) اعتراف کرده بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۳۹ ح ۱.

آیا حضرت عیسی نیز مبتلا می‌شد؟

عبدالله بن سنان از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود: آیا حضرت عیسی - علیه‌السلام - نیز همچون مردم دیگر مبتلا به دردهائی می‌شد؟ (یعنی مانند سائر مردم حالات بشری داشت یا خیر؟).

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: بله، در دوران کودکی (احیانا) مبتلا به دردهای بزرگها می‌شد، و در دوران بزرگی مبتلا به دردهای کودکان می‌شد، و بیمار می‌شد.

گاهی در دوران کودکیش درد پهلو می‌گرفت و این بیماری مربوط به بزرگسالان است، به مادرش می‌فرمود: عسل و شونیز و روغن را با هم مخلوط بنما و معجونی درست کن به من بده.

هنگامی که مادرش آن معجون را فراهم نمود و برای عیسی آورد، از خود بی‌میلی نشان داد، مادرش گفت: چرا این دوا را دوست نمی‌داری در حالی که تو خود آن را طلبیدی؟

حضرت عیسی - علیه‌السلام - فرمود: آن را بیاور، من این دوا را با علم نبوت توصیف نمودم، و به سبب طبیعت کودکی آن را کراهت داشتم. و دوا را می‌بوئید (مانند کودکان) سپس می‌نوشید.

- این حدیث برای توضیح این حقیقت است که حضرت عیسی - علیه‌السلام - گر چه از نظر ولادت با سائر بشر فرق داشتند، ولی از

نظر طبیعت بشری با سائر مردم در این خصوصیات فرقی نداشتند، و نحوه‌ی مخصوص و جنبه‌ی اعجازی آن نباید سبب شود تا به آن شخصیت والا مقام به دید دیگری نگاه کرد، و جنبه‌ی خدائی به او داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۴ ص ۲۵۳ ح ۴۶.

آیا از کسانیکه عیسی زنده کرد بعد از آن زندگی نمود؟

ابان بن تغلب گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: آیا بود کسی که حضرت عیسی - علیه‌السلام - او را زنده کند و او پس از زنده شدن مدتی عمر کند، و روزی بخورد، و زن و فرزند دار شود؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمودند: بله، حضرت عیسی دوستی داشتند که با او در راه خدا پیوند برادری بسته بود، و هرگاه عیسی - علیه‌السلام - از نزدیک منزلش مرور می‌کرد در خانه‌ی او فرود می‌آمد.

هنگامی پیش آمد که حضرت عیسی - علیه‌السلام - مدتی با او ملاقاتی نداشت، و وقتی بر خانه‌ی او عبور کرد خواست به او سلامی کند، مادرش از خانه بیرون شد، حضرت از آن زن راجع به پسرش سؤال کرد.

مادرش پاسخ داد: ای رسول خدا، او در گذشت.

حضرت عیسی فرمودند: آیا دوست داری او را مجددا ببینی؟

آن زن گفت: بلی.

حضرت عیسی فرمود: فردا که شد می‌آیم تا او را برایت با اجازه و اذن خدا زنده کنم.

فردا که شد، حضرت آمد و به آن زن فرمود: برویم نزد قبر پسرت، سپس هر دو رفتند، تا به قبر آن مرد رسیدند آنگاه حضرت ایستاد و دعا فرمود و زنده شدن او را از خداوند خواست. قبر شکافته شد، و فرزند آن زن زنده شد.

هنگامی که چشم آن زن به پسرش افتاد، و آن پسر مادرش را دید گریه کردند و همدیگر را در آغوش گرفتند، حضرت عیسی را از این منظره‌ی عاطفی رقتی گرفت، لذا به او گفت: آیا دوست داری با مادرت در دنیا بمانی؟

گفت: ای پیامبر خدا؛ آیا با رزق و روزی و خورد و خوراک و تا مدتی از زمان، یا بدون روزی و بدون خورد و خوراک و بدون مدت؟

حضرت عیسی فرمودند: بلکه با روزی و خورد و خوراک و مدت بیست سال عمر می‌کنی؛ و ازدواج می‌کنی، و اولاد دار هم می‌شوی.

گفت: اگر این طور است بسیار خوب.

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: حضرت عیسی او را به مادرش داد، بیست سال عمر کرد، و همسر گرفت و دارای فرزند شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۴ ص ۲۳۳ ح ۳.

آیا مجوس پیامبر داشتند؟

یکی از اصحاب ما گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی مجوس سؤال شد: آیا پیامبر داشتند یا نه؟

حضرت فرمود: آری، مگر داستان نامه‌ی رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – به اهل مکه را نشنیدی که برای آنها نوشت: اسلام بیاورید و اگر نه با شما می‌جنگم، آنها برای پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – نوشتند: از ما جزیه بگیر، و ما را بگذار به عبادت بتها ادامه دهیم.

پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – در پاسخ آنها نوشتند: من جزیه نگرفتم مگر از اهل کتاب.

آنان در حالی که قصد داشتند او را تکذیب کنند برای او نوشتند: شما مدعی شدی که جزیه از غیر اهل کتاب نمی‌گیری، در حالی که از مجوس منطقه «هجر» (که یکی از قصبه‌های بحرین است) جزیه گرفتی.

پیامبر در جواب آنها نوشتند که: برای مجوس پیامبری بود که او را کشتند، و کتابی داشتند که آن را سوزانیدند که پیامبرشان کتابشان را برایشان آورد. [۱] .

۲– زندیق گفت: به من خبر ده که آیا خدا برای مجوس پیامبر فرستاد؟ زیرا من نزد آنها کتابهائی محکم و استوار، و موعظه‌ها و پندهائی بلیغ، و مثالهائی مفید و شافی یافتم و دیدم آنها به ثواب و عقاب اقرار می‌کنند، و شرائع و برنامه‌هائی مذهبی دارند که به آن عمل می‌کنند.

امام – علیه‌السلام – فرمودند: امتی نیست که خدا برای آنها بیم‌دهنده‌ای نفرستاده باشد، و خدا برای آنها پیامبری با کتاب فرستاد، ولی آنان نبوت آن پیامبر را انکار کردند، و کتابش را رد کردند.

سؤال کننده گفت: آن پیامبر کیست؟ زیرا مردم می‌گویند: آن خالد بن سنان است.

حضرت فرمودند: خالد یک مرد عرب بیابانی بود. و پیامبر نبود، و این چیزی است که مردم می‌گویند و با حقیقت مطابقت ندارد.

گفت: آیا زردشت است؟

گفت: زردشت برای آنان زمزمه‌ای (وردهائی) آورد، و ادعای پیامبری کرد، گروهی به او ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند و او را از شهر خارج کردند، و حیوانات درنده او را در بیابان خوردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۴ ص ۴۶۳ ح ۲۸.

[۲] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۶ – ۱۷۹.

آیا زمین بدون امام می‌ماند؟

ابوحمزه گوید: به امام صادق عرض کردم: آیا زمین بدون امام می‌ماند؟

فرمود: اگر زمین بدون امام باشد حتما فرو رود (و نظمش از هم بپاشد). [۱] .

۲– ابان بن عثمان از حسن بن زیاد روایت کند که گفت: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کردم: آیا ممکن است زمین باشد ولی در آن امام نباشد؟

امام – علیه‌السلام – فرمود: چنین چیزی نباشد، باید در زمین امامی باشد برای بیان حلال و حرام مردم و آنچه به آن نیاز دارند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۲ ح ۱۰، علل الشرائع: ج ۱ ص ۷۶.

[۲] اکمال الدین: ۱۲۹، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۴۰ ح ۷۳.

آیا قائم متولد شده است؟

خلاد بن قصار گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم: آیا قائم – علیه‌السلام – متولد شده است؟

حضرت فرمود: خیر، و اگر من او را درک می‌نمودم حتما او را در طول ایام زندگیم خدمت می‌کردم.

توضیح: اینکه «خدمت می‌کردم» یعنی او را تربیت می‌نمودم و کمک می‌کردم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۸ ح ۲۲.

آیا مهدی و قائم یکی است؟

ابوسعید خراسانی گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: آیا مهدی و قائم – علیه‌السلام – یکی است؟

فرمود: بله.

عرض کردم: به چه علت مهدی نامیده شد؟

فرمود: برای اینکه هدایت می‌کند به سوی هر امر پنهان و مخفی است. و قائم نامیده شد، چون پس از اینکه می‌میرد قیام می‌کند، او به امر عظیمی قیام می‌نماید.

مرحوم علامه مجلسی در بیان حدیث شریف می‌فرمایند: «پس از اینکه می‌میرد قیام می‌کند» یعنی بعد از اینکه نام و یاد حضرت می‌میرد و یا اینکه مردم گمان می‌کنند او مرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰ ح ۶.

آیا ائمه علم به غیب دارند؟

۱- صفوان بن یحیی از یکی از دوستانش روایت می‌کند که گفت: امام صادق – علیه‌السلام – فرمود: به ما علم اولین و آخرین داده شده است.

مردی از اصحابش عرض کرد: فدایت شوم، آیا علم غیب نزد شما هست؟

حضرت فرمود: وای بر تو؛ من آگاه هستم به آنچه در پشت (و صلب) مردان و رحم زنان است.

وای بر شما؛ سینه‌هایتان وسیع باشد، چشمان شما خوب ببیند، و دلهای شما خوب بگیرند، ما حجت خدا بر بندگان هستیم، و این چیزی است که سینه‌ی هر کسی – مگر مؤمن قوی که قوت و نیرویش به اندازه‌ی کوههای تهامهٔ باشد – تاب و تحمل فراگیری آن را ندارد مگر اینکه خدا اجازه بدهد.

به خدا قسم؛ اگر بخواهم برای شما تمام ریگهای روی کوه تهامه را بشمارم، چنین می‌کنم، و شب و روزی نمی‌باشد مگر اینکه ریگها می‌زایند، و افزایش پیدا می‌کنند مانند این انسانها (و مخلوقات).

به خدا قسم؛ پس از من آنچنان با هم دشمنی می‌کنید که همدیگر را می‌خورید. [۱] .

۲- عمار ساباطی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم آیا امام غیب می‌داند؟

فرمود: نه، ولی هرگاه بخواهد بداند خدا آن را به او می‌آموزد.

- توضیح: مقصود از علم غیب مورد سؤال علم غیب ذاتی است که امام - علیه‌السلام - فرمود: آن مخصوص خدا است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب ۳: ۳۷۴، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۲۷ ح ۲۸.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۰ ح ۴۱.

آیا بعضی از ائمه از بعضی دیگر داناترند؟

ایوب بن الحر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا بعضی از ائمه - علیهم‌السلام - از بعضی دیگر داناترند؟

حضرت فرمود: بله، ولی در علم به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۵، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۹۵ ح ۵۲.

آیه«کسانی که ایمان آوردند» درباره چه کسانی است؟

عیسی بن داود نجار گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه‌السلام - شنیدم که فرمود: از پدرم (امام صادق - علیه‌السلام -) درباره‌ی فرمایش خدا: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا - خالدین فیها لا یبغون عنها حولا) [۱] «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آنجا نمی‌کنند» سؤال نمودم.

فرمود: درباره‌ی آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین نازل شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی کهف آیه‌ی ۱۰۷ و ۱۰۸.

[۲] کنز الفوائد: ۱۴۶، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۲۶۹ ح ۴۰.

آیا ابوذر برتر است یا شما اهل بیت؟

۱- عثمان بن عمران از عباد بن صهیب روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خبر ده مرا آیا ابوذر برتر بود یا شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: ای پسر صهیب؛ ماههای سال چند تا است؟

عرض کردم: دوازده ماه.

حضرت فرمود: چند تای آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: ماه رمضان برتر است یا ماههای حرام؟

عرض کردم: بلکه ماه رمضان.

فرمود: ما اهل بیت نیز چنین می‌باشیم، کسی با ما قابل مقایسه نیست.

همانا ابوذر روزی در میان اصحاب رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – نشسته بود و آنها فضائل و مناقب افراد را می‌شمردند، ابوذر فرمود: علی بن ابی‌طالب – علیه‌السلام – افضل این امت است، او قسمت کننده‌ی بهشت و آتش است، او صدیق و فاروق این امت است، و حجت خدا بر امت است.

حاضران از سخن او خوششان نیامد، و همگی چهره از او گرداندند و فرمایش او را تکذیب نمودند.

ابوامامه‌ی باهلی که در میان آنان بود نزد رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – رفت و سخن ابوذر را به عرض رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – رسانید، و اعراض و تکذیب حاضران درآن محفل را گزارش کرد.

رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: آسمان (کبود و آبی) سایه نینداخت، و زمین تیره برنداشت – یعنی از میان شما ای ابو امامه – شخصی را که راست لهجه‌تر (راستگوتر) از ابوذر باشد. [۱] .

– توضیح: صدیق: یعنی تصدیق کننده‌ای که هیچ شکی در باورش نیست، و از همه ایمانش راسختر، و یقینش کاملتر است. و فاروق: یعنی کسی است که محبت و مودتش موجب حدا شدن صف‌ها است.

۲– اسماعیل فراء از مردی نقل می‌کند که گفت: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مگر نه رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – درباره‌ی ابی‌ذر – رحمة الله علیه – فرمود: آسمان سایه نینداخت و زمین دربرنداشت مردی را که دارای زبانی راستگوتر از ابوذر باشد».

حضرت فرمود: بله.

عرض کردم: پس جایگاه رسول خدا– صلی الله علیه و آله و سلم – و امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – کجا است؟ و جایگاه حسن و حسین – علیهماالسلام – کجا است؟

حضرت فرمود: سال چند ماه دارد؟

عرض کردم: دوازده ماه.

فرمود: چند تای آنها ماه حرام است؟

عرض کردم: چهار ماه آن.

فرمود: ماه رمضان از آنها است؟

عرض کردم: نه.

حضرت فرمود: در ماه رمضان شبی است که برتر و بالاتر از هزار ماه است. ما اهل بیت قابل مقایسه با کسی نیستیم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۷۰، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۴۰۶ ح ۲۱.

[۲] معانی الأخبار: ۵۶، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۴۰۶ ح ۴۲.

آیا شناخت همه امامان لازم است؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: مردی به من گفت: امام آخر را بشناسی کافی است و ضرر ندارد امام

اول را نشناسی (مرادش چیست)؟

حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی‌شناسم، ولی او را دشمن می‌دارم، مگر امام آخر جز به وسیله‌ی امام اول شناخته می‌شود؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۲۰۰ ح ۷.

آیا اسلام اعتقاد به تمامی أئمه است؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: اگر کسی امامان (معصوم) را بشناسد ولی امام زمان خود را نشناسد آیا مؤمن است؟

حضرت فرمود: خیر.

گفتم: آیا مسلمان است؟

حضرت فرمود: بله.

مرحوم صدوق رحمهٔ الله علیه گوید: اسلام؛ اقرار به شهادتین است، و به وسیله‌ی این اقرار خونها و اموال محترم می‌شود و حفظش واجب است. ولی ثواب به خاطر ایمان است.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: هر کس شهادت بدهد که خداوندی جز خدا نیست و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر خدا است خون و مال او محفوظ و محترم است مگر در برابر حق، و حساب او بر خداست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اکمال الدین: ۲۲۹، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۹۶ ح ۲.

آیا فرقی بین گنهکار ما و دیگری هست؟

امام رضا از پدرش - صلوات الله علیهما - روایت می‌فرمایند که: اسماعیل به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: ای پدرجان؛ نظر شما درباره‌ی گنهکار از ما و از دیگران چیست؟ (آیا فرقی هست)؟

حضرت آیه‌ای تلاوت فرمود که: (لیس بأمانیکم و لا أمانی أهل الکتاب من یعمل سوء یجز به) [۱] «(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر داده می‌شود». [۲] .

- توضیح: یعنی عمل ملاک است نه نسب و نه آرزوها.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۲۳.

[۲] عیون الأخبار: ج ۲ ص ۲۳۴، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۲۱ ح ۱۳.

آیا امامان، خدایان یا پیامبرانند؟

سـدیر گویـد: به امام صادق - علیه‌السـلام - عرض کردم: گروهی از مردم عقیده دارند که شـما خدا و معبودید و برای عقیده مزبور این آیه را دلیل قرار می‌دهنـد: (و هو الـذی فی السـماء اله و فی الأرض اله) [۱] «او در آسـمان معبـود است، و در زمین معبود است» (اینها گمان می‌کنند که معبود زمین امامانند).

امام فرمود: ای سـدیر! گوش و چشم و پوست و گوشـتم و خون و مویم از اینان بیزار است، و خـدا از ایشان بیزار است، اینان بر دین من و دین پدران من نیستند، خدا در روز قیامت مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد.

پرسیدم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید و این آیه قرآن را دلیل سخن خود قرار می‌دهند: (یا ایها الرسل کلوا من طیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم) [۲] «و ای رسولان؛ از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسـته کنید که من به کردار شما دانا و آگاهم».

امام فرمود: ای سدیر! شـنوائی و بینائی و مو و پوستم و گوشت و خونم از اینها بیزار است، و خدا و رسولش از اینان بیزار است، اینها به دین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد.

عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟

فرمود: ما خزانه‌دار علم خـدائیم، ما مترجم امر خـدائیم، ما اشخاصـی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را به فرمانبری از ما امر فرموده، و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسانیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۸۶.

[۲] سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۵۱.

[۳] اصول کافی: ج ۲ ص ۱۱ ح ۶.

آل محمد کیانند؟

۱- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آل محمد - علیهم‌السلام - کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه و نسل او.

عرض کردم: اهل بیت او کیانند؟

فرمود: ائمه‌ی جانشینان او.

گفتم: عترت او کیانند؟

فرمود: اصحاب عبا.

گفتم: امت او کیانند؟

فرمود: مؤمنانی که آنچه را از ناحیه‌ی خـدای عزوجل آمده تصدیق نموده‌اند و تمسک جسـتند به ثقلین (دو امانت سـنگین او) - که به تمسک به آنها (و پیروی از آنها) دسـتور داده شدنـد -: کتاب خـدا و عترت و خاندان او که خداوند آنها را از پلیدی کاملا پاک قرار داد، و آنها بر امت بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دو جانشین هستند. [۱] .

۲- محمد بن سلیمان الدیلمی از پدرش روایت کرد که گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم آل کیانند؟

حضرت فرمود: ذریه (و نسل) محمد - صلی الله علیه و آله و سلم.

عرض کردم: اهل کیانند؟

فرمود: ائمهٔ – علیهم‌السلام –.

عرض کردم: فرمایش خدای عزوجل: (أدخلوا آل فرعون أشد العذاب) [۲] «آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید» چه معنی دارد؟

فرمود: به خدا قسم؛ مراد خدا جز دختر او نیست. [۳] .

۳- عبدالله بن میسره گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: ما می‌گوئیم: اللهم صل علی محمد و أهل بیته، و بعضی می‌گویند: آل محمد ما هستیم

حضرت فرمود: آل محمد تنها کسانی هستند که خدا ازدواج رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – را با آنها حرام نمود. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۲۴۰ ح ۱۰.

[۲] سوره‌ی مؤمن (غافر) آیه‌ی ۴۶.

[۳] بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۱۶ ح ۱۲.

[۴] معانی الاخبار: ۲۳، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۱۶ ح ۱۱.

آرام شدن منصور دوانقی

از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه جعفر بن محمد خلیفه الله است قضیه‌ای است که ربیع حاجب منصور دوانقی نقل کرده است. می گوید روزی منصور عباسی مرا احضار کرد که جعفر ابن محمد را حاضر کنم وقتی که چشم منصور به حضرت افتاد گفت خدا بکشد مرا اگر تو را نکشم در سلطنت من اخلالگری می کنی؟ و مردم را بر من می‌شورانی؟ حضرت فرمود به خدا سوگند چنین قصد و چنین کاری نبوده است اگر چیزی در این خصوص به شما رسانده باشند به دروغ گفته‌اند و اگر بر فرض چنین امری ثابت شده باشد حضرت یوسف را برادرانش ظلم کردند ولی در مقابل یوسف آنان را عفو کرد حضرت ایوب در مقابل مصائب و مشکلات صبر نمود حضرت سلیمان را سلطنت عطا شد شکرگذاری کرد. اینان پیغمبرانند و نسبت شما نیز به آنها می‌رسد.

ربیع می‌گوید وقتی که حضرت به طرف مجلس منصور می‌آمد در راه لبهای حضرت حرکت می کرد و مشغول دعا خواندن بود وقتی که وارد مجلس شد غضب منصور آرامتر شد. منصور گفت که حضرت به طرف بالای مجلس تشریف ببرند و ایشان نیز چنین کردند منصور گفت آن نسبت‌هایی که به تو دادم فلان و فلان به من خبر داده‌اند و خودشان نیز حاضرند. حضرت فرمود آنان را با من روبرو کنید تا حقیقت نسبت آشکار گردد منصور دستور داد آن مرد به آن نسبت‌هایی به حضرت داده اقرار کند آن مرد گفت: بلی.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود قسم یاد کن مرد شروع به قسم خوردن نمود و حضرت فرمود آنچنان قسم یاد کن که من می گویم این گونه بگو از حول و قوه‌ی خدا بیزارم و به حول و قوه‌ی خود پناهنده‌ام که این چنان کار (یعنی به وسیله تو در سلطنت خلیفه اخلالگری) بوده است. آن حضرت با حال مخصوصی فرمود این فرد دور از رحمت خدا را بگیرید و از پایش بیرون بکشید.

کمی نگذشت دیدند که آن مرد از جانب پایش گرفتار شد و چون خلیفه چنین حال را دید حضرت را نزد خود نشاند و حضرت را احترام کرد. حضرت از آن مجلس فارغ شد. پشت سر حضرت روانه شدند و به حضورش گفتند (خلیفه) شدیدترین غضب را در حق شما داشت. ولی وقتی که داخل مجلس شدید مشغول دعا خواندن بودید و غضب منصور سبک‌تر گردید حضرت فرمود دعای جدم حضرت حسین علیه‌السلام را می‌خواندم. عرض کردم فدایت شوم آن دعا کدام است؟ حضرت فرمود: «یا عدتی عند شدتی و

یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک لاتنام و اکنفنی برکتک الذی لا یرام؛ ای خدایی که در تمام شداید مایه‌ی امیدواری و در تمام غصه‌ها پناهگاه منی با آن نظر بدون غفلت خود و با آن قدرت پاینده‌ات نگهدارم باش.»

ربیع می‌گوید من این دعا را حفظ کردم و به برکت آن دعا همیشه از گرفتاری‌ها نجات یافتم. وی می‌گوید به حضرت عرض کردم چرا نگذاشتی آن مرد سخن‌چین به اختیار خود قسم یاد کند؟ حضرت فرمود: دوست نداشتم که خدا را با لفظ توحید و تمجید قسم بخورد شاید خدایتعالی از او بگذرد یا عقوبت وی را به تأخیر اندازد و با آن لفظی که شنیدی قسم دادم تا خدای عزوجل شدیدا گرفتارش کند. حضرت جعفر بن محمد می‌فرمود: کلام من کلام پدرم و جدم است و کلام جدم کلام پدرش و علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و کلام علی علیه‌السلام کلام رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و کلام رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم کلام خدا است. حضرت جعفر بن محمد می‌فرمود: علم ما خانواده غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع است و جفراحمر و ابیض که تمام مردم به علم آن محتاجند در نزد ما است.

از حضرت تفسیر این کلمات را پرسیدند. حضرت فرمود: اما غابر علم آینده و مزبور علم گذشته است «اما نکت فی القلوب الهامات الهی و نقر فی الاسماع» شنیدن سخن فرشتگان است ما کلام ملائکه را می‌شنویم ولی شخص آنها را نمی‌بینیم اما جفراحمر آن ظرفی است که اسلحه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است و بیرون نیاید تا قائم ما ظهور کند و اما جفرابیض آن ظرفی است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود و کتابهای الهیه در آن است و مصحف فاطمه علیهاالسلام در آن و آیه آینده و اسامی پادشاهان تا روز قیامت در آن است و اما جامعه آن نوشته‌ای است که از زبان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج شده و با دست علی بن ابیطالب علیه‌السلام نوشته شده است به خدا سوگند هر آن چیزی که تا روز قیامت مردم به آن احتیاج دارند در آن نوشته شده است.

ا

ابان بن تغلب بن رباح بکری کوفی

ابان بن تغلب (وزان تضرب) از آل بکر بن وائل و اهل کوفه است. او که درک محضر حضرت زین العابدین، حضرت باقر، و حضرت صادق علیهم‌السلام را نمود، ثقه‌ای جلیل القدر، فقیه، قاری [۱] ، لغوی و مقدم در هر فنی بوده است. از مصنفات او کتاب غریب القرآن است. کتاب فضائل و کتاب احوال صفین نیز از مؤلفات اوست. [۲] .

مرحوم سید صدر گوید: ابان بن تغلب اول کسی است که در «غریب القرآن» و «معانی القرآن» کتابی تصنیف نموده است. [۳] نجاشی (ره) می‌گوید: ابان بن تغلب در قران و فقه و حدیث و ادب و لغت و نحو مقدم بر دیگران و مخصوصا د علم عربیت، سرآمد اقران بوده است. [۴] .

هشام بن سالم می‌گوید: ما به عده‌ای از اصحاب در محضر حضرت صادق (ع) بودیم که مردی از اهل شام وارد شد امام صادق علیه‌السلام به او رخصت نشستن داد و او نشست. امام فرمود: چه می‌خواهی؟ عرض کرد: به ما خبر رسیده که شما عالم و دانایی، اینک آمده‌ام تا با شما بحث و مناظره نمایم. فرمود: در چه موضوعی می‌خواهی بحث کنی؟ عرض کرد: در بحث قرآن وارد شویم. حضرت صادق علیه‌السلام او را به حمران راهنمایی کرد. شامی عرض کرد: من با شما می‌خواهم بحث کنم نه با حمران. حضرت فرمود: اگر بر حمران غلبه کردی بر من غالب شده‌ای و اگر مغلوب حمران گشتی، مغلوب منی. مرد شامی با حمران وارد بحث شد و آن قدر بحث کرد که خسته و ملول گردید. امام صادق علیه‌السلام فرمود: چگونه یافتی حمران را؟ گفت: او را حاذق و استاد دیدم و از هر چه پرسیدم مرا پاسخ داد. حضرت فرمود: حمران! تو هم از شامی سؤال کن. سپس مرد شامی عرض کرد: می‌خواهم با

شما در بحث علم عربیت وارد شوم. حضرت او را به ابان بن تغلب هدایت کرد. [۵] .

از این روایت معلوم می‌گردد که جناب ابان بن تغلب در این رشته تخصصی داشته است که حضرت صادق علیه‌السلام او را به آن مرد شامی معرفی معرفی است.

ابن‌داود در کتاب رجالش می‌گوید: ابان سی هزار حدیث از امام صادق (ع) آموخته و محفوظ بود. [۶] .

در کتاب خلاصه علامه (ره)، نیز مسطور است که ابان در میان اصحاب ما ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن است و به خدمت امام سجاد و امام باقر و حضرت صادق علیهم‌السلام مشرف گردیده است. [۷] حضرت باقر علیه‌السلام به او دستور داد که در مسجد مدینه بنشیند و فتوی دهد و می‌فرمود: دوست دارم که در میان شیعیان من مانند تو را ببینند. [۸] در روایت دیگر، به ابان فرمود: با اهل مدینه مناظره کن، دوست دارم که مانند تو، کسی از روات و رجال می‌باشد. [۹] .

امام ششم به ابان بسیار علاقه‌مند بود، هرگاه به خدمت امام می‌رسید، امر می‌فرمود برای ابان و ساده‌ای می‌افکندند و با وی مصافحه و معانقه و احوال‌پرسی می‌کرد و از وی احترام بسیاری می‌نمود. [۱۰] .

شیخ نجاشی روایت کرده موقعی که ابان به مدینه می‌رفت اهالی مدینه به جهت استماع حدیث و استفاده از محضرش جمع می‌شدند به طوری که در مسجد جای خالی جز کنار ستونی که به آن تکیه می‌کرد، باقی نمی‌ماند. [۱۱] .

مرحوم پدرم، در سفینهٔ البحار، در باب نهی امام رضا (ع) از متعه در مکه و مدینه، داستانی از ابان بن تغلب نقل می‌کند که طالبین می‌توانند به آن جا رجوع فرمایند. [۱۲] .

مرحوم ابن‌قولویه، نقل کرده که حضرت صادق علیه‌السلام به ابان فرمود: چه وقت به زیارت قبر حضرت حسین (ع) مشرف شدی؟ ابان عرض کرد: تا به حال مشرف نشده‌ام، حضرت فرمود: سبحان ربی العظیم و بحمده [۱۳] ، شگفت آور است، تو از رؤسای شیعه و تا به حال حسین را زیارت نکرده و ترک کرده باشی. بدان، هر کس حسین را زیارت کند، به هر قدمی که بر می‌دارد، خداوند برایش حسنه‌ای می‌نویسد، و گناهی از صحیفه عملش محو می‌کند و گناه گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد.... [۱۴] .

در کافی، از ابان بن تغلب، روایت شده که گفت: با حضرت صادق (ع) طواف می‌کردم که مردی از اصحاب به من برخورد و درخواست کرد تا همراه او بروم که حاجتی دارد. او به من اشاره و من کراهت داشتم امام صادق (ص) او را دید و به من فرمود: ای ابان! این مرد تو را می‌خواهد؟ عرض کردم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ما است. فرمود: او مذهب و عقیده تو را دارد؟ عرض کردم: آری. فرمود: نزدش برو. عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری. گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری.

ابان گوید: پس همراه او رفتم، و سپس خدمت امام رسیدم و درخواست کردم که حق مؤمن را بر مؤمن به من خبر دهد. فرمود: ای ابان! این موضوع را کنار بگذار و پی گیری مکن. عرض کردم: چرا، قربانت گردم؟ پس تکرار کردم و اصرار نمودم تا اینکه حضرت فرمود: ای ابان! نیم مالت را به او دهی. آن گاه به من نگریست و چون دید که چه حالی به من دست داده، فرمود: ای ابان! مگر نمی‌دانی که خدای عز وجل، کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده اند، یاد فرمود؟ (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه - حشر / ۹ - در مایحتاج ضروری نیز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند). عرض کردم: آری، قربانت گردم. فرمود: بدان که چون تو نیمی از مالت را به او دهی، او را بر خود ترجیح نداده‌ای، بلکه تو و او برابر شده‌اید، ترجیح او بر خودت زمانی است که از نصف دیگر به او دهی. [۱۵] .

و نیز در کافی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: هر کس هفت مرتبه گرد خانه کعبه طواف کند، خدای عز وجل، برایش شش هزار حسنه نویسد، و شش هزار سیئه از او بزداید، و شش هزار درجه برایش بالا برد. [۱۶] سپس امام فرمود: روا ساختن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی، و تا ده طواف شمرد.[۱۷] .

نجاشی، از عبدالرحمن بن حجاج، روایت کرده که گفت: روزی در مجلس ابان بن تغلب بودم که ناگاه مردی از در درآمد، و گفت: ای ابوسعید (کنیه ابان)، مرا خبر ده که چند کس از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله، از حضرت امیرالمؤمنین (ع) متابعت نمودند؟ ابان گفت: گویا می‌خواهی فضل و بزرگی علی علیه‌السلام را به آن دسته از اصحاب پیغمبر که متابعت آن حضرت را نمودند بازشناسی؟ آن مرد گفت: مقصود من همین است. پس ابان گفت که والله ما فضل صحابه را نمی‌شناسیم الا ـ به متابعت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام. [۱۸] .

در جلالت قدر ابان گواهی مخالفین، برای او، سند پرارزشی به حساب می‌آید. ابراهیم نخعی که از علمای عامه است، درباره ابان می‌گوید: «کان ابان مقدما فی کل فن العلم فی القرآن و الفقه و الحدیث و الادب و اللغة و النحو»، ابان در هر فنی از فنون علمی از علم قرآن و حدیث و ادبیات و لغت و نحو بر همه مقدم، و پیشوایی داشته. [۱۹] .

ذهبی در میزان الاعتدال درباره ابان می‌گوید: «شیعی صلد [۲۰] لکنه صدوق»، او سخت شیعی است اما بسیار راستگوست. [۲۱] .

یاقوت حموی او را ثقه‌ای عظیم المنزله و جلیل القدر خوانده است. [۲۲] .

ابان به سال ۱۴۱ هجری وفات کرد. او قبلا ـ به وسیله حضرت صادق علیه‌السلام از نزدکی مرگش مطلع شده بود. همین که خبر مرگ او را به حضرت دادند، بر او رحمت فرستاد و سوگند یاد فرمود که مرگ ابان دلش را به درد آورده است. رحمه الله و رضوانه علیه. [۲۳] .

موسی بن عقبه - از رجال صحاح ششگانه - و شعبة بن الحجاج و حماد بن زید و محمد بن خازم و عبدالله بن المبارك - از رجال صحاح ششگانه - از شاگردان ابان بن تغلب بودند. [۲۴] .

پی نوشت ها:

[۱] ابان قرائت را از سلیمان اعمش و عاصم و دیگران فراهم گرفت، و کسانی که یکی از هفت قاری مشهور است، قرائت را از او فرا گرفته است (تأسیس الشیعه ص ۳۴۳).

[۲] فهرست طوسی، ص ۴۵ (چاپ دانشگاه مشهد که افستی از روی چاپ اسپرنگربمبئی است). - مولفوالشیعه، ص ۳۴.

[۳] تأسیس الشیعه، ص ۳۲۰.

[۴] رجال نجاشی، ص ۷ (چاپ بمبئی).

نجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی النجاشی (۴۵۰ - ۳۷۲ هجری)، صاحب کتاب رجال معروف که مورد اعتماد علمای شیعه می‌باشد، و عده‌ای آن را بهترین کتاب رجال می‌دانند. او معاصر شیخ طوسی (ره) بوده است. (رجوع شود به تأسیس الشیعه ص ۲۶۷ و الکنی و الالقاب ج ۳ ص ۲۰۷).

[۵] اختیار معرفة الرجال، ص ۲۶۷.

[۶] رجال ابن‌داود، جزء اول، باب الهمزه - تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴.

[۷] خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، علامه حلی، ص ۱۲.

[۸] رجال کشی، ص ۲۸۰، (چاپ کربلاء).

شیخ کلینی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، مردی فاضل و بصیر به اخبار و رجال، و ثقه و جلیل القدر است. نام کتاب رجالش، معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین علیهم‌السلام، بوده است، لیکن چون اغلاط بسیاری داشته، شیخ طوسی (ره)، آن را ملخص کرده و آن را اختیار معرفة الرجال، نامیده، و از زمان علامه تابه حال آن چه در دست است. همان اختیار الرجال است، و عده‌ای آن را مرتب کرده‌اند.

کشی در نیمه اول قرن چهارهم هجری، همزمان با مرحوم شیخ کلینی، می‌زیسته، و در بسیاری از استادان و شاگردان با وی شریک بوده است.

کش، شهری از شهرهای ماوراءالنهر است. (رجوع شود به تأسیس الشیعه ص ۲۶۴، الکنی و الالقاب ج ۳ ص ۱۰۰).

[۹] خلاصه علامه حلی، ص ۱۲ – تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴.

[۱۰] رجال نجاشی، ص ۸ (چاپ بمبئی).

[۱۱] رجال نجاشی، ص ۸) چاپ بمبئی).

[۱۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۵۲۲.

[۱۳] در نسخه‌ای، سبحان الله العظیم، ثبت شده است.

[۱۴] کامل الزیارات، ابن‌قولویه قمی (متوفی به سال ۳۶۸ یا ۳۶۷)، باب ۱۰۸، نوادر الزیارات، ص ۳۳۱ - بحارالانوار ج ۱۰۱، ص ۷.

[۱۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۷.

[۱۶] اسحاق بن عمر، افزوده که شش هزار حاجت او را هم روا کند.

[۱۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۱۸] رجال نجاشی، ص ۹.

[۱۹] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴.

[۲۰] در نسخه‌ای، جلد، به جای، صلد، ذکره شده است.

[۲۱] میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴.

[۲۲] معجم الادباء، ج ۱، ص ۱۰۷.

[۲۳] رجال کشی، ص ۲۰۸.

[۲۴] الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۳، ص ۵۵.

ابان بن عثمان

او هم از شش شخصیت برجسته و دانشمند و متقی و مقدسی بود که اصحاب ما نورالله ضریحهم به صدق و فقه و زهد و کرامتشان اجتماع کرده‌اند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفرلنا و لعلمائنا الماضین یا ذالجلال و الاکرام! یا ارحم الراحمین

در کتاب معصوم هفتم و طی تاریخی که از اصحاب امام ابوجعفر باقر صلوات الله علیه یاد کرده‌ایم نامی از جابر بن حیان به میان آوردیم.

این جابر هر چند محضر امام باقر علیه‌السلام را ادراک کرده بود ولی چون مدتش کوتاه بود باید وی را از اصحاب امام صادق سلام الله علیه شمرد زیرا این مرد تحصیلات خود را در خدمت آن بزرگوار به کمال رسانید.

ابان عبدالله ابی عیاش، فیروز بصری

شیخ طوسی (ره) در رجالش گفته: ابان نامش فیروز و اهل بصره است؛ و از تابعین شمرده شده و از اصحاب حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام است [۱] و از ضعفاء بوده است. [۲] .

بان غضائری [۳] می‌گوید: اصحاب گفته‌اند که کتاب «سلیم بن قیس» [۴] از ساخته‌های اوست. [۵] .

سید علی بن احمد عقیقی در رجالش می گوید: ابان بن ابی‌عیاش فاسد المذهب بوده و سپس به وسیله سلیم بن قیس هلالی به مذهب حق برگشته و داستان او چنین است:

هنگامی که حجاج در تعقیب سلیم بود و قصد کشتن او را داشت، سلیم به ناحیه فارس گریخت و به ابان پناهنده شد. هنگام مرگش که فرا رسید، به ابان گفت: تو بر من حقی پیدا کرده‌ای. سپس گفت: همانا بدان بعد از رسول خدا (ص) چنین و چنان شد و شرحی از سقیفه برای او نقل کرد. آن گاه کتابی را به او سپرد؛ و این کتاب را غیر از ابان دیگری نقل نکرده است. [۶] .

ابان درباره سلیم بن قیس هلالی می گفت: سلیم بن قیس پیرمردی متعبد و نورانی بود.

ابان گوید: بعد از وفات حضرت سجاد (ع) به حج مشرف شدم و با امام باقر (ع) ملاقات کردم و حدیث سلیم را در محضرش از آغاز تا پایان خواندم. حضرت باقر (ع) گریست و فرمود: سلیم راست گفته است. [۷] .

نویسنده گوید: کتاب سلیم از اصول شیعه است و بزرگان مشایخ مانند: برقی و صفار و کلینی و صدوق و نعمانی به آن اعتماد داشتند.

علامه مامقانی بعد از نقل گفته‌های ابن‌غضائری و شیخ طوسی (ره) و دیگران می گوید: بعد از آن که سلیم کتاب را به ابان تسلیم کرده و از او تعبیر به برادر زاده می کند، نمی‌توان ابان را ضعیف شمرد و نسبت جعل کتاب سلیم را به او داد، به علاوه این که عده‌ای بزرگان مانند: ابن‌اذینه و ابراهیم بن عمر یمانی و حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی از او روایت کرده‌اند، و وثاقت ابان از وثاقت سلیم معلوم می گردد و به طور مسلم ابان شیعه و ممدوح است [۸] و شاید تضعیف او به دست مخالفین و معاندین صورت گرفته باشد.

مرحوم کلینی از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم خداوند بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین (ع) را که حدیث می کرد از پیغمبر (ص) که آن حضرت در سخنش فرمود: دانشمندان دو قسمند: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، پس این رستگار است؛ و دانشمندی که علمش را کنار گذارد، و این به هلاکت افتاده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل در رنجند، و به درستی که پشیمان‌ترین و حسرتمندترین دوزخیان، آن کسی است که در دنیا بنده‌ای را به سوی خدا خوانده، و آن بنده از او پذیرفته و اطاعت خدا نموده، و خدا به بهشتش در آورده، و خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن و پیروی هوس و آرزوی دراز، به دوزخ برده است. اما پیروی هوس، از حق باز دارد و درازی آرزو آخرت را از یاد برد. [۹] .

و نیز به همین طریق از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس روایت شده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود که رسول خدا (ص) فرمود: دو خورنده هستند که سیر نمی‌شوند: خواهان دنیا و خواهان علم. کسی که از دنیا به آن چه خدا برایش حلال کرده قناعت کند، سالم ماند و کسی که دنیا از راه غیر حلال به دست آورد، هلاک گردد مگر آن که توبه کند (و مال حرام را به صاحبش بر گرداند). و کسی که علم را از اهلش گیرد و عامل به آن باشد، نجات یابد و هر که منظورش از طلب علم مال دنیا باشد، بهره‌اش همان است (و در آخرت او را نصیبی نیست). [۱۰] . ------------------

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۸۳ و ص ۱۵۲.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۰۶ - خلاصة الاقوال علامه حلی، ص ۹۹.

[۳] ابوالحسن، احمد خداوند الحسین بن عبیدالله الغضائری، از مشایخ بزرگ و ثقات عظیم الشانی است که بزرگان رجال گفته‌های او را ذکر کرده و از او تعبیر به استاد می‌نمایند. او معاصر با شیخ طوسی بوده است. (رجوع شود به تأسیس الشیعه ص ۲۶۹ و الکنی و الالقاب ج ۱ ص ۳۶۵).

[۴] سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام است و صاحب کتاب معروف بین محدثین و علما، و ابان، از او، آن کتاب را نقل کرده است. چنانکه در متن ذکر شد ابن‌غضائری آن کتاب را مجعول می‌داند و دلیل او این است که در آن کتاب آمده که ائمه سیزده تن می‌باشند، و دیگر آن که محمد بن ابی‌بکر پدرش را هنگام مرگ پند داد در حالی که محمد در حجهٔ الوداع متولد شد و زمان مرگ پدر کودکی بیش نبود.

صاحب رجال کبیر این دو اشکال را این گونه جواب داده که آن چه از نسخ کتاب سلیم به دست ما رسیده و ملاحظه کردیم ندیدیم که گفته باشد ائمه سیزده تن می‌باشند؛ بلکه گفته ائمه با رسول خدا سیزده تن‌اند. و دیگر آن که می گوید: عبدالله وقت مرگ پدرش، او را موعظه کرد، نه محمد. [(تعلیقات علی) منهج المقال (رجال کبیر)، ص ۱۵ - تحفهٔ الاحباب، ص ۱۳۴].

[۵] قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۱.

[۶] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۹۹ - تنقیح المقال علامه مامقانی، ج ۱، ص ۳.

[۷] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۰۵، (چاپ دانشگاه مشهد).

[۸] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳.

[۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵. (چاپ اسلامیه).

[۱۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶.

ابراهیم بن ابی‌البلاد

از معمرین، وثقه و جلیل القدر است. او مردی ادیب و قاری بوده و از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام شمرده شده، و از آنان روایت نقل کرده است. [۱] .

امام هشتم (ع) نامه‌ای برای ابراهیم فرستاده که در آن مدح و تجلیل زیادی از او شده است. ابراهیم کتابی دارد که بزرگان از آن روایت کرده‌اند. [۲] .

مرحوم علامه در «خلاصه» فرموده: ابراهیم ثقه است، و من به روایاتش عمل می کنم. [۳] .

مرحوم کلینی، در کافی، از طریق ابراهیم بن ابی‌البلاد، از لقمان (ع) روایت می‌کند که به پسرش گفت: ای پسر جان! زیاد با مردم نزدیک مشو که موجب دوری‌ات از آنان شوی و یکسره از آنان دوری مکن که خوار و بی‌مقدار شوی، هر جانداری همانند خود را دوست دارد و انسان هم به همنوع خود دوستی ورزد؛ کالای خود را جز در نزد خریدار و خواستارش پهن مکن؛ و همچنان که میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد، میان نیکوکار و بدکار دوستی نیست؛ و هرکه به قیر نزدیک شود پاره‌ای از آن به او چسبد، همچنین هر کس با تبهکار شریک شود از روش‌های او بیاموزد؛ و هر که جدال و ستیزه جویی را دوست داشته باشد دشنام خورد؛ و هر که به جاهای بد رود متهم گردد؛ و کسی با رفیق بد همنشین شود در امان نباشد؛ و هر که زبان خود را نگه ندارد پشیمان گردد. [۴] .

پدر ابراهیم، ابوالبلاد، یحیی بن سلیم، مردی نابینا و راویه شعر بود. فرزدق در حق او گفته: «یا لهف نفسی علی عینیک من رجل». او از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام، حدیث روایت کرده است. [۵] .

فرزندان ابراهیم به نامهای: محمد بن ابراهیم و یحیی بن ابراهیم نیز از ثقات می‌باشند. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۴۲۵ - رجال الطوسی، ص ۱۴۵ - رجال نجاشی، ص ۱۶.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۷.

[۳] خلاصهٔ الاقوال فی معرفهٔ الرجال، علامه حلی، ص ۳.

[۴] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

[۵] رجال نجاشی، ص ۱۶.

[۶] خلاصه علامه حلی، ص ۷۶.

ابراهیم بن نعیم عبدی معروف به ابی الصباح کنانی

ابوالصباح (وزان شداد) کنانی (به کسر کاف) - ابراهیم، از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام است. بعضی گفته‌اند که تا زمان امام جواد (ع) را درک کرده در حالیکه ۲۵ سال قبل از میلاد امام جواد (ع)، ابوالصباح از دنیا رفته است (ولادت حضرت جواد (ع) به سال ۱۹۵ و وفات ابوالصباح به سال ۱۷۰ هجری بوده است).

مرحوم علامه حلی، در خلاصه، در ترجمه ابوالصباح فرموده که او (ابا جعفر) امام جواد (ع) را درک کرده و از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت می‌کند. [۱] .

نویسنده گوید: گمان می‌رود این اشتباه از فرمایش نجاشی رخ داده باشد که گفته: ابراهیم بن نعیم حضرت اباجعفر (ع) را دیده. دیگران گمان کرده‌اند مراد از ابا جعفر حضرت جواد (ع) است و بدین اشتباه افتاده‌اند و توجه نکرده‌اند که منظور نجاشی حضرت باقر (ع) بوده نه حضرت جواد الائمه (ع).

ابوالصباح مردی ثقه و جلیل‌القدر بوده و علمای رجال او را مدح و توثیق کرده‌اند. [۲] .

مرحوم علامه حلی در خلاصه می‌فرماید: ابوالصباح ثقه و مورد اطمینان است و من به گفته او عمل می‌کنم؛ چون امام صادق (ع) او را میزان نامیده و خطاب به او چنین فرموده است: «انت میزان لا عین فیه»، تو ترازوی بدون انحرافی. [۳] .

علامه مامقانی فرموده که بزرگان او را مدح کرده و جز دو خبر که آنها را جواب گفته قدحی ندیده است. [۴] .

لیکن دو دسته روایات درباره‌ی او نقل شده، هم مدح و هم قدح، اما بزرگان به اخبار قدح توجهی نکرده و توثیقش نموده‌اند. ما یک روایت در مدح و دو روایت در قدحش ذکر می‌کنیم. و قضاوتش را به عهده خود خوانندگان عزیز می‌گذاریم.

شیخ کلینی، از محمد بن مسعود، از بعض اصحاب، نقل کرده که حضرت صادق (ع) به ابی الصباح فرمود: تو میزان و ترازویی. عرض کرد: قربانت گردم، ترازو گاهی انحراف پیدا می‌کند. امام فرمود: تو ترازویی می‌باشی که انحراف و تمایل به چپ و راست نداری، و در حد اعتدال و استقامتی. [۵] .

از این روایت عظمت و بزرگر جناب ابی الصباح کاملا استفاده می‌شود. چه بسا مردمی که در طول زندگی انحرافاتی برایشان رخ می‌دهد و از طریق اعتدال و عدل خارج می‌شوند، و لذا در روایات ایمان به دو دسته ثابت و زائل تقسیم شده است.

علامه مجلسی، در بحارالانوار، تحت عنوان، «ایمان مستقر و مستودع»، بابی گشوده است [۶] و همچنین از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده که به کمیل فرمود: ای کمیل! ایمان، عاریه و ثابت است. حذر کن از اینکه از عاریه‌ها باشی و ایمانت زایل گردد. هنگامی استحقاق آن داری که صاحب ایمان ثابت باشی که انحراف به چپ و راست پیدا نکنی و از راه مستقیم خارج نگردی. [۷] .

اما در قدح ابوالصباح، شیخ اربلی در کشف الغمه نقل کرده که وقتی ابوالصباح خواست به محضر امام باقر (ع) مشرف گردد، در را کوبید. کنیزی در را باز کرد. ابراهیم دست بر سینه آن زن زد و گفت: به مولایت بگو من جلو درب خانه‌ام. امام با جمله‌ای که حاکی از ناخشنودی حضرتش از عمل ناشایسته او بود، او را به درون خواند. ابوالصباح عذر خواست که این کار را نکردم مگر

برای زیاد شدن یقین و اعتقام. امام فرمود: راست گفتی! اگر گمان کنی که این دیوارهای مانع دیدگان ما می‌شود، چنانکه مانع دیدگان شماست، پس چه فرق است ما بین ما و شما؟ سپس فرمود: دیگر چنی کاری مکن. [۸] .

روایت دوم در قدح ابوالصباح همان است که شیخ کشی، از محمد بن مسعود، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از برید عجلی نقل کرده که گفت: من و ابوالصباح کنانی محضر امام صادق علیه‌السلام بودیم که فرمود: و الله، اصحاب پدرم بهتر از شما بودند؛ اصحاب پدرم مانند برگی بودند که خار نداشت و شما به مانند خاری هستید که برگ ندارد.

ابوالصباح گفت: قربانت گردم، ما اصحاب پدرت می‌باشیم. فرمود: شما دیروز بهتر از امروز بودید. [۹] .

ولادت ابراهیم در حدود سال یکصد هجری و وفاتش را به سال ۱۷۰ هجری نقل کرده‌اند. [۱۰] . ---------------------

پی نوشت ها:

[۱] خلاصة الاقوال علامه حلی، ص ۳.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۵.

[۳] خلاصه علامه حلی، ص ۳.

[۴] تنقیح المقال ج ۱، ص ۳۸.

[۵] رجال نجاشی، ص ۲۹۹.

[۶] بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۱۲.

[۷] بحارالانوار، ج ۷۷، باب وصیت امیرالمؤمنین (ع) به کمیل، ص ۲۷۲.

[۸] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۸.

[۹] رجال نجاشی، ص ۲۹۹.

[۱۰] رجال ابن‌داوود، جزء اول، باب الهمزه.

ابن ابی لیلی قاضی

محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌لیلی یسار انصاری، قاضی کوفه، که شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام برشمرده است. [۱] .

ابن ابی‌لیلی از جمله فقهاء و قضات عراق بوده؛ پدرش عبدالرحمن در عداد تابعین صحابه معروف به شمار آمده و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عثمان بن عفان و ابی‌ایوب انصاری اخذ حدیث و روایت نموده، و در جنگ با حجاج کشته شده است [۲] ؛ و جدش ابی‌الیلی از صحابه رسول خدا (ص) بوده، و به گفته ابن‌خلکان، در واقعه جمل رایت جنگ را به دست داشته و در رکاب حضرت علی (ع) به فیض شهادت نائل شده است. [۳] .

ابن ابی‌لیلی به سال ۷۴ در کوفه متولد شد. احکام شرعیه و سنن نبویه را نزد شعبی آموخت و در عداد علمای زمانش قرار گرفت. سفیان صوری از شاگردان اوست و از او حدیث اخذ کرده است. در سال یکصد و پانزده که در حدود چهل سال از عمرش گذشته بود، در زمان خلافت بنی امیه، بر مسند قضاوت بنشست و سی و سه سال مدت قضاوتش به طول انجامید، و در تمام مدت، برای فصل خصومات و انجام کارها، مسجد کوفه را برای خود انتخاب نمود و عمرش را در آن راه صرف کرد.

زمانی با ابوحنفیه مختصر منافرت و ملالی در بین آمد، با یکدیگر بنای مخالفت گذاشتند و بر علیه یکدیگر قیام نمودند.

ابن‌خلکان می‌گوید: وقتی ابن ابی‌لیلی از مسند قضاوت خویش که در مسجد کوفه بود، برخاست و عازم خانه شد. بر گذرگاه او زن و مردی با یکدیگر مشاجره داشتند و قاضی کوفه، به هنگام عبور، این سخن را از آن زن شنید که مرد را به دشنام می‌گفت: ای

فرزند دو زناکار! زن با این دشنام بر پدر و مادر آن مرد تهمتی بزرگ بسته بود و به این تهمت قاضی کوفه مصمم شد تا بر او حکم قذف براند و فرمان حد دهد.

ابن ابی‌لیلی با این تصمیم، از رفتن به خانه انصراف جست و بار دیگر به مسجد کوفه برگشت و زن دشنام گوی را به امر وی بدانجا آوردند و او را همچنان به حال ایستاده دو حد زدند، از آن روی که هم پدر و هم مادر را تهمت زده بود.

داستان حکم قاضی به زودی در شهر کوفه پراکنده گشت، و این ماجرا را به گوش نعمان بن ثابت کوفی (ابوحنیفه) نیز رسید.

ابوحنفیه که دعویدار فقاهت بود، بر ابن ابی‌لیلی خرده گرفت و حکم وی را به شش خطا مردود شناخت و چنین گفت: «اخطاء القاضی فی هذه الواقعهٔ فی ستهٔ اشیاء فی رجوعه الی مجلسه بعد قیامه منه و لا ینبغی له ان یرجع بعد ان قام منه فی الحال و فی ضربه الحد فی المسجد و قد نهی رسول الله (ص) عن اقامهٔ الحدود فی المساجد و فی ضربه المرأهٔ قائمهٔ و انما تضرب النساء قاعدات کاسیات و فی ضربه ایاها حدین و انما یجب علی القاذف اذا قذف جماعهٔ بکلمهٔ واحدهٔ حد واحد و لو وجب ایضا حدان لا یوالی بینهما بل یضرب اولا ثم یترک حتی یبرا الم الضرب الاول و فی الاقامهٔ الحد علیها بغیر طالب».

نخستین خطای ابن ابی‌لیلی، آن بود که پس از ختم کار و بیرون شدن از محضر قضا، دگر باره بدانجا باز گشت.

خطای دوم جاری ساختن حد در مسجد که مورد نهی پیغمبر (ص) بوده است.

سومین خطا، اجرای حد بر آن زن در حال ایستاده، زیرا زنان را به هنگام اقامه حدود باید بنشانند و ایشان را در پوششی مستور دارند.

چهارمین خطا، اجرای دو حد بر یک قذف است، چه اگر کسی جمعی را به یک دشنام قذف کند، زج یک حد بر وی واجب نیفتد.

پنجمین خطا آن که اگر نیز دو حد لازم شود اقامه آن هر دو در یک زمان درست نیاید؛ زیرا پس از اجرای حد نخستین باید وی را رها کنند و آن گاه که درد وی از صدمت ضرب فرو نشست، حد دیگر را مجری دارند.

ششمین خطا نیز آن بود که قاضی بی‌طلب کسی بر آن زن اقامه حد کرد.

همینکه ابن ابی‌لیلی دریافت که ابوحنفیه به بطلان حکم وی سخن رانده و این چنین گفته، تبا نیاورد و به دیار حاکم کوفه شتافت و به وی گفت: ای امیر! در این شهر جوانی ابوحنیفه نام بر من از در تعریض و خلاف بیرون شده و به بطلان احکام من فتوی می‌دهد و مرا در فتاوی خویش خطا کار می‌خواند، مصلحت آن است که وی را طلب کنید و از این کار او را باز دارید. والی شهر به احضار ابوحنیفه فرمان داد و از وی پیمان گرفت تا دیگر باره در کار قاضی مداخله ننماید و خود نیز به فتوی زبان نگشاید.

گفته‌اند: از آن پس ابوحنیفه از فتوی لب ببست تا آن جا که روزی با زن و پسرش حماد و دخترش نشسته بودند، دخترش به او گفت: من امروز روزه بودم و از بن دندانم خونی بیرون آمد، من همی آب دهان بیرون ریختم تا آن که دیگر اثری از خون نماند و آب دهانم بیرون ریختم تا آن که دیگر اثری از خون نماند و آب دهانم به حالت اول برگشت، حال اگر آب دهان فرو برم آیا افطار کرده‌ام؟ ابوحنیفه به دخترش گفت: ای فرزند! امیر شهر مرا از فتوی دادن منع کرده، جواب این مسئله را از برادر خود، حماد، بپرس! [۴] .

علمای سنت و جماعت این داستان را از جمله مناقب ابوحنفیه شمرده‌اند، و آن را نشانه نهایت امتثال امر می‌دانند، که قضاوتش بر عهده خوانندگان است.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از سعید بن ابی‌الخطیب [۵] نقل کرده که زمانی با ابن ابی‌لیلی قاضی، به مدینه طیبه وارد شدیم و با یکدیگر به مسجد رسول خدا (ص) در آمدیم و در گوشه‌ای نشستیم که ناگاه حضرت امام جعفر صادق (ع) وارد مسجد شد، ما به پاس مقدم امام برخاستیم، امام (ع) به نزد ما آمد و از حال من و کسانم استفسار نمود؛ سپس به ابن ابی‌لیلی اشاره فرمود و پرسید:

این رفیق ملازم تو کیست؟ عرض کردم: ابن ابی‌لیلی است که وظیفه داوری بین مسلمانان را عهده‌دار شده. امام به وی فرمود: تو ابن ابی‌لیلی قاضی مسلمانانی؟ گفت: بلی. فرمود: تو از یکی مالی می‌ستانی و به دیگری می‌دهی و بین زن و شوهر جدایی می‌افکنی و از احدی نمی‌ترسی؟ ابن ابی‌لیلی گفت: آری. امام فرمود: به چه چیز قضاوت می کنی؟ گفت: به آن چه از رسول خدا (ص) به تو رسیده و از ابوبکر و عمر روایت شده. امام فرمود: آیا این سخن از رسول خدا (ص) به تو رسیده که فرمود: «اقضاکم علی (بعدی)»؟ - (پس از من) علی در کار قضاوت از همگی شما داناتر است؟ - ابن ابی‌لیلی پاسخ داد: آری. امام فرمود: پس از چه روی در میان مردم جز با حکم علی (ع) داوری می کنی با این که این سخن پیغمبر (ص) را شنیده‌ای؟ ابن ابی‌لیلی در جواب امام خاموش شد، در حالی که رنگ چهره‌اش از غایت شرم زرد شده بود، به من (سعید) گفت: رفیق دیگری برای خود پیدا کن که من دیگر به هیچ وجه با تو صحبت نخواهم نمود. [۶] .

ورام بن ابی‌فراس حلی [۷] به سند خود نقل کرده که به حضرت صادق (ع) خبر دادند که عمار دهنی در نزد ابن ابی‌لیلی قاضی کفوه در قضیه‌ای ادای شهادت کرده و قاضی شهادت وی را قبول ننموده و گفته است: «قم یا عمار فقد عرفناك ان لا تقبل شهادتک لانک رافضی» - برخیز ای عمار که شهادت تو در نزد ما قبول نیفتد چه تو رافضی می‌باشی و ما خود تو را می‌شناسیم. عمار با خاطری افسرده و اندوه بسیار از جای خویش برخاست در حالی که از شدت غضب رگ‌های گردنش پر شده بود. ابن ابی‌لیلی گفت: یا شیخ! تو مردی باشی از اهل علم و حدیث، هرگاه از شنیدن لفظ رافضی ننگ داری پس از طریقه و مذهب آن جماع بازگرد و از ایشان بیزای جوی و در سلك برادران دینی ما درآی تا به نزد همه عزیز و گرانمایه باشی. عمار گفت: به خدا سوگند که گریه من نه از آن است که تو پنداشته‌ای؛ بلکه هم بر خویشتن و هم بر تو می گریم. اما بر خویشتن از آن جهت می گریم که مرا به مرتبه بزرگ نسبت دادی و در شمار قومی آوردی که هرگز همپایه ایشان نباشم و خود را بدان قدر و اعتبار نشناسم که در جمع آنان معدود گردم؛ چون رافضیان آن جماعتند که هیچ‌گاه به گرد مناهی و مکروهات نگردند و جز به راه طاعت خداوند گام نزنند، و اوامر حق را به جا آورند. حضرت جعفر بن محمد (ع) مرا خبر داد: نخستین مردمی که بدین نام نامیده شدند، سحره بودند که به دیدار معجزه موسای کلیم (ع) از پیروی فرعون بیرون شدند و به نبوت موسی و فرمان وی گردن نهادند؛ پس فرعون ایشان را رافضه خواند و من همی بیم آن دارم که از فرمان فرعون زمان سرباز نزده باشم و لایق مقام رفض نباشم. خدای سبحان که بر ضمیرم واقف و بر عقیده‌ام عالم است مرابه لاف این درجه کبری مورد عتاب فرموده، گوید: «یا عمار أكنت رافضا للاباطیل عاملا للطاعات کما قال لک»؟ [۸] آن وقت مرا جوابی نباشد.

و اما گریه‌ام برای تو از آن جهت است که بر من به دروغ فضیلتی بزرگ بستی، و به مقامی که لایق آن نیستم و هرگز خویشتن را قابل آن نمی‌دانم، منتسبم نمودی، لاجرم از فرط شفقتی که به تو دارم، از بیم بازپرسی آن گزافه، بر تو گریستم. [۹] .

ابوعمرو کشی از ابی‌کهمش روایت کند که گفت: وقتی فیض حضور امام صادق علیه‌السلام ادارک نمودم، فرمود: یا اباکهمش! آیا محمد بن مسلم ثقفی در محضر ابن ابی‌لیلی ادای شهادت نمود و او شهادت محمد را رد کرد؟ گفتم: بلی. فرمود: ای اباکهمش! چون به جانب کوفه بازگردی، نزد ابن ابی‌لیلی برو و به بگوی که سه مسئله از تو سؤال می‌نمایم، جواب هر یك را مشروط بر اینکه به قیاس سخن نرانی و به گفته‌های اصحاب خویش تمسك نجویی، بگو. اول آن که اگر کسی در دو رکعت اول نماز خود شك نماید، تکلیفش چیست؟ دیگر آن که اگر جامه یا بدن کسی به نجاست بیالاید، چگونه آن را پاك کند؟ و هرگاه کسی در حین رمی جمره یك عدد از آن هفت سنگ از وی ساقط گشت چه کند؟ چون از جواب گفتن عاجز آید، آن‌گاه به او بگوی که جعفر بن محمد گفت که با تو بگویم، چه باعث شد و تو را چه واداشت که شهادت کسی را که بسی از تو به احکام الهی داناتر و به سنت رسول آگاه‌تر است رد کنی؟

ابوکهمش گوید: چون به کوفه بازگشتم، قبل از آن که به خانه خویش درآیم، به نزد ابن ابی‌لیلی رفته و سؤالات را مشروط به

همان شرایط مطرح ساختم. نخست، مسئله او را پرسیدم، اندکی سر به زیر افکند، سپس بر آورد و گفت: در این مسئله چیزی به خاطر ندارم. سپس از دو مسئله دیگر سؤال نمودم، همچنان از جواب عاجز ماند. آن گاه پیغام حضرت را رساندم. ابن ابی‌لیلی گفت: ای اباکهمش! آن کیست که من شهادت او را نپذیرفته‌ام؟ گفتم: محمد بن مسلم ثقفی. گفت: تو را به خدا سوگند که جعفر بن محمد (ع) این پیغام به من فرستاده است؟ گفتم: آری به خدا سوگند که آن حضرت به من فرمود که با تو چنین بگویم.

آن گاه ابن ابی‌لیلی کس به جانب محمد بن مسلم فرستاد و او را به نزد خویش خواند و آن شهادت از وی قبول کرد. سپس ایشان را با یکدیگر باب مراوده باز شد. [۱۰].

نوح بن دراج، به ابن ابی‌لیلی گفت: آیا برای تو هیچ اتفاق افتاده که بر اثر گفته کسی از داوری خود برگردی؟ گفت: نه، اما فقط برای گفته یک نفر از داوری خود برگشتم. نوح پرسید: آن کیست؟ ابن ابی‌لیلی گفت: حضرت امام جعفر صادق (ع). [۱۱].

شیخ صدوق رحمه الله، در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، روایت کرده که ابن ابی‌لیلی از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کرد: چه چیز احلی وشیرین‌تر است نزد آدمی از چیزهایی که خدا خلق کرده؟ فرمود: اولاد جوان. عرض کرد: چه چیز سخت‌تر و تلخ‌تر؟ فرمود فقدان او. ابن ابی‌لیلی گفت: «اشهد انکم حجج الله علی خلقه»، شهادت می‌دهم که شما حجج خدا هستید بر خلق. [۱۲].

محدث نیشابوری در ذیل ترجمه ان ابی‌لیلی، گوید: آن چه از تتبع اخبار و آثار به دست می‌آید آن که وی از سلسله سنت و جماعت و اهل رأی و قیاس به شمار رفته ولی سینه او خالی از محبت اهل بیت عصمت و طهارت نبوده است. [۱۳].

از ابن‌نمیر نقل است که می‌گفت: ابن ابی‌لیلی به حلیه صدق و امانت آراسته بود ولی به شدت کم حافظه بوده است. پس از سی و سه سال که به مسند قضاوت تکیه زده بود، به سال یکصد و چهل و هشت هجری در گذشت. [۱۴].

گویند: وی را کتابی است معروف به «فردوس» مانند مسند احمد بن حنبل، که علمای حدیث آن کتاب را نقل می‌کنند [۱۵] ابن ندیم [۱۶] گفته که وی کتابی به نام «الفرائض» دارد. [۱۷].

علامه مامقانی فرموده: شیخ طوسی (ره)، در کتاب رجالش، ابن ابی‌لیلی را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و گفته که به سال صد و چهل و هشت در همان سال وفات حضرت صادق علیه‌السلام او از دنیا رفته است. و علامه حلی در قسم اول خلاصه، ابن ابی‌لیلی را به گفته ابن‌نیمر، صدوق و مامون بر حدیث شمرده، و همچنین کم حافظگی شدید او را نیز ذکر کرده است. سپس علامه مامقانی می‌گوید: درباره ابن ابی‌لیلی علماء اختلاف دارند، عده‌ای او را از اصحاب صادق آل محمد (ص) بر شمرده و ممدوحش می‌شمارند، مانند: علامه و محقق داماد و صدوق (ره)؛ و شیخ گفته: چون ابن ابی‌لیلی به حضرت (ع) عرض کرده: «اشهد انکم حجج الله علی خلقه»، این دلیل بر آن است که او مایل به حضرت بوده و جزء صحابه آن بزرگوار است.

و جمعی او را ضعیف شمرده‌اند مانند: ملا صالح مازندانی که گفته است: «شگفت‌آور است که بعضی او را ممدوح دانسته‌اند، در حالی که نصب و عداوتش با اهل بیت عصمت (ع) اشهر از کفر ابلیس است و او از بزرگان منحرفین از ولایت و از اقران ابوحنفیه است و از طرف بنی‌امیه و بنی‌عباس، به شهادت اثر مورخین، مقام قضاوت داشته و او کسی است که شهادت اکثر بزرگان اصحاب امام صادق (ع) مانند محمد بن مسلم و عمار دهنی را به واسطه تشیعشان رد می‌کرد؛ بنابراین لازم است او را در باب ضعفاء ثبت نمایند، همان طوری که فاضل عبدالنبی (ره) این کار را نموده است». [۱۸].

نویسنده گوید: در این که ابن ابی‌لیلی مختصر علاقه و رابطه‌ای با امام صادق (ع) داشته، شکی نیست. ولیکن عملا از طریقه اهل بیت (ع) منحرف بوده، و از روایت احتجاج که نقل شد. کاملا معلوم است که بر سنت شیخین عمل می‌کرده و اعتراض حضرت صادق (ع) به او، به همین جهت بوده، و گفته او به عمار دهنی که ترک مذهب بنما و ملحق به ما شو، مؤید مطلب است. در هر حال او را جزء یاران امام نمی‌توان شمرد. و الله العالم بحقایق الامور.

مرحوم پدرم در «الکنی و الالقاب» گفته که روزی از ابن ابی‌لیلی سؤال شد که از مناقب معاویهٔ بن ابی‌سفیان چیزی بگوید. گفت:

از مناقب او همین بس که پدرش با پیغمبر اکرم (ص) بجنگید و خودش با وصی پیغمبر مقاتله کرد و مادرش هند کبد عموی پیغمبر را بخورد و فرزندش سر پیغمبر را از تن جدا کرد، از این منقبت بالاتر چه؟! داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او دو دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بنا حق حق داماد پیمبر بستاد

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

لعن الله یزیدا و علی آل یزید [۱۹] . ----------------

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۹۳.

[۲] ملخص داستان این است که به سال ۸۱ ابن‌الاشعث با گروهی بر حجاج خروج کردند و جنگ شدیدی بین آنان و لشگر حجاج رخ داد و از لشگر ابن‌الاشعث، طفیل بن عامر بن واثله کشته شد. سپس به سال ۸۳، قصه دیر جماجم اتفاق افتاد. سپس ابن‌الاشعث بر گروه سواره لشگرش عبدالرحمن بن العباس بن ربیعه هاشمی را فرمانده قرار داد و بر گروه پیاده محمد بن سعد بن ابی‌وقاص را فرمانده کرد و بر گروه قراء، جبلهٔ بن زجر بن قیس جعفی را امیر ساخت و در بین آن گروه، سعید بن جبیر و عامر شعبی و ابوالبختری طائی و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی نیز بودند. گروه قراء حمله شدیدی کردند، جبلهٔ بن زجر کشته شد و سعید بن جبیر و ابوالبختری طائی بعد از قتل جبله باز حمله سختی بر اهل شام نمودند و مدت جنگ یکصد و سه روز به طول انجامید تا آنکه ابن‌الاشعث شکست خورده، بگریخت و به طرف بصره رفت، و در آنجا گریختگان به دورش جمع شدند و دوباره به طرف حجاج رهسپار گردید و در محلی به نام «مسکن» آتش جنگ شعله‌ور گردید و کشتار عظیمی اتفاق افتاد. ابن‌الاشعث و یارانش گریختند و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی و ابن‌البختری طایی کشته شدند و ابن‌الاشعث به سجستان رفت و به سال ۸۵ درگذشت. سرش را از بدن جدا کردند و برای حجاج فرستادند، او نیز سر را به شام برای عبدالملک بن مروان فرستاد.

[۳] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۹۶.

[۴] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۲۵.

[۵] سعید بن ابی‌الخطیب، از اصحاب امام صادق (ع) بوده است (رجال الطوسی ص ۲۰۵).

[۶] احتجاج، ج ۲، ص ۱۰۲ - بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳۳۴.

[۷] شیخ زاهد و محدث جلیل‌القدر صاحب «کتاب» «تنبیه الخواطر» ملقب به مجموعه ورام شیخ منتجب الدین گفته: او را در حله دیدم، او مردی فقیه و صالح بود. ورام نسبش منتهی می‌شود به ابراهیم فرزند مالک اشتر و لهذا او را مالکی و اشتری نیز گفته‌اند. او جد مادری سید رضی الدین علی بن طاووس است. سید (ره)، در فلاح السائل گفته: جد مادری من، ورام بن ابی‌فراس قدس الله جل جلاله روحه از کسانی است که می‌توان به عملش اقتداء و از او پیروی کرد. او وصیت نمود که پس از مرگش انگشتری عقیق که اسماء ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین روی آن نقش شده باشد در دهانش بگذارند. وفات ورام به سال ۶۰۵، روز دوم محرم در شهر حله واقع شد.

مرحوم محدث نوری نورالله مرقده در مستدرک فرموده: در کتاب تنبیه الخواطر اخبار مخالفین با اخبار امامیه مخلوط شده است. و از حسن بصری زیاد نقل شده به طوریکه بعضی از نساخ کتاب گمان کرده‌اند که حسن، حضرت مجتبی (ع) یا امام حسن عسکری (ع) است.

[۸] ای عمار! آیا، همان گونه که درباره‌ات می گویند، تو رفض کننده و رد کننده باطل و عالم به طاعات هستی؟.

[۹] مجموعه ورام، ص ۴۱۵.

[۱۰] رجال کشی، ص ۱۴۶، و در اختیار معرفة الرجال، ص ۱۶۳ - بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۴۰۲.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۲۹.

[۱۲] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، باب ۲۷، ص ۱۱۹.

[۱۳] نامه دانشوران، ج ۲ ص ۲۳۰.

[۱۴] نامه دانشوران، ج ۲ ص ۲۳۰.

[۱۵] نامه دانشوران، ج ۲ ص ۲۳۰.

[۱۶] ابوالفرج، محمد بن اسحاق الندیم (۳۸۵ - ۲۹۷ هجری)، چون پدرش ملقب به «ندیم» بود، به ابن‌ندیم مشهور گشت. او از نویسندگان فاضل، و متتبع، و مطلع بر بسیاری از علوم، و در نهایت ضبط و دقت بود، و از کتاب «الفهرست» عمق اطلاعات وی در فنون گوناگون معلوم می‌شود. او به وراق ملقب گشت؛ چون شغلش کتاب فروشی بوده، و نویسندگی نیز می‌کرده، و این دو شغل او را بر تألیف «الفهرست» مدد کرده است. او شیعی امامی بوده و شیخ طوسی و شیخ نجاشی به وی اعتماد داشته‌اند. [رجوع شود به الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۳۲].

[۱۷] فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۸۶.

[۱۸] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۳۷، ردیف ۱۰۹۱۸.

[۱۹] الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۹.

ابن جریح

عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح مکی، از شاگردان امام صادق علیه‌السلام است. او از علمای عامه و شاگرد عده‌ی زیادی از علما بود. او همانند عده‌ی دیگری از علمای اهل سنت، ازدواج موقت را جایز می‌دانست.

مرحوم صدوق در بحث «ما یقبل من الدعاوی بغیر بینة» و کلینی در کافی در «باب ما أحل الله من المتعة» نقل کرده‌اند که یکی از علمای اهل سنت از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی حلیت عقد موقت سؤال نمود. پس امام صادق علیه السلام فرمود: «نزد عبدالملک بن جریح برو و از او سؤال کن؛ زیرا او به این مسئله آگاهی دارد.» پس او نزد عبدالملک آمد و عبدالملک مفضل درباره‌ی عقد موقت برای او بحث نمود.

ابن خلکان می‌گوید: «عبدالملک یکی از علمای معروف اهل سنت است و ولادت او در سال ۸۰ (ه ق) واقع شد، وی به بغداد آمد [و نزد منصور دوانیقی بود] تا این که در سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ و یا ۱۵۱ (ه ق) از دنیا رفت. در کتب گذشته نیز شاگردی او را نزد امام صادق علیه‌السلام، رجال اهل سنت همانند رجال شیعه ذکر نموده‌اند.

ابوالخطاب

محمد بن مقلاص [۱] ابی‌زینب الاسدی الکوفی الاجدع الزراد، ابوالظبیان، ابواسمعیل ابوالخطاب در اول از اصحاب حضرت صادق (ع)، و مردی مستقیم بود. علی بن عقبه گفته: او مأمور رسانیدن جواب و سؤالات اصحاب بوده، سپس مرتکب کارهایی شد که موجب لعن و طرد او گردید. او نیز مدعی مقام نبوت گردید و گروهی از گمراهان نیز با او هم آهنگ گردیدند، تا آنکه کافه مردم از کارهایش آگاه شدند و او و پیروانش را کشتند. فرقه «خطابیه» به او منسوبند. بر او و پیروانش لعنت باد.

در توقیع شریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر ارواحنا له الفداء شرف صدور یافت مرقوم شده بود که ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب، ملعون، و یارانش ملعونند، و با کسانی که با او هم عقیده‌اند، منشینید. من از آنان بری، و پدرانم نیز از آنان بیزار

می‌باشند. [۲] .

ابوالخطاب لعنه الله، همان غالی ملعونی است که ایمانش عاریه بود، و مکرر امام صادق (ع) او را لعن فرمود و از اصحابش خواست تا از او بیزاری جویند.

در کافی، باب ایمان عاریتی‌ها، از عیسی شلقان روایت شده که گفت:(روزی نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره‌ای با او بود. گوید: من عرض کردم: ای پسرا! می‌بینی پدر شما چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان دهد، سپس از همان چیز نهی کند؛ به ما دستور داد که ابوالخطاب را دوست بداریم، سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری جوییم. پس آن حضرت در حالیکه پسر بچه‌ای بود، فرمود: همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوال ندارد، و خلقی را آفرید برای کفر که زوال ندارد، و در این میان هم خلقی را آفرید و ایمان را به عاریت به آنان داد و اینان را معارین نامند، که هرگاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان برگیرد؛ و ابوالخطاب از کسانی است که ایمان را به عاریت بدو داده بودند.

عیسی شلقان گوید: پس از آن به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم و آن چه را (به فرزندش) گفته بودم و پاسخی که شنیده بودم، به عرض امام رساندم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: این کلام از جوشش نبوت است (از سرچشمه نبوت جوشیده است). [۳] .

در کتاب صادق آل محمد، از ملل و نحل شهرستانی، و همچنین دیگران، نقل شده که ابوالخطاب روزگاری در جمع اصحاب حضرت صادق (ع) بود، ناگهان آوازه در انداخت که امام صادق (ع) خداست.

از زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) که عده‌ای خاص بر وی گمان خدایی بستند این عقیده باطل شاخه‌ها کرد و بسیاری از مردم گمراه دیگر به امام علی (ع) و پاره‌ای از فرزندان و فرزندزادگان او نسبت الوهیت دادند. در میان این فرقه‌های گمراه که «غلات» نام گرفته‌اند، دسته‌هایی نیز پیدا شدند که رسول اکرم (ص) و فاطمه علیهاالسلام را خدا خواندند. همچنین بر حسن بن علی (ع) و بر حسین بن علی علیه‌السلام، این اعتقاد بستند و کار بدانجا رسید که صنفی چند از ایشان در الوهیت ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه و محمد بن عبدالله حسنی و جز آن سخن گفتند.

در عصر امام باقر (ع)، ابومنصور نامی، امام را به الوهیت نسبت داد. آن حضرت او را از خویش براند و از وی برائت جست. پس از رحلت امام باقر (ع)، ابومنصور دعاوی دیگر آورد و گروهی از مردم «بنی کنده» نیز با وی همراه شدند، لیکن سرانجام یوسف بن عمر، والی کوفه، او را گرفت و بر دار کرد. [۴] .

به روزگار امام صادق (ع) نیز رویدادی مشابه پدید آمد و ابوالخطاب، محمد بن ابی‌زینب، وی را نسبت خدایی داد. امام به دعوی باطل و بیجای ابوالخطاب سخت برآشفت و او را از خود دور کرد و بر او لعنت فرستاد. لیکن ابوالخطاب کار خود را رها نکرد و ضمن آنکه امامت و نبوت خویش نیز بر آن مدعا افزود، مردم را به باور سخن خویش خواند.

به حضرت صادق (ع) خبر دادند که ابوالخطاب از قول ایشان می‌گوید: چون حق را شناختی باک مدار و آن چه خواهی بکن. حضرت فرمود: لعنت خدا بر او باد، و الله، من چنین سخنی نگفته‌ام. [۵] .

ابوالخطاب بر پیروان خویش جمیع محرمات را مباح گردانید و چون بر آنان ادای فرائض گرانی می‌کرد، با وی گفتند که این امور را بر ما سبک گردان. ابوالخطاب یکباره ایشان را به ترک فرائض خواند و از رنج به جای آوردن آن اعمال رهانید. [۶] .

چون دعوی ابوالخطاب سخت آشکار شد و روزبه‌روز بر شماره تابعان او افزوده گشت، عیسی بن موسی - والی وقت کوفه - به دفع غائله وی کمر بست و روزی که او و هفتاد تن از پیروانش در مسجد گرد آمده بودند، فرمان داد تا ایشان را در حصار گیرند و از میان بردارند. در آن حال پیروان ابوالخطاب سلاحی با خود نداشتند و ناگزیر با سنگ و چوب و کارد آماده نبرد شدند. ابوالخطاب به یارانش گفت: چوب‌های شما بر پیکر این قوم اثر نیزه و شمشیر می‌کند و سلاح ایشان شما را هرگز آسیب نرساند، بکوشید و از

نبرد روی نتابید. رزمندگان از دو سوی در هم افتادند، دسته‌ای با نیره و شمشیر و گروهی با چوبدست و سنگ و کارد، به زودی سی تن از یاران ابوالخطاب در خون غلطیده و به کام مرگ رفتند. بازماندگان آن گروه به پیشوای خود گفتند: مگر نبینی که شمیشر و نیزه با جان ما چه می‌کند و در پیکر ما چگونه تأثیر گذارند؟ ابوالخطاب گفت: گناه از من نیست بلکه خواست خداوند بگردیده است و او خواهد تا شما را بدین محنت بیازماید؛ چون خواست خدا چنین شد، دل به مرگ سپارید و خویشتن به کشتن دهید. دیگر یاران ابوالخطاب نیز که در آن تنگنا مانده بودند، کشته شدند و او خود زنده به چنگ سربازان حکومتی افتاد. عیسی بن موسی وی را بردار کرد و آن گاه سر او و سرهای تنی چند از یارانش را به نزد منصور فرستاد. خلیفه فرمان داد سرها را سه روز بر دروازه بغداد بیاویزند، و سپس بسوزانند.

پس از قتل ابوالخطاب و جمعی از تابعان وی، دیگر پیروانش گفتند که او هرگز کشته نشد و از یاران او کسی به قتل نرسید؛ بلکه ایشان به فرمان جعفر بن محمد در مسجد گرد آمدند و پیکار کردند و اندکی نیز آسیب ندیدند، سپس از مسجد بیرون شدند و هیچ کس آنان را ندید و در اثنای جنگ، سربازان عیسی بن موسی یکدیگر را می‌کشتند و گمان می‌بردند که یاران ابوالخطاب را کشته‌اند. و همچنین درباره ابوالخطاب گفتند که او به آسمان رفت و به شمار فرشتگان در آمد. [۷] .

پس از ابولاخطاب، جمعی از پیروانش مردی را که موسوم به معمر بود جانشین وی شناختند و سر به طاعت او سپردند. معمر نیز شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و ایشان را به ترک فرائض خواند. این جماعت را که «معرمیه» نام دارند به بقای جهان اعتقاد بود و می‌پنداشتند که مراد از بهشت، آن خوشی‌ها و نعمت‌هایی‌است که مردم را در این جهان بهره می‌گردد و جهنم نیز تمام رنجها و مشقت‌هایی است که در این عالم نصیب افراد می‌شود.

گروهی دیگر از پیروان ابوالخطاب پس از مرگ پیشوای دروغ‌زن خویش، بزیغ نامی را جانشین او، و امام خود، شناختند، و «بزیغیه» نام یافتند. بزیغیه می‌پنداشتند که خداوند، خویش را در هیأت جعفر بن محمد (ع) به خلق نمایانده است و نیز معتقد بودند که ایشان هرگز نمی‌میرند، بلکه پس از پایان زندگی در این جهان به ملکوت باز می‌گردند.

دسته سوم از تابعان ابوالخطاب پس از قتل او، عمیر بن بیان عجلی را به پیشوایی برگزیدند و به نام «عمیریه» و «عجلیه» خوانده شدند. عمیر بن بیان، با یارانش، در کناسه‌ی کوفه خیمه‌ای برافراشته و در آن جا به عبادت جعفر بن محمد (ع) مشغول بودند.

چهارمین فرقه از آنان «مفضلیه» است که بعد از ابوالخطاب، رهبر خود را، مفضل صیرفی می‌دانستند که او نیز به امام صادق (ع) نسبت ربوبیت می‌داد. [۸] .

فرقه پنجم، خطابیه مطلق‌اند که امامت پس از ابوالخطاب را انکار نموده، و تنها به تعیت از او اکتفا کردند. [۹] .

حضرت صادق (ع) بیزاری خود را از یکایک این فرقه‌های گمراه اظهار نمود و از اقوال باطل و اعمال ناصواب ایشان، به خدای بزرگ و بی‌همتا پناه می‌جست. [۱۰] .

از بعضی از اصحاب امام باقر (ع) روایت شده که وقتی حضرت در حالی که بسیار غضبناک بود، نزد ما آمد و فرمود: برای کاری از منزل بیرون رفتم، یکی از سودانیان مدینه متعرض من شد و گفت: «لبیک یا جعفر بن محمد لبیک». من بشتاب به سوی منزل بازگشتم، در حالی که خائف و ترسان بودم از آن چه آن مرد گفته بود، تا آن که در محل سجود خود، از برای خدای خود، به سجده رفتم و رویم را بر خاک مالیدم و تذلل کردم و از آن چه او به من گفت بیزاری جستم؛ و اگر عیسی بن مریم (ع) به غیر از آن چه خدا در حق او فرموده بود، بر خود می‌بست، گوش او کر می‌شد به طوری که بعد از آن هیچ چیزی را نمی‌شنید و کور می‌شد و بعد از آن چیزی را نمی‌دید و گنگ می‌شد و بعد از آن نمی‌توانست سخن گوید.

سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و بکشد او را به وسیله آهن. [۱۱] .

علامه مجلسی (ره)، در بحار، می‌گوید: آن مرد سودانی از اصحاب ابوالخطاب بوده و اعتقاد به ربوبیت حضرت صادق (ع) داشته،

پس آن حضرت را آن گونه که پروردگار را در حین احرام حج و عمره می‌خوانند (لبیک اللهم لبیک)، خوانده است، و حضرت از این جهت مضطرب گردیده و سجده نموده، تا آن که در نزد خدای تعالی نفس خود را از آن نسبت بری سازد، و به همین علت ابوالخطاب را لعن فرموده، چون او این مذهب فاسد را به وجود آورده بود. [۱۲] .

کشی (ره) از عیسی بن ابی منصور روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق (ع) - هنگامی که ابوالخطاب را یاد کرد - گفت: بارالها لعنت کن ابوالخطاب را که مرا در تمام احوال: ایستاده و نشسته و خوابیده، ترسانید، و سوزش آهن را به او بچشان. [۱۳] .

و نیز کشی، از یحیی حلبی، از پدرش عمران بن علی، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را، و لعنت کند کسانی که با او کشته شدند و لعنت کند کسانی که بعد از او باقی و هم عقیده با او هستند و لعنت کند کسی را که در دلش بر او ترحم کند. [۱۴] .

و نیز کشی، از علی بن مهزیار، از امام جواد (ع)، روایت کرده که هنگامی که به نام ابوالخطاب در محضرش ذکر شد، حضرت فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند یارانش را و لعنت کند کسی را که در لعن او شک کند و کسی که در او متوقف یا شاک باشد. [۱۵] .

و نیز کشی، از حنان بن سدیر، روایت کرده که گفت: در سال ۱۳۸ هجری، در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم و میسر هم حاضر بود. میسر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم، تعجب می‌کنم از مردمی که با ما در این جا می‌آیند، و لیکن آثارشان از بین می‌رود، و عمرشان تباه می‌گردد. حضرت پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالخطاب و یارانش. امام که تکیه زده بود، نشست و انگشتش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: لعنت خدا و ملائکه و مردم بر ابوالخطاب باد، خدا را شاهد می‌گیرم که او کافر، فاسق، و مشرک است و در روز قیامت با فرعون محشور می‌گردد، و عذابی دردناک خواهد داشت. [۱۶] .

و نیز کشی، از ابن ابی‌عمیر، از مفضل بن یزید، روایت کرده که هنگامی که از غلات و اصحاب ابی‌الخطاب در محضر امام صادق (ع) یاد شد، فرمود: ای مفضل! با آنان منشین و هم غذا مشو و با آنان مصافحه مکن و محشور مباش. [۱۷] .

فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: بترسید از این که غلات جوانان شما را فاسد کنند، به درستی که غلات بدترین خلق خدایند؛ آنان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک جلوه داده و مقام ربوبیت را به بندگان خدا نسبت می‌دهند. سوگند به پروردگار که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. [۱۸] .

همچنین، از فضل، در یکی از کتاب‌هایش، نقل شده که از دروغگویان مشهور: ابوالخطاب و یونس بن ظبیان‌اند. [۱۹] .

حضرت صادق علیه‌السلام در سفارشاتش به ابی‌جعفر محمد بن نعمان احول، پس از تأکید بسیار بر پنهان نگه داشتن اسرار و نقشه‌های محرمانه و سیاسی اهل بیت (ع) و بر حذر بودن از خبر پراکنی و دروغزنی، می‌فرماید: ای پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان کسی را به میان ما در آورد که نه از ما است و نه به کیش ما است، و چون او را نامور کند و مورد توجه مردم گردد، شیطان به او امر می‌کند تا بر ما دروغ بندد و هر گاه یکی برود، دیگری آید.

در ادامه وصیت حضرت می‌فرماید: ای پسر نعمان... اسرار مرا فاش مکن که مغیرهٔ بن سعید بر پدرم دروغ بست و سر او را فاش کرد و خدا به او شکنجه آهن را نچشانید، و ابی‌الخطاب بر من دروغ بست و سر مرا فاش کرد و خدا به او سوزش آهن را چشانید... [۲۰]

.

کشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت در تفسیر این آیه مبارکه «هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم» [۲۱] - آیا خبرتان دهم که شیطان‌ها به چه کسی نازل می‌شوند؟ بر همه دروغ‌گویان گنه‌پیشه نازل می‌شوند - فرمود: آنان هفت نفرند: ۱ - مغیرهٔ بن سعید ۲ - بنان ۳ - صائد ۴ - حمزهٔ بن عماره ۵ - حارث‌شامی ۶ - عبدالله بن عمرو بن حارث ۷ - ابوالخطاب. [۲۲] .

همچنین کشی، از یحیی الواسطی، روایت می‌کند که امام رضا (ع) فرمود: بنان بر حضرت زین العابدین (ع) دروغ بست، خداوند سوزش آهن را به او چشانید و مغیرهٔ بن سعید بر حضرت باقر (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و ابوالخطاب بر حضرت صادق (ع) دروغ بست. خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و محمد بن بشیر بر حضرت کاظم (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می‌بندد، محمد بن الفرات است.

محمد بن الفرات از نویسندگان بود که به دست ابراهیم بن شکله نابود شد. [۲۳] .

نویسنده گوید: از آن جایی که در روایت کشی - از حضرت رضا (ع) - از بنان و مغیره و محمد بن بشیر و محمد بن الفرات در کنار ابوالخطاب نام برده شده، برای استحضار بیشتر خوانندگان به شرح مختصری از حالات این چند تن می‌پردازیم: ----------
---

پی نوشت ها:

[۱] در رجال کشی، مقلاص با صاد ضبط شده (صفحه ۲۴۶). امادر رجال شیخ طوسی، مقلاص با سین ضبط شده است (ص ۳۰۲).

[۲] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۴ - کلمهٔ الامام المهدی، ص ۲۸۸.

[۳] اصول کافی، ج ۲، باب المعارین، ص ۳۰۶ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶.

[۴] الملل و النحل شهرستانی ۷ ج ۱، ص ۲۹۷.

[۵] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۸.

[۶] الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۶۲.

[۷] تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۹۴.

[۸] الملل و النحل شهرستانی، ص ۳۰۳ - ۳۰۰.

[۹] الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، باب چهارم فصل هفتم.

[۱۰] صادق آل محمد، ص ۲۳۹ - ۲۳۵.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۳ (به نقل از کافی).

[۱۲] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۴.

[۱۳] رجال کشی، ص ۲۴۷.

[۱۴] رجال کشی، ص ۲۵۰.

[۱۵] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۲۸.

[۱۶] رجال کشی، ص ۲۵۱.

[۱۷] رجال کشی، ص ۲۵۲.

[۱۸] امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۶۴.

[۱۹] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۴۶.

[۲۰] تحف العقول، سفارشات امام صادق (ع) به محمد بن نعمان، ص ۳۲۳.

[۲۱] سوره شعراء، آیات ۲۲۱ و ۲۲۲.

[۲۲] رجال کشی، ص ۲۴۷ و ص ۲۵۶ - خصال صدوق، ج ۲، ابواب السبعه، ص ۳۶.

[۲۳] رجال کشی، ص ۲۵۶.

ابوالخطاب

محمد بن مقلاص [۱] ابی‌زینب الاسدی الکوفی الاجدع الزراد، ابوالظبیان، ابواسمعیل ابوالخطاب در اول از اصحاب حضرت صادق (ع)، و مردی مستقیم بود. علی بن عقبه گفته: او مأمور رسانیدن جواب و سؤالات اصحاب بوده، سپس مرتکب کارهایی شد که موجب لعن و طرد او گردید. او نیز مدعی مقام نبوت گردید و گروهی از گمراهان نیز با او هم آهنگ گردیدند، تا آنکه کافه مردم از کارهایش آگاه شدند و او و پیروانش را کشتند. فرقه «خطابیه» به او منسوبند. بر او و پیروانش لعنت باد.

در توقیع شریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر ارواحنا له الفداء شرف صدور یافت مرقوم شده بود که ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب، ملعون، و یارانش ملعونند، و با کسانی که با او هم عقیده‌اند، منشینید. من از آنان بری، و پدرانم نیز از آنان بیزار می‌باشند. [۲] .

ابوالخطاب لعنه الله، همان غالی ملعونی است که ایمانش عاریه بود، و مکرر امام صادق (ع) او را لعن فرمود و از اصحابش خواست تا از او بیزاری جویند.

در کافی، باب ایمان عاریتی‌ها، از عیسی شلقان روایت شده که گفت:(روزی نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره‌ای با او بود. گوید: من عرض کردم: ای پسر! می‌بینی پدر شما چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان دهد، سپس از همان چیز نهی کند؛ به ما دستور داد که ابوالخطاب را دوست بداریم، سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری جوییم. پس آن حضرت در حالیکه پسر بچه‌ای بود، فرمود: همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوال ندارد، و خلقی را آفرید برای کفر که زوال ندارد، و در این میان هم خلقی را آفرید و ایمان را به عاریت به آنان داد و اینان را معارین نامند، که هرگاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان برگیرد؛ و ابوالخطاب از کسانی است که ایمان را به عاریت بدو داده بودند.

عیسی شلقان گوید: پس از آن به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم و آن چه را (به فرزندش) گفته بودم و پاسخی که شنیده بودم، به عرض امام رساندم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: این کلام از جوشش نبوت است (از سرچشمه نبوت جوشیده است). [۳] .

در کتاب صادق آل محمد، از ملل و نحل شهرستانی، و همچنین دیگران، نقل شده که ابوالخطاب روزگاری در جمع اصحاب حضرت صادق (ع) بود، ناگهان آوازه در انداخت که امام صادق (ع) خداست.

از زمان حضرت امیرالمؤمنین (ع) که عده‌ای خاص بر وی گمان خدایی بستند این عقیده باطل شاخه‌ها کرد و بسیاری از مردم گمراه دیگر به امام علی (ع) و پاره‌ای از فرزندان و فرزندزادگان او نسبت الوهیت دادند. در میان این فرقه‌های گمراه که «غلات» نام گرفته‌اند، دسته‌هایی نیز پیدا شدند که رسول اکرم (ص) و فاطمه علیهاالسلام را خدا خواندند. همچنین بر حسن بن علی (ع) و بر حسین بن علی علیه‌السلام، این اعتقاد بستند و کار بدانجا رسید که صنفی چند از ایشان در الوهیت ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه و محمد بن عبدالله حسنی و جز آن سخن گفتند.

در عصر امام باقر (ع)، ابومنصور نامی، امام را به الوهیت نسبت داد. آن حضرت او را از خویش براند و از وی برائت جست. پس از رحلت امام باقر (ع)، ابومنصور دعاوی دیگر آورد و گروهی از مردم «بنی کنده» نیز با وی همراه شدند، لیکن سرانجام یوسف بن عمر، والی کوفه، او را گرفت و بر دار کرد. [۴] .

به روزگار امام صادق (ع) نیز رویدادی مشابه پدید آمد و ابوالخطاب، محمد بن ابی‌زینب، وی را نسبت خدایی داد. امام به دعوی باطل و بیجای ابوالخطاب سخت برآشفت و او را از خود دور کرد و بر او لعنت فرستاد. لیکن ابوالخطاب کار خود را رها نکرد و ضمن آنکه امامت و نبوت خویش نیز بر آن مدعا افزود، مردم را به باور سخن خویش خواند.

به حضرت صادق (ع) خبر دادند که ابوالخطاب از قول ایشان می‌گوید: چون حق را شناختی باک مدار و آن چه خواهی بکن.

حضرت فرمود: لعنت خدا بر او باد، و الله، من چنین سخنی نگفته‌ام. [۵] .

ابوالخطاب بر پیروان خویش جمیع محرمات را مباح گردانید و چون بر آنان ادای فرائض گرانی می‌کرد، با وی گفتند که این امور را بر ما سبک گردان. ابوالخطاب یکباره ایشان را به ترک فرائض خواند و از رنج به جای آوردن آن اعمال رهانید. [۶] .

چون دعوی ابوالخطاب سخت آشکار شد و روزبه‌روز بر شماره تابعان او افزوده گشت، عیسی بن موسی - والی وقت کوفه - به دفع غائله وی کمر بست و روزی که او و هفتاد تن از پیروانش در مسجد گرد آمده بودند، فرمان داد تا ایشان را در حصار گیرند و از میان بردارند. در آن حال پیروان ابوالخطاب سلاحی با خود نداشتند و ناگزیر با سنگ و چوب و کارد آماده نبرد شدند. ابوالخطاب به یارانش گفت: چوب‌های شما بر پیکر این قوم اثر نیزه و شمشیر می‌کند و سلاح ایشان شما را هرگز آسیب نرساند، بکوشید و از نبرد روی نتابید. رزمندگان از دو سوی در هم افتادند، دسته‌ای با نیره و شمشیر و گروهی با چوبدست و سنگ و کارد، به زودی سی تن از یاران ابوالخطاب در خون غلطیده و به کام مرگ رفتند. بازماندگان آن گروه به پیشوای خود گفتند: مگر نبینی که شمیشر و نیزه با جان ما چه می‌کند و در پیکر ما چگونه تأثیر گذارند؟ ابوالخطاب گفت: گناه از من نیست بلکه خواست خداوند بگردیده است و او خواهد تا شما را بدین محنت بیازماید؛ چون خواست خدا چنین شد، دل به مرگ سپارید و خویشتن به کشتن دهید. دیگر یاران ابوالخطاب نیز که در آن تنگنا مانده بودند، کشته شدند و او خود زنده به چنگ سربازان حکومتی افتاد. عیسی بن موسی وی را بردار کرد و آن گاه سر او و سرهای تنی چند از یارانش را به نزد منصور فرستاد. خلیفه فرمان داد سرها را سه روز بر دروازه بغداد بیاویزند، و سپس بسوزانند.

پس از قتل ابوالخطاب و جمعی از تابعان وی، دیگر پیروانش گفتند که او هرگز کشته نشد و از یاران او کسی به قتل نرسید؛ بلکه ایشان به فرمان جعفر بن محمد در مسجد گرد آمدند و پیکار کردند و اندکی نیز آسیب ندیدند، سپس از مسجد بیرون شدند و هیچ کس آنان را ندید و در اثنای جنگ، سربازان عیسی بن موسی یکدیگر را می‌کشتند و گمان می‌بردند که یاران ابوالخطاب را کشته‌اند. و همچنین درباره ابوالخطاب گفتند که او به آسمان رفت و به شمار فرشتگان در آمد. [۷] .

پس از ابولاخطاب، جمعی از پیروانش مردی را که موسوم به معمر بود جانشین وی شناختند و سر به طاعت او سپردند. معمر نیز شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و ایشان را به ترک فرائض خواند. این جماعت را که «معرمیه» نام دارند به بقای جهان اعتقاد بود و می‌پنداشتند که مراد از بهشت، آن خوشی‌ها و نعمت‌هایی‌است که مردم را در این جهان بهره می‌گردد و جهنم نیز تمام رنج‌ها و مشقت‌هایی است که در این عالم نصیب افراد می‌شود.

گروهی دیگر از پیروان ابوالخطاب پس از مرگ پیشوای دروغ‌زن خویش، بزیغ نامی را جانشین او، و امام خود، شناختند، و «بزیغیه» نام یافتند. بزیغیه می‌پنداشتند که خداوند، خویش را در هیأت جعفر بن محمد (ع) به خلق نمایانده است و نیز معتقد بودند که ایشان هرگز نمی‌میرند، بلکه پس از پایان زندگی در این جهان به ملکوت باز می‌گردند.

دسته سوم از تابعان ابوالخطاب پس از قتل او، عمیر بن بیان عجلی را به پیشوایی برگزیدند و به نام «عمیریه» و «عجلیه» خوانده شدند. عمیر بن بیان، با یارانش، در کناسه‌ی کوفه خیمه‌ای برافراشته و در آن جا به عبادت جعفر بن محمد (ع) مشغول بودند.

چهارمین فرقه از آنان «مفضلیه» است که بعد از ابوالخطاب، رهبر خود را، مفضل صیرفی می‌دانستند که او نیز به امام صادق (ع) نسبت ربوبیت می‌داد. [۸] .

فرقه پنجم، خطابیه مطلق‌اند که امامت پس از ابوالخطاب را انکار نموده، و تنها به تعیت از او اکتفا کردند. [۹] .

حضرت صادق (ع) بیزاری خود را از یکایک این فرقه‌های گمراه اظهار نمود و از اقوال باطل و اعمال ناصواب ایشان، به خدای بزرگ و بی‌همتا پناه می‌جست. [۱۰] .

از بعضی از اصحاب امام باقر (ع) روایت شده که وقتی حضرت در حالی که بسیار غضبناک بود، نزد ما آمد و فرمود: برای کاری از

منزل بیرون رفتم، یکی از سودانیان مدینه متعرض من شد و گفت: «لبیک یا جعفر بن محمد لبیک». من بشتاب به سوی منزل بازگشتم، در حالی که خائف و ترسان بودم از آن چه آن مرد گفته بود، تا آن که در محل سجود خود، از برای خدای خود، به سجده رفتم و رویم را بر خاک مالیدم و تذلل کردم و از آن چه او به من گفت بیزاری جستم؛ و اگر عیسی بن مریم (ع) به غیر از آن چه خدا در حق او فرموده بود، بر خود می‌بست، گوش او کر می‌شد به طوری که بعد از آن هیچ چیزی را نمی‌شنید و کور می‌شد و بعد از آن چیزی را نمی‌دید و گنگ می‌شد و بعد از آن نمی‌توانست سخن گوید.

سپس فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و بکشد او را به وسیله آهن. [۱۱].

علامه مجلسی (ره)، در بحار، می‌گوید: آن مرد سودانی از اصحاب ابوالخطاب بوده و اعتقاد به ربوبیت حضرت صادق (ع) داشته، پس آن حضرت را آن گونه که پروردگار را در حین احرام حج و عمره می‌خوانند (لبیک اللهم لبیک)، خوانده است، و حضرت از این جهت مضطرب گردیده و سجده نموده، تا آن که در نزد خدای تعالی نفس خود را از آن نسبت بری سازد، و به همین علت ابوالخطاب را لعن فرموده، چون او این مذهب فاسد را به وجود آورده بود. [۱۲].

کشی (ره) از عیسی بن ابی منصور روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق (ع) - هنگامی که ابوالخطاب را یاد کرد - گفت: بارالها لعنت کن ابوالخطاب را که مرا در تمام احوال: ایستاده و نشسته و خوابیده، ترسانید، و سوزش آهن را به او بچشان. [۱۳].

و نیز کشی، از یحیی حلبی، از پدرش عمران بن علی، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را، و لعنت کند کسانی که با او کشته شدند و لعنت کند کسانی که بعد از او باقی و هم عقیده با او هستند و لعنت کند کسی را که در دلش بر او ترحم کند. [۱۴].

و نیز کشی، از علی بن مهزیار، از امام جواد (ع)، روایت کرده که هنگامی که به نام ابوالخطاب در محضرش ذکر شد، حضرت فرمود: خدا لعنت کند ابوالخطاب را و لعنت کند یارانش را و لعنت کند کسی را که در لعن او شک کند و کسی که در او متوقف یا شاک باشد. [۱۵].

و نیز کشی، از حنان بن سدیر، روایت کرده که گفت: در سال ۱۳۸ هجری، در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم و میسر هم حاضر بود. میسر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم، تعجب می‌کنم از مردمی که با ما در این جا می‌آیند، و لیکن آثارشان از بین می‌رود، و عمرشان تباه می‌گردد. حضرت پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالخطاب و یارانش. امام که تکیه زده بود، نشست و انگشتش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: لعنت خدا و ملائکه و مردم بر ابوالخطاب باد، خدا را شاهد می‌گیرم که او کافر، فاسق، و مشرک است و در روز قیامت با فرعون محشور می‌گردد، و عذابی دردناک خواهد داشت. [۱۶].

و نیز کشی، از ابن ابی‌عمیر، از مفضل بن یزید، روایت کرده که هنگامی که از غلات و اصحاب ابی‌الخطاب در محضر امام صادق (ع) یاد شد، فرمود: ای مفضل! با آنان منشین و هم غذا مشو و با آنان مصافحه مکن و محشور مباش. [۱۷].

فضیل بن یسار گوید: امام صادق (ع) فرمود: بترسید از این که غلات جوانان شما را فاسد کنند، به درستی که غلات بدترین خلق خدایند؛ آنان عظمت و بزرگی پروردگار را کوچک جلوه داده و مقام ربوبیت را به بندگان خدا نسبت می‌دهند. سوگند به پروردگار که غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند. [۱۸].

همچنین، از فضل، در یکی از کتاب‌هایش، نقل شده که از دروغگویان مشهور: ابوالخطاب و یونس بن ظبیان‌اند. [۱۹].

حضرت صادق علیه‌السلام در سفارشاتش به ابی‌جعفر محمد بن نعمان احول، پس از تأکید بسیار بر پنهان نگه داشتن اسرار و نقشه‌های محرمانه و سیاسی اهل بیت (ع) و بر حذر بودن از خبر پراکنی و دروغزنی، می‌فرماید: ای پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان کسی را به میان ما در آورد که نه از ما است و نه به کیش ما است، و چون او را نامور کند و مورد توجه مردم گردد، شیطان به او امر می‌کند تا بر ما دروغ بندد و هر گاه یکی برود، دیگری آید.

در ادامه وصیت حضرت می‌فرماید: ای پسر نعمان... اسرار مرا فاش مکن که مغیرهٔ بن سعید بر پدرم دروغ بست و سر او را فاش کرد و خدا به او شکنجه آهن را نچشانید، و ابی‌الخطاب بر من دروغ بست و سر مرا فاش کرد و خدا به او سوزش آهن را چشانید... [۲۰]
.

کشـی از حضـرت صادق (ع) روایت کرده که حضـرت در تفسـیر این آیه مبارکه «هل انبئکم علی من تنزل الشـیاطین تنزل علی کل افاک اثیم» [۲۱] - آیا خبرتان دهم که شـیطان‌ها به چه کسـی نازل می‌شونـد؟ بر همه دروغ‌گویان گنه‌پیشه نازل می‌شونـد - فرمود: آنان هفت نفرند: ۱ - مغیرهٔ بن سـعید ۲ - بنان ۳ - صائد ۴ - حمزهٔ بن عماره ۵ - حارث‌شامی ۶ - عبـدالله بن عمرو بن حارث ۷ - ابوالخطاب. [۲۲] .

همچنین کشـی، از یحیی الواسـطی، روایت می‌کنـد که امام رضا (ع) فرمود: بنان بر حضـرت زین العابدین (ع) دروغ بست، خداوند سوزش آهن را به او چشانید و مغیرهٔ بن سعید بر حضرت باقر (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و ابوالخطاب بر حضـرت صـادق (ع) دروغ بست. خداونـد به او نیز سوزش آهن را چشانیـد و محمـد بن بشـیر بر حضـرت کاظم (ع) دروغ بست، خداوند به او نیز سوزش آهن را چشانید و کسی که بر من دروغ می‌بندد، محمد بن الفرات است.

محمد بن الفرات از نویسندگان بود که به دست ابراهیم بن شکله نابود شد. [۲۳] .

نویسـنده گویـد: از آن جایی که در روایت کشـی - از حضـرت رضا (ع) - از بنان و مغیره و محمد بن بشـیر و محمد بن الفرات در کنار ابوالخطاب نام برده شده، برای استحضار بیشتر خوانندگان به شرح مختصری از حالات این چند تن می‌پردازیم:

------------------- پی نوشت ها:

[۱] در رجال کشی، مقلاص با صاد ضبط شده (صفحه ۲۴۶). امادر رجال شیخ طوسی، مقلاص با سین ضبط شده است (ص ۳۰۲).

[۲] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۴ - کلمهٔ الامام المهدی، ص ۲۸۸.

[۳] اصول کافی، ج ۲، باب المعارین، ص ۳۰۶ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶.

[۴] الملل و النحل شهرستانی ۷ ج ۱، ص ۲۹۷.

[۵] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۸.

[۶] الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۶۲.

[۷] تاریخ مذاهب اسلام، ص ۳۹۴.

[۸] الملل و النحل شهرستانی، ص ۳۰۳ - ۳۰۰.

[۹] الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، باب چهارم فصل هفتم.

[۱۰] صادق آل محمد، ص ۲۳۹ - ۲۳۵.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۳ (به نقل از کافی).

[۱۲] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۴.

[۱۳] رجال کشی، ص ۲۴۷.

[۱۴] رجال کشی، ص ۲۵۰.

[۱۵] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۲۸.

[۱۶] رجال کشی، ص ۲۵۱.

[۱۷] رجال کشی، ص ۲۵۲.

[۱۸] امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۶۴.

[۱۹] اختیار معرفة الرجال، ص ۵۴۶.

[۲۰] تحف العقول، سفارشات امام صادق (ع) به محمد بن نعمان، ص ۳۲۳.

[۲۱] سوره شعراء، آیات ۲۲۱ و ۲۲۲.

[۲۲] رجال کشی، ص ۲۴۷ و ص ۲۵۶ - خصال صدوق، ج ۲، ابواب السبعه، ص ۳۶.

[۲۳] رجال کشی، ص ۲۵۶.

ابوبصیر

لیث بن بختری مرادی کوفی، مکنی به ابوبصیر و ابومحمد، از شمار نیکان و پاکانی است که حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه، ایشان را به بهشت بشارت داده، و او را از اصحاب اجماع [۱] شمرده‌اند. [۲] .

جمیل بن دراج که خود از اصحاب اجماع است از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «بشر المخبتین بالجنه: برید بن معاویه العجلی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم وزراره، اربعهٔ نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوهٔ و اندرست». بشارت بده مخبتین [۳] را به بهشت: برید بن معاویه و ابوبصیر و محمد بن مسلم و زراره که این چهار تن از نجباء و امناء خدایند بر حلال و حرامش اگر این چهار نفر نبودند، آثار نبوت قطع می‌شد و کهنه می‌گشت. [۴] .

و روی عن الصادق (ع): «ما احد احیی ذکرنا و احادیث ابی الا زراره و ابوبصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه العجلی و لولا هؤلاء ما کان احد یستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی‌علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخرهٔ. [۵] و عنه (ع) قال: اوتاد الارض و اعلام الدین اربعهٔ محمد بن مسلم و برید بن معاویه و لیث بن البختری المردای (ابوبصیر) و زرارهٔ بن اعین». [۶] .

ترجمه: از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: کسی مانند زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی، نام ما و احادیث پدرم را زنده نکرده و اگر این جماعت نبودند، احدی استنباط این امر را نمی‌کرد. این گروه نگهداران دین و امناء پدرم بر حلال و حرام خدا می‌باشند و ایشان سبقت جویندگان به سوی ما در دنیا و آخرت می‌باشند. نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: میخ‌های زمین و اعلام دین چهار تن هستند: محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید بن معاویه و زرارهٔ بن اعین.

شیخ کشی (ره) از امام هفتم (ع) در حدیث حواریین نقل کرده که فرمود: در روز قیامت منادی ندا می‌کند کجایند حواریون امام باقر (ع) و امام صادق (ع) پس عبدالله بن شریک عامری و ابوبصیر لیث بن بختری بر می‌خیزند. [۷] .

و عن داود بن سرحان عن الصادق (ع) قال: «ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء و امواتا اعنی زراره و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی هؤلاء القوامون بالقسط هؤلاء القوامون بالصدق هؤلاء السابقون اولئک المقربون».

داود بن سرحان از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: مرده و زنده یاران پدرم نیکو بودند و ایشان: زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید عجلی می‌باشند و اینان قیام کنندگان به عدل و راستی و سبقت جویندگان به خوبی و مقربینند. [۸] .

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید از کسانی هستند که خدا درباره آنان فرمود: «السابقون السابقون اولئک المقربون». [۹] .

از ابوبصیر روایت شده که گفت: روزی به خدمت امام صادق (ع) رفتم، از یمن پرسیدند: وقت مرگ علباء بن دراع اسدی، حاضر شده بودی؟ گفتم: بلی و او در آن حال مرا خبر داد که شما برای او ضامن بهشت شده بودی، و از من استدعا کرد که این مطلب را به شما یادآور شوم. حضرت فرمود: راست گفته است. پس من به گریه افتادم و گفتم که جان من فدای تو باد، تقصیر من چیست که قابل این عنایت نشده‌ام، مگر من پیری سالخورده نابینا و منقطع به درگاه دین پناه شما نیستم؟ حضرت به من عنایتی نمود و

فرمود: برای تو نیز ضامن بهشت شدم. عرض کردم: می‌خواهم پدران بزرگوار خود را ضامن آن سازی و یکی را بعد از دیگری نام برم. آن حضرت فرمود که ضامن گردانیدم آنان را. باز گفتم: می‌خواهم جد عالی‌مقدار خود را نیز ضامن سازی. حضرت لحظه‌ای سر مبارک را به زیر افکند، آن گاه فرمود: خدا را هم ضامن نمودم. [۱۰].

در کتاب بصایر الدرجات از ابوبصیر روایت شده که گفت: مردی از شام بر ما وارد شد، من مراسم تشیع بر او عرضه داشتم قبول کرد. هنگام مرگش بر او وارد شدم، گفت: ای ابوبصیر! آن چه تو گفتی قبول کردم، آیا من اهل بهشتم؟ گفتم: من از طرف حضرت صادق (ع) برای تو بهشت را ضمانت می کنم. آن مرد، مرد. همین که بر حضرت صادق (ع) وارد شدم، به من فرمود: وعده‌ای که به دوستت دادی، وفا شد. [۱۱].

راوندی در خرائج، از صفار، از ابوبصیر نقل کرده که به حضرت صادق (ع) عرض کردم: ما، شیعیان، بر مخالفین چه برتری داریم؛ به خدا، بعضی از آنان را می‌بینم که زندگانی بهتر و آسایش بیشتر و حالی نیکوتر و به بهشت امیدوارتر می‌باشند. حضرت سکوت فرموده و جوابی نداد تا در مکه. به ابطح که رسیدیم متوجه ناله‌های مردم به سوی خدا شدیم. حضرت فرمود: ضجه و ناله بسیار است و حج‌گزارنده اندک؛ قسم به خدایی که محمد (ص) را به نبوت فرستاده و روح مطهرش را به بهشت برده، خدا این اعمال را قبول نمی‌کند مگر از تو، و یاران تو، فقط. سپس دستش را به چشم من کشید، دیدم بیشتر مردم را به صورت حیواناتی همانند: خوک، الاغ و بوزینه می‌بینم و گاهی لابلای آنان انسانی دیده می‌شد. [۱۲].

در کتاب کافی، از ابوبصیر، نقل شده که امام صادق (ع) راجع به آیه «و من یؤت الحکمهٔ فقد اوتی خیرا کثیرا» [۱۳] - به هر کس که حکمت داده شد، خیر بسیار داده شد - فرمود: مراد از حکمت، اطاعت خدا و معرفت امام است. [۱۴].

همچنین در کافی آمده است که ابوبصیر گوید: به امام صادق (ع) آیه «انما انت منذر و لکن قوم هاد» [۱۵] - همانا تویی بیم دهنده و برای هر گروه رهبری است - را عرض کرم، فرمود: بیم دهنده رسول خدا (ص) و رهبر علی (ع) است. ای ابامحمد! آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم: آری فدایت گردم، همیشه از شما خانواده، رهبری پس از رهبر دیگر بوده، تا به شما رسیده است. فرمود: خدایت رحمت کناد، ای ابامحمد! اگر چنین می‌بود که چون آیه‌ای درباره‌ی مردی نازل می‌شد که و آن مرد می‌مرد، آیه هم از بین می‌رفت (بدون مصداق می‌ماند) که قرآن مرده بود؛ ولی قرآن همیشه زنده است، بر بازماندگان منطبق می‌شود، همچنان که بر گذشتگان منطق می‌شد. [۱۶].

و نیز در همان کتاب نقل شده که اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من می‌شنیدم که ابوبصیر از امام صادق (ع) می‌پرسید: آیا شما فکر می‌کنید که من حضرت قائم (ع) را درک می کنم؟ فرمود: ای ابابصیر! مگر نه این است که تو امامت را می‌شناسی؟ عرض کرد: چرا به خدا، شمایید امام من - و دست حضرت را گرفت - حضرت فرمود: ای ابابصیر! به خدا، از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه به شمشیرت تکیه نکرده‌ای، باک نداشته باش (یعنی تو به آن پایه رسیده‌ای و پاداش برابر داری). [۱۷].

و نیز مرحوم کلینی نقل کرده که ابوبصیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است. اگر گرفتاری برایش پیش آید، صبر و استقامت کند، و اگر مصیبت‌ها بر سرش ریزد، او را شکسته نکند، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد و سختی جایگزین آسایشش شود. چنانکه یوسف صدیق امین، صلوات الله علیه، را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید، و تاریکی و ترس چاه و آن چه بر سرش آمد زیانش نزد، تا خدا او را به رسالت فرستاد و به سبب او ره امتی رحم کرد. صبر این چنین است و خیر در پی دارد، پس شکیبا باشید و دل به شکیبایی دهید تا پاداش بینید. [۱۸].

نویسنده گوید: از روایت صحیحه کلینی رحمه الله، ظاهر می‌شود که ثقهٔ جلیل‌القدر، محمد بن مسلم، با آن جلالت شأن، در طریق مکه، با بعض اصحاب دیگر پشت سر ابوبصیر نماز گذاشتند، و حدیث چنین است: ثقهٔ الاسلام کلینی و همچنین شیخ طوسی، از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که در راه مکه با ابوبصیر نماز گذاشتیم - شتری از ساربان گم شده بود - ابوبصیر در سجده گفت:

بارالها شتر فلان بن فلان را به او بازگردان. محمد بن مسلم گوید: هنگامی که بر حضرت صادق (ع) وارد شدم و جریان را عرض کردم، فرمود: ابوبصیر چنین گفت؟! عرض کردم: بلی، دوباره پرسید، ابوبصیر چنین گفت؟ عرض کردم: بلی، آن گاه سکوت کرد. عرض کردم: نماز را اعاده کنم؟ فرمود: نه. [۱۹] .

بر کنار از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، دیگران حتی اصحاب بزرگ و عالی مقام پیامبر و ائمه مصون از لغزش و خطا نبوده و گاهی اشتباهی از روی غفلت از آنان سر زده است که با تذکر، مجددا راه اصلاح را پیموده‌اند.

ابوبصیر گوید: در کوفه به زنی قرآن تعلیم می‌دادم، روزی به او کلامی از سر شوخی گفتم. همین که به محضر حضرت باقر (ع) شرفیاب شدم، حضرت سرزنشم داد و فرمود: هر کس در خلوت مرتکب گناهی شود، خداوند به او نظر لطف نمی‌کند، به آن زن چه گفتی؟ من از کثرت خجلت صورتم را پوشانیدم و توبه کردم. امام فرمود: دیگر چنین کاری مکن. [۲۰] .

نویسنده گوید: یکی از گناهانی که در عصر ما اهمیت خود را از دست داده و واقعا آن را گناه نمی‌شمارند شوخی با نامحرمان است که امر را رایجی بین بیشتر طبقات شده و حتی آن را نمونه تربیت و اخلاق خوش می‌دانند؛ و اگر کسی از آن اجتناب کند، او را عقب افتاده و بد اخلاق می‌شمارند در حالیکه این گناه از نظر پروردگار بسیار بزرگ است و در روایت نبوی است که: «من فاکه امرأة لا یملکها حبس بکل کلمة کلمها فی الدنیا الف عام»، هر کس با زن نامحرمی که از آن او نیست شوخی کند، به ازاء هر کلمه هزار سال (در آتش) زندانی خواهد بود. [۲۱] نستجیر بالله و نعوذ به.

در پایان اشاره به این نکته لازم است که ابوبصیر ما بین لیث مذکور و یحیی بن قاسم نابینا [۲۲] مشترک است، و گاهی این دو با هم اشتباه می‌شوند. پی نوشت ها:

[۱] اصحاب اجماع هجده تن به شمار رفته‌اند و تمامی علمای شیعه متفقند بر تصحیح حدیثی که به سند صحیح از این جماعت نقل شود؛ یعنی اگر حدیثی به سند صحیح از این گروه نقل شود دیگر ملاحظه ما بعد سند را تا به معصوم نمی‌نمایند و تلقی به قبول می‌گردد. علامه بحرالعلوم (ره) در اشعارش به این جماعت اشاره کرده است: قد اجمع الکل علی تصحیح ما

یصح عن جماعة فلیعلما و هم اولو نجابة و رفعة

اربعة و خمسة و تسعة فالستة الاولی من الامجاد

اربعة منهم من الاوتاد زرارة کذا برید قد اتی

ثم محمد و لیث یا فتی کذا الفضیل بعده معروف

و هو الذی ما بیننا معروف و الستة الوسطی اولوالفضائل

رتبتهم ادنی من الاوائل جمیل الجمیع مع ابان

والعبدلان ثم حمادان و الستة الاخری هم صفوان

و یونس علیهم الرضوان ثم ابن‌محبوب کذا محمد

کذاک عبدالله ثم احمد و ما ذکرناه الاصح عندنا

و شذ قول من به خالفنا این جماعت که صاحب نجابت و رفعتند هجده تن به شمار رفته‌اند:

۱ - زرارة بن اعین ۲ - برید بن معاویه ۳ - محمد بن مسلم ثقفی ۴ - ابوبصیر ۵ - فضیل بن یسار ۶ - معروف بن خربوذ ۷ - جمیل بن دراج ۸ - ابان بن عثمان ۹ - عبدالله بن مسکان ۱۰ - عبدالله بن مغیره ۱۱ - حماد بن عثمان ناب ۱۲ - حماد بن عیسی ۱۳ - صفوان بن یحیی ۱۴ - یونس بن عبدالرحمن ۱۵ - حسن بن محبوب ۱۶ - ابن ابی‌عمیر ۱۷ - عبدالله بکیر ۱۸ - احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی.

[۲] اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۸ و خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۶۷ - ۶۶.

[۳] فروتنان، که تفسیر آن در سوره حج، آیه ۳۵، آمده است.

[۴] رجال کشی، ص ۱۵۲.

[۵] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۳۶ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۰ (به نقل از اختصاص).

[۶] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۲۳۸.

[۷] اختیار معرفهٔ الرجال ص ۱۷۰.

[۸] اختیار معرفهٔ الرجال ص ۱۷۰.

[۹] پیشی گیرندگان به ایمان و خوبی، مقربان درگاهند (سوره واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱). (تنقیح المقال، ج ۲، ردیف ۹۹۹۸).

[۱۰] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۷۱ – و نیز رجوع شود به رجال علامه حلی، ص ۱۳۰.

[۱۱] بصائر الدرجات، ج ۵، باب ۱۲، ص ۶۸.

[۱۲] خرائج، ج ۲، باب ۱۶، ح ۳۴، ص ۸۲۱ – بحارالانوار، ج ۲۷ ص ۲۹.

[۱۳] سوره بقره، آیه ۲۷۰.

[۱۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۲.

[۱۵] سوره الرعد، آیه ۷.

[۱۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

[۱۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۱۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۳.

[۱۹] فروع کافی، ج ۱، ص ۸۹ – وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۷۳.

[۲۰] رجال کشی، ص ۱۵۴ – خرائج، ج ۲، فصل اعلام امام باقر (ع)، ح ۵، ص ۵۹۴.

[۲۱] عقاب الاعمال، ص ۳۳۴.

[۲۲] ابومحمد، یحیی بن قاسم حذاء، معروف به ابوبصیر اسدی (متوفی به سال ۱۵۰ هجری) از اصحاب حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) و نیز موسی بن جعفر (ع) می‌باشد. کلام علمای رجال در مورد او یکسان نیست. با اینکه در زمان حیات حضرت موسی بن جعفر (ع) از دنیا رفته، شیخ طوسی، او را واقفی خوانده، و کشی، او را مخلط دانسته، ولی نجاشی او را ثقه و وجیه و از راویان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می‌داند، و علامه حلی، عمل کردن به روایات او را جایز، اگر چه مذهبش فاسد باشد. [جامع الروات ج ۲ ص ۳۳۴ – تحفهٔ الاحباب، ص ۴۱۸].

– مرحوم سید صدر گوید: ثقه بودن یحی بن قاسم مسلم است، و همگان بر تقدم او در فقه و علم باور دارند، و نجاشی کتاب تفسیر القرآن او را ذکر کرده است. او در زمان حیات امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری وفات یافت [تأسیس الشیعه، ص ۳۲۷].

ابوبصیر حکایت نماید:

روزی به همراه کنیز خود وارد شهر مدینه شدم و پس از اندکی استراحت، برای انجام غسل جنابت راهی حمام شدم.

در بین راه، به تعدادی از شیعیان برخورد کردم که جهت دیدار و ملاقات با امام صادق علیه السلام راهی منزل آن حضرت بودند.

من هم آرزوی دیدار آن حضرت را داشتم و ترسیدم که از ملاقات محروم بمانم، به همین جهت از رفتن به حمام منصرف شدم و همراه دیگر دوستان حرکت کردم تا وارد منزل امام صادق علیه السلام شدیم.

چون به محضر شریف حضرت وارد شدم؛ و در مقابل ایشان قرار گرفتم، نگاهی به من نمود و فرمود:

ای ابوبصیر! آیا نمی دانی که شخص جُنب نباید داخل منازل پیغمبران و فرزندانشان شود.

پس من شرمنده شدم و گفتم: یاابن رسول اللّه! چون دیدم دوستان به ملاقات شما می آیند، ترسیدم این فرصت را از دست بدهم و دیگر توفیق زیارت شما را پیدا نکنم، به ناچار چنین شد؛ و سعی می نمایم دیگر تکرار نشود. [۱] .

همچنین آورده اند:

مصادف و مرازم – که هر دو از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام هستند – حکایت کنند:

روزی ابوجعفر منصور دوانیقی حضرت صادق علیه السلام را نزد خود احضار کرده بود.

پس از آن که امام صادق علیه السلام از مجلس منصور بیرون آمد و خواست از شهر حیره خارج شود، ما نیز به همراه حضرت حرکت کردیم.

اوائل شب بود که به دروازه شهر رسیدیم و دژبان، مانع حرکت حضرت شد و گفت که نمی گذارم خارج شوید.

امام علیه السلام اصرار زیادی نمود؛ ولی سودی نبخشید و مأمور حکومت، بر ممانعت خود اصرار می ورزید.

مصادف گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، این شخص همچون سگ شما را می آزارد و می ترسم بیش از این موجب ناراحتی شما گردد، اجازه فرما تا من و مرازم کار او را بسازیم و جسد او را در رودخانه بیندازیم.

حضرت اظهار داشت: ساکت باش، لازم نیست کاری بکنی.

و بالاخره، دژبان همچنان به ممانعت و اذیّت خود ادامه داد تا آن که مقدار زیادی از شب سپری شد و بعد از آن، حضرت را آزاد کرد و توانستیم به حرکت خود ادامه دهیم.

و چون مقداری راه رفتیم، امام علیه السلام فرمود: ای مرازم! آیا الان بهتر شد یا کاری که می خواستید انجام دهید؟

گفتیم: یاابن رسول اللّه! الان بهتر شد.

سپس حضرت فرمود: چه بسا مردی به جهت بی تابی و کم صبری از یک ناراحتی ناچیز نجات یابد؛ ولی بعد از آن مبتلا به یک ناراحتی شدید و بزرگی گردد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۲۷، ص ۲۵۵، به نقل از إرشاد و إعلام الوری.

[۲] کافی: ج ۸، ص ۷۳، ح ۴۹.

ابوبصیر نابینا حضرت صادق را می‌بیند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مشورت با خردمند باعث میمنت و برکت است.

و نیز از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت:

من دست به بدن و شانه‌های حضرت صادق علیه‌السلام می‌کشیدم. حضرت فرمود: ای ابومحمد! (کنیه دیگر ابوبصیر است) می‌خواهی مرا ببینی؟ (ابوبصیر نابینا بود) گفتم: آری قربانت شوم؛ حضرت، دست به چشمم کشید، دیدم حضرت را می‌بینم. فرمود: ای ابومحمد! اگر ترس شهرت بین مردم نبود تو را به همین حالت بینا می‌گذاشتم؛ ولی درست در نمی‌آید؛ سپس باز دست به چشمم کشید، به حالت اول برگشتم.

ابوحمزه ثمالی

ثمالی، به ضم ث، منسوب به ثماله است. این لقب عوف بن اسلم بود و ثماله شعبه‌ای است از «ازد» و ثماله باقیمانده ظرف را گویند، و این عشیره را بدان جهت ثماله گفتند که چون در جنگی شرکت کردند، دشمن بیشتر آنان را از بین برد و عده کمی از آن‌ها باقی ماند.

نامش ثابت، و اسم پدرش دینار و کنیه‌اش ابوصفیه است. بعضی گفته‌اند که او از موالی آل مهلب بوده ولی نجای آن را منکر است. گروهی دیگر او را عربی اصیل و از فامیل «ازد» شمرده‌اند. بالجمله وی از ثقات سلسله امامیه و از مشایخ اهل کوفه و زهاد آن شهر بوده است. روایاتش نزد علماء و اساطین معتمد و موثق و اخبارش نزد فقها و محدثین مورد قبول است. حتی علمای عامه نیز او را توثیق نموده و از وی روایت می‌کنند. [۱] .

ابوحمزه دارای کتابی در تفسیر قرآن می‌باشد [۲] ، و رساله حقوق حضرت سجاد (ع) [۳] و دعای سحر [۴] ، از او نقل شده است.

علامه حلی فرموده: بالاتفاق، آن محدث عالیقدر و عالم سعادتمند از محضر حضرات علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم‌السلام فرائد اخبار و جواهر آثار را به دست آورده و عده‌ای گویند که از محضر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز کسب فیض کرده و مؤید این قول، گفته‌ی فضل بن شاذان و شیخ ابوعمرو کشی است که از حضرت ثامن الحجج سلام الله علیه روایت کرده‌اند که یکی از ثقات گفته: شنیدم از حضرت رضا (ع) که می‌فرمود: ابوحمزه در زمان خودش مانند سلمان (یا لقمان) بوده، و در خدمت چهار نفر از ما (ائمه) بوده است. [۵] .

سید بن طاووس رحمه‌الله، در کتاب «فرحة الغری»، نقل کرده که حضرت سجاد (ع) وارد کوفه شد و داخل مسجد کوفه گردید. ابوحمزه که از زهاد کوفه و مشایخ آن جا بود در مسجد حاضر بود. امام دو رکعت نماز به جا آورد. ابوحمزه گفت: لهجه‌ای نیکوتر از آن نشنیده بودم، نزدیکش رفتم تا بشنوم چه می‌گوید، شنیدم می‌فرمود: «الهی ان کان قد عصیتک فانی قد اطعتک فی احب الاشیاء الیک الا قرار بوحدانیتک منا منک علی لا منامنی علیک...». [۶] .

نویسنده گوید: سید رحمه‌الله، در «فرحة الغری»، همین مقدار از دعا را نقل فرموده و باقی دعا را ذکر نکرده، من احتمال می‌دهم تتمه دعا همان باشد که در مفاتیح، در ذیل اعمال ستون هفتم مسجد کوفه آمده است.

... و اطعتک فی احب الاشیاء لک لم اتخذلک ولدا و لم ادع لک شریکا و قد عصیتک فی اشیاء کثیرة علی غیر وجه المکابرة لک و لا الخروج عن عبودیتک و لا الجحود لربوبیتک و لکن اتبعت هوای و ازلنی الشیطان بعد الحجة علی و البیان فان تعذبنی فبذنوبی غیر ظالم لی و ان تعف عنی و ترحمنی فبجودک و کرمک یا کریم اللهم ان ذنوبی لم یبق لها الارجاء عفوک و قد قدمت الة الحرمان فانا اسئلک اللهم ما الا استوجبه و اطلب منک ما لا استحقه اللهم ان تعذبنی فبذنوبی و لم تظلمنی شیئا و ان تغفرلی فخیر راحم انت یا سیدی اللهم انت و انا انا انت العواد بالمغفره و انا العواد بالذنوب و انت المتفضل بالحلم و انا العواد بالجهل اللهم فانی اسئلک یا کنز الضعفاء یا عظیم الرجاء یا منقذ الغرقی یا منجی الهلکی یا ممیت الاحیاء یا محیی الموتی انت الله لا اله الا انت انت الذی سجد لک شعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر و نور القمر و ظلمة اللیل و ضوء النهار و خفقان الطیر فاسئلک اللهم یا عظیم بحقک علی محمد و اله الصادقین و بحق محمد و اله الصادقین علیک و بحقک علی علی و بحق علی علیک و بحقک علی فاطمة و بحق فاطمه علیک و بحقک علی الحسن و بحق الحسن علیک و بحقک علی الحسین و بحق الحسین علیک فان حقوقهم علیک من افضل انعامک علیهم و بالشان‌الذی لک عندهم و بالشان الذی لهم عندک صل علیهم یا رب صلواة دائمة منتهی رضاک و اغفرلی بهم الذنوب التی بینی و بینک و ارض عنی خلقک و اتمم علی نعمتک کما اتممتها علی آبائی من قبل و لا تجعل لاحد من المخلوقین علی فیها امتنانا و امنن علی کما مننت علی آبائی من قبل یا کهیعص اللهم کما صلیت علی محمد و اله فاستجب لی دعائی فیما سئلت یا کریم یا کریم یا کریم. [۷] .

مرحوم پدرم، قدس سره، در سفینة البحار می‌گوید: در روایت دیگر، ابوحمزه گفته: روزی در مسجد کوفه در کنار ستون هفتم

نشسته بودم، ناگاه مردی از در «کنده» وارد شد. دیدم او را از همه نیکو روی‌تر و خوشبوتر و لباسش پاکیزه‌تر، عمامه‌ای بر سر داشت و قبایی به تن کرده و روپوشی (مثل جبه) روی قبا پوشیده بود و نعلین عربی در پا داشت. نعلینش را از پا بیرون کرد و در کنار ستون هفتم ایستاد و دستهایش را تا برابر گوشش بالا برد و پس از گفتن تکبیر دست‌ها را پایین آورد. پس از تکبیر او، گویی که موهای بدنم راست شد. سپس چهار رکعت نماز نیکویی به جا آورد. و پس از آن شروع به خواندن این دعا نمود: الهی ان کان قد عصیتک....

آن گاه برخاست و رفت. من از عقبش رفتم تا به مناخ کوفه که توقفگاه شتران بود رسیدم، دیدم، غلام سیاهی دو شتر همراه دارد، پرسیدم، این مرد کیست؟ گفت: «او یخفی علیک شمائله»، او را نشناختی؟ گفتم: نه. گفت: او علی بن الحسین (ع) است.

ابوحمزه گوید: خود را بر قدمهایش افکندم و پایش را بوسیدم. آن جناب با دست خود سرم را بلند کرد و فرمود: سجود نشاید مگر برای خدای عزوجل. گفتم: یا ابن رسول الله! برای چه به اینجا آمده‌ای؟ فرمود: برای نماز در مسجد کوفه؛ و اگر مردم بدانند نماز در این مسجد چه فضیلتی دارد، به سوی آن بیایند، اگر چه به روش کودکان خود را به زمین کشند (هر چند راه رفتن برایشان در نهایت سختی باشد). پس فرمود: آیا میل داری که، با من قبر جدم علی بن ابیطالب علیه‌السلام را زیارت کنی؟ گفتم: بلی، حرکت کرد و من در سایه‌ی ناقه او بودم و حدیث می‌کرد مرا تا به غریین رسیدیم، و آن بقعه‌ای سفید بود که نور از آن می‌درخشید. [۸] حضرت از شتر خویش پیاده شد و دو طرف گونه خود را بر آن زمین گذاشت و فرمود: ای اباحمزه! اینجا قبر جدم علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. پس زیارت کرد آن حضرت را به زیارتی که اول آن این گونه شروع می‌شود:

«السلام علی اسم الله الرضی و نور وجهه المضییء». سپس با قبر مطهر وداع نمود و به سوی مدینه مراجعت کرد و من به کوفه برگشتم. [۹].

از این روایت استفاده می‌گردد که ابوحمزه تا آن روز که در ملازمت امام چهارم (ع) به زیارت قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شد، بر آن تربت پاک مطلع نبوده و شاید اکثر شیعیان کوفه هم آگاه نبوده‌اند. و الا به زیارت حضرت مشرف می‌شدند. شاید علت اختفای قبر، همان وصیتی باشد که خود حضرت به امام حسن (ع) فرمودند که قبر مرا مخفی کن؛ چون حضرت آگاه بود که ملاعین خواجر و بنی‌امیه اگر بر جسد مطهرش دست می‌یافتند، ممکن بود به بدن آسیبی وارد سازند. --------------------

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۸۳ - الامام الصادق، محمد حسین مظفر، ج ۲، ص ۱۴۸.

[۲] فهرست ابن‌الندیم، کتب تصنیف یافته در تفسیر قرآن، ص ۵۰ - رجال‌نجاشی، ص ۸۳.

ابوحمزه، کتب دیگری همچون: «کتاب النوادر» و «کتاب الزهد» دارد. (مؤلفوا الشیعه، ص ۳۵).

[۳] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

[۴] مصباح المتهجد، ص ۵۲۴ - مؤلفوالشیعه، ص ۳۵ - مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل سوم، قسم سوم.

[۵] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۶.

[۶] بارالها، اگر نافرمانی‌ات کرده‌ام، در عوض در محوبترین چیزها در نظرت، اطاعتت نموده‌ام، و آن اقرار به وحدانیت تو است، از باب منت‌گذاری تو بر من، نه منتی از من بر تو... (فرحة الغری، باب ۴، ص ۳۶).

[۷] در محبوبترین چیزها در نزد تو که همانا در نظر نگرفتن فرزندی برای تو و نخواندن شریکی برایت بوده است فرمانبرداری‌ات کرده‌ام و در موارد بسیار نافرمانی‌ات کرده‌ام اما نه از روی سرکشی و عنادورزی و بیرون رفتن از بندگی‌ات و انکار مقام پروردگاری‌ات بکله پیروی هوای نفسم را نمودم و شیطان هم پس از دلیل و بیانت بر من، مرا لغزاند، اگر کیفرم نمایی، به واسطه

گناهانم می‌باشد و تو ستمی بر من نکرده‌ای و اگر بگذری و به من ترحم کنی به واسطه بخشش و بزرگواری تو است. خدایا به راستی برای گناهانم چیزی جز همان امید گذشت تو چیزی نمانده و من ابراز محرومیت را تقدیم کردم. خدایا پس من از تو می‌خواهم آن چه را که مستحقش نیستم، و طلب می‌کنم چیزی را که سزاوارش نمی‌باشم. خدایا اگر عذابم نمایی به خاطر گناهانم می‌باشد و اگر بیامرزی‌ام پس تو بهترین رحم کننده‌ای. ای آقای من. خدایا تو، تویی و من همان. تویی که همیشه به آمرزش باز گردی و منم که همواره به گناه باز گردم. تویی فزون بخش از سر بردباری و منم بازگردنده به نادانی. خدایا از تو می‌خواهم؛ ای گنج ناتوانان، ای بزرگ مایه امید، ای نجات‌بخش غریقان، ای منجی هلاک شدگان، ای میراننده‌ی زندگان، ای زنده کننده‌ی مردگان، تویی خدایی که جز تو معبودی نیست، تویی که تابش آفتاب و بانگ آب و صدای به هم خوردن درختان و نور مهتاب و تاریکی شب و روشنایی روز و صدای بال پرندگان برایت سجده کرد. پس از تو می‌خواهم ای خدای بزرگ به حقی که بر محمد و آل راستگویش داری و به حقی که محمد و آل راستگویش بر تو دارند و به حق تو بر علی و به حق علی بر تو به حق تو بر فاطمه و به حق فاطمه بر تو و به حق تو بر حسن و به حق حسن بر تو و به حق تو بر حسین و به حق حسین بر تو، زیرا که حقوق آنان بر تو از برترین نعمت بخششی تو بر ایشان است؛ و به حق آن شأنی که تو در پیش ایشان داری و بدان منزلتی که آنان نزد تو دارند، پروردگارا درود فرست بر ایشان درودی همیشگی تا نهایت خشنودیت و به خاطر ایشان بیامرز برایم گناهانی که میان من و تو است؛ و خلقت را از من راضی گردان و نعمتت را بر من تمام کن، همچنان که بر پدرانم پیش از این تمام گرداندی، و قرار مده برای هیچ یک از آفریدگانت در این باره بر من منتی؛ و منت بنه بر من همچنان که منت نهادی بر پدرانم پیش از این. ای کهیعص، بارالها، همانطور که بر محمد و آلش درود فرستی پس دعای مرا درباره آن چه از تو درخواست نموده‌ام مستجاب گردان، ای بزرگوار، ای کریم، ای کریم!.

[۸] سید بن طاووس در کتاب «فرحة الغری» فرموده که ابوعبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی در کتاب فضل کوفه، از عقبة بن علقمه ابی‌الحبوب روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) ما بین کوفه و خورنق را تا حیره از دهقانان به چهل هزار درهم خریداری کرد. به آن حضرت عرض شد که این زمین را به این مبلغ خریدی در حالی که در اینجا چیزی نمی‌روید و درختی سبز نمی‌شود. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که از پشت کوفه هفتاد هزار نفر محشور می‌شوند که (از شدت خوبی) بدون حساب به بهشت وارد خواهند شد، خواستم آن جمعیت از ملک من محشور گردند و آن حضرت بنابراین در ملک خودش که غریین (نجف حالیه) باشد مدفون شده، سلام الله علیه.

[۹] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۴۰.

ابوحمزه ثمالی

نام شریف او «ثابت بن دینار» است. وی مردی مورد اطمینان، جلیل‌القدر، از زهاد و مشایخ (بزرگان) أهل کوفه و کتابی نیز در تفسیر قرآن نگاشته بود. حضرت علی بن موسی امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی او فرموده است: «ابوحمزه‌ی ثمالی در زمان خود مانند «سلمان فارسی» بود - سپس در ادامه فرمود - بدین جهت که محضر چهار نفر از ما اهل‌بیت علیه‌السلام (یعنی حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام حضرت محمد بن علی امام باقر علیه‌السلام حضرت جعفر بن امام صادق علیه‌السلام و حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه‌السلام) را به نیکی درک نموده بود.» [۱].

شخصیت ممتاز ابوحمزه‌ی ثمالی چنان مورد اطمینان و وثوق خاندان پیامبر علیه‌السلام بود، که نقل شده است: روزی حضرت صادق علیه‌السلام ابوحمزه را به حضور خویش طلبید. وقتی وی به محضر امام صادق علیه‌السلام حاضر شد، آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: وقتی تو را می‌بینم، آسایش می‌یابم.

پی نوشت ها:

[۱] کتاب رجال / علامه حلی.

ابوحمزه ثمالی

نـام شـریف او «ثـابت بن دینـار» است. وی مردی مورد اطمینـان، جلیل‌القـدر، از زهـاد و مشایـخ (بزرگان) أهل کوفه و کتابی نیز در تفسیر قرآن نگاشته بود. حضرت علی بن موسی امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی او فرموده است: «ابوحمزه‌ی ثمالی در زمان خود مانند «سـلمان فارسـی» بود - سـپس در ادامه فرمود - بـدین جهت که محضـر چهـار نفر از ما اهل‌بیت علیه‌السـلام (یعنی حضـرت علی بن الحسـین امام سجاد علیه‌السلام حضرت محمد بن علی امام باقر علیه‌السلام حضرت جعفر بن امام صادق علیه‌السلام و حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه‌السلام) را به نیکی درک نموده بود.» [۱].

شخصـیت ممتـاز ابوحمزه‌ی ثمـالی چنـان مورد اطمینـان و وثوق خانـدان پیامبر علیه‌السـلام بود، که نقل شـده است: روزی حضـرت صادق علیه‌السـلام ابوحمزه را به حضور خویش طلبید. وقتی وی به محضر امام صادق علیه‌السلام حاضر شد، آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: وقتی تو را می‌بینم، آسایش می‌یابم. پی نوشت ها:

[۱] کتاب رجال / علامه حلی.

ابوحمزه ثمالی در خدمت حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از سعادت آدمی خانه وسیع است.

ابوحمزه ثمالی روایت می‌کند که در خدمت امام جعفرصادق علیه‌السـلام در میان مکه و مدینه بودم. ناگهان سگ سـیاهی دیدم که از طرف چپ آن حضـرت پیـدا شـد و حضـرت به او فرمود: (مالک متجک الله ما سارعتک) یعنی حقتعالی تو را قبیح گرداند، تو را چه می‌شود که به این تنـدی می‌روی؟ چون نگـاه کردم آن سـگ را در هوا دیـدم که ماننـد مرغی می‌پریـد. تعجب کردم. حضـرت فرمود: این را شـناختی؟ این عثم نـام دارد و به روایتی دیگر فرمود که این عثمان نام دارد و اکنون خبر فوت هشام بن عبـدالملک را آورد که امروز در شام مرده است و رفت که خبرهای دیگر را نیز برساند.

ابوحنیفه

یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السـلام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی است. او از موالی و غلامان آن حضـرت است و اصل او کابلی بود که در کوفه به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد. و در کوفه حوزه‌ی تدریس داشت و سـپس به بغداد منتقل شد. وی در سال ۱۵۰ (ه ق) در بغـداد از دنیا رفت و قبر او در آن جا معروف می‌باشد. او نزد اهل سـنت امام و رییس یکی از مذاهب چهارگانه است و احوال او نزد همه‌ی علما معروف می‌باشـد. ابوحنیفه از شاگردان معروف امام صادق علیه السـلام و از جمله کسانی است که شاگردی او را شبلنجی در کتاب «نورالأبصار» و ابن حجر در کتاب «الصواعق» و شیخ سلیمان قندوزی در کتاب «ینابیع المودة» و ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمة» و علمای دیگر اهل سنت نیز در کتاب‌های خود تصدیق نموده‌اند.

آلوسـی در کتاب «مختصر التحفة الاثنی عشریة» [۱] می‌گویـد: «این ابوحنیفه است که در بین اهل سـنت افتخار می‌نمود، و با صدای رسـا می‌گفت: «لو لاـ السـنتان لهلـک النعمـان» یعنی: اگر آن دو سال شاگردی من در محضـر امام صادق علیه‌السـلام نمی‌بود، من هلاک و رسوا می‌شدم.»

پی نوشت ها:

[۱] مختصر التحفهٔ الاثنی عشریه، ص ۸.

ابوسعید ابان بن تغلب

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود و در سال ۱۴۰ یا ۱۴۱ ه ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت.

ابان بن تغلب یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابو داوود، نسایی و ابن ماجه از وی احادیثی را روایت کرده‌اند.

تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات، والاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است.

او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می‌نشست و به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. امام صادق به او فرمود:

اجلس فی مسجد المدینهٔ و أفت الناس، فانی أحب أن یری فی شیعتی مثلک [۱] .

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده شوند.

از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده‌اند. یاقوت حموی درباره‌ی او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] قاموس الرجال فی تحقیق رواهٔ الشیعهٔ و محدثیهم، التستری، محمدتقی، الجزء الاول، ص ۹۷، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، التابعهٔ لجامعهٔ المدرسین بقم، ۱۴۱۰ ه ق.

[۲] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۲، صص ۶۰-۵۵.

ابوسعید ابان بن تغلب

او از شاگردان امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بود و در سال ۱۴۰ یا ۱۴۱ ه ق، در زمان حیات امام صادق از دنیا رفت. ابان بن تغلب در مدت طولانی که از محضر پیشوایان معصوم نامبرده بهره برد، احادیث و علوم آنان را فرا گرفت.

ابان بن تغلب یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی است که به تعقل و تفکر فراوان مشهور بود. مسلم، ترمذی، ابو داوود، نسایی و ابن ماجه از وی احادیثی را روایت کرده‌اند.

تألیفات او بسیار است. از جمله: غریب القرآن، الفضائل، معانی القرآن، قرائات، والاصول در مورد روایت و حدیث که ابن ندیم در الفهرست از آن یاد کرده است.

او مرد با فضیلت و جلیل القدری بود. در مسجد مدینه می‌نشست و به سؤالات مردم پاسخ می‌داد. امام صادق به او فرمود:

اجلس فی مسجد المدینهٔ و أفت الناس، فانی أحب أن یری فی شیعتی مثلک [۱] .

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده و احکام الهی را بیان کن؛ زیرا من دوست دارم در میان شیعیان من امثال تو دیده

شوند.

از امتیازات ابان بن تغلب آن است که دانشمندان شیعه و سنی بر وثاقت او متفق القولند و به تشیع او اعتراف کرده‌اند. یاقوت حموی درباره‌ی او گفته است که ابان بن تغلب لغوی، فقیه، امامی مذهب، ثقه و جلیل القدر بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] قاموس الرجال فی تحقیق رواهٔ الشیعهٔ و محدثیهم، التستری، محمدتقی، الجزء الاول، ص ۹۷، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، التابعهٔ لجامعهٔ المدرسین بقم، ۱۴۱۰ ه ق.

[۲] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۲، صص ۶۰-۵۵.

ابویزید بسطامی

طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان (معروف به) ابویزید بسطامی همان شیخ صوفی زاهد مشهور که او را قطب العارفین گفته‌اند و از سلاطین سبعه به شمار آورده‌اند.

از کتاب جامع الانوار (اسرار) سید حیدر بن علی آملی [۱] نقل شده که ابویزید از شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام و سقای خانه آن حضرت و محرم بر اسرار آن بزرگوار بوده است. [۲] .

ابن خلکان گفته: جد بایزید مجوسی بوده که مسلمان شد. ابویزید دو برادر به نامهای آدم و علی داشته که آن دو نیز زاهد و عابد بوده‌اند، لیکن طیفور از آن دو برادر افضل است. [۳] .

امام فخر رازی در کتاب اربعین - که در کلام نوشته - می گوید: ابویزید از سایر مشایخ افضل و مقام وی اعلی از دیگران است، و او سقای خانه امام صادق (ع) بوده. [۴] .

عارف نورالدین جعفر بدخشی در کتاب الاحباب گفته: سلطان طیفور، معروف به ابویزید بسطامی درک صحبت بسیاری از مشایخ را نموده تا آن که به محضر حضرت صادق (ع) برای استفاده رسید و مدتی مصاحب آن جناب شد و پی به کمالات آن بزرگوار برد و می گفت که اگر به محضر امام صادق (ع) نمی‌رسیدم، کافر می‌مردم؛ با این که ابویزید در بین اولیاء همانند جبرئیل در بین ملائکه بوده و آغاز او پایان دیگر از سالکین بوده، آن گونه که جنید بغدادی درباره‌ی وی گفته است. [۵] .

فاضل عارف، محمد بن یحیی گیلانی نوربخشی، در شرح گلشن راز، نقل کرده که بایزید از وطن خارج شد و سی سال در سفر بود و ریاضت می کشید و یکصد و سیزده استاد را خدمت کرد تا به محضر امام صادق (ع) رسید، و در ملازمت آن حضرت، آن چه مقصود و غرض آفرینش بود، حاصل کرد. [۶] .

محمد بن عیسی که مشهور به حاجی مؤمن خراسانی است در کتابش که شرح طریقه سلسله عرفاء است می گوید: یکی از سلسله‌های طریقت طیفوریه است. که به ابویزید بسطامی منتهی می‌شود، و آن گونه که مشهور است او... پس از آن که یکصد و سیزده پیر را ملاقات کرده بود، امام صادق (ع) یکصد و چهاردهمین استادش بوده و مدت هجده سال سقای خانه آن بزگورا بوده است. [۷] .

ابن‌شهر آشوب (ره)، در مناقب، گوید: ابویزید بسطامی، طیفور سقا، سیزده سال خدمتگزار و سقای (خانه) امام صادق (ع) بوده است. [۸] .

سید بن طاووس (ره) در «طرائف» آورده است که: از علوشان اهل بیت علیهم‌السلام است که افضل المشایخ، ابویزید بسطامی، سقای خانه امام جعفر صادق علیه‌السلام بوده است. [۹] .

علامه حلی (ره)، در شرح تجرید، می‌فرماید: پراکندگی علم و فضل و زهد و ترک دنیای ائمه (ع) تا بدان جاست که برترین مشایخ افتخار به خدمت آنان می کنند، و ابویزید بسطامی مفتخر است که سقای خانه امام صادق (ع) بوده است. [۱۰] .

شیخ بهائی (ره)، در کتاب کشکول، از تاریخ ابن زهره اندلسی، نقل کرده که ابویزید بسطامی چندین سال به امام صادق (ع) خدمت کرد، و امام او را طیفور سقا می‌خواند، چون سقای خانه آن حضرت بود. پس از مدتی که در محضر آن بزرگوار بود اجازه خواست تا به بسطام برگردد. [۱۱] .

روزی حضرت صادق علیه‌السلام به وی فرمود: از طاقچه کتاب را بده. بویزید عرض کرد: یا ابن‌رسول الله! طاقچه کجاست؟ حضرت فرمود: بالای سرت؛ تو چندین سال است که در خانه ما می‌باشی، هنوز طاقچه اطاق را ندیده‌ای؟ بویزید عرض کرد: جذبه و نورانیت تو مرا از همه چیز غافل کرده. حضرت فرمود: کارت تمام شد، باید به بسطام برگردی و در آن جا مردم را به سوی خدا و پیامبر و اولیاء بخوانی. [۱۲] .

و بعضی گفته‌اند: هنگامی که حضرت صادق علیه‌السلام بویزید را به بسطام می‌فرستاد، جبه‌ای جبه‌های خود را به او عنایت کرد، و فرزند عزیزش، محمد بن جعفر را با او همراه فرمود. هر دو به بسطام آمدند. اتفاقا محمد در بسطام مرد؛ بویزید او را در همین مقام و مقبره‌ای که مزار اوست، دفن کرد و مکرر به زیارتش می‌رفت. [۱۳] بعدا برای قبر او قبه‌ای بنا شد، و ما در ذیل حالات محمد بن جعفر بدان اشاره کرده ایم.

در نامه دانشوران چنین آمده است: طیفور بن عیسی بن آدم، ابویزید بسطامی، در اوایل سده سوم هجری، در زمان خلافت المعتصم بالله، خلیفه عباسی، بر مدارج عرفان و مقامات ایقان ارتقا جست، صیت کرامات و خوارق عاداتش در نزد عالی و دانی، انتشار و اشتهار یافت؛ و وی از زهاد و عباد آن طبقه است، به صفات نیکو و اخلاق حسنه از هر جهت آراسته بوده است. در بدایت ایام زندگانی، دارای علوم ظاهر بوده، سپس به طریق طریقت قدم نهاده تا به سر منزل حقیقت بار گشود و رتبتی بلند و مرتبتی ارجمند پیدا نمود. و در بسیاری از کتب که ترجمه حالات آن عارف را نگاشته‌اند، مسطور است که در ابتدای حال، پس از آن که یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد، شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید، نزد حضرت زبان به شکایت گشود که یا رسول الله یکصد و سیزده پیر را خدمت کرده‌ام، هنوز مرا معرفتی به دست نیامده و کمالی حاصل نشده است. حضرت رسول (ص) در جواب فرمود: اگر خواهان کمالی باید از اهل بیت من اخذ نمایی که طریق حق بر تو واضح و آشکار شود. همین که از خواب برخاست عازم مدینه شد؛ چون بدان مکان مبارك رسید، طفلی را در کوچه دید به سن هفت سالگی که آثار سطوت و بزرگی از ناصیه‌اش پیدا بود؛ معلوم کرد که حضرت صادق علیه‌السلام است. اول با خود گفت: کودك را سلام کردن، خارج از رسم و قانون است. بعد از اندیشه بسیار، گفت: چه عیب دارد فرزند پیغمبر (ص) را سلام دادن؟ پس نزدیك رفت و سلام نمود. حضرت فرمود: و علیك السلام،ای بویزید. وی از آن حال، حالتش تغییر پیدا کرده، نزدیك رفت و گفت: یا ابن‌رسول الله! چگونه مرا شناختی؟ فرمود: شناختم تو را و پدر تو را، و می‌دانم که غرض تو از آمدن نزد ما اخذ طریق حق و راه صواب است، و نقل شده که پس از این مقدمه، سی سال به خدمت و سقایی آن حضرت مشغول بود. [۱۴] .

نویسنده گوید: جای بسی تعجب است که چگونه در نامه دانشوران (نوشته جمعی از فضلاء و دانشمندان دور قاجار) دقت کافی در نقل مطالب نشده است. از جمله در همین تاریخ بویزید از طرفی می‌نویسد که او در اوایل سده سوم در عصر المعتصم بالله (که ابتداء خلافتش در سال ۲۱۸ هجری است) بوده، و سپس می گوید: سی سال به خدمت و سقایی خانه حضرت صادق (ع) مشغول بوده، در حالی که وفات امام صادق (ع)، ۱۴۸ هجری است. پس قاعدهٔ بویزید باید در سده دوم باشد نه سوم.

جمعی از محققین و دانشمندان مستبعد دانسته‌اند که بایزید درك محضر امام صادق (ع) را نموده باشد؛ چون وفات حضرت صادق (ع) در سال ۱۴۸، و وفات بایزید به قول ابن‌خلکان و شیخ نورالدین ابوالفتوح المحدث و دیگران، در سال ۲۶۱ یا ۲۶۴ بوده است؛ و

هیچ یک از مورخین در این دو تاریخ اختلاف ندارند و اکثرا گفته‌اند: عمر بایزید بین هفتاد الی هشتاد سال بوده و بیش از هشتاد سال عمر نکرده است؛ پس باید سی و سه سال یا سی و شش سال بعد از وفات حضرت صادق (ع) به دنیا آمده باشد. بنابراین چگونه ممکن است سی سال – طبق نامه دانشوران – یا هجده و یا سیزده سال طبق گفته دیگران به امام صادق (ع) خدمت کرده و سقای خانه آن بزرگوار باشد!

و از طرفی شیخ بهائی می‌فرماید: بزرگانی چون فخر رازی در بسیاری از کتابهایش، و سید جلیل رضی الدین علی بن طاووس در طرایف، و علامه حلی در شرح تجرید گفته‌اند که بایزید درک محضر امام صادق (ع) را نموده و سقای خانه آن حضرت بوده است. [۱۵].

عده‌ای برای رفع استبعاد به جای امام صادق (ع)، حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را گفته، و بعضی حضرت ابی‌جعفر جواد علیه‌السلام را ذکر کرده اند.

مرحوم آقا محمد علی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی، در شرح مفاتیح فیض، در ذیل ترجمه حضرت صادق (ع) احتمال داده، جعفری که بویزید درک محضرش را نموده و از او استفاده کرده و سقای خانه او بوده، جعفر کذاب باشد نه حضرت جعفر صادق (ع)، و این جریان قبل از ظهور فسق و کذب و ادعای امامت جعفر بوده. [۱۶].

در نامه دانشوران از بعضی از عرفاء نقل شده که درک خدمت حضرت صادق علیه‌السلام لازم نیست که در حیات آن حضرت صورت گرفته باشد؛ زیرا که استفاده و طلب همت مرید، از روحانیت مرشدی، در ممات نیز ممکن است، و از مرشد حقیقی که آن امام عالی مقام باشد، استفاضه حقایق و معارف به طریق اولی امکان‌پذیر خواهد بود.و بعضی احتمال داده‌اند که منظور از درک خدمت، تمسک او به جبل ولایت و التزامش به مذهب جعفری باشد. [۱۷] بنابراین سقایی او در خانه حضرت بسیار بعید است.

آنچه برای حل این مشکل به نظر می‌رسد این است که بایزید دو نفر بوده‌اند: یکی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان که معاصر حضرت صادق (ع) و سقای خانه او بوده، و دیگری، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد که معاصر حضرت جواد (ع) بوده که اولی را ((اکبر)) و دومی را ((اصغر)) نامیده‌اند. اول کسی که متوجه این مطلب شد، یاقوت حموی است که در معجم البلدان می گوید:

بسطام، به کسر باء ثم السکون، شهری بزرگ در جاده نیشابور دو منزل بعد از دامغان است. بعد می گوید: در آن جا قبر ابویزید بسطامی را، در وسط شهر، کنار بازار، دیدم و او طیفور بن عیسی بن شروسان [۱۸] زاهد بسطامی است. و نیز از بسطام بویزید، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی (اصغر) است. [۱۹].

جامی در نفحات می گوید: ابویزید ملقب به طیفور در شهر بسطام دو نفر بودند: یکی، بویزید طیفور بن عیسی (اکبر) و دیگری بویزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی (اصغر) است. [۲۰].

نویسنده گوید: عرفاء و صوفیه در کتاب‌هایشان شرح حال بویزید (اکبر) را، مفصل و مشروح نوشته‌اند و کراماتی برای وی نقل کرده‌اند که بیشتر آنها به افسانه شبیه‌تر است و بسیار مستبعد به نظر می‌رسد. حال مختصری از آورده آنان و همچنین کلمات منتسب به وی ذکر می‌شود:

شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در شرح حال ابویزید می گوید: شیخ بایزید بسطامی رحمه الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود و مرجع اوتاد در ریاضات و کرامات و حالات و در اسرار و حقایق نظری نافذ و جدی بلیغ داشت و پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت.

وقتی که به سن تمیز رسید، مادرش او را به مدرسه فرستاد. چون به سوره لقمان و این آیه رسید، «و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکرلی و لوالدیک الی المصیر» [۲۱] – ما انسان را در مورد پدر و مادرش (مخصوصا

مادرش) که با ناتوانی روز افزون حامله وی بوده، و از شیر گرفتنش تا دو سال طول می‌کشد، سفارش کردیم و گفتیم: مرا و پدرت و مادرت را سپاس بدار که سرانجام خلق به سوی من است - و استاد معنی آیه را بیان کرد، اثری عمیق رد وی گذاشت؛ لوح بر زمین نهاد و اجازه خواست تا به خانه رود. به خانه آمد، مادرش گفت: به چه آمده‌ای؟ گفت: به آیتی رسیدیم که حضرت حق به خدمت و شکرگزاری خویش و پدر و مادر امر می‌فرماید و من در دو خانه، کدخدایی نتوانم کرد، این آیه بر جان من آمده است. یا از خدایم بخواه تا همه از تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسر! تو را در کار خدای کردم و حق خویش به تو بخشیدم، برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت، و سی سال در بلاد شام و مصر می‌گردید و ریاضت می‌کشید و بی‌خوابی و گرسنگی دائم پیش گرفت، و یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد و ا زهمه بهره‌مند شد. [۲۲] .

نقل است که او را نشان دادند که فلان جای، پیر بزرگی است؛ با یزید به دیدن وی رفت، چون نزدیک او رسید، دید که پیر آب دهن سوی قبله انداخت؛ در حال شیخ بازگشت، گفت: اگر او را در طریقت قدری (قدمی ثابت) بودی برخلاف شریعت نرفتی. [۲۳] .

پس از آن که با یزید به خدمت اولیاء بزرگ رسید، و مرتبه کمال یافت، بر دلش گذشت تا رضای مادر را بجوید و به خدمت او در آید. خودش (بویزید) در این باره می‌گوید: آن کار که بازپسین همه کارها می‌دانستم، پیشین هم بود و آن رضای والده بود. و آن چه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت می‌جستم در آن یافتم که یک شب والده از من آب‌خواست. رفتم آب آورم. در کوزه آب نبود. و به لب جوی رفتم و آب آوردم. چون باز آمدم، مادرم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست ایستادم تا از خواب، بیدارشد. کوزه را به وی دادم. چون دید که کوزه بر دست من یخ زده، مرا دعا کرد. در وقت سحر آن چه می‌جستم به من رسید. [۲۴] .

از بایزید اشعاری به جا مانده که در کتب شعراء مضبوط است و چند شعر و رباعی زیر از ساخته‌های اوست: تا رفت دیده و دل من در هوای عشق

بنمود جا به کشور بی‌منتهای عشق وارسته گشت و صرف نظر کرد از دو کون

این سان شود کسی که دهد دل برای عشق ماراست عشق و هر که به عالم جز این بود

بیگانه باشد او، نشود آشنای عشق ای عشق تو کشته عارف و عامی را

سودای تو گم کرده نکونامی را شوق لب میگون تو آورده برون

از صومعه بایزید بسطامی را ما را همه ره به کوی بدنامی باد

از سوختگان نصیب ما خادمی باد ناکامی ما چو هست کام دل دوست

کام دل ما همیشه ناکامی باد گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش

وندر پس و پیش خلق نیکوگو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی

خورشید صفت با همه کس یکرو باش عجبت لمن یقول ذکرت ربی

و هل انسی فاذکر ما نسیت شربت الحب کاسا بعد کاس

فما نفد الشراب و لا رویت [۲۵] . نقل است که بویزید در گورستان زیاد می‌گشت، یک شب از گورستان می‌آمد، جوان مستی که به ربط می‌نواخت به بایزید رسید، بویزید گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم». جوان بربط بر سر با یزید زد. بربط و سر بایزید هر دو بشکست. بایزید به زاویه خویش باز آمد. بامداد، بهای بربط را به همراه مقداری حلوا، توسط یکی از مریدان برای جوان فرستاد و گفت: به آن جوان بگوی که بایزید عذر می‌خواهد از اینکه بربط بر سرش شسته شده؛ حال این زر در بهای آن صرف کن و این حلوا را بخور تا تلخی غضب و غصه شکستن آن از دلت برخیزد. جوان که چنان رأفتی دید، متنبه گشت و خود

بیامد و از بایزید عذر خواست و از آن عمل توبه کرد و چند جوان دیگر که از رفقای او بودند، به همراه او توبه کردند. سعدی در بوستانش این داستان را چنین آورده: یکی بربطی در بغل داشت مست

به شب بر سر پارسایی شکست چو روز آمد آن نیک مرد سلیم

بر سنگدل برد یک مشت سیم که دوشینه معذور بودی و مست

تو را و مرا بربط و سر شکست مرا به شد آن زخم و برخاستیم

تو را به نخواهد شد الا به سیم از آن دوستان خدا بر سرند

که از خلق بسیار بر سر خورند چنین‌اند مردان راه خدا

که خلق خدایند از ایشان رضا و نیز حکایت شده که وقتی بایزید به هنگام صبح در حمام شستشویی کرد و بیرون آمد و با جماعتی از مریدان به خانقاه خود می‌رفت، در اثناء راه، طشتی از خاکستر بر سر وی ریختند. او را هیچ گونه تغییر حالتی پدید نگشت؛ همچنان دست بر سر و روی خود مالیده، قدم بر می‌داشت و شکر حق به جای می‌آورد و می‌گفت: چرا از خاکستر روی در هم کشم که سزاوار بیش از این باشم. سعدی این داستان را در بوستان به نظم آورده: شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گرمابه آمد برون با یزید یکی طشت خاکسترش بی‌خبر

فرو ریختند از سرایی به سر همی گفت ژولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان به روی که ای نفس من در خور آتشم

ز خاکستری روی در هم کشم بزرگان نکردند در خور نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه بزرگی به ناموس گفتار نیست

بلندی به دعوی و پندار نیست تواضع سر رفعت افزایدت

تکبر به خاک اندر اندازدت به گردن فتد سرکش تندخوی

بلندیت باید بلندی مجوی نقل است که زاهدی از جمله بزرگان بسطام همیشه در مجلس بویزید حاضر بود. یک روز به بویزید گفت: خواجه! امروز سی سالست که صائم الدهر، و به شب در نمازم و در خود از این عوالم که می‌گویی اثری نمی‌یابم. بایزید گفت: اگر سیصد سال به روز، روزه و به شب،به نماز باشی ذره‌ای از این حدیث نیابی. گفت: چرا؟ بویزید گفت: از جهت آن که تو به نفس خویش محجوبی. مرد گفت: دوای این چیست؟ بویزید گفت: تو هرگز قبول نکنی. گفت: قبول کنم، با من بگوی تا به جای آورم. بویزید گفت: دستار از سر بردار و این جامه که داری از تن بیرون کن و ازاری از گلیم بر میان بند و توبره‌ای پر از گردو بر گردن آویز و به بازار رو و کودکان را جمع کن و بدیشان گوی: هر که مرا یک سیلی زند یک جوز می‌دهم و همچنین در شهر بگرد، هر جا که تو را می‌شناسند. آن جا رو، و علاج این است. مرد زاهد گفت: «سبحان الله، لا اله الا الله»؛ بویزید گفت: کافری اگر این کلمه بگوید مؤمن می‌شود، و تو به گفتن این کلمه مشرک شدی. مرد گفت: چرا؟ بویزید گفت: زیرا که خویشتن را از انجام چنین عملی بزرگ‌تر شمردی لاجرم مشرک گشتی، تو بزرگی نفس خویش را با این کلمه گفتی، نه تعظیم خدای را. مرد گفت: این کار را نتوانم کرد، چیزی دیگرم فرمای. گفت: علاج این است که گفتم. مرد گفت: نتوانم کرد. بویزید گفت: نگفتم که قبول نخواهی کرد. [۲۶] .

نویسنده گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام، به ثقه جلیل‌القدر جناب محمد بن مسلم، نظیر این عمل را تذکر فرموده بود که در ذیل حالات محمد بن مسلم نقل شده است؛ اما بویزید، دستور را شدتی بیشتر بخشیده که مشروعیت آن جای سؤال است.

نقل شده که بویزید در پس امام جماعتی نماز می‌کرد. وقتی امام گفت: ای شیخ! تو کسبی نمی‌کنی و چیزی از کسی نمی‌خواهی، پس از چه راه معاش خود را تأمین می‌نمایی؟ شیخ گفت: اینک نمازهایی که با تو به جا آوردم باید قضا کنم. گفت: چرا؟ گفت:

نماز از پس کسی که روزی دهنده را نداند، روا نباشد. [۲۷] . ------------------

پی نوشت ها:

[۱] حیدر بن علی حسنی آملی، عارف کامل ماهر، از علمای باطن و ظاهر، سید الافاضل المتالهین، از سادات رفیع الدرجات آمل است؛ که به عزم زیارت عتبات به عراق سفر کرد و در بغداد رحل اقامت افکند، و با شیخ فخر المحققین نجل جناب علامه حلی، و مولانا نصیرالدین کاشانی مشهور به حلی و دیگر علماء و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته. بیان سلسله خرقه و ارادت او در اول شرح فصوص مسمی به نص النصوص که از جمله مصنفات اوست مذکو است. و او غیر شرح مذکور مصنفات دیگری دارد، مانند: جامع الاسرار و تفاسیر او بر قرآن مجید و تفسیر تأویلات و جامع الحقایق و کتاب الکشکول فیما جری علی آل‌الرسول و رساله رافعهٔ الخلاف، در بیان آن که توقف حضرت شاه ولایت در دفع خلفای ثلاثه از جهت نبودن کمک و یاور بوده، و این رساله را به اشاره فخرالمحققین نوشته، و چند رساله دیگر در امثله توحید و امامت و ارکان الی غیر ذلک.

قاضی نورالله (ره) از جامع الاسرار او نقل کرده که گفته: از عنفوان جوانی بلکه از ایام کودکی تا امروز که ایام پیری است عنایات الهی و حسن توفیق او رفیق حال گردیده به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود که ائمه معصومین می‌باشند و تحقیق طریقه ایشان مشغول بوده‌ام؛ و می گویم کیست مثل من از ارباب یقین و اهل تحقیق و سپاسگزارم خدای را که مرا هدایت کرد به این راه و اگر هدایت او نبود م اهدایت نمی‌شدیم. کانت لقلبی اهواء مفرقهٔ

فاستجمعت مذراتک العین اهوائی فصار یحسدنی من کنت احسده

و صرت مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم و دینهم

شغلا بذکرک یا دینی و دنیایی در دل من آروزها و هواهای متفرق بود، اما از زمانی که چشمم تو را دید آرزوهایم در تو جمع شد - به کسانی که حسد می‌بردم امروز به من حسد می‌ورزند، و امروز مولای خلقم چون تو مولای منی - دنیا و دین مردم را به آنان واگذاشتم و مشغول به ذکر تو گردیدم ای دین و دنیای من. [فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۱۶۵.].

[۲] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴) به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۲۲۴).

[۳] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۶۲۱.

[۴] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴) به نقل از «اربعین»، ص ۴۷۶).

[۵] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴.

[۶] شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، ص ۶۸۷ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۷] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۸] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، باب ۱، فصل ۵، ص ۳۲۵ - اعیان الشیعه، ج ۳۶، ص ۳۴۳.

[۹] الطرائف، ص ۵۲۰.

[۱۰] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۴۹.

[۱۱] الکشکول، ج ۱، ص ۸۴.

[۱۲] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۱۳] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۱۴] نامه دانشوران، ح ۴، ص ۱۲۲.

[۱۵] الکشکول، ج ۱، ص ۸۶.

[۱۶] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۷.

[۱۷] نامه دانشوران، ج ۴، ص ۱۲۴) برگرفته از مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳ – ۲۲).

[۱۸] سروشان، در نسخه دیگر.

[۱۹] معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۸۰.

در نامه دانشوران همین مطلب از یاقوت حموی با دو اشتباه نقل شده. اول آنکه آمده است: «حموی در ترجمه شاهرود چنین گفته»، در حالی که لغت «شاهرود» در معجم البلدان نیست بلکه بسطام است. دوم آن که آمده است: «در کنار بازار قبر ابویزید حسن بن عیسی زاهد اصغر است»، در صورتی که چنین نامی (یعنی حسن) در معجم البلدان نیست.

[۲۰] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۶.

– مرحوم میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۰۱ و ج ۵، ص ۵۳۱، از شیخ ابومحمد، عنایت الله بسطامی، که معاصر شیخ بهائی، و از بزرگان علمای دوره صفویه، و از فرزند زادگان بایزید بسطامی سقا و صوفی معروف زمان امام صادق (ع) بوده، به عنوان بایزید بسطامی دوم نام برده و مؤلفات او را برشمرده است.

[۲۱] سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۴.

[۲۲] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲۳] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲۴] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

[۲۵] در شگفتم از حال کسی که می‌گوید یاد آوردم پرودگار خود را، و آیا مگر من فراموش می‌کنمش تا به یاد آورم او را – از شراب دوستی حق جامهای پی در پی نوشیدم، نه شراب تمام شد و نه من سیراب گشتم.

[۲۶] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۹ – نامه دانشوران، ج ۴، ص ۱۳۸.

[۲۷] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۵.

ابویزید بسطامی

طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان (معروف به) ابویزید بسطامی همان شیخ صوفی زاهد مشهور که او را قطب العارفین گفته‌اند و از سلاطین سبعه به شمار آورده‌اند.

از کتاب جامع الانوار (اسرار) سید حیدر بن علی آملی [۱] نقل شده که ابویزید از شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام و سقای خانه آن حضرت و محرم بر اسرار آن بزرگوار بوده است. [۲] .

ابن خلکان گفته: جد بایزید مجوسی بوده که مسلمان شد. ابویزید دو برادر به نامهای آدم و علی داشته که آن دو نیز زاهد و عابد بوده‌اند، لیکن طیفور از آن دو برادر افضل است. [۳] .

امام فخر رازی در کتاب اربعین – که در کلام نوشته – می‌گوید: ابویزید از سایر مشایخ افضل و مقام وی اعلی از دیگران است، و او سقای خانه امام صادق (ع) بوده. [۴] .

عارف نورالدین جعفر بدخشی در کتاب الاحباب گفته: سلطان طیفور، معروف به ابویزید بسطامی درک صحبت بسیاری از مشایخ را نموده تا آن که به محضر حضرت صادق (ع) برای استفاده رسید و مدتی مصاحب آن جناب شد و پی به کمالات آن بزرگوار برد و می‌گفت که اگر به محضر امام صادق (ع) نمی‌رسیدم، کافر می‌مردم؛ با این که ابویزید در بین اولیاء همانند جبرئیل در بین ملائکه بوده و آغاز او پایان دیگر از سالکین بوده، آن گونه که جنید بغدادی درباره‌ی وی گفته است. [۵] .

فاضل عارف، محمد بن یحیی گیلانی نوربخشی، در شرح گلشن راز، نقل کرده که بایزید از وطن خارج شد و سی سال در سفر

بود و ریاضت می‌کشید و یکصد و سیزده استاد را خدمت کرد تا به محضر امام صادق (ع) رسید، و در ملازمت آن حضرت، آن چه مقصود و غرض آفرینش بود، حاصل کرد. [۶] .

محمد بن عیسی که مشهور به حاجی مؤمن خراسانی است در کتابش که شرح طریقه سلسله عرفاء است می‌گوید: یکی از سلسله‌های طریقت طیفوریه است. که به ابویزید بسطامی منتهی می‌شود، و آن گونه که مشهور است او... پس از آن که یکصد و سیزده پیر را ملاقات کرده بود، امام صادق (ع) یکصد و چهاردهمین استادش بوده و مدت هجده سال سقای خانه آن بزگورا بوده است. [۷] .

ابن‌شهر آشوب (ره)، در مناقب، گوید: ابویزید بسطامی، طیفور سقا، سیزده سال خدمتگزار و سقای (خانه) امام صادق (ع) بوده است. [۸] .

سید بن طاووس (ره) در «طرائف» آورده است که: از علوشان اهل بیت علیهم‌السلام است که افضل المشایخ، ابویزید بسطامی، سقای خانه امام جعفر صادق علیه‌السلام بوده است. [۹] .

علامه حلی (ره)، در شرح تجرید، می‌فرماید: پراکندگی علم و فضل و زهد و ترک دنیای ائمه (ع) تا بدان جاست که برترین مشایخ افتخار به خدمت آنان می‌کنند، و ابویزید بسطامی مفتخر است که سقای خانه امام صادق (ع) بوده است. [۱۰] .

شیخ بهائی (ره)، در کتاب کشکول، از تاریخ ابن زهره اندلسی، نقل کرده که ابویزید بسطامی چندین سال به امام صادق (ع) خدمت کرد، و امام او را طیفور سقا می‌خواند، چون سقای خانه آن حضرت بود. پس از مدتی که در محضر آن بزرگوار بود اجازه خواست تا به بسطام برگردد. [۱۱] .

روزی حضرت صادق علیه‌السلام به وی فرمود: از طاقچه کتاب را بده. بویزید عرض کرد: یا ابن‌رسول الله! طاقچه کجاست؟ حضرت فرمود: بالای سرت؛ تو چندین سال است که در خانه ما می‌باشی، هنوز طاقچه اطاق را ندیده‌ای؟ بویزید عرض کرد: جذبه و نورانیت تو مرا از همه چیز غافل کرده. حضرت فرمود: کارت تمام شد، باید به بسطام برگردی و در آن جا مردم را به سوی خدا و پیامبر و اولیاء بخوانی. [۱۲] .

و بعضی گفته‌اند: هنگامی که حضرت صادق علیه‌السلام بویزید را به بسطام می‌فرستاد، جبه‌ای جبه‌های خود را به او عنایت کرد، و فرزند عزیزش، محمد بن جعفر را با او همراه فرمود. هر دو به بسطام آمدند. اتفاقا محمد در بسطام مرد؛ بویزید او را در همین مقام و مقبره‌ای که مزار اوست، دفن کرد و مکرر به زیارتش می‌رفت. [۱۳] بعدا برای قبر او قبه‌ای بنا شد، و ما در ذیل حالات محمد بن جعفر بدان اشاره کرده ایم.

در نامه دانشوران چنین آمده است: طیفور بن عیسی بن آدم، ابویزید بسطامی، در اوایل سده سوم هجری، در زمان خلافت المعتصم بالله، خلیفه عباسی، بر مدارج عرفان و مقامات ایقان ارتقا جست، صیت کرامات و خوارق عاداتش در نزد عالی و دانی، انتشار و اشتهار یافت؛ و وی از زهاد و عباد آن طبقه است، به صفات نیکو و اخلاق حسنه از هر جهت آراسته بوده است. در بدایت ایام زندگانی، دارای علوم ظاهر بوده، سپس به طریق طریقت قدم نهاده تا به سر منزل حقیقت بار گشود و رتبتی بلند و مرتبتی ارجمند پیدا نمود. و در بسیاری از کتب که ترجمه حالات آن عارف را نگاشته‌اند، مسطور است که در ابتدای حال، پس از آن که یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد، شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را رد خواب دید، نزد حضرت زبان به شکایت گشود که یا رسول الله یکصد و سیزده پیر را خدمت کرده‌ام، هنوز مرا معرفتی به دست نیامده و کمالی حاصل نشده است. حضرت رسول (ص) در جواب فرمود: اگر خواهان کمالی باید از اهل بیت من اخذ نمایی که طریق حق بر تو واضح و آشکار شود. همین که از خواب برخاست عازم مدینه شد؛ چون بدان مکان مبارك رسید، طفلی را در کوچه دید به سن هفت سالگی که آثار سطوت و بزرگی از ناصیه‌اش پیدا بود؛ معلوم کرد که حضرت صادق علیه‌السلام است. اول با خود گفت: کودك را سلام کردن، خارج از رسم و قانون

است. بعد از اندیشه بسیار، گفت: چه عیب دارد فرزند پیغمبر (ص) را سلام دادن؟ پس نزدیک رفت و سلام نمود. حضرت فرمود: و علیک السلام،ای بویزید. وی از آن حال، حالتش تغییر پیدا کرده، نزدیک رفت و گفت: یا ابن‌رسول الله! چگونه مرا شناختی؟ فرمود: شناختم تو را و پدر تو را، و می‌دانم که غرض تو از آمدن نزد ما اخذ طریق حق و راه صواب است، و نقل شده که پس از این مقدمه، سی سال به خدمت و سقایی آن حضرت مشغول بود. [۱۴] .

نویسنده گوید: جای بسی تعجب است که چگونه در نامه دانشوران (نوشته جمعی از فضلاء و دانشمندان دور قاجار) دقت کافی در نقل مطالب نشده است. از جمله در همین تاریخ بویزید از طرفی می‌نویسد که او در اوایل سده سوم در عصر المعتصم بالله (که ابتداء خلافتش در سال ۲۱۸ هجری است) بوده، و سپس می‌گوید: سی سال به خدمت و سقایی خانه حضرت صادق (ع) مشغول بوده، در حالی که وفات امام صادق (ع)، ۱۴۸ هجری است. پس قاعدهٔ بویزید باید در سده دوم باشد نه سوم.

جمعی از محققین و دانشمندان مستبعد دانسته‌اند که بایزید درک محضر امام صادق (ع) را نموده باشد؛ چون وفات حضرت صادق (ع) در سال ۱۴۸، و وفات بایزید به قول ابن‌خلکان و شیخ نورالدین ابوالفتوح المحدث و دیگران، در سال ۲۶۱ یا ۲۶۴ بوده است؛ و هیچ یک از مورخین در این دو تاریخ اختلاف ندارند و اکثرا گفته‌اند: عمر بایزید بین هفتاد الی هشتاد سال بوده و بیش از هشتاد سال عمر نکرده است؛ پس باید سی و سه سال یا سی و شش سال بعد از وفات حضرت صادق (ع) به دنیا آمده باشد. بنابراین چگونه ممکن است سی سال - طبق نامه دانشوران - یا هجده و یا سیزده سال طبق گفته دیگران به امام صادق (ع) خدمت کرده و سقای خانه آن بزرگوار باشد!

و از طرفی شیخ بهائی می‌فرماید: بزرگانی چون فخر رازی در بسیاری از کتابهایش، و سید جلیل رضی الدین علی بن طاووس در طرایف، و علامه حلی در شرح تجرید گفته‌اند که بایزید درک محضر امام صادق (ع) را نموده و سقای خانه آن حضرت بوده است. [۱۵] .

عده‌ای برای رفع استبعاد به جای امام صادق (ع)، حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را گفته، و بعضی حضرت ابی‌جعفر جواد علیه‌السلام را ذکر کرده اند.

مرحوم آقا محمد علی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی، در شرح مفاتیح فیض، در ذیل ترجمه حضرت صادق (ع) احتمال داده، جعفری که بویزید درک محضرش را نموده و از او استفاده کرده و سقای خانه او بوده، جعفر کذاب باشد نه حضرت جعفر صادق (ع)، و این جریان قبل از ظهور فسق و کذب و ادعای امامت جعفر بوده. [۱۶] .

در نامه دانشوران از بعضی از عرفاء نقل شده که درک خدمت حضرت صادق علیه‌السلام لازم نیست که در حیات آن حضرت صورت گرفته باشد؛ زیرا که استفاده و طلب همت مرید، از روحانیت مرشدی، در ممات نیز ممکن است، و از مرشد حقیقی که آن امام عالی مقام باشد، استفاضه حقایق و معارف به طریق اولی امکان‌پذیر خواهد بود.و بعضی احتمال داده‌اند که منظور از درک خدمت، تمسک او به جبل ولایت و التزامش به مذهب جعفری باشد. [۱۷] بنابراین سقایی او در خانه حضرت بسیار بعید است.

آنچه برای حل این مشکل به نظر می‌رسد این است که بایزید دو نفر بوده‌اند: یکی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان که معاصر حضرت صادق (ع) و سقای خانه او بوده، و دیگری، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد که معاصر حضرت جواد (ع) بوده که اولی را ((اکبر)) و دومی را ((اصغر)) نامیده‌اند. اول کسی که متوجه این مطلب شد، یاقوت حموی است که در معجم البلدان می گوید:

بسطام، به کسر باء ثم السکون، شهری بزرگ در جاده نیشابور دو منزل بعد از دامغان است. بعد می گوید: در آن جا قبر ابویزید بسطامی را، در وسط شهر، کنار بازار، دیدم و او طیفور بن عیسی بن شروسان [۱۸] زاهد بسطامی است. و نیز از بسطام بویزید، طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی زاهد بسطامی (اصغر) است. [۱۹] .

جامی در نفحات می گوید: ابویزید ملقب به طیفور در شهر بسطام دو نفر بودند: یکی، بویزید طیفور بن عیسی (اکبر) و دیگری بویزید طیفور بن آدم بن عیسی بن علی (اصغر) است. [۲۰] .

نویسنده گوید: عرفاء و صوفیه در کتاب‌هایشان شرح حال بویزید (اکبر) را، مفضل و مشروح نوشته‌اند و کراماتی برای وی نقل کرده‌اند که بیشتر آنها به افسانه شبیه‌تر است و بسیار مستبعد به نظر می‌رسد. حال مختصری از آورده آنان و همچنین کلمات منتسب به وی ذکر می‌شود:

شیخ عطار در تذکرهٔ الاولیاء در شرح حال ابویزید می گوید: شیخ بایزید بسطامی رحمه الله علیه، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء بود و مرجع اوتاد در ریاضات و کرامات و حالات و در اسرار و حقایق نظری نافذ و جدی بلیغ داشت و پیوسته تن در مجاهده و دل در مشاهده داشت.

وقتی که به سن تمیز رسید، مادرش او را به مدرسه فرستاد. چون به سوره لقمان و این آیه رسید، «و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی وهن و فصاله فی عامین ان اشکرلی و لوالدیک الی المصیر» [۲۱] - ما انسان را در مورد پدر و مادرش (مخصوصا مادرش) که با ناتوانی روز افزون حامله وی بوده، و از شیر گرفتنش تا دو سال طول می کشد، سفارش کردیم و گفتیم: مرا و پدرت و مادرت را سپاس بدار که سرانجام خلق به سوی من است - و استاد معنی آیه را بیان کرد، اثری عمیق رد وی گذاشت؛ لوح بر زمین نهاد و اجازه خواست تا به خانه رود. به خانه آمد، مادرش گفت: به چه آمده‌ای؟ گفت: به آیتی رسیدیم که حضرت حق به خدمت و شکرگزاری خویش و پدر و مادر امر می‌فرماید و من در دو خانه، کدخدایی نتوانم کرد، این آیه بر جان من آمده است. یا از خدایم بخواه تا همه از تو باشم و یا در کار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت: ای پسرا! تو را در کار خدای کردم و حق خویش به تو بخشیدم، برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت، و سی سال در بلاد شام و مصر می گردید و ریاضت می کشید و بی‌خوابی و گرسنگی دائم پیش گرفت، و یکصد و سیزده پیر را خدمت کرد و ا زهمه بهره‌مند شد. [۲۲] .

نقل است که او را نشان دادند که فلان جای، پیر بزرگی است؛ با یزید به دیدن وی رفت، چون نزدیک او رسید، دید که پیر آب دهن سوی قبله انداخت؛ در حال شیخ بازگشت، گفت: اگر او را در طریقت قدری (قدمی ثابت) بودی برخلاف شریعت نرفتی. [۲۳] .

پس از آن که با یزید به خدمت اولیاء بزرگ رسید، و مرتبه کمال یافت، بر دلش گذشت تا رضای مادر را بجوید و به خدمت او در آید. خودش (بویزید) در این باره می گوید: آن کار که بازپسین همه کارها می‌دانستم، پیشین هم بود و آن رضای والده بود. و آن چه در جمله ریاضت و مجاهده و غربت می‌جستم در آن یافتم که یک شب والده از من آب‌خواست. رفتم آب آورم. در کوزه آب نبود. و به لب جوی رفتم و آب آوردم. چون باز آمدم، مادرم در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست ایستادم تا از خواب، بیدارشد. کوزه را به وی دادم. چون دید که کوزه بر دست من یخ زده، مرا دعا کرد. در وقت سحر آن چه می‌جستم به من رسید. [۲۴] .

از بایزید اشعاری به جا مانده که در کتب شعراء مضبوط است و چند شعر و رباعی زیر از ساخته‌های اوست: تا رفت دیده و دل من در هوای عشق

بنمود جا به کشور بی‌منتهای عشق وارسته گشت و صرف نظر کرد از دو کون

این سان شود کسی که دهد دل برای عشق ماراست عشق و هر که به عالم جز این بود

بیگانه باشد او، نشود آشنای عشق ای عشق تو کشته عارف و عامی را

سودای تو گم کرده نکونامی را شوق لب میگون تو آورده برون

از صومعه بایزید بسطامی را ما را همه ره به کوی بدنامی باد

از سوختگان نصیب ما خادمی باد ناکامی ما چو هست کام دل دوست

کام دل ما همیشه ناکامی باد گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش

وندر پس و پیش خلق نیکوگو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی

خورشید صفت با همه کس یکرو باش عجبت لمن یقول ذکرت ربی

و هل انسی فاذکر ما نسیت شربت الحب کاسا بعد کاس

فما نفد الشراب و لا رویت [۲۵]. نقل است که بویزید در گورستان زیاد می گشت، یک شب از گورستان می آمد، جوان مستی که به ربط می‌نواخت به بایزید رسید، بویزید گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی‌العظیم». جوان بربط بر سر با یزید زد. بربط و سر بایزید هر دو بشکست. بایزید به زاویه خویش باز آمد. بامداد، بهای بربط را به همراه مقداری حلوا، توسط یکی از مریدان برای جوان فرستاد و گفت: به آن جوان بگوی که بایزید عذر می‌خواهد از اینکه بربط بر سرش شسته شده؛ حال این زر در بهای آن صرف کن و این حلوا را بخور تا تلخی غضب و غصه شکستن آن از دلت برخیزد. جوان که چنان رأفتی دید، متنبه گشت و خود بیامد و از بایزید عذر خواست و از آن عمل توبه کرد و چند جوان دیگر که از رفقای او بودند، به همراه او توبه کردند. سعدی در بوستانش این داستان را چنین آورده: یکی بربطی در بغل داشت مست

به شب بر سر پارسایی شکست چو روز آمد آن نیک مرد سلیم

بر سنگدل برد یک مشت سیم که دوشینه معذور بودی و مست

تو را و مرا بربط و سر شکست مرا به شد آن زخم و برخاستیم

تو را به نخواهد شد الا به سیم از آن دوستان خدا بر سرند

که از خلق بسیار بر سر خورند چنین‌اند مردان راه خدا

که خلق خدایند از ایشان رضا و نیز حکایت شده که وقتی بایزید به هنگام صبح در حمام شستشویی کرد و بیرون آمد و با جماعتی از مریدان به خانقاه خود می‌رفت، در اثناء راه، طشتی از خاکستر بر سر وی ریختند. او را هیچ گونه تغییر حالتی پدید نگشت؛ همچنان دست بر سر و روی خود مالیده، قدم بر می‌داشت و شکر حق به جای می‌آورد و می گفت: چرا از خاکستر روی در هم کشم که سزاوار بیش از این باشم. سعدی این داستان را در بوستان به نظم آورده: شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گرمابه آمد برون با یزید یکی طشت خاکسترش بی‌خبر

فرو ریختند از سرایی به سر همی گفت ژولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان به روی که ای نفس من در خور آتشم

ز خاکستری روی در هم کشم بزرگان نکردند در خور نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه بزرگی به ناموس گفتار نیست

بلندی به دعوی و پندار نیست تواضع سر رفعت افزایدت

تکبر به خاک اندر اندازدت به گردن فتد سرکش تندخوی

بلندیت باید بلندی مجوی نقل است که زاهدی از جمله بزرگان بسطام همیشه در مجلس بویزید حاضر بود. یک روز به بویزید گفت: خواجه! امروز سی سالست که صائم الدهر، و به شب در نمازم و در خود از این عوالم که می گویی اثری نمی‌یابم. بایزید گفت: اگر سیصد سال به روز، روزه و به شب،به نماز باشی ذره‌ای از این حدیث نیابی. گفت: چرا؟ بویزید گفت: از جهت آن که تو به نفس خویش محجوبی. مرد گفت: دوای این چیست؟ بویزید گفت: تو هرگز قبول نکنی. گفت: قبول کنم، با من بگوی تا به جای آورم. بویزید گفت: دستار از سر بردار و این جامه که داری از تن بیرون کن و ازاری از گلیم بر میان بند و توبره‌ای پر از

گردو بر گردن آویز و به بازار رو و کودکان را جمع کن و بدیشان گوی: هر که مرا یک سیلی زند یک جوز می‌دهم و همچنین در شهر بگرد، هر جا که تو را می‌شناسند. آن جا رو، و علاج این است. مرد زاهد گفت: «سبحان الله، لا اله الا الله»؛ بویزید گفت: کافری اگر این کلمه بگوید مؤمن می‌شود، و تو به گفتن این کلمه مشرک شدی. مرد گفت: چرا؟ بویزید گفت: زیرا که خویشتن را از انجام چنین عملی بزرگ‌تر شمردی لاجرم مشرک گشتی، تو بزرگی نفس خویش را با این کلمه گفتی، نه تعظیم خدای را. مرد گفت: این کار را نتوانم کرد، چیزی دیگرم فرمای. گفت: علاج این است که گفتم. مرد گفت: نتوانم کرد. بویزید گفت: نگفتم که قبول نخواهی کرد. [۲۶] .

نویسنده گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام، به ثقه جلیل‌القدر جناب محمد بن مسلم، نظیر این عمل را تذکر فرموده بود که در ذیل حالات محمد بن مسلم نقل شده است؛ اما بویزید، دستور را شدتی بیشتر بخشیده که مشروعیت آن جای سؤال است.

نقل شده که بویزید در پس امام جماعتی نماز می‌کرد. وقتی امام گفت: ای شیخ! تو کسبی نمی‌کنی و چیزی از کسی نمی‌خواهی، پس از چه راه معاش خود را تأمین می‌نمایی؟ شیخ گفت: اینک نمازهایی که با تو به جا آوردم باید قضا کنم. گفت: چرا؟ گفت: نماز از پس کسی که روزی دهنده را نداند، روا نباشد. [۲۷] .

پی نوشت ها:

[۱] حیدر بن علی حسنی آملی، عارف کامل ماهر، از علمای باطن و ظاهر، سید الافاضل المتالهین، از سادات رفیع الدرجات آمل است؛ که به عزم زیارت عتبات به عراق سفر کرد و در بغداد رحل اقامت افکند، و با شیخ فخر المحققین نجل جناب علامه حلی، و مولانا نصیرالدین کاشانی مشهور به حلی و دیگر علماء و عرفای شیعه امامیه صحبت داشته. بیان سلسله خرقه و ارادت او در اول شرح فصوص مسمی به نص النصوص که از جمله مصنفات اوست مذکو است. و او غیر شرح مذکور مصنفات دیگری دارد، مانند: جامع الاسرار و تفاسیر او بر قرآن مجید و تفسیر تأویلات و جامع الحقایق و کتاب الکشکول فیما جری علی آل‌الرسول و رساله رافعهٔ الخلاف، در بیان آن که توقف حضرت شاه ولایت در دفع خلفای ثلاثه از جهت نبودن کمک و یاور بوده، و این رساله را به اشاره فخرالمحققین نوشته، و چند رساله دیگر در امثله توحید و امامت و ارکان الی غیر ذلک.

قاضی نورالله (ره) از جامع الاسرار او نقل کرده که گفته: از عنفوان جوانی بلکه از ایام کودکی تا امروز که ایام پیری است عنایات الهی و حسن توفیق او رفیق حال گردیده به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود که ائمه معصومین می‌باشند و تحقیق طریقه ایشان مشغول بوده‌ام؛ و می گویم کیست مثل من از ارباب یقین و اهل تحقیق و سپاسگزارم خدای را که مرا هدایت کرد به این راه و اگر هدایت او نبود م اهدایت نمی‌شدیم. کانت لقلبی اهواء مفرقهٔ

فاستجمعت مذراتک العین اهوائی فصار یحسدنی من کنت احسده

و صرت مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت للناس دنیاهم و دینهم

شغلا بذکرک یا دینی و دنیایی در دل من آروزها و هواهای متفرق بود، اما از زمانی که چشمم تو را دید آرزوهایم در تو جمع شد – به کسانی که حسد می‌بردم امروز به من حسد می‌ورزند، و امروز مولای خلقم چون تو مولای منی – دنیا و دین مردم را به آنان واگذاشتم و مشغول به ذکر تو گردیدم ای دین و دنیای من. [فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۱۶۵.]

[۲] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰ – روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴) به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۲۲۴).

[۳] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۶۲۱.

[۴] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۰ – روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴) به نقل از «اربعین»، ص ۴۷۶).

[۵] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۱ – روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۴.

[۶] شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، ص ۶۸۷ – روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۷] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۸] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، باب ۱، فصل ۵، ص ۳۲۵ - اعیان الشیعه، ج ۳۶، ص ۳۴۳.

[۹] الطرائف، ص ۵۲۰.

[۱۰] کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۴۹.

[۱۱] الکشکول، ج ۱، ص ۸۴.

[۱۲] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۱۳] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۵.

[۱۴] نامه دانشوران، ح ۴، ص ۱۲۲.

[۱۵] الکشکول، ج ۱، ص ۸۶.

[۱۶] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۷.

[۱۷] نامه دانشوران، ج ۴، ص ۱۲۴) برگرفته از مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۲).

[۱۸] سروشان، در نسخه دیگر.

[۱۹] معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۸۰.

در نامه دانشوران همین مطلب از یاقوت حموی با دو اشتباه نقل شده. اول آنکه آمده است: «حموی در ترجمه شاهرود چنین گفته»، در حالی که لغت «شاهرود» در معجم البلدان نیست بلکه بسطام است. دوم آن که آمده است: «در کنار بازار قبر ابویزید حسن بن عیسی زاهد اصغر است»، در صورتی که چنین نامی (یعنی حسن) در معجم البلدان نیست.

[۲۰] روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۵۶.

- مرحوم میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۰۱ و ج ۵، ص ۵۳۱، از شیخ ابومحمد، عنایت الله بسطامی، که معاصر شیخ بهائی، و از بزرگان علمای دوره صفویه، و از فرزند زادگان بایزید بسطامی سقا و صوفی معروف زمان امام صادق (ع) بوده، به عنوان بایزید بسطامی دوم نام برده و مؤلفات او را برشمرده است.

[۲۱] سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۴.

[۲۲] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲۳] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲۴] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

[۲۵] در شگفتم از حال کسی که می‌گوید یاد آوردم پرودگار خود را، و آیا مگر من فراموش می‌کنمش تا به یاد آورم او را - از شراب دوستی حق جام‌های پی در پی نوشیدم، نه شراب تمام شد و نه من سیراب گشتم.

[۲۶] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۳۹ - نامه دانشوران، ج ۴، ص ۱۳۸.

[۲۷] تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۵.

اثر نداشتن آتش

مفضل بن عمر می‌گوید: منصور دوانقی به حسن بن زید که فرماندار او در مکه و مدینه بود، فرمان داد تا خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام را به آتش بکشاند.

او این مأموریت را انجام داد و خانه‌ی آن حضرت، آتش گرفت بطوری که درب خانه و دالان خانه، از آتش شعله ور گردید.

آن حضرت روی آتش راه می‌رفت بدون اینکه آتش بر آن حضرت اثری بگذارد، و می‌فرمود: «من فرزند ریشه‌های خیر زمین هستم! من فرزند ابراهیم خلیل می‌باشم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی.

اثم و عدوان

«اثم» و «عدوان» دو واژه‌ای هستند که در قرآن گاه به تنهایی [۱] و گاه با هم ذکر شده‌اند [۲] اما در آن جاهایی که با هم آمده‌اند بعضی از مفسران احتمال داده‌اند عطفی که بین آنها است، عطف تفسیر است؛ چرا که اثم، یعنی گناه و عدوان، و از حد گذشتن. بنابراین، هر اثمی عدوان هم هست. [۳] برخی نیز احتمال داده‌اند که اگر عدوان پس از ماده‌ی اثم بیاید به معنای گناه بی‌اندازه است.

امام صادق علیه‌السلام در این بخش از سخنان خود می‌فرماید «اثم» و «عدوان» را ترک کنید؛ چرا که اگر یک پا لغزید پای دیگر نیز به راحتی می‌لغزد. انسان معصیت اول را با ترس و لرز انجام می‌دهد، اما ارتکاب معصیت دوم و سوم راحت‌تر است و اگر هم چنان ادامه دهد کارش به جایی می‌رسد که هرگز از ارتکاب معصیت ناراحت نشود.

پی نوشت ها:

[۱] برای نمونه: فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه (بقره، آیه ۱۷۳)؛ فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه (بقره، آیه ۲۰۳)؛ و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما (نساء، آیه ۳۰).

[۲] برای نمونه: و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیة الرسول (مجادله، آیه ۸)؛ و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم و العدوان (مائده، آیه ۶۲).

[۳] مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ۶۲ از سوره‌ی مائده آورده است:

«الفرق بین الاثم و العدوان ان الاثم الجرم کائنا ما کان و العدوان الظلم» یعنی فرق بین اثم و عدوان این است که ارتکاب هر جرمی را اثم می‌گویند، اما عدوان به ظلم گفته می‌شود. (تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۳۴).

احدی مرا ندید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن که تکیه بر کردار دارد و آن که بر گناهان گستاخ است، هیچ کدام اهل نجات نیستند.

و از معاویة بن وهب در حدیثی نقل می‌کند که:

حضرت صادق علیه‌السلام سوار بود؛ نزدیک بازار پیاده شد؛ سجده‌ای طولانی کرد و سر برداشت. گفتم: نزدیک بازار و در برابر مردم سجده می‌کنید؟! فرمود: احدی مرا ندید.

احسان به خویشتن

و أحسنوا الی أنفسکم ما استطعتم، فان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و ان اسأتم فلها و جاملوا الناس [۱] ؛ تا می‌توانید به یکدیگر نیکی کنید؛ زیرا هر چه خوبی کنید به خود کرده‌اید و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده‌اید.

در کتاب‌های بلاغت، اصطلاحی به نام «تقابل جمعین» آمده است، یعنی جمله ظهور در کل فرد داشته باشد، مثلاـ وقتی گفته می‌شود «باع القوم دوابهم» معنای جمله این است که افراد قوم هر کدام به طور جداگانه حیوانات خود را فروختند، نه این که همه قوم تمام حیواناتشان را جمع کرده باشند، آن گاه در یک معامله همه را یک جا فروخته باشند.

فرمایش گران‌بهای امام علیه‌السلام نیز در این جا مصداق تقابل جمع است. به این معنا که منظورشان این بوده است که هر کدام از شیعیان باید در حق نفس خویشتن نیکی نماید، یعنی من به نفس خود نیکی کنم، شما به نفس خود نیکی کنید، و همین طور همه مردم.

امام علیه‌السلام در این بخش از سخنان خویش از شیعیان می‌خواهند که به خود نیکی کنند. اما منظور از احسان و نیکی چیست؟ شاید در ابتدای امر انسان تصور کند این مطلب روشن است و نیاز به گفتن ندارد. ولی امام در دنباله روایت آیه‌ای را می‌خوانند که تا حدودی منظور ایشان را از احسان روشن می‌کند: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و ان أسأتم فلها [۲] ؛ اگر کار خوب انجام دهید، در حق خود خوبی کرده‌اید و اگر کار بدی را مرتکب شدید، در حق خود بدی کرده‌اید». امام صادق علیه‌السلام، قبل از ذکر این آیه می‌فرمایند هر اندازه می‌توانید در حق خود خوبی کنید و تعبیر «ما استطعتم» را به کار می‌برند. در روایات و آیات دو کلمه «استطعت و شئت» از لحاظ معنا تفاوت دارند و در موارد مختلفی استعمال شده‌اند. استطعت، ناظر به امر لازم و مهمی است و هر جا ذکر گردد، به این معنا است که تا هر قدر می‌توانی انجام بده، یعنی تا زمانی که یک کار لازم است باید آن را انجام دهی. در قرآن کریم آمده است: «فاتقوا الله ما استطعتم [۳] ؛ تا جایی که می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید» یعنی هر چقدر که می‌توانید تقوا داشته باشید، مگر در جایی که نمی‌توانید، که در آنجا دیگر استثنای منفصل است. و «و لله علی الناس حج البیت من استطاع [۴] ؛ حج این خانه برای خدا بر کسی که می‌تواند واجب است» ولی در مقابل، «شئت» برای امور دلخواه و اختیاری است؛ برای مثال شیخ در مکاسب روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده است که در آن می‌فرمایند: «أخوك دینك فاحتط لدینك بما شئت [۵] ؛ برادر تو دین تو است پس هر چه می‌توانی برای دین خود احتیاط کن»، آبی که مشتبه است و انسان نمی‌داند پاک است یا جنس، بهتر است از آن پرهیز شود. بنابراین کلمه «شئت» متضمن امر لازم نیست، بلکه اگر در جایی ذکر شد نشان دهنده‌ی آن است که هر اندازه که می‌خواهی این کار را انجام بده. در این قسمت از رساله نیز از لفظ «استطعت» استفاده شده است که متضمن امر لازم است. ناگفته نماند این قانون در امور اقتضایی وجوب، و در امور غیر اقتضایی استحباب را می‌رساند. در هر صورت امام در اینجا نفرموده‌اند: «ما شئتم»؛ یعنی تا جایی که دلتان می‌خواهد به خود احسان کنید، بلکه احسان به خویشتن را امری لازم دانسته‌اید که در صورت امکان انسان‌ها نباید از آن دریغ ورزند و غافل بمانند.

حضرت برای روشن شدن بهتر کلام خویش، آیه‌ای از قرآن را شاهد آورده‌اند که نشان می‌دهد هر که نیکی کند در حقیقت به خود نیکی کرده است. روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «من به کسی احسان نکرده‌ام و کسی در حق من بدی نکرده است». عرض شد: یا امیرمؤمنان، شما در طول عمر خویش به همه احسان کرده‌اید و افرادی نیز به شما اسائه ادب کرده‌اند. حضرت فرمودند: «هر چه احسان کرده‌ام به خود کرده‌ام، و هر کسی به من بدی کرده به خودش بدی کرده است».

انسان باید باور داشته باشد هنگامی که به دیگران کمک و نیکی می‌کند در واقع به خودش نیکی کرده است. گر چه طرف مقابل از نیکی ما سودی می‌برد، اما سود بیشتری نصیب خود ما می‌شود. در ظاهر آن که از ما درس می‌آموزد، عالم می‌شود، آن که از ما پول می‌خواهد مشکلش حل می‌شود، اما ثوابی که در نامه اعمال ما ثبت می‌گردد، به مراتب بیشتر از سودی است که آنها از نیکی ما برده‌اند. چرا که در آخرت این نیکی‌ها خریدار دارد و به کار می‌آید، اما کاربرد پول فقط در این دنیای فانی است. کسی که در مقابل تندخویی برادر مؤمنش بردباری می‌کند و شکیبایی از خود نشان می‌دهد، به او احسان نکرده، بلکه به خویشتن احسان کرده است. باید نیکی به دیگران در ما ملکه شود. باید در تمام ادوار زندگی، در توانگری و تنگدستی، در گرفتاری و آسانی، در شادی

و انـدوه، این جمله در ذهن ما باشـد: «و احسـنوا الی انفسـکم؛ به خود احسان کنیـد». مراد حضـرت از این جمله این نیست که غذای خوب بخوریـد، پول بیشتری جمع کنید، و یا خوب استراحت کنید، بلکه می‌فرماید در مقابل بدی دیگران بردبار باشـید؛ چرا که این بردباری احسان به خودتان است. نقل شده است که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سـره [۶] زمانی که زعامت حوزه علمیه با آن همه مسـئولیت‌ها و سـختی‌ها بر عهده‌ی ایشان بود فرموده بودند: «از این که از اول ماه تا آخر ماه از مردم پول بگیرم و قبض‌ها را مهر کنم، دسـتانم خسته می‌شود!» با این که ایشان با آن پول شهریه طلاب را می‌دادند و قاعدتا باید از وصول این وجوه خوشحال می‌شـد؛ چرا که اگر این پول‌ها نمی‌رسـید بایـد قرض می‌کردنـد و با مشـکل مواجه می‌شدند. در عین حال فرموده بودند، پول دادن برای من آسـان‌تر از پول گرفتن است. انسـان وقـتی پول را می‌گیرد، مسـئولیتی را پـذیرفته است و وقـتی آن پول را، البته بـا رعـایت ضوابط، می‌دهد از مسئولیت رهایی می‌یابد و بارش سبک می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] اسراء، آیه ۷.

[۳] تغابن، آیه ۱۶.

[۴] آل عمران، آیه ۹۷.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۸.

[۶] سید محمد حسین طباطبائی بروجردی (۱۳۴۰ - ۱۲۵۲ ش) از جمله عالمان و مراجع بزرگ کم نظیر عالم تشیع است که در عمر با برکت خود بزرگ‌ترین و بیشترین خدمات را به اسلام و مسلمانان کرده است.

احکام خدا را تغییر دادند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردم کانها و معادنی هستند، مانند طلا و نقره.

و از خشاب نقل می‌کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

بـه خـدا قسـم! دیگر خلافـت نه به کسـان ابـوبکر و عمر بر می‌گردد و نه به کسـان بنی‌امیه؛ و نه هرگز به اولاـد طلحه و زبیر خـواهد رسید. زیرا اینها قرآن را دور افکندند و سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله را ضایع نمودند و احکام خدا را تغییر دادند.

اختلاف تشیع با مذاهب اربعه

اختلافی که بین مـذهب امامیه با مـذاهب اربعه هست زیاد نیست نهایت اختلاف اساسـی است که بازگشت به امر خلافت منصوص می‌نماید و مقدسی در احسن التقاسیم اختلافات مذاهب اربعه را نقل کرده است چنین می‌گوید:

اعلم ان الناس قـد عـدلوا عن مـذهب ابی‌حنیفـهٔ فی اربع، صـلوهٔ العیـدین الابز بید و صدقهٔ النخیل و توجیه المیت عند الموت و التزام الاضحیه.

مـذهب ابوحنیفه موارد اختلـاف و لغزش خیلی داشت که پیروان این چهـار عـدول کردنـد دربـاره این چهـار چیز که نماز عیـدین و صدقه نخلها و روبرو نمودن مرده و التزام کشتار باشد. و باز می‌گوید:

و عدلوا عن مذهب مالک فی اربع الصلوهٔ قدام الامام الا بالمغرب و یوم الجمعه بمصر و فی اکل لحوم الکلاب الا بمدینتین بالمغرب تباع جهرا تطرح فی عرائس مصر و یثرب سرا و فی الخروج من الصلوهٔ بتسلیمهٔ واحده

پیروان مالک هم از قوانین او عـدول کردند نماز مقدم بر امام مگر در نماز مغرب و روز جمعه به مصـر و خوردن گوشت سـگها در مغرب آشکارا و در دو مدینه‌سرا و در خروج از نماز به یک سلام دادن.

و عدلوا عن مذهب الشافعی فی اربع الجهر بالبسـمله الا بالمشـرق فی مساجد اصـحابه و کذلک القنوت بالفجر و فی احتضار النیه فی تکبیرهٔ افتتاح و فی ترک القنوت فی الوتر.

پیروان شافعی هم در بلند گفتن بسم الله و قنوت نماز صبح و احتضار نیت در تکبیرهٔ الاحرام و ترک قنوت نماز وتر انحراف جستند.

و عدلوا عن مذهب داود فی اربع تزویج ما فوق الاربع و اعطاء الاثنین النصف و لا صلوهٔ لجار المسجد فی المسجد و فی مسئلهٔ العول

پیروان داود هـم در چهـار چیز عـدول نمودنـد زن بیش از چهـار گرفتن و نصـف ارث به زن دادن و نمـاز برای کسـانی که همسـایه مسجد هستند باید در مسجد بخوانند و در مسئله عول که از مسائل ارث است.

و عدلوا عن اصحاب الحدیث فی اربع المتعه فی الحج و المسح علی العمامه و ترک التیمم فی الرمل و انتفاء الوضوء فی القهقهه

و پیروان اصـحاب حـدیث و اخبـاریین هم در بـاب متعه و حـج و مسـح بر عمـامه و ترک تیمم در شن و بطلاـن وضـوء در قهقهه از احکام ادعدول کرده‌اند

و عدلوا عن مذهب الشیعه فی اربعه المتعه و وقوع طلاق الثلاث واحده و المسح علی الرجلین و الحیله فی الاذان.

مسـلمین از پیروان مذهب امام در متعه و سه طلاق در محل واحد و مسح بر پاها و تغییر کلمه حی علی خیرالعمل انحراف یافتند بعدا شرح خواهیم داد.

ادب کردن عمر توسط دو مرد سیاه و بد هیبت

ولید بن صبیح می‌گوید: شبی نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم که درب خانه زده شد. حضرت به کنیز خود فرمود: «ببین کیست؟» کنیز بیرون رفت و بعد آمد و گفت: «عمویتان عبدالله بن علی است.»

حضـرت فرمود: «داخـل شود.» و به مـا هم فرمود که به اطاق دیگری برویم. ما به اطاق دیگری رفتیم. وقتی که او وارد شـد ما متوجه شدیم، او رو به امام صادق علیه‌السلام نمود و هر چه از دهانش می‌آمد به ایشان گفت و رفت.

سپس ما نیز بیرون آمدیم. پس حضرت، از همان جایی که سخنش را قطع کرده بود، دوباره شروع به صحبت نمود.

یکی از ما گفت: «او با شـما رفتاری کرد که گمان نمی‌کردیم کسی بتواند با شما آنگونه رفتار کند. نزدیک بود بیرون بیاییم و او را بزنیم.»

حضرت فرمود: «آرام باشید و میان کار ما داخل نشوید.»

پاسـی از شب که گذشت باز درب کوبیده شد. حضـرت به کنیز خود گفت: «ببین کیست؟» کنیز رفت و برگشت و گفت، «عمویت عبدالله بن علی است.»

امام صادق علیه‌السلام به ما فرمود: «به جایی که بودید برگردید.»

بعـد به او اجازه‌ی دخول داد. پس عمویش با ناله وارد شـد و می‌گفت: «ای پسـر برادر! مرا ببخش، خداوند ترا ببخشد. از من بگذر، خدا از تو بگذرد.»

فرمود: «خدا ترا ببخشد ای عمو! چه چیزی ترا به این کار واداشته است؟»

او گفت: «وقتی که به رختخواب خود رفتم، دو مرد سـیاه و بد هیبت آمدند و مرا بسـتند. یکی به دیگری گفت: او را به جانب آتش ببر. او نیز مرا بسوی آتش می‌برد که از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گذشتم.

گفتم:ای رسول خدا!نمی‌بینی با من چه می‌کنند؟ حضـرت رسول صـلی الله علیه و اله و سـلم فرمود: مگر تو نبودی که به فرزندم آن

چیزها را گفتی؟!گفتم: یا رسول‌الله!دیگر این کار را نمی‌کنم. پس دستور داد مرا رها کردند و هم‌اکنون، درد بندها را احساس می‌کنم.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «وصیت بکن.»

گفت: «به چه وصیت بکنم؟ مالی ندارم و عیالمند و مقروض نیز می‌باشم.»

حضرت فرمود: «قرض تو به عهده من و خانواده‌ات نیز با خانواده‌ی من خواهند بود. پس وصیت کن.»

پس هنوز ما از مدینه خارج نشده بودیم که او مرد و حضرت قرضش را داد و خرج خانواده‌اش را نیز تقبل کرد و دختر او را به ازدواج پسر خود در آورد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۶.

از اعتقاد خود برگشتم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به شما سفارش می‌کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمائید.

حسن بن سعید از عبدالعزیز روایت می‌کند که گفت: من به جعفر بن محمد علیه‌السلام اعتقاد خدایی داشتم. روزی به مجلس آن حضرت رفتم، فرمود: ای عبدالعزیز ابریق بیاور که اراده طهارت کردن دارم. چون آب حاضر کردم، حضرت به درون مستراح رفت و به قضاء حاجت مشغول شد. من با خود گفتم که این شخص به قضای حاجت می‌رود. از آن اعتقاد منحرف شدم. چون آن حضرت بیرون آمد فرمود: ای عبدالعزیز آن مقدار بار بر روی بنا باید گذاشت که طاقت آن را داشته باشد. تا آن بنا ویران نشود. به تحقیق ما بنده‌ها هستیم که خلق شده‌ایم از برای عبادت حق جل شأنه.

از بی‌نشان

«کوه از خوابی سنگین پر بود.

دیر می‌گذشت.

خوابش بخار شد.» [۱] .

در جست و جوی نشانه‌یی بودم؛ نشانی از آن بی‌نشان، که کوه‌ها فریادش می‌کردند و چشم‌هایش به باران می‌مانست. مثل کوه‌ها، تنها بودیم؛ میان مکه و مدینه. با خود می‌گفتم:

«در دلم آنچه نهان است، بگویم، یا نه؟»

کمی می‌ترسیدم، اما سرانجام پرسیدم:

- نشانه‌ی «امامت» چیست؟

بی‌درنگ فرمود:

- همین کوه، فرمانبردارش شود!

به انگشتش نگاه کردم. کوه، به ما نزدیک می‌شد! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] زنده یاد سهراب سپهری.

[۲] مستدرک سفینهٔ البحار، ج ۳، ص ۲۶؛ از زبان «عبدالرحمان بن الحجاج».

از خدا بترس و شتاب نکن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: انسان اگر دین داشته باشد حرامی را مرتکب نمی‌شود و از معصیت به دور است.

و از مرازم نقل شده که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: اراده‌ی عمره دارم، به من نصیحتی بفرما، فرمود: از خدا بترس و تعجیل نکن. گفتم: نصیحتی بفرما؛ دیگر چیزی نفرمود. من از مدینه خارج شدم، در راه با مردی شامی ملاقات کردم که عزم مکه داشت؛ با من رفاقت کرد. سفره‌ی نانم را بیرون آوردم؛ او هم سفره‌اش را بیرون آورد و مشغول غذا خوردن شدیم. شامی سخن از بصریان به میان آورد و به آنها ناسزا گفت. سپس به اهل کوفه هم بدگویی کرد؛ آن گاه نام حضرت صادق علیه‌السلام را برد و حرفهای ناشایسته زد. من خواستم دست بلند کنم و بینی او را خرد کنم و گاهی به فکر کشتن او می‌افتادم، ولی سخن حضرت صادق علیه‌السلام را به یاد آوردم که فرمود:

از خدا بترس و شتاب نکن. با این که ناملایماتی از او می‌شنیدم، از دستور آن حضرت سرپیچی نکردم.

از درخت خرما بارید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌شود: زمین از باران، چشم از نظر کردن و همسر خوب از همسر شایسته و دانشمند از تحصیل دانش.

و از سلیمان بن خالد در حدیثی نقل می کند که:

ابوعبدالله بلخی همراه حضرت صادق علیه‌السلام بود؛ آن حضرت به درخت خرمای بی‌ثمری رسید؛ فرمود: ای نخل مطیع خدا از آن چه خدا در تو قرار داده به ما اطعام کن؛ پس انواعی از خرما برای ما ریخت و خوردیم تا کاملا سیر شدیم. بلخی گفت: این سنت و روشی در شما است مانند سنت حضرت مریم که درخت بر او خرما بارید.

از غنا بپرهیزید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر خدا برای بنده‌اش خیر بخواهد، دلی متوجه به خدا به او می‌دهد و توفیق خواستار شدن زوجه‌ی صالحه و شایسته.

و از عبدالله بن ابی‌بکر بن محمد در حدیثی طولانی نقل می کند که گفت:

شنیدم که کنیز همسایه‌ام می‌خواند و می‌زند؛ ساعتی ایستاده و گوش کردم، سپس رفتم. هنگام شب خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم، هنگامی که با من روبرو شد فرمود: از غنا بپرهیزید، از غنا بپرهیزید؛ از گفتار باطل بپرهیزید. پس من فهمیدم که منظور حضرت من هستم.

از فحاشی بپرهیز

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای یاری، بردباری کافی است، هر گاه بردبار هم نیستی به بردباری تظاهر کن.

و از سماعهٔ نقل می کند که می گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم. بی‌مقدمه فرمود: این چه گفتگویی بود که در راه میان تو و ساربانت واقع شد؟ بپرهیز از این که فحاش، یا فریاد زن، یا لعنت کن باشی؛ گفتم: به خدا! این جریان اتفاق افتاد، ولی سببش این بود که به من ظلم می کرد.

از کار تو مسرور شدم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به وسیله‌ی کمک کردن به برادران دینی به خدا نزدیکی جوئید.

و از داوود رقی نقل می کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام نشسته بودم و حضرت بدون سابقه فرمود: ای داوود! روز پنج‌شنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند، از جمله در اعمال تو صله و احسانی بود که با پسر عمویت: فلان کرده بودی و از آن مسرور شدم و دانستم که این پیوند تو با او زودتر عمرش را کوتاه و فانی می کند.

داوود گفت: من پسر عمویی داشتم، ناصبی و پلید بود. خبردار شدم که خود و عائله‌اش به سختی به سر می‌برند؛ قبل از حرکت برای مکه، مخارجی برای آنها حواله دادم و چون به مدینه رسیدم، حضرت صادق علیه‌السلام از آن خبر داد.

از کار خود توبه کن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: انتقام گرفتن از کسانی که در زندگی تنگ و سخت هستند خیلی بد است.

و از ابوکهمس نقل می کند که گفت:

در مدینه در خانه‌ای منزل کرده بودم که کنیزکی در آن خانه بود و من از او خوشم می‌آمد. شبی چون به خانه برگشتم؛ در زدم، کنیزك در را باز کرد. دست دراز کرده و پستان او را گرفتم. فردا هنگامی که به حضور حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شدم، حضرت فرمود:

ای ابوکهمس! از آن کاری که دیشب کردی توبه کن.

از کجا؟

«نه! نمی‌توانم باور کنم! مگر چنین چیزی امکان دارد؟»

مرد، در اندیشه فرو رفت. برایش سخت بود، کسی در حضورش، زبان به ملامت محبوبش بگشاید. گهگاه در هر کوی و برزنی نیز این سخن بر لبان مردمان می‌رفت که: امام علیه‌السلام املاکی فراوان دارد! [۱] .

دیگر طاقت نداشت. به سراغ حضرتش شتافت و پرسید:

– آیا در روستای... ملکی دارید؟

و پیشوای پاکان و راستان، لب به سخن گشود:

– آری! به کارگزارانم نیز فرمان داده‌ام هنگام رسیدن میوه‌ها، مردم را فراخوانند، کاسه‌هایی پر از میوه در باغ نهند و بر هر ظرف، ده نفر نشانند و به نوبت از همگان پذیرایی کنند. به تمام میهمانان نیز مقداری خرما دهند، تا به خانه‌هاشان ببرند. آن گاه ظرف‌هایی از محصول‌های باغ را به پیران، کودکان، بیماران و... ببخشند.

سپس مزد کارگران را می‌پردازم و باقی مانده را، میان مستمندان مدینه تقسیم می کنم... با وجود این، چهارصد دینار می‌ماند! [۲] .

مرد، که از همروزگاران امام بود، سر به زیر افکند و هیچ نگفت. وقتی می‌رفت، با خود می‌اندیشید: کاشکی ما نیز صادق بودیم.

این، تنها آرزویش بود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ملک حضرتش در روستای «عین زیاد» بود.

[۲] حضرتش از ۴ هزار دینار، یک درهم را به مخارج خویش اختصاص می‌داد و باقی مانده را، در کارهای خیر، بنابر استحقاق دیگران، به آنان می‌بخشید.

[۳] برگرفته از: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

از هر چه داشتم خبر دادی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: شستن ظرفها و جارو کردن آستانه خانه، باعث جلب رزق است.

و نقل شده در حدیث علی است که حضرت صادق علیه‌السلام به او فرمود:

می‌دانی که سیصد درهم در منزلت گذاشتی؟ گفتی: وقتی که برگردم آنها را به دینار تبدیل می‌کنم و برای محمد بن عبدالله دعبلی می‌فرستم؛ و علی به حضرت عرض کرد: به خدا! از هر چه در خانه داشتم خبر دادی.

استجابت دعا برای غریق جحفه

مرحوم قطب الدین راوندی و دیگر بزرگان حکایت کنند:

روزی حمّاد بن عیسی به حضور مبارک امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و از آن حضرت تقاضا نمود تا برایش دعا نماید، که خداوند چندین مرتبه سفر حجّ، باغی مناسب و سرسبز، خانه ای نیک و وسیع، همسری زیبا و خوش نام؛ و از خانواده ای خوب، همچنین فرزندانی متدیّن و نیکوکار نصیب و روزی او گرداند.

امام صادق علیه السلام چنین دعا نمود:

خداوندا! پنجاه مرحله سفر حجّ، باغی مناسب، خانه ای نیک، همسری خوب؛ و از خانواده ای بزرگوار، فرزندانی نیکوکار و فهیم، روزیِ حمّاد بن عیسی گردان.

یکی از دوستان حمّاد که در آن مجلس دعا حضور داشت، گوید: پس از گذشت چند سالی، به شهر بصره رفتم؛ و میهمان حمّاد بن عیسی شدم.

حمّاد گفت: آیا به یاد می آوری آن روزی را که امام جعفر صادق علیه السلام برای من دعا کرد؟

گفتم: بلی.

گفت: من تاکنون چهل و هشت مرتبه حجّ انجام داده ام؛ و این خانه ای را که می بینی، در شهر بصره نظیر و مانندی ندارد، نیز باغی دارم که از هر جهت بهترین باغ ها است، همسری پاک و نجیب دارم، که از محترم ترین خانواده ها می باشد؛ و این هم فرزندانم می باشند، که مؤدّب و متدیّن هستند؛ و همه این ها از برکت دعای امام جعفر صادق علیه السلام است.

همین شخص در ادامه داستان گوید: حمّاد پس از پایان پنجاهمین مراسم حجّ، نیز برای سفر پنجاه و یکمین بار عازم مکّه معظّمه شد؛ و چون به جُحْفِه رسید، خواست که احرام ببندد، ناگهان سیل آمد و حمّاد را با خود برد و همراهانش جنازه او را نجات دادند. و به همین جهت، حمّاد به عنوان غریق جُحْفِه معروف شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج والجرایح: ص ۲۰۰، بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۱۱۶ ح ۱۵۳.

استجابت دعای حضرت در کوه ابوقبیس

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بهترین و محبوب‌ترین برادران من کسی است که عیوب مرا به من اهداء کند و نقایصم را تذکر دهد.

لیث بن سعید روایت می‌کند که در سال صد و سیزدهم از هجرت من به زیارت خانه خدا رفتم. چون به مکه معظمه رسیدم، بعد از نماز عصر بالای کوه ابوقبیس رفتم، دیدم که مردی بر بالای آن کوه نشسته و مشغول خواندن دعا بود و در دعا لفظ یا رب یا رب را مکرر می‌فرمود تا آن که نفس او منقطع می‌شد. سپس لفظ یا الله یا الله را مکرر می‌فرمود تا آن که نفس او منقطع می‌شد. پس لفظ یا حی یا حی را می‌گفت تا آن که نفس او منقطع می‌شد. پس لفظ یا رحیم یا رحیم را می‌گفت تا آن که نفس او قطع می‌گردید. پس لفظ یا ارحم الراحمین را هفت نوبت فرمودند: نفس آن حضرت منقطع شد.

بعد از آن گفت: اللهم انی اشتهی من هذا العنب فاطعمنیه اللهم و أن ترد‌ی قد اخلقا.

یعنی بار خدایا! به انگور رغبت دارم و می‌خواهم که مرا انگور بخورانی. خدایا! بردها و جامه‌های من کهنه شده است. لیث گوید که هنوز کلام آن شخص تمام نشده بود که دیدم زنبیلی پر از انگور پیش او حاضر گردید و در آن فصل در تمام زمین انگور وجود نداشت.

پس دیدم دو جامه از برد تازی بسیار نیکو نیز جلوی او حاضر گردید. چون آن شخص اراده کرد که انگور میل فرماید به خدمت او عرض کردم که من شریک توام فرمود: از چه راه؟ گفتم: به این خاطر که تو دعا می‌کردی و من آمین می‌گفتم. پس فرمود: پیش بیا و انگور بخور و چیزی را پنهان نکن. من جلو رفتم و از آن انگور سیر خوردم و هرگز در مدت عمر مثل آن انگور نخورده بودم و آن انگور اصلا دانه نداشت. هر چه از آن انگور خوردیم، از آن چه در زنبیل، بود هیچ کم نشد. بعد آن شخص فرمود: یکی از این دو جامه را نیز بردار. در جواب گفتم: من به این جامه‌ها نیازی ندارم. فرمود: پس به کناری پنهان شو تا من جامه‌ها را بپوشم. من به کناری رفتم. او جامه‌ها را پوشید و راهی مکه گردید و من پشت سرش می‌رفتم تا این که به مکانی رسید، مردی به خدمت او آمد و از او جامه خواست. ایشان هم جامه‌های کهنه را به وی عطا فرمود. من از پشت سر آن فقیر رفتم و از او پرسیدم این شخص چه کسی بود که این جامه را به تو عطا فرمود؟ گفت: او امام جعفرالصادق علیه‌السلام بود. لیث گوید: من بعد از شنیدن این سخن، پشت سر آن حضرت به راه افتادم تا شاید چند سخن از آن حضرت بشنوم ولی هر چه سعی کردم ایشان را نیافتم.

استجابت سریع دعا

شخصی برای بنده با آب و تاب چگونگی برآورده شدن حاجتش را تعریف می‌کرد. می‌گفت: روزی حاجتی داشتم و توسلی انجام دادم، فورا حاجتم برآورده شد. او از این ماجرا که سال‌ها پیش اتفاق افتاده بود ابراز خوشحالی می‌کرد. زود برآورده شدن حاجت بسیار خوب است. ولی بسیاری از بزرگان، ترس این را داشتند که مبادا استجابت سریع دعایشان به معنی استدراج باشد. ذکر حکایتی در این باب خالی از لطف نیست.

یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کردم که خدا به من خانه‌ای بدهد، فورا خانه‌دار شدم؛ دعا کردم خدا به من هزار درهم بدهد، هزار درهم به دستم رسید (هزار درهم در آن روزگار پول هنگفتی بوده و ارزش آن معادل پنج حج نیابتی بوده است. یک حج نیابتی دویست درهم بوده است)؛ دعا کردم، خدا به من خادم

بدهـد صاحب خادم و عبـد شـدم. عرض کرد: یابن رسول الله، می‌ترسم این چیزها را که خداونـد به من داده است از باب اسـتدراج باشد. در عربی به پله «درج» می گویند. در روایات آمده است که اگر خدا کسی را دوست نداشته باشد و نخواهد در آخرت او را با اولیا و صالحان هم‌نشین نمایـد، او را اسـتدراج می کند؛ یعنی پله پله او را به بدی می‌رساند. البته نه این که اجبارا او را بد کند، بلکه اسباب آن را در اختیارش قرار می‌دهد، و آن شخص آهسته آهسته بد می‌شود.

از این رو اولیای الهی وقتی حاجاتشان برآورده می‌شد می‌ترسیدند که مبادا خداوند آنها را به استدراج مبتلا کرده باشد.

حضـرت امام صادق علیه‌السـلام به آن شـخص فرمودند: حال که می‌ترسی مستدرج باشی چه کار می کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله، خدا را شکر می کنم که محتاج کسی نیستم و مشکلی ندارم. حضرت فرمودند: آن خانه و پول کوچک‌تر از این «الحمدلله» است که تو می گویی انسان در زنـدگی بایـد همیشه به فکر آن چیزهایی باشـد که دارد، نه چیزهایی که نـدارد. همیشه با خودش بگویـد: «الحمـدلله» که من نعمت‌های فراوانی در اختیار دارم، نه این که به فکر آن باشد که فلانی چیزی دارد که من ندارم؛ چرا که حاجات اخروی بسـیار بیشتر از حاجـات دنیـایی است. به راستی اگر اقوال و افعـال معصومین علیهم‌السـلام، نبود، انسـان راه به جایی نمی‌برد. سرنخ تمام خوبی‌ها گفتار و کردار ائمه علیهم‌السلام است و همه خوبی‌ها نیز از آنها سرچشمه می گیرد.

استغاثه بزغاله و دراج

دراج، نام پرنده‌ای است

جـابر می گویـد: در خـدمت امـام صـادق علیه‌السـلام بـودم، پس بـا آن حضـرت بیرون شـدیم، در راه دیـدیم که مردی بزغـاله‌ای را خوابانده است که ذبح کند.

آن بزغاله چون امام صادق علیه‌السلام را دید صیحه‌ای کشید.

حضرت به آن فرمود: «قیمت این بزغاله چند است؟»

او گفت: «چهار درهم.»

حضرت از کیسه خود چهار درهم بیرون آورد و به او داد و فرمود: «بزغاله را به حال خودش رها کن.»

پس گـذشتیم، ناگـاه بر خـوردیم بـه شـاهینی کـه عقب دراجی را گرفته تـا آن را صـید کنـد. آن دراج صـیحه کشـید. امـام صـادق علیه‌السلام با آستین خود به آن شاهین اشاره کرد و آن شاهین از صید دراج گذشت و برگشت.

من گفتم: «من از شما امر عجیبی دیدم.»

حضـرت فرمود: بلی! همانا آن بزغاله که آن شـخص او را خوابانـده بود تا ذبـح کنـد چون نظرش به من افتاد گفت: طلب می کنم از خدا و از شـما اهل‌بیت که مرا از کشـتن رهائی دهید، و دراج نیز همین را گفت، و اگر شیعیان استقامت داشتند هر آینه به شما زبان حیوانات را می‌شنواندیم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خرایج.

اسحاق

اسحاق بن جعفر بن محمد الصادق به روایت علمای ما مردی دانشمند و زاهد بود.

از وی احادیث و آثار گرانبهائی روایت شده است.

این اسحاق به امامت برادر گرامیش موسی بن جعفر صلوات الله علیه ایمان داشت.

اسحاق را مؤمن می‌نامیدند.

وی از جانب مادر نیز با امام موسی برادر تنی بود.

مادر این دو پسر حمیده‌ی بربریه بود.

اسحاق بن جعفر

اسحاق مردی مؤمن و اهل فضل و صلاح و تقوا و کوشش در عبادت بود افراد زیادی از او نقل حدیث و آثار نموده‌اند و یکی از راویان او به نام «ابن کاسب» هنگامی که می‌خواهد چیزی از او نقل کند می‌گوید: «آن شخصیت مورد اعتماد و پسندیده، اسحاق بن جعفر علیه‌السلام چنین گفت.»

اسحاق از کسانی بود که بعد از رحلت امام صادق علیه‌السلام امامت برادر خود، موسی بن جعفر علیه‌السلام را پذیرفت و از جانب پدر خود امام صادق علیه‌السلام، امامت موسی بن جعفر را نقل نمود. همان گونه که برادرش، علی بن جعفر، نیز امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام را از پدر خود نقل نموده است. آری این دو برادر بین مردم دارای فضل و تقوایی بودند که احدی درباره‌ی آنان شبهه و اختلافی نداشت. [۱] .

اسحاق بن جعفر از جمله شاهدان وصیت نامه امام کاظم درباره‌ی امامت حضرت رضا علیه السلام نیز می‌باشد و از نشانه‌های فضیلت و تقوای او این است که از امامت حضرت رضا علیه‌السلام دفاع نموده؛ زیرا پس از رحلت حضرت کاظم علیه السلام، فرزندان آن حضرت وصیت نامه‌ی پدر خود، موسی بن جعفر، را همراه برادر خود، امام رضا علیه‌السلام، نزد قاضی بردند و بر ولایت او نسبت به خودشان اعتراف نمودند و عباس بن موسی به قاضی گفت:

در پایان این وصیت نامه گنجی از طلاـ نهفته است و پدر ما می‌خواسته که آن محفوظ بماند و تنها به برادر ما علی بن موسی علیه‌السلام منتقل شود و پدر ما همه‌ی امور ما را در اختیار او قرار داده و ما را عیال او محسوب نموده است و اگر من قصد خودداری و حفظ اسرار را نداشتم، مقابل همه‌ی اینها خبر مهمی را به تو می‌دادم. پس ابراهیم بن محمد بن اسماعیل بن جعفر برخاست و به عباس بن جعفر گفت: اگر چنین خبری را بدهی [یعنی تصریح به امامت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام کنی] به خدا سوگند! ما آن را از تو نخواهیم پذیرفت و تصدیق نخواهیم نمود و تو نزد ما سرافکنده و مورد سرزنش قرار خواهی گرفت. ما تو را به کذب و دروغگویی در خردسالی و بزرگسالی معرفی خواهیم نمود و اگر در وجود تو خیری می‌بود؛ پدر تو که به ظاهر و باطن تو آگاه بود، تو را معرفی می‌نمود در حالی که او تو را نسبت به دو دانه‌ی خرما نیز امین نمی‌دانست. پس [با شنیدن این سخنان] عموی او اسحاق بن جعفر [خشمناک گردید] و گریبان او را گرفت و گفت: تو مرد سفیه و ضعیف و احمقی هستی که دیروز آن گونه [با امام صادق علیه‌السلام] عمل نمودی و امروز نیز چنین می‌گویی. پس همه‌ی مردم سخنان اسحاق را تأیید نمودند [و ابراهیم محکوم گردید] [۲] .

کسانی که از اسحاق روایت نموده‌اند - غیر از ابن کاسب و ابن عیینه - بکر بن محمد ازدی و یعقوب بن جعفر جعفری و عبدالله بن ابراهیم جعفری و وشا [۳] می‌باشند که همگی از راستگویان و افراد مورد اعتماد بوده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص ۲۸۹.

[۲] کافی ج ۱ / ۳۱۸، باب النص علی الرضا علیه‌السلام.

[۳] وشا، حسین بن علی بن زیاد از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام است و روایت های او موثق می‌باشند.

اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی کوفی

اسحاق بن عمار از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهماالسلام و ثقه‌ای جلیل‌القدر است. او و برادرانش: یونس، قیس، اسماعیل، و یوسف، بیت جلیلی از شیعه می‌باشند؛ و فرزندان برادرش: اسماعیل، علی، و بشیر از روات حدیثند. امام صادق علیه‌السلام هر وقت اسحاق و اسماعیل را می‌دید، می‌فرمود: «و قد یجمعهما لاقوام»، حق تعالی گاهی دنیا و آخرت را برای بعضی جمع می‌نماید [۱] و این بدان جهت بود که اسحاق مردی ثروتمند بود و به مردم رسیدگی می‌کرد. تا آنکه مال و ثروتش زیاد گشت. دربانی بر در خانه گذاشت که مستمندان شیعه را بر گرداند.

اسحاق می‌گوید: همان سال به مکه مشرف شدم و بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و سلام عرض کردم. حضرت جوابم را از روی گرفتگی خاطر و سنگینی داد. گفتم: فدایت شوم، چه باعث شده که از من گرفته هستید و چه چیز لطف شما را نسبت به من تغییر داده؟ فرمود: همان چیزی که باعث تغییر عقیده تو درباره مؤمنین شده است.

عرض کردم: به خدا سوگند، حق آنان و حقیقت اعتقادشان را می‌دانم ولی از آن ترس دارم که مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آورند. در جوابم فرمود: مگر نمی‌دانی هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کرده و مصافحه نماید، به میان دو انگشت آنان، صد رحمت از خدا روی می‌آورد که نود و نه رحمت از آن صد رحمت، متعلق است به آن یکی که برادر دینی خود را بیشتر دوست می‌دارد. اگر از فرط علاقه یکدیگر راببوسند به آنان از آسمان خطاب می‌شود که گناهان شما آمرزیده شد. وقتی با هم به راز دل می‌نشینند ملائکه موکل بر آنان و کاتبان کرام به یکدیگر می‌گویند: از این دو مؤمن دورشویم، شاید با هم سخنی دارند که خداوند نمی‌خواهد ما از راز دل آنان مطلع گردیم.

سخن حضرت به اینجا که رسید، عرض کردم: ممکن است ملائکه کاتب که سخن آنان را می‌شنوند دور شوند، در نتیجه گفتارشان را نشنوند و ننویسند، با اینکه خداوند می‌فرماید: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» [۲] - تلفظ نمی‌کند به سخنی مگر آنکه رقیب عتید (مراقب مهیا) برای ضبط آن آماده است -؟

از شنیدن سخن من حضرت صادق علیه‌السلام لحظه‌ای سر به زیر انداخت، آن گاه سر برداشته در حالی که قطرات اشک از دیدگانش فرومی‌ریخت، فرمود: اسحاق! اگر ملائکه نویسنده، نشنوند و ننویسند، خداوند عالم دانا به اسرار و پنهانهاست، او می‌شنود و می‌داند. «یا اسحق خف الله کانک تراه فان شککت فی انه یراک فقد کفرت و ان تیقنت انه یراک ثم برزت له بالمعصیهٔ فقد جعلته من اهون الناظرین علیک» -ای اسحاق! از خدا چنان بترس مثل اینکه او را می‌بینی (و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند) و اگر شک کنی که آیا او تو را می‌بیند کافر شده‌ای و در صورتی که یقین داشته باشی که خدا تو را می‌بیند و سپس مرتکب گناه شوی پس او را از پست‌ترین ناظران بر خودت قرار داده‌ای- [۳] .

نویسنده گوید: در این روایت چون امام صادق علیه‌السلام به اسحاق بن عمار دستور می‌دهد که از خدا بترسد و او را همیشه حاضر بداند، لازم می‌دانم به مقداری که با وضع کتاب متناسب باشد، راجع به خوف و اثرات آن و اینکه منشأ آن چیست بحث کنم.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۵۰.

[۲] سوره ق، آیه ۱۸.

[۳] رجال کشی، ص ۳۴۹.

اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی کوفی

اسحاق بن عمار از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهماالسلام و ثقه‌ای جلیل‌القدر است. او و برادرانش: یونس، قیس، اسماعیل، و یوسف، بیت جلیلی از شیعه می‌باشند؛ و فرزندان برادرش: اسماعیل، علی، و بشیر از روات حدیثند. امام صادق علیه‌السلام هر وقت اسحاق و اسماعیل را می‌دید، می‌فرمود: «و قد یجمعهما لاقوام»، حق تعالی گاهی دنیا و آخرت را برای بعضی جمع می‌نماید [۱] و این بدان جهت بود که اسحاق مردی ثروتمند بود و به مردم رسیدگی می‌کرد. تا آنکه مال و ثروتش زیاد گشت. دربانی بر در خانه گذاشت که مستمندان شیعه را بر گرداند.

اسحاق می‌گوید: همان سال به مکه مشرف شدم و بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و سلام عرض کردم. حضرت جوابم را از روی گرفتگی خاطر و سنگینی داد. گفتم: فدایت شوم، چه باعث شده که از من گرفته هستید و چه چیز لطف شما را نسبت به من تغییر داده؟ فرمود: همان چیزی که باعث تغییر عقیده تو درباره مؤمنین شده است.

عرض کردم: به خدا سوگند، حق آنان و حقیقت اعتقادشان را می‌دانم ولی از آن ترس دارم که مشهور به انفاق شوم و بر من هجوم آورند. در جوابم فرمود: مگر نمی‌دانی هرگاه دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کرده و مصافحه نماید، به میان دو انگشت آنان، صد رحمت از خدا روی می‌آورد که نود و نه رحمت از آن صد رحمت، متعلق است به آن یکی که برادر دینی خود را بیشتر دوست می‌دارد. اگر از فرط علاقه یکدیگر راببوسند به آنان از آسمان خطاب می‌شود که گناهان شما آمرزیده شد. وقتی با هم به راز دل می‌نشینند ملائکه موکل بر آنان و کاتبان کرام به یکدیگر می‌گویند: از این دو مؤمن دورشویم، شاید با هم سخنی دارند که خداوند نمی‌خواهد ما از راز دل آنان مطلع گردیم.

سخن حضرت به اینجا که رسید، عرض کردم: ممکن است ملائکه کاتب که سخن آنان را می‌شنوند دور شوند، در نتیجه گفتارشان را نشنوند و ننویسند، با اینکه خداوند می‌فرماید: «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» [۲] - تلفظ نمی‌کند به سخنی مگر آنکه رقیب عتید (مراقب مهیا) برای ضبط آن آماده است -؟

از شنیدن سخن من حضرت صادق علیه‌السلام لحظه‌ای سر به زیر انداخت، آن گاه سر برداشته در حالی که قطرات اشک از دیدگانش فرومی‌ریخت، فرمود: اسحاق! اگر ملائکه نویسنده، نشنوند و ننویسند، خداوند عالم دانا به اسرار و پنهانهاست، او می‌شنود و می‌داند. «یا اسحق خف الله کانک تراه فان شککت فی انه یراک فقد کفرت و ان تیقنت انه یراک ثم برزت له بالمعصیهٔ فقد جعلته من اهون الناظرین علیک» -ای اسحاق! از خدا چنان بترس مثل اینکه او را می‌بینی (و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند) و اگر شک کنی که آیا او تو را می‌بیند کافر شده‌ای و در صورتی که یقین داشته باشی که خدا تو را می‌بیند و سپس مرتکب گناه شوی پس او را از پست‌ترین ناظران بر خودت قرار داده‌ای- [۳].

نویسنده گوید: در این روایت چون امام صادق علیه‌السلام به اسحاق بن عمار دستور می‌دهد که از خدا بترسد و او را همیشه حاضر بداند، لازم می‌دانم به مقداری که با وضع کتاب متناسب باشد، راجع به خوف و اثرات آن و اینکه منشأ آن چیست بحث کنم.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۵۰.

[۲] سوره ق، آیه ۱۸.

[۳] رجال کشی، ص ۳۴۹.

اسلام آوردن عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون [۱] یکی از اصحاب شایسته پیامبر بود که امروزه قبر او در قبرستان بقیع زیارتگاه است.

عثمان ماجرای اسلام آوردن خود را چنین تعریف می‌کند: «در مکه بودم. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند و به من فرمودند: عثمان نمی‌خواهی ایمان بیاوری؟ گفتم: نه. روز دیگر رسول خدا همان جمله را تکرار فرمودند و هم چنان جواب منفی دادم. چندین بار این کار رسول خدا تکرار شد، تا این که روزی نزد ابوطالب رفتم و گفتم: این برادر زاده‌ات دست بردار نیست. آن قدر به من گفت ایمان بیاور که دیگر خجالت می‌کشم. ابوطالب به من گفت: عثمان، او سعادت دنیا و آخرت را به تو پیشنهاد کرده است».

ایمان عثمان بن مظعون ابتدا از روی شرم و حیا بود، اما کم کم ایمان در او مستقر شد و از جمله‌ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید و به جایی رسید که پیامبر اکرم بعد از وفات عثمان بر پیکر مبارکش بوسه زد [۲] و این خود نشانه‌ی بزرگواری عثمان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنابر وظیفه‌ای که داشتند، در راه تبلیغ دین اسلام انواع ابتلائات را تحمل می‌کردند و این نمازی که مسلمانان امروزه می‌خوانند نتیجه زجر و زحمات آن حضرت است. خدای متعال می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة [۳] ؛ قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است». مؤمنان باید اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سرمشق قرار دهند. باید دیگران را به اعمال نیک و پسندیده تشویق کنند، ولو این که سال‌ها طول بکشد تا سخنانشان تأثیر لازم را بگذارد. تمام آفرینش از برکت وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است. خدای متعال چون می‌خواست بر پیامبر خود لباس آفرینش بپوشاند، حضرت آدم و حوا را خلق کرد و تمام ابنای بشر به طفیل وجود مقدس رسول اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین آفریده شدند. آنگاه همین پیامبر که این چنین نزد خداوند متعال مقرب است این گونه مورد آزمایش قرار می‌گیرد. چرا؟ این آیه شریفه جواب را می‌دهد: «لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة [۴] ؛ تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.» مؤمنان وظیفه دارند اصول و فروع دین را به دیگران برسانند و چه خوب است از زن و بچه خودشان آغاز کنند و در مراحل بعدی همسایه، هم شاگردی، دوست و آشنا را تا جایی که می‌توانند و صدایشان می‌رسد، به تقوا و راستی فراخوانند ولو به واسطه رادیو، تلویزیون، کتاب و اینترنت. این مسئله بسیار مهم و جدی است و باید در این راه استقامت کرد؛ زیرا اسلام با همین استقامت‌ها ماندگار شد. باید واجبات و مستحبات را به مردم رسانید، ولو آنها بگویند نمی‌خواهیم. این چیزی از وظیفه مؤمنان نمی‌کاهد؛ چرا که اگر نگویند، فردای قیامت همین شخص که می‌گوید نمی‌خواهم بشنوم، در محضر خدا دلیل می‌آورد که به من گفته نشد. بنابراین، باید در راه تبلیغ پیام خدا استقامت کنیم. آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانستند این مشرکان علی رغم کوشش‌های ایشان ایمان نمی‌آورند؟ می‌دانستند، اما دست از تلاش برنداشتند. عده‌ای می‌گویند: وظیفه‌ی نبوت پیامبر چنین اقتضا می‌کرده است! اما این استدلال عوامانه است به این دلیل که خصایص النبی در کتاب‌های مختلف آمده است: صاحب شرایع [۵] آنها را تا پانزده خصلت [۶] ذکر کرده، و صاحب جواهر [۷] نیز، این خصایص را در جواهر الکلام [۸] آورده است. همچنین علمای دیگری در کتاب‌های خود به این خصایص اشاره کرده‌اند، اما هیچ یک از آن بزرگواران به این مسئله اشاره نکرده‌اند. اصل نیز همین است که هر چه از خصایص آن حضرت نباشد. مشمول حکم این آیه می‌شود و باید از سوی مؤمنان سرمشق قرار گیرد. «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة» [۹] یعنی «تأسوا برسول الله، اقتدوا به؛ ای مؤمنان، هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دهند شما نیز باید انجام دهید» البته، بعضی چیزها از ویژگی‌های آن حضرت است و فقط بر آن حضرت واجب بوده که با عنوان خصایص النبی از آنها یاد شده است. اما غیر از این موارد، قول و فعل پیامبر اکرم لازم الاتباع است و «عرض النفس علی القبائل» نیز یکی از کارهای آن حضرت است که باید سرمشق پیروان آن حضرت قرار گیرد.

ایشان دو بار با قبیله‌های عرب گفت و گو داشتند، بار اول آنجا بود که احکام و مسائل اسلام را برای آنها نقل می‌کردند، و بار دوم هنگامی بود که مشرکان در کمین آن حضرت نشسته بودند و منتظر فرصتی برای کشتن ایشان بودند. این گفت و گوی دوم، هم در مکه و هم در مدینه اتفاق افتاد. پیامبر نیز به دنبال این تصمیم مشرکان، از قبیله‌های عرب خواستند تا از ایشان دفاع کنند.

پی نوشت ها:

[۱] عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب الجمحی، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبل از اسلام از حکمای عرب بود. وی سیزدهمین مردی است که اسلام آورد و دوبار به حبشه مهاجرت نموده، در جنگ بدر حاضر شد و به سال دوم هجری درگذشت. پس از بازگشت از حبشه در پناه ولید بن مغیره وارد مکه گردید و از آزار دشمن در امان بود. اما با چشمان خود می‌دید که سایر مسلمانان در آزار و زیر شکنجه قریش به سر می‌بردند و سخت ناراحت بود. لذا از ولید خواست که در مجمعی عمومی اعلام کند که از این لحظه به بعد عثمان دیگر در پناه او نیست تا او نیز مانند دیگر مسلمانان باشد. ولید نیز اعلام کرد که از این لحظه به بعد عثمان بن مظعون در پناه من نیست. عثمان نیز با صدای بلند گفت، تصدیق می‌کنم چیزی نگذشت که شاعر و سخنور معروف عرب «لبید» بر آن جمع وارد شد و شروع به خواندن قصیده معروف خود نمود: «ألاکل شیء ما خلا الله باطل؛ هر موجودی جز خدا پوچ و بی‌اساس است». عثمان با صدای بلند گفت: «راست گفتی». لبید مصراع دوم را خواند «و کل نعیم لا محالة زائل؛ تمام نعمت‌های الهی ناپایدار است». عثمان بر آشفت و گفت اشتباه می‌کنی، نعمت‌های سرای دیگر ناپایدار نیست. اعتراض عثمان، بر لبید گران آمد و گفت ای قریش، وضع شما عوض شده است. این فرد کیست؟ یک نفر از حضار گفت: این ابله از آیین ما بیرون رفته و از شخصی مثل خودش پیروی می‌کند. گوش به سخن او نده. سپس برخاست و سیلی محکمی به صورت او نواخت. و چهره او را سیاه کرد. ولید بن مغیره گفت: اگر در پناه من باقی می‌ماندی هرگز چنین آسیبی به تو نمی‌رسید. عثمان گفت: در پناه خدای بزرگ هستم، ولید گفت، حاضرم بار دیگر به تو پناه دهم. گفت: هرگز نخواهم پذیرفت. (لغت نامه دهخدا؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۳۵ و ۱۳۶).

[۲] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۷.

[۳] احزاب، آیه ۲۱.

[۴] انفال، آیه ۴۲.

[۵] نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسین بن یحیی بن هذلی حلی، معروف به محقق حلی (۶۷۶ - ۶۰۲ ق) از فحول علمای امامیه در قرن هفتم و معاصر خواجه نصیر طوسی بوده است. از شاگردان پدر و جد خود و نیز سید فخار بن معد موسوی و سید ابن زهره بوده است. از آثار وی می‌توان استحباب التیاسر لاهل العراق، تلخیص الفهرست، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام و نهج الوصول الی علم الاصول را نام برد (ریحانة الادب ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا).

[۶] شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

[۷] محمد حسن بن باقر شریف اصفهانی (م: ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۸ ق) از فحول علمای امامیه از شاگردان سید جواد عاملی صاحب مصباح الکرامه، شیخ جعفر کاشف الغطاء و پسرش شیخ موسی کاشف الغطاء می‌باشد نسبت کتاب معروف وی (جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام) به فقه جعفری، مانند نسبت بحارالانوار مجلسی است به اخبار اهل‌بیت علیهم‌السلام. او در این کتاب فروع فقه را به همراه ادله آنها آورده است. تألیف این کتاب شریف بیشتر از سی سال به طول انجامیده است (ریحانة الادب ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

[۸] جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۲۱.

[۹] احزاب، آیه ۲۱.

اسم اعظم و قتل استاندار مدینه

پس از آن که داوود بن علی استاندار مدینه از طرف خلیفه، مُعلّی بن خُنیس را احضار کرده و به قتل رسانید، امام جعفر صادق علیه السلام با او قطع رابطه نمود و به مدت یک ماه نزد او نرفت. روزی داوود بن علی، مأموری را فرستاد که امام علیه السلام را نزد او ببرند؛ ولی حضرت قبول ننمود.

محمد بن سنان گوید: در حضور امام جعفر صادق علیه السلام بودم و با عدّه ای از دوستان، نماز ظهر را به امامت آن حضرت می خواندیم که ناگهان پنج نفر مأمور مسلّح وارد شدند و به امام صادق علیه السلام گفتند: والی مدینه دستور داده است تا شما را نزد او ببریم.

امام علیه السلام فرمود: اگر نیایم، چه می کنید؟

مأمورین گفتند: والی دستور داده است که چنانچه نیامدید، سر شما را جدا کنیم و نزد او ببریم.

حضرت فرمود: گمان نمی کنم بتوانید فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید.

گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گوئی، ما فقط مطیع امر والی هستیم و دستور او را اجراء می کنیم.حضرت فرمود: منصرف شوید و بروید، که این کار به صلاح شما نخواهد بود.

گفتند: به خدا سوگند، یا خودت و یا سرت را باید ببریم.

امام علیه السلام چون آن ها را بر این تصمیم شوم جدّی دید، دست های مبارک خویش را بر شانه ها نهاد؛ و پس از لحظه ای، دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و دعائی خواند، که فقط ما این زمزمه را شنیدیم: «السّاعه، السّاعه»؛ پس ناگهان سر و صدای عجیبی به گوش رسید. در این هنگام حضرت به مأمورین حکومتی فرمود: هم اکنون رئیس شما هلاک شد؛ و این داد و فریاد به جهت هلاکت او می باشد؛ و مأمورین با شنیدن این سخنان از کار خویش منصرف شدند و رفتند.

بعد از رفتن مأمورین، من به حضرت عرض کردم: مولایم! خداوند، ما را فدای تو گرداند، جریان چه بود؟

حضرت فرمود: او داوود بن علی دوست ما مُعلّی بن خُنیس را کشت؛ و به همین جهت، مدّتی است که من نزد او نرفته ام بنابر این، او به واسطه افرادی پیام فرستاد که من پیش او بروم؛ ولی من نپذیرفتم تا آن که این افراد را فرستاد تا مرا به قتل برسانند.

و چون من، خدای متعال را با اسم اعظم دعا کردم تا او را نابود گرداند، خداوند نیز ملکی را فرستاد و او را به هلاکت رسانید.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۶۷، ح ۹، به نقل از بصائرالدّرجات: ج ۵، ص ۵۸.

اسماعیل

وی بزرگترین فرزندان امام صادق بود.

تا زنده بود چنین شهرت داشت که بر جای پدر خواهد نشست و امامت امت را به عهده خواهد گرفت ولی اسماعیل در سال صد و سی و پنج هجرت بدرود حیات گفت.

امام صادق علیه‌السلام این اسماعیل را بسیار دوست می‌داشت و به خاطرش سخت دلتنگ و مکدر بود.

امام بر اینکه اصحاب او همه بر مرگ اسماعیل وقوف یابند و شخصا شاهد رحلت این جوان باشند و به روزگار آینده درباره‌ی او به اوهام و خرافات نگروند دستور فرمود جنازه‌ی اسماعیل را همچنان بر مصلی بگذارند هنگامی که اصحاب او و رجال مدینه فوج

فوج برای عرض تعزیت به حضورش می‌رسیدند در هر بار شخصا ملافه را از روی جنازه‌ی اسماعیل پس می‌زد و نعش پسرش را به این و آن نشان می‌داد و این حقیقت را خاطر نشان می‌ساخت.

معهذا گروهی مرگ اسماعیل را غیبتی خارق‌العاده شمردند و به امامتش باقی ماندند.

فرقه‌ی اسماعیلیه که امروز تحت رهبری آقاخان کریم اداره می‌شود به امامت اسماعیل معتقد است این فرقه امام هفتم ما موسی بن جعفر سلام الله علیه را امام نمی‌دانند.

جنازه‌ی اسماعیل را مردم مدینه از خانه‌ی امام تا بقیع غرقد بر دوش حمل کردند.

وی را اسماعیل اعرج هم می‌نامیدند. گویا اندکی در پایش لنگش بود فرقه ناجه‌ی امامیه اعلی الله کعبها عقیده دارد که امام باید روحا و جسما مستوی و موزون و مبرا از عیوب و نواقص باشد.

شبهه‌ی امامت اسماعیل هم از شدت علاقه‌ی امام صادق به او منشاء گرفته بود وگرنه حضرت صادق هیچ گاه در این باره سخنی نگفته بود.

اسماعیل بن جعفر

اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام صادق علیه‌السلام است و بسیار مورد علاقه آن حضرت بوده و امام علیه‌السلام در حق او بسیار محبت و احسان می‌نموده است. [۱] تا جایی که به مفضل - که از وکلا و خواص اصحابشان بود و موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن هنگام فرزند خردسالی بود - اول فرمود: «این مولود، یعنی موسی کاظم، برای شیعیان بابرکت ترین فرزندان من می‌باشد». و سپس فرمود: «ای مفضل، مواظب باش در حق اسماعیل جفا نکنی.» [۲].

از این سخن روشن می‌شود که امامت بعد از امام صادق علیه‌السلام به امام کاظم علیه السلام منتقل گردیده؛ و چون امام صادق علیه‌السلام هراس داشت که این مسأله سبب عدم توجه و احترام به اسماعیل شود به مفضل چنین فرمود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «دو مرتبه برای اسماعیل خطر جانی رخ داد و من از خداوند خواستم تا خطر از او برطرف گردد.» [۳].

آری از گفتار و کردار امام صادق علیه‌السلام مشخص می‌شود که آن حضرت علاقه و محبت شدیدی نسبت به اسماعیل داشته است، تا جایی که عده ای از شیعیان گمان می کردند او امام بعد از پدر خود می‌باشد، زیرا او مورد علاقه شدید پدر بود و بزرگ ترین فرزند آن حضرت نیز محسوب می‌شد اما با مرگ او قبل از رحلت امام صادق علیه‌السلام، این شبهه برطرف گردید.

از این رو امام صادق علیه‌السلام مرگ اسماعیل را بر همه‌ی مردم آشکار ساخت و عجیب این بود که چون اسماعیل از دنیا رفت و او را کفن کردند، امام علیه السلام دستور داد تا صورت او را باز کنند و سپس پیشانی و چانه و گلوی او را بوسید و برای دومین بار نیز دستور داد تا صورت او را باز کنند و همان عمل را دوباره انجام داد و چون او را غسل دادند و کفن نمودند باز هم دستور داد صورت او را باز کنند و برای سومین بار پیشانی و چانه و گلوی او را بوسید و سپس او را به قرآن تعویذ نمود [و در پناه قرآن قرار داد] سپس دستور داد تا او را دفن نمودند [و این عمل برای این بود که کسی در مرگ او شکی نداشته باشد].

در روایت دیگری آمده که امام علیه‌السلام به مفضل دستور داد تا عده ای از اصحاب را حاضر نماید، پس سی نفر از اصحاب که در بین آنان ابوبصیر و حمران بن اعین و داود رقی نیز بودند، حاضر شدند. و به داود فرمود: «صورت اسماعیل را باز کن و چون باز نمود به او فرمود: خوب بنگر او زنده است یا مرده؟ داود گفت: او مرده است. پس امام علیه‌السلام یکایک آن سی نفر را امر نمود تا او را بنگرند و از همه‌ی آنها گواهی گرفت که اسماعیل مرده است، سپس فرمود: خدایا تو نیز شاهد باش. سپس امر به غسل و تجهیز او نمود و چون او را کفن نمودند به مفضل فرمود: صورت او را باز کن و چون مفضل صورت اسماعیل را باز نمود، باز امام

صادق علیه‌السلام به همه‌ی آنان فرمود: آیا او زنده است یا مرده؟ خوب او را ببینید، پس آنان گفتند: آری ای مولای ما، او مرده است فرمود: آیا همگی شاهد بودید و خوب دانستید؟ گفتند: آری و از عمل آن حضرت تعجب نمودند. سپس فرمود: خدایا تو نیز بر آنها گواه باشد تا این که اسماعیل را داخل قبر نمودند و چون او را در لحد قرار دادند، باز به مفضل فرمود: صورت او را باز کن و به آن جمعیت فرمود: بنگرید آیا او زنده است یا مرده؟ پس آنان گفتند: ای ولی خدا، اسماعیل مرده است، پس فرمود: خدایا تو نیز گواه باش. سپس این عمل را بعد از دفن کردن دوباره تکرار نمود و آنان گواهی دادند که اسماعیل مرده است. پس به آنان فرمود: این میتی که کفن و حنوط گردیده و در لحد قرار گرفته کیست؟ آنان گفتند: او اسماعیل فرزند شماست. پس فرمود: خدایا، تو نیز گواه باش.» [۴] .

ممکن است انسان از اصرار امام صادق علیه‌السلام در اثبات مرگ اسماعیل و گواهی گرفتن از مردم برای مرگ او تعجب نماید؛ اما تعجبی ندارد زیرا امام علیه السلام می‌دانستند که گروهی پیدا خواهند شد که او را امام می‌دانند و گمان می‌کنند که او از دنیا نرفته است و در حقیقت عمل امام صادق علیه‌السلام برای اتمام حجت نسبت به آنان بوده است.

امام صادق علیه‌السلام علت اصرار خود را پس از این که اسماعیل در لحد قرار گرفت و مردم را بر مرگ او گواه گرفت روشن نمود و با اشاره به فرزند خود موسی فرمود: «زود باشد که اهل باطل اراده‌ی خاموش نمودن نور خدا را بکنند» و نیز هنگامی که اسماعیل به خاک سپرده شد و امام صادق علیه‌السلام مردم را به گواهی بر مرگ او دعوت نمود؛ دست فرزند خود موسی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «او امام بر حق است و حق همواره با اوست تا خداوند وارث زمین و اهل آن شود» [۵] .

هنگامی که مرگ اسماعیل فرا رسید، امام صادق علیه‌السلام اندوه شدیدی پیدا کرد و سجده‌ی طولانی نمود سپس سر خود را بلند کرد و قدری در صورت اسماعیل تأمل نمود و باز سر به سجده گذارد و سجده‌ی طولانی تری انجام داد؛ سپس سر از سجده برداشت و چشمان اسماعیل را بست و محاسن او را منظم نمود و پارچه ای روی او کشید و از جای خود برخاست در حالی که صدای او بسیار تغییر نموده بود و برای همه‌ی مردم محسوس بود.

سپس داخل منزل شد و پس از ساعتی خارج گردید در حالی که آثار شادی بر او ظاهر شده و آثار حزن و اندوه از او برطرف گردیده بود. پس دستورات لازم را در مورد تجهیز اسماعیل انجام داد و چون از غسل او فارغ گردید، دستور داد تا کفن او را آماده کردند و در کنار آن نوشت: «اسماعیل یشهد أن لا اله الا الله» [۶] پس مردم از تغییر حال امام صادق علیه السلام از حزن و اندوه به شادی و مسرت تعجب نمودند و یکی از اصحاب گفت: فدای شما شوم، ما گمان کردیم به علت این حادثه و حزن شدید تا مدتی ما از وجود شما نمی‌توانیم استفاده کنیم، چگونه شد که یکباره حزن شما به شادی مبدل گردید؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ما خانواده ای هستیم که قبل از آمدن مصیبت اندوه پیدا می‌کنیم، اما هنگامی که مصیبت وارد می‌شود صبر می‌کنیم» پس امام علیه‌السلام برای اصحاب خود سفره‌ی طعامی گسترانید و بهترین غذاها را فراهم نمود و آنان را به خوردن آنها ترغیب فرمود و آثار مصیبت و اندوه از صورت مبارکشان برطرف گردید و چون از علت آن سؤال شد فرمود: چگونه من چنین نباشم، در حالی که خدای متعال که اصدق صادقین است به پیامبر خود می‌فرماید: «تو و همه‌ی مردم خواهید مرد؛ (انک میت و انهم لمیتون)».

هنگامی که جنازه‌ی اسماعیل را به طرف قبرستان حرکت دادند، امام صادق علیه السلام بدون کفش و عبا، جلوی جنازه حرکت می‌کرد - و این بزرگ ترین شعار و نشانه‌ی حزن و اندوه می‌باشد - و در بین راه چندین مرتبه دستور داد - جنازه را زمین گذارند و صورت اسماعیل را باز کنند تا مرگ او برای مردم آشکار شود تا این که به محل قبر رسیدند و او را دفن کردند [۷] چون مراسم دفن تمام شد، امام علیه‌السلام نشست و اصحاب گرد او جمع شدند در حالی که امام سر مبارک خود را پایین انداخته بود، سپس سر مبارک را بالا نمود و به آنان فرمود: «ای مردم این دنیا خانه‌ی بقا نیست، بلکه خانه‌ی فراق و جدایی است و خانه‌ی تغییر و

دگرگونی است و خانه همیشگی و دائمی نیست، گر چه آتش فراق دوستان غیر قابل انکار و غیر قابل جلوگیری است، و تنها تفاوت این است که فکر و استقامت مردم در مقابل تلخی‌ها متفاوت است، کسی که داغ فراق برادر خویش را نبیند برادر او، داغ فراق او را خواهد دید و کسی که فرزندی پیش نفرستد، خود پیش از فرزند خود طعمه‌ی مرگ خواهد شد.» سپس به شعر ابی خراش هذلی تمثل نمود که می گوید: و لا تحسبن أنی تناسیت عهده

و لکن صبری یا أمیم جمیل [۸] . هنگامی که اسماعیل از دنیا رفت، امام صادق علیه‌السلام یکی از شیعیان خود را فراخواند و مقداری پول به او داد تا برای اسماعیل حج به جا آورد، سپس به او فرمود: «هنگامی که برای اسماعیل حج به جا آوری، پاداش تو نه دهم خواهد بود و پاداش اسماعیل یک دهم.» [۹] .

اسماعیل در اطراف مدینه و در محل عریض از دنیا رفت و بدن او را مردم به دوش گرفتند و به مدینه آوردند. [۱۰] محل قبر او در مدینه مشهور بود، ولی سعودی‌ها آن را خراب کردند همان گونه که قبور پدران او را در بقیع خراب نمودند و تاکنون کسی اقدام به بنای مجدد آنها نکرده است.

حاصل سخن این که برخوردها و سخنان امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی فرزندشان اسماعیل نشانگر علاقه و محبت شدید ایشان به او و تقوا و فضیلت بسیار اوست. از دیدگاه ما احادیثی که در رد شخصیت و قداست اسماعیل نقل شده، غیر قابل قبول است و حتی برخی از احادیث بر دروغ بودن این گونه اخبار دلالت دارد که به راستی این گونه توهین‌ها به اسماعیل، اهداف خاصی داشته که برای ما روشن نیست، مانند روایتی که در کتاب «الخرائج و الجرائح» از ولید بن صبیح نقل شده که می گوید:

«مردی نزد من آمد و گفت: بیا تا فرزند خدای تو را به تو نشان دهم. پس همراه او رفتم و او مرا نزد جمعیتی برد که شراب می‌خوردند و بین آنان اسماعیل فرزند جعفر [علیه السلام] بود. پس من با اندوه از بین آنان خارج گردیدم و داخل حجر اسماعیل شدم، ناگهان دیدم اسماعیل بن جعفر پرده‌ی کعبه را گرفته و آنقدر گریه کرده که با اشک خود پرده کعبه را تر نموده است. پس من به سرعت به آن جلسه بازگشتم و دیدم اسماعیل بین آن جمعیت نشسته است، پس دوباره به کنار کعبه بازگشتم و دیدم اسماعیل همچنان پرده‌ی کعبه را گرفته و گریه می کند و چون این ماجرا را به امام صادق علیه‌السلام گفتم، ایشان فرمود: فرزندم اسماعیل گرفتار شیطانی شده، که او خود را به شکل اسماعیل در می‌آورد».

این حدیث خود بهترین دلیل بر جعلی بودن این گونه احادیث می‌باشد، بنابراین باید احادیثی که در مذمت اسماعیل بن جعفر وارد شده، کنار گذارده شود و یا حمل بر معانی دیگری گردد؛ و اگر اسماعیل عیبی می‌داشت امام صادق علیه السلام در سفر و حضر ملازم او نمی‌بود و او را از خود دور می‌نمود، همان گونه که فرزند دیگر خود عبدالله را از خود دور نمود.

هنگامی که اسماعیل از دنیا رفت، کسانی که گمان کرده بودند او بعد از پدر خود به مقام امامت می‌رسد؛ نسبت به امامت او سکوت کردند اما پس از شهادت امام صادق علیه‌السلام باز سخن از امامت او به میان آمد و کسانی که او را امام دانستند به اسماعیلیه معروف گردیدند و ما در اول این کتاب وضعیت آنان را بیان نمودیم.

شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب ارشاد درباره‌ی اسماعیلیه می گوید: «کسانی که معتقد به زنده بودن اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام هستند و او را امام بعد از آن حضرت می‌دانند، عده‌ی کمی‌هستند که نه جزء اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشند و نه از راویان ایشان هستند، بلکه از غریبه‌ها می‌باشند.»

حاصل سخن این که هنگامی که امام صادق علیه‌السلام از دنیا رحلت نمود، عده ای از اسماعیلیه امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام را پذیرفتند و بقیه‌ی آنان دو دسته شدند؛ گروهی از اعتقاد به زنده بودن اسماعیل بازگشتند و به امامت فرزند او، محمد بن اسماعیل معتقد شدند، به گمان این که امامت از اسماعیل به فرزندش محمد منتقل شده و فرزند اسماعیل سزاوارتر به مقام پدر می‌باشد تا برادرش [یعنی موسی بن جعفر] و گروهی همچنان بر اعتقاد خود به زنده بودن اسماعیل باقی ماندند که امروز احدی از آنان باقی

نمانده است و این دو گروه به اسماعیلیه معروف شدند و اکنون اسماعیلیه کسانی هستند که گمان می‌کنند امامت بعد از اسماعیل تا قیامت در فرزندان او قرار خواهد داشت. [۱۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص ۲۸۴.

[۲] کافی ج ۱ / ۳۰۹، کتاب الحجهٔ؛ باب النص علی الکاظم علیه السلام.

[۳] بحار ج ۴ / ۱۲۷.

[۴] بحارالأنوار ج ۴۷ / ۲۵۴.

[۵] بحارالأنوار ج ۱ / ۱۸۸.

[۶] و پس از آن همواره مردم این جمله را بر کفن‌های اموات خود می‌نوشتند و به گوش من رسید که بعضی از روی جمود نام اسماعیل را نیز برای شهادت به یگانگی خداوند می‌نوشته‌اند.

[۷] ارشاد مفید، ص ۲۸۵.

[۸] اکمال الدین ج ۱ / ۱۶۳؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۷.

[۹] بحار ج ۴۷ / ۲۵۵.

[۱۰] ارشاد مفید، ص ۲۸۵.

[۱۱] ارشاد، ج ۲ / ۲۰۱، مترجم، چاپ اسلامیه.

اطاعت حیوانات از حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بهترین زنان شما زنی است که اگر مال در اختیارش گذاشتی سپاسگزاری کند و اگر به مصلحتی از وی منع نمودی خشنود و راضی باشد.

و از ابوخالد کابلی در حدیثی نقل می‌کند که:

حضرت صادق علیه‌السلام نامه‌ای به او داد که در جنگلی ببرد و فرمود: هر درنده‌ای که با تو آمد او را بیاور. ابوخالد رفت و در راه برگشت درنده‌ای با او آمد. هنگامی که وارد شد، حضرت با او سخن گفت و من از رامی آن حیوان تعجب کردم. سپس حیوان رفت و طولی نکشید که برگشت در حالی که کیسه‌ای در دهان داشت. گفتم: این چیز عجیبی است. حضرت فرمود: ابوخالد! این کیسه‌ی پولی است که فلان کس به وسیله‌ی مفضل بن عمر برای من فرستاده و اینک به آن نیاز داشتم، این حیوان را فرستادم تا کیسه را بیاورد. و اینجا باش تا مفضل بیاید. چند روزی آن جا ماندم تا مفضل آمد و قصه را بیان کرد. سپس آن حیوان را حاضر کردند و مفضل آن را شناخت و گفت این همان است که در راه به او برخوردم و کیسه را از من گرفت.

اطاعت شیر از حضرت

در ایام خلافت منصور – لعنهٔ الله علیه – امام صادق (علیه‌السلام) جهت انجام پاره ای امور به کوفه رفتند؛ پس از انجام کارها، قصد مراجعت به مدینه را نمودند.

در راه باز گشت به مدینه، عده ای فضلا و علمای اسلام نیز همراه امام صادق (علیه‌السلام) بودند، ناگهان به شیری برخوردند، یکی از آنها که ابراهیم ادهم نام داشت به علمای دیگر گفت: همگی کنار بایستید تا ببینم، امام (علیه‌السلام) با این شیر چه می کند؟

امام صادق (علیه‌السلام) جلوتر رفت و گوش او را گرفت و از راه دورش کرد؛ آن گاه رو به آن جماعت کرد و فرمود: «آگاه باشید! اگر مردم آن چنان که باید، خدا را اطاعت می کردند بارهای خود را پشت شیر می گذاشتند». [۱] .

آری، بیایید مقداری به طاعت و بندگی خود در برابر معبودمان فکر کنیم؟!

____

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

اطلاع حضرت از خلفای آینده

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که بدون حق و صلاحیت خواستار ریاست باشد باید به حق و درستی از اطاعت مردم محروم بماند.

روایت است که در اواخر دولت بنی‌امیه، جمعی کثیر از بنی‌هاشم و بنی‌عباس و اولاد امام حسن علیه‌السلام و غیر ایشان اجتماع کردند که یکی را از میان خود اختیار نمایند و با او بیعت کنند و او را خلیفه سازند و لشکر جمع نموده بنی‌مروان را براندازند. پس محمد و ابراهیم که پسران عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب بودند را انتخاب نمودند و چون آن‌ها همه به خلافت آن دو برادر راضی شدند گفتند: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین را نیز باید طلبید و مجبور کرد، شاید که او هم بیعت کند.

عبدالله بن حسن مثنی که پدر محمد و ابراهیم بود گفت: او را می‌طلبید، می‌ترسم که کار شما را خراب کند. ایشان قبول نکردند و کسی به خدمت آن حضرت فرستاده، استدعای قدوم آن جناب نمودند. چون آن حضرت حاضر شد از سبب اجتماع پرسید. موضوع را به حضرت گفتند. آن حضرت به عبدالله فرمود که اگر باید با شما بیعت کرد، چرا تو را کنار گذاشته و با پسرانت بیعت می‌کنند. عبدالله به آن حضرت از روی بی‌ادبی گفت: که منع نمی‌کنند تو را از بیعت پسران من الاحسد. پس دست بده تا با تو بیعت کنیم. آن حضرت فرمود: این امر نه به من تعلق می‌گیرد و نه به یکی از دو پسر تو و چون ابوجعفر دوانیقی و برادرانش سفاح و ابراهیم و عموهای ایشان حاضر بودند و ابوجعفر در آن روز قبای زردی پوشیده بود. آن حضرت اشاره به سفاح کرد و فرمود: این امر تعلق به او خواهد گرفت و بعد از آن به صاحب قبای زرد، به خدا که زنان و کودکان ایشان با امر خلافت بازی خواهند کرد. بعد از آن حضرت برخاست و از مجلس بیرون رفت و آخر آن چنان شد که آن حضرت فرموده بود.

اطلاع حضرت از سؤال اشخاص

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دو مسلمان که یکدیگر را ملاقات می‌کنند، برتر از این دو آن کسی است که بیشتر به رفیقش دوستی دارد.

و از شهاب بن عبد ربه نقل می‌کند که گفت: برای مسأله‌ای خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم؛ بدون سؤال فرمود: اگر می‌خواهی بپرس و اگر می‌خواهی از سؤالت خبر دهم، گفتم: قربانت شوم، شما خبر بدهید. سپس نقل می‌کند که مسأله را بیان کرد، شهاب گفت: آری سؤال من همین بود. آن گاه حضرت پاسخش را فرمود.

و چندین مرتبه این جریان برای شهاب اتفاق افتاد که حضرت از سؤال او خبر می‌داد و چون تصدیق می‌کرد، پاسخش را می‌فرمود.

اطلاع حضرت از کشته شدن یکی از یاران

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آدمی که از ذلت و حقارت کوچکی احساس ناراحتی و اندوه می‌کند و همین جزع و

بی‌قراری، او را به ذلت بزرگتری گرفتار می‌نماید.

ابوبصیر روایت می‌کند که روزی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای ابابصیر! آن چه به تو می‌گویم به کسی نگو و این سخن را کتمان کن تا روزی که این امر وقوع یابد.

گفتم: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مطیع و فرمانبردارم به هر چه شما امر بفرمائید. فرمود: که معلی بن حنینس به سبب داوود بن علی به درجه عالی می‌رسد که بدون آن معلی را چنین درجه‌ای میسر نمی‌شود. گفتم: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از داوود چه کاری سر می‌زند که موجب درجه معلی می‌گردد.

فرمود: که به زودی داوود والی مدینه شود و معلی را به هم صحبتی خود می‌طلبد و بعد از آن به قتلش رسانده و بدنش را سلب [۱] می‌کند. گفتم: یابن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم این قضیه کی وقوع می‌یابد؟

فرمود: در سال آینده واقع خواهد شد. ابوبصیر می‌گوید:

چون یک سال از این سخن گذشت، داوود والی مدینه شد و معلی را طلب نمود و گفت: مرا از اصحاب ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام خبر بده و اسامی ایشان را بر ورقه بنویس. معلی گفت: به خدا من از ایشان خبری ندارم و مطلقا از احوال ایشان مطلع نیستم.

داوود گفت: از ایشان بی‌خبر نیستی ولی از من پنهان می‌کنی. مطمئن باش اگر از همه اخبار و کیفیت حال ایشان به من اطلاع ندهی تو را به قتل می‌رسانم.

معلی گفت: مرا به قتل و کشتن تهدید می‌کنی؟ به خدا که از کشته شدن باک ندارم و اگر بر تمامی احوال ایشان مطلع باشم به تو خبر نمی‌دهم. داوود غلامان خود را به قتل آن نیکو اعتقاد و پاکیزه نهاد دستور داد و بعد از قتل بدنش را سلب نمود.

پی نوشت ها:

[۱] جدا کردن.

اطمینان خاطر از امامت حضرت

ابن‌سنان از حضرت امام صادق علیه‌السلام سؤال کرد چه موقع اموال نوجوان در اختیارش گذارده می‌شود؟ فرمود: موقعی که بالغ شود و به علاوه رشد عقلی وی نیز معلوم گردد و سفیه یا ضعیف العقل نباشد.

شعیب عقرقوفی روایت می‌کند که شخصی هزار درهم به من داد که به خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام ببرم با خود گفتم باید دلیلی و برهانی از آن حضرت ببینی تا اطمینان خاطرت حاصل شود. پنج درهم از آن برداشتم در کیسه خود گذاشتم و پنج درهم بی‌ارزش به جای آن گذاشتم به خدمت آن حضرت رفتم و کیسه زر را سپردم.

بلافاصله کیسه را گشوده، پهن کرد و آن پنج درهم را جدا کرده و فرمود که مال خود را بگیر و مال ما را به ما ده. من آن پنج درهم را بیرون آورده تسلیم آن حضرت کردم و عذرخواهی بسیار نمودم.

اعتراف مرد دروغگو

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه کار است که به آن سه چیز زیان نمی‌رساند: دعا به وقت اندوه، طلب آمرزش از خدا و سپاس نعمت.

و از ابان بن تغلب نقل می‌کند که گفت:

بر حضرت صادق علیه‌السلام وارد شدیم، مردی از اهل کوفه آن جا بود، حضرت درباره‌ی مالی که به او داده بودند که به حضرت برساند به او تندی می کرد و می‌فرمود: مال مرا بردی؟ گفت: به خدا! من چنین کاری نکرده‌ام؛ حضرت خشمناك شده و راست نشست و چند مرتبه فرمود:

به خدا! من نکرده‌ام!! تو ای ابان و تو ای زیاد به خدا! اگر امین خدا و جانشین او در زمینش و حجت او بر بندگانش بودید، آن چه این مرد با مال کرده برای شما پوشیده نمی‌ماند. در این هنگام مرد گفت: قربانت شوم، من مال را گرفتم.

اعجاز امام صادق درباره‌ی رفید

رفید می گوید: من غلام یزید بن عمر بن هبیره بودم. روزی مورد غضب مولایم واقع شدم و به کشتنم سوگند یاد کرد. من از او گریختم و به امام صادق (ع) پناهنده شدم و حال خود را برای حضرت بیان کردم و امام به من فرمود: برو سلام مرا به او برسان و بگو من غلام تو رفید را پناه دادم. به او آسیبی مرسان. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم! او اهل شام است و عقیده‌ی پلیدی دارد. فرمود: به آنچه به تو گفتم عمل کن. من راه شام را در پیش گرفتم و به بیابانی رسیدم. مرد عربی به من رو آورد و گفت: کجا می‌روی؟ من چهره‌ی مردی را می‌بینم که کشته می‌شود. آن گاه گفت: دستت را بیرون بیاور. چون بیرون آوردم گفت: دست مردی است که کشته می‌شود. سپس گفت: پایت را نشان بده. پایم را بیرون آوردم. گفت: پای مردی است که کشته می‌شود. سپس گفت: تنت را نشان بده. چون تنم را دید گفت: علائم مرگ در آن است. آن گاه گفت: زبانت را بیرون آر. چون زبانم را بیرون آوردم گفت: برو که باکی نداری، زیرا زبانت پیغامی دارد که اگر به کوه‌های استوار رسانی مطیع تو باشند. آمدم تا به خانه‌ی هبیره رسیدم و اجازه خواستم. چون وارد شدم گفت: ای خیانتکار! با پای خود نزد من آمده‌ای! ای غلام! زود بساط قتل را پهن کن و شمشیر را بیاور. سپس دستور داد شانه و سرم را بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزند. گفتم: ای امیر! تو که مرا به اجبار نیاوردی بلکه من به اختیار خود پیش تو آمده‌ام. پیامی دارم که می‌خواهم به تو باز گویم و سپس خود دانی. گفت: بگو. گفتم: مجلس باید خلوت شود. حاضران را بیرون کرد. گفتم جعفر بن محمد می گوید: من غلام تو رفید را پناه دادم. با خشم خود به او آسیبی مرسان. گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد به تو چنین گفته و به من سلام رسانیده؟! من برایش سوگند یاد کردم. او سه بار سخنش را تکرار کرد و من جواب گفتم.

سپس شانه‌های مرا باز کرد و گفت: من به این قناعت نمی‌کنم و از تو خرسند نمی‌شوم جز آنکه همان کار را با من بکنی. گفتم: دست من به این کار دراز نمی‌شود و وجدانم به آن اجازه نمی‌دهد. گفت: به خدا که من جز به آن قانع نمی‌شوم. لذا من شانه‌های او را بستم و بازش کردم. سپس او مهر خود را به من داد و گفت: تو اختیاردار کارهای من هستی و هر گونه خواهی عمل کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی مترجم، ج ۲، ص ۳۷۹.

اکنون عمویم کشته شد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز از روش انبیاء الهی است: استعمال بوی خوش، کوتاه کردن مو، و زیاد پاسخ گفتن به نیاز جنسی زن.

نقل شده که: روزی آن حضرت فرمود:

انا لله و انا الیه راجعون، علت را پرسیدند؛ فرمود: اکنون عمویم زید کشته شد. تاریخ را نوشتند و هنگامی که خبر قتل زید از عراق

رسید، دیدند مطابق تاریخ است.

اگر عشق نبود...

ابرها از آسمان رمیده‌اند و شن‌ها در شنزار، مویه می‌کنند و زنگ‌ها، با فریاد مردم آمیخته‌اند.

خورشید، پله – پله پایین می‌آید. انگار می‌خواهد تنهای تنها باشد. ورق برمی‌گردد.

همراه با شمیم آبشار، بارش رحمت بر کویر، جاری می‌شود و با عبورش، حریری از شوق و شور، بر سر حاجیان برگشته از دیدار خانه‌ی دوست، پهن می‌شود، و هرکه او را در لباس احتشام می‌بیند، نمی‌تواند دست ادب بر سینه نگذارد. بعضی چند قدم جلوتر حرکت می‌کنند.

و آن که این سلاله‌ی نور را با شولایی از عشق می‌بیند، رفیقش را ندا می‌کند. و رفیقش سر تعظیم فرود می‌آورد و دست بر سینه؛ «السلام علیك یا جعفر بن محمد!»

امام نیز چنان محبت فرماید که از حلاوت صدایش عسل به ذائقه‌ی زائر می‌ریزد.

سوی دیگر، جوانی دست همسرش را در دست گرفته و می‌فشرد، که:

– آی!... ببین! آن آقا، همانی است که در میقات، همگان را مسحور لبیك‌اش کرده بود. او که تعریفش را برایت کردم... هر چه همراهش می‌گفت: مولای من! بگو «لبیك» !... و نمی‌گفت. فقط از شوق می‌لرزید، و قطره‌های مروارید اشك، بر صفحه‌ی چهره‌اش می‌رقصیدند. شنیدم که گفت: بگویم «لبیك» وخطاب رسد: «لا لبیک و لا سعدیک» ! نمی‌دانی چه میقات زیبایی بود با او... ولی افسوس در موسم حج، چرا او را نیافتم؟ انگار فقط او بود و همگان هیچ بودند.

امام صادق علیه‌السلام از سلاله‌ی رحمت است و منادی رأفت، نمی‌پسندد مردم به خاطر احترام او در گرمای طاقت‌فرسا، آزار ببینند. بنابراین، آرام – آرام مسیر راه را عوض می‌کند. «زراره» می‌گوید:

– مولایم! این مردم را از فیض حضور و عبور خویش، محروم نفرمایند. مولا چنین فرماید:

– زراره! نمی‌خواهم به خاطر احترام من، آزار شوند.

قدم‌های با صلابتش از ریگزار تفتیده می‌گذرد و همراه زراره، از مسیری دورتر به طرف مدینهٔالنبی حرکت می‌کنند.

قطره‌های شبنم‌وار عرق، بر صورت گندمگون امام، می‌غلتند. و هر قطره بوسه‌زنان، راهی را از پیشانی تا محاسنش باز می‌کنند و بر ریگزار خشك می‌چکند؛ و داعی در باران!

نزدیك روستایی می‌رسند؛ نزدیك ظهر. امام می‌گوید:

– زراره! در این نزدیکی، آبادی‌ای است؛ بی آن که مردم را از حضورم باخبر کنی، قدری نان و ماست تهیه کن.

زراره حرکت می‌کند و امام، آرام بر تخته سنگی می‌نشیند.

ساعتی می‌گذرد. زراره بر می‌گردد. از دور، در فاصله‌ی چند قدمی امام، انگار برقی از آسمان قامتش را می‌سوزاند و انگار هوا چنان بخیل و سفت می‌شود که دیگر تاب رفتنش را می‌گیرد. فقط می‌تواند تماشا کند:

کودکی سیاه چرده، سر بر دوش امام می‌گرید و دانه‌های اشك امام بر شانه‌ی کودك جاری است.

چنان که انگار گلاب اشکش بی‌امان می‌بارد.

زراره از نگاه مولا، جان می‌گیرد. جلو می‌آید:

– مولایم! شما را چه شده است؟ این کودك کیست؟

امام، پرده‌ی اشك را کنار می‌زند.

–ای زراره! تـا رفتی، این کودک و توپ کوچکش آمدنـد. بـا پـا، توپش را به طرفم پرتـاپ کرد و تـا پـایم را روی توپ گذاشـتم، نگاهی معصومانه کرد و گفت:

– توپم را رها کن!... می‌خواهم بازی کنم.

نگاهش کردم و پرسیدم:

– پسرم! اهل کجایی؟

گفت:

– آقا! اهل همین آبادی نزدیک.

گفتم:

– نزدیک بیا عزیز من! چند گام نزدیک‌تر.

تا پیش آمد، دوباره پرسیدم:

– پسرکم! جعفر پسر محمد را می‌شناسی؟

نگاه زراره به چهره‌ی امام، خیره مانده است. رنگ چهره‌ی امام تغییر می‌کند و لرزشـی نامحسوس بر تارهای صوتی‌اش می‌نشـیند. و همزمان قطره‌های اشک امام، جاری می‌شوند. امام، دوباره به زحمت سخن می گوید:

– زراره! تا این را پرسیدم، این کودک، مؤدب و با صلابت ایستاد و گفت:

– بله! می‌شناسم... او مولای من و تمام عشیره‌ی ما است، که شیعه‌ی جعفری هستیم. گفتم:

– پسرم! او را می‌شناسی؟

آنچه از من می‌دانست، گفت. ای زراره! بسیار فصیح و زیبا! او را جلوتر خواندم و باز سؤال کردم:

– پسرکم! این‌ها را چه کسی به تو آموخته؟

گفت:

– پدرم... آقا!

گفتم:

– عزیز من! هیچ می‌دانی این جعفر، پسر محمد، اهل کجاست؟

– او اهل شهر پیامبر (مدینه) است.

گفتم:

– آیا تا به حال از پدرت خواسته‌یی تو را برای دیدارش به مدینه ببرد؟ کلام امام که به این جا می‌رسد، شانه‌هایش می‌لرزند و ادامه می‌دهد:

–ای وای! زراره! تا این را گفتم، انگار بغض سالیان کودک ترکید... در میان اشک چنین گفت:

– پدرم به بهانه‌ی هر کار خوبی که می کنم، قول زیارتش را به من می‌دهد، ولی افسوس که باید بسیار کار کند، تا روزی من و پنج خواهر و برادرم را به دست آورد... به خاطر همین، وقت ندارد ما را به مدینه و دست‌بوسی آقا ببرد.

– زراره! این بود که بی اختیار، او را در آغوش کشیدم.

زراره می گوید: خورشید به قلب آسمان رسیده بود، که امام، پس از سکوتی کوتاه می گوید:

– یا زراره!

«آیا دین، غیر از دوست داشتن و تنفر داشتن است.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵۵۰؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

اگر مستحقی نبود...

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: روزهای زندگی سه روزند: روزی که گذشته و روزی که در آن هستی، پس سزاوار است غنیمت بدانی و از وقت کمال استفاده را بنمایی، سوم روز فردایی که نیامده و معلوم نیست چه بشود و تو موفق باشی در آینده استفاده کنی.

و از محمد بن مسلم در حدیث مستحقین زکات نقل می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: اگر مستحقی پیدا نشد، زکات را چه باید کرد؟ فرمود: ممکن نیست خداوند چیزی را واجب کند و مصرف نداشته باشد.

التماس بزغاله و پرنده از حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که عالم به مقتضیات زمان خود باشد مورد هجوم اشتباهات قرار نمی‌گیرد.

جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که روزی در ملازمت حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام به راهی می‌رفتیم، قصابی را دیدم که بزغاله‌ای را خوابانیده و قصد ذبح او را دارد. در آن هنگام بزغاله فریادی کرد. آن حضرت فرمود: ای قصاب، قیمت این بزغاله را آن چه باشد از من بگیر و ذبحش نکن.

قصاب چهار درهم از ملازم آن حضرت گرفته و بزغاله را رها کرد. پس در خدمت آن حضرت می‌رفتیم. ناگاه دیدم که عقابی به دنبال پرنده‌ای پرواز می‌نمود.

نزدیک بود که پرنده را بگیرد، پرنده فریادی کشید. دیدم که آن حضرت به آستین مبارک اشاره فرمود. آن عقاب از عقب آن پرنده منحرف گردید. بعد از آن حضرت فرمود آن بزغاله را که قصاب قصد ذبحش را داشت، چون مرا دید گفت: استجیر الله و بکم اهل البیت مما ادنی. یعنی پناه می‌برم به خدا و شما که اهل‌بیت رسالتید از آن چه این مرد قصاب به من قصد دارد. من او را خلاص گردانیدم و هم چنین پرنده التماس نمود من او را از چنگال عقاب رهانیدم.

امام از گناه مخفی جارودی خبر می‌دهد

هارون بن رئاب گوید: برادری داشتم که جارودی [۱] مذهب بود. یک روز بر حضرت وارد شدم. فرمود برادرت که جارودی است چگونه است. گفتم: او نزد قاضی و نزد همسایگان پسندیده و مرضی است و در همه حالات خود عیبی ندارد مگر اینکه به ولایت شما اقرار ندارد. فرمد: چه چیز در این کار مانع است. گفتم: گمانش این است که این از ورع و پرهیزکاری و خداترسی اوست. فرمود: کجا بود ورع او در شب نهر بلخ؟

راوی گوید: بر برادرم وارد شدم و به او گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! قصه‌ی شب نهر بلخ چه بوده است؟ ماجرای گفت و گو با حضرت صادق را برای او نقل کردم. برادرم گفت: آیا حضرت صادق (ع) تو را از این اسرار با خبر کرد!؟ گفتم: بلی گفت: شهادت می‌دهم که او حجت خداوند است. پرسیدم: قصه‌ی شب نهر بلخ چیست؟ گفت: از پشت نهر بلخ می‌آمدم. با مردی رفیق راه شدم که همراه او کنیزی بود آوازه خوان. آن مرد گفت: هوا سرد است. یا تو آتشی برای ما مهیا کن و من از وسائل نگهبانی کنم یا من به طلب وسیله‌ی آتش می‌روم و تو وسائل ما را حفظ کن. من گفتم: من نگهبانی می‌کنم و تو برای تهیه‌ی وسیله‌ی آتش

برو. او رفت و من برخاستم و بـا آن کنیزک زنا کردم. به خـدا سوگنـد نه کنیز این سـر را برای کسـی فاش کرده و نه من به احـدی گفته‌ام و جز خدا کسی از آن آگاه نبود. سپس وحشتی بر برادرم عارض شد.

سال بعـد همراه او پیش امام صادق رفتیم و بیرون نیامـدیم مگر آنکه او به امامت امام صادق و اجـداد او اعتقاد کامل یافت. عندلیب گوید: دل چو آیینه اگر پاک و مصفا باشد

رخ دلدار در آن آیینه پیدا باشد نیست از کوی وفا میل بهشتم که به من

پایه دیوار دلم سایه‌ی طوبا باشد گفته بودی که به شمشیر غمت خواهم کشت

بکش ای جان که مرا عین تمنا باشد درد بیمار محبت به دوا به نشود

گر طبیب سر بالینش مسیحا باشد هرکه بیند رخ تو محو تماشا گردد

رخ خوب تو مگر دفتر مانا [۲] باشد عندلیبا همه مرغان به نوا آمده‌اند

مگر آن گل به چمن گرم تماشا باشد

پی نوشت ها:

[۱] جارودیه گروهی از زیـدیه و منسوب به ابوالنجم زیاد بن منـدب معروف به جارود هسـتند که از غلات شیعه است. وی در سال ۱۵۰ فوت کرده. جارودیه از فرق و شعبات زیدیه‌اند و به چند دسته تقسیم شده‌اند. یکی از آنها تابعین ابی‌الجارود است. (الفرق بین الفرق، ص ۲۵ - ۲۴ و لغتنامه‌ی دهخدا، ج ۱۶، ص ۴۳ و بحار، ج ۷، ص ۲۹).

[۲] مانی، نقاشـی بود مشهور، متولد ۲۱۶ میلادی، متوفای ۲۷۶ یا ۲۷۷ میلادی. وی دینی بین دین مجوس و مسـیحیت اختراع نمـده بود. عیسی را قبول داشت و موسی را قبول نداشت. از امام صادق سؤال شد: عقاید مانی چه بوده؟ فرمود: وی در اثر جست و جو در ادیان، بخشـی از دین مسیح را در هم آمیخت؛ در راه مستقیم نبود. دفتر نقاشی او زیباترین اشکال و خطوط را داشت (دایرةالمعارف دشتی، ج ۹، ص ۳۸ و بعد)؛ از آن جهت شاعر، رخ معشوقه را به دفتر او تشبیه کرده است.

امام سجاد و نیازمند

امـام سـجاد علیه‌السـلام از انگـور خوشـشان می‌آمـد. یکی از خـدمتکاران ایشـان از بـازار عبور می‌کرد. دیـد انگور خوب و تـازه‌ای آورده‌اند. بدون این که به حضرت خبر دهد، با پول خود مقداری انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل آن حضرت نهاد. حضرت تبسمی کردند. معلوم بود که از انگور خوششان آمده است، دست دراز کردند تا دانه‌ای از انگور را در دهان مبارکشان بگذارند که ناگهـان فقیری در زد و عرض کرد: وقـت افطـار اسـت و من گرسـنه‌ام، غـذایی به من بدهیـد. حضـرت به آن خـدمتکار فرمـود: این انگورهـا را برداریـد و به او بدهیـد. خـدمتکار عرض کرد: یـابن رسول الله، آن شـخص همه انگورها را لازم نـدارد، مقـداری از این انگورها را به او بدهیـد و بقیه را خودتان میل کنیـد. حضـرت فرمودنـد: همه‌ی را بردار و به او بده. خدمتکار نیز به امر حضـرت این کار را کرد و ایشان با غـذای دیگری افطار کردند. فردای آن روز نیز دوباره امام روزه‌دار بودند. خدمتکار مجددا به بازار رفت و از همان انگور خرید و به هنگام افطار در مقابل ایشان نهاد حضـرت نیز مجددا اظهار خرسـندی کردند و خواسـتند با انگور افطار کنند که مجـددا فقیر دیگری در زد و غـذا خواست. امام مجددا تمام انگور را به خدمتکار دادند که به فقیر بدهد. روز سوم نیز خدمتکار به بـازار رفت و انگور خریـد و در وقت افطـار انگور را در مقابـل امـام نهـاد مجـددا فقیری در زد و غـذا خواست امام بار دیگر تمام انگور را به فقیر داد. خدمتکار روز چهارم نیز انگور خرید و در هنگام افطار در مقابل امام قرار داد، آن شب فقیری نیامد و حضـرت از آن انگور میل کردند [۱] احسان به نفس که در قرآن و روایات از آن سخن به میان آمده است همین است. این کار تصمیم و نیز

دعای قبل از تصمیم می‌خواهد؛ چرا که ما نیروی کمی داریم و نمی‌توانیم تزکیه نفس کنیم و باید از خدای متعال بخواهیم تا در این راه به ما کمک کند. همان طور که برای امور دنیایی دعا کنیم باید در امور اخروی نیز دعا کنیم.

بسیارند کسانی که چهل روز زیارت عاشورا را با حضور قلب می‌خوانند تا حاجتشان برآورده شود. آیا نباید چهل روز زیارت عاشورا را بخوانند تا خدا به او کمک کند و توفیق تزکیه نفس پیدا کند؟ گرفتاری‌های دنیا هر چه باشند بر طرف می‌شوند و حتی اگر برطرف نشوند باکی نیست، اما مشکلات اخروی که حل شدنی نیست. صد سال، هزار سال، بلکه بیشتر و بیشتر ادامه دارند و برطرف نمی‌شوند.

یکی از مراجع تقلید گذشته برای بنده نقل می‌کرد: قبل از این که مرجع تقلید شوم، کم‌تر با مردم محشور بودم و وقتی متصدی امور مرجعیت شدم تصمیم گرفتم نه از کسی گله‌ای داشته باشم و نه توقع. به کار بستن تصمیم مشکل است، ایشان با خود عهد کرده بود که از کسی گله نکند؛ مثلاـ اگر کسی بعد از سال‌ها رفاقت دیگر در نماز جماعتش حاضر نشد از او گله نکند و من هیچ وقت ندیدم از کسی شکوه کند. نیز عهد کرده بود که از کسی توقعی نداشته باشد. این یک عمل درونی است. انسان معمولا از دیگران توقع دارد، اما برای این که خوار نشود و از چشم دیگران نیفتد نمی‌گوید. ولی آن توقع درونی اعصابش را به هم می‌ریزد.

به هر حال کسی که به دیگران خدمت می‌کند، پول می‌دهد، کار خیر انجام می‌دهد، در واقع در حال پر بار کردن نامه اعمال خویش است و این کار را باید آن قدر تکرار کند تا ملکه شود. تا این مقام به دست نیاید درک آن مشکل است.

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۶، ص ۳۵۰.

امام صادق معجزه حضرت ابراهیم را تکرار نمودند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به شما سفارش می‌کنم، پرهیزگار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمائید.

یونس بن ظبیان نقل می‌کند که با جمعیتی زیاد در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم. شخصی از حضرت سؤال کرد: یابن رسول‌الله پرنده‌هایی را که خداوند در قرآن مجید ذکر نموده و خطاب به ابراهیم فرموده است: من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن.

آیا آن پرندگان از یک جنس بودند یا جنس‌های مختلف؟

حضرت فرمود: آیا می‌خواهید مانند آن معجزه را به شما نشان دهم؟ ما همه گفتیم: بلی یابن رسول‌الله. حضرت چهار پرنده از جنس‌های مختلف را احضار فرمود طاووس و باز و کبوتر و کلاغ و آنها را ذبح نمود و سرهای آن‌ها را نزد خود نگه داشت و بقیه آن‌ها را دستور داد با گوشت و استخوان کوبیدند و بعد به چهار قسمت تقسیم نمودند و در چهار خانه قرار دادند و بعد اول طاووس را صدا زدند. ما همگی دیدیم که ذره ذره از هر گوشه خانه جدا شدند و به هم پیوستند و طاووس مثل اول ساخته شد و سرش به تن آن متصل شد. بعد از آن بقیه پرنده‌ها را صدا زد و به همین منوال آن‌ها هم به صورت قبلی خود درآمدند و چهار پرنده زنده شدند و بعد ما پس از اجازه از حضرت از آن مجلس بیرون رفتیم.

امام صادق و کرامات در اعلام حوادث

اعلام حوادث دو نوع است یک نوع از گذشته و نوعی از آینده است اکثر کهنه و سحره و مرتاضین هند از گذشته دوری که همه

بی‌خبرند بدون آنکه مراجعه به تاریخ کرده باشند خبر می‌دهند یا از حروف اعداد و رمل و اسطرلاب می‌توانند از آینده خبر دهند که آن هم غالب درست درنمی‌آید ولی امام که مؤید من عندالله است و از سرچشمه وحی و الهام ربانی سرچشمه می‌گیرد و در مکتب ربوبی تربیت می‌شود گذشته در نظر او چون آینده است و آینده مانند گذشته است به هر دو جانب به یک نظر می‌نگرد و از هر دو خبر می‌دهد در این اعلام و اخبار از حوادث وقایع وسایط فنی مانند حروف و اعداد در کار نیست بلکه به صفای نفسانی می‌بیند و به علم می‌داند و خبر می‌دهد.

امام جعفرصادق علیه‌السلام که از خاندان رسالت و عالم به گذشته و آینده تا روز قیامت بوده از اکثر وقایع خبر می‌داد و به سبب اهمیت موضوع در مصادیق خاص مفاهیم کلی را بیان می‌فرمود و اعلام حوادث می‌کرد - یکی از مواردی که خبر داد همانطور شد راجع به سقوط بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس و محمد و ابراهیم بود خبر داد - و همچنین شعیب بن میثم تمار که از اصحاب او بود خبر داد که مرگ تو نزدیک شده است.

فرمود یا شعیب ما احسن بالرجل میموت و هو لنا ولی و یعادی عدونا.

یعنی هیچ چیزی برای مرد بهتر از مرگ نیست ما آن را دوست می‌داریم و دشمنان ما آن را دشمن می‌دارند.

یا شعیب والله انی لا اعلم ان من ما علی هذا انه لعلی حال حسنه به خدا سوگند من می‌دانم که اگر بر این حال کسی بمیرد «یعنی حال ایمان به مرگ و ایمان به ولایت اهل‌بیت» با بهترین حالی درگذشته است.

قال (ع) یا شعیب احسن الی نفسک وصل قرابتک و تعاهد اخوانک و لا تستبد بالشیء تقول ادخر لنفسی و عیالی ان الذی خلقهم هو الذی یرزقهم.

ای پسر تمار به نفس خودت نیکی کن - صله رحم کن - خویشان و اقرباء ببین با دوستان وفاء به عهد نما و چیزی را اندوخته مکن که خدای بزرگ رازق عیال و اولاد تو و همه می‌باشد او است که بندگان را آفریده و رزق آنها را می‌دهد شعیب به وصایای امام ششم عمل کرد و یک ماه پس از این خبر درگذشت. [۱] .

امام صادق علیه‌السلام خبر داد که اسحقاق بن عمار صیرفی که از روات موثق و جلیل‌القدر بود به زودی در شهر ربیع خواهد مرد اسحاق عرض کرد یابن رسول‌الله مردم مال فراوان نزد من دارند و من از بسیاری طلب دارم می‌ترسم بمیرم و حساب من با مردم بماند فقال علیه‌السلام اجمع اموالک فی شهر ربیع فرمود اموال خودت را جمع کن ماه ربیع ماه آخر عمر تو است و در همان ماه هم مرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز به نقل الامام الصادق ص ۲۹۰ ج ۱.

[۲] رجال کشی در احوال معلی ص ۲۳۹.

امام صادق و مرد جبل عاملی

قطب راوندی و ابن‌شهرآشوب از هشام بن الحکم روایت کرده‌اند که مردی از ملوک جبل از دوستان حضرت صادق علیه‌السلام بود و هر سال به حج می‌رفت و قبل از سفر حج وارد مدینه می‌شد و به ملاقات امام صادق علیه‌السلام می‌رفت. حضرت او را منزل می‌داد و او از کثرت محبت و ارادتی که به امام صادق علیه‌السلام داشت، ماندن خود را در خانه‌ی آن حضرت طول می‌داد. یک نوبت که به مدینه آمده بود و مهمان امام صادق علیه‌السلام بود، وقتی می‌خواست از خدمت امام مرخص شود، ده هزار درهم به آن حضرت داد و گفت تا برای او خانه‌ای در مدینه بخرد که هر گاه به مدینه می‌آید، مزاحم آن حضرت نشود.

امام علیه‌السلام آن مبلغ را از مرد جبل عاملی گرفت و او به جانب حج رفت. چون از حج مراجعت کرد و خدمت حضرت شرفیاب شد، عرض کرد:

برای من خانه خریدید؟

حضرت فرمود: بلی.

سپس کاغذی به او داد و گفت: این قباله‌ی آن خانه است.

مرد چون قباله را خواند، دید نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

این قباله‌ی خانه‌ای است که جعفر بن محمد خریده از برای فلان بن فلان جبلی و آن خانه واقع است در فردوس برین محدود به حدود اربعه: حد اول به خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حد دوم به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حد سوم به خانه‌ی حسن بن علی علیه‌السلام، حد چهارم به خانه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام. امیدوارم که حق‌تعالی از تو قبول فرموده باشد و عوض در بهشت به تو عطا فرماید.

پس آن مرد قباله را بگرفت و با خود داشت تا گاهی که عمرش منقضی شد و علت موت او را دریافت. پس جمیع اهل و عیال خود را جمع کرد و ایشان را قسم داد و وصیت کرد که: چون مردم، این نوشته را در قبر من بگذارید.

ایشان نیز چنین کردند. روز دیگر که سر قبرش رفتند، همان نوشته را یافتند که در روی قبر بود و بر آن نوشته شده بود که به خدا سوگند جعفر بن محمد علیه‌السلام بدانچه برای من گفته و نوشته بود، وفا کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، ج ۲، صص ۲۴۶ و ۲۴۷.

امام صادق همسرم را زنده کرد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: فروتنی و تواضع، مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.

علی بن حمزه نقل می‌کند که سالی در محضر امام صادق علیه‌السلام به حج رفتیم در راه به یک درخت خرما رسیدیم و در سایه آن برای استراحت توقف کردیم. حضرت دعایی نمودند و فرمودند: ای درخت ما را اطعام کن از آنچه خداوند متعال از روزی بندگانش در تو خلق فرموده است. درخت نخل که خشک بود بلافاصله سبز و پر برگ و میوه خرما شد و شاخه‌هایش را به سمت امام صادق علیه‌السلام خم کرد.

حضرت به من فرمود: بسم الله بگو هر قدر میل داری تناول کن. رطب‌هایی را چیدم و تناول کردم که به لطافت و شیرینی آن‌ها هرگز ندیده بودم یک اعرابی نیز آن جا بود گفت: من در عمرم از هیچ کس جادویی عظیم‌تر از این ندیده بودم. حضرت فرمود: ما وارثان اسرار نبوتیم و سحر و جادو به ما نسبت ندارد ما از خداوند متعال می‌خواهیم و دعا می‌کنیم و او اجابت می‌فرماید. اگر می‌خواهی دعا کنم تا خداوند تو را مسخ کند و به سگی مبدل شوی و هنگامی که به خانه‌ات بروی خانواده‌ات تو را نشناسند.

اعرابی در کمال جهل و وقاحت گفت: دعا کن. حضرت دعا کردند بلافاصله دیدم اعرابی به سگی تبدیل شد و ساعتی به حضرت نگاه کرد و راه خانه‌اش را پیش گرفت. حضرت فرمود: به دنبالش برو. ببین چه اتفاقی می‌افتد من پشت سر او حرکت کردم. دیدم که به خانه‌اش رفت و با اهل و عیال خود با ملایمت رفتار می‌کرد اما خانواده‌اش به چوب و سنگ او را از خانه بیرون کردند. سپس خدمت حضرت برگشتم و احوال اعرابی را نقل نمودم بعد از آن دیدم آن سگ دوباره آمد و اشک از چشمانش جاری و بسیار

مضطرب و نگران و ملتمس بود و روی خاک می‌غلطید و ناله می‌زد.

حضرت به او ترحم نمود و دعا کرد و اعرابی به صورت اول برگشت. حضرت فرمود: هم اکنون فهمیدی که اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساحر و کاهن نیستند بلکه هدایت کننده راه حق و خلفای مطلقند.

اعرابی گفت: یابن رسول‌الله به آنچه فرمودی ایمان دارم.

امام صادق: رئیس مذهب شیعه

بی شک [رئیس] مذهب در عرف مسلمانان، همان مرجع احکام دینی است و این معنا در بین همه‌ی ائمه علیهم‌السلام یکسان بوده و اختصاصی به امام صادق علیه السلام نداشته است؛ چرا که شیعیان امامیه، همه‌ی ائمه‌ی از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیهم‌السلام را مرجع دینی خود می‌دانند و عمل نمودن به فرموده‌ی آنان را بر خود واجب می‌شمارند. طبق اسناد روایی، علم و دانش ائمه علیهم‌السلام یکسان و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و آنان نیز بدون هیچ اختلافی به طور زنجیره ای علوم خود را منسوب به آن حضرت می کنند بدون آن که از خود اجتهاد و تغییر و تحریفی در آن انجام دهند.

البته در این میان، هیچ کدام از ائمه علیهم‌السلام در نقل علوم و معارف از جد خود، به اندازه‌ی امام صادق علیه‌السلام فرصت پیدا نکرده اند و علت موفقیت امام صادق علیه‌السلام در نشر و تعلیم معارف اسلامی برای مردم، وجود شرایطی بوده که می‌توان چنین نام برد:

۱- مدت امامت آن حضرت به طول انجامید و بیش از سی سال ادامه یافت. گرچه جد آن حضرت، امام زین العابدین، و فرزند او حضرت موسی بن جعفر، و فرزند دیگر او، حضرت هادی علیه‌السلام نیز عمر طولانی داشتند و مدت امامت آنان نیز بیش از سی سال بود، اما فرصت‌هایی که برای امام صادق علیه‌السلام پیش آمد برای هیچ کدام از آنان پیش نیامد.

۲- دوران امامت امام صادق علیه‌السلام دوران علم و فقاهت و کلام و مناظره بود و بدعت گذاران و منحرفین و صاحبان مذاهب گوناگون در آن زمان فراوان بودند؛ این موقعیت اقتضا می کرد که امام علیه‌السلام دانش خود را اظهار نماید و از گمراهی‌ها و کج روی‌ها و انحرافات جامعه جلوگیری کند و حقایق را روشن و منتشر سازد.

۳- در زمان امام صادق علیه‌السلام یک فرصت و آزادی مناسبی برای بنی‌هاشم به وجود آمد و آن حضرت توانست معارف اسلامی را آزادانه و به طور آشکار برای مردم بیان نماید، در حالی که برای دیگر ائمه علیهم‌السلام چنین فرصتی به وجود نیامد و آنان همواره در محدودیت بودند و حکام و خلفای زمان به مردم اجازه نمی‌دادند که با ائمه علیهم‌السلام در ارتباط باشند. از سویی، هیچ کدام از ائمه علیهم‌السلام جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام زمام حکومت و امور مسلمین به دست شان نیفتاد؛ اما همین دوران حکومت نیز بسیار کوتاه بود و در تمام آن دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفتار جنگ و مبارزه با بدعت گزاران و منحرفین بود، و در چنین شرایطی امکان نشر معارف اسلامی همانند زمان امام صادق علیه السلام برای آن حضرت فراهم نبود؛ از سویی در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هنوز مذاهب گوناگون و فرقه‌های مختلف به وجود نیامده بود.

و چون دوران امامت امام صادق علیه‌السلام هم زمان با حکومت مروانیان و عباسیان واقع شده بود، در آن دوران خطری از سوی این حکومت‌ها امام علیه السلام را تهدید نمی کرد، چرا که شروع امامت ایشان هم زمان با پایان دولت مروانی و آغاز دولت عباسی بود. از سویی امویان و اهل شام با کشتن ولید بن یزید زمینه‌ی ضعف و زوال حکومت شان را فراهم کردند و فرصتی برای به قدرت رسیدن بنی‌هاشم فراهم شد، بنابراین مروانیان از توجه به امام صادق علیه السلام و محدود نمودن ایشان غافل ماندند. و با از میان رفتن مروانیان، عباسیان روی کار آمدند، و آنان نیز در ابتدا مشغول از میان برداشتن بنی امیه و تأسیس حکومت جدید خود بودند - البته معلوم است که تأسیس حکومت جدید نیاز به گذشت زمان دارد - بنابراین عباسی‌ها از فعالیت‌های امام صادق علیه السلام در

زمینه‌ی نشر معارف و علوم دینی غافل ماندند؛ هر چند که سفاح از امام صادق علیه‌السلام غافل نبود؛ ولی چون از جانب ایشان خطری را احساس نمی‌کرد با آن حضرت کاری نداشت. آری هنگامی که منصور دوانیقی به حکومت رسید و پایه‌های حکومتش را استوار کرد، به دشمنی با آن حضرت پرداخت و پیاپی ایشان را احضار می‌نمود و اذیت و آزار می‌کرد.

علامه‌ی بزرگوار محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب، در احوالات امام صادق علیه السلام از مفضل نقل نموده که گوید: منصور دوانیقی بارها قصد کشتن امام صادق علیه السلام را داشت و هنگامی که ایشان را احضار می‌نمود با دیدن عظمت و هیبت آن بزرگوار از کشتن او صرف نظر می‌کرد؛ ولی مردم را از ایشان دور می‌کرد و اجازه‌ی کرسی سخن و بیان معارف به ایشان نمی‌داد و به هیچ وجه مردم نمی‌توانستند از وجود مبارک ایشان بهره مند شوند. تا جایی که اگر برای آنان مسأله ای در زمینه‌ی نکاح و یا طلاق و امثال آن به وجود می‌آمد و حکم آن را نمی‌دانستند به ناچار می‌بایست از همسر خود جدا می‌شدند تا حکم مسأله روشن گردد. در حالی که این برای آنان بسیار سخت و ناگوار بود؛ تا این که خداوند به فکر منصور القا کرد که از آن حضرت تحفه ای طلب کند که ارزشمند باشد و کسی مانند آن را نداشته باشد. امام صادق علیه‌السلام عصایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدشان بود و طول آن یک ذراع بیشتر نبود، برای او فرستاد و منصور بسیار خشنود گردید و دستور داد آن را چهار قسمت کنند و در چهار گوشه‌ی قصر خود قرار داد، سپس به امام صادق علیه‌السلام گفت:

«پاداش شما جز این نیست که من شما را آزاد نمایم تا علوم خود را بین شیعیان منتشر کنی؛ پس بر کرسی فتوا بنشین و از کسی هراس مکن؛ ولی در هر شهری که من هستم اقامت مکن.» از این رو، امام صادق علیه‌السلام علوم خود را بین مسلمانان رواج داد و منصور نیز از آن جلوگیری نکرد. به همین دلیل و دلایل دیگر علوم اسلامی از جانب امام صادق علیه‌السلام بیشتر از ائمه دیگر به مردم منتقل شده است. و وجود کتاب‌های حدیث، فقه، اخلاق، احتجاجات و حتی کتبی غیر از اینها مثل کتاب‌هایی در زمینه‌ی معارف و علوم گوناگون گویای این حقیقت است. از سویی شاگردان آن حضرت و همچنین روایاتی که از ایشان نقل شده، بسیار زیاد است؛ عده ای از مؤلفان – همچون ابن عقده [۱] – تعداد شاگردان ایشان را بیش از چهار هزار نفر دانسته اند. حال اگر شاگردان ایشان چهار هزار نفر باشند، روایات منقول از ایشان چقدر زیاد خواهد بود؟! و اگر یکی از راویان او سی هزار حدیث از ایشان شنیده باشد حال بقیه چگونه خواهند بود؟ آری، علوم و معارفی که از آن حضرت منتشر شده بسیار فراوان می‌باشد.

خلاصه‌ی سخن این که ما به این دلیل امام صادق علیه‌السلام را رئیس مذهب شیعه ی امامیه می‌دانیم که از ایشان معارف و علوم و احادیث فراوانی نقل شده است، تا جایی که بیشتر احادیث موجود در کتب شیعه از آن حضرت روایت شده است.

البته تنها شیعیان از امام صادق علیه‌السلام روایت نکرده اند؛ بلکه بزرگان اهل سنت که معاصر با آن حضرت بوده اند نیز از ایشان احادیثی نقل کرده اند. مانند: مالک بن انس، ابوحنیفه، سفیانی‌ها، ایوب، ابن جریح، شعبه و... تا جایی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱ / ۶) فقه مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت را منتهی به امام صادق علیه‌السلام می‌داند.

و از وصیت‌های امام صادق علیه‌السلام چنین برداشت می‌شود که انتساب عنوان شیعه‌ی جعفری به آن حضرت، در زمان حیات خود ایشان بوده است؛ چرا که ایشان به اصحاب خود می‌فرمود: «اگر یکی از شما اهل تقوا و ورع در دین و صدق حدیث و ادای امانت و خلق نیک باشد، مردم می‌گویند: او جعفری است و من خشنود خواهم شد، و اگر جز این باشد یعنی او اهل تقوا و امانت و ورع در دین و راستگویی و ادای امانت و اخلاق نیک نباشد مردم می‌گویند: او جعفری است و برای من سبب شرمساری و مصیبت خواهد بود».

در زمان امام صادق علیه‌السلام به قدری این نسبت – یعنی مذهب جعفری – معروف بود که هنگامی که دو نفر از شیعیان به نام‌های محمد بن مسلم – مردی معروف و مورد اعتماد – و به ابوکریبه ازدی نزد قاضی اهل سنت یعنی «شریک قاضی» شهادت دادند؛ او در صورت آنان تأملی کرد و گفت: «اینها جعفری و فاطمی‌هستند». [۲] .

از این سخن به خوبی می‌توان دریافت که این نسبت برای امام صادق علیه‌السلام از همان زمان شرع شده و تاکنون باقی مانده است.

پی نوشت ها:

[۱] ابن عقده: احمد بن سعید کوفی است او زیدی و از گروه جارودیه است و صاحب شأن و جلالت و وثاقت بسیار است. وی به خاطر حفظ حدیث، شهرت بسیاری داشته است. از او چنین نقل می کنند که می گوید: «من یکصد و بیست هزار حدیث مسند از امام صادق علیه السلام حفظ نمودم و سیصد هزار حدیث از آن حضرت در اختیار دارم.» وی کتاب‌های فراوانی داشت، از جمله کتاب «اسماء الرجال» که نام راویان حدیث در آن ذکر شده و تعداد آن چهار هزار نفر می‌باشد در این کتاب اسناد احادیث آنان را ذکر نموده است. البته این کتاب در حال حاضر موجود نمی‌باشد. وی در سال ۲۳۳ در کوفه درگذشت.

[۲] بحارالانوار ج ۴۷ / ۳۹۳.

امام علی و حکومت

در ایام حکومت سید صالحان، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عده‌ای از رؤسا می‌خواستند برای کاری به حضور ایشان برسند. ابن‌عباس [۱] با عجله نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، عده‌ای از رؤسا قصد شرف‌یابی به حضور شما را دارند. حضرت که وضع ابن‌عباس را دید، در حالی که کفشهایش را وصله می‌زد، در وصف حکومت و بی‌ارزشی آن فرمود: «و الله لهی احب الی من امرتکم الا أن أقیم حقا أو أدفع باطلا [۲] ؛ به خدا سوگند این کفش‌های کهنه از امارت و ریاست بر شما، نزد من عزیزتر است مگر آنکه حقی را بستانم و باطلی را از بین ببرم». آن حضرت زمانی این جمله را بر زبان آورد که رئیس بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حکومت روی کره‌ی زمین بود. چنین چیزی در تاریخ کم نظیر است.

آن بزرگوار کسی است که در رأس بزرگ‌ترین و پر جمعیت‌ترین حکومت روی کره‌ی زمین قرار دارد و در عین حال مشغول پینه زدن کفش‌هایی است که از لیف خرما درست کرده است.

مسلمانان، در آن زمان ثروتمندترین افراد روی زمین بودند و حریر، طلا، نقره، خانه‌های مجلل، غلام و کنیز داشتند.

این یکی از مصادیق «الصالحون قبلکم» می‌باشد. انسان باید به جایی برسد که ریاست، مقام و ثروت، او را دگرگون نکند و نلغزاند. باید ریاست در نفس انسان بی‌ارزش شود، و این کار ممکن است؛ زیرا اگر ممکن نبود به شیعیان توصیه نمی‌شد. در باب اعمالی که انجام دادن آنها برای انسان‌های معمولی سخت است، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «ألا و انکم لا تقدرون علی ذلك [۳] ؛ البته شما را یارای آن نیست که چنین کنید.»

این یک واقعیت است. البته حضرت امیر خصوصیاتی داشت که کسب آنها برای انسان عادی محال است. در تاریخ کدام زاهد وجود دارد که فقط یک دست لباس داشته باشد؟ حضرت خود می‌فرماید:؛ ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه [۴] و من طعمه بقرصیه [۵] ؛ پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است».

آیا کسی وجود دارد که همچون حضرت توان تهیه غذاهای فراوان داشته باشد، اما فقط نان خالی بخورد، و همه‌ی اموال خود را ببخشد و با این که می‌تواند لباس‌های گران قیمت تهیه کند فقط به دو کهنه جامه اکتفا کند؟

به شخصی گفتند: چرا امام جماعت نمی‌شوی؟ گفت: من وقتی نماز جماعت می‌خوانم که نمازم در خانه با نمازم در مسجد فرقی نداشته باشد. اما هنوز نتوانسته‌ام در خود چنین حالتی ایجاد نمایم. البته نماز جماعت کار خوب و پسندیده‌ای است و اقامه‌ی آن بسیار لازم است، اما گاهی اوقات یک مزاحم پیدا می کند و آن چیزی جز غرور نیست. واضح است که داشتن حضور قلب و نیت سالم در نماز از به جماعت خواندن آن مهم‌تر است.

انسان بایـد سـعی کنـد با تلقین به خود، خواهش‌های نفس را کاهی دهـد. درخت را یک دفعه نمی‌توان از جا کنـد، اما کم کم و با مرور زمان می‌شود آن را از ریشه درآورد. حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «خادع نفسک [۶] ؛ [همان طور که نفس تو را فریب می‌دهـد] تو نیز او را فریب ده». بایـد این گونه پیش رفت، تـا حب ریاست که در خون و پوست و گوشت انسانها ریشـه دوانده، کم کم ضعیف گردد.

عایشه دختر ابوبکر بسـیار به پدرش شبیه بود و هیچ وقت اظهار ضـعف نمی‌کرد، مگر در جنگ جمل و در مقابل امیرمؤمنان. قدرت معنوی مولای متقیان به حدی بود که چنین فردی که هیچ وقت اظهار ضـعف نکرده بود، در آن جا به ضـعف و زبونی خود اعتراف نمود.

پس از جنگ جمل، فاتح جنگ که خلیفه‌ی مسـلمانان و امام مؤمنان بود در تأسـی به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم که روز فتـح مکه به سـران مشـرکان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ برویـد که شـما آزاد شدگانید» نه کسـی را اعدام کرد و نه کسـی را حبس نمـود. عـایشه بـا این که امیرمؤمنـان علیه‌السـلام را خـوب می‌شـناخت و می‌دانست هیـچ خطری متوجه او نیست، به ضـعف و زبونی خویش اعتراف کرد. آری، امیرمؤمنـان دارای چنین قـدرت و صـلابتی بود. علی علیه‌السـلام می‌فرمایـد: «و الله ما کتمت و شـمهٔ و لا کـذبت کذبهٔ [۷] ؛ به خـدا سوگنـد که هیـچ سـخنی را پنهـان نداشـتم و حتی یـک دروغ هم نگفته‌ام». شـیعیان معتقدنـد که امامـان معصومنـد و علی علیه‌السـلام در رأس ائمه آنهـا قرار دارد، امـا مسـیحیان و یهودیـان نیز گفته‌انـد که علی حتی یک دروغ هم نگفته است. آیا در مقابل چنین شخصیتی نباید کمال فروتنی را به خرج داد؟ آیا نباید رفتار او را سرلوحه‌ی اعمال خود قرار داد؟

مسئله دیگری که باید مواظب آسیب‌های آن بود و تا جایی که ممکن است از آن دوری کرد، مسئله پول است. توجه به آفت‌های پول برای همه، خصوصا برای اهل علم مهم است.

سمرهٔ بن جندب [۸] شخصی بود که چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا یک روایت جعل کند. وای به حال آنان که برای یکی دو درهم دین خود را می‌فروشند. پی نوشت ها:

[۱] عبـدالله بن عباس بن مطلب بن هاشم، (سه سال قبل از هجرت – ۶۸ ق) معروف به ابن‌عباس، از اکابر صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از شاگردان خاص امیرمؤمنان بود و رسول خدا بارها در حق او دعا کرد.

[۲] نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۷۶.

[۳] نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

[۴] طمرین به لبـاس دو تکه‌ای می‌شود که یـک تکه‌ی آن از شـانه تـا کمر را می‌پوشانـد و نصف دیگر آن از کمر تـا سـاق پاهـا را می‌پوشاند. مطمار به ژنده‌پوش گفته می‌شود.

[۵] نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

[۶] همان، نامه ۶۹.

[۷] همان، خطبه ۱۶.

[۸] سمرهٔ بن جندب (م: ۶۰ ق) از جنایت‌کاران عصر بنی‌امیه است. بسیاری از مفسران شأن نزول آیه‌ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد (بقره ۲۰۷) «را حادثه‌ی لیلهٔ المبیت می‌دانند و برآنند که آیه در شأن حضرت علی علیه‌السلام و جانفشانی ایشان در شب هجرت رسول خـدا نازل شـده اما سـمرهٔ بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم حاضـر شد که نزول این آیه را دربـاره‌ی حضـرت علی علیه‌السـلام انکـار کنـد و در مجمعی عمومی بگویـد که آیه درباره عبـدالرحمان بن ملجم نازل شـده است. وی نه تنهـا نزول آیه را دربـاره‌ی علی علیه‌السـلام انکـار کرد، بلکه آیه‌ی دیگری را که درباره‌ی منافقان است مربوط به علی علیه‌السـلام دانست. آیه یـاد شـده این است: «و من النـاس من یعجبـک قـوله فی الحیـوهٔ الـدنیا و یشـهد الله علی مـا فی قلبه و هو ألد

الخصام (بقره ۲۰۴)؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.» آن ملعون در دوران استانداری «زیاد» در عراق، فرماندار بصره بود و به سبب دشمنی با خاندان پیامبر، هشت هزار نفر را به جرم ولایت و دوستی با حضرت علی علیه‌السلام کشت. وقتی زیاد از او بازجویی کرد که چرا و به چه جرئتی این همه آدم را کشته است و هیچ تصور نکرد در میان آنان بی گناهی باشد، با کمال بی‌شرمی پاسخ داد: «لو قتلت مثلهم ما خشیت؛ من از کشتن دو برابر آنان نیز باکی نداشتم.» (شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، حوادث سال پنجاهم هجری).

امام موسی الکاظم

که امام علیه‌السلام پس از حضرت صادق بود و در حق او فرمود و هذا المولود یعنی موسی الکاظم الذی لم یولد فینا مولود اعظم برکهٔ علی شیعتنا منه ثم قال لا تجف اسماعیل [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی باب نص علی الکاظم.

امانت مرد رازی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که خشمی را برای رضای خدا فرو برد، خدای متعال روز قیامت قلب او را از رضای خود پر می‌نماید.

محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از مفضل بن عمر روایت می کند که:

دو نفر از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام مالی از خراسان برای آن حضرت آوردند؛ و در راه همیشه به اموال رسیدگی می کردند، تا هنگامی که به ری رسیدند؛ یکی از رفقای آنها کیسه‌ای که هزار درهم در آن بود، به آنها داد تا خدمت حضرت ببرند. هر روز جویای اموال می‌شدند تا مطمئن شوند تا این که نزدیک مدینه رسیدند، یکی از آنها گفت: بیا به پولها سری بزنیم؛ هنگامی که نگاه کردند؛ دیدند که همه در جای خود است جز کیسه‌ی پول آن مرد رازی (اهل ری). یکی از آنها به دیگری گفت: خدا به داد برسد، اکنون به حضرت صادق علیه‌السلام چه بگوئیم؟ رفیقش گفت: او مرد کریمی است و گمان دارم که از اصل قضیه باخبر باشد. وقتی که وارد مدینه شدند، خدمت حضرت رسیده و مال را به ایشان تحویل دادند، فرمود: کیسه‌ی مرد رازی چه شد؟ قصه را بیان کردند. فرمود: اگر کیسه را ببینید می‌شناسید؟

گفتند: آری، فرمود: ای کنیز فلان کیسه را بیاور؛ کنیز کیسه را آورد. حضرت کیسه را به آنها داد و فرمود: می‌شناسید؟ گفتند: آری همان است. فرمود:

من در دل شب محتاج مالی شدم، یکی از شیعیان جنی خود را فرستادم، این کیسه را از اثاث شما آورد.

امتحان امام در اختلاط دراهم

قطب راوندی روایت می کند که مردی هزار درهم برای امام صادق (ع) فرستاد او به من گفت می‌خواهم امام را به قدرت امامت بشناسم شعیب که همراه ما بود به او گفت پنج دینار از خود داخل آن پولها کن و علامت بگذار و پنج درهم از آن بردار نزد خود بگذار تا فضیلت امامت را بشناسی – چنین کردم تا حضور امام ششم رسیدم – دراهم را به حضورش تقدیم کردم امام صادق

علیه‌السلام دراهم را بیرون ریخت و آن پنج درهم که مال او بود بیرون کشید و فرمود آن پنج درهم که در پیراهن خود بسته‌ای بده و این اعجاز مرا به امامت او به حد یقین رسانید.

امشب جوابت را نخواهم داد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: یک نوع ستم این است که سواره با پیاده حرف بزنند.

و از عمر بن یزید نقل می‌کند که گفت: شبی تنها خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم. حضرت پای مبارک در دامن من دراز کرد و فرمود: پای مرا مالش بده، وقتی که مشغول مالش پای حضرت بودم، در عضله‌ی ساقهایش اضطراب و لرزشی احساس کردم؛ خواستم بپرسم: امام بعد از شما کیست؟ هنوز سؤال نکرده بودم که فرمود: امشب چیزی از من نپرس که جوابت را نخواهم داد.

اموری که باید از آنها دوری کرد

اگر برای دانستن اموری که باید از آنها دوری کرد به تاریخ مراجعه کنیم، به دهها، بلکه صدها مصداق و مثال بر می‌خوریم که بزرگان از آنها دوری کرده‌اند. اما در این میان دو مصداق، هوشیاری و توجه بیشتری می‌طلبد: یکی ریاست و آقایی است و دیگری پول، که از قضا این دو آفت، بیشتر از هر کس دامن‌گیر اهل علم می‌شود.

شخصی که روی زمین هموار در حال پیاده‌روی است، اگر مواظب نباشد و پیش پای خود را نگاه نکند ممکن است به زمین بخورد و جایی از بدنش آسیب ببیند. مسلما یک کوهنورد که در حال پایین آمدن از کوه است، بیشتر در معرض خطر است و اگر سقوط نماید، ممکن است حتی جان سالم به در نبرد. مثل اهل علم نیز، مثل کوهنورد است و پول و ریاست آنها مثل کوه و ارتفاع هولناک آن می‌باشد.

بخشی از دعای صباح در وصف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ آن جا که می‌فرماید:

«صل اللهم علی الدلیل الیک فی اللیل الألیل، و الماسک من أسبابک بحبل الشرف الأطول، و الناصع الحسب فی ذروة الکاهل الأعبل و الثابت القدم علی زحالیفها فی الزمن الاول [۱]؛ خدایا، بر پیامبرت درود فرست که خلق را به سوی تو در شب بسیار تاریک راهنمایی کرد، و از اسباب و وسائلت به بلندترین ریسمان شرافت [که قرآن باشد] تمسک جست؛ همان رسولی که حسب و نسبش بر شانه‌ی بلند مقام‌ترین مردان قرار داشت و در زمان اول (دوره‌ی جاهلیت) بر لغزشها ثابت قدم و پا برجا بود».

علت ذکر این فقره از دعا در این جا است که کلمه «زحالیف» برای نشان دادن جایگاه خطیر علما و وصف حال آنان بسیار لطیف و گویا است. «زحالیف» جمع «زحلوفه» یعنی جای سر خوردن و لیز خوردن و لغزیدن است؛ مانند اینکه کف کفش انسان صاف باشد و در همان حال تصمیم داشته باشد از یک سراشیبی آکنده از روغن بگذرد چنین جایی را زحلوفه گویند.

آری، علما در میان زحالیف محاصره شده‌اند، مخصوصا در باب پول و ریاست، بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند. پس اهمیت دوری از آفات پول و ریاست برای آنان دو چندان است و از آن جا که پول و مقام بیش از دیگران به آنان روی می‌آورد، نباید بگذارند این دو چیز آنها را از راه به در برد.

چه بسیارند عالمانی که پول و ریاست آنها را عوض کرد و گرفتار شدند. آری، برای عمل کردن به مفاد نامه امام صادق علیه‌السلام و پند گرفتن از سیره صالحان گذشته، باید از مطالعه احوال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام و سپس اصحاب آن بزرگواران شروع کرد؛ اصحابی که اهل علم بوده‌اند و در کنار خورشید درخشان نبوت و امامت کسب نور کرده‌اند.

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

امیر شما مرد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آدم دین‌دار برادران دینی خود را دوست می‌دارد.
و از معاویهٔ بن عمار؛ و معاویهٔ بن وهب؛ و ابن‌سنان نقل می‌کند که گفتند:
هنگامی که داوود بن علی مأمور فرستاده بود و معلی بن خنیس را کشته بود، حضرت صادق علیه‌السلام یک ماه به ملاقات داوود نرفت. داوود کسی را فرستاد که نزد من بیا، باز از رفتن خودداری کرد؛ پنج نفر مأمور فرستاد و گفت: او را بیاورید، اگر خودش نیامد، سرش را بیاورید. مأمورین در حالی که ما خدمت او بودیم و حضرت مشغول نماز بود و ما هم به ایشان اقتدا کرده بودیم، وارد شده و گفتند: داوود بن علی را اجابت کن؛ حضرت فرمود: اگر اجابت نکنم چه؟ گفتند: امیر گفته در آن صورت سرت را نزد او ببریم. پس آن حضرت دستش را بلند کرده و بر شانه‌های خود گذاشت و پهن کرد و انگشتش را حرکت می‌داد و دعا می‌کرد و شنیدیم که می‌فرمود: الساعهٔ، الساعهٔ؛ ناگهان صدای شیون بلندی شنیدیم. مأمورین گفتند: برخیز، فرمود: امیر شما مرد و این شیون برای او است؛ یکی از را بفرستید، اگر برای او نبود، برمی‌خیزم و همراه شما می‌آیم؛ یک نفر را فرستادند؛ طولی نکشید که برگشت و گفت: امیرتان مرده و این شیون برای اوست؛ مأموران برگشتند. گفتیم: قربانت قضیه چه بود! فرمود: غلام من معلی بن خنیس را کشته بود. تا آن جا که فرمود: خدا را به اسم اعظمش خواندم و خداوند فرشته‌ای با حربه‌ای فرستاد که به آلت تناسلی او زد و او را کشت.

انار و انگور تازه

انار و انگور تازه

انتشار مذهب جعفری در جهان

شکی نیست که مذهب جعفری صد در صد همان مذهب حقیقی اسلام است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و از او به امام حسن و امام حسین و از او به امام سجاد و امام محمد باقر رسید و در عصر حضرت صادق انبساط کامل پیدا کرد و به نام مذهب جعفری شهرت یافت و هیچ چیز از اصل یا فرع آن از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آن عصر و از آن روز تا کنون تغییر نیافته است پس آن چه از اسلام واقع شهرت یافت مذهب جعفری بود. نهایت چون سیاست امویین و عباسیین راه انحراف پیش گرفتند و امام صادق علیه‌السلام این انحراف را ثابت نمود و راه مستقیم روشن را مستدلا بیان فرمود و روش پرورش خود را بر اصول و فروع زمان پیغمبر قرار داد مذهب جعفری جهان انتشار یافت و کم و بیش پیروان مذاهب مبدعه دیگری که بعد پیدا شد روی عدم تعمق علم و اطلاع شهرت گرفتند و مذهب جعفری همچنان در عالم از حجاز – شام – جبل عامل – حمص – حلب – افریقا – جاوه – مصر – هند – قطیف – احساء – قطر – افغان – امریکاء – چین – روسیه – عراق – ایران – ترکیه و غیره از گذشته‌ی ایام همچنان ادامه دارد و شرح آن را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نوشته‌ام که چگونه اسلام به این کشورها وارد شد و تطورات تاریخی و تحولات گوناگونی پیدا کرد و شواهد زنده آن چگونه و در چه شرایط است.

انتقام گیرنده مظلومان از ظالمان این شخص است

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هیچ انسانی خودبین و متجاوز نمی‌شود و به تکبر و جباریت آلوده نمی‌گردد، مگر به سبب

ذلت و حقارت که در ضمیر خود احساس می کند.

بشیر نبال روایت می کند که روزی نزد حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام بودم که شخصی اجازه ورود خواست. بعد از کسب اجازه به مجلس آن حضرت وارد شد و جامه‌های بسیار سفید پوشیده بود. آن حضرت فرمود: جامه تو عجب پاکیزه است. گفت: یابن رسول‌الله جامه‌های سرزمین ما این چنین است. بعد از آن غلامی را صدا زد و غلام آمد و انبانی پیش حضرت گذاشت. آن شخص چندین جامه از همان جنس جامه خود بیرون آورد و به رسم هدیه پیش آن حضرت گذاشت و ساعتی نشست و سپس برخاست و راهی مدینه شد.

حضرت فرمود: چون هنگام گرفتن انتقام مظلومان از ظالمان برسد، این شخص است که از جانب خراسان با سپاه بیرون آید و جهان را جلوی چشم ظالمان تباه کار از کثرت سپاه، سیاه گرداند.

پس آن حضرت به غلامی فرمود: خود را به این شخص برسان و نام او را بپرس. چون غلام بازگشت، خبر داد که آن شخص عبدالرحمن نام دارد. حضرت فرمود: والله که اوست، سوگند به رب کعبه که او است. راوی گوید: در آن وقت که ابومسلم مروزی خروج کرد به مجلس او رفتم. چون نظرم به او افتاد او را شناختم. همان شخص بود که امام جعفرصادق علیه‌السلام فرموده بود.

انصار اهل یمن بودند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: رفقایی که به تو اظهار دوستی می کنند از سه دسته بیرون نیستند: اول دوستی که مانند خوراک از لوازم زندگی است و وجودش ضروری است، او رفیق عاقل است، دوم مثلش مانند درد و بیماری است او رفیق احمق است. سوم مثلش مانند دواست و او رفیق روشن فکر است.

و از اسماعیل بن جابر نقل می کند که گفت:

با رفیقی بین مکه و مدینه بودم، سخن از انصار به میان آمد. یکی از ما گفت: اینها غریبانی از قبیله‌های مختلف بودند؛ و دیگری گفت: از اهل یمن بودند. در راه خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدیم که در سایه‌ی درختی نشسته بود؛ بدون این که ما سؤال کنیم، فرمود: هنگامی که تبع (پادشاه یمن) از طرف عراق آمد و علما و پسران انبیا هم با او آمدند؛ سپس از مکه به مدینه برگشت و عده‌ای از اهل یمن از قبیله‌ی غسان را آن جا سکونت داد و انصار آنها بودند.

او امام است

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که حقوق برادرانش را در دین بزرگ بشمارد و ارج نهد، دین خدا را بزرگ شمرده است.

و از ابوبصیر نقل می کند که گفت:

می‌خواستم از حضرت صادق علیه‌السلام تقاضا کنم که دلیل امامت و معجزه‌ای به من نشان دهد چنان که حضرت باقر علیه‌السلام نشان می‌داد. به حالت جنابت به حضور حضرت رفتم. حضرت فرمود: ای ابامحمد! آیا برای آن حالتی که داشتی، کاری نداشتی؟ جنب نزد من می‌آیی؟ گفتم: عمدا چنین کردم. فرمود: مگر به ما معتقد نیستی؟ گفتم: چرا، ولی می‌خواهم قلبم آرام و مطمئن شود. فرمود: آری ای ابامحمد! برخیز و غسل کن. برخاستم، غسل کرده و برگشتم. آن گاه با خودم گفتم: او امام است.

او دروغ می‌گوید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: عزیزترین دوستان من آن کس است که مرا بیشتر به عیبم آشنا کند.

و از برید کناسی نقل می کند که گفت:
مردی با زنی ازدواج کرد که به اقرار خودش با مادر آن زن ملاعبه می کرده و او را می‌بوسیده ولی مدعی بود که با او مقاربت نکرده است. من حکم آن را از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدم، فرمود: دروغ گفته، یک مرتبه با او نزدیکی کرده است و باید از آن زن جدا شود؛ من از سفر برگشتم و کلام حضرت صادق علیه‌السلام را برای آن مرد نقل کردم. به خدا! انکار نکرد و از آن زن جدا شد.

او را به دار می‌آویزد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مصافحه کنید و با هم دست بدهید که کینه را از بین می‌برد.
از جمله این که ابوبصیر گفت:
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: آن چه درباره‌ی معلی بن خنیس به تو می گویم به کسی نگو. گفتم: چشم. فرمود: معلی به درجه‌ای نرسد جز به آن شکنجه‌ای که از داوود بن علی به او می‌رسد. گفتم: چه مصیبتی از داوود بن علی به او می‌رسد. فرمود: او را می‌طلبد و گردنش را می‌زند و به دارش می‌آویزد. گفتم: چه موقع؟ فرمود: سال آینده، چون سال بعد شد، داوود بن علی حاکم مدینه شد و به فکر معلی افتاده و احضارش کرد و از او خواست که اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام را معرفی کند و نام آنها را بنویسد. گفت: من احدی از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام را نمی‌شناسم. من مردی هستم که برای بعضی کارهای آن حضرت نزد ایشان رفت و آمد می کنم. گفت: از من مخفی می کنی؟ اگر از من کتمان کنی و حرف نزنی تو را می کشم. معلی گفت: مرا به مرگ تهدید می کنی؟ به خدا! اگر آنها زیر قدم من باشند، قدم بر نمی‌دارم که تو به آنها دست یابی. داوود، معلی را کشت و به دار آویخت. چنان که حضرت صادق علیه‌السلام فرموده بود.

اهانت عموی حضرت و متنبه شدن وی

حضرت امام صادق علیه‌السلام از پدران خود از علی علیه‌السلام حدیث کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه گروه در پیشگاه الهی شفاعت می کنند و مورد قبول واقع می‌شود، پیامبران، پس از آن علماء و سپس شهداء.
ولید بن صبیح روایت می کند که شبی در منزل امام جعفر علیه‌السلام با جمعی از محبان آن حضرت بودم که ناگهان شخصی در خانه را کوبید. چون خبر گرفتند، به خدمت آن حضرت عرض کردند که عمویت عبدالله بن علی بن الحسین است.
حضرت فرمود: بگویید داخل شود. و به ما فرمود: شما به حجره دیگر بروید. ما اطاعت کرده و به حجره دیگری رفتیم. چون عبدالله داخل شد شروع به سفاهت و اظهار شناعت و زشتی نمود و از کمال درشتی و اهانت نسبت به آن حضرت چیزی فروگذار نکرد. بعد از آن عبدالله به خانه خود رفت و ما باز نزد امام برگشتیم. آن حضرت همه آن چه عبدالله گفته بود به ما باز گفت. بعضی از میان ما گفتند یابن رسول‌الله به ما اجازه بده تا عبدالله را نصیحت کنیم. زیرا که به شما بسیار بی‌ادبی کرد. آن حضرت فرمود: شما در کار ما دخالت نکنید و مشاهده کنید که چه روی خواهد داد.
چون ساعتی گذشت، باز شخصی در را کوبید. خادم حضرت گفت: یابن رسول‌الله عبدالله آمده و اجازه ورود می‌خواهد. حضرت فرمود: باز شما به اتاق دیگر بروید. ما به فرموده حضرت عمل نمودیم و عبدالله به خدمت آن حضرت آمد و منتهای فروتنی و خاکساری را به جای آورد و از روی درد ناله‌های جانسوز و گریه‌های غم‌انگیز می کرد و می گفت: ای پسر برادرم گناه مرا عفو کن و خطای مرا ببخش.
حضرت فرمود: سبب این همه گریه چیست و ترس تو از کیست؟ گفت: یابن اخی در آن ساعتی که آن سخنان نالایق و اطوار

ناموافق از من سر زد و خاطر مبارک شما از من محزون و متغیر گردید به خانه خود رفتم و در بستر خوابیدم. ناگاه دیدم که دو مرد سیاه با مهابت تمام حاضر شدند و بندهای سنگین بر دست و پای من نهادند و به یکدیگر گفتند: این شخص را باید به دوزخ ببریم، به سبب آن چه امشب از او سر زده است.

سپس مرا با زنجیرها به سوی دوزخ بردند. در راه حضرت رسالت پناه را دیدم، ناله دردناکی کشیدم و گفتم: یارسول‌الله از آن چه کردم نادم و پشیمانم و از این مهلکه به جز توجه تو راه خلاصی نیست. حضرت رسالت فرمود: مرا باز گذاشتند و بند از دست و پای من برداشتند و اکنون درد بند و کوفت زنجیر را بر خود مشاهده می‌کنم.

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: ای عمو! وصیت کن که سفر آخرت تو نزدیک شده و روز زندگی تو به شب مرگ رسیده است. عبدالله گفت: یابن اخی (ای پسر برادرم) فرزندان زیادی دارم و بی‌نهایت فقیر و بی‌چیزم. نمی‌دانم که بعد از من حال فرزندانم چگونه خواهد شد و قرض‌های مرا چه کسی خواهد داد.

حضرت فرمود: قرض تو را ادا می‌کنم و فرزندان تو را محبت کنم و از محافظت آنها روی نگردانم و ایشان را عیال خود دانم. ولید گوید که هنوز از مدینه به شهر خود باز نگشته بودیم که عبدالله بن علی فوت شد و آن حضرت خانواده او را به خانواده خود ملحق ساخت و قرض عبدالله را ادا نمود و دخترش را برای پسر خود عقد نمود.

اهمیت دیدار خویشاوندان

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود حکایت نموده است:

روزی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به دربار خود احضار کرد، هنگامی که حضرت وارد شد، کنار منصور - که برایش محلّی در نظر گرفته شده بود - نشست.

پس از آن، منصور دستور داد تا فرزندش مهدی را بیاورند؛ و چون آمدن مهدی مقداری به تأخیر افتاد، منصور با تهدید گفت: چرا مهدی نیامد؟

اطرافیان در پاسخ گفتند: همین الآن خواهد آمد.

هنگامی که مهدی وارد مجلس شد، خود را آراسته و خوشبو کرده بود؛ منصور خطاب به امام صادق علیه السلام کرد و اظهار داشت:

یاابن رسول اللّه! حدیثی را پیرامون دیدار و رسیدگی به خویشان برایم گفته ای، دوست دارم آن حدیث را تکرار فرمائی تا فرزندم، مهدی نیز بشنود.

حضرت صادق آل محمد صلوات اللّه علیهم فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه مردی با یکی از خویشان خود صله رحم نماید و از عمرش سه سال بیشتر باقی نباشد، خداوند متعال آن را به مدت سی سال طولانی می نماید؛ و اگر قطع صله رحم نمود و سی سال از عمرش باقی بود، خداوند آن را سه سال می گرداند.

منصور گفت: این حدیث خوب بود؛ ولی قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلی، پدرم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود: صله رحم سبب عمران و آبادی خانه و زندگی است؛ و نیز موجب افزایش عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد.

منصور گفت: این خوب بود، ولی منظورم حدیث دیگری است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زین العابدین و او از پدرش سیّدالشّهداء، از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل کرده است، که فرمود:

صله رحم بـازخواست شب اوّل قبر و محاسـبات قیـامت را آسـان می گردانـد؛ و دل مرده را بـا از بین بردن کینه هـا و حسـادت ها و ناراحتی ها زنده و شاداب می نماید.

در این هنگام منصور گفت: آری، منظورم همین حدیث بود.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی: ص ۳۱۶، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۶۳، ح ۳.

اهمیت صلح پس از نزاع

صفوان بن مهران - یکی از راویان حدیث و از اصحاب حضرت صادق آل محمد علیهم السلام - حکایت کند:

روزی بین امام جعفر صادق علیه السـلام و یکی از پسـرعموهایش نوه امام حسن مجتبی علیه السـلام به نام عبداللّه بن الحسن، نزاع و اختلافی پیش آمد، به طوری که از سر و صدا و داد و فریاد آن ها، مردم جمع شدند.

ولی پس از گذشت لحظاتی آرامش پیدا کرده؛ و از یکدیگر جدا شدند؛ و هر یک به سمت منزل خود رهسپار گردید.

صبح فردای آن شب، امام صادق علیه السلام به سوی منزل پسرعمویش، عبداللّه بن الحسن، حرکت نمود.

و چون جلوی منزل عبداللّه رسید و دقّ الباب کرد، کنیزی جلو آمد و گفت: کیست؟

حضرت فرمود: بگو: ابوعبداللّه، جعفر صادق است.

بعد از آن، عبداللّه از منزل بیرون آمد و گفت: چه شده است که صبح به این زودی این جا آمده ای؟

حضـرت فرمود: چون ضـمن تلاوت قرآن، به آیه ای از آیـات شـریفه برخوردم؛ و اکنون برای اجرای دسـتور خداونـد متعال نزد تو آمده ام.

عبداللّه سوال کرد: آن کدام آیه از قرآن است؟

حضرت اظهار نمود:

الّذین یصلون ما امراللّه به أن یوصل و یخشون ربّهم و یخافون سوءالحساب [۱] یعنی؛ آن هائی که دستورات الهی را جامه عمل می پوشانند و رعایت حدود پروردگارشان را می کنند و از سختی و شدّت محاسبات قیامت در هراس هستند.

سپس همدیگر را در آغوش گرفته و معانقه گرم و با صفائی را با حالت گریه انجام دادند؛ و عبداللّه می گفت: مثل این که این آیه شریفه قرآن به گوشم نرسیده بود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره رعد: آیه ۲۱.

[۲] تفسیر عیّاشی: ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۳۱.

این صاحب و امام شماست

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: در بیشترین موارد دشمن یک با ایمان، همسر بد اوست.

و از مفضل نقل می‌کند که:

حضرت کاظم علیه‌السلام به مجلس پدر بزرگوارش وارد شد؛ آن حضرت فرمود: این صاحب و امام شماست. با این که بنی‌عباس او

را می گیرنـد و مشـقت و زحمتی از آنها می‌بینـد؛ سـپس خداونـد به نوعی او را از چنگ آنها رها می کنـد و قصه‌اش بر مردم مشـتبه می‌شود. (چنان که عده‌ای گفتند: آن حضرت از دنیا نرفته است).

این کرمها را من خلق کرده‌ام

حضـرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه خصلت در هر که باشد آقاست: خشم را فرو بردن، گذشت داشتن، صله‌ی رحم نمودن با جان و مال.
و از ابوجعفر احول نقل شده که گفت:
ابن ابی‌العوجا به من گفت: چنین نیست که اگر کسـی چیزی را بسازد و ایجادش کنـد به طوری که معلوم باشد صانع آن کیست، او خالق و آفریننـده‌ی آن چیز است؟ گفتم: چرا؛ گفت: یکی دو ماه به من مهلت بده و بیا تا به تو نشان دهم. من به حج رفته و خدمت حضـرت صادق علیه‌السـلام رسـیدم. حضـرت به من فرمود: ابن ابی‌العوجا دو گوسفند برای تو مهیا کرده و با عده‌ای از اصحابش نزد تو می‌آید و گوسفندهای مرده را که بدنشان کرم افتاده می‌آورد و می گوید: این کرمها را من خلق کرده‌ام و از کرده‌های من است. بگو: اگر از مصـنوعات توست و تو آنها را آفریدی، نر و ماده‌اش را جدا کن. ابن ابی‌العوجا سر موعد کرمها را آورد و من گفتم: نر و مـاده‌ی آنها را از هم جـدا کن. گفت: به خـدا! این حرف از تو نیست؛ این سوغات را شترها از حجاز آورده‌انـد. و در این حـدیث است که حضـرت صـادق علیه‌السـلام مسـأله‌ی دیگری را هم که ابن ابی‌العوجا بعـدا از او پرسـید با جوابش به وی فرمود و چون ابن ابی‌العوجا سؤال کرد و او پاسخ داد، گفت: این هم از خودت نیست.

این گوشت حلال نیست

حضـرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به دنیا دل بسته و در بند علاقه‌اش اسیر است همواره گرفتار سه حالت روحی است: غصـه و انـدوهی که هرگز از صـفحه دلش زدوده نمی‌شـود، آرزویی که هرگز برآورده نمی گردد و امیـدی که هرگز به آن دسـت نمی‌یابد.
ابوابراهیم روایت می کند که روزی نزد امام جعفرصادق علیه‌السـلام بودم که ناگاه شخصی از مردم کوهستان به خدمت آن حضرت آمد و چندین هدیه به خدمت آن حضـرت آورد و از آن جمله انبانی که گوشت در آن بود. حضـرت همه هدایای او را به جز انبان گوشت قبول کرد و فرمود:
این گوشت حلال نیست و کسـی آن را ذبح ننموده است. بردار و پیش درندگان بگذار. مرد کوهی گفت: یابن رسول‌الله از مسلمان خریـده‌ام. مرا به پـاک بودن این گوشت مطمئن کرده است. حضـرت فرمود: که انبان را با گوشت در گوشه خانه بگـذار تا حقیقت حال بر تو آشکار گردد. پس آن مرد به حسب اطاعت گوشت را در گوشه خانه نهاد، آن حضرت زیر لب سخنی گفت که نشنیدم. بعـد از آن آوازی از آن گوشت برآمـد که می گفت یابن رسول‌الله من غیر مـذبوحم (کسـی مرا ذبح نکرده است) و تزکیه نشده‌ام و مرا لیاقت آن نیست که ائمه دین و اولاد سـید المرسلین از من تناول کنند. مرد کوهی چون این سخن را شنید، انبان را برداشت و در خارج آن خانه پیش سـگها گـذاشت. بعد از آن حضـرت متوجه من شد و فرمود: یا ابراهیم آیا می‌دانی که ما می‌دانیم از علوم الهی آن مقدار که دیگران نمی‌دانند گفتم: بلی یابن رسول‌الله پدر و مادرم فدای تو باد.

این موضوع را به کسی نگو

حضـرت امام صادق علیه‌السـلام فرمود: مردم شـهرها از سه دسـته بی‌نیاز نیستند تا در نظم امر دنیا و دین و جسم به آنها رجوع کنند:

فقیهی پرهیزکار، و حاکمی خیرخواه و طبیبی حاذق و بینا.

و از جمیل نقل می‌کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم؛ زنی آمد و اظهار کرد، پسرم مرده و جامه‌ای بر صورت او انداختم. حضرت فرمود: شاید نمرده، برخیز و به خانه برو؛ غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و دعا کن و بگو: ای کسی که ابتدا این پسر را به من دادی، دوباره هم او را به من ببخش. سپس او را حرکت بده و این موضوع را به احدی نگو. زن رفت و به دستور حضرت عمل کرد، ناگاه پسر شروع به گریه کرد.

ایوب سجستانی

ایوب بن ابی تمیمه مشهور به سجستانی و یا سختیانی بصری، مشهورترین غلام عمار بن یاسر بود که اهل سنت او را در ردیف بزرگان فقهای تابعین قرار داده اند. وی در سال ۱۳۱ (ه ق) در سن ۶۵ سالگی در بصره به وسیله‌ی بیماری طاعون از دنیا رفت.

شاگردی او را صاحب کتاب «نور الابصار»، «تذکرهٔ»، «مطالب السؤال»، «الصواعق»، «حلیهٔ الأولیاء»، «الفصول المهمهٔ» و... نقل کرده‌اند. در کتب رجالی شیعه نیز وی را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام شمرده‌اند.

این ده نفر برخی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام بوده‌اند که همگی از فقها و علمای معروف اهل سنت می‌باشند. البته عده‌ی دیگری از علمای اهل سنت نیز - طبق گفته‌ی صاحب کتاب «حلیهٔ الأولیاء» - جزء شاگردان امام صادق علیه‌السلام محسوب می‌شوند، و غیر ابونعیم اصفهانی نیز پس از ذکر افراد یاد شده، این گونه تعبیر می‌کند: «و غیرهم أو ما سوی ذلک مما یؤدی هذا المفاد» [از این رو نمی‌توان تمام شاگردان امام صادق علیه‌السلام را منحصر در افراد یاد شده دانست].

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به شما سفارش می‌کنم پرهیزکار باشید و با ارتکاب گناه، مردم را بر خود مسلط نکنید و خویشتن را دچار ذلت و خواری ننمائید.

طاعت و عبادت

ماه‌های رجب، شعبان و رمضان بر ماه‌های دیگر برتری دارند و در روایات تعابیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه‌ها به وجود می‌آورد در این ماه‌ها می‌توان خود را به گونه‌ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می‌توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه‌ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.

در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابک فان الشیطان لا یفتح بابا [۱]؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته‌ای را نمی‌گشاید». شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی‌شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می‌شود و در صورت ورود دزد به خانه‌ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی‌تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل‌بیت علیهم‌السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این ماه‌ها بازار عبادت داغ‌تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و ماه‌ها که بازار خرید و فروش داغ‌تر است، سود بیشتری می‌برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس‌های زمستانی، و در تابستان بازار

جنس‌های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب‌های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام یک از این ماهها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت‌ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین [۲] روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه‌های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام یک از این ماهها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماهها است. انسان باید در این ماهها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷.

[۲] در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸.

طاهر

یکی دیگر از غلامان آن حضرت طاهر است که درباره‌ی او چیز زیادی گفته نشده است، جز این که او را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام شمرده‌اند. همان گونه که درباره‌ی صباح نیز گفته شد، این افتخار بیانگر توفیق و سعادت وی در شنیدن و نقل سخنان و احادیث امام علیه‌السلام است که خود بر معرفت و شناخت او نسبت به امام و مولای خود دلالت دارد. گویا وی همان کسی است که نقل کرده: امام صادق علیه‌السلام به فرزند خود عبدالله، به سبب عمل خلافی که انجام داده بود عتاب و تندی نمود.

طبقات سه گانه مردم

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مردم سه طبقه‌اند: طبقه‌ای از مایند و ما از آنان هستیم، طبقه‌ای به واسطه‌ی ما خود را آراسته می کنند (با چسباندن خود به ما برای خویش کسب وجهه و آبرو می کنند) و طبقه‌ای هم به نام ما یکدیگر را می‌خورند. [۱].

و نیز فرمودند:

مردم سه دسته‌اند: نادانی که از آموختن سر باز می‌زند، دانایی که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندی که برای دنیا و آخرتش کار می کند. [۲].

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام، فرمودند:

مردان سه دسته‌اند: یکی از مال و ثروت برخوردار است، یکی از جاه و مقام و دیگری از زبان (و سخنوری) و این برترین آنهاست. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مشکاه الانوار: ۶۳، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۸۷۸.

[۲] تحف العقول: ۳۲۴، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۸۸۰.

[۳] خصال: ۱۱۶، همان، همان، ۲۰۸۸۱.

طبقات متوسط جامعه

و نیز حضرت فرمودند:

بر شما باد همتایان خود از مردم و طبقات متوسط جامعه؛ زیرا که معادن جواهر را در میان اینان می‌یابید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرك الوسایل: ۱۲ / ۳۱۰ / ۱۴۱۶۷، همان، همان، ۲۰۸۵۸.

طبقی از خرما

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کم خرجی و آسان زایی از برکت زن، و سنگینی مخارج و هزینه و دشوارزایی از شومی اوست.

و از قبیصهٔ روایت کرده که گفت:

با حضرت صادق علیه‌السلام بودم، ناگهان از نظرم غایب شده، سپس بازگشت در حالی که طبقی از خرما در دستهای مبارکش بود.

طبیعی یا اکتسابی

اخلاق و عادات نیکی که در انسان هست، یا ذاتا آنها را دارد یا اینکه ذاتا نداشته و در خود به وجود آورده است. حال باید دید برتری با کدامیک از آنهاست؟

الخلق خلقان: احدهما نیهٔ و الآخر سجیهٔ قیل فایهما افضل؟ قال: النیهٔ، لأن صاحب السجیهٔ مجبول علی امر لا یستطیع غیره. و صاحب النیهٔ یتصبر علی الطاعهٔ تصبرا فهذا افضل. [۱].

خوی نیکو بر دو قسم است، اکتسابی و طبیعی. پرسیدند: «کدام بهتر است؟» امام صادق (ع) فرمود: «اکتسابی. چه دارنده‌ی خوی طبیعی، طبیعت وی آن است و نمی‌تواند غیر آن را داشته باشد. ولی دارنده‌ی خوی اکتسابی، خود را به داشتن آن خوی وادار کرده و بر طاعت خدا تحمل می‌کند. پس این برتر است.»

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۷۳.

طواف چگونه آغاز شد؟

ابن ابوعمیر از برخی از اصحاب ما روایت کرد که از یکی از دو امام همام (امام باقر یا امام صادق - علیهماالسلام -) درباره‌ی کیفیت و تاریخچه‌ی آغاز طواف دور خانه‌ی کعبه سؤال شد.

حضرت فرمود: همانا خداوند متعال هنگامی که خواست آدم را بیافریند به ملائکه فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفهٔ) [۱] «همانا من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد».

دو فرشته از میان فرشتگان عرضه داشتند: (أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء) [۲] «(پروردگارا؛) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند»؟!

اینجا بود که حجابهائی میان آن دو (ملک) و خدای متعال قرار گرفت، در حالی که نور خدای تبارک و تعالی برای فرشتگان آشکار بود.

هنگامی که آن حجابها میان آن دو (ملک) و میان نور خدای متعال حایل شد دانستند که خداوند از کلامشان به غضب درآمده است، لذا به فرشتگان گفتند: چه کنیم و چگونه توبه کنیم (تا خداوند توبه‌ی ما را قبول کند، و از گناه ما درگذرد).

گفتند: ما برای شما توبه‌ای نمی‌بینیم مگر اینکه به عرش (الهی) پناه ببرید.

حضرت فرمود: آنها به عرش (خدا) پناه بردند، تا اینکه خداوند - عزوجل - توبه‌ی آنها را قبول فرمود. و حجابهای میان آنها و نور خدا کنار رفت.

و (بعد از آن) خداوند اراده فرمود (که در زمین نیز) به چنین عبادتی (یعنی طواف و پناه به عرشش) او را عبادت کنند، لذا خانه‌ی کعبه را در زمین قرار داد، و بر بندگان واجب نمود تا دور خانه‌ی کعبه طواف کنند.

و بیت معمور (خانه‌ی آباد) را در آسمان ایجاد نمود، که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن حج می‌کنند، و دیگر نوبت آنها نمی‌شود تا روز قیامت. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۲] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۳] علل الشرایع: ص ۴۰۲، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۱ ح ۶.

ب

برخی از مناظرات هشام

یحیی برمکی در بغداد در عصر روزهای جمعه مجلس بحث علمی تشکیل می‌داد و می‌گویند هشام ریاست مجلس را عهده‌دار بود و بعضی از اوقات هارون پشت پرده می‌نشست و بحث دانشمندان را می‌شنید. یکی از دانشمندان که بر عظمت مقام هشام حسد می‌ورزید می‌خواست در قلب هارون نسبت به او کینه ایجاد کند قضیه ارث پیغمبر و محاکمه عباس و علی را از هشام پرسید ولی او نمی‌دانست که هارون پشت پرده می‌شنود. مرد پرسید یا هشام آیا شنیده‌ای که علی با عباس در باب ارث نزاع کرده و پیش ابی‌بکر به محاکمه رفتند؟ هشام جواب داد: آری. مرد پرسید کدامیک از آنان ظالم بودند؟ هشام حرفی نزد. سپس گفت هیچ کدام آنها ظالم نبودند. مرد گفت: چطور ممکن است که دو نفر با هم منازعه داشته باشند ولی حق با هر دو باشد؟ هشام جواب داد ممکن است مانند قضیه آن دو فرشته که با هم منازعه داشتند. برای محاکمه پیش داوود پیغمبر رفتند. ولی هیچ کدام از آن دو فرشته ظالم نبودند لکن می‌خواستند داوود را مطلع کنند مثل قضیه عباس و علی هم که برای محاکمه پیش ابی‌بکر رفتند تا او را مطلع کنند که در امر خلافت ظلم کرده است. مرد در جواب هشام عاجز ماند و بیان هشام در پیش هارون پسندیده افتاد و او را مورد لطف خود قرار داد.

زمانی هشام گفتارهای خود تکرار می‌نمود و می‌گفت در عالم شدیدترین مخالفینی را سراغ نداریم به جز داشتند هشام از ابوهذیل پرسید اگر می‌پنداری که حرکت دیده می‌شود چرا با دست لمس نمی‌شود. یعنی چیزی که قابل دیدن باشد قابل لمس هم هست یعنی باید با لمس کردن محسوس باشد. ابوهذیل گفت حرکت جسم نیست که با لمس کردن محسوس باشد زیرا که لمس بر جسم

واقع می‌شود. هشام گفت ای ابوهذیل بگو حرکت دیده نمی‌شود زیرا که فقط جسم دیده می‌شود. ابوهذیل پرسید: ای هشام به کدام دلیل می‌گویی که صفت عین موصوف نیست و غیر موصوف هم نیست؟ هشام جواب داد از جهت این که فعل من خود بودن محال است و غیر من هم بودن نیز محال است زیرا که بین موجود قائم به نفس خود و قائم به غیر خود تغایر دارد یعنی فعل من قائم به نفس خود نیست و ممکن نیست هم فعل من خودم باشد پس لازم است آن نه فعل من باشد و نه فعل غیر من و جهت دیگری که تو قائل هستی: که حرکت لمس نمی‌شود و مباین هم نیست به همین جهت گفتم که صفت من عین من نیست و غیر من نیز نیست که هر دو عقیده با هم مطابق است.

هشام در بصره به مجلس درس عمرو بن عبید وارد شد. عمرو بن عبید عقیده داشت که تعیین امام و جانشین پیغمبر به عهده مردم است و هشام عقیده داشت که امام و جانشین پیغمبر با نص رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا است و پیغمبر علی بن ابیطالب را به جانشینی خود تعیین کرده است و بعد از او فرزندانش امام مسلمین‌اند. هشام بحث را با عمرو بن عبید اینگونه شروع کرد:

پرسید: آیا خدا دو چشم به تو داده است؟

عمرو جواب داد: بله.

هشام: چرا!

عمرو: برای اینکه مخلوقات آسمان و زمین را ببینم و عبرت بگیرم.

هشام: برای چه خدا به تو گوش داده است؟

عمرو: برای اینکه حلال و حرام و احکام را بشنوم.

هشام: چرا خدا به تو دهان داده است؟

عمرو: برای اینکه مزه غذاها را بفهمم و حرف بزنم سپس هشام تمام اعضا را یک به یک شمرد و عمرو جواب داد هشام پرسید: چرا خدا به تو قلب داده است؟

عمرو گفت: برای این که حواس انسانی گاهی در درک خود اشتباه می‌کند و برای رفع اشتباه به قلب مراجعه می‌کند زیرا تشخیص اشتباهات به وسیله قلب است.

هشام پرسید آیا ممکن است خدا برای تو تمام حواس را خلق کند ولی قلب را خلق نکند؟ عمرو جواب داد: ممکن نیست. هشام گفت: ای عمرو خدایتعالی اعضا و جوارح تو را بی‌سرپرست خلق نکرده و بر آنها قلب و رهبر خلق کرده است آیا ممکن است این مخلوق را بی‌سرپرست بگذارد؟

عمرو بن عبید در جواب متحیر ماند.

«قال جعفر بن محمد علیه‌السلام یا هشام لا زلت مؤیدا بروح القدس؛ ای هشام به مدد فرشته رحمت پاینده باشی.»

و نیز حضرت می‌فرمود: هشام با قلب و زبان به ما کمک کرده است و از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و حضرت علی بن موسی علیه‌السلام و حضرت جواد علیه‌السلام روایات زیادی در تمجید هشام رسیده است.

محمد بن ابی‌عمیر می‌گوید مدت مدیدی با هشام بن حکم مصاحب بودم و مطالب علمی زیادی از او فراگرفتم. از جمله مطالبی که از او پرسیدم راجع به عصمت امام بود که آیا از امام گناه بزرگ یا کوچک صادر می‌شود یا خیر. جواب داد امام باید معصوم باشد. پرسیدم دلیل بر عصمت امام چیست؟ جواب داد تمامی گناهان چهار قسم‌اند:

الف. حرص و طمع. ب. حسد. ج. غضب. د. شهوت.

امام از این چهار صفت منزه است. اول امام بر این دنیا حریص نیست؛ زیرا که تمام ثروت دنیا تحت اختیار امام است و امام خزینه‌دار

مسلمین است پس برای چه چیز بایـد حریص باشـد؟ دوم امـام حسود نیست زیرا که انسان همیشه به بالادست خود حسـد می‌ورزد. سوم امام راجع به امر دنیا به کسـی غضب نمی‌کنـد مگر این که غضب امام به خاطر خـدا و برای اجراء حـد الهی باشد (مانند بریدن دست دزد و تازیـانه زدن بر زناکار و سایر گناهکاران) و برای انجام حکم الهی از کسـی نیندیشـد. چهارم امام هیـچ گاه از شـهوات نفسیه پیروی نمی‌کند زیرا که تمام لذتهای آخرت را خدا نصیب امام کرده است و امام نظر به سوی لذت‌های دائمی آخرت می‌کند و نظر به سوی لـذت‌های زودگـذر دنیـا نـدارد. آیا ممکن است شـخص عاقلی صورت زیبا را گذاشـته صورت نازیبا را اختیار کنـد. طعام لذیذ را در مقابل طعام غیرلذیذ ترک کند؟

یونس می‌گویـد حضـرت به من اشـاره کرد فرمود ای یونس اگر به علم کلام آشـنا هستی با این شامی تکلم کن. یونس جواب داد: «یالها من حسره» فدایت شوم شـنیدم از حضـرتت از تکلم منع می‌فرمایی حضرت فرمود: بلی در حق اصحابی گفته‌ام که طریقه ما را ترک کرده است. یونس می‌گویـد حضـرت فرمود برو خارج ببین از اصـحاب متکلم هر کس را دیـدی حاضـر کن. می‌گوید بیرون رفتـم. حمران بـن اعیـن و محمـد بـن نعمـان احـول و هشـام بن سـالم و قیس الماصـر را که همه از جمله متکلمین بودنـد در مجلس حضـرت حاضـر کردم. این قضـیه قبـل از ایـام حـج بـود و حضـرت در خیمه‌ای که در طرف کوهی مشـرف به حرم بود نشسته بود. حضـرت سـر از خیمه بیرون کرد ناگـاه دیـدیم شـترسواری بـا عجله می‌آیـد حضـرت فرمود: به خـدای کعبه این هشـام است. یونس می‌گویـد ما گمان کردیم که هشام نامی از فرزنـدان عقیل است که حضـرت صادق علیه‌السـلام او را بسیار دوست داشت. دیدم نه. هشام بن حکم است و آن جوانی که تازه محاسنش درآمده بود و سن همه‌ی ما از او بیشتر بود. هشام وارد شد. حضرت بر وی جای بـاز کرد. فرمودنـد این شـخص (هشام) با قلب و دست و زبان ناصـر ما اهل‌بیت است. حضـرت به حمران فرمود: با شامی بحث کن. حمران وارد بحث و محکوم شـد. سـپس حضـرت فرمود: ای طـاقی بـا شامی بحث کن. او نیز مغلوب شـد. سـپس فرمود: ای قیس با شامی بحث کن. قیس با شامی بحث می‌کرد و حضـرت از گفتار آنان تبسم می‌کرد شامی در بحث مخـذول شد. سـپس حضـرت به مرد شـامی گفت بـا این جوان (هشـام بن حکم) بحث می‌کنی؟ مرد شـامی گفت: آری. شامی پرسـید: ای جوان راجع به امامت این شخص (حضـرت صـادق علیه‌السـلام) با من بحث می‌کنی؟ هشام غضـبناک شـد و گفت: ای شامی آیا خـدا در حق مخلوقات بیناتر است یا خود مخلوقات در حق خود بیناترنـد؟ شامی گفت خـدا در حق مخلوقات بیناتر است. هشام پرسـید: آیا خدا راجع به امر دین به این مردم چکـار کرده است؟ شـامی گفت: خـدا مردم را مکلف نموده و بر مردم بحث بیـان کرده و بر هر مکلفی راهنمایی تعیین کرده و علتهـای هر تکلیف را روشن نموده است. هشـام پرسـید این حجت و راهنمـا کیست؟ شامی گفت: رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سلم است. هشام پرسـید: بعـد از رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم راهنما کیست؟ شامی گفت بعـد از رسول‌الله آن راهنما کتاب و سـنت است. هشام پرسـید آیا کتاب و سـنت در حکمی که ما امروز اختلاف داریم به ما فایده دارد که اختلاف ما را از بین بردارد؟ شـامی گفت: بلی. هشـام گفت: پس چرا شـما و مـا بـا هم اختلاف داریم و از شام حرکت کرده آمـده‌ای با ما بحث کنی و خود را هم صاحب علم پنداشـته‌ای. شامی مانند آدم متحیر ساکت ماند. حضـرت صادق علیه‌السلام از شامی پرسید چرا جواب هشام را نمی‌دهی. شامی گفت جوابی ندارم زیرا که کتاب و سـنت دارای احتمالات است. شامی از هشام پرسـید: خدا بیناتر از مردم است یـا خود مردم؟ هشـام جواب داد البته خـدا بر حـال مردم بینـاتر است. شامی پرسـید آیا خـدا کسـی را بر مردم فرسـتاده است تا اینکه اختلافات میان مردم را برطرف کرده و آنان را به اتحاد دعوت کنـد؟ هشام جواب داد بلی. شامی پرسـید آن شـخص کیست؟ هشام گفت: در ابتـدا شـریعت رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم بود و بعـد از رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سـلم غیر او است. شامی پرسـید آن غیر کیست؟ هشام پرسـید در زمان ما یا جلوتر؟ شامی گفت: در زمان ما. هشام گفت آن حجت در زمان ما همین (اشاره به حضـرت صادق) است که علم را از جدش رسول‌الله صـلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است. شامی پرسید: من از کجا بدانم که این حجت خـدا است؟ هشام گفت: هر چه می‌خواهی از او بپرس. شامی گفت: عـذر مرا قطع کردی و من بایـد از خود او پرسم.

حضـرت فرمود: ای مرد شـامی من بـا یـک گفتـار تو را قـانع می‌کنم من تو را خبر می‌دهم از جایی که سـفر کردی و در کـدام روز خارج شـدی و از کـدام جایی عبور کردی و در سـفر بر شـما چنین و چنان گـذشت. مرد شامی در مقابل هر بیان حضـرت می‌گفت راست گفتی به خـدا سوگنـد چنین بوده است. مرد شامی گفت حال به خـدا قسم اسـلام آوردم. حضـرت فرمود: حال به خدا ایمان آوردی زیرا اسـلام قبل از ایمان است. شامی گفت راست فرمودی من در همین ساعت می‌گویم «اشـهد ان لا اله الا الله و ان محمـدا رسول‌الله و انک وصی الاوصیاء.»

چون قـدری از ثروت علمی هشـام بیان شـد به همین مناسـبت مقـداری از مطالب علمی و انـدرزهای ارزنـده‌ای را که او از حضـرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده است به نظر خوانندگان می‌رساند.

حضـرت فرمود: ای هشام هر آن کسـی که می‌خواهـد از مردم بی‌نیاز و قلبش از حسـد خالی و دینش سالم بمانـد بایـد سه چیز را از خـدایتعالی درخواست کنـد که عقل وی سالم بماند. زیرا هر کس دارای عقل سالم باشد به قدر کفایت از مال دنیا قناعت می‌کند و هر کس قناعت کند از مردم بی‌نیاز خواهد بود و آدم طمعکار روی بی‌نیازی نخواهد دید.

ای هشام هر آن کس که زبانش راستگو باشد کردارش پاکیزه خواهد بود و هر کس دارای نیت نیکو باشد روزی‌اش فراوان خواهد بود.

هر کس به فامیل و خویشان خود احسان کند عمرش طولانی خواهد بود.

ای هشـام دانش را بر افراد نالایـق و جاهـل یـاد نـده زیرا که در چنین افرادی دانش ضـایع خواهـد شـد و از اشـخاص لایـق دانش را مضایقه مکن.

ای هشام به طوری که مال اندوزان از دانش اندوزی چشم‌پوشی کردند شما نیز از مال اندوزی چشم‌پوشی کنید.

ای هشام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده فرازنشین مجالس باید دارای سه صفت باشد:

الف. هر گاه مطلب علمی از او سؤال شد جواب بدهد.

ب. هر گاه مردم از سخنگویی عاجز ماندند او سزاوار سخن گفتن باشد.

ج. در مشاوره صاحب رأی وزین باشد.

اگر کسی از این سه صفت عاری باشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است.

ای هشام شـخص عاقل سـخن نسنجیده نمی‌گوید که مردم او را دروغگو پندارند و از کسی چیزی نمی‌خواهد که از وی منع کنند و به چیزی که پیشـرفت نـدارد وعده نمی‌دهد و امیدوار به کسـی نمی‌شود که او را نومید کند و در کاری پیشـرو نمی‌شود که از اتمام آن عاجز بماند.

ای هشام خدا رحمت کند کسـی را که از خدا حیا کرده و اعضا و حواس خود را از محرمات حفظ کند و پیوسته در یاد مرگ و در یاد پوسیدن جسم باشد. بدان کسی سزاوار بهشت است که به ناملایمات دنیا صبر کند و کسی سزاوار دوزخ است که با شهوات دنیا آلوده باشد.

ای هشام اگر کسی خود را از تجاوز به ناموس دیگران نگهداری کند خدا در روز قیامت از لغزش‌های او می‌گذرد. هر کس غضب خود را نگهدارد خدا از او غضبش را نگه می‌دارد.

ای هشـام آنچه نمی‌دانی از دانشـمندان یـاد بگیر و آنچه می‌دانی به نادانان یاد بـده و دانشـمندان را به خاطر دانش بزرگوار شـمار و نادان را به خاطر نادانی کوچک شـمار. ولی او را از خود مرنجان بلکه او را به سوی خود جلب کرده تعلیمش بـده «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» زیرا که این کلمه کلید گشایش‌ها و خزینه‌ای از خزائن بهشتی است.

«قـال الهیـاح بن بسـطام کان جعفر بن محمـد علیه‌السـلام یطعم حتی لا یتقی لعیاله شـیء و کان علیه‌السـلام بقول لا یتم المعروف الا

بثلاثهٔ تعجیله و تصغیره و ستره؛ حضرت جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام اطعام می‌کرد به قدری که به خانواده خود چیز نمی‌ماند و حضرت می‌فرمود احسان کردن با سه چیز تکمیل خواهد شد: اول) احسان را هر چه زودتر انجام دادن. دوم) احسان کننده در نظرش کوچک شمردن. سوم) آنکه احسان را در پنهان ادا کردن.»

از حضرت سؤال کردند چرا ربا را خدا حرام کرده است در جواب فرمود: برای اینکه مردم از احسان نمودن به همدیگر خودداری نکنند با رواج پیدا کردن ربا احسان از بین مردم برداشته می‌شود.

روزی در مجلس منصور عباسی حضرت صادق علیه‌السلام تشریف داشتند. اتفاقا پشه‌ای به صورت منصور نشست. منصور پشه را دفع کرد بار دوم نیز چنین شد تا مرتبه سوم منصور ناراحت شد از حضرت پرسید یا اباعبدالله چرا خدا پشه را خلق کرده؟ حضرت فرمود: خدا پشه را برای خوار کردن جباران و متکبران خلق کرده است.

ای هشام با مردم نیکی و مدارا را ترک مکن زیرا که این دو صفت بسیار پربرکت می‌باشند و پرده‌دری شوم و ناپسند است. مدارا و نیکی به مردم و حسن خلق ممالک را آباد کرده و عمر را طولانی می‌گرداند.

ای هشام بدان که دنیا به مانند مار نرم‌تن و خوش‌رنگی است ولی در جوف آن زهر کشنده‌ای است مردمان عاقل از او ترسان ولی افراد بی‌تجربه به سوی او میل می‌کنند.

ای هشام زراعت در دل خاک نرم رشد می‌کند نه در سنگلاخها و کلمات دانش نیز اینچنین است که در قلبهای متواضع اثر کند نه در قلبهای متکبر و خودخواه. زیرا که قلب متواضع وسیله عقل و قلب متکبر وسیله نادانی است. آیا نمی‌بینی کسی که سر خود را به سقف طاق بکوبد سرش می‌شکند؟ و کسی که سر خود را فروآرد سقف از او سایبانی می‌کند.

ای هشام با هر کسی نشست و برخاست مکن مگر این که از آنان شخص عاقل‌تر و متین پیدا کنی با او مأنوس باشد و از دیگران فرار کن مانند فرار از درندگان کشنده.

شخص عاقل را سزاوار است که پیوسته از خدا یاد کند.

هنگام انجام دادن کاری که خوبی و بدی آن بر تو مشخص نیست فکر کن ببین کدام طرف آن به هوی و هوس نزدیک است آن را ترک کن زیرا که بیشتر کارهای نیک مخالفت با هوی و هوس است.

ای هشام اگر کسی حریص و دوستدار ثروت دنیا باشد ترس روز قیامت از دل او برود.

ای هشام از طمعکاری پرهیز کن. از مال مردم دنیا چشم‌پوشی کن. طمع را بکش زیرا که طمع کلید درهای ذلت و زایل کننده عقل و منسوخ کننده‌ی مروت و آلوده کننده آبرو و پامال کننده دانش است. همیشه بر پروردگار خود امیدوار باش و بر او توکل کن و با نفس خود جهاد کرده و به او غالب باش این جهاد با نفس مانند جهاد با دشمن دین بر تو واجب و لازم است. هشام پرسید جهاد با کدام دشمن واجب‌تر است؟ حضرت فرمود جهاد با آن دشمنی که بر تو نزدیکتر و سخت‌تر و پرخطرتر است و عداوت او شدیدتر و وجود او بر تو پنهانی‌تر است.

ای هشام سه دسته از مردم را خدا با سه صفت نوازش کرده است. اول با عقلی که با آن از مشقتهای نفسانی وی جلوگیری کند. دوم با علمی که از مشقتهای جهل جلوگیری کند. سوم با بی‌نیازی از مردم که از ترس ناداری از او جلوگیری کند.

ای هشام از این دنیا و مردم آن پرهیز کن زیرا که مردم دنیا بر چهار قسم‌اند. اول متمردی که با نفسانیت خود پیوسته است. دوم دانشجویی که در خودخواهی و افزون‌طلبی به دیگران پیشروی دارد. سوم عابد نادانی که دوست دارد دیگران او را بزرگوار شمرند. چهارم شخص صاحب بصیرتی که قدرت ندارد بر حق قیام کند بدین سبب محزون و غمگین است. این شخص چهارم بهترین اهل زمانه و عاقلترین آنان است.

وصیتهای حضرت امام موسی بن جعفر بر هشام بن حکم مفصل‌تر از این است که ذکر شد.

جابر بن حیان ابوموسی طرطوسی از جمله شاگردان زبده امام جعفرصادق است که از شیمی‌دانان معروف حوزه درس حضرت است. او کاشف داروها بود و بسیاری از علوم تجزیه و ترکیب را از حضرت آموخت.

در پیرامون احوالات جابر کتابهای بسیار نوشته‌اند و درباره شخصیت علمی وی قلم فرسائیها کرده‌اند امام صادق علیه‌السلام از علوم مختلف و معارف حقه را به وی آموخت. از سید هبته‌الدین شهرستانی نقل شده است که می‌گفت من پنجاه جلد از کتابهای خطی جابر را در کتابخانه بزرگ دنیا دیده‌ام و ابن‌ندیم در فهرست خود می‌گوید من بیشتر از چهار هزار جلد از تألیفات جابر را دیده‌ام و هر گاه می‌خواهد مطلب علمی را توضیح دهد قبلاـ متذکر می‌شود که من این علم را از آقای خود جعفر بن محمد علیه‌السلام آموختم. ناشر و مروج علم فیزیک و علم شیمی جابر بوده است چنانکه در همه جا او را پدر فیزیک و شیمی و مخترع اسلامی نامیده‌اند. جابر در علم طب نیز مهارت کامل داشت و در علم طب اختراعات چندی به وی نسبت داده شده است او علاوه بر این دو علم بزرگ در علم اخلاق و فضایل و معارف نیز سرآمد زمان خود بود. جابر در علوم غریبه و اختراعات جدیده قدرتی به‌سزا داشت که مختصری از آنها را پس از چند صفحه قرائت خواهید فرمود. می‌گویند جابر با برمکیان و وزراء عباسی رابطه گرمی داشتند. بعد از سقوط کابینه برمکیان هارون عباسی کسانی را که با برمکیان ارتباطی داشتند تحت تعقیب قرار داد که از جمله آنها جابر بود. بنابراین، او مجبور شد تا زمان مأمون در خفاء به سر برد. از دائره المعارف بریتانیا نقل شده است که جابر علوم خفیه را از امام صادق علیه‌السلام اخذ کرده است. از کتابهای جابر که فعلا موجود و در کتابخانه‌های مختلف جهان دیده شده است چند جلد نامبرده می‌شود که بدین قرار است:

المنافع – الایضاح – مصححات افلاطون – الصمیر – الموازین – الملک – الاحجار – الاسئمام – الخواص – الترکیب الثانی – الشمس – القمر – الارض – الترکیب – الحیوان – الاسرار – التنویب – الشعر – الزنبق الشرقی – النور – البیان – الدوه المکنونه – اسطقس الاول – اسطقس الثانی – اسطقس الثالث – الواحد الاول – الواحد الثانی – الوکن – الوتیق الغربی – تفسیر الاسطقس – عنصر – مجردات – الطبیعه – ما بعد الطبیعه – املاح – تليین – حجاره – اغراض الصنعه – زهره – زحل – مریخ – عطارد – مصححات فیثاغورث – مصححات سقراط – مصححات ارسطو – مصححات ارسنجانس – مصححات ارکاعانس – مصححات اورس – مصححات ذی مقراطیس – مصححات حربی.

در عصر امام صادق علیه‌السلام دانشمندان اسلامی به کتب فلاسفه یونانی که تازه به عربی ترجمه شده بود توجه بیشتری پیدا کردند. امام جعفرصادق علیه‌السلام برای جلوگیری از انتشار مطالب غلط و خلاف قانون آسمانی و رد مطالب کفرآمیز آن کتب حدیث بسیاری کردند. بنابراین، بعضی از شاگردان بااستعداد خود را برای این امر مجهز نمودند که از جمله آنان می‌توان جابر را نام برد. جابر برای تأمین منظور حضرت صادق علیه‌السلام مطالب این کتب را از حضرت اخذ نموده در رساله‌های مخصوصی جمع کرده است.

گوستاولویون می‌نویسد نوشته‌های جابر مانند یک دائره المعارف علمی مشتمل بر خلاصه از مجموع مسائل جابر در تمام دنیا به پدر کیمیای عرب معروف است و هنوز در حدود صد جلد کتاب شیمی از او در دست و نفوذ کتاب‌های او در تاریخ کیمیا و شیمی اروپا آشکار می‌باشد بعد از جابر در بین مسلمین چهره درخشان دیگری به نام محمد زکریای رازی درخشید. کتاب بزرگ صنعت کیمیای او در این اواخر در کتابخانه یک شاهزاده هندی پیدا شده است. رازی در این کتاب مواد مختلف را طبقه‌بندی کرده و خواص شیمیایی هر یک را شرح داده به طوری که جرجی زیدان می‌نویسد «شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش علم جدید شیمی را پایه‌گذاری کردند و اکتشافات شیمی جدید بر اساس آن استوار گردید.» و در تاریخی شیمی می‌نویسد «در زمان خلفای عباسی علم شیمی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای کرد». ابن‌خلکان می‌گوید «جابر بن حیان کتابی در هزار ورق از گفتار علمی جعفر بن محمد علیه‌السلام جمع‌آوری کرد. پانصد ورق آن پر از علوم اخلاقی و اجتماعی و دینی بود و بدین دلیل مذهب

شیعه را جعفری گویند که مسلمانان به روش تعلیمات آن حضـرت تربیت شده‌اند. جرجی زیدان می‌نویسد «تیزاب سلطان که تیزاب سلطانی گویند که از ترکیب اسید ازتیک با اسید کلرئیدریک حاصل می‌شود و نمک و ملح آمونیاک و سنگ جهنم نیترات دارژان و بی‌کلرور مرکور و اصول شیمی و علم جبر که از لفظ جابر است از اختراعات او است.

باز باران

«مرا با خود ببر، تا آسمان، تا کهکشان، باران!

دلم را در میان دست‌هایت کن نهان، باران!» [۱] .

تشنه بودیم؛ تشـنه‌ی تشنه! وقتی به چاه رسیدیم، سر از پا نشناختیم؛ اما دریغ از قطره‌یی آب. ناگهان در ژرفای چاه، ماند و دیگر بالا نیامد. زانو زدیم. خسته؛ دلشکسته؛ با چشم‌هایی به خون نشسته. «او» که تمام شیدایی‌مان را شنیده بود، به دلداری‌مان برخاست؛

ایها الجب السامع المطیع...؛ [۲] .

می‌خوانـد و می‌خوانـد و می‌خواند و آب، آهنگش می‌نواخت! به آسـمان نگریستیم؛ اما باران نیامد... و طلوع باران از زمین، شـروع شد؛ باغ باران. چاه خروشید. آب جوشید و باز باران.

بی‌درنگ گفتیم:

– مثل معجزه‌ی موسی، پسر «عمران» . [۳] .

لبخندی زد و دیگر هیچ نگفت؛ تا به درخت خشـکیده‌ی خرمایی رسـیدیم. عطش‌مان را با آب، فرونشانده بودیم و گرسنگی‌مان را، با خرمایی تازه، که به اشارت دستش از درخت، فرو می‌ریخت. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] شعرها و چشم‌ها: م. طلوع.

[۲] ای چاه شنونده‌ی فرمانبردار پروردگار! آبی بر ما برسان.

[۳] این واژه را باید «عمران» خواند؛ زیرا «عمران» به معنای آبادسازی است.

[۴] مدینهٔ المعاجز /۳۸۲؛ برداشتی از سخنان «مفضل» و «داوود رقی» در همراهی با حضرت امام صادق علیه‌السلام.

باغ باران

«... یک نفر، باز هم صدایم کرد

این صدا، آشناست، ای باران!

من و تو، رهسپار دریاییم

عاشقی، سهم ما است، ای باران!» [۱] .

می‌گفت: دلم برایش تنگ شده؛ کاشکی می‌دیدمش. راستی! «او» حتما برای زیارت می‌آمد. ما هم باید برویم.

مرد، با دلی شکسته گفت:

– من هم دلم تنگ شده، اما چه گونه برویم؟

زن، انگار در خود فرو رفت. لبخندش یک باره محو شد. نگاهی به دست‌هایش کرد. از خوشحالی، فریاد کشید:

– من این زر و زیورها را نمی‌خواهم. باید آن‌ها را خوب بخرند!

مرد، هم خندید. راه افتادند. طلاها را به قیمت خوبی فروختند؛ تمام هستی زن را! برای‌شان اصلا مهم نبود. نزدیک شهر بودند. که زن، سخت بیمار شد. درد می کشید؛ گاهی هم فریاد؛ و مرد، فقط اشک می‌ریخت. زن به کنج ویرانه‌یی خزید و مرد، غمگنانه از او دور شد.

وقتی به شهر رسید، «او» را دید. دو پارچه‌ی رنگین در بر داشت. مردم، دورش را گرفته بودند. سلام کرد. بغض، راه گلویش را بسته بود... امام – اما آرام بود و پیش از آن که مرد، سخن گوید، فرمود:

– من دعا کردم و همسرت خوب شد! برگرد!

مرد، آرام گریست و دوان – دوان، دور شد. وقتی همسرش را دید، همه چیز را فهمید. بازهم نمی‌توانست چیزی بگوید. فقط و فقط نگریست و گریست. زن، اما به دلداری‌اش شتافت.

– وقتی رفتی، فرشته‌ی مرگ را دیدم. مردی با دو پارچه‌ی رنگین از راه رسید و از او پرسید: «مگر از من فرمان نمی‌بری؟» فرشته گفت: «آری» ! آن مرد مهربان دوباره گفت: «بگذار تا بیست سال دیگر بماند.» و فرشته‌ی مرگ رفت؛ یعنی با هم رفتند.

مرد، همچنان می گریست. زن برخاست. رفتند، تا یک بار دیگر، آن مرد مهربان را ببینند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شعرها و چشم‌ها: م. طلوع.

[۲] بحار کمپانی؛ باب معجزه‌های امام صادق علیه‌السلام / ۱۳۷؛ از زبان «صفوان بن یحیی».

بخشش بی حساب به داوود و قوم

داوود یکی از یاران امام صادق (علیه‌السلام) می باشد، او به علت مشکلات زندگی، قرض زیادی داشت.

روزی به نزد امام رفت و امام بلافاصله پس از مشاهده‌ی ایشان به او فرمود: «ای داوود! چرا رنگت پریده است و این گونه افسرده شده ای؟

داوود گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) بنا به دلایلی مقصر هستم، می خواهم پیش برادرم در سند بروم؛ ولی راه رسیدن به سند، دریایی است و من باید سوار کشتی شوم در حالی که از سوار شدن بر کشتی می ترسم.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «هرگاه خواستی بروی، برو».

داوود گفت: از موج های دریا می ترسم و وحشت دارم که مبادا غرق شوم.

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «آن خدایی که حفظ می‌کند در خشکی تو را، در دریا هم حفظ می کند؛ ای داوود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی شد و میوه ها نمی رسید و درخت ها سبز نمی شد».

بالاخره داوود پس از خداحافظی از امام تصمیم گرفت، سوار کشتی شده، نزد برادرش برود.

این سفر دریایی، حدود ۱۲۰ روز طول کشید، غروب داوود از کشتی پیاده شد، هوا ابری بود و کمی هم سرد. ناگهان نوری از آسمان به طرف داوود آمد و صدایی آهسته به داوود گفت: ای داوود! این وقت، زمان ادای قرض توست، سربلند کن که سالم ماندی و به پشت آن تپه سرخ برو.

داوود با عجله پشت آن تپه‌ی سرخ رفت و ناگهان انبوهی از شمش های طلا را مشاهده کرد که یک طرفش صاف بود و در طرف دیگر، این آیه‌ی شریفه حک شده بود:

«این بخشش ماست به تو؛ پس عطا کن از آن بر هر که خواهی یا منع کن، آن را از هر که خواهی که حسابی بر تو نیست».

داوود بلافاصله طلاها را برداشت و به راه افتاد؛ البته قیمت آن طلاها را نتوانست محاسبه کند.

بریدن سر دو ناقه بجای بریدن سرهای امام صادق و امام کاظم

ربیع حاجب می‌گوید: روزی منصور مرا طلبید و گفت: می‌بینی که مردم چه چیزهایی از جعفر بن محمد نقل می‌کنند؟! به خدا سوگند که نسلش را بر می‌اندازم.»

پس یکی از امرای خود را طلب کرد و به او گفت: «با هزار نفر به مدینه برو و بی خبر به خانه‌ی امام جعفر صادق علیه‌السلام داخل شو و سر او و پسرش موسی را برای من بیاور.» چون آن امیر داخل مدینه شد، حضرت دستور فرمود تا دو ناقه آوردند و بر در خانه آن حضرت قرار دادند. سپس اولاد خود را جمع کرد و در محراب نشست و مشغول دعا شد. امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: من ایستاده بودم که آن امیر با لشکر خود به در خانه‌ی ما آمد و به سربازان خود دستور داد که سرهای آن دو ناقه را بریدند، و سپس برگشت.»

چون آن امیر نزد منصور برگشت، گفت: «آنچه فرموده بودی را انجام دادم.» و کیسه را نزد منصور گذاشت. چون منصور سر کیسه را باز کرد، سرهای ناقه را دید، پرسید: «اینها چیست؟»

گفت، «ای امیر! چون من داخل خانه‌ی امام جعفر صادق علیه‌السلام شدم، سرم گیج شد و خانه در نظرم تاریک گردید، دو شخص را دیدم که در نظرم آمد که آنها جعفر و پسر او می‌باشند، پس دستور دادم که سر آنها را جدا کردند و آوردم.»

منصور گفت: «آنچه را که دیدی برای کسی نقل نکن و احدی را بر این معجزه مطلع نگردان.» و تا او زنده بود من این قضیه را به کسی نگفتم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات.

به سخن آمدن گوشت تذکیه نشده

سعد اسکاف می‌گوید: روزی همراه امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی از اهالی جبل، وارد شد، و هدایایی نیز با خود آورده بود، که در میان آنها کیسه‌ای پر از گوشت خشک، همراه با سبزی خشک بود. حضرت آن را بیرون آورد و فرمود: «اینها را بگیر و به سگها بده.»

آن مرد گفت: «چرا؟» حضرت فرمود: «چون تذکیه نشده است.»

آن مرد گفت: «آن را از مرد مسلمانی خریده‌ام که می‌گفت تذکیه شده است.»

امام صادق علیه‌السلام گوشتها را به کیسه برگرداند و چیزهایی گفت که نفهمیدیم. بعد به آن مرد گفت: «برخیز و آن را به این اطاق ببر و در گوشه‌ای قرار بده.»آن مرد نیز چنان نمود. ناگهان گوشت به سخن در آمد و گفت «ای ابوعبدالله! امام و فرزندان انبیاء مانند مرا نمی‌خوردند چون من تذکیه نشده‌ام.»

پس آن مرد، کیسه را برداشت و از اطاق بیرون آمد. آنگاه حضرت پرسید:

«آن گوشت چه می‌گفت؟» او گفت: «آنچه که شما خبر داده بودید را بیان کرد و گفت که تذکیه نشده‌ام.»

حضرت فرمود: «ای ابوهارون! آیا نمی‌دانی آنچه را که مردم نمی‌دانند ما عالم به آن هستیم؟» گفتم: «بلی.»

پس آن مرد گوشت را برداشت و جلو سنگ انداخت: [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۷.

بردن شخصی به عراق در یک لحظه

می گوینـد: روزی معلی بن خنیس در حـالی که بسـیار نـاراحت و غمگین بـود خـدمت امـام صـادق علیه‌السـلام رسـید. امـام صـادق علیه‌السـلام به او فرمود: «ای معلی! چرا نـاراحت هستی؟!» معلی بن خنیس گفت: «شـنیده‌ام که در عراق وبـا است و به خـاطر اهـل و عیـال خود انـدوهناك می‌بـاشم.» حضـرت فرمود: «می‌خواهی ایشـان را ببینی؟» او گفت: «بلی.» حضـرت فرمود: «نزدیـک بیـا.» پس دست مبارك خود را بر چشم و روی او کشید و از او پرسید: «اکنون کجا هستی؟!»

او گفت: «خود را در خانه‌ی خود می‌بینم و این زن من است و اینها فرزندان من می‌باشـند.» معلی می گوید: «من از خانه بیرون آمدم در حالی که ایشان را سیر دیده و با زن خود مقاربت کردم.» بعد امام صادق علیه‌السلام او را طلبید و دست بر روی او مالید و فرمود: «خود را در کجا می‌بینی؟!» گفت: «با شـما در مدینه و این منزل شـما است.» حضرت فرمود:ای معلی! اسرار ما را نقل نکنید که خود را اسیر مردم کنید. ای معلی! هر کس که احادیث صعب و سخت ما را کتمان کند خدا نوری از میان دو چشم او ساطع می گرداند و او را در میان مردم عزیز می کنـد و هر که افشا کنـد، نمیرد مگر آن که درد حربه و سـلاح به او برسـد و یا در زنجیر و بنـد بمیرد.ای معلی! تو کشته خواهی شد! برای مرگ آماده باش.»

پس چند وقت بعد معلی بن خنیس را به دار کشیدند، امام صادق علیه‌السلام فرمود: «من معلی را به امری فرمان دادم ولی او مخالف دستورم عمل کرد و خود را به کشتن داد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصة الأخبار.

برادرم به شما اهل‌بیت محبت ندارد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند، پیر نادان، ثروتمند ستمکار و فقیر متکبر را دشمن بدارد.

هـارون زیـات نقـل می کنـد که: من برادری داشـتم که به ولایت اهل‌بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اقرار نمی‌نمود. روزی به خدمت امام جعفرصادق علیه‌السـلام رسـیدم حضـرت فرمود: یابن زیات برادرت چطور است؟ گفتم: یابن رسول‌الله خوشحال است و نگرانی نـدارد مگر این که محبت نسبت به شـما خانـدان اهل‌بیت ندارد و از متابعت شـما دودمان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اجتناب می کند.

حضرت فرمود: چه چیز باعث شده است که از ما متابعت نکند؟ گفتم: یابن رسول‌الله او خیلی خودش را قبول دارد و می گوید: ورع من باعث می‌شود که احوال اشخاص بر من آشکار شود و به همین دلیل نمی‌شود که از آن‌ها تبعیت کنم.

حضـرت فرمود: چرا ورع او را مـانع نشـد که در آن شب از فسـاد اجتنـاب کنـد اما ورع او باعث شـده است که از اولاد رسول خـدا متابعت نکند. سـپس من به خانه آمدم و به برادرم گفتم: مادر به عزایت بنشـیند. در خدمت امام جعفر صادق علیه‌السـلام بودم از من حال تو را پرسـید گفتم: احوال او خوب است و اوقاتش را به گونه‌ای می گذرانـد که کسـی از او ناراحت نیست و اغلب او را دارای خصال پسـندیده و عمل نیک می‌داننـد و چیزی که از او مورد رضایت نیست به نظر من این است که چنان که بایـد به شـما اهل‌بیت

اعتقاد ندارد.

حضرت پرسید: چه چیزی باعث شده است که از ما تبعیت نکند؟ گفتم: یابن رسول‌الله او نسبت به خودش گمان ورع دارد. فرمود: شب نهر بلخ ورع او کجا بود که مرتکب آن چنان کار قبیحی شد.

برادرم گفت: امام صادق به تو از شب نهر بلخ خبر داد؟

گفتم: بلی. برادرم گفت: گواهی می‌دهم که امام جعفرصادق علیه‌السلام حجت خدا بر مردم است.

گفتم: ای برادر ماجرای آن شب را برای من بیان کن که تو در آن شب چه کرده‌ای؟

برادرم گفت: من با شخصی رفیق بودم او با خود کنیزی بسیار زیبا همراه داشت از شدت سرما نیاز به آتش و گرما پیدا شد. رفیقم به من گفت: تو از وسائل محافظت کن من می‌روم هیزم جمع کنم تا آتش روشن کنیم. گفتم: برو من وسائل خودم و تو را محافظت می‌کنم. رفیق من صاحب آن کنیز برای جمع‌آوری هیزم به طرف صحرا رفت وقتی از نظر پنهان شد من به آن کنیز نزدیک شدم. و شیطان نیز مرا در متابعت از نفس ترغیب نمود و کار شنیعی از من سر زد و الله که هیچکس را از این راز آگاه نکرده‌ام و غیر از خداوند کسی از این کار زشت من اطلاع نداشت، یقینا امام صادق علیه‌السلام با نور ولایت از این مسئله آگاه شده است.

و بعد از آن دیدم که برادرم را رعب و وحشت فرا گرفت و بسیار دگرگون شد و یک سال از این ماجرا گذشت، همراه برادرم خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدیم. آثار شرم و خجالت بر پیشانی برادرم را حضرت مشاهده فرمود و عنایت حضرت شامل حال شد و هنگامی که برادرم برخاست و از آن مجلس بیرون رفت دل او لبریز از محبت آن حضرت و اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود.

به خدا او را ندیدم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس دو روز از عمرش مساوی باشد ضرر کرده، یعنی هر روز انسان باید از نظر کسب فضیلت از روز گذشته بهتر باشد.

و از علی بن میسره نقل می‌کند که:

هنگامی که حضرت صادق علیه‌السلام می‌خواست نزد منصور برود، منصور یکی از غلامانش را بالای سر خود نگهداشت و گفت: وقتی وارد شد، گردنش را بزن. هنگامی که آن حضرت وارد شد، به منصور نگاه کرد و با خود چیزی گفت که کسی نمی‌شنید، سپس بلند گفت: ای کسی که همه‌ی خلق خود را کفایت می‌کنی و کسی تو را کفایت نمی‌کند، شر عبدالله بن علی را از من کفایت کن. چون سخن حضرت تمام شد، منصور غلامش را می‌دید ولی غلام او را نمی‌دید. پس منصور گفت: ای جعفر بن محمد! در این گرما شما را به زحمت انداختیم، باز گردید. حضرت بیرون رفت.

منصور به غلام گفت: چرا از دستور من اطاعت نکردی؟ گفت: به خدا! او را ندیدم و چیزی آمد و میان من و او حائل شد.

منصور گفت: به خدا اگر این جریان را برای احدی بگویی تو را خواهم کشت.

بهشت را برایت ضمانت می‌کنم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دقت و تفکر در علوم خرد را بارور می‌نماید.

و از علی بن ابی‌حمزه نقل می‌کند که گفت:

دوستی داشتم که از منشیان بنی‌امیه بود. به من گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام برای من اجازه‌ی ملاقات بگیر. اجازه خواستم و

حضرت اجازه فرمود. هنگامی که وارد شد، سلام کرد و نشست و گفت: قربانت شوم من از کارمندان بنی‌امیه بودم و اموال زیادی از دنیای ایشان به دست آورده‌ام و در به دست آوردن آنها از حرام پرهیزی نداشتم؟ فرمود: اگر بنی‌امیه منشی؛ و مأمور مالیات و جنگجوی مدافع و مأمومی که در جماعتشان شرکت کند، نمی‌داشتند، حق ما را نمی‌گرفتند و اگر آنها و اموالشان را واگذاشته بودند چیزی جز آن چه به دستشان افتاد، نمی‌یافتند و بر اموال مردم مسلط نمی‌شدند. آن مرد گفت: قربانت شوم، آیا برای من راه نجاتی هست؟ فرمود: اگر بگویم عمل می‌کنی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: هر مالی که در دیوان اینها به دست آورده‌ای جدا کن؛ هر کدام که صاحبش را می‌شناسی به صاحبش بپرداز؛ و هر کدام که نمی‌دانی از کیست صدقه بده؛ در این صورت من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم.

جوان مدتی سر به زیر انداخت، سپس گفت: قربانت شوم، انجام می‌دهم.

علی بن ابی‌حمزه گفت: جوان با ما به کوفه برگشت و هر چه روی زمین داشت، حتی لباس تنش را در آورد. ما پولی جمع کردیم و برای او لباسی خریدیم و با خرجی مختصری برای او فرستادیم. چند ماهی بیش نگذشت که بیمار شد، ما به عیادتش می‌رفتیم. روزی در حال جان دادن به بالینش رفتم، چشم گشود و گفت: ای علی! به خدا! رفیق تو به وعده‌ای که به من داد وفا کرد.

سپس از دنیا رفت و ما مراسم دفن او را انجام دادیم و از کوفه به مدینه رفته و خدمت حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شدم. چون چشم حضرت به من افتاد، فرمود:

ای علی! به خدا ما به وعده‌ی رفیقت وفا کردیم. گفتم: مولای من! فدایت شوم؛ راست می‌گویی، خودش هم وقت مرگ همین طور گفت.

با دعای حضرت از زندان آزاد شدند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: یک سوم عقل خوب سلوک کردن با مردم است.

و از یحیی بن ابراهیم بن مهاجر نقل می‌کند که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: فلان کس و فلان و فلان به شما سلام می‌رسانند. فرمود: سلام من بر آنها؛ گفتم: از شما التماس دعایی دارند. فرمود: برای چه؟ گفتم: برای این که منصور حبسشان کرده است. فرمود: چه حسابی با هم داشتند؟ گفتم: آنها را استخدام کرده بود و کارمند او شده بودند و بعد زندانیشان کرد؛ فرمود: چه حسابی با هم داشتند؟ مگر من آنها را از این کارها منع نکردم؟ مگر نهیشان نکردم؟ اینها آتش‌اند، اینها آتش‌اند، سپس فرمود: خدایا! سلطنت را از آنها بگیر، یحیی گفت: از مکه خارج شدم و سراغ آن عده را گرفتم، معلوم شد، سه روز بعد از آن سخنان حضرت صادق علیه‌السلام آزاد شده اند.

بنی عباس پسرم را گرفتار می‌کنند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا رحمت کرد مردمی را که با کردار خود چراغ راه مردم شدند و به راه هدایتشان کردند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود: گویا این پسرم یعنی حضرت کاظم را می‌بینم که بنی‌فلان (بنی‌عباس) او را گرفته‌اند و روزگاری در دست آنها گرفتار مانده، سپس از چنگ آنها بیرون می‌رود.

بیماری حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر در اهل یک خانه‌ای نرمی و مدارا باشد خدا گشایش در روزیشان می‌دهد.

و از عمر بن یزید نقل می‌کند که گفت:

هنگامی که حضرت صادق علیه‌السلام بیمار بود، به حضورش مشرف شدم. حضرت پشت به من و رو به دیوار کرد؛ با خود گفتم: نمی‌دانم از این بیماری شفا می‌یابد یا نه؟ ای کاش از امام بعد از او سؤال کرده بودم. در این فکر بودم که حضرت رو به من نمود و فرمود: قضیه چنان نیست که تو می‌پنداری؛ از این مرض بر من باکی نیست.

با مادرت درشتی نکن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: وام هر شب بدهکار را غمناک می‌دارد و هر روز بیچاره.

و نیز از مهزم نقل می‌کند که گفت:

شبی چون از خدمت حضرت صادق علیه‌السلام مرخص شدم، به منزلی که در مدینه گرفته بودم، رفتم. مادرم همراه من بود. گفتگویی میان من و او شد و من با مادرم درشتی کردم. چون فردا بعد از نماز صبح خدمت حضرت رسیدم بی‌مقدمه فرمود: ای مهزم! چرا دیشب در سخن گفتن با مادرت خالدهٔ درشتی کردی؛ مگر نمی‌دانی که شکم او منزلی بود که در آن مسکن داشتی و دامن او گهواره‌ای بود که همیشه در آن جا بودی؛ و پستانش ظرفی بود که از آن می‌خوردی؟ گفتم: چرا؛ فرمود: پس با او درشتی نکن.

به زودی او...

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از نشانه‌های نادان یکی این است بدون این که بشنود چی پرسیدند، جواب می‌دهد و بدون دقت درصدد مقابله بر می‌آید و نادانسته قضاوت می‌کند.

و از رفاعهٔ بن موسی نقل شده که گفت:

در حضور حضرت صادق علیه‌السلام نشسته بودم، حضرت کاظم علیه‌السلام وارد شد؛ او را در دامن گذاشته و سر مبارکش را بوسیده و در آغوشش کشیدم. پدرش فرمود: ای رفاعه! به زودی او در دست بنی‌عباس گرفتار شود و از آنها نجات یابد، دوباره او را بگیرند و در دست آنها جان دهد.

بحثی درباره اوصیا

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز نشانه نظر درست است: خوبی چهره و برخورد و خوبی توجه کردن به گوینده و خوب پاسخ دادن.

و از ابوالعباس بقباق نقل می‌کند که:

ابن ابی‌یعفور و معلی بن خنیس بحث می‌کردند، ابن ابی‌یعفور می‌گفت: اوصیاء علمای نیک رفتار پرهیزکارند. معلی می‌گفت: اوصیا پیامبر هستند. خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتند. هنگامی که در مجلس نشستند حضرت فرمود: ای عبدالله! (نام ابن ابی‌یعفور است) از کسی که گفت: ما پیامبریم بیزاری بجوی.

بدرقه علما

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: نشانه‌ی آن که دروغگوئیش فراوان است. این است که تو را از مسائل آسمان و زمین خبر دهد ولی به وقت پرسش از حلال و حرام حق چیزی برای جواب نزد او نیست.

احمد بن فهد در عدهٔ الداعی از عبدالغفار بن حسن در حدیثی نقل می کند که:

در عهد منصور حضرت صادق علیه‌السلام به کوفه آمد. هنگامی که می‌خواست به مدینه برگردد، علما بدرقه‌اش رفتند و مقداری از آن حضرت جلو افتادند. ناگاه به شیری برخوردند که راه را گرفته بود. یکی از آنها گفت: بایستید تا حضرت صادق علیه‌السلام بیاید ببینیم چه می کند. هنگامی که حضرت آمد و موضوع را به عرض رساندند، نزد شیر آمده و گوش شیر را گرفت و از مسیر دورش کرد.

به جای قتل، تعظیم و إنعام

حضرت علی بن موسی الرّضا از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیهما السلام حکایت کند:

روزی ابوجعفر، منصور دوانیقی تصمیم قتل پدرم امام جعفر صادق علیه السلام را گرفت و دستور احضار آن حضرت را صادر کرد، استاندار مدینه هم طبق دستور منصور پدرم را دست گیر کرده و به سوی منصور دوانیقی روانه ساخت.

همین که پدرم، امام صادق علیه السلام در مقابل خلیفه قرار گرفت، خلیفه با دیدن او تبسّمی کرد و پس از خوش آمدگوئی، وی را محترمانه کنار خود نشاند و بسیار اظهار علاقه و محبّت کرد و سپس گفت: یاابن رسول اللّه! من تصمیم قتل تو را داشتم؛ امّا وقتی به نزد من وارد شدی، آنچنان محبّت و علاقه ات در دل من جای گرفت که از تمام عزیزان من عزیزتر و محبوب تر گشته ای.

پس از آن افزود: یا ابا عبداللّه! اطّلاعاتی به من می رسد که ناراحت کننده است، از آن جمله شنیده ام که ما را در جلسات خود به زشتی و عدم صلاحیّت در خلافت ذکر می کنی؟

پدرم امام صادق علیه السلام اظهار داشت: خیر، من هرگز نام تو را به بدی و زشتی یاد نکرده ام.

منصور دوانیقی خنده ای کرد و گفت: به خدا قسم! تو نزد من از تمام افراد راستگوتر هستی، اکنون مشکلات زندگی خود را مطرح نما که هر چه باشد برآورده خواهد شد.

امام علیه السلام فرمود: من در وضعیّت خوبی هستم؛ و از هر جهت بی نیاز می باشم، چنانچه خواستی نسبت به من نیکی و احسان نمائی، آن افرادی که از اهل بیت و شیعیان من که از طرف مأمورین، متخلّف محسوب شده و محکوم به اعدام گشته اند، آن ها را مورد عفو و بخشش خود قرار بده.

منصور پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت و در همان حال، دستور داد تا مبلغ یکصد هزار درهم در اختیار حضرت قرار گیرد تا بین افراد و آشنایان خود تقسیم نماید.

همین که حضرت از دربار خلیفه بیرون آمد، پیرمردان و جوانانی از تهی دستان قریش به همراه او حرکت کردند.

یکی از جاسوسان منصور که همراه پدرم بود، به حضرت عرض کرد: یاابن رسول اللّه! موقعی که بر خلیفه وارد شدی، چه سخنی را بر زبان مبارک خود جاری نمودی، که آنچنان خشم و غضب او خاموش گشت؛ و از تصمیم خویش منصرف گردید؟!

پدرم در پاسخ به وی، اظهار فرمود: دعائی را خواندم و حضرت آن دعا را مطرح نمود.

همین که آن مأمور در جریان دعا قرار گرفت، سریع به طرف منزل منصور دوانیقی بازگشت؛ و آن دعا را برای منصور بازگو کرد.

پس از آن منصور گفت: به خدا سوگند! هنوز زمزمه و دعای حضرت تمام نشده بود که دشمنی و کینه ام نسبت به او تبدیل به محبّت و علاقه گردید.[۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۷۳، ح ۲۰.

بخشنده و مخلص گمنام

ابوجعفر خثعمی - که یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است - حکایت کند:

روزی حضرت صادق علیه السلام کیسه ای که مقدار پنجاه دینار پول در آن بود، تحویل من داد و فرمود: این ها را تحویل فلان سیّد بنی هاشم بده؛ و به او نگو توسط چه کسی ارسال شده است.

خثعمی گوید: هنگامی که نزد آن شخص تهی دست رسیدم و کیسه پول را تحویل او دادم، پرسید: این پول از طرف چه کسی برای من فرستاده شده است؟!

و سپس گفت: خداوند جزای خیرش دهد. صاحب این کیسه، هر چند وقت یک بار، مقدار پولی را برای ما می فرستد و ما زندگی خود را با آن تأمین و سپری می کنیم؛ ولیکن جعفر صادق با آن همه ثروتی که دارد، توجهی به ما ندارد و چیزی برای ما نمی فرستد، و هرگز به یاد ما فقراء نیست.[۱] .

(معنای داشتن اخلاص و ریاکار نبودن همین است، که انسان نزد خداوند شناخته شود، نه این که برای خدا شریک قرار دهد).

همچنین آورده اند:

شخصی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شد و به حضور حضرتش عرضه داشت: یاابن رسول اللّه! پسرعمویت به شما ناسزا گفته است و نسبت به شما بدگوئی می کند.

پس از آن که آن شخص سخن چین حرفش تمام شد، حضرت به کنیز خود فرمود تا اندکی آب، برای وضو بیاورد؛ و چون وضو گرفت و شروع به خواندن نماز نمود، آن مرد گمان کرد که حتما حضرت صادق علیه السلام برای پسرعمویش نفرین خواهد کرد؛ ولی برخلاف تصور او، هنگامی که امام علیه السلام دو رکعت نماز خواند، دست به دعا برداشت و برای پسرعموی خود چنین دعا نمود:

ای پروردگار من! این حق من است و من او را بخشیدم؛ و تو جود و کرمت از من بیشتر می باشد، او را ببخش و به واسطه این عملش مجازاتش مگردان، با شنیدن این دعا تعجب آن مرد سخن چین برانگیخته شد؛ و با شرمندگی از جای خود برخاست و رفت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] أمالی شیخ طوسی: ج ۲، ص ۲۹۰.

[۲] جامع الاحادیث الشیعهٔ: ج ۷، ص ۴۵۷، ح ۳۶.

بشار مکاری

علمای رجال، شرح حالش را متعرض نشده‌اند، اما به طور مسلم در عصر امام صادق (ع) می‌زیسته و گاهی به محضر آن بزرگوار شرفیاب می‌شده، و مورد لطف بوده.

مرحوم مجلسی می‌گوید: در کتاب مزار بعضی از قدماء، و در کتاب مقتل بعض متأخرین، روایتی را یافتم که دوست دارم نقل کنم، و این از مزار است که نقل می‌شود:

حدیث کردند جماعتی از شیخ مفید، ابی علی حسن بن علی طوسی، و از شریف ابی‌الفضل منتهی بن ابی‌زید بن کیابکی حسینی و از شیخ امین ابی‌عبدالله محمد بن شهریار خازن، و از شیخ جلیل ابن‌شهر آشوب، از مقری عبدالجبار رازی، و همگی نقل کردند از

شیخ ابی‌جعفر محمد بن علی طوسی (ره) که فرمود: حدیث کرد برای ما شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در نجف اشرف (که بر صاحب آن سرزمین درود باد) در ماه رمضان سال ۴۵۸ هجری.

گفت: حدیث کرد شیخ ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضایری که گفت: حدیث کرد ما را ابوالفضل محمد بن عبدالله سلمی که گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی، و شیخ امین ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار خازن که آنان گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ ابومنصور محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری در خانه‌اش در بغداد سال ۴۶۷ هجری.

گفت: حدیث کرد برای ما ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن یزید از ابی‌ازهر نحوی که گفت: حدیث کرد ما را ابوالصباح محمد بن عبدالله بن زید نهلی که گفت: خبر داد مرا پدرم و گفت که حدیث کرد برای ما شریف زید بن جعفر علوی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن وهبان هناتی، گفت: حدیث کرد ما را ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد علوی که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن جمهور العمی، از هیثم بن عبدالله ناقد، از بشار مکاری که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، در شهر کوفه، دیدم در خدمت آن جناب طبقی از خرمای طبرزد بود و حضرت تناول می‌فرمود. پس به من فرمود: بشار! نزدیک بیا و بخور. گفتم: خدا بر تو گوارا کند و مرا قربان تو گرداند،مرا به واسطه چیزی که در راه دیده‌ام غیرت گرفته، و دلم را به درد آورده، و ناراحتی شدیدی به من دست داده است. حضرت فرمود: قسم می‌دهم تو را به حق من که نزدیک بیایی و از این خرما بخوری. من نزدیک رفتم و از آن خرما خوردم. سپس فرمود: قضیه چه بوده؟ عرض کردم: در راه که می‌آمدم، دیدم پاسبای بر سر زنی می‌زد و او را به سمت زندان می‌برد. آن زن فریاد می‌کشید: از برای خدا و رسول خدا، به فریاد من برسید. و کسی به داد او نرسید. امام صادق (ع) فرمود: به چه جهت با او چنین می‌کردند؟ عرض کردم: از مردم شنیدم که می‌گفتند: پای آن زن لغزیده و گفته خدا لعنت کند ظلم کنندگان بر تو را،ای فاطمه (ع)؛ بدین جهت او را زندانی می‌کردند. چون حضرت این سخن را شنید، دست از خوردن کشید و چندان بگریست که ریش و سینه و دستمالش از اشک چشمش تر شد، بعد از آن فرمود: ای بشار! برخیز تا به مسجد سهله رویم و دعا کنیم و خلاصی آن زن را از خدا بخواهیم. آن گاه یکی از شیعیان را بر در خانه حاکم فرستاد و به او فرمود: در آن جا باش تا فرستاده من به سوی تو بیاید، و اگر مطلب تازه‌ای نسبت به آن زن واقع شد، فورا به ما خبر ده، در هر کجا که باشیم. پس به مسجد رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز گزارد. سپس حضرت صادق (ع) دست خود را به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

«(بسم الله الرحمن الرحیم) انت الله لا اله الا انت مبدئ الخلق و معید هم و انت الله لا اله الا انت خالق الخلق و رازقهم و انت الله لا اله الا انت القابض الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبر الامور و باعث من فی القبور انت وارث الارض و من علیها اسئلک باسمک المخزون المکنون الحی القیوم و انت الله لا اله الا انت عالم السر و اخفی اسئلک باسمک الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت و اسئلک به اعطیت و اسئلک بحق محمد و اهل بیته و بحقهم الذی اوجبته علی نفسک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی لی حاجتی الساعة الساعة یا سامع الدعاء یا سیداه یا مولاه یا غیاثاه اسئلک بکل اسم سمیت به نفسک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل خلاص هذه المرأة یا مقلب القلوب و الابصار یا سمیع الدعاء». [۱] .

پس از آن سر به سجده گذاشت و جز نفس از او چیزی شنیده نمی‌شد. آن گاه سر برداشت و به من فرمود: برخیز که آن زن رها و آزاد شد. پس هر دو از مسجد بیرون آمدیم. در راه بودیم که مأمور آن حضرت به ما رسید؛ حضرت به او فرمود: چه خبر است؟ عرض کرد: آن زن را رها کردند. فرمود: کیفیت خلاصی او چگونه بود؟ عرض کرد: من سبب آن رانمی دانم، لیکن بر در خانه حاکم ایستاده بودم که حاجب بیرون آمد و زن را طلبید، و از او پرسید که چه گفتی؟ زن گفت: پایم لغزید، گفتم: لعن الله ظالمیک یا فاطمه، پس به سرم آمد آن چه که آمد. حاجب دویست درهم به آن زن داد و گفت: این پول را بگیر و امیر را حلال کن. زن از قبول پول خودداری کرد. حاجب نزد امیر رفت تا او را آگاه کند که زن از قبول پول امتناع می‌ورزد و سپس برگشت و زن را

مرخص کرد، و زن به منزلش بازگشت. امام صادق (ع) پرسید: زن از قبول پول خودداری کرد؟ عرض کرد: بلی، قسم به خدا که او کمال احتیاج را به پول داشت. حضرت کیسه‌ای از جیب بیرون آورد که در آن هفت دینار بود.، و فرمود: این پول را به آن زن بده و سلام مرا به او برسان.

بشار گوید: همگی به خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رساندیم. زن گفت: شما را به خدا قسم، جعفر بن محمد (ع) به من سلام رسانده؟ گفتم: خدا تو را رحمت کند، قسم به خدا که جعفر بن محمد (ع) به تو سلام رسانده. چون این سخن از من شنید، جامه خود درید و بیهوش بر زمین افتاد. ما صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: آن چه امام فرموده به من باز گو. من سلام حضرت را تکرار کردم. باز غش کرد و به زمین افتاد. تا سه نوبت این حالت به وی دست داد. پس به او گفتم: این پول را بستان که آن حضرت برایت فرستاده و به آن خشنود باش. زن پول را گرفت و گفت: از حضرت بخواهید مرا ببخشید. بشار گوید: من ندیدم کسی را که بیشتر از آن زن به آن جناب و پدران بزرگوارش توسل جوید. ما به حضور امام صادق (ع) بازگشتیم و تمام جریان را عرض کردیم. حضرت گریست و در حق آن زن دعا فرمود... [۲] . -----------------

پی نوشت ها:

[۱] به نام خداوند بخشنده مهربان، تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آغازنده خلق و برگرداننده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آفریننده خلق و روزی دهنده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، گیرنده و گشاینده و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، تدبیر کننده امور و برانگیزنده ساکنان در گور، تویی وارث زمین و ساکنان آن، از تو می‌خواهم به حق نامت که در گنجینه و پنهان است،ای زنده پاینده. و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، دانای نهان و نهان‌تر، از تو می‌خواهم به حق آن نامت که هرگاه تو را بدان خوانند اجابت کنی و چون به آن از تو درخواست شود عطا کنی. و از تو می‌خواهم به حق محمد و خاندانش و به حقی که از ایشان بر خود واجب کرده‌ای، که درود فرستی بر محمد و آلش و حاجت مرا همین ساعت، همین ساعت، بر آوری.ای شنوای دعا،ای آقای من،ای سرور من،ای فریاد رس من! از تو می‌خواهم به حق هر نامی که خود را بدان نامیدی و یا تنها برای خود برگزیدی آن را در علم غیب نزد خودت، که درود فرستی بر محمد و آلش و در همین ساعت آزادی این زن را تعجیل فرمایی،ای گرداننده و زیر رو کننده دلها و دیده‌ها،ای شنوای دعا.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۱.

بشر بن طرخان نخاس

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام شمرده است. [۱] .

کشی از بشر بن طرخان روایت کرده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) به حیره وارد شد، به محضرش شرفیاب شدم، از شغلم پرسید، گفتم: نخاس. فرمود: فروشنده حیوانات؟ عرض کرم: آری (و من در آن موقع وضع مالی‌ام بد بود). فرمود: قاطری برایم خریداری کن که سفید باشد، اما سفید تند نباشد و زیر شکمش هم سفید باشد. گفتم: با این خصوصیت قاطری ندیده‌ام. فرمود: هست. از حضورش مرخص شدم، تصادفا به غلامی برخوردم که بر قاطری سوار بود، با همان خصوصیاتی که حضرت فرموده بود، از قسمت قاطر سؤال کردم، مرا به مولایش راهنمایی کرد. نزد مولای غلام رفتم، و از جا برنخاستم تا آن که معامله را تمام کردم و برای امام صادق (ع) خریداری نمودم، و قاطر را محضر امام بردم، فرمود: درست همان صفاتی را که می‌خواستم، در این جمع است. آن گاه برای من دعا کرد، و فرمود: خداوند مال و فرزندانت را زیاد کند، از برکات دعای آن حضرت مال و اولادم زیاد شد. [۲] .

مرحوم استرآبادی [۳] در رجال کبیر فرموده: در اینکه دعای آن حضرت، به زیادی مال و اولاد، برای بشر نخاس، دال به مدح او باشد، محل تأمل است؛ زیرا که از آن جناب روایت شده که فرمود: «اللهم ارزق محب محمد و آل محمد الکفاف و العفاف و ارزق

عدو محمد و آل محمد کثرة المال و الولد» - بارالها روزی کن دوست محمد (ص) و خاندان محمد (ص) را به مقدار کفایت و عفت، و روزی کن دشمنان محمد و آل محمد (ص) را مال و فرزندان زیاد - [۴] .

مؤید این روایت، حدیث دیگری است که شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی، از نوفلی، نقل کرده که علی بن الحسین (ع) فرمود: حضرت رسول (ص) در بیابان به شتربانی گذر کرد. پس کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بخواهد. شتربان گفت: آن چه در سینه شتران است، اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد، و آن چه دوشیده شده، و در ظرف‌هاست، شامگاه از آن استفاده می کنند. رسول خدا (ص) او را دعا کرد، و فرمود: خدایا، مال و فرزندانش را زیاد کن. پس (از او گذشتند و در راه) به چوپانی برخوردند، از او هم تقاضای شیر کردند. چوپان برای حضرت شیر دوشید و آن چه در ظرف‌ها داشت، در ظرف‌های پیغمبر (ص) ریخت، و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نمود، و عرض کرد: فعلا همین مقدار نزد من بود، چنانچه اجازه دهید، بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیغمبر اکرم (ص) دستهای مقدس را بلند کرده و فرمود: خداوندا، به اندازه کفایت، به او مرحمت بفرما. پاره‌ای از همراهان عرض کردند: یا رسول الله، آن که درخواست شما را رد کرد، برایش دعایی فرمودی که همه ما آن را دوست داریم، ولی برای این شخص که حاجت شما را برآورد، از خداوند چیزی خواستی که ما دوست نداریم.

رسول خدا (ص) فرمود: «ان ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی»، مقدار کمی که کافی باشد (در زندگی) بهتر است از (ثروت) زیادی که انسان را به خود مشغول کند. آن گاه این دعا را فرمود: «اللهم ارزق محمدا و آل محمد الکفاف» - بارالها، به محمد (ص) و آلش به قدر کفایت، عنایت بفرما. [۵] .

مرحوم مامقانی می گوید: در اینکه بشر بن طرخان نخاس، امامی است، و جزء مخلصین اهل بیت بوده، شکی نیست و در وجیزه او را از ممدوحین شمرده‌اند. [۶] . --------------

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۵۵.

[۲] اختیار معرفة الرجال، ص ۳۱۱.

[۳] محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی از فقها و متکلمین و عباد و زهاد و ثقات طایفه امامیه است. او استاد ائمه رجال، صاحب منهج المقال است که از آن تعبیر به رجال کبیر می‌شود. بهتر از رجال او در کتب رجال نوشته نشده و به جهت اتقان و خوبی نظم و ترتیب و روشش، استاد اکبر، بهبهانی، تحقیقات خود را در رجال، تعلیقه بر آن نموده و آن را از بین کتب رجال اختیار کرده است. دیگر از مصنفات او: کتاب شرح آیات الاحکام و حاشیه تهذیب و چند رساله دیگر است.

علامه مجلسی در بحار گفته: سید امجد میرزا محمد، قدس سره، از نجباء و اتقیاء و افاضل عصر بوده. او مجاور مکه بود تا بدرود زندگی گفت. کتبش در نهایت متانت و درستی است.

مرحوم استرآبادی مدتی مجاور و ساکن عتبه علیه امیرالمؤمنین (ع) بوده و سپس مجاورت بیت الله الحرام را اختیار کرده است. او در سیزدهم ذی القعده الحرام به سال ۱۰۲۸ در مکه معظمه وفات کرد، و در قبرستان معلی نزدیک قبر خدیجه کبری سلام الله علیها به خاک رفت.

مرحوم مجلسی او را در عداد کسانی که ولی عصر ارواحنا فداه را دیده‌اند نام می‌برد. [فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۵۵۴].

[۴] (تعلیقات علی) منهج المقال (رجال کبیر)، ص ۶۹.

[۵] اصول کافی، ج ۲، باب الکاف، ص ۱۱۳.

[۶] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۳.

بشر نبال

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، بشیر (بشر) را گاهی از اصحاب حضرت باقر (ع) و گاهی از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده است. [۱] .

شیخ کشی، بشیر را از ممدوحین شناخته، و وی را از راویان حدیث می‌داند.

کشی از محمد بن زید شحام، روایت کرده که گفت: (در مدینه) مشغول نماز بودم که امام صادق (ع) مرا دید و به دنبال من فرستاد. همین که به محضرش شرفیاب شدم، پرسید: تو کیستی؟ عرض کردم: از موالیان شما، از اهل کوفه‌ام. فرمود: در کوفه که را می‌شناسی؟ گفتم: بشیر نبال و برادرش، شجره، را. فرمود: چگونه است احسان ایشان با تو؟ گفتم: نیکوست. فرمود: بهترین مسلمان، کسی است که با مسلمین پیوند داشته باشد، و آنان را اعانت کند، و برای آنان وجودش نافع باشد؛ والله شبی را نخوابیده‌ام که در مالم حقی برای مسلمانان باقی مانده باشد. [۲] .

از بشیر نبال روایت شده که گفت: شتر لاغری خریدم، جمعی گفتند که این شتر تو را به مقصد نمی‌رساند و عده‌ای گفتند که با آن شتر به مقصد خواهم رسید. به هر حال شتر را سوار شدم و به سوی مدینه طیبه به راه افتادم. در راه صورت و دست و پایم مجروح شد. هنگامی که وارد مدینه شدم، به خانه امام باقر (ع) رفتم و به غلام آن حضرت گفتم که برای من اجازه ورود بگیرد. امام همین که صدای مرا شنید، فرمود: ای بشیر! وارد شو، مرحبا به تو. آن گاه فرمود:ای بشیر! چرا این طور شدی؟ عرض کردم: شتر لاغری خریدم، و به حضور شما آمدم، در راه، صورت و دست و پایم را مجروح کرده. حضرت فرمود: چه تو را به این مسافرت وا داشت؟ گفتم: قربانت گردم، و الله، علاقه و محبت به شما مرا به این کار وادار کرد. حضرت فرمود: روز قیامت که می‌شود، پیغمبر خدا (ص)، به خدا پناهنده می گردد و ما، به سوی رسول خدا و شیعه ما، به سوی ما؛ به پروردگار کعبه قسم، ما شما را به سوی بهشت خواهیم برد. [۳] .

بشیر مورد لطف حضرت باقر (ع) بوده، و این خود دلیلی بر خوبی اوست.

در کافی از بشیر نبال روایت شده که گفت: از امام باقر (ع) درباره حکمم حمام سؤال کردم، فرمود: اراده حمام داری؟ عرض کردم: بلی. حضرت دستور داد، حمام را گرم کردند. سپس داخل شد و لنگی به کمر بست که از ناف تا سر زانو را پوشانیده بود، آن گاه فرمود: تو نیز همیشه چنین کن. [۴] . ---------------

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۰۸ و ص ۱۵۴.

[۲] رجال کشی، ص ۳۱۵.

[۳] سفینهٔالبحار، ج ۱، ص ۸۳.

[۴] فروع کافی، ج ۲، ص ۲۱۹.

بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی

اعین، غلامی رومی بود به فردی از بنی شیبان تعلق داشت، و آن گاه که قرآن را فرا گرفت او را آزاد کرد(فهرست ابن الندیم، ص ۳۰۸)

«سنبس»، راهبی در دیار روم بود. (فهرست ابن الندیم، ص ۳۰۹)

علامه مامقانی از شیخ طوسی (ره) نقل کرده که بکیر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام بوده و از حواریون آن دو امام به شمار رفته و از آن دو بزرگوار احادیثی نقل کرده است. [۱] .

کنیه بکیر ابوعبدالله (و نیز ابوالجهم) است، او برادر زراره و حمران می‌باشد. [۲] .
بکیر دارای شش پسر به نامهای: عبدالله، جهم، عبدالحمید، عبدالاعلی، عمرو، و زید است. اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث و صاحبان تصنیف می‌باشند، از جمله حسن بن جهم، جد ابوغالب زراری است. آنان به بکیریون معروف بودند؛ لیکن از زمانی که حضرت هادی (ع)، سلیمان بن حسن بن جهم را زراری لقب داد، آنان منسوب به زراره گشتند. [۳] .
بکیر گوید: روزی محضر امام صادق (ع) رفتم، حضرت مرا پیش خواند و فرمود: از فرزندان اعین می‌باشی؟ عرض کردم: آری، بکیر بن اعین هستم. حضرت از حال حمران جویا شد. عرض کردم: امسال به حج نیامده با آن که شوق شدیدی داشت که خدمت شما برسد، لیکن به شما سلام رسانده است. حضرت فرمود: «علیك و علیه‌السلام» بر تو و بر او سلام و درود. [۴] .
بکیر در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفت. حضرت پس از وفات او فرمود: «اما والله لقد انزله الله بین رسوله و امیرالمؤمنین علیهماالسلام» خداوند او را بین رسولش (ص) و امیرالمؤمنین (ع) وارد کرد. [۵] .
زمانی حضرت صادق (ع) او را یاد کرد و فرمود: «رحم الله بکیرا و قد و الله فعل» خداوند بکیر را رحمت کند، و والله، رحمت کرده است. [۶] .
بکیر در شهر دامغان مدفون است و دارای قبه و بارگاهی است.

پی نوشت ها:
[۱] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۶۱ - تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۱.
[۲] فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۰۹.
[۳] تحفهٔ الاحباب، ص ۳۴.
[۴] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۷۹.
[۵] رجال کشی، ص ۱۶۰.
[۶] رجال کشی، ص ۱۶۰.

بررسی اعمال

حساب و کتاب دنیا بسیار دقیق و نظم دنیا خدشه‌ناپذیر است. خورشید با این که هزاران بار از کره‌ی زمین بزرگ‌تر است و حرارت آن به بیش از ده هزار درجه‌ی سانتیگراد می‌رسد، در طول هزاران هزار سال یک ثانیه زودتر یا دیرتر طلوع و غروب نکرده است. قرآن کریم می‌فرماید: «و أنبتنا فیها من کل شیء موزون [۱] ؛ و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویاندیم». ولی دنیا با این عظمت و با این نظم و انتظام، نزد خداوند به اندازه‌ی یک بال پشه ارزش ندارد «ان الدنیا لا تساوی عندالله جناح بعوضهٔ [۲] ؛ دنیا در نزد خدا به قدر بال پشه‌ای ارزش ندارد». در این عبارت گفته نشده که دنیا به اندازه‌ی دو بال پشه ارزش ندارد؛ چرا که دو بال پشه به درد خود پشه می‌خورد و با آنها پرواز می‌کند دنیا حتی به اندازه یک بال پشه نزد خدای متعال ارزش ندارد. آیا خدای متعال که این دنیای بی‌ارزش را تا این حد با نظم و دقت اداره می‌کند، در کار آخرت دقت به خرج نمی‌دهد؟
یکی از آیاتی که تأمل و تدبر بسیاری می‌طلبد این آیه است: «و بدالهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون [۳] ؛ و آنچه تصور [ش را] نمی‌کردند، از جانب خدا برایشان آشکار می‌گردد».
آنچه از تفاسیر و آیات قبل و بعد از این آیه بر می‌آید این است که وقتی انسانها می‌میرند و وارد جهان آخرت می‌شوند و دقت آنجا را می‌بینند در حیرت می‌مانند، چرا که هرگز گمان نمی‌کردند، آخرت و حساب و کتاب اعمال آنها تا به این حد، دقیق باشد.

در آخرت حلال دنیا حساب دارد، چه رسد به حرام آن. خدای متعال بعضـی از چیزها را حلال کرده و اجازه استفاده از آنها را داده است، امـا معنای اجازه این نیست که حساب و کتاب نـدارد؛ بلکه حلال نیز حساب و کتاب دارد، اما در محاسـبه‌ی آن اذیت و آزار نیست، و کلمه به کلمه باید جواب داد.

ائمه اطهار علیهم‌السـلام و اولیای الهی به ما گفته‌انـد که بایـد از عدل خدا بترسیم. خدا هیچ گاه ظلم نمی‌کند اما اگر عدل الهی در آخرت نمایان شود، هیچ کس را یارای آن نیست.

تنها راه برای در امان ماندن انسان‌ها از عذاب آخرت، تقوا پیشه کردن در دنیا است.

تقوا حقیقتی است که هزاران درجه دارد که هر کـدام بـا دیگری از جهـات گونـا گونی متفـاوت است. در یک ماشـین سواری، باید صـدها شـرط و جزء به هم پیوسـته باشـد، تا ماشـین توان حرکت داشـته باشـد و درست کار کنـد. ممکن است از هزاران ماشـین که خراب می‌شود هر کـدام به علت متفاوتی خراب شـده باشد. وقتی چیز ساده‌ای چون ماشـین این همه اجزا و شـروط داشـته باشد، امر مهمی چون تقوا که به واسطه آن می‌توان هم‌نشین امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم‌السلام شد، جای خود دارد.

امام هادی علیه‌السـلام می‌فرمایند: «الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر الآخرون [۴] ؛ دنیا بازاری است که عده‌ای در آن سود می‌برند و عـده‌ای دیگر ضـرر می‌کننـد». آنها که اجناس خود را با مشورت اهل فن خریده‌اند زیان کمتری می‌بینند و بیشتر سود می‌کنند. باید در بازار دنیا به توصیه‌های خبرگان این بازار، که انبیا و اولیای الهی‌اند گوش فرا داد و تقوا پیشه کنیم تا دچار زیان اخروی نگردیم. البته، اسـتثناهایی در دنیـا وجود دارد که آن هم براساس حساب و کتاب است و از نظم خاص خود پیروی می‌کنـد. خـدای متعال در قرآن کریم می‌فرمایـد: «و الذین ءامنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمن ألحقنا بهم ذریتهم و مآ ألتنهم من عملهم من شـیء [۵] ؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان در ایمان از ایشان پیروی کرده‌اند فرزندانشان را به ایشان ملحق سازیم و چیزی از عملشان نمی‌کاهیم». ممکن است فردی چون پـدر و مـادر یا اجـداد و نزدیکان او به درگاه الهی قربی داشـته یا دعایی کرده‌انـد موفقیتی پیـدا کنـد و این موفقیت بر اثر عمل نیک اجـداد نصیب او شده باشد. اما چنین مسائلی اسـتثنا است و قانون کلی این است: «و أن لیس للانسان الا ما سعی [۶] ؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».

زیارتی از امام هادی علیه‌السـلام خطاب به امیرمؤمنان علیه‌السـلام روایت شـده که خوانـدن آن در روز عیـد غـدیر مسـتحب است و مرحوم شـیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان تحت عنوان زیارت مخصوصه‌ی حضـرت امیر در روز غدیر آورده است. حجم این زیارت بیشتر از دعای کمیل است و اگر آن را دایرهٔ المعارف حضـرت امیر علیه‌السـلام بخوانیم سـخن گزافی نگفته‌ایم. آن حضرت می‌فرماید:

«قد یری الحول القلب وجه الحیلهٔ و دونها حاجز من تقوی الله فیدعها رأی العین و ینتهز فرصتها من لا حریجهٔ له فی الدین [۷] ؛ مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می‌داننـد در هر کاری چه حیلت سازنـد، ولی امر و نهی خـدا سد راه آنها است. اینان با آن که راه و رسم حیله گری را می داننـد و بر آن توانایند، گرد آن نمی‌گردنـد. تنهـا کسـانی که از هیـچ گنـاهی پروایشان نیست، همواره منتظر فرصتند تا در کار حیلتی به کار برند.»

«حول القلب» یکی اصـطلاح خاص عربی است. همیشه دو جزء این اصـطلاح با هم اسـتعمال شـده است و شایـد جایی پیدا نشود که «حول» یا «قلب» به تنهایی ذکر شـده باشد. کلمه «حول» از ماده «حول» و به معنای حیله و چاره‌اندیشـی است. کلمه «قلب» نیز از ماده «قلب» و گردانـدن است و این اصـطلاح را درباره کسـی به کار می‌برند که هم حیله را خوب بلد است و هم تقلب امور را می‌فهمد. حضـرت می‌فرماید چه بسا کسـی می‌داند که چگونه سـر مردم کلاه بگذارد و چگونه صحبت کند که مردم را فریفته خویش نماید، اما دیوار محکمی در مقابل او است که نمی گـذارد چنین عملی از او سـر زند و این دیوار محکم چیزی جز تقوای الهی نیست. چنین کسـی به خوبی می‌تواند مقاصد دنیایی و شـهوانی خود را برآورده نماید، اما ترس از عدل خدا جلودار او است. «فیدعها رأی العین»

با این که می‌بینـد مطامع دنیوی از دسـتش می‌رود اما آن را رها می‌کند. این رأی العین به معنای دیدن با چشم نیست، بلکه به معنای حـدس زدن و دیدن با چشم بصیرت است؛ مثل آنکه درباره‌ی شخصـی که دارد شاخه‌ی زیر پای خود را می‌برد می‌گویند می‌بینیم که از روی درخت افتاده است. در چنین حالتی هنوز این اتفاق نیفتاده، اما انسان می‌دانـد که می‌افتـد و آن قـدر این حـدس و گمان قوی است که در حکم دیدن با چشم است.

«و ینتهز فرصـتها من لا۔ حریجهٔ له فی الـدین» اما کسـی که درد دین و خـداپرستی نـدارد آن کار ناروا را دنبال می‌کنـد. امیرمؤمنان علیه‌السـلام خلافت مشروط را رها کرد. [۸] اما عثمان دنبال آن را گرفت و خیال کرد که برنـده ماجرا شـده است. آن که دین دارد فریب و نیرنگ و ظلم و سـتم را ترک می‌کنـد، اما آن که دین برایش بازیچه‌ای بیش نیست دین را وسـیله رسـیدن به اهداف دنیوی خود قرار می‌دهد.

پی نوشت ها:

[۱] حجر، آیه‌ی ۱۹.

[۲] بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸.

[۳] زمر، آیه ۴۷.

[۴] بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۶۶.

[۵] طور، آیه ۲۱.

[۶] نجم، آیه‌ی ۳۹.

[۷] زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه‌السلام در روز عید غدیر، مفاتیح الجنان، ص ۶۰۸، چاپ دارالثقلین، قم.

[۸] در شورائی که بعد از عمرو به دسـتور وی تشـکیل شد به حضرت علی علیه‌السلام پیشنهاد شد که در صورت عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره‌ی ابوبکر و عمر ما با تو بیعت می‌کنیم حضرت فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم اما سیره‌ی آن دو را نه نمی‌پذیرم و به رأی و اجتهاد خودم عمل می‌کنم.

بنی‌امیه و اسلام

حسـین بن علی بن ابی‌طـالب، سـبط پیـامبر، فرزنـد زهرا و علی و کسـی است که اگر نبود، بنی‌امیه در همـان آغـاز، بسـاط اسـلام را برچیده بودند و امروزه دیگر نامی از اسـلام و مسـلمانی وجود نداشت، و کسـی شـهادتین را بر زبان جاری نمی‌کرد. این مسئله خود بحث بسـیاری می‌طلبـد و روایـات و مطالب گوناگونی در مورد آن وجود دارد، که این مقال برای پرداختن به آن مناسب نیست، اما همین قـدر بـدانیم که اگر حسـین علیه‌السـلام نبود، امروزه از اسـلام نشانی نبود. یکی از مراجع تقلید قبل از هر نماز سـلامی خدمت ابی‌عبـدالله علیه‌السـلام عرض می‌کرد و می‌گفت: این نمازهـایی که ما می‌خوانیم همه از برکت خون سیدالشـهدا علیه‌السـلام است و اگر حسـین علیه‌السـلام نبود پیامبر آخرالزمان نیز مانند هزاران پیامبر دیگری می‌شد که حتی اسم بعضـی از آنها در سینه تاریخ نمانده است. می‌گویند خدای متعال برای هدایت ابنای بشـر ۱۲۴ هزار پیامبر فرسـتاده است، اما از این همه فقط نام چنـد تن در تاریخ آمده است.

نه یزید و نه پدر و نه جدش حتی یک لحظه هم به اسلام و پیامبر ایمان نیاورند. ابوسفیان پیوسته می‌گفت: «تلقفوها تلقف الکرهٔ [۱] ؛ حکومت را چون گوی از دست دیگران بربایید». معاویه پدر یزید نسـبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بنی‌هاشم دائما می‌گفت: «دفنا دفنا [۲] ؛ به خـدا قسم کاری می‌کنم که نام [بلند] شان در دل خاک تیره به کلی مدفون گردد و به کم‌تر از این کار

رضایت نخواهم داد».

و خود یزید می گفت: «لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل [۳] . بنی‌هاشم بـا حکومت بازی کردنـد. نه خبری از آن دنیا آمـده و نه وحیی در کار است [بلکه همه این سخنان دروغی بیش نیست]».

بنی‌امیه با شـهادت حسـین بن علی علیهماالسلام گمان می کردند خیال خام خود را تحقق بخشیده و کار اسلام را یک سره کرده‌اند. اما اراده‌ی خدای متعال بر این تعلق گرفت که با ریخته شدن خون آن حضرت درخت اسلام بارور شود و نام پیامبر آخرالزمان تا ابد بر صفحه روزگار نورافشانی کند و راه و آیین او و فرزندان گرامی‌اش که از هر قول زور و بهتان به دور است، باقی بماند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

[۲] همان، ج ۳۳، ص ۱۶۹، باب ما ورد فی معاویه.

[۳] احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷، احتجاج زینب بنت علی بن ابی‌طالب.

بهترین اعمال در ماه رمضان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر سال قبل از ماه مبارک رمضان، به استقبال این ماه می‌رفتند و برای مردم خطبه می‌خواندند. در یکی از این خطبه‌ها که راوی آن امیرمؤمنان علی علیه‌السـلام است مطالب بسـیاری در باب احکام دین، صله رحم و مسائل دیگر آمـده اسـت و در آخر حضـرت علی علیه‌السـلام از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌پرسـند: [۱] «یـا رسول الله، ما أفضـل الأعمال فی هـذا الشـهر؛ ای رسول خـدا، بهترین اعمال در این ماه چیست؟» پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم پاسـخ داد: «الورع عن محارم الله [۲] ؛ پرهیز از محارم الهی». دوری جستن از حرام بهترین عملی است که می‌توان در این ماه انجام داد. این جمله با آن که بسـیار کوچـک است، عمل به آن، دقت بسـیار و آمادگی فراوان می‌طلبـد. ماه رمضان که ماه خودسازی است، فرصت مناسبی برای ایجاد این آمادگی است. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در این خطبه می‌فرمایند: «در این ماه خداوند شیطان را غل و زنجیر می کند. پس از خدا بخواهید که آن زنجیر را باز نکند» و این خواستن با زبان میسر نمی گردد، بلکه عمل نیز می‌خواهد.

شخصـی از عالمی مسـئله‌ای پرسـید. آن عالم جواب مختصـری داد، ولی سؤال کننـده قانع نشد و در حضور همان عالم، مسـئله را از عالمی دیگر پرسـید. عالم دوم مسئله را به تفصیل بیان کرد و پاسخ قانع کننده‌ای داد. عالم اولی گفت: حافظه بسیار خوبی داری که مسئله را به این روشنی شرح دادی. عالم دوم پاسخ داد: چنین جوابی علاوه بر حافظه قوی تلاش بسیار هم می‌خواهد. پی نوشت ها:

[۱] رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در وصف علی علیه‌السلام می‌فرماید: «و کل علم علمنیه قد علمته علیا (الیقین، ص ۳۵۰)؛ هر چه خدا به من یاد داده، من نیز به علی یاد داده‌ام». لذا پرسـیدن سؤال در این مقام از رسول خدا، سؤال عارفی است که برای فهم دیگران می‌پرسـد؛ مثل آن که عالمی در حضور جمع مطلبی از یک مرجع تقلیـد بپرسـد و هـدف او از سؤال این باشد که حاضـران چیزی یاد بگیرند و خود بر آن مسئله واقف است (شیرازی).

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴. ملاک اهل دنیا

حضـرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «اتخذوا الشیطان لأمرهم ملاکا [۱] ؛ اهل دنیا شـیطان را ملاک کار خود قرار دادند». هر کسـی در هر حرفه‌ای برای خـود ملاـکی دارد. ملاـک یکی پول است، دیگری ملاـکش برای زنـدگی علم و برای آن یکی ریـاضت بـدن است، ولی ملاک دنیاپرستان، شیطان است. حضرت در ادامه گوشزد می‌فرمایند که شیطان نیز آنها را اغوا می کند و از آنها به عنوان

طعمه استفاده می کند: «و اتخذهم له أشراكا؛ و شیطان نیز آنان را دام خود ساخت». برای شکار کبوتر کبوتری را که نخی به پایش بسته شده و سر نخ در دست صیاد است، به پرواز در می‌آورند تا به وسیله آن، کبوترهای دیگری را صید کنند. شیطان نیز از دنیاپرستان به عنوان طعمه استفاده می کند و دیگران را از راه آنها فریب می‌دهد. حضرت سرانجام تلخ چنین کسانی را این گونه تصویر می‌فرمایند: «فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم [۲]؛ پس در سینه‌هایشان تخم گذاشت و جوجه برآورد». تنها افراد بی‌سواد گرفتار این طعمه‌ها نیستند، بلکه اهل علم نیز گرفتارند و چه بسا علم برای آنها زیان به همراه داشته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۷.

[۲] همان.

بازخواست از عیسی بن مریم

عده‌ای را عقده بر آن است که عیسی پسر خدا است. در قرآن آمده است که روز قیامت از حضرت عیسی علیه‌السلام سؤال می‌شود که: «ءأنت قلت للناس اتخذونی و أمی الهین من دون الله [۱]؛ آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» حضرت عیسی علیه‌السلام پاسخ می‌هد: «ان کنت قلته فقد علمته؛ [خدایا] اگر آن را گفته بودم قطعا آن را می‌دانستی». خدای سبحان در حالی چنین سؤالی از عیسی بن مریم می‌پرسد که خود می‌داند حضرت عیسی چنین ادعایی نکرده است، اما می‌خواهد عیسی این سخن را در مقابل اصحاب خود بر زبان آورد. امام صادق علیه‌السلام با این گریه و تضرع نمی‌خواست در این حد نیز در آن دنیا باز خواست شود. آری، باید عبادت و طاعت را از ائمه علیهم‌السلام یاد گرفت. هر چند مانند آنها شدن از عهده ما بر نمی‌آید، اما حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «أعینونی بورع [۲]؛ مرا با ورع خود یاری کنید «و ماه رمضان بهترین فرصت برای تمرین ورع است. اولین مرحله ورع ترک محرمات و ادای واجبات است و مقدمه آن نیز همان طور که گفته شد علم به هر دوی آنها است.

پس انسان باید تمرین کند که از دنیا دل بکند و در حالی که در دنیا زندگی می کند و حتی ثروتمند است، به پول وابسته و دلبسته نباشد. اینها را مانند بچه‌ای که می‌خواهد راه رفتن یاد بگیرد باید آن قدر تمرین کنیم تا راه بیفتیم، و از زمین خوردن خسته نشویم. دنیا محل گذر است و انسان به همراه اعمالش در محضر عدل الهی حاضر می‌شود، یکی مانند ابوخطاب مورد لعن امامان قرار می گیرد و دیگری مانند فرزندش حسین بن خطاب از جمله ثقات حدیث و اوتاد می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] مائده، آیه ۱۱۶.

[۲] نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.

بی دقتی در نقل احکام

امام صادق علیه‌السلام در جاهای مختلف ابن ابی‌خطاب را لعن کرده است. در یکی از این روایات حضرت می‌فرماید: من به او گفتم «مسوا بالمغرب قلیلا» [۱] ولی او گفته نماز را به تاخیر بیاندازید «حتی تشتبک النجوم» [۲] غروب با مغرب فرق می کند. هنگامی که خورشید در افق ناپدید شود غروب می‌باشد و چند دقیقه بعد وقتی حمره‌ی مشرقیه از بالای سرگذشت مغرب است.

بین فقها مشهور است که مغرب، غروب نیست و وقت خواندن نماز و افطار همان مغرب است. اما «تشتبک النجوم» در حدود نیم ساعت بعد از مغرب است. از نظر شرعی تأخیر انداختن نماز تا این وقت مانعی ندارد، اما امام او را به سبب تغییر دادن حکم خدا و تحریف قول معصوم، لعن می کند.

در روایات آمده است: «اول الوقت أبدا أفضل [۳] ؛ نماز خواندن در اول وقت همیشه فضیلت بیشتری دارد». ولی ابن ابی‌خطاب با این سخن خود حکم شرعی را تغییر داد و آن را اشتباه نقل کرد. امام فرمود: من به او گفته‌ام: غروب که شد، صبر کنید هوا مقداری تاریک شود، آنگاه نماز بخوانید. اما او گفته «حتی تشتبک النجوم».

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۲،ص ۲۵۹.

[۲] همان.

[۳] کافی، ج ۳، ص ۲۷۴.

برای دیگران هم

آنان که همیشه به فکر خودشان هستند و با دقت کامل مشغول سر و صورت دادن به وضع خود و خانواده‌ی خود می‌باشند و خلاصه آنان که همه‌ی خوبیها را منحصرا برای خود می‌خواهند، باید اندیشه‌ی خود را از این دایره‌ی انحصار جویی بیرون آورند. و از مزایا و موهبتهایی که در اختیار دارند برای دیگران آرزو کنند و در حدود امکان و قدرت، عملا این معنی را به ثبوت رسانیده و مردم را از آن مواهب بهره‌مند سازند تا به معنی واقعی، خیرخواه و نوع دوست محسوب شوند.

احبوا للناس ما تحبون لأنفسكم. [۱] .

آنچه برای خود دوست می‌دارید، برای مردم نیز دوست بدارید.

پی نوشت ها:

[۱] خصال. ج ۱، ص ۷.

بهترین دوستان

چه بهتر که دوست عیوب دوست خود را بگوید. البته به نحوی که شایسته باشد و موجب رنجش خاطر او نشود و لطمه‌ای به آبروی او نزند. تا او نیز با این تذکر، درصدد اصلاح برآید و خود را پاک و آراسته کند. و گرنه عیب رفیق را دیدن و با سکوت خود بر رفتار و کردار او صحه گذاشتن کار درستی نیست و از صداقت و صمیمیت به دور است.

احب اخوانی الی، من اهدی الی عیوبی. [۱] .

آن کس از برادران و دوستانم، نزد من، محبوبتر و خواستنی‌تر است که عیوبم را به من بگوید.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۳۹.

بالاترین عبادت

انسان می‌خواهد به وسیله‌ی عبادت، خدا را بشناسد و در مقابل عظمت او کوچکی کند و از اینکار نتیجه بگیرد. یعنی روح خود را تقویت کند، نفس خویش را تزکیه نماید، همیشه خدا را به خاطر داشته باشد، با اطاعت و فرمانبرداری او خود را سعادتمند سازد و از نافرمانی او احتراز جوید. پس خود معرفت به خدا و خضوع نسبت به او که این همه آثار و نتایج را به دنبال دارد، اساس بندگی است.

افضل العبادهٔ العلم بالله و التواضع له. [۱] .

بالاترین عبادت شناختن خدا و تواضع برای اوست.

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۶۴.

بدزبانی

شخص خوش زبان و مؤدب: به علت آنکه با هر کس چنانکه شایسته است سخن می گوید و هیچ کس را از خود نمی‌رنجاند، نزد همه محترم است و مردم او را عزیز می‌شمارند. در روز واپسین نیز سزای عفت زبان و نیکی با مردم را می‌بینند. ولی شخص بدزبان و بدگو که مردم را با این خوی زشت می‌آزارد در این جهان، منفور و ذلیل و در آن جهان مستوجب عذاب الهی است.

البذاء من الجفاء. و الجفاء فی النار. [۱] بدزبانی و ناسزاگویی از تندخویی و ناسازگاری است و پاداش تندخویی و ناسازگاری، آتش جهنم است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۳۲۵.

بیاموزید

کسی که دین اسلام را قبول کرد، بار تکلیف بر دوش او نهاده شده و بر او لازم است پس از فهم عقاید اصولی آن دین از روی ادله، مسائل و احکام شرعی را بیاموزد. چنانچه وسایل آموختن فراهم بود و در یاد گرفتن آنها مسامحه کرد، عذر او پذیرفته نخواهد بود. از این نظر فقها کسی را که حکمی از احکام شرع را ندانسته باشد جاهل گویند و او را بر دو قسم می‌دانند:

جاهل قاصر و جاهل مقصر. جاهل قاصر کسی است که آموختن مسأله برای او میسر نباشد چنین کسی را معذور می‌شمرند، یعنی خداوند عذر او را قبول می کند. جاهل مقصر کسی است که یاد گرفتن برای او میسر باشد، ولی مسامحه کند. چنین شخصی را معذور نمی‌دانند.

جاهدوا فی طلب معرفهٔ ما لا عذر لکم فی جهله. [۱] .

در تحصیل دانشی که از ندانستن آن معذور نیستید، کوشش کنید.

پی نوشت ها:

[۱] کنزالفوائد. ص ۱۹۵.

بخشنده و بخیل

آیا لـذتی بالاتر از این هست که انسان از نعمتهایی که خداوند به او داده است اسـتفاده کند و به دیگران نیز بدهد؟ و آیا ذلتی بالاتر از این هست که آدمی از داده‌ی پروردگار بهره‌منـد شود، اما اینقدر همت نداشـته باشد که به داد دل ضـعفا برسد و به آنان ترحمی کند، یا اینکه اصلا نه خودش استفاده‌ای از مال خود نماید و نه جود و سخاوتی داشته باشد که به دیگران فایده‌ای برساند.

خیارکم سمحاؤکم و شرارکم نجلاؤکم. [۱] .

نیکان شما کسانی هستند که بخشش می‌کنند (و دست گشاده دارند) و بدان شما اشخاصی هستند که بخل می‌ورزند.

پی نوشت ها:

[۱] فقیه. ج ۲، ص ۳۳.

به یاد خدا بودن

آدمی که بـا خـدا باشـد، روح او به یـاد پروردگـار زنـده است و در هر حال به فرمان او عمل می‌کنـد. اگر تنها باشـد خـدا را از یاد نمی‌برد و اگر در میان مردم با ایمان باشـد، برنامه‌ی خود را عملی می‌کنـد. اگر در میان جماعتی باشـد که از خدا بی خبرند، باز هم دست از روش خود بر نمی‌دارد و حاضـر نیست همرنگ آنها شود. مسـلم است که چنین شخصـی در صورت اخیر شـهامت به خرج داده و ثواب اشخاصی را دارد که در راه خدا جهاد می‌کنند.

الذاکر الله تعالی فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین. [۱] .

کسـی که در میان مردم غافل (از خدا) به یاد خدا باشد، مانند کسـی است که در میان فراریان از جنگ (در راه خدا اسـتقامت کرده و) مشغول جنگ باشد.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۵، ص ۲۱۸.

بین الامرین

در کافی از حضـرت صادق علیه‌السـلام روایت صـحیح بیان شـده است که فرمود نه جبر است نه تفویض و لکن یک امری است در بین این دو امر که راوی پرسید کدام است امر بین الامرین.

فرمود مثل امر بین این دو امر مثل آن است که تو یک کسـی را در معصیت کردن بینی و او را از معصیت نهی و منع و زجر نمائی و او قبـول نکنـد و گوش ندهـد و وقعی بر سـخن تو ننهـد تو هم او را ترک گوئی و به خودش واگـذاری آنگـاه او به اختیـار خودش مرتکب معصیت شود تو او را بر عصیان امر نکرده‌ای.

حاصل سخن این است که خداوند قوت و قدرت کاری را داده ولی طریق سلامت و سعادت را هم نموده در این امر و نهی به اختیار می‌توانند مبادرت به عملی بکنند و می‌توانند نکنند و سزا و جزا روی اختیار به عمل است اگر مرتکب معصیتی شد جبر نیست و اگر مرتکب خیری شد تفویض نیست بلکه اطاعت امر است.

حدیث دیگر در امر بین الامرین :

علامه مجلسی در بحار از حسن بن محمد روایت می‌کند که مردی قدری و جبری بر عبدالملک وارد شد و علماء اهل شام نتوانستند او را قانع نمایند عبدالملک او را به امام محمد باقر و امام صادق (ع) هدایت نمود آن مرد قدری خدمت امامین صادقین رسید حضرت فرمود سوره حمد را بخوان تا خواند به این آیه رسید که ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود توقف کن تو چه کسی را عبادت می‌کنی و از چه کسی استعانت می‌جوئی اگر امر بر تفویض است استعانت برای چه کار است آن مرد معطل ماند و سخنی نتوانست بگوید و قانع شد.

شیخ مفید در ذیل این حدیث می‌گوید تفویض رفع خطر و عذاب از خلق در افعال انسان است و مباح بودن آن چیزی که خواسته باشند و زنادقه همه افعال را مباح می‌دانند - باز اضافه می‌کند که جبر حمل فعل بر اضطرار است و ارتکاب افعال به قهر و اجبار است که مرتکب خود را صاحب قوت و قدرتی نداند و گوید نه فعل از من است نه قوت امتناع از من است و امر بین امرین است این است که خداوند قوت و قدرتی بر اتیان عمل داده ولی امر و نهی در کار و عمل قرار داده حد و مرزی معین فرموده که چه کارها را باید کرد و چه کارها را نباید کرد و به اطاعت امر وعده ثواب و به تمرد آن وعده عقاب فرموده است.

حدیث دیگر :

جمعی از مسلمانان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که در پاسخ یک مرد جبری فرمود آیا بهتر از خدا کسی عذر صحیح را می‌پذیرد؟

او گفت نه؟!

آنگاه فرمود ای مرد جبری چه می‌گوئی در حق کسی که او بگوید خدایا من قدرت ندارم و قوت و قدرت هم نداشته باشد آیا این شخص معذور می‌باشد یا نه؟

گفت آری معذور است.

امام صادق فرمود پس وقتی که خداوند می‌داند بنده بر اطاعت او قادر نیست و اگر روز قیامت عذر آورد که تو به من قدرت اطاعت ندادی و به قدرت ندادن از اطاعت خود منع کردی آیا عذر او صحیح نیست؟ جبری گفت چرا؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود بنابراین عقیده باید خداوند عذر او را بپذیرد و بر احدی مؤاخذه و عذاب نکند زیرا قوت بر اطاعت او نداشته‌اند در حالی که مورد اتفاق همه ملتهاست که روز قیامت روز رسیدگی به حساب و دادن ثواب و عقاب است و عذر کسی بدین معنی پذیرفته نیست همه کس قدرت و قوت بر کارها دارد نهایت باید رعایت امر و نهی نماید آن مرد جبری توبه کرد و از عقیده خود برگشت.

علامه مجلسی پس از شرح این حدیث می‌گوید آنچه برای ما از اخبار معتبر معلوم شد این است که ائمه هدی علیهم‌السلام چیزی که اشاعره معتقد بودند و تفویضی که معتزله می‌گفتند هر دو را رد کردند و دلایل متقنی برای رد هر یک آوردند.

اما درباره امر بین امرین این است که فرمودند خداوند برای بندگان مشعل هدایت فرستاده و توفیق عنایت فرموده تا مردم در اضطرار و اجبار نیفتند و به خذلان و عصیان مبتلا نشوند و مثل آنها این است که خواجه‌ای غلام خود را بر کاری که قادر نیست امر کند و ثوابی برای او معین نماید یا از کاری که نیروی ترک آن را ندارد منع کند و وعده عقاب دهد این وعده و وعید از خواجه بر بنده مورد ملامت عقلاست زیرا با علم به اینکه قادر به این عمل نیست امر به کاری بنماید از بی‌خردی است - یا از طرف دیگر اکرام و انعام خود را بر بنده به حد افراط برساند و تأکید کند بر امری که قادر بر اتیان آن نباشد هیچ عاقل نمی‌گوید خواجه بنده را مجبور به کاری کرده بلکه او را به راهی امر نموده و ترغیب در پاداش داده است - پس عمل کردن غلام یا بنده بر حسب حسن و قبح خودش می‌باشد نه مجبور بوده و نه مفوض بلکه دارای قدرت و نیروئی است که باید به اراده خود صرف در اطاعت امر یا نهی آن

بشود تا به ثواب و عقاب برسد. [۱] .

بتریه

از شعب زیدیه بتریه است و آنها اصحاب کثیرالنوی و حسن بن صالح بن حی و سالم بن ابی‌حفصه و حکم بن عیینه و سلمهٔ بن کهیل و ابی‌المقدام ثابت بن حداد آنها معتقد به ولایت علی علیه‌السلام بودند بعد به ولایت ابوبکر و عمر عدول نمودند ولی عثمان را طعن کردند طلحه و زبیر و عایشه را طعن زدند و چون زید بن علی را امام می‌دانستند و کثیرالنوی ابتر بود آنها را بتریه گفتند حق این است که آنها را بتریه گویند نه بتریه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نهج المقال شیخ ابی‌علی حائری در القاب.

بشارت به شیعه

در اینکه شیعه زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد عنایت و توجه بوده‌اند از اهل سنت روایاتی در دست است که برای نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنیم.

حافظ جمال الدین زرندی از ابن‌عباس به نقل ابن‌حجر نقل می‌کند که چون آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه نازل شد.

قال رسول الله (ص) لعلی هم انت و شیعتک تانی انت و شیعتک یوم القیامهٔ راضین مرضین و یأتی عدوک غضابی مقمحین

یعنی مراد از صلحاء علی و شیعیان او هستند [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الصواعق المحرقه ابن‌حجر چاپ مصر ص ۹۶ - شواهد التنزیل حاکم و غیره به نقل فصول المهمه علامه شرف‌الدین ص ۳۹.

برای چه خدا به پیامبران معجزه داد؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: برای چه خدا به پیامبرانش و به شما معجزه داد؟

حضرت فرمود: برای اینکه دلیل بر صحت و راستگوئی کسی باشد که آن را آورده، و معجزه علامتی است از ناحیه‌ی خدا که به کسی جز انبیاء و حجج خود نمی‌دهد تا اینکه به وسیله‌ی آن راستگوئی راستگو، و دروغگوئی دروغگو ثابت شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۷۱ ح ۲.

بهشت آدم چه بود؟

حسین بن بشار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی بهشت حضرت آدم - علیه‌السلام - سؤال کردم.

حضرت فرمودند: باغی بوده از باغهای دنیا که بر آن آفتاب و ماه طلوع می‌کرد، و اگر از باغها و بهشتهای جاودان بود هرگز از آن خارج نمی‌شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۸۴ ح ۲.

برای پیامبر چند همسر جائز است؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره معنی فرمایش خدا: (یا أیها النبی انا أحللنا لک أزواجک) [۱] «ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم» سؤال نمودم، و پرسیدم که چند همسر جایز است پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بگیرد؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: هر چقدر که بخواهد.

گفتم: پس معنی فرمایش خدا: (لا یحل لک النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج) [۲] «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی» چیست؟

حضرت فرمود: برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جایز است که با هر کدام یک از دختران عمو و عمه و دائی و خاله‌ی خود و همسرانش که با او هجرت کردند که خواست ازدواج کند، و برای پیامبر جایز شده است تا با هر زنی از دختران مؤمنین بدون مهریه ازدواج کند و این همان است از طریق بخشیدن صورت می‌گیرد، و این چنین ازدواجی برای غیر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - جایز نیست، بلکه باید مهریه‌ای باشد، و این همان فرمایش خدا است: (و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی) [۳] «و هرگاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می‌تواند او را به همسری برگزیند».

گفتم: معنی این فرمایش خدا: (ترجی من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء) [۴] «که (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می‌توانی به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی» چیست؟

حضرت فرمود: (لا یحل لک النساء من بعد) «آنکه نزد خود جای داده به همسری گرفته است، و آنکه تأخیر انداخت به همسری نگرفته است.»

گفتم: معنی این فرمایش خدا: (حرمت علیکم أمهاتکم و بناتکم و أخواتکم) [۵] «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست» چیست؟

حضرت فرمود: منظور زنانی است که در این آیه حرام شده‌اند: «حرام شده است بر شما، مادرانتان و خواهرانتان و دختران برادرانتان» تا آخر آیه.

و اگر مطلب همان بود که آنان می‌گفتند (در آن صورت) آنچه برای شما حلال بود برای آن حضرت حلال نمی‌شد، چرا که شما هر کدام می‌توانید هر موقع خواستید همسرانتان را به همسران دیگری مبدل کنید، و لکن چنین نیست که آنها می‌گویند. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۰.

[۲] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۲.

[۳] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۰.

[۴] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۱.

[۵] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۲۳.

[۶] فروع الکافی: ج ۲ ص ۲۴، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۲۰۶ ح ۲۸.

بهترین کارها کدام است؟

رمادی روایت می‌کند که به ابوعبدالله – علیه‌السلام – گفتم: بهترین کارها کدام است؟

فرمود: آن کس که تا به منزل می‌رسد مجددا حرکت می‌کند.

گفتم: آن چیست؟

حضرت فرمود: آغاز نمودن قرآن و ختم آن هرگاه به آخر آن رسید از نو شروع می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۲۰۵ ح ۶.

بعد از قائم کسی دیگر هست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: یابن رسول الله؛ از پدر شما شنیدم که فرمود: بعد از قائم – علیه‌السلام – دوازده مهدی می‌باشند (و حکومت می‌کنند).

حضرت فرمود: (آن حضرت) فرمود: دوازده مهدی، و نفرمود: دوازده امام، ولی آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما (محبت و پیروی ما) و شناخت حق ما دعوت می‌کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵ ح ۱.

بهترین عمل بعد از شناخت ائمه

ابوکهمس گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: کدام عمل بعد از معرفت و شناخت ائمه – علیهم‌السلام – بهتر است؟

حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمود: هیچ چیز بعد از معرفت و شناخت مساوی – در ثواب و اهمیت – با نماز نیست، و هیچ چیز بعد از معرفت و نماز هم‌پایه‌ی زکات نیست، و هیچ چیز بعد از آن هم‌پایه‌ی روزه نیست، و هیچ چیز بعد از آن هم‌پایه‌ی حج خانه خدا نیست.

و آغاز همه آنها معرفت و شناخت ما است، و فرجام و پایان تمامی آنها معرفت و شناخت ما است.

و هیچ چیز بعد از آن مانند نیکی به برادران (دینی) و مواسات با بذل دینار و درهم به آنها نیست، همانا این دو (درهم و دینار) دو سنگ مسخ شده هستند که خداوند بندگان خود را به وسیله‌ی آن – پس آنچه که برایت شمردم – آزمایش نموده است.

و چیزی را که به سرعت موجب ثروتمند شدن، و زوال فقر شود، مانند مدام بجا آوردن حج خانه‌ی خدا ندیدم.

و یک نماز فریضه (و واجب) نزد خدا معادل هزار حج و هزار عمره مستحب و قبول شده است.

و یک حج خانه‌ی خدا بهتر است از یک خانه پر از طلا، نه بلکه بهتر است از یک دنیا پر از طلا و نقره که انسان آن را در راه

خدای عزوجل انفاق کند.

قسم به آنکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را با حق فرستاد، و او را بشارت دهنده، و بیم دهنده قرار داد انجام یک حاجت مسلمان، و زدودن غم از قلب او بهتر است از حج و طواف، و حج و طواف، و حج و طواف، همین طور (با انگشتان دست مبارکش) شمرد تا ده، سپس دست خود را رها کرد.

سپس فرمود: از خدا بپرهیزید، و از کار خیر خسته و ملول نشوید، و کسالت را به خود راه ندهید، زیرا خداوند عزوجل و پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - از شما و اعمال شما بی‌نیازند و شما هستید که به خدای عزوجل نیاز دارید، و خداوند عزوجل فقط خواست که به لطفش سببی را پیش پای شما بگذارد که شما را به وسیله‌ی آن به بهشت وارد کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۳۰۵، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۳۱۸ ح ۷۹.

با مرجئه و خوارج ازدواج کنم؟

زرارهٔ گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: آیا می‌توانم با (زنان گروههای) مرجئهٔ، یا خوارج یا قدریه ازدواج کنم؟

حضرت فرمود: خیر، با زنان ناآگاه (و بی‌اطلاع) ازدواج کن.

عرض کردم: زنان یا مؤمن هستند یا کافر؟

حضرت فرمود: پس آنانکه خدا استثنا کردند کجا است؟ آنجا که خدا می‌فرماید و او از تو راستگوتر است: (الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان - إلی قوله - سبیلا) [۱] «مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکان که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند (و حقیقتا مستضعفند)... تا آنجا که می‌فرماید: (و برای نجات از آن محیط آلوده) راهی را (نمی‌یابند)» [۲].

- توضیح: این ممنوعیت شاید بدین جهت باشد که چون زن نقش تربیتی دارد، لذا اگر دارای یکی از عقائد یاد شده باشد، بیم این می‌رود که در تربیت فرزندان تأثیر منفی بگذارد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۸.

[۲] العیاشی: ج ۱ ص ۲۶۹، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۱۶۴ ح ۲۴.

بهترین اعمال در روز جمعه

حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خبر ده ما را کدام عمل در روز جمعه بهتر است؟

حضرت فرمود: صلوات بر پیامبر خدا و اهل بیت او - علیهم‌السلام -، صد بار بعد از عصر، و اگر زیادتر (گفتی هم) بهتر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۵۹۰، بحارالأنوار: ج ۸۳ ص ۷۸ ح ۳.

برای فرشتگان پس از شهادت حسین(ع) چه رخ داد؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: من شب عرفه در کربلاء بودم، و آنجا نماز می‌خواندم که ناگاه در حدود پنجاه هزار شخص آمدند که چهره‌شان زیبا و بوهایشان خوش بود، و در آن مکان همه‌ی شب نماز خواندند، و هنگامی که فجر طالع شد سجده کردم، سپس سر از سجود برداشتم ولی کسی از آنها را ندیدم. (آنان که بودند)؟

حضرت فرمود: زمانی که حسین بن علی – علیهماالسلام – به شهادت می‌رسید پنجاه هزار فرشته بر او عبور کردند، و از آنجا به آسمان عروج کردند خداوند به آنان خطاب نمود که: بر فرزند حبیب من مرور نمودید در حالی که به شهادت می‌رسید و او را یاری نکردید؟

سپس آنها را به زمین فرو فرستادند، و در کنار قبر امام حسین – علیه‌السلام – با سر و صورتی آشفته و گرد آلود تا روز قیامت اسکان داده شدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل الزیارة: ص ۹۲، بحارالأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۶ ح ۲۰.

به هنگام آوردن نام امام حسین چه باید گفت؟

ابن ابوعمیر از حسین بن ابوفاخته نقل می‌کند که گفت: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مکرر شده است که نام امام حسین – علیه‌السلام – به یادم می‌آید بفرمائید هرگاه به یادم آمد چه بگویم؟

حضرت فرمود: بگو: صلی الله علیک یا اباعبدالله، این را سه بار تکرار کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۴ ص ۳۰۱ ح ۷.

باقیات صالحات چیست؟

ادریس قمی گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – پرسیدم: (الباقیات الصالحات) [۱] چیست؟

فرمودند: آن نماز است، پس بر آن مواظبت کنید.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی کهف آیه‌ی ۴۶.

بوسیدن حجر اسود برای چیست؟

ابن ابوعمیر در حدیث مرفوعه‌ای از یکی از دو امام (باقر و صادق – علیهماالسلام –) نقل می‌کند که از حضرتش درباره‌ی علت بوسیدن حجر اسود سؤال شد.

حضرت فرمود: حجر درّ سفیدی در بهشت بود که آدم – علیه‌السلام – آن را می‌دید و هنگامی که به زمین فرو فرستاده شد، و آدم نیز به زمین فرو فرستاده شد مبادرت به بوسیدن آن نمود، خداوند تبارک و تعالی این عمل را سنت قرار داد که در میان مردم جاری شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۳۳۷، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۲۵ ح ۲۴.

برای دفع درد چه کنیم؟

حسین بن علی بن نعمان از شخصی از اصحابمان روایت کرده است که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - از درد شکایت کردم؟ حضرت فرمود: هرگاه خواستی به بستر خواب بروی و بخوابی دو حبه قند تناول کن (بخور).

راوی گوید: من چنین کردم و خوب شدم، و این مطلب را به بعضی از پزشکان خبر دادم که آخرین آنها یکی از پزشکان شهرمان بود.

او گفت: امام صادق - علیه‌السلام - از کجا این را می‌دانست؟ این از اسرار دانش ما است، لابد امام صادق - علیه‌السلام - کتابهائی در زمینه معالجات و پزشکی در اختیار دارد، و در بعضی از آنها چنین مطلبی را یافته است! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۶ ص ۳۳۳، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۳۰۰ ح ۱۳.

برای دفع سوء هاضمه و سنگینی در قلب چه چیز خوب است؟

حارث بن مغیره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - شکایت کردم از سنگینی در قلبم، و از زیادی سوء هاضمه (که برای دفع آن چه کنم)؟

حضرت فرمود: از این انارهای شیرین میل کن، و با پیه آن بخور، زیرا معده‌ات را به خوبی دباغی می‌کند، و سوء هاضمه را شفا می‌دهد، و غذا را هضم می‌نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] طب الأئمة: ص ۱۳۴، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۱۶۴ ح ۴۹.

به دروغ یا تقیه به گمرکچی قسم خوردن جایز است؟

ابوبکر حضرمی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: گاهی ما به گمرکچی - به دروغ - قسم یاد می‌کنیم تا اموالمان را آزاد کنیم (آیا این کار جایز است)؟

حضرت فرمود: بله،

آیا قسم نیز در هنگام تقیه جایز است؟

فرمود: پس هرگاه بر مال یا جان خود بیم داشتی قسم بخور، تا آن را از خود دفع کنی.

اما اگر دیدی قسم یاد کردن تو مفید نیست و او را از تو دفع نمی‌کند قسم یاد نکن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۴۱۱ ح ۵۹.

با پدر و مادر کافر چگونه باید رفتار کرد؟

زکریا بن ابراهیم گوید: من نصرانی بودم، و مسلمان شدم و حج گزاردم سپس خدمت امام صادق – علیه‌السلام – رسیدم و عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم.

فرمود: چه دیدی (که باعث شد مسلمان شوی)؟

گفتم: قول خدای عزوجل که می‌فرماید: (ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء) [۱] «تو کتاب و ایمانی نمی‌دانستی (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن هر که را بخواهیم بدان هدایت می کنیم».

فرمود: محققا خدا تو را هدایت فرموده است. آنگاه سه بار فرمود: خدایا؛ هدایتش فرما، پسرجان، هر چه خواهی بپرس.

عرض کردم: پدر و مادرم و خانواده‌ی من نصرانی هستند، و مادرم نابینا است، من همراه آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم (اشکالی ندارد یا از آنها جدا شوم)؟

حضرت فرمود: آنها گوشت خوک می‌خورند؟

عرض کردم: نه، حتی به آن دست هم نمی‌زنند.

فرمود: باکی نیست، مواظب مادرت باش و با او خوشرفتاری کن و چون بمیرد او را به دیگری وامگذار، خودت به کارش اقدام کن، و به کسی مگو نزد من آمده‌ای تا در «منی» پیش من آیی ان شاءالله.

زکریا گوید: من در «منی» خدمت حضرت شرفیاب شدم در حالی که مردم گردش را گرفته بودند و او مانند معلم کودکان بود که گاهی این و گاهی آن از او سؤال می کرد (و او پاسخ می‌داد).

چون به کوفه رفتم نسبت به مادرم مهربانی کردم، و خود به او غذا می‌دادم و جامه و سرش را از کثافات پاک می کردم و خدمتگزارش بودم.

مادرم به من گفت: پسرجان، تو زمانی که دین مرا داشتی با من چنین رفتار نمی کردی، این چه رفتار است که از تو می‌بینم از زمانی که از دین ما رفته و به دین حنیفیه (یعنی اسلام) گراییده‌ای؟

گفتم: مردی از فرزندان پیغمبر ما به من چنین دستور داده.

مادرم گفت: آن مرد پیغمبر است؟

گفتم: نه بلکه پسر یکی از پیغمبران است.

مادرم گفت: پسرجان؛ این مرد پیغمبر است، زیرا دستوری که به تو داده از سفارشات پیغمبران است.

گفتم: مادرم؛ بعد از پیغمبر ما پیغمبری نمی‌باشد و او پسر پیغمبر است.

مادرم گفت: دین تو بهترین دین است، آن را به من عرضه کن، من به او عرضه داشتم و او مسلمان شد. و من هم برنامه‌ی اسلام را به او آموختم.

او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، و در شب عارضه‌ای برای او رخ داد و بیمار شد، به من گفت: پسرجان، آنچه به من آموختی دوباره بیاموز.

من آنها را تکرار کردم، مادرم اقرار کرد، و از دنیا رفت.

چون صبح شد، مسلمانها غسلش دادند، و خودم بر او نماز خواندم و در قبر گذاشتم. [۲].

شرح: گویا زکریا از آیه‌ی شریفه و تاریخ پیغمبر اسلام چنین استفاده کرده که: مردی که به مکتب و مدرسه‌ای نرفته و در برابر هیچ معلمی زانو نزده است، با ملاحظه دین کامل و قرآن محکم و برنامه متینی که آورده است جز با ارتباطش با عالم غیب و وحی آسمانی درست نیاید.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۵۲.

[۲] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۳۴ ح ۱۱.

با والدینی که از مخالفین هستند چگونه رفتار کنیم؟

جابر گوید: شنیدم مردی به امام صادق - علیه‌السلام - می‌گوید: من پدر و مادر مخالفی دارم (با آنها چگونه رفتار نمایم)؟
حضرت فرمود: به آنها نیکی کن همان طوری که به مسلمانانی که ما را دوست می‌دارند، نیکی می‌کنی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۱۶۲، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۵۶ ح ۱۴.

به چه چیز مرا سفارش می‌کنی؟

عمرو بن سعید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من جز چند سال یک بار شما را ملاقات نمی‌توانم بکنم به من چیزی بفرما که آن را داشته باشم و به آن عمل کنم.
فرمود: تو را سفارش می‌کنم به تقوای خدا، و ورع و کوشش، و بدانکه کوششی که در آن ورع نباشد هرگز سود نخواهد داد (تقوا ترک محرمات است، و ورع ترک شبهات و اجتهاد سعی در عبادت). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۱.

برای شکر حدی هست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم، آیا برای شکر حد و مرزی است که چون بنده‌ای انجام دهد شاکر محسوب می‌شود؟
فرمود: آری.
عرض کردم: کدام است؟
فرمود: خدا را بر هر نعمتی که نسبت به خانواده ومال او داده است سپاس گوید، و اگر برای خدا در نعمتی که نسبت به مال او داده حقی باشد آن حق را بپردازد.
و گفتار خداوند متعال نیز از این باب است آنجا که می‌فرماید: (سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین) [۱] «منزه است خدائی که این (مرکوب) را مسخر ما کرد، و گرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم». و نیز از این باب است قول خدای تعالی که می‌فرماید:

(و قل رب أنزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین) [۲] «پروردگارا! مرا به منزلی پربرکت فرود آر که تو بهترین فرود آورندگانی»، و قول خدای تعالی: (رب أدخلنی مدخل صدق و أخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا) [۳] «پروردگارا! مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده!»

توضیح: یعنی ورود و خروج مرا مبارک و توأم باموفقیت قرار بده، و آغاز و انجام کارم را مقرون با سعادت و سلامت ساز. [۴] .

۲- سماعهٔ بن مهران گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا شکر حدی دارد که هرگاه انسان آن را به جا آورد شکرگذار محسوب می‌شود؟

حضرت فرمود: آری.

عرض کردم: حد آن چیست؟

حضرت فرمود: اینکه بگوئی: سپاس می‌گویم خدای را بر هر نعمتی که بر من ارزانی داشت.

و اینکه اگر در نعمتی که بر او ارزانی شده است حقی باشد، آن را ادا کند. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره زخرف آیه۱۳.

[۲] سوره مؤمنون آیه ۲۹.

[۳] سوره اسرا آیه ۸۰.

[۴] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۵۲ ح ۲.

[۵] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۷، بحارالأنوار: ج ۹ ص ۲۱۲ ح ۱۴.

برای انسان چه صفاتی پسندیده است؟

عمران حلبی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چه صفاتی برای انسان پسندیده‌تر است؟

فرمود: وقار بدون هیبت (سنگین باشد اما نه به طوری که مردم از او بترسند و وحشت داشته باشند) و جوانمردی بدون عوض خواستن، و اشتغال به غیر مال دنیا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۳۸ حدیث ۳۳.

بنده مؤمن خدا مبتلا به پیسی می‌گردد؟

یونس بن عمار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: درباره‌ی آنچه در چهره‌ی من پیدا شده (گویا لکه‌های پیسی در چهره‌اش پیدا شده بود) مردم گمان می‌کنند که خدا بنده‌ای را که به او توجهی دارد به آن مبتلا نمی‌کند.

حضرت فرمود: همانا مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود، و با این حال با دو دستش اشاره می‌کرد و می‌گفت: (یا قوم اتبعوا المرسلین) «ای مردم، از رسولان خدا پیروی کنید».

سپس امام به من فرمود: چون ثلث آخر شب فرا رسید در آغاز آن وضو بگیر، و به نمازی که می‌خوانی (نماز شب) برخیز و چون در سجده‌ی دوم دو رکعت اول باشی در حال سجده بگو:

«ای علی ای عظیم، ای رحمان، ای رحیم، ای شنونده‌ی دعاها، ای بخشنده‌ی خیرات، بر محمد و آل محمد رحمت فرست، واز خیر دنیا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است به ما عطا کن، و از شر دنیا و آخرت آنچه سزاوار بخشش تو است از من بگردان، و این درد را از من دور کن - و نام درد را ذکر کن - که آن مرا به خشم آورده و غمگین ساخته» و در دعا اصرار و پافشاری کن.

یونس گوید: به کوفه نرسیده بودم که خدا همه‌ی آنها را از من دور کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۵۸ ح ۳۰.

باتشکر،خدا نعمتهایش را برما می‌افزاید؟

ابو ولاد گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: این نعمت آشکاری که خداوند بر ما ارزانی داشته است اگر به خاطرش از او تشکر کنیم، و ستایشش نمائیم نعمت ما را زیاد خواهد کرد همان طوری که در کتاب عزیزش فرموده است: (لئن شکرتم لأزیدنکم) [۱] «اگر شکرگذاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود»؟

حضرت فرمود: بله، هر کس خدا را بر نعمتهایش تشکر کند، و سپاسگزاری نماید، و بداند که آنها از ناحیه‌ی او است نه غیر از او (نعمتش را افزون می‌کند). [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۲۲، بحارالأنوار: ج ۶۸ ص ۵۳ ح ۸۱.

بلاغت چیست؟

به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض شد: بلاغت چیست؟

حضرت فرمود: هر کس به چیزی معرفت پیدا کرد، در آن زمینه کم سخن می‌گوید، و بدین جهت بلیغ گفته می‌شود چون به حاجتش با کمترین تلاش (و سخن گفتن) می‌رسد. [۱] .

توضیح: بلغ یعنی رسید، و بلاغت یعنی رسیدن به مقصود با کمترین مقدار سخن.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۴۱ ح ۲۸.

بهترین مقرب به خدا چیست؟

معاویهٔ بن وهب از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی بهترین چیزی که بندگان به وسیله‌ی آن به خدا نزدیک می‌شوند سؤال کرد.

حضرت فرمود: من چیزی - پس از معرفت - بهتر از این نمازها نمی‌دانم، مگر نمی‌بینی عبد صالح عیسی بن مریم - علیه‌السلام - فرمود: «و مرا به نماز سفارش نمود». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینةالبحار: ج ۲ ص ۴۲.

باد از کجا می‌وزد؟

عزرمی گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: باد از کجا و کدام سو می‌وزد؟

حضرت فرمود: باد زیر این رکن [شامی] محبوس و زندانی است، پس هرگاه خدا بخواهد مقداری از آن را آزاد کند آن را خارج می‌کند، پس اگر از ناحیه‌ی جنوب باشد باد جنوب است، و اگر شمال باشد باد شمال است، و اگر صباء باشد باد صبا است، و اگر دبور باشد باد دبور است.

سپس حضرت فرمود: و علامت آن این است این رکن در تمام فصول در حال حرکت است، در زمستان و تابستان و شب و روز. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۳۳، بحارالأنوار: ج ۵۷ ص ۸ ح ۷.

برای چه مگس آفریده شده؟

برقی با سلسله سند خود از ربیع – ملازم منصور (دوانیقی) نقل می‌کند که ربیع گوید: روزی منصور در حالی که مگس روی صورت او نشسته بود، و هر چه او را دور می‌ساخت بار دیگر برمی‌گشت، به امام صادق – علیه‌السلام – گفت:

ای ابا عبدالله؛ برای چه خدای عزوجل مگس را آفرید؟

حضرت فرمود: برای اینکه جباران و قلدران را ذلیل کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۹۶، بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۱۶۶ ح ۶.

بطرس بن بولس البستانی مسیحی

مؤلف دائرة المعارف که تمامی علوم متنوع را به ترتیب حروف هجی مشتمل است مؤلف در حیات خود از حرف «ألف» تا کلمه‌ی «تأبط شرا» از حرف «ت» در شش مجلد بزرگ جمع کرد، پسرش «سلیم» نیز تتمه‌ی آن را تا کلمه‌ی «روستجق» از حرف «رای» بی‌نقطه نوشته و «امین بستانی» و پسر دیگرش «نجیب» نیز تا کلمه‌ی «عثمانیة» نوشته‌اند و تا حال ۱۱ جلد بزرگ بدین ترتیب از حرف «الف» تا حرف «ع، ث» تألیف گردیده و در بیروت چاپ شده است. این دانشمند مسیحی (متوفی ۱۸۸۳ یا ۱۸۸۷ میلادی) درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام نوشته است:

«جعفر الصادق و هو ابن‌محمد الباقر بن علی زین‌العابدین کان من سادات أهل البیت و لقب بالصادق لصدقه، و فضله عظیم، له مقالات فی صناعات الکیمیاء و الزجر و الفال و کان تلمیذه جابر بن حیان قد ألف کتابا یشتمل علی ألف ورقة تتضمن «رسائل الصادق» و هی خمسمأة رسالة، الیه ینسب کتاب الجفر. و کان جعفر ادیبا تقیا دینا حکیما فی سیرته» [۱] .

«جعفر صادق پسر محمد باقر بن علی زین‌العابدین، از بزرگان اهل‌بیت است و به خاطر صدق و راستی‌اش، به «صادق» ملقب شده و

از نظر فضیلت در بالاترین مراحل آن قرار داد و او را مقالاتی در علم کیمیا - شیمی - و زجر و فال است. شاگردش «جابر بن حیان» کتابی تألیف نموده در حدود هزار ورقه که متضمن رسائل آن حضرت است. که آنها مجموعا پانصد رساله می‌باشد کتاب جفر نیز به او منسوب است. جعفر بن محمد در سیرت خود أدیبی پرهیزگار و دیندار حکیم بود».

پی نوشت ها:

[۱] دائرة المعارف، ج ۶، ص ۴۶۸.

بخشندگی

هیاج بسطام می‌گوید: «کان جعفر بن محمد یطعم حتی لا یبقی لعیاله شیء»؛ [۱] یعنی امام جعفر بن محمد چنان اطعام می‌فرمود که حتی برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی‌ماند. امام در وصیت به فرزندش می‌فرمود: «ای فرزند! اگر کسی از تو چیزی خواست، به او احسان کن». [۲] .

عبدالحلیم جندی در این باره می‌نویسد:

عین زیاد، نام مزرعه‌ای از آن امام صادق علیه‌السلام بود. او به کارکنانش دستور می‌داد که راهی به داخل باغ باز کنند تا مردم به درون آن راه یابند و از میوه‌های آن بخورند. هر روز ده سفره می‌انداخت که بر سر هر یک، ده نفر می‌نشست. هرگاه ده نفر برمی‌خاستند، ده تن دیگر به جای آنها می‌نشستند. هر یک از همسایگان که به مزرعه نمی‌آمد، یک ظرف از آن خرماها را برایشان می‌فرستاد. زمان برداشت محصول که می‌رسید، پاداش کارگران را می‌داد. آنچه بر جای مانده بود، به دستور امام به مدینه برده می‌شد و میان مردم تقسیم می‌گردید و به هر یک در خور حال وی چیزی می‌رسید.

ابن ابی‌طیفور می‌نویسد:

میهمانی نزد امام صادق علیه‌السلام بود. روزی مهمان برخاست که کاری برای امام انجام دهد. حضرت نگذاشت و خود برخاست و کار را انجام داد و فرمود: «پیامبر از کار کردن مهمان جلوگیری می‌کرد». [۳] .

فضل بن روزبهان، از علمای اهل سنت در شرح فرازی از صلوات مخصوص آن حضرت می‌نویسد:

آن حضرت، فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود و این به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان اشاره دارد؛ چنان که روایت کرده‌اند هرگاه برای کسی حادثه یا فقری پیش می‌آمد، به جوار لطف و احسان آن حضرت در مدینه پناه می‌برد و از خوان نعمت آن حضرت بهره می‌برد؛ انگار که شیعه اهل بیت است. [۴] .

حضرت به همه احسان و محبت می‌کرد و گناه افراد سبب نمی‌شد حاجت او را روا نکند. می‌بخشید و موعظه می‌کرد. شقرانی [۵] که فردی گناه‌کار و شراب‌خوار بود، می‌گوید: گرفتار بودم و شفیعی نداشتم. سرگردان بودم که ناگه جعفر بن محمد را دیدم. پس گفتم: فدایت شوم، من غلام شقرانی هستم و حاجت خود را اظهار کردم. پس حضرت به من عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است و از تو پسندیده‌تر و زشتی از همه بد است و از تو بدتر؛ به خاطر مکانی که نزد ما داری.

زمخشری پس از نقل این جریان می‌نویسد: بنگرید امام چگونه احسان می‌کند و حاجت شقرانی را روا می‌کند و به او احترام می‌گذارد، با اینکه از حال او آگاه بود. بنگرید که چگونه او را موعظه می‌کند؛ این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۳؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۶؛ مطالب السؤول، ص ۲۸۵.

[۲] حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵.

[۳] عبدالحلیم جندی، الامام الصادق علیه‌السلام، صص ۳۶۱ و ۳۶۲.

[۴] فضل بن روزبهان، وسیلهٔ الخادم الی المخدوم، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۲، چ ۱، صص ۱۸۴ و ۱۸۶.

[۵] از اولاد شقران، غلام رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

[۶] سید کاظم قزوینی، موسوعهٔ الامام الصادق علیه‌السلام، قم، بصیرتی، ۱۴۱۴، چ ۱، ج ۱، ص ۳۳۷؛ به نقل از: زمخشری، ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۱۳؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۰۵؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص، قم، منشورات الرضی، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۳۱۰.

بردباری

رویدادهای زندگی امام صادق علیه‌السلام بسان یک مدرسه است. او در برابر نعمت‌ها، شکور و در بلاها، صبور بود. هنگام پدید آمدن بلاها، یادآور نعمت بود و این همان صبر جمیل است که قرآن ما را بدان فرامی‌خواند.

در تاریخ آمده است حضرت صادق علیه‌السلام فرزندی داشت که پیش چشمان ایشان از دنیا رفت. پس حضرت گریست و در همان وقت نعمت‌های خداوندی را به یاد آورد و فرمود: «لئن اخذت لقد ابقیت و لئن ابتلیت لقد عافیت؛ خداوندا! تو منزهی، اگر چیزی از ما گرفتی چیزهایی دیگر را برایمان نگه داشتی. اگر مصیبتی دادی، عافیت نیز بخشیدی».

سپس کودک را نزد زنان برد و آنها را سوگند داد که شیون نکنند. آن گاه فرزندش را برای خاک سپاری برد؛ در حالی که می‌گفت:

پاک و منزه است خدایی که فرزندانمان را از ما می‌ستاند، ولی دوستی و محبت او در دل ما فزونی می‌یابد. ما افرادی هستیم که آنچه را دوست داریم، از خدا می‌طلبیم و او به ما عنایت می‌کند. آن گاه که به یکی از عزیزانمان مصیبتی رسید، بدان رضایت می‌دهیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ابوزهره، الامام الصادق علیه‌السلام، ص ۸۰، به نقل از: کتاب الصادق، ج ۱، ص ۲۶۹.

بدزبانی

از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت گردیده که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «از زمره‌ی بدترین بندگان خدا کسی است که برای هرزه‌گویی و دشنام گویی‌اش از هم‌نشینی با او کناره‌گیری شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۴، باب البذاء.

بهشت و جهنم، خیر و شر واقعی

ألخیر کله أمامک، و ان الشر کله أمامک، و لن تری الخیر و الشر الا بعد الآخرهٔ، لأن الله جل و عز جعل الخیر کله فی الجنهٔ و الشر

کله فی النار، لأنهما الباقیان. [۱] .

تمام خیر در برابر تو و تمام شر نیز در برابر توست، و خیر و شر را نبینی، مگر بعد از آخرت، زیرا که خداوند عزوجل تمام خیر را در بهشت و تمام شر را در دوزخ قرار داده، زیرا که این دواند که باقی‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۶.

به سه کس اعتماد نکن

لا تشاور أحمق، و لا تستعن بكذاب و لا تثق بمودة ملوك. [۱] .

با احمق مشورت نکن، و از دروغگو یاری مجو، و به دوستی زمامداران اعتماد مکن.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۶.

بهترین هدیه

أحب اخوانی الی من أهدی الی عیوبی.[۱] .

محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من پیشکش کند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۶۶.

برتری جوی گمراه

من دعا الناس الی نفسه و فیهم من هو أعلم منه فهو مبتدع ضال. [۱] .

هر که با وجود داناتر از خود، مردم را به اطاعت از خود دعوت کند بدعت گذار و گمراه است.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۷۵.

به آتش کشیدن خانه امام صادق

مفضل بن عمر - از یاران ویژه‌ی حضرت صادق علیه‌السلام - می‌گوید: منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه پیام داد که: خانه‌ی جعفر بن محمد علیه‌السلام را بسوزان!

آن پلید نیز این دستور را اجرا کرد و سرای حضرتش را سوزانید؛ به طوری که آتش به رودخانه کنار خانه‌ی امام علیه‌السلام هم سرایت کرد.

حضرت صادق علیه‌السلام در حالی که در میان آتش، گام برمی‌داشت از منزل بیرون آمد و در همان حال فرمود: «أنا بن أعراق الثری أنا بن ابراهیم خلیل الله» ؛ منم فرزند اسماعیل که دودمانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده‌اند. منم فرزند ابراهیم، دوست خدا که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منهاج الدموع.

بهترین داستان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

راست‌ترین سخن و رساترین پند و بهترین داستان، کتاب خداست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق: ۳۹۴ / ۱ میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۱۲۰۲۲.

به خدا اعتماد کن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

به خدا اعتماد کن تا مؤمن باشی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۱ / ۱۳۵ / ۱۵ همان، همان، ۲۲۵۴۳.

به پدر و مادر خود اف نگوئید

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

کمترین بی‌احترامی به پدر و مادر، (اف) گفتن است و اگر خداوند عزوجل چیز کمتر از آن سراغ داشت، بی‌گمان از آن نهی می‌کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲ / ۳۴۹ / ۷. ۲۲۷۰۲.

بر پدر و مادر خود صدا بلند نکنید

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی (و از روی مهربانی، در برابر آنان خوار و فروتن باش.) (و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه) فرمودند:

نگاهت را جز از سر مهر و دلسوزی به آنان خیره مکن و صدایت را از صدای آنها بلندتر مگردان و رودست آنها نیز بلند مشو و از

آنها جلو نیفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ۲ / ۱۵۸ / ۱، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۰۴.

با پدر مخاصمه نکنید

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

به مردی که عرض کرد:

پدرم به من خانه‌ای بخشیده و حالا از تصمیمش برگشته است و می‌خواهد آن را پس بگیرد... فرمود: پدرت بدکاری کرده است. اما اگر با او مخاصمه کردی، صدایت را روی او بلند نکن و اگر او صدایش را بلند کرد، تو صدایت را پایین بیاور. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسایل الشیعه: ۱۸ / ۲۲۴ / ۲، همان، همان، ۲۲۷۰۸.

به چه کسانی نیکی کنیم

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به مردی که عرض کرد: به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمودند: به پدر و مادرت، عرض کرد: آنها از دنیا رفته‌اند. حضرت فرمودند: به فرزندت نیکی کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۱۰۴ / ۹۸ / ۶۹، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۴۶.

برنامه ۲۱ ساله پسران

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

پسر باید هفت سال بازی کند، هفت سال سواد بیاموزد و هفت سال به آموزش حلال و حرام بپردازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسایل الشیعه: ۱۲ / ۲۴۷ / ۱۲، همان، همان، ۲۲۷۵۰.

بدهکاری رسول خدا

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی از دنیا رفت که بدهکار بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۵ / ۹۳ / ۲، همان، همان، ۱۹۹۹۰.

به یاد نعمت های خداوند باشید

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

بسا کسی که نعمتی به او ارزانی شده است و خودش هم نمی‌داند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال: ۲۲۳ / ۵۱، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۳۷۰.

بزرگترین جادو

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

از بزرگترین جادو، سخن‌چینی است، (زیرا) با سخن‌چینی میان دوستان جدایی افکنده می‌شود، یاران یکدل را با هم دشمن می‌کند، به واسطه‌ی آن خونها ریخته می‌شود خانه‌ها ویران می‌گردد و پرده‌ها دریده می‌شود. آدم سخن‌چین بدترین کسی است که روی زمین گام برمی‌دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۶۳ / ۲۱ / ۱۴، همان، همان، ۲۰۷۰۴.

(جدید ۸۴)

(جدید ۸۵)

(جدید ۸۶)

پ

پناه آوردن آهو

سلیمان بن خالد می‌گوید در خدمت او بودیم که آهوئی دوان دوان خدمت او آمد و دم خود را حرکت می‌داد و صدائی می‌کرد امام به آن حیوان فرمود چنان کنم انشاء الله آنگاه به ما روی کرده فرمود این آهو می‌گوید یکی از اهل مدینه دامی گسترده و او را گرفته‌اند و برای آن آهو دو بچه است که قدرت چرا ندارند و از من خواست که آنها را بخواهم و ضامن آهو شوم - سلیمان بلخی گفت این همان کار است که حضرت سلیمان بن داود می‌کرد.

پرنده عجیب

راوی حدیث می‌گوید: از حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام کمترین مرتبه الحاد و کفر را پرسیدم، امام در پاسخ فرمود: کبر نازل‌ترین درجات کفر است.

صفوان بن جمال روایت می‌کند که روزی در خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام بودم شخصی به نام ربیع به آن جا آمد و گفت: یا اباعبدالله، خلیفه تو را می‌خواند، اجابت کن. آن حضرت راهی منزل خلیفه شد و بعد از زمان کوتاهی مراجعت نمود. گفتم: یابن رسول‌الله، چقدر زود از مجلس خلیفه بیرون آمدید. فرمود: بلی، او از من سؤالی داشت، پاسخ دادم و برگشتم.

صفوان می‌گوید: من با ربیع دوست بودم، هنگامی که او را دیدم از او پرسیدم که آن روز که خلیفه؛ جعفر بن محمد علیه‌السلام را طلبید از او چه سؤالی کرد؟ ربیع گفت: در آن روز من امر عجیبی را مشاهده نمودم. جمعی از اعراب در میان پشته‌ها مرغی عجیب یافته بودند و به مجلس خلیفه آوردند. در آن وقت که ابوعبدالله به مجلس می‌آمد، خلیفه دستور داد که آن مرغ را مخفی کنند، چون آن حضرت به مجلس آمد خلیفه گفت: یا اباعبدالله در هوا فوق آن چه مرئی است و دیده می‌شود ذیحیات می‌باشد؟

آن حضرت فرمود: بلی، حق سبحانه و تعالی جانوری خلق کرده که بدنش مثل ماهی است و سرش مانند سر مرغ و تاجی بر سر دارد شبیه به تاج خروس و بالهایش مانند سایر پرنده‌هاست و سفیدتر از نقره جلا داده شده است. پس خلیفه دستور داد تا آن طشت را حاضر کردند، همان مرغ در آن طشت بود با همان هیأت و صورت که حضرت از آن خبر داده بود. بعد از رفتن ابی‌عبدالله خلیفه گفت: ای ربیع! این شخص مانند سوزنی است مقرض در حلق من و افضل از جمیع اهل زمین است در زمان خود.

پول برادرم را برداشتم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خودپسندی نشانه سبکسری است.

و از شعیب عقرقوفی نقل می‌کند که گفت:

من، و علی بن ابی‌حمزه و ابوبصیر به حضور حضرت صادق علیه‌السلام رسیدیم. من سیصد دینار همراهم بود، جلو آن حضرت گذاشتم، یک مشت از آنها را برداشت و بقیه را رد کرد و فرمود:

این صد دینار را از هر جایی که برداشته‌ای، همان جا بگذار.شعیب گفت: کارهای خود را انجام دادیم و ابوبصیر به من گفت: قصه‌ی این دینارهایی که حضرت رد کرد چه بود؟ گفتم: من آنها را از جیب برادرم بدون اطلاع او برداشتم. ابوبصیر گفت: ای شعیب به خدا! علامت امامت را به تو نشان داد. سپس ابوبصیر و علی بن ابی‌حمزه گفتند: پولها را بشمار؛ چون شمردم، دیدم صد دینار تمام بدون کم و زیاد است.

پیش بینی از فرقه اسماعیلیه

زرارهٔ بن اعین حکایت کند:

روزی به منزل امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم، فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام را در کنارش دیدم و جلوی ایشان جنازه ای – که روی آن پوشیده بود – قرار داشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: داود رقّی، حمران و ابو بصیر را بگو که نزد من آیند.

در همین بین مفضل بن عمر – دربان حضرت – وارد شد و من برای انجام مأموریت بیرون رفتم؛ و پس از ساعتی به همراه آن افراد حضور امام علیه السلام بازگشتم و مردم مرتب به منزل حضرت رفت و آمد می کردند.

امام صادق علیه السلام جلو آمد و در حضور جمعیت – که حدود سی نفر بودند – خطاب به داود رقّی کرد و فرمود: پارچه را از روی صورت فرزندم، اسماعیل برطرف نما.

سپس اظهار داشت: ای داود! اسماعیل زنده است، یا مرده؟

داود پاسخ داد: او مرده است.

بعد از آن، افراد یکی پس از دیگری می آمدند و صورت اسماعیل را می دیدند و حضرت همان سؤال را از آنان می پرسید؛ و آنان می گفتند: او مرده و از دنیا رفته است.

آن گاه حضرت فرمود: خدایا! تو شاهد بر اقرار این افراد باش؛ و سپس دستور داد تا جنازه اسماعیل را غسل داده و کفن نمایند.

و چون فارغ شدند، فرمود: ای مفضل! صورتش را باز کن و پس از آن سؤال نمود: آیا او مرده است، یا زنده؟

و مفضل گفت: او مرده است، حضرت اظهار داشت: خداوندا! تو شاهد باش.

و سپس جنازه را جهت دفن حمل کردند؛ و هنگامی که جنازه را در قبر نهادند، امام علیه السلام جلو آمد و به مفضل فرمود: صورتش را باز کن تا تمام افراد ببینند که او زنده است، یا مرده؟

و همگی شهادت دادند بر این که او مرده است.

آن گاه حضرت همچنین فرمود: خداوندا! تو شاهد بر گفته آن ها باش، ای افراد حاضر! شاهد و گواه باشید که به زودی گروهی به وسیله اسماعیل راه باطل را برگزینند و گویند که او زنده است؛ و امام و پیشوا خواهد بود.

آنان بدین وسیله می خواهند نور خدا را خاموش کنند و در مقابل خلیفه و حجّت خدا یعنی؛ فرزندم، موسی کاظم موضع بگیرند، ولیکن خداوند متعال نور خویش را به اتمام می رساند، گر چه مشرکان و بدخواهان نخواسته باشند.

و همین که خاک ها را داخل قبر ریختند، حضرت جلو آمد و اظهار داشت: چه کسی درون این قبر زیر خاک پنهان گشت؟

همگی گفتند: یاابن رسول اللّه! فرزند شما اسماعیل بود، که پس از غسل و کفن در این قبر دفن گردید.

و در پایان مراسم تدفین، برای آخرین بار حضرت فرمود: خدایا! تو شاهد و گواه باش؛ و سپس دست حضرت موسی کاظم علیه السلام را گرفت و اظهار داشت: این فرزندم خلیفه بر حق است، بدانید که حق با او و نیز او با حق است؛ و حق از نسل او خواهد بود تا هنگامی که وارث زمین - یعنی ولی عصر، امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف)، آشکار گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۸، ص ۲۱، ح ۳۲، غیبهٔ نعمانی: ص ۱۷۹.

پیامبر، بهترین الگوی مجامله

در آن زمان که قدرت مسلمانان رو به فزونی گذاشته بود و اموال و افراد بسیاری در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، هنگامی که از کنار یک یهودی عبور می‌کرد به او سلام می‌کرد و احوالش را می‌پرسید. وقتی با خبر شد یکی از آنها مریض شده است، جویای احوالش شد و به عیادتش رفت و سرانجام آن یهودی با ایمان از دنیا رفت، حال آن که یهودیان بیشتر از نصارا در مقام انکار رسالت آن حضرت بر می‌آمدند.

باید با اهل باطل مجامله کرد اما این مجامله برای مؤمنان عواقبی دارد از این رو است که امام علیه‌السلام می‌فرماید:

«و تحملوا الضیم منهم؛ آزار و اذیت آنان را تحمل کنید.»

«ضیم» یعنی ظلم و اذیت. بنا به فرموده امام علیه‌السلام مؤمنان باید ظلم و اذیت اهل باطل را تحمل نمایند.

انسان گمراه با یک برخورد خوب درست شدنی نیست و به قول معروف با یک گل بهار نمی‌شود. باید بارها و بارها در مقابل گردن کشی و گستاخی کافران نرمش و لطافت به خرج داد، شاید بر اثر این نرمش‌ها به راه بیایند و دست از عصیان و سرکشی بردارند. بین علما معروف است که می‌گویند: «حذف المتعلق یفید العموم». برای روشن شدن این اصطلاح از مثالی بهره می‌گیریم: خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان [۱] ؛ خداوند بندگان خود را به رعایت عدل و احسان امر

می کند.» در این آیه‌ی شریفه متعلق احسان حذف شده و نوع احسانی که بندگان باید انجام دهند معلوم نیست. پس در این صورت، احسان سفارش شده، همه احسانها را در بر می گیرد. پس اگر متعلق و نوع حکم خواسته شده روشن نباشد، حکم فراگیر خواهد بود. در این فرمایش گهربار امام صادق علیه‌السلام نیز متعلق مجامله حذف شده و نشان می‌دهد که همه انواع مجامله مطلوب امام است.

پی نوشت ها:

[۱] نحل، آیه‌ی ۹۰.

پیروی از فرمانهای خدا

و اعلموا ان أحدا من خلق الله لم يصب رضا الله الاـ بطاعته و طاعة رسوله و طاعة ولاة أمره من آل محمد صلوات الله عليهم، و معصيتهم من معصية الله، و لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر ؛ و بدانید که هیچ کس به کسب رضای خدا نائل نمی‌شود، مگر با فرمانبرداری از خدا و فرمانبرداری از پیامبر او و فرمانبرداری از کارگزاران او که از خاندان محمد صلوات الله علیهم می‌باشند [و بدانید که] نافرمانی آنها نیز نافرمانی خدا است و نباید هیچ یک از فضایل آنان را - کوچک باشد یا بزرگ - منکر شود.

«أحدا» نکره در سیاق نفی، و نشان دهنده عموم است، و از جمله عام‌هایی است که تخصیص نشده و استثنا ندارد. معنای این فقره چنین است: هیچ کس بی‌پیروی از خدا و رسولش و اولی الامر که از خاندان اویند نمی‌تواند رضایت خدا را به دست آورد.

اگر این سه ویژگی (یعنی اطاعت از خدا، اطاعت از رسول، و اطاعت از اهل‌بیت) در کسی جمع شد «اصاب برضا الله» رضایت خدا را جلب کرده و اگر یکی از این خصوصیات نباشد رضای حق تعالی نیز حاصل نمی‌شود.

نمی‌توان قرآن را بدون رسول قبول کرد. هر کسی بخواهد براساس قرآن عمل نماید، به ناچار باید رسول را نیز بپذیرد و پذیرفتن رسول و قرآن نیز بدون ایمان به نایبان رسول بی‌فایده است. البته، کسب رضای الهی با عفو مقام ربوبی تفاوت دارد. ممکن است خدا هر چند از کسی راضی نباشد او را ببخشاید اما آن که به دنبال کسب رضای خدا است، باید این سه ویژگی را در خود زنده نماید.

«من» در این عبارت نوشته است، به این معنا که عبارت «معصيتهم من معصية الله» یعنی معصیت رسول و اولیای امر، در واقع از معصیت خدا ناشی می‌شود.

پاداش بزرگ

گاهی برای انسان گرفتاریهایی بسیار و پیشامدهایی سخت و ناگوار روی می‌دهد. آدمی که ایمانش سست و در نتیجه روحیه‌اش ضعیف باشد، زود از میدان در می‌رود و بر خلاف رضای خدا کارهایی می کند و سخنانی می گوید که خداوند را به خشم می‌آورد، و بدین گونه اجر خود را ضایع می‌نماید. اما آدمی که ایمانش قوی باشد، در برابر ناملایمات سینه سپر می کند، و بدون آنکه خم به ابرو بیاورد، آنها را تحمل می کند. در نتیجه اجر بسیاری که خداوند برای صابران قرار داده است، خود به دست می‌آورد.

ان عظيم الأجر، لمع عظيم البلآء. [۱].

همانا پاداش بزرگ، همراه با گرفتاری بزرگ است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۲۵۲.

پارسایی

اگر آدمی در دنیا حرص نورزد و خود را زیاد آلوده و گرفتار نکند و به واسطه‌ی تقوی و پارسایی از اقدام در معاملات و کارهای غیر مشروع خودداری کند، زندگیش ساده، فکرش راحت، آسایشش بیشتر و خدا از او خشنود خواهد بود. در روز قیامت نیز عذابی از ناحیه‌ی تلاشها و کارهای حرام دامنگیر او نخواهد شد.

اما چه کسی این حسابها را می‌کند؟ چه کسی است که فکر حلال و حرام بکند، خیر دنیا و آخرت را در نظر بگیرد، احتیاط کار باشد، دست به هر عملی نزند، ولو برای آرامش وجدان خودش شده هر مسؤولیتی را به گردن نگیرد و تن زیر بار وزر و وبال ندهد؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم این نوع اشخاص اندک‌اند. بکوشید تا شما نیز از همین اشخاص اندک باشید!

جعل الخیر کله فی بیت، و جعل مفتاحه الزهد فی الدنیا. [۱] .

همه‌ی خوبیها، در خانه‌ای گذارده شده و کلید آن، زهد (پارسایی و اجتناب از حرام و بی‌میلی به توسعه طلبی) در دنیا قرار داده شده است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۲۸.

پاداش حجاج

تشرف به خانه‌ی خدا موفقیت بزرگی است. کسی که این موفقیت نصیبش شد، سعادتی عظیم نصیب او شده است. ولی همان طور که محصلان هر کدام نمره‌ی مخصوصی می‌گیرند، مراتب حجاج نیز یکسان نیست. هرکس وظیفه‌اش را کاملتر انجام دهد و عمق و واقع اعمال حج را بهتر درک کند، مرتبه و پاداش او زیادتر است. شما بکوشید تا از راه کسب معرفت، تقوی، اخلاص و خدمت به خلق حجی کاملتر انجام داده باشید.

الحجاج یصدرون علی ثلاثهٔ اصناف: صنف یعتق من النار، و صنف یخرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امه، و صنف یحفظ فی اهله و ماله فذلک ادنی ما یرجع به الحاج. [۱] .

حجاج از مکه که بر می‌گردند سه دسته‌اند: دسته‌ای که از آتش (جهنم) آزاد می‌شوند. و دسته‌ای که از گناهان بیرون می‌آیند، مانند روزی که از مادر متولد شده اند. و دسته‌ای که (تنها پاداش آنان آن است که) خانواده و مال آنها (از بلا) محفوظ می‌ماند، (و اصلا آمرزشی برای آنها نیست مانند ریاکاران) و این کمتر پاداشی است که نصیب حاجی می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۸، ص ۴۰.

پایه انسان

خداوند بزرگ با تدبیر خاص خویش، آدمی را بیافرید و از انواع قوایی که مصلحت می‌دانست به وی مرحمت فرمود. پایه‌ی

موجودیت و قوام انسانیت او را گوهر گرانبهای «عقل» قرار داد تا در مهالك و پرتگاههای مادی و معنوی انسان را حفظ کرده، از سقوط او جلوگیری کند. از این نظر امام هفتم به هشام فرمود: «خداوند برای مردم دو حجت قرار داد: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان پیمبران و ائمه هستند که برای هدایت مردم فرستاده است و حجت باطن عقل است که به بشر مرحمت فرموده است.» [۱].

دعامهٔ الانسان العقل. [۲].

پایه‌ی انسان، خرد است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۱، ص ۱۶.

[۲] اصول کافی. ج ۱، ص ۲۵.

پیدایش مذاهب اربعه

در تاریخ آمده است که هنگامی که جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام شروع به تدریس کرد، فلسفه و فیزیك هنوز به زبان عربی ترجمه نشده بود و مترجمین به تازگی دست به ترجمه‌ی آن علوم به زبان عربی زده بودند بدون این که بعضی از اصطلاحات فلسفی را بفهمند.

بنابراین، می‌توانیم حدس بزنیم که امام جعفرصادق علیه‌السلام آن علوم غربی را در محضر پدر فراگرفت و خود هم چیزهایی بر آن افزود.

بعد از چند سطر می‌نویسد شیعیان برای توضیح این موضوع می‌گویند که علم امام جعفرصادق علیه‌السلام لدنی بود. آنها چنین می‌گویند شعور باطنی هر کسی برخلاف شعور ظاهری وی است، شعور باطنی گنجینه تمام معلومات بشری و جهانی است و علوم امروزی به نسبت زیاد این نظریه را تأیید می‌کند؛ زیرا با گذشت زمان از مطالعات زیست‌شناسی این نتیجه به دست می‌آید «هر مجموعه از سلولهای بدن تمام آنچه را که برای او دانستنی است از آغاز خلقت تا امروز می‌داند.»

و نیز در آن کتاب گوید: به عقیده‌ی شیعیان هنگامی که شخصی به پیامبری یا امامت منصوب می‌شود حجاب و حایلی که بین شعور ظاهری و شعور باطنی او است از بین می‌رود. لذا پیغمبر یا امام به دلیل برخورداری از شعور باطنی، از دانستنی‌های بشری و غیربشری جهانی استفاده می‌کنند و نیز بعثت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را به همین منوال توضیح می‌دهند و می‌گویند محمد صلی الله علیه و آله و سلم سواد خواندن و نوشتن نداشت. در شب مبعث در غار حرا در جوار مکه جبرئیل بر او نازل شد. گفت: بخوان پیامبر گفت: نمی‌توانم بخوانم (الی آخر در مقاله‌ی آن کتاب اشاره شده است) بر مبنای این عقیده شیعیان علوم جعفرصادق علیه‌السلام را علم لدنی می‌دانند یعنی علمی که در گنجینه شعور باطنی نهانی او وجود داشته است و این عقیده‌ی مذهبی در نظر مسلمین محترم و قابل قبول می‌باشد.

وی اضافه می‌کند: یك مورخ بی‌طرف این عقیده را نمی‌پذیرد؛ زیرا مورخ مدرك تاریخی و مادی را جستجو می‌کند تا این که بفهمد چگونه مردی چون جعفر ابن محمد علیه‌السلام که تا زمان تدریس از عربستان خارج نشده بود (ولی بعد از نیمه‌ی عمر خود چند بار از عربستان به سفرهای دور رفت) چگونه فلسفه و فیزیك غربی را تدریس می‌کرده است در صورتی که تا آن تاریخ هیچ یك از مدرسین معروف غرب آن علم را تدریس نکرده بودند. اعتراض نگارنده به نویسنده کتاب نامبرده این است که از مورخ بی‌طرف حمایت کردن ناروا است؛ زیرا مورخ هر که باشد بالاخره انسان و هر شخص منصفی دارای وجدان است و هر شخصیتی

که این نیروی باطنی را دارا باشد خواه مورخ و یا غیرمورخ نباید این قوه و انصاف را زیر پا گذاشته و پایمال نماید و بنا به عقیده‌ی خود مترجم علم زیست‌شناسی امروز نیز ثابت می‌کند «هر مجموعه از سلولهای بدن انسان تمام آنچه را که برای او دانستنی است از آغاز خلقت می‌داند» با اثبات این مدرک علمی گفتار مورخ بی‌اثر است.

شرکت امام صادق در تجدید بنای مسجد مدینه :

باز در کتاب نامبرده می‌نویسد: «مسلمین روزی که شروع به تجدید بنای مسجد مدینه کردند، امام جعفرصادق علیه‌السلام پنج یا هشت ساله بود. او به پدر پیشنهاد کرد که در کارهای ساختمانی این مسجد شرکت کند و گفت میل دارم که همانند جدم پیغمبر در کارهای ساختمانی همین مسجد رسیدگی نمایم. حضور جعفرصادق علیه‌السلام در کارهای بنایی بسیار شگف‌آور بود و به اندازه جثه کوچک و توانای خود به کارگران در کار بنایی کمک می‌کرد.

محضر علمی امام محمدباقر علیه‌السلام یک مدرسه عالی بود مورخین متفق القولند که جعفر بن محمد در ده سالگی در مجلس درس پدر حاضر می‌شد و علوم عالی را فرامی‌گرفت.

پیدایش مذاهب اربعه

با مطالعه احوالات مؤسسین و رؤسای مذاهب چهارگانه معلوم می‌شود که اساس و پایه آن مذاهب به دلیل قدرت و نفوذ سلاطین عباسی استوار شده بود و این مذاهب در هیچ زمانی از خود حریت رأی نداشته و همیشه خاضع دربار سلاطین بودند و در تحت عنایت خلفا و امراء زمان خود عظمت طبیعی خود را از دست دادند؛ ولی رنگ عظمت سیاسی را دریافت کرده بودند.

پیدایش مذاهب مختلف در عصر امام صادق

دین و شریعت اسلام در دوران امویه دستخوش عقاید و افکار متشتت شد و کار احکام و مسائل شرعی به آنجا رسید که هر کس به پیروی سقیفه بنی ساعده فکری ورائی اظهار کرد و باب اجتهاد بدین معنی مسدود گردید که از قرآن و سنت پیروی نمی‌شد بلکه با استنباط و آراء خود نظر می‌دادند و چون آراء مختلف قابل رعایت نبود کوشیدند و هر دسته به طرفداری مرد شاخصی قیام کردند تا یک پیشوای وجیه الملهای انتخاب کنند و از او پیروی نمایند.

در این انقلاب فکری که از انقلاب سیاسی منشعب گردید اشخاصی در عرصه ظاهر شدند که برخی به طرفداری امویین و بعضی به حمایت بنی عباس که خواه ناخواه آراء علمی اصطکاک با تمایلات آنها داشت روی کار آمدند و در مکه و مدینه - دمشق - عراق - بصره عقاید مختلفی رخ داد.

۱- مؤثرترین مذاهب پس از شهادت سیدالشهداء در خاندان آل محمد تثبیت شد و سیادت علمی به وجود آنها محرز گردید.

مدینه اولین شهریست که آل محمد را شناختند و در تطورات حکومت بنی امیه حقایق بر آنها روشن گردید و آنها را مهبط وحی و منزل آیات دانسته و مذهب علمی آنها را مذهب حق تشخیص دادند و از مظلومیت و محرومیت آنها از مظالم بنی امیه محبوبیتی قوی یافتند و فهمیدند در علم و فضل و کمال بر تمام افراد تقدم و تفوق داشته‌اند.

۲- مدینه چون محل پیدایش سقیفه بود خلفای اموی و عباسی به آنجا از این جهت که اصحاب پیغمبر و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا نشو و نما یافته‌اند توجه داشته و می‌کوشیدند در درجه اول هر فکری پیدا می‌شد تحمیل بر مردم مدینه کنند و لذا فقهای مدینه قابل اعتنا و اهمیت بوده واز طرف خلفا مقرری داشتند و جلب توجه آنها می‌شد.

در عهد عباسی که مرکز خلافت از دمشق بعراق رفت آنها فقها را زیر نظر خود گرفته تا آراء و افکار آنها منطبق با تمایلات آنها بشود و مسیر احکام الهی را با سیاست خود منطبق نمایند چون این نظریه با استدلال فقها که نزد اهل بیت بود مخالفت داشت و

علمای واقعی در اطراف اهل بیت پروانه‌وار به صف می‌گشتند - فقهای درباری عباسی هم بنا به تمایلات خلفا به پیروی روش نامطلوب امویین آراء و افکار و نظریات خود را به وسیله عمال مختلف اظهار و ابراز و تحمیل بر جامعه می‌کردند.

از آن جمله علمای عراق و فقهای درباری خلفا برای حل کار خود به قیاس متوسل شدند و هر مسئله را قیاس به هم می‌کردند و این خلاف شرع و اجتهاد بود که چون علم آنها عمقی نداشت قیاس را وسیله فرار از جهل قرار دادند اما اهل مدینه از اطراف اهل بیت دور نشدند بنابراین فقه اسلام بین اجتهاد و سد باب اجتهاد یعنی قیاس بین حجاز و عراق اختلاف فاحش داشتند و البته علمائی که نظریه آنها به سد جهالت برمی‌خورد حس بدبینی حسادت و رذالت و سعایت هم به آن کمک می‌کرد و اختلاف شدیدی بلکه شقاق و نفاقی بین خلفا و اهل بیت ایجاد می‌کردند.

۳- اما حدیث در عراق کم بود زیرا اصحاب و تابعین بیشتر در حجاز بودند و در عراق به سبب دوری کمتر حدیث با منابع موثق نقل می‌شد - بغداد و بصره هم که هنوز ساخته نشده بود و لذا چون حدیث کم بود باب رای و قیاس را گشودند و حماد از ابراهیم نخعی متوفی ۹۵ ه اخذ حدیث می‌کرد و ابوحنیفه ایرانی متوفی ۱۵۰ ه از حماد حدیث گرفت.

در عراق یک عیب دیگری هم داشت که اهل حدیث اهل رای را متهم می‌کردند و با هم خوشبین نبودند و احادیث آنها را به سبب همین رای و قیاس مخدوش دانسته رد می‌کردند و می‌گفتند والدین لا یقاس بالرای و در برخی از اخبار که در عراق گفتیم خیلی کم بود در خبر واحد که به هیچ جائی نمی‌رسند اهل رای قیاس می‌کردند در حالی که در شریعت مطهره قیاس حرام است و هر حکمی موضوعی دارد و به مصلحتی وضع شده و ادله اصولی برای آن است اگر نصی نباشد مورد اعتماد نیست و این عوامل در عراق که از مدینه دور بود زحمات فراوانی برای اهل فقه ایجاد کردند و آراء مختلفی به وجود آورد اما اهل حدیث زیر بار قیاس نرفتند و در استنباط احکام همان باب اجتهاد را گشودند و در عراق از اصحاب حدیث زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام شهید سال ۱۲۲ و امام جعفر صادق علیه‌السلام که به عراق رفته بود و مالک بن انس متوفی ۱۷۹ و عامر شعبی متوفی ۱۰۵ محدث معروف کوفی بود که این چند نفر از برازندگان اصحاب حدیث عراق در کوفه بوده و بین مالک و محمد بن حسن شیبانی درباره حدیث و قیاس اختلاف نظر شدید رخ داد.

کوفه را چون حدیث به صورت پسندیده صادر می‌شد دارالضرب می‌گفتند و اختلاف آراء کوفه در دنیای اسلام ضرب المثل شد چنانچه عطاء به ابی‌حنیفه گفت تو از کدام شهری؟ جواب داد از اهل کوفه هستم.

قال انت من اهل القریهٔ الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا تو از اهل آن شهری که در دین مردم عقاید مختلفی دارند و دسته دسته هر طبقه پیروی از عقیده‌ای می‌کنند.

کار اختلاف آراء با این مقدمه به آنجا رسید که مالک بن انس پیشوای اهل حدیث و سفیان ثوری زعیم و پیشوای اهل رای و ابوحنیفه پیشوای اهل قیاس در عراق گردیدند.

پس از آن شافعی از مالک و اصحاب او اخذ حدیث کرد و احمد حنبل متوفی ۲۴۱ از شافعی متوفی ۲۰۴ گرفت.

و این‌ها حدیث را از اصحاب و تابعین نقل می‌کردند و از قیاس متنفر بودند.

اما اصحاب الرای ابوحنیفه نعمان بن ثابت و اصحاب او بودند که محمد بن شیبانی ابویوسف قاضی - زفر بن هذیل - حسن بن زیاد لؤلؤی - ابومطیع بلخی - بشر و مریس از مشاهیر اهل رای در عراق به شمار می‌رفتند.

بنابراین مردم عراق از نظر فقهی به دو دسته بزرگ تقسیم شدند.

اول اهل حدیث

دوم اهل رای

و اهل مدینه و اهل کوفه هم به مذهب اهل حدیث بودند ولی اهل حدیثی که از اهل بیت می‌گرفتند - کم کم به جائی کشید که

در هر شـهری یک پیشوائی به وجود می‌آمـد و او عقیـده و افکار خاصـی داشت و مردم عامی از او پیروی می‌کردند و عواملی برای انتشار این مـذاهب با توسعه و مهاجرت افراد آن شـهر بودنـد و در نتیجه این افکار و عقاید رخ داد و در عصـر امام صادق حکومت داشت.

مالکی - حنفی - شافعی - حنبلی - که از مذاهب زیر تحقق یافت و این مذاهب تا زمان امام صادق در جریان بود.

مذهب سفیان ثوری متولد ۶۵ متوفی ۱۶۱ هجری کوفه

مذهب سفیان بن عینیه متوفی ۱۹۸ هجری کوفه

مذهب حسن بصری متوفی ۱۱۰ هجری بصره

مذهب اوزاعی متوفی ۱۵۷ هجری بصره

مذهب محمد بن جریر متولد ۲۲۴ متوفی ۳۱۰ هجری بغداد

مذهب ابوسلمان داود ظاهری متولد ۲۰۲ متوفی ۲۷۰ هجری در ظاهر کوفه

مذهب عمر بن عبدالعزیز متوفی ۱۰۱ هجری در شام

مذهب اعمش متوفی ۱۴۷ هجری در کوفه

مذهب شعبی متوفی ۱۰۵ هجری

مذهب اسحق متوفی ۲۳۸ هجری

مذهب اللیث متولد ۹۲ هجری ۱۷۵ هجری به مصر

مذهب ابی‌ثور متوفی ۲۴۰ هجری

مذهب داود ظاهری متوفی ۲۷۰ هجری

و به علاوه مـذهب عایشه - مـذهب ابن‌عمر - مـذهب ابن‌مسـعود - مـذهب ابراهیم نخعی و غیره مردم را متشـتت و پراکنده و گمراه نمودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] برای اطلاعات بیشتری به کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه مراجعه شود.

پیغمبران پیغمبری خود را چگونه می‌فهمند؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چگونه پیامبران می‌دانند که پیامبرند؟

حضرت فرمودند: پرده از برابرشان کنار می‌رود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۲ ص ۲۰۱ ح ۶۹.

پیامبر افضل است یا فرشته وحی؟

زنـدیق گفت: آیـا پیـامبر (و فرسـتاده‌ی خـدا) برتر و افضـل است یـا فرشـته‌ای که به سوی او فرسـتاده می‌شود (و بـا وحی بر او نازل می‌شود)؟

حضرت فرمودند: بلکه مقام پیامبر برتر و بالاتر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۳.

پیامبران اولوالعزم کیانند؟

سماعه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - معنی فرمایش خدا: (فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل) [۱] «پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولوا العزم» صبر کردند»، پرسیدم.

حضرت فرمودند: (پیامبران اولوا العزم عبارتند از): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد که صلوات خدا بر آنها و بر همه‌ی انبیاء الهی باد.

گفتم: چگونه اولواالعزم شدند؟

حضرت فرمودند: چون نوح با کتاب و شریعتی فرستاده شد و هر پیامبری که پس از نوح - علیه‌السلام - آمد طبق کتاب و شریعت و برنامه‌ی نوح عمل می‌کرد، تا اینکه ابراهیم - علیه‌السلام - با صحف فرستاده شد و وجوبا کتاب نوح کنار گذاشته شد اما نه از باب کفر به آن کنار گذاشته شد. و هر پیامبری پس از ابراهیم آمد طبق کتاب و شریعت و برنامه‌ی ابراهیم عمل نمود، تا اینکه حضرت موسی با تورات فرستاده شد، و با امر واجب (و مصلحت خاصی) صحف ابراهیم کنار گذاشته شد.

پس هر پیامبری که پس از موسی آمد طبق تورات و شریعت و برنامه‌ی موسی عمل نمود تا اینکه حضرت مسیح با انجیل فرستاده شد، و با امر واجب (و مصلحت خاصی) شریعت موسی و برنامه‌ی او کنار گذاشته شد.

پس هر پیامبری پس از مسیح آمد طبق شریعت و برنامه‌ی مسیح عمل نمود تا اینکه رسول خدا محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فرستاده شد و بر قرآن و شریعت و برنامه خود آمد.

بنابراین؛ حلال او حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت، اینها اولواالعزم از پیامبران هستند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احقاف آیه‌ی ۳۵.

[۲] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۵۶ ح ۵۵.

پیامبر در حال غذا خوردن تکیه می‌دادند؟

ابو خدیجه گوید: در خدمت امام صادق - علیه‌السلام - حضور داشتم بشیر دهّان از حضرتش سؤال نمود: آیا پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که به طرف راست یا چپ تکیه داده بود غذا می‌خورد؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: پیامبر در حالی که به طرف راست یا چپ تکیه داده بودند غذا نمی‌خوردند، بلکه مانند یک برده می‌نشستند (و غذا می‌خوردند).

پرسیدم: چرا چنین می‌نشستند؟

حضرت فرمود: به خاطر تواضع در برابر خدای متعال. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۶ ص ۲۶۲ ح ۵۳.

پرسشهای ابوحنیفه

محمد بن مسلم گوید: نزد حضرت صادق - علیه‌السلام - در منی بودم که ابوحنیفه در حالی که بر الاغ خود سوار بود رسید، و از امام صادق - علیه‌السلام - اجازه گرفت، حضرت به او اجازه داد و هنگامی که نشست به حضرت صادق - علیه‌السلام - گفت: می‌خواهم براساس قیاس با تو بحث کنم.

حضرت صادق - علیه‌السلام - به او فرمود: در دین خدا قیاس نیست، ولی از تو درباره‌ی الاغت سؤال می‌کنم، چرا چنین است؟

ابوحنیفه گفت: از چه چیزی سؤال می‌کنی؟

حضرت فرمود: از این دو نقطه‌ای سؤال می‌کنم که بین دو دست اوست، آنها چیست؟

ابوحنیفه: آن خلقتی است در چهارپایان مانند دو گوش و بینی است که در قسمت سر تو است.

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: خداوند دو گوش مرا آفرید تا با آن ببینم، و بینی مرا آفرید تا با آن بوی خوش و بد را استشمام کنم، ولی این دو چیز را در این درازگوش برای چه چیزی آفرید؟ چگونه در همه جای بدن این حیوان مو روئید به جز در این قسمت از بدنش؟

ابوحنیفه گفت: سبحان الله! من درباره‌ی دین خدا سؤال می‌کنم، و تو پرسشهای بچه‌گانه‌ای از من می‌کنی. سپس ابوحنیفه برخواست و از مجلس خارج شد.

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم از مطلبی سؤال کردی که دوست دارم آن را بدانم.

حضرت گفت: ای محمد خدای تبارک و تعالی در کتاب شریف خود می‌گوید: «ما انسان را در رنج آفریدیم» [۱] یعنی انسان را به طور ایستاده در رحم مادر آفرید به طوری که رو و دست و پای او به همان سویی است که رو و دست و پای مادر او است و پشت و نشیمن او به همان سویی است که پشت و نشیمن مادر او است، غذای او همان است که مادر او می‌آشامد، و نفس می‌کشد، درحالی که میثاقی که خدا از او گرفت. پیش روی او است.

پس هرگاه ولادت او نزدیک شد فرشته‌ای می‌آید که نام او «زاجر» است و به او نهیب می‌زند و او را به طرف پایین سوق می‌دهد. و در اثر آن بچه تغییر وضعیت می‌دهد و رو و دست و پای او به طرف قسمت‌های زیرین مادر قرار می‌گیرد، و قسمت‌های عقب او به طرف پیشین مادر خود قرار می‌گیرد و به این وسیله خداوند تولد و زائیده شدن او را بر مادرش آسان قرار دهد. و این حالتی است که شامل همه مردم می‌گردد مگر اینکه از مخالفین (یا شخص سرکش باشد) زیرا در این صورت هنگامی که فرشته به او نهیب می‌زند او وحشت می‌کند و او سر و ته می‌شود و از نهیب آن فرشته می‌ترسد و وحشت زده و گریان بر زمین می‌افتد، در حالی که میثاق و پیمان خدا را (در عالم ألست) فراموش کرده است.

ولی خداوند تمامی حیوانات را در شکم مادرشان به طور معکوس (با سر پایین و پا به سمت بالا) می‌آفریند و پشت‌های آنها را به طرف قسمت‌های جلوی مادر قرار می‌دهد به طوری که قسمت‌های جلوی آنها به طرف قسمت پشت مادر است. به همین صورت و در حالی که سر خود را بین دو دست و دو پای خود گرفته‌اند در ارحام منتظر لحظه ولادت می‌باشند، و از مادر غذا جذب می‌کنند و هنگامی که لحظه ولادت فرا رسید به سرعت و سهولت از شکم مادرشان بیرون می‌افتند و این دو نقطه‌ای که بین دو دست آنها است همگی محل چشمان آنها در شکم مادرشان می‌باشد و آنچه در نقطه پاهای آنها است محل تنفس آنهاست که روی آنها مو نروئیده است، و این حالت و وضعیت در همه حیوانات و چهارپایان می‌باشد مگر شتر که سر او - به علت طولانی بودن گردن آنها

- از بین دست و پای آنها در شکم مادر خارج شده و عبور کرده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بلد آیه‌ی ۴.

[۲] روایت بالا از روایاتی است که از زبان امام معصوم - علیه‌السلام - پرده از حقایقی ناشناخته از حقایق عالم هستی که علم از آن به عنوان قوانین جهان تعبیر داشته است، برمی‌دارد و لذا هیچ منافاتی بین حقایق دینی و کشفیات علمی نیست.

پاسخ به بعضی از پرسشها

شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است که: ابن‌ابی‌العوجاء، هشام بن حکم را مورد پرسش قرار داد و گفت: آیا مگر خداوند حکیم نیست؟ هشام گفت: چرا هست او قادرترین فرمانروایان است. ابن‌ابی‌العوجاء گفت: پس درباره‌ی این آیه که گفته است: پس آن کس از زنان را به همسری بگیرید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه چهار و اگر بترسید که عدالت را رعایت نکنید یک زن اختیار کنید. [۱] به من بگو که آیا این حکم از جانب خدا فرض است؟ هشام گفت: آری. ابن‌ابی‌العوجاء پرسید: پس چگونه است که در جای دیگری می‌گوید: و شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید هر چند راغب و حریص بر عدل و درستی باشید. پس به تمام میل خود یکی را بهره‌مند و آن دیگر را محروم مکنید تا او معلق و بلاتکلیف ماند [۲] کدام حکیمی این گونه متناقض سخن می‌گوید؟ هشام جوابی نداشت که به او بدهد پس به سوی مدینه رهسپار شد و به نزد امام صادق (ع) رفت.

امام (ع) به او گفت: ای هشام در غیر موسم حج و عمره بدینجا آمده‌ای؟! پاسخ داد: آری. فدایت شوم. برای کار مهمی اینجا آمده‌ام. ابن‌ابی‌العوجاء پرسشی از من کرده است و من هیچ جوابی برای آن نداشتم. امام (ع) پرسید: مسئله او چه بود؟ هشام سؤال ابن‌ابی‌العوجاء را برای امام (ع) بازگو کرد. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: منظور خداوند از عدالت در آیه‌ی نخست، رعایت عدالت در پرداخت نفقه آنان و در آیه‌ی دوم منظور عدالت در مهرورزی میان آنان است. هشام با شنیدن پاسخ امام صادق (ع) به نزد ابن‌ابی‌العوجاء آمد و همان جواب را به وی بازگفت. ابن‌ابی‌العوجاء با شنیدن این پاسخ تعجب کرد و گفت: «به خدا سوگند این پاسخ از خودت نبود».

ابن‌شهرآشوب در کتاب مناقب می‌نویسد: عمرو بن عبید به نزد امام صادق (ع) رفت و این آیه از قرآن را خواند که: از کبائری که از آنها منع شده‌اید، اجتناب کنید [۳] سپس گفت: دوست دارم گناهان کبیره را از قرآن بشناسم. امام (ع) قبول کرد و آنها را چنین برشمرد:

شرک به خدا: که در قرآن آمده است: به راستی خداوند نمی‌آمرزد که بدو شرک ورزیده شود. [۴] .

ناامیدی از رحمت خدا: که در این باره در قرآن فرموده است: و جز گروه کافران از رحمت خدا نومید نشوند. [۵] .

عاق والدین: آن کس که عاق می‌شود ستمکاره و تیره‌روز است و در این باره قرآن می‌فرماید: و به مادرم مهربانی کردم و مرا ستمکاره و تیره‌بخت قرار نداد. [۶] .

قتل نفس: که در آیه‌ای آمده است: هر کس مؤمنی را به عمد بکشد مجازات او جهنم است که در آن برای همیشه معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعن کند و برایش عذابی بزرگ فراهم سازد. [۷] .

تهمت زدن به زنان عفیفه: که قرآن در این باره فرماید: به راستی آنان که به زنان باایمان عفیفه و بی‌خبر از کار بد تهمت بستند به یقین در دنیا و آخرت مورد لعن قرار گرفتند و برای ایشان عذابی است بزرگ [۸] .

خوردن مـال یتیم: قرآن در این باره گویـد: همانا کسانی که اموال یتیمان را به سـتم می‌خورنـد جز این نیست که در دلهایشان آتش می‌خورند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد. [۹] .

فرار از جنـگ: قرآن در این باره فرمایـد: هر کس که در روز جنگ به آنها پشت کرد و گریخت به طرف غضب و خشم خـدا روی آورده و جایگاهش جهنم است و چه بد جایگاهی است. [۱۰] .

رباخواری: که در این باره فرموده است: کسانی که ربا می‌خورنـد نتواننـد بایسـتند جز مانند آن که به وسوسه و فریب شـیطان دیوانه شده است. [۱۱] .

زنـا: در این بـاره نیز آمـده است: به زنا نزدیک نشویـد که آن کاری بس زشت و راهی بسـیار ناپسـند است. [۱۲] . و نیز گفته شـده است: آنان زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند کیفرش را خواهد یافت. [۱۳] .

سوگنـد دروغ: قرآن در این بـاره فرمایـد: به راستی آنان که پیمان و سوگنـدهای خود را به بهایی انـدک بفروشـند هیـچ بهره‌ای در آخرت برای آنـان نیست و خـدا بـا ایشـان سـخن نگویـد و در روز قیامت به آنان ننگرد و پاکشان نسازد و برایشان عـذاب دردناکی است. [۱۴] .

خیانت: و درباره‌ی خیانت فرموده است: هر کس خیانت ورزد به کیفر آن خواهد رسید. [۱۵] .

نـدادن زکـات: در این بـاره قرآن گویـد: و کسانی را که طلا و نقره ذخیره می‌کننـد و آن را در راه خـدا انفاق نمی‌کننـد به عـذابی دردناک مژده ده. روزی که در آتش دوزخ گـداخته شونـد و پیشانی و پشت و پهلوی آنها را بـدان داغ نهنـد و به آنها بگوینـد این است آنچه برای خود ذخیره کردید پس اکنون بچشید آنچه را که جمع می‌کردید. [۱۶] .

گواهی دروغ: در این باره قرآن فرموده است: و کسانی که شهادت دروغ ندهند. [۱۷] .

کتمان شهادت: در این باره فرماید: هر کس شهادت را کتمان کند قلبش گنهکار است. [۱۸] .

شراب‌نوشی: در این باره در حدیث آمده است: نوشنده‌ی شراب چون پرستنده‌ی بت است.

ترک نماز: پیامبر در این باره فرمود: هر کس به عمد نماز را ترک کند خدا و رسول او از وی بیزار خواهند بود.

پیمان‌شـکنی و قطع رحم: قرآن در این باره گوید: کسانی که پیمان خدا را پس از بسـتنش می‌شکنند و آنچه را که خداوند به وصل آن فرمان داده، قطع می‌کنند و در زمین فساد به بار می‌آورند اینانند زیانکاران. [۱۹] .

سخن ناروا: در قرآن آمده است: و از سخن ناروا پرهیز کنید. [۲۰] .

گستاخی در برابر خدا: قرآن گوید: پس آیا از مکر خدا ایمن شدند، پس از مکر خداوند ایمن نشوند مگر گروه زیانکاران. [۲۱] .

ناسپاسی نعمت: قرآن در این باره فرماید: و اگر کفر ورزید به راستی که عذاب من سخت است. [۲۲] .

کم‌فروشی: که قرآن درباره‌ی آن گفته است وای بر کم‌فروشان [۲۳] .

لواط: قرآن درباره‌ی آن فرماید: کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند. [۲۴] .

بـدعت: که پیـامبر (ص) فرمود: هر کس در چهره‌ی بدعت‌گـذاری خنـدیـد به تحقیق او را بر تبـاه کردن دین خود یاری کرده است. [۲۵] .

شیـخ مفیـد در ارشاد می‌نویسـد: اخباری که در زمینه‌های مختلف علم و حکمت و بیان و حجت و زهـد و پنـد و انـدرز و شاخه‌های گوناگون علمی از آن حضرت نقل شده بسی بیش‌تر از آن است که به زبان گفته آید و یا در کتابی بگنجد. و در آنچه نقل کردیم برای نیل به مقصود، کافی است.

دوم، حلم: حاظ عبدالعزیز بن اخضـر جنابذی در کتاب معالم العتره الطاهره می‌نویسد: در آغاز روزی میان جعفر بن محمد و عبدالله بن حسن مجادله‌ای لفظی صورت گرفت. عبـدالله بن حسن در گفتار خود تنـدی کرد. سـپس از یکـدیگر جـدا شده به سوی مسـجد

رفتند. سپس مجددا یکدیگر را بر در مسجد دیدار کردند. پس جعفر بن محمد بن عبدالله بن حسن گفت: چگونه‌ای ای ابومحمد؟ عبدالله با عصبانیت پاسخ داد: خوبم. امام به او گفت: ای ابومحمد مگر نمی‌دانی صله رحم از حساب می‌کاهد؟ عبدالله گفت: همواره چیزهایی برای ما می‌گویی که ما آنها را نمی‌شناسیم؟ امام صادق (ع) فرمود: من از قرآن برای تو می‌گویم. عبدالله گفت: آیا صله رحم هم از قرآن است؟ امام (ع) فرمود: آری. عبدالله گفت: پس بگو. امام (ع) فرمود: خداوند عزوجل گوید: و کسانی که آنچه را که خدا امر به پیوند آن کرده اطاعت می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از سختی هنگام حساب می‌اندیشند. [۲۶] . عبدالله بن حسن، با شنیدن این آیه، گفت: از این پس مرا قاطع رحم نخواهی یافت.

ابن‌شهرآشوب در کتاب مناقب از کتاب روضه نقل کرده است: روزی سفیان ثوری به نزد امام صادق (ع) رفت. دید که سیمای امام متغیر است. علت آن را جویا شد. امام (ع) فرمود: من ممنوع کرده بودم که کسی بر بام خانه رود. اما مشاهده کردم یکی از کنیزانم که پرستاری یکی از کودکانم را بر عهده داشت از نردبان بالا می‌رفت و کودک نیز همراه او بود. چون کنیز مرا دید، لرزید و در پایین آمدن شتاب جست و کودک از دستش افتاد و در دم جان سپرد. اما چهره‌ی من به خاطر مرگ کودک نیست که چنین تغیر کرده، بلکه به خاطر ترس و لرزی است که از مشاهده‌ی من به آن کنیز راه یافته است. امام صادق (ع) پس از این ماجرا به آن کنیز، دوبار فرمود: تو به خاطر خدا آزادی و در این ماجرا بی‌گناهی.

شیخ کلینی در کافی به سند خود روایت کرده است: امام صادق (ع) روزی غلام خود را در پی کاری فرستاد. غلام در بازگشت تأخیر نمود، پس امام (ع) به دنبال او روان شد و وی را یافت که خوابیده است. بالای سر او نشست و او را باد می‌زد تا غلام بیدار شد. چون غلام از خواب بیدار شد امام صادق (ع) به او فرمود: ای فلان! به خدا سوگند این گونه نیست که شب و روز متعلق به تو باشد و در آن بخوابی بلکه شب از آن توست و روز از آن ما.

سوم، صبر: شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا به سند خود از ابومحمد از پدرانش از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که فرمود: به امام صادق (ع) خبر دادند که اسماعیل، بزرگ‌ترین فرزند وی، درگذشته است. امام در آن لحظه خواست غذا بخورد و ندیمان وی در اطرافش گرد آمده بودند. پس امام تبسم کرد و خواستار غذا شد و در کنار ندیمانش نشست. آن حضرت از سایر روزها بهتر غذا خورد، با ندیمانش سخن بسیار گفت. ندیمان وی از اینکه هیچ اثری از حزن و اندوه در سیمای امام نمی‌دیدند، به شگفت افتادند. چون امام از خوردن فراغ یافت گفتند: ای فرزند رسول خدا چیزی شگفت دیدیم، به مصیبت فقدان چنان پسری دچار آمدی اما این گونه‌ای که ما می‌بینیم؟! امام فرمود: چرا این گونه نباشم که می‌بینید در حالی که راستگوترین راستگویان مرا خبر داده است که تو از دنیا می‌روی و شما نیز این دنیا را بدرود خواهید گفت. به راستی مردمی هستند که مرگ را شناخته و آن را فرادید خود قرار داده‌اند و منکر نشده‌اند که مرگ کسی از آنان را درربوده است و به امر پروردگار عزوجل، تسلیم گشته‌اند. همچنین کلینی به سند خود از علاء بن کامل نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که ناگاه فریادی از خانه بلند شد. امام با شنیدن فریاد از جا برخاست سپس نشست و استرجاع گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» و به گفتار خود بازگشت تا آنکه بحث خود را تمام کرد آنگاه فرمود: ما مایلیم که خود و اولاد و اموال ما در سلامت باشند اما چون قضای الهی از راه رسد نباید آنچه را که خداوند برای ما نپسندیده، دوست بداریم.

در روایت دیگری که کلینی در کافی از قتیبهٔ اعشی نقل کرده، آمده است که گفت: «خدمت امام صادق (ع) رسیدم تا از فرزند او عیادت کنم. دیدم امام (ع) بر در ایستاده و غمین و اندوهناک است. عرض کردم: فدایت شوم حال کودک چطور است؟ فرمود: می‌بینی که سخت بیمار است. پس ساعتی درنگ کرد سپس به سوی ما بیرون آمد در حالی که چهره‌اش شاد بود و آثار غم و اندوه از آن رفته بود. گمان کردم که حال کودک بهبود یافته است گفتم: فدایت شوم حال کودک چطور است؟ فرمود: او به راه خدا رفت. گفتم: فدایت شوم هنگامی که کودک زنده بود شما ناراحت و اندوهگین بودید اما اکنون که بمرد حالت شما

دیگر گون شد، چرا؟! فرمود: ما اهل‌بیت پیش از رسیدن مصیبت غمگین و اندهناکیم اما هنگامی که مصیبت واقع می‌شود به قضای الهی خشنود می گردیم و تسلیم امر خدا می شویم.

چهارم، عبادت و کثرت یاد خدا. کلینی به سند خود در کافی نقل کرده است که ذکر امام صادق (ع) را در سجده شمردم، پانصد بار تسبیح می گفت. و نیز به سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است که گفت: بر امام صادق (ع) وارد شدم و ذکر او را در رکوع و سجود برشمردم شصت بار تسبیح گفت. راوندی در خرائج از منصور صیقل روایت کرد که وی امام صادق (ع) را در مسجد پیامبر (ص) به حال سجده دید. منصور گوید: پس نشستم و مدتی به طول انجامید آنگاه با خود گفتم تا زمانی که امام در سجده است من نیز تسبیح خدا را می گویم و شروع کردم به گفتن «سبحان ربی و بحمده استغفر ربی و اتوب الیه» یکبار سیصد مرتبه و بار دیگر شصت و اندی این ذکر را گرفتم که امام سر از سجده برداشت.

پنجم، مکارم اخلاقی: زمخشری در ربیع‌الابرار از شقرانی مولای رسول خدا (ص) نقل کرده است که گفت: در روزگار خلافت منصور، عطاء می‌دادند اما من کسی را نداشتم که مرا به او معرفی کند در این حال متحیر ایستاده بودم که ناگهان دیدم جعفر بن محمد (ع) می‌آید. خواسته‌ی خود را با او در میان نهادم امام به درون رفت و پس از مدتی بیرون آمد و دیدم عطای من در آستین لباس اوست. آن را به من داد و فرمود: کار نیک از هر کسی برازنده است و از تو برازنده‌تر به خاطر رابطه‌ای که با ما داری. و کار زشت از هر کسی که سر زند زشت است و از تو زشت‌تر به خاطر رابطه‌ای که با ما داری.

سبط بن جوزی گوید: امام (ع) از آن جهت چنین سخنی به شقرانی گفت زیرا پی برده بود که او شراب می‌نوشد و می‌خواست وی را به کنایه موعظه کند و این از اخلاق پیامبران است.

ششم، کرم و بخشندگی: در حلیهٔ الاولیا به سند خود از هیاج به بسطام نقل شده است که گفت: جعفر بن محمد (ع) آنقدر طعام می‌خورانید که دیگر برای خانواده‌اش چیزی باقی نمی‌ماند. و در مطالب السؤول آمده است: امام صادق (ع) می‌فرمود: کار نیک تمام نمی‌شود مگر به سه چیز: شتاب در انجام آن و کوچک شمردن و پنهان کردن آن.

هفتم، کثرت صدقات: کلینی در کافی به سند خود از هشام بن سالم نقل کرده است که گفت: امام صادق (ع) همین که پاسی از شب گذشت انبانی پر از نان و گوشت و پول فراهم می کرد و آن را به دوش می گرفت و به سوی نیازمندان مدینه رهسپار می‌شد و آن را در میانشان تقسیم می کرد. ایشان نیز او را نمی‌شناختند تا هنگامی که امام صادق (ع) از دنیا رفت و این امر متوقف گردید. آن وقت بود که دانستند آن شخص امام صادق (ع) بوده است».

پی نوشت ها:

[۱] نساء / ۳: فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و ان خفتم الا تعدلوا فواحدهٔ....

[۲] نساء / ۱۲۹: و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه.

[۳] نساء / ۳۱: ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه.

[۴] نساء / ۴۸: ان الله لا یغفر ان یشرک به.

[۵] یوسف / ۸۷: ان لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون.

[۶] مریم / ۳۲: و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا.

[۷] نساء / ۹۳: و من یقتل مؤمنا معتمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما.

[۸] نور / ۲۳: ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخرهٔ و لهم عذاب عظیم.

[۹] نساء / ۱۰: ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.

[۱۰] انفال / ۱۶: و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر.

[۱۱] بقره / ۲۷۵: الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس.

[۱۲] اسراء / ۳۲: و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا.

[۱۳] فرقان / ۶۸: و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما.

[۱۴] آل عمران / ۷۷: ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لاخلاق لهم فی الاخرة و لا یکلمهم الله و لا ینظر الهیم یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم.

[۱۵] آل عمران / ۱۶۱: و من یفلل یات بما غل یوم القیامه.

[۱۶] توبه / ۳۴ – ۳۵: و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون.

[۱۷] فرقان / ۷۱: و الذین لا یشهدون الزور.

[۱۸] بقره / ۲۸۳: و من یکتمها فانه آثم قلبه.

[۱۹] بقره / ۲۷: الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون.

[۲۰] حج / ۳۰: و اجتنبوا قول الزور.

[۲۱] اعراف / ۹۹: افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون.

[۲۲] ابراهیم / ۷: و لئن کفرتم ان عذابی تشدید.

[۲۳] مطففین / ۱: ویل للمطففین.

[۲۴] نجم / ۳۲: الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش.

[۲۵] گناهان کبیره، گناهانی است که در قرآن یا سنت مورد مذمت و یا تهدید قرار گرفته است. از این رو امام صادق (ع) در بعضی از اقسامی که برشمرده شد تهدیدی از قرآن را یاد کرده و در برخی دیگر نیز به سنت استناد جسته است. زیرا فرقی میان آن دو نبوده است.

[۲۶] رعد / ۲۱: و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب.

پاسخ‌های حضرت به گفتار مادیون

روزی عده‌ای به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آمدند و گفتند که جعد بن درهم مقداری آب و خاک را در داخل ظرفی کرده و بعد از مدتی آن آب و خاک به کرمک‌ها و گزندگان تبدیل شده است سپس جعد بن درهم می گوید که من اینها را خلق کرده‌ام زیرا من مسبب وجود اینها هستم.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اگر راست می گوید از وی بپرسید که شماره‌ی این حیوانات چند تا است و چند عدد نر و چند عدد ماده در ظرف وجود دارد و وزن هر کدام از آنها چقدر است و به او بگویید اگر درست می گوید دوباره اینها را به صورت دیگری درآورد.

ابن‌مجر نوشته است وقتی که این بیان حضرت صادق علیه‌السلام را به جعد بن درهم رسانیدند جوابی پیدا نکرد و از مرام خود که مادی مذهب بود برگشت.

حضرت در جواب یکی از زندیق‌ها چنین می‌فرمود که بدان مسلمین در وجود خدا ابدا شک ندارند زیرا که خورشید و ماه و ستارگان و روز و شب را که می‌بینی همیشه در گردش و به هم دیگر اصطکاک ندارند و با هم مخلوط نمی‌شوند و برای هر یک از

آنها جای معلوم و مکان معینی وجود دارد. اگر بر فرض آنها غروب کنند و هرگز طلوع نکنند شب و روز حاصل نمی‌شود آن قدرتی که شمس و قمر را به گردش واداشته قوی‌تر و بزرگ‌تر از شمس و قمر است. پس از سؤال و جواب‌های بسیار مرد به اشتباه خود اقرار کرد.

در همان کتاب نقل شده است که روزی ابن ابی‌العوجا و ابن‌مقفع که از رؤسای مادیون بودند در مسجدالحرام عده‌ای از مسلمین را دیدند که مشغول طواف هستند بدون مقدمه ابن‌مقفع اشاره به مسلمین کرد و به همکیشان خود گفت که این همه افرادی که طواف می‌کنند هیچ کدام آنها قابل مقام انسانیت نیستند مگر این مرد بزرگ (اشاره به حضرت صادق کرد) که نشسته است اما بقیه آنها همه پشه‌کورند و چهارپا. در این هنگام، ابن ابی‌العوجا از جای خود برخاست و به خدمت حضرت آمد و صحبت‌هایی با حضرت کرد.

حضرت به ابن ابی‌العوجا در ضمن صحبت خود فرمود اگر در آخر کار امر طوری باشد که این طواف کنندگان عقیده دارند اینان در رستگاری و تو و همکیشانت در گمراهی گرفتارید اما اگر امر به صورتی باشد که شما می‌پندارید این طواف کننده تو و همکیشان همه با هم برابرید و اینان

ضرری نکرده‌اند.

ابن ابی‌العوجا به حضرت گفت ما چه می‌گوییم و اینان چه می‌گویند؟

حضرت فرمود اینان عقیده دارند به معاد که روز کیفر و پاداش کردار است و می‌گویند آسمان و زمین را آفریدگاری هست و در آسمانها مخلوقاتی وجود دارند. ولی شما پنداشته‌اید که آسمانها خراب و جهان را آفریدگاری نیست.

ابن ابی‌العوجا گفت اگر حقیقت آن چنان است که شما می‌گویید پس چرا انسانها خدا را نمی‌بینند؟ چرا خدا خودش را به بندگان نشان نمی‌دهد و به پرستش خودش دعوت نمی‌کند که مردم با هم اختلاف نداشته باشند. چرا اصلا خدا ناپیدا است و چرا پیمبران را فرستاده است. اگر خدا خودش ظاهر می‌شد بندگانش او را بهتر شناخته و بهتر عبادت می‌کردند.

حضرت فرمودند خدا چطور ناپیدا است خدایی که تمام قدرت خود را در ذات تو آشکار کرده است. ابن ابی‌العوجا در جواب عاجز ماند و برگشت و به همکیشان خود گفت حضرت صادق علیه‌السلام قدرتهای خدا را بر من شمرد به طوری دلیل آورد که مرا ناتوان کرد و بر من ثابت کرد به حدی که گویا خدا را می‌بینم و به همکیشان خود گفت اگر فرض شود در دنیا روحانیتی مجسم شده و با چشم دیده شود صاحب این مقام این بزرگوار (حضرت صادق) است.

پرهیزگاری

عبادت و اطاعت خدا از معرفت برمی‌خیزد و معرفت هر که بیشتر باشد، عبادت و پرهیزش نیز بیشتر از دیگران است. آن حضرت که در علم و معرفت سرآمد همگان بود، در عبادت و اخلاص مانند نیاکان پاکش در اوج قله کمال بود.

مالک بن انس، فقیه و امام بزرگ اهل سنت در توصیف حضرت صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

من پیوسته به حضور حضرت صادق علیه‌السلام مشرف می‌شدم. بیشتر اوقات حضرت تبسم بر لب داشت، ولی چون نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برده می‌شد، رنگش متغیر و کبود و گاهی زرد می‌شد. مدت زمان زیادی نزد او می‌رفتم و او را در یکی از سه حال می‌دیدم: یا در حال نماز بود یا روزه داشت و یا مشغول قرائت قرآن بود. هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، با طهارت بود. از زاهدان و عابدانی بود که خشیت از خدا وجودشان را فراگرفته بود.... [۱] .

عبدالحلیم جندی از عالمان معاصر اهل سنت از مالک بن انس روایت می‌کند:

یک سال با او حج به جا آوردم. وقتی سوار بر مرکب، برای احرام مهیا شد، هر چند خواست لبیک بگوید، صدا در گلویش قطع

شد و نزدیک بود از مرکب به زیر افتد. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (در احرام) ناگزیر نخست باید لبیک بگویی. فرمود: چگونه لبیک بگویم، می‌ترسم خدای عزوجل بفرماید: «لا لبیک و لا سعدیک...». [۲] .

پیوسته در طاعت خدا بود و عزت را در عبادت و طاعت خدای می‌جست. همواره این دعا را بر لب داشت که: «اللهم اعزنی بطاعتک؛ خدایا! مرا به طاعت خود عزیز گردان.» [۳] همچنین به دیگران می‌فرمود: «هیچ زاد و توشه‌ای برتر از تقوا نیست و چیزی نیکوکارتر از سکوت و کم حرفی نیست». [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] نک: ابوزهره، الامام الصادق علیه‌السلام، ص ۷۷. به نقل از: مدرک خطی در دارالکتب مصر.

[۲] الامام الصادق علیه‌السلام، ص ۲۱۲.

[۳] تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۰.

[۴] همان.

پیام امام صادق به شیعیان خود

زید شحام چنین نقل می کند که: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: سلام مرا به کسانی که می‌دانی سخن مرا می‌پذیرند و از من پیروی می کنند، برسان و بگو من شما را به تقوای خدا و ورع در دین و کوشش در راه خدا و راستگویی و ادای امانت و طولانی کردن سجده و احسان به همسایه وصیت می‌نمایم. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اجرای چنین اموری به پیامبری مبعوث گردید. سپس فرمود:

امانت‌ها را به صاحبان آنها بازگردانید خواه نیکوکار باشند و خواه تبهکار و فاسق همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره سفارش به پرداخت آنها می‌نمود، حتی مثل خیط و مخیط [مساوی نخ و سوزن] را. و با عشیره و فامیل و اهل قبیله‌ی خود رفت و آمد و احسان داشته باشید و جنازه‌های آنان را تشییع کنید و از بیمارانشان عیادت کنید و حقوقشان را ادا نمایید؛ زیرا اگر یکی از شما شیعیان اهل تقوا و صدق حدیث و راستگویی و ادای امانت و دارای اخلاق نیک باشد، مردم [اهل سنت] می گویند: این تربیت و ادب جعفری است و اگر غیر از این باشد می گویند: این ادب جعفری است و آن برای من زشت و ناگوار خواهد بود. سپس فرمود: به خدا سوگند! پدرم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: در گذشته اگر یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بین قبیله ای زندگی می کرد، زینت آن قبله بود و در امانت داری و ادای حقوق و اموال مردم و راستگویی از همه‌ی آنها بهتر بود و مردم وصیت‌ها و امانت‌های خود را به او می‌سپردند و هنگامی که از احوال او سؤال می‌شد، اهل آن قبیله می گفتند: چه کسی می‌تواند مانند او باشد، او امانتدار و راستگوتر از همه‌ی ماست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۲ / ۶۳۶.

پذیرفتن نصیحت دیگران

پذیرفتن نصیحت و پیروی از نصحیت کننده، نشانه‌ی عقل سلیم است؛ اما افراد جاهل به علت تعصب و گرایش‌های جاهلی و به گمان این که سخنان نصیحت کننده عیوب آنان را آشکار می‌سازد، از پذیرفتن نصیحت دیگران دوری می کنند. غافل از این که

اگر آنان به عیوب خود آگاه شوند، در جهت اصلاح خود تلاش می کنند و عیوب خود را برطرف می‌سازند. از این رو امام صادق علیه‌السلام برای تعلیم و تربیت ما می‌فرماید: «أحب اخوانی الی من أهدی الی عیوبی» [۱] یعنی: محبوب ترین برادران من کسانی هستند که عیوب مرا به من هدیه می کنند. البته معصوم علیه‌السلام، از هرگونه نقص و عیبی مبراست و تنها برای تربیت شیعیان خود چنین توصیه ای نموده است.

آری، بهترین هدیه‌ی مؤمن به برادر دینی خود، بیان عیوب و کمک به اصلاح اوست. بنابراین چنین سخنی از امام صادق علیه‌السلام بعید نیست، زیرا آن حضرت همواره تلاش می کرده که مؤمنین از هرگونه زشتی و رذیلت اخلاقی پاک شوند و به همه‌ی خصلت‌های خوب و پسندیده آراسته گردند و این عمل بزرگ ترین احسان به برادر مسلمان است. امام علیه‌السلام با این تعبیر، نهایت ترغیب را نسبت به اصلاح عیوب دیگران و پذیرش نصیحت خیرخواهان بیان نموده، چنان که در سخن دیگری می‌فرماید: «مؤمن برای نجات و رسیدن به سعادت چاره ای جز پذیرفتن نصیحت ندارد.» [۲] اساسا مؤمن جز با توفیق خدا و خودنگری و پذیرفتن نصیحت دیگران، به مدارج ایمان [و کمال] نمی‌رسد.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج ۸ / ۴۱۳.

[۲] همان.

پندی از گفتار

۱- «ان المسلم اذا جاء اخوه المسلم فقام معه فی حاجته کان کالمجاهد فی سبیل الله عزوجل؛ [۱] هر مسلمانی که به هنگام مراجعه‌ی برادر مسلمانش، در انجام خواسته‌ی او بکوشد چون کسی است که در راه خدا جهاد نماید».

۲- «قال الله عزوجل: الخلق عیالی فاحبهم الی الطفهم بهم و اسعیهم فی حوائجهم؛ [۲] خدا فرموده است: مردم مانند عائله‌ی منند، کسی نزد من محبوبتر است که به مردم بیشتر لطف دارد و در رفع نیازمندی‌هایشان کوشاتر است».

۳- «وجدت علم الناس کلها فی اربع: اولها ان تعرف ربک، و الثانی ان تعرف ما صنع بک، و الثالث ان تعرف ما اراد منک، و الرابع أن تعرف ما یخرجک من دینک؛ [۳] تمام دانش‌ها و آگاهی‌های - [سودمند] - مردم را در چهار چیز یافتم: اول: آنکه پروردگارت را بشناسی، دوم: بدانی خدا با تو چه کرده و چه نعمت‌هایی به تو داده است، سوم: بدانی که خدای تو چه می‌خواهد و وظیفه‌ی تو چیست، چهارم: بدانی که چه چیزی تو را از دینت بیرون می‌برد».

۴- «اربعة من اخلاق الانبیاء: البر و السخاء و الصبر علی النائبة و القیام بحق المؤمن؛ [۴] چهار خصلت از اخلاق پیامبران است: نیکی کردن، سخاوت، صبر و مقاومت در برابر گرفتاریها، رعایت حقوق مؤمنان».

۵- «المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لا یدری ما یصنع الله فیه، و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه من المهالک؛ فهو لا یصبح الا خائفا و لا یمسی الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف؛ [۵] مؤمن میان دو ترس قرار دارد: گناه گذشته که نمی‌داند خدا درباره‌ی آن با او چه می کند، و عمر باقیمانده که نمی‌داند چه گناهانی از او سر خواهد زد و در چه مهلکه‌هایی خواهد افتاد؛ به همین جهت شب را به روز نمی‌آورد مگر با ترس و روز را به شب نمی‌رساند مگر با ترس، و چیزی جز همین خوف [از خدا] او را اصلاح نمی کند».

۶- «لا یستکمل عبد حقیقة الایمان حتی تکون فیه خصال ثلاث: الفقه فی الدین و حسن التقدیر فی المعیشة و الصبر علی الرزایا؛ [۶] هیچ بنده‌ای به کمال حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر آنکه این سه خصلت در او باشد: فهم و بصیرت در دین، اندازه گیری درست در معیشت، شکیبائی در گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها».

۷- «ثلاثـهٔ لا تعرف الا فی ثلاث مواطن: لا یعرف الحلیم الا عنـد الغضب و لا الشـجاع الا عند الحرب و لا اخ الا عند الحاجهٔ؛ [۷] سه نفر در سه جا شناخته می‌شود: بردبار به هنگام خشم، دلیر به هنگام جنگ، برادر به هنگام نیاز».

۸- «لاـ یستغنی اهـل کل بلـد عن ثلاثـهٔ یفزع الیه فی امر دنیاهم و آخرتهم، فان عـدموا ذلک کانوا همجا: فقیه عالم ورع، و امیر خیر مطاع، و طبیب ثقـهٔ؛ [۸] اهـل هر شـهر از سه نفر که در کـار دنیا و آخرتشان به آنان پناه برنـد، بی نیاز نیسـتند: فقیه دانشـمند پارسا، زمامدار خیرخواه که مردم مطیع او باشند، پزشک حاذق و مورد اطمینان».

۹- «ریشه‌ی هر خوبی و نیکی مائیم، و تمام نیکی‌ها از شاخ و برگ ما است؛ توحیـد، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از کسـی که به انسـان بـدی کرده است، ترحم به مسـتمند، رسـیدگی به همسـایه و اعتراف به فضـیلت صاحبان فضـیلت، همه از نیکی‌ها به شـمار می‌رود.

و دشمنان ما ریشه‌ی هر شر و بدی هستند، و همه‌ی زشتی‌ها شاخ و برگ آنهاست، از آن جمله: دروغ، بخل، سخن‌چینی، قطع رحم، ربـا خواری، خوردن مـال یتیم، تجاوز از حـدودی که خـدا تعیین فرموده است، ارتکاب جنایات پنهان و آشـکار، زنا، دزدی و مانند اینها.

دروغ می‌گوید کسی که خود را با ما و از شیعیان ما می‌داند، در حالیکه به شاخ و برگ دشمنان ما چنگ زده و آویزان است». [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک، ج ۲، ص ۴۰۷.

[۲] کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.

[۳] ارشاد مفید، ص ۲۶۵.

[۴] تحف العقول، ص ۳۷۵.

[۵] تحف العقول، ص ۳۷۷.

[۶] تحف العقول، ص ۳۲۴.

[۷] تحف العقول، ص ۳۱۶.

[۸] تحف العقول، ص ۲۳۷.

[۹] الامام الصادق، ج ۳، ص ۱۳۸.

پیمان شکنی

از حضـرت امام صادق علیه‌السـلام روایت گردیده است، که رسول خدا صـلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «هر که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، به وعده‌اش وفا می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] همان، باب خلف وعده.

پارسایی، کوشش و کمک به مؤمنان

لاـ تـذهبن بکم المـذاهب فو الله لاـ تنـال ولایتنـا الا بالورع و الاجتهاد فی الـدنیا و مواساهٔ الاخوان فی الله، و لیس من شـیعتنا من یظلم

الناس. [۱] .

مسلک‌ها و مذهب‌ها شما را نبرند، به خدا سوگند به ولایت ما نتوان دست یافت جز با پارسایی و کوشش در دنیا، و یاری دادن برادران برای خدا، و کسی که به مردم ستم کند، شیعه‌ی ما نیست.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۳.

پاداش یاری دوستان اهل بیت

لا یبقی أحد ممن أعان مؤمنا من أولیائنا بکلمهٔ الا أدخله الله الجنهٔ بغیر حساب. [۱] .

در روز قیامت کسی نماند که به مؤمنی از دوستان ما [هر چند] با گفتن کلمه‌ای کمک کرده باشد، مگر این که خداوند او را بی‌حساب به بهشت داخل گرداند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۷.

پرهیز از ریا و جدال و دشمنی

ایاک و المراء فانه یحبط عملک، و ایاک و الجدال فانه یوبقک، و ایاک و کثرهٔ الخصومات فانها تبعدک من الله. [۱] .

از ریاکاری بپرهیز که عملت را از بین برد، و از جدال بپرهیز که هلاکت گرداند، و از خصومت‌ها و دشمنی‌ها بپرهیز که تو را از خدا دور کند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۹.

پاکیزگی روح، ابزار تشخیص مؤمن

ان الله جل و عز اذا أراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یسمع معروفا الا عرفه و لا منکرا الا أنکره، ثم قذف الله فی قلبه کلمهٔ یجمع بها أمره. [۱]

بی‌گمان، خداوند عزوجل چون خیر بنده‌ای را خواهد روحش را پاک گرداند به طوری که هیچ معروفی به گوشش نرسد مگر آنکه آن را بشناسد و هیچ منکری را نشنود جز آنکه زشتش داند، سپس کلمه‌ای به دلش الهام کند که کارش را بدان فراهم آرد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۲.

پرهیز از سه چیز

ان یسلم الناس من ثلاثهٔ أشیاء کانت سلامهٔ شاملهٔ: لسان السوء و ید السوء و فعل السوء. [۱] .

اگر مردم از سه چیز در سلامت باشند، سلامت کامل خواهند داشت: زبان بد، دست بد، و کار بد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۲۱.

پدران و مادران سالمند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه (در کنار تو، به سالمندی رسیدند.)، (اما یبلغن عندك الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف...) (اسراء / ۲۳)

فرمودند: اگر تو را دلتنگ و آزرده ساختند، به آنان اف مگو و اگر تو را زدند با آنها پرخاش مکن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ۲ / ۳۴۸ / ۱. ۲۲۷۰۱.

پشیمان کیست؟

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

کسی که به نیکی راغب نباشد به پشیمانی گرفتار آید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۱۹ میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۱۰۷.

پاداش انفاق‌گران

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

[در هر شب جمعه دو فرشته ندا می‌دهند]: بار خدایا، به هر انفاقگری عوض ده و هر ممسکی را بی‌چیز گردان. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۹۶ / ۱۱۷ / ۱۰، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۶۹۳.

پاکترین درآمد

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه (انفقوا من طیبات ما کسبتم) فرمودند:

مردم در زمان جاهلیت درآمدهای ناروا به دست آورده بودند و بعد از آن که اسلام آوردند تصمیم گرفتند آنها را از اموال خود خارج کنند و صدقه بدهند، اما خداوند تبارك و تعالی قبول نکرد مگر این که (صدقه را) از پاکترین درآمدهایشان بپردازند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۴ / ۴۸ / ۱۰، همان، همان، ۲۰۶۶۹.

پرخوابی و بیکاری

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خداوند عزوجل، از پرخوابی و بیکاری زیاد نفرت دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۵ / ۸۴ / ۱، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۹۲۱.

پرسش قبل از خواب

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

هر گاه به بسترت رفتی بیندیش که در آن روز چه غذایی روانه شکم خود کرده‌ای و چه به دست آورده‌ای و به یاد آور که خواهی مرد و معادی در پیش داری. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۶ / ۱۹۰ / ۲۱، همان، همان، ۲۰۹۳۷.

پیشگوئی از چه چیزی سرچشمه می‌گیرد؟

هشام بن الحکم گوید: از جمله سؤالاتی که زندیق از امام صادق - علیه‌السلام - نمود این بود که گفت: پیشگوئی (کاهنان) از چه چیزی سرچشمه می گیرد؟ و آنها این خبرها را از کجا می‌آورند و به مردم می گویند؟

حضرت فرمود: پیشگوئی و کهانت در زمان جاهلیت همیشه در دوران‌هائی بود که میان پیامبران فاصله می‌افتاد (و مردم از وجود پیامبران محروم بودند) در این دورانها کاهن برای مردم به منزله‌ی حاکم و قاضی که مردم مشکلاتشان را بر او عرضه می کردند و از او خبر می گرفتند، و او به آنها خبرهائی می‌داد.

و این مطلب ناشی بود یا از فراست و ذکاوت و تیزبینی بی حد آنها، و یا وسوسه نفس، و فطنت روح به اضافه‌ی مطالبی که به قلب و دل او می‌افتاد، زیرا مطالبی که از آن خبر می‌داد مربوط به حوادث آشکار زمینی، پس شیطان آن را می‌دانست و آن را به کاهن القا می‌نمود، و او را خبر می‌داد به آنچه در اطراف و اکناف زمین واقع می‌شد (یا می‌شود).

و اما اخبار آسمان پس مسأله چنین بود که شیاطین به نقاطی از آسمان صعود می کردند، و استراق سمع می کردند، و چنین نبود که آنها از آنجا طرد شوند یا با ستاره گان زده و رانده شوند.

و هنگامی که آنها بعدا از استراق سمع منع شدند تا مطلبی که مشابه وحی آسمانی باشد به زمین نرسد و امر بر مردم مشتبه نگردد، و ندانند آنچه که از ناحیه‌ی خدا از باب حجت آمده است کدام است.

و شیاطین اخباری که خداوند درباره‌ی بندگانش بود، به صورت جسته و گریخته از آسمان می‌شنیدند و می گرفتند و به دل کاهنان و پیشگویان می‌انداختند، و هرگاه کلماتی از خود با آن مخلوط می‌ساختند حق و باطل به هم مخلوط می‌شد.

پس هر خبری که کاهن می‌دهد مطابق با واقع است همان خبری است که شیطان شنیده و به او خبر داده است. و هر چیزی که در آن خطا باشد این همان اضافه‌هائی است که شیطان از خود زیاد کرده است.

و از زمانی که شیاطین از استراق سمع منع شدند، کهانت و پیشگوئی قطع شد و پایان یافت.

و اما امروز شیاطین تنها اخباری را به کاهنان خود القاء می‌کنند که مربوط می‌شود به گفتگوهای مردم (آنچه می‌گویند و آنچه درباره‌ی آن صحبت می‌کنند) و شیاطین چیزهائی را به کاهنان منتقل می‌کنند که مربوط می‌شود به وقائعی که در مناطق دور واقع می‌شود مثل دزدی که دستبرد می‌زند. و کسی که شخصی را می‌کشد، و غائبی که مخفی می‌شود، و آنها در این زمینه مانند مردم هستند که در اخبار خود یا دروغگو یا راستگو هستند.

گفتم: چگونه شیاطین به آسمان صعود نمودند در حالی که آنها از نظر خلقت و غلظت، مانند مردم بودند به طوری که برای حضرت سلیمان - علیه‌السلام - ساختمانی می‌ساختند که مردم از بناء آن عاجز بودند.

حضرت فرمود: آنها برای سلیمان دارای جسم غلیظ شدند همان طوری که برای او تسخیر شدند و تحت امر او قرار داده شدند در حالی که آنها مخلوقی رقیق و غذایشان نسیم بود، و دلیل بر این حقیقت صعود آنها به آسمان برای استراق سمع است و معلوم است که جسم غلیظ نمی‌تواند بالا برود مگر به وسیله‌ی نردبان یا ابزاری دیگر. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج: ۱۸۵، بحارالأنوار: ج ۶۰ ص ۷۷ ح ۳۰.

پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟

۱- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: آیا پیاده به حج رفتن بهتر است یا سواره؟

حضرت فرمود: اگر انسان ثروتمند باشد، و با این حال پیاده به حج برود تا خرجش کمتر بشود سواره به حج رفتن بهتر است. [۱].

۲- ابن بکیر گوید: به امام - علیه‌السلام - عرض کردم: ما می‌خواهیم پیاده به حج برویم (نظر شما چیست)؟

حضرت فرمود: سواره بروید پیاده نروید.

راوی گوید: گفتم: خداوند امر شما را اصلاح و آباد کند؛ به ما رسیده است که امام حسن بن علی - علیهماالسلام - بیست مرتبه پیاده به حج رفت.

حضرت فرمود: حسن بن علی - علیهماالسلام - حج رفت در حالی که محملها و مرکبها در کنارش در حرکت بودند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۰۴.

[۲] قرب الاسناد: ص ۷۹، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۰۳ ح ۱.

ت

تفسیر «اموال خود را بدست سفیهان..» چیست؟

علی بن ابوحمزه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تفسیر و معنی فرمایش خدا: (و لا تؤتوا السفهاء أموالکم) [۱] «و اموال

خود را به دست سفیهان نسپارید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنان ایتام می‌باشند (که نمی‌دانند چگونه ثروت و پول خود را مصرف کنند) پس اموالشان را به آنان ندهید، تا وقتی که به رشد (عقلی و فکری) برسند.

عرض کردم: چگونه اموال آنان اموال ما می‌شود؟

حضرت فرمود: این در صورتی است که شما وارث آنان باشید.

و در روایت عبدالله بن سنان آمده است که حضرت فرمود: اموال را به شرابخواران و زنان ندهید.

توضیح: شاید مراد از زنان در روایت عبدالله بن سنان - در صورت صحت آن به قرینه شارب الخمر و به دلیل اینکه چنین حکمی مفتی به نیست - زنانی است که نمی‌دانند چگونه این اموال را به مصرف صحیح برسانند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۲۰، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۶ ح ۱۶.

تزکیه ماهی چگونه است؟

زندیق به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: ماهی مردار است. [پس چگونه با صرف مردن خوردنش حلال است].

حضرت فرمود: تزکیه‌ی ماهی به وسیله خارج کردن آن به صورت زنده از آب، و مردنش در خارج آب است، برای این که ماهی خون ندارد. و همچنین است ملخ. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۱.

تفسیر «پس از پلیدیها اجتناب کنید» چیست؟

۱- عبدالاعلی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تفسیر فرمایش خدا: (فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور) [۱] «از پلیدیهای بتها اجتناب کنید، و از سخن باطل بپرهیزید» سؤال کردم که رجس چیست؟

حضرت فرمود: رجس از اوثان: شطرنج، و گفته‌ی باطل: آواز است.

عرض کردم: فرمایش خدای متعال: (و من الناس من یشتری لهو الحدیث) [۲] «و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن آواز (غناء) است. [۳].

۲- حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: قول «زور» چیست؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن این است که شخص به کسی که آواز می‌خواند بگوید آفرین بر تو. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حج آیه‌ی ۳۰.

[۲] سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۶.

[۳] معانی الاخبار: ص ۳۴۹، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۲۴۵ ح ۲۰.

[۴] معانی الاخبار: ص ۳۴۹، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۲۴۵ ح ۲۱.

تفسیر «و اگر زندگی خود را با...» چیست؟

محمد حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (و ان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح) [۱] «و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند. (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، بازمی‌شناسد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: از اموالشان به اندازه‌ی کفایتشان جدا می‌کنی، و از اموال خودت به اندازه‌ی کفایتت جدا می‌کنی سپس مصرف می‌کنی. (یعنی در صورتی که با هم شریک هستید). [۲].

علی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا که: (و ان تخالطوهم فاخوانکم) «و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند. (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید)» که درباره‌ی ایتام نازل شده است، سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مثلاً یتیم از خرما و دوغ به اندازه‌ی نیازش و شما هم از آن اشیاء به اندازه‌ی نیاز خود مصرف کنید. و خداوند می‌داند چه کسی درست عمل می‌کند و چه کسی فساد می‌کند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۲۰.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۰۷، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۱۱ ح ۴۰.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۰۸، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۱۱ ح ۴۱.

تبدیل شدن عکسهای حیوانات به حیوانات واقعی

می‌گویند: منصور دوانقی چند نفر فرستاد و هفتاد مرد از ساحران بابل را خواست. چون حاضر شدند به آنها گفت: «شما سحر را از عهد موسی علیه‌السلام از پدران خود به میراث یافته‌اید.

ابوعبدالله جعفر بن محمد نیز مثل شما ساحر و کاهن می‌باشد، حال شما بر علیه او سحری بکنید که اگر موفق شوید، جایزه‌های بزرگی را به شما اعطاء می‌نمایم. پس ایشان برخاستند و در مجلس منصور هفتاد صورت از صورتهای شیر را ساختند و هر یکی از آنها بر ساخته‌ی خود نشست تا با ورود امام صادق علیه‌السلام سحر خود را آغاز کنند. منصور نیز در تخت خود نشسته و تاج بر سر نهاده بود. سپس به حاجب خود گفت: «کسی را نزد ابی‌عبدالله بفرست و او را در این ساعت حاضر کن.

چون امام صادق علیه‌السلام آمد به آن صاحبان سر نگاه کرد و از آنچه که آنها ساخته بودند ناراحت و خشمگین گردید. پس فرمود: «وای بر شما! مرا می‌شناسید؟ من آن حجت خدا هستم که سحر پدران شما را در عهد موسی بن عمران باطل گرداند.»

سپس با صدای بلند، گفت: «ای صورتهای شیر! به فرمان خدا هر یک از شما، صاحبان خود را بگیرید.»

پس ناگهان آن صورتهای شیر، به شیری واقعی تبدیل شده و هر کدامشان صاحب خود را گرفت و خورد.

منصور از دیدن این صحنه بیهوش شد از تخت افتاد. چون به هوش آمد گفت: «ای اباعبدالله! ترا به خدا قسم می‌دهم که بر من رحم

کنی و مرا مورد عفو خویش قرار بدهی، من توبه می‌کنم که دیگر هرگز این چنین کاری را نکنم.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «عفو کردم.»

منصور گفت: «ای سید و مولای من! به صورتها بگو تا آن مردها را باز گردانند.»

حضرت فرمود: «هرگز، اگر عصای موسی، سحره‌ی فرعون را بازگرداند صورتها نیز این ساحران را باز می‌گردانند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصة الأخبار.

تبدیل کردن کلید به شیر وحشی

ابو صامت حلاونی می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «چیزی به من عطا کن که شک را از قلبم بزداید.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کلید را از جیبت بیرون بیاور و به من بده.»

من کلید را بیرون آوردم و به آن حضرت دادم.

ناگهان دیدم آن کلید به صورت شیری در آمد و من ترسیدم.

حضرت فرمود: «نترس و آن را بگیر.»

وقتی آن را گرفتم، به حال اولش بازگشت.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

توطئه منصور و استجابت دعای حضرت

سید بن طاووس از ربیع، دربان منصور روایت کرده است که وی گفت: وقتی منصور به عزم حج حرکت کرد و به مدینه رسید، شب را تا صبح نخوابید، پس مرا فراخواند و گفت: هم اکنون بدون کوچکترین معطلی و با سرعت هر چه بیشتر و حتی اگر بتوانی تنها، برو و ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام را پیش من بیاور! به او بگو پسر عمویت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید، اگر چه خانه‌ها از یکدیگر دور و احوال دگرگون گشته است، ولی بالاخره ما با هم خویشاوندیم و از بند دو انگشت به هم نزدیکتر و از راست به چپ مماس‌تر. بگو پسر عمویت می‌گوید همین الآن نزد ما بیا! پس اگر اجابت کرد، با نهایت تواضع و احترام او را همراهی کن و اگر عذر و یا بهانه آورد، تأکید بیشتری کن و امر را به او واگذار نما و هرگاه خواست که با آرامی و ملایمت حرکت کند، تو برایش آسان بگیر و سخت نگیر و عذر او را بپذیر و هرگز تندخویی نکن و سخن درشت و بی‌حساب نگو. ربیع می‌گوید: به سوی در خانه‌ی امام به راه افتادم. او را در اندرونی خانه‌ی خویش دیدم و بدون این که اجازه بگیرم داخل خانه شدم. حضرت مشغول نماز بود. صورتش را بر خاک نهاده و دست به دعا داشت و آثار خاک بر صورت و گونه‌هایش مشهود بود. نتوانستم در آن حال مزاحم امام شوم و منتظر ایستادم تا امام از نماز و نیایش فارغ گشت و رو به من نمود. من سلام کردم؛ امام فرمود: علیک السلام ای برادر من! چه کاری داشتی؟ من سلام و پیام منصور را به امام ابلاغ کردم. امام فرمود: وای بر تو ای ربیع! «آیا وقت آن نشده است که دلهای مؤمنان به یاد خدا به خشیت افتد و به فکر حقیقت باشند؟ و از آنها نباشند که جلوتر، از سوی خدا به ایشان کتاب آمد و زمانی طولانی برایشان بگذشت؛ پس دلهایشان سخت و تیره گشت. (سوره الحدید، آیه ۱۵) «وای بر تو

ای ربیع! «آیا مردم شهرها و آبادیها خاطر جمع هستند از این که عذاب ما شبانگاهان به آنان فرارسد، در حالی که آنان در خوابند؟ یا مطمئن هستند که عذاب ما ظهرگاهان در حالی که آنان مشغول بازیند، به ایشان نرسد؟ به هر حال آیا آنان از نقشه‌ی الهی خاطری آسوده دارند؟ و چه کسی جز مردمان زیانکار از عذاب خداوندی می‌تواند خاطر جمع باشد؟ (سوره الاعراف، آیات ۹۵ - ۹۷) «ای ربیع! سلام، رحمت و برکات خدا را به امیر برسان. آن گاه امام رو به قبله کرد و به نیایش با خدا پرداخت. من پرسیدم: آیا جز سلام فرمایش دیگری دارید و یا اجابت فرموده با من می‌آئید؟ امام فرمود: آری به او بگو: «آیا دیدی آن کس را که روی بگردانید و اندکی داد و بخل ورزید؟ آیا او علم غیب می‌داند؟ پس بدان وسیله می‌بینید. آیا او از صحیفه‌های موسی و اخبار آن اطلاع ندارد؟ و ابراهیم که مسئولیت را به تمامی انجام داد. که هیچ کس وبال گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد. و برای انسان جز نتیجه‌ی سعی و کوشش او نیست و البته نتیجه‌ی سعی و کوشش او ارزیابی خواهد شد. (سوره النجم، آیات ۳۳ -۴۰) «

به او بگو: ای امیر! به خدا سوگند آن چنان ما را دچار ترس و وحشت کرده‌اید که زنان و خانواده‌ی ما نیز در اثر بیم و هراس ما وحشت زده شده و آرام از دست داده‌اند و تو این معنی را خوب می‌دانی و باید هدفت را از این کار بیان کنی. پس اگر دست از ما کشیدی چه بهتر، و الا تو را در هر روز پنج نوبت در نماز نفرین می‌کنیم. و تو خود حدیث می‌کنی از پدرت، از جدت که رسول خدا فرمود: دعای چهار تن از درگاه ربوبی مردود نمی‌شود و حتما به اجابت می‌رسد: دعای پدر برای فرزندش و دعای برادر دینی در حق برادری از ته دل و دعای مظلوم و ستمدیده و دعای آدمی مخلص. ربیع می‌گوید: هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که گماشته‌ی منصور به دنبال من آمد تا از علت تأخیر آگاه گردد و من هم نزد منصور برگشتم و جریان را به او باز گفتم. منصور گریست و گفت: برگرد و پیغام بده که شما اختیار دارید که نزد ما بیائید یا نیائید. اما زنان و بانوانی که فرمودید، سلام بر آنها و بفرمائید نترسند و خاطری آسوده داشته باشند که خداوند آنان را در امان قرار داده و غم و اندوه از آنها برده است. ربیع حضور امام برگشته و پیغام منصور را می‌رساند و آن گاه حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز پیغامی به این مضمون برای وی می‌فرستد: صله‌ی رحم کردی که خداوند جزای خیرت دهد. بعد چشمان امام اشکبار شد و قطراتی از آن بر دامن چکید. آن گاه فرمود: ای ربیع! این دنیا هر چند ظاهرش لذت بخش و زر و زیورش فریباست، اما پایانش به هر حال همانند آخر بهار است که آن همه سرسبزی و طراوت به خزان و افسردگی تبدیل می‌شود... ربیع می‌گوید: به امام عرض کردم: شما را به آن حقی که میان شما و خداوند جل و علا هست. سوگند می‌دهم که آن دعائی را که خواندید و بدان وسیله به نیایش و مناجات پرداختید و در نتیجه شر و آسیب این مرد را از خود دور ساختید به من هم یاد بدهید؛ شاید این دعای شما دل شکسته‌ای را مرهمی و بینوایی را نوایی باشد و به خدا قسم جز خودم را نمی‌گویم. آن گاه امام دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و رو به سجده‌گاه نمود، گویی دوست نداشت دعائی سرسری و بدون حضور قلب بخواند و چنین گفت: «اللهم انی اسئلک یا مدرک الهاربین و یا ملجأ الخائفین...» (به کتاب شریف مهج الدعوات، ص ۱۸۴ - ۱۷۷ مراجعه کنید)» در این بار که منصور، حضرت امام صادق علیه‌السلام را نزد خود طلبیده و قصد جلب ایشان را داشته است، بر حسب ظاهر رفتار ناخوشایندی دیده نمی‌شود، پس چرا امام نگرانی خاطر داشته است و خانواده‌اش هم بیمناک بوده‌اند و حتی برای نجات و رهایی از شر و آسیب وی، به دعا و توسل دست برداشته است؟ بی‌شک امام صادق علیه‌السلام از تصمیم و راز دل عباسیان آگاهی داشته است و سوء قصد منصور بر جان امام، برای حضرت آشکار بوده است.

تنگ های طلا و سفر دریایی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آدمی از ذلت و حقارت کوچکی اظهار ناراحتی و اندوه می‌کند و همین جزع و بی‌قراری، او را به ذلت بزرگتری گرفتار می‌نماید.

داوود بن کثیر رقی نقل می‌کند: روزی در محضر امام جعفرصادق علیه‌السلام نشسته بودم آن حضرت فرمود که ای داوود حال تو

چگونه است که رنگ تو دگرگون شده؟ گفتم: یابن رسول‌الله خیلی قرض دارم و شب و روز از فکر آن ناراحت هستم و قصد دارم سفر بحر سند اختیار کنم و با کشتی که عنقریب به آن طرف‌ها می‌رود من هم بروم و برادرم را از آن دیار بیاورم و با او بقیه عمر را در خدمت شما بگذرانم.

حضرت فرمود: چون این قصد را داری برو و از رنج مسافرت نگران نباش. گفتم: یابن رسول‌الله از وضعیت کشتی و امواج دریا خیلی می‌ترسم. حضرت فرمود: آن کسی که در روی زمین حافظ تو است در دریا نیز ناصر و معین توست. ای داوود تو نمی‌دانی که اگر ما نباشیم آب دریاها جریان نخواهد داشت و درخت‌ها سبز نمی‌شوند.

داوود نقل می‌کند از سخنان حضرت دلم محکم و قوی شد سپس به کشتی سوار شدم و بالاخره بعد از صد و بیست روز کشتی به ساحل رسید قبل از غروب روز جمعه از کشتی پیاده شدم و در سمتی از صحرا قرار گرفتم. ناگهان تکه‌ای ابر در آسمان پدیدار شد و از آن ابر نوری درخشید و به زمین رسید و از آن نور صدایی آهسته شنیدم که گفت: ای داوود هم اکنون هنگام ادای دین توست. من به سمت آسمان نگاه کردم و سلام کردم و صدایی شنیدم که گفت: ای داوود به پشت آن تپه‌های سرخ برو و آیات و صنع الهی را مشاهده کن. رفتم وقتی به آنجا رسیدم تنگ‌هایی از طلا را دیدم که روی آنها نوشته شده بود: این‌ها هدایای ماست هر قدر می‌خواهی بردار، داوود می‌گوید: آن تنگ‌ها را برداشتم دیدم قیمت آنها بیشتر از آن است که بشود حساب کرد. لذا از فکر تجارت درآمدم و تنگ‌ها را برداشتم و عازم مدینه شدم و همه آنها تنگ‌های طلا را خدمت امام صادق علیه‌السلام آوردم حضرت فرمودند: آن نور ساطع ما بودیم که تو را به آنجا راهنمایی نمودیم. و آنچه به تو رسید از الطاف پروردگار کریم و رحیم است. خداوند متعال به تو برکت بدهد. این اموال و تنگ‌های طلا را ببر و صرف خانواده‌ات کن و شکر الهی به جای آور.

من آن تنگ‌های طلا را برداشتم و به خانه بردم. روزی به شخصی به نام معین که خادم آن حضرت بود گفتم: که آقای تو امام صادق علیه‌السلام مرا به سفری دریایی هدایت کرد و در آن سفر خیلی چیزها نصیب من شد.

معین گفت: ای داوود هنگامی که تو در سفر بودی روزی من در خدمت حضرت ایستاده بودم و بعضی اصحاب حضرت مثل عبداالاعلی و عمران و حشمه نیز حضور داشتند و تمام آنچه تو نقل کردی را آن روز حضرت به ما خبر داد. داوود می‌گوید: به هر یک از اصحابی که در آن روز در محضر امام صادق علیه‌السلام بوده‌اند برخورد کردم عینا همین ماجرا را نقل کردند و همگی گفتند: روزی که بعد از مسافرت هنگام بازگشت وارد مدینه شدم حضرت با اصحاب خود نماز شکر به جای آورد.

توسل به ائمه و زنده شدن برادر

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: روح مؤمن پس از آن که به امر الهی قبض شد در قالبی که شبیه جسد اصلی دنیای او است استقرار می‌یابد. افراد با ایمان در عالم بعد از مرگ متنعمند. می‌خورند و می‌نوشند و موقعی که شخصی بر آنان وارد می‌شود او را به همان صورتی که در دنیا بود، می‌شناسند.

روایت شده است که دو برادر از اهل کوفه به زیارت می‌رفتند و چون به میان بیابان رسیدند یکی از آنها از شدت تشنگی وفات کرد. دیگری متحیر بر بالین او نشست و نمی‌دانست که چه کند و پناه به حق سبحانه و تعالی برد و از اهل‌بیت حضرت رسالت راه نجات می‌خواست و یک یک ائمه را می‌خواند تا آن که به امام ناطق جعفر بن محمدالصادق علیه‌السلام رسید. نگاه کرد و مردی را پیش خود ایستاده دید. مرد پرسید: حالت چگونه است؟ گفت: برادرم فوت کرده و من نمی‌دانم در این بیابان چه کنم. آن مرد تکه عودی به او داد و گفت: این را در میان دو لب برادرت بگذار. جوان آن عود را در میان دو لب وی نهاد، در همان لحظه به فرمان حضرت ذوالجلال برادرش زنده شد. از وی پرسید که تشنه است، گفت: نه، سپس به اتفاق به کوفه رسیدند.

بعد از مدتی برادری که دعا می‌کرد اتفاقا به مدینه رفت و به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید. چون چشم حضرت به او

افتاد فرمود: حال برادرت چگونه است؟

پاسخ داد، سلامت است. آن حضرت فرمود: آن پاره عود را که از ساق عرش آمده بود چه کردی؟ گفت: یابن رسول‌الله چون برادرم زنده شد من از شدت خوشحالی آن را فراموش کردم. حضرت فرمود: آن وقت که تو دعا می‌کردی و از ما کمک می‌خواستی، برادرم خضر پیش ما حاضر بود. او را پیش تو فرستادم و آن پاره عود را که از ساق عرش آورده بودند پیش شما آورد. هنگامی که برادرت زنده شد، عود به ما رسید. بعد از آن حضرت خادم را طلبید و فرمود تا آن پاره عود را حاضر کردند و به آن شخص نشان داد.

توطئه منصور

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: شارب الخمر از مصونیتهای وابسته به ما بی‌بهره است و از وی بری و بیزاریم.

مهاجربن عمار انحزاعی روایت می‌کند که روزی منصور دوانیقی مرا به مدینه فرستاد و مبلغی زر نقد به من داد و گفت که در مدینه با اولاد ابیطالب صحبت کن و بعضی وقتها از این زر چیزی به ایشان بده و آن چه از ایشان می‌شنوی در خاطر نگه دار که از تو سؤال خواهم کرد. معلوم کن که در ضمیر هر یک از ایشان چه می‌گذرد.

مهاجر گوید: به مدینه رفتم و در زاویه مسجد نزدیک به قبر حضرت رسالت منزوی شدم. و از گوشه مسجد به غیر از وضو برای کار دیگری بیرون نمی‌رفتم و هر گاه گروهی از بنی‌فاطمه را می‌دیدم، با ایشان صحبت می‌کردم و گاهی مبلغی از دراهم را نیز به ایشان می‌دادم. تا این که با جوانان و پسران بنی‌حسن آشنا شدم و آهسته آهسته خود را به مجلس ابی‌عبدالله علیه‌السلام رسانیدم.

روزی به خدمتش رفتم، ایشان در حال نماز بود. چون نمازش تمام شد به من نگاه کرد و گفت: ای مهاجر پیش من بیا.

من به فکر فرورفتم، زیرا که ابی‌عبدالله علیه‌السلام اسم و کنیه مرا نمی‌دانست. امام فرمود: به صاحبت بگو که جعفر می‌گوید: که غیر بنی‌فاطمه با تو چه که کسی را میان اولاد ابیطالب فرستاده‌ای، تو می‌خواهی به اندک تحفه دنیا جمعی از اهل‌بیت رسالت را فریفته سازی و به سبب حکایتی که عمدا یا سهوا از ایشان سر زند خونی از ایشان بریزی. اگر آنها را از وطنهای انس گرفته‌شان اخراج کنی یا به بلیه عظیم گرفتار گردانی بسیار به حال تو و ایشان مناسب‌تر خواهد بود. چون این سخن را شنیدم بسیار شرمنده شدم و به دربار خلیفه بازگشتم. منصور پرسید: اباعبدالله را چگونه دیدی؟ گفتم: ساحر و کاهن دانستم زیرا که از او چنین و چنین سخنان شنیدم و یقین می‌دانم که کسی او را از این خصوصیات خبر نداده است. منصور گفت: به خدا که سخن ابی‌عبدالله راست است که غیر بنی‌فاطمه به این عمل اولی و محققند.

توطئه برای قتل حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس دختر خود را به شراب‌خوار بدهد با این عمل رحمیت او را قطع کرده است..

ابوخدیجه روایت می‌کند که یکی از ملازمان منصور دوانیقی برای من نقل کرد که شبی منصور مرا طلبید و به قتل اباعبدالله و اسماعیل امر کرد. من به آن خانه‌ای رفتم که ایشان زندانی بودند و شمشیر کشیدم، اول ابوعبدالله را قطعه قطعه کردم بعد از آن اراده کردم که اسماعیل را به قتل برسانم. او با من بحث کرد و بسیار جنگید. آخر او را نیز مانند ابی‌عبدالله از آن خانه بیرون آوردم و به قتل رساندم سپس به خدمت خلیفه رفتم پرسید که چه کردی؟ گفتم کار را ساختم و خیالت را از جهت آنها راحت کردم. چون صبح شد، دیدم که ابوعبدالله و اسماعیل هر دو بر در خانه خلیفه نشسته‌اند و اجازه می‌خواهند به خانه منصور داخل شوند. منصور مرا صدا زد و گفت: مگر تو نگفتی که این دو نفر را من در شب گذشته به قتل رساندم؟ گفتم: بله به یقین من دیشب ایشان را کشتم. اما رمز کار آنها را نمی‌دانم. پس منصور به من گفت که به آن مکان که ایشان را کشته بودی برو و از آثاری که آن جا

می‌بینی به من خبر بده.
چون به آن مکان رفتم دو گوسفند ذبح شده یافتم. چون این صحنه را دیدم مبهوت گردیدم و تغییر حال زیادی در خود احساس کردم. بعد از آن به خدمت خلیفه شتافتم، از من سؤال کرد که در آن مکان چه دیدی؟ گفتم: دو گوسفند ذبح شده دیدم و از حیرت به خود می‌پیچیدم. منصور گفت: این راز را پنهان کن و این قصه را با کسی اظهار نکن تا شیعیان و محبان آن چه در حق عیسی گفتند در شأن ایشان نگویند. که و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم.

تاکنون در بحث توحید مغلوب نشده‌ام

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از سه گروه اجتناب و دوری کن: خائن، ستمگر و سخن‌چین. آن که به نفع تو خیانت کرد، بدان که یک روز هم به تو خیانت می کند، و آن که به نفع تو ظلم کرد، یک روز به تو ظلم می‌کند و هم چنین کسی که به نفع تو سخن‌چینی کرد.
و از هشام بن حکم نقل می‌کند که گفت:
از حضرت صادق علیه‌السلام اسمهای خدا و اشتقاقات آنها را سؤال کردم و حدیث را ذکر می‌کند تا آن جا که می‌گوید: فرمود: ای هشام! فهمیدی به طوری که از دین خدا دفاع کنی و با دشمنان ما و مشرکان مبارزه کنی؟ گفتم: آری. فرمود: خداوند تو را نفع بخشد و ثابت دارد. و به خدا! تاکنون کسی در بحث توحید مرا مغلوب نکرده است.

توطئه منصور جهت قتل حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ایمان به ظاهری آراسته و آرزوهای خام نیست، ایمان یعنی نیت پاک و خالص برای خدا و رفتاری که آن قصد را تصدیق کند.
و از رزام نقل می‌کند که:
منصور به دربان خود گفت: وقتی که جعفر بن محمد وارد می‌شود، پیش از این که به من برسد وی را بکش، هنگامی که حضرت وارد شد و نشست، منصور دربان را خواست و نگاه تندی به او کرد، حضرت هم نزد او نشسته بود؛ سپس گفت: به جای خود برگرد، و بنا کرد دست روی دست زدن؛ هنگامی که حضرت برخاست و رفت، دربان را خواست و گفت: من چه دستوری به تو دادم؟ گفت: به خدا! نه موقع آمدن او را دیدم و نه وقت رفتن؛ تنها وقتی که نزد تو نشسته بود ملاقاتش کردم.

تلخی گوش و شوری آب چشم

ابن ابی لیلی - که یکی از دوستان امام جعفر صادق علیه السلام است - حکایت نماید:
روزی به همراه نعمان کوفی به محضر مبارک آن حضرت وارد شدیم، حضرت به من فرمود: این شخص کیست؟
عرض کردم: مردی از اهالی کوفه به نام نعمان می باشد، که صاحب رای و دارای نفوذ کلام است.
حضرت فرمود: آیا همان کسی است که با رای و نظریّه خود، چیزها را با یکدیگر قیاس می کند؟
عرض کردم: بلی.
پس حضرت به او خطاب نمود و فرمود: ای نعمان! آیا می توانی سرت را با سایر اعضاء بدن خود قیاس نمائی؟
نعمان پاسخ داد: خیر.
حضرت فرمود: کار خوبی نمی کنی، و سپس افزود: آیا می شناسی کلمه ای را که اوّلش کفر و آخرش ایمان باشد؟

جواب گفت: خیر.

امام علیه السلام پرسید: آیا نسبت به شوری آب چشم و تلخی مایع چسبناک گوش و رطوبت حلقوم و بی مزّه بودن آب دهان شناختی داری؟

اظهار داشت: خیر.

ابن ابی لیلی می گوید: من به حضور آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم، شما خود، پاسخ آن ها را برای ما بیان فرما تا بهره مند گردیم.

بنابراین حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود: همانا خداوند متعال چشم انسان را از پیه و چربی آفریده است؛ و چنانچه آن مایع شور مزّه، در آن نمی بود پیه ها زود فاسد می شد.

و همچنین خاصیّت دیگر آن، این است که اگر چیزی در چشم برود به وسیله شوری آب آن نابود می شود و آسیبی به چشم نمی رسد؛ و خداوند در گوش، تلخی قرار داد تا آن که مانع از ورود حشرات و خزندگان به مغز سر انسان باشد.

و بی مزّه بودن آب دهان، موجب فهمیدن مزّه اشیاء خواهد بود؛ و نیز به وسیله رطوبت حلق به آسانی اخلاط سر و سینه خارج می گردد.

و امّا آن کلمه ای که اوّلش کفر و آخرش ایمان می باشد: جمله «لاـ إله إلاّـ اللّه» است، که اوّل آن «لاـ اله» یعنی؛ هیچ خدائی و خالقی وجود ندارد و آخرش «الاّ اللّه» است، یعنی؛ مگر خدای یکتا و بی همتا.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۴، به نقل از علل الشّرایع.

تخلف از دستور، هلاکت است

حفص تمّار حکایت کند:

در بحبوحه آن روزهائی که مُعلّی بن خُنیس که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بود را به دار آویخته و کشته بودند، به محضر مبارک امام صادق علیه السلام شرف حضور یافتم.

حضرت فرمود: ما مُعلّی را به چیزی دستور دادیم و او مخالفت کرد، سرپیچی از دستور، سبب قتل او گردید. عرض کردم: یاابن رسول اللّه! آن سرّی که او آشکار کرد، چه بود؟

حضرت فرمود: روزی او را غمگین و ناراحت دیدم، پرسیدم: تو را چه شده است، که این چنین غمگین می باشی؟

مثل این که آرزوی دیدار خانواده و فرزندانت را داری؟

مُعلّی پاسخ داد: بلی.

به او گفتم: جلو بیا؛ و همین که او نزدیک من آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: هم اکنون کجائی و چه می بینی؟

جواب داد: در خانه خود، کنار همسر و فرزندانم می باشم. آن گاه من او را به حال خود رها کردم تا لحظاتی در کنار خانواده اش باشد، جائی که حتّی از همسر خود نیز کامی برگرفت.

پس از آن، به او گفتم: جلو بیا؛ و چون جلو آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: الآن کجا و در چه حالی هستی؟

گفت: در مدینه، در منزل شما و کنار شما می باشم.

سپس به او گفتم: ای معلّی! ما دارای این اسرار هستیم، هر که اسرار ما را نگهداری کند و مخفی دارد، خداوند دین و دنیای او را

در امان دارد.

ای معلّی! موضوعی را که امروز مشاهده کردی، فاش مگردان وگرنه موجب هلاکت خویش، خواهی شد.

ای معلّی! متوجّه باش کتمان اسرار ما موجب عزّت و سعادت دنیا و آخرت می باشد؛ و هر که اسرار ما را افشاء نماید، به وسیله آهن (یعنی شمشیر و تیر) و یا در زندان نابود خواهد شد.

بعد از آن حضرت فرمود: و چون معلّی بن خُنیس نسبت به سخنان من بی اهمّیت بود و اسرار ما را برای مخالفین بازگو کرد، همین بی توجّهیش موجب هلاکتش گردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید: ص ۳۲۱، رجال کشّی: ص ۲۴۰، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۸۷، ح ۹۱، مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۹۷، ح ۲۳.

تنها شخص شجاع در مقابل تهمت ها

عبداللّه بن سلیمان تمیمی حکایت کند:

چون دو نفر از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به نام های: محمد و ابراهیم که هر دو برادر و از فرزندان عبداللّه بن الحسن بن الحسن علیه السلام بودند به دستور منصور دوانیقی به شهادت رسیدند؛ شخصی به نام شیبهٔ بن غفال از طرف منصور به عنوان استاندار شهر مدینه منصوب شد.

همین که این شخص وارد مدینه طیبه گردید، به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله آمد و در میان جمعیتی انبوه، بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت:

علی بن ابی طالب وحدت مسلمین را در هم ریخت؛ و تفرقه به وجود آورد؛ و با مؤمنین جنگ و قتال کرد و او خواست بر مسند خلافت بنشیند، که افراد لایقی مانع او شدند.

و خداوند متعال نیز آن خلافت را بر او حرام گردانید، همچنین فرزندان او هم به پیروی از او در فساد و ایجاد تفرقه تلاش می کنند و چیزی را که مستحق آن نیستند، دنبال می نمایند.

این نوع سخنان برای اکثر جمعیت تلخ و غیر قابل تحمل بود؛ ولی کسی جرأت اعتراض و پاسخ گوئی او را نداشت، تا آن که مردی از میان جمعیت برخاسته و چنین اظهار داشت:

ما نیز حمد و ثنای الهی می گوئیم و بر پیغمبر خدا که خاتم همه پیامبران الهی است و همچنین بر دیگر پیغمبران خداوند درود می فرستیم.

و سپس افزود: ای پسر غفال! آنچه را که از خوبی ها و فضائل بر زبان جاری کردی، ما اهل آن و شایسته آن هستیم؛ و آنچه را که از زشتی ها و فساد گفتی، تو و رئیس تو اهل آن و لایق آن هستید؛ لحظه ای به خود بیندیش که در چه وضعیتی و در کجا قرار گرفته ای؟ و چگونه با چه کسانی سخن می گوئی؟!

تو بر جایگاه دیگری نشسته ای و از نان دیگری می خوری.

آن گاه مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: ای جماعت حاضر! آیا شما را خبر دهم که چه کسی در روز قیامت بی بهره؛ و بلکه در ضرر و زیان است؟

و سپس در پاسخ خویش اظهار داشت: او همان کسی است که آخرت خود را برای دنیای دیگری بفروشد؛ و او مانند همین فاسق

می باشد.

شبیه استاندار مدینه منوره دیگر سخنی نگفت و از منبر پائین آمد و رفت.

عبداللّه بن سلیمان گوید: بعد از آن، جویا شدم و از افراد سوال کردم که آن شخص با شهامت و قوی دل چه کسی بود؟

در پاسخ گفتند: او صادق آل محمد، جعفر بن محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشد. [۱] .

\-

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی: ص ۲۹۴، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۶۵، ح ۵.

تقوا و جایگاه آن

فاتقوا الله و کفوا ألسنتکم الا من خیر ؛ پارسایی پیشه کنید و زبان خود را جز از سخن نیک باز دارید.

تقوا از «وقایه» به معنای حذر کردن، دوری جستن و احتیاط آمده است. برای مثال شخصی که در حال راه رفتن در جای بی‌خطری است شاید چندان لزومی نداشته باشد که احتیاط کند. اما آن که مشغول رانندگی است باید احتیاط و «وقایه» داشته باشد، چه رسد به این که در خیابان شلوغ و پر ترددی رانندگی کند. با این اوصاف اگر کسی بخواهد در حال رانندگی، هم صحبت کند و هم ببیند ماشینهایی که از کنار او عبور می‌کنند از چه نوع و مدلی هستند، به آسانی در معرض هلاکت قرار می‌گیرد. در امور اخروی نیز چنین است، آنکه تنها بار مسئولیت خود را بر دوش دارد و در راه آخرت طی طریق می‌کند، مانند شخصی است که در حال پیاده‌روی است. ما آنکه علاوه بر خود، مسئولیت دیگران را نیز بر عهده دارد و صاحب نعمتهای بیشتری است باید بیشتر احتیاط کند و تقوای بیشتری داشته باشد.

فلسفه خلقت بشر آن است که در بهشت با اولیاء و انبیا هم‌نشین گردد، این هم‌نشینی جز با تقوا پیشه کردن و تقویت جنبه‌های معنوی در وجود بشر، میسر نمی‌گردد.

تصمیم و استقامت

انسان‌ها در طول زندگی با هزاران پستی و بلندی مواجه می‌شوند و به دست گرفتن مهار زبان در چنین جاهایی تصمیم و استقامت می‌خواهد. باید کم کم خود را عادت دهیم که هر سخنی از دهانمان خارج نشود. آن که روی منبر نشسته و مشغول وعظ و خطابه است، دقت می‌کند تا مبادا حرف نادرستی بگوید. انسان‌ها نیز باید مانند واعظی که حواس خود را شش دانگ جمع می‌کند تا سخن نادرستی از دهانش خارج نشود، پیوسته به هوش باشند تا کلام ناروایی بر زبانشان جاری نگردد. باید در زندگی تصمیم بگیریم که هرگز به دروغ و تهمت آلوده نشویم. خدای متعال در وجود همه انسان‌ها قدرت خودداری از دروغ و تهمت را قرار داده، اما این کار همان طور که گفته شد تصمیم و اراده و استقامت می‌خواهد و جوهره‌ی هر کاری تصمیم است.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من طلب شیئا ناله أو بعضه [۱] ؛ انسان هر چه بخواهد یا به آن می‌رسد یا به بخشی از آن دست می‌یابد».

با تصمیم و استقامت انسان به جایی می‌رسد که می‌توان او را پیرو واقعی ائمه اطهار علیهم‌السلام خواند. در چنین حالتی انسان به درجه‌ای رسیده است که هرگز با فرمایش آن بزرگواران مخالفت نمی‌کند و مصداق این فقره از زیارت وارث می‌گردد: «و التارك للخلاف علیکم [۲] ؛ بدون هیچ نافرمانی، مطیع شمایم». هر قدر درك و علم انسان بالاتر رود و به قله ایمان نزدیك‌تر شود، ارزش بیشتری می‌یابد و اگر توانست در آن ارتفاع خود را نگه دارد، کارش اهمیت بیشتری می‌یابد. از سوی دیگر، در چنین موقعیتی

لغزش‌هایش نیز بسیار خطرناک‌تر و بدتر است. در روایت آمده است: «زلـهٔ العالم تفسد عوالم [۳] ؛ گمراهی عالم، گمراهی عالم است». همان طور که عالم می‌تواند باعث نجات مردم گردد می‌تواند آنها را هلاک نماید. چه کسی مردم را علیه امام حسین علیه‌السلام بسیج کرد؟ علمای خود فروش و پست مانند شریح قاضی فتوا دادند که آن حضرت مهدورالدم است. اغلب مردم از عالمان پیروی می‌کنند و این عالم است که می‌تواند مردم را به سوی نیکی یا بدی رهنمون شود. زبان عالم می‌تواند میلیون‌ها نفر را از جهنم نجات دهد یا راهی جهنم سازد.

امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا، در گرما گرم جنگ، با صدای بلند گریه کردند؛ کاری که آن حضرت در جنگ‌های پیشین انجام نداده بود. نه او و نه برادر و نه پدرش هیچ کدام در میدان محاربه چنین کاری نکرده بودند، اما وجود مقدس آن حضرت در معرکه‌ی جنگ با صدای بلند گریه کرد، چنین کاری مرسوم نبوده و نیست و برخلاف قوانین جنگ است. اما چرا گریه کردند؟ در روایات جواب این پرسش نیامده است، اما عده‌ای گفته‌اند که امام به حال دشمنان خود که بنا بود به جهنم بروند گریه کردند. آن بزرگوار می‌دید که عده‌ی زیادی از مردم از سر ناآگاهی یا برای به دست آوردن مطامع ناچیز دنیایی راهی جهنم هستند و به حال آنان گریه کردند. آن قدر غفلت و تباهی بر سر این لشکر زبون و ذلیل سایه افکنده بود که حتی نگذاشتند نصیحت‌های جگر گوشه‌ی رسول خدا به گوش همگان برسد و هنگامی که آن حضرت در مقابل اهل کوفه ایستادند و خواستند آخرین سخن خود را بازگو نمایند و حجت را تمام کنند، عده‌ای بر طبل کوبیدند تا مردم نتوانند سخنان آن حضرت را بشنوند. اما در عین حال عده‌ای با شنیدن سخنان آن حضرت توبه کردند و در همان لحظه در رکاب سید الشهداء علیه‌السلام جان خود را فدا نمودند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، حکمت ۳۸۶.

[۲] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹ و ۲۶۲؛ مصباح المتهجد، ص ۷۱۹.

[۳] غررالحکم، ص ۴۷.

تسبیح موجودات

لباسی که بر تن انسان‌ها است، قلمی که بر روی کاغذ می‌لغزد، سنگ، کوه، چشمه، دریا، مار، ماهی، مرغ، خروس، همه و همه تسبیح‌گوی پروردگار بی‌همتایند. خدای متعال می‌فرماید: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض [۱] ؛ آنچه در زمین و آسمان‌ها است خدا را تسبیح می‌گویند».

برخی از عرفا این آیه و صدها روایت مرتبط با این مضمون را تأویل کرده و گفته‌اند این تسبیح، تسبیح تکوینی است. چنین تأویلی خلاف ظاهر روایات است. البته، به طور کلی نفی نمی‌کنیم، اما اینجا، مسئله کاملا روشن است و نیازی به تأویل نیست. مراد از این آیه، آن است که همه موجودات چه جاندار و چه بی‌جان تسبیح حضرت حق را گویند: «و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم [۲] ؛ و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید». «شیء» لفظ عامی است که از نظر لغت شامل هر چیزی می‌شود. هر چند در حاشیه‌ی ملا عبدالله آمده است که «امر» عام‌تر از شیء است، اما ظاهرا شیء عمومیت بیشتری دارد. به ویژه با «ان» نافیه که در این آیه همراه شیء آمده است، شاید این آیه از آن عام‌هایی باشد که تخصیص نخورده باشد و مشمول قانون «ما من عام الا ـ و قد خص» [۳] نباشد. بعضی از عام‌ها هستند که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل «ان الله علی کل شیء قدیر [۴] ؛ خدا بر هر کاری توانا است» در آیه «و ان من شیء الا یسبح بحمده» نیز حکم عامی داریم که تخصیص نشده است. حتی شیطان هم تسبیح خدا می‌گوید و این هیچ منافاتی با بد بودن شیطان ندارد؛ چرا که

بسیاری از بندگان هستند که مولایشان را می‌شناسند و بر مالکیت او اعتراف دارند، اما در عین حال از فرمانش سرپیچی می‌کنند. همه موجودات و مخلوقات تسبیح می‌گویند، «ولکن لا تفقهون»، اما انسان‌ها تسبیح آنان را نمی‌فهمند. فقه در لغت به معنای فهم آمده است. «لا تفقهون» یعنی شما تسبیح آنان را فهم نمی‌کنید. این تسبیح، تسبیح حقیقی است؛ یعنی در واقع می‌گویند: «سبحان الله»، اما انسان‌ها تسبیح گفتن آنها را در نمی‌یابند.

«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض الملک القدوس العزیز الحکیم [۵] ؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدایی را که مالک پاک ارجمند فرزانه است، تسبیح می‌گویند».

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: تعداد ملائکه چقدر است؟ حضرت فرمودند: «اکثر من عدد التراب [۶] ؛ بیشتر از ذرات خاک». تعداد دانه‌های یک مشت خاک بسیار زیاد است، چه رسد به ذرات تمام خاک‌های زمین که از شمار بیرون است. آن وقت تمام این ذرات خاک و فرشتگان تسبیح خداوند را می‌گویند. انسان‌ها نیز باید تسبیح بگویند.

در هر حال و در هر جا تسبیح گفتن خوب است. حضرت موسی به خدا عرض کرد: خداوندا، در بعضی جاها حیا می‌کنم ذکر تو را بگویم. خدای متعال فرمود: در هر حال مرا یاد کن [۷] فقها گفته‌اند: مکروه است قرآن را با خود دستشویی ببرد، اما ذکر خدا در آن جا هم مستحب است. هیچ گاه نباید فرصت را از دست داد، حتی ساعات حضور در دستشویی و رختخواب نیز فرصت مناسبی برای ذکر گفتن است. حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هرگاه پدرم را می‌دیدم زبانش به سقف دهان چسبیده بود»؛ یعنی همیشه «لا اله الا الله» می‌گفت. در وقت ادای جمله‌ی «لا اله الا الله» لب‌ها روی هم نمی‌آید. «لا اله الا الله» چهار لام دارد و در هنگام گفتن آن زبان به کام می‌چسبد. اگر این ذکر زیاد تکرار شود دهان خشک می‌شود. حال کسی که می‌خواهد به نعمت‌های بهشت برسد اگر زبانش مانند امام باقر علیه‌السلام خشک شود چه اشکالی دارد.

آنچه در زیر عرش الهی است تسبیح می‌گویند، حال زیر عرش الهی چه موجوداتی قرار دارد فقط خود خدا می‌داند و اگر کسی صد سال هم تحقیق کند نمی‌تواند دریابد که چه چیزهایی زیر عرش الهی است. انسان به راستی موجودی ضعیف و کوچک است و با این که بزرگ‌ترین و بالاترین مخلوق خدا است و خداوند درباره‌ی خلقت او فرموده است: «فتبارک الله أحسن الخلقین [۸] ؛ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است»، اما در عین حال نسبت به دستگاه الهی بسیار کوچک است.

پی نوشت ها:

[۱] جمعه، آیه ۱.

[۲] اسراء، آیه ۴۴.

[۳] هیچ عامی نیست مگر این که تخصیص می‌شود، هر قانونی کلی استثنائاتی دارد.

[۴] بقره، آیه ۱۰۶.

[۵] جمعه، آیه ۱.

[۶] بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰.

[۷] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸.

[۸] مؤمنون، آیه ۱۴.

تقدیر الهی و رضایت

اعلموا أنه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره، و لن یصنع الله بمن صبر و

رضـی عن الله الا ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره [۱] ؛ بدانید که هیچ یک از بندگان هرگز به مقام ایمان [کامل] نمی‌رسد مگر این که نسبت به مقـدرات الهی راضـی باشد، چه مورد پسـند او باشد و چه نباشد. خدای متعال هرگز نسبت به بندگان صابر و راضی جز آنچه شایسته آنان است انجام نمی‌دهد و مقدرات او از آنچه می‌پسندند و نمی‌پسندند برایشان بهتر است.

ایمان بنـده خدا کامل نمی‌شود مگر آن که به آنچه خدا برای او مقدر کرده رضایت داشته باشد. منظور از ایمان در این جا درجات بالای ایمان است؛ چرا که ایمان درجاتی دارد و اگر کسی به مقدرات الهی رضایت نداشته باشد در درجه بالای ایمان قرار ندارد، و ایمـان او ایمـان کـاملی نیست. البته، این معنـا با قرار دادن آیات و روایات دیگر در کنار این روایت و مقایسه آنها به دست می‌آیـد. «عبید» همانند «عباد» جمع کلمه «عبد» است. کلمه عبید همیشه در جاهایی اسـتعمال می‌شود که بار منفی داشته باشد به خلاف کلمه عبـاد کـه اسـتعمال آن در معـانی منفی و مثبـت است یعنی به هر دو معنـا اسـتعمال می‌شـود؛ به عنـوان مثـال خـدای متعـال در قرآن می‌فرماید؛ «ما ربک بظلم للعبید [۲] ؛ پروردگار تو هرگز به بندگان [خود] سـتم روا ندارد». در این جمله چون بحث از ظلم است و ظلم مقوله‌ای ناپسـند است، کلمه «عبیـد» به کـار برده شـده و از عبـاد اسـتفاده نشـده است. این جمله در قرآن بارها آمـده و در تمام موارد لفظ عبیـد به کار رفته است. معنای این آیه چنین است: اگر بلایی به سـر بنـدگان خـدا می‌آیـد، در واقع خود آنها مقصـرند و خـدا در حق آنهـا کوتاهی نکرده است. در این جا حضـرت با اسـتفاده از «لن» در جمله، سـلب ایمان ابـدی را افاده می‌کنـد. در این دنیـای فـانی هر کس ممکن است در ادوار مختلـف، دسـتخوش اوضـاع گونـاگونی شود. همه مردم علم، عمر طولانـی، ثروت، زن، فرزنـد،، جایگـاه اجتمـاعی و مـوفقیت را دوسـت دارنـد و در مقابـل، فقر و بیمـاری و مظلـومیت را دوسـت نـدارد. امـام علیه‌السـلام می‌فرماینـد: مؤمن کسـی است که به همه اینها راضـی باشـد. یعنی چه در حال خوشـی و ثروتمنـدی و سـلامت، و چه در حال فقر و بیمـاری و بـدبختی به مقـدرات الهی راضـی باشـد. مطلب شایـان تامـل در آیه پیش گفته آن است، که امور نـامطلوب در دنیا نتیجه اعمال نامناسب خود انسان است و باعث اصلی خود اوست و چه قاصر باشد و چه مقصر، در هر صورت تخلف و خطا از جانب خود او است.

در کلاـم و لغت عربی ظرافت‌هـای زیادی وجود دارد؛ به عنوان مثال در این زبان گاهی یک حرف معنای فعل را تغییر می‌دهـد. در همین قسـمت از روایت لفظ «صـنع» یک بار با «الی» و بار دیگر با حرف «ب» متعدی شده است. ماده «صنع» اگر با «الی» آمده باشد به معنـای نیکی و خوبی است، امـا اگر بـا حرف «ب» متعـدی شـده باشـد به معنای بـدی و امور ناخوشاینـد است. به عنوان مثال اگر خداوند به کسـی سـلامتی داده باشد می‌گویند: «صـنع الله الیه العافیهٔ» و اگر سـلامتی را از کسـی سـلب کرده باشد و او را به بیماری دچار کرده باشد می‌گویند: «صنع الله به المرض». جمله «فیما صنع الله الیه و صنع به علی ما أحب و کره» مشتمل بر صنعت لف و نشر مرتب است؛ یعنی «صـنع الله الیه» مربوط به «ما أحب»، و «صـنع به» مربوط به «کره» است. انسان باید به خودش بقبولاند که وضـعیتی که در آن قرار دارد، به مصـلحت او و مطابق مقدرات الهی است. اگر برخی از امور و اوضاع را نمی‌پسندد و از وضعیت خویش دل خوشـی ندارد، با خود بگوید: خدا این وضـعیت را برای من قرار داده است، پس من نیز راضـی به رضای او هسـتم. درست است که این وضعیت خوشایند من نیست اما چون خدا چنین خواسته من رضایت دارم. هرچه از دوست رسد نیکو است.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] فصلت، آیه ۴۶.

تفاوت صبر و رضا

بین صبر و رضایت تفاوت وجود دارد و خود این دو مقوله دارای درجات متفاوتی است. گاهی اوقات بنده‌ای از خداوند گله می کند که چرا چنین است و چرا فلان کار را در حق من کردی و چرا و چرا. چنین بنده‌ای نه صابر است و نه راضی. اما گاهی بنده از خداوند گله نمی کند و این سکوت او نیز ناشی از عقل و فهم و تحمل او است، اما در عین حال راضی هم نیست چنین بنده‌ای با این که صابر است، راضی نیست. اما مرحله بالاتر که مراد حضرت نیز از رضایت همان است، این است که بنده علاوه بر این که به در خانه خدا شکوه نمی‌برد، شکر خدا را نیز به جا می‌آورد و «الحمدلله» می گوید. چنین مقامی مقام رضایت است و چنین بنده‌ای را صابر و راضی گویند.

شخص محترمی نقل می کرد که: چنان دچار فقر و بی‌چیزی شده بودم که تحمل آن برایم دشوار بود، اما در عین حال آبروداری می کردم و نمی‌خواستم کسی چیزی به من قرض دهد و دیگران بفهمند که چیزی ندارم. عده‌ای هستند که به این مسائل حساسند و نمی‌خواهند دیگران از فقر آنها اطلاع داشته باشند. نقل می کرد در همان روزها یک بار قرآن را برداشتم و نزدیک ضریح حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام رفتم و بدون آن که سلام کنم یا زیارت بخوانم، در مقابل ضریح قرآن را باز کردم و عرض کردم: یا امیرمؤمنان، شما می‌شنوید و علم دارید. سپس این آیه را خواندم: «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین [۱] ؛ خدا است که خود روزی‌بخش نیرومند استوار است» و پس از آن گفتم: یا امیرمؤمنان، به خدا قسم من مفهوم این آیه را نمی‌فهمم. این را گفتم و از حرم بیرون آمدم. در صحن شخصی را دیدم که مقداری پول به من داد و از آن موقع تا امروز هیچ وقت محتاج پول نشده‌ام. این شخص صبر نکرد، اما ممکن است فرد دیگری دچار همین وضعیت شود و در عین حال که راضی هم نیست هیچ وقت این کار را انجام ندهد. شخصی می گفت: دعای ابوحمزه ثمالی را می‌خواندم. تا رسیدم به جمله آخر آن که می‌فرماید «و رضنی من العیش بما قسمت لی؛ و مرا در زندگانی به هر چه قسمتم کرده‌ای راضی گردان.» آن را نخواندم، چون دیدم جمله سختی است.

انسانی که صابر و راضی است اگر همه این سختی‌ها بر سرش بیاید هم چنان «الحمدلله» می گوید و از ته دل راضی است. تأکید امام علیه‌السلام بر این حالت اخیر است که از آن به رضایت تعبیر می‌شود. به دست آوردن مقام رضایت به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست و انسان به راحتی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. «لیس للانسان الا ما سعی [۲] ؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست». هم چنان که سعی برای به دست آوردن غذا و رفع مشکلات لازم است، در امور معنوی نیز ضرورت دارد، چه از این دست کارها عزم جزم لازم دارد، اما شدنی است.

امام در این قسمت دو بار از کلمه «لن» که برای نفی ابد است، استفاده کرده است: یک بار نسبت به بندگان خدا و یک بار نسبت به خدا. نسبت به خدا می‌فرمایند: حاشا که خداوند کاری خلاف مصلحت انجام دهد. به یکی آن قدر فرزند می‌دهد که از عهده مخارج آنها بر نمی‌آید و دیگری آن قدر نذر و نیاز می کند که صاحب بچه شود، اما بچه‌دار نمی‌شود. مسلما مصلحت این دو شخص یکسان نیست.

حکایت :

یکی از علما می‌فرمود: سال‌ها پیش عیالوار بودم و از حیث مالی در تنگنای شدیدی قرار داشتم. روزهای زیادی بود که از مغازه‌دارها نسیه خرید می کردم. یک روز به قصد آن که برای بچه‌هایم خوراکی تهیه نمایم، زنبیلی برداشتم و از خانه بیرون رفتم. در آن ایام یخچال نبود که بتوان خوراک چند روز را در خانه نگه داشت. بلکه خوراک هر روز را همان روز تهیه می کردند. می گفت: به وسط کوچه که رسیدم فکر کردم از کدام مغازه‌دار ممکن است نسیه بگیرم. هر چه به ذهنم فشار آوردم کسی را نیافتم که از او نسیه نیاورده باشم. از قصاب گرفته تا نانوا و بقال، از همه آنها کم و بیش نسیه گرفته بودم. البته چیزی به من نگفته بودند، اما خجالت می کشیدم دوباره از آنها نسیه بخرم. با خود گفتم: بهتر است بروم از رفقا پول قرض بگیرم. دیدم از آنها نیز آن قدر پول قرض کرده‌ام که نمی‌توانم دوباره تقاضای قرض بکنم. مدتی گذشت و من هنوز با همین افکار در کوچه ایستاده بودم و هر چه فکر

می کردم نمی‌توانستم راهی پیدا کنم. ناگهان این حدیث به ذهنم

خطور کرد: «ان الله تعالی قد تکفل لطالب العلم برزقه خاصهٔ عما ضمنه لغیره [۳] ؛ خداوند روزی طالب علم را خود متکفل شده است» به سوی آسمان نگاهی کردم و گفتم خدایا، من تا جایی که می‌توانستم قرض کردم و با قرض و نسیه روزگار گذراندم، اما دیگر نمی‌توانم. این را گفتم و با زنبیل خالی به طرف مدرسه به راه افتادم و مشغول مطالعه شدم. مدتی که گذشت ناگهان خادم مدرسه مرا صدا زد و گفت: خانمی از منزل شما آمده و با شما کار دارد. خیلی نگران شدم؛ چون زن‌ها در مواقع عادی این کار را نمی‌کردند و به مدرسه نمی‌آمدند. با خود گفتم: نکند اتفاق بدی افتاده باشد. از جا پریدم و تا وقتی به در مدرسه رسیدم، هزار و یک فکر به ذهنم آمد. دیدم پشت در مدرسه همان زنی ایستاده است که گاهی به منزل ما می‌آمد و در مقابل کمکی که به بچه‌های من می‌کرد، ناهار یا شامی می‌خورد و می‌رفت. کلفت نبود، اما گاهی اوقات می‌آمد و کمک می‌کرد. گفت: فلان همسایه می‌خواهد شما را ببیند و با شما کار فوری دارد. خدا را شکر کردم که مسئله مهمی نیست و زنبیل خالی‌ام را برداشتم و به طرف خانه به راه افتادم. به خانه که رسیدم، بچه‌هایم سئوال کردند: چرا چیزی نخریده‌ای؟ گفتم: بعدا می‌خرم و به سراغ همسایه رفتم. دیدم خانمی است که عزم سفر دارد. آن روزها رسم بر این بود اشخاصی که به مسافرت می‌رفتند پول‌های خود را نزد شخص امینی به امانت می‌گذاشتند. خانم گفت: می‌خواهم به مسافرت بروم و شاید این سفر بیش از شش ماه به طول بینجامد، مقداری روپیه [۴] دارم که می‌خواهم آنها را نزد شما به امانت بگذارم. مقداری پول به من داد و من آنها را گرفتم. گفتم: اجازه می‌دهی اگر محتاج شدم در این پول‌ها تصرف نمایم؟ گفت: بله اشکالی ندارد. تو فرد امینی هستی و مال مرا نمی‌خوری. خداحافظی کردم و چند روپیه از آن پول‌ها را برداشتم و تمام بدهکاری‌هایم را ادا کردم. آن روز غذای بهتری تهیه کردم و به خانه بردم. این آقا، هم صابر بوده است و هم راضی. مثل آن شخص نبوده است که قرآن را بردارد و نزد حضرت امیر علیه‌السلام برود.

رسیدن به این مقام کار ساده‌ای نیست. هنر می‌خواهد که انسان قدرت گله کردن داشته باشد ولی شکوه نکند و این بدون کمک خدا و سعی خود انسان امکان‌پذیر نیست؛ چرا که کوشش باید با دعا همراه باشد. بسیارند اموری که اگر بی‌استعانت و توسل انجام شوند چندان ثمربخش واقع نمی‌شوند، هر چند با کوشش فراوان توأم باشند. چه بسا مجتهدی پس از چهل یا پنجاه سال زحمت، به مقام اجتهاد و مرجعیت دست یابد ولی در آخر نداند که حکم خدا کدام است. بی‌استعانت از خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام ما کجا و فهم حکم خدا کجا؟ خدا مقدمات و اسبابی را فراهم می‌کند تا انسان امتحان شود.

یکی از منسوبان ما زن صالح و مؤمنی بود که می‌گفتند سالها با مادر شوهرش در یک خانه زندگی می‌کرده است، اما هیچ وقت با هم مشکلی نداشته‌اند. خیلی مهم است که یک عروس و یک مادر شوهر در یک خانه با هم زندگی کنند و در نهایت هر دو نیز به بهشت بروند. چهل سال پیش که این بنده خدا از دنیا رفت، او را در خواب دیده و پرسیده بودند: حالت چطور است؟ گفته بود حالم خوب است. پرسیده بودند: آیا عمه‌ات [۵] را می‌بینی؟ گفته بود: آری می‌بینم. پرسیده بودند: حالش چطور است؟ گفته بود: درجه او از من بالاتر است. گاهی اوقات او اراده می‌کند و می‌تواند به دیدن من بیاید، اما من نمی‌توانم به دیدن او بروم. خدای متعال او را در درجه‌ی «راضین بقضاء الله» و مرا در درجه «صابرین» قرار داده است.

حضرت در این جا صبر و رضا را در پی هم آورده و فرموده‌اند: «بمن صبر و رضی». علما گفته‌اند «واو» ظهور در اثنینیت دارد؛ یعنی معطوف و معطوف علیه به هر حال دو چیزند، نه یک چیز. این «واو» دلالت می‌کند که رضا غیر از صبر است «و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله» ظاهرا «هو» در این عبارت به «من» بر می‌گردد، انسانی که سحر بیدار می‌شود و با این که خوابش می‌آید وضو می‌گیرد و مشغول عبادت می‌شود، در واقع پا روی نفس خویش گذاشته است این شخص با کسی که خوابیده و عبادتی انجام نداده فرق می‌کند، و مطمئنا پاداش این دو نفر در نزد خدا یکسان نیست. پی نوشت ها:

[۱] ذاریات، آیه ۵۸.

[۲] نجم، آیه ۳۹.

[۳] منیة المرید، ص ۱۶۰.

[۴] در آن روزگار در عراق «روپیه» پول رایج بوده است.

[۵] مادر شوهر؛ در عراق به مادر شوهر، عمه می گویند ولو اینکه خواهر پدر نباشد.

تفاوت انسان ها در قسمت و تقدیر

ویژگی‌ها و روحیات انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. ممکن است شخصی با شنیدن یک ناسزا شب تا صبح نخوابد، دیگری ممکن است اگر صد ناسزا هم بشنود تا صبح با خیال آسوده بخوابد. روحیات و استعدادها با هم فرق می کند. شخصی که ۱۷۰ سانتی‌متر قد دارد اندازه مشخصی پارچه برای دوخت لباس لازم دارد و شخصی که قد او ۱۹۰ سانتی‌متر است به مقدار بیشتری پارچه نیاز دارد. انسان‌ها همان طور که در طول و عرض لباس اندازه مشخصی دارند، در باب ویژگی‌ها و روحیات و مقدرات نیز با یکدیگر متفاوتند. انسان باید از مقدرات خود راضی باشد و از خدا شکوه نکند.

شخصی می گفت من از نعمتی برخوردارم که همگان آرزوی داشتن آن را دارند، اما از داشتن آن رنج می‌برم. می گفت: من همه چیز را زود می‌فهمم و گوشه و کنایه‌ها را خیلی سریع درک می کنم و از این بابت بسیار در عذابم. معمولا انسان اگر همه چیز را بفهمد خوشحال می‌شود ولی این شخص از این بابت خشنود نبود. خدای متعال پس از خلق بندگان خویش برای یکایک آنها قضا و قدری متفاوت با دیگر بندگان در نظر گرفته و دائما از آنها امتحان به عمل می‌آورد.

حکایت :

یکی از زهاد را پس از مرگ در خواب [۱] دیدند و از او پرسیدند: حالت چطور است؟ گفت حالم خوب است، ولی یک بار در دنیا گفته بودم: امروز، روز خوبی است. به کیفر این سخن مدتی است که گرفتارم. به من می گویند: مگر روزهای دیگر بد بود که گفتی آن روز، روز خوبی است. ملائک و مأمورین آخرت مفهوم سخن‌ها را به خوبی درک می کنند.

در علم اصول فقه، آنهایی که می گویند لقب مفهوم ندارد، یعنی دائما مفهوم ندارد و کشف دائمی نمی کند، به عبارت ساده‌ترین لقب و مفهوم رابطه علیت برقرار نیست برخلاف شرط و مفهوم آن که بین این دو، رابطه علیت و معلولیت برقرار است.

در دادگاه به او گفته بودند: کدام روز ما بد بود که گفتی آن روز خوب است. البته پرسیدن این سؤالها مقام و مرتبه بالایی را می‌طلبد که در بین انسان‌های معمولی یافت نمی‌شود. ممکن است از من و امثال من چنین سؤالی نشود؛ زیرا با هر کسی به فراخور حال و درک و فهمش برخورد می‌شود. اگر ده لیوان شربت و چای، روی فرشی که رنگش کدر است بریزند کسی متوجه نمی‌شود؛ چرا که رنگ فرش از رنگ شربت و چایی تیره‌تر است. اما اگر شیشه عینک را جلو دهانمان بگیریم نفس بکشیم، بخار موجود در بازدم روی شیشه عینک می‌نشیند و شیشه کدر می‌شود؛ چرا که شیشه عینک شفاف است. سؤالاتی که در قیامت از انسان‌ها پرسیده می‌شود براساس فضایل و مقاماتی است که به دست آورده‌اند. البته، تمام این مقامات و فضایل، اکتسابی و به دست آوردن آنها برای همگان میسر است. آن که در مراتب خیلی پایین قرار دارد، می‌تواند به تدریج خود را بالا برد و به مدارج بالاتر دست یابد. تاریخ نگاران در مورد حضرت ابوذر نوشته‌اند، که قبل از اسلام، دزد سرگردنه بوده است. این دزد سرگردنه به تدریج بالا رفت تا آن که جزو اهل‌بیت علیهم‌السلام شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: «یا اباذر انک أنت منا اهل البیت [۲] ؛ ای ابوذر، تو از ما اهل‌بیت هستی». این جمله در روایتی آمده است که در آن بیش از صد و پنجاه بار لفظ «یا اباذر» تکرار شده است. در این روایت مطالب فراوانی در مورد اصول دین، فروع دین و اخلاق وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی مقداری از این روایت را شرح کرده‌اند.

حضرت ابوذر می‌فرماید: روزی به مسجد رفتم و دیدم در مسجد کسی به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه‌السلام نیست. به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله، مرا نصیحت فرمایید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نصایحی فرمودند و در بین این سخنان فرمودند: «ای ابوذر تو از ما اهل‌بیت هستی». فرمایش پیامبر به این معنا نیست که ابوذر هم معصوم است. فرض کنید به کسی که با یک خانواده رفاقت و دوستی زیادی دارد و همدیگر را بسیار دوست دارند، گفته شود: تو از مایی. معنای این سخن این نیست که تو جزو فامیل ما هستی. بلکه این سخن به این معنا است که روح ما با یکدیگر تناسب دارد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ربطی به عصمت ندارد، اما نشان از مقام بسیار بلندی برای ابوذر دارد. آری، می‌شود انسان آن قدر بالا رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او چنین جمله‌ای بر زبان آورد. این کار شدنی است و به تدریج می‌توان به این مقام دست یافت.

پی نوشت ها:

[۱] خواب حجیت شرعی ندارد، مگر در صورتی که منطبق با خارج یا بر ادله شرعیه و بر حسب فرمایش کسانی باشد که از غیب خبر دارند، مثلا اگر کسی در خواب دید که پولی دستش رسید و همان روز نیز مقداری پول به دستش رسید، یا خواب دید که به حج رفته و در همان سال نیز به حج مشرف شد معلوم می‌شود که رؤیایش، رؤیای صادقه بوده چرا که خوابش با خارج منطبق بوده است، یا اگر کسی در خواب یزید را در جهنم یا سلمان فارسی را در بهشت دید رؤیایش صادق است چرا که این خواب مطابق ادله و فرمایش بزرگان دین است غیر از این دو مورد خواب حجیتی ندارد، مگر خواب کسی که عصمت دارد و خواب و بیداری‌اش مانند هم است. در قرآن کریم به رؤیای صادقه و غیر صادقه اشاره شده است و از خواب‌های صادقه به «رؤیا» تعبیر شده است.

[۲] بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۶، این جمله در ضمن وصیت رسول الله به اباذر آمده است. و این وصیتنامه از سوی حضرت آقای سید صادق شیرازی تدریس شده و از نوار استخراج و پس از نگارش و ویرایش به صورت کتابی با عنوان «ای ابوذر این گونه باش» به چاپ رسیده است.

تأمل در جواب

وقتی علما به روایتی می‌رسند که در آن معصومی برای جواب دادن به سؤال دیگران تأمل به خرج می‌دهد، احتمالات زیادی برای این تأمل بیان می‌کنند. شکی نیست که امام همه چیز را می‌داند و بر تمام مسائل احاطه دارد. پس این سکوت و درنگ دلیل خاصی داشته است. شخصی از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید: چگونه است که هر چه از شما می‌پرسند، بدون درنگ پاسخ می‌دهید؟ حضرت از آن شخص پرسیدند: انگشتان دست من چند تا است؟ فورا جواب داد: پنج تا. حضرت فرمودند: چرا مقداری برای پاسخ دادن فکر نکردی؟ عرض کرد: یا امیرمؤمنان، پاسخ بسیار واضح است. حضرت فرمودند: همه مسائل برای من درست مانند تعداد انگشتان دست روشن است.

روزی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤالی پرسیدند. ایشان مقداری تأمل کردند. و سپس به آن سؤال جواب دادند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: یا رسول الله، مگر پاسخ سؤال این مرد را نمی‌دانستید؟ چرا فورا جواب ندادید و تأمل کردید؟ رسول خدا فرمودند: لازمه حکمت چنین است.

تسلیم در دین

و اعلموا ان الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الاسلام، فمن سلم فقد اسلم، و من لم یسلم فلا اسلام له [۱] ؛ و بدانید که اسلام یعنی

تسلیم و تسلیم یعنی اسلام. پس کسی که تسلیم شد مسلمان است و آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

از نظر ادبی ظاهر کردن ضمیر فصل دلالت بر حصر دارد. اگر گفتند: «زید هو الشاعر»، «هو» که ضمیر فصل است حصر را می‌رساند [۲] در این قسمت از رساله امام علیه‌السلام فرموده‌اند: «الاسلام هو التسلیم». اگر می‌فرمودند: «ان الاسلام التسلیم» معنا مشخص بود؛ چرا که اسم و خبر انّ در واقع مبتدا و خبرند. اما با آوردن هو بین این دو، اسلام منحصر در تسلیم شده است؛ یعنی عمل به احکام و تعالیم اسلام بدون داشتن تسلیم فایده‌ای ندارد، و چنین اسلامی، اسلام درست و کامل نیست. در ادامه می‌فرمایند: «و التسلیم هو الاسلام». این تکرار برای تأکید بیشتر است. «فمن سلم فقد اسلم» این قسمت تأکید پس از تأکید است. هر کس تسلیم احکام تکوینی و تشریعی خدا بود مسلمان است. «و من لم یسلم فلا اسلام له»، آن که تسلیم نشد مسلمان نیست.

اسلام منحصر در یک عمل نیست، بلکه اجزا و شرایط و موانع بسیاری دارد که همه آنها با همدیگر مجموعه اسلام را می‌سازند. نماز در اسلام رکن است، اما همه چیز نیست. همین طور روزه و حج رکنند، اما همه‌ی اسلام نیستند. شاید بتوان مجموعه‌ی اسلام را به هواپیما تشبیه کرد. هواپیما برای پرواز نیاز به شرایط و اجزای خاصی دارد و با نبود هر یک از این اجزا و شرایط، قدرت پرواز نخواهد داشت و اگر با آن وضعیت به پرواز درآید، سرنشینان آن از بین می‌روند. کسانی که روز عاشورا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به شهادت رسانیدند، اهل نماز و روزه و حج بودند، و آنها که در جنگ جمل، صفین و نهروان بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شوریدند، چه بسا بیش از دیگران به نماز و روزه می‌پرداختند.

عیاشی ذیل آیه‌ی شریفه: «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما [۳] ؛ چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آن که تو را در اختلافات خود داور کنند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند». روایتی را از ابی‌ایوب خزاز نقل کرده است که چنین است:

«لو أن قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و أقاموا الصلاة و آتوا الزکاة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشیء صنعه الله أو صنعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ألا صنع خلاف الذی صنع أو وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین [۴] ؛ اگر قومی خدا را به یکتایی پرستش کنند و نماز به پا دارند و زکات بپردازند و حج به جا آرند و ماه رمضان را روزه بگیرند ولی نسبت به یکی از کارهایی که خدا و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده‌اند اعتراض کنند و بگویند: چرا چنین کرده؟ یا در دلشان چنین چیزی باشد به سبب این اعتراض مشرکند».

مشرک فقط به ملحد گفته نمی‌شود که احکام فقهی ویژه‌ای دارد و جزو نجاسات شمرده می‌شود، بلکه کفر و الحاد فقط یک مرتبه از شرک است و کسی که به یگانگی خدا اعتقاد دارد، اما در عمل خدایان دیگری به نام نفس، پول، زن، فرزند و خانه را می‌پرستد و ستایش می‌کند، نیز در مرتبه‌ای از شرک قرار گرفته است. شخصی نزد من آمده بود و می‌گفت: خانه‌ای از فلان کس خریده‌ام، اما بعد معلوم شد که این خانه غصبی است و فروشنده نیز فرار کرده. به او گفتم: می‌دانی که این فروشنده غاصب بوده؟ گفت: می‌دانم. گفتم: پس باید خانه را به صاحب اصلی برگردانی. مرتب می‌گفت: پس پولی که داده‌ام چه می‌شود؟

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] مانند سوره مبارکه توحید: «قل هو الله احد» که در آن احدیت در الله منحصر شده است.

[۳] نساء، آیه ۶۵.

[۴] کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

تصرف در دعای مأثور

عبدالله بن سنان [۱] روزی دعایی را که حضرت به او یاد داده بود نزد ایشان خواند و به جای آن که بگوید: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک [۲] ؛ ای گرداننده دل‌ها قلب مرا بر دین خود ثابت گردان» گفت: «یا مقلب القلوب و الأبصار». حضرت فرمودند: خداوند «مقلب القلوب و الأبصار» هست، ولی این دعا را بدون کلمه «الأبصار» بخوان و همان گونه که ما گفته‌ایم عمل کن. آری، شرعا انسان‌ها می‌توانند حاجات خود را با هر زبانی که می‌خواهند از خدا طلب نمایند ولی دستکاری دعاهایی که از معصومین علیهم‌السلام رسیده بنابر نظر عده‌ای از فقها حرام است. حتی بعضی ساختن دعا را حرام دانسته‌اند و در این باب روایتی نقل کرده‌اند مبنی بر این که روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من دعایی اختراع کرده‌ام. حضرت فرمود: «دعنی من اختراعک [۳] ؛ ساخته خود را رها کن» البته، گاهی ممکن است شخصی یک فقره از دعایی را انتخاب کند و بخواند، این اشکال ندارد، اما اگر دعا را کم و زیاد کند کار حرامی مرتکب شده است.

حسین بن روح که نائب سوم ولی عصر (عج) در زمان غیبت صغرا است روزی دعایی برای مردم نقل کردند. چند روز بعد یکی از شیعیان نزد او رفت. می‌خواست بپرسد که آیا حسین بن روح این دعا را خودش ساخته یا از امام نقل کرده است. قبل از این که چیزی بگوید، حسین بن روح گفت:

؛ لان أخر من السماء فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الریح فی مکان سحیق أحب الی من أن أقول فی دین الله تعالی ذکره برأیی و من عند نفسی بل ذلک عن الأصل [۴] ؛ اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان مرا بربایند یا باد مرا به دور دست‌ها بیاندازد، به مراتب برایم بهتر و دوست داشتنی‌تر از آن است که بخواهم مطلبی را به دروغ به امام و دین خدای متعال نسبت دهم و از پیش خود سخنی بگویم».

پی نوشت ها:

[۱] در بعضی از روایت‌ها این مسئله را به عبدالرحیم قیصر نسبت می‌دهند.

[۲] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۸.

[۳] کافی، ج ۳، ص ۴۷۶.

[۴] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۴.

تصمیم، رمز موفقیت

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضارهٔ عیشها» یعنی دنیا روزی تمام می‌شود، هر چند زندگی و عیش و نوش آن طول بکشد. پس باید دل در گرو کسب نعمت‌های آخرت نهاد، و این کار هم چنان که می‌دانیم تصمیم و عزم جزم می‌طلبد چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، همیشه تصمیم کلید موفقیت بوده و هست. بارها دیده‌ایم که کسی با اندکی درآمد توانسته است خانه‌دار شود، اما دیگری با درآمدی چند برابر او نتوانسته خانه خریداری کند. چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ روشن است: آن که در ماه درآمد کمی دارد، عزم خود را جزم کرده که خانه بخرد. از این رو هزینه‌های جانبی زندگی‌اش را کاهش داده، مسافرت نرفته و سعی کرده است خرج خوراک و پوشاکش کم‌تر شود. با این تدابیر توانسته است مقداری پول پس‌انداز کند و کم کم با این پس‌انداز و البته با مقداری قرض، خانه خریداری کند. ولی آن که نسبتا از درآمد خوبی برخوردار است ولی خانه‌دار نیست، در حقیقت، تصمیم نداشته خانه بخرد. در نتیجه اصلا به فکر پس‌انداز و کاستن مخارج نیست و هر چه در می‌آورد،

خرج می‌کند. روشن است که چنین فردی، در دراز مدت قدرت خرید مسکن ندارد و تا وقتی این شیوه در زندگی او ادامه داشته باشد، خرید خانه ممکن نیست.

شیخ اعظم و ماجرای مرجعیت :

نقل شده است پس از وفات مرحوم صاحب جواهر، و با اشاره و سفارش ایشان عده‌ای از بزرگان خدمت شیخ اعظم انصاری رسیدند و از ایشان تقاضا کردند امور مسلمانان را بر عهده بگیرد و مرجع تقلید شود، اما شیخ جواب منفی داد. از ایشان دلیل این امتناع را پرسیدند. فرمود روزهایی که درس می‌خواندیم، از بین هم شاگردی‌هایم، یکی بهتر از من مطلب را می‌فهمید. او از من اعلم است. او اکنون در شمال ایران زندگی می‌کند و در آن جا به رتق و فتق امور مردم اشتغال دارد. به سراغ او بروید و این وظیفه‌ی خطیر را بر عهده‌ی او بگذارید. بزرگان راهی شمال شدند و آن عالم را یافتند. وقتی ماجرا را برایش بازگو کردند، گفت: حق با شیخ است. من از ایشان بهتر درس خوانده‌ام، ولی اکنون مدتی است که از فضای درس و بحث کناره‌گیری کرده‌ام و قطعا حضور ذهن شیخ را ندارم. پس به شیخ بفرمایید این لباس فقط زیبنده او است و با خیال آسوده این مسئولیت را بپذیرد.

بارها و بارها پیش آمده است که دو نفر هم زمان پای در عرصه کسب علم نهاده‌اند،یکی از خانواده‌ای بزرگ و اهل علم و دیگری از خانواده‌ی معمولی، ولی پس از گذشت مدت زمانی دومی بهتر رشد کرده و به مدارج بالای علمی دست یافته است. چرا که صبر را نصب العین قرار داده و نفس خود را به بردباری فراخوانده است.

تلاش در راه طاعت خدا

و علیکم بهدی الصالحین و وقارهم و سکینتهم و حلمهم و تخشعهم، و ورعهم عن محارم الله و صدقهم و وفائهم و اجتهادهم لله فی العمل بطاعته، فانکم ان لم تفعلوا ذلک، لم تنزلوا عند ربکم منزلهٔ الصالحین قبلکم ؛ شما را به راه و رسم صالحان و وقار و آرامش و بردباری و فروتنی آنان و پرهیزگاری‌شان از محرمات خدا و راستی و وفاداری و کوشش آنان برای طاعت خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا اگر چنین نکنید به منزلتی که صالحان پیش از شما نزد خدا داشتند دست نخواهید یافت.

هدی الصالحین، یعنی سیره و سلوک رستگاران. هر فرقه و گروهی برای خود راه و رسمی دارند و صالحان و اولیای الهی نیز، دارای راه و روش خاصی می‌باشند. از ویژگی‌های این گروه ورع، وقار، سکینه، دوری از محارم، صدق، وفا و کوشش در راه طاعت خدا را می‌توان ذکر کرد. امام صادق علیه‌السلام مؤمنان را به پیش گرفتن راه و رسم صالحان فراخوانده و از آنها خواسته تا متخلق به اخلاق صالحان شوند. همان طور که قبلا گفته شد وقار و سکینه با هم متفاوتند. وقار مربوط به ظاهر انسان‌ها، و سکینه و آرامش از خصوصیات درونی آنها است، از این رو در کلام امام از این دو صفت به طور جداگانه یاد شده است.

وقار صالحان :

هر کدام از انسان‌ها به فراخور حال و به تناسب موقعیت اجتماعی‌شان نوعی وقار دارند. پادشاهان، تجار و مؤمنان، همه وقار دارند، اما وقار هر یک به اقتضای حال و طرز تفکری که بر وجودشان حاکم است نمود پیدا می‌کند. بحث از وقار صالحان و مؤمنان است. مؤمن تمام اقوال و افعالش از جانب ایمان او و براساس فرمان‌های الهی است، بنابراین انسان‌ها با دیدن مؤمن به یاد خدای متعال می‌افتند و به گفته حضرت مسیح علیه‌السلام: «تذکرکم الله رؤیته [۱] ؛ دیدار او خدا را به یادتان می‌آورد». تمام حرکات و سکنات مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است: طرز نگاه کردن، نوع راه رفتن، شکل لباس پوشیدن، نوع سخن گفتن، همه و همه اینها مطابق با شخصیت معنوی او است. ناگفته نماند بین وقار و تکبر فرق بسیاری هست و این موضوع در جای خود بحث مفصلی می‌طلبد، ولی تمییز بین این دو مشکل است؛ چرا که تمییز بین مفهومات کار مشکلی است. با این که مفهوم آب بسیار واضح و روشن است بین فقها این بحث مطرح است که آیا آب‌های زاجیه [۲] و کبریتیه [۳] آب به شمار می‌روند یا نه.

در روایات آمده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی می‌خواستند به کسی نگاه کنند تمام صورت خود را متوجه او می‌کردند و سر مبارک را به طرف مخاطب خود می‌چرخاندند. اگر می‌خواستند به کسی اشاره کنند هیچ گاه با انگشت این کار را نمی‌کردند، بلکه با تمام دست اشاره می‌کردند، و این از مظاهر وقار است. در واقع انسان با وقار، غوغای درونش را مهار می‌کند و نمی‌گذارد هیاهوی درون او ظاهرش را پریشان سازد، «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه [۴] ؛ شادی مؤمن در چهره او و اندوهش در قلب او است».

صبر و حلم :

خویشتن داری در برابر ناگواری‌های تکوینی، را صبر گویند، (منظور از ناگواری‌های تکوینی اموری چون فقر و بیماری است که انسان قدرت دخالت و تصرف دلخواه را در آنها ندارد). اما حلم این گونه نیست بلکه صبر در برابر اعمال ناخوشایند دیگران را (که از قضا راه چاره نیز دارد) حلم گویند؛ مثل صبر در برابر هتاکی دیگران، نقل است که یک اعرابی به حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام بی‌احترامی کرد، ولی حضرت در برابر گستاخی او فرمودند: «ان کنت جائعا أشبعناک ان کنت عریانا کسوناک [۵] ؛ اگر گرسنه‌ای تو را سیر خواهیم کرد و اگر لباس نداری به تو لباس می‌دهیم». در واقع امام این جا از خود حلم نشان دادند.

شخصی در سامرا نامه‌ی بسیار تندی به میرزای شیرازی نوشت. مرحوم میرزا نیز به خدمت کارشان فرمودند: «مقداری هندوانه تهیه کن و برای این آقا بفرست. این بنده خدا گرمی‌اش شده!». این هم یک مصداق از حلم است.

خشوع صالحان :

تخشع از باب تفعل است و چنان که می‌دانیم یکی از معانی باب تفعل تصنع و ظاهر سازی و تحمیل کاری بر خویش است. گاهی انسان صبر می‌کند و گاهی تصبر؛ یعنی تظاهر به صبر می‌نماید. تحلم نیز یعنی تظاهر به حلم که یکی از صفات حسنه است بر همین قیاس تخشع نیز عبارت است از تظاهر به خشوع و تحمیل کردن آن بر خویشتن. خشوع، یعنی تذلل و حقیر شمردن خویش. باید در مقابل خداوند تذلل نمود، به این صورت که انسان خود را در برابر ذات اقدس الهی حقیر پندارد و با خود بگوید: من موجود ضعیف و ناچیزی هستم. این تلقین‌ها آهسته آهسته درخت خشوع را در وجود آدمی بارور می‌سازد. خلاصه این که تحلم، راه به دست آوردن حلم، تصبر راه کسب صبر، و تخشع راه آراسته شدن به خشوع است. برای به دست آوردن هر صفت پسندیده‌ای باید ابتدا ظاهر خود را مانند کسانی سازیم که آن صفت را دارند.

دوری از محارم :

یکی دیگر از صفات رستگاران ورع آنها است. مؤمنان باید دوری از گناه را از صالحان بیاموزند و از ارتکاب حرام فردی، حرام اجتماعی، حرام اقتصادی و انواع حرام‌ها خودداری کنند. خدای حکیم برای انسان‌ها حدودی قرار داده که تجاوز از آنها نافرمانی است. ورع به قدری برای انسان صالح اهمیت دارد که به دست آوردن آن در رأس تمام آمال و آرزوهایش قرار دارد. هم چنان که کاسب همیشه به دنبال کسب درآمد و سود است و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند، انسان صالح نیز فکر و ذهنش را معطوف ورع ساخته و همیشه مواظب است تا در دایره‌ی حرمت قدم ننهد. البته، این راه نیز پر از فراز و نشیب و دارای مشکلات بی‌شمار است. اگر روزی پای انسان صالحی بلغزد و گناهی مرتکب شود پیوسته در این فکر است که چرا از او چنین غفلتی سر زد، و تن به این گناه داد، و به فکر جبران کرده‌ی خویش است. چنین کسی مواظب است که مبادا دوباره در گناه بیفتد، درست مانند کاسبی که ضرر کرده و شش دانگ حواس خود را جمع کرده تا دیگر ضرر نکند. نکته‌ی ظریفی که در این قسمت آمده این است که امام نفرموده‌اند: «الورع عن محارم الله»، بلکه فرموده‌اند: «ورعهم عن محارم الله»؛ یعنی آن گونه از حرام اجتناب کنید که صالحان می‌کنند. این نوع بیان تفصیل پس از اجمال است، به این صورت که ابتدا فرمود: «علیکم بهدی الصالحین» و در ادامه جزئیات را ذکر می‌کنند که یکی از آنها ورع از محارم الهی است.

صدق و وفا :

خصوصیات دیگر صالحان صدق و وفای آنها است. داشتن صدق گاه در دنیا با ضررهایی همراه است ولی با این حال گفته شده: «النجاة فی الصدق [۶] ؛ رهایی در راستگویی است».

وفا نیز همچون صدق ممکن است، با ضررهایی همراه باشد، ولی وفای به عهد از خصوصیات بارز صالحان است. مؤمن به عهد خویش وفا می‌کند. طرف عهدش نیز هر کسی باشد مهم نیست، مهم پیمانی است که بسته است. خالق و مخلوق، محرم و نامحرم، دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، همه برایش مهم‌اند و به عهدی که با آنها بسته پایبند است. یکی از کاسب‌های محترم برای بنده نقل می‌کرد که روزی شخصی آمد و فلان جنس را به صورت نسیه از من خرید. قرار شد دو ماه پس از معامله پول بیاورد، ولی چون که جایی برای نگهداری آن جنس نداشت از من خواست تا آن را در مغازه‌ام به صورت امانت نگه دارم. چند روز بعد مشتری دیگری پیدا شد که از همان جنس می‌خواست. به او گفتم: ندارم. مغازه را دیدی زد و متوجه وجود آن امانتی شد. گفت: تو که این جنس را در مغازه داری؟! گفتم مال نیست، آن را فروخته‌ام. پرسید: پس چرا هنوز این جا است؟ گفتم: صاحبش از من خواست به عنوان امانت آن را برایش نگه دارم. پرسید: آیا خریدار پول تو را داده است؟ گفتم: نه، قرار است دو ماه دیگر بیاورد. گفت: من پول نقد دارم و با قیمت بهتری این جنس را می‌خرم. هر چه او داده من بیشتر هم می‌دهم. گفتم: نه برادر، من این جنس را فروخته‌ام و مال مردم است.

اطاعت صالحان :

خدای متعال بندگان تنبل را دوست نمی‌دارد، تا جایی که در بعضی از روایات، تعابیر تندی در مورد افراد کسل آمده است. کوشش و اجتناب از تنبلی شرط پیشرفت چه در باب مادیات و چه در باب معنویات است. گاهی انسان کتابی را می‌نگرد بدون آن که به زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده شده بیندیشد، اما حقیقت آن است که تمام کتاب‌های قطور همچون: بحارالانوار، سفینه البحار، مستدرک سفینهٔ البحار و موسوعه‌های دیگر، همه و همه حرف به حرف نوشته شده‌اند. این کتاب‌های عظیم با کنار هم نهادن حروف و اندک اندک به رشته‌ی تحریر در آمده‌اند، و چه خون دل‌هایی که نویسنده نخورده و چه رنجهایی که نکشیده است تا از به هم چسباندن ذره‌ها، دریای عظیمی پدید آورد که همگان از آن استفاده کنند. آنچه از پشت این نوشته‌ها خودنمایی می‌کند تلاش و استمرار پیاپی نویسنده است.

آری، در طاعت الهی نباید کوتاهی کرد و در این معرکه کوشش بسیار لازم است. البته، این به معنای دست شستن از خواب و خوراک نیست. بلکه باید در کنار فعالیت، به اندازه‌ی لازم و به قدری که بدن لازم دارد استراحت کرد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «خادع نفسک [۷] ؛ نفس خود را فریب دهید». در کلمه «خادع» نکته نغزی نهفته است، و آن این که باب مفاعله را جایی به کار می‌برند که فعلی دو سویه و متقابل در میان باشد و کاری از جانب دو نفر انجام شود؛ به عنوان مثال وقتی می‌گویند «قاتلا زید و عمر» یعنی زید و عمر در حال محاربه با یکدیگرند و هر کدام کمر به قتل دیگری بسته‌اند. چنان که می‌دانیم نفس دائما در حال نیرنگ زدن به انسان است. حضرت می‌فرمایند: در برابر این فریب نفس مقابله به مثل کنید و نفس خود را فریب دهید. آنان که صاحب نفس مطمئنه هستند، از این راه به چنین مقامی دست یافته‌اند. آنان آن قدر با نفس خود نیرنگ کرده‌اند تا توانسته‌اند نفس مطمئنه داشته باشند.

نفس عنصر خوبی نیست، ولی قابلیت خوب شدن را دارد. همان طور که خود شیطان هم این قابلیت را دارد. آن که می‌خواهد قدم در راه سعادت نهد، باید تک تک این صفات حسنه را کم کم در خودش ملکه سازد. با خود بگوید: حال این یک بار، راست می‌گویم تا ببینم بعد چه می‌شود، یا یک بار فلان فعل حرام را مرتکب نمی‌شوم و همین طور ادامه دهد تا آن جا که دیگر در خود رغبتی برای نافرمانی نبیند. «الأجر علی قدر المشقهٔ؛ پاداش به اندازه تحمل دشواری‌ها است». تظاهر به اعمال پسندیده دشوار است،

ولی در هر صورت آن که پر تحرک‌تر است راحت‌تر و زودتر به سر منزل مقصود می‌رسد.

طاعت چیست؟

در روایت صحیحه‌ای از اباصلت هروی نقل شده است که امام رضا علیه‌السلام فرمود: «رحم الله عبدا أحیا أمرنا؛ خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده می‌کند» اباصلت پرسید:

یابن رسول الله، چگونه امر شما را زنده کنیم؟ حضرت فرمودند: «یتعلم علومنا و یعلمها الناس [۸] آنان که علوم ما را فرا می‌گیرند و به دیگران نیز می‌آموزند، امر ما را احیا می‌کنند». خدا چنین افرادی را مورد لطف و رحمت خویش قرار می‌دهد؛ زیرا دعای فرزند رسول خدا در حق آنان قطعا مستجاب می‌شود.

طاعت الهی در گرو کسب صفات پسندیده است و کسب این صفات نیز رهین تلاش و تمرین است. وقتی انسان خود را به عملی ملتزم نماید، مثلاـ تصمیم بگیرد چهل شب نماز شب او ترک نشود، یک سال درسش تعطیل نشود، و یا یک هفته در خانه‌اش بدخلقی نکند، آن وقت است که متوجه می‌شود کسب فضایل اخلاقی آسان نیست. ماشینی که در جاده آسفالت حرکت می‌کند همیشه با دنده چهار و روی جاده صاف حرکت نمی‌کند، بلکه گاهی به دست‌انداز بر می‌خورد و ناچار سرعتش کم می‌شود. گاهی نیز ممکن است میخ یا شیشه‌ای چرخ ماشین را پنچر، و حرکت آن را متوقف سازد. عمل به طاعت الهی نیز گاهی با موانعی برخورد می‌کند. حکایت :

نقل شده است که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمودند: بسیاری از اوقات اول شب که مشغول مطالعه می‌شدم تا اذان صبح نمی‌خوابیدم. تا صبح نخوابیدن و به مغز خود فشار آوردن و بعد با فکری خسته لحظاتی استراحت کردن کار آسانی نیست. این چنین عمل می‌کرد که بروجردی شد، یک مسئله را که دیگران در حل آن عاجز بودند با پنج راه حل، ذکر می‌کرد که هیچ کدام از آنها در کتاب‌های قدیمی وجود نداشت.

یکی از علما وارد مجلس عقدی شد و همه به احترام او برخاستند. اهل مجلس از علما و مراجع بودند و او نیز در بین بزرگان فرد شناخته شده‌ای بود. حاضران از ایشان خواستند که بالای مجلس بنشیند، اما ایشان نپذیرفتند و دم در نشستند. لحظاتی بعد صاحبخانه از ایشان خواست به بالای مجلس بروند. ایشان پذیرفتند و جای خود را عوض کردند.

حاضران پرسیدند: چرا بار اول که اهل مجلس از ایشان خواستند این کار را نکردند؟ صاحبخانه خواب داد: ایشان بسیار فرد متعبدی است. بار اول که آن جا نشست به دلیل استحباب این کار بود. بار دوم که من از او خواستم، از باب امتثال امر صاحبخانه که کاری مستحب است جایش را عوض کرد. آری، چنین انسان‌هایی طاعت در تار و پودشان رسوخ کرده است. طاعت و عبادت

کوشش در راه طاعت در صورتی مقبول است که برای خدا باشد و انسان کارش به جایی نرسد که کاسه داغ‌تر از آش شود. باید ملاک، خواست خدا باشد نه خواست بنده، و این خود نکته دقیقی است. روزی در ماه رمضان به همراه عده‌ای به دیدن مریضی رفتیم که به علت بیماری نمی‌توانست روزه بگیرد. یکی از عیادت کنندگان گفت: ان شاء الله، تحمل این سختی‌ها برای شما اجر داشته باشد. آن بیمار عصبانی شد و گفت: من اجر نمی‌خواهم آجر می‌خواهم! چرا من نباید بتوانم روزه بگیرم؟! این قبیل سخنان وجهی ندارد، چرا که کوشش و طاعت باید در چارچوب خواست و اراده‌ی خدا باشد. نمی‌شود شخصی که در نماز ظهر حال خوشی پیدا کرده به جای چهار رکعت، پنج رکعت نماز بخواند و بگوید دیدم اگر در رکعت چهارم نمازم را سلام دهم حال خوشم را از دست می‌دهم. درست است که اقبال در نماز شرط قبولی آن است، ولی باید در چارچوب خواست خدا باشد. مرحوم والد ما می‌فرمود: «شخصی ادعا می‌کرد که من در طول عمرم هیچ گاه با تیمم نماز نخوانده‌ام». باید گفت عبادت و اخلاص خوب است، اما این آقا اگر در طول عمرش هیچ وقت وضیعتی برایش پیش نیامده که وظیفه‌اش تیمم باشد که هنری نکرده و به وظیفه‌اش عمل کرده، اما اگر چنین حالتی برایش پیش آمده ولی تیمم نکرده باشد (مثل آن که غسل برایش ضرر داشته باشد، ولی با این حال

تیمم نکنـد)، کار حرامی مرتکب شـده است. ملاک در طاعت، خواست خـدا است و اگر کسـی پایش را فراتر از این حـد بگـذارد، مخـالفت کرده است. بایـد کارها را «قربـهٔ الی الله» انجام داد. شخصـی می گفت: من دیگر فلان کار خیر را انجام نمی‌دهم. پرسیدم: چرا؟ گفت: بعد از چهل سال که با فلان آقا این کار را انجام می‌دادم، چند روز پیش گفته بود مرا نمی‌شناسد. گفتم: شما کار خیر را برای آن آقا انجام می‌دادی یا برای رضای خدا بوده؟ خدا که نگفته من فلانی را نمی‌شناسم. حال که از دست این آقا ناراحتی از او دست بردار و با شخص دیگری همکاری کن. همکارت را عوض کن، ولی از کار خیر دست برندار.

حضرت امام صادق علیه‌السلام در این فقره شیعیان را به اقتدای صالحان فراخوانده و ویژگی‌های صالحان را نیز بر شمرده است. در پایان می‌فرمایند: اگر در به جا آوردن این اعمال به صالحان اقتدا نکنید، به مقام و منزلتی که صالحان قبل از شما در نزد خدا یافتند، دست نخواهید یافت.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸۴.

[۲] ماده‌ای است که به وسیله آن طلا را صاف می‌کنند و در اصطلاح یک نوع آب را گویند که همان اسید نیتریک است.

[۳] نوعی آب است که در صنعت گوگرد استفاده می‌شود.

[۴] همان، ج ۶۴، ص ۳۰۵.

[۵] همان، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

[۶] بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳.

[۷] نهج‌البلاغه، نامه ۶۹.

[۸] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۱.

توبه

خداونـد نهایت لطف را نسبت به آدمیان دارد و می‌خواهـد که همیشه مردم در راه راست و صـحیح قـدم بردارنـد و از وظیفه‌ای که دارند تخطی نکنند، و در صورت ارتکاب گناه از ادامه‌ی آن دست برداشته، پرونده‌ی تاریک خود را به نور توبه روشن کنند.

هنگامی که آدم خطاکار به خود آمد و از عواقب وخیم آن عمل ترسید و از کرده‌ی خود پشیمان شد و تصمیم گرفت که خطاهای گذشته‌ی خود را تکرار نکند و از خداوند طلب عفو کرد، خدا را خشنود ساخته است.

ان الله عزوجل، یفرح بتوبهٔ عبده المؤمن اذا تاب کما یفرح احدکم بضالته اذا وحدها. [۱] .

خداوند به توبه‌ی بنده مؤمن خود شاد می‌شود، همچنان که یکی از شما با یافتن گمشده‌ی خود شاد می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۴۳۶.

تقسیم کارها

شخص مدبر کسـی است که برای انجام و اداره‌ی امور خویش، برنامه‌ای تنظیم کند و طبق آن برنامه عمل نماید. کارها عموما به دو دسـته تقسـیم می‌شوند: کارهای مهمی که شخصا باید انجام داد، در غیر این صورت مختل می‌شوند و امور دیگر که دخالت شخص

در آنها چندان لازم نیست. اگر برنامه و تقسیم کار نباشد، مشکل است که انسان بتواند تمام کارهایش را به تنهایی انجام دهد و به خوبی به پایان برساند.

باشر کبار امورک بنفسک، و کل ما سفل الی غیرک [۱] .

کارهای بزرگ خود را، خود انجام ده و کارهای جزئی و کوچک را به دیگران واگذار.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۰، ص ۱۶.

تربیت دینی فرزندان

انسان وظیفه دارد فرزندان خود را تا زمانی که در جامعه وارد نشده و با افراد منحرف روبرو نگشته‌اند، طوری تربیت کند و دین صحیح را به آنان بیاموزد که تحت تأثیر سخنان باطل قرار نگیرند. کسانی که مبادی دین و مذهب را به فرزندان خود یاد می‌دهند، ایمان را در قلوب آنان راسخ و محکم می‌کنند. این گونه فرزندان در سنین بزرگی با تبلیغات دشمنان دین منحرف نمی‌شوند و سخنان بی‌اساس در آنان تأثیری نخواهد داشت.

بادروا اولادکم بالحدیث، قبل ان یسبقکم الیهم المرجئة. [۱] .

قبل از آنکه «مرجئه» (دسته‌ای از مخالفین) بر شما پیشی گیرند و فرزندانتان را گمراه کنند، شما بر آنان پیشی بگیرید و به فرزندانتان سخن حق را بیاموزید.

پی نوشت ها:

[۱] وافی، ج ۱۲، ص ۲۱۰.

تعاون

دین اسلام دین اتحاد، همکاری و عطوفت است. از این نظر در قرآن مجید، آیات متعددی راجع به این موضوع آمده است. از آن جمله:

تعاونوا علی‌البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان. [۱] .

در نیکی و پرهیزکاری دست به دست یکدیگر بدهید، ولی در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را کمک مکنید.

در سخنان پیغمبر اکرم (ص) و ائمه‌ی طاهرین (ع) نیز درباره‌ی این امر تأکید بسیار شده است. اینک نمونه‌ای از دستورات زنده و جاویدان اسلام که حس تعاون، نوع دوستی و همکاری را در افراد ایجاد می‌نماید.

تواصلوا و تباروا و تراحموا و تعاطفوا. [۲] .

با یکدیگر بپیوندید (از هم بریده و جدا نباشید) ، نسبت به هم نیکی کنید و رحم و عطوفت را میان خود برقرار سازید.

پی نوشت ها:

[۱] سوره ی مائده. آیه ۲.

[۲] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۷۵.

تجارت

کسی که می‌خواهد تجارت کند، غیر از سرمایه‌ای که برای این کار آماده می‌کند باید از طرز معامله کردن،یعنی تهیه و خرید جنس و عرضه کردن و فروختن آن به مشتری،اطلاعاتی داشته باشد. پس از چند معامله، کم‌کم تجاربی به دست می‌آورد و مسلط بر کار تجارت می‌شود. در آن هنگام می‌تواند تشخیص بدهد، چه معامله‌ای سود دارد و چه معامله‌ای زیان‌آور یا کم سود است. معامله‌ای که به صرفه‌ی او تمام می‌شود انجام می‌دهد و از معاملات مشکوک صرف نظر می‌کند. بنابراین خرید و فروش گذشته از آنکه هزینه‌ی زندگی را تأمین می‌کند. نیروی فکر و مغز انسان را نیز به واسطه‌ی جستجوی راههای مختلف درآمد، ورزیده می‌نماید.

التجارة تزید فی‌العقل. [۱] .

تجارت عقل (معاش) را زیاد می‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] فقیه. ج ۳، ص ۱۱۹.

تعقیب

بعد از نماز، مشغول قرائت قرآن، دعا و ذکر خدا باشید. پیشوایان مذهبی ما - و به پیروی از آنها مردم متدین دیگر - که از مناجات، دعا و قرآن لذت می‌بردند، بعد از نمازهای پنجگانه‌ی واجب، قرآن تلاوت می‌کردند و از خداوند علوم دنیا و آخرت را خواستار می‌شدند.

مسلم است که با این کیفیت در یاد خدا بودن، آثار مادی و معنوی دارد. شما هم بعد از نماز، توجه خود را به خداوند معطوف کنید و از او بخواهید که راههای حلال و مشروع کسب را به شما نشان دهد، تا در نتیجه رزق بسیار نصیب شما شود.

التعقیب ابلغ فی طلب الرزق من الضرب فی البلاد. [۱] .

دعا کردن بعد از نماز، برای طلب رزق، از سفر کردن در شهرها (و این طرف و آن طرف رفتن برای تجارت) مؤثرتر است.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۰، ص ۲۰.

ترس از خدا

هر کس خدا را بشناسد و به عظمت او پی ببرد، از معصیت کردن بیمناک خواهد شد. اما کسی که در مقام نافرمانی جری و بی باک شود و از این لحاظ ترسی به خود راه ندهد، خدا را نشناخته است و نمی‌توان او را «دانا» به شمار آورد.

الخشیة میراث العلم، و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان، و من حرم الخشیة لا یکون عالما، و ان شق الشعر فی متشابهات العلم. [۱] .

ترس از خدا نتیجه‌ی علم (به او) ، و علم پرتو معرفت و اساس ایمان است و کسی که ترس از خدا نداشت عالم نیست، اگرچه در علوم مشکل موشکافی کند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار. ج ۲، ص ۵۲.

تسبیح چیست؟

زید شحام گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی تسبیح سؤال کردم؟

فرمود: آن اسمی است از اسماء خدا (یعنی یکی از صفات خدا است)، و دعای (و عقیده‌ی) اهل بهشت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۲، بحارالأنوار: ج ۹۰ ص ۱۸۳ ح ۲۲.

تفسیر «همه چیز جز ذات او فانی» چیست؟

۱– ابن مغیره گوید: نزد امام صادق – علیه‌السلام – بودیم که مردی از ایشان از تفسیر فرمایش خدا: «کل شیء هالك الا وجهه» [۱] «همه چیز جز ذات (پاك) او فانی می‌شود» سؤال نمود.

حضرت فرمود: چه می گویند در تفسیر این آیه؟

گفت: می گویند: همه چیز فانی می‌شود مگر چهره‌ی او.

حضرت فرمودند : همه چیز فانی می‌شود مگر آن جهتی که از طریق آن به خدا توان رسید، و ما جهت خدا هستیم که از طریق آن به او می‌توان رسید. [۲] .

۲– صفوان جمال از قول امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی فرمایش خدای عزوجل: «همه چیز نابود است جز وجه خدا». نقل می کند.

فرمود: «هر کس از راه اطاعت پیامبر گرامی حضرت محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – با انجام آنچه مأمور شده است به سوی خدا رود، آن وجهی است که نابود نگردد، و چنانکه می‌فرماید: (من یطع الرسول فقد أطاع الله) [۳] «هر کس اطاعت پیغمبر را کند اطاعت خدا را کرده است».[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۸۸.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴ ص ۵ ح ۹.

[۳] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۷۹.

[۴] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۲.

تفاوت میان اسلام و ایمان چیست؟

۱– سماعه گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: به من خبر ده آیا اسلام و ایمان دو چیز متفاوت هستند؟

فرمود: ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.

عرض کردم: آن دو را برایم وصف کن.

فرمود: اسلام: شهادت به یگانگی خدا، و تصدیق رسول خداست که به سبب آن خونها از ریختن محفوظ می‌ماند و ازدواج و

میراث بر آن اجرا گردد، و جماعت مردم طبق ظاهرشان رفتار کنند.

ولی ایمان هدایت است، و آنچه در دلها از صفت اسلام پا برجا می‌شود و آنچه از عمل به آن هویدا می‌گردد.

پس ایمان یک درجه از اسـلام بالاتر است. ایمان در ظاهر شریک اسلام است، ولی اسلام در باطن شریک ایمان نیست، اگر چه هر دو در گفتار و وصف گرد آیند (یعنی اگر چه گفتن شهادتین و تصدیق به توحید و رسالت از شرائط هر دو می‌باشد). [۱] .

۲- سـفیان بن سـمط گویـد: مردی از امـام صـادق - علیه‌السـلام - راجع به فرق بین اسـلام و ایمان سؤال کرد، حضـرت به او پاسـخ ندادند، بار دیگر سؤال کرد حضـرت به او پاسخ نداد، سپس در میان راه با هم ملاقات کردند، در حالی که آن مرد عازم سـفر بود، حضرت به او فرمودند: مثل اینکه عازم سفر هستی؟

گفت: بله چنین است.

حضرت فرمودند: پس با من در خانه ملاقات کن، او به ملاقات حضرت (در خانه‌اش) رفت، و آنجا از ایشان درباره‌ی اسلام و ایمان و فرق بین آن دو سؤال نمود.

حضـرت فرمود: اسلام همان ظاهری است که مردم بر آن هستند: شهادت به وحدانیت خدا، و رسالت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - (یعنی اجرای شهادتین) و اقامه‌ی نماز و زکاة دادن و حج خانه‌ی خدا، و روزه گرفتن در ماه رمضان، این اسلام است.

سپس حضـرت فرمودند: ایمان شـناخت این امر است (یعنی ولایت اهل بیت - علیهم‌السـلام -) به اضافه مطالب گذشـته، پس اگر به آن مطالب اقرار کند، ولی این امر را نشناسد مسلمان است ولی از حق گمراه است.

توضیح: گویا تأخیر جواب حضرت به خاطر تقیه و مصلحت بوده است. [۲] .

۳- ابوالصباح کنانی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: کدام برتر است: ایمان یا اسلام؟ زیرا مردمی که نزد ما هستند می‌گویند: اسلام برتر از ایمان است؟

فرمود: ایمان برتر از اسلام است.

عرض کردم: این مطلب را به من خوب بفهمان.

فرمود: چه می‌گوئی درباره‌ی کسی که عمدا در مسجدالحرام حدثی (مثل بول) نماید؟

عرض کردم: او را به شدت می‌زنند.

فرمود: درست گفتی.

سپس فرمود: چه می‌گوئی درباره‌ی کسی که در خانه‌ی کعبه عمدا حدثی صادر کند؟

عرض کردم: باید کشته شود.

فرمود: درست گفتی، مگر نمی‌بینی که خانه‌ی کعبه عملا فضـیلتش از مسـجد الحرام بیشتر است، و کعبه با مسجد شریک است ولی مسـجد با کعبه شـریک نیست (زیرا کیفر توهین به کعبه در مسـجد نیست) همچنین ایمان با اسـلام شـریک است ولی اسلام با ایمان شریک نیست. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۴۰ ح ۱.

[۲] الکافی: ج ۲ ص ۲۴، بحارالأنوار: ج ۶۵ ص ۲۴۹ ح ۶.

[۳] اصول کافی: ج ۳ ص ۴۱ ح ۴.

تفسیر (عتل بعد ذلک زنیم) چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - تفسیر «عتل بعد ذلك زنیم» [۱] را پرسیدم.
حضرت فرمودند: «عتل» یعنی کسی که کفر او بزرگ باشد، و «زنیم» یعنی کسی که در کفر خود بی‌باك و گستاخ باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۱۳.

[۲] معانی الأخبار، ص ۱۴۹، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۹۷ ح ۱۲.

تشکر از پیامبر شرک است؟

نقل شده است: روزی ابوحنیفه با امام صادق - علیه‌السلام - غذا می‌خورد، و هنگامی که امام صادق - علیه‌السلام - دست از غذا کشید فرمود: حمد و سپاس مخصوص خدائی است که پرورش دهنده‌ی جهانیان است. بارالها، این از ناحیه‌ی تو و از ناحیه‌ی پیامبر تو - صلی الله علیه و آله و سلم - است.
ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالله، آیا با خدا شریکی قرار دادی؟
امام - علیه‌السلام - فرمودند: وای بر تو، خداوند متعال در کتاب عزیزش می‌فرماید: (و ما نقموا الا أن أغناهم الله و رسوله من فضله) [۱] «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود بی‌نیاز ساختند!»
و در جائی دیگر می‌فرماید: «ولو أنهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله) [۲] «و اگر آنها به آنچه که خدا و پیامبرش به آنان داده بود راضی می‌شدند، و می گفتند: خداوند برای ما کافی است! به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند؛ (برای آنها بهتر بود)!»
ابوحنیفه گفت: به خدا مثل اینکه تا حال این دو آیه را هرگز در قرآن کریم نخوانده‌ام و از کسی نشنیده‌ام.
امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: بله؛ خوانده بودی و شنیده بودی ولی خداوند متعال درباره‌ی تو و امثال تو این آیه را نازل فرموده است: (أم علی قلوب أقفالها) [۳] .
«یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!»، و باز خدای متعال فرموده: (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون) [۴] «چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است!»

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۷۴.

[۲] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۵۹.

[۳] سوره‌ی محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - آیه‌ی ۲۴.

[۴] سوره‌ی مطففین آیه‌ی ۱۴.

تفسیر «بخداوندی که پروردگار...» چیست؟

ابوحنیفه: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی این فرمایش خدا: (و الله ربنا ما کنا مشرکین - أنظر کیف کذبوا..).[۱] «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرك نبودیم»! سؤال کردم.

حضرت فرمودند: تو چه می گوئی ای ابوحنیفه؟

ابوحنیفه گفت: من می گویم آنها مشرک نبودند.

حضرت فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید: (أنظر کیف کذبوا علی أنفسهم). «ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گویند»؟

ابوحنیفه گفت: چه می گوئی درباره‌ی این آیه ای فرزند پیامبر؟

حضرت فرمودند: اینان گروهی بودند که از اهل قبله (یعنی مسلمانان) بدون اینکه متوجه باشند شرک ورزیدند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی أنعام آیه‌ی ۲۳ - ۲۴.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۲۲۰، ضمن ح ۶.

تفسیر (فسوف یأتی الله بقوم...) چیست؟

سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۴.

مردی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی این آیه: «خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند» سؤال کردم؟

حضرت فرمود: مراد «موالی» هستند.

مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث شریف می‌فرمایند: منظور از «موالی» عجمها هستند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۲۷، بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۱۸۱.

تفسیر «لا حول و لا قوة الا بالله» چیست؟

حسین بن علوان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی «لا حول و لا قوة الا بالله» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی چیزی بین ما و معاصی جز خدا حائل و مانع نمی‌شود، و چیزی جز خدا ما را بر انجام اطاعت و آوردن واجبات توانا نمی‌سازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۴۲، بحارالأنوار: ج ۹۰ ص ۱۸۹ ح ۲۴.

تفسیر «... قلب سلیم بپیشگاه خدا آید» چیست؟

ابن‌عیینه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی و تفسیر فرمایش خدا: (الا من أتی الله بقلب سلیم) [۱] «مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: قلب سلیم قلبی است که با پروردگار خود ملاقات کند در حالی که هیچ چیز جز خدا در آن نباشد.

و نیز فرمود: و هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد قلبی ساقط است، صاحبان قلب سلیم کسانی هستند که زهد در دنیا را اراده

کردند تا دلهایشان برای آخرت فارغ باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۸۹.

[۲] الکافی: ج ۲ ص ۱۶، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۳۹ ح ۷.

تفسیر (جاء بعجل حنیذ) چیست؟

سوره‌هود آیه ۶۹

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: معنی کلام خدا: (جاء بعجل حنیذ) چیست؟

حضرت فرمود: یعنی ابراهیم گوساله پخته‌ای را آورد (و تقدیم میهمانان نمود). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۲ ص ۱۷۰ ح ۲۸.

تفسیر «کهیعص» چیست؟

ابن‌عماره گوید: پدرم گفت: نزد امام صادق - علیه‌السلام - بودم که مردی بر ایشان وارد شد و از معنی (کهیعص) [۱] سؤال نمود. حضرت فرمودند: «کاف» یعنی خدا کفایت می‌کند شیعیان ما را، و «ها» هدایت می‌کند آنان را، و «یا» ولی آنهاست، و «عین» عالم به اهل اطاعت از ما است. و «صاد» در وعده‌های خود به آن صادق است تا اینکه منزلت آنان به جائی برسد که در باطن قرآن به آن اشاره شده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مریم آیه‌ی ۱.

[۲] معانی الأخبار: ۲۸، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۳۷۷ ح ۸.

تفسیر «از پیروان او، ابراهیم بود» چیست؟

جابر جعفی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تفسیر فرمایش خدا: (و ان من شیعته لابراهیم) [۱] «و همانا از پیروان او، ابراهیم بوده» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند هنگامی که ابراهیم را آفرید پرده از چشم او کنار زد، پس او نوری در کنار عرش دید گفت: خداوندا! این نور چیست؟

خدا فرمود: این نور محمد برگزیده‌ی من از میان مخلوقاتم است. آنگاه نور دیگری در کنار او مشاهده نمود گفت: خداوندا؛ این نور چیست؟

خدا فرمود: ای نور علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - یاری کننده‌ی دین من است.

و سپس در کنار آنها سه نور دیگر مشاهده نمود سؤال کرد، خداوندا؛ این انوار چیست؟

به او خطاب شد: این نور فاطمه - سلام الله علیها - است که محبانش را از آتش جهنم جدا ساخته و نجات دادم، و نور دو فرزندش حسن و حسین - علیهم‌السلام - می‌باشد.

حضرت ابراهیم گفت: خداوندا؛ من نه نور دیگر می‌بینم که گرداگرد آنها جمع شده‌اند (آنها چیستند)؟

به او گفته شد: ای ابراهیم؛ اینها امامان از فرزندان علی و فاطمه - علیهماالسلام - می‌باشند.

حضرت ابراهیم فرمود: خداوندا، به حق این پنج نفر مرا از این نه نفر آگاه کن.

به او گفته شد: نخستین آنها علی بن الحسین سپس فرزندش محمد، و فرزندش جعفر و فرزندش موسی و فرزندش علی و فرزندش محمد و فرزندش علی و فرزندش حسن و فرزندش حجت قائم - علیهم‌السلام - است.

حضرت ابراهیم گفت: خداوندا؛ نورهائی را می‌بینم که کسی جز تو شمار وعدد آنها را نمی‌داند به این انوار چهارده گانه احاطه نموده‌اند (اینها کیانند)؟

گفته شد: ای ابراهیم؛ اینان شیعیان آنها هستند، شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه‌السلام -.

حضرت ابراهیم فرمود: شیعیان آنها به چه چیز شناخته می‌شوند (و علامت آنها چیست)؟

گفته شد: به انجام پنجاه و یک رکعت نماز در روز، و جهر به بسم الله الرحمان الرحیم، و قنوت پیش از رفتن به رکوع (در نماز) و انگشتر را به دست راست گذاشتن.

اینجا بود که حضرت ابراهیم فرمود: خداوندا، مرا از شیعیان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - قرار بده.

خداوندا در قرآن از این ماجرا حکایت نمود آنگاه که فرمود: (و ان من شیعته لابراهیم) «و همانا از پیروان او، ابراهیم بود».[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی صافات آیه‌ی ۸۳.

[۲] الکنز (مخطوط): ۱۰، البرهان: ج ۴ ص ۲۰، بحارالأنوار: ج ۳۶ ص ۱۵۱ ح ۱۳۱.

تأویل «را بر همه ادیان غالب سازد» چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا در کتابش: (هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون) [۱] «او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه‌ی ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: به خدا؛ قسم هنوز تأویل آن محقق نشده است.

عرض کردم: فدایت شوم؛ چه هنگام محقق می‌شود؟

حضرت فرمود: تا هنگامی که قائم قیام کند ان شاء الله، پس هر گاه قیام نمود هیچ کافری، و هیچ مشرکی نمی‌ماند مگر اینکه خروج او را کراهت دارد، حتی اگر کافری یا مشرکی در دل صخره‌ای باشد، آن صخره ندا می‌دهد: ای مؤمن، در دل من کافر یا مشرکی هست بیا و او را بکش.

آن گاه مؤمن می‌آید و صخره را کنار می‌زند و آن را می‌کشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی صف آیه‌ی ۹.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۶۰ ح ۵۸.

تأویل «هنگامیکه در صور دمیده شود» چیست؟

مفضل گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی فرمایش خدای عزوجل: (فاذا نقر فی الناقور) [۱] «هنگامی که در «صور» دمیده شود» سؤال شد.

حضرت فرمود: از ما امامی است مستور، پس هرگاه خداوند ظهور امر او را بخواهد در قلب او نکته‌ای القا می‌کند، پس ظاهر می‌شود و به امر خدای عزوجل قیام می‌کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مدثر آیه‌ی ۸.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۵۷ ح ۴۹.

تفسیر «به زودی نشانه های خود...» چیست؟

علی بن ابو حمزه از ابو بصیر روایت کرد که گفت: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی فرمایش خدای متعال: (سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق) [۱] «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مسخ را در خودشان به آنها نشان می‌دهد، و به هم خوردن نظام طبیعی در آفاق را به آنها نشان می‌دهد تا اینکه قدرت خدای عزوجل را در خود و در آفاق ببینند.

عرض کردم: مراد از «تا برای آنان آشکار گردد که او حق است» چیست؟

فرمود: خروج قائم – علیه‌السلام – او حق از ناحیه‌ی خدای عزوجل است، که خلایق او را می‌بینند که چگونه امری حتمی و قطعی است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی فصلت آیه‌ی ۵۳.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۶۲ ح ۶۳.

تأویل «از عذاب نزدیک می‌چشانیم...» چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (و لنذیقنهم من العذاب الأدنی دون العذاب الأکبر) [۱] «و به آنان از عذاب نزدیک پیش از عذاب بزرگ می‌چشانیم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: «عذاب نزدیک» گرانی قیمتها است، و «عذاب اکبر» حضرت مهدی – علیه‌السلام – است با شمشیر. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی سجده آیه‌ی ۲۱.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۵۹ ح ۵۵.

توضیح «پیامبر به علی هزار باب علم و دانش آموخت»

۱- ابوبصیر گوید: بر امام صادق - علیه‌السلام - وارد شدم و گفتم: فدایت شوم؛ شیعیان می گویند: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باب علم و دانشی به علی - علیه‌السلام - آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شود»؟ (معنی این چیست)؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد، به خدا قسم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هزار باب علم به علی - علیه‌السلام - آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود (یعنی این حدیثی که شیعه آن را نقل می‌کنند درست است و صحیحش این است که رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم - هزار باب به علی - علیه‌السلام - آموخت نه یک باب).

گفتم: به خدا؛ علم و دانش این است (نه آنچه بعضیها ادعا می کنند).

حضرت فرمود: بله، این علم و دانش است نه آن. [۱] .

۲- ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق - علیه‌السلام - رسیدم، و عرض کردم قربانت گردم، از شما پرسشی دارم، آیا در اینجا کسی (نامحرم) هست که سخن مرا بشنود؟

امام صادق - علیه‌السلام - پرده‌ای را که در میان آنجا و اطاق دیگر بود، بالا زد، و آنجا سر کشید، سپس فرمود: ای ابامحمد؛ هر چه می‌خواهی بپرس.

عرض کردم: قربانت گردم، شیعیان شما حدیث می کنند که: «پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه‌السلام - بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده می‌شود»؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد؛ پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه‌السلام - هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شود (مانند جزئیات و مصادیقی که بر قواعد کلی منطبق می‌شود).

عرض کردم: به خدا؛ که علم کامل و حقیقی همین است.

امام - علیه‌السلام - ساعتی (برای اظهار تفکر) به زمین اشاره کرد، و سپس فرمود: آن علم است ولی علم کامل نیست.

سپس فرمود: ای ابامحمد؛ همانا «جامعه» نزد ما است، اما مردم چه می‌دانند که جامعه چیست؟ [۲] .

۳- یونس بن رباط گوید: من و کامل خدمت امام صادق - علیه‌السلام - رسیدیم، کامل به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کرد: قربانت شوم؛ فلان شخص حدیثی روایت می کند.

فرمود: چه می گوید؟

عرض کرد: او گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در روز وفاتش به علی - علیه‌السلام - هزار باب حدیث کرد و هر بابی کلید هزار حدیث بود که جمعا یک میلیون باب می‌شد».

فرمود: آری چنین بود.

پرسیدم: قربانت آن بابها برای شیعیان و دوستان شما ظاهر شد (از آن علوم آگاه گشتند)؟

فرمود: ای کامل؛ یک باب یا دو باب آن ظاهر گشت.

پرسیدم: قربانت شوم، بنابراین از یک میلیون باب از فضل شما جز یک یا دو باب روایت نشده است.

فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز یک الف غیر متصل نمی‌توانید روایت کنید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۸۶، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۲۹ ح ۳۳.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۴۴ ح ۱.

[۳] اصول کافی: ج ۲ ص ۶۲ ح ۹.

تأویل «ما به تو سبع المثانی دادیم» چیست؟

سماعه گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی فرمایش خدای متعال: (و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم) [۱] «ما به تو سبع المثانی، و قرآن عظیم دادیم». پرسیدم.

حضرت فرمود: به خدا قسم ما سبع المثانی می‌باشیم، و ما طریق خدا هستیم که میان شما رفت و آمد داریم، هر کس ما را شناخت (شناخت) و هر کس ما را نشناخت بمی‌تواند با مرگی که در پیش دارد یقین پیدا می کند . [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حجر آیه‌ی ۸۷.

[۲] تفسیر فرات: ۸۱، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۱۱۵ ح ۲.

تأویل «که قبله شما، یک قبله میانه است» چیست؟

برید گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی فرمایش خدای عزوجل: (و کذلک جعلناکم أمهٔ وسطا لتکونوا شهداء علی الناس) [۱] «و همان گونه (که قبله‌ی شما، یک قبله‌ی میانه است) شما را نیز امت میانه قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید». سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مائیم امت میانه، و مائیم شهدای خدا بر خلقش، و حجتهای او در زمینش.

عرض کردم: معنی فرمایش خدا: (ملهٔ أبیکم ابراهیم) [۲] «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید» چیست؟

حضرت فرمود: تنها ما را اراده فرمود.

(هو سماکم المسلمین من قبل (فی الکتب التی مضت) و فی هذا (القران) لیکون الرسول علیکم شهیدا) [۳] «خداوند شما را مسلمان نامید پیش از این» در کتابهای گذشته «و در این» قرآن «تا پیامبر بر شما گواه باشد».

پس رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – شهید و شاهد بر ما است که شهادت می‌دهد که ما ابلاغ نمودیم از ناحیه‌ی خدا (آنچه که باید ابلاغ نمائیم) و ما شاهد بر مردم هستیم.

پس هر کس ما را تصدیق کند او را در روز قیامت تصدیق می‌کنیم، و هر کس ما را تکذیب کند، ما در روز قیامت او را تکذیب می‌کنیم. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۴۳.

[۲] سوره‌ی حج آیه‌ی ۷۸.

[۳] سوره‌ی حج آیه‌ی ۷۸.

[۴] اصول کافی ۱: ۱۹، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۳۳۶ ح ۲.

تفسیر «در میان شما پیامبرانی قرار داد» چیست؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (اذ جعل أنبياء و جعلكم ملوكا) [۱] «هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد» پرسیدم.

حضرت فرمود: انبیاء، رسول الله و ابراهیم و اسماعیل و ذریه‌ی او، و پادشاهان ائمه - علیهم‌السلام - می‌باشند.

عرض کردم: چه پادشاهی داده شده‌اید؟

فرمود: پادشاهی بهشت، و پادشاهی دوران بازگشت (رجعت). [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۲۰.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴۶ ص ۴۵ ح ۱۸.

تفسیر «به خاطر آور روزی را...» چیست؟

از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا: (و یوم نحشر من كل امة فوجا) [۱] «(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را محشور می کنیم» پرسیده شد.

حضرت فرمود: مردم در این زمینه چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند: آن در قیامت است.

حضرت فرمود: آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را زنده می کند، و بقیه را رها می کند؟

این آیه در ارتباط با دوران رجعت است.

و اما آیه‌ی قیامت پس این است: (و حشرناهم فلم نغادر منهم أحدا) إلى قوله: (موعدا) [۲] «و همه‌ی آنان (انسانها) را برمی‌انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد»؟! تا آنجا که می‌فرماید: «(اما شما گمان می کردید ما هرگز برایتان «موعدی را» قرار خواهیم داد). [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نمل آیه‌ی ۸۳.

[۲] سوره‌ی کهف آیه‌ی ۴۷.

[۳] بحارالأنوار: ج ۵۳ ص ۵۱ ح ۲۷.

تأویل «آلودگیهایشان را برطرف سازند» چیست؟

ذریح گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خداوند دستوری - در قرآن کریم - به ما داده است که مایلم آن را بدانم.

حضرت فرمود: آن چیست؟

عرض کردم: فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: (ثم ليقضوا تفثهم و ليوفوا نذورهم) [۱] «سپس باید آلودگیهایشان را برطرف

سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند».

حضرت فرمود: «سپس باید آلودگیهایشان را برطرف سازند» یعنی ملاقات با امام کنند، و «و به نذرهای خود وفا کنند» یعنی مناسک حج را به جای آورند.

عبدالله بن سنان گوید: خدمت امام صادق – علیه‌السلام – رسیدم و از معنی آیه‌ی فوق سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی گرفتن سبیل (و شارب)، و کوتاه کردن ناخن و مشابه آن.

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: فدایت شوم؛ ذریح محاربی برای من از شما نقل کرد که فرموده‌اید: «سپس باید آلودگیهاشان را برطرف کنند» یعنی ملاقات امام، و «و به نذرهای خود وفا کنند» یعنی مناسك حج.

حضرت فرمود: ذریح راست گفته است، و تو هم راست گفتی. قرآن ظاهری دارد و باطنی، ولی کیست که تاب و تحمل (باطن قرآن) را مثل ذریح دارد؟ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حج آیه‌ی ۲۹.

[۲] فروع الکافی: ج ۱ ص ۳۱۵، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۳۶۰ ح ۸۴.

تفسیر «شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم»

یعقوب بن برید گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل که می‌فرماید: «قل انما اعظکم بواحدهٔ أن تقوموا لله مثنی و فرادی) [۱] «بگو: شما را تنها به یك چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یك نفر یك نفر برای خدا قیام کنید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مراد ولایت است.

عرض کردم چگونه است؟

حضرت فرمود: هنگامی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – علی – علیه‌السلام – را برای رهبری مردم منصوب نمود و فرمود: «هر کس من مولایش هستم پس علی مولای او است» مردی ایشان را غیبت کرد، و گفت: محمد هر روز به چیز جدیدی دعوت می‌کند، و ابتداء به اهل بیت خود کرده است، آنها را بر ما مسلط می‌کند، خداوند عزوجل به همین مناسبت به پیامبرش – صلی الله علیه و آله و سلم – آیه‌ای نازل فرمود که: «بگو شما را تنها به یك چیز اندرز می‌دهم» پس من ابلاغ کردم به شما آنچه خداوند بر شما واجب کرد.

عرض کردم: پس معنی فرمایش خدای عزوجل در اینکه: «دو نفر دو نفر یا یك نفر یك نفر برای خدا قیام کنید» چیست؟

حضرت فرمود: اما «دو تا» یعنی اطاعت از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم –، و اطاعت از امیرالمؤمنین، و اما «یکی» یعنی اطاعت از ائمه که از ذریه‌ی رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – و علی – علیه‌السلام – می‌باشند بعد از آنها است.

ای یعقوب؛ به خدا قسم غیر از این را اراده نفرمود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی سبأ آیه‌ی ۴۶.

[۲] بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۳۹۱ ح ۲.

تفسیر «اطاعت کنید خدا را...» چیست؟

راوی گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی گفته‌ی خدای متعال: «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر (اوصیای پیامبر) را» و اینکه آیا اطاعت از علی به طور مستقل واجب است؟ سؤال نمودم.
حضرت فرمود: اطاعت رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – به طور جداگانه و مخصوص واجب شد، به دلیل فرمایش خدای متعال که: (من یطع الرسول فقل أطاع الله) [۱] «هر کس از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است»، ولی اطاعت از علی – علیه‌السلام – اطاعت از پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – است. [۲] .
– احتمال دارد که آیه‌ی مناسب با استدلال امام – علیه‌السلام – همان آیه‌ی نخستین باشد.
۲– ابوبصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی قول خدای عزوجل که می‌فرماید: (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) [۳] «خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر خود را فرمان برید» پرسیدم؟
فرمود: فقال نزلت فی علی بن أبی‌طالب و الحسن و الحسین – علیهم‌السلام –. [۴] درباره‌ی علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین – علیهم‌السلام – نازل شده است.
– توضیح: در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند و گرنه شامل تمام امامان دوازده گانه می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹.

[۲] تفسیر فرات: ۲۸، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۲۹۹ ح ۴۹.

[۳] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹.

[۴] اصول کافی: ج ۲ ص ۴۰ ح ۱.

تفسیر «به پیمانی که بسته‌اید وفا کنید...» چیست؟

سماعه گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی تفسیر فرمایش خدا که: (و أوفوا بعهدی أوف بعهدکم) [۱] «و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم» سؤال نمودم؟
حضرت فرمود: به پیمان ولایت علی بن ابی طالب – علیه‌السلام – که از ناحیه‌ی خدا واجب شده است وفا کنید تا در مقابل در وعده خود به بهشت برای شما وفا خواهم کرد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۴۰.

[۲] بحارالأنوار: ج ۳۶ ص ۹۷ ح ۳۵.

تأویل «شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید...» چیست؟

مفضل گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (بل تؤثرون الحیاهٔ الدنیا – و الآخرهٔ خیر و أبقی...)[۱] «بلکه شما زندگی دنیا را مقدم می‌دارید» سؤال نمودم. حضرت فرمود: مراد از حیات دنیا ولایت آنها است.

[و مراد] از «در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است».
فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - می‌باشد. (ان هذا لفی الصحف الأولی - صحف ابراهیم و موسی) «این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است. در کتب ابراهیم و موسی».[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی أعلی آیه‌ی ۱۷ و ۱۶.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۴۱۸، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۳۷۴ ح ۵۳.

تأویل سوال از زنده به گور شده

جابر جعفی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی کلام خدای عزوجل که می‌فرماید: (و اذا المؤءودة سئلت - بأی ذنب قتلت) [۱] «از زنده به گور شده سؤال خواهد شد» سؤال کردم.
حضرت فرمود: هر کس در راه مودت و محبت ما کشته شود از قاتل او بازخواست خواهد شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی تکویر آیه‌ی ۸ و ۹.

[۲] کنز جامع الفوائد: ۳۷۲، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۲۵۴ ح ۳.

تفسیر «سپس این کتاب...» چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تفسیر این آیه: (ثم أورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا) [۱] «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده‌ی خود به میراث دادیم» سؤال نمودم.
حضرت فرمود: تو چه می گوئی؟
عرض کردم: می گویم: مخصوص فرزندان فاطمه - سلام الله علیها - است.
حضرت فرمود: ولی کسی که شمشیر بکشد و مردم را به خویش دعوت کند (یعنی گمراهی) چه از اولاد فاطمه - سلام الله علیها - باشد چه نباشد داخل این آیه نمی‌شود.
عرض کردم: پس چه کسی داخل این آیه می‌شود؟
حضرت فرمود: آنکه به خود ظلم کرده است کسی است که مردم را نه به ضلالت، و نه به هدایت دعوت می کند.
و مقتصد از ما اهل بیت کسی است که عارف به حق امام باشد.
و سابق به سوی خیرات امام است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

[۲] الاحتجاج: ص ۲۰۴، بحارالأنوار: ج ۴۶ ص ۱۸۰ ح ۴۱.

تفویض چیست؟

زراره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردی از فرزندان عبدالله بن سبا قائل به تفویض است.
حضرت فرمود: تفویض چیست؟
عرض کردم: خدای تبارک و تعالی محمد و علی - صلوات الله علیهما - را خلق کرد سپس (امر خلق و تدبیر) را به آنها واگذار کرد، پس آفریدند و روزی دادند، و میراندند، و احیاء نمودند.
حضرت فرمود: دروغ گفت دشمن خدا، اگر نزد او رفتی این آیه از سوره‌ی رعد را برای او بخوان: (أم جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار) [۱] «آیا همتایانی برای خدا قرار دادند به خاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینش داشتند، و این آفرینشها بر آنها مشتبه شده است؟! بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز».
من نزد آن شخص رفتم، و به او خبر دادم و آیه‌ی مزبور را برای او خواندم، مثل اینکه سنگی به دهان او زدم که دیگر نتوانست هرگز سخن بگوید. (راوی گوید:) یا مثل اینکه به کلی گنگ شد. [۲].

پی نوشت ها:
[۱] سوره‌ی رعد آیه‌ی ۱۶.
[۲] بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۴۳ ح ۲۵.

تفسیر «کسیکه نامه عملش به دست راستش...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا: (فأما من أوتی کتابه بیمینه). [۱] «پس کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دهند» سؤال نمودم.
حضرت فرمود: او علی - علیه‌السلام - و شیعیان آن حضرت است که نامه‌های عملشان به دست راستشان داده می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:
[۱] سوره‌ی حاقه آیه‌ی ۱۹.
[۲] بحارالأنوار: ج ۳۶ ص ۶۷ ح ۹.

تفسیر «چرا که او بر کسانی که ایمان...» چیست؟

حماد بن عیسی در حدیث مرفوعه‌ای از امام صادق - علیه‌السلام - روایت می‌کند که: شخصی از آن حضرت درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: (انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون - انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون) [۱] «چرا که او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد، تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به او (خدا) شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند)».
حضرت فرمود: شیطان نمی‌تواند ولایت را از آنها زایل کند، اما گناهها و نظایر آن پس ممکن است تحت تأثیر شیطان - مانند دیگران - واقع بشوند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نحل آیه‌ی ۹۹ و ۱۰۰.

[۲] تفسیر العیاشی ۲: ۲۷۰، بحارالأنوار: ج ۶۰ ص ۲۰۰ ح ۱۲۳.

تأویل «شاخه آن در آسمان است»

عمرو بن یزید سابری گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تأویل این آیه: (أصلها ثابت و فرعها فی السماء) [۱] «ریشه‌ی آن (در زمین) ثابت و شاخه‌ی آن در آسمان است» سؤال کردم.

حضرت فرمود: اصل آن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و فرع او امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - و حسن و حسین - علیهماالسلام - میوه‌ی آن، و نه نفر از فرزندان حسین - علیه‌السلام - شاخه‌های آن، و شیعه برگهای او.

به خدا قسم؛ هرگاه یکی از شیعیان می‌میرد یکی از برگهای آن درخت می‌افتد.

گفتم: فرمایش خدای عزوجل: (تؤتی أکلها کل حین) [۲] «هر زمان میوه‌ی خود را می‌دهد» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: مراد آن چیزی است که از ناحیه‌ی علم امام برای شما در هر حج و عمره صادر می‌شود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۲۴.

[۲] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۲۵.

[۳] تفسیر العیاشی ۱: ۱۰۲، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۱۵۹ ح ۱.

تأویل «ستاره و گیاه برای او سجده...»

داوود رقی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تأویل و معنی فرمایش خدا: (ألشمس و القمر بحسبان) [۱] «خورشید و ماه با حساب منظمی می گردند» سؤال نمودم.

فرمود: ای داوود؛ از مطلب خاصی سؤال کردی پس قناعت کن به جوابی که به تو داده می‌شود، آفتاب و ماه دو نشانه و آیه از آیات خدا می‌باشند، که به امر خدا جریان دارد، سپس خداوند به آن دو مثال زد از برای کسی که بر علیه ما انقلاب (و کودتا) کرد، و حرمت ما را مورد تجاوز قرار داد، و به حق ما ظلم و ستم نمود.

داوود گفت: معنی: (هما بحسبان)؟ «آن دو با حساب منظمی می گردند» چیست؟

فرمود: آن دو در عذاب من هستند.

داوود گوید: گفتم: (و النجم و الشجر یسجدان) «و ستاره و گیاه (یا درخت) برای او سجده می کنند» چه معنی می‌دهد؟

فرمود: «ستاره» رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است، و «درخت» امیرالمؤمنین و ائمه - علیهم‌السلام - می‌باشند که حتی یک طرفة العین خدا را معصیت نکردند.

داوود گوید: گفتم: (و السماء رفعها و وضع المیزان) «و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون (در آن) گذاشت» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: «آسمان» رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌باشد که خداوند او را گرفت سپس او را به نزد خود به بالا برد، (و وضع المیزان) «و میزان و قانون (در آن) گذاشت». و «میزان (ترازو)» امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - است که او را منصوب

ساخت تا خلیفه‌ی بعد از پیامبر باشد.

گفتم: (أن لا تطغوا فی المیزان) «تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید)» چه معنی دارد؟

حضرت فرمود: یعنی در زمینه‌ی امامت طغیان نکنید و با امام مخالفت نکنید.

گفتم: (و أقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان) «و وزن را براساس عدل برپا دارید و میزان را کم نگذارید» چه معنی دارد؟

فرمود: یعنی از امام عادل اطاعت کنید؟ و چیزی از حق او را نادیده نگیرید.

گفتم: فرمایش خدا: (فبأی آلاء ربکما تکذبان...) «پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید شما ای گروه جن و انس»؟! چه معنی دارد؟

فرمود: یعنی کدام نعمت از نعمتهای مرا تکذیب می‌کنید؟ به محمد یا به علی – علیهماالسلام –؟ من به وسیله آن دو (بزرگوار) بر بندگان نعمت را ارزانی داشتم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی الرحمن آیه‌ی ۵ تا ۹ و ۱۳.

[۲] کنز الفوائد: ۳۱۹، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۳۰۹ ح ۱۲.

تعز من تشاء بر بنی‌امیه منطبق می‌شود؟

عبدالاعلی غلام آل سام گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – در مورد این آیه‌ی شریفه: (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء) [۱] «بگو: بارالها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌بخشی» سؤال نمودم، مگر نه اینکه خدای عزوجل به بنی‌امیه ملک عطا کرد؟

حضرت فرمود: این نیست که تو تصور کردی، خدای عزوجل به ما ملک عطا کرد، و بنی‌امیه آن را گرفتند، بسان مردی که پیراهنی داشته باشد، و دیگری آن را از او بگیرد، در این صورت این پیراهن ملک آن شخص نیست که آن را گرفته است (گر چه در اختیار دارد).

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه ۲۶.

تأویل «سوگند به خورشید...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی تأویل فرمایش خدا که می‌فرماید: (و الشمس و ضحاها) [۱] «قسم به خورشید و گسترش نور آن سوگند» سؤال نمودم.

فرمود: آفتاب رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – می‌باشد که خداوند به وسیله‌ی او برای مردم دینشان را توضیح داد و تبیین نمود.

عرض کردم: (و القمر اذا تلاها) «و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید».

فرمود : آن امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – می‌باشد.

عرض کردم: (و النهار اذا جلاها) «و به روز هنگامی که صفحه‌ی زمین را روشن سازد».

حضرت فرمود: آن امام از ذریه‌ی فاطمه – سلام الله علیها – است که از پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – می‌پرسد حضرت آن را بیان می‌کند، پس خداوند از او حکایت نمود و فرمود: (و اللیل اذا یغشاها) «و به روز هنگامی که صفحه‌ی زمین را روشن سازد».

عرض کردم: (واللیل اذا یغشاها) «و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند».

حضرت فرمود: آن ائمه جور و حکامان ستمگرند که منصب خلافت را به جای خاندان رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – در قبضه گرفتند، و جائی نشستند که اهل بیت پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به آن سزاوارتر بودند، و دین رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – را با ستم و ظلم آمیختند و پوشاندند، و این معنی فرمایش خدا است که فرمود: «و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند».

سپس فرمود: ظلمت و تاریکی شب روشنایی روز را می‌پوشاند.

(و نفس و ما سواها) «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده) و منظم ساخت».

فرمود: یعنی آن را آفرید و به آن صورت بخشید.

و فرمایش او: (فألهمها فجورها و تقواها) «سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».

یعنی: به او شناسانید و الهام نمود سپس او را مخیر نمود (و در انتخاب راه آزاد گذاشت) پس اختیار کرد، که (قد أفلح من زکاها)«هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد» یعنی نفس خود را (از فساد) پاک نمود.

(و قد خاب من دساها) «و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است» یعنی: اغوا نموده و در اختیار شیطان قرار داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شمس آیات ۱ تا ۱۰.

[۲] تفسیر القمی: ۷۲۶، بحارالأنوار: ج ۲۴ ص ۷۰ ح ۴.

تفسیر «بر او درود فرستید...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (صلوا علیه و سلموا تسلیما) [۱] «خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید»، سؤال کردم.

حضرت فرمود: درود بر او، و تسلیم در برابر آنچه که از ناحیه‌ی خدا آورده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۶.

[۲] المحاسن: ص ۲۷۱، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۶۰ ح ۴۶.

تا چه مدت ترک زیارت امام حسین جایز است؟

صفوان جمال گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: تا چه مدت ترک زیارت امام حسین – علیه‌السلام – جایز است؟
حضرت فرمود: بیش از یک ماه جایز نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۳۴.

تفسیر «یا اینکه مردم حسد می‌ورزند» چیست؟

ابوالصباح گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به این آیه که خدا فرموده: (أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله) [۱] «یا اینکه مردم در برابر آنچه خدا از کرمش به آنها بخشیده حسد می‌ورزند» پرسیدم.
حضرت فرمود: ای ابوالصباح؛ به خدا، ما هستیم آن مردم که حسد برده شده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۴.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۹۵ ح ۴.

تفاوت لباس حضرت علی و امام صادق چرا؟

حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق – علیه‌السلام – بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: اصلحک الله، شما فرمودی که: علی بن ابی‌طالب – علیه‌السلام – لباس زبر و خشن در تن می‌کرد، و پیراهن چهار درهمی می‌پوشید، و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نو می‌بینم؟
حضرت به او فرمود: همانا علی بن ابی‌طالب – علیه‌السلام – آن لباسها را در زمانی می‌پوشید که بدنما نبود، و اگر آن لباس را این زمان می‌پوشید به بدی انگشت‌نما می‌شد.
پس بهترین لباس هر زمان؛ لباس مردم آن زمان است، ولی قائم ما اهل بیت – علیهم‌السلام – زمانی که قیام کند همان جامه علی – علیه‌السلام – را پوشیده و به روش علی – علیه‌السلام – رفتار کند (چون آن حضرت نیز حکم فرمائی و زمامداری کند، و وظیفه امام زمان در حکومتش این است که خود را در ردیف مردم فقیر آورد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۲۷۴ ح ۴.

تأویل«این اعلامی است از خدا»

حفص گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – از معنی فرمایش خدا که می‌فرماید: (و أذان من الله و رسوله إلی الناس یوم الحج الأکبر) [۱] «و این اعلامی است از ناحیه‌ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر» پرسیدم.
حضرت فرمود: امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – فرمود: من اذان بودم (من اذان و اعلام کننده در میان مردم بودم).
(این حدیث مربوط به داستان خواندن آیات سوره‌ی برائت توسط امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – در حج اکبر است).

گفتم: پس معنی لفظ «حج اکبر» چیست؟

حضرت فرمود: بدین علت حج اکبر (بزرگترین حج) نامیده شد چون سالی بود که مسلمانان و هم مشرکین در حج آن سال شرکت کرده بودند، و بعد از این سال دیگر مشرکین در حج شرکت نکردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توبه: آیه‌ی ۳.

[۲] علل الشرایع: ۱۵۲، بحارالأنوار: ج ۳۵ ص ۲۹۳ ح ۹.

تفسیر «ای کسانی که ایمان آورده اید»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (یا أیها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا) [۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید! و (در برابر دشمنان نیز) پایدار باشید و (از مرزهای خود) مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید» پرسیدم.

حضرت فرمود: یعنی در برابر مصیبتها شکیبا باشید، و بر تقیه صبر کنید، و بر کسی که به وسیله‌ی او نجات پیدا می‌کنید ثابت قدم باشید، و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۲۰۰.

[۲] معانی الاخبار: ص ۳۶۹، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۳۹۶ ح ۱۹.

تفسیر «بر او درود فرستید...»

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (صلوا علیه و سلموا تسلیما) [۱] «خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید»، سؤال کردم.

حضرت فرمود: درود بر او، و تسلیم در برابر آنچه که از ناحیه‌ی خدا آورده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۶.

[۲] المحاسن: ص ۲۷۱، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۶۰ ح ۴۶.

تا چه مدت ترک زیارت امام حسین جایز است؟

صفوان جمال گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: تا چه مدت ترک زیارت امام حسین - علیه‌السلام - جایز است؟

حضرت فرمود: بیش از یک ماه جایز نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۳۴.

تنها آتش در عذاب اخروی کافی نیست؟

زندیق گفت: پس خبر ده مرا: آیا کافی نیست در عذاب جهنم اینکه خداوند گناهکاران را تنها با آتش عقوبت کند، و دیگر نیازی به مارها و عقربها نباشد؟

حضرت فرمود: خداوند با آتش کسانی را عذاب می‌کند که مدعی بودند که آتش از مخلوقات خدا نیست بلکه شریک او است که آفریده است، و خدا بر آنان عقربها، و مارها را در آتش مسلط می‌کند تا نتیجه‌ی شوم کار آنها را به آنها بچشاند، و جزای انکار اینکه خدا آتش را آفریده است، به آنان بدهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۷.

تفسیر «به زودی خواهند دانست»

عمر بن عبدالعزیز از عبدالله بن نجیح روایت کرد، که به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فرمایش خدا که می‌فرماید: (کلا سوف تعلمون - ثم کلا سوف تعلمون) [۱] «چنین نیست که می‌پندارید، (آری) به زودی خواهید دانست! باز چنان نیست که شما می‌پندارید؛ به زودی خواهید دانست»! چه معنی دارد؟ (و تکرار این جمله به خاطر چیست)؟

حضرت فرمود: یعنی یک بار در این سرا به او گفته می‌شود، و یک بار دیگر روز قیامت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی تکاثر آیه‌ی ۳ و ۴.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵۳ ص ۱۲۰ ح ۱۵۶.

تناسخ ارواح صحیح است؟

زندیق به حضرت صادق - علیه‌السلام - گفت: خبر ده مرا از آنان که قائل به تناسخ ارواح شدند چه دلیلی در این زمینه دارند؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: کسانی که قائل به تناسخ ارواح شدند، دین را پشت سر خود قرار دادند، و گمراهیها را برای خود جلوه دادند، و خود را در شهوتها وارد کردند، مدعی شدند که آسمان خالی است، و چیزی که گفته می‌شود در آن نیست، و مدبر این جهان به شکل مخلوقین است به دلیل آنچه که روایت شده است که خداوند آدم را به شکل خود آفریده است، و نه بهشتی هست و نه جهنم، و نه حشر و نه نشری.

و قیامت نزد آنها عبارت است از خروج روح از قالب خود و ورود آن به کالبد و قالب دیگری، پس اگر در قالب نخستین خوب و نیکوکار باشد، در قالب بهتری برگردانده می‌شود، که آن بهتر است و در دنیا در درجه‌ی عالی‌تری می‌باشد.

و اگر بد و یا بی‌معرفت باشد روح او پس از مفارقت به کالبد پاره‌ای از چهارپایان زحمتکش و خسته در دنیا، یا حشرات مسخ شده و بد صورت وارد می‌شود.

اینان مدعی شدند که نه نمازی بر آنها واجب است و نه روزه‌ای و نه چیزی از عبادات پیش از آنچه بر آنها شناختش واجب است. و مدعی شدند تمامی شهوتهای دنیا برای آنها مباح است، یعنی می‌توانند با تمامی زنان نزدیکی کنند، چه خواهران، و چه دختران و چه خاله‌ها، و چه زنان شوهردار و همچنین خوردن گوشت مردار، و شراب، و خون (را مباح می‌دانند).

و لذا تمامی فرقه‌ها، گفته‌ها و عقاید آنها را تقبیح نمودند و تمامی ملتها آنها را لعنت کردند.

و هنگامی که از آنها دلیل خواسته شد از طریق مستقیم حق خارج شدند، و تورات سخن آنها را تکذیب نمود، و قرآن آنها را لعنت کرد.

و اضافه‌ی بر آن مدعی شدند که خدایشان از قالبی به قالب دیگر جابجا می‌شود، و مدعی شدند که ارواح ازلی همان است که در آدم می‌باشد، و همین طور تا به امروز به شخصی پس از شخص دیگر منتقل می‌شود، و اگر اینها مدعی هستند که خالق به شکل مخلوق می‌باشد، چگونه می‌توان ثابت کرد که یکی از آن دو خالق دیگری است؟

و نیز گفتند: که فرشته‌ها از فرزندان آدم می‌باشند.

هر کس که در عالی‌ترین حد دینشان باشد و از مرحله‌ی امتحان و آزمایش و تصفیه خارج شده است او فرشته است.

شما از جهتی خیال می‌کنید آنها نصاری هستند، و از جهتی خیال می‌کنید دهری و طبیعی می‌باشند.

اینها می‌گویند: چیزها بر چهره‌ی حقیقی خود نیستند و بر آنها لازم است که گوشت نخورند، زیرا تمامی چهارپایان از فرزندان آدم می‌باشند که در شکلهای حقیقی خود نیستند پس جایز نیست از گوشت خویشاوندان خود بخورند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۶ - ۱۷۹.

تفسیر فرمایش خدا: «و کسی که انکار کند آنچه را باید به...» چیست؟

عبید بن زراره گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله) [۱] «و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: مراد ترک نماز است که به آن اقرار کرده است.

عرض کردم: پس اگر عمل را کم‌کم ترک کند تا جایی که همه‌ی آن را یک جا ترک کند، وضعش چگونه است؟

حضرت فرمود: از مصادیق آن ترک نماز است عمدا، نه به خاطر مستی و یا بیماری [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵.

[۲] المحاسن: ص ۷۹، بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۲۱۹ ح ۳۸.

تفسیر«در هیچ کار شایسته‌ای...»

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (و لا یعصینک فی معروف) [۱] «و در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند» سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: آنچه خدا بر آنها واجب نمود از نماز و زکات و آنچه به آنها از خیر و نیکی دستور داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ممتحنه آیه‌ی ۱۲.

[۲] تفسیر القمی: ص ۶۷۷، بحارالانوار: ج ۷۹ ص ۷۷.

تفسیر «در آن شب هر امری...»

هشام گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خداوند متعال در کتابش فرموده است: (فیها یفرق کل أمر حکیم) «در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد» معنی و تفسیر این کلام چیست؟

حضرت فرمود: مراد شب قدر است که خداوند می‌نویسد در آن، نام حاجیان و هر چه در آن سال واقع می‌شود از توفیقها و خذلانها (ی موجب طاعت و معصیت) و مرگ و حیات، و معذلک خداوند پدید می‌آورد و واقع می‌سازد در شبانه روز آنچه اراده می‌فرماید، و سپس به آگاهی صاحب زمین می‌رساند.

حارث بن مغیره بصری گوید: عرض کردم: صاحب زمین کیست؟

حضرت فرمود: صاحب شما (یعنی امام - علیه‌السلام -). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ص ۲۲۱، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲۲ ح ۵۱.

تفسیر «کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای بدهد...»

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: معنی فرمایش خدای متعال: (من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له أضعافا کثیرة) [۱] «کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای بدهد، تا آن را برای او، چندین برابر کند» چیست؟

حضرت فرمود: صله (و رساندن حق مالی به) امام است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۴۵.

[۲] ثواب الاعمال: ص ۹، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۱۵ ح ۳.

تفسیر «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به...» چیست؟

حسن بن موسی گوید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که از امام صادق - علیه‌السلام -درباره‌ی معنی فرمایش خدای متعال: (الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل) [۱] «و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند» سؤال شد.

حضرت فرمود: مراد رساندن حق مالی به امام است چه کم باشد چه زیاد.

سپس حضرتش فرمود: هدف از این کار چیزی جز تطهیر و پاک ساختن شما نیست. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۱.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۰۹، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۱۶ ح ۵.

تفسیر «و هر کس داخل آن (خانه‌ی خدا) شود در امان...»

۱- علی بن عبدالعزیز گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم: فرمایش خدا: (آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا) [۱] «(در آن)، نشانه‌های روشن (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [خانه‌ی خدا] شود، در امان خواهد بود» در حالی که در آن مرجئی، و قدری و حروری و زندیقی که به خدا ایمان ندارد داخل می‌شود، چگونه است؟

حضرت فرمود: خیر، هرگز آنها کرامتی ندارند. (یا تنها داخل شدن در مسجد الحرام کرامت نمی‌آورد).

عرض کردم: پس چه معنی دارد؟

فرمود: مراد هر کسی است که وارد شود (به مسجدالحرام) در حالی که معرفت به حق ما داشته باشد، همان طوری که معرفت به حرمت مسجد الحرام داشته باشد، در این صورت از گناهانش خارج می‌شود، و همّ دنیا و آخرتش کفایت می‌شود. [۲] .

- توضیح: مرجئه و قدریه از فرق و گروههای گمراهی هستند که در قرن اول و دوم اسلامی پیدا شدند، و حروری خوارج هستند.

۲- عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرمایش خدا در آیه: (و من دخله کان آمنا) «و هر کس داخل آن [خانه‌ی خدا] شود، در امان خواهد بود» سؤال کردم که مراد خانه‌ی کعبه است یا حرم؟

حضرت فرمود: از مردم هر کس به عنوان پناه گرفتن وارد حرم بشود در امان است.

و هر کس از مؤمنین به عنوان پناه گرفتن وارد کعبه شود از غضب خدا در امان است.

و هر کدام از وحوش و درندگان و پرندگان داخل حرم شود از ترسانیدن و اذیت در امان است تا وقتی که از حرم خارج شود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ص ۱۹۰، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۶۹ ح ۷.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸۹، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۷۴ ح ۱۳.

تفسیر «قیاما للناس» چیست؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - راجع به تفسیر و معنی (جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس) [۱] «خداوند خانه‌ی کعبه را خانه‌ی احترام قرار داد برای قیام مردم (یعنی مصالح آنان)» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی آن را برای (اصلاح) دین و دنیایشان قرار داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۹۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۴۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۶۵ ح ۴۳.

تفسیر «در آن، نشانه های روشن است»

ابن‌سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (فیه آیات بینات) [۱] «در آن نشانه‌های روشن است» سؤال نمودم که این آیات چیستند؟
حضرت فرمود: مراد مقام ابراهیم - علیه‌السلام - که هنگامی که روی آن ایستاد، قدمهایش در آن مکان اثر گذاشت - و حجر، و منزل اسماعیل است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸۷، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۳۲ ح ۳.

تفسیر «و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق...» چیست؟

ابوالصباح کنانی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدای عزوجل: (و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب ألیم) [۱] «و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می‌چشانیم» سؤال نمودم؟
حضرت فرمود: (ظلم در این آیه) هر ظلمی است که به وسیله‌ی آن به خود در مکه ظلم می‌کند، مانند سرقت یا ستم به کسی یا چیزی از انواع دیگر ستم، همانا من آن را الحاد می‌دانم و به همین جهت از سکونت در حرم نهی می‌شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حج آیه‌ی ۲۵.

[۲] علل الشرایع: ص ۴۴۵، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۸۰ ح ۲۴.

تفسیر «سپس از همان جا که مردم کوچ می‌کنند،...»

رفاعه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرمایش خدا: (ثم أفیضوا من حیث أفاض الناس) [۱] «سپس از همان جا که مردم کوچ می‌کنند (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید» سؤال کردم.
حضرت فرمود: ساکنان سرزمین حرام (مکه) به هنگام حج در مشعر وقوف می‌کردند در حالی که سایر مردم در عرفه وقوف می‌کردند، و به سوی مشعر افاضه و حرکت نمی‌کردند مگر هنگامی که اهل عرفه را می‌دیدند.
و مردی بود که نامش ابوسیار بود، و درازگوش رهواری داشت که پیش از اهل عرفه به سوی مشعرالحرام حرکت می‌کرد، پس هرگاه ساکنان سرزمین حرام او را می‌دیدند به سوی منی حرکت می‌کردند، و لذا خدا به آنها دستور داد که مثل سائر مردم در عرفه وقوف کنند، از آن به سوی مشعرالحرام سپس به سوی منی حرکت کنند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۹۹.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۹۷، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۵۵ ح ۲۹.

ترکیب بدن چگونه است؟

سالم ضریر گوید: یک نصرانی از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به ترکیب بدن پرسید.

حضرت فرمود: خداوند انسان را بر دوازده قسمت و با دویست و چهل و شش استخوان و سیصد و شصت رگ آفریده است.

اما رگها؛ همه‌ی بدن را آبیاری می‌کنند، و استخوانها پیوستگی آن را حفظ می‌کنند، و گوشت استخوانها را حفظ می‌کند، و عصب پیوستگی گوشت را حفظ می‌کند.

و در دستان او هشتاد و دو استخوان قرار داد، در هر دستی چهل و یک استخوان: سی و پنج استخوان در کف دست او، و در ساعد او دو استخوان، و در بازوی او یک استخوان، و در کتف او سه استخوان، این چهل و یک استخوان.

و همچنین است در دست دیگر.

و در پای او چهل و سه استخوان است: سی و پنج استخوان از آنها در قدم او، و دو استخوان در ساق او، و سه استخوان در زانوی او، و یک استخوان در ران او، در باسن دو استخوان.

و همچنین است در پای دیگر.

و در پشت او هیجده مهره‌ی استخوانی وجود دارد، و در هر کدام از دو طرف او نه دنده، و در گردن او هشت استخوان.

و در سر او سی و شش استخوان، و در دهانش بیست و هشت، و سی و دو استخوان (به صورت دندان وجود دارد).

- توضیح: اینکه امام - علیه‌السلام - در مورد استخوانهای دهان (یعنی دندانها) دو رقم ذکر فرموده‌اند، و این مربوط می‌شود به دو مقطع از عمرتزکیه‌ی ماهی چگونه است؟

زندیق به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: ماهی مردار است. [پس چگونه با صرف مردن خوردنش حلال است].

حضرت فرمود: تزکیه‌ی ماهی به وسیله خارج کردن آن به صورت زنده از آب، و مردنش در خارج آب است، برای این که ماهی خون ندارد. و همچنین است ملخ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المناقب: ج ۳ ص ۳۷۹، بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۲۱۸ ح ۴.

تفسیر (ثم قضی أجلا...) چیست؟

حمران گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدا: (ثم قضی أجلا و أجل مسمی عنده) [۱] «سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است)» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: نام آورده شده همان است که در آن شب به فرشته‌ی مرگ اعلام شده است. و این همان است که خداوند فرمود: (اذا جاء أجلهم فلا یستأخرون ساعهٔ و لا یستقدمون) [۲] «هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود)، نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه پیشی می‌گیرند». و این همان است که شب قدر به ملک الموت اعلام شده است.

و دیگری آن است که بستگی به مشیت خدا دارد، اگر خواست آن را جلو می‌اندازد، و اگر خواست آن را به عقب می‌اندازد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انعام آیه‌ی ۲.

[۲] سوره‌ی یونس آیه‌ی ۴۹.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۵۴، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲۵ ح ۶۰.

ث

ثواب ذکر

حضرت سلیمان در عصر خویش صاحب حکومتی بود که هیچ چیز از سیطره‌ی قدرتش خارج نبود. هیچ کس قبل و بعد از او به چنین حکومتی نرسیده و نخواهد رسید. سلیمان بر بشر، پرندگان، حیوانات وحشی، اجنه و شیاطین حکومت می‌کرد، و چنین حکومتی به قول خود حضرت سلیمان، به هیچ کس نخواهد رسید؛ چرا که او از خدای متعال چنین خواست: «رب اغفرلی و هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی [۱]؛ پروردگارا مرا ببخشا و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد». از دایره‌ی ملک و پادشاهی سلیمان، فقط سرزمین سبأ خارج بود که آن هم جزوش شد. روزی سلیمان از جایی عبور می‌کرد. با خود گفت: خداوند لطف بزرگی در حق من کرده که حکومتی با این وسعت در اختیارم نهاده است. ناگهان باد صدایی را به گوش سلیمان رساند که می‌گفت: ثواب یک «سبحان الله» گفتن از تمام این حکومت تو بیشتر است.

از این جا معلوم می‌شود که در آخرت چه حسرتی گریبان‌گیر انسان‌هایی می‌شود که اوقات فراغت خود را با یاد خدا و گفتن سبحان الله پر نکرده‌اند؛ چه رسد به این که خدای ناکرده زبان به چیزهایی آلوده کرده باشند که سؤال و جواب در پی دارد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: زبان خود را به تسبیح مشغول کنید، هم چنین در روایت آمده است: «اذا قال العبد سبحان الله سبح معه مادون العرش [۲]؛ وقتی بنده‌ای تسبیح می‌گوید مادون عرش همه با او تسبیح می‌گویند».

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌---------------

پی نوشت ها:

[۱] ص، آیه ۳۵.

[۲] بحارالأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۶.

ثواب نماز در شهر مدینه و در مسجد پیامبر اکرم یکسان است؟

ساباطی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم آیا ثواب نماز در شهر مدینه و در مسجد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - یکسان است؟

حضرت فرمود: خیر، نماز در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - معادل هزار نماز است، و نماز در شهر مدینه مانند نماز در سایر شهرها است. [۱].

‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌------------

پی نوشت ها:

[۱] کامل الزیارات: ص ۳۰، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۸۱ ح ۹.

ثواب کسی که یک روز از ماه شعبان روزه بگیرد؛ چیست؟

ثواب کسی که یک روز از ماه شعبان روزه بگیرد؛ چیست؟

ثواب کسی که پنج (مرتبه) حج کند چیست؟

ابن عمیره از حضرمی روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: ثواب کسی که پنج (مرتبه) حج کند چیست؟

حضرت فرمود: هر کس پنج مرتبه حج کند خداوند هرگز او را عذاب نخواهد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ج ۱ ص ۱۹۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۰ ح ۷۶.

ثواب نماز در مسجد النبی چیست؟

مرازم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی ثواب نماز در مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کردم.

حضرت فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در این زمینه فرمود: یک نماز در مسجد الحرام معادل با هزار نماز در مسجد من است.

سپس فرمود: خداوند مکه را برتر قرار داد، و بخشی از آن را بر بخش دیگر برتری داد، خداوند متعال فرمود: (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی) [۱] «و (برای تجدید خاطره) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

و فرمود: خداوند اقوام و گروهائی را برتر قرار داد و مردم را دستور داد تا از آنها پیروی کنند، و در قرآن به محبت و دوست داشتن آنها دستور داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۵.

[۲] کامل الزیارات: ص ۲۱، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۴۱ ح ۸.

ج

جوشیدن آب از چاه خشک شده

می گویند: ابوعبدالله بلخی در سفری با امام صادق علیه‌السلام بود. در راه مردم تشنه شدند، حضرت به ابوعبدالله بلخی گفت: «بنگر و ببین آیا چاهی را می بینی؟» بلخی چاهی را پیدا کرد که هیچ آبی در آن نبود. سپس اما صادق علیه‌السلام بر لبه‌ی چاه رفت و گفت: «ای چاه! از آنچه خدا در تو قرار داده است ما را سیراب کن.» پس ناگهان آب شیرینی از آن چاه شروع به جوشش کرد و همه از آن آشامیدند.

بلخی گوید: «مانند سنت موسی در میان شما جاری است؟»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «آری الحمدلله.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

جابر بن حیان

کنیه‌اش ابوعبدالله و یا ابوموسی [۱] ، معروف به صوفی [۲] ، شیمی دان بزرگ اسلامی است که در اصل خراسانی، لیکن محل تولدش تحقیقا معلوم نشده، ولی تمام مورخین معتبر تقریبا متفق‌اند که او یا در طوس خراسان، در شمال شرقی ایران، یا در حران عراق متولد شده. بعضی از مستشرقین که به شرح حال او پرداخته‌اند، احتمال می‌دهند، طوس مسقط الراس او باشد. تمام ثقات متفق‌اند که او قسمتی از زندگی خویش را در شهر کوفه گذرانیده و با برامکه و وزراء هارون الرشید دوست بوده.وستنفلد [۳] مستشرق، یا دیگری وی را از صائبی‌های حران می‌داند. در بلو [۴] یکی دیگر از مستشرقین، در کتاب «کتابخانه شرقی»، نیز همین عقیده را دارد.

غریب‌ترین مطلبی که از اقوال اروپاییانی که به شرح زندگانی جابر پرداخته اند به دست می‌آید، منسوب داشتن او به اشبیلیه اندلس است. آنان فقط این یک اشتباه را ننموده‌اند؛ بلکه گاهی از او به عنوان مشهورترین امراء و فلاسفه عرب و در جای دیگر یک نفر عرب، بدون هیچ صفت دیگر، و در جای دیگر پادشاه عرب و یا پادشاه عجم و حتی پادشاه هند، نام برده‌اند. این اختلاف حکایت می کند که اروپاییان، تا چندی قبل، شخصیت جابر را تحقیق نکرده بودند و تمام معلومات آنان راجع به وی، منحصر به این بوده که او شرقی، و غالبا عقیده داشته‌اند که او عرب بوده است؛ در صورتی که جابر ایرانی است و فقط به مکتب شیمی عرب انتساب دارد. [۵] .

حیان، پدر جابر، اصلا خراسانی و در طوس داروخانه داشته، و طرف اعتماد همگان بود، و پیوسته به کار داروگری سرگرم، اما در عین حال مرد سیاست هم بوده چون با ابومسلم خراسانی، همکاری محرمانه داشته است. عمال بنی‌امیه وی را می‌شناختند و می‌دانستند که او عقیده شیعی دارد، و از پیروان خاندان نبوت است؛ ولی تحت تعقیب قرار نگرفته، فقط وقتی روابط محرمانه او را با ابومسلم، دریافتند غافلگیرش نموده و به قتلش رسانیدند.

حیان در خراسان کشته شد و پسرش جابر که بسیار جوان بود، با سپاهیان شیعه از خراسان به کوفه آمد، و از آن جا به مدینه طیبه به خدمت حضرت باقر علیه‌السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که امام پنجم (ع) از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسرش حضرت صادق علیه‌السلام سپرد.

جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صاق (ع) قرار گرفت، و بنا بر سوابق شیعه زادگی و ارادت موروثی خانوادگی لطف و محبت امام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه زاد، در خانه حضرت صادق (ع) به سر می‌برد.

دائرة المعارف بریتانیا، درباره جابر بن حیان چنین می‌نویسد: از مشهورترین علمای طبیعی در قرن دوم هجری، جابر بن حیان است. او علوم پنهانی را از امام صادق (ع) فرا گرفت، ولی بعید نیست که علم شیمی [۶] را از آن محضر نیاموخته باشد.

روشن نیست که دائرة المعارف بریتانیا این نظریه را بر اساس چه مدرکی بیان کرده، در حالی که خود جابر اعتراف می‌کند که هر چه فراگرفته از حضرت صادق علیه‌السلام است و جز او استادی نداشته است. [۷] .

در کتاب «دائرة المعارف دانش بشر» آمده است که ابوموسی جابر بن حیان بن عبدالله کوفی، فیلسوف و شیمی‌دان معروف، معروف، متولد کوفه بوده، ولیکن اصلا از خراسان است.

وی با برامکه درآمیخت و با جعفر بن یحیی برمکی دوست شد. تصنیفات جابر را تا پانصد جلد گفته‌اند، ولی بیشتر آن‌ها از دست رفته است. از تألیفات او اسرار الکیمیا و تصحیحات کتب افلاطون و الخواص و صندوق الحکمه است.

جابر در کشورهای اروپایی به واسطه‌ی کتبی که در آغاز رنسانس [۸] ترجمه شد، شهرت فراوان دارد، وی کسی است که الکل را کشف کرد و آن را «زیت الزاج» نامید. کتب جابر مقداری از ترکیبات شیمیایی را در بردارد که قبل از وی مجهول بوده است؛ و

جابر نخستین کسی است که عمل شیمیایی «تقطیر» و «تبلور» و سایر خواص فیزیکی را نوشته و شرح داده است.

جابر در طوس درگذشت. او در نوشته‌هایش چنین تصریح کرده که در این علوم شاگرد حضرت امام جعفر صادق (ع) بوده است، و در همه جا امام را به عنوان «(قال) سیدی جعفر الصادق»، و امثال این عبارات و با تجلیل فراوان نام برده است. [۹] .

جابر در عداد شاگردان مکتب امام صادق علیه‌السلام یاد می‌گردد، و او خود در پاره‌ای از آثارش، بدین نکته تذکر می‌دهد که اطلاعات مبسوط علمی خویش را از محضر آن معلم کبیر فراگرفته است.

دکتر زکی نجیب محمود می‌گوید: حقیقت مطلب آن است که جابر، هم شیعه هم فیلسوف و هم شیمی‌دان بوده است. او در سیاست، شیعه، در بحث و استدلال، فیلسوف، و در علم و دانش، شیمی‌دان بود.

درباره‌ی نام «جعفر» که در نوشته‌های جابر فراوان آمده و با عنوان «سیدی» (سرورم) به او اشاره شده است، گروهی ادعا کرده‌اند که منظور او همان جعفر بن یحیی برمکی است. اما، به اعتقاد شیعیان، منظورش امام جعفر صادق (ع) می‌باشد. گفته دوم درست‌تر به نظر می‌رسد، زیرا جابر شیعه بوده است، و هیچ استبعادی ندارد که به سیادت و سروری یک امام شیعه‌اعتراف کند. به علاوه، بسیاری از منابع تاریخی نیز این شخص را، بی‌هیچ تردیدی، امام جعفر صادق (ع) دانسته‌اند. مثلا، حاجی خلیفه، در کتاب کشف الظنون، همه جا، نام جابر را با عبارت «شاگرد امام جعفر صادق (ع)» ذکر می‌کند و جابر، خود، در مقدمه کتاب «الحاصل» می‌گوید:... این کتاب را الحاصل نامیدم زیرا، سرورم جعفر بن محمد، صلوات الله علیه، روزی به من فرمود: حاصل و سود این همه کتاب (کتاب‌های نوشته شده به وسیله جابر) چیست؟... لذا، من این کتاب را نوشتم و سرورم آن را الحاصل نامید... پر واضح است که این همه احترام و بزرگداشت نمی‌توانسته نسبت به شخصی برمکی ابراز شده باشد؛ زیرا جابر خود در دستگاه هارون الرشید مقام و موقعیتی ممتاز داشت و از این جهت همپایه برمکیان بود. بنابراین، چنین احترام و بزرگداشتی جز از جانب یک نفر شیعه نسبت به امام خود نمی‌تواند باشد. [۱۰] .

جابر بن حیان از آن عده انگشت شمار تاریخ است که در نبوغ و عبقریت ممتاز و سرشناس بوده است. تاریخ بشریت، در طول اعصار و قرون از انسان‌های بسیاری، سخن می‌گوید، ولی از میان این گروه عظیم ممتاز، عده معدودی را به عنوان «اعجوبه» نام می‌برد، و یکی از آن اعجوبه‌های دوران، همان جابر بن حیان است.

جرجی زیدان در مجله الهلال می‌گوید: جابر از شاگردان معروف امام صادق علیه‌السلام بوده است. این نابغه بزرگ از کبار علمای شیعه از و نوادر زمان حضرت صادق (ع) است و شهرت بسیاری دارد. جزء مفاخر علمی آن دوره بوده، و اهمیت او بیشتر به تجربه او در دانش شیمی تکیه دارد، و این شهرت با ترجمه پاره‌ای از آثار او به زبان‌های خارجی از محدوده جهان عرب و دنیای اسلام، فراتر رفته و به مغرب زمین نیز کشیده شد. [۱۱] .

و همچنین در کتاب تاریخ هیئت می‌نویسد: در میان یونانیان یک نفر هم پیدا نشد که در علم شیمی از طریق تجربه وارد شود، ولی در اسلام صدها از این قبیل اشخاص یافت شده‌اند.

آقای دهخدا آورده است: جابر میان فرنگیها به اسم «جبر» (Geber)، معروف به کتابی (لاتینی کتاب الخالص) مشهور می‌باشد. جابر در لاتینی مؤلفات بسیار دارد که به نام «جبیر» منسوب شده است.

اختلاف میان جابر و جبیر باعث شده که بعضی از مؤلفین اخیر گفته‌اند که این دو اسم‌متعلق به دو نفر است؛ ولی پروفسور هلمیارد [۱۲] ، ثابت نموده که جابر بن حیان همان است که در میان فرنگیها به نام جبیر معروف می‌باشد و تمام کتبی که در لاتینی به نام دومی منسوب است، ترجمه یا اقتباساتی از مؤلفات دانشمندی (جابر) است که اصلا ایرانی بوده و به عرب نسبت دارد.

در قرن هشتم مسیحی (قرن دوم هجری) جابر بن حیان در دربار خلیفه وقت، هارون الرشید، در بغداد می‌زیسته و با برامکه روابط صمیمانه داشته و از شرح حالش معلوم می‌شود که علاقه وی به آنان، بیش از علاقه او به خلیفه بوده است. چه برامکه به علم شیمی

اهمیت فراوان می‌دادنـد، و این علم را بـا دقت و تحقیق، تحصـیل می کردنـد. جابر در کتاب «خواص» خود بسـیاری از محاوراتی که میان او و برامکه در شـرح و تفصـیل این علم به عمل آمـده، ذکر کرده و «قفطی» در شـرح حال جابر، در «تاریخ الحکماء» گوید: او در تمـام رشـته‌های علوم عصـر خود، خصوصا علم شـیمی سـرآمد گردیـد. و ظاهرا از علم طب و طریق معالجات هم بهره‌ای داشـته، چون در زمان او علم شیمی در اعمال طبی به کار می‌رفته است.

در «مطارح الانظار» می‌نویسد: جابر بن حیان مکنی به ابوموسـی بوده، و از حکمای سده دوم هجری، و از شاگردان امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام می‌باشد؛ و در کتاب رسائل و مخترعات او را نام برده است.

پروفسور برتلو [۱۳] شـیمی‌دان معروف فرانسوی، و صاحب کتاب تاریخ شـیمی در قرون وسطی، اسم جابر را نسبت به تاریخ شیمی، مثل اسم ارسـطو نسبت به تاریخ منطق می‌داند. گویا جابر نزد برتلو، نخستین شخصی باشد که برای علم شیمی قواعدی علمی، وضع کرده است که همواره در تاریخ دنیا با نام او مقرون است. [۱۴] .

ابن‌نـدیم در الفهرست گفته: ابوعبـدالله جابر بن حیان کوفی که معروف به صوفی است، مردم درباره‌ی وی اختلاف کرده‌انـد. شـیعه معتقدنـد که او از بزرگان ایشان و یکی از ابواب است، و وی را از اصـحاب حضـرت صادق علیه‌السـلام، و از اهل کوفه می‌دانند؛ و دسـته‌ای از فلاسـفه او را از خود دانسته‌اند، و در منطق و فلسفه مصنفاتی دارد؛ و زرگران و نقره‌سازان می گویند که ریاست آنان در آن عصـر به وی منتهی شده، و کار وی پوشـیده بوده و در شهرها می گشته و از خوف سلطان در جایی مستقر نمی‌شد. و نیز گفته‌اند که جابر در زمره برامکه بود و با جعفر بن یحیی برمکی مربوط بوده، و کسانی که این عقیـده ارا دارنـد، می گوینـد که مقصودش از کلمه «سـیدی جعفر»، جعفر برمکی است؛ و شـیعه می گوینـد که مقصودش حضـرت صـادق علیه‌السـلام است. و یکی از ثقـات اهل صنعت، برای من حکـایت کرد که جـابر در شارع باب الشام در درب معروف به درب «الـذهب» نزول کرده بود. و همین مرد گفت که بیشتر اوقات جابر در کوفه بوده و در آن جا، به مناسبت پاکی هوا، مشغول کیمیاگری بود؛ و همین شخص نقل کرد: خانه‌ای که در آن، هـاون طلاـیی که در حـدود دویست رطـل وزن داشت، یافتنـد، خانه جابر بن حیان بوده است. و در آن خانه جز همان هاون طلایی چیز دیگری یافت نشد. و این واقعه در زمان عزالدوله پسـر معزالدوله واقع شد. و ابوسـبکتکین دسـتار گفت: کسـی که آن را تحویل گرفت، من بودم.[۱۵] .

پی نوشت ها:

[۱] در لغت نامه دهخـدا در ذیل حالات جابر بن حیان در پاورقی چنین آمده است: «یکی از مورخین اسم او را ابوعبدالله، و دیگران می گوینـد ابوموسـی بوده است، و هر گـاه این دو روایت صـحیح باشـد دلاـلت دارد که جابر دو پسـر داشـته یکی عبـدالله و دیگری موسی».

نویسـنده گوید: گمان نمی کنم این پاورقی از مرحوم دهخدا باشد، چون ایشان مردی فاضل، محقق، و متتبع بودند و بدون شک این مقـدار تفـاوت بیـن نـام و کنیـه را می گذاشـتند، و از طرفی ایشـان می‌دانسـتند کـه عرب برای کودکانشـان نـام و کنیـه و لقب تعیین می کردند، و اگر کسی را ابوموسی یا ابوعبدالله می گفتند، دلیل بر این نبود که باید فرزندی به نام عبدالله یا موسی داشته باشد.

احتمال می‌دهم که این اشتباه از هیئت نشر و تصحیح لغت نامه باشد.

[۲] دکتر فیلیپ خلیل حتی می گوید: اول کسـی که عنوان صوفی یافت جابر بن حیان بود که در کار زهد روش خاص داشت، و در علوم غریبه مشهور بود. (تاریخ عرب، ص ۵۵۴).

[۳] Wustenfeled.

[۴] D,herbelot.

[۵] لغت نامه دهخدا، حرف ج، ذیل جابر بن حیان.

[۶] شیمی، علمی است که از خواص داخلی و خصوصی اجسام بحث می کند.

[۷] دانشمندان نامی اسلام ص ۹۴.

[۸] رنسانس: در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ پدید آمد، که تولد آن در ایتالیا، و نمو آن در فرانسه و آلمان، و انتشار آن به همه نقاط اروپا رسید. در صنایع و ادبیات و هنر تغییرات شگرفی پدید آمد که تاکنون آثاری چون شاهکارهای دوره‌ی رنسانس به وجود نیامده است. در این دوره هنر هنرمندان به کمال رسید، و یادگارهای ارزنده‌ای از ادبیات جهان کهن کشف شد. با اختراع چاپ، اندیشه‌های بشر، منتشر گردید و آثار علمی و ادبی و هنری بدیع به جا ماند.

[۹] دائرة المعارف دانش بشر، ص ۱۲۰.

[۱۰] تحلیلی از آرای جابر بن حیان، صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

[۱۱] مجله الهلال، ج ۸، سال دهم.

[۱۲] Holmyard.

[۱۳] Berthelot.M-,(۱۹۰۷ - ۱۸۲۷ م) شیمی‌دان معروف و سیاستمدار مشهور فرانسوی، مؤلف آثاری در باب ترکیب مواد آلی درباره ترموشیمی.

[۱۴] لغت نامه دهخدا، حرف ج، ذیل جابر بن حیان، نقل شده از آقای محمود عرفان، مترجم مقاله اسماعیل مظهر.

[۱۵] فهرست ابن الندیم، ص ۴۹۸.

جعفر بن عفان طائی

شیخ کشی فرموده: او همان است که وارد شد بر حضرت صادق (ع) هنگامی که زید شحام و جمعی از شیعیان کوفه حاضر بودند، حضرت او را نزدیک طلبید و به او فرمود: شنیده‌ام در مرثیه حضرت امام حسین (ع) شعر می گویی، و نیکو می گویی. عرض کرد: آری، فدایت شوم. فرمود: بخوان. او خواند، امام صادق (ع) و حاضرین گریستند، و اشک چشم امام به صورتش جاری شد، سپس فرمود: ای جعفر! به خدا سوگند، ملائکه مقربین در اینجا حاضر بودند و اشعار تو را، برای امام حسین (ع)، شنیدند و گریستند، چنان که ما گریستیم، بلکه بیشتر؛ و خداوند واجب گردانید برای تو بهشت را در این ساعت به تمامه، و تو را آمرزید، می‌خواهی زیادتر بگویم؟ گفت: آری، ای آقای من. فرمود: هر کس برای امام حسین (ع) شعری بگوید: و بگرید، و بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب می گرداند. و او را می‌آمرزد. [۱] .

علامه مجلسی (ره)، در بحار، اشعار زیر را از جعفر نقل کرده: لیبک علی الاسلام من کان باکیا

فقد ضیعت احکامه و استحلت غداة حسین للرماح ذریة

و قد نهلت منه السیوف و علت و غودر فی الصحراء لحما مبددا

علیه عناق الطیر باتت و ظلت فما نصرته امة السوء اذ دعا

لقد طاشت الاحلام منها و ضلت الا بل محوا انوارهم باکفهم

فلا سلمت تلک الاکف و شلت و ناداهم جهدا بحق محمد

فان ابنه من نفسه حیث حلت فما حفظوا قرب الرسول و لا رعوا

و زلت بهم اقدامهم و استزلت اذاقته حر القتل امة جده

هفت نعلها فی کربلا و زلت فلا قدس الرحمن امة جده

و ان هی صامت للاله و صلت کما فجعت نبت الرسول بنسلها

و کانوا حماة الحرب حین استقلت [۲] . در کتاب اغانی، از محمد بن ابی‌مره تغلبی، نقل شده که گفت: روزی جعفر بن عفان طائی را دیدم، درب خانه‌اش نشسته بود، به او سلام کردم؛ گفت: بنشین. نشستم. گفت: از ابن ابی‌حفصه ملعون تعجب نمی‌کنی که گفته:

انی یکون و لیس ذاک بکائن

لبنی البنات وراثة الاعمام [۳] . گفتم: به خدا سوگند از او تعجب می‌کنم و لعن فراوانی به او می‌نمایم؛ سپس از او پرسیدم: آیا در رد او چیزی گفته‌ای؟ گفت: آری، و این اشعار را خواند: لم لا یکون و ان ذاک بکائن

لبنی البنات وراثة الاعمام للبنت نصف کامل من ماله

و العم متروک بغیر سهام ما للطلیق و للتراث و انما

صلی الطلیق مخافة الصمصام [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۲۴۶.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۶.

ترجمه: بگذار بگرید بر اسلام، آن کس که گریان است؛ زیرا که احکام آن ضایع شده و حرامش حلال گشته است - همان روزی که حسین (ع) با نیزه قطعه قطعه شد، و آن گاه که شمشیرها از خونش سیراب گشتند - و در آن دشت او به جا ماند همچون تکه گوشتی جدا شده، و شب، پرندگان جسد مبارکش را در پناه گرفتند - یاری‌اش نکردند آن امت زشتکار آن گاه که آنان را صدا زد، به درستی که صبر و بردباری کم رنگ شد و از بین رفت - آنان با دست خود نورشان را خاموش و کردند، این چنین دستانی سالم نباد و نابود باد - با تلاش هر چه بیشتر آنان را خواند به حق محمد، که اوست فرزند محمد، از جان محمد - نگه نداشتند حرمت خویشاوندی با پیامبر را و رعایت آن را ننمودند، و پای آنان لغزید، و لغزانید - امت جدش به او سوز مرگ چشاندند، و پاپوش این امت در کربلا باعث سقوط آنان شد - پاکیزه نگرداند خداوند امت جدش را، هر چند که روزه بدارند و نماز بخوانند - که دخت پیامبر را به سوگ فرزندانش نشاندند، آنانی را که به هنگام جنگ پابرجا و پشتیبان بودند آن‌گاه که دیگران کوچ می‌کردند.

[۳] چگونه می‌شود، و این شدنی نیست، که دختر زادگان ورثه به جای عموها شوند.

[۴] چرا نمی‌شود، و این شدنی است، که دخترزادگان ورثه به جای عموها شوند.

دختر نصف کامل از مال را به ارث می‌برد، در حالی که عمو را سهمی نیست.

آزاد شده (یعنی آل‌ابوسفیان) را چه به میراث خواری، آن که از ترس شمشیر نماز خواند.

- کتاب الاغانی، ج ۱۰، ص ۹۴.

جمیل بن دراج

ثقه و جلیل‌القدر و وجه الطائفه، از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهماالسلام و از اصحاب اجماع است. [۱] .

شیخ کشی روایت کرده که فضل بن شاذان بر ابن ابی‌عمیر وارد شد، در حالی که او در سجده بود و سجده را بسیار طول داد. چون سر از سجده برداشت صحبت طول سجده به میان آمد. ابن ابی‌عمیر گفت: اگر سجده جمیل به دراج را می‌دیدی سجده مرا طولانی نمی‌شمردی، همانا من روزی نزد جمیل بن دراج رفتم و او را به حال سجده یافتم. او سجده خود را بسیار طول داد. چون سر

برداشت گفتم: سجده را طولانی نمودید؟ جمیل گفت: اگر سجده معروف به خربوذ را دیده بودی سجده مرا سهل می‌شمردی. [۲]
.

نویسنده گوید: علامه مجلسی (ره)، در «صلوهٔ بحار» بابی به عنوان – «باب فضل السجود و اطالته» – باز نموده و روایات بسیاری در فضیلت سجده و سجده طولانی نقل کرده که ما به چند روایت آن اشاره می‌کنیم:

طول دادن سجده از دین ائمه و اوابین است؛ و عملی است که بر شیطان بسیار گران است؛ و گناهان را می‌ریزد، همچنان که باد برگ درخت را می‌ریزد؛ و نزدیک کننده بنده است به خدا.

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که مردی خدمت رسول اکرم (ص) آمد و عرضه داشت: به من کاری بیاموزید که خداوند مرا دوست بدارد، و مردم نیز مرا دوست بدارند، و خداوند مالم را زیاد و بدنم را سالم بگرداند و عمرم را طولانی سازد، و مرا با شما محشور فرماید. حضرت فرمود: این شش تقاضا است که احتیاج به شش عمل دارد و در گرو شش چیز است:

اول – اگر بخواهی خدا تو را دوست بدارد، از او بترس و از معصیت و نافرمانی او خودداری کن. دوم – اگر بخواهی مردم تو را دوست بدارند، به آنان نیکی کن و به مال و ثروتشان چشمداشت نداشته باش. سوم – اگر بخواهی مالت زیاد گردد. زکات بده. چهارم – اگر بخواهی بدنت سالم باشد. صدقه بده. پنجم – اگر بخواهی عمرت طولانی گردد، صله رحم کن. ششم – اگر بخواهی با من محشور گردی، سجده در پیشگاه خدای واحد قهار را طولانی کن. [۳] .

ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که حضرت به وی فرمود: ای ابومحمد! بر شما باد به ورع و جدیت و راستگویی و رد امانت و خوشرفتاری با کسی که با شما رفاقت می‌کند و طول دادن سجده که از سنن توبه کنندگان است. [۴] .

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: سجده را طولانی کنید که عملی بر شیطان دشوارتر از سجده نیست که ببیند فرزند آدم سجده می‌کند و بدین وسیله اطاعت کرده و نجات یافته است، و خودش از سجده سرپیچی و نافرانی کرده است. [۵] .

شیخ صدوق (ره)، در مجالس، از ابی‌جعفر عطار از امام صادق (ع) روایت کرده که مردی خدمت رسول اکرم (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، گناهانم زیاد شده و عملم ضعیف، رسول خدا (ص) فرمود: سجده زیاد به جا آور که سجده گناهان را می‌ریزد، همچنان که باد برگ درخت را می‌ریزد. [۶] .

از امام صادق (ع) سؤال شد که چرا پروردگار عالم، ابراهیم (ع) را خلیل خودش قرار داد؟ فرمود: به واسطه زیاد سجده کردن. [۷] .

ابن ابی‌عمیر، از معاویهٔ بن عمار، روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: هنگامی که بنده سجده را طولانی می‌کند، در محلی که کسی او را نبیند شیطان می‌گوید: واویلاه، بنی‌آدم اطاعت کردند، و من معصیت نمودم. آنان سجده کردند، و من از سجده امتناع ورزیدم. [۸] .

ابن ابی‌عمیر، از هشام، از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمود: عده‌ای محضر رسول اکرم (ص) شرفیاب شدند و عرضه داشتند: یا رسول الله، از طرف پروردگار بهشت را برای ما ضمانت فرما. رسول خدا (ص) فرمود: به شرط آن که به طول سجده با من همراهی کنید. آنان قبول کردند، پیغمبر نیز بهشت را ضمانت فرمود. [۹] .

عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که مردی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، هنگامی که آن حضرت مشغول به تعمیر یکی از حجره‌هایش بود، وارد شد و عرضه داشت: یا رسول الله، اجازه می‌فرمایی این کار را من انجام دهم؟ فرمود: انجام ده. موقعی که فارغ شد، حضرت فرمود: حاجتت را بخواه. عرض کرد: بهشت پیغمبر (ص) سر به زیر افکند و سپس فرمود: ای بنده خدا! با طول دادن سجده، به من کمک کن. [۱۰] .

در روایتی آمده است که مردی خدمت امام هفتم (ع) رسید، دید غلام سیاهی مقراض به دست گرفته، و گوشت زادی که بر

پیشانی آن حضرت از کثرت سجده پیدا شده بود، قطع می کرد. [۱۱] .

در صلوات بر آن حضرت زائران می‌خوانند: «حلیف السجدة الطویلة و الدموع الغزیرة» - هم پیمان سجده‌های طولانی و اشک‌های بسیار -

در خبری، مأمون، چهره حضرت موسی علیه‌السلام را، به هنگام ورود بر هارون الرشید، این گونه تصویر می کند: «اذ دخل شیخ قد نهکته العبادة کانه شن بال قد کلم السجود وجهه و انفه»، وارد شد بر پدرم، پیرمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت، زرد و متورم شده بود و عبادات او را رنجور و لاغر کرده بود، به حدی که ماند مشک پوسیده شده بود، و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. [۱۲] .

در طول سجده، عده‌ای از بزرگان اصحاب، مانند ابن ابی‌عمیر [۱۳] ، به آن بزرگوار اقتدا کرده بودند.

فضل بن شاذان گوید: وقتی به عراق وارد شدم. دیدم شخصی رفیقش را مورد سرزنش قرار داده بود و می گفت: تو مردی هستی صاحب عیال و محتاج به کسب و کار و من بیم آن دارم که در اثر طول سجده نابینا گردی و از کار بیفتی. رفیقش به وی پاسخ داد: وای بر تو! چقدر مرا سرزنش می کنی؟ اگر بنا بود طول سجده باعث کوری کسی شود، باید ابن ابی‌عمیر نابینا شده باشد، چه او پس از نماز صبح برای سجده شکر، پیشانی بر زمین می گذاشت و تا ظهر سر از سجده بر نمی‌داشت. [۱۴] .

در کافی، از جمیل بن دراج، روایت شده که گفت: شنیدم که امام صادق (ع) فرمود: چون جان به اینجا رسید (و با دست به گلویش اشاره کرد)، برای عالم توبه نیست سپس این آیه را قرائت فرمود: «انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة» [۱۵] - قبول توبه بر خدا فقط نسبت به کسانی است که از وی نادانی بدی می کنند. [۱۶] .

و نیز امام صادق (ع) فرمود: خدا به چیزی بهتر از اداء حق مؤمن عبادت نشود. [۱۷] .

و همچنین جمیل می گوید که شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: از جمله آن چه خدای عزوجل مؤمن را بدان اختصاص داده این است که او را شناسا و قدردان احسان برادران خود نماید، اگر چه کم باشد. و احسان به کمیت زیاد، نیست؛ از این رو خدای عزوجل در کتابش فرماید: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» [۱۸] - اگر چه تنگدست و در مضیقه باشند دیگران را بر خود ترجیح دهند و آنان که بخل خود را نگهدارند، آنان رستگارانند - و هر که را خدای عزوجل به این خصلت شناخت، او را دوست دارد و هر که را خدای تبارک و تعالی دوست داشت، مزدش را روز قیامت بدون حساب دهد. سپس حضرت صادق (ع) فرمود: ای جمیل! این حدیث را به برادرانت بگو که موجب تشویق آنان به احسان است. [۱۹] .

جمیل بن دراج برادری به نام نوح بن دراج داشت که قاضی بوده و به گفته عده‌ای، از اصحاب شمرده شده و دارای اعتقادی صحیح بوده است. [۲۰] .

جمیل در ایام حضرت رضا علیه‌السلام وفات کرد. از او اصل و کتابی به جا ماند که گروه بسیاری آن را روایت کرده‌اند. [۲۱] .

علامه مامقانی می‌فرماید: قبر جمیل در طارمیه، کنار دجله، محاذی سمیکه، و معروف به جمیل بن الکاظم است. [۲۲]. پی نوشت ها:

[۱] فهرست شیخ طوسی، ص ۸۰ - رجال نجاشی، ص ۹۲ - خلاصةالاقوال، علامه حلی، ص ۱۸.

[۲] رجال کشی، ص ۲۱۷.

[۳] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۴.

[۴] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۶ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۱.

[۵] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۱ - وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۰.

[۶] امالی صدوق، مجلس ۷۵، ح ۱۱، ص ۴۰۴ - بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۲.

[۷] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۳.

[۸] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۳ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۷۸.

[۹] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۴.

[۱۰] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۵ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۷۸.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۶.

[۱۲] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۰.

[۱۳] جناب محمد بن ابی‌عمیر دانشمندی عظیم المنزله و جلیل‌القدر، و از اصحاب اجماع شمرده شده، و عامه و خاصه تصدیق وثاقت و جلالت او را نموده‌اند. او عابدترین و پارساترین مردم زمانش بود، و او را افضل واقفه از یونس شمرده‌اند.
ابن ابی‌عمیر درک محضرت حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم‌السلام را نموده است. او ۹۴ کتاب تصنیف کرده و رنج‌های زیادی در زمان رشید و مأمون دیده، و سالیان دراز در زندان بوده، و تازیانه بسیار خرده که قبول مسند قضاوت کند و نکرده. از او اسامی شیعیان عراق را خواستند، نگفت او را صد تازیانه زدند که آن اسامی را بگوید، نزدیک شد که نام ببرد، ناگاه صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن در گوشش پیچید که گفت: «یا محمد بن ابی‌عمیر، اذکر موقفک بین یدی الله»، ابن ابی‌عمیرا! جایگاهت را در پیشگاه خدا یاد آر. لا جرم اسمی نبرد و زیاده از صد هزار درهم داد تا از زندان خلاص شد. (تحفة الاحباب، ص ۳۱۰).

[۱۴] اختیار معرفة الرجال، جزء ۶، شرح حال محمد بن ابی‌عمیر، ص ۵۹۱.

[۱۵] سوره نساء، آیه ۱۷.

[۱۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷.

[۱۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۶.

[۱۸] سوره حشر، آیه ۹.

[۱۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.

[۲۰] رجال کشی، ص ۲۱۷ - رجال نجاشی ص ۹۲ - فهرست شیخ طوسی، ص ۶۵ و ص ۸۰ - خلاصة الاقوال علامه حلی، ص ۱۸.

[۲۱] رجال نجاشی، ص ۹۲.

[۲۲] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۲.

...

حارث بن مغیره نصری

از بنی نصر بن معاویه بوده، و از اهل بصره است. او از حضرت باقر و صادق و موسی بن جعفر و زید بن علی سلام الله علیهم اجمعین، روایت نقل کرده، و ثقه است [۱] ، و کتابی در حدیث دارد [۲] ، و روایت شده که او اهل بهشت است. [۳] در روایت است که چون حضرت صادق (ع)، دستور تجدید توبه و عبادت را به زید شحام می‌دهد، و او نزدیکی مرگ خویش را احساس می‌کند، اندوهگین می‌گردد، حضرت در مقام تسلی، او را به بهشت بشارت می‌دهد، و می‌فرماید: گوییا تو را، در درجه خودت، در بهشت می‌بینیم؛ و رفیق هم درجه‌ات، در آن جا، حارث بن مغیره نصری است. [۴] .
کشی از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: ما محضر حضرت صادق (ع) بودیم، حضرت فرمود: آیا برای شما تکیه‌گاه و پناهگاهی نیست که در آن جا آرامش و آسایش داشته باشید؟ عرض کردیم: نه. فرمود: چرا از حارث بن مغیره نصری، غافلید. [۵] .
از این روایت استفاده می‌گردد که حارث بن مغیره نصری، پناهنگاه و ملجأ شیعه بوده است.

در کافی نقل شده که حارث بن مغیره گفت: امام صادق (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، چشم و آینه و راهنمای اوست؛ نسبت به او خیانت و نیرنگ و ستم روا ندارد، و او را تکذیب نکند، و از او غیبت ننماید. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۲۸.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۰۱ - فهرست شیخ طوسی، ص ۸۲.

[۳] تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج ۱، ص ۲۴۷.

[۴] رجال کشی، ص ۲۸۶ - خرائج، ج ۲، باب ۱۵، ح ۱۰، ص ۷۱۴ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳.

[۵] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۳۷.

[۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

جابر بن حیان

پدرش حیان خراسانی بود. وی در شهر توس، داروخانه‌یی داشت و به کار داروگری سرگرم بود؛ اما در عین حال مرد سیاست هم بود؛ چون با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه‌یی داشت.

کارگزاران بنی‌امیه، حیان را می‌شناختند و می‌دانستند که وی عقیده‌ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت علیه‌السلام است، ولی به خاطر تخصصی که داشت، کم‌تر مزاحمش می‌شدند. البته زمانی که روابط محرمانه‌ی او را با ابومسلم خراسانی دریافتند، وی را کشتند. حیان در خراسان به شهادت رسید و پسرش «جابر» از خراسان به عربستان آمد و در مدینه به خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد. اما این شرفیابی چندان طول نکشید که حضرت باقر علیه‌السلام از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسند امامت را به پسر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه‌السلام سپرد. جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق علیه‌السلام قرار گرفت و چون هویت این جوان برای حضرت صادق علیه‌السلام به خاطر رفت و آمدش در خانه‌ی امام باقر علیه‌السلام به خوبی روشن بود، لطف و مرحمت آن حضرت علیه‌السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه‌زاد در سرای حضرتش به سر می‌برد.

دایرهٔ المعارف بریتانیا درباره‌ی جابر بن حیان چنین می‌نویسد: مشهورترین دانشمندان طبیعی در قرن دوم هجرت، جابر بن حیان است. وی علوم خفیه را از جعفر بن محمد علیه‌السلام فرا گرفت، ولی بعید نیست که علوم شیمی را از آن محضر نیاموخته باشد. اما خود جابر بن حیان اعتراف می‌کند که هر چه یاد دارد از امام صادق علیه‌السلام آموخته و استادی جز ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام نداشته است. جابر بن حیان در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و به سال صد و نود و هفت هجری زندگی را ترک گفت و با این حساب، علامه‌ی شیمی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده بود. [۱] .

پروفسور «هولمیادر» نویسنده‌ی انگلیسی درباره‌ی جابر بن حیان می‌نویسد:

«وی شاگرد و یار (امام) جعفر صادق علیه‌السلام بود. جابر در شخصیت پیشوای ارجمندش تکیه گاه، یاور، رهبر، امین و فرد موجهی را می‌دید که هیچ‌گاه نمی‌توانست از او بی‌نیاز شود. جابر بن حیان با راهنمایی استادش (امام صادق علیه‌السلام) کوشید تا علم شیمی را از خرافاتی که از (فرهنگ شهر) اسکندریه گریبان‌گیر آن شده بود، پیراسته و رها سازد و البته در این راه نیز تا حد فراوانی کامیاب شد. بدین سبب باید نام جابر بن حیان را در کنار نام‌آوران دیگر این دانش از قبیل «بویله» و «لاوازیه» و... قرار داد.» [۲] . ----------------

پی نوشت ها:

[۱] برگرفته از: معصوم هفتم و ششم، به قلم استاد جواد فاضل.

[۲] به نقل از: الامام الصادق، نوشته‌ی استاد الدخیل.

جمیل بن دراج

جمیـل بن دراج و برادر دیگرش به نـام «نوح» هر دو شـرف محضـر امام صادق علیه‌السـلام را دریافته بودنـد، ولی جمیل بن دراج از برادرش نـوح بزرگ‌تر بـود و در اواخر زنـدگانی خویش از بینـایی محروم مانـد. امـا همچنـان به کسب معرفت از خـدمت حضـرت صـادق علیه‌السـلام ادامه داد و هنوز امـام صادق علیه‌السـلام حیات داشت که جمیل بن دراج، دعوت حق را اجابت کرد و به سـرای باقی شتافت.

فضل به شاذان می‌گویـد: به خانه‌ی محمد بن عمیر رفتم؛ در حال نمازگزاردن بود. منتظر شدم، ولی سـجده‌های او به قدری طولانی بود که هر وقت به سـجده می‌رفت گمان نداشـتم این مرد بزرگوار، دیگر سر از سجده بردارد! درباره‌ی این سجده‌های طولانی با او صحبت کردم، گفت: اگر سجده‌های جمیل بن دراج را می‌دیدی، چه می‌گفتی؟

حمران بن أعین شیبانی

تیره «أعین» عموما از شـیعیان خاص ائمه‌ی اطهار علیه‌السـلام و از علاقه‌منـدان ویژه به خانـدان رسالت علیه‌السـلام بودند. «حمران» و برادرش «زاره» هر دو درخشنده‌ترین چهره‌های شیعی، دانشمندان و فقیهان نامدار عصر خود، یاران بزرگ امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام محسوب می‌شدند. حضرتش در وصف حمران بن أعین فرموده است:

حمران، مرد با ایمانی است که به خدا سوگند! هرگز از دینش برنمی‌گردد و - نیز فرموده است: حمران، اهل بهشت است. یونس بن یعقوب می‌گویـد: حمران، علم کلام (عقایـد) را به خوبی می‌دانست. هشام بن سالم نیز می‌گوید: با گروهی از یاران در محضـر امام صادق علیه‌السلام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد. امام علیه‌السلام به او فرمود: چه می‌خواهی؟ عرض کرد: شنیده‌ام شما به آنچه سؤال شود، آگاهی داری؛ به همین دلیل آمده‌ام تا با هم، مناظره کنیم. حضـرت علیه‌السـلام فرمود: درباره‌ی چه چیزی؟ عرض کرد: درباره‌ی قرآن. امام علیه‌السـلام او را به حمران بن أعین شـیبانی ارجاع داد. آن مرد وقتی این چنین دید، عرض کرد: من آمده‌ام تا با شما مناظره کنم، نه با حمران! امام علیه‌السلام فرمود: اگر در مناظره بر حمران غلبه کردی، گویا بر من پیروز شده‌یی!

مرد شامی به حمران رو آورد و هر چه پرسـید، جواب شـنید؛ تا آن که خسـته و درمانده گشت. امام به او فرمود: حمران را چه گونه یافتی؟ عرض کرد: استادی ماهر است؛ هر چه پرسیدم، پاسخ داد.

جابر بن حیان

پدرش حیان خراسانی بود. وی در شـهر توس، داروخانه‌یی داشت و به کار داروگری سـرگرم بود؛ اما در عین حال مرد سـیاست هم بود؛ چون با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه‌یی داشت.

کارگزاران بنی‌امیه، حیان را می‌شناختند و می‌دانستند که وی عقیده‌ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت علیه‌السلام است، ولی به خـاطر تخصصـی که داشت، کم‌تر مزاحمش می‌شدنـد. البته زمـانی که روابط محرمانه‌ی او را با ابومسـلم خراسانی دریافتنـد، وی را کشـتند. حیان در خراسان به شـهادت رسـید و پسـرش «جابر» از خراسان به عربسـتان آمـد و در مدینه به خدمت امام باقر علیه‌السـلام شرفیاب شـد. اما این شـرفیابی چنـدان طول نکشـید که حضـرت باقر علیه‌السـلام از این جهان به ملکوت اعلی رحلت فرمود و مسـند امـامت را به پسـر بزرگوارش حضـرت جعفر بن محمـد امـام صادق علیه‌السـلام سپرد. جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق

علیه‌السلام قرار گرفت و چون هویت این جوان برای حضرت صادق علیه‌السلام به خاطر رفت و آمدش در خانه‌ی امام باقر علیه‌السلام به خوبی روشن بود، لطف و مرحمت آن حضرت علیه‌السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت، تا آن جا که مانند یک خانه‌زاد در سرای حضرتش به سر می‌برد.

دایرة المعارف بریتانیا درباره‌ی جابر بن حیان چنین می‌نویسد: مشهورترین دانشمندان طبیعی در قرن دوم هجرت، جابر بن حیان است. وی علوم خفیه را از جعفر بن محمد علیه‌السلام فرا گرفت، ولی بعید نیست که علوم شیمی را از آن محضر نیاموخته باشد. اما خود جابر بن حیان اعتراف می‌کند که هر چه یاد دارد از امام صادق علیه‌السلام آموخته و استادی جز ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام نداشته است. جابر بن حیان در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و به سال صد و نود و هفت هجری زندگی را ترک گفت و با این حساب، علامه‌ی شیمی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده بود. [۱].

پروفسور «هولمیادر» نویسنده‌ی انگلیسی درباره‌ی جابر بن حیان می‌نویسد:

«وی شاگرد و یار (امام) جعفر صادق علیه‌السلام بود. جابر در شخصیت پیشوای ارجمندش تکیه گاه، یاور، رهبر، امین و فرد موجهی را می‌دید که هیچ‌گاه نمی‌توانست از او بی‌نیاز شود. جابر بن حیان با راهنمایی استادش (امام صادق علیه‌السلام) کوشید تا علم شیمی را از خرافاتی که از (فرهنگ شهر) اسکندریه گریبان‌گیر آن شده بود، پیراسته و رها سازد و البته در این راه نیز تا حد فراوانی کامیاب شد. بدین سبب باید نام جابر بن حیان را در کنار نام‌آوران دیگر این دانش از قبیل «بویله» و «لاوازیه» و... قرار داد.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] برگرفته از: معصوم هفتم و ششم، به قلم استاد جواد فاضل.

[۲] به نقل از: الامام الصادق، نوشته‌ی استاد الدخیل.

جایگاه صبر در اسلام

سمعتم قول الله عزوجل لنبیکم صلی الله علیه و آله و سلم (فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل و لا تستعجل لهم) [۱] ثم قال و (و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک، فصبروا علی ما کذبوا و أوذوا) [۲] فقد کذب نبی الله و الرسل من قبله و أوذوا مع التکذیب بالحق، فان سرکم أمر الله فیهم الذی خلقهم له فی الأصل من الکفر الذی سبق فی علم الله أن یخلقهم له فی الأصل و من الذین سماهم الله فی کتابه فی قوله (و جعلنهم أئمهٔ یدعون الی النار) [۳] فتدبروا هذا و اعقلوه و لا تجهلوه فانه من یجهل هذا و أشباهه مما افترض الله علیه فی کتابه مما أمر الله به و نهی عنه، ترک دین الله و رکب معاصیه، فاستوجب سخط الله فأکبه الله علی وجهه فی النار [۴]؛ این گفته خدای متعال را شنیده‌اید که به پیامبرتان فرمود: «هم چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن و درباره ایشان شتاب مکن» و پس از آن فرمود: «اگر تو را تکذیب کردند، پیش از تو نیز پیامبرانی را دروغگو شمردند و آنان بر تکذیب و آزار شکیبایی کردند». بدین ترتیب پیغمبر خدا و پیامبران پیش از او مورد تکذیب مردم واقع شدند و علاوه بر تکذیب، در راه حق آزار دیدند. پس اگر از امر خدا درباره آنان مسرور می‌شوید - همان امری که در اصل آنان را برای آن آفرید، در برابر کفری که در علم خدا گذشت که دیگران را در اصل برای آن بیافریند (همان کسانی که در قرآن از آنان نام برد و فرمود: و ایشان را پیشوا قرار دادیم که به سوی کفر رهبری می‌کنند) - پس در آنچه گفتیم تدبیر و اندیشه کنید و آن را ندانسته نگیرید؛ زیرا هر کس این امر و دیگر چیزهایی را که خدای متعال در کتابش بدان امر و نهی فرموده است نادیده بگیرد، دین خدا را فرو نهاده و از فرمان او سر پیچیده و سزاوار خشم خدا شده است و خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

ان در «ان سرکم» شرطیه و «ف» در «فتدبروا» جواب و جزای شرط است؛ یعنی اگر امر خداوند در مورد انبیا شما را خشنود می‌کند

تدبر و تعقل کنید و سفیه نباشید.

امام علیه‌السلام ابتدا داستان صبر پیامبران اولوالعزم [۵] را با استفاده از آیات قرآنی یادآوری می‌کند و می‌فرماید: این بزرگان در راه تبلیغ فرمان خدا صبر پیشه می‌کردند. سپس، به مؤمنان می‌فرماید: اگر صبر این بزرگان، شما را خوشحال می‌کند، تدبر و تعقل پیشه کنید و خود را به جهالت نزنید که در این صورت عذاب الهی در انتظارتان خواهد بود.

براساس فرمایش امام باید در داستان زندگی پیامبران بزرگ تأمل کنیم و ببینیم این بزرگواران چگونه در راه تبلیغ دین سختی‌ها را به جان می‌خریدند. باید سرگذشت پیامبران اولوالعزم را مطالعه کنیم تا صبر نوح، ابراهیم، موسی و عیسی را درک کنیم و بدانیم که اینها تا چه اندازه دشمنان و دوستان نادان را تحمل می‌کردند.

در ادامه، شیعیان را به تدبر، تعقل و دوری از جهل امر می‌کنند. البته جهل در این جا در مقابل علم نیست، بلکه به معنای سفه است، یعنی انسان چیزی را بداند، اما به علم خویش عمل نکند. شخص عاقل چنین کاری نمی‌کند، بلکه این کار فقط از سفیه بر می‌آید.

اراده‌ی معنای سفه از لفظ جهل معمول بوده و در قرآن نیز نظیر آن آمده است. مانند: «انی أعظک أن تکون من الجهلین [۶] ؛ به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی». گر چه مخاطب آیه رسول خدا است ولی در واقع دیگران مورد نظرند. به قول عربها: «ایاک أعنی و اسمعی یا جارهٔ» [۷] جهل در این جا به معنی کار جاهلانه است. هم چنین در آیه‌ی دیگر خدای متعال می‌فرماید: «أن تصیبوا قوما بجهلهٔ [۸] ؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید». آیات دیگر نیز در این باب وجود دارد و مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل به این معنا اشاره کرده است.

حضرت از شیعیان می‌خواهند این ماجراها را به یاد آورند و تعقل و تأمل نمایند و در نهایت به آن بزرگواران تأسی جسته، خود نیز صبر و تحمل پیشه کنند. البته صبری که پیامبران به خرج می‌دادند از ما بر نمی‌آید، ولی باید به اندازه توانمان سعی نماییم [۹] .

امام می‌فرماید: «مما افترض الله علیه فی کتابه» و اینجا از صبر در مقام تبلیغ در مقابل دشمن، به فرض و وجوب تعبیر می‌کند. باید دانست که صبر به عنوان فضیلتی اخلاقی در همه جا واجب نیست، بلکه به احکام پنج گانه حرام، حلال، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می‌شود. بنابراین گاهی اوقات صبر واجب می‌گردد. به عنوان مثال در امر تبلیغ دین و احکام، صبر در حد اتمام حجت بر طرف مقابل واجب است. این صبر به عنوان مقدمه وجود، واجب است. بنابراین، صبر در مقابل دشمن، در مقابل بلاهایی که در راه تبلیغ بر سر انسان می‌آید، و نیز در مقابل دوستان نادانی که چوب لای چرخ می‌گذارند، واجب است و حکم فریضه را دارد و اگر کسی تا این حد صبر پیشه نکند طبق فرمایش فرزند رسول خدا، ترک دین خدا کرده و از دین خارج شده است. همان طور که نماز، حج، خمس و مانند آن جزء دین است، صبر نیز جزء دین است. ترک صبر گناه است و هر کس مرتکب شود مستوجب خشم الهی می‌گردد و سرانجام او چنین خواهد بود: «فاکبه الله علی وجهه فی النار؛ خداوند او را با صورت در آتش خواهد انداخت.»

روایتی به این مضمون از طریق عامه و خاصه نقل شده است که روزی یکی از همسران رسول خدا با ایشان تلخی و داد و بیداد کرد و گستاخی را به جایی رسانید که به رسول خدا گفت «لا انظر فی وجهک أبدا؛ دیگر هیچ وقت به صورت تو نگاه نمی‌کنم» منظور از ذکر این ماجرا، دانستن برخورد رسول خدا، آن فخر عالم، در مقابل این گستاخی است. تا جایی که من در کتاب‌های روایی بررسی کرده‌ام، قضیه همان جا خاتمه یافت و پیامبر هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند. آری، رسول خدا حکم زدن همسر را «اضربوهن» [۱۰] را بلد بودند چرا که این آیه بر ایشان نازل شده بود. خلق خوش محمدی و بردباری ایشان تا روز قیامت برای تمام انسان‌ها سرمشق است. صبر برای اتمام حجت، بهتر از هر کس دیگری در اخلاق رسول خدا مشهود می‌باشد و ایشان بهترین اسوه برای مسلمانان است.

حکایت :

در تفسیرها و کتاب‌های روایی حکایتی نقل شده است که ذکر آن خالی از لطف نیست. در جنگ بدر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله و سلم تمام غنایم را بین لشکر اسلام تقسیم کردند. ایشان اسلحه، لباس، اسب، طلا، جواهر، همه و همه را تقسیم فرمودند و هیچ چیز برای خودشان بر نداشتند [۱۱] در گیر و دار تقسیم، یک قطیفه‌ی سرخ رنگ از غنائم گم شد. یکی از مسلمان‌ها که در جنگ شرکت کرده بود، و پشت سر رسول خدا نماز می‌خواند، در مجالس آن حضرت حضور داشت، و خلاصه یکی از دوستان پیامبر به شمار می‌آمد، پشت سر رسول خدا شایع کرد که خود پیامبر آن قطیفه را دزدیده است. مسئله به جاهای باریک کشیده، و باعث دو دستگی بین مسلمانان شد. رسول خدا با آن که می‌دانستند چه کسی این حرف را زده، رسوایش نکردند. واقعا اگر هیچ پند دیگری وجود نداشت، برای آنان که اهل علم، تدبیر، و ارشادند همین ماجرا کفایت می‌کرد. در این جا به خوانندگان توصیه می‌کنیم که حتما این ماجرای تاریخی را به نحو مفصل مطالعه [۱۲] و در آن دقت کنند.

در میان خصوصیت‌های اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خسته و مأیوس نشدن ازکوشش، از دیگر ویژگی‌های ایشان برجسته‌تر بود. یکی از مسلمان‌ها [۱۳] می‌گوید: پیامبر از بس به من اصرار کرد، من از روی ایشان خجالت کشیدم و اسلام آوردم.

پیامبر گرامی وقتی به برخی افراد اسلام را عرضه می‌کردند بی‌درنگ اسلام می‌آوردند، اما بعضی افراد بارها و بارها پیشنهاد آن حضرت را رد می‌کردند. عده‌ای نیز به رغم کوشش‌های پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر ایشان، به ظاهر اسلام می‌آوردند. همه افراد مثل هم نیستند. خداوند متعال تمام این صحنه‌ها را برای امتحان بشر نهاده است.

با صبر و شکیبایی پیروزی حاصل می‌گردد. تزکیه نفس نیز چنین است. افرادی که از تزکیه نفس خود مأیوس می‌گردند، یأسشان به سبب خستگی است. آری، درست است که صفات پسندیده با یک بار و دو بار تمرین به دست نمی‌آیند، اما با صد بار و هزار بار، به دست می‌آیند! بر اثر تمرین بسیار سرانجام موفقیت حاصل می‌شود. علمای گذشته با سختی مطالعه می‌کردند، به سختی مطلبی یاد می‌گرفتند و با چه خون دل خوردن، کتاب می‌نوشتند، تا به دست من و شما برسد. بنده به دلیل علاقه شخصی از قدیم الایام کما بیش در این موضوع مطالعه داشته‌ام و موارد بسیاری از این زحمت‌ها و مرارت‌ها را که علما متحمل می‌شدند خوانده‌ام. پشتوانه این همه زحمت چه بوده است؟

داستانی در این باره :

مرحوم شیخ جواد بلاغی [۱۴] از استادان مرحوم والد بنده بود. ایشان یکی از علمای بزرگ اسلام است که کتاب‌های نفیس و گران قدری، همچون الرحلهٔ المدرسیهٔ و الهدی الی دین المصطفی [۱۵] را در رد آیین یهود و مسیحیت به رشته تحریر در آورده است. کتاب‌های ایشان در این زمینه از جمله بهترین کتاب‌ها است. در این کتاب‌ها به تحریف‌های تورات و انجیل پرداخته شده و آن مرحوم تناقضات عهدین را کنار هم نهاده و اختلاف نسخ تحریف شده فعلی را با تورات و انجیل اصلی به اثبات رسانده است. کتاب‌های ایشان فوق‌العاده ارزش دارد. اگر یک صفحه از این کتاب‌ها را در مقابل خود بگذارید مطالب و دلایل بسیاری برای اسلام آوردن یک شخص یهودی یا مسیحی در آن خواهید یافت.

شیخ جواد بلاغی بسیار فقیر بود و به زحمت خرج زندگی خود را به دست می‌آورد. از همین رو سرانجام بر اثر بیماری سل مرد. اما این که چطور این کتاب‌ها را نوشت خود حکایتی بسیار آموزنده است. از مرحوم والد [آیهٔالله میرزا مهدی شیرازی] [۱۶]، نقل شده است که ایشان برای نوشتن این کتاب‌ها نیاز به فراگیری لغت عبری داشتند؛ چرا که تورات و انجیل به زبان عبری است و آن زمان مانند امروز دانشگاهی نبود که این زبان را آموزش دهند و این کتاب‌ها را دقیق ترجمه کنند. در نتیجه ایشان برای آنکه بدانند ترجمه‌های عربی و فارسی با اصل کتابها فرقی دارند یا نه، تصمیم می‌گیرند لغت عبری را بیاموزند. در آن زمان اسرائیل وجود نداشت و یهودی‌ها در همه جای جهان از جمله در سامرا پراکنده بودند. در این شهر بازاری وجود داشت به نام سوق الیهود، که یهودی‌ها و بچه‌هایشان در آن به زبان مادری‌شان یعنی عبری گفت و گو می‌کردند. ایشان ابتدا می‌خواستند عبری را از بزرگان و علمای یهود یاد بگیرند، ولی آنها آموزش نمی‌دادند؛ زیرا معلوم بود هدف شیخ از یادگیری عبری، استفاده از آن علیه یهودیت

است. بازاریان و تجار نیز از آموزش زبان عبری به شیخ خودداری می‌کردند. مرحوم بلاغی گاهی اوقات برای فهمیدن معنای یک کلمه مجبور می‌شد سر ظهر که هیچ کس در آن گرمای سوزان عراق بیرون نمی‌آمد و همه در سرداب‌ها مشغول استراحت بودند، به محله‌ی یهودی‌ها برود و با پول نهار و شامش آب نبات می‌خرید و به بعضی از این بچه یهودی‌ها که از سر کم عقلی بیرون مانده بودند می‌داد تا یک کلمه از کتاب تورات برایش معنا کنند. در آن گرما همه مردم بیست، سی پله زیر زمین می‌رفتند تا در محیط خنکی باشند، و حتی در حرم عسکریین علیهماالسلام هم کسی پیدا نمی‌شد و از گرما ضریح داغ می‌شد تا جایی که نمی‌شد بر آن بوسه زد. عده‌ای برای آن که لبشان نسوزد عبا را روی ضریح می‌گذاشتند و روی عبا را می‌بوسیدند. مرحوم بلاغی در چنین وضعیتی تورات را که دو برابر قرآن است زیر بغل می‌گرفت و از بچه‌ها معنای کلمات آن را می‌پرسید و به این شکل لغت عبری را یاد گرفت.

مرحوم بلاغی با خود نگفت خدایا، نه دانشگاهی وجود دارد که عبری یاد بگیرم، نه پولی دارم و نه طاقت گرما دارم. بلکه با تعقل و تدبری که حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید، به این نتیجه رسید که به رغم تهی دستی برود از بچه‌های یهودی یاد بگیرد و کلمه کلمه یاد گرفت. عبری لغتی است که هر چند با زبان عربی خویشاوند و هم ریشه است، شباهت زیادی به عربی ندارد و آموختن آن آسان نیست. چه قدر صبر و کوشش خستگی ناپذیر لازم است تا از طریق معلمانی که بچه هستند، بر این زبان تسلط حاصل شود. آن وقت ما بیاییم این صبر را با صبر خود، مقایسه کنیم، اصلا قابل قیاس نیست.

آن بزرگوار با چنین مشقت‌های طاقت فرسایی کتاب‌های الهدی و الرحله را نوشت. من ده‌ها کتاب در مناقشه کتاب عهدین دیده‌ام، اما واقعا این دو کتاب مرجعی برای محققان است و دیگران نیز که خواسته‌اند در این زمینه کتاب بنویسند از آنها استفاده کرده‌اند. این معنای صبر در تبلیغ است. حال روز قیامت، ما را کنار شیخ جواد بلاغی می‌گذارند!؟ امثال ما هرگز شایستگی مقایسه شدن با ایشان را نداریم.

حضرت امام صادق علیه‌السلام از خسته نشدن در صبر و تبلیغ، به دین خدا تعبیر کرده‌اند.

ماجرای حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همه برای بشر سرمشق و آکنده از پند است. خدای متعال در چندین جای قرآن به پیامبر می‌فرماید: پیامبران اولوالعزم قبل از تو نیز تکذیب می‌شدند: «کذبت رسل من قبلك فصبروا [۱۷] ؛ پیش از تو پیامبرانی تکذیب شدند پس صبر کردند». در بعضی از این آیات کلمه «رسل» با «أل» آمده است که جمع محلای به الف و لام از جمله صیغه‌های عموم است و دلالت آن بر عموم از بقیه صیغه‌های عموم فراگیرتر است. یعنی تمام پیامبران، بدون استثنا تکذیب می‌شدند.

البته هم چنان که اشاره شد این سفارش‌ها از باب «ایاك اعنی و اسمعی یا جارة» [۱۸] است. درست است که مخاطب این آیات، رسول خدا است، اما مخاطب اصلی تمامی انسان‌ها می‌باشند. یعنی ای انسان‌ها، باید صبر داشته باشید صبر نیز تصمیم می‌خواهد. اگر کسی تصمیم گرفت و صبر نیز پیشه کرد، موفق خواهد شد، اما اگر صبر نکرد، نه تنها موفق نمی‌شود، بلکه خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. در این قسمت از نامه نیز، حضرت تهدید به خشم الهی کرده و فرموده است: اگر صبر پیشه نکنید دچار عذاب الهی می‌شوید. در امر تبلیغ صبر مقدمه واجب است و باید صبر به خرج داد تا حجت بر طرف مقابل تمام شود کافری که شما را نمی‌شناسد، و مغزش از اندیشه‌های باطل و انحرافی آکنده است، مطمئنا با یک بار دعوت کردن مسلمان نمی‌شود و گفته شما را نمی‌پذیرد.

پیامبران، ائمه، صالحان، علما و اتقیای گذشته یک مطلب را بارها تذکر داده‌اند. خود قرآن نیز گاهی یک مطلب را بارها و بارها یادآوری کرده است. باید یک مطلب را به قدری با انواع شیوه‌ها و براهین خردمندانه و استوار، تکرار کرد که طرف مقابل قانع شود. حال اگر پذیرفت و هدایت شده، و اگر نپذیرفت دست کم حجت بر او تمام شده است و گوینده نیز تکلیف خود را انجام

داده است. مقام اثبات در امر تبلیغ بسیار مهم است. باید کاری کرد که مخاطب بر سر دو راهی قرار گیرد و به درستی سخن شما اعتقاد پیدا نماید، و همان گونه شود که خدای متعال در قرآن فرموده است: «و حجدوا بها و استیقنتهآ أنفسهم [۱۹]؛ و در حالی که یقین داشتند از روی ستم و طغیان انکارش کردند». آری، اگر حجت تمام شد، انسان دیگر وظیفه‌ای ندارد، اما تا بخواهد به این جا برسد باید بارها تکرار کند و نرمی سخن و گفتار خردمندانه و موعظه و حکمت لازم است.

بسیاری از منبری‌ها و وعاظ موفق قبل از منبر فکر می‌کنند که چگونه سخن بگویند تا گفتارشان بر دل مستمع بنشیند. اول آیه بخوانند یا اول داستان بگویند؟ روایت را کجای سخن بگنجانند؟ مطالب را چگونه سامان دهند؟

شخصی برای بنده نقل می‌کرد که چهل سال پیش واعظی در کربلا منبر می‌رفت. تصمیم گرفته بود ده شب درباره فضیلت نماز شب سخنرانی کند. پس از آن ده شب تمامی اهل آن جلسه نماز شب خوان شدند. در مورد نماز شب آیات، روایات و قصه‌های بسیاری وجود دارد. اگر یک شب منبر کارگر نبود شب دیگر، و اگر باز هم مؤثر نیفتاد شب دیگر تا سرانجام اثر کند و شخصی را نماز شب خوان نماید.

انسان باید صبر را جزء زندگی خود قرار دهد؛ صبر در مقابل پدر و مادر، صبر در مقابل زن و بچه، صبر در مقابل برادر و خواهر. این‌ها همه لازمه‌ی زندگی است. باید صبر پیشه کرد. گاهی مبلغان دین را به سخره می‌گیرند، گاهی به آنان ناسزا می‌گویند، به هر حال باید صبر پیشه کرد. «یا حسرهٔ علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون [۲۰]؛ دریغا بر این بندگان! هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر این که او را ریشخند می‌کردند».

خداوند تکوین را چنین قرار داده که افراد این اختیار و قدرت را داشته باشند که پیامبران را ریشخند کنند، ولی در تشریع از این کار نهی کرده و پیامبران را هم به صبر فرمان داده است.

پی نوشت ها:

[۱] احقاف، آیه‌ی ۳۵.

[۲] صدر آیه مربوط به سوره فاطر، آیه ۴ و ذیل آن مربوط به سوره انعام، آیه ۳۴ است. ممکن است قرائت امام، قرائت دیگری غیر از قرائت مشهور باشد.

[۳] قصص، آیه‌ی ۴۱.

[۴] متن نامه امام صادق(ع).

[۵] حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد صلوات الله علیهم.

[۶] هود، آیه‌ی ۴۶.

[۷] ضرب المثلی عربی است، معادل فارسی آن: «به در می‌گوید تا دیوار بشنود».

[۸] حجرات، آیه‌ی ۶.

[۹] آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید.

[۱۰] نساء، آیه ۳۴.

[۱۱] عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هیچ وقت چیزی از غنائم برای خود بر نمی‌داشتند.

[۱۲] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۲، باب غزوهٔ بدر الکبری.

[۱۳] عثمان بن مظعون.

[۱۴] محمد جواد بلاغی (۱۳۵۲ – ۱۲۸۳ ق) از شاگردان آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه، ملا کاظم خراسانی و استاد آیةالله خویی بود.

[۱۵] ایشان کتاب‌های دیگری نظیر انوار الهدی و نصائح الهدی نیز دارند که با کتاب پیش گفته تشابه اسمی دارند.

[۱۶] پدر آیةالله العظمی سید صادق شیرازی و شاگرد مرحوم بلاغی.

[۱۷] انعام، آیه ۳۴.

[۱۸] در بین اعراب ضرب المثل است.

[۱۹] نمل، آیه ۱۴.

[۲۰] یس، آیه ۳۰.

جاده بهشت

راه بهشت، راه راستی است و انحرافی در آن نیست. گم شدن هم ندارد. اما در این جاده، باید انسان قدری گذشت داشته باشد. مردانگی کند. حتی در موقع عسرت از بذل مال در راه خدا دریغ نکند. گشاده‌رو و منصف باشد.

ثلاث من اتی الله بواحدة منهن، اوجب الله له الجنة الانفاق من اقتار، و البشر لجمیع العالم، و الانصاف من نفسه. [۱] .

سه چیز است که هرکس یکی از آنها را به پیشگاه خداوند بیاورد، خدا بهشت را برای او واجب می‌گرداند: بخشش در موقع تنگدستی، خوشرویی با همه‌ی مردم و همواره با انصاف بودن.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۰۳.

جواب نامه

دین اسلام خواسته است همیشه میان افراد دوستی و ارتباط حسنه برقرار باشد و به طرقی بین آنها الفت و محبت ایجاد کند. لذا می‌بینید سلام کردن را مستحب و جواب دادن آن را واجب دانسته است. [۱] به همین ترتیب نامه نوشتن را مستحب و جواب دادن نامه را نیز واجب شمرده است زیرا کسی که به شما نامه می‌نویسد، محبت کرده است و شرعا و عرفا لازم است متقابلا به او احترام گزارده و جواب او را بنویسید. بنابراین اگر نامه‌ی او را بدون پاسخ بگذارید ترک واجب نموده، در نتیجه گناه کرده‌اید.

رد جواب الکتاب واجب کوجوب رد السلام. [۲] .

پاسخ دادن به نامه، همانند پاسخ دادن به سلام، واجب است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۴۴.

[۲] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۷۰.

جارودیه

یکی دیگر از فرقه‌های زیدیه فرقه‌ی جارودیه است که منسوب به زیاد بن منذر ابی الجارود سرجوب اعمی کوفی است. به آنان

سرجوبیه نیز می گویند. گفته شده که سرجوب نام شیطان کوری است که ساکن دریاست و ابوالجارود به نام سرحوب نامیده شده است. وی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه‌السلام بود و چون زید قیام نمود اعتقاد او تغییر کرد.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که آن حضرت او را به علت تکذیب و تکفیر او لعنت نمود و کثیر النوی و سالم بن ابی حفصه نیز همانند او بودند و درباره‌ی او نیز روایت شده که چشم و دل او کور گردید. [۱] .

جارودیه معتقدند که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت به امام خود کوتاهی نمودند؛ چرا که برای آنان امکان شناخت امام علیه‌السلام وجود داشت. آنان می گویند: مردم بعلت بیعت با ابوبکر و عمر کافر شدند. این گروه خلافت و امامت عمر و ابوبکر و عثمان را صحیح نمی‌دانند، بلکه آنان را کافر می‌دانند به دلیل این که با علی علیه‌السلام بیعت نکردند و خود ادعای امامت نمودند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الفرق بین الفرق، ص ۲۳، الملل و النحل ج ۱ / ۱۶۴.

[۲] به شرح حال او در کتب رجال مراجعه شود.

جارودیه

جارودیه منتسب به زیاد بن منذر بن ابی‌جارود است که اعمی و کوفی بود آنها را سرحوبیه هم می گفتند و سرحوب اسم شیطان اعمی است و ابوجارود از اصحاب امام محمدباقر و حضرت صادق علیه‌السلام بود و آنها کور دل و کور باطن بوده‌اند. [۱] .

این طایفه می گفتند مردم در بیعت با ابوبکر کافر شدند و با علی هم بیعت نکردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال شیخ در ترجمه جارودیه.

[۲] الفرق بین الفرق ص ۲ - ملل و نحل ص ۱۶۳ ج ۱.

جامعه چیست؟

ابوبصیر گوید: پرسیدم: قربانت گردم جامعه چیست؟

حضرت فرمود: طوماری است به طول هفتاد ذراع پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و املاء زبانی آن حضرت، و دست خط علی - علیه‌السلام - تمام حلال و حرام و همه‌ی احتیاجات دین مردم، حتی جریمه خراش در آن موجود است.

سپس با دست مبارکش به بدن من زد و فرمود: به من اجازه می‌دهی ای ابامحمد؟

عرض کردم: من از آن شمایم هر چه خواهی بنما، آنگاه با دست مبارك مرا نشگون گرفت، و فرمود: حتی جریمه این نشگون در «جامعه» هست، و حضرت خشمگین به نظر می‌رسید (مانند حالتی که طبعا برای نشگون گیرنده پیدا می‌شود).

من عرض کردم: به خدا که علم کامل این است.

حضرت فرمود: این علم است ولی باز هم کامل نیست. آنگاه ساعتی سکوت نمود.

سپس فرمود: همانا «جفر»، نزد ما می‌باشد، مردم چه می‌دانند «جفر» چیست؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ۲۶۰، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۱۸ ح ۳.

جفر چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – پرسیدم جفر چیست؟

حضرت فرمود: مخزنی است از چرم که علم و دانش پیامبران و اوصیاء و علم دانشمندان گذشته‌ی بنی‌اسرائیل در آن است.

عرض کرم: همانا علم کامل این است.

فرمود: این علم است ولی علم کامل نیست، باز ساعتی سکوت کرد، و سپس فرمود: همانا مصحف فاطمه – سلام الله علیها – نزد ما است، آنها چه می‌دانند که مصحف فاطمه – سلام الله علیها – چیست؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ۲۶۰، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۱۸ ح ۳.

جاودانگی در بهشت و جهنم چگونه است؟

ابوهاشم گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به دلیل و علت جاودانگی در بهشت و جهنم سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: اهل جهنم بدین جهت در جهنم جاودانه‌اند چون نیتهای آنان در دنیا چنان بود که اگر در آن جاودانه بودند، مدام خدا را معصیت می‌کردند.

و اهل بهشت بدین جهت در بهشت جاودانه شدند چون نیتشان چنان بود که اگر در دنیا جاودانه بودند مدام خدا را اطاعت می‌نمودند.

پس به خاطر نیتها اینان و آنان جاودانه شدند.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: (قل کل یعمل علی شاکلته) [۱] «بگو: هر کس طبق روش (و خلق وخوی) خود عمل می‌کند» یعنی مطابق نیتش. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۸۴.

[۲] المحاسن: ۲۶۲، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۰۹ ح ۳۰.

جمع بین دو نماز بدون عذر جایز است؟

عبدالملک قمی گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: آیا جایز است بین دو نماز (ظهر و عصر، مغرب و عشاء) بدون عذری جمع کرد؟

حضرت فرمود: پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – این کار را کرد، و قصدش تخفیف بر امتش بود. [۱].

– توضیح: در مدارک اهل سنت مانند صحیح مسلم نیز چنین حدیثی با چند سند آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۰، بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۳۳۴ ح ۹.

جایز است در نماز واجب حاجتهای خود را یادآور بشوم؟

عبدالله بن هلال گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: حال ما تغییر کرده است.

حضرت فرمود: در نماز واجبت دعا کن.

عرض کردم: آیا جایز است در نماز واجب (فریضه) حاجتهای دینی و دنیائی خود را یادآور بشوم؟

حضرت فرمود: بله، زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قنوت نمود و بر اشخاصی - با ذکر نام و نام پدرشان و نام قبیله‌های آنها - نفرین کرد، و علی - علیه‌السلام - نیز پس از او چنین کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] السرائر: ص ۴۷۶، بحارالأنوار: ج ۹۲ ص ۱۹۳ ح ۲۲.

جایز است توانگر بر بی‌بضاعت انفاق کند؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم گروهی دستجمعی سفر می‌کنند برخی از آنان توانگر و برخی بی‌بضاعت هستند، آیا جایز است توانگر بر بی‌بضاعتها انفاق کرده، (و خرجی آنها را بدهد)؟

حضرت فرمود: اگر انفاق از جان و دل باشد اشکالی ندارد. [۱] .

- توضیح: محتمل است که مقصود باشد، اگر بی‌بضاعتها راضی شوند و مانعی نداشته باشند اشکالی ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] المکارم: ص ۲۸۶، بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۲۷۳.

جایز است توانگر بر بی‌بضاعت انفاق کند؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم گروهی دستجمعی سفر می‌کنند برخی از آنان توانگر و برخی بی‌بضاعت هستند، آیا جایز است توانگر بر بی‌بضاعتها انفاق کرده، (و خرجی آنها را بدهد)؟

حضرت فرمود: اگر انفاق از جان و دل باشد اشکالی ندارد. [۱] .

- توضیح: محتمل است که مقصود باشد، اگر بی‌بضاعتها راضی شوند و مانعی نداشته باشند اشکالی ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] المکارم: ص ۲۸۶، بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۲۷۳.

جبار و متکبر کیست؟

محمد بن عمر بن یزید از پدرش روایت کرده، که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من خوراک عالی و خوشمزه

می‌خورم، و عطر خوشبو استشمام می کنم، و بر مرکب رهوار سوار می‌شوم، و غلام به دنبالم حرکت می کند، آیا این را تجبر و تکبر می‌دانید؟ اگر چنین است بفرمائید انجام ندهم.

حضرت اندکی سر مبارک خود را پائین انداخت، سپس فرمود: جبار ملعون و متکبر نفرین شده کسی است که مردم را غمض کند و حق را نشناسد (یا به حق اعتراف نکند).

عرض کردم: اما حق را هرگز انکار نمی کنم (بلکه آن را می‌شناسم و به آن اقرار دارم) و اما غمض مردم را نمی‌دانم چیست؟

حضرت فرمود: هر کس مردم را تحقیر کند (و کوچک شمارد) و بر آنها تکبر ورزد او جبار و متکبر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۳۱۱، بحارالأنوار: ج ۷۰ ص ۲۲۱ ح ۱۳.

جمال الدین الداوردی

می نویسد:

«جعفر الصادق له عمود الشرف و مناقبه متواترة بین الأنام، مشهورة بین الخاص و العام و قصده المنصور الدوانیقی بالقتل مرارا فعصمه الله» [۱] .

«جعفر صادق ستون شرف و مناقبش به طور متواتر در میان مردم منتشر شده است چنان که خاص و عام از آن آگاه بودند. منصور چندین مرتبه تصمیم بر قتل او گرفت ولی خداوند او را حفظ کرد».

پی نوشت ها:

[۱] عمدة الطالب، به نقل اسد حیدر، الإمام الصادق، ج ۱، ص ۵۸.

جوانمردی

شقیق بلخی از حضرت در زمینه فتوت و جوانمردی پرسید. حضرت فرمود: شما در مورد جوان مردی و فتوت چه نظری دارید؟ شقیق گفت: اگر بر ما عطا شود، شکر کنیم و اگر عطا نشود، صبر می کنیم. حضرت فرمود: سگان مدینه هم این گونه‌اند. پس شقیق گفت: ای پسر رسول خدا! پس فتوت نزد شما چیست؟ فرمود: «اگر بر ما عطا شود، ایثار می کنیم و می‌بخشیم و اگر عطا نشود، شکر می کنیم». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۲۳۵؛ به نقل از: الرسالة القشیریة، ص ۱۱۵؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

جوانان و دین شناسی

یکی از علل فاصله گرفتن جوانان از دین و مسایل مذهبی ناآگاهی آن‌ها از دین است. جوانان چون بصیرت و آگاهی کافی از دین ندارند، تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان قرار می گیرند. امام صادق علیه‌السلام به بشیر فرمود:

«لاخیرَ فی من لا یَتَفَقَّهُ مِن اَصْحابنا یا بشیر اِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُم اذا لَم یَسْتَغْنَ بِفِقْهِهِ اِحْتاجَ اِلَیْهم فَاِذا اِحْتاجَ اِلَیهم اَدْخَلُوهُ فی بابِ ضَلالَتِهِم

و هُوَ یَعْلِم»[۱] ؛ خیری نیست در آن گروه از اصحاب ما که تفقه در دین نمی‌کنند. ای بشیر! اگر یکی از شما به مسایل دینی‌اش آشنا نباشد به دیگران محتاج می‌شود و زمانی که به آن‌ها نیازمند شد آن‌ها ناخواسته او را در وادی گمراهی خود وارد می‌سازند.

در این زمان که همه ابزارها و راه‌های انحراف فکری از سوی دشمنان دین مهیاست ـ از رسانه‌های صوتی و تصویری گرفته تا مطبوعات و کتاب‌های انحرافی و...ـ جوانان با طوفانی از تهاجم فرهنگی مواجه‌اند و اگر آمادگی‌های لازم دینی را نداشته باشند در برابر شبهات و القائات فکری مکاتب و فلسفه‌های مختلف تسلیم می‌شوند. امام صادق علیه‌السلام عنایت ویژه‌ای به بصیرت و بینش دینی جوانان داشت. آن حضرت فرمود: «لواُتیتُ بشّابٍ مِن شَبابِ الشّیعهٔ لا یتفقَّه لَأدُّبتُهُ»؛ اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد کنم که در دین تفقّه نمی‌کند او را تأدیب خواهم کرد.

نیز فرمود: «اَلْعامِلُ عَلیَ غیر بَصیرَهٍٔ کَالسّائِرِ عَلیَ غیرالطَّریق و لا یَزیدُهُ سُرْعِهُٔ السَیّرْ مِنَ الطَّریقِ اِلّا بُعْداً»[۲] کسی که بدون آگاهی و بینش به دین عمل می‌کند همانند کسی است که از بیراهه می‌رود و تند روی او جز دوری از راه نمی‌افزاید.

نیز فرمود: «اُنْظُر لِکُلِّ مِنْ لاـ یُفیْدَکَ مَنْفَعَهًٔ فی دینک فَلاـ تَعْتَدَنَّ به و لاـ تَرْغَبَنَّ فی صُحْبَتِهِ فَاِنَّ کُلَّ ماسِوَی اللّهِ تَبارَکَ و تعالی مُضْمَحِلٌّ وخیم عاقِبَتُهُ»؛ هرکسی که مفید به حال دین تو نیست به او اعتنا مکن و علاقه‌ای به رقابت با او نشان مده. هر آنچه غیر الهی است نابود شدنی است و عاقبت ناخوشایندی خواهد داشت.[۳] .

نیز فرمود:

«بادِرُوا اَحْداثَکُم بالحدیث قَبْلَ اَنْ یَسْبِقَکُم اَلَیهِمُ الْمرجئهَ»[۴] نوجوانان را با حدیث و فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنا کنید؛ قبل از آن که مرجئه[۵] بر شما سبقت بگیرند.

فضیل بن یسار می گوید: امام صادق علیه‌السلام به شیعیان فرمود:

«اِحْذَرو عَلی شَبابِکُم الْغُلاهٔ لا یُفْسِدو هم فَاِنِّ الْغُلاهَٔ شَرُّ خَلْقٍ یَصْغرونِ عَظَمَهَٔ اللّه و یَدعون الرّبوبیهٔ لِعِبادِاللّه و اللّه اِنَّ الْغُلاهَٔ[۶] لَشَرُّ مِنَ الیَهُود و النَّصاری وَالمَجُوس»؛جوانانتان را از غلات[۷] برحذر دارید.مبادا آن‌ها را فاسد کنند. غلات بدترین خلق خدا هستند. آن‌ها عظمت خدا را کوچک به حساب می‌آورند و ربوبیت را برای بندگان نیز اعتقاد دارند. به خدا قسم! غلات از یهود، نصاری و مجوس بدترند.

امام صادق علیه‌السلام به یکی از یارانش فرمود:

«یابن جُندب! بَلِّغ مَعاشرَ شیعتنا و قُل لَهُم: لا تذهبَنَّ بِکُمُ الْمَذاهِبُ، فَوَاللّهِ لا تُنالُ و لا یتنا الاّ بالورعِ و الاجتهاد فی الدنیا و مُوساهِٔ الاَخوان فیاللّه»[۸] ؛ ای پسر جندب! به شیعیان ما بگو: مواظب باشید فرقه‌ها و گروه‌ها شما را منحرف نسازند. به خدا سوگند! هیچ کس به جرگه ولایت ما در نمی‌آید، مگر با رعایت پارسایی و تلاش در دنیا و همیاری با برادران دینی.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳.

[۲] کافی، ج ۱، ص ۴۳؛ تحف العقول، ص ۲۶۹؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

[۳] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۰۶.

[۴] اصول کافی، ج ۶، ص ۴۷؛ وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ مستدرک، ج ۲، ص ۳۵۳.

[۵] مرجئه گروه منحرفی در زمان بنی‌امیه بودند که صرف داشتن اعتقاد را کافی می‌دانستند و عمل و تکلیف را جزو ایمان به حساب نمی‌آوردند. (ر.ک: عدل الهی، ص ۳۱۳؛ در کتاب الفرق بین الفرق آمده است: مرجئه مبلغانی داشتند که مردم را به عقاید مرجئه دعوت می کردند.

[۶] غلات کسانی هستند که درباره حضرت علی(ع) غلو می کنند و او را ربّ می‌دانند و معتقدند که مصالح جهان به دست او انجام می گیرد. آن‌ها برای پنج نفر از یاران آن حضرت چنین ربوبیتی را قائلند. (ر.ك: مجمع البحرین، ص ۳۲۸.).

[۷] تحف العقول، ص ۳۳.

[۸] بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷.

جوانان و آموزش

امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«لَستُ اُحِبُّ اَنْ اَرَی الشّابَّ منکم اِلاّ غادِیا فی حالَین: اِمّا عالماً او مُتَعَلِّماً»[۱] ؛ دوست ندارم یکی از شما جوانان را ببینم؛ مگر در یکی از دو حال: یا دانا یا در حال یادگیری و دانش اندوزی.

پی نوشت ها:

[۱] همان، ج ۷۵، ص ۱۳۸.

جوانان و ادب آموزی

امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«لیس مِنّا مَنْ لَمْ یوقّر کَبیرَنا وَ لَم یَرْحَمْ صَغیرنا»[۱] ؛ از ما نیست کسی که به بزرگترها احترام و به کوچکترها رحم نکند.
از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که هرگز امام حسین علیه‌السلام جلوتر از امام حسن علیه‌السلام حرکت نمی‌کرد و اگر آن دو باهم بودند هرگز امام حسین علیه‌السلام جلوتر از امام حسن علیه‌السلام سخن نمی‌گفت.[۲] .
امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«جاءَ رجُلان اَلیَ النَّبی شیخاً و شابّاً فتکلّم الشّابّ قَبلَ الشیخ فقال النّبی الکَبیر الکَبیرٌ»[۳] ؛ روزی دو نفر که یکی پیر و دیگری جوان بود به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدند. جوان قبل از پیرمرد شروع به سخن کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ. بزرگ.

پی نوشت ها:

[۱] مشکاهٔ الانوار، ص ۱۷۰.

[۲] همان، ص ۱۶۸؛ ینابیع الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۰.

[۳] وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷.

جوانان و ازدواج

امام صادق علیه‌السلام درباره ازدواج فرمود:
«من تزوّج اَحْرَزَ نصف دینه فَلیتَّق اللّه فی‌النّصفِ الآخر»[۱] ؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را به دست آورده است. پس باید در مورد نصف دیگر از خدا بترسد. نیز فرمود:
«رَکْعَتانُ یُصَلّیهِما الْمُتَزَوج اَفضل مِن سَبْعینَ رَکْعَهً یُصَلّیها اَعزب»[۲] ؛ دو رکعت نمازی که متأهل می‌خواند برتر است از هفتاد

رکعت نمازی که مجرّد می‌خواند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: شخصی نزد پدرم آمد و از او سؤال کرد: فلانی! زن داری یا نه؟ او گفت: خیر. پدرم فرمود: فلانی! اگر خدا دنیا و آنچه که در دنیا است به من بدهد و بگوید یک شب بی زن باش، قبول نمی‌کنم.[۳] .

علی بن رعاب می‌گوید: زراره به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید. حضرت از او سؤال کرد. ای زرارهٔ! آیا ازدواج کرده‌ای؟ زراره پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: چه عاملی موجب ترک ازدواج شما شده است؟ زراره عرض کرد: من نمی‌دانم ازدواج با این‌ها (مخالفین) خوب است یا خیر؟ حضرت فرمود: پس چگونه صبر می‌کنی و خود را حفظ می‌کنی با این که جوان هستی؟ زراره عرض کرد: کنیز می‌خرم. حضرت فرمود: چگونه نکاح با کنیزان را خوب می‌دانی؟ زراره عرض کرد: اگر مشکلی با آن‌ها داشته باشم آن‌ها را می‌فروشم. حضرت فرمود: از این جهت از تو سؤال نمی‌کنم. سؤال من این است که چگونه آن‌ها را برای خود خوب می‌دانی با این که آن‌ها نیز از مخالفین هستند؟ زراره فرمود: آیا امر می‌فرمایید ازدواج کنم؟ فرمود: این مسأله به اختیار شماست.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷.

[۲] اخلاق در خانه، ج ۱، ص ۵۴.

[۳] بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۶۶.

[۴] میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۳؛ گفتار فلسفی، (جوان)، ج ۱، ص ۶۶.

جوانان و تقوا

یکی از خطراتی که جوانان را تهدید می‌کند هوسرانی و بی‌بندوباری است و تقوا می‌تواند سدّی در برابر هوس‌ها باشد. لذا امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«یامَعْشَرَ الاحداثِ! اِتَّقُوااللّه» ای گروه جوانان! از خدا بترسید.[۱] نیز فرمود: «لا ینبغی للمؤمن اَنْ یَجْلِسَ مَجْلِساً یُعصی اللّه فیه و لا یَقدر علی تغییره»[۲] ؛ سزاوار نیست برای مؤمن که در مجلسی بنشیند که در آن معصیت می‌شود و نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

پی نوشت ها:

[۱] وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۰۳.

[۲] کافی، ج ۴، ص ۴۱۴؛ وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۱۴۰.

جوانان و قرآن

یکی از عواملی که می‌تواند جوانان را از انحرافات گوناگون حفظ نماید ارتباط و انس با قرآن است. امام صادق علیه‌السلام در این باره فرمود: «مَن قَرَءَ القُرآن و هُو شابٌ مؤمن اِخْتَلَطَ القرآن بِلَحْمِهِ و دَمِه»[۱] ؛ جوان مؤمنی که به قرائت قرآن بپردازد قرآن با گوشت و خونش در می‌آمیزد.

پی نوشت ها:

[۱] وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲.

جوانان و نماز

یکی از عوامل بازدارنـده جوانان از هوس‌ها و آلودگی‌ها نماز است. نماز در کلمات و سـیره امام صادق علیه‌السـلام جایگاه خاصّی دارد. روایات نقل شده از آن حضرت درباره نماز به اندازه یک کتاب قطور می‌باشد. در این جا فقط به یک روایت بسنده می‌کنیم. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: «اول ما یحاسب به العبد الصلاهٔ فأن قبلت قبل سائر علمه و ان ردّت ردّ سائر علمه»[۱] ؛ اولین عملی که در قیامت مورد محاسـبه قرار می‌گیرد نماز است. اگر نماز قبول شود سایر اعمال قبول می‌شود و اگر نماز رد شود سایر اعمال نیز رد خواهد شد.

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۲۵.

جدایی و قهر

حضـرت صادق علیه‌السـلام از قول پدران ارجمندش روایت کرده که: رسول خدا صـلی الله علیه و اله فرموده: «دو نفر مسلمان که از همـدیگر قهر کننـد و سه روز با هم آشتی نکننـد، هر دو از اسـلام بیرون رونـد و میانه‌ی آن‌ها پیونـد و دوستی دینی نباشـد. پس هر کدام از آن دو به سخن گفتن با برادرش پیشی گرفت، در روز حساب، پیشرو به بهشت می‌رود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ، باب الهجره.

جلوه و چهره اسلام

ألاسـلام عریـان فلبـاسه الحیـاء و زینته الوقار و مروءته العمل الصالـح و عماده الورع، و لکل شـیء أساس و أساس الاسـلام حبنا أهل البیت. [۱] .

اسـلام، برهنه است، لباسـش حیا و زیورش وقار و جوانمردی‌اش عمل صالح و ستونش پارسایی است، و برای هر چیزی پایه‌ای است و پایه‌ی اسلام، دوستی ما اهل بیت است.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۷.

جایگاه توکل

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

بی‌نیازی و عزت به هر طرف در حال گردش‌انـد و چون به جایگاه توکل دست یافتنـد در آن جا متوطن (ساکن) می‌شوند. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۶۵ / ۳، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۵۵۰.



چیزی از عمر من باقی نیست

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس از دوست خود، جز ایثار و فداکاری نخواهد، همیشه ناراضی و خشمگین می‌شود.

ابن‌طاووس می‌نویسد: بار سوم، منصور، حضرت را در سرزمین ربذه (جایی که میان مکه و مدینه واقع است و مسکن ابوذر قبل از اسلام و تبعیدگاه او پس از اسلام بوده و در همان جا هم در گذشته و به خاک سپرده شده است.) احضار کرده است. مخرمه‌ی کندی می‌گوید: وقتی ابوجعفر منصور در سرزمین ربذه فرود آمد، اتفاقا امام جعفرصادق علیه‌السلام نیز در آن جا بود. منصور گفت: چه کسی مرا در مورد جعفرصادق معذور می‌دارد؟ به خدا سوگند او را خواهم کشت. آن گاه منصور به ابراهیم بن جبله گفت: برخیز و او را دستگیر کن و دستار بر گردنش بپیچ و کشان‌کشان نزد من بیاور. ابراهیم می‌گوید: از نزد منصور بیرون آمدم و به سراغ حضرت امام صادق علیه‌السلام رفتم. حضرت را در منزل نیافتم. پس به قصد پیدا کردن حضرت به مسجد ابوذر رفتم و حضرت را دیدم که کنار در مسجد ایستاده است. من شرم داشتم که با حضرت آن گونه که منصور دستور داده بود؛ رفتار کنم. لذا فقط آستین حضرت را گرفتم و گفتم: امیر شما را احضار می‌کند. حضرت فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» بگذار دو رکعت نماز بخوانم. آن گاه به شدت گریست.

ابراهیم می‌گوید: من که پشت سر حضرت بودم، شنیدم که می خواند: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدهٔ... (مهج الدعوات، ص ۱۸۷) «و سپس به من فرمود: به هر چه او دستور داده عمل کن! من گفتم: به خدا سوگند! به دستور او عمل نمی‌کنم، هر چند که خودم کشته شوم. به هر حال امام را به نزد منصور بردم، ولی تردیدی نداشتم که منصور؛ حضرت را به قتل خواهد رسانید. هنگامی که به در اندرونی رسیدیم، دیدم که امام دعایی به این مضمون می‌خواند: «یا اله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب و محمد صلی الله علیه و آله تول فیه هذه الغداهٔ عافیتی و لا تسلط علی احدا من خلقک بشی لا طاقهٔ لی به... (مهج الدعوات، ص ۱۸۷) «ابراهیم بن جبله می گوید: وقتی که حضرت را به اندرون بردم، منصور نشست و سخنی را که قبلا گفته بود، تکرار کرد و گفت: به خدا؛ تو را می‌کشم! حضرت امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ای امیر! من کاری نکرده‌ام؛ با من این گونه با خشونت برخورد نکن! اندکی بیش، از عمر باقی نمانده است. منصور گفت: بفرمائید بروید، و امام از مجلس خارج شد و بعد منصور به عیسی بن علی - عموی خویش - گفت: خود را به جعفر برسان و بپرس از عمر چه کسی چیزی نمانده است، از عمر من یا عمر شما؟! عیسی می‌گوید: خودم را به امام صادق علیه‌السلام رساندم و گفتم: ای اباعبدالله! منصور می‌پرسد که از عمر چه کسی چیزی نمانده است، از عمر من یا عمر شما؟!

حضرت فرمود: به او بگو از عمر من. منصور گفت: راست فرمود جعفر بن محمد علیه‌السلام. ابراهیم می‌گوید: از خانه بیرون آمدم، دیدم که امام نشسته و منتظر من است که از حسن رفتار من سپاسگزاری کند. دیدم که حضرت حمد و ثنای خدا می‌نمود و چنین می‌خواند: «الحمدلله الذی ادعوه فیجیبنی و ان کنت بطیئا حین یدعونی... » (مهج الدعوات، ص ۱۸۸)

چگونه اید وقتی که...

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از نشانه‌های بزرگواری، خوشخویی و فرو بردن خشم و چشم‌پوشی از نگاه بد است.

و از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت:

با غلام خود که پنج وجبی و نابالغ بود و عصای مرا می‌کشید به حضور حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شدم. حضرت فرمود: وقتی که جوانی در سن این غلام حجت شما باشد چگونه هستید؟ (منظور حضرت صادق علیه‌السلام حضرت جواد یا حضرت مهدی علیهماالسلام بوده که در سن کودکی به امامت رسیدند)

چیزی که حق او نیست

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که در همه حالات متوجه خداست، خدا هم با اوست.
و از معلی بن خنیس نقل می‌کند که گفت:
خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم، محمد بن عبدالله (ابن‌حسن) آمد و سلام کرد و گذشت. حضرت دلش به حال او سوخت و چشمانش پر از اشک شد، گفتم: نسبت به او کاری کردی که قبلا نمی‌کردی؟ فرمود: دلم به حال او سوخت؛ چون چیزی به خود نسبت می‌دهد که حق او نیست و من در کتاب علی علیه‌السلام او را نه از خلفای این امت و نه از پادشاهان یافته‌ام.

چگونگی نماز خواندن پشت سر ناصبی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دو گروه از امر به معروف و نهی از منکر بهره‌مند می‌شوند: اول مؤمنین که اصولا نصیحت پذیرند و دوم نادانی که نصیحت را قبول می‌کند و پند را فرا می‌گیرد و صاحب قدرت و زور زیر بار حق‌جویی و حق‌پوئی نمی‌رود.
و از علی بن سعد بصری نقل می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: من در قبیله‌ی بنی‌عدی وارد می‌شوم و آنها همه از مؤذن و پیشنماز و اهل مسجد، عثمانی هستند و از شما و شیعیانتان بیزاری می‌جویند و من هم در میان آنها منزل کرده‌ام. شما درباره‌ی نماز خواندن پشت سر این امام جماعت چه می‌فرمائید؟ فرمود: نماز بخوان و اعاده هم نکن. هنگامی که به بصره رفتی و فضیل بن یسار قضیه را از تو پرسید و جواب مرا برای او نقل کردی؛ به پاسخ او و به این سؤال عمل کن و پاسخ مرا رها کن. علی گفت: به بصره رفتم و قضیه را به فضیل گفتم. گفت: او به سخن خود داناتر است، ولی من از او و پدرش شنیدم که می‌فرمودند: نمازی که پشت سر ناصبی خواندی، حساب نکن و مانند نماز فرادا حمد و سوره بخوان؛ علی گفت: من به جواب فضیل عمل کرده و جواب حضرت صادق علیه‌السلام را رها کردم و متوجه شدم که حضرت آن پاسخ را از روی مصلحتی مانند تقیه و غیره فرموده است.

چنین نیست که می‌گوید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز محبت را فراهم می‌کند: یکی قرض دادن به جوانمرد، دوم فروتنی کردن، سوم بخشش.
ابوحمزه نقل می‌کند که:
به حضور حضرت صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم. دیدم حضرت خلوت کرده، وارد شدم و کناری نشستم. فرمود: نفست به تو می‌گوید: در محبت ما اهل بیت تند رفته‌ای و افراط کرده‌ای؛ ولی چنین نیست که می‌گوید.

چاره جوئی قبل از حادثه

قتبه أعشی - که یکی از دوستان امام صادق جعفر علیه السلام - است، گوید:
روزی از روزها یکی از کودکان آن حضرت مریض شده بود، و من به قصد عیادتش حرکت کردم، حضرت را جلوی منزلش

اندوهگین و غمناک دیدم.

عرضه داشتم: یاابن رسول اللّه! فدایت شوم، حال فرزندت چگونه است؟

حضرت فرمود: با همان حالتی که بوده است، هنوز مریضی و ناراحتی او بر همان حالت ادامه دارد.

بعد از آن، حضرت سریع به داخل منزل خود رفت؛ و چون ساعتی گذشت از منزل بیرون آمد در حالتی که چهره اش باز و غم و اندوه در آن حضرت احساس نمی شد.

فکر کردم که بحمداللّه حال کودک بهبود یافته است، لذا سوال کردم: ای مولایم! بفرمائید حال کودک چگونه است؟

فرمود: راهی را که می بایست برود، رفت.

عرض کردم: قربانت گردم، در آن هنگامی که کودک زنده و مریض حال بود، شما را غمگین و محزون مشاهده کردم؛ ولی اکنون که او وفات یافت، شما را در حالتی دیگر مشاهده می کنم؟!

حضرت فرمود: ای قتبه! ما خانواده ای هستیم که قبل از ورود بلا و مصیبت چاره اندیشی می نمائیم؛ ولی زمانی که مصیبت اتفاق افتاد و واقع گردید تسلیم قضا و قدر الهی می باشیم و راضی به رضای او هستیم، بنابر این دیگر ناراحتی و اندوه معنائی ندارد. [۱] .

و به دنباله همین روایت آمده است، که حضرت فرمود: ما اهل بیت رسالت، همچون دیگران دوست داریم که خود و خانواده و اموالمان سالم باشد؛ امّا هنگامی که اراده خداوند و قضا و قدر او فرا رسد، تسلیم امر حق گشته و راضی به مشیت الهی او هستیم.

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشّیعۀ: ج ۱، ص ۶۶۴، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۲۶۸، ح ۳۹، و ص ۱۸، ح ۷ با مختصر تفاوت.

چه کسی گفت...؟

«سوگند به خداوند، که می‌روم و بسیار سرزنشش می‌کنم.»

«سفیان ثوری» پیوسته این گفتار، بر لب داشت و اینک زمان آن رسیده بود که بر گفته‌اش جامه‌ی عمل پوشاند؛

–ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدرانت نیز هرگز جامه‌هایی چنین فاخر و زیبا نمی‌پوشیدند!

امام علیه‌السلام لبخندی بر لب آورد؛

– روزگار ما، با دوران رسول خدا، کاملا متفاوت است؛ آن هنگام مردم، بسیار فقیر بودند... لباس زیبا و خوب نیز شایسته نیکان است! سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«قل من حرم زینۀ الله التی اخرج لعباده من الطیبات من الرزق...» [۱] و باز فرمود:

– و ما اهل‌بیت علیهم‌السلام سزاوارتر از دیگران به بخشش‌های پروردگاریم. تو نیز بدان که من این لباس را برای تن آسایی نپوشیده‌ام.

سپس دست سفیان را گرفت و بر جامه‌ی خشن و زیرینش نهاد؛ و چنین ادامه داد:

– من لباس زبر را برای خودم پوشیده‌ام و لباس زیبا و نرم را برای مردم؛ اما تو، جامه‌ی لطیف را برای تن آسایی خود، بر تن کرده‌یی و لباس خشن را به مردم، نشان می‌دهی، تا زاهدت بخوانند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اعراف / ۳۲؛ ای رسول ما! بگو چه کسی زینت‌های الاهی و روزی‌های پاکیزه را، که خدا برای بندگانش آفریده، حرام کرده

است؟.

[۲] وسایل الشیعه، ج ۳؛ فروع کافی، ج ۲؛ داستان‌های شنیدنی از زندگی چهارده معصوم علیهم‌السلام /۱۱۹؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

چرا تشیع به مذهب جعفری شهرت گرفت

دین و مذهب اسلام یکی است و ائمه معصومین هم یک راه رفته‌اند و برای یک هدف تلاش نموده‌اند با این حال چرا اختصاص به مذهب جعفری شد؟! با یک مقدمه کوتاه بیان می‌شود:

ابونعیم اصفهانی که در قرن پنجم می‌زیسته درباره امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

الامام الناطق ذوالزمام السابق

ابوعبدالله جعفر بن محمدالصادق این لقبی که این مرد دانشمند داده نماینده یک سلسله معانی است قابل توجه که می‌توان از آن استفاده کرد امام صادق علیه‌السلام به نام مؤسس مذهبی شناخته شده در حالی که مذهب امامیه همان مذهب اسلام است که همه ائمه دوازده گانه در راه اعلاء کلمه آن سعی بلیغ نموده‌اند - اول و آخر آنها همه در نشر دین بذل همت کرده و جانفشانی و فداکاری نشان داده‌اند.

ابن‌حافظ می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام در سه صفت مبرز بود و سه خصوصیت کامل داشت که دیگری فاقد آن است.

۱- الصادق این یکی از القابی است که شهرت امام ششم بدان است و اسم نماینده مسمی است و در آن تردیدی نیست.

۲- الناطق که این صفت از مختصات امام است و کمتر کسی می‌تواند نطاق و ناطق به معنی اخص باشد - این صفت بین همه ائمه به امام ششم اختصاص یافته زیرا مکتب جعفری مبتنی بر این پایه است و اسباب نطق و خطابه برای او فراهم شد - این میراثی بوده از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به او رسید و از بارزترین صفات انسانی است که خداوند به این حجت خود عنایت فرموده.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در علوم سرآمد دانشمندان بشری است در افق علم و دانش کسی را نمی‌توان برتر و بالاتر از علی علیه‌السلام شناخت او بود که منادی سلونی قبل ان تفقدونی بود و در حق او بود که اولی گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و دومی گفت لا ـ ابقانی الله لمعضلهٔ لیس لها ابوالحسن علی و برتر و بالاتر از همه پیغمبر خاتم النبیین که زبان وحی بود فرمود اقضاکم علی و شکی نیست که قضاوت بدون علم میسور نیست و علی اعلم از همه بود و فرمود انا مدینهٔ العلم و علی بابها. منم شهر علم و علیم در است

درست این سخن گفت پیغمبر است سینه‌ی علی مخزن علم الهی بود و از او به سبطین رسید از او دست به دست با امام جعفرصادق علیه‌السلام منتقل شد و از علم او بود که دنیا به دانش و بینش رسید و امام صادق علیه‌السلام با اشاره به سینه خود فرمود ان هیهنا لعلما جما لواصبت له حملهٔ

امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود علمنی رسول‌الله الف باب من العلم ینفتح لی من کل باب الف باب پیغمبر خدا هزار باب علم به سوی من گشود که از هر یک آن هزار باب دیگر مفتوح شد.

این ابواب علم و معرفت به جهالت و نادانی و پیکارهای جاهلانه و تعصب عربیت مارقین قاسطین - ناکثین بسته شد و دشمن نگذاشت اشعه تابناک علم و فضیلت این ابواب تابناک دانش و بینش پرتوافکن شود.

چگونگی استجابت دعا

گاهی اوقات هر قدر دعا کرده‌ایم، دعایمان مستجاب نشده است. امام صادق علیه‌السلام در اشاره به این مسئله می‌فرمایند: این دعاها

از بین نرفته و باقی می‌ماند و در روزی که احتیاج شما بیشتر است، مستجاب می‌شوند، آن روز، جز قیامت نیست. خداوند دعای مستجاب نشده‌ی مؤمنان را نگه می‌دارد و بیشتر از آنچه فکر می‌کردند و توقع داشتند در بهشت به آنها خواهد داد. فرض کنید روزی شخصی از سر احتیاج و اضطرار از شما پولی بخواهد اما شما متوجه شوید احتیاج او به این پول حیاتی نیست و ضرورتی ندارد این پول را به او بدهید، اما همان لحظه مبلغ مورد نظر او را به حسابی که به نام اوست واریز می‌کنید تا روزی که آن شخص نیاز شدیدی به پول پیدا کرد آن را به او بدهید و بگویید من این پول را برای چنین روزی نگه داشته بودم که به شما بدهم. ماجرای دعا و استجابت آن نیز چنین است. ممکن است بنده‌ای از خداوند بخواهد اسباب مسافرت یک ماهه‌ای برایش فراهم گردد تا در آن یک ماه خوش باشد. شاید این دعا مستجاب نشود، اما در عوض به جای یک ماه، خداوند یک هزار سال خوشگذرانی در بهشت به او عطا خواهد کرد. در روایت آمده است که آرزوها و دعاهایی که در این دنیا مستجاب نشده است روز قیامت به گونه‌ای مستجاب می‌شوند که انسان آرزو می‌کند که ای کاش هیچ کدام از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی‌شد. شیعیان کم و بیش به این مسایل عقیده دارند، اما فهمیدن آن بسیار مهم است.

روایتی از ابن فهد حلی [۱] در عدهٔ الداعی نقل شده است که در بحارالانوار و مستدرک سفینهٔ البحار نیز آمده است:

«فیما أوحی الله الی داوود: من انقطع الی کفیته و من سئلنی أعطیته، و من دعانی أجبته و انما اؤخر دعوته و هی معلقه، و قد استجبتها له حتی یتم قضائی، فاذا تم قضائی أنفذت ما سأل. قل للمظلوم انما اؤخر دعوتک و قد استجبتها لک علی من ظلمک لضروب کثیرهٔ غابت عنک، و انا أحکم الحاکمین. اما أن تکون قد ظلمت رجلا فدعا علیک فتکون هذه بهذه لا لک و لا علیک [۲] ؛ از جمله چیزهایی که خدا به حضرت داوود علیه‌السلام وحی فرمود این بود: هر کس از غیر من قطع امید کند، او را بی‌نیاز کنم و هر کس از من بخواهد به او عطا می‌کنم و هر کس مرا بخواند اجابت می‌کنم، هر چند اجابت دعای او را تا آن زمان که مقدر کرده‌ام به تأخیر اندازم و چون زمان مقدر به سرآید خواسته‌اش را جامه‌ی تحقق پوشم. به مظلوم بگو اجابت دعا و نفرین تو را علیه ظالم به تأخیر می‌اندازم و به اشکال گوناگونی که خبر نداری، علیه او کارگر می‌گردانم و من نیکوترین داوران و دادگسترانم. چه بسا به شخصی ستم کرده‌ای و تو را نفرین کرده باشد. در آن صورت دعای تو در برابر دعای او خنثی می‌شود و نه به سودت چیزی مستجاب می‌شود و نه به زیانت».

گاهی اوقات ممکن است شخص در عین حالی که مظلوم است، زیر دستانش در جای دیگری به کسی ظلم کرده باشند و او نیز از سویدای دل دعایی کرده باشد. نقل شده است که عده‌ای از مؤمنان برای رفع ظلمی که به آنها وارد شده بود دعا می‌کردند و از خداوند استمداد می‌طلبیدند، اما دعایشان مستجاب نمی‌شد. یکی از زهاد و بندگان خاص خدا در عالم مکاشفه یکی از معصومین علیهم‌السلام را دیده بود که فرموده بودند: «سبقتکم دعوهٔ مستجابهٔ» یعنی شما قبلا ظلمی مرتکب شده بودید که علیه شما دعا کرده بودند. از این رو دعاهای شما مستجاب نمی‌شود.

انسان باید توجه داشته باشد که در زندگی ظلمی مرتکب نشود. استاد نباید نسبت به شاگرد ظلم کند، پدر و مادر نباید به فرزند ظلم کنند. در تمام روابط باید به این موضوع توجه داشت همان طور که در معامله و خرج کردن پول دقت لازم است، در معاشرت با دیگران نیز باید با دقت تمام، مواظب کردار خود باشیم تا مبادا ظلمی از ما سر زند.

در ادامه روایت پیشین آمده است: «و اما أن تکون لک درجهٔ فی الجنهٔ لا تبلغها عندی الا بظلمه لک [۳] ؛ و چه بسا درجه‌ای برایت در بهشت مقرر شده باشد که در نزد من به آن دست نیابی مگر این که مظلوم واقع شوی».

تنها قسمت کوچکی از درجات بهشت مربوط به نماز و روزه و عبادت است و قسمت اعظم آن در مقابل فشارها و سختیهایی است که انسان در دنیا متحمل می‌گردد. اگر منزلت کسی در بهشت دارای ۱۸۰۰ درجه باشد، ممکن است پنجاه درجه به سبب عبادت، صد درجه به سبب خیرات، و دویست درجه آن به پاس حسن خلق باشد، اما هزار درجه به دلیل فشار و مظلومیت در دنیا است.

در دنباله همین روایت می‌فرماید: «لأنی أختبر عبادی فی أموالهم و أنفسهم؛ زیرا من بندگانم را در مال و جانشان آزمون می کنم».

پی نوشت ها:

[۱] احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ – ۷۵۷ ق).

[۲] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۲.

[۳] همان.

چرا امامان به یک سؤال چند جواب می‌دهند

موسی بن اشیم گفت: خدمت امام صادق – علیه‌السلام – شرفیاب شدم، و از حضرتش درباره‌ی مطلبی سؤال کردم، پاسخی به من دادند، در حالی که نشسته بودم شخصی وارد شد و درباره‌ی همان مطلب سؤال کرد، امام پاسخ دیگری که مخالف پاسخ من بود دادند، و هنگامی که شخص سومی آمد و درباره‌ی همان مطلب سؤال کرد، پاسخ امام به او غیر از پاسخ من و پاسخ شخص دوم بود، این مطلب باعث ترس من شد و بر من سنگین آمد.

هنگامی که همه رفتند و تنها شدیم، حضرت به من نگاه کردند و فرمودند: ای ابن‌اشیم؛ گویا از آنچه پیش آمد نگران و ناراحت شدی؟

گفتم: بله – فدایت شوم – نگران و در تعجبم چگونه به یک سؤال سه پاسخ داده شد.

حضرت فرمودند: ای ابن‌اشیم، خداوند امر مدیریت مملکتش را به داود واگذار کرد (تا هر طور که مناسب دید حکومت کند.) و فرمود: (هذا عطاؤنا فامنن أو أمسک بغیر حساب) [۱] «این عطای ما است، به هر کس که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس که می‌خواهی امساک کن، و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی)».

و امر دین (ونحوه‌ی بیان آن را) به پیامبرش محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – واگذار کرد (تا هر طور که صلاح می‌داند این کار را انجام دهد) و فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [۲] «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید».

و خداوند به ما واگذار نمود آنچه را به رسول اکرم محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – واگذار نمود، پس نگران و ناراحت مشو. [۳].

۲– ابن‌حازم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: چگونه است که من از شما مطلبی را می‌پرسم، و شما پاسخ مرا می گوئید سپس دیگری به نزد شما می‌آید و به او در همان زمینه پاسخ دیگری می‌دهید؟

فرمود: ما مردم را (به اندازه‌ی عقلشان) زیاد و کم جواب می گوئیم.

گفتم: آیا اصحاب پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – بر آن حضرت راست گفتند یا دروغ بستند؟

فرمود: راست گفتند.

گفتم: پس چرا اختلاف پیدا کردند؟

فرمود: مگر نمی‌دانی که مردی خدمت پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – می‌آمد و از او مسأله‌ای می‌پرسید، و آن حضرت جوابش را می‌فرمود، و بعدها به او جوابی می‌داد که جواب اول را نسخ می کرد، پس بعضی از احادیث بعض دیگر را نسخ کرده است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص: آیه‌ی ۳۹.

[۲] سوره‌ی حشر: آیه‌ی ۷.

[۳] الاختصاص: ۳۲۹، بحارالأنوار: ج ۲۳، ص ۱۸۵، ح ۵۳.

[۴] اصول کافی: ج ۱، ص ۸، ح ۳.

چند پرسش پیرامون آفریدگار

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که سخنانی از حضرت صادق - علیه‌السلام - به او رسیده بود به مدینه آمد تا با آن حضرت مباحثه کند، در آنجا با حضرت برخورد نکرد، به او گفتند: به مکه رفته است، آنجا آمد، ما با حضرت صادق - علیه‌السلام - مشغول طواف بودیم که نزد ما رسید. نامش «عبدالملک» و کنیه‌اش «ابوعبدالله» بود، در حال طواف شانه‌اش را به شانه امام صادق - علیه‌السلام - زد، امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: نامت چیست؟

گفت: عبدالملک (بنده‌ی سلطان).

فرمود: کنیه‌ات چیست؟

گفت: کنیه‌ام ابوعبدالله (پدر بنده‌ی خدا) است.

حضرت فرمود: این پادشاه (و سلطانی) که تو بنده‌ی او هستی از پادشاهان زمین است یا آسمان؟ و نیز بگو پسرت بنده‌ی خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هر جوابی که بگوئی محکوم می‌شوی (او خاموش ماند).

هشام گوید: به زندیق گفتم: چرا جوابش را نمی‌گوئی؟ از سخن من بدش آمد.

امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: چون از طواف فارغ شدم نزد ما بیا.

زندیق پس از پایان طواف خدمت امام - علیه‌السلام - آمد، و در مقابل آن حضرت نشست، و ما هم دورش حلقه زدیم و نشستیم.

امام به زندیق فرمود: قبول داری که زمین زیر و زبری دارد؟

گفت: آری.

فرمود: زیر زمین رفته‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: پس چه می‌دانی که زیر زمین چیست؟

گفت: نمی‌دانم ولی گمان می‌کنم زیر زمین چیزی نیست.

امام فرمود: گمان عجز و درماندگی است نسبت به چیزی که به آن نمی‌توانی یقین پیدا کنی.

سپس فرمود: آیا به آسمان صعود کرده‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: می‌دانی در آن چیست؟

گفت: نه.

فرمود: شگفتا از تو که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب، نه به زمین فرو شدی، و نه به آسمان صعود نمودی، و نه از آن گذشتی تا بدانی پشت سر آسمانها چیست و با این حال آنچه را که در آنها است (از نظم و تدبیری که دلالت بر صانع حکیمی دارد) منکر گشتی، مگر عاقل چیزی را که نفهمیده انکار می‌کند؟!!

زندیق گفت: تا حال کسی غیر شما با من این گونه سخن نگفته است.

امام فرمود: بنابراین؛ تو در این موضوع شک داری که شاید باشد و شاید نباشد.

گفت: شاید چنین باشد.

امام فرمود: ای مرد، کسی که نمی‌داند، بر آنکه می‌داند برهانی ندارد. و نادان را حجت و برهانی نیست.

ای برادر اهل مصر، از من بشنو و دریاب. ما هرگز درباره‌ی خدا شک نمی‌کنیم.

مگر خورشید و ماه، و شب و روز را نمی‌بینی که به افق می‌آیند و اشتباه نمی‌کنند و باز می‌گردند؟ آنها مجبور و ناچارند، مسیری جز مسیر خود ندارند. اگر قدرت رفتن بدون برگشت دارند پس چرا برمی‌گردند؟ و اگر مجبور و ناچار نیستند چرا شب روز نمی‌شود، و روز شب نمی‌گردد.

ای برادر اهل مصر؛ به خدا قسم آنها برای همیشه (به ادامه‌ی وضع خود) ناچارند، و آنکه ناچارشان کرده از آنها محکم‌تر (و فرمانروائی قویتر) و بزرگتر است.

زندیق گفت: راست گفتی.

سپس امام - علیه‌السلام - فرمود: ای برادر اهل مصر؛ براستی آنچه به او گرویده‌اید و گمان می‌کنید که «دهر» است اگر «دهر» مردم را می‌برد چرا آنها را برنمی‌گرداند؟ و اگر برمی‌گرداند چرا نمی‌برد؟

ای برادر اهل مصر؛ همه ناچارند، چرا آسمان افراشته و زمین نهاده شده است؟

چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ و چرا زمین بالای طبقاتش فرو نمی‌ریزد؟

و چرا چنان حالتی پیش نمی‌آید که دیگر نه آسمان و زمین در جای خود بمانند، و نه چیزی روی آنها مستقر گردد؟

زندیق گفت: پروردگارشان و سرورشان است که آنها را نگه داشته است.

و اینجا بود که زندیق به دست امام صادق - علیه‌السلام - ایمان آورد.

حمران (که در مجلس حاضر بود) به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: فدایت شوم، اگر زنادقه به دست تو مؤمن می‌شوند، کفار هم به دست پدرت ایمان آوردند. (یعنی شما شاخه‌ی همان شجره‌ی مبارکه هستید و دارای همان نفس می‌باشید).

پس آن تازه مسلمان عرض کرد: مرا به شاگردی بپذیر.

امام - علیه‌السلام - به هشام فرمود: ای هشام؛ او را نزد خود نگه دار، و تعلیمش بده.

هشام که معلم ایمان به اهل شام و مصر بود، او را تعلیم داد، و معارف الهی را به او نیکو آموزش داد تا اینکه عقیده‌ی او پاک شد، به طوری که امام صادق - علیه‌السلام - از او راضی شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۹۱ ح ۱.

چرا آفریدگار جهان متعدد نیست؟

هشام بن حکم گوید: از جمله سؤالاتی که زندیق از امام صادق - علیه‌السلام - کرد این بود که گفت: چرا ممکن نیست که آفریدگار جهان بیش از یکی باشد؟

امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: کلام تو که می‌گوئی اگر دو باشند از چند فرض و صورت خالی نیست:

یا اینکه هر دو قدیم و قوی هستند، یا هر دو ضعیف، یا اینکه یکی قوی و نیرومند، و دیگری ضعیف و ناتوان.

پس اگر هر دو نیرومند و قوی باشند پس چرا همدیگر را کنار نمی‌زنند، تا زمام تدبیر و ربوبیت را به خود اختصاص دهد؟

و اگر می گوئی: یکی از آن دو نیرومند و دیگری ناتوان و ضعیف است، پس در این صورت ثابت می گردد که خالق و آفریدگار یکی است همانطور که ما می گوییم، به جهت عجزی که از دومی ظاهر و آشکار می‌شود.

و اگر می گوئی آنها دو تا هستند پس یا از هر جهت با هم متفقند، یا از هر جهت مختلفند. ولی چون ما جهان هستی را منظم و هماهنگ، و گردونه را در دوران و رفت و آمد شب و روز و آفتاب و ماه را مرتب یافتیم، و این استواری و درستی تدبیر و مدیریت و هماهنگی دلیل بر این است که مدبر جهان یکی است. [۱] .

- گفتنی است که حضرت در این بیان به نتیجه‌ی دو صورت اشاره فرمودند.

یکی اینکه هر دو ضعیف و ناتوان باشند، و دیگری اینکه هر دو از هر جهت متفق و هماهنگ عمل کنند، زیرا در صورت اولی ممکن نیست آفریدگار باشند، و در فرض دوم، وجود آفریدگار دوم لغو، بلکه اصلا چنین فرضی محال است، زیرا مطلق متعدد نمی‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۳ ص ۲۳۰ ح ۲۲.

چگونه خدا را بشناسیم؟

مردی به امام صادق - علیه‌السلام - گفت:

ای فرزند رسول خدا، مرا بر خدا دلالت کن که چگونه بشناسم، زیرا اهل جدال مرا متحیر کردند، (و نتوانستند دلیل و تفسیر واضحی در این زمینه به من ارائه کنند)؟

امام فرمودند: ای بنده‌ی خدا؛ آیا تا به حال سوار کشتی شده‌ای؟

گفت: بله.

حضرت فرمودند: آیا پیش آمده است که آن کشتی بشکند و در نزدیکی شما نه کشتی دیگری باشد که تو را نجات دهد، و نه کسی شنا بلد است تا تو را کمک کند؟

گفت: بله.

فرمود: آیا در آن حال دل تو به این مطلب متوجه شده که چیزی آنجا هست که می‌تواند تو را از این مهلکه نجات دهد؟

گفت: بله.

امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: آن چیزی که قلب تو به سوی او متوجه شد، همان خداوند قادر توانا است که می‌تواند آنگاه که هیچ چیزی نمی‌تواند تو را یاری کند ، یاری نماید، و وقتی که هیچ کسی استغاثه تو را پاسخ نمی‌دهد، تو را نجات می‌دهد (و فطرت و نهاد و قلب تو این حقیقت را درک می کند) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر الامام العسکری: ص ۲۲، ح ۶ و بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۲۴۰ ح ۴۸.

چگونه خداوند از ازل شنوا و بینا بود؟

ابان بن عثمان احمر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: به من خبر ده آیا خدا از ازل بینا و شنوا دانا و قادر و توانا بود؟

فرمود: بله.

گفتم: مردی هست که مدعی ولایت و تبعیت از شما است می گوید: خداوند تبارک و تعالی از ازل به وسیله‌ی گوش، شنوا و به وسیله‌ی چشم، بینا، و به وسیله‌ی دانش، دانا، و به وسیله‌ی قدرت، توانا است.

(راوی گوید:) امام - علیه السلام - غضبناک شدند، سپس فرمودند: هر که این حرف را بزند، و به آن عقیده داشته باشد مشرک است، و از ولایت ما بهره ای نبرده است، خداوند تبارک و تعالی ذاتی است دانا، شنوا، بینا، توانا.

- یعنی هیچ چیز بین ذات خدا و صفاتش واسطه نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق رحمه الله: ص ۶۱ ح ۶.

چگونه بندگان در عالم ذر جواب دادند؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: چگونه بندگان در عالم ذر (عالم ألست) پاسخ دادند؟

حضرت فرمودند: در وجود آنها چیزی گذاشت که هرگاه پرسیده شوند اجابت خواهند کرد (یعنی در مسأله‌ی عهد و میثاق).

مرحوم علامه‌ی مجلسی در بیان این حدیث شریف می‌فرماید: یعنی روح با آن ذرات در آمیخت، و در آنها عقل و دستگاه شنوائی و دستگاه گویائی و نطق قرار داده شد به طوری که خطاب را درک کردند و پاسخ دادند در همان حال که ذرات بودند. [۱] .

۲- ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: به من خبر ده هنگامی که در عالم ذر از آنها سؤال شد: (أشهدهم علی أنفسهم ألست بربکم قالوا بلی) [۲] «مگر نه من پروردگار شما هستم آنها گفتند: بله» به خدا قسم، و عده‌ای در درون خلاف آنچه ابراز داشتند پنهان کردند، اینان چگونه سؤال مزبور را دریافتند؟

حضرت فرمودند: خداوند در آنها چیزی قرار داد که اگر سؤال می‌شدند می‌فهمیدند و می توانستند پاسخ دهند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵ ص ۲۰۵ ح ۵۷.

[۲] سوره‌ی أعراف: آیه‌ی ۱۷۲.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۴۲، بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۱۰۲ ح ۱۹.

چرا خداوند مردم را مطیع نیافرید؟

زندیق گفت: به من خبر ده چرا خداوند - عزوجل - همه‌ی مردم را مطیع و فرمانبر و موحد نیافرید در حالی که بر این کار توانائی داشت؟

حضرت فرمودند: اگر خداوند آنها را مطیع و فرمانبردار می‌آفرید در این صورت ثوابی نداشتند، زیرا در این حالت اطاعت کار آنها نیست، و دیگر نه بهشت بود و نه جهنم، ولی خداوند بندگان خود را آفرید و آنها را دستور داد به اطاعت خود، و از معصیت خود نهی نمود، و به وسیله‌ی انبیاء حجتش را بر آنها تمام کرد، و به وسیله‌ی کتابهایش عذری برای آنها باقی نگذاشت تا اینکه خود آنها اطاعت کنند، و خود آنها معصیت کنند، و به خاطر اطاعت مستحق ثواب و به خاطر معصیت مستحق عقاب شوند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۰ ضمن ح ۲.

چرا مؤمن مؤمن نامیده شد؟

به امام صادق – علیه‌السلام – گفته شد: چرا مؤمن را مؤمن نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: زیرا خدا برای مؤمن نامی از نامهای خود را برگرفته است، و لذا او را مؤمن نامیده است.

و نیز بدین جهت مؤمن نامیده شد چون از عذاب خدا در امان است. و نیز چون روز قیامت (به برکت منزلتی که نزد خدا دارد) به افراد معصیت کار امان می‌دهد و خداوند کار او را امضاء می‌کند.

و اگر مؤمن بخورد یا بیاشامد یا قیام کند یا بنشیند یا بخوابد، یا آمیزش کند یا به مکان آلوده‌ای مرور کند خداوند آن مکان را تا هفت طبقه زمین طاهر و پاک سازد به طوری که هیچ از آلودگی آن به او نرسد.

و نیز چون مؤمن روز قیامت همراه پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – است، پس می‌گذرد بر شخصی که نسبت به او غضب کرده، نه ناصبی است و نه مؤمن و لکن مرتکب کبائر شده برای او منزلت عظمی نزد خدا می‌بیند در حالی که مؤمن را در دنیا دیده است، لذا مؤمن نزد خداوند برای او شفاعت می‌کند و می‌گوید: بارالها؛ این بنده‌ات را به من ببخش.

خداوند متعال درخواست او را اجابت می‌کند.

سپس حضرت فرمود: خدا این مطلب را (یعنی شفاعت) در قرآن متذکر شده است آنجا که می‌گویند: (فما لنا من شافعین) [۱] «ما دیگر شفیع نداریم» از پیامبران (و لا صدیق حمیم) [۲] «و نه دوست صمیمی» از همسایگان و خویشاوندان.

پس هنگامی که مأیوس از شفاعت می‌شوند گوید – یعنی آنکه مؤمن نیست -: (فلو أن لنا کرۀ فنکون من المؤمنین) [۳] «ای کاش بار دیگر به دنیا برمی‌گشتیم تا اینکه مؤمن می‌شدیم».[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شعراء: آیه‌ی ۱۰۰.

[۲] سوره‌ی شعراء: آیه‌ی ۱۰۱.

[۳] بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۶۳ ح ۷.

[۴] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۱۰۲.

چه شرکی موجب آتش جهنم می‌شود؟

زراره گوید: برای امام صادق – علیه‌السلام – به وسیله بعضی از اصحابمان نامه نوشتم، و در آن سؤال کردم درباره‌ی روایتی که از پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – رسیده که: «هر کس شرک ورزد آتش جهنم برای او واجب می‌شود، و هر کس که شرک نورزد بهشت برای او واجب می‌شود».

حضرت فرمود: اما کسی که برای خدا شریک قرار دهد این شرک آشکار و روشن است، و همان فرمایش خداوند است که می‌فرماید: (و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنۀ) [۱] «و کسی که شرک ورزد به خدا همانا خدا بهشت را بر او حرام کرده است».

و اما قسمت دوم کلام یعنی: هر کس شرک نورزد بهشت برای او واجب می‌شود.

حضرت در این زمینه فرمودند: اینجا محل تأمل است، این حدیث در حق کسی است که معصیت خدا را نکند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۷۲.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۳۵، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۹۸ ح ۲۰.

چه چیز موجب پایداری یا زوال ایمان است؟

سعدان گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: چه چیز ایمان را در بنده پایدار می کند؟

فرمود: ورع (و اجتناب از معصیت).

گفتم: چه چیز او را از آن بیرون می‌برد؟

فرمود: طمع. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۹۷ ح ۵، و ص ۴۲۴ ح ۱۲، و ج ۴ ص ۱۰ ح ۴.

چیزهای واجب بر بندگان

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کردم، فدایت شوم؛ به من خبر ده، چه چیزهائی را خدا بر بندگانش واجب نمود؟

حضرت فرمودند: اقرار به وحدانیت خدا، و اینکه محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – پیامبر خداست. و اقامه‌ی نماز، و (اداء) خمس و زکات، و حج خانه‌ی خدا، و روزه ماه مبارک رمضان و ولایت (اهل بیت – علیهم‌السلام).

پس هر کس این امور را بر پا کند، و استقامت ورزد و راه میانه برود و از منکرات اجتناب کند وارد بهشت می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۲۸۹، بحارالأنوار: ج ۶۵ ص ۳۸۶ ح ۳۶.

چگونه ایمان تثبیت و سلب می‌شود؟

حسین بن نعیم صحاف گوید: به حضرت صادق – علیه‌السلام – عرض کردم:

چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است، و ایمان او نزد خدا ثابت است، سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر می‌برد؟

حضرت در پاسخ فرمود: خدای عزوجل عادل است، و جز این نیست که بندگانش را به ایمان به خود خوانده است، نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده است، پس هر که به او ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عزوجل دیگر او را از ایمان به کفر منتقل نمی‌سازد.

من پرسیدم: (گاهی) مردی کافر است و کفرش نزد خدا ثابت است، سپس خداوند او را پس از آن از کفر به ایمان منتقل می‌سازد (این چگونه است)؟

فرمود: خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت آفریده است که نه ایمان به شریعتی را بفهمند، و نه کفر و انکاری می‌دانند، سپس رسولان را فرستاد که بندگانش را به ایمان به خدا دعوت کنند پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمائی فرموده، و برخی را هدایت نفرموده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۴۴ ح ۱، بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۳۹ ح ۳۹، با اندکی اختلاف.

چگونه ایمان تثبیت و سلب می‌شود؟

حسین بن نعیم صحاف گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم:

چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است، و ایمان او نزد خدا ثابت است، سپس خداوند پس از آن او را از ایمان به کفر می‌برد؟

حضرت در پاسخ فرمود: خدای عزوجل عادل است، و جز این نیست که بندگانش را به ایمان به خود خوانده است، نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده است، پس هر که به او ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عزوجل دیگر او را از ایمان به کفر منتقل نمی‌سازد.

من پرسیدم: (گاهی) مردی کافر است و کفرش نزد خدا ثابت است، سپس خداوند او را پس از آن از کفر به ایمان منتقل می‌سازد (این چگونه است)؟

فرمود: خدای عزوجل همه مردم را بر فطرت آفریده است که نه ایمان به شریعتی را بفهمند، و نه کفر و انکاری می‌دانند، سپس رسولان را فرستاد که بندگانش را به ایمان به خدا دعوت کنند پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمائی فرموده، و برخی را هدایت نفرموده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۴۴ ح ۱، بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۳۹ ح ۳۹، با اندکی اختلاف.

چرا خدا انسانها را آفرید؟

جعفر بن محمد بن عماره گوید: پدرم از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود: چرا خدا انسانها را آفرید؟

حضرت فرمودند: خداوند - تبارک و تعالی - انسانها را بیهوده و بی جهت نیافرید، و آنها را یله و رها قرار نداد، بلکه آنها را برای اظهار توانائی و قدرت خود آفرید، تا آنها را به اطاعت خود تکلیف کند، و از این طریق مستوجب و مستحق رضایت و خشنودیش بشوند.

و آنها را نیافرید که از آنها سودی ببرد، یا به وسیله‌ی آنها از خود ضرری دفع نماید، بلکه آنان را آفرید تا به آنها نفعی برساند، و آنان را به نعمت ابدی برساند. [۱] .

شاعر فارسی گوید: من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵ ص ۳۱۳ ح ۲.

چرا خدا پیامبران را فرستاد؟

ابوبصیر گوید: شخصی از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمود: چرا خدا پیامبرانی را به سوی بشر فرستاد؟

حضرت فرمودند: تا اینکه پس از پیامبر مردم حجتی بر خدا نداشته باشند، و تا اینکه نگویند: بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای برای ما نیامد، و تا اینکه حجت خدا بر آنها باشد، مگر نشنیدی فرمایش خداوند را که کلام خازنهای جهنم را که بر اهل جهنم به فرستاده شدن انبیاء احتجاج می‌کنند آنجا که می‌فرماید:

(ألم یأتکم نذیر – قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان أنتم الا فی ضلال کبیر) [۱] «مگر بیم‌دهنده‌ی الهی به سراغ شما نیامد؟! می‌گویند: آری، بیم دهنده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده، و شما در گمراهی بزرگی هستید!» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ملک آیه‌ی ۹ و ۸.

[۲] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۳۹ ح ۳۷.

چه فرقی بین رسول و نبی است؟

زراره گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی رسول سؤال کردم.

حضرت فرمودند: رسول کسی است که فرشته‌ی (وحی را) ببیند هنگامی که پیامی از پروردگارش برای او می‌آورد، و با او سخن می‌گوید همان طور که فردی از شما با دوستش سخن می‌گوید.

و نبی کسی است که فرشته را نمی‌بیند، بلکه وحی بر او نازل می‌شود، و آن را در خواب می‌بیند.

گفتم: از کجا می‌داند که آنچه در خواب می‌بیند حق است؟

حضرت فرمودند: خداوند طوری مطلب را برای او بیان می‌کند که بداند آن حق است.

و محدث کسی است که صدا را می‌شنود و هیچ چیز نمی‌بیند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۱۰۸، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۷۵ ح ۲۹.

چرا خدا آدم را بدون والدین آفرید؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم، به چه علت خدای عزوجل آدم – علیه‌السلام – را بدون پدر و مادر، و عیسی – علیه‌السلام – را بدون پدر، و سائر مردم را از پدر و مادر آفرید؟

حضرت فرمودند: تا مردم کمال قدرت خدا را بدانند، و بدانند خداوند می‌تواند انسانی را هم از تنها مادری و هم بدون پدر و مادر بیافریند. و نیز خدا این کار را کرد تا دانسته شود خدا بر همه چیز توانا و قادر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۱۰۸ ح ۱۶.

چگونه پیامبر مطمئن شد که این وحی است؟

زراره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: چگونه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نترسید که چیزی که برای او می‌آید از ناحیه‌ی شیطان است، بلکه مطمئن بود که از ناحیه‌ی خدا است؟

حضرت فرمود: هنگامی که خدا شخصی را برای بندگی و پیامبری برمی‌گزیند اطمینان و قرار و متانت بر او نازل می‌کند، و لذا آنچه برای او از ناحیه‌ی خدا فرود می‌آید مثل این است که به چشم می‌بیند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۸ ص ۲۶۲ ح ۱۶.

چه معجزه‌ای بر نبوت محمد دلالت می‌کند؟

روایت شده است که قومی از یهود نزد امام صادق - علیه‌السلام - آمده و سؤال کردند: چه معجزه‌ای بر نبوت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دلالت می‌کند؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: کتاب او که بر کتابهای دیگر آسمانی هیمنه و تسلط دارد (و تحریفها و تغییرات در آنها را رسوا می‌کند) آن کتابی که عقل هر بیننده‌ای را مبهوت می‌سازد، به اضافه آنچه در اختیار او قرار داده شده است از حلال و حرام و غیره که اگر بخواهیم به بیان همه‌ی آنها بپردازیم سخن طولانی می‌شود.

یهودیها گفتند: از کجا بدانیم آنچه که می‌گوئی درست است (و این کتاب و این حلالها و حرامها از ناحیه خدا بر پیامبر نازل شده است)؟

حضرت موسی بن جعفر - علیه‌السلام - که در آن مجلس حضور داشتند و کودک بودند - فرمود: چگونه ما بدانیم آنچه که از آیات موسی روایت می‌کنید، واقعا مستند به حضرت موسی - علیه‌السلام - است؟

یهودیها پاسخ دادند: چون انسانهای صادق و راستگو آن را نقل کردند، و ما از آنها گرفتیم.

حضرت موسی بن جعفر - علیه‌السلام - فرمودند: شما نیز صحت آنچه شما را از آن با خبر کردم، به واسطه‌ی خبر کودکی است که خداوند بدون فراگیری از معلمی و بدون گرفتن از ناقلان، او را آگاه کرده است.

یهودیها (چون این دیدند و شنیدند) گفتند: شهادت می‌دهیم که خدائی نیست جز خداوند واحد، و اینکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر و فرستاده‌ی اوست، و شهادت می‌دهیم که شما امامان هدایت کننده و حجج من عند الله بر بندگانش هستید.

اینجا بود که حضرت صادق- علیه‌السلام - با شتاب برخاست، و پیشانی فرزندش موسی بن جعفر - علیه‌السلام - را بوسید سپس فرمود: تو قائم به امر پس از من هستی.

پس بدین جهت بود که واقفیه گفتند: موسی بن جعفر زنده است، و او است قائم.

سپس حضرت صادق - علیه‌السلام - به یهودیهای مسلمان شده خلعتهائی دادند، و پولها و هدایائی دادند آنها در حالی که مسلمان شده بودند از نزد حضرتش مرخص شدند.

البته شبهه‌ای در این مطلب (یعنی اینکه حضرت موسی بن جعفر موصوف به قائم است) نیست، زیرا هر امامی پس از پدر خود قائم به امر است، و اما قائمی که تمام زمین را پر از عدل و داد می‌کند حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری - علیهماالسلام - است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۴۴ ح ۳.

چند نوبت پیغمبر به معراج رفت؟

علی بن ابوحمزه گوید: در خدمت امام صادق - علیه‌السلام - حضور داشتم که ابوبصیر از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید: قربانت گردم؛ پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را چند مرتبه معراج بردند؟

فرمود: دو مرتبه، پس جبرئیل او را در مقامی نگهداشت و گفت: درجایت بایست ای محمد، زیرا در جائی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته‌ای و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا پروردگارت در نماز است.

فرمود: ای جبرئیل، چگونه نمازی؟

گفت: می‌فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته است.

پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خدایا؛ عفو و درگذشت تو را خواهم، عفو و درگذشت تو را خواهم.

امام - علیه‌السلام - فرمود: و همچنان بود که خدا فرماید: پیغمبر به مقام (قاب قوسین أو أدنی) [۱] رسید.

ابوبصیر گوید به حضرت عرض کردم: قربانت گردم؛ «قاب قوسین أو أدنی» چیست؟

فرمود: به مقدار فاصله میان هلالی کمان تا سرش.

سپس فرمود: در میان آن دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد.

و به گمانم فرمود: زبرجدی بود، پس پیغمبر نور عظمت را از اندازه‌ی سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد (یعنی از کمترین درجه تا بالاترین درجه) مشاهده نمود، و خدای تعالی فرمود: ای محمد.

عرض کرد: لبیک پروردگارم.

فرمود: کیست برای امتت بعد از تو؟

عرض کردم: خدا داناتر است.

فرمود: علی بن ابی طالب است، امیرمؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روسفیدان دست و پا درخشانان.

سپس امام صادق - علیه‌السلام - به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد، به خدا؛ ولایت علی - علیه‌السلام - از زمین نیامده، بلکه شفاها از آسمان رسیده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نجم آیه‌ی ۹.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۴۴۲ ح ۱۳؛ بحارالأنوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶ ح ۱۳.

چگونه رسول الله با زنان بیعت کردند؟

مفضل گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: چگونه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - با زنان بیعت کردند؟

حضرت فرمود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ظرف بزرگی را که در آن وضوء می گرفت، خواست و آب در آن ریختند سپس دست خود را در آن فرو بردند، و هنگامی که هر کدام از زنها می‌خواستند بیعت کنند به او می‌فرمود: دست خود را در آن آب فرو ببر، آنسان که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - انجام داد، و بدین طریق پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با زنان بیعت نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۵ ص ۵۲۶، بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۱۸۷ ح ۹.

چرا قرآن کهنه نمی‌شود؟

ابراهیم بن العباس از امام رضا - علیه‌السلام - از پدرانش نقل نمود که: شخصی از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کرد: به چه علت قرآن کریم هر چه تکرار و خوانده می‌شود روز به روز تازه‌تر جلوه می کند؟

حضرت فرمود: زیرا خداوند آن را برای زمانی دون زمانی و مردمی دون مردمی (یعنی زمان و مردم خاصی) قرار نداده است، و لهذا همواره و در هر زمان تازه و نزد هر قومی تا روز قیامت جدید است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون أخبار الرضا - علیه‌السلام -: ۲۳۹، بحارالأنوار: ج ۱۷ ص ۲۱۳ ح ۱۸.

چگونه قرآن در رمضان و در بیست سال نازل شد؟

۱- ابراهیم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی تفسیر و معنی فرمایش خدا: (شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن) [۱] «ماه رمضان ماهی است که قرآن، در آن نازل شده است» سؤال نمودم، و گفتم: چگونه قرآن در ماه رمضان فرو فرستاده شد در حالی که در طول بیست سال از اولش تا آخرش نازل شد؟

حضرت فرمود: قرآن یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور فرو فرستاده شد، سپس در طول بیست سال از بیت المعمور نازل شد.

سپس حضرت فرمود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان نازل شد. و تورات در ششم ماه رمضان نازل شد، و انجیل در شب سیزدهم ماه رمضان نازل شد، و زبور در هجدهم ماه رمضان نازل شد، و قرآن در بیست و چهارم ماه رمضان نازل شد. [۲] .

۲- حفص بن غیاث گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: خبر ده مرا درباره‌ی فرمایش خدا: (شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن) [۳] «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است».قرآن چگونه در ماه رمضان نازل شده در حالی که قرآن کریم در مدت بیست سال نازل شده است؟

حضرت فرمود: قرآن کریم به طور یکپارچه در ماه رمضان به بیت معمور نازل شد سپس در مدت بیست سال از بیت معمور نازل شد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۵.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۸۰، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲۵ ح ۶۱.

[۳] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۵.

[۴] أمالی صدوق (مترجم)، ص ۶۲ ح ۵.

چیزی که موجب بیهوشی امام به هنگام قرائت شد

روایت شده است که: مولای ما امام صادق - علیه‌السلام - هنگامی که در نماز قرآن تلاوت می‌فرمود، از حال می‌رفتند و بیهوش می‌شد، هنگامی که به حال عادی بر گشتند از ایشان سؤال شد: چه چیزی سبب شد که حالتان چنین شود؟

حضرت پاسخی بدین مضمون دادند: من آیات قرآن را آن چنان تکرار نمودم تا جائی که به این حال رسیدم گو اینکه من آنها را رو در رو از کسی که نازل می‌کرد شنیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۵۸ ح ۱۰۸.

چه هنگام امام، امامت خود را می فهمد؟

۱- یکی از اصحاب گوید: به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: چه زمانی امام؛ امامت و رسیدن امر را به خود می فهمد؟

فرمود: در آخرین دقیقه ی زندگی امام پیشین. [۱].

۲- یکی از اصحاب ما گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چه زمانی امام بعدی به آنچه نزد امام پیشین است آگاه می‌شود؟

فرمود: در آخرین دقیقه‌ای که روح او باقی است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار: ج ۲۷ ص ۲۹۴ ح ۲.

[۲] بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۲۹۴ ح ۲.

چهارده نور کدامند؟

مفضل گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: خداوند تبارك و تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه مخلوقات را بیافریند چهارده نور آفرید، که ارواح ما بود.

از حضرت سؤال شد: آن چهارده نور که هستند؟

حضرت فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (نه گانه) - علیهم‌السلام - از فرزندان حسین - علیه‌السلام - که آخر آنها قائم است که پس از غیبت قیام می‌کند و دجال را می‌کشد، و زمین را از هر گونه ظلم و ستم پاك می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۴ ح ۸.

چرا خدا در قرآن نام اهل بیت را صراحتا نیاورده؟

ابوبصیر گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردم می گویند:

چرا نام علی - علیه‌السلام - و خاندانش در کتاب خدا (قرآن) برده نشده است؟

فرمود: به آنها بگو: آیه‌ی نماز بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شد و سه رکعتی بودن و چهار رکعتی آن نام برده نشد، تا اینکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خود برای مردم بیان کرد.

و آیه‌ی زکاهٔ بر آن حضرت نازل شد و اسم برده نشد که زکاهٔ از هر چهل درهم یک درهم است تا اینکه خود پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را برای مردم شرح داد.

و امر به حج نازل شد و به مردم نگفت: هفت دور طواف کنید تا اینکه خود پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای آنها توضیح داد.

و آیه‌ی (أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) [۱] «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا را و اولو الأمر (اوصیاء پیامبر) را» نازل شد، و این در حق حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین - علیهم‌السلام - هم نازل شد.

پس پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی علی - علیه‌السلام - فرمود: «هر که را من مولاـ و آقای او هستم، علی مولا و آقای او است».

وباز فرمود: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۲] «درباره‌ی کتاب خدا و اهل بیتم به شما سفارش می‌کنم؛ من از خدای عزوجل خواسته‌ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در نزد حوض به من رساند خدا خواسته‌ی مرا عطا کرد».

و نیز فرمود: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) [۳] «شما چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما داناترند».

و باز فرمود: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) «آنها شما را از طریق هدایت بیرون نمی‌کنند و به گمراهی وارد نمی‌سازند».

اگر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خاموشی اختیار می‌نمود و بیان نمی‌کرد که اهل بیت‌اش چه کسانی هستند؟ هر آینه آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می‌کردند، ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیغمبرش (بیان آن حضرت را که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود: «همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه‌تان کند، پاکیزگی کامل».

حضرت علی و حسن و حسین و فاطمه - علیهم‌السلام - در خانه‌ی ام سلمه بودند که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود:

«خدایا؛ هر پیغمبری اهل و ثقلی داشت و اهل و ثقل من ایناننده».

ام‌سلمه گفت: من از اهل شما نیستم؟

حضرت فرمود: «تو به خیر و نیکی هستی ولی اینها اهل و ثقل من هستند».

بنابراین؛ چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافت برای پیشوائی مردم، علی - علیه‌السلام - از همه‌ی مردم سزاوارتر

بود، به جهت آنکه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه از طرف خدا بود نسبت به او بود به مردم رسانده بود و دست او را گرفته و در میان مردم بپا داشته بود.

و چون علی - علیه‌السلام - در گذشت نمی‌توانست و اقدام هم نمی‌کرد که محمد بن علی و نه عباس بن علی و نه هیچ یک از پسران دیگرش را (غیر از حسنین - علیهماالسلام -) در اهل پیغمبر داخل کند، زیرا در آن صورت حسن و حسین - علیهم‌السلام - می‌گفتند: خدای تبارک و تعالی آیه اهل بیت را درباره‌ی ما نازل فرمود چنانکه درباره‌ی تو نازل کرد، و مردم را به اطاعت ما امر کرد چنان که به اطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت به ما تبلیغ کرد، چنانکه نسبت به تو تبلیغ فرمود، و خدا ناپاکی را از ما برد چنانکه از تو برد.

و چون علی - علیه‌السلام - در گذشت حسن - علیه‌السلام - به امامت سزاوارتر بود، برای بزرگسالیش، و چون وفات نمود نمی‌توانست و اقدام هم نمی‌کرد که فرزندان خودش را در امر امامت داخل کند، و در میان آنها قرار دهد، در صورتی که خدای عزوجل می‌فرماید: «خویشاوندان در کتاب به یکدیگر سزاوارترند، زیرا در آن صورت حسین - علیه‌السلام - می‌گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نموده چنانکه به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره‌ی من تبلیغ کرده، چنانکه درباره‌ی تو و پدرت تبلیغ فرموده، و خدا ناپاکی را از من برد چنانکه از تو و پدرت برده است.

پس چون امامت به حسین - علیه‌السلام - رسید، هیچ یک از اهل بیت او نمی‌توانست بر او ادعا کند، چنانکه او بر برادر و پدرش ادعا می‌کرد، اگر آن دو می‌خواستند امر امامت را از او به دیگری برگردانند، ولی آنها چنین کاری نمی‌کردند.

سپس زمانی که امامت به حسین - علیه‌السلام - رسید، معنی و تأویل آیه‌ی (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) جاری گشت و بعد از حسین - علیه‌السلام - به علی بن الحسین - علیهم‌السلام - رسید، و بعد از علی بن الحسین به محمد بن علی - علیهم‌السلام - رسید.

آنگاه امام - علیه‌السلام - فرمود: مقصود از ناپاکی همان شک است به خدا که ما درباره‌ی پروردگار خود هرگز شک نمی‌کنیم. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹.

[۲] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳.

[۳] سوره‌ی انفال آیه‌ی ۷۵.

[۴] اصول کافی: ج ۲ ص ۴۰ ح ۱.

چرا غیبت امام زمان به طول می‌انجامد؟

چرا غیبت امام زمان به طول می‌انجامد؟

چرا امام گاهی با درنگ و گاهی به زودی جواب میدهد

عیسی بن حمزه‌ی ثقفی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: هنگامی که ما از شما سؤال می‌کنیم، گاهی زود جواب ما را می‌دهید، و گاهی سر به سوی زمین می‌افکنید سپس به ما پاسخ می‌دهید (این از چه رو است)؟

حضرت فرمود: بله، در گوشها و دلهای ما القاء می‌شود، پس هرگاه القاء بشود سخن می‌گوئیم، و هرگاه القاء نشود سکوت

می کنیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۹۱، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۵۷ ح ۱۲۳.

چگونه امام از مناطق مختلف دنیا خبر دارد؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم راجع به دانستن امام - علیه‌السلام - آنچه را که در اطراف زمین است، با اینکه خودش در میان اطاقی است که پرده‌اش انداخته است؟

فرمود: ای مفضل؛ خدای تبارک و تعالی در پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پنج روح قرار داد:

۱- روح زندگی که به وسیله‌ی آن حرکت کند و راه رود.

۲- روح قوه که به وسیله‌ی آن قیام و کوشش کند.

۳- روح شهوت که به وسیله‌ی آن بخورد و بیاشامد و با زنان حلال خود نزدیکی کند.

۴- روح ایمان که به وسیله‌ی آن ایمان آورد و عدالت ورزد.

۵- روح قدسی که به وسیله‌ی آن بار نبوت کشد.

و چون پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات کرد و روح القدس از او به امام (جانشین او) منتقل شد، و روح القدس خواب و غفلت و یاوه‌گری و تکبر ندارد، و چهار روح دیگر خواب و غفلت و تکبر و یاوه‌گری دارند و به وسیله‌ی روح القدس همه چیز درک می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۱۷.

چگونه مدعی امامت به دروغ شناخته می‌شود؟

عبدالأعلی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می کند چه دلیلی برای رد او هست؟

فرمود: راجع به حلال و حرام از او بپرسند (درست پاسخ نگوید).

سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید:

۱- سزاوارترین مردم باشد به امام پیش از خود (از لحاظ خویشاوندی، صفات کمالی، اخلاق و رفتار).

۲- و سلاح نزد او باشد (و در روایتی: سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -).

۳- وصیت امام سابق درباره‌ی او مشهود باشد به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بپرسی: فلان امام به چه شخصی وصیت کرده؟ بگویند: به فلان فرزند فلان.

چیزهائی که جایز نیست انسان نداند

عیسی بن سری ابو الیسع گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: خبر ده مرا از دعائم (و ارکان) اسلام که هیچ کس حق

نـدارد در شـناخت آنها کوتاهی کنـد، و تقصیر و کوتاهی در شـناخت آنها موجب فساد و تباهی دین شـخص می‌شود، و از او هیچ عملی پـذیرفته نمی‌شود، و هر کس آنهـا را بدانـد، و به آنهـا عمل کنـد دینش اسـتوار خواهـد بود، و عملش قبول خواهـد شـد، و با شناخت آنها اشکالی ندارد چیزهای دیگر را نداند.

حضـرت فرمود: شهادت و اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا، و ایمان به اینکه محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – پیامبر خدا است، و اقرار به اینکه هر چه آورده است از ناحیه‌ی خـدا است، و (أدای) حقی که در اموال او است – یعنی زکات – و ولایتی که خداوند عزوجل به آن دستور داده، ولایت (محبت و پیروی از) آل محمد – صلی الله علیه و آله و سلم –.

عرض کردم: آیا در زمینه‌ی ولایت چیزی هست که به وسیله، و به برکت آن، شخص بتواند امام را بشناسد؟

حضـرت فرمـود: بله، خداونـد عزوجـل فرمـوده است: (یـا أیهـا الـذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأـمر منکم) [۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر (اوصیای پیامبر) را».

و پیـامبر اکرم – صـلی الله علیه و آله و سـلم – فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشـناخته است به مرگ جاهلیت مرده است»، آن امـام، رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم – بود و علی – علیه‌السـلام – بود – و دیگران گوینـد: و معـاویه نیز بود – سپس حسن – علیه‌السـلام – بود، و حسـین – علیه‌السلام – بود، و دیگران نیز گویند: یزید بن معاویه بود و حسین – علیه‌السلام – بود در حالی که هرگز این دو یکسان نبودند، هرگز یکسان نبودند.

آنگاه حضرت ساکت شد. سپس فرمود: آیا اضافه کنم برای شما؟

حکم الاعور گفت: بله؛ فدایت شوم.

فرمود: (از جمله‌ی امامان) علی بن الحسین – علیه‌السلام – بود سپس محمد بن علی ابو جعفر – علیه‌السلام –، و شیعیان پیش از آنکه نوبت به ابو جعفر (امام باقر – علیه‌السـلام –) برسـد مناسک حج و حلال و حرامشان را نمی‌شـناختند، تا اینکه نوبت به ابوجعفر (امام بـاقر – علیه‌السـلام –) رسـید، در علم و احکام را بر روی آنها گشود، و مناسک حـج و حلال و حرامشان را برایشان تبیین و توضـیح داد، به طوری که مردم از آن پس به ائمه احتیاج پیـدا کردند، بعد از آنکه به مردم (یعنی غیر شـیعه) احتیاج داشـتند... و چنین اسـت امر امامت، و زمین هرگز بدون امام نباشد.

و هر کس امـام خود را نشـناسد به مرگ جـاهلیت می‌میرد، و شدیـدترین لحظه‌ای که تو به آن چیزی که الآـن بر آن هستی احتیـاج خـواهی داشت لحظه‌ای است که جـانت به اینجـا رسـید – و اشـاره به گلـوی خـود نمـود – و دنیـا از تـو جـدا می‌شود، در آن لحظه می‌گوئی: چه نیکو امر (و مذهبی) بود که بر آن بودم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹.

[۲] الکافی: ج ۲ ص ۱۹، بحارالأنوار: ج ۶۸ ص ۳۳۷ ح ۱۱.

چرا کودک بدون تعجب و درد می‌خندد و گریه می‌کند

مفضل گوید: از امام جعفر صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم چرا بچه بدون تعجب می‌خندد و بدون درد گریه می‌کند؟

حضرت فرمود: ای مفضل؛ هیچ کودکی نیست مگر اینکه امام را می‌بیند، و با او نجوی می‌کند، پس گریه‌ی او به خاطر غیبت امام و پنهان شدن از او است، و خنده‌ی او هنگامی است که امام به او روی می‌آورد.

و این وضع همچنان ادامه دارد تا وقتی که زبانش به سخن باز شود، در این حال این در به روی او بسته می‌شود، و فراموشی قلب او

را فرا می‌گیرد (به طوری که یادش نمی‌آید چه دیده و چه شنیده تا اینکه بازگو کند). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع: ۱۹۵، بحارالأنوار: ج ۲ ص ۳۸۲ ح ۳۶.

چگونه بر پیامبر صلوات بفرستیم؟

۱- زیاد بن مروان از حریز روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ چگونه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات و درود بفرستیم؟

فرمود: بگوئید:

«أللهم صل علی محمد و أهل بیته الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

یعنی: خداوندا؛ درود بفرست بر محمد و اهل بیت محمد که پلیدی را از آنان دور ساختی و کاملا پاک قرار دادی.

راوی گوید: من در دلم گفتم: اللهم صل علی محمد و أهل بیته، (و بقیه را نگفتم).

حضرت (که از نهان من با خبر شد) فرمود: این چنین نیست، به تو گفتم. بگو:

أللهم صل علی محمد و أهل بیته، بگو:

من گفتم: أللهم صل علی محمد و أهل بیته [۱] .

حضرت (هنگامی که این چنین دید فرمود): ای حریز تو نیکو حفظ می‌کنی، (و فراموش نمی‌کنی صبر کن تا تمام کنم)، و مثل آنچه که برایت می‌گویم بگو:

«اللهم صل علی محمد و أهل بیته، الذین أذهبت عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

(راوی گوید): من هم همان طور که حضرت فرمود گفتم:

سپس حضرت فرمود بگو:

أللهم صل علی محمد و أهل بیته الذین ألهمتهم علمک، و استحفظتهم کتابک، و استرعیتهم عبادک.

أللهم صل علی محمد و أهل بیته الذین أمرت بطاعتهم و أوجبت حبهم و مودتهم.

أللهم صل علی محمد و أهل بیته الذین جعلتهم ولاۀ أمرک بعد نبیک صلی الله علیه و علی أهل بیته.

یعنی: بارالها، بر محمد و أهل بیت او که علمت را به آنان الهام نمودی، و آنان را حافظ و نگهبان کتابت قرار دادی، و بندگانت را تحت رعایت و رهبری آنان قرار دادی، درود بفرست.

بارالها؛ بر محمد و اهل بیت او که ما را به اطاعت از آنها دستور دادی، و محبت و مودت و دوستی آنها را بر ما واجب نمودی درود بفرست.

بارالها؛ بر محمد و اهل بیت او که متولیان امر (دین تو) بعد از پیامبرت - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند درود بفرست. [۲] .

۲- عبدالله بن سنان گوید: با گروهی از اصحابمان نزد امام صادق - علیه‌السلام - بودیم که حضرت ابتداء به ما فرمود: شما چگونه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات و درود می‌فرستید؟

عرض کردیم: می‌گوئیم: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

حضرت فرمود: مثل اینکه شما به خدا دستور می‌دهید که بر آنها صلوات بفرستد.

عرض کردیم: پس چگونه صلوات بفرستیم؟

سپس حضرت دعایی را تعلیم نمودنـد و فرمودند: این طور بگوئید (و به جهت اهمیت این دعا ترجمه‌ی آن را در اختیار خوانندگان گرامی می‌گذاریم.

بارالها: ای بالا برنده‌ی اجرام بالا و آسمانی، و ای پهن کننده‌ی گسترده‌ها (یا ای سازنده‌ی کرات و اجرام بیضوی شکل) و ای ایجاد کننـده‌ی زمین و آسـمانها، تو از مـا پیمان گرفتی، و ما به نبوت و پیامبری محمـد - صـلی الله علیه و آله و سـلم - اقرار نمودیم، و به ولایت علی بن ابی‌طالب - علیه‌السـلام - اعتراف کردیم، و شنیدیم و اطاعت نمودیم، و ما را به فرستادن درود بر آنها دستور داده‌ای پس دانستیم که این حق است و از این دستور پیروی نمودیم.

بارالها؛ من تو و محمـد و علی و حاملان هشـتگانه عرش و فرشـتگان چهارگانه خزینه‌داران علمت را شاهد می‌گیرم که آنچه انجام دادم از نمازهای واجب برای تو و تمام نوافل و زکاتهایم، و آنچه پاکیزه است نزد تو از قول و عملم بر محمد و آل محمد است.

بارالها؛ از تو مسألت می‌نمایم که مرا با آنها مرتبط سازی، و به وسـیله‌ی آنها به خودت نزدیک کنی همان طوری که مرا به فرستادن صلوات بر آنها امر نموده‌ای.

و شاهد می‌گیرم تو را که من تسلیم او و اهل بیت او هستم، نه تکبر دارم و نه استنکاف می‌ورزم، پس به وسیله‌ی صلواتت و صلوات فرشـتگانت مـا را پـاکیزه کن، زیرا این وعـده و فرمـایش تـو است که فرمـودی: (هـو الـذی یصـلی علیکم و ملائـکته لیخرجکم من الظلمات إلی النور و کان بالمؤمنین رحیما - تحیتهم یوم یلقونه سـلام و أعـد لهم أجرا عظیما) [۳] «او کسـی است که بر شما درود و رحمت می‌فرسـتد، و فرشـتگان او (نیز) برای شـما تقاضـای رحمت می‌کننـد تا شـما را از ظلمات (جهل و شـرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گرداند؛ و او نسـبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است. تحیت آنها در روزی که او را دیدار می‌کنند سلام است؛ و برای آنها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است».

پس ما را به وسیله‌ی سلام و تحیتت نزدیک کن، و بر ما منت بگذار به دادن اجر کریمی از رحمتت و بهترین صلوات را از محمد به ما مخصوص کن، و بر آنها صلوات بفرست، زیرا صلوات و درود تو برای آنها مایه‌ی تسکین است.

و ما را به وسـیله‌ی صـلوات او و صـلوات اهل بیت او پاک گردان، و آنچه را که به ما دادی از شـناخت و معرفت به آنها نزد خودت مستقر گردان به طور ثابت نه عاریتی ای مهربانترین مهربانان. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] گویا حریز از شـدت علاقه مهلت نـداد آقا جملات خود را تمام کند لذا بی‌صبرانه صدر کلام را باز هم تکرار نمود، لذا امام در عبارت بعدی اشاره به علاقه شدید می‌کند.

[۲] جمال الاسبوع: ص ۲۴۰، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۶۷ ح ۵۵.

[۳] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۴۳ و ۴۴.

[۴] جمال الاسبوع، ص ۲۳۸، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۶۶ ح ۵۴.

چرا فرزندی برای پیامبر باقی نماند؟

عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: چرا برای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزندی نماند؟ حضـرت فرمود: برای اینکه خدای عزوجل محمد - صـلی الله علیه و آله و سـلم - را آفرید، و او را پیامبر قرار داد، و علی را وصی و جانشین قرار داد، پس هرگاه پس از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزندی از او می‌ماند، حتما او از امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - اولویت داشت، و دیگر جائی برای وصیت برای جانشینی علی - علیه‌السلام - باقی نمی‌ماند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۱ ح ۳.

چرا حضرت علی در مطالبه حق خودشان پافشاری نکردند؟

سلیمان بن خالد گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: نظر شما در حرف مردم که می گویند: اگر حضرت علی - علیه‌السلام - حقی در خلافت داشتند پس چرا برای دست‌یابی به آن پافشاری (و جنگ ننمودند)؟

حضرت فرمود: خداوند فقط یک نفر را که او رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است به چنین عملی مکلف نمود، و فرمود: (فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حرض المؤمنین) [۱] «پس در راه خدا کارزار کن تکلیف نمی‌شود مگر برای خودت، و مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن».

پس چنین وظیفه‌ای (یعنی دستیابی به حق از طریق جنگ) جز برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست.

و به دیگران گفته شده است: (الا متحرفا لقتال أو متحیزا إلی فئة) [۲] «مگر اینکه کناری رفته باشد برای جنگ یا برای تحیز و جا گرفتن در میان گروهی باشد».

پس حضرت امیر - علیه‌السلام - گروهی نداشتند تا او را کمک کنند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۸۴.

[۲] سوره‌ی أنفال آیه‌ی ۱۷.

[۳] بحارالأنوار: ج ۱۶ ص ۳۴۰ ح ۲۹.

چگونه اصحاب امام حسین برای مرگ از هم پیشی می‌گرفتند؟

ابن‌عماره از پدر خود نقل می کند که گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: مرا از اصحاب امام حسین - علیه‌السلام - و اقدام آنان بر مرگ خبر بده. حضرت فرمود: پرده برای آنان کنار رفت به طوری که منازل و مقامات خود را در بهشت دیدند، و لذا هر کدام از آنان بر مرگ اقدام می‌نمود تا به سوی حورالعین و معانقه با او و جای خود در بهشت مبادرت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۱۸، بحارالأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۷ ح ۱.

چگونه روز عاشورا روز مصیبت و اندوه شد؟

عبدالله بن فضل (هاشمی) گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: به چه دلیل روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه و سوگواری شد، نه روزی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن درگذشت، و نه آن روزی که فاطمه - سلام الله علیها - در آن درگذشت، و نه آن روزی که حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در آن به شهادت رسید، و نه آن روزی که امام حسن - علیه‌السلام - در آن با زهر به شهادت رسید؟

حضـرت صادق – علیه‌السـلام – در پاسخ فرمود: عظمت و مصیبت روز قتل و شهادت امام حسین – علیه‌السلام – از همه روزها بیشتر است، چون آل عبا که گرامی‌ترین مخلوقات نزد خدا می‌باشـند پنج نفر بودند، و هنگامی که پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – از میان آنها رفت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین – علیهم‌السلام – باقی بودند، و مردم به آن دلخوش بودند.

و هنگامی که فاطمه – سلام الله علیها – درگذشت مردم به وجود علی و حسن و حسین – علیهم السلام – دلخوش بودند.

و هنگامی که امیرالمؤمنین – علیه السلام – در گذشت مردم به وجود امام حسن و امام حسین – علیهم السلام – دلخوش بودند.

و هنگامی که امام حسن – علیه‌السلام – درگذشت مردم به وجود امام حسین – علیه‌السلام – دلخوش بودند.

و هنگامی که امام حسـین – علیه‌السلام – به شهادت رسید دیگر کسی از آل عبا نماند که مردم پس از امام حسین – علیه‌السلام – به او دلخوش باشند، و لذا درگذشت امام حسین – علیه‌السلام – مانند درگذشت تمامی آل عبا است، چنانچه بقای او مانند بقاء همگی آنان بود، و لذا مصیبت روز (شهادت او) از همه‌ی روزها عظیمتر و جانسوزتر است.

عبـدالله بن الفضـل هاشـمی گویـد: به حضـرت عرض کردم: ای فرزنـد پیامبر؛ چرا پس از امام حسـین – علیه‌السـلام – بقای علی بن الحسین – علیه‌السلام – مانند پدرشان، مایه‌ی تسلی مردم نبود؟

حضـرت فرمود: بله، علی بن الحسـین – علیه‌السـلام – سید و سرور عابدان، و پس از پدران گذشته‌اش امام و حجت بر بندگان بوده، ولی چون پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – را ملاقات نفرمود، و از او حدیثی نشنید، و دانش و علم او به وراثت از پدرش و او از جدش از پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – بود.

اما در حالی که امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسـین – علیهم‌السـلام – را مردم همراه با رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – در حالات مختلف دیده بودند، لذا هرگاه مردم به یکی از آنان نگاه می‌کردند حالشان را با رسول الله – صـلی الله علیه و آله و سـلم – به یاد می‌آوردند، و فرمایش پیامبر را با او و درباره‌ی او به یاد می‌آوردند.

و هنگامی که آنان درگذشـتند مردم از دیـدن آن گرامی‌ترین انسانها نزد خـدا محروم شدند، و فقدان هر کدام یک از آنان مسـتلزم (و موجب) فقدان همگی آنان نبود مگر به هنگام فقدان حسـین – علیه‌السـلام – زیرا آخرین شخص از آن گروه (و مجموعه) بود، و لذا روز مصیبت ایشان از همه عظیمتر بود.

عبـدالله بن الفضـل هاشـمی گویـد: به حضـرت عرض کردم: یـابن رسـول الله؛ پس چگـونه و چرا اهـل سـنت این روز را روز برکت نامیدند؟

حضـرت گریه کردنـد، سـپس فرمودند: هنگامی که امام حسـین – علیه‌السـلام – کشـته شد مردم برای نزدیک شدن و تقرب به یزید دست به جعل اخبار و احادیث زدند، و از این طریق به جوائز مالی و ثروتهایی رسـیدند، و از جمله چیزهائی که برای او (و به نفع او) جعـل نمودنـد این بـود که روز عـاشورا را روز برکت دانسـتند تـا اینکه مردم در این روز از عزاداری و گریه و انـدوه برای شـهادت حضـرت حسین – علیه‌السلام – به خوشحالی و فرح و سرور و تبرک عدول کنند، خداوند خودش بین ما و بین آنان حکم و قضاوت کند.

سپس حضـرت فرمود: ای پسـرعمو، این گروه ضرر و زیانشان بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از کسانی که مدعی محبت ما شدند و مدعی شدند که ولایت ما را دین خود قرار دادند و به امامت ما معتقد هسـتند، ولی مدعی هسـتند که حسین – علیه‌السلام – کشته نشد، بلکه شخصی شبیه او کشته شد مانند عیسی بن مریم.

پس بنی‌امیه را نمی‌توان به خاطر ادعایشان ملامت کرد.

ای پسرعمو؛ هر کس ادعا کند حسین – علیه‌السلام – کشته نشد، خبر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – و علی – علیه‌السلام – و امامان بعـد از ایشان را تکذیب نموده است، و هر کس تکذیب کند آنان را به خداوند بزرگ کافر شده است و ریختن خون او

- بر هر کس که او را بشنود - مباح است.

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: پس ای فرزند پیامبر خدا؛ چه می‌گوئید در حق گروهی که از شیعیان شما هستند، و چنین مطلبی را مدعی هستند، و چنین حرفی را می‌زنند؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: اینان از شیعیان من نیستند، و من از آنها بیزارم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۵، بحارالأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۹ ح ۱.

چرا شما را گرفته و محزون می‌بینم؟

صفوان جمال گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - در راه مدینه در حالی که به مکه می‌رفتیم سؤال کردم: ای پسر پیامبر، چرا شما را گرفته و محزون و اندوهگین می‌بینم؟

حضرت فرمود: اگر می‌شنیدی آنچه را که من می‌شنوم هر آینه وقت پرسش نداشتی (و دیگر سؤال نمی‌کردی)!

گفتم: مگر شما چه می‌شنوی؟

فرمود: دعای فرشتگان را در پیشگاه خدا، و نفرین آنها را بر قاتلان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام -، و قاتلان امام حسین - علیه‌السلام - و گریه و زاری جن، و ملائکه‌ای که اطراف او هستند، و شدت تأثر و جزع و فزع آنها، (به خاطر این مصیبتها گرفته و محزون هستم).

پس در این صورت برای چه کسی خوردن وآشامیدن و خوراک گوارا می‌شود؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۶ ح ۱۹.

چقدر اجلهای شما اهل بیت نزدیک است؟

حریز گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم؛ چقدر مدت بقای شما - اهل بیت پیامبر - کوتاه و اجلهای شما نزدیک و فاصله‌ها میان شما کوتاه است، با اینکه مردم به شما نیازمندند؟

حضرت فرمود: از برای هر کدام از ما صحیفه‌ای است که در آن هر چه به آن در مقام عمل در مدت خود نیاز دارد؛ هست، پس هرگاه آنچه در آن نوشته شده است از مطالبی که به آن مأمور شده به پایان رسید می‌داند که اجلش رسیده است، و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد او می‌آید و خبر وفات و درگذشت او را به او می‌دهد، و از درجاتی که نزد خدا دارد آگاه می‌سازد.

امام حسین - علیه‌السلام - صحیفه‌ی خود را خواند و آنچه در آن در ارتباط با گذشته و آینده تفسیر کرد، و از آنها چیزهائی باقی ماند که واقع نشده بود، و پس به جنگ رفت.

و از جمله اموری که هنوز باقی مانده بود این بود که فرشته‌ها از خدا مسألت نمودند تا او را یاری کنند، خداوند به آنها اجازه داد، در آن هنگام که ملائکه‌ی مزبور برای یاری امام حسین - علیه‌السلام - آماده می‌شدند ایشان کشته شدند، و مدتش تمام شد.

ملائکه به حق تعالی عرض کردند: پروردگارا؛ به ما اجازه دادی که فرود بیائیم، و او را یاری کنیم، و ما فرود آمدیم، ولی شما او را

به سوی خود بردی، و ما نتوانستیم او را یاری کنیم.

خداوند تبارک و تعالی به آنها خطاب نمود که: شما ملازم قبه و بارگاه او باشید تا وقتی که او را ببینید، آن روزی که خروج خواهد نمود، در آن روز او را یاری کنید و بر او، به خاطر اینکه نتوانستید او را یاری کنید گریه کنید، و شما به این اختصاص داده شدید که او را یاری کنید و بر او گریه کنید.

آن ملائکه به جهت تقرب به خدا، و به خاطر اینکه نتوانستند او را یاری کنند گریه کردند، و هنگامی که حضرت خروج کند، یاران او خواهند بود.

توضیح: ظاهرا مراد از یاری او پس از شهادت آن حضرت در زمان رجعت امامان - علیهم‌السلام - است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول الکافی: ج ۱ ص ۲۸۳، بحارالأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۵ ح ۱۸.

چرا فاطمه، زهرا لقب گرفت؟

۱- ابن‌عماره از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: چرا فاطمه - سلام الله علیها - زهرا لقب گرفت؟

حضرت فرمود: برای اینکه هنگامی که برای عبادت در محراب می‌ایستاد نور او برای اهل آسمان می‌درخشید همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد. [۱] .

۲- ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: ای فرزند پیامبر؛ چرا حضرت زهرا - سلام الله علیها - «زهرا» نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه برای حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - می‌درخشید و در روز سه بار نورافشانی می‌نمود. و نور چهره‌اش (وقت) نماز صبح را روشن می‌ساخت، و در حالی که مردم در بسترشان بودند، سفیدی آن نور به حجره‌های آنان در مدینه وارد می‌شد، و دیوارهای آنها سفید می‌شد، آنها تعجب می‌کردند، و می‌آمدند خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و از حضرتش در باره‌ی چیزی که می‌دیدند سؤال می‌کردند، حضرت آنها را به منزل فاطمه - سلام الله علیها - می‌فرستادند و هنگامی که می‌آمدند می‌دیدند ایشان در محراب عبادتش نشسته و نماز می‌گزارد، و نور از چهره‌اش می‌تابد، متوجه می‌شدند آن چیزی که دیدند از نور حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بود.

و هرگاه نیمه‌ی روز می‌شد و حضرت زهرا - سلام الله علیها - برای نماز آماده می‌شد نور زردی از چهره‌اش ساطع می‌گردید، و این زردی به حجرات مردم وارد می‌شد، لباسها و رنگهای آن را به رنگ زرد درمی‌آورد، خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌آمدند و راجع به آنچه که دیدند از او می‌پرسیدند، حضرت آنها را رهسپار خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - می‌کردند، آنها می‌دیدند که در محرابش ایستاده است، در حالی که نور زردی از چهره‌اش می‌تابد - که درود خدا بر او و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد - متوجه می‌شدند که آنچه که دیدند از نور چهره او است.

و هرگاه روز به پایان می‌رسید و آفتاب غروب می‌کرد چهره حضرت فاطمه - سلام الله علیها - سرخ می‌شد، و چهره او - از بابت شکر خدا و خوشحالی - می‌درخشید، و این سرخی چهره آن حضرت به حجرات مردم مدینه وارد می‌شد و دیوارهایشان سرخ می‌شد، و از آن تعجب می‌کردند و خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌رسیدند، و از او درباره‌ی آنچه دیدند سؤال می‌کردند، حضرت آنها را به خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - روانه می نمود، هنگامی که می آمدند می دیدند که حضرت زهرا -

سلام الله علیها - در محرابش نشسته است، و خدا را تسبیح می گوید، و تمجید می نماید، در حالی که نور سرخی از چهره اش می درخشد، متوجه می شدند که آنچه دیدند، از نور چهره ی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - است.

این نور همواره باقی ماند، تا وقتی که حسین - علیه‌السلام - متولد شد، و این نور همین طور در چهره‌های ما امامان اهل بیت امامی پس از امامی، تا روز قیامت منتقل می‌شود. [۲] .

۳- جابر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چرا حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - «زهراء» نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدای عزوجل آن حضرت را از نور عظمت خود آفرید، و هنگامی که نور او تابید آسمانها و زمین را به نورش روشن نمود، و چشمهای فرشتگان را خیره نمود، (و تحت تأثیر شدید تابش خود قرار داد) و ملائکه برای خدا به سجده افتادند و عرضه داشتند: خدای ما؛ و سید ما؛ این نور چیست؟

خداوند به آنان وحی فرمود: این نوری از نور من است، و او را در آسمانم سکونت دادم، او را از عظمت خود آفریدم، او را از صلب پیامبری از پیامبران خارج می کنم، او را بر تمامی انبیاء برتری می‌دهم، و از آن نور؛ امامانی را خارج می کنم که به امر من قیام می کنند، و به سوی حق من هدایت می کنند، و آنها را خلفای خود در زمین بعد از انقطاع وحیم قرار می‌دهم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۱۲ ح ۶.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۱۱ ح ۲.

[۳] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۱۲ ح ۵.

چه کسی شهادت داد که فاطمه(س) ارث نمی‌برد

حنان گوید: صدقهٔ بن مسلم از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید - در حالی که من آنجا حاضر بودم - چه کسی شهادت داد که فاطمه - سلام الله علیها - از پدرش ارث نمی‌برد؟

حضرت فرمود: کسانی که بر ضد حضرت فاطمه - سلام الله علیها - شهادت دادند عایشه و حفصه و مردی از عرب که به او اوس بن حدثان گویند و از بنی‌نصر است؛ بودند، اینان نزد ابوبکر شهادت دادند که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «کسی از من ارث نمی‌برد»، و بدین طریق حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را از میراث پدرش محروم کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ۴۷، بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۱۰۱ ح ۵۹.

چرا حضرت زهرا روز دفن نشدند؟

ابن‌بطائنی از پدرش روایت کرده است که گفته است: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: به چه علتی فاطمه - سلام الله علیها - شب دفن شدند نه روز؟

حضرت فرمود: برای اینکه سفارش (و وصیت) نمود که بر جنازه‌اش آن دو مرد اعرابی نماز نخوانند!

مرحوم علامه مجلسی در بیان این حدیث می‌فرماید: دو اعرابی یعنی دو کافر، چون خدا فرموده است: (الأعراب أشد کفرا و نفاقا) [۱] «بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه آیه‌ی ۹۷.

[۲] بحارالأنوار: ج ۴۳ ص ۲۰۶ ح ۳۴.

چرا فرشتگان اعمال بشر را می‌نویسند؟

در حدیث زندیقی که از امام صادق - علیه‌السلام - سؤالاتی نمود آمده است «از جمله‌ی سؤالات او این بود»: علت اینکه خدا فرشتگانی موکل بندگان خود کرده است تا اعمال و گفته‌های آنها را بنویسند، در حالی که خدا عالم به اسرار و نهان است، چیست؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدا عبادت فرشتگان را بدین صورت قرار داد، و از طرفی آنها را شاهد و گواه بر بندگان خود قرار داد، تا بندگان به خاطر احساس ملازمت و حضور آنها - مواظبت بیشتری بر طاعت خدا کنند، و بیشتر از معصیت تنفر داشته باشند و دوری نمایند، زیرا چه بسا بنده‌ای که قصد معصیتی می‌کند اما هنگامی که به یاد حضور آن فرشتگان می‌افتد، از گناه دوری می‌کند و دست می‌کشد و می‌گوید: پروردگارم مرا می‌بیند، و شاهدان و حافظان من بر آن معصیت گواهی خواهند داد.

و علاوه بر این؛ همانا خداوند فرشتگان را - به سبب لطف و کرمش - موظف ساخت تا شیاطین متجاوز و حشرات زمین، و آفات بسیاری را از انسان بدون اینکه متوجه باشد؛ دفع کنند، تا زمانی که امر خدا (یعنی اجل او) فرا برسد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج: ۱۹۱، بحارالأنوار: ج ۵۶ ص ۱۹۵ ح ۶۰.

چگونه بدن اعاده می‌شود در حالیکه پوسیده؟

زندیق به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: چگونه ممکن است اعاده بشود بدنی که پوسیده است، و اعضاء جسمی که متفرق شده است، عضوی از آن را در شهری درندگانش خورده‌اند، و عضوی از آن را حشرات قطعه قطعه کرده‌اند، و عضوی خاک شده است و با آن گل ساخته و در دیوار به کار رفته (اشاره به شبهه‌ی آکل و مأکول و چگونگی دفع آن شبهه و چگونگی حشر و نشر اموات است).

حضرت فرمود: کسی که آن را از هیچ آفرید، و صورت آن را بدون الگوی قبلی ساخت، می‌تواند بار دیگر آن را به همان صورت اولیه برگرداند مانند روزی که آفریده شد.

زندیق گفت: این مطلب را برای من توضیح بده.

حضرت فرمود: روح در جای خود مقیم است، روح نیکوکار در روشنائی و فراخی، و روح گنهکار در تنگی و تاریکی، و بدن به خاکی مبدل می‌شود که در ابتدا از آن آفریده شده است، و آنچه درندگان و حشرات آن راخورده و پاره پاره کرده، سپس از جوفشان دفع نموده در خاک موجود، و نزد کسی که به وزن ذره‌ای چیزی در تاریکیهای زمین از نظر او پنهان نیست، و به عدد اشیاء و وزن آنها آگاه می‌باشد؛ محفوظ است.

و خاک روحانیین (یعنی انسانهای پاک) مانند طلا است که در میان خاکها است.

پس هرگاه هنگام قیامت و رستاخیز فرا رسید بر زمین بارانی فرود می‌آید - که آن باران زنده کردن است - پس زمین باد می‌کند،

و مانند مشک (دوغ) بهم می‌خورد، آن جا است که خاک بشر مانند طلا که به وسیله‌ی آب و شستشوی شن از خاک جدا می‌شود؛ جدا می گردد، و مانند کره که از دوغ جدا می‌شود؛ جدا می گردد آنگاه به اذن خدای توانا هر خاکی در قالب و صورت خود قرار می گیرد و روح در آن قالب وارد می‌شود، و انسان برمی‌خیزد، بدون اینکه چیز بیگانه‌ای را در جسم و پیکر خود ببیند.

زندیق گفت: پس هرگاه کسی بی کفن بمیرد چه می‌شود؟

حضرت فرمود: خداوند عورت او را با چیزی که مشیتش به آن تعلق بگیرد؛ می‌پوشاند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۵.

چرا هنگام مرگ از چشم اشک می‌آید؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: چرا هنگام مرگ از چشم اشک می آید؟

حضرت فرمود: این هنگام دیدن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -، پس می‌بیند چیزی است که او را خوشحال می کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۱۹۱ ح ۳۹.

چرا مرگها متنوع می‌باشند؟

ابن ابوالعوجاء از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود: چرا مردم به شکلهای متنوع می‌میرند، بعضیها با درد شکم، و بعضی با سل می‌میرند؟

حضرت - علیه‌السلام - فرمود: اگر علت یکی بود مردم خود را از مرگ در امان می‌دانستند تا وقتی که علت و بیماری به عینه فرا رسد، و خداوند خواست تا در هیچ صورت در امان نباشند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۰۱.

چگونه ملک الموت می‌داند چه کسی را باید قبض روح کند؟

اسباط بن سالم - غلام ابان - گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ آیا ملک الموت قبلا می‌داند چه کسی را باید قبض روح کند؟

حضرت فرمود: خیر، بلکه برگها (و دستورالعملهائی) است که از آسمان نازل می‌شود که جان فلانی فرزند فلان را بگیر، (او هم انجام می‌دهد). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۱۴۵ ح ۱۶.

چرا جریده با میت گذاشته می‌شود؟

به امام صادق – علیه‌السلام – گفته شد: برای چه همراه مرده دو عدد چوب برگهای درخت (جریده) گذاشته می‌شود؟
حضرت فرمود: برای اینکه تا هنگامی که این چوب تر و تازه است عذاب از میت دور می‌ماند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۱۵ ح ۴.

چگونه میوه های بهشت پس از خوردن به حالت اولیه‌اش برمی‌گردد؟

هشام بن الحکم گوید: زندیق از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کرد: از کجا می گویند: اهل بهشت میوه‌ای می‌خورند پس از خوردن، میوه به حالت اولیه خود برمی گردد.
حضرت فرمود: بله؛ این مانند چراغ است که طالب آتش از آن آتش می گیرد، ولی از نور او هرگز کم نمی‌شود در حالی که دنیا از آن پر از چراغ شده است.
زندیق گفت: مگر نه اینکه می‌خورند و می‌آشامند و شما مدعی هستید که به قضای حاجت نیازی ندارند؟
حضرت فرمود: بله؛ چون غذای آنها رقیق است و ثقل ندارد، بلکه از اجساد آنها به وسیله‌ی عرق خارج می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۶.

چگونه زنان بهشتی پس از هر بار نزدیکی باکره می‌شوند؟

زندیق گفت: چگونه حوریه (زن بهشتی) پس از هر بار نزدیکی باکره می‌شود؟
حضرت فرمود: برای اینکه آنها از بوی خوش و عطر آفریده شده‌اند، و هیچ عیبی عارض آنها نمی‌شود، و هیچ آفتی با جسمشان آمیخته نمی‌شود، و در موضع آنها چیزی (از کثافات) جاری نمی‌شود، و حیض آنها را آلوده نمی‌سازد، زیرا رحم آنها چسبیده و مجرائی برای غیر آلت مردی نیست.
زندیق گفت: آیا او هفتاد حله (و پیراهن قیمتی) می‌پوشد، و مع ذلک مغز ساق او از پشت پیراهنهای او و بدنش دیده می‌شود؟
حضرت فرمود: بله، همان طوری که درهمی را که در آب صاف که به عمق یک نیزه می‌باشد افتاده است؛ دیده می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۷.

چگونه اهل بهشت لذت می‌برند با اینکه از بستگانشان جدا شدند؟

زندیق گفت: چگونه اهل بهشت با وجود تمام نعمتهائی که در بهشت هست، لذت می‌برند، در حالی که یکی از فرزند خود و دیگری از پدرش و دیگری از دوستش و دیگری از مادرش جدا شده است، و چون آنها را در بهشت نبینند پس شک نمی کنند که

در جهنم وآتش می‌باشند.

پس چگونه انسان لذت می‌برد کسی که می‌داند دوست عزیزش در آتش عذاب می‌شود؟

حضرت فرمود: اهل علم و دانش گفته‌اند که: یاد آنها از ذهنشان می‌رود.

و بعضی از آنها گفته‌اند: منتظر قدومشان می‌شوند، و امیدوارند که آنها در جائی بین بهشت و آتش، و در زمره‌ی اصحاب اعراف باشند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۷.

چرا شیعه بر میت پنج تکبیر می‌گویند؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: به چه علت ما بر میت پنج مرتبه تکبیر می گوئیم، و مخالفین چهار مرتبه می گویند؟

حضرت فرمود: برای اینکه پایه‌هائی که اسلام بر آنها بنا شده است پنج تا است (و آنها): نماز، و زکات، و روزه، و حج، و ولایت ما اهل بیت - علیهم‌السلام -.

و خدای عزوجل معادل هر کدام از این پایه‌های پنج گانه یک تکبیر قرار داد، و چون شما به تمام آن پایه‌های پنج گانه ایمان آوردید و بر مرده‌های خود پنج بار تکبیر می گوئید. و چون مخالفان شما به چهار پایه از آن پایه‌ها اقرار کردند، و یکی را انکار نمودند، لذا چهار بار بر مردگانشان تکبیر می گویند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۸۶، بحارالأنوار: ج ۷۸ ص ۳۴۳ ح ۴.

چه اعمالی پس از مرگ به انسان می‌رسد؟

معاویهٔ بن عمار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چه اعمالی پس از مرگ به انسان می‌رسد (و ثوابش برای او نوشته می‌شود)؟

حضرت فرمود: سنتی که آن را پایه گذاری کرده باشد، پس از مرگش به آن عمل شود، در این صورت مطابق اجر هر کس که به آن عمل کند برای او ثواب نوشته می‌شود، بدون اینکه از اجر و ثواب انجام دهنده‌ی آن کم شود.

و صدقه‌ی جاریه (و بنیاد خیریه‌ای) که پس از او جاری باشد (و مردم از او استفاده کنند).

و فرزند خوب و پاکی که برای پدرش و مادرش - پس از مرگشان - دعا کند، و حج کند و صدقه بدهد، و بنده آزاد کند، و از طرف آنها نماز بخواند، و روزه بگیرد.

عرض کردم: آیا آنها را در حجم شریک بنمایم (و آیا این کار جایز و مفید است)؟

حضرت فرمود: بله. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۷ ص ۵۶، بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۶۳ ح ۴.

چرا اموات به دنیا بازنمی‌گردند تا به زندگان خبر بدهند؟

زندیق به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کرد: چه خوب بود اگر خدا در هر صد سال مردگانی را زنده می‌نمود، تا بیایند و ما از آنها درباره‌ی گذشتگان سؤال می‌نمودیم که چه سرنوشتی پیدا کردند؟ و پس از مرگ چه دیدند؟ و با آنها چه کردند؟ تا انسانها به طور یقین کار کنند و دست به عمل بزنند و بدین طریق شک از بین می‌رفت، و تردید از دلها زدوده می‌شد.
حضرت فرمود: این سخنان کسانی است که سخن انبیاء و فرستادگان الهی را تکذیب کرده‌اند و به آنچه از ناحیه‌ی خدا آوردند تصدیق نکردند و گفتند: خدا در کتابش بر زبان انبیاء از حال ما خبر داده است.
آیا کسی از خدا و فرستادگانش راستگوتر یافت می‌شود؟
و به تحقیق بسیاری از مردگان به دنیا مراجعت کردند، و زنده شدند، مانند اصحاب کهف که خداوند سیصد و نه سال آنها را میراند سپس آنها را در زمان و عصر قومی زنده کرد، که روز قیامت را انکار کردند تا دلایل آنها را باطل کند، و حجت خود را بر آنها تمام نماید، و قدرت و توانایی خود را به آنها نشان بدهد، و بدانند که رستاخیز و قیامت حق است.
و خداوند ارمیای پیامبر را که شاهد خراب شدن بیت المقدس و اطراف آن را توسط هجوم بخت النصر بود و گفت: چه وقت خدا این مرده‌ها را زنده می‌کند، میراند و صد سال در حال مرگ نگاهش داشت سپس او را زنده کرد، و او شاهد بود چگونه اعضای او بهم می‌پیوندند، و گوشت استخوان را می‌پوشاند و مفاصل و رگهایش به هم وصل می‌شوند.
و هنگامی که نشست فرمود: من می‌دانم که خداوند بر همه چیز توانا است.
و خداوند افرادی را که از وطنشان جهت فرار از طاعون خارج شده بودند و عددشان قابل شمارش نیست، خدا آنها را میراند، و مدت طولانی در حالت مرگ بودند، تا اینکه استخوانهای آن پوسیده، و مفاصل آنها از هم جدا شد، و خاک شدند.
سپس خداوند متعال در زمانی که خود دوست داشت که خلقش قدرت او را ببینند پیامبری را برانگیخت که نامش حزقیل بود، و آنان را صدا زد، پس بدنهای آنها مجددا جمع شد، و اجزاء آنها به هم پیوست، و ارواح آنها به آن بدنها بازگشت، و همگی برخواستند مانند روزی که مردند حتی یک نفر از آنها در حال مرگ باقی نماند، و پس از آن مدتی طولانی زنده ماندند.
و خداوند قومی که با حضرت موسی خارج شدند میراند هنگامی که برای مناجات با خدا رفت و آنها گفتند: خدا را به رأی العین به ما نشان بده، خدا آنها را میراند، و سپس زنده کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۵.

چه چیزی ابلیس را از ما دور می‌کند؟

یونس بن ظبیان گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ چه چیزی شیطان را از ما دور می‌سازد؟ حضرت فرمود: روزه چهره‌ی او را سیاه می‌کند، و صدقه کمر او را می‌شکند، و محبت به خاطر خدا و کمک بر کارهای نیک دنباله او را قطع می‌کند، و استغفار رگ قلب او را می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۵۶ ح ۳۹.

چرا نماز مغرب شکسته نشد؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: به چه علت نماز مغرب در سفر و غیر سفر سه رکعت است و سایر نمازها شکسته شده است.

حضرت فرمود: برای اینکه نماز بر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – دو رکعت دو رکعت واجب شد، و حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – به هر کدام دو رکعت دو رکعت (با اجازه‌ی خدا) اضافه نمود، و از نماز مغرب یک رکعت کم کرد.

سپس رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – هنگامی که خواست دو رکعت از نماز مغرب در سفر کم کند فرمود: من خجالت می‌کشم دو بار از یک نماز کم کنم و به این جهت است که نماز مغرب در سفر و غیر سفر سه رکعت خوانده می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عن علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۳، بحارالأنوار: ج ۸۶ ص ۵۶ ح ۲۰.

چرا تارک نماز کافر نامیده شده

۱– مسعده فرزند صدقه گوید: شنیدم از امام صادق – علیه‌السلام – که سؤال شد چگونه زناکار را کافر نمی‌دانی؟ ولی تارک نماز را کافر می‌دانی دلیل بر این مطلب چیست؟

حضرت فرمود: چون زناکار و آنکه مانند او است این کار را به خاطر غلبه شهوت انجام می‌دهد، ولی تارک نماز آن را ترک نمی‌کند مگر از روی استخفاف و سبک شمردن.

و این برای آن است که زناکاری نیست که نزد زنی برود مگر اینکه از نزدیکی با او طلب لذت کند و هدفش کامیابی و لذت‌بری و التذاذ است.

ولی هر که نماز را ترک کند، و قصد کند که آن را ترک کند هدفش در ترک آن لذت نیست، و چون لذتی نیست پس برای سبک شمردن است، و هر گاه استخفاف شد کفر واقع می‌شود.

۲– ابن صدقه گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفته شد: چه فرقی است میان کسی که چشمش به زنی بیفتد و با او زنا کند، و یا به خمر و شرابی بیفتد و او را بیاشامد، و بین کسی که نماز را ترک کند، در حالی که زناکار، و شارب خمر مستخف (و کوچک شمار) به شمار نمی‌رود، اما تارک نماز مستخف به شمار می‌رود؟ دلیل این مطلب چیست، و علت این فرق چیست؟

حضرت فرمود: دلیل این است که هر چه تو خود را در آن وارد ساختی بدون اینکه فشار شهوتی تو را به آن وادار کند – مانند زنا و خمر – این از باب استخفاف است، مثل نماز که تو خودت اقدام به ترک آن می‌کنی و فشار شهوتی تو را وادار به آن نمی‌کند. و این فرق بین این دو نوع گناه است. [۱] .

– توضیح: علت اینکه تارک نماز، خدا را کوچک شمرده است – و این گناه بسیار بزرگی است – این است که ترک نماز تحت فشار شهوت قهری نیست که انسان در برابر آن بی‌اختیار باشد، بلکه انسان با انگیزه‌ی کوچک شمردن خدا، و به طور خود خواسته ترک نماز می‌کند، در حالی که زنا و شرب خمر تحت فشار شهوت صورت می‌گیرد، که انسان در برابر آن گاهی بی‌اختیار می‌شود، و از روی استخفاف شراب نمی‌خورد و زنا نمی‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ص ۳۲، بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۲۱۴ ح ۲۸.

چرا رنگ رخسار امام سجاد به هنگام نماز تغییر می‌یافت؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: من امام زین‌العابدین علی بن الحسین – علیهماالسلام – را دیدم که هرگاه به نماز می‌ایستاد رنگ رخسار او تغییر پیدا می‌کرد. (این از چه بود؟)
حضرت فرمود: به خدا قسم، علی بن الحسین – علیهماالسلام – می‌دانست که در برابر چه کسی ایستاده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۸۸، بحارالأنوار: ج ۴۶ ص ۶۹ ح ۳۰.

چرا در سجود باید ابتدا دو دست روی زمین قرار داده شود؟

طلحه سلمی از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمود: چرا در سجود باید ابتداء دو دست روی زمین قرار داده شود قبل از بر زمین قرار گرفتن زانوان؟
حضرت فرمود: چون دو دست کلید نماز است (و به وسیله‌ی آن نماز افتتاح می‌شود). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۲۰، بحارالأنوار: ج ۸۲ ص ۱۸۴ ح ۸.

چرا خدا ابراهیم را دوست خود قرار داد؟

ابن ابوعمیر از شخصی روایت کرد که گفت: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: به چه علت خدای عزوجل ابراهیم – علیه‌السلام – را خلیل و دوست خود قرار داد؟
حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمود: به این علت که زیاد بر زمین سجده می‌کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الأعمال: ص ۳۱، بحارالأنوار: ج ۸۲ ص ۱۶۳ ح ۸.

چه بگویم تا ایمانم کامل شود؟

محمدبن سلیمان دیلمی گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم و گفتم: فدایت شوم؛ شیعیان شما می‌گویند: ایمان دو نوع است: پایدار، و غیر پایدار، پس به من چیزی تعلیم فرمائید که اگر آن را گفتم ایمانم کامل و پایدار بشود.
حضرت فرمود: پشت سر هر نماز واجبی این (دعا) را بخوان: (سپس حضرت دعائی را تعلیم کرد که ترجمه آن از قرار زیر است):
پذیرفتم و راضیم خدا پروردگار است، و محمد پیامبرم است، و اسلام دین، و قرآن کتاب، و کعبه قبله، و علی – علیه‌السلام – مولی و امام، و حسن و حسین و امامان معصوم پیشوایانم باشند.

خدایا؛ همانا من آنان را پذیرفتم، پس مرا نزد آنان مرضی و پذیرفته شده قرار بده که همانا تو بر هر چیزی توانا هستی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] التهذیب: ج ۱ ص ۱۶۵، بحارالأنوار: ج ۸۳ ص ۴۲ ح ۵۱.

چرا در نماز وتر سه بار سوره‌ی توحید خوانده می‌شود؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: چرا در نماز وتر (نماز شب) سه بار سوره‌ی توحید خوانده می‌شود؟

حضرت فرمود: چون سوره‌ی (قل هو الله احد) [۱] به منزله‌ی ثلث قرآن است، و چنانچه سه بار خوانده شود قاری آن مثل این است که تمام قرآن را در نماز وتر خوانده است. [۲]

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توحید آیه‌ی ۱.

[۲] بحارالأنوار: ج ۸۴ ص ۲۲۹ ح ۴۱.

چرا مستحب است مأموم در طرف راست امام جماعت بایستد

احمد بن رباط می گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: به چه علت مأموم مستحب است در طرف راست امام جماعت بایستد اگر دو نفر باشند؟

حضرت فرمود: برای اینکه امام او است، و برای اینکه اقتداء به امام اطاعت از او است، و خداوند تبارک و تعالی مطیعین را اصحاب یمین قرار داد، بدین جهت است که مأموم مستحب است در طرف راست امام بایستد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۴، بحارالأنوار: ج ۸۵ ص ۸۳ ح ۳۸.

چگونه نیت مؤمن از عملش بهتر است؟

زید شحام گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من شنیده‌ام از شما که می‌فرمائید: نیت مؤمن از عملش بهتر است، چگونه نیت مؤمن از عملش بهتر است؟

حضرت فرمود: چون عمل چه بسا با ریاء همراه باشد (و انسان آن را برای اینکه مردم ببینند انجام می‌دهد)، ولی نیت خالصاً برای پروردگار جهانیان است، و لذا خدای عزوجل ثوابی بر نیت خوب می‌دهد که بر عمل نمی‌دهد.

سپس امام صادق - علیه‌السلام - اضافه فرمودند: همانا بنده‌ی (خدا) گاهی در اوقات روز نیت می کند که نماز شب را بیاورد، ولی شبانگاه خوابش می‌برد، خدا ثواب نماز شب را برای او می‌نویسد و نفسهای او را تسبیح، و خواب او را صدقه می‌شمارد (و برای او ثوابش را ثبت می‌نماید). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۲۱۱، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۰۶ ح ۱۸.

چگونه رسول خدا روزه مستحب می‌گرفت؟

حماد بن عثمان گوید: شنیدم امام صادق - علیه‌السلام - می‌فرماید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آن قدر روزه‌ی مستحب گرفت که گفته شد اصلا غذا (و نهار و شام) نمی‌خورد، و آن قدر (افطار) نمود (و روزه نمی‌گرفت) که گفته شد: ایشان اصلا روزه نمی‌گیرد.

سپس روزه‌ی حضرت داوود - علیه‌السلام - گرفت (یعنی) یک روز در میان.

سپس رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مرتبا سه روز در ماه روزه می‌گرفت.

فرمود: روزه‌ی این سه روز برابر است با روزه‌ی دهر (و همیشگی)، و شک و شبهه در سینه را از بین می‌برد.

پرسیدم: فدایت شوم؛ این سه روز چه روزهائی است.

فرمود: اولین پنجشنبه‌ی ماه، و اولین چهارشنبه‌ی بعد از دهه‌ی اول، و آخرین پنجشنبه‌ی از آن.

عرض کردم: چرا این روزه‌ها (دارای چنین مزیتی هستند)؟

فرمود: برای اینکه کسانی که پیش از ما بودند هرگاه عذاب بر آنان نازل می‌شد، در این روزها نازل می‌شد، و لذا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - این سه روز وحشتناک را روزه می‌گرفت. [۱] .

پی نوشت ها: [۱] ثواب الأعمال، ص ۷۳، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۰۱ ح ۲۷.

چرا زن حائض فقط روزه را قضا می‌کند نه نماز را؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: چرا حائض باید تنها روزه را قضا کند، و نماز قضا ندارد؟

حضرت فرمود: چون روزه در سال یک ماه است، و نماز هر روز و شب است، و لذا خدا فقط قضای روزه را بر زن حائض واجب کرد، و قضای نماز را واجب نکرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۷۷، بحارالأنوار: ج ۷۸ ص ۸۴ ح ۵.

چرا جمعه؛ جمعه نامیده شد؟

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم چرا جمعه؛ جمعه نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه خدای متعال خلق خود را در این روز جمع کرد، و ولایت پیامبر و اهل بیت گرامیش - علیهم‌السلام - را بر آنها عرضه فرمود: (یا اینکه شکوه پیامبر و اهل گرامیش را به نمایش بگذارد، یا تقویت نماید). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی ابن الشیخ: ۷۱، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۳۰۹ ح ۷۶.

چرا تسبیح در دو رکعت آخر نماز بهتر از قرائت شد؟

محمـد بن ابوحمزه گویـد: به امام صادق - علیه‌السـلام - عرض کردم: چرا تسبیـح (تسبیحات) در دو رکعت آخر نماز بهتر از قرائت است؟

حضرت فرمود: زیرا هنگامی که او (پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -) در دو رکعت آخر نماز بود به یاد عظمت خدا که بر او آشکار می‌شـد افتاد، و لذا مدهوش شد و فرمود: «سـبحان الله والحمدلله، و لا اله الا الله والله اکبر» و بدین علت تسبیح (تسبیحات) بهتر از قرائت شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۱۲، بحارالأنوار: ج ۸۲ ص ۸۷ ح ۴.

چرا برای زکات نصاب خاصی معین شد؟

یـونس روایت می‌کنـد از ابوجعفر احول که گویـد: شخصـی از زنـدیقها (ملحـدها) از من سؤال نمود: چرا زکـات از هر هزار درهم بیست و پنج درهم است؟

در پاسخ او گفتم: مثل زکات مثل نماز است که سه رکعتی و دو رکعتی و چهار رکعتی است.

آن مرد از پاسخ من قانع شد و قبول کرد.

سپس من با امام صادق - علیه‌السلام - ملاقات نمودم و پاسخ این سؤال را از حضرتش جویا شدم.

حضـرت فرمود: خـدای عزوجـل ثروتها، و فقرا را حساب نمود، دیـد این مقـدار زکات (چهل یک) برای آنها کافی است، و چنانچه کافی نبود بیش از این واجب می‌کرد.

(راوی گوید:) من برگشتم، و پاسخ امام را برای آن زندیق بازگو کردم.

آن زندیق گفت: این پاسخ روی شتر از حجاز آمده است.

سپس گفت: اگر بنا باشد من از کسی اطاعت کنم حتما از صاحب این کلام اطاعت می‌کنم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۳ ص ۳۰۵، بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۲۲۸ ح ۸.

چرا خدا بندگان را به حج موظف کرد؟

عمر بن عبـدالعزیز از مردی روایت می‌کند که گفت: هشام بن الحکم گوید: از امام صادق - علیه‌السـلام - سؤال کردم: به چه علت خدا بندگان خود را امر فرمود تا حج کنند و دور کعبه طواف نمایند؟

حضرت فرمود: خداوند عزوجل مخلوقات را برای علت و هدفی (که نفعش به خودش برگردد) نیافرید، بلکه چون این را خواست و لذا چنین کرد.

پس آنها را آفرید تا اینکه تا وقت معلوم و معینی باشند، سپس آنها را امر و نهی نمود، به آنچه اطاعت از آن دربرگیرنده‌ی مصلحت دین و دنیا است.

و حج را بدین جهت قرار داد تا اینکه آنجا از شرق و غرب اجتماع کنند، و همدیگر را بشناسند، و هر گروهی تجارت و صنعت خود را عرضه کند ، و این صنائع و کالاها از شهری به شهر دیگر برود، و قافله‌داران و شترداران سود ببرند، و اعاشه کنند.

و آثار رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شناخته شود، و بر اخبار او آگاه شوند، و یاد و نامش برای همیشه بماند، و به دست فراموشی سپرده نشود.

و اگر هر قومی فقط در چهارچوب کشور و فرهنگ و محیط خود می‌ماندند، هلاک و تباه می‌شدند، و شهرها به خرابی و نابودی کشانده می‌شد، و تجارت و عمل جلب کالاها از این سو به آن سو متوقف می‌شد، و سودی دیگر نمی‌کردند، و اخبار گذشته از بین می‌رفت و در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گرفت، و از آنها بی‌اطلاع می‌شدند.

این است علت (و فلسفه و حکمت) تشریع حج [۱] .

- توضیح: اینکه حضرت در حدیث فرمود: «چون خدا خواست لذا چنین کرد»، شاید اشاره به این حقیقت باشد که خدا در برابر کسی مسؤول نیست و ملزم به پاسخ گفتن نیست، زیرا حاکمی حکیم است (لا یسئل عما یفعل) ولی آنچه گفتیم منافات با این حقیقت ندارد که کارهای او دارای فلسفه و غرض صحیح باشد که عاید مخلوقاتش می‌شود به دلیل بیانی که حضرت درباره‌ی فلسفه‌ی حج داشتند.

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۰۵، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۳ ح ۹.

چگونه خدا حافظ خانواده حاجی است؟

کلیب بن معاویه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: شیعیان شما می‌گویند: حفظ و سلامتی خانواده و اموال حاجی را خدا ضمانت کرده است، و خدا خلیفه و جانشینی حاجی در خانواده‌ی او است، در حالی که می‌بینیم گاهی برای خانواده حاجی در زمانی که نیست حوادث ناگواری واقع می‌شود؟

حضرت فرمود : خداوند در زمان غیبت او کارهائی را برای خانواده‌اش انجام می‌دهد، و تکفل می‌نماید که خود او در زمان حضورش انجام می‌داد.

اما آنچه را که در هنگام حضورش در میان خانواده‌اش نمی‌توانست دفع کند، آن نه؟ [۱] .

- توضیح: آنچه مقدرات حتمی است سیر طبیعی خود را طی می‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۲۲۲، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۷ ح ۶۲.

چرا حج سواره بهتر است؟

سیف نجار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: ما پیاده حج می‌کردیم، ولی از ناحیه‌ی شما مطلب دیگری روایت شده.

حضرت فرمود: مردم هم سواره حج می‌کنند هم پیاده.

عرض کردم: سؤال من این نیست.

حضرت فرمود: پس درباره‌ی چه چیز از من سؤال می کنی؟

عرض کردم: کدام نوع نزد شما محبوب‌تر است (کدام یک را بیشتر دوست داری انجام بدهیم).

حضرت فرمود: سواره به حج بروید نزد من محبوب‌تر است، زیرا این شما را در عبادت و دعا تواناتر می‌سازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۷۷، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۰۴ ح ۹.

چرا کعبه بیت الحرام نامیده شد؟

حنان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چرا خانه خدا (کعبه) به بیت الله حرام موصوف شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه ورود در آن بر مشرکین تحریم شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۳۹۸، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۵۹ ح ۲۰.

چرا مکه بکه نامیده شد؟

حماد بن عثمان از حلبی روایت کرد که گفت: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: چرا مکه بکه نامیده شد؟

حضرت فرمود: برای اینکه مردم در اینجا (در اثر ازدحام جمعیت) همدیگر را با دست‌ها فشار می‌دهند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۳۹۸، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۷۹ ح ۱۴.

چرا کعبه بکه نامیده شد؟

ابن‌سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: چرا کعبه بکه نامیده شد؟

حضرت فرمود: به خاطر گریه و بکاء مردم در اطراف آن و در آن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۳۹۷، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۷۸ ح ۸.

چرا روز هشتم روز «ترویه» نامیده شد؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: چرا روز هشتم روز «ترویه» نامیده شد؟

حضرت فرمود: چون در عرفات آب نبود، و آب آشامیدنی خودشان را از مکه با خود به آنجا می‌بردند. و به همدیگر می گفتند: آیا آب برداشتید؟ آب برداشتید؟ و لذا روز ترویه یعنی روز آب‌برداری. (و فراهم نمودن آب) نامیده شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۳۵، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۵۴ ح ۱۹.

چرا خدا وقوف را در مشعرالحرام قرار داد

محمد بن حسن همدانی گوید: از ذوالنون مصری سؤال کردم: ای ابوالفیض، چرا خدا وقوف را در مشعر الحرام قرار داد و نه در حرم؟

ذوالنون مصری گفت: کسی که از امام صادق - علیه‌السلام - این مطلب را سؤال کرده بود برای من نقل کرد که حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود:

چون کعبه خانه‌ی حرام خدا و حجاب او است، و مشعر باب او است. پس هر گاه زائران قصد او را کردند آنها را کنار درب متوقف می‌کند، تا به آنها اذن ورود بدهد، سپس آنها را کنار حجاب دوم (یعنی مزدلفه - منی) متوقف می‌سازد.

و هنگامی که طول تضرع و عجز و لابه‌ی آنها را دید به آنها دستور می‌دهد که قربانی خود را تقدیم کنند، و هنگامی که قربانی خود را تقدیم کردند، و آلوده‌گیهای خود را زدودند، و از گناهانی که بین آنها و بین خدا حجاب بود پاک شدند امرشان می‌نماید تا با طهارت زیارت کنند.

عرض کردم: چرا روزه را در ایام تشریق مکروه دانست؟

حضرت فرمود: برای اینکه آن جمعیت زواران خدا هستند، و در ضیافت او می‌باشند، و شایسته و سزاوار نیست که میهمان نزد میزبان خود روزه بگیرد.

عرض کردم: پس معنی آویختن و چنگ زدن به پرده‌ی کعبه چیست؟

حضرت فرمود: مثل او مثل مردی است که بین او و بین میزبانش جنایت (و مسأله‌ای) می‌باشد، و لذا به پیراهن او آویزان می‌شود، و دامن او را می‌گیرد و در برابر او عجز و لابه و تواضع می‌کند به امید اینکه از جرم او درگذرد.

- توضیح: مأزمین: منطقه‌ای است بین عرفه و مشعرالحرام. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۴۳، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۴ ح ۱۲.

چرا روزه در ایام تشریق کراهت دارد؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد چرا روزه در ایام تشریق کراهت دارد؟

حضرت فرمود: برای اینکه آن جمعیت زائران خدا هستند، و در میهمانی او هستند، و سزاوار نیست میهمان در خانه‌ی میزبانش و کسی که زیارتش می‌کند، روزه بگیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۰۸ ح ۱۷، تمام این حدیث در ص ۷۴۹ آمده است.

چرا مردم به حجر اسود و رکن یمانی دست می‌کشند؟

برید عجلی گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: چگونه و چرا فقط مردم به حجر اسود، و رکن یمانی دست می‌کشند، و دست کشیدن به دو رکن دیگر مستحب نیست؟

حضرت فرمود: عباد بن صهیب نیز چنین سؤالی را از من کرد و من به او گفتم: چون رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به این دو مکان دست کشید و به آن دو رکن دست نکشید، و مردم باید همان کاری را انجام بدهند که رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – انجام داد. و من به تو خبر خواهم داد غیر آنچه به عباد خبر دادم.

همانا حجر اسود و رکن یمانی در طرف راست عرش خدا است، و خدای تبارک و تعالی دستور داد که به آنچه در طرف راست عرش او است دست کشیده شود.

عرض کردم: چرا مقام ابراهیم – علیه‌السلام – در طرف چپ است؟

حضرت فرمود: چون برای حضرت ابراهیم – علیه‌السلام – در روز قیامت مقامی است و برای محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – مقامی است.

و مقام محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – در طرف راست عرش پروردگار است، و مقام ابراهیم – علیه‌السلام – در طرف چپ عرش او است.

پس مقام ابراهیم اینجا همان جایی است که در روز قیامت است. و عرش پروردگار ما را، روبرو است نه طرف عقب. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۲۸، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۲۲ ح ۱۶.

ح

حق نصیحت مؤمن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مؤمن برادر مؤمن است. حق دارد او را نصیحت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسایل: ۹ / ۴۱ / ۱۴۸. ۱۰ همان، همان، ۳۲۰۱۴۷.

حبیب خدا و دشمن خدا

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

هر گاه خداوند به بنده‌ی خود نعمتی عطا کند و آن نعمت در وجود او به چشم خورد، حبیب خدا و بازگو کننده‌ی نعمت او نامیده می‌شود و هر گاه خداوند به بنده‌ای نعمتی دهد و آن نعمت در وجود او نمایان نباشد، دشمن خدا و تکذیب کننده نعمت او خوانده می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۱ / ۶۳۸ / ۱ همان، همان، ۲۰۴۳۱.

حشر روز قیامت

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خداوند در روز قیامت مردم را مطابق نیت‌هایشان محشور می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] محاسن: ۱ / ۴۰۹ / ۹۲۹، همان، همان، ۲۰۹۵۵.

حکایت نابینائی ابوبصیر

ابوبصیر می گوید امام صادق علیه‌السلام به من فرمود می‌خواهی چشم تو را بینا کنم عرض کردم بلی فرمود نزدیک بیا دست بر چشم من کشید بینا شدم و آسمان و زمین و همه چیز را خوب می‌دیدم - تا در سفر حج ملازم خدمت او بودم مشغول طواف بودیم عرض کردم یابن رسول‌الله خداوند همه اینها را خواهد آمرزید امام ششم فرمود می‌خواهی آنها را به صورت حقیقی و ماهیت اصلی ببینی عرض کردم بلی دست بر چشم من کشید دیدم دسته‌ای میمون و خوک در حرکت هستند و بین آنها هم مردمی به صورت آدمی دیده می‌شوند من از هول و هراس ترسیدم امام فرمود تو در بهشت خواهی بود و آنها در آتش و از شماها شیعیان کسی در آتش دنیا و آخرت هر دو نیفتد.

ابوبصیر نابینا بود ولی دیده دلش روشن بود و لذا او را ابوبصیر به سبب بصیرت قلبش نامید.

ابوبصیر می گوید امام صادق علیه‌السلام راجع به احوال ابوحمزه ثمالی پرسید فقال خلفه صالحا قال (ع) اذا رجعت الیه فاقرء السلام می گوید وقتی برگشتم دیدم ابوحمزه در همان روزی که امام صادق احوالش را پرسید و فرمود به پسرش سلام مرا برسان درگذشته است. [۱] .

باز امام صادق علیه‌السلام درباره زید که خبر کشتن و مصلوب کردن او را شنید و گفتند یحیی پسرش به خراسان گریخته فرمود او را می کشند و به دار می‌آویزند.

قال علیه‌السلام انه یقتل کما قتل ابوه و یصلب کما صلب ابوه و همچنان شد که فرمود یحیی را در جوزجان کشتند و مصلوب نمودند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج و الجرایح باب ۲۵ در دلالات.

[۲] ینابیع الموده ص ۳۸۱.

حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: بین مکه و مدینه با امام صادق علیه‌السلام بودم که حضرت، بر اشتری و من بر الاغی سوار بودم و شخص دیگری همراه ما نبود.

من عرض کردم: «ای آقای من! نشانه امام چیست؟»

حضرت فرمود: «ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید حرکت کن، حرکت می کند.»

به خدا سوگند به کوه نگاه کردم و دیدم که در حال حرکت کردن است.

پس امام صادق علیه‌السلام به او نگاهی کرد و فرمود: «ترا قصد نکرده بودم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

حرکت اعجاز انگیز کوه از جای خود

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: بین مکه و مدینه با امام صادق علیه‌السلام بودم که حضرت، بر اشتری و من بر الاغی سوار بودم و شخص دیگری همراه ما نبود.

من عرض کردم: «ای آقای من! نشانه امام چیست؟»

حضرت فرمود: «ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید حرکت کن، حرکت می کند.»

به خدا سوگند به کوه نگاه کردم و دیدم که در حال حرکت کردن است.

پس امام صادق علیه‌السلام به او نگاهی کرد و فرمود: «ترا قصد نکرده بودم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

حضرت مهدی حکم خداوند را اجرا می‌کند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر صاحب حرفه و هنری ناچار است برای حفظ شخصیت این سه خصلت را داشته باشد تا بتواند تحصیل درآمد کند: در رشته علمی خود متخصص باشد و مهارت داشته باشد و درستکار و امین باشد.

و از ابان بن تغلب نقل می کند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

دو خون در اسلام هدر است؛ و این حکم را هیچ کس اجرا نمی‌کند تا خداوند قائم ما را برانگیزد. وقتی که او را مبعوث کرد، حکم خداوند را درباره‌ی آنها جاری می کند و شاهدی هم نمی‌خواهد (یعنی به علم خود عمل می کند) یکی مرد زن‌دار زناکار که سنگسارش می کند و دیگری مانع زکات که گردنش را می‌زند.

حضرت قبل از سؤال فرمود

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که وارد به کاری شود در حالتی که وارد به معنی واقع نباشد، مثل کسی است که بیراهه می‌رود و هر چه سرعت کند گمراه‌تر می‌شود.

محمد ابن علی بن بابویه صدوق در کتاب من لایحضر؛ از عائذ احمسی روایت می کند که گفت: بر حضرت صادق علیه‌السلام وارد شدم و می‌خواستم راجع به نماز سؤال کنم. آن حضرت قبل از سئول فرمود: اگر با نمازهای پنجگانه خدا را ملاقات کنی از چیز دیگری از تو نمی‌پرسد. (ظاهر معنی این است که اگر این نمازها را صحیح انجام دادی از نمازهای نافله و غیره بازخواست نمی‌شود).

حضرت کلام را چندین مرتبه تکرار کرد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به خاطر خدا صله رحم کنید و مهربانی و دوستی با یکدیگر نمائید.
و از هشام بن احمر نقل می‌کند که گفت:
روز بسیار گرمی که حضرت صادق علیه‌السلام در مزرعه‌ی خود بود و عرق بر سینه‌اش سرازیر بود بر آن حضرت وارد شدم و می‌خواستم راجع به مفضل بن عمر سؤال کنم؛ آن جناب بدون سؤال فرمود: آری به خدا! آن مرد مفضل بن عمر جعفی است و شمردم حضرت سی و چند مرتبه این کلام را تکرار کرد. و فرمود: او پدر بعد از پدر است.

حیوانات انسان نما

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بیشتر دشمن برای مؤمن زن بد است.
و از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت:
با حضرت صادق علیه‌السلام به حج رفتم؛ در طواف کعبه به آن حضرت گفتم: قربانت شوم یابن رسول‌الله! خدا این مردم را می‌آمرزد؟!
فرمود: ای ابوبصیر! بیشتر اینها که می‌بینی میمون و خوک هستند. گفتم: آنها را به من نشان بده؛ پس حضرت کلماتی گفت و دست به چشم من کشید. همه‌ی مردم را به صورت میمون و خوک دیدم؛ وحشت کردم، باز حضرت دست به چشم من کشید و آنها را به صورت انسان مشاهده کردم.

حضرت سه مشت شن به مرد سائل داد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که بدخلق است خود را به عذاب انداخته است.
نقل شده که: روزی منصور با آن حضرت سوار شد و به اطراف مدینه رفت و بالای تپه‌ای که آن جا بود نشست و حضرت هم کنار او نشست. مردی آمد و خواست از منصور چیزی طلب کند ولی از او رو گرداند و از حضرت صادق علیه‌السلام چیزی مطالبه کرد؛ حضرت سه مشت پر از شنهای تپه برداشت و در دامان او ریخت و فرمود: برو و گران بفروش؛ یکی از اطرافیان منصور به سائل گفت: تو پادشاه را گذاشتی و از مرد فقیر و بی‌چیزی طلب کردی؟ سائل که پیشانیش از عطای آن حضرت عرق کرده بود، گفت: از کسی سؤال کردم که به عطای او مطمئن بودم (که محرومم نمی‌کند) و شنها را به منزل برد. زنش گفت: چه کسی اینها را به تو داد؟ گفت: جعفر، زن گفت: و چه فرمود؟ گفت: فرمود: گران بفروش. زن گفت: او راستگو است، کمی از اینها را نزد اهل خبره ببر که من بوی غنا و ثروتمندی از اینها می‌شنوم؛ سائل مقدار کمی از شنها را برداشت و نزد یهودیان برد. آنها آن شنها را به ده هزار درهم خریدند و گفتند: بقیه را هم بیاور، به همین قیمت می‌خریم.

حضرت علم را به من نوشاند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر زیردست عقل نداشته باشد، ادب خانوادگی هم نداشته باشد، ترس هم نداشته باشد، مسلما بالا دست از دست او راحت نیست.
احمد بن علی بن عباس نجاشی در کتاب رجال از هشام بن سائب عالم مشهور به فضل و دانش، نقل می‌کند که گفت:
مرض سختی پیدا کردم و علم خود را فراموش نمودم. خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم و حضرت علم را در کاسه‌ای به من

نوشاند، دوباره دانشم به حال اول برگشت و همه چیز را به خاطر آوردم.

حضرت از آینده خبر می‌دهد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: عفو باید بدون جریمه و خشونت و نکوهش و سرزنش انجام بگیرد.

هارون بن موسای تلعکبری بنابر آن چه به خط شیخ محمد بن حسن قمی یافتم، از محمد بن معروف هلالی خراز نقل می‌کند که گفت:

برای ملاقات حضرت صادق علیه‌السلام به حیرهٔ رفتم. حضرت مرا به خود نزدیک کرد و به طرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام حرکت نمود. من هم به دنبال حضرت رفتم. در بین راه احتیاج به قضای حاجت پیدا کرد، از راه کنار رفت و قضای حاجت نمود. سپس با دست شنها را عقب کرد، آب ظاهر شد، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و دعایی قرائت نمود و فرمود:

در این راه هفتاد هزار کشته می‌شوند. علی بن حسن گفت: در هبیر (هبیر شنزار زرود؛ در راه مکه است و گویند سال ۳۱۲ شخصی قرمطی با اتباعش آن جا راه را بر حجاج بستند و بسیاری را کشتند و شاید آن راهی که اشاره فرمود، همین راه بوده و منظور همین قصه بوده است) و غیره همین مقدار کشته شدند - و فرمود: به ناچار مردی از آل محمد خروج می‌کند و حتما پرچم سفیدی به دست می‌گیرد - علی بن حسن گفت: در سال ۲۵ اول بنی‌رواس مجتمع شدند و برای نماز در مسجد جامع حرکت کردند و عمامه‌ی سفیدی به نیزه‌ای بسته بودند و محمد بن معروف هنگام خروج یحیی بن عمر آن را به دست گرفته بود. - و حضرت فرمود: فرات شما خشک می‌شود - و همان طور شد - و فرمود: جمعی تنگ چشم می‌آیند و شما را از خانه‌ها بیرون می‌کنند - علی بن حسن گفت: کنجور با ترکها آمد و مردم را از خانه‌ها بیرون کردند - و فرمود: درنده‌ها در خانه‌های شما می‌آیند - علی بن حسن گفت: همان طور شد - و حضرت فرمود: گویا جنازه‌های شما را می‌بینم که از قبر بیرون آورده‌اند. علی بن حسن گفت: همه‌ی اینها را به چشم خود دیدیم - و فرمود: مرد سرخ و سفید سبیل داری خروج می‌کند و بر در خانه‌ی عمرو بن حریث برای او کرسی می‌گذارند مردم را به بیزاری از علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌خواند و عده‌ی زیادی را می‌کشند و همان روز هم کشته می‌شوند - علی بن حسن گفت: اینها همه واقع شد.

حبابه و البیه

همان زن مؤمنه‌ای است که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) تا حضرت رضا (ع) را درک کرده، و او را «صاحبهٔ الحصاهٔ» (سنگریزه دار) گویند.

شیخ کلینی (ره) و شیخ صدوق (ره)، از حبابه و البیه روایت کرده‌اند که گفت: امیرالمؤمنین (ع) را در «شرطهٔ الخمیس» [۱] دیدم که با تازیانه دو سری که همراه داشت، فروشندگان جری (ماهی بی‌فلس) و مارماهی و طافی را (که فروش آن‌ها حرام است) می‌زد و می‌فرمود: ای فروشندگان مسخ شدگان بنی‌اسرائیل و لشگر بنی‌مروان. فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! لشگر بنی‌مروان کیانند؟ فرمود: گروهی که ریش را می‌تراشیدند و سبیل را تاب می‌دادند.

حبابه گوید: هیچ گوینده‌ای را خوش بیان‌تر از آن حضرت ندیده بودم، پس به دنبالش رفتم تا در فضای مسجد نشست، من خدمتش عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! دلیل بر امامت چیست، خدا تو را رحمت کند؟ فرمود: آن سنگریزه را بیاور - و با دست اشاره به سنگریزه‌ای کرد - آن را نزدش بردم؛ پس با خاتم مبارک آن را مهر فرمود و آن گاه به من گفت: ای حبابه! هرگاه کسی ادعای امامت کرد و توانست، چنانکه دیدی، سنگریزه را نقش نماید، او امام واجب الطاعه است؛ و امام هر چه را اراده نماید از او پوشیده نماند.

حبابه گوید: پس من رفتم (و این گذشت) تا زمانی که امیرالمؤمنین (ع) وفات کرد، و خدمت امام حسن (ع) رسیدم، و آن جناب در مسند امیرالمؤمنین (ع) نشسته بود، و مردم از او سؤال می‌کردند، پس به من فرمود: ای حبابه والبیه! گفتم: بلی، مولای من. فرمود: آن چه با خودداری بیاور، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم، آن جناب با خاتم مبارکش بر آن نقش کرد، همچنان که امیرالمؤمنین (ع) نقش کرده بود.

حبابه والبیه گوید: پس (از آن حضرت) خدمت امام حسین (ع) آمدم، زمانی که در مسجد رسول خدا (ص) بود، پس مرا پیش خواند و خوشامد گفت، سپس فرمود: «ان فی الدلالهٔ دلیلا علی ما تریدین» – همانا در آن دلالت (که از پدر و برادرم دیدی) دلیل است بر آن چه می‌خواهی (از دانستن امامت من) – آیا، باز، دلیل امامت را می‌خواهی؟ عرض کردم بلی، آقای من. فرمود: آن چه همراه داری، بیاور. سنگریزه را به آن حضرت دادم، او هم برای من بر آن مهر نهاد.

حبابه گوید: پس (از آن حضرت) خدمت امام سجاد (ع) آمدم. در آن زمان پیری به من اثر کرده بود به طوری که مرا رعشه گرفته بود، و سنین عمرم به صد و سیزده سال رسیده بود. آن حضرت را دیدم پیوسته رکوع و سجود می‌کند و مشغول عبادت است؛ پس، از دریافت نشان امامت مأیوس شدم. حضرت با انگشت سبابه به من اشاره کرد، (قدرت) جوانی به من بازگشت. گفتم: آقای من از دنیا چقدر گذشته و چه مقدار باقی مانده؟ فرمود:«اما ما مضی فنعم و اما ما بقی فلا» – اما نسبت به گذشته، آری (آن را می‌توان معلوم کرد) و اما نسبت به آینده، نه (آن را کسی نمی‌داند)، آن گاه فرمود: آن چه با تو است بیاور. من سنگریزه را به آن حضرت دادم، پس بر آن مهر نهاد.

پس (از آن حضرت) خدمت امام باقر (ع) رسیدم، آن را نقش فرمود. سپس نزد امام صادق (ع) آمدم، سنگریزه را برایم مهر کرد. بعد خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) رسیدم، آن حضرت هم برایم نقش کرد. سرانجام خدمت حضرت رضا (ع) آمدم، سنگریزه را برایم مهر نمود.

حبابه، پس از آن، نه ماه دیگر هم زندگی کرد و سپس از دنیا رفت. [۲] .

حبابه و البیه زنی بوده از شیعیان، عاقله، کامله، جلیله، عالمه به مسائل حلال و حرام، و کثیرالعباده. او به حدی در عبادت کوشش و جهد کرده بود که پوستش بر بدنش خشک شده بود و صورتش از کثرت سجود و کوبیده شدن به محل سجده سوخته شده بود. او پیوسته به زیارت امام حسین (ع) مشرف می‌گشت، و چنان بود که زمانی که مردم به نزد معاویه می‌رفتند، او به نزد امام حسین (ع) می‌آمد و بر آن حضرت وارد می‌شد.

از صالح بن میثم نقل شده که گفت: من و عبایه اسدی بر حبابه والبیه وراد شدیم. (چون مرا نشناخت) عبایه گفت: این پسر برادرت میثم است. حبابه گفت: می‌خواهید برای شما حدیثی از حسین بن علی (ع) بگویم؟ گفتیم: آری، گفت: وقتی، بر آن حضرت وارد شدم و سلام کردم، جواب فرمود و به من خوشامد گفت، پس فرمود: برای چه دیر به دیر به ملاقات ما می‌آیی؟ پاسخ دادم: برای بیماریی که عارض من شده. فرمود: چیست آن بیماری؟ من پوشش را از روی برص خود برداشتم، حضرت دست خود را بر آن برص گذاشت، و دعا کرد؛ چون دست خود را برداشت، خداوند آن برص را زایل کرده بود، سپس فرمود که‌ای حبابه! همانا نیست احدی بر ملت ابراهیم (ع) در این امت، غیر از ما و شیعیان ما، و ما سوای ایشان از ما بری می‌باشند. [۳] .

همچنین از حبابه روایت شده که گفت: مردی را در مکه معظمه در «ملتزم» یا در بین کعبه و حجر، در عصر گاهی، دیدم که مردم به حضرتش اجتماع کرده و از معضلات مسائل سؤال می‌کردند، و او به آن زمان مختصر از جای برنخاست تا در مسائل بی‌شماری ایشان را فتوی داد؛ آن گاه برخاست و روی به رحل خود نهاد، و منادی به صوت بلند ندا در داد: «الا ان هذا النور الا بلج المسرج و النسیم الارج و الحق المرج» – بدانید این است نور روشن درخشان که بندگان را به طریق حق دلالت می‌فرماید و این است نسیم خوشبوی وزان که جان جهان را به نسائم معرفت و دانش معطر گرداند و این است آن حقی که قدرتش در میان مردم ضایع مانده

است - جماعتی را دیدم که می‌گفتند: کیست این شخص؟ در جواب ایشان گفته شد: باقر و شکافنده غوامض علوم، محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام. [۴] .

در کتاب طب الائمه از داود رقی مروی است که گفت: من در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم که حبابه والبیه وارد شد و مسائل مختلفی از حلال و حرام از حضرت سؤال کرد، و ما از آن مسائل تعجب می‌کردیم؛ حضرت فرمود: آیا شما شنیده بودید، بهتر از این مسائل که حبابه سؤال کرد؟ عرض کردیم: فدایت شویم به درستی که چشم و دل ما روشن شد.

آن گاه حبابه گریست. حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا ابن‌رسول الله، به بیماری بدی دچار شده‌ام، خویشاوندانم به من می‌گویند که اگر راست می‌گویی به امامت بگو دعا کند، این بیماری بد از تو دور گردد و خدا شفا عنایت کند؛ من به خدا قسم، از این کسالت خوشوقت و خوشحالم، و می‌دانم این لطف و عنایتی است به من و کفاره گناهانم محسوب می‌گردد. حضرت فرمود: به واسطه این کسالت آنان به تو چنین می‌گویند؟ حبابه عرض کرد: آری، یا ابن‌رسول الله.

راوی گوید: حضرت صادق (ع) لب‌های خود را حرکت داد و دعایی خواند که من هرگز آن دعا را نشنیده بودم؛ سپس به حبابه فرمود: برو در خانه پیش زن‌ها تا ایشان به بدنت‌نظر کنند. حبابه نزد زنان رفت، و لباسش را از بدن بیرون کرد، اثری از آن بیماری در بدنش باقی نمانده بود.

آن گاه حضرت فرمود: الان به جانب خویشاوندان برو، و لطف خدا را درباره ما، به ایشان بنمایان. [۵] .

حبابه در ایام حضرت رضا (ع) از دنیا رفت.

شیخ طوسی در کتاب غیبت فرموده: حضرت رضا (ع)، پیراهنش را، برای حبابه والبیه کفن قرار داد. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] محل پیشقراولان لشگر، و یا، محل دژبانی.

[۲] اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۲۸۰ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۹، ص ۵۳۶.

[۳] رجال کشی، ص ۱۰۶ - بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۶.

[۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲، جزء ۶، ص ۲۷۵ - بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۹.

[۵] طب الائمه، ص ۱۱۰ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۱.

[۶] کتاب الغیبة، ص ۵۰.

حریز بن عبدالله ازدی کوفی سجستانی

از فقهای به نام شیعه و معروفین اصحاب امام صادق (ع)، و ثقه است. [۱] در فقه او را تصانیفی بوده، که از جمله کتاب «صلوة» است که مرجع اصحاب و معتمد علیه و مشهور بوده [۲] ؛ و در حدیث معروف حماد است که به امام صادق (ع) عرض کرد: «انا احفظ کتاب حریز فی الصلواة» - من کتاب حریز را، که درباره نماز نوشته، محفوظ می‌باشم - همچنین یونس بن عبدالرحمن، فقه بسیاری از او نقل کرده است.

حریز اصلا کوفی است، لیکن به جهت تجارت، چون غالبا به سجستان [۳] مسافرت می‌کرد، به سجستانی شهرت یافت [۴] ؛ و در زمان امام صادق (ع) به جهت قتال خوارج سجستان، شمشیر کشید، و سرانجام در سجستان به قتل رسید.

حریز از امام صادق (ع) روایات بسیاری، بی‌واسطه و با واسطه، نقل کرده است. بعضی گفته‌اند که او فقط دور روایت از خود آن حضرت نقل کرده [۵] ، لیکن اگر کسی در کتب روایات سیر کند، روایات زیادی از حریز ذکر شده که بدون واسطه از امام صادق

علیه‌السلام نقل شده؛ و کتاب حریز از کتب اصول شمرده شده است. [۶] .

حریز گوید: بر ابوحنیفه وارد شدم؛ کتب زیادی به طور حائل میان من و او در برابرش بود؛ ابوحنیفه به من گفت: تمامی این کتاب‌ها درباره طلاق است. و با دستش آن‌ها را (برای نمایاندن عظمت تحقیقات در زمینه طلاق) زیر و رو و جا به جا می کرد.

حریز گوید: من گفتم: ما همه‌ی محتویات این کتاب‌ها را در یک آیه جمع کرده‌ایم. گفت: آن کدام آیه است؟ گفتم: فرموده حضرت حق «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن...» [۷] ابوحنیفه گفت: پس چیزی را بدون روایت نمی‌دانید (هیچ گونه قواعد اصولی به کار نمی‌برید و بر روایت جمود می کنید و مدعی هستید که می‌توانید همه‌ی احکام فقهی را فقط را روایت بفهمید). گفتم: آری. گفت: چه می گویی درباره‌ی برده‌ای که با مالکش در مقابل پرداخت قیمت خود، آزادی‌اش را قرار داد نموده باشد (اصطلاحا مکاتب) و از قیمتش که هزار درهم است، نهصد و نود و نه درهم را پرداخته، و در این حال زنا کرده است. این مکاتب را چگونه و چقدر باید حد زد؟ گفتم: محمد بن مسلم حدیثی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) درباره مکاتبی که ثلث یا نصف یا بعضی از مبلغ مکاتبه را پرداخت کرده، به همان اندازه حد را (به آن مقدار که آزاد شده، حد آزاد و آن مقدار که در بردگی است، حد بردگی) معین فرمود.

سپس ابوحنفیه گفت: اکنون مسئله دیگر می‌پرسم که چیزی (روایتی) درباره آن نباشد؛ درباره شتری که از دریا خارج شد چه می گویی؟

حریز گوید: گفتم: آن چه از دریا خارج گردد، خواه شتر باشد یا گاو، اگر دارای فلس باشد، خواهیم خورد و اگر فلس نداشته باشد، نخواهیم خورد (اشاره به روایت متعددی است که مدار اکل لحوم حیوانات دریایی را داشتن فلوس مقرر می کند). [۸] مرحوم کلینی، در کافی، باب الحب فی الله و البغض فی الله، از حریز، از فضیل نقل کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟ فرمود: مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و که الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون» [۹] - خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد؛ ایشانند راه یافتگان به سوی هدفهای برتر. [۱۰] .

سجستان، معرب سیستان، منطقه بزرگی در جنوب خراسان است. زمینش سنگستان و ریگزار و دارای بادهای تند و شن‌های روان است. در سابق الایام آن جا مرکز خوارج و دشمنان امیرالمؤمنین (ع) بوده است. اگر چه ذهبی در کتاب میزان می گوید: در زمان امویان، هنگامی که آنان سب امیرالمؤمنین (ع) را در شرق و غرب مملکت و در مکه و مدینه آشکار کرده بودند، اهل سیستان از آن کار امتناع ورزیدند؛ و حتی با بنی‌امیه در موقع قرار داد، شرط کردند که هیچ گاه به سب حضرت اقدام نکنند.

علامه مجلسی، در بحار، از اختصاص، نقل کرده که حریز در سجستان کشته شد؛ و سبب قتلش آن شد که عده‌ای از یاران او که با او هم عقیده بودند، دست به کشتن خوارج و شراة زدند. در آن زمان خوارج در سجستان زیاد بودند، اصحاب حریز از شراة سب و اهانت به امیرالمؤمنین (ع) را می‌شنیدند، و به حریز خبر می‌دادند، و از حریز برای کشتن آنان اجازه می گرفتند، و حریز اجازه می‌داد. شراة می‌دیدند، تدریجا افرادی از آنان کشته می‌شوند، اما به شیعه گمان نمی‌بردند، و از فرقه مرجئه انتقام می گرفتند، تا آن که به حقیقت مطلب پی‌بردند، و از شیعه مطالبه خون کردند. اصحاب حریز، در مسجدی، نزد حریز گرد آمدند. خوارج مسجد را در حصار گرفتند، و حریز و یارانش را کشتند. رحمهم الله تعالی. [۱۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۸۱ - خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۳۲.

[۲] فهرست شیخ طوسی، ص ۸۵.

[۳] سیستان.

[۴] فهرست طوسی، ص ۸۵.

[۵] رجال کشی، ص ۳۲۷.

[۶] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۱، ردیف ۲۳۰۹.

[۷] سوره طلاق، آیه ۱.

[۸] رجال کشی، ص ۳۲۸ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۹.

[۹] سوره حجرات، آیه ۷.

[۱۰] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴.

...

حسان بن مهران

برادر صفوان جمال، و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهماالسلام [۱] و بسیار ثقه است؛ و بعضی گفته‌اند که از صفا اوجه است. [۲] او دارای کتابی می‌باشد که از او روایت شده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در رجال الطوسی: حسان، از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) شمرده شده است (ص ۱۱۸ و ۱۸۱).

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۰۷ - خلاصهٔ الاقول علامه حلی، ص ۳۲.

[۳] فهرست طوسی، ص ۸۵.

حسن بن زرارهٔ بن اعین شیبانی

حسن از اصحاب صادق (ع) [۱] و همان است که امام صادق (ع) در حق او و برادرش حسین بن زراره دعا کرده و فرموده است: «احاطهما الله و کلاهما و رعاهما و حفظهما بصلاح ابیهما کما حفظ الغلامین». [۲] علمای رجال توثیقش کرده‌اند و منظم به دعای حضرت وثاقتش مسلم است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۶۶.

[۲] رجال کشی، ص ۱۲۶.

ترجمه: خداوند ایشان (حسن و حسین) را به خاطر نیکویی و خوبی پدرشان حفظ و رعایت فرماید، همان گونه که دو پسر بچه را نگهداری کرد (اشاره به دو فرزند یتیم، در داستان موسی و خضر، که پدری صالح داشتند، در سوره کهف آیه ۸۲).

[۳] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۷۸، ردیف ۲۴۴۱.

حسن بن زیاد عطار کوفی

از اصحاب امام صادق (ع) [۱] ، ثقه و جلیل القدر [۲] ؛ و او همان است که به محضر امام صادق (ع) مشرف شد، و عرض کرد:

می‌خواهم دینم را بر شما عرضه بدارم. حضرت فرمود: بگو، عرض کرد: شهادت می‌دهم، نیست خدایی جز خدای یگانه و شریک ندارد، و شهادت می‌دهم که حضرت محمد بن عبدالله (ص) بنده و فرستاده خداست، و اعتراف دارم که آن چه آورده، همه از طرف خدای عالم است. حضرت فرمود: دین حق همین است که تو می گویی. گفت: و شهادت می‌دهم که علی (ع) امام من است، و مفترض الطاعه می‌باشد و خداوند اطاعت او را بر من واجب قرار داده؛ و هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس جاهل به او باشد گمراه، و رد او کفر به خداست. سپس ائمه (ع) را شمرد و بیان کرد تا رسید به امام صادق (ع). حضرت فرمود: چه می‌خواهی، می‌خوانی تو را به این جهت دوست داشته باشم؟ تو را دوست دارم. [۳] .

شیخ مفید (ره)، داستان عرضه کردن، حسن بن زیاد، دین خود را بر امام صادق علیه‌السلام، چنین آورده است:

حسن بن زیاد گوید: وقتی که زید بن علی بن الحسین به کوفه وارد شد (آن گاه که بر حکومت هشام خروج کرده بود) مطالبی در ذهنم خطور کرد. از این رو قصد مکه کردم و از مدینه گذر نموده خدمت امام صادق (ع) رسیدم. حضرت بیمار بود و بر تختی به پشت خوابیده و شدیدا نحیف و لاغر گشته بود. عرض کردم: میل دارم دین خود را بر شما عرضه کنم، امام بر پهلو غلطید و نگاهی بر من انداخت و فرمود: حسن! تو را از این کار بی‌نیاز می‌دانم. سپس فرمود: بگو. آن گاه من گواهی بر توحید و نبوت و امامت دادم تا رسیدم به خود آن حضرت، و گفتم: گواهی می‌دهم که شما به منزلت و مقام حسن و حسین و امامان پیش از خود هستید. فرمود: بس است، خواسته تو را دانستم؛ می‌خواهی که تو را در اعتقاد به این امر به دوستی بشناسم و بر اعتقاد تو صحه بگذارم. گفتم: اگر مرا به دوستی بپذیری و عقایدم را صحیح بدانی البته که به خواسته خویش رسیده‌ام. فرمود: تو را بر این اعتقاد به دوستی پذیرفتم... [۴] .

نویسنده گوید: عده‌ای از اصحاب، دینشان را بر ائمه اطهار علیهم‌السلام عرضه داشته‌اند؛ که از آن جمله: حمران بن اعین، و عمرو بن حریث، و خالد بجلی، و یوسف، و حسن بن زیاد است که دین خودشان را بر امام صادق (ع) عرضه نمودند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۸۳.

[۲] رجال نجاشی، ص ۳۵.

[۳] رجال کشی، ص ۳۶۱.

[۴] امالی شیخ مفید، مجلس ۴، ح ۶، ص ۱۸.

حکم بن عیص

در صفحه ۳۶۱ کتاب اختیار معرفهٔ الرجال، (دانشگاه مشهد)، شبیه روایت فوق از حکم بن مسکین از عیص نقل شده است؛ که در صورت وقوع تحریف در سند، حکم بن عیص را بایستی حکم بن مسکین بدانیم.

پسر خواهر سلیمان بن خالد است. روزی با دایی‌اش بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت چون او را دید، از سلیمان پرسید: این جوان کیست؟ سلیمان گفت: پسر خواهر من است. فرمود: آیا این امر (امامت) را می‌شناسد؟ گفت: آری. حضرت فرمود: الحمدلله، خداوند او را شیطان خلق نکرده است. [۱] .

حال مترجم مجهول است، و به هر حال از فرمایش امام مدحی برای او استفاده نمی شود.

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۴۵۸.

...

حماد بن عیسی، ابومحمد جهنی بصری

از اصحاب اجماع [۱] ، و بـا چهـار معصوم (امـام صـادق، امـام کـاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السـلام) همزمان بوده؛ و در نقل حـدیث بسیار محتـاط و می‌گفته: من هفتـاد حـدیث از امـام صـادق (ع) شـنیدم، و پیوسـته در زیاده و نقصان عبارات بعضـی از آن احادیث شک می‌کردم، تا بر بیست حدیث اقتصار کردم. [۲] .

حماد همان است که از حضـرت صادق و حضـرت موسـی بن جعفر علیهماالسـلام درخواست کرد که برای او دعا کننـد تا خـداوند خانه و اولاد و زوجه و خادم و حـج همه ساله به او عنایت فرمایـد. آن دو بزرگوار، چنین از خدا خواسـتند: «اللهم صل علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجهٔ و ولدا و خادما و الحج خمسـین سـنه»، پس از صلوات بر محمد و آل‌محمد دعا کردند که خداوند او را، خانه و همسـر و اولاد و خادم و پنجاه حج [۳] ، روزی فرماید. و روزی او شد تمام آن چه خواسـته بود، و پنجاه حج به جا آورد، و چون خواست پنجاه و یکمین حج را به جا آورد، در راه مکه در سیلابی غرق گشت. [۴] .

علامه مجلسـی (ره)، از خرائج، از امیهٔ بن علی قیسـی نقل کرده که گفت: من و حماد بن عیسی در مدینه منصوره به محضر حضرت جواد (ع) شـرفیاب شـدیم تا با حضـرت خـداحافظی نماییم، حضـرت به ما فرمود: بمانید و تا فردا از مدینه بیرون نروید. همین که از محضر حضرت خارج شدیم، حماد گفت: من می‌روم، چون بارم را بیرون فرستاده‌ام؛ اما من گفتم: می‌مانم. حماد بیرون رفت، چون به وادی قنات (که مسیل بود) رسید، و خواست غسل احرام کند، به آب سیل غرق شد، و این حادثه در سال ۲۰۹، اتفاق افتاد. (و نیز او را غریق جحفه می‌نامند). قبر حماد در سیاله (اولین منزل از مدینه به سوی مکه) است. [۵] .

مرحوم صـدوق، در کتاب مجالس، از علی بن ابراهیم از پـدرش، از حماد، نقل کرده که گفت: روزی امام صادق (ع) به من فرمود: ای حمـاد! می‌توانی دو رکعت نمـاز نیکو انجـام دهی؟ عرضه داشـتم: بلی سـیدی، من کتـاب حریز سجسـتانی را که در نمـاز نوشـته محفوظ می‌بـاشم. حضـرت فرمود: مـانعی نـدارد، برخیز، نمـاز به جـا آوردم. حضـرت فرمود: نیکو نتوانی به جا آورد. سـپس فرمود: چقدر قبیح است برای مردی که سالیانی از عمرش گذشته باشد، و نتواند یک رکعت نماز تمام با شرایط و حدودش به جا آورد.

حمـاد گویـد: در خود احساس حقارت و ذلت کردم، آن گاه از حضـرتش تقاضا نمودم تا نماز ا به من تعلیم فرمایـد... [۶] [مشروح حدیث در جلد صلوهٔ بحارالانوار آمده است.] [۷] .

مرحوم کلینی، در کـافی، از طریق حمـاد، نقـل کرده که امـام صادق (ع) به حمران در مورد سؤالی که کرده بود، فرمود: همانا مردم هلاکت می‌شوند، زیرا که نمی‌پرسند. [۸] .

و نیز در کافی، از طریق حماد، از امام صادق (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که راهی پوید تا در آن دانشی جوید، خدا او را به راهی سوی بهشت برد. فرشـتگان با خرسندی بالهای خویش را برای دانشجو فر نهند، و اهل آسمان و زمین حتی ماهیان دریا برای دانشـجو آمرزش طلبنـد؛ و برتری عالم بر عابـد برتری (فروزش) ماه شب چهارده بر سـتارگان دیگر است؛ و به درستی که دانشـمندان وارث پیامبرانند، و پیامبران طلا و نقره بر جای نگذارند، بلکه دانش به جای گذراند، هر که از دانش ایشان برگیرد، بهره فراوانی گرفته است. [۹] .

شیخ صدوق (ره)، در خصال، نقل کرده که امام صادق (ع) به حماد فرمود: در شب و روز به دنبال علم باش و اگر بخواهی چشمت روشن گردد و خیر دنیا و آخرت نصـیبت شود، امیدت را از آن چه به دست مردم است قطع کن، و خودت را در عداد مردگان قرار ده، و خود را از دیگران برتر مدان و زبانت را مانند مالت حفظ نما. [۱۰] .

شیخ طوسی، در فهرست می گوید: سه کتاب: صلوهٔ زکوهٔ، و نوادر از حماد باقی است. [۱۱] .

در مجالس المؤمنین، نقل شده که حماد، دارای کتابی در حدیث و کتابی در توحید است. [۱۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصهٔ الاقول، علامه حلی، ص ۲۸ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۰.

[۲] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۱۶.

[۳] در رجال کشی ص ۲۶۸، به جای «خمسین سنه»، «فی کل سنه»، (حج همه ساله) دارد.

[۴] فهرست طوسی، ص ۱۱۶ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۶.

[۵] الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۶۷ (و ج ۱، ص ۳۰۵) – بحارالانوار ج ۴۸، ص ۴۸ – سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۰۶.

[۶] امالی صدوق، مجلس ۶۴، ح ۱۳، ص ۳۳۷.

[۷] بحارالانوار، ج ۸۴، صفحات ۱۸۵ تا ۲۰۱.

[۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱.

[۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶.

[۱۰] خصال صدوق، ج ۱، باب علامات سه گانه ص ۶۰ – بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۶.

[۱۱] فهرست طوسی، ص ۱۱۶.

[۱۲] مجالس المؤمنین، ج ۱، مجلس پنجم، ص ۳۷۶.

حماد سمندری

همان است که به امام صادق (ع) عرض کرد: من به بلاد شرک سفر می کنم، بعضی به من گفتند که اگر در آن جا بمیرم با کفار محشور خواهم شد. حضرت فرمود: ای حماد! هر گاه آن جا باشی امر ما را ذکر می کنی و مردم را به آن می‌خوانی؟ گفت: آری. فرمود: هرگاه در این شهرهای اسلامی باشی، امر ما را ذکر می کنی و دعوت به آن می‌نمایی؟ گفت: نه. فرمود: اگر در آن جا بمیری یگانه محشور خواهی شد، در حالی که نور تو در مقابلت می‌درخشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۲۹۲، و در اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۴۳.

حمران بن اعین شیبانی

برادر زرارهٔ بن اعین، از بزرگان مشایخ شیعه که در فضیلت و برتری آنان شک و تردیدی نیست، می‌باشد. او یکی از قراء قرآن بوده، و نام وی در عداد فراء برده می‌شود [۱] و می گویند: حمزه که یکی از قراء سبعه است، شاگرد حمران بوده [۲] ؛ و دلیل تخصص او در علم قرائت این است که امام صادق برای مناظره با مرد شامی، راجع به قرائت قرآن، او را انتخاب نمود.

به عقیده بعضی از دانشمندان علم رجال، او حضرت سجاد (ع) را ملاقات و از محضر مقدسش درک فیض نموده است [۳] ، و از حواریین حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) شمرده می‌شود [۴] ، و از وکلای امام صادق (ع) بوده است. او علاوه بر علوم دینی، در علم نحو و لغت مهارت داشته است. [۵] .

برخی معتقدند که حمران از تابعین [۶] ؛ به جهت آنکه از ابوالطفیل، عامر بن واثله [۷] که از اصحاب رسول خدا (ص) است، روایت می‌کند. او همچنین از عبدالله بن عمر که (به گفته شیخ، در رجالش، و عده‌ای از عامه) از صحابه شمرده می‌شود، روایت‌کرده است. [۸] .

اخبار وارده در کتب رجال و آثار ائمه اطهار (ع) در مدح حمران متواتر است [۹] و از آن اخبار چنین استفاده می‌شود که در جلالت قدر بر زراره فزونی دارد.

حضرت باقر (ع) به حمران فرمود: تو از شیعیان مایی، در دنیا و آخرت. [۱۰] .

زمانی زراره، در ایام جوانی که هنوز مو به صورتش نروییده بود، به حجاز رفت و در مدینه (یا مکه) خیمه حضرت باقر (ع) را یافت و داخل خیمه شد.

زراره گوید: چون داخل خیمه شدم، دیدم جماعتی دور خیمه نشسته‌اند و صدر مجلس را خالی گذاشته‌اند و مردی هم در گوشه‌ای نشسته و حجامت می‌کند. با خود گفتم که حضرت باقر (ع) باید همین شخص باشد، پس به طرف آن جناب رفتم، و سلام عرض کردم، جواب فرمود؛ مقابل رویش نشستم، و حجام هم پشت سرش بود، فرمود: از اولاد اعین می‌باشی؟ گفتم: آری، من زراره فرزند اعین هستم. فرمود: تو را به شباهت شناختم، سپس فرمود: آیا حمران به حج آمده؟ گفتم: نه، لیکن به شما سلام رسانید. فرمود: او از مؤمنین است حقا که بر نخواهد گشت هرگز؛ هرگاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بگو به چه جهت حکم بن عتیبه [۱۱] را از جانب من حدیث کردی که «ان الاوصیاء محدثون»؛ حکم و امثال او را به مثل این حدیث خبر مده... [۱۲] .

امام صادق (ع) فرمود: حمران، مؤمن و از اهل بهشت است و هیچ گاه‌برنمی‌گردد. [۱۳] .

امام صادق (ع) احوال حمران را از بکیر بن اعین جویا شد، بکیر گفت: امسال حج نیامده، با آن که شوق زیادی داشت که خدمت شما برسد، لیکن به شما سلام رسانید، حضرت فرمود: بر تو و او سلام باد؛ حمران مؤمن است و از اهل بهشت، که هرگز شك زده و مردد نخواهد شد، نه به خدا، نه به خدا... [۱۴] .

و نیز امام صادق (ع) فرمود: نیافتم احدی را که سخنان مرا بشنود و عمل کند و مرا پیروی نماید و قدم به قدم به دنبال اصحاب پدرانم برود، جز دو نفر، که خدا آن هر دو را رحمت کند، یکی عبدالله بن ابی‌یعفور و دیگری حمران بن اعین است؛ این دو، مؤمن خالص و از شیعیان ما می‌باشند، اسمشان در کتاب اصحاب یمین است. [۱۵] .

پس از مرگ حمران، امام صادق (ع) فرمود: به خدا قسم، او با ایمان از دنیا رفت. [۱۶] .

هشام بن حکم گوید: شنیدم، امام صادق (ع) می‌فرمود: من و پدرانم در روز قیامت برای حمران بهترین شفیع می‌باشیم، دستش را می‌گیریم و از او جدا نمی‌شویم تا، همگی با یکدیگر، وارد بهشت شویم. [۱۷] .

یونس بن یعقوب گفته که حمران در علم کلام، متخصص و قوی دست بود، و امام صادق (ع) روزی وی را به مناظره با مرد شامی مأمور گردانید. آن مرد گفت: من به جهت مناظره با شما آمده‌ام، نه حمران. فرمود: اگر بر حمران فائق آمدی، چنان است که بر من پیروز شده‌ای. پس آن مرد پیوسته سؤال می‌کرد و حمران پاسخ می‌داد، چندان که آن مرد خسته و ملول گشت. آن گاه امام از او پرسید: حمران را چگونه یافتی؟ گفت: حاذق است و به مهارت وی اعتراف می‌کنم، از هر چه سؤال کردم، جواب گفت. [۱۸] .

روزی حمران در ادامه سؤالاتش از امام صادق (ع)، جویای معنی این آیه شد: «و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا» [۱۹] - و هر که کسی را زنده بدارد، گوییا همه مردم را زنده داشته است - حضرت فرمود: یعنی کسی را از سوختن و غرق شدن برهاند؛ آن گاه‌سکوت نمود و سپس فرمود: تأویل اعظم (معنی مهمتر و تفسیر دقیق‌تر) آیه این است که او را دعوت (و هدایت) کند و او هم بپذیرد. [۲۰] .

همچنین حمران گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از گفته خدای عزوجل: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» [۲۱] - به درستی که ما انسان را به راه حق راهبری‌اش کردیم، حال، یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس - در پاسخ فرمود: یا فرا گیرد (و عمل کند)، پس او شاکر است و یا وانهد (و عمل نکند)، پس او کافر است. [۲۲] .

مرحوم کلینی، در کافی، نقل فرموده که حمران به حضرت باقر (ع) عرض کرد: یا ابن‌رسول الله، (بفرمایید) کی دولت حق شما، ظاهر خواهد شد، تا مسرور شویم. حضرت فرمود: حمران، تو دوستان و برادران و آشنایانی داری و از احوال ایشان، احوال زمان خود را می‌توانی بفهمی، این زمان، زمانی نیست که امام حق خروج کند؛ بدان که در زمان سابق، عالمی بود و فرزندی داشت که به علم پدر رغبت نداشت و از پدر استفاده نمی‌برد؛ لیکن آن عالم همسایه‌ای داشت که می‌آمد و سؤال می‌کرد، و از علم او اخذ می‌نمود. همین که مرگ عالم رسید پسرش را طلبید و گفت: فرزندم! تو از علم من چیزی نیاموختی و به آن رغبت نکردی، اما همسایه‌ام از من سؤال می‌کرد و علم مرا می‌آموخت و حفظ می‌کرد، اگر تو را به علم من احتیاج شد، نزد همسایه رو و از او استفاده کن. آن گاه او را معرفی کرد، و سپس به رحمت ایزدی پیوست.

چندی بعد پادشاه آن زمان خوابی دید و از برای تعبیر خواب از حال آن عالم جویا شد، گفتند: وفات کرده. پرسید: آیا از او فرزندی مانده است؟ گفتند: آری، پسری از او باقی است. او را احضار کرد. همین که ملازم سلطان به طلب او آمد، پسر با خود گفت: والله، نمی‌دانم پادشاه برای چه مرا خوانده، و من علمی ندارم و اگر از من پرسشی کند،رسوا می‌گردم، ناگهان به یاد وصیت پدر آمد، پس به منزل همسایه‌ای که از پدرش علم آموخته بود، رفت و گفت: و گفت: پادشاه مرا طلبیده، نمی‌دانم برای چه مرا خواسته است؛ پدرم مرا وصیت کرده که اگر به چیزی احتیاج پیدا کردم، به نزد شما بیایم. آن مرد گفت: من می‌دانم چرا پادشاه تو را طلبیده، اگر تو را خبر دهم، آن چه بهره نصیبت شود، بین من و خودت قسمت می‌کنی؟ پسر گفت: آری. پس آن مرد او را سوگند داد و نوشته‌ای هم از او گرفت که به وعده‌ای که داده وفا کند، آن گاه گفت: پادشاه خوابی دیده است و تو را طلبیده که بپرسد این زمان، چه زمان است، تو در جواب بگو که زمان گرگ است. پسر چون به مجلس پادشاه وارد شد، سلطان پرسید که من تو را برای چه طلبیده‌ام؟ گفت: مرا خوانده‌ای جهت خوابی که دیده‌ای که این زمان، چه زمان است. پادشاه گفت: راست گفتی، پس بگو که این زمان، چه زمان است؟ گفت: زمان گرگ است. پادشاه امر کرد که جایزه‌ای به او دادند. جایزه را گرفت و به خانه برگشت، و وفا به شرط خود نکرد و سهم همسایه را نداد، و با خود گفت: شاید پیش از آن که این مال را تمام کنم، مرگ من برسد و دیگر محتاج نشوم که از همسایه سؤالی بنمایم.

چندی گذشت، پادشاه دوباره خوابی دید، فرستاد و آن پسر را احضار کرد. پسر از اینکه به وعده خود وفا نکرده بود، پشیمان شد و با خود گفت: من علمی ندارم که به نزد پادشاه روم، و چگونه به نزد همسایه روم و از او سؤال کنم و حال آن که با او مکر کردم و وفای به عهد ننمودم. سرانجام تصمیم گرفت که نزد او رفته و پوزش طلبد و دوباره سوگند خورد که در این نوبت، به عهد خود وفا نماید؛ پس نزد آن عالم رفت و گفت: از کرده خود پشیمانم، من به وعده وفا ننمودم و آن چه در دست من بود همه پراکنده شد و چیزی برایم نمانده است، و اکنون به تو محتاج شده‌ام، تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا محروم مکن؛ با تو پیمان می‌بندم و قسم می‌خورم که آن چه به دست من آید، بین تو و خودم تقسیم نمایم؛ پادشاه مرا باز طلبیده، و نمی‌دانم که از چه چیز می‌خواهد سؤال نماید. عالم گفت: تو را طلبیده که سؤال کند از خوابی که دیده که این زمان، چه زمان است، بگو: زمان گوسفند است. همین که به مجلس پادشاه وارد شد، سلطان از او پرسید، برای چه کار تو را طلبیده‌ام؟ گفت: برای خوابی که دیده‌ای و می‌خواهی از من سؤال کنی که چه زمان است. پادشاه گفت: راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت: زمان گوسفند است. پادشاه امر کرد صله به او دهند. چون به خانه برگشت، مردد شد که آیا وفا کنم به عالم، یا وفا نکنم؟ و وفا نکرد.

بعد از چندی، بار دیگر پادشاه او را طلبید، پسر از کرده خود بسیار نادم شد، با خود اندیشید که بعد از دو مرتبه مکر و غدر، دیگر

چگونه به نزد عالم رود، و خود علمی ندارد که جواب پادشاه را دهد، به هر حال، رأیش بر آن قرار گرفت که باز به نزد آن عالم رود. همین که به خدمت او رسید، او را به خدا سوگند داد، و التماس نمود که بار دیگر او را تعلیم کند، و گفت: در این مرتبه وفا خواهم کرد و دیگر مکر نمی‌نمایم، بر من رحم کن، و مرا به این حال مگذار. آن عالم پیمان و نوشته‌ها از او گرفت و آن گاه گفت: تو را طلبیده که سؤال کند از خوابی که دیده که این زمان، چه زمان است، بگو: زمان ترازو است. چون به مجلس پادشاه رفت، سلطان از او پرسید که برای چه تو را طلبیده‌ام؟ گفت: برای خوابی که دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی که این زمان، چه زمان است. سلطان گفت: راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت: زمان ترازو است. پس امر کرد که جایزه به او دهند. پسر آن جایزه را به نزد عالم آورد و در پیش او نهاد و گفت: این تمام دست آورد من است، آورده‌ام که میان خود و من قسمت نمایی.

عالم گفت: زمان اول زمان گرگ بود، و تو از گرگ‌ها بودی، لهذا در اول مرتبه جزم کردی که وفا به عهد خود نکنی؛ در زمان دوم، چون زمان گوسفند بود، و گوسفند عزم می‌کند که کاری بکند و نمی‌کند، تو نیز وفا نکردی؛ لیکن این زمان، چون زمان ترازو است، و ترازو کارش وفا کردن به حق است، تو نیز وفا به عهد خود کردی؛ مال را بردار که مرا احتیاجی به آن نیست. [۲۳] .

علامه مجلسی، در بحارالانوار، این حدیثه را، از کافی، نقل کرده و در شرح آن می‌گوید: گویا، غرض آن حضرت ا زنقل این قضیه آن بود که احوال هر زمان، متشابهت با مردم زمان دارد، هر گاه دوستان و یاران خود را می‌بینی که با تو در مقام غدر و مکرند، چگونه امام بر عهدهای ایشان اعتماد نماید، و بر مخالفان خروج کند؛ لیکن چون زمانی آید که در مقام وفای به عهود باشند و خدا داند که وفای به عهد امام (ع) خواهند کرد، امام را مأمور به ظهور و خروج خواهد گردانید.

حق تعالی اهل زمان ما را به اصلاح آورده و این عطیه عظمی را نصیب ما فرماید: «بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین». [۲۴] .

روزی حمران به حضرت باقر (ع) عرض کرد: چقدر ما شیعیان کم می‌باشیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم، آن را تمام نکنیم. فرمود: عجیب‌تر از این را به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر از حقیقت ایمان بیرون) رفتند مگر - با انگشت اشاره کرد - سه تن (سلمان، ابوذر، و مقداد).

حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند عمار را بیعت کرد و شهید کشته شد. من با خود گفتم: چیزی برتر از شهادت نیست، حضرت به من نگریست و فرمود: مثل اینکه فکر می‌کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات! [۲۵] .

علامه مجلسی در بحارالانوار، از کافی، از سلام بن مستنیر، نقل کرده که گفت: خدمت حضرت باقر (ع) بودم که حمران بن اعین وارد شد، و سؤالاتی کرد، وقتی خواست حرکت کند، گفت: یا ابن‌رسول الله، خدا شما را طول عمر عنایت فرماید و ما را بیش از این بهره‌مند گرداند، خواستم وضع خود را برایتان شرح دهم، وقتی ما خدمت شما شرفیاب می‌شویم، هنوز خارج نشده‌ایم، قلبمان صفایی پیدا می‌کند، و از دنیا فراموش می‌نماییم، ثروت مردم در نظرمان ساده و بی‌ارزش جلوه می‌کند، همین که از خدمت شما دور می‌شویم، و در اجتماع با تجار و مردم تماس می‌گیریم، باز به دنیا علاقه‌مند می‌گردیم.

حضرت باقر (ع) فرمود: قلب است این (و برای همین زیر و رو شدن و تقلب، قلب نامیده شده) گاهی سخت و زمانی نرم می‌شود. سپس فرمود: اصحاب رسول خدا (ص) به آن حضرت عرض می‌کردند: ما می‌ترسیم منافق باشیم. پیغمبر (ص) می‌پرسید: به واسطه چه چیز؟ جواب می‌دادند: وقتی خدمت شماییم ما را بیدار نموده، به آخرت متمایل می‌فرمایید، ترس به ما روی می‌آورد، و از دنیا فراموش کرده، بی‌میل به آن می‌شویم، به طوری که، گویا به چشم، آخرت و بهشت و جهنم را مشاهده می‌کنیم، این حال تا موقعی است که در خدمت خانواده و زندگی خود را که می‌بینیم، نزدیک می‌شود، حالت پیش را که در خدمت شما داشتیم، از دست بدهیم به طوری که، گویا هیچ سابقه چنین حالی را نداشته‌ایم؛ آیا با این خصوصیات، ما دارای نفاق نمی‌شویم؟

رسول خدا (ص) فرمود: هرگز! این پیشامدها و تغییرات، از وسوسه‌های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می‌کند، به خدا سوگند، اگر بر همان حال اولی که ذکر کردید، مداومت داشته باشید، ملائکه با شما مصافحه می‌کنند و بر روی آب راه خواهید رفت؛ اگر نبود همین که شما گناه می‌کنید و پس از آن توبه می‌نمایید، هر آینه خداوند دسته دیگری را خلق می‌کرد که گناه کنند، آن گاه طلب آمرزش و توبه نمایند، تا خداوند آنان را ببخشد. باز گناه می‌کند و فورا توبه می‌نماید؛ نشنیده‌اید، خداوند می‌فرماید: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» [۲۶] – خداوند بسیار توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد – و نیز در آیه‌دیگر می‌فرماید: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» [۲۷] – از پروردگار خویش آمرزش طلبید و آن گاه به سوی او توبه برید – [۲۸].

از هشام بن سالم نقل شده که گفت: شنیدم، امام صادق (ع) به حمران می‌فرمود:ای حمران! همیشه به زیر دستان خود نگاه کن و به بالا دستان خود منگر؛ زیرا این کار، تو را بیشتر به زندگانی خود علاقه‌مند می‌سازد، و از وضع خود راضی شده، و شایسته‌تر متوجه خدا خواهی شد. و بدان که هیچ تقوی و پرهیزکاری نافع‌تر از دوری از محرمات الهی و خودداری از آزار مردم مؤمن، و غیبت آنان نیست، و برای زندگانی خوش و گوارا بهتر از حسن خلق نیست، و قناعت به کم و کافی از هر مالی بهتر است، و جهلی بالاتر از خود خواهی نیست. [۲۹].

حمران سه پسر به نام‌های: محمد، حمزه، و عقبه داشته که هر سه تن، از اهل حدیث به شمار رفته‌اند؛ در اینجا یک حدیث از محمد و حمزه، ذکر می‌شود:

شیخ صدوق (ره) در معانی الاخبار، از پدرش، از سعد، از ابن ابی‌الخطاب، از محمد بن سنان، از حمزه و محمد، پسران حمران، روایت کرده که گفتند: ما در محضر امام صادق (ع) حاضر شدیم، با عده‌ای از دوستان آن حضرت، و حمران نیز حاضر بود. ما شروع به بحث و مناظره کردیم، اما حمران ساکت بود، امام صادق (ع) به حمران فرمود: چرا سخن نمی‌گویی، و در مناظره وارد نمی شوی؟ عرض کرد: من سوگند خورده‌ام در مجلسی که شما حضور داشته باشید، سخن نگویم (و به احترام شما خاموش باشم). امام صادق (ع) فرمود: به تو اجازه سخن گفتن دادم. آن گاه حمران شروع به صحبت کرد و گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز ذات مقدس باری نیست؛ او یکی است و شریک ندارد و برای خود همسر و فرزندی انتخاب ننموده است؛ او خدایی است که از دو حد بیرون است: یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه (منظور از حد تعطیل آن است که خداوند پس از خلقت عالم و افاضه نور وجود به موجودات، کناره‌گیری نموده و تصرف در عالم را واگذار به دیگران نموده باشد، و این همان تفویض معروف است. و منظور از حد تشبیه آن است که‌خداوند به مباشرت در تمام افعال مردم دخالت نموده، و هر عملی که از شخصی صادر شود، در حقیقت بدون واسطه، از شخص خداوند صادر شده و در این صورت او موجودی است که دارای آلات و ابزار بشری است و کاملا شباهت به مخلوق دارد و این همان جبر معروف است) و حقیقت امر، روش متوسط، بین این دو روش باطل است که یکی جبر و دیگری تفویض است (نه خداوند از تصرف در عالم کناره گرفته و پدیده‌های عالم هیچ گونه ارتباطی از نظر بقا به او ندارد، و نه اینکه مباشرت در همه امور دارد، و تمامی افعال، مستقیما فعل اوست؛ بلکه فعل ارتباط به فاعل دارد، و در عین ارتباط به فاعل، ارتباط به خداوند دارد؛ زیرا که او «علة العلل» است، و فاعل و شئون فاعل، همه مربوط به او هستند. [۳۰].

و شهادت می‌دهم که محمد (ص) بنده خالص و فرستاده اوست؛ او را برای راهنمایی و هدایت، و به روش حقیقت، فرستاد، تا آن را غالب بر همه ادیان نماید، و اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند.

و شهادت می‌دهم که بهشت، حق، و آتش، حق، و برانگیخته شدن پس از مرگ، حق است.

و شهادت می‌دهم که علی (ع) حجت خدا بر مردم است، و مردم در نادانی و ناآگاهی از مقام مقدس او معذور نیستند (بلکه بر آنان لازم است که برای به دست آوردن شخصیت او پی جویی کنند و آگاهی کامل تحصیل نمایند) و فرزند برومند او، حسن (ع) بعد از پدر، و حسین (ع) بعد از برادر، و سپس علی بن الحسین (ع)، و بعد محمد بن علی (ع)، و بعد شما،ای بزرگوار و آقای من!

حجت خدا بر من می‌باشید.

آن گاه امام صادق (ع) فرمود: «الترتر حمران»، میزان، میزان حمران است (تر، ریسمانی است که با آن درستی و استقامت بنا سنجیده می‌شود و این کنایه از تشخیص حق از باطل است؛ و منظور امام این است که میزان صحیح، همان میزان حمران است).

سپس امام صادق (ع) خطاب به حمران فرمود: «مطمر» ی را که ما بین تو و بین عالم است، بکش و اندازه‌گیری کن. حمران عرض کرد: مولای من «مطمر» چیست؟ فرمود: چیزی است که شما آن را ریسمان کار بنایی می‌نامید؛ پس هر کس با تو، در این امر (ولایت)، مخالفت داشته باشد، او زندیق است. حمران عرض کرد: اگر چه از اولاد علی و فاطمه (ع) باشد؟ فرمود: اگر چه از اولاد محمد و علی و فاطمه (ع) باشد. [۳۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۷۰ ردیف ۳۳۵۱.

[۲] مجالس المؤمنین، ج ۱، مجلس پنجم، ص ۳۴۷، (به نقل از میزان الاعتدال ذهبی).

[۳] مرحوم پدرم، در سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۳۵، می‌فرماید: ابی‌غالب زراری (احمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین شیبانی، ثقه جلیل‌القدر، شاگرد شیخ کلینی (ره)، متوفی به سال ۳۶۸ و مدفون در نجف اشرف) در رساله‌ای که در احوال آل اعین نوشته، آورده است که: «حمران بن اعین، حضرت زین العابدین را ملاقات کرده است، و او از اکابر شیوخ شیعه می‌باشد که شکی در او نیست، و یکی از حمله قرآن است.».

[۴] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۳۲.

[۵] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۷۰ ردیف ۳۳۵۱.

[۶] رجال الطوسی، ص ۱۸۱.

[۷] عامر بن واثله از اصحاب پیامبر (ص) می‌باشد که هشت سال از عمر آن حضرت را درک کرده است. او در سال ۱۱۰ هجری، وفات کرد، و صحابه پیامبر (ص) به او ختم شدند؛ چه او، آخرین، یکصد و چهارده هزار نفر صحابه پیامبر (ص) بود که از دنیا رفت. او را از خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می‌دانند. برخی درباره او معتقدند که قائل به امامت محمد بن حنفیه، و کیسانی مذهب، بوده است. لیکن این نظر نمی‌تواند درست باشد، چون صدوق، در خصال، روایت کرده که معروف بن خربوذ، حدیثی از ابوالطفیل نزد امام باقر (ع) نقل کرد، و حضرت فرمود: «صدق ابوالطفیل». و این بیان شاهد حسن حال اوست؛ و اگر مدتی مرام کیسانیت داشته، دلیل بر رجوع او می‌باشد. (تحفة الاحباب، ص ۱۶۰).

[۸] شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (مجلد پنجم ص ۳۸۰)، سوره مزمل، در ذیل آیه شریفه: «ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصه»، فرموده است که از حمران بن اعین، از عبدالله بن عمر، روایت شده که حضرت رسول الله (ص) شنید شخصی این آیه را قرائت می‌کرد، حضرت از شنیدن آن غش کرد.

[۹] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۲ و ص ۳۴۲.

[۱۰] رجال کشی، ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

[۱۱] حکم بن عتیبه، بتری، زیدی - ابن‌ادریس گفته: فرقه بتریه، منسوب به کثیرالنواء است، و چون کثیر «ابترالید» (دست بریده) بود، این فرقه را بتریه گویند. این گروه شعبه‌ای از زیدیه می‌باشند - از فقهای عامه، و استاد زراره و حمران و طیار بوده است، پیش از آنکه ایشان به خدمت امام شرفیاب شوند، و افتخار تلمذ را بیابند. در حدیثی آمده است که حضرت صادق (ع) حکم بن عتیبه را تکذب فرموده و حضرت باقر (ع) او را نفرین کرده که خدا گناه او را نیامرزد، و فرموده: حکم هر چه خواهد به طلب علم به راست

و چپ برود، به خدا سوگند، نخواهد یافت علم را مگر در خانواده‌ای که جبرئیل بر ایشان نازل شده است. (تحفهٔ الاحباب، ص ۷۴).

[۱۲] رجال کشی، ص ۱۵۹.

[۱۳] رجال کشی، ص ۱۵۷.

[۱۴] رجال کشی، ص ۱۵۹.

[۱۵] رجال کشی، ص ۱۶۰.

[۱۶] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۲.

[۱۷] رجال کشی، ص ۱۶۰ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۲ (به نقل از «اختصاص»).

[۱۸] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۲۷۵ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۷.

[۱۹] سوره مائده، آیه ۳۲.

[۲۰] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۸.

[۲۱] سوره انسان، آیه ۳.

[۲۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۳.

[۲۳] روضه کافی، صفحات ۳۶۲ و ۳۶۳.

[۲۴] بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۵۰۰.

[۲۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

[۲۶] سوره بقره، آیه ۲۲۲.

[۲۷] سوره هود، آیه ۹۰.

[۲۸] بحارالانوار، ج ۶، ص ۴۲ - ۴۱.

[۲۹] تحف العقول، باب حکم و مواعظ امام صادق (ع)، ج ۳۳ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۶ - بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۰ و ج ۷۰، ص ۱۷۳.

[۳۰] برای اطلاع هر چه بیشتر و دقیق‌تر از معنای جبر و تفویض و امر بین الامرین، رجوع شود به کتاب هشام بن الحکم تألیف آقای صفایی، ص ۲۳۰ - ۲۰۳.

[۳۱] معانی الاخبار، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳. (چاپ مکتبه الصدوق).

حمزهٔ بن محمد طیار

کنیه او ابوعماره است. او از معاریف اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. [۱] امام پنجم حضرت باقر (ع) به وجود او مباهات و افتخار می‌کرد.

ابوعمرو کشی، از هشام بن حکم، روایت کرده که حضرت صادق (ع)، بعد از شنیدن خبر مگر حمزه طیار، بر او رحمت فرستاد، و در حقش دعا کرد؛ و فرمود: «رحمه الله و لقیه نضرهٔ و سرورا فقد کان شدید الخصومهٔ عنا اهل البیت» - خدا او را رحمت کند، و خوشی و شادمانی نصیبش فرماید، به راستی او مدافع سرسختی برای ما اهل بیت بود - [۲].

از حمزه طیار منقول است که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم که شنیده‌ام: مناظره اصحابت را با دیگران خوش نمی‌داری؟ حضرت فرمود: اما مناظره (امثال) تو را با دشمنان دوست دارم؛ زیرا که اگر در دامی واقع شوی، می‌توانی پرواز نمایی. [۳].

از این اجازه مخصوص امام صادق (ع) به او در مناظره با مخالفان، مراتب فضل و حذاقت حمزه طیار، در امور دینی معلوم می گردد.
از حمزهٔ بن طیار روایت شده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) دست مرا گرفت، پس ائمه (ع) را یک یک شمرد، و حساب می کرد به دست خود، تا رسید به حضرت باقر (ع)، دیگر چیزی نشمرد؛ گفتم: خدا مرا فدای تو کند، هرگاه بشکافی اناری را و بفرمایی پاره‌ای از آن حلال و پاره دیگر حرام است، من شهادت خواهم داد که آن چه حرام کردی حرام، و آن چه حلال کردی حلال است. [۴] .

از این سخن، میزان اخلاص و پایه اعتقاد او به امام و حجت خدا، آشکار می گردد. در کافی، از حمزهٔ بن طیار، روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نمانند، یکی از آن دو بر دیگری امام و حجت است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۱۷، و ص ۱۷۷.

[۲] رجال کشی، ص ۲۹۸.

[۳] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۴۹.

[۴] رجال کشی، ص ۲۹۸.

[۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۷.

حنان بن سدیر صیرفی

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شمرده شده، و واقفی مذهب [۱] و ثقه است. [۲] .
شیخ کشی او را امامی و صحیح العقیده می‌داند. [۳] .
بالجمله، او کثیرالروایه است و بزرگان و عیون روایت، از او روایت کرده‌اند. او کتابی در وصف بهشت و جهنم دارد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۴۶.

[۲] فهرست شیخ طوسی، ص ۱۱۹ - اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۵۵.

[۳] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۳۸۱.

[۴] رجال نجاشی، ص ۱۰۶.

حیان سراج

کیسانی مذهب [۱] و قائل به امامت محمد بن حنفیه بوده، و او را زنده می‌دانسته. امام صادق (ع) با او احتجاجاتی دارد، که به چند مورد آن اشاره می‌شود:
شیخ کشی (ره)، در رجالش، از حمدویه، از محمد بن اصبغ، از مروان بن مسلم، از برید عجلی، نقل کرده که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، حضرت فرمود: اگر کمی زودتر می‌آمدی، حیان سراج را در اینجا می‌دیدی که در این گوشه اطاق نشسته بود، و سخن از محمد حنفیه در بین بود، او محمد را مدح می کرد، مانند مدحی که برای زنده‌ها می گویند؛ به او گفتم: ای حیان! آیا شما و دیگران نمی گویید، و چنین گمان نمی کنید، که همانند آن چه در بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد، باید در این امت اتفاق افتد؟ گفت:

آری. گفتم: آیا ما و شما دیده و یا شنیده‌ایم که عالمی مقابل چشم مردم، مرده باشد، و زنانش شوهر رفته باشند، و اموالش تقسیم شده باشد، و در عین حال زنده باشد؟ او چیزی نگفت، و از جا برخاست، و رفت. [۲] .

شیخ صدوقی، در اکمال الدین، از حسین بن مختار، نقل کرده که گفت: حیان بن سراج بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود: حیان! یارانت درباره محمد بن حنفیه چه می‌گویند، و چه اعتقادی دارند؟ حیان گفت: می‌گویند که زنده است و روزی می‌خورد. حضرت فرمود: پدرم، برای من، نقل فرمود که او جزء اشخاصی بوده که به عیادت محمد رفته، و چانه‌اش را بسته و در خاک دفنش کرده، و اموالش را تقسیم نمودند. حیان عرض کرد: مثل محمد، مثل عیسی بن مریم (ع) است که مردم گمان کردند، به دار آویخته شده و مرده است (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) [۳] ، و امر بر آنان مشتبه شد. حضرت فرمود: برای دوستان، یا دشمنانش؟ عرض کرد: برای دشمنانش. فرمود: گمان می‌کنی که حضرت محمد بن علی (ع)، دشمن محمد حنفیه است؟ گفت: نه... [۴] .

عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: یکی از پسر عموهایم آمد، برای حیان سراج، از من اجازه ملاقات خواست، اجازه دادم؛ حیان وارد شد و گفت: یا اباعبدالله (کنیه حضرت)، می‌خواهم از مطلبی پرسش کنم که خودم به آن آگاهم، لیکن‌دوست دارم که آن را از شما بپرسم؛ به من خبر ده از عمویت، محمد بن علی (حنفیه)، آیا مرده است، یا نه؟

امام صادق (ع) فرمود: من در جواب گفتم که پدرم، به من، چنین خبر داد: در مزرعه خودم بودم که شخصی آمد، و گفت: عمویت را دریاب. من به منزل عمویم رفتم، دیدم حالت غش به او دست داده، ناگهان به هوش آمد، و به من گفت: به محل زراعت برگرد. من ابا کردم. گفت: باید برگردی. برگشتم. هنوز به مزرعه‌ام نرسیده بودم که باز آمدند و گفتند: عمویت را دریاب. برگشتم، دیدم زبانش بسته شده، اما مشغول به نوشتن وصیت‌نامه است. از جایم برنخاستم تا چشمش را بستند، و غسلش دادند، و کفن بر او پوشاندند، و نماز بر وی خواندیم، و سپس به خاکش سپردیم. اگر این موت و مرگ است، و الله، او مرده است. حیان گفت: خدا تو را بیامرزد، بر پدرت مطلب اشتباه شده، گمان کرده که محمد (حنفیه) مرده است... [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۰۵.

[۲] رجال کشی، ص ۲۶۶.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۵۷ - نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد.

[۴] کمال الدین، ج ۱، ص ۳۶.

[۵] رجال کشی، ص ۲۶۷ - ۲۶۶.

حمران بن اعین شیبانی

روایت شده است که یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام نزد آن حضرت مناظره می‌نمود و حمران ساکت بود. حضرت فرمود: ای حمران، چرا ساکتی؟ گفت ای آقای من، قسم خورده‌ام، در مجلسی که شما در آنجا باشید، سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اجازه‌ی سخن گفتن می‌دهم. سپس حمران شروع به مناظره کرد. [۱] .

یونس بن یعقوب گفته است که حمران علم کلام را به خوبی می‌دانست. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۳۴.

[۲] منتهی الامال، قمی، شیخ عباس، ج ۲، ص ۱۸۹.

حمران بن اعین شیبانی

خانواده‌ی اعین عموما از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشنده‌ترین چهره‌های شیعی و از علماء و فقهای نامدار عصر خود و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهماالسلام محسوب می‌شدند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی‌گردد» و نیز می‌فرمود: «حمران اهل بهشت است». [۱] .

زراره می‌گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه‌ی امام باقر علیه‌السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: «از فرزندان اعین هستی؟»

عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم».

فرمود: «تو را به شباهت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟»

گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند».

فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان». [۲] .

حمران خود می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟»

فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...» [۳] .

اسباط بن سالم می‌گوید: موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: «در قیامت ندا می‌دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بربستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد برمی‌خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه‌ی یکایک امامان را فرا می‌خوانند و افرادی خاص بر می‌خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را می‌طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زرارة بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم، ابو بصیر مرادی، عبدالله بن ابی یعفور، عامر بن عبدالله، حجر بن زایده و حمران بن اعین بر می‌خیزند». [۴] .

صفوان می‌گوید: «حمران با اصحاب خود می‌نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام روایت می‌کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می‌گفتند نمی‌پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می‌شد و به اعتراض او توجه نمی‌کردند، از آن مجلس بر می‌خاست». [۵] .

یونس بن یعقوب می‌گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را به خوبی می‌دانست» [۶] و هشام بن سالم می‌گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه‌السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می‌خواهی؟»

گفت: «شنیده‌ام تو به آنچه سئوال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده‌ام تا با تو مناظره کنم».

فرمود: «درباره‌ی چه چیزی؟»

گفت: «درباره‌ی قرآن».

امام او را به حمران ارجاع داد.

گفت: «من برای مناظره با تو آمده‌ام نه حمران!»

فرمود: «اگر بر حمران غلبه کردی بر من پیروز شده‌ای».

مرد شامی به حمران روی آورد و هر چه پرسید جواب شنید تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه یافتی؟» گفت: «استادی ماهر است، هر چه پرسیدم پاسخ داد...». [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۱۷۶.

[۲] رجال کشی، ص ۱۷۸.

[۳] رجال کشی، ص ۴۶۲.

[۴] رجال کشی، ص ۱۰.

[۵] رجال کشی، ص ۱۷۹.

[۶] تحفهٔ الاحباب، ص ۷۷.

[۷] رجال کشی، ص ۲۷۶.

حمزهٔ بن محمد طیار

کنیه او ابوعماره است. او از معاریف اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. [۱] امام پنجم حضرت باقر (ع) به وجود او مباهات و افتخار می کرد.

ابوعمرو کشی، از هشام بن حکم، روایت کرده که حضرت صادق (ع)، بعد از شنیدن خبر مگر حمزه طیار، بر او رحمت فرستاد، و در حقش دعا کرد؛ و فرمود: «رحمه الله و لقیه نضرهٔ و سرورا فقد کان شدید الخصومهٔ عنا اهل البیت» - خدا او را رحمت کند، و خوشی و شادمانی نصیبش فرماید، به راستی او مدافع سرسختی برای ما اهل بیت بود - [۲] .

از حمزه طیار منقول است که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم که شنیده‌ام: مناظره اصحابت را با دیگران خوش نمی‌داری؟ حضرت فرمود: اما مناظره (امثال) تو را با دشمنان دوست دارم؛ زیرا که اگر در دامی واقع شوی، می توانی پرواز نمایی. [۳] .

از این اجازه مخصوص امام صادق (ع) به او در مناظره با مخالفان، مراتب فضل و حذاقت حمزه طیار، در امور دینی معلوم می گردد.

از حمزهٔ بن طیار روایت شده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) دست مرا گرفت، پس ائمه (ع) را یک یک شمرد، و حساب می کرد به دست خود، تا رسید به حضرت باقر (ع)، دیگر چیزی نشمرد؛ گفتم: خدا مرا فدای تو کند، هرگاه بشکافی اناری را و بفرمایی پاره‌ای از آن حلال و پاره دیگر حرام است، من شهادت خواهم داد که آن چه حرام کردی حرام، و آن چه حلال کردی حلال است. [۴] .

از این سخن، میزان اخلاص و پایه اعتقاد او به امام و حجت خدا، آشکار می گردد. در کافی، از حمزهٔ بن طیار، روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نمانند، یکی از آن دو بر دیگری امام و حجت است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۱۷، و ص ۱۷۷.

[۲] رجال کشی، ص ۲۹۸.

[۳] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۴۹.

[۴] رجال کشی، ص ۲۹۸.

[۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۷.

حنان بن سدیر صیرفی

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شمرده شده، و واقفی مذهب [۱] و ثقه است. [۲] .

شیخ کشی او را امامی و صحیح العقیده می‌داند. [۳] .

بالجمله، او کثیرالروایه است و بزرگان و عیون روایت، از او روایت کرده‌اند. او کتابی در وصف بهشت و جهنم دارد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۴۶.

[۲] فهرست شیخ طوسی، ص ۱۱۹ - اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۵۵.

[۳] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۳۸۱.

[۴] رجال نجاشی، ص ۱۰۶.

حیان سراج

کیسانی مذهب [۱] و قائل به امامت محمد بن حنفیه بوده، و او را زنده می‌دانسته. امام صادق (ع) با او احتجاجاتی دارد، که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

شیخ کشی (ره)، در رجالش، از حمدویه، از محمد بن اصبغ، از مروان بن مسلم، از برید عجلی، نقل کرده که گفت: وارد شدم بر حضرت صادق (ع)، حضرت فرمود: اگر کمی زودتر می‌آمدی، حیان سراج را در اینجا می‌دیدی که در این گوشه اطاق نشسته بود، و سخن از محمد حنفیه در بین بود، او محمد را مدح می‌کرد، مانند مدحی که برای زنده‌ها می‌گویند؛ به او گفتم: ای حیان! آیا شما و دیگران نمی‌گویید، و چنین گمان نمی‌کنید، که همانند آن چه در بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد، باید در این امت اتفاق افتد؟ گفت: آری. گفتم: آیا ما و شما دیده و یا شنیده‌ایم که عالمی مقابل چشم مردم، مرده باشد، و زنانش شوهر رفته باشند، و اموالش تقسیم شده باشد، و در عین حال زنده باشد؟ او چیزی نگفت، و از جا برخاست، و رفت. [۲] .

شیخ صدوقی، در اکمال الدین، از حسین بن مختار، نقل کرده که گفت: حیان بن سراج بر امام صادق (ع) وارد شد، حضرت فرمود: حیان! یارانت درباره محمد بن حنفیه چه می‌گویند، و چه اعتقادی دارند؟ حیان گفت: می‌گویند که زنده است و روزی می‌خورد. حضرت فرمود: پدرم، برای من، نقل فرمود که او جزء اشخاصی بوده که به عیادت محمد رفته، و چانه‌اش را بسته و در خاک دفنش کرده، و اموالش را تقسیم نمودند. حیان عرض کرد: مثل محمد، مثل عیسی بن مریم (ع) است که مردم گمان کردند، به دار آویخته شده و مرده است (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) [۳] ، و امر بر آنان مشتبه شد. حضرت فرمود: برای دوستان، یا دشمنانش؟ عرض کرد: برای دشمنانش. فرمود: گمان می‌کنی که حضرت محمد بن علی (ع)، دشمن محمد حنفیه است؟ گفت: نه... [۴] .

عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: یکی از پسر عموهایم آمد، برای حیان سراج، از من اجازه ملاقات خواست، اجازه دادم؛ حیان وارد شد و گفت: یا اباعبدالله (کنیه حضرت)، می‌خواهم از مطلبی پرسش کنم که خودم به آن آگاهم، لیکن‌دوست دارم که آن را از شما بپرسم؛ به من خبر ده از عمویت، محمد بن علی (حنفیه)، آیا مرده است، یا نه؟

امام صادق (ع) فرمود: من در جواب گفتم که پدرم، به من، چنین خبر داد: در مزرعه خودم بودم که شخصی آمد، و گفت: عمویت را دریاب. من به منزل عمویم رفتم، دیدم حالت غش به او دست داده، ناگهان به هوش آمد، و به من گفت: به محل زراعت برگرد. من ابا کردم. گفت: باید برگردی. برگشتم. هنوز به مزرعه‌ام نرسیده بودم که باز آمدند و گفتند: عمویت را دریاب. برگشتم، دیدم زبانش بسته شده، اما مشغول به نوشتن وصیت‌نامه است. از جایم برنخاستم تا چشمش را بستند، و غسلش دادند، و کفن بر او پوشاندند، و نماز بر وی خواندیم، و سپس به خاکش سپردیم. اگر این موت و مرگ است، و الله، او مرده است. حیان گفت: خدا تو را بیامرزد، بر پدرت مطلب اشتباه شده، گمان کرده که محمد (حنفیه) مرده است... [۵].

پی نوشت ها:

[۱] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۰۵.

[۲] رجال کشی، ص ۲۶۶.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۵۷ – نه او را کشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد.

[۴] کمال الدین، ج ۱، ص ۳۶.

[۵] رجال کشی، ص ۲۶۷ – ۲۶۶.

حمران بن اعین شیبانی

روایت شده است که یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام نزد آن حضرت مناظره می‌نمود و حمران ساکت بود. حضرت فرمود: ای حمران، چرا ساکتی؟ گفت ای آقای من، قسم خورده‌ام، در مجلسی که شما در آنجا باشید، سخن نگویم. حضرت فرمود: من به تو اجازه‌ی سخن گفتن می‌دهم. سپس حمران شروع به مناظره کرد. [۱].

یونس بن یعقوب گفته است که حمران علم کلام را به خوبی می‌دانست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۳۴.

[۲] منتهی الامال، قمی، شیخ عباس، ج ۲، ص ۱۸۹.

حمران بن اعین شیبانی

خانواده‌ی اعین عموما از شیعیان خاص ائمه و از علاقمندان به خاندان رسالت بودند. حمران و برادرش زراره هر دو از درخشنده‌ترین چهره‌های شیعی و از علماء و فقهای نامدار عصر خود و از یاران بزرگ امام باقر و امام صادق علیهماالسلام محسوب می‌شدند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «حمران بن اعین مرد با ایمانی است که به خدا سوگند هرگز از دینش بر نمی‌گردد» و نیز می‌فرمود: «حمران اهل بهشت است». [۱].

زراره می‌گوید: در ایام نوجوانی به مدینه آمدم، و در موسم حج در منی حاضر شدم و به خیمه‌ی امام باقر علیه‌السلام رفتم و سلام کردم. امام پاسخ دادند. مقابل امام نشستم، فرمودند: «از فرزندان اعین هستی؟»

عرض کردم: «آری، من زراره فرزند اعینم».

فرمود: «تو را به شباهت شناختم. آیا برادرت حمران به حج آمده است؟»

گفتم: «نه، ولی به شما سلام رساند».

فرمود: «او از مؤمنان واقعی است که هرگز از دین خود دست نخواهد کشید، هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان». [۲] .

حمران خود می گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: «آیا من از شیعیان شما هستم؟»

فرمود: «آری به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی...» [۳] .

اسباط بن سالم می گوید: موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: «در قیامت ندا می‌دهند حواریون (یاران نزدیک) پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که پیمان خویش نشکستند و با همان پیمان از جهان رخت بربستند کجایند؟ سلمان و ابوذر و مقداد برمی‌خیزند. آنگاه یاران نزدیک و ویژه‌ی یکایک امامان را فرا می‌خوانند و افرادی خاص بر می‌خیزند تا آنکه یاران خاص امام پنجم و امام ششم را می‌طلبند، عبدالله بن شریک عامری، زرارهٔ بن اعین، برید بن معاویه، محمد بن مسلم، ابو بصیر مرادی، عبدالله بن ابی یعفور، عامر بن عبدالله، حجر بن زایده و حمران بن اعین بر می‌خیزند». [۴] .

صفوان می گوید: «حمران با اصحاب خود می‌نشست، و پیوسته از ائمه علیهم السلام روایت می کرد، و اگر مصاحبان از غیر ائمه علیهم السلام حدیثی می گفتند نمی‌پذیرفت و اگر این کار (نقل حدیث از غیر ایشان) سه بار تکرار می‌شد و به اعتراض او توجه نمی کردند، از آن مجلس بر می‌خاست». [۵] .

یونس بن یعقوب می گوید: «حمران علم کلام (عقائد) را به خوبی می‌دانست» [۶] و هشام بن سالم می گوید: با گروهی از یاران امام صادق علیه‌السلام در خدمت امام بودیم، مردی از اهالی شام وارد شد... امام به او فرمود: «چه می‌خواهی؟»

گفت: «شنیده‌ام تو به آنچه سئوال شود آگاهی داری، به همین جهت آمده‌ام تا با تو مناظره کنم».

فرمود: «درباره‌ی چه چیزی؟»

گفت: «درباره‌ی قرآن».

امام او را به حمران ارجاع داد.

گفت: «من برای مناظره با تو آمده‌ام نه حمران!»

فرمود: «اگر بر حمران غلبه کردی بر من پیروز شده‌ای».

مرد شامی به حمران روی آورد و هر چه پرسید جواب شنید تا خسته شد. امام به او فرمود: «حمران را چگونه یافتی؟»

گفت: «استادی ماهر است، هر چه پرسیدم پاسخ داد...». [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۱۷۶.

[۲] رجال کشی، ص ۱۷۸.

[۳] رجال کشی، ص ۴۶۲.

[۴] رجال کشی، ص ۱۰.

[۵] رجال کشی، ص ۱۷۹.

[۶] تحفهٔ الاحباب، ص ۷۷.

[۷] رجال کشی، ص ۲۷۶.

حماد بن عیسی

وی را حماد موثق و صدق می‌خوانند زیرا این مرد در زهد و دانش شهره‌ی عصر بود.

وی به سال دویست و نه بدرود زندگی گفت.

به هنگام مرگ پیرمردی نود ساله بود.

رضوان الله علیه.

حکایت

در شهر کربلا دو نفر که سابقه دوستی دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند، بر سر مسئله‌ای با هم اختلاف پیدا کردند و از همدیگر آزرده شدند. یکی از آنها تصمیم گرفت با دیگری آشتی کند و دوستی خود را از سر گیرد. فردای آن روز با دیدن دوست زنجیده‌اش سلام کرد، اما جوابی نشنید و دوستش روی خود را از او برگرداند. فردا و روزهای دیگر نیز بر این منوال گذشت تا آن که شش ماه از این ماجرا گذشت. در طول این شش ماه، هر وقت دوست رنجیده خاطر خود را می‌دید سلام می‌کرد، اما جوابی نمی‌شنید. یک روز که طبق معمول به دوستش سلام کرد و انتظار شنیدن جواب نداشت، گل از لب دوستش شکفت و پاسخ داد: علیکم السلام؛ چرا دست بردار نیستی؟ گفت: من به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و می‌خواهم طلسم قهر و دشمنی را که بر دوستی چندین و چند ساله‌مان مستولی گردیده، درهم شکنم و به جای آن دوباره لطف و صفا و دوستی را بنشانم. پس از آن همدیگر را در آغوش کشیدند و سالیان سال برای یکدیگر دوستان خوبی بودند. آری، انسان می‌تواند با تمرین و ممارست بر نفس سرکش خود چیره گردد و او را در بند کشد.

حکایت عیاشی

یکی دیگر از کسانی که به جرگه دوستداران اهل‌بیت پیوست عیاشی [۱] است. عیاشی عالمی سنی و اهل قلم و بسیار خوش استعداد بود که سه کتاب در باب فضایل خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان) و حقانیت آنان نوشت، اما پس از مدتی شیعه شد و در بغداد مدرسه‌ای بنا نهاد و شاگردان مبرز بسیاری پرورش داد. از شاگردان عیاشی، کشی [۲].

نجاشی [۳]، دو رجالی معروف را می‌توان نام برد که کتاب‌های آنان در رجال باعث توثیق و تحکیم روایات شیعیان شده است و اگر رجال‌کشی و رجال نجاشی نبود، هزاران روایت از روایات شیعه بی‌اعتبار می‌شد؛ زیرا از راویان این روایات در جای دیگر یاد نشده و تنها منبع توثیق آنان رجال‌کشی و نجاشی است.

پی نوشت ها:

[۱] ابوالنضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش، معروف به عیاشی؛ فاضل، ادیب، مفسر، محدث، و از اعیان شیعه در عهد محمد بن یعقوب کلینی است. در فهرست ابن ندیم ۱۵۷ کتاب به وی نسبت داده شده است که مهم‌ترین آنها تفسیر عیاشی است. (ریحانهٔ الادب، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱).

[۲] ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز (م: حدود ۳۴۰ ق) از ثقات علما و محدثین امامیه است. از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و از وی روایت نموده است. وی در علم رجال تبحر داشت و کتاب رجال او معروف است، نام اصلی این کتاب معرفهٔ اخبار الرجال یا معرفهٔ الناقلین عن الأئمهٔ الصادقین است. رجال کشی به دست شیخ طوسی تلخیص شده و اختیار الرجال یا اختیار الکشی نامیده شده است آنچه امروز در دسترس است همین خلاصه است و اصل کتاب وی بنابر قولی موجود نیست. (ریحانهٔ الادب

ج ۵، ص ۶۳ – ۶۲).

[۳] ابوالخیر ابوالحسن (ابوالعباس) احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی، صاحب رجال مشهور، از علمای امامیه در قرن پنجم، از شاگردان سید مرتضی است و از شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، احمد بن نوح سیرافی و احمد بن حسین ابن الغضائری روایت کرده است از آثار وی می‌توان رجال وی را نام برد. (ریحانهٔ الادب، ج ۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.).

حیا و پیروی از صالحان

و علیکم بالحیاء و التنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و علیکم بمجاملهٔ اهل الباطل [۱] ؛ شما را به حیا و دوری از چیزهایی که شایستگان پیش از شما خود را از آن دور داشتند؛ و نیز خوش رفتاری و مدارا با اهل باطل سفارش می‌کنم.

حیا صفتی است درونی، که آثارش در ظاهر مشخص می‌گردد. انسان با حیا به معنای انسان خجول نیست. حیا، عبارت است از این که انسان در مقام تعامل با دیگران متناسب با اخلاق سخن گوید و این صفت پسندیده تا اندازه‌ای در وجود همه هست. مقداری از حیا خدادی است و اگر شخصی بخواهد آن را در وجود خود بیفزاید از راه اکتساب خواهد توانست. در این فراز نیز حضرت امام صادق علیه‌السلام از یاران خود می‌خواهند؛ که بر حیای ذاتی خویش بیفزایند، نه آن که از حیای ذاتی خویش بهره جویند؛ چرا که اگر امام چنین معنایی را اراده می‌کردند به هیچ عنوان از کلمه «علیکم» بهره نمی‌گرفتند. چیزی که خدا به ما عطا فرموده و در وجود ما خود به خود هست، دیگر «علیکم» و الزام نمی‌خواهد، و امر به تحصیل آن بی‌معنی است. پس لفظ «علیکم» در فرمایش امام حاکی از آن است که نظر مبارکشان بر حیای اکتسابی تعلق گرفته است، نه ذاتی.

البته، در روایات آمده است که «الحیاء یمنع الرزق [۲] ؛ حیا [ی بی‌حیا] مانع رزق و روزی می‌گردد». گاهی حجب و حیا باعث می‌شود بعضی چیزها از دست انسان برود ولی ارزش آنچه خود را به آن مزین نموده است بسیار بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهد.

ائمه علیهم‌السلام همیشه واقعیت‌ها را برای مردم می‌گفته‌اند و به هیچ عنوان سعی نکرده‌اند مردم را «العیاذ بالله» بفریبند. سر سفره‌ای که عده‌ی زیادی نشسته‌اند، حق انسان با حیا پایمال می‌شود، اما چیزی مهم‌تر از رزق در اختیارش گذاشته می‌شود. در این باره ذکر قضیه‌ای خالی از لطف نیست.

یکی از نزدیکان آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی، که پیرمرد بسیار با تقوایی بود نقل می‌کرد: «روزی در حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام مشغول زیارت بودم. آن روز حرم خلوت بود. در حین زیارت مردی هندی آمد و در حرم پنج دیناری پخش کرد [۳] که یکی از آنها روی شانه‌ی من افتاد. خواستم آن را با عجله بردارم، ولی یک لحظه با خود فکر کردم آیا در محضر حضرت این عمل کار درستی است یا نه، که ناگهان شخصی از پشت سرم آن را از روی شانه‌ی من برداشت!» گاهی حیا مانع رزق و روزی است، اما با این حال ارزش حیا بیشتر از چیزی است که از دست می‌دهیم.

حضرت در ادامه خطاب به پیروان خود می‌فرمایند: ببینید انسان‌های صالحی که قبل از شما زندگی می‌کرده‌اند، از چه اعمالی خودداری می‌کرده‌اند، شما هم از آن اعمال دوری کنید. اعمال انسانهای شایسته را سرمشق زندگی قرار داده و در اخلاق و رفتار آنان تأمل کنید. پیرو این بخش از سخنان گهربار آن حضرت، مؤمنان باید به مطالعه تاریخ زندگی و شرح حال اولیای الهی بپردازند، و در اعمالشان از آنان پیروی کنند. گل سرسبد و صالح‌ترین اولیای الهی و شایسته‌ترین مخلوقات خدا که باید به آنها تأسی شود، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند. در مرتبه‌ی بعدی اصحاب و یاران آن بزرگواران و نیز علمای علوم اهل‌بیت قرار دارند. اگر کسی مطالعه در احوال گذشتگان و بزرگان و اولیای دین را آغاز نماید، طبیعی است هر روز و هر لحظه مطالب بیشتری، که قبلا با آنها مأنوس نبوده، به چشمش خواهد خورد و نکات تازه‌تری در می‌یابد، و اگر این کار ادامه یابد ظرف مدتی نه چندان

طولانی، به دریایی از معارف الهی دست می‌یازد و اگر آنچه را خوانده است به اجرا درآورد، شکی نیست که خود نیز به جرگه‌ی صالحان خواهد پیوست. تأسی به اعمال صالحان، خود مایه‌ی تربیت صالحانی دیگر است.

اهمیت سفارش امام صادق علیه‌السلام به اندازه‌ای است که آن را با عبارت «علیکم» به معنای «الزموا» بیان کرده‌اند و معنای آن چیزی جز لزوم انجام این عمل از سوی پیروان آن حضرت نیست.

____

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۵۷، ح ۵۴۷۳.

[۳] عده‌ای از زوار براساس اعتقاد یا نذر اموالی را در حرم پخش می‌کنند.

حکایت

یکی از آخوندهای عراقی که حدود چهل سال پیش از دنیا رفت، به کسوت قضاوت درآمده بود. به مناسبتی و در برابر انجام دادن کاری غیر قانونی برای شخصی، پول کلانی گرفته بود. شخص ثالثی از ماجرا اطلاع پیدا کرده بود و از باب نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر به او گفته بود: تو آخوند هستی، حلال و حرامی هم وجود دارد، چرا این پول‌ها را گرفته‌ای؟

در جواب گفته بود: «الحلال ما حل فی الکف؛ یعنی هر چه انسان بتواند به دست آورد، برایش حلال است». این آقا علی الظاهر ادیب هم بوده چون در این جا از نظر فنون بلاغی، از صنعت جناس استفاده کرده است، چرا که «حلال» و «حل» با اینکه از یک ماده هستند، اما در معنا متفاوتند. حلال به همان معنای شرعی است و «حل» از ماده‌ی «حلول» و به معنای قرار گرفتن در جایی است. این قاضی یک آخوند است و ابن ابی‌عمیر هم یک آخوند!

آیا ابن ابی‌عمیر از روز اول چنین بوده است؟ خیر، با استمرار و مراقبت به چنین شخصیت و مقام و مرتبه‌ای دست یافته است. در باب ریاست و پول و دوری از انواع انحراف سخن بسیار است و با مطالعه در این زمینه می‌توان نمونه‌های بسیاری یافت. باید با دقت و صبر و حوصله، پیام‌ها و درس‌های آموزنده‌ی این حکایت‌ها را به کار بست. باید در احوال بزرگانی همچون سید مرتضی [۱] ، شیخ طوسی [۲] ، سید بحرالعلوم [۳] ، مقدس اردبیلی [۴] و بسیاری دیگر که در مکتب پر بار تشیع تربیت یافته‌اند، مطالعه کرد. اینها همه صالحانی هستند که باید رفتارشان سرمشق ما و آیندگان قرار گیرد.

خوب بودن به هیچ وجه به عده‌ی خاصی منحصر نیست. خداوند فقط امامان معصوم علیهم‌السلام را استثناهایی قرار داده است که نمی‌توان به مقام بلندشان دست یافت. اما مقام و منزلت بزرگان دیگر را، منحصر به فرد قرار نداده است. واضح است که دیگران نیز می‌توانند به مقام و منزلت ابن ابی‌عمیر دست یابند. بیش از هزار و دویست سال از مرگ ابن ابی‌عمیر می‌گذرد اما ماجرای او برای شیعیان مایه افتخار است. ماجرای ابن ابی‌عمیر، حماسه‌ی مردانی است که حتی یک لحظه دست از آرمان بلند خاندان رسول علیهم‌السلام بر نداشتند. البته افتخارات شیعه منحصر به ابن ابی‌عمیر نیست. در دوران معاصر نیز بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری [۵] ، میرزا محمدتقی شیرازی و حاج آقا حسین قمی برای شیعه مایه‌ی افتخارند. خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من در طول سالیانی که در خدمت این بزرگوار بودم، حتی یک دروغ از او نشنیدم. نه تنها من، بلکه هیچ کس از ایشان دروغی نشنیده است.

اصولاـ خدمتکار بیشترین برخورد و مصاحبت را با آقا دارد و معمولاـ زشت و زیبا را می‌بیند و به هر حال اگر آقا عیب و ایرادی داشته باشد زودتر از هر کس می‌فهمد. با این حال خدمتکار حاج آقا حسین قمی گفته بود: من تا به حال از او دروغی نشنیده‌ام. آقا

حسین قمی مانند ابن ابی‌عمیر معاصر امامان معصوم علیهم‌السلام نبوده اما به درجه‌ای از فضل و کمال و دیانت رسیده که هیچ کس از او دروغی نشنیده است.

آیا دیگران نیز می‌توانند، چنین باشند؟ امام معصوم علیه‌السلام فرموده‌اند: «الخیر عادهٔ و الشر عادهٔ؛ خیر و شر هر دو به عادت بسته است». یکی به کارهای خوب عادت کرده است و دیگری به کارهای شر و شرآفرینی. یکی عادت کرده است که خواهش‌های نفس خود را برآورده سازد، دیگری به زهد و دوری از دنیا عادت کرده است. هر عملی که انسان آن را تکرار کند، برای او ملکه و عادت می‌شود.

همان‌طور که گفته شد ریاست و ثروت بیشتر از دیگر چیزها مورد ابتلای اهل علم است و این گروه بیشتر از دیگران با این دو چیز امتحان می‌شوند. باید حب ریاست و ثروت را در نفس در هم کوبید. البته به دور از افراط و تفریط. شخص مسئول باید نزد خود و خدای خود، بر حسب ادله‌ای که به آنها آگاه است، هر جا صلاح بود ریاستش را اعمال نماید و هر جا صلاح نبود از اعمال ریاست خودداری نماید.

پی نوشت ها:

[۱] علی بن حسین (۴۳۶ – ۳۵۵ ق)، معروف به سید مرتضی و ملقب به ثمانین ذوالمثانین، ابوالمثامنین و علم الهدی، نسبش به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسد، از استادان وی می‌توان شیخ مفید، خطیب ابن نباته، و شیخ حسین بن بابویه را نام برد. شیخ طوسی، قاضی ابن براج، ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراجکی و سلار بن عبدالعزیز از شاگردان وی بوده‌اند. (ریحانهٔ الادب، ج ۴، ص ۱۹۰ – ۱۸۳.).

[۲] ابوجعفر محمد بن حسن بن علی معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ – ۳۸۵ ق) مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعیان به نام تهذیب و استبصار و بنیان‌گذار حوزه علمیه نجف است. شاگردان بسیاری از شیعیان و عامه داشته است. (اثر آفرینان، ج سوم، ص ۳۷۹ و ۳۸۹).

[۳] سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی (۱۲۱۲ – ۱۱۵۵ ق) فقیه، محدث، مفسر، مجتهد، و از شاگردان وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی است در پانزده سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد. از آثار وی می‌توان مصباح و الدرهٔ البهیهٔ را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۳۵).

[۴] ملا احمد بن محمد معروف به مقدس و محقق اردبیلی (م: ۹۹۳ ق) از محضر اساتیدی همچون شهید ثانی بهره‌مند گردید و پس از شهید ثانی مرجعیت شیعه به وی رسید او معاصر شیخ‌بهائی و میرزا محمد استر آبادی صاحب رجال بوده است. از شاگردان او می‌توان صاحب معالم و امیر فیض الله تفرشی، و از آثار وی می‌توان حدیقهٔ الشیعهٔ، زبدهٔ البیان فی براهین آیات أحکام القرآن را نام برد (اثر آفرینان، ج ۵، ص ۲۷۰).

[۵] شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۳۵۵ – ۱۲۷۵ ق)، بنیانگذار حوزه علمیه قم، از محضر استادانی همچون سید محمد طباطبائی فشارکی، آیت‌الله محمدتقی شیرازی و ملا محمد کاظم خراسانی بهره‌مند گردید. و با اصرار علما در قم رحل اقامت افکند و حوزه علمیه‌ی این شهر را بنیان گذارد، از شاگردان وی می‌توان، آیات عظام مرعشی، شریعتمداری و گلپایگانی را نام برد (اثر آفرینان، ج ۲، ص ۲۵۹).

حکایت آدم و حوا در تورات

در تورات که کتاب آسمانی یهودیان دنیا است، قصه حضرت آدم و حوا چنین نقل شده است:

خدا حضرت آدم و حوا را به بهشت برد و به آنها گفت: از نعمت‌های اینجا استفاده کنید و فقط از این درخت دوری کنید. اگر از ثمره‌ی این درخت بخورید فورا می‌میرید.

آنها ابتدا از آن درخت نخوردند، اما بعد شیطان نزد آنها رفت و گفت: چرا از ثمره‌ی این درخت نمی‌خورید؟ گفتند: چون خدا فرموده است نخورید. گفت: آیا می‌دانید چرا خدا شما را از خوردن ثمره این درخت منع کرده است؟ گفتند: خدا فرموده اگر از ثمره این درخت بخورید می‌میرید. شیطان گفت: خیر، چنین نیست. این درخت، درخت معرفت است و خدا چون خودش معرفت دارد و نمی‌خواهد دیگران معرفت پیدا کنند، به شما اجازه‌ی خوردن میوه‌های این درخت را نداده است. اکنون شما لخت و عور هستید عورت شما پیدا است و این عیب است، اما چون معرفت ندارید نمی‌فهمید. اگر از میوه‌ی این درخت بخورید می‌فهمید. آنها نیز از میوه‌ی آن درخت خوردند و پس از آن به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: چرا ما این چنین هستیم؟ چرا عورتمان پیدا است؟ و بدین ترتیب درک و معرفت پیدا کردند. خدا نیز فرمود: حال که از ثمره‌ی آن درخت خوردید بهشت دیگر جای شما نیست.

نتیجه این داستان این است که العیاذ بالله خدا به آدم و حوا دروغ گفت، اما شیطان راست گفت. خدا نمی‌خواست آنها بفهمند که لخت بودن عیب است و نمی‌خواست معرفت پیدا کنند، اما شیطان حقیقت را برای آنها روشن ساخت! این حرفها و بدعتها در حال حاضر به عنوان دین در دنیا مطرح است.

حضور قلب

بایـد با حضور قلب از خدا و ائمه علیهم‌السلام درخواست کرد. در روایت آمده است: انسانی که با زبان دعا می‌کند، اما دلش جای دیگری است، دعایش مستجاب نمی‌گردد. یکی از علما می‌گفت: من در نماز مطالب منبر را آماده می‌کنم! چنین شخصی نماز می‌خواند، ولی دلش در تب و تاب منبر است. انسان وقتی «الله اکبر» می‌گوید یا به ذکر رکوع و سجده مشغول است دست کم باید متوجه معنای آن باشد. البته نباید گذاشت که کار به وسواس بکشد. شیطان حربه‌های زیادی دارد و بسیاری از افراد را از راه دین و احتیاط از راه به در می‌برد. نقل شده است که عالمی مشغول نوشتن کتابی ضد شیطان بود. دوست این عالم در عالم رؤیا شیطان را دید و به او گفت فلان کس می‌خواهد کتابی درباره تو بنویسد و تمام حیله‌های تو را بر ملا کند. با تمام شدن این کتاب تو رسوا می‌شوی. شیطان خندید و گفت: خودم به او گفته‌ام این کتاب را بنویسد! گفت: چطور ممکن است؟ این کتاب علیه تو است. گفت: من هر کاری کردم که او را از راه به در برم نتوانستم، تا این که این اندیشه را به ذهنش آوردم که آدم ملا و با سوادی است و اگر در مورد شیطان و بدی‌های او کتابی بنویسد همگان به علم او پی خواهند برد و از این طریق می‌تواند خودش را معرفی کند. او هم با این تلقین‌ها نوشتن کتاب را آغاز کرد. البته این دلیل نمی‌شود من و شما هم کتاب ننویسیم، تا نکند بخواهیم از این راه علم خود را به دیگران نشان دهیم. مرحوم صاحب عروة الوثقی [۱] فرموده‌اند: شیطان عده‌ای را از این راه بی‌دین و از فضایل دور می‌سازد و عده دیگری را هم به این بهانه که نکند نیت بدی داشته باشند. یکی از استادان بنده، زمانی که پیش ایشان درس می‌خواندیم، مجرد بود و حجره‌نشینی می‌کرد. یک روز خدمتش رسیدم. ظهر که شد دیدم به نماز جماعت نرفت و در حجره نماز خواند. پرسیدم: شما چرا نماز جماعت نمی‌روید؟ گفت: راستش را بخواهی ائمه جماعت را نمی‌شناسم. آن روز در نجف دست کم صدها امام جماعت عادل وجود داشت که عدالت عده‌ای از آنها قطعی بود، اما شیطان این بنده خدا را از توفیق نماز جماعت محروم کرده بود. شیطان عده‌ای را وادار می‌کند که کتاب ننویسند و فعالیت‌های مفید دیگر انجام ندهند، با این بهانه که نکند نیتشان خراب باشد.

ذکر گفتن بسیار به مؤمنان کمک خواهد کرد، ولی ذکری مقام انسان را بالا می‌برد که با توجه و حضور قلب همراه باشد.

پی نوشت ها:

[۱] سید محمد کاظم یزدی.

حکایت ابوتراب با ابوسفیان

پس از غصب خلافت از سوی ابوبکر، ماجرایی بین حضرت علی علیه‌السلام و ابوسفیان پیش آمد که خواندنی است. در ایامی که حضرت امیر علیه‌السلام خانه‌نشین بودند روزی ابوسفیان آمد و این اشعار را برای سرزنش آن حضرت خواند: و لا یقیم علی ضیم یراد به

الا الأذلان عیر الحی و الوتد هذا علی الخسف مربوط برمته

و ذا یشج فلا یرثی له أحد [۱] . اعراب جاهلیت وقتی می‌خواستند خون و غیرت کسی را به جوش بیاورند تا قیام کند این اشعار را می‌خواندند. معنای اشعار چنین است:

غیر از الاغ عشیره و میخ که ذلیل‌ترین چیزهایند کسی در مقابل ظلم خاموش نمی‌نشیند.

این یک به خواری تمام بر زمین بسته شده و آن دیگری سرش شکسته و مرثیه‌گویی ندارد.

الاغ شیخ عشیره یعنی الاغی که همیشه بر در خانه بسته شده و هر کس از راه برسد، چه مهمان باشد یا اهل خانه و همسایه سوارش می‌شود، هر وقت و هر کسی که باشد فرقی نمی‌کند خلاصه این حیوان را به صورت شبانه‌روزی بر در خانه نگه می‌دارند تا هر کس خواست سوار شود و این غیر از الاغی است که در آن زمان هر کس داشته و فقط خودش سوار می‌شده است. «ضیم» یعنی ظلم و «اذلان» نیز صیغه افعل التفضیل است که بر سرش الف و لام آمده است. صیغه افعل التفضیل به صورتهای گوناگون به کار می‌رود که قوی‌ترین وجه آن زمانی است که با الف و لام بیاید؛ مانند: «زید الأفضل»؛ یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست. صیغه افعل التفضیل یا به «من» و یا به اضافه مختوم می‌شود دایره‌ی برتری آن یا در مجرور من و یا در مضاف الیه است. وقتی می‌گویند: «زید افضل من عمرو» یعنی فضیلت زید از عمرو بیشتر است و این جمله بیش از این چیزی را نمی‌رساند. گاهی هم می‌گویند: «زید أفضل علماء هذا البلد» یعنی زید از علمای این شهر افضل است، اما همان طور که اشاره شد وقتی می‌گویند «زید الأفضل»، یعنی هیچ کس بالاتر از زید نیست و این قوی‌ترین نوع افعل التفضیل است. «وتد» یعنی میخ. «رمه» یعنی بندی که با آن حیوان را می‌بندند. ابوسفیان نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمد و این دو بیت شعر را خواند و گفت: مگر ما واقعه‌ی غدیر یادمان رفته است؟ به پا خیز و قیام کن. «لأملأنها لک خیلا و رجلا؛ به پشتیبانی از تو مدینه را پر از سواران و مردان جنگی می‌کنم». برخیز و شمشیر به دست بگیر و از حقت دفاع کن. امام علی علیه‌السلام می‌دانستند که آن سپاهی که ابوسفیان وعده‌اش را می‌دهد مطیع ایشان نیست، بلکه مطیع ابوسفیان است و ممکن است در گرما گرم جنگ، ابوسفیان دستور قتل ابوبکر و حضرت علی علیه‌السلام را با همدیگر صادر کند و خود بر مسند امور بنشیند و بار دیگر، مردم را به بت‌پرستی بخواند. در آن مقطع حساس، حضرت وظیفه‌ی خاصی داشتند و مأمور نبودند کاری انجام بدهند. می‌بایست همان ظواهر اسلام رعایت می‌شد تا دین پا برجا بماند و اسلام به نسل‌های بعدی برسد.

در غیر این صورت، همه این چیزها از بین رفته بود و دیگر امروزه اثری از مقدس اردبیلی و شیخ کلینی نبود. هم چنان که بیشتر امت‌ها و ادیان پیشین از بین رفتند و از بیشتر پیامبران آنها نامی هم بر جای نمانده است. مؤید این مطلب، فرمایشی است که امیرمؤمنان علیه‌السلام به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند که اگر می‌خواهی نام پدرت باقی بماند تحمل کن، و الا اگر انسان مظلوم توان دفاع از خود را داشته باشد، اما از حق خویش دفاع نکند، دعایش مستجاب نخواهد شد.

همه ائمه اطهار علیهم‌السلام براساس وظیفه‌ای که داشتند صبر پیشه کردند و البته راضی هم بودند. رضای به قسمت الهی این نیست

که وظیفه‌مان را انجام ندهیم. بلکه باید نخست وظیفه را به نحو احسن انجام داد، آن گاه به قسمت الهی رضایت داد.

«و لن یصنع الله بمن صبر و رضی عن الله الا ما هو أهله و هو خیر له مما أحب و کره» [۲] .

همان طور که گفته شد در این فقره از نامه، امام صادق علیه‌السلام شیعیان را به صبر و رضا در برابر تقدیر الهی فرا می‌خواند، یعنی علاوه بر آن که مؤمن در مقابل تقدیر الهی صبر پیشه می‌کند، باید راضی نیز باشد. مقدراتی که خدا برای شخص صابر و راضی رقم می‌زند بهتر از چیزهایی است که خود او دوست دارد یا بدش می‌آید.

انسان بعضی از چیزها را دوست و از چیزهایی هم نفرت دارد. به عنوان مثال، غذای لذیذ، خانه بزرگ، سلامتی و دیگر لذت‌های دنیایی را همگان دوست دارند و فقر و بدبختی و ناسزا شنیدن و بیماری مورد تنفر همگان است. امام صادق علیه‌السلام در این جا می‌فرماید آنچه برای انسان صابر و راضی اتفاق می‌افتد، اعم از شادی و غم، فقر و غنا، بیماری و بهبود، فراغ و اشتغال، همه و همه به صلاح او است. در روایت دیگری این معنا به «الرضا بما قسم الله» یاد شده است که از «الرضا عن الله» خاص‌تر است.

فرض کنیم فرد پولداری به شخصی تضمین دهد که تو فلان کار را برای من انجام بده، در عوض هر اتفاقی برای تو پیش آمد، من پنج برابر خسارت آن را به تو می‌دهم. در این صورت خیال آن شخص آسوده می‌شود و اگر در بین کار دستش بشکند راضی است، چرا که اگر مخارج درمان دستش صد هزار تومان باشد، می‌داند به جای صد هزار تومان پانصد هزار تومان به او خواهد رسید. چنین شخصی حتی پس از این تضمین هم شاید دوست نداشته باشد دستش آسیب ببیند ولی چون نتیجه خوبی برایش در پی دارد آن را به جان می‌خرد. این مثال را از آن رو آوردیم که مفهوم رضایت را بهتر درک کنیم و بدانیم کسی که نسبت به مقدرات الهی صابر و راضی است در هیچ حال زیان نمی‌کند و خدای متعال پاداش او را دو چندان می‌کند.

مقام رضا به تقدیر الهی بالاترین مقام و درجه است، هر چند که خود نیز مراتب و درجاتی دارد؛ زیرا معنویات و مادیات، بهشت و دوزخ، دنیا و آخرت، هر کدام مراتب و درجات مختلفی دارند.

در قرآن کریم آمده است: «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما [۳] ؛ چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی‌آورند مگر آن که در اختلافات خویش تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملا تسلیم باشند». از میان دو طرف متخاصم که با هم اختلاف دارند، دست کم یکی از آنان محکوم خواهد شد. خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه قسم یاد کرده است که مؤمنان به درجات بالای ایمان دست نمی‌یابند، مگر آن که به هنگام اختلاف و مشاجره و پس از آن که پیامبر به نفع یکی و علیه دیگری حکم کرد، آن که حکم علیه او صادر شده است، رضایت داشته باشد، و چه در ظاهر و چه در باطن او نشانی از نارضایتی نباشد و در نفس خویش احساس حرج و سختی ننماید.

مقام رضا به سادگی میسر نمی‌گردد. اما انسان چاره‌ی دیگری ندارد؛ چرا که فقط رضا به قسمت الهی است که سعادت اخروی را تأمین می‌کند. نوع انسان‌ها در زندگی خویش کم و کاستی‌هایی دارند. یکی فرزند ندارد، دیگری فرزند دارد، ولی خرج او را ندارد، آن یکی فرزندش ناصالح است. به طور کلی هر کسی در زندگی با امور ناخوشایندی رو به رو است، اما آیا انسان در برابر این ناگواری‌ها رضایت دارد یا نه؟ کسب رضایت ساده نیست، ولی مقامات و پاداش‌های والا را به سبب داشتن رضایت می‌دهند. پاداشی که به نمازگزار می‌دهند، به اندازه‌ی رضایت موجود در نماز است. نمره‌ای که به حسن خلق می‌دهند، در مقابل رضای نهفته در آن است. باید به آنچه خداوند حکیم قسمت انسان کرده است رضایت داشت. آنچه در گذشته اتفاق افتاده قسمت بوده و آنچه در آینده اتفاق می‌افتد، قسمت خواهد بود. حضرت علی علیه‌السلام خطاب به فرزند گرامی‌شان امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرمایند: «بنی انک لا تعلم ماذا خبأ لک الدهر؛ تو نمی‌دانی دنیا برایت چه چیزی پنهان کرده است». درست است که این فرمایش مولای متقیان خطاب به امام حسن علیه‌السلام است، اما در واقع مخاطب این سخن تمام انسان‌ها می‌باشند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۳۲۸، گوینده اشعار «متلمس» است.

[۲] متن نامه امام صادق(ع).

[۳] نساء، آیه ۶۵.

حضرت زهرا و مقام رضا

رضا امری درونی است ولی در ظاهر نشانه‌هایی دارد، شکر با زبان و گله نکردن از خدا از نشانه‌ها و مظاهر زبانی رضا است. انسان راضی به تقدیر، از نظر عملی نیز در مقابل تقدیر الهی تسلیم است و ظلم و حبس و حرمان و هجرت را به جان می‌خرد. انسان صابر و راضی از نفس خودش راضی نیست، اما از تقدیر الهی رضایت کامل دارد و در مصایبی که از جانب خدا بر سر او می‌آید بردبار و خشنود است.

زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام پر از مشکلات و فراز و شیب، و خود تاریخ مفصلی است که یک سینه سخن در آن نهفته است. دشمنان آن حضرت چه‌ها که نکردند!... اثر جراحت و کبودی سینه تا چهل روز بر بدن آن حضرت باقی مانده بود. به رغم این همه مشکلات، در بین سخنانی که آن حضرت در این روزها بر زبان راندند حتی یک کلمه شکایت از خداوند وجود ندارد. مقام آن بزرگوار بالاتر از آن است که بخواهد گله‌ای به زبان آورد. سراسر آن خطبه آتشین حمد خداوند منان است. ایشان حجت را بر ابوبکر و عمر تمام کردند بر زن‌های مهاجر و انصار احتجاج فرمودند، اما حمد و سپاس خدای را فراموش نکردند؛ گویا حضرت با این کار می‌خواستند به ما بفهمانند که ای مسلمانان، به هنگام گرفتاری حمد و ثنای خداوند را از یاد نبرید. روایات متواتری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

«یا فاطمهٔ ان الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک [۱] ؛ ای فاطمه، خدای تبارک و تعالی با غضب تو غضبناک، و با رضایت تو راضی می‌شود».

نیز فرمودند:؛ و اعلم یا علی انی راض عمن رضیت عنه ابنتی فاطمهٔ [۲] ؛ یا علی، بدان که هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، من نیز از او راضی‌ام».

از این گونه سخنان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضرت فاطمه علیهاالسلام فراوان است. نکته مهمی که از این روایات دریافت می‌شود این است که همگان باید به مقدرات خدا راضی باشند. ولی خدا رضایت خود را به رضایت حضرت زهرا علیهاالسلام پیوند زده است. فقط حضرت زهرا است که رضایش ملازم رضای خدا است و خدای متعال به خشنودی او خشنود، و به خشم او خشمگین می‌شود. فقط در مورد زهرا علیهاالسلام تعبیر «الانسیهٔ الحوراء» [۳] آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این روایت می‌فرماید خداوند فضل خود را شامل حال انسان‌ها کرده و حضرت زهرا علیهاالسلام را به دنیا آورده است. ایشان این جهانی نیستند، اما خدا خواسته دیگران از زهرا علیهاالسلام یاد بگیرند و نسبت به او محبت، و تولی داشته باشند و لذا ایشان را آفریده است. فعل و قول حضرت زهرا علیهاالسلام در ایجاب و سلب، از طرف خداوند امضا شده است. حضرت زهرا علیهاالسلام به آن دو نفر فرمودند: «شما مرا غضبناک کردید و من بر شما خشمناکم» و به یکی از آنها فرمودند: «من در هر نماز تو را نفرین می‌کنم».

آیا حضرت از ما راضی است یا نه؟ آیا راضی است که خدا هم راضی باشد؟ باید دید حضرت از چه چیزی راضی هستند و از چه چیزی ناراضی؟ اگر خطبه ایشان را کلمه به کلمه بخوانیم، خواهیم فهمید از چه چیزی راضی نیستند. خدایی که خالق است و با

مخلوق قیاس نمی‌شود، رضای خود را در رضای بنده قرار داده است. رضای خدا مقرون و ملازم رضای فاطمه علیهاالسلام است. این همان عصمت است که انبیاء و ملائک به آن دست یافته‌اند، اما عصمت آنها در این مرتبه و درجه نیست. هیچ آیه و روایتی نیامده که انبیای الهی از هر که راضی شوند، خدا نیز راضی می‌شود. اخلاق عملی، اخلاق عبادی، و بالاتر از این دو، اخلاق عقیده را باید از زهرا علیهاالسلام آموخت.

حضرت امام حسن علیه‌السلام به عبدالله بن جعفر فرمودند: «من ضمانت می‌کنم اگر کسی در دل از خداوند راضی باشد و هیچ گاه سؤالی نکند، دعایی نمی‌کند مگر آن که مستجاب گردد». این امتیاز مخصوص معصومین علیهم‌السلام نیست، بلکه برای انسان‌های عادی نیز هست، اما به دست آوردن آن مشکل است. ممکن است کسی از آن رو در پی رضایت از خداوند باشد که دعایش مستجاب گردد، ولی بالاتر از این، مقام رضای عن الله است. رضای عن الله از همه چیز بالاتر است. کسی که از خدا راضی باشد به قدری آثار و نعمات الهی در اطراف خود می‌بیند که چه بسا هیچ وقت از خدا سؤالی نکند و چیزی نخواهد و به مرحله‌ای برسد که درخواست‌هایش از باری تعالی، همه در مورد آخرت باشد و درخواست دنیایی نکند. نقل شده است که حضرت علی علیه‌السلام به همراه همسرشان، دختر گرامی رسول خدا، سه روز بود که غذای خود را می‌بخشیدند و چیزی نمی‌خوردند. روز سوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آنها تشریف آوردند. حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: «یا رسول الله، سه روز است اهل این خانه چیزی نخورده‌اند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: دخترم، پدرت نیز سه روز است که چیزی نخورده است. این بزرگواران غذا داشتند، اما آن را می‌بخشیدند و ایثار می‌کردند.

اگر روزه‌داری یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون خوردن سحری روزه بگیرد، به هنگام افطار می‌گوید من نمی‌توانم نمازم را با حضور قلب به جای آورم، مگر آن که اول افطار کنم. حال اگر سه روز بدون سحری و افطار روزه بگیرد، چه می‌شود؟

دخت گرامی رسول خدا به سجده گاه رفتند و دو رکعت نماز به جای آوردند و فرمودند: «بار خدایا، پیامبر تو به مهمانی ما آمده و ما غذایی نداریم». آن گاه از جانب خداوند برایشان غذا فرستاده شد. بهترین بندگان خدا سه روز گرسنگی را تحمل کردند اما چیزی از خداوند نخواستند، در صورتی که اگر می‌خواستند، خداوند به آنها می‌داد. البته، خداوند هم نخواسته است که این بزرگواران را با گرسنگی امتحان کند. چنین امتحان‌هایی پایین‌تر از حد و منزلت معصوم است این امتحان کوچک برای آن است که انسان‌ها به این بزرگواران اقتدا نمایند و آنها را الگوی خویش سازند.

رضا مرتبه‌ای بس گرانبها است که انسان باید به دنبال کسب آن باشد؛ چرا که اگر اهل آخرت باشد به درد آخرتش می‌خورد و اگر اهل دنیا باشد به کار دنیایش می‌آید و فوائد بسیاری عایدش می‌شود. هر چند کسب رضا برای تحصیل دنیا، ارزان فروختن متاعی پر ارزش به قیمتی ناچیز است. درست مانند آن که در زمان وفور نان و نه در قحطی، میلیون‌ها تومان در مقابل یک قرص نان بپردازند یا مثل آن شخص که برای به جوش آوردن آب سماور اسکناس‌های فراوانی را به شعله‌های آتش می‌سپرد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.

[۲] همان، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

[۳] همان، ج ۹۲، ص ۳۸۴.

حقایق معقول

آخرت و نعمت‌های آن محسوس نیستند، بلکه معقولند. مرده‌شور هیچ وقت از دیدن مرده عبرت نمی‌گیرد، چرا که برایش عادی

می‌شود، مگر این که با تلقین، خود را از عادت و غفلت نگه دارد. در روایت آمده است: اگر مرده‌شورها حرفهای مرده‌ها را می‌شنیدند، وحشت آنها را بر می‌داشت و هیچ کس حاضر نمی‌شد مرده‌ها را بشورد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «لو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم [۱]؛ اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ دیده‌اند می‌دیدید، بی‌تابی می کردید و هراس بر شما چیره می‌شد».

لذا در احوال مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی [۲] نقل کرده‌اند که شب‌ها تا به صبح در قبرستان تخت فولاد اصفهان عبادت می‌کرد. او انسانی وارسته و از اوتاد بود که در عالم مکاشفه چیزهایی می‌دیده.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰.

[۲] جمال السالکین، سید جمال الدین گلپایگانی در گلپایگان متولد شد و در اصفهان و نجف درس خواند و از جمله شاگردان به نام حکیم عارف جهانگیر خان قشقایی است.

حکم مرافعه نزد حکام باطل

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: دو نفر از اصحاب ما راجع به قرض یا میراثی نزاع دارند، و نزد سلطان و قاضیان وقت جهت محاکمه می‌روند آیا این عمل جایز است؟

فرمود: کسی که در موضوعی - حق یا باطل - نزد آنها برای محاکمه برود چنان است که برای محاکمه نزد طاغوت رفته باشد، و آنچه طاغوت برایش حکم کند اگر چه حق مسلم او هم باشد؛ مال حرام گرفته است، زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته در حالی که خداوند امر فرموده که به طاغوت کافر شوند، خداوند فرموده: «می‌خواهند برای محاکمه نزد طاغوت بروند در حالی که مأمور بودند که به او (یعنی طاغوت) کافر شوند».[۱] .

عمر بن حنظله گوید: پرسیدم: پس این دو نفر چه کنند؟

فرمود: نگاه کنند هر کس از خود شما که حدیث ما را روایت می‌کند، و در حلال و حرام ما نظر می افکند، و احکام ما را بفهمد، به حکمیت او راضی شوند، همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم، پس اگر طبق دستور ما حکم داد، و یکی از آن دو نفر آن را نپذیرفت، همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است، و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده، و این در مرز شرک به خدا و کفر است.

ابن‌حنظله گوید: پرسیدم اگر هر کدام از آن دو نفر یکی از اصحاب ما را به طور جداگانه انتخاب کند، و هر دو راضی شوند که هر دوی آنها در حقشان نظر کنند و حکم دهند، و آن دو در حکم دادن اختلاف کنند، و منشأ اختلافشان اختلاف حدیث شما باشد چه کنیم؟

فرمود: حکم درست آن است که عادل‌تر، و فقیه‌تر و راستگوتر در حدیث، و پرهیزکارتر آنها صادر کند، و به حکم دیگری اعتنا نمی‌شود.

ابن‌حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، چه کنند؟

فرمود: توجه شود به آن کس که مدرک حکمش حدیث مورد اتفاق نزد اصحاب باشد، به آن حدیث عمل شود، و حدیث دیگری که نادر و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود، زیرا آنچه مورد اتفاق است تردیدی در آن نیست، و همانا امور بر سه قسمند:

۱- امری که درستی و صحت آن روشن است، پس باید پیروی شود.

۲- امری که گمراهی و سقم آن روشن است، پس باید از آن پرهیز شود.

۳- امری که مشکل و مشتبه است، که باید برای دریافت حقیقت او به خدا و رسولش ارجاع شود. پیامبر فرموده است:

حلالی است روشن، و حرامی است روشن، و در میان آن دو اموری است مشتبه (پوشیده و نامعلوم)، کسی که امور مشتبه را رها کند از محرمات نجات می‌یابد، و هر کس مشتبهات را اخذ کند ندانسته مرتکب محرمات می گردد، (یعنی ناخودآگاه در دامن محرمات نیز قرار می گیرد).

ابن‌حنظله گوید: پرسیدم: فدایت شوم؛ اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد چگونه باید عمل شود؟

فرمود: نظر می‌شود به خبری که مورد توجه حاکمان و قاضیان است (در این صورت) ترک می‌شود و آن دیگری اخذ می‌شود.

ابن‌حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو چیز با حاکمان عامه موافق باشند چطور؟

فرمود: چون چنین شد صبر کن تا امامت را ملاقات کنی، زیرا توقف در هنگام شبهه (و مرتکب نشدن امور مشتبهه) بهتر از آن است که انسان خودش را به مهلکه بیاندازد.

ابن حنظله گوید: پرسیدم: اگر هر دو حدیث مشهور باشند و معتمدین از شما روایت کرده باشند (چه باید کرد)؟

فرمود: باید توجه شود هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود، و آنکه مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد رها شود.

ابن‌حنظله گوید: پرسیدم: فدایت شوم؛ اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت به دست آورده باشند ولی یکی از دو خبر موافق عامه و دیگری را مخالف با آنها باشد به کدام خبر عمل شود؟

فرمود: آنکه مخالف عامه است چرا که رشد در عمل کردن به آن است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۸۶ ح ۱۰.

حکم کسی که مدعی رؤیت خدا شود چیست؟

ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: مردی (مردی مدعی است که) خدا را در خواب دیده، نظر شما درباره‌ی آن چیست؟

حضرت فرمود: او مردی بی دین است، خداوند متعال نه در بیداری دیده می‌شود و نه در خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] أمالی صدوق، ص ۶۱۰ ح ۵.

حکم مبلّغی که در سرزمین شرک بمیر

حماد سمندری گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم:

من به سرزمین شرک وارد می‌شوم، و نزد ما کسانی هستند که می گویند: اگر آنجا مردی روز قیامت با همانها محشور می‌شوی. (آیا این صحیح است)؟

حضرت به من فرمود: ای حماد؛ اگر آنجا بودی آیا امر ما را متذکر می‌شوی، و دیگران را به آن دعوت می کنی؟

گفتم: بله.

فرمود: اگر در این شهر – که از شهرهای اسلامی است – (باشی) آیا امر ما را متذکر می‌شوی، و دیگران را به آن دعوت می کنی؟

گفتم: نه (چون خود حضرت هستند).

حضرت به من فرمودند: اگر آنجا بمیری، به تنهایی یک امت محشور می‌شوی (با شکوه یک امت) و نور تو پیشاپیشت حرکت می کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال الکشی: ص ۲۹۲، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۳۹۲ ح ۱.

حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

۱- معلی بن خنیس گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی حق مؤمن پرسیدم.

فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق را به تو نمی گویم، زیرا به تو مهربانم، و می‌ترسم تحمل نکنی.

عرض کردم: بلی؛ ان شاء الله.

فرمود: تو سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی، و او برهنه، و راهنمای او باشی، (و برای او مانند) پیراهنی (باشی) که می‌پوشد (از لباس کهنه شما نباشد) و زبان گویای او باشی و برای او بخواهی آنچه را برای خود می‌خواهی، و اگر کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسترش را مرتب کند، و در شب و روز در حوائج او کوشا باشی. پس چون چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما رسانیده‌ای و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل. [۱].

۲- معلی بن خنیس گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

حضرت فرمودند: هفت حق است که همگی واجبند، هر کسی با آن مخالفت کند از ولایت خدا خارج شده، و طاعت او را ترک کرده است، و خداوند به او کاری ندارد.

گفتم: فدایت شوم؛ آنها را بیان فرمائید که کدامند؟

حضرت فرمودند: ای معلی؛ من می‌ترسم نتوانی آنها را انجام دهی، و حفظ کنی، می ترسم بدانی و عمل نکنی.

گفتم: لا حول و لا قوة الا بالله.(یعنی از خدا مدد می گیرم).

حضرت فرمودند: ساده‌ترین آن حقها اینکه دوست بداری از برای او آنچه خود از برای خود دوست داری، و کراهت بداری از برای او آنچه از برای خود کراهت داری.

حق دوم: اینکه در برآوردن حاجت او سعی کنی، و رضایت او را خواهان باشی، و با کلام او مخالفت نکنی.

حق سوم: اینکه با جان و مال و دست و پا و زبان خود به او رسیدگی کنی.

حق چهارم: اینکه چشم و دلیل و آیینه و لباس (و حافظ اسرار) او باشی.

حق پنجم: اینکه نکند سیر باشی و او گرسنه بماند، و تو بپوشی و او عریان باشد، و تو سیراب شوی و او تشنه باشد.

حق ششم: اینکه اگر تو همسر یا خادمی داشته باشی و دوستت نه همسر و نه خادم داشته باشد، خادمت را بفرستی تا پیراهن او را بشوید، و غذای او را بپزد و فراش و بستر او را پهن کند.

تمامی این اعمال چیزی است که بین تو و او قرار داده شده است.

و حق هفتم: اینکه اگر برای او قسم خوردی به قسمت عمل کنی، و دعوت او را اجابت کنی، و در تشییع جنازه‌ی او حاضر شوی، و

در بیماریش او را عیادت کنی، و بـدنت را در برآوردن حاجت او به زحمت و تلاش بیندازی، و او را محتاج نکنی که به هنگام نیاز از تو درخواست کند. و مبادرت به برآوردن حاجت او کنی.

پس هر گاه این کار را انجام دادی تو ولایت خود را به ولایت او وصل نمودی (یعنی تو ولی او و او ولی تو باشـد) و ولایت او را به ولایت خدا وصل نمودی (یعنی هر دو داخل ولایت خدا شدید). [۲] .

۳- ابو المأمون حارثی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

فرمود: از جمله حق مؤمن به گردن مؤمن.

دوستی قلبی او است.

ومواسات مالی او.

و اینکه به جای او از خانواده‌اش سرپرستی کند.

و علیه ستمگرش از او یاری کند.

و چون در میان مسلمین نصیبی داشته و غائب باشد، نصیب او را برایش دریافت کند.

و چون بمیرد قبرش را زیارت کند.

و به او ستم نکند.

و به او غش و تقلب نکند.

و خیانت نورزد.

و رسوایش نکند.

و تکذیبش ننماید.

و به او اف نگوید.

و اگر بر او اف بگوید، پس بین آن دو ولایت و دوستی نمی‌ماند.

و اگر یکی از آن دو به همدیگر بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شوند.

و چون متهمش سازد ایمان در دلش آب شود همچون نمک که در آب حل می‌شود. [۳] .

۴- مفضل گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شده: کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟

حضرت پاسخ دادند: اینکه چیزی را که او به آن نیازمندتر است به خود اختصاص ندهد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۵۲ ح ۱۴.

[۲] الخصال: ج ۲ ص ۶، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۲۲۴ ح ۱۲.

[۳] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۴۸ ح ۷.

[۴] الخصال: ج ۱ ص ۷ و ۸، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۳۹۱ ح ۴.

حضرت ابراهیم و یوسف دروغ گفتند؟

صالـح بن سـعید از یکی از اصـحاب اهل بیت روایت کرده است، که از امام صادق - علیه‌السـلام - دربارهٔ تفسـیر فرمایش خـدای عزوجل در داسـتان حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - که گفت: (بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون) [۱] «بلکه این کار را

بزرگ‌شان کرده است پس از آنها بپرسید اگر سخن می گویند»! پرسیدم؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: (فاسألوهم ان کانوا ینطقون) بت بزرگ این کار را نکرد، و حضرت ابراهیم نیز دروغ نگفت.

گفتم: چگونه؟

حضرت فرمود: زیرا حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - گفت: «پس از آنها بپرسید اگر سخن می گویند؟» یعنی اگر این بتان سخن می گویند بزرگترین آنها این کار را کرده است، و اگر سخن نگویند بزرگترین آنها انجام نداده است. و آنها سخن نگفتند، و ابراهیم - علیه‌السلام - نیز دروغ نگفت.

گفتم: فرمایش خداوند که از یوسف - علیه‌السلام - حکایت می کند می‌فرماید: (أیتها العیر انکم لسارقون) [۲] «ای اهل قافله، شما دزد هستید»؟

حضرت فرمودند: آنها یوسف - علیه‌السلام - را از پدرش دزدیدند، مگر نمی‌بینی هنگامی که سؤال کردند: (ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملک) [۳] «چه چیز گم کرده‌اید؟ گفتند: پیمانه‌ی پادشاه را گم کرده‌ایم» و گفته نشد: شما پیمانه‌ی پادشاه را دزدیدید، و مقصود از اینکه شما دزدید یعنی: یوسف را از پدر دزدیدید.

گفتم: مقصود از قول ابراهیم - علیه‌السلام - که گفت: (انی سقیم) [۴] «من بیمارم». چیست؟

حضرت فرمود: ابراهیم - علیه‌السلام - بیمار نبود و دروغ نیز نگفت، بلکه مرادش این بود که در دینش (که گمان می کردند او بر آن است و همان دین مردم باطل آن قوم بود) بیمار است (یعنی گرفتار تردید است). [۵] .

۲- حسن صیقل گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: ما از امام باقر - علیه‌السلام - سؤال نمودیم درباره‌ی فرمایش حضرت یوسف: (أیتها العیر انکم لسارقون) [۶] «ای اهل قافله، شما دزد هستید» (این دروغ نبود)؟

حضرت باقر - علیه‌السلام - فرمودند: به خدا نه آنها دزدی کردند، و نه حضرت یوسف دروغ گفت.

گفتیم: سخن حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - که فرمود: (بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون) [۷] «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! پس از آنها بپرسید اگر سخن می گویند»! چطور؟

حضرت باقر - علیه‌السلام - فرمودند: و به خدا نه بتها چنین کردند، و نه حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - دروغ گفت؟

راوی گوید: امام صادق - علیه‌السلام - (پس از شنیدن این پرسشها و پاسخها) فرمودند: خوب ای صیقل، نظر شما در این پاسخها چیست؟

گفتم: چیزی نیست جز قبول و تسلیم.

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمودند: خداوند دو چیز را دوست دارد، و دو چیز را مبغوض دارد.

آن دو چیز که دوست دارد: راه رفتن با تکبر در میان جنگ است، و دروغ به هدف اصلاح است.

و آن دو چیز که مبغوض می‌دارد: تکبر در راهها، و دروغ در غیر اصلاح.

حضرت ابراهیم - علیه‌السلام - نفرمود: (بل فعله کبیرهم هذا) «بلکه این کار را بزرگشان کرده است» مگر به هدف اصلاح، و برای اینکه برای آنها ثابت کند که بتها نمی‌فهمند.

و حضرت یوسف - علیه‌السلام - نفرمود آنچه را که فرمود مگر به هدف اصلاح. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۶۳.

[۲] سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۷۰.

[۳] سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۷۱ و ۷۲.

[۴] سوره‌ی صافات آیه‌ی ۸۹.

[۵] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۷۱ ح ۳.

[۶] سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۷۰.

[۷] سوره‌ی انبیاء آیه‌ی ۶۳.

[۸] الکافی: ج ۲ ص ۳۴۱، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۲۳۷ ح ۳.

حکم کسی که قرآن را به رأی خودش تفسیر کند چیست؟

عمار بن موسی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی حکومت سؤال نمودم چه حکمی دارد؟
حضرت فرمود: هر کس بین دو نفر به نظر خودش حکم و قضاوت کند کافر شده. و هر کس آیه‌ای از قرآن را به نظر خودش تفسیر کند کافر شده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۸، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۱ ح ۱۵.

حقیقت علم ائمه چیست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ حقیقت این دانش که نزد شما است چیست؟
حضرت فرمود: آنچه شب و روز حادث می‌شود، و امر پس از امر، و شیء پس از شیء تا روز قیامت (به ما الهام و القا می‌شود).
توضیح: امام - علیه‌السلام - در این حدیث - و به ظاهر - می‌خواهند علم غیب ذاتی را که مخصوص خداوند متعال است از امامان معصوم نفی کنند، و بفرمایند: اگر امدادهای الهی پی در پی نبود چیزی نمی‌دانستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۹۴، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۶۰ ح ۱۳۷.

حکم کسی که امام بعدی را نمی‌شناسد

ابان از حارث بن مغیره نقل کرد که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا ممکن است مردم در حالی قرار گیرند که امام را نشناسند؟
حضرت فرمود: ممکن است چنین چیزی پیش بیاید.
گفتم: در این صورت چه کنند؟
حضرت فرمود: به (فرامین) همان امام اول عمل کنند، تا اینکه امام بعدی برایشان معلوم شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اکمال الدین: ص ۲۰۱، بحارالأنوار: ج ۲۷، ص ۲۹۷، ح ۶.

حکم کسی که پیش از مرگش به امامی معتقد شود

ابوالصباح گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: درباره‌ی مردی که به این امر (یعنی تشیع) دعوت شد و او این مذهب را شناخت و در سرزمین دوری بود و در این حال بود که خبر فوت امام به او رسید، و بلافاصله او نیز مرد حکمش چیست؟
حضرت فرمود: او به خدا قسم؛ به منزله‌ی کسی است که به سوی خدا هجرت کرده، و در اثنای این هجرت مرده، اجر و ثواب او بر خداست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ص ۲۷۰، بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۲۹۷، ح ۷.

حدود ایمان چیست؟

عجلان بن ابی صالح گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: مرا از حدود ایمان آگاه بفرما.
حضرت فرمود: شهادت به وحدانیت خدا، و نبوت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم -، و اعتراف به آنچه از ناحیه‌ی خدا آمده، و نمازهای پنجگانه، و ادای زکات، و روزه‌ی ماه رمضان، و حج خانه‌ی خدا، و ولایت ولی ما، و دشمنی با دشمنان ما، و ورود در زمره راستگویان و همراه با آنها بودن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۱۸، بحارالأنوار: ج ۶۵ ص ۳۳۰ ح ۴.

حکم ورود به دستگاه سلطان ظالم

اسحاق بن عمار گوید: شخصی از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی کارمند شدن در حکومت سلطان ستمگر سؤال کرد.
حضرت فرمود: آیا آنها بر شما وارد می‌شوند، یا شما بر آنها وارد می‌شوید؟
آن مرد گفت: بلکه آنها بر ما وارد می‌شوند.
حضرت فرمود: اشکالی ندارد.
توضیح: جمله سؤال گونه‌ی امام می‌تواند دو معنی داشته باشد:
۱- آیا آنها شما را مجبور کرده‌اند که در دستگاه حکومتی آنها وارد شوید، یا شما به پای خود و با اختیار خویش به آنها پیوسته‌اید؟ که در صورت نخست اشکالی ندارد.
۲- آیا آنها مطالبی را بر شما تحمیل می‌کنند یا شما اختیارا انجام می‌دهید، که در صورت اول اشکالی ندارد.
و ممکن است معنی دیگر داشته باشد.
البته این حدیث را باید در کنار روایات دیگر قرار داد و این مسأله را بررسی نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص: ص ۲۶۱، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۳۷۸ ح ۳۵.

حسن افضل است یا حسین؟

۱- زید شحام گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: کدام یک افضل و برتر است: حسن یا حسین - علیهماالسلام -.

حضرت فرمود: فضل اولی ما بسان فضل آخری ما است، و فضل آخری ما بسان فضل اولی ما است، و هر کدام دارای فضل مخصوص به خود است.

گفتم: فدایت شوم، جواب را گسترده‌تر و واضحتر برایم بگو، به خدا قسم من سؤال نکردم مگر برای اینکه می‌خواهم معرفت بیشتری به شما پیدا کنم.

حضرت فرمود: ما از یک درخت پاکیزه هستیم (یعنی ریشه و اصل ما یکی است) خداوند ما را از عنصر واحدی آفرید، فضل ما از ناحیه‌ی خدا است، و علم و دانش ما از خدا است، و ما امینان او بر بندگان و مخلوقینش هستیم، و دعوت کنندگان به دین و آئین او می‌باشیم، و حاجبان (و وسائل) میان او و بندگان او هستیم، آیا می‌خواهی برایت اضافه کنم ای زید.

گفتم: بله.

حضرت فرمود: خلقت ما یکی است، و علم ما یکی است، و فضل ما یکی است، و همگی ما نزد خداوند متعال یکی هستیم.

گفتم: خبر ده مرا از عددتان (چند نفر هستید)؟

حضرت فرمود: ما دوازده نفر هستیم همین طور اطراف عرش خدا بودیم از ابتدای خلقتمان، اول ما محمد و وسطی ما محمد و آخری ما محمد است. [۱] .

۲- هشام بن سالم گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: امام حسن - علیه‌السلام - افضل است یا امام حسین - علیه‌السلام -؟

حضرت فرمود: امام حسن - علیه‌السلام - افضل است از امام حسین - علیه‌السلام -.

گفتم: پس چرا امامت به اولاد امام حسین - علیه‌السلام - اختصاص یافته است، و اولاد امام حسن - علیه‌السلام - از آن بهره‌ای ندارند؟ [۲] .

حضرت فرمود: خداوند (به خاطر حکمتی) خواست این سنتی را که در مورد هارون و موسی اجرا نمود در مورد حسن و حسین - علیهماالسلام - نیز جاری کند.

مگر نمی‌بینی که هر دو (موسی و هارون) در نبوت شریک بودند همان طوری که حسن و حسین - علیهماالسلام - در امامت شریک بودند، با این حال خداوند عزوجل نبوت را در فرزندان هارون قرار داد و در فرزندان موسی قرار نداد، گر چه موسی از هارون افضل و برتر بود.

گفتم: آیا دو امام می‌تواند در یک زمان باشد؟

حضرت فرمود: خیر، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت و مأموم برای دیگری باشد، و دیگری ناطق و امام و پیشوای دیگری باشد، و اما اینکه هر دو امام ناطق فعال در زمان واحد باشند خیر (چنین چیزی نمی‌شود).

(وجعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه) [۳] .

گفتم: آیا امامت در دو برادر پس از حسن و حسین - علیهماالسلام - ممکن است واقع شود. (یعنی دو برادر امام باشند مانند حسنین - علیهماالسلام -)؟

حضرت فرمود: خیر، این امامت فقط در امام حسین - علیه‌السلام - جاری است.

سپس همین طور در اعقاب اعقاب، و اعقاب اعقاب ایشان تا روز قیامت.

(مراد از اعقاب اعقاب همان امامان نه گانه هستند تا حضرت مهدی عجل الله فرجه، زیرا پس از ایشان دیگر امام معصومی نیست).

. [۴]

پی نوشت ها:

[۱] المحتضر للشیخ حسن بن سلیمان: ۱۵۹، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۶۳ ح ۲۳.

[۲] فی المصدر: ان الله تبارک و تعالی لم یرد بذلک الا أن یجعل.

[۳] سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۲۸.

[۴] اکمال الدین: ۲۳۲، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۴۹ ح ۱.

حضرت فاطمه را که غسل داد و چرا؟

مفضل گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: چه کسی حضرت فاطمه - سلام الله علیها - را غسل داد؟

فرمود: امیرالمؤمنین - علیه‌السلام -، مثل اینکه من این مطلب را از گفته‌ی آن حضرت بزرگ شمردم و تعجب کردم.

فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دلتنگ شدی؟

عرض کردم: چنین است قربانت گردم.

فرمود: دلتنگ مباش، زیرا او صدیقه (معصوم) است و جز صدیق (معصوم) نباید او را غسل دهد، مگر نمی‌دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۵۷ ح ۴.

حور العین از مخلوقات دنیائی یا بهشتی؟

بکر بن محمد ازدی گوید: خدمت امام صادق - علیه‌السلام - بودم که ابوبصیر درباره‌ی حورالعین سؤال نمود و گفت: فدایت شوم؛ حور العین از مخلوقات دنیایی است یا از مخلوقات بهشتی است؟

حضرت فرمود: تو را چه به این سؤال؟ بر تو باد بر نماز، زیرا سفارش به نماز آخرین سفارش رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، او شما را به نماز تشویق نمود.

پس مبادا کسی از شما آن را سبک بشمارد، نه هنگامی که جوان است آن را کامل بیاورد و نه هنگامی که پیر شد توان آن را داشته باشد.

و هیچ سرقت و دزدی بدتر از دزدی از نماز نیست.

پس هرگاه کسی از شما به نماز ایستاد مستقیم بایستد، و هرگاه رکوع کرد کاملا رکوع کند، و هرگاه مجددا ایستاد به طور مستقیم بایستد، و هرگاه به سجود رفت دستهای خود را باز کند (و بدن خود را جمع نکند) و سجود را به طور کامل بجا آورد، و هرگاه نشست مستقیم بنشیند، و هرگاه مجددا سجود کرد سجده را بطور کامل انجام دهد، و هرگاه سر خود را از سجود برداشت کمی مکث کند تا ساکن شود و استقرار پیدا کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ص ۱۸، بحارالأنوار: ج ۸۱ ص ۲۳۷ ح ۱۵.

حکم زنی که همسرش بر او غضب کرده؛ چیست؟

از حضرت صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم راجع به زنی که همسرش را به غضب درآورده است آیا نمازش قبول است؟ و خلاصه او چه حکمی دارد؟

حضرت فرمود: در حال معصیت است تا زمانی که شوهرش از او راضی شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۸۵.

حکم کسی که اقرار ندارد که شب قدر به امام مطالبی عرضه می‌شود؛ چیست؟

عمر بن یزید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: اگر کسی اقرار نکند که شب قدر به امام مطالبی عرضه می‌شود آنسان که گفته شده است، و انکار هم نکند حکمش چیست؟

حضرت فرمود: اگر حجت بر او به وسیله‌ی کسی که در دانش و مسائل مورد وثوق است برپا شود، و معذلک به او اعتماد نکند، کافر است.

و اما کسی که آن را نشنیده است پس او معذور است تا وقتی که بشنود و به این مطلب آگاه شود.

سپس حضرت فرمود: (بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ص ۲۲۴، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲۱ ح ۴۶.

حج بهتر است یا صدقه دادن؟

۱- عبدالرحمان بن ابوعبدالله گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: افرادی از این داستانسرایان می گویند: هرگاه کسی حج کند سپس صدقه بدهد و صله رحم کند بهتر است (از تکرار حج).

حضرت فرمود: دروغ گفتند، به خدا قسم؛ اگر مردم چنین کنند این خانه تعطیل خواهد شد. خداوند عزوجل این خانه را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است. [۱] .

۲- از امام صادق - علیه‌السلام - روایت شده است که مردی از ایشان سؤال کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا؛ من مردی ثروتمند هستم و حج واجبم را انجام داده‌ام و شنیده‌ام که در حج مستحبی ثواب‌های بسیاری است، آیا می‌توانم به جای حج مستحبی به اندازه‌ی مخارج حج صدقه بدهم، تا ثواب بیشتری نصیبم بشود، یا اینکه ثواب حج بیشتر است؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - نگاهی به کوه ابوقبیس انداختند سپس فرمودند: اگر به اندازه‌ی این کوه طلا و نقره صدقه بدهی ثواب حج را به دست نمی‌آوری. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۳۹۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۸ ح ۶۶.

[۲] دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۲۹۳، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۴۹ ح ۴۰.

حطیم چیست؟ و چرا به این نام نامیده شده است؟

معاویهٔ بن عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به حطیم سؤال کردم.

حضرت فرمود: بین حجر اسود و در خانه‌ی کعبه است.

عرض کردم: چرا حطیم نامیده شده است؟

فرمود: برای اینکه مردم برخی، برخی دیگر را در آنجا (به خاطر شلوغی و ازدحام) خورد می‌کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۰۰، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۲۹ ح ۲.

حکم نگهداری گوشتهای قربانی در منی چیست؟

جمیل گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی حکم نگهداری گوشتهای قربانی در (منی) بیش از سه روز سؤال کردم.

حضرت فرمود: امروز اشکالی ندارد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بدین علت از این کار نهی کرد چون مردم آن روز در سختی بودند، اما امروز اشکال ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۳۹، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۸۵ ح ۴۵.

حج اکبر چیست؟

حفص گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی فرمایش خدای عزوجل: (و أذان من الله و رسوله إلی الناس یوم الحج الأکبر) «و این، اعلامی از ناحیه‌ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر است» سؤال کردم.

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - فرمود: من کسی هستم که ندا دادم در میان مردم.

عرض کردم: معنی حج اکبر چیست؟

فرمود: بدین جهت اکبر نامیده شد، چون سالی بود که هم مسلمانان و هم مشرکان حج نمودند، و در سال بعد؛ دیگر مشرکان حج ننمودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۴۲، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۲۲ ح ۷.

حجامت روز چهارشنبه خوب است؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به حجامت روز چهارشنبه سؤال کردم.

حضرت فرمود: هر که روز چهارشنبه حجامت کند، در حالی که قصد مخالفت با کسانی که این روز را به فال بد می گیرند، کند از هر عیب و آفتی محفوظ می‌ماند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الطب: ۵۸، بحارالأنوار: ج ۵۹ ص ۱۲۲ ح ۵۰.

حجامت روز شنبه خوب است؟

طلحه فرزند زید گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به حجامت روز شنبه سؤال کردم.

حضرت فرمود: ضعیف می کند.

عرض کردم: اصلا بیماری و مشکل من از ضعف و کم‌توانی من است.

حضرت فرمود: پس بر تو باد خوردن «به شیرین» با دانه‌ی آن، زیرا آن ضعف را برطرف، و معده را خوشبو، و تیز و فعال می کند.

عرض کردم: این از کجاست ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: آدم ترسو را شجاع می کند، قسم به خدا؛ این از علم پیامبران است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طب الائمه: ۱۳۶، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۱۷۶ ح ۳۶.

حکم شارب خمر چیست؟

محمد بن مسلم ثقفی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی شراب سؤال شد.

حضرت فرمود: رسول اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: نخستین چیزی که خداوند مرا از آن نهی فرمود: پرستش بتها و شرب خمر، و مجادله با مردان بود.

خداوند تبارک و تعالی مرا برای انسانها رحمت فرستاد، تا اینکه آلات موسیقی و امور جاهلیت و بتان آنها و ابزار قمار و برد و باخت آنها را از بین ببرم.

پروردگارم قسم خورده است و فرموده: کسی در دنیا شراب نخورد مگر اینکه روز قیامت از آتش و مواد ذوب شده جهنم او را بخورانم و او را پس از آن عذاب کنم یا بیامرزم.

سپس حضرت فرمود: با شارب الخمر همنشینی نکنید، و به او زن ندهید، و از او زن نگیرید، و اگر مریض شد عیادتش نکنید، و اگر مرد جنازه‌اش را تشییع نکنید.

همانا شارب الخمر روز قیامت در حالی به صحنه می‌آید که چهره‌ی او سیاه و رنگ چشم او آبی، و لبهای او آویزان، و آب دهان او روان، و زبانش از پشت سرش بیرون کشیده شده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۴۱۶ ح ۱.

حد شرعی مساحقه چیست؟

اسحاق بن جریر گوید: زنی از من درخواست کرد که برای او اجازه رسیدن به خدمت امام صادق - علیه‌السلام - را بگیرم، حضرت اجازه دادند، و هنگامی که خدمت حضرت شرفیاب شد عرض کرد: به من خبر ده از حکم زنی که با زنی دیگر مساحقه کند، حد شرعی او چیست؟

حضرت فرمود: مانند حد زن زناکار است. و هرگاه روز قیامت شد آنها را می‌آورند در حالی که لباسهای آتشین در برشان کرده‌اند، و بر سرشان مقنعه‌ها (روسریهائی) از آتش قرار داده‌اند، و شلوارهائی از آتش به آنان پوشانیده‌اند، و عمودهائی آتشین در درون آنها تا مغز سرشان کرده‌اند، و در آتش انداخته می‌شوند.

ای زن؛ نخستین کسی که این عمل (زشت را) انجام داد قوم لوط بودند، مردان آنها به مردان اکتفا کردند (و آمیزش کردند) و زنان بدون مرد ماندند، لذا عمل زشتی را که مردان انجام می‌دادند (یعنی آمیزش) مرتکب شدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الاعمال: ص ۲۳۹، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۷۵ ح ۳.

حال شراب‌خوار به هنگام مستی

امام کاظم - علیه‌السلام - می‌فرماید:

از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به حال و وضع شارب الخمر پرسیدم که اگر از آن مست شود حالش چگونه است؟

حضرت فرمود: هر کس شراب بخورد، و چهل روز پس از آن بمیرد در حالی خدا را ملاقات می‌کند که مانند بت‌پرست است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۷۱.

حکم خوردن ماهی جری چیست؟

کلبی نسابه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به خوردن ماهی جری سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند طائفه‌ای از بنی‌اسرائیل را مسخ نمود، پس آنهایی که راه دریا را پیش گرفتند عبارتند از: جرّی، و زمیّر، و مارماهی و غیر اینها.

و آنهایی که در خشکی ماندند عبارتند از: میمون و خوکها، و ورک، و غیر اینها. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی: ج ۶ ص ۲۲۱، بحارالأنوار: ج ۶۲ ص ۲۲۹ ح ۱۴.

حکم شطرنج، نرد، آواز، نبیذ چیست؟

ابو ربیع شامی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی شطرنج، و نرد سؤال شد.
حضرت فرمود: نزدیک آنها مشو.
گفتم: آواز چطور؟
حضرت فرمود: خیری در آن نیست، آن را انجام ندهید.
عرض کردم: نبیذ (آب جو مست کننده) چطور؟
حضرت فرمود: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از هر نوع ماده مست کننده‌ای نهی نموده است، و هر مست کننده‌ای حرام است.

حکم بازی با شطرنج چیست؟

حکم بازی با شطرنج چیست؟

حکم خوردن از مال دختر یتیم چیست؟

علی بن المغیره گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: دختر خواهر یتیمی دارم که گاهی برای او هدیه‌ای می‌آورند و من از آن می‌خورم، و بعدا از اموال خودم به او می‌خورانم، و می‌گویم: پروردگارم؛ این در مقابل آن (این کار چه صورتی دارد)؟
حضرت فرمود: اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۵ ص ۱۲۹، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۲۷۲ ح ۱۹.

حکم کسی که مال یتیم را بخورد چیست؟

عجلان ابوصالح گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی حکم خوردن مال یتیم سؤال کردم.
حضرت فرمود: آن همان طور است که خدا فرمود: (ان الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا) [۱] «کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند (در حقیقت) آتش می‌خورند؛ و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».
سپس پیش از آنکه از حضرتش بپرسم فرمود: هر کس یتیمی را تکفل کند تا زمانی که یتیمی او به پایان برسد، تا بی‌نیاز شود خداوند بهشت را برای او واجب خواهد کرد همان طور که جهنم را برای کسی که مال یتیم را بخورد واجب کرده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۰.

[۲] الکافی: ج ۵ ص ۱۲۸، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۲۷۱ ح ۱۶.

حکم زینت کردن زنان با طلا و نقره چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به زینت زنان به وسیله‌ی طلا و نقره سؤال کردم.

فرمود: اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۵۳۹ ح ۵۰.

حق مسلمان بر مسلمان دیگر

عبدالاعلی بن اعین گوید: اصحابمان برای امام صادق – علیه‌السلام – نامه نوشتند که در آن سؤالاتی کرده بودند، و از من خواستند تا از حضرتش درباره‌ی حق مسلمان بر برادر مسلمانش سؤال کنم. من سؤال نمودم ولی حضرت پاسخ نداد.

هنگامی که برای خداحافظی نزد حضرت آمدم عرض کردم: سؤالی کردم به من پاسخ ندادید.

حضرت فرمود: من می‌ترسم که کافر شوید، همانا سخت‌ترین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده است سه چیز است:

۱– انصاف مرد از خودش به حدی که راضی نشود برای برادرش از خودش مگر به آنچه برای خود از او راضی می‌شود.

۲– و مواسات با برادر مسلمانش در مال.

۳– و یاد خدا در تمامی اوقات و احوال (و ذکر) گفتن: سبحان الله، و الحمد لله نیست، (بلکه ذکر آن است) که هرگاه به حرامی برمی‌خورد آن را رها کند، و به آن دست نیازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۱۷۰ بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۲۴۲ ح ۴۱.

حکم عشق چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به عشق سؤال کردم.

حضرت فرمود: دلهائی است که از یاد خدا خالی شدند، پس خداوند محبت غیر خود را به آنها چشانید.

توضیح: ظاهرا مراد عشق به انسانها است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۶۶۸ ح ۳.

حکم کسیکه به دروغ آرزوی آمرزش کند چیست؟

یکی از اصحاب گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: گروهی از مردم هستند که گناه می‌کنند و می‌گویند: ما امیدواریم (به رحمت خدا) و همواره چنین هستند تا مرگشان فرا می‌رسد (یعنی توبه هم نمی‌کنند). (اینها چه صورت دارند)؟

فرمود: اینها مردمی می‌باشند که با آرزوها بازی می‌کنند و دروغ می‌گویند. اینها امیدوار واقعی نیستند (اینها می‌گویند: به خدا امیدواریم و از عذابش می‌ترسیم ولی به خدا پشت کرده و به موجبات عذابش که گناهان است رو می‌آورند.) هر کس به چیزی امیدوار باشد آن را حتما طلب می‌کند، و هر کس از چیزی بترسد حتما از آن می‌گریزد. [۱] .

علی بن محمد در روایت مرفوعه‌ای گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: گروهی از دوستان شما خود را به معاصی

آلوده می‌کنند و می‌گویند: ما امیدواریم (که عفو بشویم) آیا این درست است؟

حضرت فرمود: دروغ گفتند، اینان دوستان ما نیستند. اینان کسانی هستند که فریب امید را خورده‌اند.

هر کس به چیزی امید دارد حتما برای آن تلاش می‌کند، و هر کس از چیزی می‌ترسد و واهمه دارد حتما از آن فرار می‌کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۱۰ ح ۵.

[۲] الکافی: ج ۲ ص ۶۸، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۳۷ ح ۴.

حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

معلی بن خنیس گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟

فرمود: برای او هفت حق واجب است که همه‌ی آنها بر عهده برادرش واجب است، و اگر برخی از آنها را تباه و ضایع کند، از ولایت و اطاعت خدا بیرون رود، و خدا از او بهره (اطاعت و بندگی) ندارد.

عرض کردم: قربانت شوم آنها چیست؟

فرمود: ای معلی بن خنیس؛ من بر تو نگرانم و می‌ترسم ضایع کنی و مراعات نکنی، و بدانی و عمل ننمایی.

عرض کردم: «لا قوة الا بالله» نیروئی جز از خدا نیست.

فرمود: آسانترین آن حقوق این است که: آنچه برای خود دوست داری برای او هم دوست داشته باشی، و آنچه برای خود نپسندی برای او نیز نپسندی.

دوم: آنکه از آنچه ناخرسند دارد دوری کنی و خوشنودی او را پیروی نموده فرمانش بری.

سوم: آنکه با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی.

چهارم: آنکه چشم و راهنما و آیینه ی او باشی.

پنجم: آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه، یا سیراب باشی و او تشنه، یا پوشیده باشی و او برهنه.

ششم: آنکه اگر تو خدمتگزار داری و برادرت ندارد واجب است خدمتگزار خود را بفرستی که جامه‌هایش را بشوید، و غذایش را درست کند، و بسترش را مرتب نماید.

و حق هفتم: آنکه سوگندش را تصدیق کنی، و دعوتش را بپذیری، و در بیماریش از او عیادت کنی، و بر جنازه‌اش حاضر شوی، و چون بدانی حاجتی دارد در انجام آن سبقت گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد، بلکه خودت پیشدستی کنی، چون چنین کردی خود را به دوستی او پیوسته‌ای و دوستی او را به دوستی خود [و آنگاه است که به آیه شریفه‌ی ألمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض عمل کرده‌ای.] [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۴۶ ح ۲.

حد مصافحه چقدر است؟

هشام بن سالم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - اندازه‌ی مصافحه را پرسیدم؟

حضرت فرمود: (به اندازه‌ی) گردش دور درخت خرما است (یعنی اگر چه به مقدار گردش دور درخت خرما از یکدیگر جدا شوند مستحب است با یکدیگر مصافحه کنند). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۶۱ ح ۸.

حد توکل چیست؟

ابوبصیر گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: چیزی یافت نمی‌شود مگر اینکه حد و مرز و تعریفی دارد.

عرض کردم: فدایت شوم؛ حد توکل چیست؟

حضرت فرمود: یقین.

عرض کردم: یقین چیست؟

حضرت فرمود: اینکه با خدا هستی از چیزی نترسی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۵۷، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۱۴۲ ح ۶.

حد سخاوت چیست؟

یکی از اصحاب ما می گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: حد سخاوت چیست؟

حضرت فرمود: حق خدا را که بر تو واجب کرده است از مالت خارج کنی، و در محل و جای شرعی خود خرج کنی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۲۵۵، بحارالأنوار: ج ۶۸ ص ۳۵۳ ح ۱۰.

حد و مرز همسایگی چیست؟

معاویهٔ بن عمار گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ حد و مرز همسایه چیست؟ (یعنی تا کجا را همسایه می گویند)؟

حضرت فرمود: چهل منزل از هر طرف. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۱۶۵، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۱۵۱ ح ۹.

حقیقت سحر چیست؟

زندیق از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کرد: مرا از سحر آگاه فرما که اصل آن چیست؟ و چگونه ساحر می‌تواند کارهای عجیب

انجام دهد؟

حضرت فرمود: سحر چند نوع است: یک نوع از آن به منزله‌ی طب و طبابت است، همان طوری که اطباء برای هر دردی دوائی قرار داده‌اند، همین طور نیز علم سحر برای هر نوع سلامتی یک نوع بیماری و آفتی، و برای هر معنایی یک نوع حیله و حقه‌ای قرار داده‌اند.

و نوع دیگر طردستی و شعبده است.

و نوع سوم از آن چیزی است که دوستان شیاطین از آنها می‌گیرند.

آن زندیق سؤال کرد: شیاطین از کجا سحر را یاد گرفتند؟

حضرت فرمود: از همانجا که پزشکان و أطبا طب را یاد گرفتند، بعضی از آن به تجربه، و بعضی از آن از طریق معالجه است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۶۹ ذیل ح ۲.

حقیقت رؤیا (خواب) چیست؟

ابوبصیر از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود: مرد یا زن اینجا خوابیده است، ولی در خواب می‌بینند که در مکه یا در کشوری از کشورها هستند، آیا روحشان خارج از بدنشان می‌شود؟

حضرت فرمود: نه ای ابوبصیر؛ روح اگر از بدن خارج شود دیگر به آن برنمی‌گردد، ولی او مانند آفتاب است که در قلب آسمان قرار دارد و شعاع آن در دنیا است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۸ ص ۴۳ ح ۱۷.

حافظ حسین کربلائی تبریزی

کربلائی تبریزی (م ۹۹۴ هـ) درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«ذکر الإمام الصادق الصدیق؛ العالم الوثیق الحلیم الشفیق؛ صاحب الشرف الرفیع و الحسب المنیع و الفضل الجمیع؛ المدفون بأرض البقیع؛ الإمام الممجد؛ أبی‌عبدالله جعفر بن محمد علیهماالسلام».

«وی امام ششم است از ائمه‌ی اثنی عشر، کنیت وی ابوعبدالله است لقب مبارکش صادق و فاضل، ولادت همایونش سنه ثمانین بالمدینة... وفات حضرت جعفر علیه‌السلام در منتصف رجب سنه‌ی ثمان و اربعین و مأئة».

«و دفن بالبقیع فی قبر فیه أبوه و جده و عم جده و أکرم بذلک القبر و ما جمع من الأشراف الکرام... و له کلام نفیس فی علوم التوحید و غیرها و قد ألف تلمیذه «جابر بن حیان» کتابا یشتمل علی ألف ورقة یتضمن رسائله و هی خمس مأة رسالة، کذا فی تاریخ الیافعی».

و قال فی کتاب کشف المحجوب:

یکی از ائمه‌ی مشایخ از اهل‌بیت رسالت، سیف سنت و جمال طریقت و معبر اهل معرفت و مزین ارباب صفوة جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام است علیهماالسلام. عالی حال و نیکو سیرت و آراسته ظاهر و آبادان سریرت بود. وی را اشارت نیکوست در

جمله‌ی علوم، و مشهور است در میان مشایخ به دقت کلام و قوت معانی. و وی را کتب معروف است در میان اهل طریقت. از وی روایت کردند که گفت: «من عرف الله أعرض عما سواه» عارف معرض بود و منقطع از اسباب، از خلق گسسته و به دوست پیوسته، غیر از در دلش آن مقدار نباشد که بدو التفات کند».

و از آن حضرت خرق عادات و کرامت بسیار منقول است از آن جمله آن که از «حسین بن زید» مروی است که گفت: ابوعبدالله علیه‌السلام را گفتم: مرا خبر ده از آنچه خدای تعالی، «ابراهیم» علیه‌السلام را گفت (أولم تؤمن قال: بلی و لکن لیطمئن قلبی) (بقره، ۲۶۰) گفت: می‌خواهی که همان طور تو را نمایم؟ گفتم: آری یابن رسول الله آن حضرت آواز کرد که: یا باز یا غراب یا طاوس یا حمامهٔ این مرغان را دیدم در پیش وی حاضر گشتند، پس آن حضرت کاردی بر گرفت و ایشان را ذبح کرد و بهم برآمیخت آنگه چهار جزء کرد، بعد از باز گفت: یا باز یا غراب یا طاوس، یا حمامهٔ دیدم که بعضی از آن نزدیک بعضی شد تا همچون ماهیهٔ اول گردیدند، آنگه گفت دیدی مثل آن که حضرت ابراهیم را روی نموده بود؟ گفتم: بلی یابن رسول الله...

روایت کرده‌اند به اسناد از «احمد بن النصر» از «عبدالله بن ابی‌لیلی» که او گفت: ابوجعفر الدوانیق کس به نزد امام صادق علیه‌السلام فرستاده بود وی را بیاورند و مرا نیز طلبیده بود، و من اتفاقا پیش از آن حضرت نزد دوانیق حاضر شدم و او اضطراب می‌نمود و می‌گفت: تعجیل کنید و بیاورید وی را. خدا مرا بکشد اگر من وی را نکشم. خدای زمین را از خون من سیراب کند اگر من زمین را از خون وی آب ندهم. من از حاجب پرسیدم که: وی چه کسی را می‌خواهد و این شدتش به واسطه‌ی کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق. در این سخن بودیم که مأمورین وی را درآوردند. وی لب مبارک خود را می‌جنبانید. پس چون ابوجعفر الدوانیق بدو نگریست گفت: مرحبا یا ابن‌عمی مرحبا یا ابن‌رسول الله. و او را نزدیک به خود بر بالش خود بنشاند آنگه طعام خواست و به دست خود الوان اطعمه پیش وی می‌نهاد. انواع نوازش به جای آورد و آن حضرت رخصت طلبیده به منزل خود باز گردانید. چون وی بیرون آمد، گفتم: فدای تو گردم این مرد قصد کشتن تو داشت و چون تو درآمدی لب می‌جنبانیدی، شک نکنم که دعا می‌خواندی، اگر صلاح باشد که آن را به من هم بیاموزید که من از محبان مخلص شما هستم تا چون پیش ایشان شوم من نیز آن بخوانم که مبتلا شده‌ام به خدمت ایشان فرمود که: آری آن دعا این است:

«ما شاءالله: ما شاءالله؛ لا ـ یأتی بالخیر الا الله؛ ما شاءالله ما شاءالله لا یصرف السوء الا الله؛ و ما شاءالله ما شاءالله کل نعمة فمن الله؛ ما شاءالله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] روضات الجنان، ج ۲، ص ۴۰۲ - ۳۹۸.

حلم امام صادق

نقل نموده‌اند که امام صادق (ع) غلامش را دنبال کاری فرستاد و چون غلام دیر کرد، خود حضرت به دنبال آن کار رفت و در وسط راه دید غلام خفته است. حضرت او را باد زد، تا بیدار شد. پس به او فرمود: خوب است شب‌ها بخوابی و روزها کار کنی. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] عین الحیوة ص ۵۹۳، روضه کافی ص ۸۷، جامع السعادات ج ۱ ص ۲۹۸، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۵۶.

حج

انجام مناسک حج سابقه دیرینه دارد و می‌توان گفت از مناسک عبادی است که از آغازین روز ارزانی شدن وحی بر انسان شکل گرفته است. انبیای الهی بر انجام آن تأکید داشتند. چرا که حج نقش مهمی در سازندگی و رشد و بریدن از تعلقات دنیایی دارد.

حج بریدن از هر گونه وابستگی و رنگ و بوی دنیایی است. حج بازگشت به فطرت و خویشتن خویش است که با حضور در مشاعر و مشاهد مشرفه و انجام مناسک جان‌ها را به ملکوت پرواز می‌دهد.

انبیای الهی و امامان به مناسک حج اهتمام داشتند و کمتر پیامبر و یا امامی است که این مناسک را بارها به جای نیآورده باشد. گفتار و رفتار امام صادق علیه‌السلام در جای جای مناسک حج، از احرام تا انجام، رهنمون و راهگشای همگان است.

امام صادق علیه‌السلام که خود بارها موفق به انجام این مناسک باشکوه می‌شود، درمورد عظمت حج می‌فرماید: حج جایگزین ندارد؛ ما یعدله شیء. [۱] «هیچ عبادتی جایگزین حج نمی‌شود».

شروع مناسک حج از بیرون آوردن لباس‌های معمولی و پوشیدن لباس احرام (محرم شدن) که همانند لباس آخرت است، می‌باشد. انجام مناسک حج تنها به ظاهر مناسک نیست و حج گزار نباید به انجام ظاهری آنها بسنده نماید. بلکه باید از آثار عمیق آنها بهره وری نماید، که خویشتن را از زنگارها پاک سازد.

امام صادق علیه‌السلام حج را این گونه آغاز می‌نماید؛ آن گونه شیفته ملکوت شده است که توان گفتن لبیک را ندارد و بارها از خود بی‌هوش می‌شود تا بتواند لبیک‌ها را به زبان آورد - همان ذکرهایی که برخی به راحتی به زبان جاری می‌سازند، کلما هم بالتلبیهٔ انقطع الصوت فی حلقه و کاد یخر من راحلته، «هر گاه می‌خواست لبیک بگوید صدایش در گلو قطع می‌شد و نزدیک بود که از مرکب خود بیافتد.» امام صادق علیه‌السلام نگران این است که هنگامی که لبیک می‌گوید از جانب خدا ندا آید که لا لبیک! [۲] خدای سبحان به لبیک وی پاسخ «نه» بگوید.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۴، ص ۳۶۰، حدیث ۳۱.

[۲] امالی صدوق، ص ۱۶۹؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۷۵.

حسن خلق

حسن خلق مهم‌ترین فضیلت برای پیشوایان دینی است و در جلب دل‌ها و رفعت مقام نزد خدا و مردم نقش بسزایی دارد.

اخلاق نیکوی حضرت همان اخلاق جدش رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او با مردم خوش اخلاق بود، در تشییع جنازه شرکت می‌جست و به عیادت بیماران می‌رفت و بدی‌ها را با خوبی پاسخ می‌داد.

ابوزهره مالکی می‌نویسد:

مالک گفت: من پیوسته به حضور جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم. آن حضرت بذله‌گو بود و بیشتر تبسم می‌کرد، ولی وقتی نام رسول الله نزد او برده می‌شد، رنگ حضرت به زردی می‌گرایید. [۱] .

درباره حسن خلق حضرت نقل کرده‌اند که مردی از حجاج وارد مدینه شده و خوابیده بود. چون بیدار شد، خیال کرد همیان او را دزدیده‌اند. پس بیرون آمد و امام صادق را دید. پس دست حضرت را گرفت و گفت: تو همیان مرا برداشته‌ای! حضرت بدون اینکه ناراحت شود، فرمود: چه چیزی داخل آن بود؟ آن مرد گفت: هزار دینار طلا- در آن بود. حضرت آن مرد را به خانه برد و هزار

دینار به او بخشید. پس آن مرد به خانه خود برگشت و همیان را در خانه خود یافت. آن گاه به سوی امام صادق علیه‌السلام برگشت و از حضرت عذرخواهی کرد و خواست هزار دینار را به حضرت برگرداند، ولی امام نپذیرفت و فرمود: ما چیزی را که داده‌ایم، پس نمی‌گیریم. پس آن مرد پرسید: این آقا کیست؟ گفتند:امام جعفر صادق. [۲] .

امام نسبت به همه محبت داشت و با همگان اعم از سیاه و سفید و عرب و عجم، خوش برخورد و نسبت به دوستان وفادار بود. نقل شده که مردی سیاه چهره ملازم حضرت بود. امام مدتی ایشان را ندید. پس روزی در جمع دوستان از حال او پرس و جو کرد. مردی با حالت تمسخر گفت: «انه نبطی؛ آن مرد نبطی [۳] است!» پس امام صادق فرمود: اصل و شخصیت هر انسانی به عقل و حسب و دین و کرم و تقوای اوست و همه مردم (سیاه و سفید...) یکسان هستند. پس آن مرد شرمگین شد. [۴] .

همچنین عالم معاصر اهل سنت، عبدالحلیم جندی درباره اخلاق نیک حضرت می‌نویسد:

روزی امام، عابری را که بر ایشان سلام نکرد، برای خوردن غذا دعوت کرد. حاضران از او پرسیدند: آیا سنت این نبود که آن مرد نخست سلام گوید و سپس به غذا دعوت شود؟ حضرت پاسخ داد: این فقه تنگ‌نظرانه عراقی است... بنابراین، فقه امام «علوی» است که با بخشش شروع می‌شود و فقه عملی است؛ زیرا ابتکار عمل را در دست دارد و فقه اجتماعی است که فرد بخشنده به گیرنده توجه دارد و فقه اسلامی و انسانی است که سراسر آن احترام و بزرگواری است. [۵] .

____

پی نوشت ها:

[۱] ابومحمد ابوزهره، الامام المالک، حیاته و عصره و آرائه، مصر، طبع مخیم، بی‌تا، ص ۱۰۴.

[۲] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۲۳۱، به نقل از: عبدالکریم بن هوازن شافعی، الرسالهٔ القشیریهٔ، قاهره، ص ۱۱۴؛ ترجمه رساله قشیریه با تصحیحات و تعلیمات بدیع الزمان فروزان فر، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۱، چ ۲، ص ۳۴۴.

[۳] نبطی: یعنی عامی، مردم عوام.

[۴] کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، مطالب السؤول، بیروت، مؤسسهٔ البلاغ، ۱۴۱۹ ه. ق، چ ۱، ص ۲۸۶؛ حیلهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الفصول المهمهٔ، ج ۲، ص ۹۱۶.

[۵] عبدالحلیم جندی، امام صادق علیه‌السلام، ترجمه: عباس جلالی (پیشوای علم و معرفت)، ص ۲۰۰.

حرز امام صادق

فضل بن روزبهان پس از ذکر ماجرایی که میان حضرت و منصور دوانیقی رخ داد و حضرت به برکت حرز و دعایی که با خود داشت، از دست منصور نجات یافت، می‌نویسد:

حرز مشهور آن حضرت را که به حرز امام جعفر مشهور است، اول آن چنین است: «ما شاء الله توجها الی الله، ما شاء الله تقربا الی الله، تلطفا الی الله، ما شاء الله لا حول و لا قوهٔ الا بالله...».

بحمدلله تعالی این فقیر ضعیف آن را یاد دارم و از اوراد فقیر است که سال‌هاست بدان مواظبت می‌کنم و تمام عمر در پناه آن حرز «بحمدلله و حوله و قوته» از شر دشمنان مصون و محروسم ان شاء الله تعالی. چون آن حرز بسیار مشهور است، در این مقام گفته شد. ان شاء الله هر کس بدان مواظبت کند، به یقین، از شر انس و جن در پناه حق تعالی خواهد بود. [۱] .

بنابر نقل ذهبی، حضرت فرمود:

ای سفیان! اگر خدا نعمتی بر تو بخشید و تو بقا و دوام آن نعمت را دوست داشتی، بیشتر حمد و شکر خدا کن که همانا خدا فرموده است: «لئن شکرتم لازیدنکم» و هرگاه روزی‌ات کم شد، بیشتر استغفار کن که خدا فرموده است: «استغفروا ربکم انه کان

غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم بأموال...». و هر گاه ناراحتی و غصه‌ای از سلطان و یا کس دیگری داشتی بیشتر بگو: «لا حول و لا قوة الا بالله» که همانا این ذکر، کلید گشایش و گنجی از گنج‌های بهشت است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وسیلة الخادم الی المخدوم، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۲، چ ۱، ص ۱۸۶.

[۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۲.

حسن معاشرت

حسن معاشرت [و حسن خلق] چیزی نیست که به سادگی و بدون ریاضت و زحمت به دست آید؛ چرا که هر مسلمانی باید برای برادر دینی و رفیق خود از بسیاری از خواسته‌ها و غرایز خویش صرف نظر کند و برادر دینی اش را بر خود مقدم بدارد [و از آنچه دارد به او ایثار نماید]، از این رو امام صادق علیه‌السلام فرمود: «باید خود را برای حسن معاشرت و برخورد با برادران خویش و کسانی که می‌خواهی با آنان همنشین شوی آماده کنی.» [۱] .

از سویی معاشرت نیکو و اخلاق اجتماعی راه‌ها و مراتب زیاد و متفاوتی دارد و چه بسا انسان از رعایت مراتب عالی آن غافل می‌شود. از این رو امام صادق علیه السلام دستورات لازم را برای حسن معاشرت به ما داده و فرموده است: «حسن خلقك، و كف لسانك، و اكظم غيظك، و أقل لغوك، تغرس عفوك، و تسخو نفسك.» [۲] .

یعنی اخلاق خود را نیک کن، و زبان خود را کنترل نما، و خشم خود را فرو بر، و سخنان بیهوده‌ی خود را کم کن، و درخت عفو و گذشت را برای برادران دینی و کسانی که با آنان معاشرت می کنی بکار! و نفس خود را به سخاوت و احسان و گذشت وادار کن.

امام صادق علیه‌السلام می‌خواهد ما شیعیان نسبت به همه مردم حسن معاشرت داشته باشیم و آن را شعار دائمی و همیشگی خود قرار دهیم از این رو می‌فرماید: «یا شیعة آل محمد لیس منا من لم یملك نفسه عند غضبه، و من لم یحسن صحبة من صحبه»؛ یعنی: «ای پیروان آل محمد! از ما نیست کسی که در وقت خشم و غضب، خود را کنترل نکند، و با همنشینان خود خوش برخورد نباشد».

این گونه سخنان از امام صادق فراوان نقل شده است.

امام صادق علیه‌السلام لازم می‌داند که ما پس از جدا شدن از رفیق و همنشین خود از احوال او جستجو کنیم و نام و نشان او را بدانیم از این رو به مفضل که از سفر بازگشته بود فرمود: با چه کسی همسفر شدی مفضل گفت: با یکی از برادران شیعه، امام علیه السلام فرمود: او کجا رفت؟ مفضل گفت: هنگامی که من به مقصد رسیدم دیگر از او اطلاع پیدا نکردم امام علیه‌السلام فرمود: مگر تو نمی‌دانی هر که با مؤمنی چهل گام همراه شود خداوند روز قیامت از حق او سؤال خواهد نمود؟ [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۷۱ / ۱۷۹.

[۲] وسائل ج ۸ / ۴۰۲.

[۳] وسائل ج ۸ / ۴۰۳.

حق همسایه

عقل و ادب انسان سلیم مسئله احسان و رعایت حق همسایه را کاملا پذیرفته و این امر همواره از اخلاق اهل خرد بوده است. اعراب

قبل از اسلام نه تنها در انجام چنین عملی بر یکدیگر فخر می‌فروختند بلکه تا می‌توانستند از همسایه و کسی که در پناه آنان قرار می‌گرفت، دفاع می‌کردند. اسلام نیز این صفت نیک و پسندیده را تقویت نموده و بر انجام آن تأکید کرده است، تا جایی که وصیت‌ها و سفارش‌های فراوانی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، نسبت به رعایت این حقوق نقل شده است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری سفارش همسایه را به ما نمود که ما گمان کردیم می‌خواهد همسایه را وارث همسایه قرار دهد.»

همچنین ائمه اطهار علیهم السلام نیز در این زمینه سفارش‌هایی فرموده‌اند. از جمله امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی همسایه می‌فرماید: «بر شما باد به تقوای الهی... و حسن خلق و رعایت حق همسایگان.» [۱] این وصیت فراوان از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، تا جایی که تارکین آن را ملامت نموده و می‌فرماید: «أما یستحی الرجل منکم أن یعرف جاره حقه و لا یعرف حق جاره.» [۲] یعنی، آیا یکی از شما حیا نمی‌کند که همسایه اش حق او را رعایت می‌کند ولی او حق همسایه خود را رعایت نمی‌نماید؟!

و در روایات معصومین علیهم السلام آمده که فرموده‌اند: «از ما نیست کسی که رعایت حق همسایه خود را نمی‌کند.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۱ / ۱۵۶.

[۲] همان ج ۸ / ۳۹۹.

[۳] همان، ص ۴۸۹.

حقوق برادران دینی

هر مسلمانی در برابر برادران دینی خود حقوق و وظایف فراوانی دارد که قابل شمارش نیست و ما نیز در صدد بیان همه‌ی آن حقوق نیستیم؛ تنها یکی از احادیث مربوط به حقوق مسلمانان را نسبت به یکدیگر بیان می‌کنیم. و توجه به همین یک حدیث برای عمل کردن به چنین حقوقی کافی است.

امام صادق علیه‌السلام به معلی بن خنیس می‌فرماید: «هر مسلمانی بر برادر خود هفت حق [لازم] دارد و آسان ترین آنها این است که آنچه را برای خود دوست داری برای او نیز دوست بداری و آنچه را که برای خود دوست نداری برای او نیز دوست نداشته باشی و حق دوم این است که از به خشم آوردن او بپرهیزی و آنچه را موجب خشنودی اوست فراهم کنی و امر او را اطاعت نمایی، و حق سوم این که با جان و مال و زبان و دست و پای خود او را یاری نمایی، و حق چهارم این است که چشم او و راهنمای او و آیینه‌ی او باشی، و حق پنجم این که تو سیر نباشی و او گرسنه و تو سیراب نباشی و او تشنه و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد، و حق ششم این که اگر تو خادمی داری و او ندارد، خادم خود را بفرستی تا لباس او را بشوید و غذای او را طبخ کند و بستر او را آماده نماید، و حق هفتم این که به سوگند و قسم او احترام بگذاری و دعوت او را اجابت نمایی اگر مریض بود از او عبادت نمای و اگر از دنیا رفت او را تشییع نمایی و اگر حاجت و نیازی داشت در انجام آن بکوشی و مگذاری که ناچار به سؤال و درخواست از تو بشود، اگر این حقوق را نسبت به او رعایت کنی، ولایت و ارتباط برادری خود را با او متصل نموده ای و برادری او را نیز با خود متصل و محکم نموده ای». [۱] .

مؤلف گوید: بعید است که ما بتوانیم به تمام این حقوق عمل کنیم و اگر هم بر انجام آن قادر شویم؛ باز موفقیت انجام چنین حقوقی بسیار مشکل است، زیرا نفس اماره و حب نفس و بزرگی و تکبر، اجازه‌ی درک این فضایل را به ما نمی‌دهد. چه رسد به این که موفق به انجام آنها بشویم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج ۸ / ۵۴۴.

[۲] مترجم گوید: تفصیل این حقوق در رسالهٔ الحقوق حضرت سجاد علیه‌السلام بیان شده است.

حق و ناحق

من طلب ثلاثـهٔ بغیر حق حرم ثلاثـهٔ بحق: من طلب الدنیا بغیر حق حرم الاخرهٔ بحق، و من طلب الریاسهٔ بغیر حق حرم الطاعهٔ له بحق و من طلب المال بغیر حق حرم بقاءه له بحق. [۱] .

هر که سه چیز را به ناحق خواهد از سه چیز به حق محروم گردد:

۱- هر که دنیا را به ناحق خواهد از آخرت به حق محروم گردد،

۲- هر که به ناحق ریاست طلبد از طاعت به حق محروم گردد،

۳- هر که به ناحق مالی را طلبد از ماندگاری به حق آن محروم گردد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۲۱.

حق تقوا از خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در پاسخ به سؤال از آیه‌ی (اتقوا الله حق تقاته) فرمودند:

(حق تقوا از خداونـد این است) که اطـاعت شود و نافرمـانی نشود و پیوسـته یـاد شود و هرگز فراموش نگردد و سپاسـگزاری شود و ناسپاسی نشود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۰ / ۲۹۱ / ۳۱، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۴۵۸.

حضور و غیاب مؤمن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب مؤمن خیرخواه او باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۲۰۸ / ۲، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۱۳۶.

خ

خنثی نمودن آتش

روزی امام صادق (علیه‌السلام) در حیاط خانه اش نشسته بود که فردی به نام سهل بن حسن خراسانی، اجازه‌ی ورود خواست.

سهل بعد از سلام و درود بر فرزند رسول الله (صلی الله علیه و اله) عرض کرد: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)! شما امام رحمت و رأفت هستید و شما اهل بیت (علیهم‌السلام)، امام این امت می‌باشید به چه دلیل، برای گرفتن حق خود، قیام نمی کنید در حالی که بیش از صد هزار شیعه، پشتیبان شما هستند؟

حضرت فرمود: «بنشین تا به شما چیزی را نشان بدهم».

سپس به یکی از خادمان خود امر کرد تا تنور خانه را روشن کند. خادم، تنور را روشن کرد و تنور به حد کافی سرخ و داغ گردید.

سپس به سهل بن حسن خراسانی رو کرد و فرمود: «برخیز، درون تنور برو». سهل گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) ای آقای من، مرا عذاب مکن و از من درگذر.

امام فرمودند: «از تو گذشتم و دیگر نمی خواهد، داخل آتش شوی».

در این حال هارون مکی، وارد خانه‌ی امام صادق (علیه‌السلام) شد، امام به او فرمود: «هارون کفش هایت را در بیاور و برو داخل تنور بنشین». هارون بدون لحظه ای درنگ، وارد تنور شد.

سپس امام صادق (علیه‌السلام) از خراسان، برای سهل نکاتی گفت که انگار آن جا را مشاهده کرده است.

بعد از ساعتی، امام به سهل فرمود: «حال برو و به داخل تنور، نظری بینداز» سهل بلافاصله برخاست و داخل تنور را نگاه کرد و دید که هارون، سالم به صورت چهار زانو درون تنور نشسته است.

هارون، با اجازه‌ی امام از تنور بیرون آمد و سلام کرد.

در آخر حضرت فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد است».

سهل گفت: به خدا قسم یک نفر هم نیست. [۱] .

آیا در میان جوامع امروز هم، کسانی مانند هارون مکی یافت می شوند؟

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

خبر دادن از ضمیر شخصی

مردی خدمت امام صادق (علیه‌السلام) رسید و گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)! من در خواب دیدم که از شهر کوفه بیرون رفتم و به محلی رسیدم که آن محل را می شناسم و در آن جا شیخی را دیدم که از چوب مردی را تراشیده که بر اسبی چوبین سوار شده بود در حالی که شمشیری در دست داشت؛ آیا تعبیر این خواب را می دانید؟

امام فرمود: «تو مردی هستی که تصمیم گرفته ای، وسیله‌ی معاش فرد دیگری را از دستش خارج کنی؛ پس بترس از خداوندی که تو را خلق کرده است و تو را می میراند».

آن مرد گفت: شهادت می دهم که علم به تو عطا شده است و تو آن را از معدنش، بیرون آورده ای. حال فکری که در ذهنم بود، برای شما توضیح می دهم: مردی از همسایگان ما به علت مشکلات مالی، می خواهد ملک خود را به من بفروشد و من هم تصمیم به خرید آن ملک با قیمت بسیار کم گرفته ام؛ چون می دانستم، کسی غیر از من، طالب آن ملک نیست.

حضرت فرمود: «آیا آن مرد، ما را دوست می دارد و از دشمنان ما بیزاری می جوید»؟

آن مرد گفت: آری یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله)! او مردی نیکو صفت است و در دینش هم مستحکم است، من توبه می کنم به سوی خدای تعالی و به سوی تو از آن چه که قصد کرده بودم، انجام دهم. سپس گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) اگر این مرد ناصبی بود، من می توانستم، این کار را با او بکنم؟

حضرت فرمود: «ادا کن، امانت را به کسی که تو را امین دانست و از تو نصیحت خواست هر چند قاتل امام حسین (علیه‌السلام) باشد». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

خبر غیبی در مورد بخشش شخصی به پسر عمویش

داوود رقی می گوید: در سال ۱۴۶ هجری قمری با امام صادق علیه‌السلام به حج رفتیم. وقتی از یکی از صحراهای تهامه می گذشتیم، شتران را خواباندیم. حضرت بانگ زد: «ای داوود! برو، برو!»

هنوز کمی از آن، فاصله نگرفته بودم که سیلی آمد و همه چیز را برد. باز به او گفت: بین دو نماز می‌آیی و منزل می گیری.»

دوباره فرمود: «ای داوود! روز پنجشنبه، اعمالت بر من عرضه شد و در آن، بخشش ترا به پسر عمویت دیدم و آن عملت مرا خوشحال کرد.»

من پسر عمویی داشتم که اولاد زیادی داشت و نیازمند بود. وقتی که به مکه می‌آمدم گفتم: «با او صله‌ی رحم بکنم و چیزی به وی بدهم.» و امام صادق علیه‌السلام از آن خبر داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

خبرهای غیبی در مورد مرد شامی

یونس بن یعقوب می گوید: در موسم حج مردی از اهل شام خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد: «من مردی از شام هستم و علم فقه و فرایض و کلام و دیگر علم‌ها را خوب می‌دانم و آمده ام که با اصحاب تو مناظره نمایم.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کلام ترا از کلام رسول خدا است یا از نزد خودت می‌باشد؟»

مرد شامی گفت: بعضی از من است و بعضی از کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله می باشد.»

حضرت فرمود: «پس تو شریک رسول خدا صلی الله علیه و اله هستی! او گفت: «نه.»

حضرت فرمود: «پس از طرف خدای تعالی به تو وحی رسیده است؟!»

گفت: «نه.»

حضرت فرمود: «پس فرمانبرداری از تو واجب می‌باشد چنانچه فرمانبرداری از رسول خدا صلی الله علیه و اله واجب بوده است!»

گفت: «نه.»

سپس امام صادق علیه‌السلام روی به من کرد و فرمود: «این مرد پیش از آنکه حرف بزند بر علیه خود حجت، می‌آورد! ببین که اگر کسی از اهل کلام در اینجا است، او را صدا بزن تا با این مرد سخن بگوید.»

من گفتم، «ای فرزند رسول خدا! شما نهی از کلام می‌کنید و شنیده‌ایم که می‌فرمائید که: وای بر اصحاب از کلام!»

حضرت فرمود: «بلی، آنها کسانی هستند که قول ما را بگذارند و هر چه خودشان بخواهند بگویند.»

پس من رفتم و حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس بن ناصر که همه از متکلمان بودند و از اصحاب آن حضرت بشمار می‌رفتند را حاضر کردم. پس هر یک با شامی حرف می‌زدند و در این اثنا آن حضرت از شکاف خیمه نگاه می‌کرد، شخصی را دید که از دور می‌آید، فرمود: «هشام.»

اهل مجلس گمان کردند که هشام عقیل است که علاقه و محبت بسیاری به آن حضرت داشت ولی چون نزدیک شد، دیدند که هشام بن الحکم بود.

پس او را جای داد و فرمود: «این دل و زبان، یاری کننده‌ی ما می‌باشد.» سپس به مرد شامی فرمود: «با این پسر حرف بزن.»

مرد شامی روی به هشام کرد و گفت: «می‌خواهم که در امامت این شخص (یعنی امام جعفر صادق علیه‌السلام) با تو حرف بزنم.»

چون هشام این کلام را شنید بر خودش بلرزید و گفت: «آیا خدای تعالی بر این خلق مهربان‌تر است یا این خلق بر خود؟»

مرد شامی گفت: «خدا مهربان‌تر است.»

هشام گفت: «مهربانی خدا با خلق در این مذهب چه چیز خواهد بود؟»

مرد شامی گفت: «این است که خلق را تکلیف کرده و اقامت حجت و دلیل نموده است بر آنچه ایشان را به آن تکلیف نموده است.»

هشام گفت: «آن حجت و دلیل کدام است؟»

مرد شامی گفت: «آن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که از جانب خود حق تعالی برای خلق فرستاده شد.» هشام گفت: «بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از دنیا رفت آن دلیل، چه می‌تواند باشد؟»

مرد شامی گفت: «بعد از او، کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم حجت می‌باشد.»

هشام گفت: «آیا کتاب و سنت در چیزهائی که اختلاف در آن واقع بشود به ما نفع رسانده و رفع اختلاف می‌نماید و موجب اتفاق می‌شود؟»

مرد شامی گفت: «بلی.» هشام گفت: «پس چرا میان ما و تو اختلاف است و تو از شام آمده‌ای که با ما بحث کنی و گمانت این است که رأی تو در دین بس است و حال آنکه اقرار داری به آن که رأی هرکس فرق دارد و یک رأی، دو مختلف را بر یک قول جمع نمی‌کند.»

چون سخن هشام به اینجا رسید مرد شامی به فکر فرو رفت و مدت زیادی ساکت شد. امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: «چرا حرف نمی‌زنی؟»

گفت: «اگر بگویم میان ما و شما اختلافی نیست، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف می‌کند، حال آنکه چنین اختلافی در میان است، لیکن مثل آنچه که او گفت را من نیز می‌توانم بگویم.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «بگو او جوابی مهیا خواهد داشت.»

پس مرد شامی گفت: «خدا به خلق مهربان‌تر است یا ایشان به خودشان.»

هشام گفت: «حق تعالی.»

شامی گفت: «آیا خدا برای خلق دلیلی که موجب اتفاق آنها باشد و از ایشان رفع اختلاف و حق را از باطل تشخیص دهد قرار داده است یا نه؟»

هشام گفت: «بلی.»

شامی گفت: «آن کدام است؟»

هشام گفت: «در ابتداء شریعت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود و بعد از آن حضرت، افراد دیگری غیر از او.»

شامی گفت: «آن غیر کدام است که بجای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می‌تواند باشد؟»

هشام گفت: «در این وقت یا پیش از این وقت؟»

شامی گفت؟ «در این وقت!»

هشام اشاره به امام صادق علیه‌السلام کرد و گفت: «این امام که نشسته است که ما را خبر می‌دهد از آسمان و زمین و از هر چه بپرسی و از هر چه بخواهی به علمی که به میراث از پدر و جد او رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او رسیده است.»

شامی گفت: «چگونه این مطلب را بر من ثابت می‌کنی؟»

هشام گفت: «به اینکه سؤال کنی از او هر چه که خاطرت می‌خواهد؟»

شامی گفت: «دیگر عذری نمانده است، بر من است که بپرسم.»

امام صادق علیه‌السلام پرسید: «من زحمت پرسیدن را از تو رفع کنم و به تو خبر می‌دهم از راه تو و از سفر تو و از پسر تو.»

سپس فرمود: «تو در فلان روز از خانه بیرون آمدی. و در راه در هر منزل، چنین دیدی و چنان گفتی و فلان چیز را خوردی و فلان موقع، روانه شدی.» و هر یک را که می‌گفت مرد شامی می‌گفت: «به خدا قسم راست می‌گویی.»

چون این مراتب را از آن حضرت شنید، گفت: «همین حالا مسلمان شدم.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: بگو: حالا به خدا ایمان آوردم. چرا که اسلام قبل از ایمان است چرا که مدار نکاح و میراث و حفظ مال و خون به اسلام است و مدار ثواب و گناه بر ایمان است.»

پس شامی گفت: «راست فرمودی، شهادت می‌دهم که نیست معبودی جز خداوند و شهادت می‌دهم به اینکه محمد، فرستاده‌ی رسول خدا است و به درستی تو وصی انبیاء هستی.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حدیقة الشیعه.

خانه‌ای در فردوس اعلی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: عبادت خداوند را با وجود خستگی و بی‌میلی بر خود تحمیل ننمائید.

هشام بن حکم روایت می‌کند که مردی از کوهستان به خدمت حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام آمد و ده هزار درهم در مجلس آن حضرت گذاشت و گفت: یابن رسول‌الله برای من خانه‌ای مهیا فرما که وقتی با عیال و اطفال خود از حج مراجعت نمایم در آن منزل ساکن گردیم.

این را گفت و راهی کعبه معظمه شد. هنگامی که مراجعت نمود به خدمت آن حضرت حاضر شد. حضرت او را با عیال و اطفال در منزل شریف خود جای داد و فرمود که از برای تو در فردوس اعلی سرائی خریده‌ام و سجلی نوشته‌ام. حد اول آن سرای به سرای رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم متصل است و حد دوم به خانه حضرت مرتضی علی علیه‌السلام و حد سوم آن به مسکن حسن بن علی علیه‌السلام و حد چهارم آن به منزل امام حسین علیه‌السلام متصل است.

آن مرد چون این سخن از حضرت شنید گفت: راضی شدم و قبول نمودم. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام آن مبلغ را بین فقرای بنی‌حسن و بنی‌حسین تقسیم کرد. بعد از مدتی آن مرد کوهستانی بیمار شد و اثر مرگ را بر خود مشاهده نمود. اهل و

خویشان خود را احضار فرمود و گفت: ای یاران، یقین می‌دانم که آن چه امام جعفرصادق علیه‌السلام به من خبر داده حق و صدق است.
ایشان سجلی به من داده، وصیت من به شما این است که آن سجل را با من در قبر بگذارید. چون شب شد، آن مؤمن نیکو اعتقاد به جوار رحمت ایزدی واصل شد. خویشاوندان بنا بر وصیت او را با سجل در قبر نهادند. بعد از دفن مردم متفرق شدند. روز بعد چون بر سر قبرش رفتند. آن سجل را بر روی قبرش یافتند که در آن به خط سبز نوشته بود که حق سبحانه و تعالی وفا نمود به آن چه ولی حق حضرت جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام با او وعده فرموده بود.

خورشید سیاه شد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن کس که خاطرات شخصی خود را از دل نزداید و از خطرات نفسانی و شهوی خویش فارغ نشود، افکار شیطانی را از خود نراند و در پناه خداوند بزرگ نرود، شایسته نیست مردم را امر به معروف و نهی از منکر نماید.
ابراهیم بن سعید روایت می‌کند که روزی به خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام عرض کردم که می‌توانی آفتاب را با دست خود بگیری و از تابش آن جلوگیری کنی؟ فرمود: اگر می‌خواهی آن را از دید تو مخفی کنم؟ گفتم: آری مخفی کن. پس او را دیدم که آفتاب را کشید آن چنان که افسار چهارپا را می‌کشند و خورشید سیاه شد چنان که اهل مدینه دیدند، سپس آن را بازگردانید.

خدایا! مرا کفایت کن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کمال هر کار نیک در سه چیز است: شتاب کردن در آن، ناچیز دانستن آن و پنهان نمودن آن است.
و از ابن ابی‌عمیر از یکی از شیعیان نقل می‌کند که:
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: مردی به من گفت: وقتی که در ربذه (دهی است یک فرسخی مدینه) بر منصور وارد شدی چه گفتی؟ فرمود: گفتم: خدایا! تو از هر چیزی کفایت می‌کنی و چیزی از تو کفایت نمی‌کند، مرا به هر وسیله و هر طور و از هر جا که می‌خواهی کفایت کن و شر او را از من بگردان.

خدا جابر را رحمت کند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به حکم دین دوست نباشد و به حکم دین دشمن نباشد، پس دین ندارد.
و از زیاد بن ابی‌الحلال نقل می‌کند که:
مردم درباره‌ی جابر بن یزید و حدیثها و عجائبی که روایت می‌کرد اختلاف کردند، من خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفته و خواستم از این موضوع سؤال کنم؛ آن حضرت بدون پرسش فرمود: خدا جابر را رحمت کند، دروغ به ما نمی بست.

خواهش انگور و انار در زمستان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مؤمن اسیر هواهای نفس نمی‌شود و شکمش هم او را رسوا نمی‌کند.
از جمله این که داوود رقی نقل می‌کند که:
خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم، فرزندش موسی وارد شد و می‌لرزید؛ حضرت به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: در حالی که در حفظ و حمایت خدا هستم و در نعمتهای او می گردم و اکنون خوشه‌ای انگور جرشی (جرش به وزن عمر

دهی است در یمن و شاید انگور جرشی قسمی از انگور بوده که در آن جا فراوان بوده است) و دانه‌ای انار می‌خواهم. من گفتم: سبحان الله در این فصل زمستان!! فرمود:

ای داوود خدا بر همه چیزی تواناست، وارد باغ شو. هنگامی که به باغ رفتم، در آن جا یک خوشه انگور جرشی به درختی، و دانه‌ای انار به درخت دیگری دیدم.

خشم حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس بی‌زنی را زن دهد، از آنانی است که خداوند در روز قیامت به او به دیده لطف و رحمت نظر کند.

صدوحی نقل می کند که:

از حضرت صادق علیه‌السلام سؤالی کردند که حضرت غضبناك شد، به طوری که غضب آن حضرت مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله را پر کرده به آسمان بالا رفت و به واسطه‌ی غضب آن حضرت باد سیاهی برخاست به طوری که نزدیک بود مدینه را از جای برکند. پس هنگامی که خشم حضرت ساکن شد باد هم ساکن گردید.

خوردن انگور و کمک به مراجعین

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کند:

روزی در مِنی و عرفات در حضور آن حضرت مشغول خوردن انگور بودیم، که فقیری آمد و تقاضای کمک کرد.

حضرت یک خوشه انگور به آن فقیر داد، فقیر گفت: انگور نمی خواهم، چنانچه درهم و دیناری دارید، کمک نمائید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به تو کمک نماید.

و فقیر مقداری راه رفت و سپس بازگشت و همان مقدار انگور را درخواست کرد، ولی حضرت چیزی به او نداد و فقط فرمود: خدا به تو کمک نماید.

بعد از آن، فقیری دیگر آمد و درخواست کمک کرد؟

حضرت چند دانه انگور به او داد، فقیر آن چند دانه انگور را گرفت و گفت: «الحمد للّه رب العالمین» که خداوند مهربان مرا روزی داد؛ و چون که خواست برود امام علیه السلام به او فرمود: صبر کن؛ و دو دست مبارک خود را پر از انگور کرد و تحویل او داد.

فقیر بار دیگر خدای تعالی را شکر و سپاس گفت؛ و خواست حرکت کند که برود، حضرت فرمود: چقدر پول همراه داری؟

فقیر پول های خود را که حدود بیست درهم بود نشان داد و حضرت نیز به همان مقدار درهم به او کمک نمود.

هنگامی که فقیر پول ها را از آن حضرت گرفت، شکر و سپاس خدای را به جا آورد.

و حرکت کرد تا برود، حضرت فرمود: صبر کن و سپس پیراهن خود را درآورد و تحویل آن فقیر داد و فرمود: آن را بپوش، فقیر پیراهن را گرفت و پس از شکر خدا، نیز از آن حضرت سپاس، به جای آورد؛ و دعای خیری در حق حضرت کرد و رفت.[۱] .

همچنین مرحوم شیخ طوسی و دیگر بزرگان آورده اند:

شخصی به نام مفضل بن قیس حکایت نماید:

روزی به محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم؛ و بعضی از مشکلات زندگی خود و خانواده ام را برای آن حضرت بازگو کردم.

امام علیه السلام به کنیز خود فرمود: آن کیسه را بیاور.

هنگامی که کنیز کیسه را آورد، حضرت به من فرمود: در این کیسه مقدار چهارصد دینار است، که منصور دوانیقی آن ها را برای ما ارسال داشته است، آن ها را بردار و مشکلات زندگی خود و خانواده ات را برطرف نما.

پس از آن که کیسه را گرفتم، عرضه داشتم: یاابن رسول اللّه! من تقاضای پول نکردم؛ بلکه خواستم در حق ما به درگاه خداوند متعال دعائی کنی، تا به دعای شما گرفتاری های ما برطرف گردد.

امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد، این پول ها را بردار؛ و به همین زودی به درگاه خداوند سبحان دعا می کنم، که ان شاء اللّه؛ به خواسته هایت برسی.

و در پایان به عنوان موعظه و نصیحت فرمود: مواظب باش که اسرار زندگی و خانواده ات را برای هر کسی بازگو نکنی؛ که خود را در نزد افراد، بی جهت سبک خواهی کرد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۴۲، ح ۵۶، به نقل از کافی: ج ۴، ص ۴۹.

[۲] اختیار معرفة الرجال: ص ۱۸۳، ح ۳۲۰، و ۳۲۲.

خالد بجلی

خالد از اصحاب امام صادق (ع) [۱] و مردی صالح بود. [۲] او دارای کتابی است که حسن بن محبوب از او نقل کرده است. [۳] .

خالد از کسانی است که دین خود را بر امام صادق علیه‌السلام، عرضه داشت:

شیخ کشی (ره)، از ابی‌سلمه جمال، روایت کرده که گفت: در خدمت امام صادق (ع) بودم که خالد بجلی وارد شد، و به امام عرض کرد، فدایت گردم، می‌خواهم دینم را بر شما عرضه بدارم - و قبلا به حضرت گفته بود که از شما سؤالی دارم، حضرت هم فرموده بود: بپرس، به خدا، از هر چه بپرسی برایت به اندازه‌ای که لازم است، جواب می گویم و کتمان نمی کنم -

آن گاه خالد گفت: اول، آن چه معتقدم، عرض می کنم: شهادت بر وحدانیت خداوند و اینکه خدایی جز او نیست و شریکی ندارد. امام صادق (ع) فرمود: همین طور است پروردگار ما، خدای دیگری با او نیست. سپس خالد گفت: شهادت می‌دهم که محمد (ص) اقرار به بندگی خدا دارد و فرستاده خداست. حضرت فرمود: همین طور است، محمد (ص) مقر است به بندگی خدا؛ و فرستاده، از جانب حضرت حق، بر خلق است. سپس گفت: علی (ع) اطاعتش بر بندگان فرض است، همچنان که اطاعت پیغمبر (ص) بر خلق لازم است. حضرت فرمود: چنین است. سپس گفت: شهادت می‌دهم که اطاعت حضرت حسن (ع) مانند رسول خدا (ص) و علی (ع) واجب است. امام فرمود: صحیح است. سپس گفت: شهادت می‌دهم که اطاعت امام حسین (ع) بعد از امام حسن (ع) بر مردم لازم است همان گونه که اطاعت پیغمبر و علی و حسن علیهم‌السلام لازم است. حضرت فرمود: اطاعت حضرت حسین (ع) لازم است. سپس گفت: شهادت می‌دهم که حضرت زین العابدین (ع) اطاعتش مانند اطاعت حضرت حسین (ع) لازم و واجب بر خلق است. حضرت فرمود: چنین است. سپس گفت: شهادت می‌دهم که اطاعت حضرت علی بن الحسین (ع) لازم است. حضرت فرمود: اطاعت حضرت محمد بن علی (ع) لازم است. سپس گفت: شهادت می‌دهم که خداوند شما را وارث آنان قرار داده و آن چه به آنان مرحمت کرده، به شما نیز عنایت فرموده، و اطاعتت را بر خلق لازم قرار داده. امام صادق (ع) فرمود: بس کن که الان سخن حق را گفتی... [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۸۵.

[۲] رجال کشی، ص ۲۹۵.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۰۸.

[۴] رجال کشی، ص ۳۵۹.

...

خالد بن نجیح کوفی

از اصحاب حضرت صادق (ع) [۱] و حضرت موسی الکاظم [۲] علیهماالسلام است، و از آن دو امام روایت کرده است. [۳] .

بعضی از بزرگان رجال، او را ضعیف شمرده‌اند، چون یک‌بار از قلبش چیزی خطور کرده است:

خالد گوید: وارد شدم بر حضرت صادق (ع) در حالی که نزد آن جناب جمعی نشسته بودند، و من در گوشه‌ای قرار گرفتم و در دل خود گفتم: وای بر شما! چه غافلید، نزد چه کسی تکلم می‌کنید؟ نزد رب العالمین و پروردگار جهان! پس از این خیال، آن حضرت به خطاب به من فرمود: وای بر توای خالد! سوگند به خدا، که من بنده و مخلوقم، و از برای من است پروردگاری که می‌ترسم اگر او را نپرستم عذابم نماید، و مرا به آتش بسوزاند.

آن گاه من گفتم: نه، به خدا قسم، دیگر هرگز نمی‌گویم در حق تو، مگر آن چه را که خودت در حق می‌گویی. [۴] .

خالد بن نجیح گوید: امام صادق (ع) به شخصی فرمود: بدانچه خدا روزی‌ات کرده قانع باش، و بدانچه در نزد دیگران است چشم مینداز، و آن چه را دسترسی بدان نداری آرزو مکن، زیرا هر کس قناعت کند سیر گردد، و هر که قناعت نکند اشباع نگردد؛ و بهره خویش را از آخرت خود برگیر.

و فرمود: سودمندترین چیزها برای آدمی آن است که پیش از دیگران عیب خویش را دریابد، و سخت‌ترین کارها پنهان کردن مستمندی و نداری است، و بی‌فایده‌ترین چیزها نصیحت کردن به پند ناپذیر و نیز مجاورت با شخص حریص و آزمند، و آسایش دهنده‌ترین چیزها نومیدی از مردم است.

و فرمود: ناشکیبا و بد خلق مباش، و نفس خویش را برای تحمل (سخن) کسی که با (اندیشه) تو مخالف است ولی از تو برتر، و بر تو فضیلتی دارد، رام گردان؛ پس تو اعتراف به فضل و برتری او کرده‌ای آن گاه که با او سر مخالفت و ستیزه‌جویی نداشته باشی، و کسی که برای دیگران فضیلت و برتری قائل نباشد خودسر و خودپسند است.

و به شخصی فرمود: بدان که عزت ندارد آن کس که در پیشگاه خدا فروتنی نکند و رفعت ندارد آن کس که برای خدای عز و جل تواضع نکند.

و به مردی فرمود: کار دینت را محکم کن که اهل دنیا کار دنیاشان را محکم می‌نمایند؛ زیرا دنیا شاهد و گواهی است که بدان وسیله آن چه از آخرت نهان است شناخته شود، پس آخرت را بشناس و به دنیا جز از روی عبرت و پندگیری منگر. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۸۶.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۴۹.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۰۹.

[۴] بصائر الدرجات، جزء ۵، باب ۱۰، ح ۲۵، ص ۲۴۱ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۱.

[۵] روضه کافی، ح ۳۳۷، ص ۲۰۴ - ۲۰۳.

خدا، اولین پناهگاه

درسی که از نامه‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌آموزیم توجه به خدا در همه حال است. آری، طبق فرمایش امام علیه‌السلام، به هنگام گرفتاری و درد و ناراحتی قبل از آن که از دیگران کمک خواسته شود، ابتدا باید به سراغ خدا رفت و از او کمک و راه چاره خواست. اگر بدهکاری، بیماری و یا کمبودی هست، اول باید در خانه خدا رفت و از او چاره خواست؛ برای مثال کسی که بیمار است اول دعا کند، سپس به پزشک مراجعه نماید، و در بین راه بداند که خداوند خواسته است که بیماری او از طریق اسباب طبیعی مانند مراجعه به پزشک درمان شود. چنین کسی نباید بیماری‌اش را به حال خود بگذارد و نماز جعفر طیار بخواند! معنای از خدا خواستن این نیست که مسیر عادی راه‌ها پیموده نشود، بلکه مراد این است که کارها از خدا شروع شود. «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعآؤکم [۱] ؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.» کسی که می‌خواهد درس بخواند، یا درس بدهد، یا به وعظ و خطابه بپردازد، باید قبل از شروع برای خود دعا کند و از خالق بی‌همتا و قدرت مطلق کمک بخواهد. بدین منظور دعایی وارد شده است که با این فقره آغاز می‌شود: «اللهم انی أعوذبک أن اضل او اضل و ازل او ازل او اظلم او اظلم و اجهل او یجهل علی، عز جارک و تقدست أسماؤک جل ثناؤک و لا اله غیرک [۲] ؛ بار خدایا، به تو پناه می‌برم از این که گمراه کنم یا گمراه شوم، بلغزانم یا بلغزم، ستم روا دارم یا مورد ستم قرار گیرم، جهل ورزم یا [نسبت] به من جهل روا داشته شود. [بار خدایا] پناه [گاه] تو [برای پناه خواهان] استوار، نام‌هایت مقدس، ستایشت بزرگ است و خدایی جز تو نیست.»

خوب است این دعا را قبل از مطالعه بخوانند تا دچار سوء فهم نشوند. تمام دعاها و زیارت‌هایی که از جانب ائمه علیهم‌السلام وارد شده، با نام مبارک قادر بی‌همتا، آغاز شده است. گاه انسان خیال می‌کند فلان چیز به مصلحت اوست، حال آن که ضرر بزرگی برای او دارد. و این را فقط خدا می‌داند و فقط اوست که قدرت مهار و از بین بردن ضررها را دارد.

«و علیکم بالدعهٔ و الوقار و السکینهٔ».

«دعهٔ» گر چه به معنای طمأنینه است اما معنای وسیع‌تری نیز برای آن گفته‌اند و آن عبارت است از این که انسان از چیزهایی که می‌داند برایش ضرر دارد یا احتمال می‌دهد ضرر داشته باشد دوری نماید؛ بنابراین از دعه نوعی احتیاط و پرهیز از جایگاه‌های خطر فهمیده می‌شود. مرحوم والد [۳] می‌فرمود: انسان هنگام حرف زدن یا انجام دادن کاری، باید یک لحظه با خود بیندیشید تا اگر فردا در قبر خوابید و از او در این باره سؤال کردند جوابی داشته باشد؛ اگر دید جواب دارد انجام دهد، اما اگر شک داشت که معذور خواهد بود یا نه، انجام ندهد. این گونه فکر کردن در مورد اعمال روزمره از مصادیق «دعه» است.

____

پی نوشت ها:

[۱] فرقان، آیه ۷۷.

[۲] بحارالأنوار، ج ۲ ص ۶۲.

[۳] آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره.

خوش رفتاری با اهل باطل

«و علیکم بمجاملهٔ اهل الباطل، تحملوا الضیم منهم [۱] ؛ با اهل باطل با خوش رفتاری و مدارا رفتار نمائید و ظلم و آزار آنها را تحمل کنید».

«مجامله» گر چه از باب مفاعله است. و در اصل برای کارهایی استعمال می‌شود که دو طرفی باشد؛ اما این باب کاربردهای دیگری نیز دارد. از جمله آن که باب مفاعله گاه به معنای تفعیل نیز می‌آید. در این جا مجامله به معنای تجمیل است، و تجمیل یعنی زیبا برخورد کردن.

از طرفینی بودن مجامله دریافت می‌شود که اگر انسان با دشمن به نیکی رفتار کند، دشمن نیز سرانجام دلش نرم می‌شود و برخورد خود را با وی تطبیق می‌دهد. البته شاید در ابتدای کار، اخلاق خوب یک طرفه و فقط از جانب مؤمن باشد، اما در نهایت با تحت تأثیر قرار گرفتن دشمن، دو طرفه می‌شود.

حضرت امام صادق علیه‌السلام این درخواست خود را با عبارت «علیکم» بیان فرموده‌اند؛ یعنی مؤمنان باید ملتزم باشند که با اهل باطل برخورد انسانی و خوبی داشته باشند. آری هدف اصلی ارسال انبیا و انزال کتب، چیزی غیر از هدایت گمراهان نیست و این مهم با اخلاق زیبا، بسیار بهتر عملی می گردد.

ناگفته نماند که ممکن است عده‌ای این فرمایش فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل بر جواز تعطیل امر به معروف و نهی از منکر یا به عبارتی «مداهنه» کنند. اما بین «مجامله» و «مداهنه» فرق بسیار است؛ مجامله که معنای آن گفته شد، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است و اما با لفظ «علیکم» مؤمنان را به پایبندی بر این دستور فراخوانده است آن هم مجامله با انسان‌های گمراه و اهل باطل، مؤمنان و برادران دینی که جای خود دارند. وقتی امام صادق علیه‌السلام ما را به مجامله با اهل باطل سفارش می کند، با مؤمنان و حتی مردم عادی به طریق اولی باید چنین رفتار کنیم و باید بیشتر از اهل باطل با آنها جانب مجامله – بلکه مؤاخات و خدمت و احسان – را نگاه داریم.

آنچه در فرمایش امام اهمیت بیشتری دارد، این است که سفارش آن حضرت درباره‌ی انسانهای بد و ملحد و مشرک و کافر است، که مذهب باطل دارند و چیزی به نام اخلاق پسندیده و مجامله نمی‌شناسند تا به آن پایبند باشند. آنها در مقابل این اخلاق نیک برخورد درستی نخواهند داشت، و مسلما در ابتدای کار مهربانی و اخلاق نیکو یک طرفه است. این دیگر از باب «هل جزآء الاحسان الا الاحسان [۲] ؛ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» نمی‌باشد، بلکه از باب «و یدرءون بالحسنهٔ السیئهٔ [۳] ؛ و بدی را با نیکی می‌زدایند» می‌باشد. کافر بدی می کند، اما مؤمن جواب نیکو می‌دهد. این زیبائی، ناشی از ذات زیبای اسلام است. ولی «مداهنه» از دهن و به معنای نرمش به خرج دادن است. آن گاه که در بدن انسان، زخمی پدید آید آن را روغن مالی می کنند. همچنین به کسی که لباس حق را بر تن باطل کند می گویند: تدهین و مداهنه کرد. «مداهنهٔ أهل الباطل» یعنی کارهای اهل باطل را توجیه کردن، که کار بسیار مذموم و منفوری است. در روایت آمده است:

«خدای متعال به حضرت شعیب علیه‌السلام وحی کرد: صد هزار نفر از امت تو را نابود می کنم که چهل هزار نفر از آنها از اشرارند. عرض کرد: پروردگارا، چهل هزار نفر گناه کارند، چرا شصت هزار نفر دیگر بمیرند؟ خدای متعال فرمود: زیرا آنان عمل گناهکاران را توجیه می کنند». [۴] .

این شصت هزار نفر گناهکار نبودند، اما در مقابل گناه آن چهل هزار نفر ساکت ماندند و کارهایشان را توجیه می کردند. مثلا می گفتند فلانی که گناه می کند جوان است، گرفتار است، مریض است و از این قبیل توجیهات....

در قرآن کریم نیز به تدهین اشاره شده است: «ودوا لو تدهن فیدهنون [۵] ؛ [ای رسول خدا، گناهکاران] دوست دارند در مقابل گناه آنها نرمش به خرج دهی تا آنها نیز نرمش به خرج دهند». اما آن جا که قادر متعال خطاب به رسول خود می‌فرماید: «فبما رحمهٔ من الله لنت لهم [۶] ؛ پس به برکت رحمت الهی با آنان نرم‌خو و پر مهر شدی»؛ «لنت» دیگر «تدهین» نیست، بلکه مجامله است و مراد از «لهم» در این جا مؤمنان نیست، بلکه منافقان و کافران است. خدای متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: به سبب رحمت خداست که شما با اینها به نرمی رفتار می کنید. اینها بد بودند و بدی می کردند، اما شما با آنها رفتار

نیکو داشتید؛ آنها نیت بد داشتند، اما شما نیت نیکو داشتید؛ آنها به شما نفرین می‌کردند، اما شما برایشان دعا می‌کردید. آری، نهایت مجامله و نیکی در حق گمراهان آن جا متبلور می‌شود که رسول خدا در حق قومی که او را سنگ می‌زنند و به او اهانت می‌کنند، طلب هدایت می‌کند و می‌فرماید: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [۷]؛ خدایا قوم مرا هدایت کن چرا که آنها نادانند».

«لا یعلمون» به این معنا نیست که معذورند؛ به عبارت دیگر این «لا یعلمون» در گفتار حضرت از باب «رفع ما لا یعلمون [۸] «نیست؛ بلکه به معنای «موزور» و از باب وزر است. یعنی خدایا، قوم مرا نجات ده تا در بدی نمانند.

بسیاری هم، با همین برخورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اصلاح شدند و ایمان آوردند. اهل باطل نباید تا آخر عمر در باطل بمانند. باید هدایت شوند و بهترین راه برای هدایت آنان برخورد خوب مؤمنان و اهل اصلاح با آنان است. آن هم نه یک بار و دو بار، بلکه دهها بار.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] رحمن، آیه‌ی ۶۰.

[۳] رعد، آیه ۲۲.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۶: «عن أبی‌جعفر علیه‌السلام (فی حدیث) قال: أوحی الله الی شعیب النبی علیه‌السلام انی معذب من قومک مأة الف، اربعین ألفا من شرارهم و ستین ألفا من خیارهم، فقال علیه‌السلام: یا رب، هؤلاء الأشرار، فما بال الأخیار؟ فأوحی الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی.».

[۵] قلم، آیه ۹.

[۶] آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۷] بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

[۸] وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

خدمت به خلق و آخرت

در روایات متعددی آمده است که: اگر کسی را یافتید که نیاز عالم آخرت شما را با خود به آن جا ببرد و در آن جا به شما باز گرداند فورا احتیاج او را برآورده کنید. زاد و توشه و نیاز آخرت چیزی جز خوش اخلاقی، صدقه دادن، خیرات کردن، منبر رفتن، تدریس کردن، هدیه دادن، خدمت به خلق و برآوردن حاجت دیگران نیست. پول در دنیا خیلی کارها می‌کند، و برای پول‌دارها نوعی خوشی است؛ چرا که به هنگام گرفتاری و احتیاج، دیگر لازم نیست به این و آن رو بیندازند و پول قرض کنند. پس پول داشتن در دنیا یک امتیاز است. عقل این مطلب را قبول دارد و کاملا منطقی است. اما باید به نفس قبولاند که وقتی کار خیری برای دیگران انجام می‌شود، در واقع مانند آن است که فاعل آن خیر برای خودش پول جمع می‌کند و بودجه آخرت خود را تأمین می‌کند، پس اگر در دنیا گره از کار کسی گشود و مشکلی را حل کرد، در آخرت صدها گره از کارهایش باز می‌شود. این است معنای احسان به خویشتن، نه این که انسان خوب بخورد، یا راحت بخوابد. از دنیا و پول فقط آنچه صرف آخرت و خدمت به خلق خدا می‌شود ارزش دارد و بقیه‌اش ضرر است.

در کتاب‌های قدیمی آمده است که شخصی با سوزاندن اسکناس آب سماوری را جوش می‌آورد. این کار، کار جاهلانه و بی‌ارزشی است که حکایت از بی‌عقلی شخص دارد؛ چرا که با آن پول‌هایی که سوزانده دو استکان چای نصیبش شده است و حال

آن که می‌توانست با مقدار انـدکی از آن پول‌ها میلیون‌ها استکان چای بنوشـد. عمری که، صـرف خوش گذرانی می‌شود حکایت همان اسـکناس‌هایی است که برای به جوش آمدن سـماور مصـرف می‌شود. از تمام عمر فقط لحظاتی ارزش دارد که صـرف تأمین آخرت گردد و بـا آن مایحتـاج جهان دیگر فراهم شود و بقیه‌اش تباه کردن سـرمایه گران‌بهای عمر و جوانی است. تلف کردن عمر هیچ فرقی با سوزاندن اسکناس نمی‌کند، بلکه ضرر تلف شدن عمر بیشتر است، چرا که با سرمایه‌ی عمر می‌توان آخرت را آباد کرد و صـرف عمر در عیاشـی و خوش گذرانی نابود کردن پربهاترین سـرمایه در راه‌های بی‌ارزش است. کسی که سرمایه عمر و جوانی خود را بر باد می‌دهد از کسی که پول خود را هیزم سماور می‌کند به مراتب بی‌خردتر است.

«و أحســنوا الی أنفسـکم مـا اسـتطعتم» اسـتطاعت یعنی توانسـتن، یـک شـرط عقلی اسـت، نـه شـرعی. فرض کنیـم شخصـی یکی از نزدیکانش مریض شده و پولی برای مداوای او نداشـته باشد. آن شخص می‌توانسته پولی از کسی قرض کند و مریض خود را نجات دهـد، امـا این کـار را نکرده و بیمـار او در گذشـته است. اگر از او بپرسـند: آیـا نمی‌توانستی پول قرض کنی و با آن مریض خود را مـداوا نمایی؟ در جواب خواهد گفت: چرا می‌توانسـتم. این معنای اسـتطاعت است. کسـی که برای امرار معاش خود کاسبی می‌کند اگر یک روز اصـلا کاسبی نکنـد و به خانه بیایـد، به اهل و عیال خود بگویـد: من امروز کاسبی نکرده‌ام، در نتیجه شـما هم غـذایی برای خوردن ندارید، آیا این جمله پذیرفتنی است؟ آیا عقلای عالم چنین سخنی را قبول خواهند کرد؟

معصومین علیهم‌السلام از ما خواسته‌اند با استطاعتی که داریم آخرت خویش را آباد کنیم.

خداشناس ترین مردم

خداشناسـی علا‌یمی دارد؛ روحیه آدم خداشـناس قوی است. اسـتقامت او در پیشامـدها بسـیار است. بی‌تابی، کم حوصـلگی و خود باختن در قاموس زندگی آدم مؤمن نیست.

شخص باایمان متکی به خدا، و روح او تسـلیم خواسته‌ها و اوامر پروردگار است. از همه‌ی حوادث، اعم از شیرین و تلخ، با چهره‌ای گشاده استقبال می کند و در حالی که اعتماد به فضل الهی دارد، با سرپنجه‌ی صبر و تدبیر گره از کار بسته‌ی خویش می‌گشاید.

ان اعلم الناس بالله ارضاهم بقضآءالله عزوجل. [۱] .

خداشناس‌ترین مردم کسی است که به قضا و خواست خداوند عزیز و بزرگ، خوشنودتر از همه باشد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۰.

خوشبختی

گاهی بدون آنکه شخصـی اختیاری از خود داشته باشد در اثر نیت خیر، خوشبختی به او روی می‌آورد و علایم آن آشکار می‌شود.

اکنون گوش فرا دارید و نشانه‌های آن را بشنوید:

ثلاثهٔ من السعادهٔ: الزوجهٔ المواتیهٔ، و الاولاد البآرون و الرجل یرزق معیشته فی بلده یغدو الی اهله و یروح. [۱] .

سه چیز از سـعادت است: زن مطیع، فرزنـدان نیک و فرمانبردار و فراهم شـدن هزینه‌ی زندگی شـخص در شـهر خودش که بامداد و شام نزد خانواده‌ی خود باشد.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۰، ص ۵۸.

خطابیه

و اما خطابیه: پیروان ابی الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدع می‌باشند که بعد از کشته شدن ابی الخطاب داخل فرقه ای شدند که معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بودند و آنها اهل غلو بودند و به فرقه‌هایی تقسیم گردیدند و قرامطه نیز از آنان هستند. [۱] ابی الخطاب قبلا از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بود و هنگامی که آن حضرت دانست و او بر آن حضرت دروغ می‌بندد او را طرد نمود و از او بیزاری جست و او را لعنت نمود. سپس ابی الخطاب برای خود ادعای پیامبری و برای امام صادق علیه‌السلام ادعای خدایی نمود و گفت: من پیامبری هستم که از ناحیه‌ی خدای خود جعفر بن محمد مبعوث شده ام. بعد از آن از ناحیه‌ی او و یاران او بدعت‌هایی ظاهر گردید.

او اهل هواپرستی و خوشگذرانی شد تا هنگامی که خبر او و همراهان او در کوفه به عامل منصور - عیسی بن موسی - رسید و آنها هفتاد نفر بودند که در مسجد کوفه جمع شده بودند. پس عیسی بن موسی با آنان جنگ نمود و همه‌ی آنان را کشت جز یک نفر که مجروح بود و جزء کشته‌ها شمرده شده بود و نجات یافت و ابی الخطاب دستگیر شد و عیسی بن موسی او را در کنار فرات به قتل رساند و با عده ای از اصحاب و یارانش آنان را به دار آویخت و سپس دستور داد آنان را آتش زدند و سرهایشان را نزد منصور فرستاد و منصور سرهای آنان را سه روز در دروازه‌ی بغداد به دار آویخت و سپس آتش زد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] فرق الشیعه، صص ۷۶ -۶۷.

[۲] فرق الشیعه، ص ۶۹.

خوارج

خوارج روز صفین به خدعه عمرو ابن‌عاص ظهور یافتند - پیدایش این فرقه در اثر مکر و حیله عمروعاص در واقعه حکمین بود که چون لشکر معاویه شکست خورد و هنوز مالک اشتر داشت پیشروی می‌کرد آنها را متواری می‌ساخت آمدند با حیله قرآن‌ها را سر نیزه کردند واقعه حکمین را به وجود آوردند و در آن حیله به کار بردند و عمروعاص معاویه را نصب نمود و موجب پدید آمدن عقایدی گردید که از آن جمله خوارج است این طایفه گفتند قرآن ما را کفایت می‌کند و ما مردم را به قرآن دعوت می‌کنیم در هر حال آتش جنگ را به فرمان فرونشانیدند تا علی بن ابیطالب که حاضر به این حکم نشد با هو و جنجال کناره گرفتند در نتیجه عده‌ای گفتند علی از دین خارج شد که راضی به حکمین گردید و جنگ نهروان را ایجاد کردند در آنجا هم آنها شکست خوردند ناچار به خدعه و مکر علی را کشتند تا از دست این مرد آسمانی فراغت یابند و بر مردم سلطنت نمایند.

خوارج همان مارقین هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر آنها را داده بود که سیحاربهم و یظفربهم خوارج عثمان و علی را تکفیر نمودند [۱] و گفتند توبه کن و آنها چند شعبه شدند که غلات از آنها منشعب گردیدند - تناسخیین - حلولیین - ملحدین - شبه الحاد و غیره از این فرقه منشعب شدند که برای بسط اطلاع به کتب فریقین مراجعه نمایند.

پی نوشت ها:

[۱] الفرق بین الفرق ص ۵۵.

خدا می‌تواند جهانرا در یک تخم مرغ بگنجاند؟

عبدالله الدیصانی از هشام پرسید: تو پروردگار داری؟

گفت: آری.

گفت: او توانا و قادر است؟

گفت: آری هم قادر است و هم قاهر؟

گفت: آیا می‌تواند تمام جهان را در یک تخم مرغ قرار دهد که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک شود؟

هشام گفت: مهلتم بده.

دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم... و بیرون رفت.

هشام سوار [مرکب] شد، و به خدمت امام صادق - علیه‌السلام - رسید و اجازه خواست، حضرت به او اجازه داد.

هشام عرض کرد: یابن رسول الله؛ عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که تکیه گاه آن فقط خدا و شما هستید.

امام فرمود: چه سؤالی کرده؟

گفت: چنین و چنان پرسیده.

حضرت فرمود: ای هشام، چند حس داری؟

گفت: پنج حس.

فرمود: کدام یک کوچکتر است؟

گفت: باصره (چشم).

فرمود: اندازه‌ی بیننده (مردمک) چه قدر است؟

گفت: به اندازه‌ی یک عدس یا کوچکتر از آن

فرمود: ای هشام، به پیش رو، و به بالای سرت بنگر، و به من بگو چه می‌بینی؟

گفت: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها را می‌بینم.

امام فرمود: آنکه توانست آنچه را که تو می‌بینی در یک عدس یا کوچکتر از آن بگنجاند، می‌تواند جهان را در یک تخم مرغ بگنجاند بی‌آنکه جهان کوچک و تخم‌مرغ بزرگ شود.

هشام خود را به طرف حضرت انداخت و دست و سر و پای حضرت را بوسید، و عرض کرد: مرا بس است ای پسر پیغمبر، و به منزلش بازگشت.

فردا صبح دیصانی بر او وارد شد، به هشام گفت: ای هشام، من برای سلام آمده ام، ونیامدم تا جواب را طلب کنم.

هشام به او گفت: اگر آمده‌ای تا جواب را طلب کنی این جواب و پاسخ تو. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۰۲ ح ۴.

خدا چگونه می‌شنود و می‌بیند؟

بعد از سؤال مذکور: زندیق پرسید: می گوئید خدا شنوا و بیناست؟

فرمود: او شنوا و بینا است، شنواست بدون عضو (گوش)، بینا است بدون ابزار (چشم)، بلکه به نفس خود می‌شنود و به نفس خود می‌بیند.

اینکه می گوئیم: شنواست، و به نفس خود می‌شنود، بیناست و به نفس خود می‌بیند، معنیش این نیست که او چیزی است و نفس چیزی دیگر، بلکه خواستم آنچه در دل دارم به لفظ آورم، چون از من پرسیده‌ای می‌خواهم به تو سؤال کننده بفهمانم (لذا باید با الفاظی که تو با آنها مأنوسی مقصود خود را ادا کنم).

حقیقت این است که می گویم: او با تمام ذاتش می‌شنود و معنی تمام این نیست که او را بعضی باشد، بلکه خواستم به تو بفهمانم ومقصودم را به لفظ آورم، و برگشت سخنم این است که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است بی آنکه ذات و صفت او اختلاف کثرت پیدا کنند . [۱] .

سؤال کننده پرسید: پس خدا چه باشد؟

امام فرمود: او رب (پروردگار) است، او معبود است، او الله است، اینکه می گوئیم «الله» است نظرم اثبات حروف الف، لام، هاء، راء، باء نیست، بلکه برگشت به معنائی و چیزی است که خالق همه چیز است، و سازنده‌ی آنها، و مصداق این حروف همان معنائی است که الله، رحمن، رحیم، عزیز و اسماء دیگرش نامیده می‌شود و او است معبود بزرگ و والا. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۵۱.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۸۴.

خداوند برای مؤمن چه چیزی را ضمانت کرد؟

مفضل گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: خداوند متعال برای مؤمن ضمانتی را ضمانت کرده است.

گفتم: آن ضمانت چیست؟

حضرت فرمودند: برای او ضمانت کرده است اگر به ربوبیت خدا، و رسالت و نبوت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و امامت علی - علیه‌السلام - اقرار کند، و آنچه بر او واجب شده است ادا کند، او را در جوار خود سکونت دهد.

گفتم: به خدا قسم؛ این کرامتی است که کرامت بشر به آن شباهت ندارد (یعنی این تکریمی است که به تکریم بشری هرگز شباهت ندارد).

سپس حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمودند: اندک عمل کنید، بسیار بهره‌مند شوید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الأعمال: ص ۱۵، بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۱۴۶ ح ۲.

خدا انسانها را برای رحمت آفرید یا عذاب؟

زندیق گفت: آیا خلق برای رحمت آفریده شدند یا برای عذاب؟

حضرت فرمودند: خدا آنان را برای رحمت آفرید و پیش از آنکه آنها را بیافریند می‌دانست که عده‌ای از آنها به سبب اعمال بد و انکارشان جهنمی خواهند شد.

زندیق گفت: آنهائی که انکار کردند و مستوجب عقوبت شدند، عذاب می‌کند، ولی چرا آنهائی که موحد هستند و او را شناختند عذاب می‌کند؟

حضرت فرمودند: منکر الوهیت را با عذاب ابدی عذاب می‌کند، ولی مقرّ به الوهیت را به خاطر معصیت (به اندازه‌ی معصیتش) عذاب می‌کند سپس او را از جهنم خارج می‌سازد، و پروردگارت هرگز کسی را ظلم نمی‌کند. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۲. کلمه «واصب» به چه معنی است؟

سوره‌ی نحل آیه‌ی ۵۲

سماعه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: «واصب» در آیه «و دین خالص (نیز) همواره از آن او می‌باشد) به چه معنی است؟

حضرت فرمودند: یعنی واجب. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۶۲، بحارالأنوار: ج ۹۰ ص ۱۴۴ ح ۹. چه دینی را خدا بر مردم واجب کرده؟

علی بن ابوحمزه گوید: شنیدم ابوبصیر از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید: به من خبر ده از دینی که خدای عزوجل بر بندگان واجب فرموده، و بندگان را ندانستن آن روا نباشد، و جز آن از ایشان پذیرفته نیست؛ کدام است؟

فرمود: دوباره بگو، گفت.

حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه معبودی نیست جز خدا، و محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - رسول خدا است، و گزاردن نماز، و دادن زکاة، و حج خانه‌ی خدا برای هر که بدان راه استطاعت و توانائی داشته باشد، و روزه‌ی ماه رمضان....

سپس اندکی سکوت نمود و باز فرمود: و ولایت - دو بار -.

آنگاه فرمود: این است آنچه را خدا بر بندگان واجب ساخته و پروردگار در روز قیامت از بندگانش نخواهد پرسید که چرا از آنچه بر شما واجب ساختم زیادتر انجام دادید، ولی هر کس زیادتر آورد خدا هم پاداش او را زیاد می‌کند، همانا رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سنتهائی نیکو و آراسته وضع فرموده که سزاوار است مردم به آنها عمل کنند. [۱] . پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۵ ح ۱۱. استباق به ایمان

راوی می‌گوید: عرض کردم: از آنچه خداوند مؤمنین را بر استباق بر ایمان خبر داده؛ آگاهم ساز.

حضرت فرمودند: خداوند فرموده: (سابقوا إلی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الأرض أعدت للذین آمنوا بالله و رسله). [۱] .

«به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه‌ی آن مانند پهنه‌ی آسمان و زمین است، و برای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند؛ آماده شده است».

و فرمود: (السابقون السابقون - أولئك المقربون) [۲] «و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند، آنها مقربانند»!

و فرمود: (و السابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه).[۳] «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیك از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند».

پس با مهاجران نخستین شروع کرد چرا که درجه‌ی سبقت آنها مقدم بود سپس گروه دوم انصار را آورد و سپس گروه سوم تابعین با احسان یاد نمود، پس هر گروهی به اندازه‌ی درجات و منازلش پیش خودش قرار داد.

سپس خدای عزوجل آنچه بعضی از دوستان و اولیاءاش نسبت به بعضی دیگر برتری داده ذکر کرده است.

پس فرمود: (و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض) [۴] «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او

سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد...» تا آخر آیه.

وفرمود: (تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات) [۵] «ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.»

و فرمود: (أنظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للآخرة أکبر درجات و أکبر تفضیلا) [۶] «ببین چگونه بعضی را (در دنیا به خاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم؛ و درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است!»

و فرمود: (هم درجات عند الله) [۷] «هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛»

و فرمود: (و یؤت کل ذی فضل فضله) [۸] «و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد!»

و فرمود: (الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجة عند الله) [۹] «آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است».

و فرمود: (و فضل الله المجاهدین علی القاعدین أجرا عظیما - درجات منه و مغفرة و رحمة). [۱۰] «و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است. درجات (مهمی) از ناحیه‌ی خداوند، وآمرزش و رحمت (نصیب آنان می‌گردد)»؛

و فرمود: (لا یستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجة من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا) [۱۱] «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها مقامشان بلندتر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند؛»

و فرمود: (یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات). [۱۲] «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد؛»

و فرمود: (ذلک بأنهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب... إلی قوله: ان الله لا یضیع أجر المحسنین). [۱۳] «این به خاطر آن است که هیچ تشنگی و خستگی، و... به آنها نمی‌رسد» تا آنجا که می‌فرماید: «زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند»!

و فرمود: (و ما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند الله). [۱۴] «و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می‌فرستید نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت».

و فرمود: (فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره - و من یعمل مثقال ذرة شرا یره). [۱۵] «پس هر کس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند! و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!»

پس این توضیح و بیان درجات و منازل ایمان در نزد خدای جلیل و عزیز است. [۱۶] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۱.

[۲] سوره‌ی واقعه آیه‌ی ۱۰ و ۱۱.

[۳] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۰.

[۴] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۵۵.

[۵] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۳.

[۶] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۲۱.

[۷] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۶۳.

[۸] سوره‌ی هود آیه‌ی ۳.

[۹] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۰.

[۱۰] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۵ و ۹۶.

[۱۱] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۱۰.

[۱۲] سوره‌ی مجادله آیه‌ی ۱۱.

[۱۳] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۲۰.

[۱۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۱۰ و سوره‌ی مزمل آیه‌ی ۲۰.

[۱۵] سوره‌ی زلزال آیه‌ی ۷ و ۸.

[۱۶] اصول کافی: ج ۲ ص ۴۰، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۳۰۸ ح ۹.

خدا اطاعت شخصی را واجب می‌کند؟

حماد صائغ گوید: شنیدم مفضل بن عمر از امام صادق - علیه‌السلام - می‌پرسد: آیا ممکن است خداوند اطاعت از شخصی را واجب کند ولی از دادن اخبار آسمان به او دریغ کند؟

حضرت فرمود: خدا بالاتر و والاتر و گرامی‌تر است و مهربانتر است به بندگان خود اینکه اطاعت از شخصی را بر بندگان خود واجب کند، ولی او را از خبر آسمان - صبح و شام - محروم سازد.

سپس موسی بن جعفر - علیه‌السلام - وارد شد حضرت صادق - علیه‌السلام - به او فرمودند: دوست داری به صاحب کتاب علی - علیه‌السلام - نگاه کنی؟

مفضل گفت: بالاتر از آن چه، چیزی می‌تواند مرا خوشحال کند؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: این همان صاحب کتاب علی - علیه‌السلام - است، کتاب مکنون و مستوری که خداوند عزوجل درباره‌ی آن فرمود: (لا یمسه الا المطهرون) [۱].

- توضیح: ظاهرا مقصود از «کتاب علی - علیه‌السلام -» همان علوم گسترده‌ای است که خداوند توسط پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنها را بر امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - آموخت.

۲- مفضل (بن عمر) از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید: آیا ممکن است خدا اطاعت شخصی را بر بندگانش واجب سازد و مع ذلک خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟

فرمود: نه، خدا بزرگوارتر، و مهربانتر، و مشفق تر از آن است که اطاعت شخصی را بر بندگانش واجب کند و مع ذلک خبر آسمان را - در هر صبح و شام - از او پوشیده نگاه دارد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] غیبة النعمانی، ص ۱۷۸، بحارالأنوار: ج ۴۸ ص ۲۳ ح ۳۴.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۹ ح ۳.

خانه هائی که خدا اذن داده تا رفیع باشند کدامند؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی و تفسیر این آیه: (فی بیوت أذن الله أن ترفع) [۱] «(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)» سؤال کردم.

حضرت فرمود: آنها خانه‌های پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نور آیه‌ی ۳۶.

[۲] روضهٔ الکافی: ۳۳۱، بحارالأنوار: ج ۲۳۳ ص ۳۳۲ ح ۱۸.

خب چیست؟

هشام بن سالم گوید: امام صادق – علیه‌السلام – فرمود: خداوند به چیزی محبوبتر نزد او مانند خب عبادت نشد.

پرسیدم: خب چیست؟

حضرت فرمود: تقیه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۱۶۲، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۳۹۶ ح ۱۷.

خداوند اولیایش را مخصوص مصائب کرده است

علی بن رئاب گوید: از حضرت صادق – علیه‌السلام – پرسیدم از تفسیر این آیه که خدا می‌فرماید: (و ما أصابکم من مصیبهٔ فبما کسبت أیدیکم) [۱] «آنچه به شما از مصیبتها رسد برای آن چیزی است که خودتان کرده‌اید» بفرمائید آنچه به علی – علیه‌السلام – و اهل بیت گرامیش – صلوات الله علیهم – رسید آیا به خاطر کاری بود که آنها کرده بودند، با اینکه آنان خاندان عصمت و طهارت بودند؟

حضرت فرمود: همانا رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – در هر روز وشبی – بدون گناه – صد بار استغفار و طلب آمرزش از خداوند می‌نمود، و به سوی او توبه می کرد، همانا خداوند دوستان خود را به مصیبتها و پیش‌آمدها گرفتار می کند تا بدان واسطه بدون گناه به آنها پاداش و اجر ثواب دهد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شوری آیه‌ی ۳۰.

[۲] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۸۶ ح ۲.

خداوند چه مقصودی از آیه تطهیر اراده فرمود؟

علی بن حسان از عموی خود عبدالرحمان بن کثیر نقل می کند که گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مراد خداوند عزوجل از این فرموده: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا)؟ [۱] «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد» چیست؟

حضرت فرمود: این آیه درباره‌ی پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه – علیهم‌السلام – نازل شد و هنگامی که رسول خدا در گذشت امیرالمؤمنین بود، و سپس حسن سپس حسین – علیهم‌السلام – بودند. سپس این آیه: (و

أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) [۲] «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند» تأویل و معنی شد، و لذا علی بن الحسین – علیه‌السلام – امام بود، سپس این آیه در فرزندان ایشان که ائمه و اوصیا بودند جریان پیدا کرد، پس طاعت آنان طاعت خدا است، و معصیت آنان معصیت خدای عزوجل است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳.

[۲] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۶.

[۳] علل الشرایع: ۷۹، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۵ ح ۱۵.

خوردن پیاز و تره جایز است؟

محمد بن سنان گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی خوردن پیاز و تره سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد خوردن آن، چه پخته و چه نپخته، ولی هرگاه کسی چیزی از اشیاء بودار را خورد به مسجد نرود، تا اینکه همنشینان خود را با بوی آن آزار ندهد. [۱] .

از امام صادق – علیه‌السلام – در مورد خوردن پیاز و سیر و تره پخته یا نپخته سؤال شد؟

حضرت فرمود: خوردن این چیزها اشکالی ندارد (حتی اگر نپخته خورده شود) ولی هر کسی آن را نپخته خورد وارد مسجد نشود، تا دیگران را با بوی آن آزار ندهد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۲۰۷.

[۲] دعائم الاسلام: ج ۲ ص ۱۱۲.

خنده از کجا نشأت می‌گیرد؟

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – هنگامی که در سن کودکی و

نزد پدر بزرگوارش بود سؤال کردم: ای فرزند رسول خدا؛ منشأ خنده چیست؟

حضرت فرمود: ای محمد؛ عقل از قلب، و اندوه از اسپرز، و نفس از شش، و خنده از طحال نشأت می گیرد.

من برخاستم و سر مقدسش را بوسیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۸ ص ۳۰۵ ح ۱۲.

خواب بعد از طلوع فجر

(راوی گوید:) از حضرت سؤال کردم: آیا خواب بعد از طلوع فجر خوب است؟

حضرت فرمود: خیر، تا وقتی که آفتاب طلوع کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۶۵.

خوردن پیه کدام حیوان بیماری را دفع می‌کند؟

زراره گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: فدایت شوم؛ آن کدام پیه است که خوردنش بیماری را از بدن بیرون می‌کند؟

حضرت فرمود: پیه گاو است، ای زراره؛ هیچ کس قبل از تو از من چنین سؤالی را نکرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۴۶۵، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۶۶ ح ۴۰.

خوردن و آشامیدن با دست چپ جایز است؟

سماعه گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم مردی است که با دست چپ می‌خورد و می‌آشامد، آیا این عمل جایز است؟

حضرت فرمود: با دست چپ نخورد و نیاشامد و به وسیله‌ی آن چیزی را به کسی ندهد. [۱] .

– توضیح: شاید قسمت آخر از این جهت است که این عمل نوعی اسائه‌ی ادب نسبت به طرف مقابل تلقی شود.

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۴۵۵، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۳۸۷ ح ۱۳.

خضاب موی سر و محاسن سنت است؟

حفص بن اعور گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: نظر شما در رنگ زدن (و خضاب) موی سر و محاسن چیست؟

حضرت فرمود: این کار از سنت است.

عرض کردم: ولی امیرمؤمنان – علیه‌السلام – خضاب ننمود.

حضرت فرمود: کلام رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – که فرمود: «یا علی؛ محاسن تو با خون سرت خضاب (رنگین) خواهد شد». امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – را از خضاب نمودن مانع شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۱۰۳ ح ۱۰.

خویشاوند مخالف بر من حقی دارد؟

جهم بن حمید گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: من خویشاوندی دارم که هم مذهب من نیست (شیعه نیست) آیا به

گردن من حقی دارند؟

حضرت فرمود: بله، حق خویشاوندی، که چیزی آن را قطع نمی‌کند. و هرگاه آنها هم مذهب تو باشند دو حق دارند: حق خویشاوندی، و حق اسلام. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۱۵۷، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۱۳۱ ح ۹۷.

خیرالدین الزرکلی

مؤلف «الأعلام» قاموس تراجم (معاصر) می‌نویسد:

«جعفر الصادق أبوعبدالله جعفر بن محمد الباقر بن زین‌العابدین بن الحسین السبط الهاشمی القرشی، سادس الائمة الإثنی عشر عند الإمامی:. کان من أجل التابعین و له منزلة رفیعة فی العلم أخذ عنه جماعة منهم: أبوحنیفة؛ مالك و جابر بن حیان و لقب بالصادق لأنه لم یعرف عنه الکذب قط، له اخبار مع الخلفاء من بنی‌العباس و کان جرئیا علیهم صداعا فی الحق و صنف تلمیذه جابر بن حیان کتابا فی ألف ورقة یتضمن (رسائل الإمام جعفر الصادق) و هی خمس مأة رسالة مولده و وفاته بالمدینة» [۱] .

«جعفر صادق ابوعبدالله فرزند محمد باقر فرزند زین‌العابدین فرزند حسین سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله هاشمی و قرشی، ششمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد امامیه است. او از بزرگان تابعین بود و مقام بلندی در علم داشت جماعتی از او علم آموخته‌اند که از جمله‌ی آنها: ابوحنیفه، مالك، جابر بن حیان و... ملقب به «صادق» است برای این که هرگز دروغی از او شنیده نشد. او را خلفای بنی‌عباس داستانهائی است و نسبت به آنها جری بود حق را آشکارا می‌گفت. شاگردش جابر بن حیان کتابی در هزار ورقه تألیف کرد که متضمن رسائل امام جعفر صادق بود و آنها پانصد رساله بودند، تولد و وفات او مدینه بود».

پی نوشت ها:

[۱] الأعلام، ج ۲، ص ۱۲۶.

خشونت منصور دوانیقی بر امام صادق

روزی منصور (خلیفه‌ی عباسی) به وزیرش ربیع گفت: هم اکنون جعفر بن محمد علیهماالسلام را این جا حاضر کن! ربیع، فرمان منصور را اجرا کرد و حضرت صادق علیه‌السلام را احضار ساخت. منصور با کمال خشم و تندی به آن حضرت رو کرد و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشی می‌کنی...؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن کس که چنین خبری به تو داده، دروغگو است...!

ربیع می‌گوید: جعفر بن محمد علیهماالسلام را هنگام ورود دیدم که لب‌هایش حرکت می‌کند. وقتی کنار منصور نشست، لب‌هایش همچنان حرکت می‌کرد و لحظه لحظه از خشم منصور کم‌تر می‌شد. پس از آن که جعفر بن محمد علیهماالسلام از نزد منصور رفت، پشت سر ایشان رفته، به او عرض کردم: زمانی که شما وارد بر منصور شدید، منصور بر شما بسیار خشمگین شد، ولی وقتی که نزد او آمدید لب‌های شما حرکت کرد و متعاقبا خشم او نیز کاسته شد. شما لب‌هاتان را به چه چیز حرکت می‌دادید؟!

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: لب‌هایم را به دعای جدم حسین بن علی علیهماالسلام حرکت می‌دادم. ربیع می‌گوید: از جعفر بن محمد علیهماالسلام التماس دعا کردم تا آن دعا را بازگوید. در جواب خواسته‌ام فرمود: آن دعا این است: «یا عدتی عند شدتی و یا

غوثی عنـد کربتی احرسـنی بعینـک التی لا تنام و اکفنی برکنک الـذی لا یرام؛ ای نیروبخش من! هنگام دشواری‌هایم و ای پناه من! هنگام اندوهم، با چشمت که نخوابد، حفظم نما، و مرا در سایه‌ی رکن استوار و خلل‌ناپذیر، قرار ده.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی.

خشونت منصور بر امام صادق

روزی منصور به وزیر دربارش «ربیع» گفت همین اکنون جعفر بن محمد (امام صادق علیه‌السلام) را در اینجا حاضر کن.
ربیع فرمان منصور را اجرا کرد، حضـرت صادق (ع) را احضار نمود، منصور با کمال خشم و تنـدی به آن حضـرت رو کرد و گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا در مورد سلطنت من اشکال‌تراشی می‌کنی؟...».
امام: آن کس که چنین خبری به تو داده دروغگو است...
ربیع می‌گوید: امام صادق (ع) را دیدم هنگام ورود لبهایش حرکت می‌کند، وقتی که کنار منصور نشـست، لبهایش حرکت می‌کرد و لحظه به لحظه از خشم منصور کمتر می‌شد، وقتی که امام صادق (ع) از نزد منصور رفت، پشت سر امام رفتم، و به او عرض کردم: وقتی که شـما وارد بر منصور شدید، منصور نسـبت به شما بسیار خشمگین بود، ولی وقتی که نزد او آمدی و لبهای تو حرکت کرد، خشم او کم شد، شما لبهایتان را به چه چیز حرکت می‌دادی؟
امام صادق (ع) فرمود: لبهایم را به دعای جدم امام حسین (ع) حرکت می‌دادم، و آن دعا این است:
یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی، احرسنی بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام.
:«ای نیروبخش من، هنگـام دشواری‌هـایم، و ای پنـاه من هنگـام انـدوهم، به چشـمت که نخوابـد مرا حفظ کن و مرا در سایه‌ی رکن استوار و خلل ناپذیرت قرار بده». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تلخیص از اعلام الوری ص ۲۷۰- ۲۷۱ - ترجمه ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۷۸.

خداوند به زنان مهربان است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
خداونـد تبـارک و تعـالی به زنان مهربانتر از مردان است، هیـچ مردی نیست که زنی از محارم خود را خوشـحال سازد، مگر این که خدای تعالی در روز قیامت او را شادمان گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۶ / ۶ / ۷، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۶۵۸.

خوش رفتاری با پدر و مادر

حضـرت امام جعفر صادق علیه‌السـلام درباره‌ی آیه (و به پـدر و مادر نیکی کنیـد)، (و بالوالـدین احسانا) فرمودنـد: نیکی کردن این

است که با آنان خوش‌رفتاری کنی و اجازه نـدهی که مجبور شونـد آنچه را نیاز دارنـد اظهار کننـد و از تو بخواهند، اگر چه بی‌نیاز باشند. (بلکه پیش از آن که مجبور به اظهار نیاز خود شوند آن را برطرف ساز) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۱۵۷ / ۱ همان، ۲۲۶۷۰.

خیرخواهی شخص حسود

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خیرخواهی و (ارشاد) از حسود محال است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۱۹۴ / ۹، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۱۷۵.

خداوند زیباست

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد و دوست دارد اثر نعمت را در بنده‌ی خود ببیند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۱ / ۴۳۸ / ۲، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۴۳۰.

د

دختران امام

امام صادق علیه‌السلام سه دختر داشت:

۱- ام فروه که همنام مادرش بود.

این ام فروه عروس زید بن علی بن الحسین بود.

۲- اسماء

۳- فاطمه

این دو بانو از نظر تاریخ شهرتی ندارند. همسران و فرزندان امام صادق

امام صادق علیه‌السلام ده فرزند داشت که از این تعداد سه نفر دختر و هفت نفر پسر بوده‌اند. فرزندان پسر آن بزرگوار عبارتند از:

۱. اسماعیل؛ ۲. عبدالله؛ ۳. موسی؛ ۴. اسحاق؛ ۵. محمد؛ ۶. عباس و ۷. علی.

اسـماعیل بزرگترین فرزنـد امام صادق علیه‌السـلام بود و قبل از فوتش گمان بر آن بود که به جای پـدر خواهد نشـست؛ ولی وی در سال صد و سی و پنج هجری رحلت کرد. امام علیه‌السلام او را بسیار دوست می‌داشت و به خاطرش سخت دلتنگ و محزون شد.

فرقه‌ی اسماعیلیه – که امروزه تحت رهبری آقاخان کریم اداره می‌شود – به امامت اسماعیل معتقدند و امام هفتم یعنی موسی بن جعفر علیه‌السلام را امام نمی‌دانند. جنازه‌ی اسماعیل را مردم مدینه از خانه‌ی امام علیه‌السلام تا قبرستان بقیع بر دوش حمل کردند.

دومین فرزند امام علیه‌السلام عبدالله افطح بود. افطح، لقب کسی است که سر بزرگ و پای پهنی داشته باشد. فرقه‌ی افطحیه مردمی هستند که به امامت عبدالله، پس از امام صادق علیه‌السلام، معتقدند.

مادر اسماعیل و عبدالله، فاطمه دختر حسین فرزند امام سجاد می‌باشد.

اسحاق مردی دانشمند و زاهد بود و به امامت برادر گرامیش موسی بن جعفر علیه‌السلام ایمان داشت. وی از جانب مادر با امام موسی علیه‌السلام برادر تنی بود. مادر این دو بزرگوار حمیده‌ی بربریه است.

محمد آن چنان زیبا بود که وی را به دیباج تشبیه کرده‌اند. او مردی شجاع و پارسا بود و در خلافت مأمون بر ضد حکومت وقت قیام کرد و در خراسان از دنیا رفت.

عباس به فضل و کرم معروف بود و علی بن جعفر که از علما و رجال حدیث است، مردی متقی و پرهیزکار بود. وی ملازمت برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام را اختیار کرد.

علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام بسیار حدیث روایت کرده است. علی بن جعفر پس از امام موسی علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام هم چنان زنده بود و امامت امام هادی علیه‌السلام را درک نمود.

فرزند هفتم امام صادق علیه‌السلام، امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌باشد که شرح زندگی او خواهد آمد و این چند فرزند پسر از مادران متعددی بودند.

دست‌های باران

تردیدی نداشتم؛ اما می‌خواستم دلم محکم‌تر شود؛ فقط همین! نمی‌دانستم از کجا شروع کنم. نزدیکش شدم. تپش قلبم، تمام وجودم را می‌لرزاند. سلام کردم؛ جواب داد. چشم‌هایم را بستم. احساس خوبی داشتم. باید حرفم را می‌زدم:

– در پی نشانه‌یی آمده‌ام! می‌دانید دلم...

لبخندی بر لب‌هایش نشست؛

– حرف دلت را بزن.

داشتم خودم را آماده می‌کردم. به خودم می‌گفتم «درد را باید گفت» ، اما چه قدر سخت بود؛

– به شما شک ندارم، ولی دلم....

صدایش آرامشم می‌داد؛

– آن کلیدی را که در آستینت پنهان کرده‌یی، بده!

همین برایم کافی بود؛ مگر من چه می‌خواستم؟ با وجود این، کلید را تقدیم کردم. ناگهان شیر درنده‌یی از دست‌هایش ظاهر شد. دیگر بار، صدای زیبایش در دلم طنین انداخت:

– بگیر آن را و نترس.

به دست‌های بارانی‌اش نگاهی کردم. تمام بدنم داغ شد. و در دست‌هایم فقط یک کلید بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۱۷؛ از زبان «ابوالصامت».

داوود رقی، طلاهای شمش و اعجاز امام

داوود رقی گوید: امام صادق مرا دید و فرمود: چه شده که رنگت را متغیر می‌بینم؟ گفتم: قرض کمرشکنی که دارم آن را تغییر داده و حال تصمیم گرفته‌ام به هند سفر کنم و پیش پدرم بروم. امام فرمود: هر وقت خواستی بروی برو. گفتم: از خطرهای دریا می‌توانم خلاص شوم و به وطن برگردم؟ امام فرمود: داوود! آن خدایی که در خشکی حافظ توست در دریا هم حافظ توست. داوود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی‌شد و میوه‌ها نمی‌رسید و درخت‌ها سبز نمی‌گشت. [۱] .

داوود گوید: من سوار کشتی شدم و سیر کردم تا به ساحل رسیدم؛ همان جایی که خدا خواسته بود کشتی آنجا رود. پس از صد و بیست روز از کشتی خارج شدم. روز جمعه بود و قبل از وقت نماز که آسمان را ابر گرفته بود. ناگاه نوری از کرانه‌ی آسمان تا روی زمین ظاهر شد و صدایی آهسته به گوشم رسید که: ای داوود رقی! زمان ادای دین تو است. سر بلند کن و متوجه خدا باش که سالم ماندی. گوید: سر بلند کردم و ندایی به من رسید که برو پشت آن تپه‌ی سرخ. چون به آنجا رفتم صفحه‌هایی از طلای سرخ یافتم که یک طرفش صاف و یک طرف دیگرش با این آیه مخلوط بود: «هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب» [۲] ؛ این عطای ماست. پس تو هم به هر که خواهی عطا کن یا برای خود نگاه دار و حسابی بر تو نیست.

داوود گوید: طلاها را برداشتم و در حالی که ارزش و قیمت آنها به شمار نمی‌آمد آنها را محفوظ به مدینه بردم. در مدینه خدمت امام صادق شرفیاب شدم. امام به من فرمود: داوود! عطای من به تو همان نوری بود که بر تو درخشید نه آن طلاها، ولکن آنها برای تو گوارا باد! عطایی است از پروردگار کریم. پس خدا را حمد و ثنا کن.

داوود گوید: از معتب خادم پرسیدم که حضرت در آن وقت که من از کشتی بیرون آمدم چه می‌کرد؟ گفت: آن وقت که تو می‌گویی به تدریس و حدیث خواندن بر یارانش از جمله خثیمه، حمران عبدالأعلی مشغول بود و آنچه تو می‌گویی و دیده بودی همان‌ها را برای آنان بیان می‌کرد و چون وقت نماز شد حضرت برخاست و با ایشان نماز گزارد.

داوود گفت: این را از آن جماعت نیز سؤال کردم و آنان نیز همین مطالب را برایم نقل کردند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در جملات زیارت جامعه‌ی کبیره نیز این مضمون آمده است.

[۲] جن / ۳۹.

[۳] منتهی الآمال، زندگانی امام صادق (ع).

دستور امام صادق برای زنده کردن مرده

می‌گویند: زنی نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: «پدرم وفات یافت.» و بسیار ناراحت و غمگین بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مرده باشد! اما تو برخیز و به خانه برو و غسل کن و دو رکعت نماز بجای بیاور. بعد از آن بگو: «یا من وهبت لی و لم یک شیئا جدد لی هبۀ. یعنی «ای کسی که به من عطا نمودی در حالی که هیچ چیزی نداشتم! دوباره عطایت را بر من تجدید کن.»

پس او را حرکت بده و به کسی هم چیزی نگو.

زن به خانه رفت و به فرموده‌ی امام صادق علیه‌السلام عمل کرد و در همان حال مرده به فرمان الهی زنده شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصهٔ الأخبار.

دیدار با امام باقر در بعد از شهادت آن حضرت

می گویند: روزی امام صادق علیه‌السلام به همراه فرزند بزرگوارش امام کاظم علیه‌السلام سواره به طرف عریض می‌رفتند. در اثنای راه، مردی پیدا شد که موی سر و ریش سفید شده بود. امام صادق علیه‌السلام پیاده شد و میان دو چشم و دستش را بوسید و گفت: فدای تو شوم.» و مشغول صحبت با او گردید.

بعد، آن پیر رفت و امام صادق علیه‌السلام سوار مرکب خویش گردید. امام کاظم علیه‌السلام از ایشان پرسید: «آنچه با این مرد انجام دادید نسبت به هیچ کسی نکرده‌اید!» امام صادق علیه‌السلام فرمود: «او پدرم امام محمد باقر علیه‌السلام بود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عین الحیات.

داخل شدن به تنور پر از آتش

مأمون رقی می گوید: «در خدمت آقایم حضرت صادق علیه‌السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست. سپس گفت: «ای فرزند رسول خدا! از برای شما رأفت و رحمت است، و شما اهل‌بیت علیهم‌السلام، امام هستید، حال چه چیز مانع است که شما به حق خود برسی در حالی که صد هزار شیعه داری که حاضر هستند که برایت شمشیر بزنند.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «بنشین ای خراسانی! خداوند حقت را مراعات کند؟» سپس حضرت رو به کنیزی کرد و فرمود: «تنور را گرم کن.»

پس آن کنیز تنور را گرم کرد که مانند آتش، سرخ شد و بالای آن سفید گردید. آنگاه فرمود: «ای خراسانی! برخیز و در تنور بنشین.»

مرد خراسانی عرض کرد: «ای آقای من!ای فرزند رسول خدا! مرا به آتش عذاب نکن و از من بگذر که خدا از تو بگذرد.»

حضرت فرمود: «از تو گذشتم.»

پس در این حال بودیم که هارون مکی وارد شد در حالی که نعلینش را با انگشت سبابه‌اش گرفته بود. حضرت به او فرمود: «نعلین را از دستت بینداز و در تنور بنشین.»

هارون کفش را از دست خود انداخت و در تنور پر از آتش نشست. سپس امام صادق علیه‌السلام به آن مرد خراسانی رو کرد و شروع کرد با او حدیث خراسان را گفتن مانند کسی که آن را مشاهده می کند. سپس فرمود: «برخیز ای خراسانی و به داخل تنور نظر کن.»

او برخاست و داخل تنور را نگاه کرد. دید که هارون صحیح و سالم، چهار زانو در داخل آتشهای تنور نشسته است، آنگاه از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «در خراسان چند نفر مثل این مرد وجود دارد؟»

او گفت: «به خدا قسم یک نفر هم نیست.»

حضرت فرمود: «ما خروج نمی کنیم در زمانی که نمی‌بینی، پنج نفر یاور ما باشند! ما خود به وقت خروج، داناتر هستیم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

دفع شیر درنده

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند تمام کارهای مسلمان را به خود او واگذار کرده و در اختیارش قرار داده است ولی به او اختیار نداده که خود را ذلیل و خوار کند.

ابوعبدالله بن لحی الکاهلی نقل می‌کند که: روزی امام جعفر علیه‌السلام فرمود: یابن الکاهلی، هرگاه شیری ببینی می‌دانی که چه بگویی؟ گفتم: نه یابن رسول‌الله. فرمود: هرگاه به شیر یا درنده‌ای که از آن هراسان هستی روبرو شدی این دعا را بخوان: عزمت علیک بعزیمهٔ الله و عزیمهٔ رسوله و عزیمهٔ علی بن ابی‌طالب و عزیمهٔ سلیمان بن داوود و الأئمهٔ لا تتبحثت عن طریقتا و لم تؤزنا فانا لا تؤذیک.

عبدالله نقل می‌کند روزی همراه پسر عمویم از راهی می‌رفتیم با شیری مواجه شدیم و ترس و هراس فراوانی بر پسر عمویم غالب شد در این هنگام آنچه امام صادق علیه‌السلام فرموده بود به خاطرم آمد و آن را خواندم دیدم شیر سرش را پائین انداخت و از همان راهی که آمده بود برگشت. پسر عمویم با دیدن این وضعیت بسیار متعجب شد و گفت: من در عمر خود بهتر از کلام تو چیزی برای دفع شر شیر تصور نکرده‌ام.

گفتم: این کلام من نبود بلکه کلام مولایم امام جعفر صادق علیه‌السلام است و پسر عموی من معرفتی نسبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام نداشت وقتی بعدا خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم، ماجرای شیر را برای حضرت نقل کردم.

حضرت فرمودند: اگر شما ما را بر تمامی حالات واقف نمی‌دانید این حالی است که شما دارید اما بدانید که هر کدام از ائمه چشمی بینا دارد که حاضر و غایب شما را می‌بیند گوشی شنوا دارد که تمام خواسته‌ها و دعاهای شما را می‌شنود و زبانی گویا دارد که از ضمایر و اذهان و قلوب شما خبر می‌دهد.

سپس حضرت فرمود: ای عبدالله به خدا سوگند که من آن شیر را از سر راه شما دور کردم و در آن هنگام شما در کنار رودخانه‌ای راه می‌رفتید و اسم پسر عمویت حبیب است و او از مخالفان ما است و با اظهار این ماجرا قبل از آن که وفات کند از محبان و دوستداران ما خواهد شد.

عبدالله نقل می‌کند: وقتی به کوفه رسیدم پسر عمویم را از آنچه شنیده بودم آگاه کردم و گفتم که: امام صادق علیه‌السلام فرمود: حبیب قبل از آن که از دنیا برود از دوستان و محبان ما خواهد شد. پسر عمویم وقتی این سخن را شنید بسیار خوشحال شد و این ماجرا باعث ازدیاد محبت و اعتقاد او به امام صادق علیه‌السلام شد و از جمله محبان و دوستداران اهل‌البیت علیهم‌السلام گردید.

دعای حضرت در حق یکی از اصحاب

حضرت امام صادق علیه‌السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده است: که هر چیز مست کننده حرام است و چیزی که زیادش مست می‌کند، کمش نیز حرام است. راوی حدیث سؤال کرد آیا حرام کم را آب زیاد حلال می‌کند؟ حضرت دو بار کف دست خود را حرکت داد که نه نه.

عماد بن عیسی روایت می‌کند که روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام رفتم و گفتم یا مولا از شما تقاضا دارم که در حق من دعا کنی تا حق سبحانه و تعالی مرا آن مقدار مال و توانگری بدهد که با آن حج بسیار کنم و دیگر مزرعه‌های خوب و سرای دل‌گشا و مرغوب روزی من کند و دیگر زوجه صالحه از اهل اعتبار و اولاد نیکوکار پاکیزه روزگار به من عطا نماید. پس حضرت امام جعفر علیه‌السلام دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! حماد بن عیسی را آن مقدار توانگری بده که پنجاه حج بکند و

مزرعه‌های لطیف در دنیا و سرای روح‌افزای دل‌گشا روزی او گردان و زوجه صالحه نصیب او کن. یکی از اصحاب روایت می‌کند که وقتی عبور من به بصره افتاد، حماد بن عیسی را دیدم. چون چشمم به حماد افتاد به خاطرم رسید که از وی سؤال کنم که حضرت صادق علیه‌السلام برای تو دعا کرد، چه اثری مشاهده کردی. گفتم: ای حماد! حقتعالی به تو کرامت کرد از آن چه از جعفر بن محمد استدعا نموده بودی؟ گفت: بلی. پس دست مرا گرفت و به خانه خود برد. چون نظر کردم منزلی دیدم که هرگز منزل هیچ یکی از ملوك زمانه را به آن صفا و تکلف ندیده بودم.

حماد گفت: این خانه من بهترین خانه این شهر است. به خاطر خانه و املاك مورد حسادت مردم روزگار هستم و زوجه من صالحه‌ترین و گرامی‌ترین مردم این دیار است. فرزندان من را هر کسی که می‌شناسد، می‌داند که از اخیارند و به لطف الهی و به برکت دعای امام جعفر صادق علیه‌السلام چهل و هشت حج رفته‌ام و همه آن چه از آن حضرت خواسته بودم میسر گردید و امیدوارم هم چنان که به واسطه دعای آن حضرت در دنیا نیك بختم به سبب محبت و ولای آن حضرت و سایر اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام در آخرت نیز محصل المرام باشم. راوی گوید که حماد بن عیسی بعد از این حکایت دو حج دیگر کرد و پنجاه حج تکمیل شد. در حج پنجاه و یکم به حدود جحفه رسید و قصد غسل احرام کرد. در آن حدود رودخانه بود. چون داخل آب شد، آب او را برد، بعد از سعی بسیار غلامان و خدام او را از آب بیرون کشیدند و بین مردم به حماد غریق جحفه مشهور گردید.

دعای حضرت و دفع شر منصور

حضرت صادق علیه‌السلام رشته مطمئن و ناگسستنی را که در قرآن آمده ایمان به یگانگی خداوند بزرگ تفسیر نموده است.

محمد بن اسقنطوری روایت می‌کند که روزی پیش منصور دوانیقی رفتم و او را متفکر دیدم. گفتم: یا امیرالمؤمنین سبب تفکر شما چیست؟ گفت: من از فرزندان فاطمه بیشتر از هزار نفر را کشتم و سید و امام ایشان هنوز زنده است. گفتم: او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد علیه‌السلام من می‌دانم که تو به امامت او معتقدی و به درستی که آن حضرت امام من است و امام تو و امام همه خلایق، ولی همین ساعت از او راحت می‌شویم.

محمد می‌گوید: که بعد از شنیدن این سخنان دنیا برای من تاریك شد. سپس امر کرد که طعام بیاورند. بعد از صرف طعام و شراب به حاجب دستور داد تا مردم را بیرون کردند. من در آن جا بودم که سیاف [۱] را طلبید و به او گفت: همین الان وقتی که جعفر بن محمد علیه‌السلام را حاضر کردم، او را به صحبت مشغول می‌کنم. همین که عمامه از سر خود برداشتم تو گردن او را بزن.

سیاف گفت: بله آقای من. محمد گوید: من به دنبال سیاف رفتم و گفتم: وای بر تو، پسر رسول خدا را می‌کشی؟ گفت: نه به خدا هرگز این کار را نمی‌کنم. گفتم: پس چه کار خواهی کرد؟ گفت: چون جعفر بن محمد علیه‌السلام حاضر شود و با او به صحبت مشغول شوند. هنگامی که منصور عمامه از سر بردارد، من گردن منصور را می‌زنم و ترسی ندارم که عاقبت کار من چه می‌شود. سپس جعفر بن محمد علیه‌السلام را حاضر کردند. محمد گوید: من در پرده اول به آن حضرت رسیدم. می‌گفت: یا کافی موسی من فرعون اکفنی شره و در پرده‌ای که میان او و دوانیقی بود شنیدم که می‌گفت: یا دایم یا دایم آن گاه لبهای مبارك را بر هم زد و نشنیدم که چه گفت ولی من سقف آن قصر را دیدم که موج می‌زد چنان که کشتی در میان دریا بود. دوانیقی را دیدم که پیش آن حضرت دوید و سر و پای برهنه دندانهایش به هم می‌خورد و می‌لرزید. سپس بازوی آن حضرت را گرفت و او را بر تخت نشاند و پیش پای او زانو زد، مانند بنده‌ای که پیش مولای خود زانو می‌زند و گفت: ای مولای من! چرا آمدی؟ حضرت فرمود: تو مرا خواستی آمدم. گفت: امر کن به آن چه می‌خواهی. حضرت فرمود: از تو می‌خواهم که دیگر مرا نخوانی که پیش تو آیم. گفت: مطیع و فرمانبردارم. پس آن حضرت برخاست و بیرون رفت، دوانیقی پوستینی بر خود پیچید و خوابید و تا نیمه شب بیدار نشد.

محمد گوید: چون بیدار شد گفت: تو هنوز اینجا نشسته‌ای؟ سپس گفت: به خدا قسم که چون جعفر بن محمد علیه‌السلام به این جا آمد قصر خود را دیدم که موج می‌زد مانند کشتی در دریا و اژدهایی دیدم دهان باز کرده و لب زیر به زیر قصر و لب بالا بر بالای آن نهاده و به زبان صریح می گفت: ای منصورا! اگر به جعفر بن محمد علیه‌السلام تعرض کنی و او را بیازاری تو را با این قصر فرو می‌برم. من چون این واقعه را مشاهده نمودم عقل از سرم رفت و لرزه بر اعضای من افتاد. شخصی در آن مجلس گفت: این سحر است. گفت: خاموش باش که جعفر بن محمد علیه‌السلام خلیفه و حجت خداست بر خلق.

پی نوشت ها:

[۱] شمشیر زن.

دیدن عجایبی از دریا و آسمان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: یک فرد عبادتی را انجام می‌دهد ولی در آن عمل طالب رضای الهی نیست بلکه می‌خواهد مردم او را به پاکی و نیکی یاد کنند و دوست دارد کار خوبش را به مردم بشناساند. چنین فردی با این طرز تفکر شرک به خدا دارد.

داوود بن کثیر روایت می کند که روزی نزدیک ابی‌عبدالله علیه‌السلام نشسته بودم که مردی پیش او آمد و گفت: یابن رسول‌الله به من خبر بده که علم شما به کجا رسیده است؟ حضرت فرمود: سوال کن. گفت: به من از این دریا خبر بده که در آن چیست؟ حضرت فرمود: شنیدن به گوش را بیشتر دوست داری یا دیدن به چشم؟ گفت: دیدن به چشم. آن حضرت برخاست دست من و دست آن مرد را گرفت. رفتیم تا به کنار دریا رسیدیم. حضرت چوبی در دست داشت. به دریا زد و فرمود: ای دریای موج زننده به فرمان حق تعالی آن چه در تو پنهان است بر ما ظاهر گردان.

پس دریا شکافته شد و دریای دیگر پدید آمد که سفیدتر از برف، نرم‌تر از مسکه و شیرین‌تر از انگبین بود. گفتم: مولای من! فدایت شوم، این آب مخصوص کیست؟ حضرت فرمود: مخصوص حضرت قائم و اصحابش، به درستی که قائم غایب گرداند این آب را که بر روی زمین است تا آن را نیابند، آن گاه به حقتعالی تضرع و زاری نمایند. پس این آب را برایشان ظاهر گرداند تا از این آب بیاشامند. بعد از آن به آسمان نظر کردم. اسبهایی با زین و لجام دیدم که بال داشتند. گفتم: ای حضرت فدایت شوم این اسبها از کیست؟ فرمود: از قائم و اصحابش. آن مرد گفت: آیا من به یکی از ای اسبها سوار خواهم شد؟ فرمود: اگر از یاران وی باشی سوار خواهی شد. گفت: آیا از این آب خواهم آشامید؟ فرمود: اگر شیعه وی باشی بلی. بعد از آن حضرت چوب را بر دریا زدند و دریا به حالت اول باز آمد.

دعای حضرت برای گرگ

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا، پدرم به من فرمود: فرزندم از این کمتر عمل کن، وقتی بنده‌ای محبوب خدا باشد، خدا با عمل کم، از او راضی می‌شود.

روایت شده روزی حضرت امام جعفر علیه‌السلام با اصحاب خود به مزرعه‌ای از مزارع خود می‌رفت و در اثنای راه گرگی به طرف ایشان آمد. غلامان آن حضرت قصد کشتن گرگ را داشتند. حضرت فرمود: او را به حال خود بگذارید که او حاجتی دارد. پس گرگ آمد تا به نزدیک آن حضرت رسید و در خاک افتاد و می گریست. حضرت سر مبارک پیش گرگ آورد و گرگ سخنی با حضرت گفت: که مردم متوجه نشدند. حضرت نیز مانند او سخنی گفت. سپس گرگ باز گردید. اصحاب گفتند: به ما هم از این

گرگ خبر دهید. حضرت فرمود: او جفت خود را در پس این کوه در غاری گذاشته است. جفت او را درد زائیدن بی‌تاب کرده و برای او می‌ترسد. از من تقاضا داشت دعا کنم تا حقتعالی او را از آن درد رهایی بخشد و فرزند پسر او را روزی کند که دوستدار ما باشد.

من آن را برای او ضامن شدم. پس حضرت به اتفاق اصحاب به مزرعه خود تشریف بردند و چند ماه در آن محل بودند. راوی می‌گوید: که هنگام بازگشت، همان گرگ را با جفت و بچه‌اش دیدم که پیش آن حضرت آمدند و روی خود را به پای مبارک آن حضرت می‌مالیدند و با حضرت به زبان خود صحبت می‌کردند و حضرت نیز با ایشان صحبت نمود و بعد از آن رفتند. اصحاب از آن حضرت پرسیدند که گرگ چه می‌گفت: حضرت فرمود: مرا و شما را دعا کردند و من نیز به ایشان سفارش نمودم که دوستان اهل‌بیت مرا آزار نکنید و آنها قبول نمودند.

دیدن مطلع و مغرب آفتاب

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسماء قبیح مردم و بلاد را تغییر می‌داد.

ابراهیم بن سعید روایت می‌کند که روزی در خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام بودم که ماهی با نمک سوده پیش ایشان حاضر کردند. آن حضرت دست مبارک به آن ماهی مالید، ماهی به حرکت آمده آغاز رفتن نمود. پس حضرت دست مبارک بر زمین زد، دجله و فرات را در زیر پای او دیدم که کشتیها بر روی آن جاری بود و بعد از آن مطلع و مغرب آفتاب را به ما نشان داد و همه در یک چشم بر هم زدن بود.

دیدار از خانواده به یک چشم بر هم زدن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که می‌خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی‌نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل کند.

معلی بن حنینس روایت می‌کند که روزی در خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام نشسته بودم که فرمود: یا معلی چگونه است که تو را اندوهناک می‌بینم؟ گفتم: ای حضرت شنیده‌ام که در عراق وبائی آمده، برای خانواده‌ام نگرانم. حضرت فرمود: می‌خواهی ایشان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: صورتت را برگردان، صورت خود را گردانیدم، آن گاه فرمود: به این طرف نگاه کن. وقتی نگاه کردم خانه خودم را پیش چشمم دیدم.

پس حضرت فرمود: اکنون وارد خانه خود شو و اهل‌بیت خودت را ببین و زود بازگرد. من داخل خانه خود شدم، اهل خانواده‌ام را از کوچک و بزرگ صحیح و سالم یافتم و هر چه در خانه ما بود، دیدم. آن گاه بیرون آمدم و به خدمت آن حضرت رسیدم. حضرت فرمود: صورتت را برگردان، چون صورتم را برگرداندم هیچ ندیدم.

دعای حضرت و رهایی از زندان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: عزت و شرف مؤمن در این است که از دیگران مأیوس باشد و از آن چه در دست مردم است قطع امید نماید.

روایت شده است که وقتی منصور دوانیقی، عبدالحمید بن ابی‌المعلی را گرفته زندانی ساخت و محمد بن عبدالحسین که صدیق و یار او بود در آن سال به حج رفته بود، در عرفات توفیق شرفیابی محضر حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام یافت. آن حضرت از او

احوال عبدالحمید را پرسید. به عرض رسانید که او در زندان منصور است.
آن حضـرت دست مبارک به دعا برداشت، بعـد از آن فرمود: به خدا قسم که مصاحب تو از زندان خلاصـی یافت. بعد از آن محمد از آن سـفر بـازگشت با عبدالحمیـد ملاقات نمود و از او پرسـید که چه ساعتی منصور تو را از زنـدان خلاص کرد. گفت: روز عرفه بعد از عصر.

دعایی جهت دفع شر

حضـرت امـام صـادق علیه‌السـلام به عبـدالله بن جنـدب فرموده است: بـا کسـانی که از تو بالاترنـد ستیزه نکن و کسـانی را که از تو پایین‌ترند مورد استهزاء و تمسخر قرار نده.
عبـدالله ابی‌لیلی روایت می‌کنـد که روزی ابوجعفر دوانیقی مرا خواست و چون به مجلس او حاضـر شـدم گفت: تعجیل کنیـد و امام جعفر را نزد من حاضـر کنیـد. خـدا مرا بکشـد اگر من او را نکشم. خـدا زمین را از خون من آب دهد، اگر من زمین را از خون وی آب ندهم. پس از صاحب پرسیدم که او چه کسی را می‌خواهد.
گفت: جعفر بن محمـد را، در حـال گفتگـو بـودیم که جمـاعتی آن حضـرت را احضـار کردنـد و پیش از آن که پرده بردارنـد، آن حضـرت را دیدم که لب مبارک می‌جنبانید و چون ابوجعفر دوانیقی به او نگاه کرد، گفت: مرحبا یابن عمی یابن رسول‌الله و او را با کمـال عزت و احـترام در پهلـوی خـود نشانیـد و گفـت: طعـام حاضـر کنیـد. مـن دیـدم ابـوجعفر خـود لقمـه در دهـان آن حضـرت می‌گذاشت و بعد از ساعتی حضرت از آن مجلس برخاست و بیرون آمد.
من گفتم: ای حضرت، فدای تو گردم، تو محبت مرا نسبت به خود می‌دانی.
این دوانیقی قصـد کشـتن تو را داشت و چون شـما وارد شدیـد، لب مبارک می‌جنبید، شک ندارم که دعا می‌خواندید، اگر صـلاح می‌دانید آن دعا را به من تعلیم دهید تا چون نزد ایشان بروم آن دعا را بخوانم که به صحبت ایشان مبتلا گشته‌ام.
حضـرت فرمود: آن دعا این است: ما شاءالله ما شاءالله لا یصرف السوء الا لله ما شاءالله ما شاءالله کل نعمهٔ فمن الله ما شاءالله لا حول و لاقوهٔ الا با الله.

دو قطعه قند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: عفو و گذشت زکات پیروزی است.
و از معتب غلام حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت:
هنگـامی که حضـرت شام خورد، فرمود: برو و از خزانه دو قطعه قنـد بیاور؛ گفتم: قربانت شوم در خزانه چیزی نیست. فرمود: وای بر تو، برو. وارد خزانه شدم و دو قطعه قند آن جا دیدم و برای حضرت بردم.

درباره امامت بحث کردم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خوشا به حال بنده‌ای که طلب آخرت کند و برای آن سرای کوشش نماید.
و نیز صدوق در کتاب علل از ربیع بن عبدالله نقل می‌کند که گفت:
میان من و عبـدالله بن حسن درباره‌ی امامت بحثی شـد؛ و سـخنان را ذکر می‌کنـد تا آن جا که می‌گویـد: پس سـخن قطع شـد و من خدمت حضـرت صادق علیه‌السـلام رسیدم؛ هنگامی که مرا دید، فرمود: ای ربیع! در گفتارت با عبدالله بن حسن خوب سخن گفتی؛ خداوند تو را ثابت بدارد.

در شهری کنار دجله

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر خوبی نزد خدا پذیرفته است مگر آن عمل که در آن ریا باشد.
حسن بن سلیمان بن خالد در کتاب مختصر البصائر از مفضل بن عمر در حدیثی طولانی نقل می کند که گفت:
به حضـرت صادق علیه‌السـلام عرض کردم: سرور من! حضرت مهدی علیه‌السلام در هنگام تولد دیده می‌شود؟ فرمود: آری به خدا! از ساعت تولـد تا ساعت وفات پـدر بزرگوارش که دو سال و نه ماه است، دیده می‌شود و تولد او هنگام طلوع فجر از شب جمعه در ماه شعبان سال ۲۵۷ است، و وفات پدرش روز جمعه‌ی هشـتم ربیع‌الاول در سال ۲۶۰ در شـهری کنار دجله که متکبر گردنکشی به نام جعفر گمراه، ملقب به متوکل بنا می کند واقع خواهد شد.
سپس قسمت دیگری از حالات حضرت مهدی علیه‌السلام در زمان غیبت و در حال ظهور را بیان می کند.

دعا جهت رفع بیماری

حضـرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز است که اگر در کسی باشد منافق است، اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند، وقتی که سخن گوید دروغ بگوید، وقتی که وعده دهد خلاف کند و وقتی که به او امانتی دادی خیانت کند.
حسین بن بسطام و برادرش: ابوعتاب در کتاب طب الائمه از عبدالله بن سنان نقل می کند که گفت:
در مکه مطلبی از خاطرم گـذشت که جز خـدا از آن خبر نـداشت. هنگامی که به مـدینه رفتم و خدمت حضـرت صادق علیه‌السـلام رسـیدم، نگـاهی به من کرد و فرمـود: از آن نیـتی که کردی توبه کن و دیگر چنین قصـدی نکن. گفتم: اسـتغفرالله و هنگـامی که با حضرت خداحافظی می کردم، فرمود: هر که مریض و دردمند شود و برای رضای خدا صبر کند، خداوند اجر هزار شهید به او بدهد. هنگامی که مسافتی از مـدینه دور شـدم، عرق مدنی (چیزی مانند مو است که در ران پدید می‌آید) در پایم پیدا شد و چند ماهی به آن مبتلا بودم. سال دیگر به حـج رفتم و خدمت آن حضـرت رسـیده و گفتم: دعایی به این پای من بخوانید و جریان بیماری را بیان کردم و گفتم که این پایم درد می کند. حضرت فرمود: این پایت چیزی نیست، پای دیگرت را که سالم است بده که خداوند برایت شفا فرسـتاد. پای دیگر را دراز کردم و حضرت دعایی به آن خواند. هنگامی که از خدمت او مرخص شده و مسافتی دور شدم، پای سالمم به همان مرض مبتلا شد. گفتم: به خدا! به این پا دعا نخواند مگر برای بیماری که در آن پیدا می‌شود. سه شب مریض بودم و بعد خداوند به جهت دعای آن حضرت مرا شفا داد.

دعایی برای رفع شکنجه

حضـرت امـام صـادق علیه‌السـلام فرمـود: خرد را شایسـته نیسـت که در هیـچ حـالی این سه را فرامـوش کنـد: فنـا و نـابودی دنیـا را، دگرگونی احوال و آفات بی‌امان.
و از رزام: غلام خالد قسری نقل شده که گفت:
پس از خروج محمـد بن خالـد از مـدینه، مرا شـکنجه می‌دادند و نگهبان مرا به سـقف می‌آویخت و در را می‌بست و به خانه‌ی خود می‌رفت. به خـدا! روزی به این حـال بودم، ناگـاه از روزنه‌ی کوچه کاغـذی که به ریـگ بسـته بود به طرف من افتاد. خط حضـرت صادق علیه‌السـلام را شـناختم. حضـرت نوشـته بود: ای رزام! بگو: ای که قبل از هر چیز بودی، و ای که بعـد از هر چیز هستی، و ای ایجاد کننـده‌ی هر چیز، زره محکم خود را به من بپوشان و مرا از شـر همه خلق خود حفظ فرما. رزام گفت: هنگامی که این کلمات را گفتم، دیگر شکنجه ندیدم.

دیواری از طلا

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: احترام و حرمت مؤمن از کعبه عظیم‌تر است.

از مهلب بن قیس روایت شده که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: چه موقع بنده امام خود را می‌شناسد؟ فرمود: اگر این کار را کرد – و دستش را روی دیوار گذاشت – پس مشاهده کردم که دیوار طلا شده، سپس دستش را روی ستونی گذاشت، همان ساعت پر از برگ شد.

دو علم دانستنی پیرامون دوقلوها و چگونگی وزش باد

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آورده است:

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام دارای دو نوزاد دوقلو گردید، همین که به حضور مبارک آن حضرت شرفیاب شد، پس از تبریک و تهنیت به او فرمود: آیا می دانی کدام یک از دوقلوها بزرگترند؟

پدر نوزاد در جواب اظهار داشت: آن که اول از شکم مادر خارج و به دنیا آمده است.

حضرت فرمود: خیر، آن که آخر به دنیا آمده بزرگ تر است، زیرا مادر در ابتداء به وسیله او؛ و سپس به وسیله آن که اول خارج شده، آبستن گردیده است.

و چون نطفه اولی در ابتداء وارد رحم شده و منعقد گردیده است، به همین جهت توان خروج از رحم مادر را ندارد، تا آن که نوزاد بعد از خودش خارج گردد؛ و پس از آن که راه برای اولی باز شد آن وقت می تواند از رحم مادر خارج و وارد دنیا گردد. [۱] .

بنابر این، آن که نطفه اش اول منعقد شده است، دومین نوزاد محسوب می شود، که به همین جهت بزرگ تر هم خواهد بود.

همچنین محمد بن فُضیل عزرمی حکایت کند:

روزی کنار کعبه الهی در حِجر اسماعیل زیر ناودان طلا، در محضر پُر فیض امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم.

ناگاه متوجه شدیم که دو نفر با یکدیگر در رابطه این که باد از کجا و چگونه می وزد نزاع می کنند، و یکی به دیگری می گوید: به خدا قسم! تو نمی دانی باد از کجا می وزد.

و چون سر و صدای آن ها بالاـ گرفت، امام جعفر صادق علیه السلام به آن که بیشتر ادعا می کرد، خطاب نمود و فرمود: آیا تو خودت می دانی که باد از کجا و چگونه می وزد؟

اظهار داشت: خیر، من نمی دانم؛ ولیکن از مردم چیزهایی را در این رابطه شنیده ام.

محمد عزرمی در ادامه داستان گوید: من به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یاابن رسول اللّه! شما خود بیان فرمائید که باد از کجا و چگونه می وزد؟

حضرت فرمود: باد، زیر رکن شامی، در کنار کعبه الهی زندانی است، وقتی خداوند تبارک و تعالی اراده وزش آن را نماید، مقداری از آن را آزاد می سازد.

پس چنانچه آن باد از جنوب کعبه خارج شود، باد از سمت جنوب می وزد.

ولی اگر از شمال آن خارج گردد، آن را باد شمال گویند.

و اگر از مشرق باشد، آن را باد صبا خوانند.

و اما چنانچه از مغرب باشد، باد دبورش گویند.

و سپس امام علیه السلام در ادامه فرمایش خود افزود: دلیل و علامت آن این است که همیشه در تابستان و زمستان این رکن شامی

متحرک می باشد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ج ۶، ص ۵۳، ح ۸، وسائل الشّیعهٔ: ج ۲۱، ص ۴۹۷.

[۲] بحارالانوار: ج ۶۰، ص ۸، ح ۷.

دفن پدر و خبر از مرگ برادر

یکی از راویان حدیث - و از اصحاب امام موسی کاظم صلوات اللّه و سلامه علیه - حکایت کند:

از آن حضرت شنیدم که فرمود: هنگامی که نشانه های مرگ بر پدرم امام جعفر صادق علیه السلام آشکار گردید، خطاب به من اظهار داشت:

ای پسرم! کسی غیر از تو مرا غسل نمی دهد، همان طور که من خودم پدرم امام محمد باقر علیه السلام را غسل دادم؛ و او نیز پدرش امام سجاد زین العابدین علیه السلام را غسل داد، چون که حجت خدا را فقط حجت او باید غسل دهد؛ و من خود، چشمان پدرم را بر هم نهادم و او را کفن کردم.

سپس پدرم، امام جعفر صادق علیه السلام افزود: ای فرزندم! پس از فوت من، برادرت عبداللّه. ادعای امامت و خلافت مرا خواهد کرد، او را به حال خود واگذار؛ زیرا او اول کسی است که به من ملحق خواهد شد.

و هنگامی که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام او را غسل داده و کفن نمود.

ابوبصیر گوید: به حضرتش عرض کردم: یاابن رسول اللّه! امسال شما و برادرت، عبداللّه مناسک حج را انجام دادید؛ ولیکن عبداللّه یک شتر قربانی و نَحر کرد؟

حضرت فرمود: همین که حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، از هر موجودی یک جفت نر و ماده داخل آن قرار داد؛ مگر زنازاده را که سوار کشتی ننمود.

ابوبصیر گوید: با شنیدن این سخن، گمان بردم که امام علیه السلام خبر از مرگ خود می دهد؛ ولی بر خلاف فکر و تصور من حضرت موسی کاظم علیه السلام اظهار نمود: برادرم عبداللّه، بیش از یک سال زنده نمی ماند.

اصحاب، تاریخ آن روز را یادداشت کردند؛ و عبداللّه فرزند امام جعفر صادق علیه السلام بیش از یک سال ادامه زندگی نداد؛ و بلکه کمتر از آن قبل از پایان یک سال از دنیا رفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه طبری: ص ۳۲۸، ح ۲۸۵.

درسهایی آموزنده و ارزشمند

۱ مرحوم قطب الدّین راوندی روایت کرده است:

روزی از امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند: روزگار خود را چگونه سپری می فرمائی؟

حضرت در جواب فرمود: عمر خویش را بر چهار پایه و رکن اساسی سپری می نمایم:

می دانم آنچه که روزی برای من مقدر شده است، به من خواهد رسید و نصیب دیگری نمی گردد.

می دانم دارای وظائف و مسئولیت هائی هستم، که غیر از خودم کسی توان انجام آن ها را ندارد.

می دانم مرا مرگ در می یابد و ناگهان بدون خبر قبلی مرا می رباید؛ پس باید هر لحظه آماده مرگ باشم.

و می دانم خدای متعال بر تمام امور و حالات من آگاه و شاهد است و باید مواظب اعمال و حرکات خود باشم.[۱] .

۲ در روایات متعدّدی وارد شده است:

هرگاه که امام جعفر صادق علیه السلام در باغستان و مزرعه، بیل در دست داشته و مشغول کشاورزی و کارگری می بود؛ و اصحاب و دوستان، حضرت را با آن حالت مشاهده می کردند، عرضه می داشتند: یاابن رسول اللّه! چرا در این موقعیت خود را به زحمت انداخته اید؟! اجازه فرمائید تا ما کمک کنیم و شما استراحت نمائید؟

حضرت در جواب می فرمود: مرا به حال خود وا گذارید، من علاقه مندم که خداوند مرا در حالتی مشاهده نماید که با دست خود زحمت می کشم و کار می کنم و جسم خود را برای بدست آوردن روزی حلال به زحمت و مشقت انداخته ام. [۲] .

۳ بعضی از بزرگان همانند مرحوم إربلی حکایت کرده اند:

روزی مگسی بر صورت منصور دوانیقی نشست و منصور با دست خود آن را دور ساخت، مگس بار دیگر برگشت و بر همان جای اوّل نشست و باز منصور آن را دور کرد.

و این کار چند مرتبه تکرار شد تا آن که منصور به خشم آمد، در همان حال، امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد.

منصور گفت: یاابن رسول اللّه! خداوند متعال برای چه مگس را آفریده است؟

حضرت در پاسخ فرمود: برای آن که به وسیله آن، جبّاران را ذلیل و متواضع گرداند. [۳] .

۴ مرحوم نراقی در کتاب ارزشمند خود آورده است:

شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام حضور یافت؛ و عرضه داشت: یاابن رسول اللّه! پدرم پیر و ضعیف گشته است به طوری که همانند بچه کوچك باید در خدمت او باشم؛ و نیز او را برای قضاء حاجت بغل می کنم.

حضرت فرمود: چنانچه توان داشته باشی باید این کار را ادامه دهی؛ و نیز باید با کمال ملاطفت و مهربانی برایش لقمه بگیری و دهانش بگذاری.

و انجام این امور فردای قیامت، راه ورود به بهشت را برایت آسان می گرداند. [۴] .

۵ صفوان جمّال حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، که فرمود: ای صفوان! آیا تعداد سفیران و پیامبرانی را که خداوند متعال برای هدایت بندگان؛ مبعوث گردانیده است، می دانی؟

عرض کردم: خیر، نمی دانم.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر انگیخت و به همان تعداد نیز وصی و جانشین منصوب و معرفی کرده، که تمامی آن ها اهل صدق حدیث و ادای امانت و زاهد در امور دنیا بوده اند.

سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال پیغمبری بهتر و با فضیلت تر از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نفرستاد.

و نیز جانشینی بهتر و با فضیلت تر از جانشین آن بزرگوار یعنی؛ حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام معرّفی نکرده است.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۱۷۲، ح ۱۵.

[۲] کافی: ج ۵، ص ۷۶، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۵۷، وافی: ج ۱۷، ص ۳۰ و ۳۶.

[۳] کشف الغمّة: ج ۲، ص ۳۷۳.

[۴] جامع السّعادات: ج ۲، ص ۲۶۵.

[۵] بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۳۵۲، به نقل از اختصاص شیخ مفید.

درباره مذهب جعفری

امام ششم اسلام و معصوم هشتم محقق حقایق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه به سال هشتاد و سوم هجرت در هفدهم ماه ربیع‌الاول هنگام فجر روز جمعه از ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر به دنیا آمد.

طلوع این نور مقدس در بحران ظلمت آل امیه صورت گرفت.

بنی‌مروان در آن سال‌ها اوج قدرت و عظمت مادی خود را می‌پیمودند.

صادق آل محمد سلام الله همانطور که در کتاب معصوم هفتم یاد کرده‌ایم در میان برادران خود عبدالله اکبر و ابراهیم و عبدالله اصغر شاخص خاندان علوی بود.

بنابراین درباره‌ی هیچ کدام از پسران امام باقر گمان به امامت نرفت و هیچ کدام از آنان این داعیه را ابراز نکرد.

تنها جعفر بن محمد ابوعبدالله سلام الله علیه مشارالیه و محل تعظیم و تکریم طایفه‌ی ناجیه‌ی امامیه بود.

امام صادق در دوران حیات جدش علی بن الحسین علیهماالسلام به دنیا آمد و در آن تاریخ که سیدالساجدین جهان را بدرود می‌گفت صادق اهل بیت کودکی دوازده ساله بود.

و به سال صد و هفده که حضرت باقر رحلت می‌کرد وی سی و چهار سال داشت و در سن سی و چهار سالگی امامت امت محمد صلی الله علیه و آله به عهده‌ی او افتاد.

می‌گوید در آن دم که پدرم دیده از دیدار فرو می‌بست فرزندان خود را به حضور طلبید.

در این هنگام رجال شیعه نیز افتخار حضور داشتند.

پدرم باقر سلام الله علیه در میان جمع آن سخن به پسران خود گفت که یعقوب اسرائیل به هنگام نزع فرزندان خود را وصیت فرمود.

پروردگار متعال به خاطر شما دین مبین خود را برگزید. آن دین مبین اسلام است و شما چنان باشید که مسلمان بمیرید.

و بعد رویش را به سمت من برگرداند و فرمود:

یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون

– جعفر! پس از مرگ جنازه‌ی مرا از زمین بردار و خویشتن به غسل من اقدام کن. با آن جامه که روزهای جمعه نماز می‌خواندم کفنم بپوشان و در دل خاک بند کفنم را باز کن و در بقیع کنار قبر پدرم به خاکم بسپار و مزار مرا به قدر چهار انگشت بالا بیاور و بعد روی مقدس خود را سوی اصحاب خویش برگرداند و فرمود:

الضرفوا

چنان پنداشتم که پدرم ابوجعفر اصحاب خود را به گواهی بر بالین خویش طلبید.

گفتم بابا. آیا برای تو مقدور نبود که وصایای خویش را محرمانه به من باز گوئی.

فرمود:

– می‌خواستم همه بدانند که پس از بدرود من زمام امور به مشت کیست. و دوست نمی‌داشتم که در امامت تو شبهه و اشکالی به

وجود بیاید.

امام صادق به سال صد و هفده در سن سی و چهار سالگی بر جای پدر نشست و ابواب افاده و افاضه و تعلیم و تدریس را به روی علمای عصر خویش گشود.

گفته می‌شود و این گفتار محقق است. به قدری که از محضر معارف جعفر بن محمد کسب فیض و عرفان شده از محضر هیچ یک از علما و حتی ائمه‌ی اسلام نشده است.

آمار علمائی که از امام ابوعبدالله جعفر بن محمد روایت حدیث کرده‌اند به چهار هزار نفر بالغ است.

در عصر امام صادق عقائد مادی ریشه‌ی استواری گرفته بود.

۱- ابن ابی‌العوجا.

۲- ابن طالوت

۳- ابن اعمی

۴- ابن مقفع

این چهار نفر پدید آورندگان فکر مادی و الحاد به نشر افکار خود همت گماشته بودند.

تنها امام صادق بود که همچون سدی شکست ناپذیر در برابر ایرادها و اشکالات این قوم استقامت می‌ورزید.

و باید دانست که امام صادق به سخن مردم «هر چه بود» با منتهای خونسردی و ادب گوش می‌داد و بعد با بیانی وسیع و عمیق به پاسخ می‌پرداخت.

از دهریون هر کس با ابوعبدالله جعفر صادق سلام الله علیه طرف مباحثه می‌شد نتیجه‌ی مباحثه به نفع حق و شکست باطل صورت می گرفت.

مادیون احیانا در استدلال خود سخنانی خشم‌انگیز و نفرت‌آور از دهان می‌پرانیدند.

این قوم قومی بی‌ادب و دور از تربیت اجتماعی بودند.

ولی امام صادق با همه قدرت و اعتبار اجتماعی خود آن قدر مدارا می‌فرمود و آن قدر ادب به کار می‌برد و آن چنان در تنظیم منطق خود مهارت نشان می‌داد که حریف چاره‌ای جز تسلیم نداشت.

ابوشاکر دیصانی که از پیشوایان مکتب مادی بود یک روز به حضور امام شرفیاب شد و گفت:

- پدران تو مردمی دانشمند و درخشان بوده‌اند و مادران تو نیز از فکر و علم بهره‌ای داشتند. تو که از چنان نطفه به وجود آمده‌ای و بر چنین دامان پرورش یافته‌ای امروز همچون آفتاب تابان بر آسمان معارف و علوم می‌درخشی. ما عقیده داریم که جهان از لیست، قدیم است بی ابتد است و شما که این جهان را حادث می‌شمارید چه منطق معقولی دارید.

امام با مهربانی و آرامش تخم مرغی را از زمین برداشت و فرمود می‌دانید این چیست.

- تخم مرغ است.

- نگاهش کنید. در زیر این پوست نقره فام دو مایع غلیظ تکوین شده که هرگز به هم نمی‌آمیزند.

سفیده‌ای مانند سیماب از بالا و پائین. از چهار طرف زرده‌ای همچون طلای مذاب را به میان گرفته است. این طور نیست.

- چرا این طور است یا اباعبدالله.

امام گفت:

- و ما امروز این تخم جامد و ساکن و بی حس و حال را در زیر بال‌های گرم مرغی می گذاریم و در انتهای چندین روز این تخم از هم می‌شکافد و در میان سفیده و زرده‌اش طاوسی رنگین پر و بال سر می کشد. این طور نیست؟

- چرا یا اباعبدالله این طور است.

- تخم مرغ. این تخم مرغ تا دیروز وجود خارجی نداشته.

از نطفه یک طاووس نر در دل یک طاووس ماده تکوین شده و پس از چندی طاووسی که اکنون وجود خارجی ندارد از میانش به در می‌آید. آیا معهذا می‌توانیم این تخم مرغ یا آن طاووس را ازلی و قدیم بنامیم. این تخم مرغ. و این طاووس و آنچه در جهان می‌بینید اجزائی نیستند که در مقام «کل» وجود عالم را تشکیل می‌دهند و تاریخ همه‌ی آنها به روزی منتهی می‌شود که اصلا وجود نداشته‌اند.

این جهان اگر قدیم می‌بود باید اجزائش نیز از قدیم وجود می‌داشتند. باید کوهش، دشتش، دره‌اش، صحرایش، نهرش، دریایش همه و همه با خودش که جز این چیزها نیست باید در عالم حس و عیان موجود می‌بودند. باید تخم مرغش همیشه تخم مرغ می‌بود طاووسش نیز مستغنی از وجود تخم مرغ بال و پر می‌افراشت. اینجاست که به حدوث جهان پی می‌بریم. اینجاست که با دیده‌ی سر آغاز جهان را می‌بینیم. این طور نیست.

ابوشاکر با منتهای عجز و مسکنت گفت:

- این طور است یا اباعبدالله.

- این طور است.

دللت فاوضحت و قلت فاحسنت و ذکرت فاوجزت

با برهان خویش این تیرگی را روشن فرمودی. گفتی و نیکو گفتی و بیان کردی و در عین اختصار حق بیان را ادا کردی یا اباعبدالله. و اکنون یک سئوال دیگر.

- چشمان ما می‌بینند. گوش‌های ما می‌شنود. با بشره لمس می‌کنیم.

ذائقه‌ی ما مزه‌ها را می‌شناسد و شامه‌ی ما بوها را درمی‌یابد.

این بوی خوب است. این بوی بد است.

معنی این حواس چیست! این پنج حس ما را به این حقیقت نزدیک می‌سازند که ملاک حقایق در جهان ادراک‌های مادی است. آنچه را که با حواس مادی خود نمی‌توانیم ادراک کنیم موهومی بیش نیستند اینطور نیست یا اباعبدالله!

فرمود:

- این طور نیست. این طور نیست.

اباشاکر! می‌دانی چرا! آنچه را که از حواس خمسه تعریف کرده‌ای آلاتی بی حس و حال را یکی پس از دیگری شمرده‌ای. چشم آلت دیدن و گوش آلت شنیدن و زبان آلت ذوق و بشره آلت لمس و بینی آلت استشمام است. ما درخت را با اره و تبر می‌بریم ولی ملاک بریدن درخت تنها اره و تبر نیست.

تا دستی به دسته‌ی اره و تبر نچسبد. تا نیروئی این فلز تیز شده و صیقل خورده را تکان ندهد خود به خود نمی‌تواند گیاهی را فرو اندازد تا چه رسد به درخت.

ذکرت الحواس الخمس و هی لا تنفع الا بدلیل کما لا تقصع الظلمه بغیر مصباح

آنچنان که ظلمت را پی چراغ نشاید پیمود این آلات پنج گانه را نیز بی نیروی معنویش نمی‌توان بکار انداخت.

درباره‌ی معرفت به مقام کبریائی حق چنین گفت:

- من علوم را در چهار علم محصور یافتم.

۱- نخست آن که خدای خویش را بشناسی.

۲- و بعد دریابی که با تو چه کرده یعنی از مواهب و عطایای وجودی به وجود تو تا چه اندازه افاضه فرمود.

۳- و بعد از تو در برابر این همه اعطا و انعام چه خواسته.

۴- و چهارم آنکه چه خطائی فروغ جان تو را خاموش خواهد ساخت و کدام دست به این دستبرد خواهد زد.

با این چهار معرفت معارف واجبه را خواهیم شناخت.

چون خدای خویش را شناختیم ناچاریم نعمت او را نیز بشناسیم.

نعمت شناسی مقدمه سپاسگذاری است و سپاسگذاری در حقیقت نفس خود ایفای تکلیف و ادای مراسم عبودیت است. و در آنجا که آدمیزاده نعمای پروردگار خود بشناسد و شکر نعمتش بگذارد و از خطائی که آفت دین اوست بگذرد حقیقت علوم را دریافته و از دانش خود بینش بهره برده است.

به هشام بن حکم. شاگرد فعال و هوشیار خود فرمود:

ان الله تعالی لا یشبه شیئا و لا یشبهه شیئی و کلما وقع فی الوهم فهبخلافو

نه چیزی به خدا مانند است و نه او به چیزی می‌ماند.

آنچه در وهم بشر صورت می‌گیرد صورتی موهوم بیش نیست. بنابراین آن صورت موهوم حقیقت الوهیت نیست.

«این حکمت را در مکتب پدر بزرگوار خویش امام باقر آموخته بود».

او می‌فرمود که پروردگار متعال عادل است و درباره‌ی عدل الهی این سخن یادگار اوست.

یا زراه اعطیک حملهٔ فی القضا و القدر

زرارهٔ بن اعین به عرض رسانید:

- فدای تو شوم. بگو تا بشنوم که تکلیف ما با مقدرات ما چیست.

امام صادق گفت:

- به روز رستاخیز. در آن صحرا که محشر بشر است پروردگار عادل بندگان خویش را بر مبنای تعهدات آنان به پای حساب می‌کشاند. و از آنچه خود بر آن تقدیر کرده و قضا رانده کلمه‌ای نخواهد پرسید.

آدمیزاده به هر چه دلخواه اوست دسترس ندارد و اگر دلخواه خود را به دست بیاورد مسلم نیست که بر آن توفیق یابد و اگر بر آن توفیق یافت باز هم باید از توفیق خویش رضا حاصل کند. بنابراین تا اراده و قدرت و توفیق و رضا به دست نیاید سعادت او کمال نخواهد یافت.

آنچه را که باید بدانید در طلبش از پای منشینید و به راهش از هر چه دارید بگذرید زیرا دین خدا بر ارکانی قرار گرفته که تا حقایقش ادراک نشود این عبادت‌های عادی سودی نخواهد بخشید و آن نادانی به هیچ پوزش شایسته اغماض و بخشایش نتواند بود.

به توبت و انابت بگرائید.

تاخیر التوبه اعتزار و طول التسویف حیرهٔ و الاعتدال علی الله هلکه و الاصرار علی الذنب امن لمکر الله یا من مکر الله الا- القوم الخاسرون.

آنان که در ادای توبت و انابت تعلل می‌ورزند قومی مغرور باشند و آن کسان که استغفار را به امروز و فردا می‌اندازند سرگردان می‌مانند و بدین ترتیب به هلاکت می‌گرایند.

گناهکارانی که به گناه خویش ادامه می‌دهند از سقوط ناگهانی خود غفلت دارند. و همین قوم سرانجام زیان خواهند کرد.

شیخ اجل اعظم بهاءالملهٔ والدین محمد عاملی اعلی‌الله مقامه در کشکول خود از عین خط مردی به نام «عنوان بصری» چنین

می‌نویسد:

مردی از مشایخ عرب بود که نود و چهار سال از عمرش گذشته بود می‌گفت:

- سال‌ها بود که من از محضر مالک بن انس دانش فرا می‌گرفتم ولی در آن روز که جعفر بن محمد الصادق «سلام الله علیه» از سفر کوتاه خود به مدینه بازگشت و من حضورش را ادراک کردم. تصمیم گرفتم که در آینده شاگرد ابوعبدالله صادق باشم و به این مقام افتخار کنم.

ولی امام به من فرمود:

- از من دست بدار. در خانه‌ی من آمد و رفت بسیار است، به علاوه من در شب‌ها و روزها او را دو اذکاری دارم که سزاوار است هر کدام به وقت خود انجام شود. شما همان طور که در محضر مالک بن انس به کسب معرفت می‌پرداختی از کار خویش دست باز مدار و مرا به حال خویش بگذار.

از این امتناع دلم شکست. با غم بسیار خانه‌اش را ترک گفتم و به خانه‌ی خود برگشتم.

پیش خود گفتم اگر جعفر بن محمد در پیشانی من فروغ سعادت می‌دید، مرا از پیشگاه خود طرد نمی‌کرد.

شب هنگام به مسجد رسول الله علیه و آله رفتم و نماز گذاشتم و به قبر مطهر رسول سلام دادم و بازگشتم.

و فردای آن روز بار دیگر به روضه‌ی رسول شرفیاب شدم و دو رکعت نماز گذاشتم و دست به آسمان بلند کردم و گفتم:

امسا لک یا الله یا الله ان تعطف علی قلب جعفر و ترزقنی من علمه ما اهتدی به الی صراطک المستقیم

پروردگارا! قلب جعفر بن محمد را به من مهربان کن و از علم او برخوردارم فرمای تا در روشنائی علم او صراط مستقیم را بشناسم و از آنجا به خانه‌ام آمدم.

دیگر رغبتی نداشتم که به محفل مالک بن انس پا بگذارم زیرا عشق امام صادق چنان به قلب من ریشه کرده بود که جز او و محضر او همه چیز را از یاد برده بودم.

شب و روز در خانه‌ی خود به کنج عزلت خزیده بودم. جز به خاطر نماز از خانه‌ام پا به در نمی‌گذاشتم.

بالاخره طاقتم طاق شد.

دیدم نمی‌توانم در این کنج عزلت قرار بگیرم.

برخاستم جامه و ردا پوشیدم و رو به سوی خانه‌ی صادق به راه افتادم.

در خانه‌ی او از خدمتکارش اجازه خواستم که امام را ببینم.

خدمتکار برگشت و پرسید:

- چکار دارید.

گفتم:

السلام علی الشریف

در آن عهد علویین را مردم عرب «شریف می‌نامیدند»

گفتم می‌خواهم بر «شریف» سلام کنم.

خدمتکار معذرت خواست و گفت:

امام بر سجاده‌ی عبادت ایستاده است و دارد نماز می‌خواند.

اندکی به انتظار نشستم که دیدم همان خدمتکار بار دیگر آمد و گفت:

- ادخل علی برکهٔ الله

اجازه داد.

خوشحال شدم امام تازه از نماز فراغت یافته بود.

سلام کردم.

بر جواب سلام من اضافه کرد:

- بنشین که مغفرت الهی نصیب تو باد.

روبرویش نشستم.

چند لحظه مکث کرد و آن وقت فرمود:

- کنیه شما چیست.

گفتم: ابوعبدالله.

فرمود:

- این کنیه را خدا برای تو ثابت کند و توفیق رفیقت سازد چه حاجتی داشتید.

در دل گفتم اگر از این دیدار جز همین دعا بهره‌ی دیگری نبرم برای من همین دعا که در حق من کرده بس است.

دوباره پرسید:

- چه می‌خواهید:

گفتم از درگاه خدا مسئلت کردم که قلب تو را به من مهربان فرماید و از علم تو بهره‌ورم کند و امیدوارم دعای من مستجاب شود و «شریف» با من بر سر لطف و مرحمت درآید.

امام فرمود:

- گوش کن یا اباعبدالله. علم متاعی نیست که در نتیجه‌ی تعلم و تحصیل به دست آید.

و انما هو نوریقع فی قلب من یرید الله تعالی ان یهدیه

بلکه علم نوریست که پروردگار متعال در قلب‌های تهذیب شده برمی‌افروزد و در پرتو همان نور به راه راست هدایتش می‌کند. شما که علم را می‌جوئید خوبست نخست در نفس خود حقیقت عبودیت را بجوئید و بعد علم را به خاطر عمل فرا گیرید، و رموز دانش را از خدا بخواهید تا با شما بازش گذارد.

گفتم یا شریف:

امام در اینجا حرف مرا برید و فرمود:

- به من «شریف» نگوئید.

به من بگوئید. یا اباعبدالله.

گفتم یا اباعبدالله حقیقت عبودیت چیست.

در جوابم فرمود:

- حقیقت عبودیت محصول سه خصلت است.

۱- نخست آنکه بنده برای خود در این جهان مال و ملکی نشناسد زیرا بنا به قاعده بندگی و بردگی آن کس که بنده و برده است در برابر مولای خود مالک هیچ. حتی نفس خویش هم نیست. هر چه دارد همه را مال خدا بشمارد و در همان راه که با رضای خدا قرین است به مصرفش رساند.

۲- بنده‌ای که می‌خواهد به حقیقت عبودیت برسد نباید به خاطر خویش تدبیر و چاره‌جوئی کند.

۳- و همواره به دین خود بیندیشد و فکر کند که پروردگار او را به چه امر کرده و از چه نهی فرموده است.

هنگامی که بنده خویشتن را صاحب مال و مالک ملک نشمارد به مال و ملک دنیا حرص نخواهد زد و از انفاق دینار و درهم نخواهد ترسید. و مال دنیا را به همان ترتیب که خدای او فرمان داده خرج خواهد کرد.

هنگامی که بنده خویشتن را شایسته تدبیر و چاره‌جوئی نداند مصیبت‌های دنیا در چشمش با همه عظمت خود کوچک خواهد نمود و حوادث زندگی را با بردباری و تسلیم خواهد پذیرفت.

هنگامی که بنده به اوامر و نواهی الهی بیندیشد و در فکر دین خود باشد هرگز به خودنمائی و جاه‌فروشی در اجتماع نخواهد پرداخت و در راه مفاخره و مباهات برای خویشتن دردسر فراهم نخواهد ساخت.

و هنگامی که خداوند متعال بنده‌ی خویش را بدین سه خصلت اکرام فرماید. دنیا و مردم دنیا و اهریمنان دنیا در چشم و دل او کوچک و ناچیز جلوه کنند.

یک چنین انسان هرگز در جمع مال حرص نزند و در سایه‌ی مال افتخار نجوید و به دیگران کبر و یا نخوت نفروشد و بدان چه در ملک مردم است چشم طمع نگشاید و عمر خویش را به بطالت سر نکند.

این نخستین پایه‌ی تقواست.

قال الله جل و عز من قائل تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین

ما سعادت را در آخرت به کسانی وا خواهیم گذاشت که در دنیا برتری نجویند و فساد نیانگیزند. سعادت در عاقبت ویژه‌ی پرهیزکاران است .

عنوان بصری می‌گوید.

- گفتم یا اباعبدالله نصیحتم فرمای.

فرمود:

- تو را به نه حکمت وصیت کنم و همین نه وصیت نصیحت را کافی است. من سالکان طریق را به همین نه کلمه وصیت گویم.

و از درگاه پروردگار متعال مسئلت جویم که تو را در انجام این وصایای نه گانه یاری فرماید:

از این نه سخن سه سخن به ریاضت نفس و سه سخن به حلم و سه سخن به علم وابسته است.

این نه سخن را به یاد دار و زنهار در انجامش کسالت و اهمال روا مدار.

عنوان می‌گوید:

- حواسم را جمع کردم و قلبم را از اندیشه‌های گوناگون تهی ساختم و با فکری آسوده و خاطری تهذیب شده به سخنان امام ابوعبدالله گوش هوش فرا داشتم.

امام چنین گفت:

اکنون آن سه حکمت که به ریاضت نفس تعلق دارد.

۱- آنجا که در نفس خویشتن اشتها نمی‌یابی از خوردن پرهیز کن. زیرا ناخواسته خوردن خورنده را احمق و ابله بپروراند و به هوش باش که جز به هنگام گرسنگی لب به طعام نیالائی.

۲- از سفره لقمه‌ی حلال برداری و در نخستین لقمه اسم مقدس پروردگار بر زبان آوری.

۳- فراموش مکن که رسول اکرم فرمود:

ما ملاء آدمی وعائا شرا من بطنه و ان کان و لابد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه

هرگز آدمیزاده ظرفی را که ناهنجارتر از شکم وی باشد آکنده نسازد. و در آن هنگام که گرسنگی طاقت از کفش برباید انبار

شکم را به سه قسمت تقسیم کند:

یک قسمت را طعام و یک قسمت را به شراب «نوشیدنی» و قسمت سوم را به نفس خویش وا بگذارد.

و اما آن سه سخن که باید در حلم گفته شود:

۱- در پاسخ آن کس که گریبان تو گیرد و گوید.

اگر یک دشنام دهی ده دشنام خواهی شنید.

چنین گوی:

- که اگر ده دشنام دهی یک دشنام هم نخواهی شنید.

۲- به آن کس که تو را به ناهنجار یاد کند چنین جواب گوی:

- این خصلت‌ها که به من نسبت داده‌ای اگر در من موجود است به درگاه خدا استغفار می‌کنم و از قدرت و رحمت او مسئلت می‌دارم که مرا از این خصال نکوهیده برهاند و اگر در من چنین خصلتی موجود نیست و تو به ناحق تهمتم می‌زنی باز از درگار الهی می‌خواهم که این گناه را بر تو ببخشاید.

۳- با دشمنان خویش مدارا کن و اگر تو را به آزار و ایذاء تهدید کرده‌اند تو آنان را به محبت و دعا نوید ده.

و سرانجام آن چه از گفتار ما به علم مربوط است:

۱- از دانشمندان دانش فراگیر و آنچه را نمی‌دانی از پرسیدنش ننگ مدار ولی زنهار از سر هزل و لهو پرسش مکن و قیمت وقت را بشناس.

۲- هرگز خودسرانه در مسائل سخن مگوی و علم را حقیر مگیر و جانب احتیاط را هرگز فرو مگذار.

۳- گردن خویش را زنهار برای مردم پل مساز و از اعطای فتوی آن چنان که از شیر می‌گریزی بگریز.

عنوان بصری می‌گوید:

در این هنگام امام محقق حقایق جعفر بن محمد الصادق فرمود:

قم عنی یا اباعبدالله فقد نصحت لک و لا نفسد علی وردی

اکنون از حضور من برخیز و برنامه‌ی اذکار و اوراد مرا درهم مشکن آنچه گفتنی بود با تو باز گفته‌ام.

فانی امرء ضنین بنفسی والسلام علی من اتبع الهدی

از من دست بردار که من با خویشتن خلوت کرده‌ام.

سفیان ثوری عارف و صوفی مشهور به حضور امام ابوعبدالله جعفر بن محمد افتخار یافت. و استدعا کرد که وی را وصیت و نصیحت فرماید:

امام صادق فرمود:

- سفیان! تو مردی باشی که دربار خلیفه از تو جستجو کند و من مردی هستم که گوشه‌ی عزلت گرفته‌ام و مستغنی از دربار و درباریان روزگار می‌گذرانم من چه گویم که تو را سودمند باشد

سفیان در پاسخ امام گفت:

-من از این محفل بر نمی‌خیزم مگر آن که آن چه باید بشنوم از زبان مقدس تو بشنوم.

در این هنگام امام فرمود:

۱- هنگامی که نعمت‌های الهی به تو روی آورد تو پیشانی سپاس بر خاک بر گذار و شکر نعمت ادا کن تا نعمت افزون شود.

در قرآن کریم فرمود:

لئن شکرتم لازیدنکم

چون شکر گوئید بر نعمایتان بیفزایم.

۲- و در آن جـا که معیشت را بر خویش تیره و تنـگ یـابی و رنـج تهی‌دستی بری لب به توبت و انابت بگشای و از گناهان خویش مغفرت و آمرزش خواه زیرا چون گناه افزون گردد روزی فروکاهد و زندگی درهم بفشارد.

باز هم در کلام کریم آمده است:

فقلت استغفروا ربکم یرسل السماء علیکم مدرارا

آنجا که نوح به قوم خویش سـفارش می‌داد: «اسـتغفار کنید تا پروردگار شما درهای آسمان را به روی شما بگشاید و باران رحمت بر کشتزارتان ببارد.

۳- و به هنگام ترس و اندوه تا می‌توانی این جمله‌ی مقدس را تکرار کن.

لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم

سفیان ثوری از جا برخاست و گفت راضی شدم یابن رسول الله.

ثلاثه وای ثلاثه

سه کلمه به من القا فرمودی ولی کلماتی که از هیچ کس و هیچ جا نخواهم شنید.

سه کلمه اما چگونه کلماتی.

به یکی از فرزندان خویش «گمان دارم پسر بزرگش اسماعیل بود» پند می‌داد:

پسرم پند من بشنو و گفتار من به گوش گیر

آنچه گویم به کار بند تا در این دنیا عمر خویش را دلپسند بسر بری و پس از مرگ سعید و رستگار باشی.

۱- آن کس که به قسـمت خویش قناعت کند همیشه غنی و توانگر است و آنان که چشم طمع به مال غیر دوزند هر چند غنی باشند فقیرند و همچنان مستمندانه بدرود جهان گویند.

۲- آنان که به قضای الهی رضا نمی‌دهند، پروردگار خویش را در امضای قضا متهم دارند.

۳-کسـی که لغزش خـویش را کوچـک شـمارد لغزش دیگران در چشم وی بزرگ جلوه کنـد. یـک چنین کس همواره عیب مردم جوید

و غیبت مردم گوید و هرگز به اصلاح نفس خویش نپردازد لاجرم در فساد بمیرد.

۴- آن کس که سعی کند تا پرده از عیوب دیگران بردارد ناگهان پرده از عیب خویش فرو هشته بیند و خود را رسوای خاص و عام یابد.

۵- آن کس که شمشیر فساد از غلاف برآورد سرانجام خون او با همان شمشیر بر خاک فرو ریزد.

۶- آنان که در راه مردم چاه بکنند هم خویشتن در آن چاه فرو افتند و کیفر کردار خود را از دست خود گیرند.

۷- تا توانی با علمای صالح همنشین باش تا جان به فضیلت علم بیارائی و از پرتو دانش آنان روشن و بزرگ شوی.

۸- و آن کسان که سفها و نادانان را به دوستی گیرند خوار و بی‌مقدار شوند.

۹- و آنان که پای به محیط بدنام گذارند بدیهی است که به بدنامی تهمت خورند.

۱۰- همه جـا و همیشه حق‌گو بـاش پسـرم هر چنـد که این گفتـار کـام تو را تلـخ سازد. هر چنـد که این حق‌گوئی به دنیای تو زیان رساند.

۱۱- از دو جا گوئی و سخن‌چینی بپرهیز زیرا این کردار کینه‌ی تو را در دل مردم بکارد و از شرف و شخصیت اجتماعی تو بکاهد.

۱۲- و اگر روزی به دینار و درم نیازمند شوی دست حاجت به سوی این و آن پیش مبر بلکه در جستجوی معادن کرم باش.

از امام صادق شنیده‌اند که می گفت:

من لم یعضب من اتحفوه لم یشکر النعمه

آن کس که از جفا خشم نگیرد قدر وفا را نشناسد، چون زشت را از زیبا فرق نگذارد.

و فرمود:

سلامت آنچنان کمیاب شده که گوئی نایاب است و کس نداند که در کجا تواند به دستش آورد ولی من چنان دانم که اگر از سلامت جستجو کنیم بعید نیست در گمنامی بازش ببینیم.

اگر نتوانیم گمنام ماند دست کم خلوت بگزینیم و اگر ما را در خلوت نگذارند خاموشی را پیشه خویش سازیم.

باشد که سلامت را در خاموشی دریابیم.

مردی از ایرانیان خاک عراق خوشحال و سعادتمند بود که در مدینه همواره حضور امام صادق علیه‌السلام را ادراک کند.

وی که همیشه در محضر مقدس امام می‌نشست ناگهان ناپدید شد.

گویا پیش‌آمدی شده بود که دیگر نتوانست آن فیض عظیم را دریابد.

امام از وی سراغ گرفت.

یک تن از اصحاب با لحنی نیش‌دار گفت:

انه نبطی

«نبطی» در اصطلاح اعراب به ایرانیان مقیم عربستان اطلاق می‌شود.

این سخن گو می‌خواست با ادای چنین جمله آن ایرانی دانش‌پژوه را تحقیر کند.

ولی امام علیه‌السلام با بیانی قاطع زبان یاوه گوی این مرد را قطع کرد.

امام فرمود:

اصل الرجل عقله و حسبه دینه و کرمه تقواه و الناس فی آدم مستوون

ریشه‌ی مرد عقل اوست و شخصیت او دین او و کرامتش در تقوای او جلوه گر است.

نژادهای گوناگون بشر همه یکسر در وجود آدم محو می‌شود و به صورت یک نژاد در می‌آید.

انسان‌ها عموما آدمی‌زاده‌اند یعنی از نسل آدم هستند. یعنی با هم اختلاف و تفاوتی از لحاظ تشکیلات خانوادگی نخواهند داشت.

بنی‌آدم در برابر آدم مساوی هستند.

امام علیه‌السلام با این سخن بر ترهات و یاوه گوئی‌های اعراب خط بطلان کشیده و عقیده‌ی اسلام را درباره‌ی قبایل و عشائر و نژادهای گوناگون بیان کرد.

مردی از خاندن «شقران صالح که غلام آزاد کرده‌ی رسول اکرم بود در عهد خلافت ابوجعفر منصور از دریافت عطا محروم ماند.

این مرد سخت بیچاره بود زیرا معاشش به وسیله‌ی همین عطایا تأمین می‌شد.

ابوجعفر منصور از بغداد به عزم حج به مدینه آمد و از مدینه به مکه رفت و ابن «شقرانی» را محروم ساخت.

خانواده‌ی «شقرانی» به دلیل اینکه جدشان شقران غلام پیغمبر بود خودشان را به اهل بیت عصمت و طهارت می‌چسبانیدند.

شقرانی با دست تهی و دل نومید و خاطری شکسته به حضور امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شد و گفت یابن رسول الله از ابوجعفر دیناری دریافت نداشته‌ام.

امام ابوعبدالله لبخندی زد و دستور داد آنچه را که ابوجعفر منصور به وی هدیه کرده بود «مبلغ عظیمی بود» همه را به شقرانی

تحویل دادند.

شقرانی خوشحال شد. سراپا نشاط شد.

امام فرمود:

ان الحسن من کل احد حسن و منک احسن لمکانک منا و ان القبیح من کل احد قبیح و منک قبح لمکانک منا.

امام صادق علیه الصلوة و السلام با شقرانی در این بیان از راز مکتوم سخن گفت.

امام به شقرانی فرمود:

- نیکوئی از هر کس سر بزند نیکوست و از تو نیکوتر است زیرا به ما نسبت داری و زشتی از هر کس سر بزند زشت است و از تو زشت‌تر است چون خویشتن را به ما نسبت می‌دهی.

رازی که در این بیان امام صادق به شقرانی القا فرموده:

به روایت «ابوالمظفر یوسف سبط علامه ابن‌جوزی» این بود که وی مردی شرابخواره بود صادق اهل بیت از کلمه‌ی «زشتی» به شرابخواری او اشارت کرده بود.

ابوالمظفر ابن‌جوزی در پایان این حکایت می‌نویسد:

فمن مکارم اخلاق جعفر انه رجب به و قضی حاجته مع علمه بحاله و وعظه علی وجه التعریض و هذا من اخلاق الانبیا

امام صادق علیه‌السلام با اینکه می‌دانست این شقرانی چکاره است باز هم وی را با لبخند پذیرفت و حاجتش را روا ساخت و در عین حال با لحن کنایه پندش هم داد. و این خصلت خصلت پیامبران است.

سفیان ثوری می گوید.

به حضور صادق اهل البیت علیه‌السلام شرف یافتم و عرض کردم یابن رسول الله سخت از اجتماع عزلت گزیده‌اید و با تنهائی ساخته‌اید!

در جوابم فرمود:

یا سفیان فسد الزمان و تغیر الاخوان فرأیت الانعراد اسکن للفؤاد

روزگار برگشته ای سفیان!

برادران این زمانه خصلت برادری را از یاد برده‌اند.

من در این هنگام تنهائی را برای آرامش خاطرم مناسب‌تر یافته‌ام و بعد گفت:

- آیا کاغذ و قلم به همراه داری سفیان.

گفتم بله. یابن رسول الله.

فرمود این شعرها را بر صفحه‌ای بنگار:

ذهب الوفاء دهاب امس الذاهب

فا الناس بین مخاتل و موارب

لفشون بینهم الموده و الصفا و قلوبهم محسوه بالعقارب

آن چنان که شب گذشته، خصلت وفا هم از میان مردم گذشته است و مردم جز حیله و ریا روشی به پیش ندارند.

به یکدیگر مودت و صفا نشان می‌دهند.

اما قلب‌هایشان لانه‌ی کژدم‌های قتال است.

امام ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه در زمانی ظهور فرمود که دولت بنی‌امیه سر به زوال گذاشته بود.

زوال بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس آرامشـی به جهان داد که طایفه‌ی ناحیه‌ی امامیه و خاندان رسول الله توانستند از فرصت بهره‌ور شوند و به نشر عقاید حقه‌ی اسلامیه‌ای بپردازند.

امـام صـادق علیه‌السـلام در این فرصت برای دین امامیه سازمان و قوامی به وجود آورد که نسل آینـده آن تشـکیلات را به نام جعفر صلوات الله مذهب جعفری نامید.

مذهب جعفری مذهب طایفه‌ی بر حق و با حق ماست.

هر چند که پیروان سنت جز این چهار فرقه:

۱- حنفی

۲- مالکی

۳- شافعی

۴- حنبلی

فرقه‌ی دیگری را به رسـمیت نمی‌شناسـند ولی حق و حقیقت مذهب جعفری ما را صـراط مستقیم و هادی مبین می‌شناسد و همین ما را کافی است.

یا مالک الملک انت تحکم بین عبادک فیما هم فیه تختلفون

داود بن زربی کوفی

از شـیعیان با اخلاص حضرت موسی بن جعفر (ع) و از ثقات و اهل علم و ورع و تقوی بوده [۱] و همانند علی بن یقطین، از خواص رشید است. [۲] .

بعضـی از بزرگان او را از خواص منصور دانسته و گفته‌اند که او برای مدتی از محضر امام صادق (ع) استفاده نموده و جزء اصحاب آن بزرگوار شمرده شده است. [۳] .

محمـد بن اسـماعیل رازی، از احمـد بن سـلیمان، از داود رقی نقل کرده که گفت: وارد شدم بر امام صادق (ع) و از آن حضـرت از دفعـات شسـتن اعضـای وضوء سؤال کردم، فرمود: آن چه خـدا واجب کرده، یکی است؛ ولیکن رسول خـدا (ص) به جهت ضـعف مردم یکی بر آن اضـافه نمود، و هر کس سه بـار بشویـد، برای او نمـازی نیست. در این حـال، داود زربی وارد شـد و همین سؤال را نمود، حضـرت فرمود که هر یـک از اعضـاء بایـد سه دفعه شسـته شود. این شبیه وضوی اهل سـنت و جماعت بود که حضـرت به او دسـتور می‌داد. از اختلاف کلام حضـرت، مرا لرزه گرفت و نزدیک بود که شـیطان بر من مسـلط گردد که امام متوجه من شد و مرا امر به سکون نموده و فرمود: «اسکن یا داود هذا هوالکفر او ضرب الاعناق». [۴] .

بـالجمله، داود زربی در وضوء به همین نحو عمـل می‌کرد تـا آن که وقتی در همسـایگی بـاغ منصور، وضوء می‌گرفت، و منصور از خارج تماشا می‌کرد. پس منصور او را طلبید و گفت: درباره تو سـعایت کرده و گفته بودند که تو رافضی و شیعه می‌باشی، و من از وضوی تو فهمیدم که رافضی و شیعه نیستی، مرا حلال کن. و صد هزار درهم به وی داد.

بعـد از مـدتی، داود رقی، و داود زربی، به خدمت امام صادق (ع) شـرفیاب شدند؛ داود زربی به امام عرض کرد: فدایت شوم، خون مرا حفظ کردی، در دنیا، و امیـدوارم به یمن و برکت تو داخل بهشت شویم، فردای قیامت. حضـرت فرمود: خـدا چنین کنـد به تو و جمیع برادران تـو. آن گـاه فرمود: حکـایت خود را برای داود رقی بگو، تـا دلش آرام شود. داود زربی حکـایت خود را نقـل کرد. حضـرت فرمود: من از این جهت او را بدین نحو فتوی دادم که مشرف بر قتل بود، و در خطر این دشمن. سپس به داود زربی فرمود: بعد از این اعضای وضوء را دو دفعه بشوی (مانند عمل شیعه). [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، فصل نص بر امام رضا (ع)، ص ۲۷۸.

[۲] رجال کشی، ص ۲۶۳.

[۳] رجال الطوسی، ص ۱۹۰.

[۴] ای داود! آرام بگیر که این جایگاهی است بین حق و کفر از یک طرف، و مرگ و نابودی از طرف دیگر.

[۵] رجال کشی، ص ۲۶۵ - ۲۶۳.

داود بن فرقد کوفی

ثقه جلیل‌القدر، و از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) است. [۱] .

روزی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص)، نزدیک قبر مطهر، نماز می‌خواندم که ناگاه از پشت سر شنیدم کسی خواند: «اتریدون ان تهدوا من اضل الله و الله ارکسهم بما کسبوا» [۲] ؛ نگاه کردم، شخصی را دیدم، لیکن او را نشناختم، اما فهمیدم که آیه شریفه [۳] را بر من تأویل کرده، من هم در جواب گفتم: «ان الشیاطین‌لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم، و ان اطعتموهم أنکم لمشرکون» [۴] - دیو نهادان به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند، اگر اطاعتشان کنید، مشرک خواهید بود - سپس معلوم شد که او هارون بن سعد زیدی بود. حضرت خندید و فرمود: جواب صواب کوتاهی دادی، به اذن خدا. [۵] .

داود بن فرقد از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: در ضمن آن چه خدای عزوجل به موسی بن عمران (ع) وحی کرد، این بود که: ای موسی بن عمران! مخلوقی که نزدم محبوب‌تر از بنده مؤمن باشد نیافریدم؛ من او را مبتلی کنم به آن چه برای او خیر است و عافیت دهم به آن چه برایش خیر است؛ آن چه شر اوست از او بگردانم، برای آن چه خیر اوست؛ و من به آن چه بنده‌ام را اصلاح کند داناترم؛ پس باید بر بلایم صبر کند و نعمتهایم را شکر نماید، و به قضایم راضی باشد، تا او را در زمره صدیقین نزد خود نویسم، زمانی که به رضای من عمل کند و امر مرا اطاعت نماید. [۶] .

داود بن فرقد دارای کتابی است که عده‌ای از اصحاب از او روایت کرده‌اند.[۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۸۹ و ص ۳۴۹ - رجال نجاشی، ص ۱۱۴.

[۲] علمای رجال عموما در ذیل حالات داود بن فرقد جمله «اتریدون ان تهدوا...» را به عنوان آیه قرآن ذکر کرده‌اند، در حالی که چنین آیه‌ای در قرآن نیست. اما آن چه در قرآن است چنین است: «فما لکم فی المنافقین فئتین و الله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا» - سوره نساء آیه ۸۸ - چرا شما درباره منافقان دو فرقه شدید؟ آنها در باطن کافرند و خداوند آنان را به وساطه اعمال زشتشان دوباره به گمراهی برگردانده. آیا شما می‌خواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ در صورتی که تو هرگز بر هدایت آن که خدا او را گمراه کرده راهی نخواهی داشت - مؤید مطلب روایتی است که صفوان، از داود، نقل کرده که به امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص) نماز مغرب می‌خواندم که مردی در پشت سرم این آیه را خواند: «مالکم فی المنافقین...» دانستم که مرا قصد کرده، من هم در پاسخ او خواندم: «ان الشیاطین لیوحون...» (رجال کشی، ص ۲۹۴).

شاید بزرگان از جهت اعتماد به یکدیگر، بدون مراجعه به قرآن، نقل روایت کرده باشند؛ و ممکن است که هارون بن سعد، اقتباسی از قرآن را خوانده باشد.

[۳] علمای رجال عموما در ذیل حالات داود بن فرقد جمله «اتریدون ان تهدوا...» را به عنوان آیه قرآن ذکر کرده‌اند، در حالی که چنین آیه‌ای در قرآن نیست. اما آن چه در قرآن است چنین است: «فما لکم فی المنافقین فئتین و الله ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا» - سوره نساء آیه ۸۸ - چرا شما درباره منافقان دو فرقه شدید؟ آنها در باطن کافرند و خداوند آنان را به وساطه اعمال زشتشان دوباره به گمراهی برگردانده. آیا شما می‌خواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ در صورتی که تو هرگز بر هدایت آن که خدا او را گمراه کرده راهی نخواهی داشت - مؤید مطلب روایتی است که صفوان، از داود، نقل کرده که به امام صادق (ع) عرض کرد: در مسجد رسول خدا (ص) نماز مغرب می‌خواندم که مردی در پشت سرم این آیه را خواند: «مالکم فی المنافقین...» دانستم که مرا قصد کرده، من هم در پاسخ او خواندم: «ان الشیاطین لیوحون...» (رجال کشی، ص ۲۹۴).

شاید بزرگان از جهت اعتماد به یکدیگر، بدون مراجعه به قرآن، نقل روایت کرده باشند؛ و ممکن است که هارون بن سعد، اقتباسی از قرآن را خوانده باشد.

[۴] سوره انعام، آیه ۱۲۱.

[۵] رجال کشی، ص ۲۹۴ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۶.

[۶] اصول کافی، ج ۲، باب الرضا بالقضاء، ص ۵۱ - امالی مفید، مجلس ۱۱، ح ۲.

[۷] فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۰۸ - فهرست طوسی. ص ۱۳۰ - رجال الطوسی، ص ۳۴۹ - رجال نجاشی، ص ۱۱۴.

داود بن کثیر رقی کوفی

رقی، منسوب به رقه. در تحریر الوسائل آمده است که رقه شهری در قوهستان بوده، و بعضی گفته‌اند که رقه شهری در غرب بغداد، و گردشگاه هارون الرشید بوده است.

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بوده و تا زمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را درک کرده است. [۱] .

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق [۲] ، و همچنین جزء اصحاب امام کاظم [۳] علیهماالسلام شمرده و می‌فرماید که او ثقه است [۴] ، و در فهرست گوید: داود کتابی دارد که ابن ابی‌عمیر از او نقل کرده است. [۵] رباب، همسر داود بن کثیر، نیز از اصحاب امام صادق (ع) به شمار آمده است. [۶] .

علمای رجال، درباره داود بن کثیر، اختلاف نظر دارند، مانند اختلافی که درباره‌ی جابر بن یزید و ابن‌سنان و غیره دارند:

عده‌ای مانند ابن‌الغضائری معتقدند که: او ضعیف و فاسد المذهب بوده، و او را از غلات شمرده‌اند [۷] نجاشی هم با ابن‌الغضائری هم قول است، و می گوید: به طور قطع داود ضعیف است جدا، و غلات از وی روایت کرده‌اند؛ و احمد بن عبدالواحد [۸] گوید که کمتر حدیثی از او دیده است؛ او کتاب مزاری دارد و کتاب اهلیلجه از اوست. [۹] .

از ابی‌عبدالله عاصمی درباره او سؤال شد، گفت: جمانی و دیگران از او روایت کرده‌اند. سؤال شد که در چه سالی وفات کرده، گفت: بعد از سال دویست، کمی بعد از وفات امام رضا (ع)؛ او از راویان امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) است. [۱۰].

مرحوم شهید ثانی (ره) [۱۱] نیز، او را ضعیف شمرده، و تابع ابن‌الغضائری است؛ و مرحوم محقق بحرانی نیز او را موثق ندانسته و جرح او را بر تعدیل مقدم شمرده است. [۱۲] .

اما جمعی از بزرگان، داود را توثیق و تعدیل نموده‌اند، مانند: شیخ طوسی [۱۳] و شیخ مفید [۱۴]، و ابن‌فضال و صدوق و ابن‌بابویه [۱۵] و علامه حلی [۱۶] و شیخ کشی [۱۷]، و طریحی، و شیخ محمد امین کاظمی [۱۸].

روایاتی که در مدح داود رسیده، گفته توثیق کنندگانش را تأیید می‌کند، از جمله: از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: منزلت داود نزد من، همان منزلت مقداد نزد رسول خدا (ص) است. [۱۹].

و نیز نقل شده که وقتی داود از محضر امام صادق (ع) خارج می‌شد، آن حضرت در قفای او می‌نگریست و می‌فرمود: هر کس دوست دارد که نظر کند به مردی از اصحاب حضرت قائم (ع)، نظر کند به این شخص. [۲۰].

در عیون اخبار الرضا (ع) از داود نقل شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت گردم، و پیش مرگ تو باشم، اگر شما از دنیا بروید، ما به که رو کنیم؟ حضرت فرمود: به فرزندم موسی؛ و چون امام صادق (ع) از دنیا رفت، من در امامت موسی بن جعفر (ع) لحظه‌ای هم شک ننمودم... [۲۱].

صفار در کتاب بصائر الدرجات، از داود، روایت کرده که گفت: به امام هفتم (ع) عرض کردم: آیا اسم من در دیوان اسماء شیعیان شما هست؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند، در ناموس [۲۲] است. [۲۳].

علامه مامقانی (ره)، بعد از نقل کلمات علماء، در جرح و تعدیل داود، می‌گوید: اقوی وثاقت و جلالت اوست، و نسبت‌هایی که به او داده شده، از غلو و فساد مذهب، نسبت نارواست و قابل قبول نیست. [۲۴].

در ذیل حالات داود به چند حدیث اشاره می‌گردد:

ابن‌شهر آشوب، به سند خود، از داود رقی، نقل کرده که گفت: دو تن از برادرانم به قصد مزار [۲۵] از کوفه بیرون رفتند. در بین راه، یکی از آن دو را تشنگی سختی عارض شد، به طوری که از روی مرکوبش به زمین افتاد. برادر دیگر سرگشته و متحیر ماند، پس به نماز ایستاد و خدا را خواند و به محمد (ص) و علی (ع) و ائمه اطهار (ع) یک یک استغاثه نمود تا رسید به امام زمانش، حضرت امام جعفر صادق (ع)، و پیوسته به آن حضرت التجاء برد و آن جناب را خواند. ناگاه دید شخصی بالای سرش ایستاده می‌گوید: ای مرد! داستانت چیست؟ او قصه برادر تشنه را تذکر داد، آن شخص قطعه چوبی به او داد و گفت: این چوب را بین لب‌های برادرت بگذار، چون آن چوب را بین لب‌های برادرش قرار داد، برادر تشنه به هوش آمد و چشم‌هایش را گشود و برخاست و نشست، در حالیکه تشنگی‌اش رفع شده بود، پس به زیارت قبر شریف، مشرف گشتند.

چون به کوفه مراجعت کردند، آن برادری که دعا می‌کرد، به مدینه مشرف شد و به محضر حضرت جعفر صادق (ع) شرفیاب گردید. حضرت او را دعوت به نشستن نمود، و فرمود: حال برادرت چگونه است؟ آن چوب کجاست؟ عرض کرد: ای سرور من! با دیدن برادرم در آن حالت، غم و اندوه سختی به من دست داد، و همین که حق تعالی روحش را به او برگردانید، از کثرت خوشحالی، دیگر از آن چوب غفلت کردم و فراموشش نمودم. حضرت فرمود: همان ساعت که تو در غم برادر بودی، برادرم خضر (ع) نزد من آمد، آن قطعه چوب را که از درخت طوبی است، به وسیله او برای تو فرستادم. آن گاه حضرت به خادم خود امر نمود تا سبد را بیاورد. همین که آوردند، حضرت آن را گشود و آن قطعه چوب را بیرون آورد و نشان او داد و سپس آن را به سبد بازگرداند. [۲۶].

از این حدیث شریف چنین استفاده می‌گردد که در موقع اضطرار و پریشانی، در هر عصر و زمانی، باید به امام و حجت آن عصر توسل جست؛ چون پروردگار عالم برای اغاثه ملهوفین و گرفتاران هر دوره، ملجأ و پناهگاهی خاص، مقرر و معین فرموده است؛ و لذا در این عصر که زمان غیبت حضرت ولی الله اعظم، امام زمان، حجهٔ بن الحسن، روحی و ارواح العالمین له الفداء است، به ما دستور داده شده که در مهمات، دست توسل به سوی آن بزرگوار دراز کنیم.

«اللهم ارنا الطلعهٔ الرشیده و الغرهٔ الحمیده و اجعلنا من اعوانه و انصاره، آمین یا رب العالمین».

قطب الدین راوندی [۲۷] ، در کتاب خرائج، از داود رقی، نقل کرده که گفت: در محضـر امام صادق (ع) بودم که حضرت از تغییر رنـگ چهره‌ام سؤال نمـود، در پاسـخ عرض کردم: قرض زیـادی دارم که رسوا کننـده و کمرشـکن است، و قصـد کرده‌ام که برای گشایش کارم سفری به سند نمایم و نزد فلان برادرم روم، تنها چیزی که مانع من می گردد، ترس از سفر دریایی است.

حضـرت فرمود: آن خـدایی که تو را در خشـکی حفـظ می‌کنـد، در دریـا هم نگهبـان است؛ ای داود! اگر مـا نبودیم، نهرهـا جاری نمی‌شد، درختان سبز نمی گشت و به ثمر نمی‌رسید... [۲۸] .

―――――――――――――――

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۴۸.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۰.

[۳] رجال الطوسی، ص ۳۴۹.

[۴] رجال الطوسی، ص ۳۴۹.

[۵] فهرست طوسی، ص ۱۳۳.

[۶] رجال الطوسی، ص ۳۴۲.

[۷] خلاصه، علامه حلی، ص ۳۴.

[۸] احمدبن عبدالواحد، معروف به ابن‌عبدون، از علمای امامیه و مردی ادیب، فاضل، و محدث است. او صاحب کتاب تفسیر خطبه حضرت زهرا علیهاالسلام و کتاب اعمال جمعه و... است. او به سال ۴۲۳ هجری، وفات کرد. (فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۱۹).

[۹] رجال نجاشی، ص ۱۱۲.

[۱۰] رجال نجاشی، ص ۱۱۳.

[۱۱] شیخ شـهید، زین الـدین بن نورالـدین بن علی بن احمـد بن محمـد بن جمال الـدین تقی بن صالـح بن شـرف العاملی الجبعی، صـاحب تألیفـات بسیار که مشـهورترین آن‌ها شـرح لمعه می‌باشـد. ولادت او در سـیزده شوال سال ۹۱۱، و شـهادتش در سـال ۹۶۶ هجری واقع شده، رحمه الله. (الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۵۰).

[۱۲] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱۴، ردیف ۳۸۶۱.

[۱۳] رجال الطوسی، ص ۳۴۹.

[۱۴] شیخ مفید، رد ارشاد، فصل نص بر امام رضا (ع) ص ۲۷۸، داود را از ثقات، خواص، و اهل ورع و علم و فقه معرفی می کند.

[۱۵] جامع الروات، ج ۱، ص ۳۰۸.

[۱۶] خلاصه، علامه حلی، ص ۳۴.

[۱۷] رجال کشی، ص ۳۴۸.

[۱۸] رجال مامقانی، ج ۱، ص ۴۱۴.

[۱۹] رجال کشی، ص ۳۴۳ - اختصاص، مفید، ص ۲۱۶ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۵.

[۲۰] رجال کشی، ص ۳۴۴.

[۲۱] عیون اخبار الرضا، باب ۴، نص بر امام رضا (ع)، ح ۶ - بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴.

[۲۲] ناموس اسم صحیفه‌ای است که اسماء شیعه در آن ثبت است.

[۲۳] بصائر الدرجات، جزء ۴، باب ۳، ح ۷، ص ۱۷۳.

[۲۴] رجال مامقانی، ج ۱، ص ۴۱۵.

[۲۵] ظاهرا مراد کربلاء است.

[۲۶] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، باب خوراق‌عادات امام صادق (ع)، ص ۳۱۹.

[۲۷] سعید بن هبهٔ الله، ابوالحسن الراوندی، صاحب مؤلفات بسیار، از جمله کتاب الخرائج و الجرائح. صاحب ریاض فرموده: او اول کسی است که نهج‌البلاغه را شرح کرده. او اشعار بسیاری در مدح امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیتش (ع) سروده است: قسیم النار ذو خبر و حبر

بخلصنا الغداهٔ من السعیر فکان محمد فی الدین شمسا

علی بعد کالبدر المنیر و همچنین گفته: بنی الزهراء اباء الیتامی

اذا ما خطبوا قالوا سلاما هم حجج الا له علی البرایا

فمن ناواهم یلق الاـ ثاما قطب الدین راوندی از مشایخ ابن‌شهر آشوب است و او را مشایخی همچون: ابوعلی طبرسی، ابوالقاسم طبرسی، سید مرتضی رازی، و آمدی صاحب غرر الحکم است. او در روز چهارشنبه چهاردهم شوال سال ۵۷۳ هجری درگذشت و قبرش در صحن مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها، می‌باشد. (فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۲۰۰).

[۲۸] الخرائج الجرائح، ج ۲، باب ۱۴، فصل امام صادق، ص ۶۲۲.

درست بن ابی‌منصور واسطی

از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی الکاظم علیهماالسلام است. [۱] .

شیخ نجاشی فرموده: درست بن ابی‌منصور محمد واسطی، کتابی دارد که عده‌ای همچون: سعد بن محمد طاطری [۲] و محمد بن ابی‌عمیر، از او نقل کرده‌اند. [۳] .

شیخ طوسی در رجالش گفته: درست بن ابی‌منصور از اصحاب امام صادق (ع) [۴] و امام کاظم (ع) بوده، و واقفی مذهب است. [۵] و جمعی از بزرگان رجال تصریح کرده‌اند که او واقفی است و از اهالی واسط [۶] است. هر چند علامه وحید بهبهانی در وقف او تأمل دارد، لیکن با تصریح بزرگانی چون شیخ و کشی و غیره جای تردید نیست. بلی، فقط می‌توان گفت که احادیثی که او نقل کرده، مورد قبول است. [۷] .

مرحوم کلینی، در کافی، از طریق درست بن ابی‌منصور، روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: «رأس کل خطیئهٔ حب الدنیا»، ریشه و منشأ هر خطا کاری عشق به دنیاست. [۸] .

و نیز، در کافی، از درست بن ابی‌منصور، نقل شده که امام صادق (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که تعصب (حمایت از عقیده باطل، دفاع از جهل و گمراهی، و پایداری بر عقیده‌ای که انسان بطلان آن را فهمیده است) بورزد، یا بر او تعصب ورزند (و او راضی باشد) رشته ایمان را از گردن خویش باز کرده است. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال مامقانی، ج ۱، ص ۴۱۷، ردیف ۳۸۸۰.

[۲] سعد، عموی علی بن حسن طاطری است. علی از اصحاب امام کاظم (ع) و از فقها و ثقات در حدیث (اما واقفی) بوده، و از راویان عمویش، سعد، به شمار می‌آید. آنان را، چون فروشنده پوشاک طاطریه بودند، طاطری گویند.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۱۷ – فهرست طوسی، ۱۳۴ – خاتمه مستدرک الوسائل، ص ۸۰۰.

[۴] رجال الطوسی، ص ۱۹۱.

[۵] رجال الطوسی، ص ۳۴۹.

[۶] یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: واسط نام چند محل است. آن گاه یک به یک آنها را ذکر کرده و سپس می گوید: واسط حجاج بن یوسف از همه مشهورتر و بزرگ‌تر است، و بدان جهت واسط نام گرفته که در وسط کوفه و بصره واقع، و از هر کدام به فاصله پنجاه فرسخ می‌باشد.

یحیی بن مهدی کلال گوید: حجاج در سال ۸۳ هجری شروع به ساختمان واسط و در سال ۸۶ از بناء شهر فارغ شد و برای عبدالملک مروان نوشت که شهری در سرزمین کرش بنا کرده و نام آن را واسط نهاده است.

اصمعی گوید: حجاج به اطباء دستور داد که محلی را که آب و هوای خوش و سالم داشته باشد در نظر بگیرند تا شهری بنا کند، و آنان پس از بررسی کامل در سرزمین عراق منطقه واسط را انتخاب کردند.

حجاج در سال ۹۵ هجری مرد. (معجم البلدان، ج ۸، کتاب الواو، ص ۳۸۷ - ۳۷۸).

آن گاه حموی (از جنبه‌ی تعصب) فقط به گوشه‌ای از جنایات حجاج، آن هم نگاهی گذرا، می‌نماید.

برای شناخت حجاج، گفته شعبی را می‌آوریم: «هر امتی اگر بخواهد شقی و خبیث و فاسقش را عرضه بدارد و ما هم حجاج را در برابر آنان عرضه بداریم، بر همه غلبه خواهیم جست». (در تحفۀ الاحباب، ص ۵۳، این گفته به عمر بن عبدالعزیز نسبت داده شده است).

[۷] رجال مامقانی، ج ۱، ص ۴۱۷، ردیف ۳۸۸۰.

[۸] اصول کافی، ج ۲، باب حب الدنیا، ص ۲۳۸.

[۹] اصول کافی، ج ۲، باب عصبیت، ص ۲۳۲.

دشواری های تقوا و اجتهاد

تقوا مانند اجتهاد [۱] مراتبی دارد. هزاران نفر کوشش می‌کنند تا به مرتبه‌ی اجتهاد برسند ولی از بین آنها عده‌ی کمی به این مقام دست می‌یابند. از بین صدها مجتهد نیز که کوشیدند به مقام اعلمیت برسند در گذشته و حال فقط شمار اندکی موفق شده‌اند. خدا می‌داند چه موانعی برای رسیدن به مقام اعلمیت وجود دارد. بسیاری با وجود تلاشهای فراوان نتوانستند شروط اعلمیت را فراهم کنند و بسیاری شروط آن را فراهم کردند اما از بین هزار مانع، یک مانع بر سر راهشان ماند و موفق نشدند.

ممکن است انسان در طول سال ده‌ها تصمیم بگیرد، اما به دلایلی از انجام دادن آنها باز ماند. اگر در طول سال در برابر هر تصمیمی که موفق به انجام دادن آن نشویم یک نقطه بر روی کاغذ بگذاریم، شاید در پایان سال با کاغذی سراسر سیاه مواجه شویم.

تقوا نیز کلمه‌ای است که به سادگی می‌توان درباره آن داد سخن داد ولی در عمل کار بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی است. بسیاری از مردم دوست دارند تقوا داشته باشند ولی فقط عده کمی برای تحصیل آن تلاش می‌کنند و از این میان عده بسیار کم‌تری موفق به تحصیل آن می‌شوند؛ زیرا بسیاری از کسانی که می‌خواهند با تقوا باشند و عزمشان را در این راه جزم می‌کنند، به درستی نمی‌دانند در این راه با چه موانعی برخورد می‌کنند و چه مشکلاتی در پیش رو دارند. برای کسب تقوا علاوه بر تصمیم واقعی، همت بالا و اراده محکم، باید موانع تحصیل آن را نیز بشناسیم و از خدای متعال و اهل‌بیت علیهم‌السلام بخواهیم ما را در این راه یار و کمک کار باشند. در حقیقت توفیق الهی و عنایت اهل‌بیت علیهم‌السلام حکم مهر و امضای نهایی را دارد و کامل کننده شروط تقوا است. البته توفیق الهی نیز تا حدی بستگی به اطاعت اوامر الهی از جانب ما دارد. در غیر این صورت نقطه‌های سیاه در طول زندگی آن قدر زیاد می‌شود که سراسر عمر را به تباهی می‌کشاند و باعث هدر رفتن کارهای خوب می‌شود، خداوند فرموده است: «ثم کان

عقبهٔ الذین أساؤا السوأی أن کذبوا بأیات الله و کانوا بها یستهزءون [۲] ؛ آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»

پی نوشت ها:

[۱] در اصطلاح، قدرت استنباط احکام شرعی از ادله‌ی آنها را اجتهاد گویند.

[۲] روم، آیه‌ی ۱۰.

دشواری سکوت

کنترل شهوت سخن گفتن، از کنترل شهوت جنسی سخت‌تر است. سکوت اختیار کردن در چنین حالتی به مراتب سخت‌تر از آن است که جوان مجردی با زن زیبایی در یک اتاق خلوت با هم باشند و شهوت خود را مهار کند. این سخن چیزی است که با تجربه ثابت می‌شود. مرحوم شیخ عباس قمی منبری نبوده است، اما گاهی بزرگان و مراجع او را دعوت می کرده‌اند تا در منزل آنها منبر برود. از مراجعی که بارها شیخ را برای منبر دعوت می کرده‌اند می‌توان مرحوم حاج حسین قمی [۱] را نام برد که قبل از جریان کشف حجاب و در مشهد (۱۳۱۳ ش) از شیخ دعوت می کرد تا در منزل او منبر برود. مقام معنوی شیخ عباس بسیار بالا بوده و سخنان او در شنوندگان تأثیر عجیبی داشته است. مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی [۲] برای بنده نقل می کردند که پای منبر شیخ عباس نشسته بودم. دیدم ایشان صحبت می کردند و اهل علم گریه می کردند.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:؛ احسبوا کلامکم من أعمالکم [۳] ؛ سخنان خود را جزء اعمالتان به حساب آورید» یعنی همان طور که روزه، حج، زنا و ظلم در نامه اعمال ما نوشته می‌شود، و از اعمال انسان به شمار می‌آید، بدو خوب زبان نیز جزء اعمال است. در مقابل ناسزا در نامه‌ی عمل ما گناه، و در مقابل موعظه‌ی دیگران ثواب نوشته می‌شود.

مرحوم والد [آیت‌الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره] می‌فرمودند: وقتی می‌خواهید تصمیم به انجام کاری بگیرید، ببینید وقتی که شما را در قبر می گذارند و شما می‌مانید و تنهایی قبر، آیا به پاس آن کار به شما آفرین می گویند یا نه. اگر دیدید در تنهایی قبر برای انجام دادن آن کار تحسین می‌شوید، آن را انجام دهید و در غیر این صورت آن را انجام ندهید. واقعا این جمله در پیچ و خم‌های زندگی، برای من بسیار ارزشمند و کارگشا بود و برکت‌های زیادی برایم به دنبال داشت.

ناگفته نماند دعوت به سکوت در این جا نباید باعث سکوت نا به جا شود و بر ممدوح بدون همیشگی سکوت حمل شود. مؤمن باید خانواده‌اش را نصیحت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «یاأیها الذین ءامنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارهٔ [۴] ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌ها است حفظ کنید». زن و بچه آدم مرجع تقلید و عارف نیستند. باید با آنها به سادگی گفت و گو کنیم و احکام و آداب و اخلاق اسلامی را برای آنان در قالب قصه و تمثیل بیان نماییم. در روایت آمده است که خدای متعال در برابر گفت و گوی مرد با خانواده‌اش، برایش ثواب تسبیح می‌نویسد.

در روایت آمده است: «الندامهٔ علی طول الصمت مرهٔ واحدهٔ خیر من الندامهٔ علی کثرهٔ الکلام مرات [۵] ؛ اگر آدمی یک بار بر سخن نگفته‌ای پشیمان شود بهتر از آن است که بارها از پر سخنی پشیمان شود».

پیرمردی می گفت: پنجاه سال پیش با عالم مشاجره کردم. او چیزی گفت و من جواب خیلی زشتی دادم. اکنون پس از پنجاه سال، هر وقت برایش ناراحتی پیش می‌آید، صدایش را بلند می کند که تو همان مردی هستی که پنجاه سال پیش فلان حرف را زدی. آن پیرمرد می گفت: کاش آن سال چنین سخنی بر زبان نمی‌آوردم.

ممکن است انسان‌ها به دنبال سکوت دچار پشیمانی شوند، اما پشیمانی به دلیل سکوت بسیار کم‌تر اتفاق می‌افتد تا پشیمانی به دلیل

بر زبان آوردن یک سخن.

حکایت :

مرحوم شیخ محمود عراقی [۶] که از شاگردان مبرز شیخ انصاری [۷] بوده است در قسمت پایانی کتاب دارالسلام قصه‌هایی را با ذکر سند در احوال فقها و علما آورده است که سند بعضی از آنها شیخ انصاری و ملا احمد نراقی [۸] است. یکی از این ماجراها مربوط به میرزای قمی است که شیخ انصاری عصر او را درک کرده است؛ چرا که شیخ انصاری متولد ۱۲۱۴ قمری است و میرزای قمی به سال ۱۲۳۱ چشم از جهان فروبست؛ به عبارت دیگر وقتی میرزای قمی رحلت کرد، شیخ جوانی هفده ساله بود. این قصه به موضوع مورد بحث چندان ارتباط ندارد، اما از آن جا که می گویند میرزای قمی بسیاری از کراماتی که به دست آورده از آن رو بوده که به زبانش پر و بال نداده است، ذکر آن خالی از فایده نیست.

شیخ محمود عراقی در کتاب دارالسلام آورده است که شخصی از راه دریای عمان عازم حج بود. در بین راه همیان پول خود را درآورده بود و داشت محاسبه می کرد که چقدر از پول‌هایش خرج شده و چقدر مانده است. در همین حال متوجه می‌شود که شخصی از طبقه بالای کشتی او را می‌پاید. چند لحظه بعد همان شخص از بالای کشتی شروع به داد و فریاد کرد که همیان پول مرا دزدیدند، پلیس کشتی آمد و پرس و جو را آغاز کرد. او نشانی و مشخصات همیان این زائر بیت الله الحرام را به آنها داد، که رنگش چنین است و این مقدار پول داخل آن است. آن زائر دید دقیقا مشخصات همیان او را می‌دهد و می‌خواهد از این طریق پول‌هایش را به چنگ آورد. با خود گفت: خدایا، چه کار کنم؟ الآن است که مرا به جرم دزدی دستگیر کنند و پول‌هایم را نیز از دست بدهم و چه بسا به مجازات برسم. این بود که گفت: یا امیرمؤمنان، این پول‌های من نزد شما امانت باشد، و پول‌ها را به دریا انداخت مأمورها همه را گشتند تا نوبت به او رسید. او را نیز تفتیش کردند، اما چیزی پیدا نکردند. از این رو شخصی را که در طبقه فوقانی کشتی بود به جرم این که تهمت زده است به مجازات رساندند. اما مجازات او هیچ فایده‌ای به حال این زائر بی‌نوا نداشت؛ زیرا پول‌هایش را از دست داده بود. با هزار بدبختی به حج رفت و در راه بازگشت، به نجف اشرف و حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام رفت و عرض کرد: یا امیرمؤمنان، ما به شما اعتقاد داریم. من همیان خود را به رسم امانت به شما سپردم و اکنون هم آن را از شما می‌خواهم. شب حضرت علی علیه‌السلام را در عالم رؤیا دید که به او فرمودند: به قم برو و امانت خود را از میرزای قمی بگیر. از خواب بیدار شد. میرزای قمی را نمی‌شناخت، اما به طرف قم حرکت کرد. به قم که رسید، از مردم پرس و جو کرد که میرزای قمی کیست و خانه‌اش کجاست؟ گفتند: مرجع تقلید است و خانه‌اش در فلان محله قرار دارد. خدمت میرزا رسید و ماجرا را برایش نقل کرد. میرزای قمی نیز همان همیان را از زیر عبایش درآورد و به او داد. وقتی آن را باز کرد، دید پول‌ها دست نخورده است.

میرزای قمی نیز مثل دیگران، انسانی معمولی بود، اما با زحمت و پشتکار به این مقام رسیده بود. گفته‌اند خیلی از چیزهایی که به دست آورده بود، از راه سکوت و نگه داشتن زبان بوده است. انسان باید قدرت نگه داشتن زبان را کسب کند و مهار زبانش را به دست بگیرد. متأسفانه مهار زبان اغلب مردم در دست زن و بچه و برادر و خواهر و مشتری است و انسان باید با تمرین مهار زبانش را در دست خودش بگیرد.

میرزای قمی که به این مقام رسیده بود، چنین نبود که اصلا سخن نگوید. بلکه میرزا درس می گفته، بحث می کرده، و ریگ هم در دهانش نبوده است. ریگ دهان، عقل انسان است.

در روایت آمده است که انسان باید «هش» و «بش» یعنی دارای چهره‌ی گشاد باشد. لازم نیست همیشه ساکت باشد، اما باید کاری کند که سخنانش به درد آخرت بخورد. البته صحبت کردن در مورد دنیا هم گاهی اوقات خوب است و علاوه بر منفعت دنیایی، منافع اخروی نیز در بر دارد. برای تحصیل معاش باید سخن گفت و با دیگران ارتباط یافت. کسب روزی به اندازه‌ای که انسان در مقابل دیگران دست نیاز دراز نکند از فضایل است و ثواب دارد و اگر مؤمنی این کار را انجام دهد طلب دنیا نیست، بلکه طلب

آخرت است. شخصی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمودند: امور دنیوی و پول را برای چه می‌خواهی و آن را دوست داری؟ گفت: یابن رسول الله، می‌خواهم با پول صله رحم کنم، صدقه دهم و آبروی خود را حفظ نمایم. حضرت فرمودند: این پول درآوردن کسب دنیا نیست، بلکه کسب آخرت است [۹] .

کسب مسائل معنوی نیز مانند کارهای دنیایی به تمرین و کوشش نیاز دارد. تزکیه نفس واجب عینی است و موعظه به تنهایی برای تزکیه نفس کافی نیست. البته، به موعظه باید به عنوان مقدمه واجب نگریست و هم چنان که می‌دانیم مقدمه واجب، واجب است.

—————————————

پی نوشت ها:

[۱] سید حسین طباطبائی قمی فرزند محمود (۱۳۶۶ – ۱۲۸۲ ق) فقیه و مرجع تقلید، در قم به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و دوره‌ی سطح در زادگاه خود، به سامرا عزیمت نمود و از محضر میرزای بزرگ شیرازی به مدت سه سال بهره‌مند گردید. سال ۱۳۰۶ ق به تهران رفت و نزد استادانی همچون میرزا ابوالحسن جلوه و حسن آشتیانی تلمذ نمود. سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف گردید و در درس زندگانی همچون میرزا حبیب‌الله رشتی، آخوند خراسانی، سید میرزا محمدتقی شیرازی حاضر شد و میرزای شیرازی نیز او را پس از خود به عنوان مرجع تقلید معرفی نمود. سال ۱۳۳۱ ق به مشهد رفت و در آن جا علاوه بر عهده‌دار شدن مرجعیت، حوزه درس و بحث تشکیل داد. در سال ۱۳۱۴ ش به تهران آمد و از آن جا به عراق تبعید شد که این تبعید ده سال به طول انجامید. سال ۱۳۲۱ ش به قصد زیارت مشهد عازم ایران گردید و در این زمان بود که موفق شد آزادی حجاب در ایران را رسمیت بخشد، پس از این ماجرا به کربلا بازگشت (اثر آفرینان: زندگی نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۴، ص ۳۵۸).

[۲] سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۱۳۶۹ – ۱۲۷۹ ش) اصولی، فقیه، محدث، رجالی، ادیب و مورخ معاصر که از مراجع تقلید بودند.

[۳] بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸، باب ۷.

[۴] تحریم، آیه ۶.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

[۶] شیخ محمود عراقی فرزند محمود، معروف به صاحب قوامع (م: ۱۳۱۰ ق، تهران) از اکابر علمای امامیه در اوائل قرن چهاردهم هجری بود. او پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۲۵۵ ق جهت ادامه تحصیل عازم بروجرد گردید. پس از آن به مدت ده سال به شهرهای سلطان‌آباد، تهران، مشهد و آذربایجان مسافرت کرد و عاقبت به نجف رفت و در درس شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. با وفات شیخ به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. سال‌های پایانی عمر خویش را در تهران به سر برد و همان جا نیز رحلت کرد و جنازه‌ی وی به نجف اشرف انتقال داده شد.

[۷] شیخ مرتضی انصاری فرزند محمد امین شوشتری (م: ۱۲۸۱ ق) فقیه و اصولی بزرگ امامیه و معروف به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء و المجتهدین بود. او در دزفول متولد شد و ابتدا نزد پدر و عموی خویش به تحصیل پرداخت. سال ۱۲۳۲ ق به همراه پدر به عتبات عالیات رفت و به مدت چهار سال نزد سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی درس خواند. پس از آن به نجف رفت و نزد شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء تلمذ نمود. سال ۱۲۴۰ ق پس از مراجعه به زادگاهش رحل اقامت افکند و از ملا احمد نراقی اجازه‌ی اجتهاد دریافت نمود. برای بار دوم سال ۱۲۵۰ وارد عراق شد و پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در سال ۱۲۶۶ ق مرجع تقلید شیعیان گردید. (اثر آفرینان: زندگی نامه نام‌آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش، ج ۱، ص ۳۲۰).

[۸] ملا احمد نراقی فرزند ملا مهدی (م: ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ ق) از فحول علمای امامیه، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، منجم، ریاضی‌دان، حکیم، فیلسوف و شاعر می‌باشد. او استاد شیخ مرتضی انصاری بود و از پدر خود و سید بحرالعلوم و شیخ کاشف

الغطاء روایت می کرده است. (ریحانهٔ الادب، ج ۶، ص ۱۶۲ – ۱۶۰).

[۹] مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۸.

دوری کردن از حرص

و ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء مما حرم الله علیکم فانه من انتهک ما حرم الله علیه هاهنا فی الدنیا حال الله بینه و بین الجنهٔ و نعیمها و لذتها و کرامتها القائمهٔ الدائمهٔ لأهل الجنهٔ أبد الآبدین ؛ مبادا شیفته چیزی شوید که خدا بر شما حرام کرده است؛ زیرا هر کس پرده حرمت خدا را در این دنیا بدرد خدا میان او و بهشت و نعمت‌ها و خوشی و مقام ارجمند و پایدار و پیوسته آن جا که برای اهلش مقرر شده برای همیشه جدایی می‌افکند.

«ایاکم» یعنی بپرهیزید، حذر کنید، دوری کنید. «شره» به معنای حرص و مرتبه‌ای بالاتر از آن است. علامه مجلسی در تفسیر شره عبارت‌های مختلفی همچون «شدهٔ الحرص» و «اسوء الحرص» بیان کرده‌اند. وقتی نفس انسان دلخواه خود را مطالبه می کند و در درون انسان رغبتی نسبت به آن چیز پیدا می‌شود، به دنبال به دست آوردن آن می‌رود. در این حالت انسان دچار حرص شده است و اگر مطیع خواسته نفس باشد و به این وضعیت ادامه دهد حرص او شدیدتر شده، تبدیل به شره می‌شود.

البته، این تفاسیر و تعابیر گاهی سبب، مسبب، لازم و یا ملزوم حرصند و گرنه خود حرص یعنی این که انسان نعمت‌های الهی را بیشتر از حد نیاز برای خویشتن بخواهد.

ناگفته نماند خدای متعال وجود انسان را با مجموعه‌ای از شهوات و روحانیت در آمیخته است. به علت وجود شهوت در درون انسان، طبیعتا خواسته‌هایی فرا روی او قرار می گیرد. این خواسته‌ها اگر در حد معمول و منطقی باشند و قوام زندگی به آنها بستگی داشته باشد، حرص نیست. چرا که شهوت خوراک، شهوت آسایش، شهوت جنسی و شهوت‌هایی از این قبیل از لوازم ادامه حیاتند و بقای نسل بشر به اینها بستگی دارد و کسی که غذا نخورد و آب نیاشامد، سرانجامی جز مرگ در انتظارش نخواهد بود. کسی که غریزه جنسی‌اش را ارضا نکند و شهوت خود را در این زمینه اشباع نکند دچار بیماری می گردد. خواسته‌های نفس در این حد و اندازه حرص نیست، بلکه از ضروریات قانون زندگی است. شارع مقدس نیز ارضای این نیازها را در حد معقول تایید کرده است.

دشواری های عصر غیبت

کسانی که به خدمت ائمه علیهم‌السلام می‌رسیدند مسائل برایشان حل می‌شد؛ چرا که آنها راهنمایانی بودند که بر عالم غیب احاطه داشتند و تکلیف مراجعه کننده را به روشنی مشخص می کردند.

اما در زمان غیبت امام علیه‌السلام وضع طور دیگری است. اگر کسی از مراجع بزرگ تقلید همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و یا سید بحرالعلوم بپرسد که آیا این احکامی که شما گفته‌اید حکم خدا است؟ پاسخ خواهند داد: نه، ما این گونه تشخیص داده‌ایم و معتقدیم که آنچه گفته‌ایم حکم خدا است. اگر شما به این احکام عمل کردید و مطابق با واقع درآمد که بسیار خوب، اما اگر مخالف احکام واقعی بود معذورید و راهی به جز این وجود ندارد. فقدان امام در بین مصیبت بزرگی است. این مسئله تقدیر الهی است و ما دخالتی در آن نداریم. پس باید به تکلیف عمل کنیم.

مرحوم محقق خراسانی از منبری‌های خوب بود که آن وقت‌ها (چهل سال پیش) به کربلا و عتبات می‌آمدند و منبر می‌رفتند و من هم گاهی از منبرهای ایشان بهره می‌بردم. شبی در مدرسه صمیمیه منبر رفتند و فرمودند از این که در زمان غیبت هستید، خیلی تأسف نخورید، گرچه نعمت بسیار بزرگی را از دست داده‌اید. در این زمان برای حل مشکلات دینی خود نمی‌توانید به امام معصوم مراجعه کنید و باید از مراجع تقلید بپرسید. آنها نیز خواهند گفت: ما نمی‌دانیم احکامی که استنباط می کنیم مطابق واقع است یا نه،

و فقط وظیفه خود را انجام می‌دهیم. اما اگر در زمان معصوم بودید و در ادای واجبات کوتاهی می‌کردید، کار بسیار مشکل‌تر می‌شد. کسانی که در زمان معصوم بودند اما استفاده نکردند وضعشان بسیار بدتر است از کسی که در زمان غیبت زندگی کرده و گناهی مرتکب شده است.

دعای «یا من ارجوه»

معروف است که در ماه رجب دعای «یا من أرجوه لکل خیر» بعد از هر نماز خوانده شود. در روایت آمده است این دعا را در صبح و شام و بعد از نمازها بخوانید [۱] خوب است انسان در شبانه‌روز یک بار این دعا را با تأمل بخواند و بیندیشد که این «من» که در دعا آمده کیست؟ آیا به راستی امید ما به خدا است یا به استاد و پول و اهل و عیال و دیگران؟

اگر امیدمان به دیگران است، باید خود را اصلاح کنیم و امید به خدا را جایگزین امید به دیگران نماییم. تأمل در این دعا مقدمه وجود تزکیه، و تزکیه واجب عینی است، هر چند که خواندن این دعا در حال عادی مستحب است.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰.

دین فروشی سمرهٔ بن جندب

همان طور که گفته شد، تسلیم مراتبی دارد و از هر کس به فراخور حال و موقعیتش انتظار می‌رود. در بین عوام اصطلاح جالبی وجود دارد که می‌گویند: فلانی دین فروشی کرد. این اصطلاح حقیقت دارد و بسیاری از مردم دین خود را می‌فروشند. قیمتی که مردم با آن دین خود را می‌فروشند، به تناسب حال فروشندگان، مختلف است. سمرهٔ بن جندب دین خود را به چهارصد درهم یا دینار فروخت. اگر درهم باشد معادل ۱۵۰ کیلوگرم طلا، و اگر دینار باشد معادل یک تن و نیم طلای ناب است. این همه پول را فقط در مقابل یک دروغ گرفت، که به پیامبر نسبت داد. معاویه این پول را به او داد و او نیز با آن، خانه و باغ و زمین خرید. اما آیا واقعا ارزش آن را داشت که دین خود را بفروشد؟ با آن پول‌ها زندگی خوبی کرد، اما هر چه بود پول‌ها تمام شد و سمره نیز مرد. از اولین روز مردن او تا به امروز که چندین قرن گذشته گرفتار بوده، و تا قیامت گرفتار خواهد بود.

دشواری تسلیم

تسلیم کار ساده‌ای نیست، اما چاره‌ای جز آن نیست. کسی که می‌خواهد در آن دنیا هم‌نشین انبیا و اولیا گردد راهی به جز تسلیم ندارد. در روایت آمده است که امام رضا علیه‌السلام کسی را نصیحت می‌کردند. آن شخص در جواب گفت: من دوست پدر شما موسی بن جعفرم و پدر شما مرا رها نمی‌کند. امام در پاسخ او گفتند: تو خیال می‌کنی با این اعمال روز قیامت هم‌نشین موسی بن جعفر می‌شوی که آن همه تقوا و ورع و قرب به خدا دارد؟ اگر چنین باشد که به موسی بن جعفر ظلم شده است. تصور کنید شخص محترمی خانه‌ی بسیار تمیز و با شکوهی دارد و در این خانه با نهایت نظافت و آراستگی زندگی می‌کند. شخص دیگری که سر تا پا آلودگی است به این آقا اظهار علاقه می‌کند، آیا کسی حاضر می‌شود این ژولیده را نزد آن شخص پاکیزه ببرد؟ اگر بخواهد نزد او برود باید خودش را تمیز کند و لباس مناسب بر تن نماید.

انسان باید در مقابل تکوین و تشریع تسلیم باشد. آن که پول ندارد گرفتار تسلیم در مقابل خمس و زکات نیست، اما کسی که پول دارد باید در مقابل حکم پرداخت خمس و زکات تسلیم باشد، و هر قدر پول بیشتری داشته باشد تسلیم مشکل‌تر است. به ثروتمندی

گفته بودنـد: خمس اموالت را پرداخت کن، گفته بـود: می‌فهمی چه می گویی؟ من اگر بخواهم خمس بـدهم می‌دانی چقـدر بـاید پول بـدهم؟ پول زیـاد این گونه است و تسـلیم شـدن به هنگـام ثروت کار مشـکلی است. تسـلیم عالم و مرجع دینی نیز آن است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه ندهد و حاضر نباشد حتی در مقابل تمام ثروت‌های دنیا چنین کند.

دنیا و ارزش آن

و اذا لم یرد الله بعبد خیرا و کله الی نفسه و کان صدره ضیقا حرجا، فان جری علی لسانه حق لم یعقد قلبه علیه و اذا لم یعقد قلبه علیه لم یعطه الله العمـل به، فـاذا اجتمع ذلک علیه حتی یموت و هو علی تلک الحال کان عنـدالله من المنافقین، و صار ما جری علی لسانه من الحق الـذی لم یعطه الله أن یعقد قلبه علیه و لم یعطه العمل به حجهْ علیه [۱] ؛ هر گاه خـدا خیر بنده‌ای را نخواهد او را به خودش واگـذار می کنـد و سینه‌اش گرفته و پریشـان می‌شود. در این حال اگر سـخن حقی بر زبانش جاری شود دل بـدان نمی‌بنـدد و چون بـدان دل نمی‌بنـدد خـدا توفیق عمل کردن به آن سـخن را به او نمی‌دهـد. چون این وضع در او ایجاد شود و بر همان حال بمیرد در پیشـگاه خدا از منافقان خواهد بود و آن سـخن حقی که بر زبانش جاری شده ولی خدا توفیق به او نداده که بر دلش بنشیند و آن را به کار بندد، علیه او حجتی می گردد.

ارزش دنیا از نگاه امام علی :

امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره دنیا تشبیهی به کار برده‌اند که تا جایی که در کتاب‌ها مطالعه کرده‌ام قبل از ایشان کسی این نوع تشبیه را به کار نبرده است. البته امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم‌السـلام مطالب ابتکاری بسیاری دارنـد. حضـرت می‌فرماینـد: «و الله لدنیاکم هـذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی یـد مجـذوم [۲] ؛ به خـدا سوگنـد که دنیای شـما در چشم من بی‌ارج‌تر از پاره‌ی اسـتخوان خوکی است که در دست شخص جذامی باشد.» در نهج‌البلاغه کلمه عراق با کسر عین ثبت شده است، و علامه مجلسی در بحار دو وجه (عراق و عراق) را ذکر کرده‌انـد که هر کدام معنای خاصـی دارد و به قول مرحوم مجلسـی هر دو در منتهای پلیدی است. عراق به اسـتخوان بی گوشت و عراق به روده شـکم خوک می گویند. حضـرت می‌فرمایند: «دنیاکم» چون دنیا برای حضرت نیست. ممکن است کسـی از دنیا بـدش بیایـد اما طلاقش ندهد؛ مانند کسـی که زن بدی دارد ولی طلاقش نمی‌دهد. حضـرت از دنیا جدا شدند و آن را سه طلاـقه کرده‌انـد و زن سه طلاـقه قابل رجوع نیست. البته، دنیا فقط محرمات نیست، بلکه حلال هم در این دنیا وجود دارد، اما دلبسـتگی مسـئله‌ای است و بهرمندی از نعمت‌ها بدون دلبستگی مسئله‌ای دیگر. عراق استخوان خوکی است که حیوانات گوشت آن را خورده‌انـد. اگر عراق باشـد، یعنی روده. آن هم روده درون شـکم خـوک که انسـان از تصور آن نیز حـالش به هم می‌خورد. انسان‌ها از دیدن شکمبه حیوانات حلال گوشت دوری می کنند چه رسد به شکمبه خوک، آن هم در دست انسان جذامی. اگر یک سینی غـذا در جلو شـخص جـذامی گذاشـته شـده است مردم از آن می گریزنـد، چه رسـد به این که غذا در دست جذامی باشد. در اسـلام سـفارش شده است همان طور که از شـیر فرار می کنید از شخص جذامی فرار کنید آن وقت با این اوصاف حضرت فرمودند: دنیای شما از این هم پست‌تر است.

این دنیـا فقـط پول، جوانی، ریـاست، خوش انـدامی و غیره نیست. قرآن کریم جزئی از دنیا را اولاد و تفاخر و غیره ذکر کرده است. پول فقط یکی از مظاهر دنیا است. در منتهی الآمال آمـده است حضـرت امام باقر علیه‌السـلام می‌فرمایند: اگر انسان از خودش واعظ نداشـته باشـد وعظ دیگران فایـده‌ای به حالش نـدارد. انسان اگر پا نداشـته باشـد با صد تا عصا هم نمی‌تواند راه برود، باید پا داشـته باشـد تا بتوانـد به کمک عصا راه برود. بایـد انسان خودش اقـدام به اصـلاح نفس کنـد تا موعظه‌های دیگران برایش سودمند باشد. وقـتی که انسـان «و کله الله الی نفسه» شـد، یعنی خـدا او را به خویش واگـذار کرد برای پول وماننـد آن آدم هم می کشـد. یکی از کارهایی که ابن زیاد نسـبت به حضـرت مسـلم انجام داد این بود که با حیله‌های مختلف از جمله پول وضـعیت دشوار و غریبی را بر

آن حضـرت تحمیل کرد. او به کسانی پول داد و گفت پرچمی را برداریـد و اعلام کنید هر کس زیر پرچم قرار گیرد جان و مال او در امام خواهـد بود. او هم‌چنین عـده‌ای را با ریاست و عده دیگری را با پول تطمیع کرد و کوفه را به چندین قسـمت تقسـیم کرد تا نقشه خود را پیاده کنـد. در نهایت وضع چنان شـد که دوسـتان حضـرت مسـلم بن عقیل هم از اطراف او پراکنـده شدنـد. این همان دنیایی است که امام ما درباره آن می‌فرمایند از استخوان خوک در دهان شخص مبتلا به خوره بی‌ارزش‌تر است.

خیلی از امثـال من بعضـی از محرمات و واجبات را نمی‌داننـد. اسـحاق بن عمار [۳] به حضـرت عرض کرد: «یـابن رسول الله، بچه‌ای دارم که اذیت می‌کنـد. چقـدر حق دارم که او را بزنم؟» خیلی‌هـا ممکن است اهـل نماز و روزه باشـند، اما نمی‌داننـد که پـدر تا چه حـدی حق دارد بچه‌اش را تنبیه کند؟ حضـرت فرمودند: چقدر او را می‌زنی؟ گفت: خیلی شـیطان است شاید روزی صد مرتبه او را بزنـم. حضـرت فرمودنـد: نـه، جـایز نیست. عرض کرد: یـابن رسـول الله، چقـدر بزنم؟ گفت: یـک مرتبه. عرض کرد: فایـده نـدارد. فرمودنـد: دو مرتبه. عرض کرد: یابن رسول الله، به خـدا قسم، اگر بدانـد او را بیش از دو بار نمی‌زنم زنـدگی‌ام را تباه خواهـد کرد. حضـرت فرمودنـد: سه مرتبه بزن. گفت: یـابن رسول الله، فایـده نـدارد. نقل می‌کننـد که حضـرت صورتشان سـرخ شـد و غضب در صورت مبارکشان ظاهر شد و فرمودند: «اگر حکم خدا را بلدی برو و خودت عمل کن».

انسان اگر «و کله الله الی نفسه» شـد تمام فکر و ذکرش معطوف خوراک و لباسـش می‌گردد و از امور معنوی و دینی باز می‌ماند. از سوی دیگر اگر بخواهـد بدانـد که واجبات و محرمات چیست خیلی وقت پیـدا نمی‌کند که به دنیا برسد، فقها می‌فرمایند: ظلم مطلقا حرام است. اما قبل از آن باید بدانیم ظلم چیست؟ هر چیزی که عرفا ظلم بر آن صدق کند، ظلم است مثلا اگر پدری بچه کوچکش را بترساند تا به این طرق موجبات تفریح پدر فراهم شود، این هم ظلم است اگر عرف می‌گوید ظلم است این حرام است. البته، شاید از محبت این کار را انجام بدهـد، اما اگر محبت مصـداق ظلم باشـد حرام است. این بچه می‌ترسد و اشـکش جاری می‌شود این ظلم نیست؟ انسـان بچه‌اش را به هوا پرتاب می‌کنـد و او می‌ترسـد این ظلم نیست؟ ظلم تنها مال مردم خوردن و شـهوات نیست، اینها هم مصـادیق ظلم است. آن وقت این خود انسـان است که زمینه «لم یرد الله بعبـد خیرا» را فراهم می‌کنـد. «ان الله لا یظلم مثقال ذرهٔ [۴]؛ خـدا به انـدازه ذره‌ای به کسـی سـتم نمی‌کنـد». من در جایی غیر از قرآن ندیـدم که از ذره به مثقال تعبیر شـده باشد. ذره چه مقدار است که وزن آن را هم بخواهیم حساب کنیم؟ این طور نیست که خداونـد خودش اراده کند بنده‌ای را به نفس خود واگذارد، بلکه جزای این انسان و نتیجه اعمال او همین است و زمینه‌ساز آن خود ما هستیم و کلید آن در دست ما است.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] نهج‌البلاغه، کلام ۲۳۶.

[۳] از جمله ثقات است.

[۴] نساء، آیه ۴۰.

دوستی خدا

و من سـره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمـل بطاعهٔ الله و لیتبعنـا ألم یسـمع قول الله عزوجـل لنبیه صـلی الله علیه و آله و سـلم: (قل ان کنتم تحبـون الله فـاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم) [۱] [۲]؛ هر که دوست دارد که بدانـد خـدا او را دوست دارد یـا نه، بایـد در طاعت خـدا بکوشـد و از ما پیروی کند. آیا این گفته خدای متعال را نشـنیده‌اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوسـتدار خداییـد از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

حضرت در آخرین بخش نامه‌ی خود می‌فرمایند: کسی که می‌خواهد بداند خدا او را دوست دارد، یا نه، باید از فرمان خدا اطاعت کند و از اهل‌بیت علیهم‌السلام پیروی نماید. علامت دوستی خدا این دو چیز است.

کسی که این دو کار را انجام دهد. بنابر فرمایش حضرت صادق علیه‌السلام خدا او را دوست می‌دارد. سپس حضرت به آیه‌ی شریفه استشهاد می‌کنند و می‌فرمایند: آیا این آیه به گوش شما نخورده است؟

در زبان عربی یک «استماع» و یک «سماع» هست. گاهی کسی قرآن می‌خواند و شما با توجه، به آن گوش جان می‌سپارید این کار شما را «استماع» می‌گویند، اما وقتی انسان مشغول کاری است و مثلاً دارد می‌نویسد یا مطالعه می‌کند، و همزمان این صدا به گوشش می‌خورد این را «سماع» می‌گویند. بین فقها اختلاف هست که اگر کسی آیه‌ی سجده‌ی واجب را خواند و دیگری سماع کرد نه استماع، آیا سجده بر شنونده واجب است. اگر استماع می‌کرد، یعنی گوش فرا می‌داد فقها اجماع دارند که سجده واجب است. و در این فرع، اختلافی نیست، اما آیا در سماع هم سجده است یا نه؟ فتوای عده‌ای از علما بر وجوب و نظر عده‌ی دیگر بر عدم وجوب است. در نامه امام صادق علیه‌السلام، تعبیر سماع آمده، نه استماع. نفرمودند: «ألم یستمع»، بلکه فرمودند: «ألم یسمع»؛ یعنی آیا این آیه به گوشش نخورده است؟ لازم نیست به این آیه گوش جان سپرده باشد، بلکه همین قدر که به گوشش خورده باشد برای درک رابطه حب الهی با آن دو کار کافی است. «ألم یسمع قول الله عزوجل لنبیه: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله؛ آیا این گفته خدای متعال را نشنیده‌اید که به پیامبرش فرمود: بگو اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد». پیرامون واقعه غدیر

لازم به ذکر است که شرح فراز آخر نامه‌ی امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم مصادف با روز عید غدیر بوده، لذا معظم له این گفتار را درباره‌ی عید غدیر در ادامه مطلب بیان فرموده‌اند.

امروز روز غدیر است و چنین روزی به فرمایش معصومین علیهم‌السلام عظیم‌ترین عید در اسلام است. در بیشتر تفاسیر قرآن و کتاب‌های روایی ماجرای غدیر آمده است [۳] .

غدیر واقعه سرنوشت ساز و مهمی در تاریخ پیامبر خدا است. کم و بیش انسان‌ها اسم غدیر را شنیده‌اند. اما باید بدانیم که بسیاری از جمعیت جهان هنوز اسم غدیر را نشنیده‌اند، و ماجرای غدیر را نمی‌دانند. بزنطی که از خوبان اصحاب معصومین علیهم‌السلام است از حضرت رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکهٔ فی کل یوم عشر مرات [۴] ؛ اگر مردم حقیقت این روز را چنان که باید می‌شناختند، هر آینه فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می‌کردند».

غیر از روز غدیر در جایی یا مناسبتی نیست که ملائکه با انسان‌ها مصافحه کنند. روایت دیگری نداریم که ملائکه به مناسبتی روزی ده بار با انسان مصافحه کنند، مگر در مسئله غدیر.

ملائکه موجودات معمولی نیستند. و قرآن درباره‌ی ملائکه فرموده است: «لا یعصون الله [۵] ؛ مرتکب معصیت خدا نمی‌شوند».

ملائکه عصمت دارند، ولی مرتبه عصمت آنها پایین‌تر از مرتبه عصمت چهارده معصوم علیهم‌السلام است. این که این موجودات به دور از پلیدی و گناه، با غدیرشناسان مصافحه، و از آنان تجلیل می‌کنند به این دلیل است که محبت خود را به آنان اعلام کنند. اگر این اتفاق برای ما ماهی یک بار یا سالی یک بار یا حتی در طول عمرمان فقط یک بار بیفتد، مایه بسی افتخار است، چه رسد به روزی ده بار. ارحام و بستگان شاید سالی یک بار به دیدن شما بیایند و با شما مصافحه کنند. اگر علاقه بیشتر باشد ماهی یک بار، هفته‌ای یک بار، و در نهایت اگر علاقه خیلی بیشتر باشد روزی یک بار؛ اما این چه علاقه فوق‌العاده‌ای است که فرشتگان را وامی‌دارد تا روزی ده بار غدیریان و غدیرشناسان را تحیت بگویند.

از سوی دیگر این تکریم و بزرگداشت در برابر عمل نیست بلکه به پاس نوعی معرفت و دانستن ارج و فضیلت غدیر صورت می‌گیرد. عمل مرتبه‌ی بعد از معرفت قرار می‌گیرد. این مقدمه‌ی عمل است. ما چرا به مرجع تقلید احترام می‌گذاریم؟ برای این که

شخص عالم ارزش دارد. هر چند به او احتیاج نداشته باشیم و مقلد او نباشیم، چون عالم دین است ارزش دارد.
در بعضی از زیارتنامه‌ها آمده است کسی که امام حسین را زیارت کند ارواح انبیاء با آن شخص مصافحه می‌کنند، اما مصافحه ملائکه آن هم روزی ده بار یک استثنا است.
حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: «و انا لأمراء الکلام [۶] ؛ ما [ملک] سخن را امیرانیم». حضرت رضا علیه‌السلام اینجا نفرموده‌اند: «ان عرف الناس» یا «اذا عرف الناس»، بلکه فرمودند: «لو عرف الناس». در کتاب‌های ادبیات می‌گویند «لو» حرف شرط است و در جایی به کار می‌رود که نسبت به انتفاء شرط قطع داشته باشیم. هم چنین قید «بحقیقته» نیز در کلام حضرت آمده است. فضیلت غدیر یک حقیقت فوق‌العاده ژرف است و شاید جز خدا و کسانی که خدا بخواهد از حقیقت بلند غدیر آگاهی نداشته باشند.
این روایت را با روایات دیگر جمع می‌کنیم تا معنای غدیر روشن‌تر شود. به عنوان مثال در روایت آمده است که اگر مانع امیرمؤمنان علیه‌السلام نمی‌شدند، و آن حضرت می‌توانستند در این سی سال از عمر مبارکشان درست کار کنند «أقام کتاب الله کله و الحق کله [۷] ؛ تمام کتاب خدا و تمام حق را برپا می‌داشت». یک جزء از کتاب خدا «أقیموا الصلاهٔ» است یک جزء آن «آتو الزکاهٔ» است. یک قسمت آن حج است و یک قسمت هم «خلق لکم ما فی الأرض جمیعا [۸] ؛ تمام آنچه روی زمین است برای شما آفرید». همه اینها را امیرمؤمنان علیه‌السلام اقامه می‌کردند. در آیه شریفه آمده است: «لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم [۹] ؛ در آن صورت از روی سر و زیر پاهایشان روزی می‌خوردند». آن وقت دیگر روی کره‌ی زمین حتی یک گرسنه و یا بیچاره پیدا نمی‌شد. ۲۵ سال امیرمؤمنان علیه‌السلام را که غدیر متعلق به او است خانه‌نشین کردند و با این کار در گنجینه‌های زمین و آسمان را بر مردم بستند.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر از جانب خدا مأموریت یافتند که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به عنوان مولای مردم معرفی کنند: «یاأیها الرسول بلغ مآ أنزل الیک من ربک [۱۰] ؛ ای رسول، آنچه از جانب خدا بر تو نازل شده (یعنی مسئله غدیر) را به گوش همه برسان.» کنار نهادن امیرمؤمنان علیه‌السلام ظلم تاریخ است که از روز غدیر شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. اگر یک نفر شب را گرسنه به صبح رساند برای آن است که آن ظلم هم چنان ادامه دارد. حضرت امیر علیه‌السلام چهار سال حکومت کرد و اگر آن چهار سال با حکومت‌های امروزی مقایسه شود معلوم می‌شود که عدالت چیست و علی کیست. امروزه در دنیای شرق و غرب به دروغ شعار آزادی می‌دهند، ولی هزاران نفر بی‌گناه کشته می‌شوند و میلیون‌ها نفر در زندان‌های حاکمان بی‌هیچ گناهی هم چنان اسیرند و میلیون‌ها انسان تشنه و گرسنه و بیمارند. علت العلل همه این نابسامانی‌ها و پریشانی‌ها آن است که مسیر غدیر در ۱۴۰۰ سال پیش عوض شد.
یکی از خوارج نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمد و به حضرت عرض کرد: «اتق الله فانک میت [۱۱] ؛ از خدا بترس، چرا که روزی می‌میری». در آن زمان امام علی علیه‌السلام ریاست بزرگ‌ترین کشور را دارا بود، ولی با این قبیل معترضان با مهربانی برخورد می‌کرد. این آموزه ناب را باید با ارزش‌ها و هنجارهای حاکمان امروز مقایسه کرد. یکی از خلفا اعلام کرد اگر کسی به من بگوید: «اتق الله» گردنش را می‌زنم! به نام خلیفه رسول خدا این گونه با مردم عمل می‌کردند. حضرت امیر «مع القرآن» است ولی آنها ضد قرآنند. امروزه در دنیا چه کسی می‌تواند چنین سخنی را به یک مسئول کوچک بگوید، چه برسد به مسئول بزرگ؟ در دنیا قانونی وضع می‌شود که اگر به فلان کس اهانت کردند جرم دارد. اینها کجا و آن روش و سلوک حضرت کجا؟ از زمین تا آسمان بین این دو روش فاصله هست.
«لاقام کتاب الله کله» در این کلمه‌ی «کله» یک دنیا مطلب نهفته است. قسمت‌هایی از قرآن هست که همه به آن عمل می‌کنند و در مقابل، بخش‌هایی از آن مورد اهمال و بی‌مهری قرار گرفته است. قرآن یهودی‌ها را به این دلیل که گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض [۱۲] ؛ بعضی را می‌پذیریم بعضی را نمی‌پذیریم». نکوهش کرده است. وقتی همه اجزای بدن این انسان، اعم از قلب، خون،

اعصاب و غیره سالم باشد انسان می‌تواند راه برود و کار کند، اما اگر بعضـی از اجزای بدن سالم باشد نه فقط مفید نیست بلکه وبال هم هست. اگر چشم زیبا و سالمی را درآورند و آن را روی میزی بگذارند بعد از دو روز فاسد می‌شود. چشـمی خوب و مفید است که ضمن مجموعه اندام و متصل به اعصاب و دارای روح باشد دین خدا نیز چنین است. زمانی می‌توان از دین نهایت بهره را برد که همه آن به عنوان یک مجموعه‌ی کامل (کل مرکب) مورد استفاده قرار گیرد.

حضـرت امیر علیه‌السـلام با اینکه خلیفه رسول خدا است در عین حال تابع محض پیامبر اسلام است. در تاریخ آمده است موقعی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ریاست عامه مسـلمانان را داشت و علی علیه‌السلام خلیفه او بود چادر فاطمه زهرا علیهاالسلام سیزده وصله داشت. امیرمؤمنان با بیت‌المال مسلمانان همان گونه رفتار کرد، که رسول خدا رفتار می‌کرد، ولی عمر اموال مردم را از سـالی به سال دیگر نگه می‌داشت. در تاریـخ نوشـته‌اند خمس آفریقا را که آوردنـد عثمان همه را یک جا به مروان داد. از این مبلغ که شایـد میلیون‌ها درهم و دینار بوده چیزی به دست مسـلمانان دیگر نرسـید. و این کار مورد اعتراض ابوذر و عمار واقع شد که در پی آن ابوذر را به ربذه تبعید کردند و عمار را آن قدر شکنجه دادند تا مریض شد. فرق غدیر و غیر غدیر این جا معلوم می‌شود.

غدیر چشـمه جوشان مهر و عدالت است. علی علیه‌السـلام که خود ملاک حق است، در خصوص شخصی که به او ناسزا گفته است به این آیه عمل نمی‌کند: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم [۱۳]؛ هر کس به شما تجاوز کرد بر او همان گونه تعدی کنید». علی نمی‌گوید به من توهین شده و در نتیجه به اسـلام و پیامبر توهین شده است، چون من اولی الامر هستم، بلکه بنا به سفارش قرآن او را عفو می‌کند. «و أن تعفوا أقرب للتقوی [۱۴]؛ اگر عفو کنید به تقوا نزدیک‌تر است». اگر امیرمؤمنان بعد از پیامبر سی سـال حـاکم می‌شـد و راهنمـایی مسـلمانان را به دست می‌گرفت، این اخلـاق به عنوان اخلاق حاکمان رواج پیـدا می‌کرد و ما امروز گرفتار این حاکمان نبودیم.

نوشـته‌اند مسـاحت خـانه هـارون عباسـی شانزده کیلومتر مربع بود، در حالی که دختران امام موسـی بن جعفر علیهماالسـلام، دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک چادر نماز بیشتر نداشتند و باید صبر می‌کردند و یکی یکی نماز می‌خواندند.

شخصـی به کوفه آمـد و به یکی از مسـلمان‌ها گفت: رئیس شـما چه کسـی است؟ خانه‌ی امیرمؤمنان را نشان دادنـد. خانه امام علی علیه‌السـلام را که از نزدیک دید گفت: اثاث و خانه شـما همین است؟ امام فرمودند: اثاث‌های دیگر را به آن خانه فرستادم [۱۵] آن شخص بیرون آمد و از مردم پرسـید: خانه دیگر امیرمؤمنان کجا است؟ گفتند: خانه‌ی دیگری ندارد. خانه‌اش همین است که دیدی. گفت: خودش فرمود: وسائل و اثاثیه را به خانه دیگر فرسـتادم. گفتنـد: مقصودش خانه‌ی آخرت است. ولی در تاریـخ مـدینه [۱۶]، که قبل از طبری نوشته شده، آمده است که ابوبکر وقتی که مرد سه باب خانه داشت.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] آل عمران، آیه ۳۱.

[۳] به غیر از صحیح بخاری، در بقیه صحاح سته اهل سنت مسئله غدیر آمده است.

[۴] بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۸.

[۵] تحریم، آیه ۶.

[۶] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۳.

[۷] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

[۸] بقره، آیه ۲۹.

[۹] مائده، آیه ۶۶.

[۱۰] مائده، آیه ۶۷.

[۱۱] بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.

[۱۲] نساء، آیه ۱۵۰.

[۱۳] بقره، آیه ۱۹۴.

[۱۴] بقره، آیه ۲۳۷.

[۱۵] مقصود حضرت خانه آخرت بود.

[۱۷] مؤلف تاریخ مدینه، «ابن‌شبه» می‌باشد و استاد طبری است.

دید و بازدید

معمولا کسانی که مسلک مشترکی دارند، با یکدیگر مجالست و همنشینی می‌کنند. اشخاصی که پیرو مکتب ائمه می‌باشند نیز باید با هم مصاحبت داشته باشند و سرگرم بازگویی و استفاده از مرامنامه‌ی این مکتب باشند.
تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرا لاحادیثنا و احادیثنا تعطف بعضکم علی بعض. فان اخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموها ضللتم و هلکتم فخذوا بها و انا بنجاتکم زعیم [۱].
دید و بازدید کنید که موجب زنده شدن دل شما و ذکر سخنان ماست. سخنان ما شما را با هم مهربان می‌کند. اگر به آنها بگروید، هدایت و نجات خواهید یافت و اگر آنها را واگذارید، گمراه و هلاک می‌شوید. بنابراین، سخنان ما را بگیرید و طبق آنها رفتار کنید. من متکفل رستگاری و نجات شما خواهم شد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۸۶.

دری از بهشت

آرزوی هر مرد و زن مؤمن این است که در جهان دیگر، سعادتمند باشد و از نعمت ابدی پروردگار (بهشت) متنعم شود. اما این آرزو، خود به خود عملی نمی‌شود. بلکه باید ابتدا مقدمات لازم را فراهم کرد تا آن آرزو تأمین شود اکنون دقت کنید که در اینجا یکی از آن اسباب و موجبات بیان می‌شود.تنافسوا فی المعروف لاخوانکم و کونوا من اهله، فان للجنهٔ بابا یقال له المعروف. لا یدخله الا من اصطنع المعروف فی الحیوهٔ الدنیا. [۱].
به برادران دینی خود بسیار نیکی کنید، و در این باره بر یکدیگر پیشی گیرید، و از نیکان باشید. چه برای بهشت دری است که به آن «معروف – نیکی» می‌گویند. فقط کسی که در دنیا کار نیک کرده باشد، از آن در وارد می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۹۵.

دوام دوستی

دوستان اگر بخواهند دوستی آنها دوام پیدا کند و پایدار بماند و مادام العمر از مزایای دوستی با یکدیگر برخوردار شوند، باید چند صفت داشته باشند و مواظب باشند که همیشه به آن صفات عمل کنند. در غیر این صورت طولی نمی‌کشد که کینه و عداوت، جایگزین دوستی بین آنان می‌شود.

تحتاج الاخوة فیما بینهم الی ثلاثة اشیاء، فان استعملوها و الا تباینوا و تباغضوا و هی التناصف و التراحم و نفی الحسد. [۱] .

دوستان در معاشرت با یکدیگر احتیاج به سه صفت دارند. اگر آن سه صفت را به کار بردند (دوستی آنان باقی خواهد ماند) ، وگرنه از هم جدا شده و دشمن یکدیگر می‌شوند. آن سه صفت عبارتند از: انصاف دادن با یکدیگر، ترحم کردن بر یکدیگر، و حسد نداشتن نسبت به یکدیگر.

پی نوشت ها:

[۱] تحف، ص ۳۲۲.

دعای مستجاب

دعا کردن، تحت شرایطی به اجابت خواهد رسید و اثر خواهد کرد. البته دعای عده‌ای از مردم در موقعیت خاص اجابت می‌شود، مثل شخص دل‌شکسته، کسی که توجه خاص و کامل به خدا دارد و شخصی که در حال انجام وظیفه‌ی دینی است.

ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحآج، فانظروا کیف تخلفونه و الغازی فی سبیل الله فانظروا کیف تخلفونه. و المریض فلا تغیظوه و لا تضجروه. [۱] .

سه نفرند که دعای آنان مستجاب است: کسی که به حج رفته است، پس بنگرید که در غیاب او چگونه با اهل‌بیت او رفتار می‌نمایید. کسی که در راه خدا جنگ می‌کند، پس ببینید پشت سر او با عائله‌اش چگونه خواهید بود و مریض، پس او را به خشم میاورید و ناراحت مکنید.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۵۰۹.

دوستی و دشمنی

بشر می‌کوشد تا برای خود جلب منفعت و از خود دفع مفسده و ضرر کند. مردم را از نظر سود و یا زیانی که برای او دارند مورد بررسی قرار می‌دهد و به طرف کسی می‌رود که منفعتی از او حاصل شود و از کسی که از جانب او احتمال خطر و زیانی باشد دوری می‌کند. پس سودمند باشید تا محبوب شوید و مردم به شما علاقه پیدا کنند و از ضرر زدن به مردم حذر کنید، و گرنه با شما دشمن می‌شوند.

جبلت القلوب علی حب من ینفعها و بغض من اضربها. [۱] .

دلها طبعا کسی را دوست دارند که برای آنها سود داشته باشد، و با کسی دشمن‌اند که برای آنها ضرر داشته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۴، ص ۱۳۹.

دین جاویدان

پیغمبر اسلام، آخرین پیغمبر و دستورات او آخرین دستوراتی است که برای هدایت جامعه‌ی بشریت ظهور یافته و منتشر شده است. درست است که در هر عصر و زمان، باید به اقتضای همان عصر، برنامه‌ای وجود داشته باشد تا نظم و عدالت اجتماعی برقرار شود. اما این را هم باید اقرار کرد که دستورات پیغمبر اسلام بر پایه فطرت و خلقت و بر مبنای عقل و وجدان است و دستوراتی که با توجه به واقعیت، بر چنین مبنا و اساسی وضع شده است تا بشر عواطف، روحیات، وجدان و عقل خود را زیر پا نگذارد چنین دستوراتی از کهنگی و غیر قابل اجرا بودن مبرا و برای همیشه پابرجا و جاویدان خواهد بود.

حلال محمد حلال ابدا الی یوم القیامهٔ، و حرامه حرام ابدا الی یوم القیامهٔ. [۱].

حلال محمد (ص) همیشه و تا روز قیامت حلال، و حرام او همیشه و تا روز قیامت حرام است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۱، ص ۵۸.

دعای غیابی

انسان نباید هیچ‌گاه برادران دینی خود را فراموش کند و هر گاه که

مقتضی دید و گمان اجابت دعا داشت، باید خیر و سعادت آنان را از خداوند بخواهد تا در پرتو این یادآوری و دعای خیر، خود نیز استفاده کند. البته دعا برای دیگران در وقتی که حاضر نباشند، برای طرف و شخص دعا کننده اثر مخصوصی دارد، زیرا در آن موقع ریا و تظاهری در آن دعا نیست و از این نظر نسبت به شخص مورد نظر، به اجابت می‌رسد. برای خود دعا کننده نیز چون به فکر برادر دینی خود بوده است، بهره و پاداشی هست.

دعآء المرء لأخیه بظهر الغیب، یدر الرزق و یدفع المکروه.

دعا کردن شخص برای برادر دینی خود در غیاب او، روزی را زیاد و ناملایم و گرفتاری را بر طرف می‌کند.

دعا

دعا در لغت به معنی خواندن است و در اصطلاح «طلب و درخواست چیزی از خداوند متعال است برای شخص دعا کننده یا دیگری» درباره‌ی دیگری دعای خیر را «دعاء له» و نفرین را «دعاء علیه» گویند. به طور کلی خداوند وعده فرموده است که دعا را بپذیرد و بدان ترتیب اثر دهد. ما معتقدیم که در شرایط خاصی دعا مؤثر است. اخیرا بعضی از دانشمندان در این موضوع تحقیق کرده و پی برده‌اند که «کسی که توجهی به خدا پیدا نمود و دعا کرد، یقینا نتیجه‌ی مثبت می‌گیرد» [۱] بنابراین دعا را ترک مکنید. چه، رو آوردن به خدا و توجه به ذات اقدس او از صمیم قلب، خیلی از کارها را آسان می‌کند.

ان الدعآء انفذ من السنان. [۲].

دعا از سر نیزه، نفوذش (اثرش) بیشتر است.

پی نوشت ها:

[۱] آئین زندگی. ص ۱۹۲.

[۲] اصول کافی. ج ۲، ص ۴۶۹.

دین و مذاهب متعدد

فرمایش حکمت‌آمیز نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان و قلب او در امان باشند - از کلمات باقیه و همیشگی است.

مفاد بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ائمه‌ی ما همه تأکید کرده و مکرر آن را در موارد لازم بیان فرموده‌اند و تا به حال هم علماء اسلام که دیانت اسلام را درک و از قرآن مجید و نصوص وارده به خوبی استنباط کرده‌اند - در تمام موارد که نظر اصلاحی خود را ابراز داشته و می‌دارند این کلمه را قاعده و مبنای اصلاحات خود قرار داده‌اند و با آن کلمه‌ی باقیه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم زبان کسانی که می‌خواهند بین امم اسلامی تفرقه اندازند و امتی را قطعه قطعه سازند بسته‌اند تا مردم مغرض نتوانند بین اجزای یک امت جدائی اندازند

فرمایش رسول ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم کلمه‌ی واضح و روشنی است که هیچ احتیاج به شرح و بسط و تفسیر ندارد و برای اثبات آن دلیل و برهان لازم نیست و به صراحت اعلان و اعلام می‌کند که رسالت او و برنامه‌ی او برنامه‌ی دشمنی نیست بله برنامه‌ی انسانیت عمومی است و قبل از هر رنگی که به آن زده شود رنگ آن شفاف و نورانی و لب آن مهربانی با خلق و ابناء بشر است این پیغمبر بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان و قلب او در امان باشند و نگفته است مسلمانان از دست و زبان و قلب او در امان باشند - و اگر رسالت او مخصوص به یک طایفه‌ی معین بود می‌فرمود مسلمان کسی است که مسلمانان الی آخر - ولی گفت مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان باید از دست و زبان و قلب مسلمان در امان باشند - و بنا به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر کس به زبان و دست و قلب خود بر دیگری تعدی نماید و در دل کینه‌ی غیر مسلمان را بپروراند و به نظرش بیاید که اسلام چنین خواسته و یا آن را اجازه داده است بنابر صریح فرمایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان نیست اسلامی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورده است می گوید پروردگار خود را، در خانه‌ات در مسجدت و در هر جای دیگر بپرست و مسلمان موحد و یکتاپرست باش و در حال غیر عبادت با مردم مثل انسانی باش که با انسانهای دیگر معاشرت می‌کنند و آنها را دوست بدار و برای آنها همان را بخواه که برای خود می‌خواهی و از هر چه خود متنفری برای آنها نخواه و اسلامی که خدای عزوجل به رسولش می‌فرماید با کفاری که ایمان به خدا ندارند ظرفیت نکن و با آنها مهربان باش و بگو من آن را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم و شما هم آن را که من می‌پرستم نمی‌پرستید و دیانت شما مال شما و دیانت من مال من - با این کیفیت به رسول و امین خود امر فرموده است که با آنها جر و بحث نکن تو راه خود را برو و آنها هم به راه خود بروند (چنین خدائی هیچ گاه دستور نداده است که مسلمانان در بین خود آنگونه باشند)

مسلمان به معنای صحیح اسلام دین خود را محترم دانسته و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را تجلیل می کند و اولیاء خدا را تقدیس و نسبت به دین خود با جان و دل و مال فداکاری می‌نماید - و در چنین وضعی، طبیعی است که دیانت دیگران را هم احترام خواهد کرد و از تحقیر و بدگوئی از اولیاء ادیان دیگر و مقدسات آنها خودداری خواهد کرد - و احترام به احساسات دینی مردم را جزئی از وظایف دینی خود خواهد دانست

خوب است مثلی از صدها مثال که در این زمینه به وجود و از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی طاهرین ما رسیده به نظر آوریم -

امام صادق علیه‌السلام در سفارشی که به شیعیان خود می کند می‌فرماید: امانت مردم اعم از بر و فاجر را رد کنید و هر کس از شما باید در دین خود تقوی و ورع داشته باشید - راست بگوئید و امانت مردم را رد کنید و با مردم خوش رفتار و خوش خلق باشید

مردم شما را جعفری گفته و می گویند این است ادب جعفر و من از این وضع مسرور می گردم –

آری لغت و زبان امام صادق علیه‌السلام و پدران و فرزندان بعد از او و لغت خلفای راشدین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همین لغت و همین زبان بوده و این لغت لغتی است که بین انسانها در معاملات در حقوق عمومی و در سایر علاقه‌های مردم با هم جاری و ساری بوده و بین مردم فرقی نمی گذاردند.

امام صادق علیه‌السلام امر می کند امانت مردم را اعم از بد و خوب باید پس داد و امر می کند باید راستگو باشند و نگفته است با دسته‌ای راست بگوئید و با دسته‌ی دیگر نه و امر کرده که با مردم خوش‌رفتاری و خوش‌خلقی نمائید و در معاشرت با مردم (هر که باشد) مهربان باشید و نفرموده است با مسلمانان خوش خلقی کنید و با غیر مسلمان نه – و کلمه‌ی حسن خلق شامل معانی بسیار است از قبیل وفای به عهد و ادای حقوق به تمام معنی کلمه

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در وقتی به او گزارش دادند که سپاه دشمن بر مردم بی‌طرف و آرام سر حدی هجوم کرده و عامل او را کشته مثله نموده‌اند برای مردم خطبه خواند و آنها را به جهاد در راه خدا تحریص نمود و در ضمن فرمود به من گزارش رسیده است که دشمن به طرف یک زن ذمیه که با ما هم عهد بوده حمله کرده و خلخال و گوشواره‌ی او را کنده است (و من اگر بمیرم بهتر از آنست که چنین وضعی را ببینم) الی آخر – امام علیه‌السلام در این بیان به نکته‌ای اشاره فرمود که در ذهن تمام مسلمانان آن روز معلوم بود و آن این است که همه می‌دانستند که افراد غیر مسلمان که در ذمه‌ی اسلام هستند و معاهدین با خود مسلمانان فرقی ندارند لذا موضوع حمله به یک زن ذمیه را مثل زد تا احساسات آنها را تحریک نماید زیرا دشمن احساسات دینی و فطری آنها را جریحه‌دار ساخته و حرمت این امر مقدس را هتک نموده بود و امام علیه‌السلام مردم را متوجه امری کرد که در نظر آنها اولویت داشت و آن حمایت از زنان ذمیه و معاهد است و اولین صدمه که به قلب آنها رسید و مشاعر و احساسات آنها را جریحه‌دار ساخت صدمه‌ای بود که به آن زن غیر مسلمان ذمیه وارد گردیده بود

و امثال بسیار دیگری در این زمینه در دست است که رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را روشن و ثابت می کند که برنامه‌ی اسلام برنامه‌ی انسانی است و اختصاص به مسلمانان ندارد ولی این امر مانع از آن نیست که جهال مسلمان عمل به فرمایش رسول صلی الله علیه و آله و سلم نکنند و در بین مسلمانان هزاران نفر هست که از اسلام فقط نامی شنیده‌اند زیرا پدران آنها مسلمان بوده و حتی یکی از واجبات دینی خود را هم نمی‌دانند و یا در مقام دانستن آن نیستند و بسیاری از این جهال متمرد به همین اکتفا نکرده بلکه بالاتر رفته و نسبت به کسانی که به وظایف دینی خود عمل می کنند و فرائض خود را انجام می‌دهند تحقیر می‌نمایند و از روی جهالت تصور کرده‌اند که این بی اعتنائی جزئی از تمدن که دین آنها است می‌باشد.

این مردم جاهل هنگامی در این امور که نمی‌دانند با آنها بحث شود جوابی ندارند بدهند و به لکنت می‌افتند چنان که دلهای آنها هم می‌لرزد و در گناهان خود سردرگمند و اگر از این مباحث خود را کنار می کشند برای فرار از مسئولیت و تکلیف است و نمی‌خواهند خود را با فضایل دین آشنا سازند زیرا اگر چنین نباشند و تسلیم واقعیات شوند دیگر نمی‌توانند شهوات خود را تأمین کنند و آن امور بی ارزش را از دست می‌دهند – نماز در نظر این طبقه یک عمل ارتجاعی است که نباید به آن اهمیت داد و یک مرد امروزی و متجدد نباید پابند آن باشد و التزام به طهارت به نظر آنها قید بی‌ربط و مزاحمی است و روزه هم به نظر آنها یک امر پر مشقت و عذاب دردناکی است و جهال معتقدند دوری از محرمات هم در دو معنای کوچک و بزرگ خود جز افسانه و خرافات و تنگ گرفتن بر مردم چیزی نبوده و الزاماتی است که معنای معقولی ندارد

ما از این دسته نمی‌خواهیم نماز بخوانند و یا روزه بگیرند یا به فرائض دینی عمل نمایند – زیرا ما اختیاردار آنها نبوده و مأمور طرفیت با آنها نیستیم و هر کس در زندگی خود سلیقه و عقیده‌ای دارد و فائده و ضرر هر کاری به فاعل آن می‌رسد

ولی می گوئیم همان‌گونه که خود را دارای سلیقه و عقیده‌ی مخصوص می‌دانند و در کارهای خود آزاد هستند دیگران هم باید در

اعمال خود آزاد باشند و تمدن که از شنیدن این کلمه به رقص می‌آیند مخالف رویه‌ی آنها است زیرا حمله و هجوم به شرف و آزادی مردم و تعدی و تجاوز به عقاید دیگران مخالف تمدن و آزادی است - و شاید این طبقه از تمدن این معنی را درک نمی‌کنند و عجب‌تر آنکه این عده از جوانان که به قول خود تازه فارغ‌التحصیل شده یا در بین راه فراغت از تحصیل هستند خیال می‌کنند همه چیز را فهمیده و رشد آنها کامل و شایستگی دخالت در هر امری را دارند

حقیقتا عجیب و بسیار عجیب است - اینها خیال می‌کنند اگر در یک رشته‌ی بخصوص تحصیل کرده و چیزی یاد گرفته‌اند حق دارند در همه‌ی علوم و رشته‌ها اظهار نظر کنند و بر فرض که در همان رشته که می‌گویند پیش رفته باشند تازه این صلاحیت را ندارند اینها از دیانت به هیچ وجه اطلاعی ندارند تا در آن اظهار نظر نمایند و میل دارند مثل یک شخص مطلع و بصیر بحث کنند در حالی که از موضوعات بحث ابدا آگاه نیستند و موضوعات را مطابق شهوات خود شرح و بسط می‌دهند و اگر از آنها بپرسی دلیل شما چیست می‌گویند ما این طور می‌فهمیم و باید این طور فهمید ولو از قرآن و احادیث نبوی اطلاعی نداریم -

روزی یکی از این جوانان پس از آنکه من نمازم را خواندم به من گفت تا کی دنبال این کارها می‌روی و رویه‌ی ارتجاعی را دنبال می‌کنی و اصرار بر خواندن نماز داری در حالی که ما شما را می‌شناسیم که مرد روشن‌فکری بوده و با خرافات در جنگ هستی و آیا فکر نمی‌کنی که این کارهای تو بد است.

من با تبسم مستهزآنه به او نگاه می‌کردم، گفت این طور نگاه نکن و جواب مرا بده و تبسم تو جواب مقنعی نیست به او گفتم تو می‌گوئی من آدم خوبی هستم اگر تو در گفته‌ی خود صادق باشی خوبی من از آن جهت است که پابند به این اعمالم (که تو آنها را دلیل ارتجاع می‌دانی) من اگر نماز نمی‌خواندم آدم خوبی نبودم نماز که تو آن را بد و عمل لغو می‌دانی تنها قیام و قعود و ایستادن و نشستن نیست - نماز که یکی از ارکان دین ما است اگر قبول شد همه‌ی اعمال ما قبول شده و اگر نشد نه، عملی است که انسان را از کارهای بد باز می‌دارد و اگر راست بگوئی که من آدم خوبی هستم برای آن است که نماز می‌خوانم و چون نماز می‌خوانم دروغ نمی‌گویم و دزدی و خیانت و زنا نمی‌کنم و آشوب و فتنه برپا نمی‌سازم الی آخر تمام این قیود برای آن است که نماز می‌خوانم زیرا نماز است که انسان را از کارهای بد دور می‌کند و اگر کسی تمام یا بعضی از آن کارهای بد را کرد و نماز هم خواند چنین آدمی نماز نخوانده و آن حرکات به تنهائی مانع آن کارها نیست و من بالصراحه به تو می‌گویم اگر به راستی آدم بدی نباشم - برای خواندن نماز است که تو آن را نشانه‌ی ارتجاع می‌دانی

ولی باید بدانی که این توجیه و توضیح درباره‌ی نماز یک مسئله‌ی اتفاقی است - تو چیزی گفتی من هم جوابی دادم و یک جمله از حقایق را به این مناسبت برای تو گفتم و در حقیقت شاهدی برای عمل خود آوردم بلی دولت عثمانی از پاشیدن تخم نفاق و تفرقه بین مسلمانان در مدتی از زمان کوتاهی نکردند و پرده‌هائی را بازی کردند تا تخم نفاق و تفرقه را بین مسلمانان و مسیحیان پاشیدند و سبز کردند و حتی بین خود مسیحیان با هم و مسلمانان با هم ایجاد اختلاف نمودند و از سیاست (تفرقه بینداز و حکومت کن) پیروی نمودند و حوادث سال ۱۸۶۰ میلادی به وجود آمد که خونها در اثر آن ریخته شد و نهرهائی از خون جاری ساختند که هنوز هم ما و مسیحیان گرفتار آثار سوء و نتایج زیان‌بخش آن هستیم -

ترکهای عثمانی آن فتنه‌ها را طوری طرح‌ریزی کردند که همیشه آثار خود را بروز دهد و گذشت زمان آن آثار را از بین نبرد و دشمنی طایفی بین مردمی که دارای یک خون و یک تاریخ و یک زبان و یک نوع عادات و رسوم بوده و سالهای زیاد در کنار هم به خوشی و صلح و صفا زندگی می‌کردند و هیچ نوع دشمنی و دوئیت و کینه‌توزی نداشتند ایجاد نمودند

بدیهی است عثمانیان در شهر ما لبنان در سیاست خود پیشرفت کامل کرده و آنچه می‌خواستند در این محیط به وجود آوردند یعنی بین مردم دشمنی ایجاد و در قلب مردم کینه و نفرت نسبت به هم پدید آمد و باقی ماند - و بحمدالله در دوره‌ی استقلال اقداماتی برای سوزاندن آن علفهای هرزه به عمل آمده و هنوز هم اولیای امور اقداماتی در این زمینه به عمل می‌آورند تا تخم آن بذور نفاق

دوره‌ی عثمانی را از خاک بیرون آورده و بسوزانند و هر چیز که موجب نزاع و اختلاف طایفی است از بین بردارند - و فرزندان بیدار لبنان شروع به حمله‌ی بی‌رحمانه بر باقی مانده از اختلاف کرده و در این کار پیشرفت‌هائی نموده و در قلوب افسرده‌ی مردم نور امیدی از نو درخشیدن گرفت تا به کلی روح خبیث تفرقه بمیرد و در این راه دائما کوشش می‌نمایند تا این پرده را از برابر چشم مردم ساده‌لوح از هر دو طایفه عقب بزنند و این فکر شریف و عالی را با کارهائی که مؤید این فعل بود تقویت کردند و نشان دادند که در این فکر تفاهم صحیح موجود و بر اساس اخلاص و صدق نیت و قصد پاک می‌باشد.

و از مثال‌های مؤید این گفتار همان فاجعه‌ی حریق است که مسلمانان در عید ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال ۱۹۵۴ به آن برخوردند و آن اتفاق در اثر اصطکاک مشعلهای آتش در دانشکده‌ی مقاصد اسلامی پیش آمد و آن فاجعه را به وجود آورد ولی فورا درهای مریضخانه‌ها و درمانگاههای مسیحی بیش از مریضخانه و درمانگاههای مسلمانان به روی آسیب دیدگان باز شد - و اعانه‌های مالی و عواطف انسانی و مواساهٔ شرافتمندانه و عالی آنها از بلندترین و شریف‌ترین عواطفی بود که به تصور نمی‌آمد و بالاتر از آن است که به وصف و به زبان بیاید.

و قبل از این حادثه اتفاق دیگری افتاد و آن این بود که یکی از جوانان مسیحی نسبت به سید پیغمبران توهین کرد (البته در اثر تحریک اجنبی و غرض استعمار بود) آن جوان ارمنی خواسته بود توهین بکند ولی مسیحیان خودشان به جنب و جوش آمده و آن مرد ارمنی را مفتضح و بی آبرو کردند و تمام روزنامه‌های آنها و مردم بیدار و باهوش اصرار نمودند که باید این مرد محاکمه شود و طوری تنبیه گردد که دیگر نتواند برخیزد و درس تلخی برای امثال او از اجیران استعمار که می‌خواهند بین افراد یک ملت تفرقه بیندازند گردد مسلمانان هم در بیداری کمتر از برادران مسیحی خود نبودند و به زودی دانستند که این عمل در اثر تحریک اجنبی است و لذا آن را با نرمی و ملایمت پذیرفتند و در این کار عقل و درایت به کار برده با روح قومیت و ملیت تدارک نمودند یعنی پیش از آنکه مطلب به گوش مردم کوچه و بازار برسد غائله را خواباندند - و ما امیدواریم که این احساسات شریف ملی و وطن‌خواهی و هوش و درایت همیشه بین ما حکومت کند و پرده‌ها را از برابر چشم ما بردارد

بلی عثمانیان به فتنه و اختلاف بین مسلمانان و مسیحیان اکتفا نکرده بلکه بین خود مسلمانان هم نفاق و اختلاف انداختند و آتش فتنه را بین آنها روشن نمودند و نزاعهای خونین به راه انداختند که نکبت‌های زیادی بار آورد و فجایع ننگینی به وجود آوردند که ننگ تاریخ بود و چیزی که به این اختلاف و ایجاد فاصله کمک کرد این بود که خود آنها حامل نام اسلام بوده و ظاهرا از افراد یک خانواده بوده و نقاط ضعف و نقصان کارهای مسلمین را می‌دانستند و بدیهی است کسی که از داخله‌ی زندگانی فردی مطلع باشد بهتر می‌تواند او را تحت فشار قرار دهد و ضربتی که این قبیل اشخاص بر پیکر یک جامعه وارد می‌سازند ضربت کاری خواهد بود و اگر فتنه برپا سازند بسیار مهم و عمومی می‌گردد و همه چیز را در راه خود می‌سوزاند.

در چه وقت و چگونه مذاهب اربعه بوجود آمد

در اوائل قرن دوم هجری عبدالله بن المقفع نویسنده و علامه‌ی مشهور زمان گزارشی برای تقدیم به حضور خلیفه‌ی عباسی ابوجعفر منصور به عنوان (رساله‌ی صحابه) تهیه کرد و تقدیم نمود در آن گزارش توضیح داده بود که مسئله‌ی اجتهاد هرج و مرجی تولید کرده و احکام مختلفی در موضوعات متشابه صادر شده و می‌شود و فتوی‌های متناقض و آراء متباین زیاد شده است و پیشنهاد کرد که یک قانون کلی و عمومی در احکام و فتاوی تنظیم شود که تمام ممالک اسلامی بر طبق آن عمل نمایند و احکام مزبور را باید از کتاب و سنت استخراج نمود و در مواردی که در کتاب و سنت نیست به مقتضای مصلحت عمومی رأی بدهند

ولی این اقتراح در منصور تأثیری نکرد و مطلب را به سکوت گذارد و شاید این عدم توجه از ترس فقها از یک طرف و آنکه اختیار به دست حکام داده نشود تا مفاسد بزرگتری به وجود نیاید از سوی دیگر بود

و در قرن ۱۷ میلادی یکی از پادشاهان هند (عالمگیر) هیئتی تحت ریاست شیخ نظام تشکیل داد و کتاب فتاوی را در هند نوشتند و نام آن را (عالم گیریه) نهادند این کتاب در شش جلد بزرگ و مطابق سبک (الهدایة) نوشته شده و خلاصه‌ی اقوال و آراء مذهب حنفی در عبادات و معاملات است و احکام کتاب مزبور شبیه به رسمی ولی مثل قوانین جدید الزامی نیست.

و به هر حال احکام اسلامی رسما در دوره‌ی خلافت عربی تدوین نشده و به همین حال بود تا نیمه‌ی قرن ۱۹ میلادی در دوره‌ی عثمانیها در این قرن عثمانیان قوانینی وضع کردند که از قوانین اروپائی گرفته بودند و اهم آنها قانون تجارت و قانون جزا و قانون اصلاح محاکمات حقوقی و جزائی بود،

و برای تدوین قانون مدنی دولت عثمانی هیئتی را مأمور کرد که آن را مطابق مذهب حنفی تدوین نمایند و آن هیئت در سال ۱۸۷۶ میلادی کار خود را تمام کرد و با یک فرمان سلطنتی که در مجله‌ی احکام عدلیه درج گردید ابلاغ شد و این عمل اولین تدوین رسمی از یک قانون در مورد احکام شرعی بوده است.

و مجله‌ی رسمی مزبور مشتمل بر ۱۸۵۱ ماده بود که به یک مقدمه و ۱۶ کتاب تقسیم شده بود و مقدمه‌ی آن مرکب از یک صد ماده و شامل تعریف فقه و تقسیمات آن و بقیه متضمن بیان بعضی از قواعد کلی و عمومی است و ۱۶ کتاب دیگر در عقود مختلف و در احکام حجر و صلاحیت و غصب و اتلاف و کیفیت اقامه‌ی بعضی از دعاوی و طرز اقامه‌ی شهود و در بیان قواعد اصول محاکمات است و به طور کلی از کتابهائی گرفته شده است که روایات مستند در مذهب حنفی در آنها نقل شده (به استثنای بعضی از مسائل)

دلیل بر حدوث اجسام چیست؟

در حدیثی آمده است هنگامی که امام صادق - علیه‌السلام - با ابن ابی‌العوجاء در زمینه‌ی مسائل اعتقادی گفتگو کردند، ابن ابی‌العوجاء روز دیگر به نزد امام - علیه‌السلام - آمد و گفت: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟

حضرت فرمودند: ما چیزی سراغ نداریم- چه کوچک باشد چه بزرگ - مگر اینکه وقتی چیزی مانند آن را به آن ضمیمه می‌کنیم بزرگتر می‌شود، و این نشانه‌ی زوال و انتقال از حالت اول (به حالت دیگری) است. در حالی که اگر قدیم بود هرگز زوال و تحول در آن راه نداشت، زیرا چیزی که زایل و متحول و متغیر می‌شود ممکن است هم پدید آید، و هم از بین برود، وجود آن بعد از عدم، آن را جزء امور حادثه قرار می‌دهد، درحالی که بودن همیشگی آن، به آن صفت قدمت می‌بخشد، و هرگز این دو صفت - یعنی صفت ازل و صفت عدم - در شیء واحدی جمع نمی‌شود.

عبدالکریم گفت: گیرم اشکالی که گفتید در مورد اجتماع دو حالت صحیح باشد، و شما از این طریق حدوث اجسام را ثابت نمودید. ولی اگر چیزی پس از ضمیمه نمودن بر همان کوچکی خود بماند، در این صورت چگونه می‌توانید حدوث اشیاء را ثابت کنید؟

امام - علیه‌السلام - فرمودند: سخن پیرامون همین جهان مصنوع و فعلی است، و چنانچه آن را برداریم و جهان دیگری بجای آن بگذاریم همین مطلب (ازاله این جهان و جایگزین کردن جهان دیگر) قویترین دلیل بر حدوث آن است، ولی من از آن جهت که اشکال کردی به تو پاسخ خواهم داد و می‌گویم:

اگر چیزها (پس از ضمیمه کردن) بر همان کوچکی خود بمانند، و در ذهن و وهم هرگاه چیزی مانندش به آن ضمیمه شود بزرگتر خواهد بود، و همین مطلب یعنی امکان تغییر و تحول در وهم و ذهن او را از صنف قدیم خارج و در امور حادث وارد می‌سازد. آیا راه گریز دیگر داری ای عبدالکریم؟

اینجا بود که عبدالکریم نتوانست چیزی بگوید و مستأصل و رسوا گشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ص ۲۱۶، بحارالأنوار: ج ۵۴ ص ۶۲ ح ۳۲.

دلیل بر حدوث جهان چیست؟

روایت شده است که روزی ابوشاکر دیصانی در مجلس امام صادق - علیه‌السلام - حاضر شد، به ایشان گفت: همانا شما یکی از ستارگان درخشان هستید، و پدران و نیاکان شما ماههای تابان، و مادران شما مخدرات با کمال بودند، و عنصر شما از گرامی‌ترین عناصر است، و هنگامی که از علماء یادی شود به شما اشاره می‌شود، ای دریای پربار؛ به ما خبر دهید که دلیل بر حدوث جهان چیست؟

حضرت فرمود: از نزدیکترین دلایل همین است که برای تو بیان خواهم کرد. سپس تخم مرغی خواست بعد در میان کف دست خود گذاشت و فرمود: این یک سربسته‌ی دربسته‌ای است که در درون آن پوست سفید نازکی است (پوست نازک بین پوست ضخیم و محتوای تخم) که چیزی را در درون خود گرفته است مانند نقره‌ی روان و طلای ذوب شده است آیا در این مطلب شک داری؟

ابوشاکر گفت: شکی ندارم.

امام فرمودند: پس از مدتی شکافته می‌شود یک موجودی دارای شکل و شمایلی مانند طاووس (از آن بیرون می‌آید)، آیا چیزی وارد آن شد غیر از آن چیزی که تو می‌دانی؟

ابوشاکر گفت: خیر.

حضرت فرمودند: این است دلیل بر حدوث جهان.

ابوشاکر گفت: ای اباعبدالله، دلیل اقامه کردی و بسیار نیکو اقامه نمودی، و بیان فرمودی و چه مختصر و مفید بیان فرمودی، ولی شما می‌دانی که ما چیزی را نمی‌پذیریم مگر اینکه با چشم آن را ببینیم، و یا با گوش خود بشنویم، و یا با زبانمان آن را بچشیم، یا با بینیمان آن را بو کنیم، یا با بشره‌ی خود آن را لمس کنیم.

امام فرمودند: تو حواس پنجگانه را نام بردی در حالی که آنها در استنباط مطالب و حقایق مفید نیستند مگر به دلیل عقل، همان طور که ظلمت و تاریکی را بدون چراغ نمی‌توان پشت سر گذاشت.

منظور حضرت این بود که حواس بدون کمک عقل انسان را به شناخت مسائل پنهانی و غایب رهنمون نمی‌شود، و آنکه از حدوث صورتها و تصاویر به طور معقول دیده می‌شود بر پایه‌ی شناخت محسوس است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۱۰ ص ۲۱۱ ح ۱۲.

دلیل بر وحدانیت خدا چیست؟

هشام بن حکم گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: دلیل بر اینکه خدا یکی است چیست؟

حضرت فرمود: انسجام و اتصال در تدبیر جهان آفرینش، و کامل بودن خلقت (هر چیزی). همان طوری که خدای عزوجل فرموده: (لو کان فیهما آلهۀ الا الله لفسدتا) [۱] «اگر در آسمان و زمین جز «الله» خدایان دیگری بود، (نظام جهان به هم می‌خورد) فاسد

می‌شد»! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۲.

[۲] بحارالانوار: ج ۳ ص ۲۲۹ ح ۱۹.

دلیل بر وجود خدا چیست؟

هشام گوید: از جمله سؤالات زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟

امام - علیه‌السلام - فرمود: وجود ساخته‌ها دلالت دارد بر اینکه سازنده‌ای آنها را ساخته است. مگر نمی‌دانی که چون ساختمان افراشته و استواری می‌بینی یقین می‌کنی که بنایی دارد، اگر چه تو آن بنا را ندیده و مشاهده نکرده باشی؟

زندیق گفت: خدا چیست؟

فرمود: (خدا) چیزی است بر خلاف چیزها، (به عبارت دیگر:) ثابت کردن معنائی است و اینکه او چیزی است به حقیقت چیز بودن جز آنکه جسم و شکل نیست، دیده نمی‌شود، لمس نگردد، و به هیچ کدام از حواس پنجگانه درک نمی‌شود، خیالها او را درنیابند، و گذشت زمان کاهشش نداده، و دگرگونش نمی‌سازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۰۵ ح ۶.

دلیل نفرت و تمایل دلها به همدیگر

حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده است که به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: گاهی مردی را ملاقات می‌کنم که نه او را قبل از این می‌شناختم، و نه او مرا می‌شناخته است، ولی محبت او را به شدت در دلم احساس می‌کنم، و هنگامی که با او سخن می‌گویم می‌بینم او نیز مانند من است (یعنی) او هم همان احساسات مرا دارد و این معنی را برایم متذکر می‌شود، این چیست؟

حضرت فرمودند: راست گفتی ای سدیر؛ تمایل دلهای ابرار و صالحان به همدیگر به هنگام ملاقات با همدیگر گر چه محبت مزبور را با زبان متذکر نشده‌اند مانند در هم آمیختن قطرات آسمان با آب نهرها است.

و از هم فاصله گرفتن دلهای فجار و فساق هنگامی که با هم ملاقات می‌کنند گر چه کلمات مودت و محبت را بر زبان جاری کنند، مانند از هم فاصله گرفتن چهارپایان از همدیگر است گر چه مدتهای طولانی از یک آخور چریده باشند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۲۵، بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۲۸۱ ح ۱.

دعا حضرت یوسف در چاه چه بود؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: دعای حضرت یوسف در چاه چه بود، زیرا در این مورد ما با هم اختلاف داریم؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمودند: هنگامی که یوسف - علیه‌السلام - در چاه بود، و از زندگی مأیوس شد گفت:
بارالها، اگر گناهان و خطاها چهره‌ی مرا نزد تو کریه کرده است و سبب شده است صدای مرا به سوی خود بالا نبری، و دعائی برایم اجابت نفرمائی، من تو را به حق آن پیرمرد یعقوب مسألت می‌نمایم، و قسم می‌دهم، پس رحم کن به ضعف و ناتوانی او، و بین من و او را جمع نما، به تحقیق تو از حزن و اندوه او به خاطر من، و از شوق من به او آگاه هستی.
راوی گوید: سپس امام گریه نمودند و فرمودند: من نیز می گویم:
بارالها، اگر گناهان و خطاها چهره‌ی مرا نزد تو کریه کرده است و سبب شده است تا صدای مرا به سوی خود به بالا نبری به ذات خودت مسألت می‌نمایم و قسم می‌دهم که مانند تو هیچ چیز نیست، و به پیامبرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیامبر رحمت نزد تو متوسل می‌شوم ای الله... ای الله... ای الله... ای الله.
راوی گوید: حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمودند: این دعا را بخوانید، و بسیار آن را تکرار کنید، زیرا بسیار شده به هنگام گرفتاری‌های بزرگ آن را خوانده‌ام. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق، ص ۴۰۳ ح ۴.

داستان مانی چیست؟

زندیق گفت: قصه‌ی مانی چیست؟
حضرت فرمود: مانی جستجوگری بود که مقداری از عقاید و احکام مجوسیت را گرفت و با نصرانیت مخلوط نمود، و در هر دو دین اشتباه کرد، و به هیچ یک از آن دو مذهب نرسید، و مدعی شد که جهان ناشی از تدبیر دو خدا می‌باشد نور و ظلمت، و نور در حصاری از ظلمت است - آن سان که گفتیم - پس نصاری او را تکذیب کردند، و قوم مجوس او را تصدیق نمودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۷.

در زمان غیبت چه دعائی بخوانیم؟

۱- خالد بن نجیح از زراره حدیثی را - در ارتباط با غیبت حضرت قائم - علیه‌السلام - روایت کرده، که زراره در آن به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: فدایت شوم؛ اگر من آن زمان را درک کردم چه عملی را انجام دهم؟
حضرت فرمود: ای زراره اگر آن زمان را درک کردی بر خواندن این دعا ملازمت کن.
بارالها؛ خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت.
بارالها؛ پیامبر و فرستاده‌ات را به من بشناسان، زیرا اگر پیامبرت را به من نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت.
بارالها؛ حجتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی از دینم دور و گمراه خواهم شد. [۱] .
۲- زرارهٔ بن اعین گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: آن جوان (یعنی حضرت مهدی - علیه‌السلام -) ناچار غیبت می کند.
پرسیدم: چرا؟
فرمود: برای اینکه می‌ترسد - و با دست خود به شکمش اشاره کرد (یعنی او را می‌کشند) - و او است که چشم به راهش باشند، و

او است که مردم در ولادتش تردید می کنند، برخی می گویند: در شکم مادرش بود (که پدرش مرد)، بعضی می گویند: پدرش مرد و فرزندی نگذاشت، و بعضی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد.

زراره گوید: من عرض کردم: چه دستور می‌فرمائی اگر من آن زمان را درک کردم؟

فرمود: خدا را با این دعا بخوان :

«خدایا؛ خودت را به من بشناسان، زیرا اگر خودت را به من نشناسانی من تو را نخواهم شناخت.

خدایا؛ پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را به من نشناسانی من هرگز او را نخواهم شناخت.

خدایا؛ حجتت را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را به من نشناسانی از طریقه‌ی دینم گمراه می‌شوم».[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اکمال الدین: ج ۲ ص ۱۱، بحارالأنوار: ج ۹۲ ص ۳۲۶.

[۲] اصول کافی: ج ۲ ص ۱۴۴ ح ۲۹.

در جفر سفید چه چیز است؟

حسین بن أبو العلا گوید: شنیدم امام صادق - علیه‌السلام - می‌فرمود: همانا جفر سفید نزد من است.

عرض کردم: در آن چیست؟

فرمود: زبور داود، و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم - علیهم‌السلام -، و حلال و حرام، و مصحف فاطمه - سلام الله علیها -، و معتقد نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد، در آن است آنچه مردم به ما احتیاج دارند، و ما به کسی احتیاج نداریم حتی مجازات یک تازیانه، و نصف تازیانه، و ربع تازیانه و جریمه خراش در آن هست، و جفر سرخ هم نزد من است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۴۷ ح ۳.

در جفر سرخ چیست؟

ابن أبوالعلاء گوید: پرسیدم در جفر سرخ چیست؟

فرمود: اسلحه است، و آن تنها برای خونخواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر (امام قائم - علیه‌السلام -) آن را برای کشتن باز می کند.

ابن ابو یعفور پرسید: أصلحک الله؛ آیا پسران حسن (حسنیون) آن را می‌شناسند (و از آن اطلاع دارند)؟

فرمود: آری قسم به خدا ، می‌شناسند چنانکه روز و شب را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند که این روز است و این شب است، ولی حسد و دنیا طلبی ایشان را به سرپیچی و انکار وا می‌دارد، و اگر ایشان حق را از راه حق جویند، برایشان بهتر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۴۷ ح ۳.

دوستی و دشمنی از ایمان است؟

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟

فرمود: مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟

سپس این آیه را تلاوت فرمود: (حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و أولئک هم الراشدون) [۱] «خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد، آنانند هدایت یافتگان». [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۷.

[۲] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۹۰ ح ۵.

در فضیلت صلوات بر پیامبر

ابان احمر از عبدالسلام بن نعیم روایت می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من داخل خانه‌ی کعبه شدم و هیچ دعائی بیادم نیامد مگر صلوات بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (این چه حکمی دارد)؟

حضرت فرمود: هیچ کس از کعبه بیرون نیامده است که عملش از عمل تو بهتر باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الاعمال: ص ۱۴۰، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۵۷ ح ۳۴.

دلیل بر خروج امامت از اولاد امام حسن

۱- ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: خبر ده مرا به چه دلیل امامت از فرزندان امام حسن - علیه‌السلام - خارج شد و به فرزندان امام حسین - علیه‌السلام - اختصاص یافت؟

امام فرمود: هنگامی که اجل امام حسین - علیه‌السلام - و آنچه خداوند متعال درباره‌ی او مقرر فرموده بود - فرا رسید حضرت مجاز نبودند امامت را به فرزندان برادرشان برگردانند، و آنها را وصی خود قرار دهند، زیرا خداوند فرموده است: (و أولوا الأرحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله) [۱] «صاحبان رحم در کتاب خدا بعضی از بعضی سزاوارترند».

پس فرزندانش نزدیکتر بودند به او از فرزندان برادرش، و لذا سزاوارتر بودند از دیگری به امامت، بدین آیه امامت از فرزندان امام حسن - علیه‌السلام - خارج شد، و در فرزندان حسین - علیه‌السلام - قرار گرفت، و این حکم آیه که امامت از آن آنها باشد تا روز قیامت است.

۲- عبدالرحمان بن المثنی هاشمی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم؛ به چه علت فرزندان حسین - علیه‌السلام - بر فرزندان حسن - علیه‌السلام - برتری پیدا کردند در حالی که هر دو در یک خط حرکت می‌کنند.

حضرت فرمودند: گمان نمی‌کنم این مطلب را قبول کنید. همانا جبرئیل - علیه‌السلام - بر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرود آمد در حالی که هنوز حسین - علیه‌السلام - متولد نشده بود و به او گفت: فرزندی برای شما متولد خواهد شد که امت تو او

را پس از تو خواهند کشت.

حضرت فرمودند: ای جبرئیل؛ به چنین فرزندی نیاز ندارم. پس جبرئیل سه بار این مطلب را با پیامبر تکرار کرد.

سپس پیامبر علی – علیه‌السلام – را خواست و به او فرمود: جبرئیل از ناحیه‌ی خدای عزوجل به من خبر داد که برای تو فرزندی متولد می‌شود که امتم او را پس از من خواهند کشت.

حضرت فرمود: نیازی به او ندارم یا رسول الله. پس حضرت رسول این مطلب را سه بار به علی – علیه‌السلام – فرمود، سپس به او گفت: امامت و وراثت در او و در فرزندان او خواهد بود، و خزانه‌دار علم الهی خواهند بود.

سپس حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – برای فاطمه – سلام الله علیها – خبر فرستاد که خداوند به تو بشارت می‌دهد به فرزندی که امت من او را پس از من خواهند کشت.

حضرت فاطمه – سلام الله علیها – فرمود: پدرجان؛ نیازی به چنین فرزندی ندارم.

حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – سه بار این مطلب را با فاطمه – سلام الله علیها – در میان گذاشت، پس برای او خبر فرستاد: که امامت و وراثت و خزانه‌داری علم الهی در آن فرزند و اولاد او خواهد بود.

حضرت فاطمه – سلام الله علیها – فرمود: این پیشنهاد خدای عزوجل را قبول کردم.

سپس نطفه حسین – علیه‌السلام – منعقد و فاطمه – سلام الله علیها – باردار شد، و این بارداری شش ماه طول انجامید، سپس او را زائید، و هیچ بچه شش ماهه‌ای زنده نماند جز حسین بن علی – علیه‌السلام – و عیسی بن مریم – علیه‌السلام –.

ام‌سلمه متکفل امور او شد، و رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – هر روز می‌آمد نزد او و زبان شریف خود را در دهان حسین – علیه‌السلام – می‌نهاد، و او زبان پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – را می‌مکید تا اینکه سیراب می‌شد، و بدین طریق گوشت حسین – علیه‌السلام – از گوشت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – روئید، و هرگز نه از فاطمه شیر خورد و نه از کسی دیگر.

وقتی خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی او: (و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ أشده و بلغ أربعین سنهٔ قال رب أو زعنی أن أشکر نعمتک التی أنعمت علی و علی والدی و أن أعمل صالحا ترضاه و أصلح لی فی ذریتی) [۲] «وضع حمل او و از شیر گرفتن او سی ماه است چون توانائی‌اش رسید و به چهل سالگی رسید گفت: پروردگار من؛ در دل من بیانداز که شکر نعمت تو کنم که بر من و بر والدینم ارزانی داشتی و اینکه کار شایسته بکنم که آن را بپسندی و شایستگی را در ذریه‌ی من قرار ده» نازل فرمود.

و اگر گفته بود: «ذریه مرا اصلاح کن» در این صورت تمامی آنها ائمه می‌شدند، و لکن این چنین مخصوص کرد (و دعای عام نکرد) [۳].

۳- مفضل گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: مرا خبر ده درباره‌ی فرمایش خدا که می‌فرماید: (و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه) [۴] «قرار داد آن را کلمه‌ی باقیه در نسل او».

حضرت فرمود: مراد و مقصود امامت است که خداوند آن را در فرزندان امام حسین – علیه‌السلام – تا روز قیامت قرار داد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا؛ چرا امامت در فرزندان امام حسین – علیه‌السلام – قرار داده شد نه اولاد و فرزندان امام حسن مجتبی – علیه‌السلام –، در حالی که هر دو اولاد رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – هستند، و هر دو نواده‌ی او و هر دو سید جوانان اهل بهشتند؟

حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو پیامبر مرسل بودند، و هر دو برادر، با این حال خداوند پیامبری را در صلب (و فرزندان) هارون قرار داد نه موسی، و هیچ کس حق نداشت بگوید: چرا خدا چنین کرد؟

امامت خلافت و جانشینی از ناحیه‌ی خداست و کسی حق ندارد بگوید: چرا آن را در صلب امام حسین – علیه‌السلام – قرار داد نه

در صلب امام حسن - علیه‌السلام -؟ زیرا خداوند در کارهایش حکیم است و از کارهایش هرگز سؤال نمی‌شود، بلکه او است که از کارهای مردم سؤال می‌کند، و حق چنین کاری را دارد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۷۲، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۳ ح ۹.

[۲] سوره‌ی احقاف آیه‌ی ۱۵.

[۳] علل الشرایع: ۷۹، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۴ ح ۱۴.

[۴] سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۲۸.

[۵] اکمال الدین: ۲۰۴، معانی الأخبار: ۱۲۶، الخصال: ج ۱ ص ۱۴۶، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۶۰ ح ۲۵.

در بهشت غناء و آواز هست؟

عاصم بن حمید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من می‌خواستم از شما چیزی بپرسم ولی از آن شرم دارم.

حضرت فرمود: بپرس.

عرض کرد: آیا در بهشت غناء و آواز هست؟

حضرت فرمود: در بهشت درختی هست که خداوند دستور می‌فرماید به بادهای آن تا حرکت کند و آن درخت را به هم بزنند، و از آن درخت صداهای زیبائی منبعث می‌شود که خلایق هرگز نظیر آن نشنیده‌اند.

سپس حضرت فرمود: این پاداش کسی است که شنیدن آواز را در دنیا از ترس خدا ترک کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۸ ص ۱۲۷ ح ۲۷.

در چه ساعتی بنده به خدا نزدیک‌تر است؟

ابن ابویعفور گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ بنده در چه ساعتی به خدا نزدیکتر است و خدا به او نزدیک است؟

حضرت فرمود: هرگاه در آخر شب برخیزد در حالی که همه چشمها آرام گرفته است، سپس به طرف محل وضویش برود، و به بهترین شکل وضو بگیرد، سپس در محل نمازش بایستد، و چهره‌ی خود را به سوی خدا بنماید، و پاهای خود را به عنوان خضوع و حضور جفت کند، و صدای خود را به تکبیر بلند کند، و نماز را با آن آغاز نماید، و اذکار نماز را بیاورد، و دو رکعت نماز بگذارد.

سپس برخیزد تا نماز دیگری را به جا بیاورد یک نداکننده‌ای از اعماق آسمان او را ندا می‌کند در حالی که فرشته‌ها اطراف او را از اعماق زمین تا اعماق آسمان گرفته‌اند، و خدا او را ندا می‌کند: ای بنده‌ی من؛ اگر بدانی با چه کسی مناجات می‌کنی، هرگز نماز را رها نمی‌کردی؟

عرض کردم: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا؛ رها کردن چگونه، و به چه محقق می‌شود؟

حضرت فرمود: به اینکه روی گردانی، و بدن خود را از سوی قبله برگردانی این طور، سپس صورت مبارکش را از سوی قبله

برگردانید، این رها کردن نماز است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۸۴ ص ۱۵۸ ح ۴۶.

در شب نیمه شعبان مقدرات رقم می‌خورد؟

محمد بن عمران گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردم می گویند: در شب نیمه‌ی شعبان اجلها مقدر می‌شود، و روزیها تقسیم و مقرر می گردد، و براتهای حجاج صادر می‌شود (یعنی حج برای افراد مقدر می‌شود، آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: چنین چیزی نزد ما نیست، بلکه هنگامی که شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسد اجلها مقدر و روزیها تقسیم و براتهای حجاج صادر می‌شود، و خداوند به بندگانش عنایت می‌فرماید، و در آن شب هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه آمرزیده می شود مگر شارب الخمر.

پس هرگاه شب بیست و سوم شد، هر امر و مطلبی به ثبوت می‌رسد، و امضاء و ابلاغ می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ص ۲۲۲، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۹ ح ۴۳.

در مدینه از کدام مسجد شروع کنیم؟

عقبهٔ بن خالد گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم که ما مسجد اطراف مدینه را زیارت می کنیم بفرمائید از کدام یک آنها شروع کنیم؟

حضرت فرمود: از مسجد «قبا» شروع کن و بسیار در آن نماز بخوان، زیرا آن نخستین مسجدی است در این خطه که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن نماز گزارد. سپس بیا نزد «مشربه‌ی ام ابراهیم» و در آن نماز بگزار، چون محل سکونت و محل نماز خواندن پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بود، زیرا پیامبرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن نماز گزارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی: ج ۱ ص ۳۱۸، بحارالأنوار: ج ۱۹ ص ۱۲۰ ح ۵.

دروغگو و کذاب کیست؟

عبدالرحمان فرزند حجاج گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: (آیا) دروغگو و کذاب کسی است که در چیزی دروغ گوید؟

فرمود: نه، زیرا کسی نیست مگر اینکه این عمل از او سر زند، ولی مقصود کسی است که به دروغ عادت کرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۳۷ ح ۱۲ و ص ۶۰ ح ۳ و ص ۸۴ ح ۸.

دو آیه از قرآن در مورد دعا و انفاق

عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث کرده نقل می کند که به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا (قرآن) است که آن دو را می‌جویم و نمی‌یابم (یعنی معنی آن دو را نمی‌دانم).

حضرت فرمود: آن دو آیه کدامند؟

عرض کردم: گفتار خداوند متعال: (أدعونی استجب لکم) [۱] «مرا بخوانید تا اجابت کنم (دعای) شما را» و ما او را می‌خوانیم و اجابتی نمی‌بینیم؟

فرمود: آیا گمان می کنی که خداوند خلاف وعده‌ی خود کرده است؟

عرض کردم: نه.

فرمود: پس این (عدم اجابت) از چیست؟

عرض کردم: نمی‌دانم.

فرمود: ولی من تو را آگاه کنم، هر کس خدای عزوجل را در آنچه به او فرمان داده اطاعت کند سپس او را از جهت دعا بخواند، او را اجابت کند.

عرض کردم: جهت دعا چیست؟

فرمود: شروع می کنی پس خدا را حمد و ستایش می کنی، و نعمتهائی که به تو داده است را بر زبان می‌آوری، سپس بر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - صلوات می‌فرستی، و سپس گناهان خود را یادآور می‌شوی و به آنها اعتراف می کنی، و از آنها به خدا پناه می‌بری، پس این جهت و راه دعا است.

سپس فرمود: آیه‌ی دیگر کدام است؟

عرض کردم: گفتار خدای عزوجل (و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین) [۲] «و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید عوض آن را می‌دهد(و جای آن را پر می کند)؛ و او است بهترین روزی دهندگان».

فرمود: آیا چنین می‌پنداری که خدای عزوجل خلاف وعده خود کرده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: پس این (پندار) از چیست؟

عرض کردم: نمی‌دانم.

فرمود: هر آینه اگر یکی از شماها مالی از راه حلالش به دست آورد، و آن را در راه حلالش انفاق کند هیچ درهمی از آن را انفاق نکند جز اینکه بر آن عوض داده می‌شود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مؤمن آیه‌ی ۶۰.

[۲] سوره‌ی سباء آیه‌ی ۳۹.

[۳] اصول کافی: ج ۴ ص ۲۴۰ ح ۸

دعا کردن و بلند کردن دستها چه کیفیت است؟

ابوبصیر گوید: از حضرت صادق - علیه‌السلام - پرسیدم از دعا کردن و بلند کردن دستها (که چگونه خوب است صورت بگیرد).

فرمود: بر چهار وجه (و کیفیت) است:

۱- اما برای پناه بردن به خدا (از شر دشمنان)، درون دستهای خود را به طرف قبله نماید.

۲- و اما در دعا برای روزی دستهای خود را باز نما و درون آن دو را به سوی آسمان بدارد.

۳- و اما تبتل [۱]؛ پس آن اشاره کردن با انگشت سبابه است.

۴- و اما ابتهال؛ بلند کردن دستها است به طوری که از سرت بگذرد.

و دعای تضرع این است که انگشت سبابه را در برابر رویت بجنبانی، و آن دعای ترس است.

پی نوشت ها:

[۱] تبتل: یعنی از مردم جهان بریدن و انقطاع کامل پیدا کردن.

درباره خضاب و رنگ کردن مو چه می‌فرمائید؟

ابوشیبه انصاری گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به رنگ کردن و خضاب مو سؤال کردم.

حضرت فرمود: امام حسین و امام باقر - علیهماالسلام - با حنا و کتم خضاب نمودند (پس اشکالی ندارد). [۱].

- توضیح: کتم گیاهی است که دارای رنگ قرمز، که با حنا مخلوط می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۶ ص ۴۸۱، بحارالأنوار: ج ۴۶ ص ۲۹۸ ح ۳۲.

درباره رنگ کردن مو با وسمه چه می‌فرمائید؟

ابوبکر حضرمی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی خضاب با وسمه (رنگ سیاه محاسن) سؤال شد.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. امام حسین - علیه‌السلام - در حالی به قتل رسید که محاسن خود را با وسمه (رنگ سیاه محاسن) خضاب کرده بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۴۵ ص ۹۴ ح ۳۸.

درود فرستادن بر مؤمنین جایز است؟

سلیمان بن خالد أقطع گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا درود فرستادن بر مؤمنین جایز است؟

حضرت فرمود: آری به خدا، درود فرستاده می‌شود بر آنان، زیرا خدا بر آنها درود فرستاد، مگر نشنیدی فرمایش خدا را (که فرمود): (هو الذی یصلی علیکم) [۱] «او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد»؟ [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۴۳.

[۲] بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۷۰ ح ۶۲.

در چه صورتی بنده منت گذار می‌باشد؟

علی بن مسیره گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: مبادا منت گذار باشید.

عرض کردم: فدایت شوم؛ چگونه این تحقق پیدا می کند؟

حضرت فرمود: این است که شخص در قضای حوایج مردم سعی کند سپس به پشت بخوابد و پا روی پا بگذارد، سپس بگوید: بارالها این کار را برای تو انجام دادم (و بدین طریق بر خدا منت بگذارد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۱۴۰، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۳۱۶ ح ۲۲.

در بلاها دعای مقید به زمان خاصی داریم؟

از علی - علیه‌السلام - روایت شده که فرمود: رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: دعا بلا را دفع می کند، گر چه وقوع آن حتمی باشد.

وشاء گوید: به عبدالله بن سنان گفتم: آیا در این موارد دعای مقید به زمان خاصی هست (یعنی اینکه دعائی که فورا به اجابت نرسد، بلکه در زمان معینی به اجابت می‌رسد هست یا خیر)؟

او گفت: من از امام صادق - علیه‌السلام - همین سؤال را کردم حضرت فرمود: اما دعای شیعیان در هر مشکلی از مشکلات مقید به وقت خاصی است.

و اما کسانی که مستبصر شده‌اند و بالغ هستند دعایشان بی‌درنگ به اجابت می‌رسد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طب الائمه: ص ۳۶۵، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۸۹.

دستور نماز به سوی بیت‌المقدس از کی شد؟

۱- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی فرمایش خدا: (و ما جعلنا القبلهٔ التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه) [۱] «و ما، آن قبله‌ای را که قبلاـ بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی‌گردند مشخص شوند» سؤال نمودم که آیا پیامبر ابتدا دستور به نماز گزاردن به سوی بیت المقدس شد؟

حضرت فرمود: آری؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به سوی آسمان نگاههای انتظار آمیز می‌نمود، چون خدا دانست که در قلب او چه می گذرد فرمود: (قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلهٔ ترضاها) [۲] «نگاههای انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله‌ی نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، بازمی‌گردانیم». [۳] .

۲- حلبی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به طرف بیت المقدس نماز

می‌خواند؟

فرمود: بله.

عرض کردم: آیا پشت به سوی کعبه می‌ایستاد؟

حضرت فرمود: اما هنگامی که در مکه بود نه، و هنگامی که به مدینه هجرت فرمود بله، تا وقتی که دستور به گزاردن نماز به سوی کعبه داده شد. [۴] .

۳- از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد:

چه هنگام به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دستور نماز گزاردن به سوی کعبه داده شد؟

حضرت فرمود: پس از بازگشتش از جنگ بدر. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۴۳.

[۲] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۴۴.

[۳] تهذیب الأحکام: ج ۱ ص ۱۴۵، بحارالأنوار: ج ۱۹ ص ۱۹۹ ح ۳.

[۴] فروع الکافی: ج ۱ ص ۷۹، بحارالأنوار: ج ۱۹ ص ۲۰۰ ح ۵.

[۵] تهذیب الاحکام: ج ۱ ص ۱۴۵، بحارالأنوار: ج ۱۹ ص ۱۹۹ ح ۲.

در آسمان دریا هست؟

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: آیا در آسمان دریا هست؟

حضرت فرمود: بله، پدرم از پدرش و او از جدش (که درود بر همه‌ی آنها باد) خبر داد که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: در آسمانهای هفت گانه دریاهایی هست که عمق هر کدام از آنها به اندازه‌ی راه رفتن پانصد سال است، در آن فرشتگانی است که در حال قیام هستند از روزی که خداوند عزوجل آنها آفریده است. و آب تا زانوهای آنها است و هیچ فرشته‌ای نیست مگر آنکه هزار و چهارصد بال دارد در هر بالی چهار چهره است، و در هر چهره چهار زبان، و هیچ بال و چهره و زبان و دهانی نیست مگر اینکه برای خدای متعال تسبیح می‌گوید، به نوعی که شبیه دیگری نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ص ۲۰۴، بحارالأنوار: ج ۵۶ ص ۱۸۲ ح ۲۳.

دکتر احمد امین مصری (معاصر)

مؤلف «ظهر الإسلام» می‌نویسد:

«الإمام جعفر الصادق، فانه کان من أوسع الناس علما و اطلاعا، عاش من سنة ۸۳ إلی سنة ۱۴۸ ه و قد لقب بالصادق لصدقه...» [۱] .

«امام جعفر صادق وسعت علم و اطلاعش در میان مردم بی‌نظیر بود. از سال ۸۳ تا سال ۱۴۸ ه زندگی کرد و به خاطر صدقش به صادق» ملقب بود».

پی نوشت ها:

[۱] ظهر الإسلام، ج ۴، ص ۱۱۴.

دکتر کامل مصطفی شیبی

دکتر در فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان» و استاد دانشگاه «بغداد» و مؤلف کتاب «الصلة بین التصوف و التشیع» درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می گوید:

«از تحقیق در احوال امام جعفر صادق روشن می‌شود که مردم به دلیل علم فراوانش و به سبب روی آوردن بسیاری از دانش پژوهان به سوی او و داشتن نسب شریف علوی، همه علوم و معارف زمانش را به وی نسبت داده‌اند و این عجیب نیست زیرا چنان که از این پیش دیدیم تمام علوم اسلامی منتهی می‌شود به جدش علی بن ابیطالب علیه‌السلام از علومی که به وی نسبت داده شده است، گفتاری است درباره‌ی کیمیا و زجر و فال. همچنین کتاب جفری را که «ابن‌خلدون» از آن خبر داده است. [۱] .

«دکتر شیبی» در پایان می گوید:

«آنچه قابل ملاحظه است، آن است که امام جعفر صادق علیه‌السلام استاد نخستین کسی بوده است که به کار کیمیا شهرت یافته است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۳۳۴.

[۲] شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوف و تشیع، ص ۱۸۹ - ۹۰، ترجمه‌ی دکتر علی اکبر شبهانی.

دانش

علم و دانش برترین معیار برتری می‌باشد. آنچه ارزشها را شکوفا می‌سازد و آنچه راه را در جهت پیمودن تعالی و تکامل هموار می‌سازد، دانش و آگاهی است. می توان گفت معیار محوری در برتری‌ها در میان موجودات دانش و آگاهی آنان از حقایق می‌باشد.

این ارزش تنها معیار برتری در میان انسان‌ها نمی‌باشد، بلکه در توازن و سنجش انسان با دیگران همانند فرشتگان، نیز معیار برتری دانش است. بدین خاطر است که هنگامی که فرشتگان از آفرینش انسان آگاهی یافتند از درگاه الهی پرسیدند چرا موجودی سفاک و تباه گر می آفرینی! أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء. [۱] .

فرشتگان خوی و گرایش‌های انسان را می‌دیدند که این گونه سؤال نمودند. از ظرفیت دانش وی بی‌خبر بودند. زیرا هنگامی که خدای سبحان از این فضیلت آنان را آگاه ساخت که ظرفیت دانش این موجود، برتر حتی از شما فرشتگان است، فرشتگان پاسخ خویش را دریافتند، فلما أنبأهم باسمائهم قال ألم أقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض. [۲] .

همین فضیلت محوری یعنی آگاهی از حقایق هستی معیار برتری انسان بر فرشتگان قرار می‌گیرد که فرشتگان به خاطر این فضیلت در برابر انسان سجده می‌نمایند، و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا. [۳] انسان به خاطر دانش و آگاهی مسجود فرشتگان است. در حقیقت فرشتگان در برابر دانش خضوع و سجده نموده اند. سجده فرشتگان بر علم و عالم می‌باشد.

بر این اساس که دانش و آگاهی محور بنیادین برتری‌ها می‌باشد، هر کس که در این فضیلت بهره‌ای بیشتر داشته باشد، به همان تناسب از دیگران برتر است. عترت که در آگاهی برترین است، از همگان مهتر و برتر است.

عترت یعنی انسان‌هایی که مظهر دانش الهی می‌باشند. باذن الله از همه چیز و از همه جا باخبر می‌شوند. خدای سبحان آنان را از گذشته و آینده باخبر می‌سازد. به همین جهت عترت برترین انسان‌ها می‌باشند. و صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر همین اساس می‌فرماید: انی لأعلم کتاب الله و خبر ما هو کائن. [۴] «من از کتاب خدا و آنچه اتفاق می‌افتد با خبرم».

امام صادق علیه‌السلام ان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان. [۵] «در نزد ما آگاهی‌هایی است که هیچ فرشته ی مقرب و پیامبر مرسل و حتی مؤمنی که قلب او را خدا امتحان نموده بر نمی‌تابد.» امام صادق علیه‌السلام انی لاعلم ما فی اصلاب الرجال و ارحام النساء. [۶] «من به آنچه که در صلب مردان و رحم زنان است آگاهم».

بکیر بن اعین قال قبض ابوعبدالله علی ذراع نفسه و قال یا بکیر هذا جلد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هذه و الله عروق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هذا و الله عظمه و هذا والله لحمه و الله انی لا علم ما فی السموات و أعلم ما فی الارض و أعلم ما فی الدنیا و اعلم ما فی الاخرة. [۷].

«امام صادق علیه‌السلام قسمتی از دست خویش را گرفت و فرمود این پوست و رگهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، سوگند به خدا این گوشت و استخوان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، سوگند به خدا، من به آنچه در آسمان و زمین وجود دارد آگاهم! من به آنچه در دنیا و آخرت وجود دارد آگاهم!»

امام صادق علیه‌السلام با بهره وری از علم لدنی مستقیم از خدای سبحان سخن می گوید. ابوحفصه می گوید هنگامی که باقر العلوم علیه‌السلام رحلت نمود به خدمت جعفر بن محمد علیه‌السلام رسیدم تا رحلت پدرش را تعزیت بگویم. به وی عرض کردم کسی از میان ما رفت که مستقیم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت. ذهب و الله من کان یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا یسئل عمن بینه و بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لا یری مثله ابدا. [۸] قال سکت ابو عبدالله ساعة ثم قال الله عز و جل ان من عبادی من یتصدق بشق تمرة فاربیها له کما یربی احد کم فلوه... حتی اجعلها له مثل احد. [۹].

«کسی از میان ما رخت بر بسته که اگر مستقیم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سخن می‌گفت، کسی از وی سؤال نمی کرد، چگونه. سوگند به خدا همانند وی نخواهد آمد. امام صادق علیه‌السلام لحظه‌ای ساکت شد. آنگاه فرمود خدای عز و جل می گوید هر کدام از بندگان من که به نصف خرما صدقه بدهد، من آن را می‌پرورانم همان گونه که شما بچه اسب را می‌پرورانید، تا همانند کوه احد رشد کند.» آنگاه ابوحفصه گفت اینک کسی را زیارت کردیم که مستقیم از خدا سخن می گوید!

به همین خاطر است که در زیارت حضرت به حضرت خطاب می‌کنیم صل علی الصادق عن الله، [۱۰] «درود بر کسی که از خدای سبحان به راستی سخن می گوید.» به همین خاطر صادق آل محمد همانند امیرالمؤمنین (علیهم السلام) ادعا می کند که سلونی قبل ان تفقدنی فانه لا یحدثکم احد بعدی بمثل حدیثی. [۱۱] «پیش از آنکه مرا از کف نهید از من سوال کنید. زیرا کسی همانند من نخواهد بود که به سؤال‌های شما پاسخ دهد».

این است دانش برتر امام صادق علیه‌السلام. حضرت از این مقدار ظرفیت علم و دانش بهره ور است که وارث همه انبیا و وارث خاتم الانبیا قرار می گیرد امام صادق علیه‌السلام چنین از علم و آگاهی بهره ور است که الگوی زندگی همگان قرار می گیرد.

پی نوشت ها:

[۱] بقره، ۳۰.

[۲] بقره، ۳۳.

[۳] بقره، ۳۴.

[۴] مناقب، ج ۴، ص ۲۵۰.

[۵] مناقب، ج ۴، ص ۲۵۰؛ القطرة، ج ۲، ص ۳۹۰.

[۶] همان، ص ۳۹۲.

[۷] همان، ص ۹۹۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۵۰.

[۸] همان، ص ۳۹۲.

[۹] همان، ص ۳۷۸.

[۱۰] الفقیة، ج ۲، ص ۳۴۲.

[۱۱] تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۵.

دوستان فراوان

بی تردید انسان با کمک و همیاری برادر دینی خود، قدرت بیشتری می‌یابد [و او به منزله‌ی بازوی انسان است]. یعنی دوست و برادر انسان در مصایب و سختی ها یار و یاور اوست و در هنگام وحشت پناهگاه اوست و در غربت تنهایی انیس اوست و در وقت حیرت و سرگردانی راهنمای اوست و در وقت سقوط نگهدار اوست و در پنهانی حافظ مال و آبروی اوست و برکات و آثار دیگری نیز دارد که قلم از شمارش و بیان آنها ناتوان است. از این رو امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «تا می‌توانید برادران دینی خود را زیاد نمایید.» و در سخن دیگری نیز می‌فرماید:

«أکثر من الأصدقاء فی الدنیا فانهم ینفعون فی الدنیا و الآخرة، أما الدنیا فحوائج یقومون بها، و أما الآخرة فان أهل جهنم قالوا: فمالنا من شافعین و لا صدیق حمیم» [۱] یعنی: دوستان خود را در دنیا زیاد کن. زیرا آنان در دنیا و آخرت برای تو سودمند خواهند بود. در دنیا حوایج و نیازهای تو را برطرف می‌کنند و در آخرت همان گونه که قرآن از قول دوزخیان فرموده است: «اکنون ما نه شافعی داریم و نه دوست حمایت کننده ای» یعنی آنان در آخرت نیز شفیع و حامی انسان خواهند بود.

و شاید مقصود آن حضرت از سود اخروی این باشد که اگر دوست انسان، فردی الهی و صاحب عقل و دیانت باشد؛ دوست خود را جز به صلاح دنیا و آخرت راهنمایی نمی‌کند و با راهنمایی و خیراندیشی خود برادر خویش را از گرفتاری و خطر دنیا و آخرت نجات می‌دهد و چه بهره ای بزرگ تر از این است؟! و شاید مقصود آن حضرت، دعاهایی است که برادر دینی در حق برادر خود می‌نماید. چنان که امام صادق علیه‌السلام در سخن دیگری می‌فرماید: «برای خود دوستان زیادی فراهم کنید. زیرا هر مؤمنی را دعای مستجابی خواهد بود.»

و یا مقصود آن حضرت این است که دوست مخلص و مؤمن در قیامت، از برادر خود شفاعت خواهد نمود. چنان که امام علیه‌السلام می‌فرماید: «برادران خود را زیاد کنید، زیرا هر مؤمنی در قیامت حق شفاعت دارد.» و یا می‌فرماید: «برادران خود را زیاد کنید، زیرا آنان در قیامت بر خدای خود حقی دارند که خداوند آن حق را ادا خواهد نمود.» [۲] .

البته اگر برادر دینی، فردی مؤمن و دارای همه‌ی خصلت‌های نیکو باشد؛ در دنیا و آخرت مفید خواهد بود.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج ۸ / ۴۲۷.

[۲] وسائل ج ۸ / ۴۰۸.

دروغگویی

حضرت صادق علیه‌السلام فرموده است:

«نشانه‌ی دروغگو این است که از آسـمان و زمین و مشـرق و مغرب خبر می‌دهد، ولی آن گاه که از حلال و حرام خدا از او پرسـی، حرفی برای پاسخگویی ندارد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۴، باب الکذب.

دستورهای اخلاق عملی

صـل من قطعـک، و أعـط من حرمـک، و أحسن الی من أسـاء الیـک و سـلم علی من سـبک، و أنصف من خاصـمک، واعف عمن ظلمک کما أنک تحب أن یعفی عنک، فاعتبر بعفو الله عنک؛ ألا تری أن شـمسه أشـرقت علی الابرار و الفجار. و أن مطره ینزل علی الصالحین و الخاطئین. [۱] .

با کسـی که از تو بریده بپیوند، و به آن که از تو دریغ کرده بخشش کن، و با کسی که به تو بدی کرده نیکی کن، و به کسی که به تو دشنام داده سلام کن، و با کسی که به تو دشمنی ورزیده انصاف ورز، و کسی که تو را ستم ورزیده عفو کن همچنان که دوست داری که از تو گـذشت شود پس به عفو خدا از خودت عبرت گیر؛ آیا نبینی که آفتابش بر نیکان و بدان هر دو می‌تابد و بارانش بر شایستگان و ناشایستگان می‌بارد؟!

گفتار آرام و آهسته!

و اخفض الصوت، ان ربک الذی یعلم ما تسرون و ما تعلنون، قد علم ما تریدون قبل أن تسألوه.[۲] .

صدایت را فرود آر، زیرا خدایی که نهان و آشکار را می‌داند سؤال ناکرده می‌داند که شما چه می‌خواهید.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۰۵.

[۲] تحف العقول، ص ۳۰۵.

درخواست عافیت از خدا

فسئلوا ربکم العافیهٔ و علیکم بالدعهٔ و الوقار و السکینهٔ و الحیاء. [۱] .

از پروردگارتان عافیت بخواهید و نرمش و وقار و آرامش حیا را حفظ کنید.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۳.

دوستی بینوایان مسلمان

و علیکم بحب المساکین المسلمین، فان من حقرهم و تکبر علیهم فقد زل عن دین الله والله له حاقر ماقت، و قد قال أبونا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «أمرنی ربی بحب المساکین المسلمین منهم». [۱] .

بر شما باد به دوستی مستمندان مسلمان، زیرا هر کس آنان را کوچک بدارد و بر آنها تکبر ورزد، به راستی که از دین خدا لغزیده و خدا کوچک کننده و زبون کننده‌ی اوست، و پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «پروردگارم به من دستور داده است که مستمندان مسلمان را دوست بدارم.»

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۵.

درباره دانش

أطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار، و تواضعوا لمن تعلمونه العلم، و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم، و لا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم. [۱] .

دانش بیاموزید و با آن خود را به بردباری و سنگینی بیارایید، و با دانش آموزان خود فروتن باشید، و در برابر استاد خویش تواضع کنید، و از عالمان متکبر و مستبد نباشید که رفتار ناحقتان حق شما را از بین می‌برد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.

دو کار مایه هلاکت انسان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

دو کار مایه‌ی هلاکت است: به رأی خود برای مردم فتوا دهی یا ندانسته از چیزی پیروی کنی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۲۶۹، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۲۳۵.

دشمنان مردان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

همانگونه که از دشمنان خود حذر می‌کنید، از هوس‌هایتان حذر کنید، زیرا برای مردان دشمنی بدتر از پیروی از هوس‌هایشان و درویده‌های زبان‌هایشان (سخنان بیهوده و یاوه) نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۳۳۵ / ۱، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۴۲۸.

دوری از حرام های خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در پاسخ به سوال از مرد پارسا، فرمودند: آن که از حرام‌های خداوند عزوجل پرهیز کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲/ ۷۷ / ۸. ۲۱۶۴۲.

دو خصلت شیعیان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

دو خصلت است که در هر که نباشد از او دوری کن، دوری کن، دوری کن!

عرض شد: آن دو چیست؟ حضرت فرمودند:

نماز به وقت خواندن و مواظبت کردن بر آن و همدردی و دستگیری از برادران. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال: ۴۷ / ۵۰، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۷۱۸.

دنیا عالم خواب است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به جابر که از ایشان اندرزی خواسته بود فرمودند:

ای جابر دنیا را (چونان) مالی بدان که در عالم خواب به دست می‌آوری و چون بیدار می‌شوی چیزی از آن با خود نمی‌یابی. آیا نصیب تو از دنیا چیزی جز همان جامه‌ای است که می‌پوشی و کهنه‌اش می کنی. یا همان خوراکی است که (می‌خوری و سپس) به آن تبدیل می‌شود که خود می‌دانی؟ پس، شگفت از مردمی است که اولین‌های آنان از آخرین‌هایشان گرفته شده (و رفته‌اند) و آنگاه در میان ایشان بانگ رحیل سر داده شده است، لیکن همچنان بی‌خبر سرگرم بازی‌اند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۱۹۰ باب ۲۳ و ص ۲۷۹ باب ۲۴ میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۱۲۶ تنبیه الخواطر: ۲ / ۳۰.

دعوت عملی

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مردم را به غیر از زبان خود دعوت کنید تا پارسایی و کوشایی در عبادت و نماز و خوبی، از شما ببینند؛ زیرا اینها خود دعوت کننده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۷۸ / ۱۴، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۱۲۲۲.۱.

ذ

ذلیل شدن شیر وحشی

ابو حازم عبدالغفار بن حسن می گوید: ابراهیم بن ادهم به کوفه وارد و من با او بودم و این در ایام، حکومت منصور بود و اتفاقا در آن ایام حضرت جعفر بن محمد علوی وارد کوفه شد و چون برای رجوع به مدینه از کوفه خارج شد، علماء و اهل فضل کوفه آن حضرت را مشایعت کردند، و از جمله کسانی که به مشایعت آن حضرت آمده بودند سفیان ثوری و ابراهیم ادهم بود و آن اشخاص که به مشایعت آمده بودند جلوتر از آن حضرت می‌رفتند که ناگهان به شیری برخورد کردند که در سر راه بود. ابراهیم ادهم به آن جماعت گفت: «بایستید تا جعفر بن محمد علیه‌السلام بیاید و ببینیم با این شیر چه می کند.»

پس حضرت صادق علیه‌السلام تشریف آورد، بطرف آن شیر رفت تا به او رسید، گوش او را گرفت و او را از راه دور کرد. آنگاه رو به آن جماعت کرد و فرمود: «آگاه باشید! اگر مردم خدا را اطاعت می کردند هر آینه بارهای خود را بر روی شیر قرار می‌دادند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

ذریح محاربی

ذریح [۱] ثقه‌ای جلیل‌القدر، و از اصحاب حضرت صادق [۲] ، و حضرت کاظم علیهماالسلام است. [۳] .

او، اصل و کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب از او نقل کرده‌اند. [۴] .

شیخ صدوق (ره)، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند! معنای آیه «ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم» [۵] - آن گاه کثافاتی که در حال احرام بر ایشان است ازاله کنند و به نذرهایشان وفا کنند - چیست؟ فرمود: قضاء تفث، گرفتن ناخن و اشباه آن است. گفتم: قربانت گردم، ذریح محاربی، از شما، نقل کرد که فرموده بودید که «لیقضوا تفثهم» لقاء امام است و «ولیوفوا نذورهم» این مناسک است. فرمود: ذریح درست گفته و تو هم راست می گویی؛ همانا از برای قرآن ظاهر و باطنی است، و چه کسی بتواند تحمل کند آن چه را که ذریح تحمل کرده. [۶] .

این جمله امام، دلالت بر علو مرتبه و عظمت منزلت ذریح محاربی دارد.

عبدالله بن طلحه نهدی [۷] نقل کرده که ذریح به امام صادق (ع) عرض کرد: من به شما حاجتی دارم. امام فرمود: حاجتت را بخواه که برآوردن آن نزد من بسیار محبوب است. [۸] .

رجال حدیث به روایاتی که ذریح نقل کرده عنایتی تمام داشته‌اند: ابن ابی‌عمیر راجع به دین و قرض، به حدیثی از ذریح استناد می‌نماید که ما آن را به شرح زیر ذکر می کنیم:

«روی الشیخ الصدوق (ره) فی فقیه عن ابراهیم بن هاشم ان محمد بن ابی‌عیمر (ره) کان رجلا بزازا فذهب ماله و افتقر و کان له علی رجل عشرة الاف درهم فباع دارا له کان یسکنها بعشرة الاف درهم و حمل المال الی بابه، فخرج الیه محمد بن ابی‌عمیر فقال: ما هذا؟ قال: هذا مالک الذی لک علی. قال: ورثته؟ قال: لا. قال: و هب لک؟ قال: لا. قال: فهو ثمن ضیعة بعتها؟ قال: لا. قال: فما هو؟ قال: بعت داری التی اسکنها لا قضی دینی. فقال محمد بن ابی‌عمیر: حدثنی ذریح المحاربی عن ابی‌عبدالله (ع) قال: لا یخرج الرجل عن مسقط راسه بالدین، ارفعها فلا حاجة لی فیها و الله انی محتاج فی وقتی هذا الی درهم و ما یدخل ملکی منها درهم - شیخ

صدوق (ره)، در کتاب فقیه، از ابراهیم بن هاشم، روایت کرده که گفت: محمد بن ابی‌عمیر مردی بزاز بود، پس ثروتش را از دست داد و بینوا گشت؛ لیکن از مردی ده هزار درهم طلبکار بود. مدیون و بدهکار، خانه مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و پول ها را به در منزل ابن ابی‌عمیر آورد و در را کوبید. محمد بن ابی‌عمیر بیرون آمد و گفت: این پول‌ها برای چیست؟ گفت: طلبی است که از من داری. گفت: این ارث است که به تو رسیده؟ گفت: نه. گفت: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه. گفت: پول مزرعه‌ای است که فروخته‌ای؟ گفت: نه. گفت پس این چیست؟ گفت: خانه مسکونی‌ام را فروخته‌ام که طلب تو را بدهم. محمد بن ابی‌عمیر گفت: حدیث کرد مرا ذریح محاربی از امام صادق (ع) که فرمود: آدمی به واسطه دین و بدهکاری از خانه خودش بیرون نمی‌رود (و ملزم به فروش نمی‌شود)، پول‌ها را بردار که مرا به این احتیاجی نیست، و حال آن که، به خدا قسم، الان به یک درهم نیازمندم، اما یک درهم از این پول را قبول نمی‌کنم، و وارد در ملک من نخواهد شد. [۹] .

نویسنده گوید: فقهاء فرموده‌اند: اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته، و اثاثیه منزل و چیزهایی دیگری که بدان محتاج است، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، بلکه باید صبر کند تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ لیکن اگر خود مدیون خانه‌اش را فروخت و با طیب نفس بدهکاری‌اش را پرداخت، برای طلبکار، قبول آن مانعی ندارد. جناب ابن ابی‌عمیر، چون مردی احتیاط کار بوده، از قبول آن پول خودداری فرموده، و الا شرعا اشکال نداشته.

کشی، از طریق صفوان و جعفر بن بشیر، از ذریح محاربی، روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی از روزی آدم را قبض روح فرمود، زمین را خالی از حجت نگذاشته، و در هر عصری، راهنمایی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، قرار داده، و او را حجت بر خلق ساخته؛ هر کس او را پیروی کند، رستگار گردد و هرکس تخلف ورزد، هلاک شود. [۱۰] .

در کافی، از ذریح محاربی، نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: هر کس گرفتاری مؤمنی را که در سختی افتاده رفع کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند.

آن گاه فرمود: تا زمانی که مؤمن در راه کمک به برادرش باشد، خدا در راه کمک به اوست. [۱۱] . پی نوشت ها:

[۱] به فتح ذال و کسر راء.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۱.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۱۷ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۵.

[۴] فهرست طوسی، ص ۱۳۶ - رجال نجاشی، ص ۱۱۷.

[۵] سوره حج، آیه ۲۹.

[۶] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰ - معانی الاخبار، ص ۳۴۰ - وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۸.

[۷] از اصحاب امام صادق (ع) می‌باشد (رجال الطوسی، ص ۲۲۹).

[۸] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۰، ردیف ۳۹۰۹ - سفینهٔ البحار، ص ۴۸۱.

[۹] من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۷ - تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۸ - اختصاص، شیخ مفید، ص ۸۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۵)مرحوم شیخ حر عاملی می‌فرماید: نقل این حدیث به وسیله ابن ابی‌عمیر توثیق ذریح است).

[۱۰] رجال کشی، ص ۳۱۹.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، باب گشودن گرفتاری مؤمن، ص ۱۶۰....

ذریح [۱] ثقه‌ای جلیل‌القدر، و از اصحاب حضرت صادق [۲] ، و حضرت کاظم علیهماالسلام است. [۳] .

او، اصل و کتابی دارد که عده‌ای از اصحاب از او نقل کرده‌اند. [۴] .

شیخ صدوق (ره)، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند! معنای آیه

«ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نـذورهم» [۵] - آن گـاه کثافاتی که در حال احرام بر ایشان است ازاله کننـد و به نـذرهایشان وفا کننـد - چیست؟ فرمود: قضاء تفث، گرفتن ناخن و اشباه آن است. گفتم: قربانت گردم، ذریـح محاربی، از شـما، نقل کرد که فرموده بودید که «لیقضوا تفثهم» لقاء امام است و «ولیوفوا نـذورهم» این مناسک است. فرمود: ذریـح درست گفته و تو هم راست می گویی؛ همانا از برای قرآن ظاهر و باطنی است، و چه کسی بتواند تحمل کند آن چه را که ذریح تحمل کرده. [۶] .

این جمله امام، دلالت بر علو مرتبه و عظمت منزلت ذریح محاربی دارد.

عبدالله بن طلحه نهدی [۷] نقل کرده که ذریح به امام صادق (ع) عرض کرد: من به شـما حاجتی دارم. امام فرمود: حاجتت را بخواه که برآوردن آن نزد من بسیار محبوب است. [۸] .

رجـال حـدیث به روایاتی که ذریـح نقل کرده عنایتی تمام داشـته‌اند: ابن ابی‌عمیر راجع به دین و قرض، به حـدیثی از ذریـح استناد می‌نماید که ما آن را به شرح زیر ذکر می‌کنیم:

«روی الشیخ الصدوق (ره) فی فقیه عن ابراهیم بن هاشم ان محمد بن ابی‌عیمر (ره) کان رجلا بزازا فذهب ماله و افتقر و کان له علی رجـل عشـرهٔ الاـف درهم فبـاع دارا له کان یسـکنها بعشـرهٔ الاف درهم و حمل المال الی بابه، فخرج الیه محمـد بن ابی‌عمیر فقال: ما هـذا؟ قال: هذا مالک الذی لک علی. قال: ورثته؟ قال: لا. قال: و هب لک؟ قال: لا. قال: فهو ثمن ضـیعهٔ بعتها؟ قال: لا. قال: فما هو؟ قال: بعت داری التی اسـکنها لا قضـی دینی. فقال محمد بن ابی‌عمیر: حدثنی ذریح المحاربی عن ابی‌عبدالله (ع) قال: لا یخرج الرجل عن مسـقط راسه بالـدین، ارفعهـا فلاـ حاجـهٔ لی فیهـا و الله انی محتـاج فی وقتی هـذا الی درهم و ما یـدخل ملکی منها درهم - شـیخ صدوق (ره)، در کتاب فقیه، از ابراهیم بن هاشم، روایت کرده که گفت: محمد بن ابی‌عمیر مردی بزاز بود، پس ثروتش را از دست داد و بینوا گشت؛ لیکن از مردی ده هزار درهم طلبکـار بود. مـدیون و بـدهکار، خـانه مسـکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و پول ها را به در منزل ابن ابی‌عمیر آورد و در را کوبید. محمد بن ابی‌عمیر بیرون آمد و گفت: این پول‌ها برای چیست؟ گفت: طلبی است که از من داری. گفت: این ارث است که به تو رسـیده؟ گفت: نه. گفت: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه. گفت: پول مزرعه‌ای است که فروخته‌ای؟ گفت: نه. گفت پس این چیست؟ گفت: خانه مسکونی‌ام را فروخته‌ام که طلب تو را بدهم. محمد بن ابی‌عمیر گفت: حـدیث کرد مرا ذریح محاربی از امام صادق (ع) که فرمود: آدمی به واسـطه دین و بدهکاری از خانه خودش بیرون نمی‌رود (و ملزم به فروش نمی‌شود)، پول‌ها را بردار که مرا به این احتیاجی نیست، و حال آن که، به خـدا قسم، الان به یک درهم نیازمنـدم، اما یک درهم از این پول را قبول نمی‌کنم، و وارد در ملک من نخواهد شد. [۹] .

نویسـنده گویـد: فقهـاء فرموده‌انـد: اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته، و اثاثیه منزل و چیزهایی دیگری که بـدان محتاج است، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، بلکه باید صبر کند تا بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ لیکن اگر خود مـدیون خانه‌اش را فروخت و با طیب نفس بـدهکاری‌اش را پرداخت، برای طلبکار، قبول آن مانعی ندارد. جناب ابن ابی‌عمیر، چون مردی احتیاط کار بوده، از قبول آن پول خودداری فرموده، و الا شرعا اشکال نداشته.

کشی، از طریق صفوان و جعفر بن بشیر، از ذریح محاربی، روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی از روزی آدم را قبض روح فرمود، زمین را خالی از حجت نگذاشـته، و در هر عصـری، راهنمایی که مردم را به سوی خـدا هـدایت کند، قرار داده، و او را حجت بر خلق ساخته؛ هر کس او را پیروی کند، رستگار گردد و هر کس تخلف ورزد، هلاک شود. [۱۰] .

در کافی، از ذریـح محاربی، نقل شده که گفت: شـنیدم امام صادق (ع) فرمود: هر کس گرفتاری مؤمنی را که در سـختی افتاده رفع کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را آسان کند.

آن گاه فرمود: تا زمانی که مؤمن در راه کمک به برادرش باشد، خدا در راه کمک به اوست. [۱۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] به فتح ذال و کسر راء.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۱.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۱۷ – خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۵.

[۴] فهرست طوسی، ص ۱۳۶ – رجال نجاشی، ص ۱۱۷.

[۵] سوره حج، آیه ۲۹.

[۶] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۰ – معانی الاخبار، ص ۳۴۰ – وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۸.

[۷] از اصحاب امام صادق (ع) می‌باشد (رجال الطوسی، ص ۲۲۹).

[۸] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۲۰، ردیف ۳۹۰۹ – سفینهٔ البحار، ص ۴۸۱.

[۹] من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۷ – تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۸ – اختصاص، شیخ مفید، ص ۸۶ – وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۵)مرحوم شیخ حر عاملی می‌فرماید: نقل این حدیث به وسیله ابن ابی‌عمیر توثیق ذریح است).

[۱۰] رجال کشی، ص ۳۱۹.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، باب گشودن گرفتاری مؤمن، ص ۱۶۰.

ذکر و انواع آن

و اکثروا من التهلیل و التقدیس و التسبیح و الثناء علی الله و التضرع الیه و الرغبهٔ فیما عنده من الخیر الذی لا یقدر و قدره و لا یبلغ کنهه أحد فاشغلوا ألسنتکم بذلک [۱]؛ خدا را بسیار به یگانگی و پاکی بستایید و تسبیحش گویید و ستایشش کنید و به درگاهش زاری کنید و از آن خیر و خوبی که در نزد اوست و قدرش کس نداند و دست کسی به حقیقتش نرسد فراوان بخواهید.

«اکثروا» یعنی زیاد بگویید. اکثار و زیاد انجام دادن کار یک امر مشکک است و نسبت به افراد و مواقع فرق می‌کند. تهلیل و تقدیس و تسبیح، یعنی بر زبان ذکر خدا را جاری کردن.

بر زبان آوردن اسماء حسنای الهی، مدح خداوند است. هزار اسم از این اسما در دعای جوشن کبیر آمده است. معروف است که می‌گویند، خداوند متعال هزار و یک اسم دارد که هزار تای آن در دعای جوشن کبیر آمده و یک اسم دیگر، که همان اسم اعظم باشد از غالب مردم مخفی است. اما چنین حصری صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که در دعاهای دیگر، غیر از دعای جوشن کبیر اسم‌های دیگری از اسماء حسنای الهی آمده است، که در دعای جوشن کبیر نیست.

معنای دقیق و معادل فارسی «تضرع» [۲] خیلی معلوم نیست. برخی تضرع را به معنای زاری کردن دانسته‌اند، ولی تضرع با زاری تفاوت دارد و زاری از لوازم تضرع است. تضرع، یعنی خواستن با مسکنت و با احساس احتیاج. گاهی اوقات انسان خواسته‌ای دارد که چندان برایش ضروری و سرنوشت‌ساز نیست مثلاً ـ می‌خواهد مسافرت برود، اگر مقدمات فراهم شد می‌رود، اگر هم نشد نمی‌رود و این نرفتن خیلی برایش اهمیت ندارد. در مقابل، گاهی انسان در سختی و تنگنا است و خواسته مهمی دارد که اگر برآورده نشود، بیچاره می‌شود در این وضعیت، اگر علی رغم تلاش و تکاپو نتیجه نگیرد دست بردار نیست و دوباره دست به کار می‌شود و تلاش و پافشاری می‌کند تا به خواسته‌اش برسد. به چنین حالتی تضرع می‌گویند. امام صادق علیه‌السلام از شیعیان می‌خواهد به درگاه الهی تضرع نمایند.

«و الرغبهٔ فیما عنده من الخیر» و مؤمنان باید به خیرهایی که در نزد کریم بی‌همتا وجود دارد رغبت نشان دهند. اما چه چیزهایی نزد خداوند وجود دارد: «الذی لا یقدر قدره و لا یبلغ کنهه أحد». کسی نمی‌تواند به عمق و کنه خیرهایی که نزد خدای متعال وجود

دارد پی ببرد؛ چرا که این دیگر از امور دنیایی نیست که ابعاد آن معلوم باشد. حتی انبیا نیز نمی‌دانند کنه و عمق خیرهایی که نزد خداوند وجود دارد چقدر است.

مرحوم سید عبدالله شبر [۳] در کتاب مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار، آورده است که از یکی از معصومین علیهم‌السلام پرسیدند: حد و حدود خیری که نزد خدا است چقدر است؟ حضرت فرمودند: احدی نمی‌داند.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] تضرع به معنای تواضع و زاری و گاه حتی به معنای فروتنی و کرنش نیز آمده است.

[۳] سید عبدالله شبر فرزند محمدرضا (م: ۱۲۴۲ ق) از محدثین و فقهای بزرگ امامیه در کاظمین بود.

ذریه فاطمه که آتش بر آنان حرام است

محمد بن مروان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «فاطمه خودش را از حرام حفظ نمود، لذا خدا آتش را بر ذریه‌ی او حرام کرد»؟

حضرت فرمود: بله، و مقصود پیامبر از آنان حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم - علیهم‌السلام - بود. [۱] .

۲- حماد بن عثمان گوید به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ معنی قول پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -: «فاطمه خود را از حرام حفظ نمود لذا خدا آتش را بر ذریه او حرام کرد» چیست؟

حضرت فرمود: آزاد شدگان از آتش جهنم فرزندانی هستند که از شکم او متولد شدند: حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم - علیهم‌السلام -. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۱۰۶، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۲۲ ح ۱۵.

[۲] معانی الاخبار: ص ۱۰۷، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۲۲۳ ح ۱۶.

ذکر در «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!» چیست؟

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی ذکر در فرمایش خدا: (و اذکرو الله فی أیام معدودات) [۱] «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید!» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: تکبیر در ایام تشریق در تعقیب نمازها است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۰۳.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۹۹، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۱۰ ح ۲۷.

ر

راه کسب درآمد

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

اگر مردم از راهی که خداوند به آنان فرمان داده است کسب درآمد کنند و آنها را در راهی که خداوند از آن بازشان داشته است انفاق کننـد، آن را از ایشان نمی‌پـذیرد و اگر از راهی که آنها را از آن نهی کرده است درآمـد به دست آورنـد و آن درآمـد را در راهی که خداوند بدان فرمانشان داده است به مصرف برسانند باز از آنان نمی‌پذیرد، مگر این که از راه حلال به دست آوردند و در راه حلال انفاق کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه: ۲ / ۵۷ / ۱۶۹۴، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۶۶۸.

روایت عیص بن قاسم و اعجاز امام صادق

در روایتی - که کلینی نقـل کرده - عیص بن قـاسم می‌گویـد: از امام صادق شـنیدم که می‌فرمود: بر شـما باد تقوا و ترس از خـدای یگانه که شـریک نـدارد و مواظب خود باشـید. به خدا سوگند مردی که گوسـفندی دارد، آن را به چوپانی داناتر می‌سپارد. به خدا سوگند چه خوب بود اگر برای شـما دو جان بود که با یکی از آنها نبرد می‌کردید و تجربه می‌آموختید و دیگری به جای می‌ماند و با آن بدان چه برای او آشـکار شده بود (و تجربه آموخته بود) کار می‌کرد! ولی یک جان بیشتر نیست و اگر آن یک جان رفت، به خدا قسم که وقت توبه از دست خواهد رفت.

پس شـما خود سـزاوارترید (رهبری برای خویش انتخـاب کنیـد). اگر یکی از ما خانـدان به نزد شـما آمـد (و به خروج دعوت کرد) دقت کنیـد تا به چه منظور و هـدفی می‌خواهیـد قیام کنیـد و نگوییـد زید خروج کرد (پس همه‌ی خروج‌ها جایز است) زیرا زید مرد دانشمند و راستگویی بود و شما را به خود دعوت نمی‌کرد. به طور مسلم به همان هدف که شما را دعوت می‌کرد وفاداری می‌نمود (و حق را بـه اهلش می‌سپرد). او بر ضـد حکومـتی قیـام کرد و می‌خـواست آن را ساقـط کنـد ولی آن کس از مـا که امروز خروج می‌کند، به چه چیز شـما را دعوت می‌کند؟ آیا به همان فرد پسـندیده از آل محمد (ص) فرا می‌خواند؟ یا هدف دیگری دارد؟ شـما را گواه می‌گیرم که ما از چنین کسـی راضـی نیستیم (و او مورد پسـند ما نیست).او امروز که کسی با وی همراه نیست از ما نافرمانی می‌کنـد و هنگامی که پرچم‌ها و بیرق‌ها را پشت سـر خود ببیند و به قدرت برسد به یقین سـخن ما را نخواهد شـنید (و به خواست ما عمل نخواهد کرد)، مگر کسی که همه‌ی فرزندان فاطمه گرد او جمع شوند (و با او همکاری کنند)... [۱] .

این روایت نکات بسیار دقیقی دارد:

اول اینکه غیر از خروج زیـد بن علی هیـچ کدام از قیام‌های آل ابوطالب مورد تأیید امام صادق نبوده و فردی که مردم را به سوی او دعوت می‌کردند مرضی آل محمد نبوده است.

دوم، هدف آنها مانند هدف زید نبوده؛ اگر پیروز می‌شدند حق را به صاحب حق که حجت خدا بود برنمی‌گردانیدند.

سوم، غیر از زیـد، از علویان همه خود را مهـدی موعود معرفی می‌کردند. نفس زکیه می‌گفت: من مهدی موعودم. پدرش عبدالله از پیامبر روایت می‌کرد که فرموده: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانـد خـدا آن روز را چنـدان طولانی می‌کنـد تا مهدی و قائم ما که نامش نام من و نام پـدرش نام پـدر من است ظهور کنـد. البته عبدالله، جمله‌ی «نام پدرش نام پدر من است» را به ذیل روایات اضافه می‌کرد و با این جعل پسرش محمد را با مهدی موعود تطبیق می‌داد و با این ترفتند بیعت می‌گرفت.

امام صادق ناچار بود مدعیان مهدویت را کذاب اعلان کند و چنین می‌کرد و از این رو عبدالله محض به امام بدبین می‌شد.
چهارم؛ امام صادق از سهل انگاری و بی‌توجهی مسلمانان در انتخاب رهبر انتقاد می‌کرد و با مثال تعیین چوپان آنان را به حقایق راهنمایی می‌فرمود و اگر امام صادق راهنمایی‌ها نمی‌کرد پیش خدا جوابی نداشت. زیرا برابر روایات فراوانی که برخی از آنها در اوراق گذشته بیان شد اسامی امامان یک به یک بیان شده بود؛ مانند روایت جابر انصاری و دیگران، و امام صادق در حفظ اساس تشیع وظیفه داشت همگان را به حقیقت آگاه سازد، و لو خویشان خودش مانند عبدالله محض و پسرانش از آن حضرت دلگیر شوند.

پی نوشت ها:

[۱] روضه‌ی کافی مترجم، ج ۲، ص ۷۹، حدیث ۳۸۱.

ریختن اعجاز انگیز دینارها از لبه‌ی طشت

یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: مقداری مال نزد امام صادق علیه‌السلام بردم و با خود فکر می‌کردم که چه مقدار از آن مال را به آن حضرت بدهم. وقتی که به خدمتش رسیدم، آن حضرت غلامی را صدا کرد و دستور داد طشتی که در آن طرف خانه بود را بیاورد.
سپس مشغول حرف زدن شد تا اینکه طشت آورده شد. ناگهان متوجه شدم دینارها از لبه‌های طشت می‌ریزد و آنقدر ریخت تا اینکه میان من و ایشان حایل شدند. آنگاه حضرت به من فرمود: «آیا خیال می‌کنید که ما به آنچه در دست شما است، محتاج هستیم؟! ما آنها را می‌گیریم تا شما را پاک نماییم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

ریختن خرما از درخت خشک شده

علی بن حمزه می‌گوید: در خدمت امام صادق علیه‌السلام به مکه می‌رفتم. در منزلی زیر درخت خشکی نشستیم. امام صادق علیه‌السلام نظری بر آن درخت انداخت و لب مبارکش را حرکت داد، بعد فرمود: «ای درخت! ما را از آنچه خدای تعالی در تو به جهت روزی بندگانش مقرر ساخته است، بخوران.»
ناگهان دیدم که آن درخت پر از خرما شد و همینطور خرما از آن درخت می‌ریخت، و من خرمائی که از آن بهتر باشد را ندیده بودم. پس ما به خوردن آن خرماها مشغول شدیم. در این هنگام مردی اعرابی که در آنجا حاضر بود و این معجزه را مشاهده کرده بود گفت: «این سحر است.»
امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ما وارث انبیاء هستیم و در میان ما سحر و ساحر و کاهن نبوده است بلکه هر چه می‌خواهیم دعا می‌کنیم و حق تعالی اجابت می‌کند، آیا می‌خواهی دعا کنم تا تو مسخ شده و بصورت سگی بشوی و به خانه خود رفته و دم بجنبانی و ترا از خانه بیرون کنند.»
اعرابی جاهل گفت: «بلی! می‌خواهم که اینطور دعا کنی.»
پس آن حضرت دعا کرد و اعرابی فی‌الفور بصورت سگی شد و بطرف خانه‌ی خود رفت.

امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: به دنبال او برو و ببین که چه می کند.»

من به دنبال او رفتم، دیدم که او داخل خانه خود شده و دم می‌جنبانید و اهل خانه او را می‌راندند تا اینکه چوبی برداشته و بر او زدند و او را از خانه‌اش بیرون کردند. من برگشتم و خدمت امام صادق علیه‌السلام واقع را بیان کردم که در این ما بین آن اعرابی که به شکل سگی شده بود برگشت و در برابر آن حضرت ایستاد و اشک از چشم می‌ریخت و می‌نالید و خود را به خاک می‌مالید.

امام صادق علیه‌السلام دلش به رحم آمد و دست مبارک را بلند کرد و دعا نمود ناگهان آن اعرابی بصورت اول شد.

آن حضرت به او گفت: «ایمان آورده‌ای یا نه؟!»

گفت: «آری! آری! هزار هزار بار ایمان آوردم.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خرایج.

رفع حاجت بوسیله جن

محمد بن مسلم به نقل از دربان امام صادق علیه السلام به نام مفضّل بن عمر حکایت کند:

روزی دو نفر از دوستان و اصحاب آن حضرت مقداری پول نقد و دیگر اجناس از خراسان به سوی مدینه می آوردند؛ در بین راه، عبورشان به شهر ری افتاد.

در آنجا یکی دیگر از دوستانشان نیز کیسه ای پول تحویل آن ها داد تا خدمت امام صادق علیه السلام تحویل دهند؛ و مرتّب از آن کیسه محافظت و نگه داری می کردند، که مبادا مفقود شود.

همین که وارد مدینه منوّره شدند، قبل از آن که به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شوند، به جستجوی اموال و اشیاء پرداختند، ناگاه با حالت تعجّب دیدند، که تمام آن ها موجود است؛ مگر کیسه امانی آن مردی که در بین راه برای حضرت فرستاده بود، هر چه تلاش کردند، آن کیسه را نیافتند.

یکی از آن دو نفر به دیگری گفت: خدا به فریاد ما برسد، چه جوابی به حضرت بدهیم؟

دیگری پاسخ داد: آن حضرت کریم و بزرگوار است، عذر ما را می پذیرد، او می داند که ما مقصّر نیستیم.

به هر حال اموال و پول ها را برداشتند و به محضر مبارک امام صادق علیه السلام شرفیاب شدند؛ و سپس آن اموال را به خدمت حضرتش تقدیم کردند.

حضرت پیش از آن که آن اموال را بررسی و محاسبه نماید که چیست و چقدر است، فرمود: کیسه آن مرد رافضی، که از شهر ری برای ما فرستاده بود کجا است؟

آن ها جریان خود را تعریف کردند.

امام علیه السلام فرمود: اگر آن را ببینید، می شناسید؟

گفتند: بلی، آن را می شناسیم.

حضرت پیش خدمت خود را صدا زد و فرمود: آن کیسه را بیاور، همین که کیسه را آورد، گفتند: این همان کیسه است.

و در این لحظه امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: شبان گاه به مقداری پول محتاج شدم، یکی از جنّیان را که از دوستان و شیعیان ما بود فرستادم تا کیسه را از بین اموال بردارد و بیاورد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۶۵، ح ۵، به نقل از بصائرالدّرجات: ج ۲، ب ۱۸، ص ۲۷.

رفتن، رسیدن است...

مرد، سر در گریبان فرو برده و زانوی غم در بغل گرفته بود. او پیوسته از خویش می‌پرسید: یعنی هیچ راهی ندارد؟ آن گاه زیر لب، زمزمه می کرد:

«من در این کشتی طوفان زده نیز

به تو می‌اندیشم؛

به تو، ای خوب؛ ای دوست!

شاید از راه بیایی و مرا،

تا ثریا ببری؛

تا سرایی که در آن،

عشق را می‌فهمند...» [۱] .

مرد، به سراغ اندیشه‌مندان شیعه شتافت؛ جملگی پاسخ دادند:

– چنین طلاقی در یک مجلس – بدون دو بار رجوع شوهر به زن، بعد از طلاق – درست نیست. [۲] .

مرد، خرسند بود؛ اما همسرش چندان خشنود نبود. او در پی گفتار امامش بود و سخنان دیگران را، همه هیچ می‌پنداشت. امام علیه‌السلام در آن دوران، در «حیره» [۳] می‌زیست. و مرد به آن دیار، رهسپار شد. باید خود را به امام می‌رساند؛ اما چه گونه؟ اندیشه کنان، به اطراف، سرک می کشید. صدای یک خیارفروش، رشته‌ی افکارش را قطع کرد؛ ولی مرد، را در اندیشه‌یی دیگر فرو برد.

تمام خیارهای را خرید و لباس‌ها و وسایل فروشنده را امانت گرفت؛

– آهای! خیار؛ آهای! خیار.

نزدیک خانه‌ی امام ایستاد. پسری بیرون آمد؛

–ای خیارفروش! نزد امامت بشتاب.

امام علیه‌السلام لبخندی بر لب آورد؛

– تدبیر خوبی به کار بردی! داستانت چیست؟

مرد، ماجرایش را گفت. حضرتش فرمود:

– بازگرد؛ همسرت فقط از آن توست. [۴] .

مرد، شادمانه بازگشت، تا همسرش را از انبوه اندوه، رها سازد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بخشی از شعر «طلوع عشق» ؛ سروده‌ی سارا احمدپور (باران).

[۲] مرد، همسر خویش را در یک مجلس، سه طلاقه کرده بود!.

[۳] حدفاصل بین نجف و کوفه؛ در زمان حکومت ابوالعباس سفاح (نخستین طاغوت عباسی).

[۴] بنابر گفتار حضرتش: طلاق مرد، باطل بود و چیزی بر گردنش نبود.

[۵] برگرفته از: سوگنامه‌ی آل محمد علیهم‌السلام؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

روات حدیث

حضرت صادق در حدود ۴۰۰۰ راوی حدیث دارد که در عصر او کتبی تدوین کردند و ۴۰۰ کتاب در فقه جعفری نوشتند که به چهارصد - اصل مشهور است و کتب اربعه: کافی، کتاب من لا یحضر الفقیه، التهذیب، و الاستبصار از آن اتخاذ شده.

از جمله روات امام صادق علیه‌السلام ابان بن تغلب است که ۳۰۰۰۰ حدیث از پیشوای خود نقل کرده است.

محمد بن مسلم ۱۶۰۰۰ حدیث از حضرت صادق ۳۰۰۰۰ حدیث از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده و مستدرک آنها در کتب اربعه اخیر - (وافی - بحارالانوار - وسائل الشیعه - مستدرک الوسایل) ضبط شده و به نظر ما باید نهضت فقهی این هشت کتاب نفیس را که دریای ساکت علم و دانش است مهذب و منقح و مبوب کرده به سبک روز در دسترس ملل مختلف اسلامی بگذارند تا همه نژادهای مسلمان از آن بهره‌مند گردند.

ربعی بن عبدالله بن جارود، ابونعیم بصری

ثقه [۱] و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهماالسلام، و از خواص فضیل بن یسار [۲] بوده [۳] ، و از او بسیار حدیث نقل کرده است.

ربعی بن عبدالله، راوی حدیث «ابل» است، و آن حدیث چنین است:

مردی از بنی ریاح به نام سحیم بن اثیل، با غالب (پدر فرزدق) منافرت داشت؛ در کوفه با هم قرار بستند، آن گاه که شتران برای خوردن آب می‌آیند هر یک صد شتر از شتران دیگری را پی کند. زمانی که شتران برای خوردن آب آمدند، آنان شمشیرها را کشیدند و شتران را پی کردند. مردم با الاغ و استر برای بردن گوشت شتران بیرون آمدند.

در آن وقت، امیرالمؤمنین (ع) که در کوفه می‌زیست، سوار بر استر رسول خدا (ص) شد و بدان محل تشریف برد، و فرمود: ای مردم! از گوشت این شتران نخورید که این‌ها به غیر نام خدا کشته شده‌اند. [۴] .

ربعی گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر که برای خدا، برادرش را اطعام کند، همانند کسی است که صد هزار تن از مردم را اطعام کرده باشد. [۵] .

ربعی بن عبدالله، کتابی دارد که عده‌ای، همچون حماد بن عیسی، از او روایت کرده‌اند. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۰۸.

[۲] فضیل بن یسار بصری، ثقه‌ای جلیل‌القدر، از راویان و فقهای اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، و از اصحاب اجماع است. هر گاه حضرت صادق (ع) او را می‌دید، می‌فرمود: به به، بشارت باد مخبتین را به بهشت! هر کس دوست دارد که دیده بر مردی از اهل بهشت افکند، پس نظر به سوی این مرد کند. (تحفة الاحباب، ص ۲۷۰).

به گفته صدوق (ره)، در امالی، او همراه و همرزم زید شهید بوده، و پس از شهادت زید، به مدینه رفته و خدمت امام صادق (ع) رسیده و حضرت را در جریان قرار داده است. او در زمان امام صادق (ع) از دنیا رفت.

[۳] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۳۵.

[۴] رجال نجاشی، ص ۱۱۹ – وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب الصید و الذبائح، ص ۳۱۲.

ابن‌خلکان در تاریخ خود، داستان فوق را، این گونه نقل کند: زمانی کوفه دچار قحطی بود، غالب پدر فرزدق شاعر، شتری کشت و طعامی تهیه کرد و یک ظرف از آن را برای سحیم فرستاد. او عمل غالب را هتک خود پنداشت و گفت: حال که او شتری کشته، من نیز چنین می‌کنم؛ پس رقابت بین آن دو آغاز شد. روز بعد غالب دو شتر کشت و سحیم نیز دو شتر. روز سوم غالب سه شتر و سحیم هم سه شتر. روز چهارم غالب صد شتر و سحیم آن تعداد شتر در اختیار نداشت حتی یک شتر هم نکشت. سحیم با قبول شکست در فکر جبران بود.

پس از دوران قحطی، و اعتراض قبیله‌اش به او برای قبول ننگ و بدنامی، یک روز سحیم سیصد شتر کشت، و در اختیار عموم قرار داد و اعلام نمود که همگی می‌توانند آزادانه هر چه بخواهند از گوشت شتران استفاده کنند.

این قضیه در زمان حکومت علی (ع) بود، از ایشان درباره حلیت گوشت‌ها استفتاء شد، حکم به حرمت آن‌ها داد و فرمود: این شتران برای تأمین نیاز غذایی مردم کشته نشده‌اند، بلکه مقصود از این کار مفاخره و مباهات بوده است.

پس لاشه شتران را در کنار شهر کوفه انداختند و طعمه سگ و عقاب و کرکس شد. (تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۳۴).

[۵] اصول کافی، ج ۲، باب اطعام مؤمن، ص ۱۶۲.

[۶] فهرست طوسی، ص ۱۳۶ – رجال نجاشی، ص ۱۱۹.

ربیع بن ابی‌مدرک ابوسعید کوفی

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده [۱] ، و علامه حلی، در خلاصه، از او به عنوان ثقه نام برده است. [۲] .

ابن‌ندیم در کتاب الفهرست گوید: وی از فقهای شیعه بوده، و جزء کسانی است که در اصول و فقه کتابی نوشته‌اند. [۳] نجاشی گوید: ابوسعید کوفی را مصلوب نامیده‌اند، چون وی را در کوفه برای تشیعش به دار کشیدند؛ او ثقه است، و از امام صادق (ع) روایت کرده، و کتابی دارد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی ص ۱۹۲.

[۲] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۵.

[۳] فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۰۸.

[۴] رجال نجاشی، ص ۱۱۷.

رزام بن مسلم، مولی خالد بن عبدالله قسری

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است. [۱] .

شیخ کشی (ره)، از رزام بن مسلم، نقل کرده که گفت: من در مدینه معذب بودم، و مرا به سقف می‌آویختند و کسی که مرا شکنجه می‌داد، در را به روی من می‌بست و می‌رفت. اهل خانه پس از رفتن او، مرا از سقف به زیر می‌آوردند، ساعتی بر زمین می‌نشستم و راحت می‌شدم، تا نزدیک آمدن او، دوباره اهل خانه مرا از سقف آویختند.

مدتی گذشت، تا آنکه روزی، کاغذی که بسته به سنگی بود، از روزنه خانه به سوی من پرتاب شد. نامه را گرفتم. دیدم که خط

حضرت صادق (ع) است، نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم.ای رزام! بگو: یا کائنا قبل کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء و یا مکون کل شیء البسنی درعک الحصینهٔ من شیر جمیع خلقک».

چون این دعا را خواندم از عذاب خلاص شدم. [۲] .

در روز جمعه‌ای، منصور دوانیقی، در حالی که تکیه بر دست حضرت صادق (ع) کرده بود، بیرون آمد؛ رزام که ناظر صحنه بود، گفت: دوست می‌داشتم که صورت منصور، کفش امام صادق (ع) باشد. پس در فرصتی نزدیک رفت. و از امام صادق (ع)، از نماز و حدود آن سؤال کرد، حضرت در پاسخ او فرمود: از برای نماز چهار هزار حد است... [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۹۵.

[۲] رجال کشی، ص ۲۹۰.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۳۱، ص ۲۱۴، (به نقل از کنز الفوائد کراچکی، و فلاح السائل ابن‌طاووس).

رفید مولی ابن هبیره

شیخ طوسی، در رجالش، رفیدرا از اصحاب حضرت باقر (ع) دانسته، و می گوید: ابوخالد قماط از او روایت کرده است. [۱] ودر جای دیگر رفید را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده، و او را کوفی می‌داند. [۲] .

علامه مامقانی می گوید: از بعضی روایات، حسن عقیده او معلوم می گردد. [۳] .

مرحوم کلینی، در کافی، و ابن‌شهر آشوب، در مناقب، روایت کرده‌اند که رفید غلام یزید بن عمر بن هبیره (والی و عامل مروان در عراق) گفت: ابن‌هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد. پس از او گریختم و به امام صادق (ع) پناهنده شدم، و حضرت را از وضع خودم آگاه کردم. امام به من فرمود: بر نزد او و از من به او سلام برسان و بگو جعفر بن محمد (ع) می گوید: من غلامت رفید را پناه دادم، او را آسیبی مرسان. به حضرت عرض کردم: فدایت گردم، او اهل شام است و عقیده پلیدی دارد. حضرت فرمود: همان طور که دستور دادم، نزدش برو.

رفید گوید: من حرکت کردم؛ در راه عربی به سویم آمد، و گفت: کجا می‌روی؟ من چهره تو را چهره مردی که کشته می‌شود، می‌بینم. سپس گفت: دستت را بیرون بیاور؛ چون بیرون آوردم، گفت: دست مردی است که کشته می‌شود. و همچنین در مورد پا و تنم اظهار مشابهی کرد. آن گاه گفت: زبانت را بیرون کن؛ چون بیرون آوردم، گفت: برو که باکی بر تو نیست، زیرا در زبانت پیامی است که اگر آن را بر کوه‌های بلند و سرکش عرضه بداری، همه منقاد و فرمانبردار تو می گردند.

رفید گوید: پس بیامدم تا بر در خانه ابن‌هبیره رسیدم، اجازه خواستم؛ چون وارد شدم، گفت: خیانتکار با پای خود آمد؛ غلام! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور. و دستور داد تا شانه و سر مرا بستند، و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزنند.

گفتم: ای امیر! تو که با جبر و زور بر من دست نیافتی، بلکه من به پای خود نزد تو آمدم؛ من پیامی دارم که باید به تو باز گویم، آن گاه خود دانی هر چه خواهی انجام ده. گفت: بگو. گفتم: مجلس را خلوت کن. ابن‌هبیره به حاضرین دستور داد تا همگی مجلس را ترک کنند؛ چون همه خارج شدند، گفتم: جعفر بن محمد (ع) به تو سلام رسانیده و فرموده: من غلامت رفید را پناه دادم، با خشم خود به او آسیبی مرسان. گفت: تو را به خدا، جعفر بن محمد (ع) به تو چنین فرمود، و به من سلام رسانید؟! من برایش سوگند خوردم، و او سه بار سخنش را تکرار کرد.

آن گاه بازوهای مرا باز کرد و گفت: من به این قناعت نمی کنم و از تو خرسند نمی گردم مگر اینکه، همان کاری را که با تو کردم،

با من انجام دهی (بازوهای مرا ببندی) گفتم: دستم یاری نمی‌کند که دست‌های تو را ببندم، و به خود اجازه چنین کاری را نمی‌دهم. گفت: به خدا که من جز به آن قانع نشوم. پس من هم چنانکه به سرم آورد، به سرش آوردم، و سپس بازش کردم. او انگشتر (مهر) خود را به من داد و گفت: تو اختیارات تام داری، هر چه می‌خواهی انجام ده.

و با این پیام بود که رفید در نزد ابن‌هبیره بزرگ گشت. [۴] .

در کتاب اختصاص، از رفید، روایت شده که حضرت امام صادق (ع) فرمود: اگر حضرت قائم (ع) را دیدار کردی، و دیدی که به یک نفر صد هزار درهم عطا فرمود و به تو یک درهم، نباید که بر تو سنگین باشد، بلکه باید تسلیم باشی؛ زیرا که کار به دست او است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۲۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۴.

[۳] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳۴، ردیف ۴۱۴۶.

[۴] اصول کافی، ج ۱، زندگانی امام صادق (ع)، ص ۳۹۴ - مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، فصل خرق عادت امام صادق (ع)، ص ۳۱۴.

[۵] اختصاص، مفید، ص ۳۳۱.

این روایت در بصائر الدرجات، جزء ۸، باب ۵، ح ۱۰، ص ۳۸۶، آمده است.

رضایت به تقدیر خدا

همان طور که گفته شد، «لن» برای افاده نفی ابدی به کار می‌رود. خداوند حکیم براساس مصلحت خویش با بندگان خود رفتار می‌کند و از روز اول که آنها را خلق کرده، قدم به قدم آنان را به طرف صلاح و مصلحت خویش سوق می‌دهد. سخت‌ترین مصیبتی که واقع شده مصیبت سید الشهدا علیه‌السلام بود که طی آن آل پیامبر دشواری‌های بسیاری تحمل کردند اما چون مصلحت امام علیه‌السلام در این بود، اراده خداوند بر وقوع این مصیبت‌ها تعلق گرفت. صرف راحتی دنیا مصلحت انسان نیست، بلکه مصلحت آن است که تمام اوضاع و احوال انسان سنجیده شود و دنیا و آخرت او مد نظر قرار گیرد. سپس، براساس همه اینها مصلحت او مشخص شود. انسان‌ها نیز در حد عقل و فهم خویش بر این امر واقفند و در کارهای دنیای خویش این ملاحظات را به کار می‌بندند؛ به عنوان مثال کسی که پول زیادی اندوخته، اما سفر طولانی یا امر خیری همچون ازدواج در پیش دارد، به پس‌انداز خود دست نمی‌زند و آن را خرج نمی‌کند. بنابراین، هر کس در حد عقل و فهم خویش مصلحت اندیش است. کارهای خدای حکیم نیز بر همین اساس استوار است و مقام ربوبی‌اش با هر بنده‌ای طبق مصلحت او رفتار می‌نماید. آنچه بر سر بندگان می‌آید قطعا به صلاح آنها است، چه با آن موافق باشند چه نباشند. ایزد منان هر کسی را به طرف مصلحتش سوق می‌دهد، و انسان است که باید در مواقف و مراحلی که خوشایند او نیست بردباری به خرج دهد و راضی به رضای الهی باشد.

رفاقت تا جهنم

در حالات یکی از مراجع نقل شده است که شخصی از ایشان درخواست غیر معقولی داشت. ایشان در پاسخ او فرموده بودند: من تا در جهنم با شما رفیق هستم، اما دیگر در داخل جهنم با شما دوست نیستم! کنایه از این که نمی‌خواهم به واسطه‌ی رفاقت با تو به

جهنم بروم. تمام تلاش شیطان برای آن است که انسان را به داخل جهنم هـدایت نمایـد. گاهی برای انجام ندادن عبادت آن قدر به انسـان فشـار می‌آورد که انسـان العیـاذ بـالله، از عبـادت کردن بیزار می‌شود و گـاهی نیز او را چنـان مشـغول مسـتحبات و مکروهات می‌کنـد که از واجبات باز مانـد، و هر دو راه منتهی به جهنم می‌شود. در حالات یکی از علما نقل می‌کننـد که هر کس هر چه از او می‌خواست انجـام می‌داد و هیـچ وقت «نه» نمی‌گفت، ولی در عین حـال هیـچ کس نمی‌توانست او را به انجام دادن کاری که به آن اعتقاد نـداشت مجبور سازد. این یک الگو است و دیگران نیز بایـد سـعی کننـد این گونه باشـند. باید مواظب بود تا ریاست و آقایی دنیا با بهشت معامله نشود و انسان راهی جهنم نشود؛ چون مالکیت تمام دنیا در مقابل رفتن به جهنم، هیچ ارزشی ندارد.

ربا

قانون خدایی و طبیعی برای به دست آوردن هزینه زندگی، همان کسب و کار، کوشش و استفاده‌ی مشروع از پول است و تخطی از این قانون گناهی بس بزرگ به شمار می‌رود. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است:

۱. و احل الله البیع و حرم الربا. [۱] .

خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.

۲. یمحق الله الربا و یربی الصدقات. [۲] خداونـد ربا را از بین می‌برد (بی‌برکت می‌سازد) و صدقه‌ها را زیاد می‌نماید (پاداش آنها را چندین برابر می‌کند) .

درهم ربا اشد عندالله من سبعین زنیهٔ کلها بذات محرم. [۳] .

یک درهم ربا (سود پول) نزد خداوند از هفتاد زنا با زنان محرم سخت‌تر است.

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره. آیه‌ی ۲۷۵.

[۲] سوره‌ی بقره. آیه‌ی ۲۷۶.

[۳] فقیه. ج ۳،ص ۱۷۴.

رزق

هر سـری رزقی دارد. شـما هر چند کم روزی و کم نصیب باشید در صورت ازدواج و اختیار کردن شریک زندگی، اقبال خود را با دیگری پیوند زده‌اید. ضـمنا با تولد کودکان روزیهای تازه‌ای به شـما خواهد رسـید. از این گذشته، فکر اداره کردن و تأمین مخارج عائله شـما را وادار می‌کند تا در جسـتجوی راههای بهتر زندگی باشـید و از حالت بی‌اعتنایی خارج شوید. مسلم است که با کوشش بیشتر، درآمد بیشتر می‌شود. بنابراین با توجه به عوامل یاد شده، سـزاوار نیست که انسان امیدی به تأمین مخارج همسر نداشته باشد و به این دلیل ازدواج نکنـد یا در صورتی که ازدواج کرده غم روزی اهل و عیالش را بخورد، بلکه شایسـته است که انسان کمر همت را برای کار ببندد و امیدوار باشد که از عهده‌ی اداره کردن آنان بر می‌آید.

الرزق مع النسآء و العیال. [۱] .

روزی با زن و عائله است.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۲، ص ۱۲.

روش صحیح خداشناسی

ابن‌عتیک گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - نامه نوشتم و توسط عبدالملک بن اعین فرستادم که: مردمی در عراق خدا را به شکل و ترسیم وصف می‌کنند، اگر صلاح می‌دانید - خدا مرا قربانت کند - روش درست خداشناسی را برایم مرقوم فرمائید.

حضرت به من چنین نوشتند: خدایت رحمت کند، از خداشناسی و عقیده‌ی مردم معاصرت سؤال کردی، خداوند برتر است آن خدائی که چیزی مانند او نیست، و او شنوا و بینا است، برتر است از آنچه توصیف کنند، توصیف کنندگانی که او را به مخلوق خودش تشبیه می‌کنند، و بر او تهمت می‌زنند.

بدان - خدایت رحمت کند - که روش صحیح خداشناسی آن است که قرآن درباره‌ی صفات خدای - عزوجل - به آن نازل شده. بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز، نه نفی است و نه تشبیه (یعنی نه نفی صفات از او و نه تشبیه او به مخلوق)، او است خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واصفان گویند، و از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح و بیان حق گمراه می‌شوید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۵ ح ۱.

رسالت انبیا چگونه ثابت می‌شود؟

هشام بن حکم گوید: امام صادق - علیه‌السلام - به زندیقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه ثابت می‌کنی؟ فرمود:

چون ثابت کردیم که ما را آفریننده و صانعی است که از ما و تمام مخلوقات برتر است و با حکمت و رفعت است، ممکن نیست که خلقش او را ببینند و لمس کنند، و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت شد که برای او سفیرانی در میان خلقش باشند که خواست او را برای مخلوق و بندگانش بیان کنند و ایشان را به مصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند.

پس وجود امر و نهی کنندگان و تقریر نمایندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقش ثابت گشت، و ایشان همان پیغمبران و برگزیده‌های خلق او باشند.

اینان حکیمانی هستند که به حکمت تربیت شده و به حکمت مبعوث گشته‌اند، با آنکه در خلقت و اندام با مردم شریکند، در احوال و اخلاق شریک ایشان نیستند، از جانب خدای حکیم دانا به حکمت مؤید هستند.

سپس آمدن پیغمبران در هر عصر و زمانی به سبب دلائل و براهینی که می‌آورند ثابت می‌شود تا زمین خالی از حجتی که با او علمی باشد دلالت کند بر صدق گفتار و ثبوت عدالتش، نباشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۱.

روحی که در آدم دمیده شد چه روحی بود؟

۱- احول گوید: از حضرت صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی روحی که در آدم دمیده شد پرسیدم که خدا می‌فرماید: (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی) [۱] «هنگامی که کار آن (عنصر) را معتدل ساختم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم».

حضرت فرمود: آن روح مخلوق و آفریده است، و روحی که در عیسی می‌باشد نیز همان روح مخلوق است. [۲] .

۲- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به قول خدای عزوجل: (و نفخت فیه من روحی) «و از روح خود در او دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟

فرمود: روح مانند باد متحرک است و برای آن روح نامیده شد که نامش از ریح (باد) مشتق است، و چون ارواح همجنس باد هستند روح را از لفظ ریح بیرون آورد.

و علت اینکه آن را به خود نسبت داد، زیرا که آن را بر سائر ارواح برگزید، چنانکه نسبت به یک خانه از میان خانه‌ها فرموده: خانه‌ی من (و آن کعبه است) و نسبت به یک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظائر اینها و همه‌ی اینها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پرورده و تحت تدبیرند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حجر آیه‌ی ۲۹.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۸۱ ح ۱.

[۳] اصول کافی: ج ۱ ص ۱۸۱ ح ۳.

رسول خدا سرور فرزندان آدم است؟

حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - سرور (و بهترین) فرزندان اولاد آدم بود؟

حضرت فرمود: به خدا ایشان سرور (و بهترین) آنچه خدا آفرید بود، و خداوند مخلوقی بهتر از محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - نیافرید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۶ ص ۳۶۸ ح ۷۶.

رسول خدا غیر از حجة الوداع حج دیگری کرد؟

عمر بن زید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: آیا رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - حج دیگری غیر از حجة الوداع (که در سال آخر عمر شریفشان صورت گرفت) انجام داد؟

حضرت فرمود: بله؛ بیست بار ایشان حج انجام دادند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی: ج ۱ ص ۲۳۵، بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۴۰۰ ح ۳۰.

رسول خدا را در چه کفن نمودند؟

زید شحام گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در چه کفن نمودند؟

حضرت فرمود: در سه قطعه پارچه: دو تا قطعه پارچه صحاری، و یک برد حبری.

جوهری گوید: صحار - با ضم صاد -: قصبه‌ای از قصبات عمان است.

و جزری گوید: پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را در دو پارچه صحاری کفن نمودند، و صحار قریه‌ای است در یمن، که این پارچه به آن مکان منتسب است.

و گفته شده است: صحاری از صحره - مانند غبره - یعنی سرخی کم رنگ گرفته شده است، بنابراین، پیراهن صحاری یعنی پیراهنی متمایل به سرخی.

روح بعد از مرگ کجا می‌باشد؟

زندیق به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: روح (بعد از مرگ) کجا می‌باشد؟

حضرت فرمود: در باطن زمین همانجا که محل مرگ انسان است تا روز قیامت.

زندیق گفت: هرگاه کسی به دار آویخته بشود چه؟

حضرت فرمود: در دست فرشته‌ای که جان او را گرفته؛ می‌باشد تا وقتی که او را به خاک بسپارند.

زندیق گفت: خبر ده مرا آیا روح غیر از خون است؟

حضرت فرمود: آری؛ روح همان طوری که برای تو گفتم ماده و ریشه‌اش از خون است. و رطوبت (و نرمی) بدن و روشنائی رنگ (رخسار) و خوب بودن صوت و صدا و کثرت خنده (و شادی) از خون است، پس هرگاه خون جامد (و راکد) شد روح از بدن جدا می‌شود.

زندیق گفت: آیا می‌توان روح را به سنگینی و سبکی، و وزن توصیف نمود؟

حضرت فرمود: روح مانند هوا در مشک است، هرگاه باد در مشک دمیده شود مشک از آن پر می‌شود در حالی که ورود باد در آن وزنش را زیاد، و خروجش وزنش را کم نمی‌کند، همچنین است روح نه وزنی دارد نه سنگینی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۵.

روح پس از مرگ متلاشی می‌شود؟

زندیق گفت: آیا روح پس از خروج آن از بدن متلاشی می‌شود یا باقی می‌ماند؟

حضرت فرمود: بلکه باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود، در آن هنگام است که همه‌ی اشیاء باطل و فانی می‌شوند، و دیگر نه احساسی می‌ماند و نه محسوسی، سپس همه چیز اعاده می‌شود همچنانکه مدبرش آغاز کرده بود، و این پس از چهارصد سال است که خلائق در آن در حالتی از حیرت می‌باشند، و این بین دو نفخه (و دمیدن) می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۵.

روزه مستحب کدام است؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی روزه (مستحبی) در غیر سفر سؤال نمودم.
حضرت فرمود: سه روز در ماه: پنج شنبه از هفته اول، و چهارشنبه از هفته دوم، و پنج‌شنبه از هفته سوم.
حلبی گفت: معنی آن این می‌شود که از هر ده روز یک روز روزه بگیرد.
حضرت فرمود: بله.
و حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - فرمود: روزه‌ی ماه رمضان و سه روز در هر ماه شکهای سینه را از بین می‌برد.
روزه سه روز در هر ماه معادل است با روزه دهر (همیشگی). خداوند عزوجل فرمود: (من جاء بالحسنهٔ فله عشر أمثالها) [۱] «هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد». [۲] .

پی نوشت ها:
[۱] سوره‌ی أنعام آیه‌ی ۱۶۰.
[۲] بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۹۴ ح ۳.

روزه در روز عرفه و عاشورا چه حکمی دارد؟

حسین بن ابوغندر از پدرش روایت می‌کند که از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به روزه در روز عرفه پرسیدم.
حضرت فرمود: عرفه عیدی از اعیاد مسلمین و روز دعا و مسألت است.
عرض کردم: روزه در روز عاشوراء چطور؟
حضرت فرمود: این روز روزی است که حسین - علیه‌السلام - در آن به قتل رسید، پس اگر از شماتت کنندگان هستی این روز را روزه بگیر.
سپس حضرت فرمود: بنی‌امیه - که خدا آنها و کسانی که به آنها از اهل شام در قتل امام حسین - علیه‌السلام - کمک کردند لعنت کند - نذر کردند که اگر حسین - علیه‌السلام - و یارانش کشته شدند و خلافت در اختیار خاندان ابوسفیان قرار گرفت این روز را عید بگیرند، و برای شکرانه‌ی خدا آن روز را روزه بگیرند، و بچه‌هایشان را خوشحال کنند.
این کار در میان خاندان ابوسفیان از آن روز تا به امروز سنت شد، و مردم همگی به آنها اقتدا کردند، و لذا این روز (یعنی عاشوراء) را روزه می‌گیرند و خانواده‌های خود را خوشحال می‌کنند.
سپس حضرت فرمود: روزه برای مصیبت نیست، بلکه برای شکرانه به خاطر سلامتی است و برای این است که حسین - علیه‌السلام - کشته شد، پس اگر از کسانی هستی که به خاطر این فاجعه غمزده شده‌ای؛ این روز را روزه مگیر، و اگر شماتت شده از طرف کسانی که به خاطر سلامتی بنی‌امیه خوشحالی می‌کنند هستی؛ پس برای شکر از خدا روزه بگیر. [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۲۷۹، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۶۷ ح ۱۷.

روز غدیر چه روزی است؟

حسن بن راشد گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم آیا برای مسلمانان غیر از دو عید، عیدی است؟
حضرت فرمود: بلی ای حسن - بزرگترین و با شرفترین آنها -.

گفتم: و آن چه روزی است؟

حضرت فرمود: روزی است که امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – برای مردم رهنما (و خلیفه) منصوب شد.

گفتم: فدایت شوم؛ در این روز چه کاری سزاوار است انجام دهیم.

حضرت فرمود: آن را روزه بگیری – ای حسن – و بسیار بر محمد و آل محمد صلوات و درود بفرست، و از ظالمانشان بیزاری بجوی، زیرا انبیاء – صلوات الله علیهم – به جانشینان خود که در چنین روزی که به جانشینی تعیین می‌کردند دستور می‌دادند آن را عید بگیرند.

گفتم: ثواب کسی که این روز را روزه بگیرد؛ چیست؟

فرمود: ثواب روزه‌ی شصت ماه (را به او می‌دهد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی: ج ۴، ص ۱۴۸، بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۱ ح ۵۳.

رفث و فسوق و جدال چیست؟

شحام گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی رفث و فسوق و جدال سؤال کردم.

حضرت فرمود: رفث جماع است.

و فسوق دروغ است، مگر نشنیدی کلام خدای عزوجل را که می‌فرماید: (یا أیها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهالهٔ) [۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره‌ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید».

و جدال گفتار انسان است که می‌گوید: نه به خدا، آری به خدا، و همچنین دشنام انسان به دیگری است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۶.

[۲] معانی الأخبار: ص ۲۹۴، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۷۰ ح ۸.

رشد در «پس اگر در آنها رشد (کافی) یافتید» چیست؟

یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به معنی و درجه‌ی رشدی که در ایتام شرط است تا بشود ثروت را به آنان سپرد در فرمایش خدا: (فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم أموالهم) [۱] «پس اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید!» آمده است سؤال نمودم.

حضرت فرمود: تا آنجائی که بتواند مال و ثروتش را حفظ کند. [۲] .

– توضیح: یعنی علامت رشد این است که شخص بداند چگونه ثروت خود را حفظ کند و به طور صحیح مصرف نماید.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۶.

[۲] العیاشی: ص ۲۲۱، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۶ ح ۱۶.

رسول خدا خضاب نمودند؟

سلیمان بن هارون عجلی گویـد: به امام صادق - علیه‌السـلام - عرض کردم: آیا رسول خدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - محاسـن خود را خضاب نمود؟

حضـرت فرمود: خیر، و علی - علیه‌السلام - نیز چنین نکرد، ولی جدم (امام سجاد - علیه‌السلام -) و پدرم (امام باقر - علیه‌السلام -) خضاب نمودند، و تو نیز اگر بخواهی خضاب کنی خوب است، و اگر ترک کنی نیز خوب است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۱۰۳ ج ۱.

روزه

روزه داری یکی از راههـای منـاسب چیره شـدن بر خواهش‌هـای نفسـانی است. چون خواهش‌هـای نفسانی همواره زمینه آلودگی و تیرگی روح انسـان را فراهم می‌سازنـد. روزه داری که پرهیز از این لـذت‌ها و خواهش‌هـا می‌باشـد، بهترین راه ستیز با شـیطان نفس است. همان اهریمن نفس که سعادت انسان را کمین نموده است.

خـدای سـبحان برای پاکی جان‌ها روزه را قرار داده است. از روزه داران به عنوان افرادی که خـدای سـبحان پاداش جزیل برای آنان مهیا ساخته است یاد می‌کند، و الصائمین و الصائمات... اعدالله لهم اجرا عظیما. [۱] .

نقش مهم روزه در پاکی و تزکیه انسان‌ها سـبب شـده که دین آسـمانی هماره به آن پافشاری کند و پیامبران و امامان معصوم هماره از این فضـیلت بهره می‌جسته و بسیاری از ایام عمر را روزه می‌گرفتند. در سیره امام صادق علیه‌السلام این گونه آمده است که بیشتر روزها، روزه دار بودند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] احزاب، ۳۵.

[۲] اعلام الهدایهٔ، ج ۸، ص ۳۲.

راستگویی و امانت داری

امام صادق علیه‌السـلام همواره به کسانی که خدمتشان می‌رسـیدند و یا از ایشان جدا می‌شدند، سـفارش به راستگویی و ادای امانت می‌نمود. البته قبلا نیز برخی از این گونه احادیث، از آن حضرت نقل شده بود.

با توجه به سفارش‌های امام علیه‌السلام این دو خصلت ذاتا از بهترین خصلت‌های نیک است و نه تنها در دیانت اثر و نشانه‌ی روشنی دارد؛ بلکه سـبب محبوبیت بین مردم و گرایش و اطمینان آنان و به دست آوردن اعتبار و ثروت نیز خواهـد شد. برای اثبات این ادعا می‌توان تنها به حادثه ای [عجیب] اشاره کرد که برای فهم این موضوع کافی خواهد بود.

امام صادق علیه‌السـلام به عبـدالرحمان بن سـیابه که مرد جوانی بود و بعـد از مرگ پدر خود خدمت آن حضـرت رسـید فرمود: آیا می‌خواهی من به تو وصـیت و سفارشـی بکنم؟ او گفت: آری فدای شـما شوم. امام علیه‌السلام به او فرمود: بر تو باد به راستگویی و

ادای امانت که اگر رعایت این خصلت را بکنی در اموال مردم شریک خواهی شد. سپس امام علیه‌السلام انگشتان خود را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: این چنین با مال آنان شریک خواهی بود.

عبدالرحمان بن سیابه می گوید: من این سخن را از امام علیه السلام حفظ نمودم و عمل کردم و پس از آن به قدری اموال من زیاد شد که سیصد هزار درهم برای آنها زکات پرداخت نمودم. [۱] .

خلاصه‌ی سخن این که، نصایح و سفارش‌های امام صادق علیه‌السلام برای تمام ابعاد و شؤون زندگی و سعادت دنیوی و اخروی و رستگاری انسان سودمند و ضروری است، و وظیفه‌ی هر مسلمانی است که به آنها عمل کند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۴۷ / ۳۸۴.

روا کردن حاجت مومن

حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی روا کردن حاجت مؤمن فرموده است:

۱- کسی که یکی از خواسته برادر دینی خود را برآورد خداوند عالم در روز قیامت صدهزار خواسته او را برآورد که اولین آن‌ها بهشت است و از جمله‌ی این پاداش‌ها آن است که خویشان و آشنایان و برادران دینی او را نیز وارد بهشت می کند به شرط این که ناصبی نباشند[۱] .

۲- روا ساختن حاجت مؤمن از آزاد ساختن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خدا (فرستادن به جهاد) بهتر است[۲] .

۳- کسی که برای برآوردن حاجت برادر مؤمن خود کوشش کند مانند این است که نه هزار سال خدا را عبادت کرده باشد که روزها را به روزه‌داری و شب را به شب زنده‌داری بگذراند[۳] .

۴- به حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام دو حرف، به موسی بن عمران علیه‌السلام چهار حرف، به حضرت ابراهیم علیه‌السلام هشت حرف، به حضرت نوح علیه‌السلام پانزده حرف، به حضرت آدم علیه‌السلام بیست و پنج حرف، از اسم اعظم عطا شده بود و بدان عمل می کردند.

خداوند تمام اسامی را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و خداوند هفتاد و سه اسم اعظم دارد که هفتاد و دو اسم آن را به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود و فقط یک اسم باقی مانده است. ما همه آن هفتاد و دو اسم را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ارث بردیم[۴] .

۵- روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با حارثهٔ بن مالک انصاری روبرو شد و پرسید حالت چه طور است؟ او در پاسخ گفت در حالی هستم که ایمان حقیقی دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر چیزی را حقیقتی است، نشانه حقیقت گفتار تو چیست؟ حارثه عرض کرد ای رسول خدا اشتیاق به دنیا ندارم شب را (برای عبادت) بیدارم و روزهای گرم را روزه می گیرم و گویا عرش خدا را می‌نگرم که برای حساب گسترده شده و بهشتیان را در بهشت می‌نگرم و ناله دوزخیان را در میان دوزخ می‌شنوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (این) بنده‌ای است که خداوند قلبش را نورانی نموده است، بصیرتی که یافتی ثابت و استوار باشد. حارثه عرض کرد ای رسول خدا از پروردگار عالم بخواه که شهادت در رکابت را نصیب من گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدایا شهادت را به حارثه روزی کن. چند روزی نگذشت که جنگی پیش آمد و حارثه در آن جنگ شرکت نمود و پس از کشتن ۹ یا ۸ نفر از دشمن به شهادت رسید[۵] .

۶- ابوبصیر گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم ماجرای وادی یابس (شنزار) که سوره‌ی عادیات در مورد ستودن قهرمان اسلام

که در این وادی جنگیدند، نازل شد چیست؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: اهالی بیابان یابس که دوازده هزار نفر سواره بودند با هم پیوند بستند که همه تا سر حد مرگ پیش روند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی به سوی آن‌ها فرستاد ولی آن‌ها بی‌نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بار علی علیه‌السلام را با چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود.

به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه‌السلام روانه میدان هستند، دویست نفر از مردان مسلح دشمن به میدان تاختند و گفتند شما کیستید و از کجا آمده‌اید و چه تصمیم دارید؟ علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود: منم علی بن ابی‌طالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او و فرستاده او به سوی شما هستم، شما را به یکتائی خدا و بندگی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کنم، اگر ایمان بیاورید در نفع و ضرر شریک مسلمین هستید.

آن‌ها گفتند سخن تو را شنیدیم آماده‌ی جنگ باش و بدان که ما تو و اصحاب تو را خواهیم کشت.

علی علیه‌السلام به آن‌ها فرمود: وای بر شما مرا به بسیاری جمعیت خود و پیوند خود تهدید می کنید؟! بدانید ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می‌جوئیم و لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم.

دشمن به پایگاه‌های خود بازگشت و مستقر شد. علی علیه‌السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفتند و مستقر شدند. حضرت علی علیه‌السلام دستور داد مسلمانان در آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی به سر برند. با دمیدن سحر علی علیه‌السلام با اصحاب خود نماز خواند سپس به سوی دشمن حمله نمود و آن چنان آن‌ها را غافلگیر کرد که تا هنگام درگیری نمی‌فهمیدند که مسلمین چطور بر آن‌ها دست یافتند. هنوز دنباله سپاه اسلام نرسیده بود که پیشتازان اسلام، دشمن را به هلاکت رساندند و علی علیه‌السلام شخصا هفت نفر از دلاوران پیشتاز دشمن را از پای در آورد، در نتیجه زنان و کودکان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد.

جبرئیل پیروزی علی علیه‌السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. آن حضرت به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی مردم را از فتح مسلمین با خبر کرد و به آن‌ها اطلاع داد که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمدند و به استقبال علی علیه‌السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه با سپاه علی علیه‌السلام روبرو شدند. حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید از مرکب پیاده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مرکب پیاده شد و بین دو چشم علی علیه‌السلام را بوسید و مسلمانان استقبال کننده نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام علی علیه‌السلام تجلیل کردند و غنائم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین رسیده بود مورد تماشای مسلمین قرار گرفت.

جبرئیل امین نازل شد و سوره‌ی عادیات را به میمنت این پیروزی نازل کرد و اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد[۶] .

در روایت دیگر آمده: سوره عادیات وقتی نازل شد که هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن روز برای نماز صبح این سوره را تلاوت فرمود. بعد از نماز اصحاب عرض کردند این چه سوره‌ای است که تا به حال نشنیده بودیم؟ فرمود: علی علیه‌السلام بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد. چند روز بعد علی علیه‌السلام به مدینه وارد شد.

۷- روزی ابوحنیفه، امام صادق علیه‌السلام را دید که بر عصایی تکیه داده. عرض کرد ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سن و سالت به حدی نرسیده که عصا به دست گیری.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آری ولی این عصا، عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، خواستم به آن تبرک جویم. ابوحنیفه به پیش آمد تا ان عصا را ببوسد. امام صادق علیه‌السلام از بوسیدن او جلوگیری کرد و دستش را جلو آورد و به او فرمود سوگند به خدا تو می‌دانی که پوست و موی و دستم، پوست و موی و دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، آن را نمی‌بوسی ولی می‌خواهی عصایش را ببوسی![۷] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۳.

[۲] همان؛ بحار، ج ۷۱، ص ۳۳۹.

[۳] همان، ص ۳۱۵.

[۴] بوستان ولایت، ج ۱، ص ۱۰۳، اقتباس از کافی، ج ۱، ص ۲۸۳.

[۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴.

[۶] بحار، ج ۲۱، ص ۶۶؛ ارشاد مفید، ص ۸۴.

[۷] همان، ص ۲۸.

ریشه کفر

ایاکم أن یحسد بعضکم بعضا فان الکفر أصله الحسد.[۱] .

از حسد ورزی به یکدیگر بپرهیزید، زیرا ریشه‌ی کفر، حسد است.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۵.

راه آسایش

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در پاسخ به این پرسش که راه آسایش در چیست؟ فرمودند: در مخالفت با هوس. عرض شد: پس، بنده، کی به آسایش دست می‌یابد؟ حضرت فرمودند: در نخستین روزی که به بهشت می‌رود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۲۱۴۳۹۳۷۰.

راه های خویشتن‌داری

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

کسی که خشم بر او غلبه کند، و یا به چیزی رغبت پیدا می‌کند و یا می‌ترسد و یا هوس چیزی را می‌کند، خویشتن‌داری کند، خداوند پیکر او را بر آتش حرام می‌گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۲۴۳ / ۴۲، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۵۱۷.

راه نزدیک شدن به خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

با دستگیری از برادرانتان، خود را به خداوند متعال نزدیک سازید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال: ۸ / ۲۶، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۷۱۱.

راه شناختن شیعیان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

شیعیان ما را در نحوه‌ی مواظبت کردن بر اوقات نمازشان و حفظ کردن اسرار ما از دشمنانمان و دستگیری از برادرانشان بیازمایید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ۷۸ / ۲۵۳، همان، همان، ۲۱۷۱۷.

راه‌های فروتنی چیست؟

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

فروتنی این است که از مجلس به جایی کمتر از مقام و موقعیت خود، راضی باشی و به هر که برخوردی، سلام کنی و مشاجره را رها کنی هر چند حق با تو باشد و دوست نداشته باشی که تو را به پرهیزکاری بستایند و فروتنی در رأس همه‌ی خوبی‌ها است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۵ / ۱۲۳ / ۲۰ و ۷۵ / ۱۱۸ / ۳، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۸۳۸.

روزی، حرص و حسابرسی

امام صادق علیه‌السلام به مردم که تقاضای پند می‌کردند، فرمودند:

اگر خداوند تبارک و تعالی روزی (رساندن) را به عهده گرفته است، پس غم روزی خوردن از بهر چیست؟ و اگر روزی قسمت شده است، پس حرص چه معنا دارد؟ و اگر حسابرسی راست است، پس گردآوردن (مال و ثروت) چرا؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۱۹۰ / ۱ همان، همان، ۲۲۲۱۲۴.

راه رفتن روی آب

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

روزی حواریون، عیسی علیه‌السلام را ندیدند پس در جستجوی او بیرون رفتند و دیدند که روی آب راه می‌رود. یکی از آنان عرض کرد: ای پیامبر خدا، به طرف تو بیایم؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد یک پایش را روی آب گذاشت و رفت تا پای دیگرش را نیز روی آب بگذارد که زیر آب رفت حضرت فرمود: دستت را بده ای کوته ایمان، اگر آدمیزاد به وزن دانه‌ای، ذره‌ای یقین داشت در آن صورت روی آب راه می‌رفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الدر المنثور: ۲ / ۲۰۳، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۳۰۲۷.

راه ورود و خروج را بشناسید

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

در هر کاری، پیش از آن که بدان مبادرت ورزی و بعد پشیمان شوی، درنگ کن تا راه ورود و خروج آن را بشناسی (بدانی از کجا آغازش کنی و چگونه به پایانش رسانی) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۰۴، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۱۰۵.

ز

زوجات

حضرت صادق علیه‌السلام ۳ زن گرفت اول فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسین بن علی بن ابیطالب دوم ام‌حمیده مادر حضرت کاظم علیه‌السلام بود سوم مادر ابی‌حنیفه بود و یازده کنیز در حباله او بود که از این زوجات ۷ اولاد آورد که ۶ پسر و یک دختر بود و برخی ده اولاد نوشته‌اند که ۷ پسر و ۳ دختر داشته‌اند [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی شافی - مصباح - مناقب ص ۲۵۵ ج ۲ دوائر العلوم ص ۳۱.

زنده کردن گاو مرده به اذن خداوند

مفضل می گوید: با امام صادق (علیه‌السلام) در راهی می رفتیم ناگهان به زنی که در مقابل دو گاو ماده‌ی مرده ای بود، برخورد کردیم.

آن زن و بچه هایش در حال گریه کردن بودند که حضرت از ایشان پرسید: «داستان شما چیست»؟

آن زن گفت: من و کودکانم از این گاو، معاش می کردیم و حال همان طور که می بینید، این گاو مرده است و من مانده ام که چه کنم و مخارج زندگی ام را از کجا تامین نمایم؟

امام فرمود: «می‌خواهی، این گاو را خدا برایت زنده کند».

آن زن گفت: ای مرد! ما را به تمسخر گرفته‌ای؟

امام فرمود: «خیر» و با پایش به گاو اشاره‌ای کرد، ناگهان گاو مرده به اذن خداوند، زنده شد و به پا خاست.

آن زن گفت: به پروردگار کعبه این مرد، عیسی بن مریم است!

حضرت برای آنکه شناخته نشود، خود را در میان مردم مخفی نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

زنده کردن محمد بن حنفیه به اذن خداوند

روزی اسماعیل حمیدی، یکی از اهالی مدینه، نزد امام صادق (علیه‌السلام) آمد و گفت: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) من شنیده ام که شما فرموده اید، من محب کامل شما نیستم در حالی که من عمرم را در محبت شما فانی کردم و مردم را هم به طرف شما دعوت کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا تو در حق محمد حنفیه نگفتی تا کی ای پسر وصی پیغمبر (صلی الله علیه و اله)! تو زنده باشی، روزی بخوری، در کوه رضوی اقامت کنی، پیوسته در آن جا باشی، دیده نشوی و حال آنکه از ذوق و عشق تو دیوانه باشیم؛ آیا تو قائل نشدی که محمد بن حنفیه همان قائم است...

وای بر تو! رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، علی، حسن و حسین (علیهماالسلام)،

بهتر از محمد بن حنفیه بودند و مرگ را چشیدند».

اسماعیل گفت: آیا برای جمله‌ی خودت دلیلی داری؟

امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «بلی، بدرستی که پدرم مرا خبر داد که او نماز خواند بر جنازه‌ی محمد بن حنفیه و در دفنش نیز حاضر بود». سپس امام، دست اسماعیل را گرفت و با هم به سوی قبری حرکت کردند؛ امام دست خود را به آن قبر زد و دعایی خواند در آن حال قبر شکافته شد و مردی که موهای سر و ریشش سفید بود از قبر بیرون آمده و در حالی که خاک از سر و صورتش می ریخت، گفت: ای ابوهاشم! مرا می شناسی؟ اسماعیل گفت: نه.

گفت: من محمد بن حنفیه هستم، همانا امام بعد از حسین (علیه‌السلام)،علی بن الحسین (علیه‌السلام) است و بعد از او، محمد بن علی (علیه‌السلام) و بعد از او، ایشان (یعنی جعفر بن محمد (علیه‌السلام)) امام و پیشوای مردم زمین و زمان هستند؛ سپس سرش را در قبر کرد و قبر دوباره به حالت اولیه باز گشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

زنده شدن گاو

از مفضل بن عمر روایت شده که گفت وقتی با امام جعفرصادق علیه‌السلام در مکه می‌رفتیم که ناگاه به زنی رسیدیم در پیش روی او گـاوی مرده بود آن زن با جمعی از کودکان به او می‌نگریست امام صادق علیه‌السلام پرسید موضوع چیست آن زن گفت من با فرزندان خود به شیر این گاو معاش می‌کردیم و اکنون این گاو مرده من در کار خود حیران هستم چه کنم؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود ای زن می‌خواهی حق تعالی این گاو را زنده فرماید - آن زن گفت ای مرد مرا مسخره می‌کنی؟! - امام فرمود نه سخریه نمی‌کنم آنگاه دعائی خواند و سرپائی بر آن گاو زد گاو بلند شد تندرست و سالم امام رفت و زن ندانست این کی بود و چه کرد.
ابوحمزه ثمالی می‌گوید با امام جعفرصادق علیه‌السلام در راه مکه می‌رفتم بین مکه و مدینه چیزی پیدا شد به شکل مرغ آن حضرت فرمود که این پست و برید جن است می‌گوید در این ساعت هشام بن عبدالملك مرد -!!
ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده که گفت در مکه بردی خریدم و قسم خوردم آن را از خود دور نسازم تا بدان کفنم کنند اتفاقا در مشعرالحرام زیر سرم گذاشتم چون بیدار شدم آن برد نبود خیلی محزون شدم تا به منی برگشتم در مسجد خیف یکی آمد گفت امام جعفرصادق علیه‌السلام تو را می‌خواهد رفتم حضورش یك برد یمانی به من داد که بسیار عالی و شبیه برد خودم بود جریان را عرض کردم فرمود برو شکر نعمت خدا را کن.

زنده شدن کودک

جمیل بن دراج می‌گوید: حضور امام ششم بودم که مردی آمد خدمتش عرض کرد پسرم مرد او را در لحاف پیچیدم گذاشتم آمدم خدمت شما فرمود شاید نمرده باشد برخیز برو به جانب خانه خود و غسل کن و دو رکعت نماز بگذار و دعا کن بگو:
یا من وهبه لی ولم یکن شیئا جد دلی هبهٔ یعنی ای کسی که بخشیدی این طفل را به من در حالی که نبود او را مجددا به من بخش و او را حرکت ده و این خبر را هم برای کسی نقل مکن.
آن زن رفت چنانکه دستور فرموده بود عمل کرد و طفل خود را حرکت داد که آوازش به گریه بلند شد و زنده گردید - در مناقب عینا این روایت را از دیگری نقل کرده است.

زنده شدن زنی

در بصائر الدرجات روایت کرده که مردی از اصحاب به حج رفت به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید عرض کرد فدایت شوم زن من بیسار مریض بود در حال مرض وفات می‌کرد من حرکت کردم و من تنها مانده‌ام فرمود او را دوست می‌داشتی عرض کرد بلی فرمود به منزل خود برگرد او را خواهی دید چون برگشت دید زنش نشسته مشغول غذا خوردن است - و نظیر این اخبار در سیره امام صادق علیه‌السلام بسیار است که به شخصیت او می‌توان پی برد.
در اخبار کتب رجال چنین استنباط می‌شود که امام صادق علیه‌السلام در تمام فنون علمی دست قوی داشته و برخی از آنها به نام نهر بهشتی یا حوض بزرگ دامنه‌دار علوم جغرافیا را آموخته و طبقات ارض را تشریح و تعریف فرموده است و در ضمن این خوارق عاداتی که به حس و شهود به اصحاب نموده علومی را آموخته است و بالاترین معجزات آن حضرت همان قسمتها است.
در کتاب خرایج از ابان بن تغلب روایت نموده که گفت در مدینه از خانه خود بیرون آمدم که به خدمت امام صادق علیه‌السلام بروم چون نزدیک خانه او رسیدم دیدم جمعی از خانه او بیرون آمدند همه صورت زیبائی و لباسهای فاخری داشتند باوقار و سکینت و من آنها را نشناختم چون شرفیاب شدم دیدم پانزده نفر حضور او هستند که هیچ یك زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند بعضی عربی و برخی فارسی و نبطی و حبشی و سقلبی و عجمی بودند.

یکی از ما از دیگری پرسید که آن حضرت چه می گوید به چه زبان حدیث می‌فرماید آنکه عربی بود گفت به زبان عربی آنکه عجمی بود گفت به زبان فارسی آن کس که حبشی بود گفت من به لغت حبشی شنیدم و سقلبی گفت به زبان سقلبی به گوش من رسید و هر یک از آن پانزده نفر به زبان مانوس خود حدیث امام را شنیدند چون مجلس ما تمام شد بیرون آمدیم و همین نظر موجود بود ما برگشتیم حضور امام جریان را عرض کردیم فرمود حدیث یکی بود اما به گوش شماها به لهجه و لغات مختلف رسید و این هم از تصرفات ولایت مطلقه الهیه است.

در خرایج است که جابر گفت وقتی در خدمت اباعبدالله بودیم و به مردی گذشتیم که بزغاله‌ای را می‌خواست ذبح کند آن حیوان نگاهش به امام ششم افتاد صیحه‌ای زد آن حضرت به آن مرد فرمود قیمت این بزغاله چند است گفت چهار درهم امام صادق چهار درهم از آستین خود بیرون آورد به او داد و بزغاله را رها کرد.

پس از آن دیدیم بازی دراجی را گرفته و آن دراج فریاد برآورد امام ششم فرمود آن دراج را رها کن من عرض کردم امری عجیب از شما می‌بینم فرمود آری آن بزغاله را چون صاحبش خواست ذبح کند چشمش که بر من افتاد گفت پناه به خدا و شما اهل‌بیت می‌برم از اراده قصاب من او را در پناه خود نجات دادم.

اما آن دراج نیز به ما پناه آورد که آزادی او را خواستم آنگاه فرمود اگر شیعیان ما دارای استقامت در عقیده خود بودند به آنها منطق طیور و وحوش را می‌آموختم و هر کجا استعدادهای لایق و خلوص نیت و حسن طویت می‌دید از علوم و فنون غریبه می‌آموخت تا بهره‌مند گردند.

زنا کردن فرستاده ی پادشاه هند با کنیز زیبا روی

می گویند: یکی از پادشاهان هند احوال امام صادق علیه‌السلام را شنیده بود و محبت آن حضرت در دلش جا کرد و این محبت روز به روز بیشتر می‌شد.

روزی وی کنیزی در نهایت زیبائی و جمال را به همراه تحفه و هدایا و اجناس نفیسی را به عنوان هدیه به خدمت امام صادق علیه‌السلام روانه کرد.

فرستاده‌ی او با آن اسباب به درب خانه آن حضرت رسید ولی امام صادق علیه‌السلام اجازه‌ی ورود نداد. وی مدتی بر درب خانه منتظر شد ولی باز موفق نشد که خدمت آن حضرت برسد. پس به برید بن سلیمان التماس نمود و با واسطه‌ی او توانست خدمت امام صادق علیه‌السلام برسد.

بعد از سلام، آن مرد گفت: «من از راه دور از پیش پادشاه هند آمده‌ام و کاغذی سر به مهر دارم و مدتی است که در درگاه شما سرگردان هستم! آیا اولاد انبیاء اینچنین رفتار می‌کنند؟!» آن حضرت سر در پیش افکنده و جوابی نداد، بعد از لحظه‌ای فرمود: «البته بعد از مدتی خواهی فهمید.»

چون مهر را از کاغذ برداشتند، نوشته بود که: «به نام خداوند بخشنده و مهربان، بسوی جعفر بن محمد الصادق، طاهر و پاک از هر پلیدی و بدی، می‌نویسد فلان پادشاه هند که فلان نام دارد: حق تعالی می‌خواهد که مرا بوسیله‌ی شما هدایت نماید، کنیزی که تا امروز از آن زیباتر و خوبتر ندیده بودم را با چیزهای دیگری از جواهر و حلی و زیور و بوی خوش و دیگر اجناس خدمت شما فرستادم. چون هیچ کس را به جز شما قابل این کنیز ندانستم هزار نفر از میان وزراء و علماء و کاتبان و امینان خود که صلاحیت امانت داشتند را انتخاب نموده و از آن هزار نفر، صد نفر و از آن صد نفر، ده نفر و از آن ده نفر، یک نفر را که میزاب بن حباب بود و اعتماد بر دیانت و امانت او داشتم، انتخاب نمودم و هدیه خود را به او سپرده و به خدمت شما فرستادم، به امید آن که مورد قبول شما بیفتد.»

چون مضمون نامه خوانده شد، امام صادق علیه‌السلام رو به آن فرستاده کرد و فرمود: «اکنون برگرد ای خائن و هر چه آورده‌ای ببر که ما چیزی که در آن خیانت واقع شده است را قبول نمی‌کنیم.»

آن شخص شروع به قسم خوردن نمود، آن حضرت فرمود: «اگر آن جامه‌ای که تو پوشیده‌ای بر علیه تو گواهی دهد، مسلمان می‌شوی؟!»

او گفت: «مرا از این کار معاف کنید.»

حضرت فرمود: «پس هر چه تو کرده‌ای را برای صاحبت می‌نویسم.»

گفت: «اگر چیزی از من صادر شده باشد آن را بنویس.»

آن حضرت رو به قبله کرد و دعا فرمود که: «خدایا! این پوستین را که این مرد پوشیده به سخن در آور تا بر آنچه کرده است، گواهی دهد.» و به او دستور داد که پوستین را در بیاورد و در آنجا بگذارد.

آن هندی، پوستین را از تن خود بیرون آورد و آنجا گذاشت. ناگهان آن پوستین به زبان آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا! فلان پادشاه، این مرد را امین ساخت و او را در حفظ آنچه با اوست بسیار سفارش نمود. در راه به منزلی رسیدیم، در آنجا باران بود و ما خیس شده بودیم. او خادمی که نامش بشیر بوده و همراه کنیز بود را از بدنبال کاری فرستاد. بعد کنیز را طلبید. آن راه پر از گل شده بود، کنیز لباسش را بالا گرفت تا جامه‌اش گل آلوده نشود که نظر این خائن بر ساق کنیز افتاد. پس او را پیش خود خواند و با او زنا کرد.»

چون سخن پوستین به اینجا رسید هندی به خاک افتاد و اعتراف به خطای خود نمود. سپس پوستین خود را پوشید. ناگهان پوستین، حلق او را گرفت و رویش سیاه شد و نزدیک بود که بمیرد. در این هنگام امام صادق علیه‌السلام به آن پوستین دستور داد که: «او را بگذار که صاحبش به کشتن او اولی است.» و دستور داد که هدایا را پس ببرد. منتها با التماس حضار هر چه غیر از کنیز بود را نگه داشت و کنیز را به او برگرداند. هندی گفت: «صاحب من عقوبتش بسیار سخت است! مرا بکشتن می‌دهی.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مسلمان شو تا کنیز را به تو ببخشم.»

ولی آن ملعون قبول نکرد و چون برگشت، پادشاه باهوش و فراستی که داشت فهمید که او خیانت کرده است. پس آن کنیز را تهدید نمود و کنیز نیز ماجرا را نقل کرد. و پادشاه هر دوی آنها را کشت. بعد خدمت امام صادق علیه‌السلام نوشت که: «چون آنچه نفیس بود را پس فرستادی و چیزهایی که زیاد نفیس نبود را قبول فرمودید دانستم که خیانتی شده است و بر اولاد انبیاء این چیزها مخفی نمی‌ماند. پس کنیز را تهدید نمودم و او اقرار کرد و قصه‌ی پوستین را برای من نقل نمود. پس هر دوی آنها را گردن زدم و شهادت می‌دهم که خدا یکی است و به غیر از او خدائی نیست و محمد صلی الله علیه و اله و سلم که جد شما می‌باشد رسول خدا است و تو وصی و جانشین رسول خدا هستی و امیدوارم که انشاءالله تعالی به دنبال این نامه توفیق رسیدن به خدمتتان را بیابم.»

پس بعد از مدتی اندک او به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و اسلامش نیکو شد و از دوستان و شیعیان آن حضرت بود و خدمت آن حضرت را به پادشاهی ترجیح داد، تا اینکه از دنیا رفت و به بهشت وارد شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حدیقة الشیعه.

زنده کردن پرندگان کشته شده

یونس بن ظبیان می‌گوید: با جمعی کثیری در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم.کسی پرسید: «ای فرزند رسول خدا! پرندگانی که

حق تعالی در قرآن مجیـد یاد نموده و به ابراهیم خطاب فرموده که «خذا اربعهٔ من الطیر فصـرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء» [۱] (یعنی: خداونـد فرمود چهار پرنده را بگیر و گوشت آنها را با هم در آمیز، سـپس هر قسـمتی را بر سـر کوهی بگذار.) آیا آن پرنـده‌ها از یک جنس بودنـد یا مختلف بودنـد؟!» امام صادق علیه‌السـلام فرمود: «می‌خواهیـد به شـما مثل آن را نشان بدهم؟» ما همه گفتیم: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

پس ایشان چهار پرنده را طلبید که عبارت بودند از: طاووس، باز و کبوتر و کلاغ، و آنها را ذبح فرمود و سـرهای آن پرنده‌ها را نزد خود گذاشت.

به دسـتور آن حضرت استخوان و پر و گوشت آن پرندگان درهم کوفته شد و بعد آنها به چهار بخش تقسیم شده در چهار گوشه‌ی خانه گذاشته شد.

سپس امام صادق علیه‌السـلام اول طاووس را صـدا زد، ناگهان دیـدم که از آن چهار بخش، ذره ذره جدا می‌شد و بهم می‌پیوست تا طاووس کاملی ساخته شد و سـرش نیز به بدنش پیوست. بعد از آن، کلاغ را صدا زد، باز از هر بخشی، ذره ذره به یکدیگر پیوستند تا یک کلاغ کامل شده و سر به بدن ملحق گشت.

آن دو پرنده‌ی دیگر را نیز به همین طریق صدا زد و اجزاء آنها بهم پیوست تا آن چهار پرنده، زنده و متحرک گردیدند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۶۰.

[۲] حدیقهٔ الشیعه.

زنده کردن گاو مرده برای زن فقیر

مفضل بن عمر می‌گویـد: در مکه به همراه امام صادق علیه‌السـلام می‌رفتیم. زنی را دیدیم که در مقابل او گاو مرده‌ای بود و آن زن و بچه‌هایش می‌گریستند.

امام صادق علیه‌السلام به آنها فرمود: «قضیه‌ی شما چیست؟»

آن زن گفت: «من و کودکانم روزی خود را از این گاو، بدست می‌آوردیم ولی حالا مرده است و من متحیر مانده‌ام که چه بکنم.»

حضرت فرمود: «دوست داری که حق تعالی، گاو را زنده بکند.»

آن زن که امام صادق علیه‌السلام را نمی‌شناخت، گفت: «ای مرد! ما را مسخره می‌کنی؟»

حضرت فرمود: «چنین نیست! من قصد تمسخر نداشتم.»

سپس دعائی خواند و پای مبارک خود را به گاو زد و به او صیحه‌ای زد، پس ناگهان آن گاو زنده شد و با شتاب برخاست.

آن زن گفت: «به پروردگار کعبه، این عیسی علیه‌السلام است.»

پس امام صادق علیه‌السلام خود را در میان مردم داخل کرد که شناخته نشود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خرایج.

زنده شدن برادر مرده و گواهی به امامت امام صادق

جد محمد بن راشد می گوید: خواستم که نزد امام جعفر صادق علیه‌السلام بروم و درباره‌ی مسأله‌ای از ایشان سؤال کنم. گفتند: «سید حمیری شاعر مرده و حضرت برای تشیع جنازه‌ی او رفته است.»

پس به قبرستان رفته و خدمت ایشان رسیدم و سؤال خود را کردم و آن حضرت پاسخ مرا گفتند. وقتی که می‌خواستم بروم، امام علیه‌السلام لباس مرا گرفت و نگهداشت و فرمود: «شما جوانها علم را ترک کردید.»

گفتم: «آیا تو امام زمان هستی؟» فرمود: «بلی.»

گفتم: «دلیل و نشانه‌ی آن چیست؟» فرمود: «از هر چه می‌خواهی بخواه ان‌شاءالله برآورده می کنم.»

گفتم: «من برادری داشتم که مرد و او را در این قبرستان دفن کردم، به اذن خدا وی را برای من زنده کن.»حضرت فرمود: «تو اهل این کار نیستی ولی برادرت مؤمن بود و اسمش نزد ما احمد است.»

پس نزدیک قبر او شد و دعا کرد. ناگهان قبر شکافته شد و برادرم از آن بیرون آمد و رو به من کرد و گفت: «ای برادر! از او (امام صادق علیه‌السلام) پیروی کن و جدا نشو.» سپس به قبرش بازگشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

زنده کردن محمد بن حنفیه

ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری می گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! شما درباره‌ی من فرموده‌اید که من بر چیزی نیستم، و حال آنکه من عمرم را در محبت شما فانی کردم و مردم را به جهت شما هجو کردم.»

حضرت فرمود: «آیا تو در حق محمد بن حنفیه قدس سره نگفته‌ای که: حتی متی والی و کم المدی

یابن الوصی و انت حی ترزق تاوی برضوی لا تزال و لا تری

و بنا الیک من الصبابهٔ اولق (یعنی: تا کی و تا چه مدت ای پسر وصی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم زنده باشی و روزی بخوری و در کوره رضوی اقامت طولانی داشته باشی و پیوسته در آنجا باشی و دیده نشوی و حال آنکه از ذوق و عشق تو دیوانه هستیم)

آیا تو قائل نشده‌ای که محمد بن حنفیه، قائم است در شعب رضوی و شیری از طرف راست و شیری در طرف چپش است و صبح و شام روزیش می‌رسد؟!

وای بر تو! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام بهتر از محمد بن حنفیه بودند و مرگ را چشیدند.

من گفتم: «آیا برای این دلیلی هست؟»

حضرت فرمود: «بلی! بدرستی که پدرم به من خبر داد که او بر جنازه‌ی محمد نماز خواند و در دفنش حاضر بود. من به تو آیتی را نشان می‌دهم.»

سپس امام صادق علیه‌السلام دست مرا گرفت و بسوی قبری برد و دست خود را بر آن زد و دعائی خواند.

در همان حال قبری شکافته شد و مردی که موهای سر و ریشش، سفید بود از قبر بیرون آمد و خاک از سر و صورتش می‌ریخت.

او به من گفت: «ای ابوهاشم! مرا می‌شناسی؟!» من گفتم: «نه.»

گفت: «من محمد بن حنفیه هستم، همانا امام بعد از حسین علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام است و بعد از او ایشان است.» و

به امام صادق علیه‌السلام اشاره کرد. سپس داخل قبر شد و قبر بهم آمد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثاقب المناقب.

زنده شدن زن جوان

داوود رقی می گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که جوانی وارد شد و گریه می کرد. او گفت: «نذر کردم که با همسرم به حج بروم ولی هنگامی که به مدینه وارد شدم، همسرم مرد.» حضرت فرمود: «برو، او نمرده است.»

جوان گفت: «او مرد و من رویش را کشیدم.»

حضرت فرمود: «او زنده است.»

جوان رفت و خندان برگشت و گفت: «بر او که وارد شدم، دیدم نشسته است.»

حضرت فرمود: «ای داوود! آیا ایمان نیاوردی؟»

گفتم: «چرا ولی می‌خواهم قلبم آرام بگیرد.»

ذیحجه که رسید، امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «ای داوود! مشتاق زیارت خانه‌ی پروردگار شده‌ام.» گفتم: «سرور من! فردا عرفات است.»

حضرت فرمود: «وقتی نماز عشاء را خواندی، شترم را افسار بزن و بیاور.»

من هم دستور ایشان را اجرا کردم. پس با حضرت روانه خانه‌ی خدا شدیم. در وقت طلوع آفتاب در خانه‌ی خدا بودیم که آن جوان با همسرش از مقابل ما گذشتند. آن زن اشاره به امام صادق علیه‌السلام کرد و به شوهرش گفت: «این شخصی بود که درباره زندگی من نزد خداوند شفاعت کرد.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷.

زنده شدن گاو با معجزه حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: با مردم بیامیزید، در اجتماعاتشان شرکت کنید و آنان را در کارها یاری نمائید، منزوی نشوید و از جامعه کناره نگیرید و همواره در معاشرتهای اجتماعی دستور خداوند را به کار بندید که فرموده است: با مردم به خوبی سخن بگوئید و حسن برخورد داشته باشید.

مفضل بن عمر روایت می کند که در منی در خدمت امام جعفرالصادق علیه‌السلام بودم که گذار آن حضرت بر پیرزنی افتاد که با دو طفل خردسال می گریستند و ماده گاوی مرده نزدیک ایشان افتاده بود. آن حضرت پرسید: که ای ضعیفه چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم که روزی من و اطفال من از این گاو بود. اکنون در کار خود حیرانم.

حضرت فرمود: می‌خواهی که گاو تو زنده شود؟ پیرزن گفت: ای بنده خدا، این مصیبت مرا بس نیست که مرا مسخره می کنی؟ فرمود: حاشا که من از روی تمسخر گفته باشم و لب مبارک بجنبانید و پا بر آن گاو زد و فورا آن گاو برجست و بر پای ایستاد. آن پیرزن از شدت خوشحالی گفت: برب کعبه این شخص عیسی علیه‌السلام پیامبر است. حضرت خود را در میان مردم انداخت و به

راه خود رفت که مبادا کسی بر آن مطلع شود.

زائرینی از فرشتگان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از گناهان کبیره نارضائی والدین و ناامیدی از رحمت خدا و امن از عذاب الهی است.
ابان بن تغلب روایت می‌کند که روزی طرف صبح بر در خانه حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام رفتم و قومی را دیدم که از نزد ایشان بیرون می‌آمدند که هرگز قومی به هیأت و سیمای ایشان ندیده بودم. ایشان به وقار و آرامش هر چه تمام‌تر غایب شدند و گویا زمین ایشان را فرو برد. چون به نزد آن حضرت رفتم به او از آن چه دیده بودم خبر دادم. ایشان فرمودند: فرشتگانی بودند که مرا زیارت کردند و اکنون به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام رفتند.

زید چه کرد؟

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس از شما به بلایی مبتلا شود و صبر کند، در صبرش مثل اجر هزار شهید است.
شیخ طوسی در کتاب مجالس از مهزم بن ابی‌برده‌ی اسدی نقل می‌کند که گفت:
آن گاه که تازه زید را به دار کشیده بودند؛ وارد مدینه شدم و خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم. هنگامی که چشم حضرت به من افتاد، فرمود:
ای مهزم! زید چه کرد؟ گفتم: به دار آویخته شد؛ فرمود: کجا؟ گفتم: در کناسه‌ی بنی‌اسد، فرمود: در کناسه‌ی بنی‌اسد او را بر سر دار دیدی؟ گفتم: بلی، پس حضرت گریه کرد به طوری که زنهای پشت پرده هم گریه افتادند.
آن گاه فرمود: به خدا! طلب دیگری هم از آنها نزد او مانده که هنوز نگرفته‌اند؛ من هم چنان فکر می‌کردم و می‌گفتم: بعد از کشتن و دار کشیدن دیگر چه طلبی از او دارند؟
پس با حضرت وداع کرده و برگشتم تا به کناسه رسیدم. عده‌ای را دیدم که جمع شده بودند. نزدیک رفته و دیدم که زید را از چوبه‌ی دار علیه‌السلام پایین آورده‌اند و می‌خواهند بسوزانند، گفتم: این آن مطلبی است که آن حضرت فرمود.

زکات است یا هدیه؟

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: در تن عضوی کم سپاس‌تر از چشم و زبان نیست.
و نیز از ابوبصیر نقل می‌کند که:
شعیب عقرقوفی با کیسه‌ی دیناری بر حضرت صادق علیه‌السلام وارد شد و کیسه را جلوی حضرت گذاشت. حضرت فرمود: زکات است یا هدیه؟ اول سکوت کرد و بعد گفت: زکات و هدیه با هم است. حضرت فرمود: ما حاجتی به زکات نداریم و یک مشت برداشت و به شعیب داد. هنگامی که بیرون رفتیم به شعیب گفتم: چقدر آنها زکات بود؟ گفت: همان مقدار که به من داد؛ به خدا! به قدر یک شصتم دینار هم کم و زیاد نبود.

زشتی مزاحمت

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب شریف خود آورده است:
عبدالرّحمن بن حجّاج - که یکی از راویان حدیث از امام صادق علیه السلام است - حکایت نمود، که آن حضرت فرمود:
در ایّام حجّ، اطراف کعبه الهی طواف می کردم و سفیان ثوری نیز در نزدیکی من طواف انجام می داد، از من پرسید: آیا پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله، هنگامی که در طواف کعبه، مقابل حجر الاسود می رسید، آن را إستلام می نمود؟

من در پاسخ به او، اظهار داشتم: بلی، رسول خدا صلی الله علیه و آله حَجَرالاسود را در طواف واجب؛ و نیز در طواف مستحبّ إستلام و مسح می نمود.

پس از آن، سفیان ثوری مقداری از من کناره گرفت، و من چون در طواف نزدیک حجرالاسود رسیدم، آهسته به راه خود ادامه دادم و آن را إستلام نکردم.

سفیان دو مرتبه به من نزدیک شد و گفت: مگر نگفتی رسول اللّه در طواف خود حجرالاسود را می بوسید و إستلام می کرد؟

جواب دادم: بلی.

پرسید: پس چرا از کنار آن عبور کردی و آن را إستلام ننمودی؟!

در جواب گفتم: مردم حقّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله را رعایت می کردند؛ و چون پیامبر خدا به حجرالاسود می رسید مردم برایش راه می گشودند و آن حضرت به راحتی آن را إستلام می نمود.

ولی چون مردم حق مرا نمی شناسند و رعایت نمی کنند، دوست ندارم برای آن که إستلام حَجَر کنم و آن را ببوسم، بر جمعیّت فشار آورم و افراد را اذیّت کنم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشّیعهٔ: ج ۱۳، ص ۳۲۵، ح ۳ و ۸ این داستان درس بزرگی به انسان می آموزد که باید روی آن فکر شود و مورد عمل قرار گیرد.

زندگانی علمی و روحانی امام جعفر صادق

جای هیچ تردید نیست که زندگانی بدون دانش و بینش خور و خواب و خشم و شهوت حیوانی است و در این زندگی - سعادت و روحانیت نیست خلود در قشر مادی و جمود در لوث کدورات طبیعی و خمود در حضیض دنائت و پستی حاصل زندگی حیوانی است.

علم و دانش علت مبقیه زندگی و بقاء نفسانی و روحانیت آدمی می‌باشد با علم سعادت فردی و اجتماعی تأمین می‌گردد. با علم رشد عقل و رقاء اجتماعی حاصل می‌شود - عالم دستی به تمام عوالم نشئه طبیعت و محیط ماوراء دارد و حیوان خبر ندارد از این مقام آدمیت - دیده دوربین عالم و دانشمند است که از اعماق زمین و اوج آسمان دیدن می‌کند.

آنچه بیند عالم اندر خشت خام

می نه بیند جاهل اندر آینه

هیچ چیزی در عالم زندگی برای فرد و جمع بیش از علم مورد احتیاج نیست با دانش می‌توان به تمام اسرار وجود راه یافت و با علم می‌توان به کلیه موجودات و عناصر وجود و موالید عالم طبع دست احاطه و تسلط انداخت.

بقاء و جاودانی برای انسان فقط به وسیله علم و دانش میسر می‌شود و فاقد علم از همه مزایای زندگی محروم است در قرآن و حدیث بیش از هر چیز توجه به علم و آموختن شده و مدت را از گهواره تا گور دانسته و ادب و آداب آموزش و پرورش را بهتر از ملت و قومی بیان کرده است.

این علم و دانش مخصوص علم دین است و از دین منفک نیست - علم و دین غیرقابل تفکیک است و چون ما در این موضوع کتابی نوشته‌ایم اینجا هم میدان تنگ است از شرح آن می‌گذریم.

علم دین را هم باید از مکتب ربوبی بوسیله نبی و وصی فراگرفت و چنانچه گفتیم در دین استوارترین ادیان آسمانی از لحاظ علمی و فضیلت و قانون‌گذاریست پس از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرصتی برای نشر علم نشد تا زمان حضرت امام محمد باقر که زمینه حاضر فرمود تا افکار عمومی را به علم و دانش جلب کرد و حضرت صادق علیه‌السلام از مقتضیات زمان و مکان استفاده کرده مکتب جعفری را گشود و آن حقایق علمی را به مردم آموخت و آن درجات و مقام روحانی و رقایق لطیفه معنوی را که مولود و محصول علم و دانش است به مسلمین ارائه داد.

علم ائمه علیهم صلوات الله اجمعین علم الهامی که در مکتب ربوبی و دانشگاه نبوی آموخته بودند و هر وقت محتاج می‌شدند به ارتباط مستقیم و کاملی که با منبع فیوضات غیبی داشتند الهام می‌گرفتند و به همه چیز واقف و محیط بودند. علوم انبیاء و اولیاء مانند دو دستگاه بی‌سیمی که میزان شده و با هم وضع و محاذات یافته از منبع علم لا یتناهی الهی سرچشمه و الهام گرفته و به تمام علوم تکوینی و تشریعی دست می‌انداختند و تا عمیق‌ترین مراحل آنها می‌پیمودند.

مدرسه علمیه و دانشگاه جعفریه که در نیمه قرن تأسیس شده سیزده قرن است ادامه دارد و حوزه علمیه آن منشعب به هزاران کشور و شهرهای اسلامی شده و دست به دست منتقل و توسعه داده می‌شود.

در مدرسه علمیه جعفری بیش از ۱۲ هزار دانشجو تربیت شد که از کلاس اول تا آخرین حد اجتهاد و استنباط به رهبری امام علیه‌السلام پیمودند و آنها جهان اسلامی را از علم و دانش سیراب کردند.

چهار هزار نفر آنها در یک عصر شروع به تدریس و آموختن کرده و یک قول گفتند حدثنا جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام

اهمیت مکتب جعفری در این بود که شاگردان خود را اول تربیت می‌کرد و آنگاه تعلیم می‌نمود و همه را چنین آموخت که علم را برای عمل بخوانند و دانش را برای خدمت به دین و حفظ شرافت نفس و ناموس اجتماع فراگیرند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود هر کس علم را به غیر از این هدف فراگیرد از علم دور می‌شود و سعدی این بیان را متین ترجمه کرده علم چندان که بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی سنائی گفته: علم کز آن تو را نه بستاید

جهل از آن علم بیشتر شاید دانش برای ایجاد بینش است و اگر انسان به حد بینش رسید دانش او اثری ندارد و این خود بحثی است و اگر انسان به حد مفصل که امام علیه‌السلام به مردم آموخته - فرمود راستی را قبل از گفتن باید ملکه کنید تا هر چه می‌شنوید و می‌گوئید راست و درست باشد تعلموا الصدق قبل الحدیث [۱].

فصل روش و تعلیم و تربیت امام صادق علیه‌السلام یک کتاب مشبعی می‌باشد که باید در خلال احادیث مرویه جستجو کرد چنانچه برخی را شیخ مفید در کتاب مجالس خود نقل می‌نماید [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ۱- در کتب رجال عموما این حدیث را نقل کرده‌اند و در کافی باب الصادق و اداء الامانه آورده است.

[۲] مجالس شیخ مفید - مجلسی ۱۷ - ۱۱.

زکریا بن ادم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی

ثقه و جلیل‌القدر بوده، و مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق (ع) دانسته [۱]، و در جای دیگر، او را از ثقات اصحاب حضرت رضا (ع) [۲]، و در محل دیگر، او را از اصحاب حضرت جواد (ع) می‌داند. [۳] طبق ظاهر گفته شیخ، زکریا بایستی محضر امام هفتم (ع) را درک نکرده باشد.

زکریا نزد حضرت ثامن الحج (ع) منزلتی رفیع داشت. [۴] .

شیخ کشی از زکریا بن ادم روایت کرده که گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم که می‌خواهم از شهر قم بیرون روم، چون سفیهان در آن جا بسیار می‌باشند. حضرت فرمود: این کار را مکن؛ زیرا به واسطه تو بلا از ایشان دفع می‌شود همچنان که به واسطه حضرت ابوالحسن کاظم (ع) از اهل بغداد. [۵] .

و نیز کشی از علی بن مسیب همدانی که از ثقات حضرت رضا (ع) است، نقل کرده که گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم که راه من دور است، و همه وقت نمی‌توانم خدمت شما برسم، از چه کسی احکام دین خود را اخذ کنم؟ حضرت فرمود: «من زکریا بن ادم القمی المأمون علی الدین و الدنیا» - معالم دین خود را از زکریا بن ادم فرا بگیر که او بر دین و دنیا مأمون است. [۶] .

یکی از خوشبختی‌های زکریا بن ادم آن بود که یک سال با حضرت ثامن الحجج در راه حج، از مدینه تا مکه، مصاحب و هم کجاوه بوده است. [۷] .

شیخ کشی، به سند معتبر، از زکریا بن ادم روایت کرده که گفت: در اول شب، بر حضرت رضا (ع) وارد شدم، حضرت از ابوجریر قمی که تازه وفات کرده بود سؤال کرد، و برایش طلب رحمت نمود، و پیوسته با من سخن می گفت، و من با آن حضرت صحبت می‌نمودم، تا صبح طلوع کرد و حضرت برخاست و نماز صبح را به جا آورد. [۸] نویسنده گوید: از ظاهر روایت استفاده می‌شود که آن شب را حضرت تا صبح بیدار بوده، و با زکریا سخن می گفته؛ و باید آن سخنان مطالب بسیار مهمی بوده باشد که حتی آن حضرت را از نوافل شب باز داشته، و بی‌شک آن مذاکره برگرد مباحث علمی و حدیث دور می‌زده، که اشتغال به علم و حدیث از هر عبادتی افضل و بالاتر است.

«وقال شیخنا الصدوق (ره) فیم املی علی المشایخ فی مجلس واحد من مذهب الامامیة: و من احیی هاتین اللیلتین بمذاکرة العلم فهو افضل» - شیخ صدوق (ره)، در آن مجلسی که دیکته نمود بر مشایخ از مذهب امامیه، فرمود: و هر کس که احیاء بدارد شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان را به مذاکره علم، پس آن افضل است. [۹] .

زکریا از موقعتی همسان سلمان نسبت به رسول خدا (ص) برخوردار گشته بود: «روی ابن ابی‌الحدیدی عن الاستیعاب صلی الله علیه و آله یتفرد به فی اللیل حتی کاد یغلبنا علی رسول الله (ص)» - ابن ابی‌الحدید، از کتاب استیعاب، از عایشه نقل کرده که گفت: شب هنگام، رسول خدا (ص) با سلمان، به دور از دیگران، مجلسی داشت که تا پاسی از شب ادامه می‌یافت تا جایی که بهره او از پیامبر بیشتر از ما می گشت. [۱۰] .

حضرت جواد الائمه (ع) پس از مرگ زکریا، از او به نیکی یاد کرد و درباره‌اش فرمود: «رحمه الله تعالی، یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا، رحمت پروردگار بر او در روز ولادت و در هنگام مرگ و در روز قیامت؛ به درستی که او عارف به حق زندگی کرد و صابر بر آن، و بر پا دارنده فرائض الهی بود، و بی‌هیچ کژی و کاستی از دنیا رفت، خداوند به او پاداش نیت و سعی‌اش را عطا فرماید». [۱۱] .

در مجالس المؤمنین، از شیخ نجاشی، نقل شده که از زکریا کتابی در حدیث و کتابی در بیان مسائلی که آن‌ها را از امام رضا (ع) استماع نموده بود، بر جا ماند. [۱۲] شیخ طوسی نیز کتاب او را ذکر کرده است. [۱۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۲۰۰.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۷۷.

[۳] رجال طوسی، ص ۴۰۱.

[۴] رجال ابن‌داود، جزء اول (ممدوحین اصحاب)، باب الزاء.

[۵] رجال کشی، ص ۴۹۶ – اختصاص، شیخ مفید، ص ۸۷ – بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

[۶] رجال کشی، ص ۴۹۶ – اختصاص، مفید، ص ۸۷.

[۷] جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۰ – تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۴۷ ردیف ۴۲۳۶.

[۸] رجال کشی، ص ۵۱۳ – ۵۱۲ – اختصاص، شیخ مفید، ص ۸۶.

[۹] امالی صدوق، مجلس ۹۳، ص ۵۱۷.

[۱۰] استیعاب، ج ۲، ص ۵۶ – تحفة الاحباب ص ۱۳۰.

[۱۱] کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱ – اختصاص، شیخ مفید، ص ۸۸.

[۱۲] مجالس المؤمنین، ج ۱، مجلس پنجم، ص ۴۱۷.

[۱۳] فهرست طوسی، ص ۱۴۴.

زیاد بن عیسی کوفی، (ابوعبیده حذاء)

شیخ طوسی (ره) او را از اصحاب حضرت باقر [۱] و حضرت صادق علیهماالسلام شمرده [۲] ؛ و نجاشی او را توثیق کامل کرده و از راویان امام باقر و امام صادق علیهماالسلام دانسته است. [۳] .

ابوعبیده خواهری به نام «حماده» دارد که او نیز از امام صادق (ع) روایت کرده است. [۴] .

حسن بن علی بن فضال [۵] گوید: ابوعبیده حذاء از اصحاب حضرت باقر (ع) می‌باشد، و نامش «زیاد» است، و در زمان امام صادق (ع) وفات یافت. او کتابی دارد که علی بن رئاب از او نقل کرده است. [۶] .

عقیقی علوی گوید: ابوعبیده حذاء، در پیشگاه آل پیامبر (ص)، منزلت و مقامی نیکو داشته، و با حضرت باقر علیه‌السلام در راه مکه هم کجاوه بوده است. [۷] .

مرحوم کلینی (ره)، در کافی، از ابوعبیده، نقل کرده که گفت: من با حضرت باقر (ع)، از مدینه تا مکه، هم کجاوه بودم، در بین راه حضرت برای انجام کاری پیاده شد، چون مراجعت نمود به من فرمود: ابا عبیده، دستت را بده. من دستم را دراز کردم. حضرت آن را به سختی فشرد، آن گاه فرمود: ای اباعبیده! هر مسلمانی که در حین ملاقات برادر مسلمانش، دست او را بفشرد و انگشتان خود را با انگشتان او درهم کند، گناهان آنان مانند برگ درختان، در فصل خزان، بریزد. [۸] .

شیخ کشی (ره)، از ارقط، نقل کرده که موقعی که جنازه ابوعبیده دفن شد، حضرت صادق (ع) بر سر قبر او حضور یافت، و دست به دعا برداشت و گفت: «اللهم برد علی ابی‌عبیده الله نور له قبره اللهم الحقه بنبیه». [۹] .

ابن‌ادریس [۱۰] ، در سرائر، نقل کرده که بعد از وفات ابوعبیده حذاء، زنش به محضر امام صادق (ع) آمد و گفت: من بر شوهرم می گریم، زیرا که در حال غربت مرد. حضرت فرمود: ابوعبیده غریب نیست، او از ما اهل بیت پیغمبر است. [۱۱].

در کافی، به سند محمد بن عمرو الزیات، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: هر کس در مدینه بمیرد، خداوند او را در قیامت با آمنین محشور خواهد کرد. سپس فرمود: یحیی بن حبیب، ابوعبیده حذاء و عبدالرحمن بن حجاج، از آن جمله‌اند. [۱۲] .

برقی، به سند صحیح، از جمیل، نقل کرده که امام صادق (ع) فرمود: هر کس بین مکه و مدینه بمیرد، خداوند او را در قیامت از آمنین قرار خواهد داد. آنگاه فرمود: ابوعبیده و عبدالرحمن بن حجاج از این دسته‌اند. [۱۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۲۲.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۸.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۲۲.

[۴] رجال الطوسی، ص ۳۴۲ - رجال نجاشی، ص ۱۲۲.

[۵] ابن‌فضال، حسن بن علی بن فضال، از اصحاب و راویان امام رضا (ع) است. او به کثرت عبادت، و دیانت، مشهور، و مصلای او در جامع کوفه در کنار ستون هفتم که افضل مقامات آن مسجد است بوده. از فضل بن شاذان منقول است که در مسجد الربیع از جماعتی شنیده که در حق حسن بن علی بن فضال می‌گفتند: ابن‌فضال اعبد مردم است که ما دیده یا شنیده‌ایم.

گاهی ابن‌فضال بن علی بن حسن بن علی بن فضال اطلاق می‌شود، که فرزند حسن بن علی است. نجاشی، در رجالش، گوید: ابن‌فضال مردی فقیه و وجیه و ثقه در بین اصحاب کوفه است. او عارف به حدیث بوده و از ضعفاء کمتر نقل کرده است.

(الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۷۲).

[۶] رجال نجاشی، ص ۱۲۲.

[۷] رجال نجاشی، ص ۱۲۲.

[۸] اصول کافی، ج ۲، باب مصافحه، ص ۱۴۴.

[۹] خداوندا بر ابوعبیده آرامش بخش، قبرش را نورانی، و او را به پیامبر ملحق بگردان - رجال کشی، ص ۳۱۴.

[۱۰] محمد بن احمد بن ادریس الحلی، فخرالدین ابوعبدالله العجلی، شیخ فقهای حله، صاحب کتاب سرائر که شامل تحریر فتاوی است و صاحب کتاب مختصرتبیان شیخ طوسی (ره)، و چند کتاب دیگر. علمای متأخرین به فضل و علم و فهم او اذعان دارند.

قاضی نورالله شهید، در مجالس المؤمنین فرموده: شیخ عالم مدقق، فخرالدین ابوعبدالله، محمد بن ادریس حلی، در اشتعال فهم و بلند پروازی از فخرالدین رازی بیش، و در علم فقه و نکته‌پردازی از محمد بن ادریس شافعی در پیش است. او را بر تصانیف شیخ اجل ابوجعفر طوسی، ابحاث بسیار است و در اکثر مسائل فقهی او را خلافی، یا اعتراضی، و یا استدراکی هست.

در سنین عمر او اختلاف است: عده ای آن را کمتر از ۲۵ سال و عده‌ای ۳۵ سال و عده‌ای ۵۵ سال می‌دانند. کفعمی در رساله مشهوره در وفیات علماء، سال بلوغ او را ۵۵۸ و سال وفاتش را ۵۹۸ هجری ذکر کرده است، که تقریبا مطابق گفته صاحب «نخبهٔ المقال» است که تولد او در سال ۵۴۳ و وفات او را در سال ۵۹۸ هجری می‌داند.

صاحب لؤلؤهٔ گوید: «مادر ابن‌ادریس، دختر شیخ طوسی است، و شیخ به مادر ابن‌ادریس اجازه روایت داده بود». گفته صاحب لؤلؤه نمی‌تواند درست باشد؛ چون وفات شیخ در سال ۴۶۰ هجری بوده، پس ابن‌ادریس ۸۳ سال بعد از شیخ به دنیا آمده است و از طرفی می‌گوید که شیخ به مادر ابن‌ادریس اجازه روایت داده که در این صورت مادر ابن‌اردیس در زمان شیخ بایستی به سنین فهم و کمال رسیده باشد. و بر این اساس، شدنی نیست که مادر ابن‌ادریس در سن نزدی به ۱۰۰ سالگی او را به دنیا آورده باشد (فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۳۸۵).

[۱۱] السرائر، مستطرفات از کتاب ابان بن تغلب، ص ۴۷۵ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۵.

[۱۲] فروع کافی، ج ۵، کتاب الحج، ص ۵۵۸ - وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

[۱۳] محاسن برقی، ج ۱، ص ۷۰.

زیاد بن منذر ابوجارود همدانی

از اصحاب و راویان حضرت باقر (ع) [۱] و حضرت صادق علیهماالسلام بوده است. [۲] .

او پس از آن که زید شهید خروج کرد، از استقامت خارج شد [۳] و از رؤسای «زیدیه» گردید. گروه «جارودیه» و «سرحوبیه» که یکی از شاخه‌های «زیدیه» می‌باشد. منسوب به اوست. [۴] او کور مادرزاد بود و چیزی را ندیده بود [۵] ، پس او را سرحوب [۶] لقب دادند. [۷] .

در مذمت ابوجارود روایاتی وارد شده است: از جمله ابن‌ندیم روایت کرده که امام صادق (ع) زیاد را لعنت کرد، و فرمود: او چشم ظاهر و چشم دلش کور است. و سپس از محمد بن سنان نقل کرده که ابوجارود قبل از مرگ، هم شرب خمر کرد و هم با کفار در آمیخت و دوستی نمود. [۸] .

از ابی‌اسامه روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ابوجارود، چه شد؟ به خدا سوگند، او نمی‌میرد، مگر سر گردان و گمراه. [۹] .

ابوبصیر گوید: در خدمت امام صادق (ع) بودیم که کنیزی از کنار ما بگذشت و همراهش قمقه‌ای بود که آن را وارونه کرده بود. امام فرمود: خداوند قلب ابوجارود را وارونه کرده همان گونه که این کنیز این قمقمه را وارونه کرده، چه می‌توان کرد؟ [۱۰] .

از سماعه، از ابوبصیر روایت شده که گفت: روزی امام صادق (ع)، کثیرالنوی و سالم بن ابی‌حفصه، و ابوجارود را یاد کرد، و فرمود: این افراد، دروغگویان و تکذیب کنندگان و کفارند، لعنت خدا بر آنان باد. [۱۱] .

از ابی‌سلیمان روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) در خیمه‌اش، در منی، با صدای بلند به ابوجارود فرمود: به خدا سوگند، پدرم، هنگامی که از دنیا رفت، پیشوای تمام مردم روی زمین بود. جاهل به او، گمراه است. در سال بعد نیز حضرت همین مطلب را به او تذکر داد. سپس ابوجارود را در کوفه دیدم، گفتم: آیا نشنیدی آن چه امام صادق (ع) دو نوبت به تو فرمود؟ گفت: منظورش از پدر، علی بن ابیطالب (ع) بود. [۱۲] .

از مجموع آن چه ذکر شد چنین برمی‌آید که ابوجارود مردی منحرف از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بوده، و به گفته‌های او اعتمادی نیست، و علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند [۱۳] الله العالم.

مرحوم محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک، در ترجمه ابوجارود، می‌گوید: سخن درباره او طولانی است؛ او در اول امر امامی و شیعه بود، و در پایان زیدی مذهب گردید. [۱۴] .

مرحوم راوندی، در کتاب دعوات، می‌گوید: ابوجارود گوید: به حضرت باقر (ع) عرض کردم: یا ابن‌رسول الله، من مردی نابینایم، و (به علت راه دور بین من و شما) نمی‌توانم هر لحظه به زیارت شما بیایم، می‌خواهم دینی را که شما و خاندانتان، خدا را به آن عبادت می‌کنید، به من بیاموزید، تا به آن متدین و متمسک باشم (و به بازماندگانم نیز بیاموزم). حضرت از سخنم تعجب نمود، و فرمود: آن دین: شهادت به وحدانیت خدا؛ و گواهی به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله، و اقرار به آن چه او از جانب خدا آورده (به پاداشتن نماز، پرداخت زکات، و حج خانه خدا، و روزه ماه رمضان)؛ و ولایت ولی ما، و بیزاری از دشمن ما؛ و تسلیم در برابر فرمان ما؛ و انتظار قائم ما؛ و کوشش (در امر واجب و حلال)، و پرهیزکاری (از محرمات) است. [۱۵] .

مرحوم کلینی، در کافی،روایت کرده که ابوجارود گفت: حضرت باقر (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده: من نخستین کسی هستم که روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد شوم، با کتابش و اهل بیتم؛ آن گاه امتم (وارد شوند)، پس، از ایشان بپرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من، چه کردند؟ [۱۶] .

بعضی گفته‌اند: ابوجارود دارای کتابی در تفسیر قرآن است که از حضرت باقر (ع) روایت کرده است. [۱۷] .

بخاری، وفات ابوجارود را در دهه ۱۶۰ - ۱۵۰ ذکر کرده است. [۱۸] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۲۲.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۹۷.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۲۱.

[۴] گروه جارودیه، اصحاب ابوجارود (زیاد بن منذر همدانی) بودند. آنان چنین گمان می‌بردند که پیامبر (ص) در مورد امامت، نام علی (ع) را به طور نص و صریح نبرده، بلکه او را با نشانه‌ها و علائم توصیف کرده است. اما امام بعد از رسول (ص)، علی (ع) است، لیکن مردم نفهمیدند و در شناسایی مصداق آن اوصاف کوتاهی ورزیدند، سپس به اختیار خود ابوبکر را به خلافت برگزیدند؛ و بدین جهت کافر گشتند، چون خلافت امر رسول (ص) کردند. ابوجارود بر اساس این تفکر از زید بن علی جدا شد، زیرا او چنین اعتقادی نداشت.

گروهی از جارودیه، امامت را از آن علی (ع)، سپس حسن (ع)، سپس حسین (ع)، سپس علی بن الحسین (ع)، سپس زید بن علی، و سپس محمد بن عبدالله می‌دانستند، و به امامت محمد بن عبدالله قال بودند. از جمله شیعیان محمد بن عبدالله، ابوحنفیه می‌باشد. (ملل النحل، ج ۱، ص ۲۵۵).

[۵] رجال نجاشی، ص ۱۲۱.

[۶] اسم شیطان کوری در دریا.

[۷] رجال کشی، ص ۱۹۹.

[۸] فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۵۳.

[۹] رجال کشی، ص ۲۰۰.

[۱۰] رجال کشی، ص ۱۹۹.

[۱۱] رجال کشی، ص ۲۰۰.

[۱۲] رجال کشی، ص ۲۰۰.

[۱۳] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۰۶.

[۱۴] خاتمه مستدرک الوسائل – فائده پنجم – ص ۷۰۳.

[۱۵] دعوات راوندی، ص ۱۳۵.

[۱۶] اصول کافی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، ص ۴۳۸.

[۱۷] فهرست طوسی، ص ۱۴۶.

[۱۸] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۸۶.

زید بن یونس، ابواسامه، (شحام)

چون زید، دنبه فروش بوده معروف به شحام شده است.

از ثقات اصحاب شمرده شده است. [۱] او از اصحاب حضرت باقر (ع) [۲] و حضرت صادق (ع) و موسی بن جعفر علیهم‌السلام می‌باشد. [۳] .

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) شمرده [۴] و در فهرست فرموده: زید شحام، مکنی به ابواسامه، ثقه است، و کتابی دارد. [۵] .

ابن‌شهر آشوب، در مناقب، او را از خواص اصحاب امام صادق (ع) دانسته است. [۶] .

شیخ مفید، زید از فقهای اصحاب امام باقر و صادق علیهماالسلام، و از اعلام رؤسا و بزرگانی که حلال و حرام از آنان گرفته شده، می‌داند. [۷] .

اکثر بزرگان او را توثیق و تجلیل نموده‌اند [۸] ، و روایاتی نیز در مدحش رسیده که ما به چند روایت اکتفاء می کنیم:

در رجال کشی، و کتاب خرائج، از زید شحام روایت شده که گفت: وقتی امام صادق (ع) به من فرمود: چقدر از عمرت گذشته؟ عرض کردم: این مقدار. حضرت فرمود: عبادت پروردگار خود را تجدید کن و توبه خویش را تازه گردان. من بگریستم. حضرت فرمود: برای چه گریه می کنی؟ عرض کردم: شما خبر مرگ مرا به من دادی. حضرت فرمود: بشارت باد تو را، چه تو از شیعیان مایی، و در بهشت با مایی؛ و صراط و میزان و حساب شیعیان ما به ما راجع است؛ و خدای تعالی رحیم‌تر است بر شما از نفوس شما. ای زید! گویا می‌بینم تو را در درجه خودت، در بهشت، و رفیقت در آن جا حارث بن مغیره نضری است. [۹] .

و نیز کشی، از زید شحام روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم که آیا اسم من در بین آن اسامی (در کتاب اصحاب یمین) هست؟ امام فرمود: آری. [۱۰] .

ظاهرا این حدیث تتمه روایت دیگری است که مرحوم کشی به شرح زیر نقل کرده:

محمد بن مسعود، از علی بن محمد نقل کرده که او، از محمد بن احمد و او، از محمد بن موسی همدانی، از منصور بن عباس، از مروک بن عبید، از زید شحام روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: نیافتم احدی را که گفته مرا قبول کند و فرمانم را بپذیرد و به دنبال اصحاب پدرم برود الا دو نفر که خدا هر دو را رحمت کند: عبدالله بن ابی‌یعفور، و حمران بن اعین؛ آن دو مؤمن خالص، و از شیعیان ما می‌باشند، و نام‌های آنان در کتاب اصحاب یمین است که خداوند به محمد (ص) مرحمت فرموده است. [۱۱] .

نویسنده گوید: در ذیل حالات سدیر صیرفی خواهد آمد که سدت زید، در حال طواف، در دست امام صادق (ع) بوده، در حالی که اشک از چشم‌های حضرت جاری بود. [۱۲] .

شیخ کشی (ره)، از زید شحام روایت کرده که گفت: محضر امام صادق (ع) بودم که ناگاه حسن بن خنیس [۱۳] عبور کرد؛ حضرت فرمود: او را دوست داری؟ او از اصحاب پدرم می‌باشد. و در روایت دیگر امام می‌فرماید: سزاوار است برای مرد که یاران پدرش را حفظ کند؛ و نیکی به آنان، نیکی به پدر است. [۱۴] .

در کافی، از زید شحام نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: به هر کس که دیدی از من پیروی می کند و به گفتار من عمل می‌نماید، سلام مرا برسان! و من شما را به پرهیزکاری نسبت به خدای عزوجل و پارسایی در دین خود و کوشش برای خدا و راستگویی و ادای امانت و طول دادن سجده و نیکی به همسایه، سفارش می کنم؛ زیرا محمد (ص) همین دستورات را آورده است. هر کس به شما امانت سپرد، نیک‌رفتار باشد یا بدکردار، امانتش را به او پس بدهید؛ زیرا رسول خدا (ص) دستور می‌داد که سوزن و نخ را نیز به صاحبش برگردانید. با فامیل خود پیوند داشته باشید، و به جنازه مرده‌هایشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را بپردازید؛ زیرا هر کس از شما که در دینش پارسا باشد، و راستگو باشد، و امانت را به صاحبش برگرداند، و اخلاقش با مردم خوب باشد، گویند: «این جعفری است»، و این مرا شاد کند و از جانب او شادی مرا فراگیرد، بلا و ننگش به من رسد و گویند: «این ادب جعفر است». به خدا سوگند، پدرم برای من حدیث کرد که مردی از شیعیان علی (ع) در قبیله‌ای بود، و زینت آن قبیله به شمار می‌رفت؛ از همه آن‌ها در پرداخت امانت بهتر بود، و حقوقشان را بهتر مراعات می کرد، و در گفتار راستگوترین بود؛ تمامی وصایا و سپرده‌های اهل قبیله به او سپرده می‌شد، و هر گاه درباره او سؤال می‌شد، می گفتند: کیست مثل فلان کس؟ او، در پرداخت امانت و راستگویی، از همه ما بهتر است. [۱۵] .

پی نوشت ها:

[۱] معجم الثقات، ص ۵۷.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۲۲.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۲۵ – خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۶.

[۴] رجال الطوسی، ص ۱۲۲ و ص ۱۹۵.

[۵] فهرست طوسی، ص ۱۴۹.

[۶] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، فصل تاریخ و احوال امام صادق (ع)، ص ۳۵۰.

[۷] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۵، ردیف ۴۴۲۶.

[۸] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۳۶.

[۹] خرائج و جرائح، ج ۲، باب ۱۵، ص ۷۱۴ – رجال کشی ص ۲۸۶ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۴۳ و ص ۳۴۳ – این روایت در بصائر الدرجات، جزء ۶، باب ۱، ص ۷۳، بدون قسمت آخر آمده است.

[۱۰] رجال کشی، ص ۲۸۶.

[۱۱] رجال کشی، ص ۱۵۱.

[۱۲] رجال کشی، ص ۱۸۳.

[۱۳] در نسخه‌ای، حسن بن حبیش، و در نسخه دیگر، حسن بن جیش، آمده است.

[۱۴] رجال کشی، ص ۳۴۴.

[۱۵] اصول کافی، ج ۲، کتاب معاشرت، ص ۴۶۴.

زاهد و ترس از گناه

پیرمردی روزی با خود اندیشید که من شصت سال است زندگی می کنم. این شصت سال حدود بیست هزار روز می‌شود. اگر در هر روز فقط یک گناه مرتکب شده باشم می‌شود بیست هزار گناه. بابت کدام یک از خدا عذر بخواهم و کدام یک را می‌توانم جواب دهم. در این افکار غوطه‌ور بود که ناگهان از شدت ناراحتی سکته کرد و جان به جان‌آفرین تسلیم نمود. در دنیا خیلی‌ها سکته می کنند: فلانی در فلان شهر به دنبال پایین و بالا رفتن قیمت‌ها سکته می کند و می‌میرد، دیگری به سبب اختلاف خانوادگی یا تقسیم ارث سکته می کند. همام نیز پس از شنیدن صفات متقین از زبان امیرمؤمنان علیه‌السلام تاب نیاورد و جان مشتاقش از کالبد تن خاکی بیرون رفت. «فصعق همام صعقهٔ کانت نفسه فیها [۱]؛ همام فریادی کشید و جان داد».

یکی از دوستان خبر مرگ شخصی را برایم آورد. از او پرسیدم: چه مرضی علت مرگ او شد؟ گفت: هیچ، فقط این آقا در زمان حیات پدرش مقداری پول خرج خانه مسکونی او کرده بود. پس از فوت پدر، به وارث دیگر گفت: علاوه بر سهم الارث باید آن پول هم در سهم من لحاظ شود و سهم بیشتری از دیگران نصیبم شود. این را که گفت بین آنها مشاجره شد و چند لحظه بعد در حالی که روی صندلی نشسته بود ناله‌ای کرد و مرد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳ (خطبه همام).

زکات علم

زکـات این است که انسان مقـداری از اموال مخصوصـی که پروردگار به او مرحمت فرموده است در موردی که می‌بایست، صـرف کنـد و ببخشـد و از این نظر آن را زکات گوینـد که دادن آن مقـدار،موجب نمو، زیادتی و برکت آنچه باقیمانـده است می‌شود. هر نعمتی را که خداونـد به بشـر عطا فرموده، نوعی زکات مخصوص در آن مقرر شده است، تا آن نعمت پایدار بماند. علم هم یکی از موهبتهای پروردگار است که زکات آن را امام صادق (ع) چنین بیان می‌فرماید:

ان لکل شیء زکاة، و زکاة العلم ان یعلمه اهله. [۱] .

برای هر چیزی زکاتی است، و زکات علم آن است که آن را به اشخاص شایسته بیاموزند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۶۴.

زیدیه

یکی از فرقه‌هایی که به تشیع نسبت داده می‌شود زیدیه هسـتند. این گروه منسوب به زید بن علی بن الحسـین علیه‌السلام می‌باشند، چرا که پیروان آن معتقـد به امامت او هسـتند. البته خود زیـد مـدعی امامت برای خود نبود، ولی مردم برای او ادعای امامت نمودند. حرکت و قیام او نیز جز برای نصـرت و یاری حق و جنگ با باطل نبود و مقام زیـد بالاتر از این بود که چیزی را که حق او نبود ادعا کند. او اگر پیروزی به دست می‌آورد خوب می‌دانست که باید آن را تحویل چه کسی بدهد. و اگر در بعضی از احادیث وارد شده که او امـامت را منسوب به خود نموده، معنـای آن معلوم و روشن است؛ چرا که امـام صادق علیه السـلام از سیطره‌ی بنی امیه هراس داشت و صـحیح نبود که خروج زید به آن حضـرت نسبت داده شود و به امر او باشد، زیرا در آن صورت امام صادق علیه‌السـلام و شیعیان آن حضرت گرفتار می‌شدند. به همین علت زید قیام و امامت را به خود نسبت می‌داد.

اگر زیـد، مطـابق این احادیث، واقعا خود را امام و صاحب حق می‌دانست رسول خـدا و امیرالمؤمنین (صـلوات علیهما و علی آلهما) قبل از به دنیا آمدن او بر او گریه نمی‌کردند و آن گونه که برای او محزون و مصیبت زده و پریشان نمی‌شدند چنان که پدران او نیز هنگامی که یادی از او می‌نمودند و کشته شدن او را متذکر می‌شدند گریان و پریشان می‌گردیدند.

در منزلت و بزرگواری و دوری او از این اتهام همین بس که امام صادق علیه‌السـلام بر او گریه نمود و اموال او را بین بازماندگان از مقتولین همراه او تقسـیم نمود و از کسانی که او را یاری نکردنـد ملامت کرد و کشـته شدگان با او را مؤمن و محاربین با او را کافر دانست.

به راستی چگونه می‌توان گفت او امـامت و رهبری را برای خود طلب می‌نموده، در حالی که امام صادق علیه‌السـلام برای او طلب و رحمت می‌نمود و می‌فرمود: «او مردی مؤمن و عـارف و عالم و راسـتگو بود و اگر پیروز می‌گردیـد اهل وفا بود و اگر قـدرت پیـدا می‌کرد می‌دانست که باید آن را به دست چه کسی بدهد.» [۱] .

امام صادق علیه‌السلام در سخن دیگری فرمود: «نگویید زید [برای خود] قیام نمود، همانا زید عالم و راستگو است و هرگز شما را به سوی خود دعوت نمی‌کنـد، بلکه او شـما را برای حکومت و امامت [امام] از آل محمـد صـلی الله علیه و آله دعوت می‌نماید.» [۲] و «اگر او پیروزی به دست می‌آورد به آنچه به شـما گفته بود وفا می‌نمود جز این که دو در مقابل سـلطانی قیام نمود تا او را بشـکند.» [۳] .

از این رو، حضرت رضا علیه‌السلام به مأمون می‌فرماید: «برادرم زید را با زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام مقایسه مکن؛ چرا که زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام از علمای آل محمد علیهم‌السلام است و او برای خدا غضب نمود و با دشمنان او جنگ کرد تا در راه خدا شهید گردید.»

تا این که فرمود: «زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز چیزی که حق او نبود به ناحق برای خود ادعا نکرد؛ چرا که او باتقواتر از این بود و می گفت: من شما را برای رضای از آل محمد علیهم‌السلام دعوت می کنم.» [۴] .

این صراحت سخن حضرت رضا علیه‌السلام در مقابل مأمون به این علت بود که آن زمان، زمان حکومت بنی عباس بود و فرزند او یحیی بن زید درباره‌ی پدر خود می گفت: خدا پدرم را رحمت کند، او یکی از عبادت کنندگان بود که روزها روزه می گرفت و شب‌ها به عبادت قیام می‌نمود و با تمام کوشش در راه خدا جهاد نمود [تا کشته شد].

عمیر بن متوکل بلخی می گوید به یحیی گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام باید به همین وضعیت باشد. پس یحیی گفت: پدرم امام نبود. لکن از افراد بزرگوار و زاهد و با شخصیت و از مجاهدین فی سبیل الله بود. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدر تو برای خود ادعای امامت نمود و قیام کرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی در مذمت از ادعای دروغین نقل شده است. یحیی گفت: آرام باش! آرام باش! پدرم غافل تر از این بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست. پدرم فقط می گوید: من شما را به رضای آل محمد علیهم‌السلام دعوت می‌نمایم و مقصود او عموی من جعفر علیه السلام بود. سپس می گوید: به یحیی گفتم: آیا جعفر امروز صاحب فقه است؟ او گفت: آری، او از همه‌ی بنی‌هاشم داناتر و فقیه تر است. [۵] .

این حدیث همان گونه که کاشف از مقام والای زید و منزلت و فضیلت او و بطلان آنچه به او نسبت داده‌اند می‌باشد برای فرزند او یحیی نیز مقام بلند و دانش و تقوا و فقاهت را اثبات می‌نماید.

احادیث درباره‌ی پاکی زید و دوری او از ادعای امامت امت فراوان است. بنابراین زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام پاک تر و باتقواتر از این است که خود را با ادعای باطل ضایع و آلوده نماید. آری. مسأله‌ی امامت و رهبری را مردم پس از او برای او ادعا نمودند و به این علت معروف به زیدیه شدند.

خلاصه‌ی سخن این که زیدیه فرقه‌های زیادی دارند و اعتقاد مشترک آنان این است که امامت باید در اولاد فاطمه علیهماالسلام باشد و امامت و رهبری غیر از فرزندان فاطمه علیهاالسلام جایز نیست و باطل است. البته می گویند: از اولاد فاطمه علیهاالسلام هر کسی که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و قیام به سیف و شمشیر نماید واجب الاطاعهٔ می‌باشد؛ خواه از اولاد امام حسن علیه‌السلام باشد خواه از اولاد امام حسین علیه‌السلام، و به همین علت عده ای از آنان معتقد به امامت محمد و ابراهیم، دو فرزند عبدالله بن الحسن بن الحسن علیه‌السلام هستند. [۶] البته گمان می‌رود مسأله‌ی اشتراط امامت به بنی فاطمه علیهاالسلام که این گروه می گویند درباره ی کسانی باشد که بعد از زید بن علی بن الحسین مدعی امامت باشند؛ چرا که بعضی از فرقه‌های زیدیه امامت ابوبکر و عمر را چنان که خواهد آمد پذیرفته اند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۱۸۴، ذیل عنوان سید حمیری.

[۲] مقصود از رضا از آل محمد امام وقت است که امام صادق علیه‌السلام برای تقیه چنین فرموده است.

[۳] وافی، به نقل از کتاب کافی، کتاب الحجهٔ، باب أن زید بن علی مرضی، ج ۱ / ۱۴۱.

[۴] وافی، به نقل از کتاب کافی، کتاب الحجهٔ، باب أن زید بن علی مرضی، ج ۱ / ۱۴۱.

[۵] همان.

[۶] ملل و نحل، پاورقی فصل ۱، ص ۱۵۹.

زیدیه

از شیعه زیدیه عصر حضرت صادق آنها بودند که خروج به شمشیر می‌کردند و زید بن علی بن الحسین و یحیی بن زید به خروج کشته شدند و چنانچه سابقا هم اشاره شد ما معتقدیم که آنها داعیه امامت نداشتند و در عقیده آنها هیچ خللی نبود کسانی که بعد خواستند به نام آنها زمامدار شوند و حکومت نمایند این عقیده را ابراز داشتند و در این باره به جای خود مفصل بحث کرده‌ایم و امام صادق علیه‌السلام نسبت به شهادت آنها سخت متأثر و گریان بود و معتقدین به این اصل را سرزنش فرمود.

حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره حضرت زید فرمود رحمه الله اما انه کان مؤمنا و کان عارفا و کان عالما و کان صدوقا و اما انه له ظفر نوفی اما له لوملك لعرف کیف یضعها [۱] و می‌فرمود نگوئید زید خروج کرد او مردی عالم و صادق و مؤمن و باوفا بود اگر ظفر می‌یافت می‌دانست چه کند شاید خلافت را به محل خود استقرار می‌داد و اگر سلطنت می‌یافت آن هم می‌توانست حکومت شرعی نماید - مقام زید بسیار است که اینجا محل بحث آن نیست.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی در ترجمه سید حمیری ص ۱۸۴.

زمین بدون امام ممکن است رها شود؟

حسین بن ابی‌العلاء گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا ممکن است زمین بدون امام رها شود، (یعنی امامی در آن نباشد)؟

فرمود: نه.

گفتم: دو امام در یک زمان می‌شود؟

فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آنها خاموش و ساکت باشد؟

پی نوشت ها:

زیارت قبر برای مرده مفید است؟

داوود رقی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: زیارت قبر بستگان یا غیر بستگان برای شخص مرده مفید است یا خیر؟

حضرت فرمود: بله، درست مانند هدیه دادن به شخصی، همان طوری که او را خوشحال می‌نماید، مرده نیز خوشحال می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۶۴ ضمن ح ۸.

زنا بدتر است یا شرب خمر؟

اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: زنا بدتر است یا شرب خمر؟ و چرا حد در شرب خمر هشتاد تازیانه،

ولی در زنا صد تازیانه است؟

حضرت فرمود: ای اسحاق؛ حد همیشه یکی می‌باشد ولی این زیادی (در زنا) به خاطر این است که نطفه را ضایع کرده است، و آن را در موضع و مکانی که خدا دستور داده است قرار نداده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۲۳۰، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۳۷ ح ۱۰.

زاهد در دنیا کیست؟

امام جواد از پدرش از جدش - سلام الله علیهم - روایت می‌فرماید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد که زاهد در دنیا کیست؟

حضرت فرمود: کسی است که حلال را از ترس محاسبه‌اش، و حرام را از ترس عذابش ترک کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ص ۲۱۵، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۳۱۱ ح ۶.

زهد در دنیا چیست؟

حفص بن غیاث نخعی قاضی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: زهد در دنیا چیست، (و به چه چیز محقق می‌شود؟) حضرت فرمود: خداوند عزوجل آن را در کتابش (قرآن) بیان نموده آنجا که فرمود: (لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتکم) [۱] «این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید». [۲] . پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۳.

[۲] امالی الصدوق: ص ۶۱۶ ح ۳.

زندگی خود را بر چه چیز بنا فرمودید؟

به خط شهید - رحمه الله - آمده است که به امام صادق - علیه‌السلام - عرض شد: شما امرتان را به چه چیز بنا فرمودید؟

حضرت فرمود: بر چهار چیز:

۱- دانستم که عملم را غیر از خودم انجام نمی‌دهد، لذا خود کوشش کردم (و سستی و تنبلی نکردم).

۲- و دانستم که خداوند عزوجل بر (کار و حالت من) مطلع است، و لذا حیا کردم (و گناه نکردم).

۳- و دانستم که روزی مرا غیر از خودم نمی‌خورد، لذا مطمئن شدم (و هراسی به دل راه ندادم).

۴- و دانستم که عاقبت و پایان عمر من مرگ است، لذا آماده شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۷۵ ص ۲۲۸ ح ۱۰۰.

زمامدار ستمگر

من تعرض لسلطان جائر فأصابته منه بلیهٔ لم یوجر علیها و لم یرزق الصبر علیها. [۱] .
هر که از زمامدار ستمگر طالب فضل و احسانی شود، از او بلایی بیند که بر آن پاداشی نیابد و شکیبایی بر آن نصیبش نشود.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۵۹.

زمان روزه گرفتن کودکان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
ما کودکان خود را وقتی هفت ساله شدند، امر می‌کنیم که تا هر مقدار از روز را که می‌توانند، نصف روز یا کمتر و یا بیشتر، روزه بگیرند و هر گاه تشنگی و گرسنگی بر آنان غالب آمد افطار کنند تا بدین ترتیب به روزه گرفتن عادت کنند و توان آن را بیابند و شما نیز وقتی کودکانتان نه ساله شدند به آنها دستور دهید که تا هر مقدار از روز را که می‌توانند روزه بگیرند و هر گاه تشنگی بر آنان غلبه کرد روزه‌شان را باز کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۴ / ۱۲۴ / ۱، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۵۹.

زمان خواندن نماز کودکان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
ما کودکان خود را وقتی پنج ساله شدند به خواندن نماز امر می‌کنیم و شما کودکانتان را وقتی هفت ساله شدند به نماز خواندن وادار کنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۳ / ۴۰۹ / ۱، همان، همان، ۲۲۷۶۰.

زبان، دل و ظاهر منافق

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
منافق سه نشانه دارد: زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق: ۱۲۱ / ۱۱۳، همان، همان، ۲۰۵۸۰.

س

سخاوت امام صادق

هشام بن سالم می‌گویـد: «رویه‌ی امام صادق این بود که چون پاسـی از شب می‌گـذشت، کیسه‌ای را به دوش می‌گرفت و محتویات آن را میان فقرای مدینه تقسیم می‌کرد. آنان از حضرت خبری نداشتند، تا اینکه پس از مرگ امام صادق روشن شد که چه کسی به آنان توجه داشته است.» [۱] .

خثعمی می‌گویـد: «امام صادق کیسه‌ای دینار به من دادند که به شخصـی بدهم و تاکید نمودند که اسم ایشان را نبرم. چون کیسه را به آن شخص دادم تشکر کرد؛ ولی از امام صادق گله کرد که با وصفی که قدرت دارد، به ما رسیدگی نمی‌کند!» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳۸ نقل از کافی ج ۴ ص ۸.

[۲] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۷۳ - بحار قدیم ج ۱۱ ص ۸۹ نقل از امالی شیخ طوسی ره.

سعه صدر امام صادق

مفضـل یکی از بزرگـان شـیعه است و کتـاب او موسوم به توحیـد مفضـل، کتـابی است در اثبـات صـانع و صـفات او. دربـاره‌ی امام می‌گویـد: «در مسـجد نشسـته بودم و ابن ابی‌العوجـا بـا اطرافیـانش کلمـات کفرآمیز می‌گفتنـد. نتوانسـتم صبر کنم و به آنها پرخاش کردم. ابن ابی‌العوجا گفت: ای مرد! اگر تو از اصـحاب جعفر بن محمـد هستی، روش او چنین نیست. ما با او مذاکره می‌کنیم و او با کمال صبر و بردباری، با کمال عقل و فطانت به حرفها گوش می‌کنـد که گویا مجاب شـده است، و بعد حرفها را یکی پس دیگری رد و باطل می‌کند.» [۱] .

در خـاتمه، قضـیه‌ای از ابی‌بصـیر که خود معجزه است نقـل می‌کنیم: ابی‌بصـیر می‌گویـد: یک نفر گناهکار که ما از گناه او به تنگ آمده بودیم، همسایه‌ی ما بود و هر چه به او نصـیحت می‌کردیم، اثر نمی‌کرد. در سفری که می‌خواستم به مدینه بروم، پیش من آمد و گفت «ابابصـیر انـا رجـل مبتلی و انت المعافی.»؛ یعنی: من مردی مبتلا به گناهم و ترک آن برایم مشـکل است. تو به خودت نگاه نکن که از شـیطان رهانیده شده‌ای، حال مرا به امام صادق بگو، شاید آن حضـرت برایم فکری کند. من قضیه را خدمت امام صادق (ع) گفتم. حضـرت فرمودنـد: سـلام مرا به او برسـان و بگـو اگر گنـاه را ترک کنی، من بهشت را برایت ضـامن می‌شـوم. ابی‌بصـیر می‌گویـد: چون برگشـتم آن مرد به دیـدنم آمـد. من سـلام امام صادق و پیغام را به او گفتم و او به شـدت منقلب شـد. چنـد روزی نگذشـته بود که به دیـدنش رفتم و او را در حال مرگ دیدم. چشم باز کرد و گفت: امام صادق به ضـمانت خود وفا کرد. سال بعد در مدینه به منزل امام رفتم. هنوز وارد اتاق نشده بودم که فرمود: ابابصیر، ما به ضمانت خود عمل کردیم.» [۲] .

- نظیر این قضـیه را بـاز ابی‌بصـیر نقـل می‌کنـد و آن چنین است: «یکی از عمـال بنی‌امیه را خـدمت امـام صادق بردم که توبه کنـد. حضـرت گلـه کرد و فرمـود: «اگر مردم در اطراف بنی‌امیـه گرد نیامـده بودنـد، آنـان نمی‌توانسـتند حق مـا را غصب کننـد.» سـپس فرمودنـد: هر چه بگویم انجام می‌دهی؟ آن مرد لحظه‌ای صبر کرد و قبول کرد که آنچه امام صادق می‌گویـد، انجام دهـد. حضـرت فرمودنـد: همه‌ی اموالت را صـدقه بـده، من هم ضامن بهشت می‌شوم.» ابی‌بصـیر می‌گویـد: چنـد روزی نگذشـته بود که دخترش را دنبال من فرسـتاد. چون رفتم، دیدم آنچه داشته صدقه داده است؛ به طوری که پیراهنی هم به تن ندارد! پیراهنی برای او تهیه کردم و چند روزی نگذشت که وقتی در حال مرگ بود، به بالین او رفتم به من گفت: امام صادق به وعده‌ی خود عمل کرد. دوباره خدمت

امام صادق (ع) رسیدم و هنوز وارد اتاق نشده بودم که فرمود: ابابصیر ما به وعده‌ی خود وفا کردیم.» [۳] .

این قطره‌ای از دریای فضایل امام صادق است، و ما اگر به طور اجمال درباره‌ی امام صادق چیزی بگوییم، آن را می‌گوییم که خود امام صادق (ع) فرموده است. جهنی می‌گوید: «ما در مدینه درباره‌ی فضایل اهل‌بیت صحبت می‌کردیم و شبهه‌ی ربوبیت برای ما جلو آمد. امام صادق (ع) را ملاقات نمودیم. حضرت فرمودند: این فکر خرافی چه وقت به نظر شما رسید؟ همانا برای ما پروردگاری است که همیشه حافظ ما است و ما او را عبادت می‌کنیم. شما می‌توانید هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگویید، مشروط بر اینکه ما را مخلوق خداوند متعال بدانید.»

این جمله از بسیاری از ائمه طاهرین علیهم‌السلام نقل شده است، [۴] باید بدانیم که ائمه‌ی طاهرین ممکن الوجود، بنده‌ی مخلوق، و فقر صرف هستند و استقلالی از خود ندارند. استقلال، وجوب، وجود، ربوبیت، خلق، و غنا مختص ذات ربوبی است؛ ولی آنان واسطه‌ی فیض این عالم، مظهر صفات خداوند، عالم بما سوی الله و دارای همه‌ی صفات کمال می‌باشند.

و به گفته‌ی امیرالمؤمنین (ع): نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم.

ما را خدا نگویید و هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگویید.

«بحارالانوار - کتاب الامامة»

پی نوشت ها:

[۱] سفینة البحار ج ۱ ص ۴۲۳.

[۲] محجة البیضاء ج ۴ ص ۲۶۳ و کشف الغمة ص ۴۲۶ و اصول کافی ج ۱ ص ۴۷۴.

[۳] بحارالانوار ج ۴۸ ص ۱۳۸، مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۴۰.

[۴] در خصال از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان علیه‌السلام (احتجاج طبرسی ج ۲) و در کتاب البصائر و....

سخاوت

از گرایش‌های طبیعی انسان علاقه به مال اندوزی است.انسان می‌خواهد بهره وری نعمت‌های الهی را به خویش اختصاص دهد. گرایش طبیعی انسان در این میدان آنگونه پیش تاز است که این بیماری را در اعماق جان انسان رسوخ می‌دهد. طبع حریص انسان همه چیز را برای خویش خواسته و از بهره وری دیگران منع می‌کند، ان الانسان خلق هلوعا [۱] ، اذا امسه منوعا [۲] ؛ «انسان آزمند آفریده شد،... انسان هنگامی که خیری به او رسد دیگران را منع می‌کند».

قرآن این بیماری را درمان می‌کند. با تعالی بخشیدن به روح، انسان را وادار می سازد که از بخل ورزی و شح نفس دوری گزینند. بخل را مهار می‌کند تا به رستگاری برسد، و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون. [۳] «کسانی که بخل نفس خود را مهار نمایند، آنها رستگار می‌باشند».

قرآن در همین راستا داستان فردی را که درخت میوه‌اش (خرما) در حیاط فرد فقیری سر کشیده بود مطرح می‌سازد. وی بچه‌های خردسال همسایه را از بهره گیری خرماهایی که به داخل حیاط وی می‌ریخت سخت منع می‌نمود. شخصی به نام «ابو دحداح» از وی خواست درختش را به قیمت گزاف (چهل درخت) مبادله کند. با این قیمت گزاف آن درخت را از وی خرید به فرد فقیر بخشید. قرآن فرد بخیل را نکوهش می‌نماید، امّا من بخل و استغنی، [۴] و از فردی چون «ابو دحداح» ستایش می‌کند که با تقواترین است، فما من اعطی و اتقی. [۵] از وی به عنوان با تقواترین یاد می کند، و سیجنبها الاتقی. [۶] .

این بخل و شح نفس است که روا نمی‌دارد از میوه درخت که نعمت الهی است فرزندان فقیر همسایه بهره ببینند. سرشت طبیعی تا این مقدار انسان را سقوط می‌دهد. اینک به تماشای صفت کرم و سخاوت صادق آل محمد علیه‌السلام می‌نشینیم تا بر ما آشکار گردد که عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن عینیت یافته در جامعه می‌باشند، چگونه خویشتن را تزکیه نموده اند؛ تا چه درجه‌ای در پاکی و بلند مرتبه‌ای بار یافته اند. مشاهده کنیم عترت آل رسول چگونه بخل را مهار نموده‌اند و چگونه مظهر صفت حسنای الهی، کرم و بخشش قرار دارند.

امام صادق علیه‌السلام در مدینه باغ خرمایی احداث کرده بودند که خود با یاران به آن رسیدگی می‌نمودند تا به ثمر برسد. این روش عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که همواره به تولید و عمران و آبادگری توجه شایانی داشتند. هنگامی که باغ به ثمر می‌نشست و وقت بهره برداری فرا می‌رسید، حضرت دستور می دادند از آخر باغ قسمتی از دیوار باغ را سوراخ کنند تا دیگران و رهگذران بتوانند از میوه باغ بهره ببرند، فاذا نضج الثمر امر الوکلاء أن یثلموا فی حیطانها الثلم لیدخل الناس و یأکلوا من الثمر. [۷] .

این رفتار امام صادق علیه‌السلام کمال پاکی و دوری از بخل و اوج شکوفایی صفت سخاوت است. نه تنها بهره وری دیگران را مانع نمی‌شود، بلکه راه را برای استفاده دیگران هموار می‌سازد. چند نکته مهم و آموزنده از این رفتار می‌توان بهره وری نمود:

۱- امام بخل و گرایش طبیعی نفس خویش را آنگونه به زنجیر کشیده است که هیچ گونه چالشگری از این خواهش نفسانی و هیچ گونه خطری متوجه تقوا و پاکی حضرت نمی شود. بلکه به راحتی از اموال حلال خویش انفاق می‌نماید.

۲- در بهره وری دیگران هیچ گونه محدودیتی به وجود نمی‌آورد که فرد نیازمند یا رهگذر چه مقدار از این باغ استفاده کند، بلکه شرایط بهره وری را برای همگان فراهم می‌سازد.

۳- در بهره وری نیازمندان آنان را وادار به سؤال نمی‌کند تا عرق شرمندگی سؤال در چهره آنان ننشیند. بلکه دری فرعی که محل رفت و آمد صاحب باغ نیست و دور از چشم صاحب باغ است را فراهم می‌آورد تا نیازمند برای سیر کردن شکمش کرامتش آسیب نبیند و شرمنده صاحب نعمت نشود.

۴- مقدار بهره وری را تعیین نمی‌کند؛ بلکه در اختیار انصاف نیازمند می‌گذارد که خودش به مقدار نیازش بهره مند شود.

۵- افراد خاص را مورد عنایت قرار نمی‌دهد، بلکه با ایجاد راه فرعی راه را برای همگان هموار می‌سازد. نه تنها فقرا بلکه دیگران نیز در صورت علاقه مندی می توانند از میوه‌های باغ حضرت بهره ببرند. این است الگوی کرم و سخاوت و این است الگوی رفتار زندگی انسانی. کجا و در کدامین مکتب این گونه ارزش را می توان سراغ گرفت؟!

پی نوشت ها:

[۱] معارج، ۱۹.

[۲] همان، ۲۱.

[۳] حشر، ۹.

[۴] اللیل، ۸.

[۵] همان، ۵.

[۶] همان، ۱۷؛ الکشاف، ج ۴، ص ۷۶۴؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۸۹؛ درا المنثور، ج ۶، ص ۳۷۵.

[۷] اعلام الهدایة، ج ۸، ص ۲۶.

سفارشات امام صادق به مؤمن طاق

از سفارشات گران بها و نورانی امام صادق علیه‌السلام به مؤمن طاق این است که فرمود: ای فرزند نعمان، از کشمکش و نزاع بپرهیز که آن اعمال خیر تو را تباه می‌کند و از جدال ناپسند پرهیز کن که تو را هلاک خواهد نمود و از درگیری و خصومت زیاد پرهیز کن که تو را از خدا دور خواهد نمود. همانا مسلمانان پیشین قبل از همه چیز تمرین سکوت می‌کردند، حال آن که شما تمرین سخن گفتن می‌کنید. آنها قبل از این که قصد اطاعت و بندگی خدا را داشته باشند؛ ده سال تمرین سکوت می‌کردند. پس اگر توانایی و صبر بر آن را در خود می‌یافتند خود را برای عبادت آماده می‌دیدند و گرنه می‌گفتند: ما هنوز اهلیت پیدا نکرده ایم و کسی می‌تواند نجات پیدا کند که بتواند در مقابل زشتی‌ها سکوت نماید و بر آزار دولت باطل صبر نماید، چنین افرادی مؤمنان و برگزیدگان و دوستان حقیقی خداوند هستند.

سپس فرمود: به خدا سوگند! یکی از شما چون وارد قیامت شود اگر به اندازه‌ی گنجایش زمین طلا در راه خدا داده باشد؛ اما حسد مؤمنی را در دل داشته باشد آن طلاها در آتش گداخته خواهد شد [و او در آنها معذب خواهد بود].

ای فرزند نعمان، کسی که از او سؤالی شود و بگوید: نمی‌دانم، در حق علم و دانش ظلم نکرده و انصاف داشته است. ای فرزند نعمان! مؤمن [ممکن است] در مجلس خود حسد بورزد، اما هنگامی که از آن مجلس خارج گردید کینه از دل او خارج می‌شود.

ای فرزند نعمان، اگر می‌خواهی محبت و علاقه‌ی تو نسبت به برادر دینی خود خالص بماند، با او مزاح [زیاد] و بحث و جدل، و مباهات مکن و کینه و دشمنی او را در دل مگیر و دوست خود را به اسرار خویش آگاه مکن مگر به اندازه ای که اگر دشمن تو به آن آگاه شود، زیانی به تو نرسد؛ زیرا ممکن است دوست انسان روزی دشمنش شود.

ای فرزند نعمان، بلاغت در سخن به تندی زبان و بیهوده گویی و شوخی‌های فراوان نیست، بلکه بلاغت در سخن به معنای فهم کلام و قصد تفهیم و اثبات حقیقت می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار ج ۷۸ / ۲۹۲.

سفارشات امام صادق به حمران بن اعین

امام صادق علیه‌السلام به حمران بن اعین فرمود: در امور دنیوی به ضعیف تر از خود نگاه کن؛ نه به کسی که توان مالی بیشتری دارد، تا به نعمت‌های الهی قانع باشی و استحقاق افزایش نعمت خدا را پیدا کنی. و بدان که عمل کم و دائم اگر همراه با یقین باشد، نزد خداوند بهتر از عمل زیادی است که همراه با یقین نباشد. و بدان که هیچ تقوا و ورعی بهتر از پرهیز از محرمات و دوری از آزار و غیبت مؤمنین نیست و هیچ زندگی شیرین تر از حسن خلق نیست و هیچ مالی سودمندتر از قناعت نیست و هیچ نادانی خطرناک تر از عجب و خودپسندی نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ج ۸ / ۲۰۴.

سفارشات امام صادق به مفضل بن عمر

امام صادق علیه‌السلام به مفضل بن عمر فرمود: من خودم و تو را به تقوا و طاعت خدا سفارش می‌کنم. همانا اطاعت از خداوند و

پرهیز از گناه و تواضع در برابر خداوند و آرامش خاطر و کوشش در راه خدا و کسب رضایت او و رعایت امر و نهی الهی و خیرخواهی نسبت به پیامبران خدا، از نشانه‌های تقوا می‌باشد.

به راستی کسی که تقوای الهی را پیشه کند، خود را با کمک الهی از آتش دوزخ نجات داده و خیر دنیا و آخرت را به دست آورده است و کسی که مردم را به تقوای الهی دعوت کند، به رستگاری دعوت نموده است. و خداوند او را به رحمت خود از متقین قرار می‌دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات ص ۵۲۶.

سفارشات امام صادق به جمیل بن دراج

امام صادق علیه‌السلام به جمیل بن دراج فرمود: بهترین شما شیعیان، کسانی هستند که اهل سخاوت و بخشش باشند و بدترین شما افراد بخیل می‌باشند. و از اعمال شایسته این است که به برادران دینی خود احسان کنی و در حوایج آنان تلاش نمایی چرا که این اعمال بینی شیطان را به خاک می‌مالد و انسان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد و وارد بهشت می کند.

ای جمیل بن دراج، این حدیث را برای دوستان شایسته‌ی خود بیان کن. جمیل به امام صادق علیه‌السلام می گوید: فدای شما شوم دوستان شایسته‌ی من چه کسانی هستند؟ امام علیه‌السلام فرمود: کسانی که در سختی‌ها و آسانی‌ها به برادران خود احسان و اکرام می‌نمایند. سپس فرمود ای جمیل، مگر نمی‌دانی که این عمل برای برادران شایسته آسان خواهد بود؛ [تو بنگر چگونه] خداوند افرادی را ستایش نموده که از دنیا مال اندکی داشته‌اند و درباره‌ی آنان فرموده است: (و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال صدوق باب الثلاثة.

سفارشات امام صادق به معلی بن خنیس

امام صادق علیه‌السلام هنگامی که معلی بن خنیس تصمیم سفر نمود، به او فرمود: ای معلی، عزت خدا را حفظ کن تا خدا تو را عزیز گرداند. معلی گفت: عزت خدا را به چه چیز حفظ نمایم؟ امام فرمود: از خدا بترس تا خدا همه چیز را از تو بترساند. ای معلی، به برادران دینی خود نیکی و احسان کن؛ زیرا خداوند احسان و بخشش را عامل محبت و بخل را عامل دشمنی قرار داده است. سپس فرمود: به خدا سوگند! اگر شما از من چیزی بخواهید و من آن را به شما عطا نمایم بیشتر دوست می‌دارم تا این که چیزی از من درخواست نکنید و چون به شما احسانی نکنم مرا مبغوض بدارید. و هر چه را که خداوند به دست من برای شما قرار می‌دهد، در حقیقت باید خدا را ستایش نمایید و از شکر او غافل مشوید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجالس شیخ طوسی مجلس / ۱۱.

سفارشات امام صادق به سفیان ثوری

سفیان ثوری می گوید: من امام صادق علیه‌السلام را ملاقات نموده و به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا نصیحت و موعظه کنید. امام علیه‌السلام فرمود: ای سفیان انسان دروغگو مروت و جوانمردی ندارد و انسان ملول و خسته برادری ندارد، و انسان حسود راحتی ندارد و کسی که بداخلاق باشد سروری ندارد. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیش از این مرا موعظه کنید. فرمود: ای سفیان، به خدا توکل و اعتماد کن تا مؤمن محسوب شوی و به مقدرات خداوند راضی باش تا بی نیاز باشی، و به هم نشینان و همسایگان خود احسان و نیکویی کن تا مسلمان شمرده شوی و با فاسق و گناهکار همنشین مشو که او فسق و فجور خود را به تو می‌آموزد و در امور خود با کسانی مشورت کن که از خدای خود می‌ترسند.
گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیش از این مرا نصیحت فرمایید. امام علیه‌السلام فرمود: ای سفیان، کسی که بخواهد بدون عشیره و قبیله عزیز باشد و بدون مال غنی و بی نیاز باشد و بدون سلطنت و حکومت هیبت و عظمت داشته باشد؛ باید لباس ذلت گناه را از تن بیرون کند و لباس عزت طاعت را به تن بپوشاند. [۱] .
روزی سفیان ثوری به امام صادق علیه‌السلام گفت: از شما جدا نمی‌شوم تا برای من سخنی بگویید و مرا نصیحت نمایید. امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: حدیث زیاد برای تو سودی ندارد. سپس فرمود: ای سفیان، اگر خداوند به تو نعمتی عطا نمود و تو دوست داشتی که آن نعمت برای تو ادامه یابد، پس شکر آن نعمت و حمد خدا را زیاد به جای بیاور؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: (لئن شکرتم لأزیدنکم) [۲] و هنگامی که روزی تو تنگ شد، زیاد استغفار کن؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: (... استغفروا ربکم انه کان غفارا - یرسل السماء علیکم مدرارا - و یمددکم بأموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم أنهارا) [۳] یعنی: از پروردگار خویش استغفار نمایید همانا او بسیار بخشنده است و اگر از او طلب مغفرت کنید برای شما رحمت فراوان از آسمان می‌فرستد و اموال و فرزندان شما را زیاد می کند و باغستان‌ها و نهرهایی به شما عطا می‌فرماید.
سپس فرمود: ای سفیان، هنگامی که از جانب سلطان و یا غیر سلطان اندوهی پیدا می کنی فراوان بگو: (لا حول و لا قوة الا بالله) زیرا آن کلید گشایش امور و گنجی از گنج‌های بهشتی می‌باشد. پس سفیان دست‌های خود را به یکدیگر گره نمود و گفت سه نصیحت بزرگ برای من گفته شد. [۴] .

پی نوشت ها:
[۱] بحارالأنوار ج ۷۸ / ۱۹۲.
[۲] ابراهیم / ۷.
[۳] نوح / ۱۰ - ۱۲.
[۴] حلیة الأولیاء ج ۳ / ۱۹۳.

سفارشات امام صادق به عنوان بصری

عنوان بصری همواره نزد مالك بن انس رفت و آمد می کرد [و مسایل خود را از پیشوای مالکیه، سؤال می‌نمود]. پس روزی تصمیم گرفت که از وجود امام صادق علیه السلام بهره مند شود و چون خدمت آن حضرت رسید، امام علیه‌السلام به او فرمود: من مراجعان مخصوصی دارم و علاوه بر آن در هر ساعتی از شبانه روز مشغول ذکر و دعا هستم، و تو مرا از دعاها و ذکرهایم بازمی‌داری، پس همان گونه که تا به حال مسایل خود را از مالك بن انس می‌پرسیدی و نزد او رفت و آمد می کردی، حال نیز از او بپرس.

عنوان بصری می گوید: من با شنیدن این سخنان بسیار ناراحت و غمگین شدم و به مسجد رفتم و کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستم و سلام کردم و روز بعد داخل روضه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله شدم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: خدایا، من از تو می‌خواهم که قلب جعفر بن محمد علیه‌السلام را به من معطوف نمایی و از دانش او مرا بهره مند کنی تا به صراط مستقیم دین تو هدایت شوم. و چون صبرم تمام شد و سینه ام تنگ گردید به در خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفتم و در خانه او را کوبیدم خادم آن حضرت گفت: چه می‌خواهی گفتم: آمده ام به آقا سلام کنم. خادم گفت: آقا در محراب خود مشغول نماز است. پس من کنار آن در نشستم و چیزی نگذشت که خادم آمد و گفت: اکنون با عنایت خداوند داخل شو، پس من وارد شدم و بر آن حضرت سلام کردم و ایشان جواب داد و فرمود:

بنشین، خدا تو را ببخشد و چون نشستم امام علیه‌السلام مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: کنیه‌ی تو چیست؟ گفتم: ابو عبدالله است فرمود: خدا این کنیه را برای تو ثبت نماید و به تو توفیق مرحمت کند، اکنون سؤال تو چیست؟ پس من پیش خود گفتم: اگر این ملاقات فایده ای جز این دعا برایم نداشته باشد، همین دعا برای من بسیار ارزشمند خواهد بود. سپس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا نمود و فرمود: سؤال تو چیست؟ گفتم: من دعا کردم و از خدای خود خواستم که قلب شما را به من معطوف نماید و مرا از علم شما بهره مند گرداند امیدوارم خداوند دعای مرا مستجاب نموده باشد پس امام علیه السلام فرمود:

[ای عنوان] علم [واقعی] با تعلم و آموزش به دست نمی‌آید؛ زیرا علم نور است و خداوند آن را در قلب کسی قرار می‌دهد که بخواهد او را هدایت کند. پس اگر تو طالب علم هستی باید اول حقیقت عبودیت را در خود ایجاد کنی و سپس علم را از راه عمل به دست آوری و از خدا بخواهی که آن علم را نیز به تو تفهیم نماید گفتم: یا شریف فرمود: بگو: یا اباعبدالله. گفتم: یا اباعبدالله حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول آن که بنده در مقابل خداوند هیچ قدرت و اختیاری برای خود نداند؛ همان گونه که غلامان و بندگان خود را مالک چیزی نمی‌دانند و مال و ثروت را متعلق به خدا می‌دانند و همان گونه که او دستور داده مصرف می کنند و اساسا بنده از پیش خود تدبیری ندارد و همه‌ی حرکات خود را طبق دستور مولای خود انجام می‌دهد و هنگامی که بنده برای خود اختیاری قایل نباشد و خود را مالک چیزی نداند، دادن اموال در راه خدا برای او آسان خواهد بود و هنگامی که بنده تدبیر امور خویش را به خدا واگذار نماید، مصایب دنیا نیز برای او آسان خواهد شد و هنگامی که بنده مشغول به انجام اوامر و پرهیز از نواهی خداوند باشد فرصتی برای نزاع و مباهات پیدا نخواهد کرد.

و هنگامی که خداوند این سه خصلت را به بنده‌ی خود عطا نمود دنیا [و زینت های آن] و ابلیس [و وسوسه‌های او] و [آزار] مخلوقات دیگر برای او ناچیز خواهد بود. و هرگز نسبت به دنیا و آنچه در آن است تفاخر و تکاثری نخواهد داشت و در راه بندگی خدا به دنبال شهرت و بزرگی نیست و اوقات خود را با امور باطل از بین نمی‌برد و این اولین درجه‌ی تقوا می‌باشد چنان که خداوند می‌فرماید: (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض و لا فسادا و العاقبة للمتقین) [۱].

عنوان بصری می گوید: سپس من به امام علیه‌السلام گفتم: یا ابا عبدالله، مرا نصیحت کنید. امام علیه‌السلام فرمود: من تو را به نه چیز سفارش می کنم. و آن نه چیز مربوط به کسانی است که می‌خواهند در طریق الهی سلوك نمایند و از خدا می‌خواهم که به تو توفیق انجام آن کارها را بدهد. تا این که فرمود: از آن نه چیز، سه چیز درباره‌ی ریاضت نفس و سه چیز درباره‌ی حلم و بردباری و سه چیز دیگر درباره‌ی علم و دانش می‌باشد؛ پس تو از آنها مراقبت کن و از بی اعتنایی به آنها بترس.

عنوان بصری می گوید: پس من قلب خود را آماده‌ی شنیدن آنها کردم. امام علیه السلام فرمود: آن سه چیزی که مربوط به ریاضت نفس است: ۱- بپرهیز از این که اگر اشتها به خوردن چیزی نداری آن را نخوری زیرا آن سبب حماقت و ابلهی تو خواهد شد ۲- تا گرسنه نشده ای غذا مخور و چون خواستی غذایی را بخوری مراقب حلال بودن آن باش و نام خدا را نیز قبل از آن بر زبان خود

جاری کن و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور که فرمود: «هیچ انسانی ظرفی را پر نکرده که بدتر از ظرف شکم باشد» ۳- و اگر ناچار به خوردن غذا هستی پس معده‌ی خود را سه قسمت کن، قسمتی را برای غذا و قسمتی را برای آب و قسمتی را برای نفس قرار ده.

و اما آن سه چیزی که مربوط به حلم است: ۱- هر کس به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می‌شنوی، تو به او بگو، اگر تو ده تا بگوی از من یکی هم نخواهی شنید؛ ۲- هر که به تو دشنام داد به او بگو: اگر آنچه را که تو گفتی راست باشد من از خدا می‌خواهم که مرا ببخشد و اگر دروغ باشد من از خدا می‌خواهم که تو را ببخشد ۳- و هر که به تو وعده‌ی ظلم و آزار داد تو به او وعده‌ی خیرخواهی و احسان بده.

اما آن سه چیزی که مربوط به علم است: ۱- آنچه را نمی‌دانی از علما سؤال کن و بپرهیز از این که سؤال تو از روی تجربه و امتحان کردن آنها باشد ۲- بترس که در امور دینی به فکر و اندیشه‌ی خود عمل کنی؛ بلکه در هر چه که امکان احتیاط دارد احتیاط کن ۳- از فتوا دادن فرار کن، همان گونه که از حیوان درنده فرار می‌کنی و گردن خود را برای مردم پل قرار مده، سپس فرمود: ای عنوان بصری برخیز که من نصایح لازم را به تو گفتم، پس اوقات مرا مشغول مکن و مزاحم ذکر و دعای من مشو، همانا من در صرف اوقات خود بخیل هستم. و السلام علی من اتبع الهدی» [۲] .

———————

پی نوشت ها:

[۱] قصص / ۸۳.

[۲] بحارالأنوار ج ۱ / ۲۲۴.

سفارش های کوتاه و ارزشمند امام صادق

نصیحت‌ها و سفارش‌های ارزشمند و گران بهای امام صادق علیه‌السلام، در ابعاد گوناگون، با عبارات زیبا و دلنشین بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام نه تنها شیعیان و دوستان خود را بلکه مخالفان و دشمنان را نیز نصیحت و ارشاد می‌نمود. و ما به برخی از سفارش‌های آن حضرت می‌پردازیم.

امام صادق علیه‌السلام گاهی ما را به تقوا و ورع و کوشش در راه خدا و طولانی کردن سجود و رکوع سفارش نموده و می‌فرماید: «کونوا دعاة للناس بغیر ألسنتکم [یروا منکم الورع و الاجتهاد و الخیر فان ذلک داعیة»] و یا می‌فرماید: «کونوا لنا زینا و لا تکونوا علینا شینا» [۱] .

و گاهی ما را به درجات بالاتری از ایمان و کمال هدایت می‌کند تا ما اهل دعا و توکل باشیم و می‌فرمایند: «من أعطی ثلاثا لم یمنع ثلاثا من أعطی الدعاء أعطی الاجابة، و من أعطی الشکر أعطی الزیادة، و من أعطی التوکل أعطی الکفایة» سپس می‌فرماید: آیا کتاب خدا را خوانده ای که می‌فرماید: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه» و یا می‌فرماید: «أدعونی أستجب لکم»؟ [۲] .

و در جای دیگر ما را به منازل بالاتری سوق می‌دهد و می‌فرماید: «اذا أراد أحدکم أن لا یسأل الله شیئا الا أعطاه فلییأس من الناس کلهم و لا یکون له رجاء الا عندالله، فاذا علم الله عزوجل ذلک من قلبه لم یسأل الله شیئا الا أعطاه.» [۳] .

و گاهی ما را به اخلاق نیک و صفات پسندیده ترغیب می‌نماید و مسأله‌ی تواضع و مراتب آن را بیان می‌فرماید و می‌گوید: «من التواضع أن ترضی من المجلس دون المجلس و أن تسلم علی من تلقی، و أن تترک المراء و ان کنت محقا، و لا تحب أن تحمد علی التقوی». [۴] و گاهی به برخی از خصلت‌های نیکو اشاره می‌فرماید که سبب زیبایی و تعالی انسان می‌شود و به اصحاب خود می‌فرماید: «سخنی را از من بشنوید که زیباتر از استر منقوش باشد و آن این است که از سخنان بی فایده پرهیز نمایید و سخنان مفید

را نیز در جای خود بگویید، چه بسا گوینده ای که به دلیل گفتن سخن بی جا به شخصیت خود آسیب رسانده است و هرگز با افراد سفیه و حلیم نزاع نکنید. زیرا هر که با شخص حلیم نزاع کند زمین می‌خورد و هر که با سفیه و نادانی نزاع کند موهون می‌شود.»
و یا می‌فرماید: «اگر نامی از برادر خود بردید، او را به بهترین توصیف که خود دوست می‌داریم یاد کنید.»
و یا می‌فرمایـد: «اعمال خیر راماننـد کسـی انجام دهید که یقین دارد عمل خیر و احسان او به احسان پاداش داده می‌شود» [چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: (هل جزاء الاحسان الا الاحسان)].
ایشان چنان از حسن خلق سـخن می گوید که ما را به داشـتن اخلاق نیکو مشـتاق می کند و می‌فرماید: «هنگامی که با مردم معاشرت می‌نمایید، سـعی کنید که دست احسان شـما فوق آنان قرار گیرد؛ زیرا ممکن است انسان در بعضی از عبادت‌های خود قصور نموده باشد و خداوند سبب حسن خلق، او را به درجه‌ی روزه داران شب زنده دار برساند.» [۵] .
امام صادق علیه‌السـلام درباره‌ی حسن خلق و سعادت بندگان خدا به سبب آن به دوستان خود بسیار سفارش نموده و می‌فرماید: «ان الله ارتضـی لکم الاسـلام دینا فأحسنوا صحبته بالسخاء و حسن الخلق» یعنی: خداوند اسلام را به عنوان دین خود، برای شما پسندیده، پس شما به وسیله‌ی سخاوت و حسن خلق همنشین خوبی برای اسلام باشید. [۶] .
امام صادق علیه‌السـلام به وسـیله مفضل بن عمر جعفی ما را به شش خصلت توصیه نموده که ارزش آنها قابل توصیف نیست. ایشان می‌فرماید: «أوصـیک بست خصال تبلغهن شـیعتی قال: و ما هی یا سـیدی؟ قال علیه‌السـلام: أداء الامانهٔ الی من ائتمنک. و أن ترضـی لأخیک ما ترضـی لنفسک، و اعلم أن للأمور أواخر فاحذر العواقب، و أن للأمور بغتات فکن علی حذر، و ایاک و مرتقی جبل سهل اذا کـان المنحـدر و عرا، و لا تعـدن أخاک وعـدا لیس فی یـدک وفاؤه» [۷] یعنی: ای مفضـل، من تو را وصـیت می‌نمایم که شـش خصلت را از جانب من به شیعیانم بگویی. مفضل گفت: ای مولای من، آن شش خصلت کدام است؟ فرمود: ۱- هر که امانتی به تو سپرد تو آن را به او بازگردان؛ ۲- آنچه را که برای خود راضی می‌شوی برای برادر دینی خود نیز راضی بشو؛ ۳- بدان که هر امری عاقبتی دارد و از عاقبت امور حذر کن؛ ۴- بدان که هر امری خطر زوال و نابوی دارد و تو از خطرهای ناگهانی بترس؛ ۵- بترس که از کوهی به آسانی بالا بروی و راه بازگشت از آن خطرناک باشد؛ ۶- هرگز چیزی را که در اختیار نداری و عملی که در اختیار تو نیست، به برادر دینی خود وعده مده. [۸] .
به خدا سوگند این سـفارش‌ها بسـیار نیکو و ارزشمند است و چه بسیار از این گونه نصایح برای ما بیان شده تا با عمل کردن به آنها راه سعادت و کمال انسانی را بپیمائیم و از ملایکه پیشی بگیریم، اما گوش شنوا کجاست؟!
امام صادق علیه‌السـلام ما را از خصـلت‌هایی که سـبب پستی و هلاکت می‌شود نهی نموده و می‌فرماید: «مزاح و شوخی [زیاد] مکن که نور تو از بین می‌رود و دروغ مگو که ارزش و شأن تو ضایع می‌شود و از اظهار خسـتگی و ناتوانی پرهیز کن، زیرا اظهارخستگی و ناتوانی تو را از صبر در راه حق باز می‌دارد و حقی را نمی‌توانی ادا کنی.»
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: کسی که اندوه او زیاد باشد بدن او بیمار خواهد بود، و کسی که خلق او بـد باشـد خود را عـذاب خواهـد داد، و کسـی که گفتار او زیاد باشـد خطای او نیز زیاد خواهد بود، و کسی که زیاد دروغ بگوید ارزش و اعتبار او از بین می‌رود و کسی که با مردم نزاع و مشاجره کند مروت او ضایع می‌شود. [۹] .
و از سـفارش‌های امـام صـادق علیه‌السـلام به اصـحاب و شـیعیان خود این است که فرمود: «تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم و ذکرا لأحادیثنا، و أحادیثنا تعطف بعضکم علی بعض فان أخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموها ضللتم و هلکتم، فخذوا بها و أنا بنجاتکم زعیم» [۱۰] یعنی: «به زیارت و ملاقات یکدیگر بروید تا به واسطه ی آن دل‌ها و قلب‌های شما زنده شود و احادیث ما را به یـاد آوریـد؛ زیرا احادیث ما شـما را به یکـدیگر نزدیک می کنـد. پس اگر به سـخنان و احادیث ما عمل کردیـد رشـد و کمال پیـدا می کنید و نجات می‌یابید و اگر از آنها فاصله گرفتید گمراه و هلاک می‌شوید.

حقا امامان معصوم علیهم السلام با نصایح و سفارش‌های خود، تمام راه‌های خیر و صلاح را برای ما بیان نموده‌اند و ما را از انحراف و گمراهی دور نگاه داشته‌اند؛ بنابراین تنها راه نجات و کمال انسان تمسک جستن و عمل کردن به سخنان آنان است، چنان که گمراهی و هلاکت نیز با دوری از نصایح آنان حاصل می گردد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: شما شیعیان عقاید و اعمال خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم؛ زیرا هر چه برای خدا انجام گیرد مربوط به خدا خواهد بود و هر چه برای مردم انجام گیرد ارتباطی به خداوند نخواهد داشت. و در عقاید خود با یکدیگر نزاع نکنید، زیرا نزاع و درگیری دل‌ها را مریض می کند و خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (انک لا ـ تهدی من أحببت و لکن الله یهدی من یشاء) [۱۱] یعنی: تو نمی‌توانی هر که را دوست می‌داری هدایت کنی، و خدا هر که را بخواهد [و شایسته باشد] هدایت خواهد نمود. و یا می‌فرماید: (... أفأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین) [۱۲] یعنی: آیا تو می‌توانی کسی را مجبور به ایمان کنی؛ سپس فرمود: «این مردم [یعنی اهل تسنن] را رها کنید [که هدایت نخواهند شد]، زیرا آنها دین خود را از مردم گرفته‌اند، و شما دین خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفته اید و هرگز مرجع دینی شما و آنان یکسان نخواهد بود و من از پدرم شنیدم که می‌فرمود: اگر خداوند ولایت ما را برای بنده ای نوشته باشد، او سریع تر از پرنده ای که به طرف لانه‌ی خود پرواز می کند به طرف ما پرواز خواهد نمود.»

از روایات و احادیث ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، در می‌یابیم که آنان مناظرات و مباحث فراوانی را بر اساس اصول صحیح عقلانی و منطقی با اهل سنت و دیگران داشته‌اند، و با وجود چنین مباحث دقیقی، عده ای از کافران و مشرکان همچنان بر کفر خود باقی مانده و هیچ تغییری در اعتقاد خود نداده‌اند با آن که حقیقت برای آنان کاملا روشن گشته و هیچ گونه عذری نداشته‌اند، و چه بسا افراد کافر و ملحدی که به آسانی با کوتاه ترین استدلال اسلام را پذیرفته‌اند.

امام صادق علیه‌السلام برای تقویت روحیه‌ی شیعیان و آینده نگری آنان می‌فرماید: «بر مصایب و مشکلات دنیا صابر باشید؛ زیرا دنیا ساعتی بیش نیست. از این رو شما نسبت به آنچه گذشته است در این ساعت، نه احساس دردی می کنید و نه احساس شادی و سروری، و نسبت به آنچه که نیامده است اطلاعی ندارید و نمی‌دانید چه خواهد شد؛ بنابراین شما باید ساعت کنونی خود را دریابید و در این ساعت در مقابل اطاعت و معصیت خدا صابر باشید. [۱۳] .

با توجه به این حدیث، شادی و اندوه گذشته، فراموش شدنی است و آینده نیز معلوم نیست که چه خواهد شد؛ بنابراین انسان تنها باید به زمان حال بیندیشد و در برابر مشکلات و مصایب و طاعت خداوند صابر باشد و تمام تلاش و کوشش خود را به چیزی که باید در این ساعت انجام دهد معطوف کند. شاعر نیز در این مورد می گوید: ما مضی فات و المؤمل غیب

و لک الساعة التی أنت فیها شاعر دیگری نیز می‌فرماید: ما فات مضی و ما سیأتیک فأین

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین امام صادق علیه‌السلام در تشبیه زیبای خود می‌فرماید: «عقل خود را به منزله‌ی خویشاوندی خیرخواه و فرزندی مهربان بدان و عمل خود را به منزله‌ی پدری بدان که باید از او پیروی کنی و نفس خود را به منزله‌ی دشمنی بدان که باید با او مبارزه نمایی و مال خود را به منزله‌ی عاریه ای بدان که باید آن را به صاحبش بازگردانی.» [۱۴] .

امام علیه‌السلام درباره‌ی شخصیت اجتماعی مؤمن فرمود: «اگر می توانی، کاری کن که بین مردم معروف و شناخته نباشی؛ زیرا تعریف و ستایش مردم برای تو سودی نخواهد داشت و باکی نیست که تو بین مردم مذموم و نکوهیده باشی و نزد خداوند عزیز و محبوب باشی». [۱۵] .

و درباره‌ی تشویق و ترغیب به دعا فرمود: «دعا قضای حتمی خدا را برمی گرداند، پس فراوان دعا کنید که آن کلید رحمت الهی و رسیدن به هر حاجتی است و کسی به وعده‌های الهی نمی‌رسد، مگر با دعا. و هیچ دری نیست که فراوان کوبیده شود جز آن که امید باز شدن آن به روی کوبنده وجود دارد.» [۱۶] .

و در زیباترین و سودمندترین سخن خود فرمود: «کسی که با اظهار علاقه و محبت رو به شما می‌آورد، عیوب او را مطرح نکنید و با بیان گناه و خطاهایش او را شرمسار نگردانید؛ زیرا این عمل از اخلاق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولیای او نمی‌باشد.» [۱۷].

و از سخنان بسیار سودمند آن حضرت این است که فرمود: «در آنچه که چاره ای جز دانستن آن را ندارید، به دقت بنگرید [تا گرفتار آفت و شرمساری نشوید] و آنچه را که عذری در ندانستن آن ندارید، در دانستن آن کوشا باشید [تا گرفتار زحمت و تدارک اعمال نگردید] همانا دین خدا ارکانی دارد که عبادت های ظاهری جبران جهالت و نادانی شما را نسبت به آنها نمی کند و آگاهی پیدا کردن از آنها و حفظ دیانت به وسیله‌ی آنها، ضرری به زندگی و اقتصاد مؤمن نمی‌زنند و احدی جز با لطف و مدد الهی نمی‌تواند به سوی فهم احکام و معارف و اسرار دینی راه پیدا کند. [۱۸].

پی نوشت ها:

[۱] کافی باب الورع.

[۲] طلاق / ۳ – ابراهیم / ۷ – مؤمن / ۶۰.

[۳] کافی باب الاستغناء عن الناس.

[۴] کافی باب التواضع.

[۵] کافی باب حسن الخلق.

[۶] کافی باب کظم الغیظ.

[۷] بحارالأنوار ج ۷۸ / ۲۵۰.

[۸] بحار ج ۷۸ / ۲۵۰.

[۹] بحار ج ۷۸ / ۱۹۹.

[۱۰] کافی ج ۲ / ۱۸۶، باب تذاکر الاخوان.

[۱۱] قصص / ۵۶.

[۱۲] یونس / ۹۹.

[۱۳] بحارالأنوار ج ۷۸ / ۳۱۱.

[۱۴] کافی ج ۲ / ۴۵۴.

[۱۵] بحارالأنور ج ۷۸ / ۲۲۴.

[۱۶] کافی باب ان الدعاء یرد البلاء و القضاء ج ۲ / ۴۷۰.

[۱۷] کافی ج ۸ ص ۱۵۰.

[۱۸] ارشاد مفید ص ۲۸۳.

سبقت گرفتن در کارهای خیر

تردیدی نیست که فراهم شدن شرایط برای انجام عمل شایسته فرصتی است که نباید آن را از دست داد چرا که از دست دادن آنها موجب ندامت و پشیمانی می‌شود و می‌توان گفت که همه‌ی موقعیت‌های زندگی فرصت‌هایی برای انسان است که اگر از دست برود، باز نخواهد گشت؛ زیرا انجام هر عملی نیاز به شرایط بسیاری دارد که بیشتر آنها از قدرت و اختیار انسان خارج می‌باشد، ازاین رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «از فرصت‌ها غافل نباشید و هر کاری را در فرصت و زمان خود انجام دهید و از موانع و

حوادث آینده هراس داشته باشید.»

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر شرایط انجام کار خیری برای شما آماده شد، آن را به تأخیر نیندازید [زیرا ممکن است شرایط انجام آن دیگر حاصل نشود] و چون خداوند انجام آن عمل را از بنده‌ی خود می‌بیند می‌فرماید: «به عزت و جلالم سوگند! پس از این عمل بنده‌ی خود را عذاب نخواهم نمود.»

سخنان امام صادق علیه‌السلام در این زمینه [در کتب حدیث] فراوان است. ایشان همانگونه که در مورد فراهم شدن شرایط انجام عمل خیر سفارش کرده‌اند در زمینه‌ی فراهم شدن شرایط گناه نیز اعلان خطر نموده و ما را از انجام گناه و معصیت نهی نموده و می‌فرماید: «اگر شرایط گناه برای تو آماده شد از آن پرهیز کن؛ زیرا ممکن است هنگامی که خداوند بنده‌ی خود را بر آن گناه می‌بیند به او بگوید: «به عزت و جلالم سوگند! پس از این تو را نخواهم بخشید.» [۱] آری سفارش‌های امام صادق علیه‌السلام در این زمینه فراوان است که در این کتاب مجال بیان همه‌ی آنها نیست.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ / ۱۸.

سخنان حکمت آمیز امام صادق

از امام صادق علیه‌السلام سخنان زیبا و حکیمانه ای نقل شده که نفس‌های پاک و فطرت‌های سالم را [از لحاظ نورانیت] به صفوف ملایکه متصل می‌نماید و اگر مردم در آنها تدبر نمایند به سوی فضیلت و سعادت سوق داده می‌شوند. ما کوشیدیم تا بخشی از آنها را که صحت و انتسابشان به آن حضرت صحیح و روشن بود، جمع آوری کنیم:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

۱- «العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان»؛ عقل مایه‌ی عبادت خدا و دستیابی به بهشت است.

۲- «ان الثواب علی قدرالعقل»؛ پاداش عمل هر کسی به اندازه‌ی عقل اوست.

۳- «أکمل الناس عقلا أحسنهم خلقا»؛ هنگامی مردم به کمال عقل می‌رسند که اخلاقشان نیکوتر باشد.

۴- «دعامة الانسان العقل»؛ اساس ارزش و شخصیت انسان عقل اوست.

۵- «العقل دلیل المؤمن» [۱] ؛ عقل راهنما و دلیل مؤمن است.

۶- «کمال العقل فی ثلاث: التواضع لله، و حسن الیقین، و الصمت الا من خیر» [۲] ؛ کمال عقل به سه چیز است: تواضع و فروتنی برای خدا، حسن یقین، خاموشی جز از سخن نیک.

۷- «الجهل فی ثلاث: الکبر، و شدة المراء، و الجهل بالله» [۳] ؛ نشانه‌ی جهالت و نادانی سه چیز است: تکبر، جدال و کشمکش شدید، نشناختن خداوند.

۸- «أفضل طبایع العقل العبادة، و أوثق الحدیث له العلم، و أجزل حظوظه الحکمة»؛ [۴] بهترین آثار عقل عبادت است، و بهترین سخن عاقل علم و دانش است، و بیشترین بهره‌ی او حکمت است.

۹- «کثرةالنظر فی العلم یفتح العقل» [۵] دقت و مطالعه‌ی فراوان در علوم، عقل را رشد می‌دهد.

۱۰- «العلم جنة، و الصدق عز و الجهل ذل، و الفهم مجد، و الجود نجح، و حسن الخلق مجلبة للمودة، و العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس، و الحزم مساءة الظن» [۶] ؛ علم سپر نجات از بلاست، و صدق و راستی سبب عزت، و جهل و نادانی سبب ذلت و خواری و فهم سبب آقایی و سروری، و بخشش سبب نجات، و حسن خلق سبب محبت و دوستی است، و کسی که آگاه به حوادث و احوال

زمان خویش باشد، گرفتار اشتباه نمی‌شود، و دقت نظر و کاوش فراوان سبب سوء ظن مردم خواهد شد.

۱۱- «ان شئت أن تکرم فلن، و ان شئت أن تهان فاخشن» [۷] اگر می‌خواهی محترم باشی، نرم باش و اگر می‌خواهی مورد اهانت قرار گیری، خشونت و تندی کن.

۱۲- «من کرم أصله لان قلبه و من خشن عنصره غلظ کبده» [۸] ؛ کسی که کریم الاصل باشد، قلب او نرم خواهد بود و کسی که عنصر او خشن باشد سخت دل خواهد بود.

۱۳- «من فرط تورط، و من خاف العاقبهٔ تثبت عن الدخول فیما لا یعلم» [۹] ؛ کسی که افراط گر باشد، خود را به هلاکت می‌اندازد و کسی که عاقبت اندیش باشد از ورود در مواضع خطر خودداری می‌کند.

۱۴- «من هجم علی أمر بغیر علم جدع أنف نفسه»؛ [۱۰] کسی که بدون علم و آگاهی بر انجام امری شتاب کند، خود را خوار نموده است.

۱۵- «العلماء أمناء، و الأتقیا حصون، و الأوصیاء سادهٔ»؛ [۱۱] علمای دینی امینان مردم هستند، و متقیان سبب امنیت مردم، و اوصیا سرور مردم هستند.

۱۶- «ان هذا العلم علیه قفل و مفتاحه المسألهٔ»؛ [۱۲] بر روی این عمل و دانش دینی قفلی زده شده و کلید آن سؤال می‌باشد.

۱۷- «العامل علی غیر بصیرهٔ کالسائر علی غیر الطریق، لا یزیده سرعهٔ السیر الا بعدا» [۱۳] ؛ کسی که بدون علم و معرفت عبادت کند مانند کسی خواهد بود که از بی راهه حرکت کند، چنین کسی هر چه به سرعت خود بیفزاید از مقصد خود دورتر خواهد شد.

۱۸- «لا یقبل الله عملا الا بمعرفهٔ، و لا معرفهٔ الا بعمل، فمن عرف دلته المعرفهٔ علی العمل، و من لم یعمل فلا معرفهٔ له، ألا ان الایمان بعضه من بعض» [۱۴] خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی‌پذیرد و معرفت حاصل نمی‌شود مگر با عمل، پس کسی که معرفت داشته باشد، معرفت او را راهنمایی به عمل می‌کند و کسی که عمل نکند معرفتی نخواهد داشت، آگاه باشید که ایمان از ایمان سرچشمه پیدا می‌کند.

۱۹- «لا یتم المعروف الا بثلاثهٔ: بتعجیله، و تصغیره و ستره»؛ [۱۵] عمل نیک و پسندیده، به کمال و ارزش نمی‌رسد مگر با سه چیز: تعجیل در انجام آن، کوچک شمردن آن، پنهان نمودن آن.

۲۰- «ما کل من رأی شیئا قدر علیه، و لا کل من قدر علی شی ء وفق له، و لا کل من وفق له أصاب موضعا، فاذا اجتمعت النیهٔ و المقدرهٔ و التوفیق و الاصابهٔ فهناک السعادهٔ» [۱۶] ؛ چنین نیست که هر چه را ببیند توان به دست آوردن آن را داشته باشد، و هر که بر هر چه قدرت و توان داشته باشد موفق به انجام آن بشود، و هر که موفق به انجام چیزی بشود از راه حق به آن دست یافته باشد. آری اگر نیت صحیح و نیرو و توفیق عمل و دسترسی به حق جمع شود، آنجا سعادت حاصل خواهد شد.

۲۱- «أربعهٔ أشیاء القلیل منها کثیر: النار، و العداوهٔ، و الفقر، و المرض» [۱۷] ؛ چهار چیز است که کم آن هم زیاد است: آتش، دشمنی، فقر، بیماری.

۲۲- «صحبهٔ عشرین یوما قرابهٔ»؛ همنشینی به اندازه‌ی بیست روز خویشی و قرابت می‌آورد.

۲۳- «من لم یستح عند الغیب، و یرعو عند الشیب، و یخش الله بظهر الغیب فلا خیر فیه» [۱۸] ؛ کسی که در پنهانی حیا نکند، و در پیری به صلاح و خیر رو نیاورد، و در خلوت از خدا نترسد خیری در او نیست.

۲۴- «من أکرمک فأکرمه، و من استخف بک فأکرم نفسک عنه»؛ هر کس تو را گرامی داشت، تو نیز به او احترام اکرام کن و هر کس به تو توهین نمود، تو آبروی خویش را نگهدار و به او پاسخ مده و خود را از شر او حفظ کن.

۲۵- «منع الجود سوء ظن بالمعبود»؛ خودداری از بخشش و احسان، بدگمانی به خداست.

۲۶- «ان عیال المرء أسراؤه، فمن أنعم علیه فلیوسع علی أسرائه، فان لم یفعل یوشک أن تزول تلک النعمهٔ عنه» [۱۹] ؛ عیال و خانواده

اسیران انسانند، پس هر کس نعمت خدا بر او افزون شد باید به خانواده‌ی خود وسعت دهد و اگر چنین نکند امید می‌رود که نعمت از او گرفته شود.

۲۷- «ثلاثهٔ لا یزید الله بها الرجل المسلم الا عزا: الصفح عمن ظلمه، و الاعطاء لمن حرمه، و الصلهٔ لمن قطعه» [۲۰]؛ سه چیز است که خداوند به سبب آنها برای مسلمان جز عزت ایجاد نمی‌کند: چشم پوشی و گذشت از کسی که به او ظلم کرده، احسان به کسی که او را محروم نموده، و آشتی و ارتباط با کسی که از او بریده و قطع رحم نموده است.

۲۸-«المؤمن اذا غضب لم یخرجه غضبه عن حق، و اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل»؛ مؤمن هنگامی که به خشم آید از حق خارج نمی‌شود، و هنگامی که راضی باشد [و نعمت‌های خدا برای او فراهم گردیده باشد] در باطل و معصیت داخل نمی‌شود.

۲۹- «للصداقهٔ خمسهٔ شروط فمن کانت فیه فانسبوه الیها، و من لم تکن فیه فلا تنسبوه الی شی ء منها، و هی أن یکون زین صدیقه زینه، و سریرته له کعلانیته، و أن لا یغیره علیه مال، و أن یراه أهلا لجمیع مودته، و لا یسلمه عند النکبات»؛ [۲۱] صداقت و صمیمیت پنج شرط دارد پس هر کس دارای آن شرایط بود او را صدیق و دوست صمیمی خود بخوانید و هر کس چیزی از این شرایط را دارا نبود او را صدیق خود ندانید: ۱- آبروی دوست خود را آبروی خود بداند ۲- باطن و ظاهر او برای دوست خود یکسان باشد. ۳- مال دنیا سبب خشم بر او نشود. ۴- او را شایسته همه‌ی محبت خود بداند. ۵ - در هنگام گرفتاری او را تنها نگذارد.

۳۰- «أربع لا ینبغی لشریف أن یأنف منها و ان کان أمیرا: قیامه من مجلسه لأبیه، و خدمته لضیفه، و قیامه لدابته و لو أن له مأهٔ عبد، و خدمته لمن یتعلم منه» [۲۲]؛ چهار چیز است که هیچ شخصیتی نباید از آنها امتناع داشته باشد: ۱- برخاستن در مقابل پدر ۲- خدمت به مهمان ۳- قیام برای برآوردن نیازهای حیوان چهارپایی که در اختیار اوست، گر چه یکصد غلام خدمتکار داشته باشد. ۴- خدمت و احترام به معلم و استاد.

۳۱- «العلماء أمناء الرسل ما لم یأتوا أبواب السلاطین»؛ [۲۳] دانشمندان دینی امینان پیامبران هستند، مادامی که اطراف سلاطین و پادشاهان [ستمگر] نروند.

۳۲- «و کان یتردد علیه رجل من أهل السواد فانقطع عنه، فسأل عنه، فقال بعض القوم: انه نبطی، یرید أن یضع منه، فقال علیه‌السلام: أصل الرجل عقله، و حسبه دینه، و کرمه تقواه، و الناس فی آدم مستوون» [۲۴]؛ مردی از روستاییان همواره خدمت آن حضرت رفت و آمد داشت و چون مدتی نیامد، امام علیه‌السلام از حال او سؤال نمود؛ پس یکی از اصحاب گفت: او مرد نبطی می باشد و مقصودش تحقیر او بود. امام علیه السلام فرمود: اساس ارزش مردم عقل اوست، و حسب او دین اوست، و کرم و بزرگواری او تقوای اوست، و مردم از جهت انتساب به آدم [علیه السلام] یکسان می‌باشند.

۳۳- «المکارم عشر، فان استطعت أن تکون فیک فلتکن فانها تکون فی الرجل و لا تکون فی ولده، و تکون فی الولد و لا تکون فی أبیه، و تکون فی العبد و لا تکون فی الحر. قیل: و ما هی؟ قال علیه‌السلام: صدق الیأس، و صدق اللسان، و أداء الأمانهٔ، و صلهٔ الرحم، و اقراء الضیف، و اطعام السائل، و المکافاهٔ علی الصنائع، و التذمم للجار، و التذمم للصاحب، و رأسهن الحیاء» [۲۵]؛ مکارم و خوبی ها ده چیز است، اگر می‌توانی همه‌ی آنها را در خود جمع کن؛ زیرا که ممکن است این ارزش‌ها در وجود کسی باشد و در فرزند او نباشد، و یا در فرزند باشد و در پدر نباشد، و یا در غلام باشد و در شخص آزاد نباشد. پرسیده شد: آنها چیست؟ فرمود: صداقت و راستگویی در ناامیدی از مردم، راستگویی، ادای امانت، صله‌ی رحم، مهمان نوازی، احسان و اطعام به سائل، جبران احسان های دیگران، تحمل مذمت همسایه، تحمل مذمت رفیق، و بهتر از همه‌ی آنها شرم و حیا می‌باشد.

۳۴- «من صحهٔ یقین المرء المسلم أن لا یرضی الناس بسخط الله، و لا یلومهم علی ما لم یؤته الله، فان الرزق لا یسوقه حرص حریص، و لا یرده کراههٔ کاره، و لو أن أحدکم فر من رزقه کما یفر من الموت لأدرکه رزقه کما یدرکه الموت» [۲۶]؛ نشانه‌ی صحت و درستی یقین مسلمان این است که به خاطر مردم خدای خود را به خشم نیاورد، و مردم را نسبت به چیزی که خدا به آنان نداده

ملامت نکنند، زیرا رزق به واسطه‌ی حرص حریص به دست نمی‌آید و به سبب کراهت مردم رد نمی‌شود، و اگر یکی از شما از رزق خود فرار کند. همان گونه که از مرگ فرار می‌کند، رزق او به او خواهد رسید، همان گونه که مرگ او به او خواهد رسید.

۳۵- «ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحهٔ فی الیقین و الرضا، و جعل الهم و الحزن فی الشك و السخط» [۲۷] خداوند به سبب عدل و قسط خود، راحتی و نشاط را در یقین و رضای از تقدیرات خود قرار داده و اندوه و ناخوشی را در شک و نارضایتی از تقدیرات خود قرار داده است.

۳۶- «رأس طاعهٔ الله الصبر و الرضا عن الله فیما أحب الله للعبد أو کره، و لا یرضی عبد عن الله فیما أحب أو کره، الا کان له خیرا فیما أحب أو کره»؛ [۲۸] اساس طاعت خداوند صبر و راضی بودن از تقدیرات خداوند است، نسبت به آنچه بنده دوست بدارد و یا کراهت داشته باشد و هیچ بنده ای از خدای خود راضی نمی‌شود جز آن که آنچه خداوند برای او تقدیر نموده خیر او خواهد بود.

۳۷- «ان أعلم الناس بالله أرضاهم لقضاء الله»؛ [۲۹] خداشناس ترین مردم کسی است که به تقدیرات و قضای الهی راضی تر از دیگران باشد.

۳۸- «لا- تغتب فتغتب، و لا- تحفر لأخیك حفرهٔ فتقع فیها، فانك کما تدین تدان» [۳۰] ؛ غیبت کسی را مکن تا کسی غیبت تو را نکند، و برای برادر خود چاه مکن که خود در آن خواهی افتاد و بدان که هر دستی می‌دهی باز خواهی گرفت.

۳۹- «ایاکم و المزاح فانه یذهب بماء الوجه و مهابهٔ الرجال» [۳۱] ؛ از مزاح [زیاد] پرهیز کنید، همانا مزاح آبرو و عزت و بزرگی انسان‌ها را از بین می‌برد.

۴۰- «لا- تمار فیذهب بهاؤك، و لا تمزح فیجترأ علیك»؛ [۳۲] از جدال و کشمکش پرهیز کن که بها و ارزش تو ضایع می‌شود و مزاح [زیاد] مکن که دیگران بر تو مسلط می‌گردند.

۴۱- «ایاکم و المشارهٔ فانها تورث المعرهٔ و تظهر العورهٔ»؛ [۳۳] از دشمنی و نزاع بپرهیزید که آن زشت و ناپسند و سبب زوال آبرو و حیثیت انسان است.

۴۲- «من لم یستح من طلب الحلال خفت مؤونته، و نعم أهله» [۳۴] ؛ کسی که از به دست آوردن روزی حلال حیا نکند، خداوند زندگی را بر او آسان و سبک می‌گرداند و اهل و عیال او متنعم خواهند بود.

۴۳- «عجبت لمن یبخل بالدنیا و هی مقبلهٔ علیه، أو یبخل علیها و هی مدبرهٔ عنه، فلا- الانفاق مع الاقبال یضره، و لا الامساك مع الادبار ینفعه»؛ [۳۵] تعجب می‌کنم از کسی که با داشتن و نداشتن مال دنیا از بخشش و انفاق بخل می‌ورزد، در حالی که نه انفاق و بخشش به او آسیبی می‌رساند و نه امساک و بخل برای او سودی دارد.

۴۴- «المسجون من سجنته دنیاه عن آخرته» [۳۶] زندانی [واقعی] کسی است که دنیا او را از دست یافتن به امر آخرت محبوس نموده باشد.

۴۵- «لا تشعروا قلوبکم الاشتغال بما قد فات، فتشغلوا أذهانکم عن الاستعداد لما لم یأت»؛ [۳۷] قلوب خود را با یاد مصایب گذشته مشغول نکنید تا استعداد برای مصایب آینده را داشته باشید.

۴۶- «استنزلوا الرزق بالصدقهٔ، و حصنوا أموالکم بالزکاهٔ، و ما عال من اقتصد، و التدبیر نصف المعیشهٔ، و التودد نصف العقل، و قلهٔ العیال أحد الیسارین، و من أحزن والدیه فقد عقهما، و الصنیعهٔ لا تکون صنیعهٔ الا عند ذی حسب و دین، و الله تعالی منزل الصبر علی قدر المصیبهٔ، و منزل الرزق علی قدر المؤونهٔ، و من قدر معیشته رزقه الله تعالی، و من بذر معیشته حرمه الله تعالی» [۳۸] با دادن صدقه از خداوند رزق [فراوان] به دست آورید، و اموال خود را با پرداخت زکات نگهداری کنید، و با اقتصاد و میانه روی در مصرف، از فقر جلوگیری کنید؛ [زیرا] تدبیر در معاش نصف زندگی را تأمین می‌کند. [و بدانید که] دوستی با برادران دینی نصف عقل است، و عیال و فرزندان کم نصف آسایش انسان را تأمین می‌کند، و هر کس پدر و مادر خویش را اندوهناک کند به آنان آزار نموده [و

عاق آنان خواهد بود] و احسان و عمل نیک، هنگامی نیک خواهد بود که نسبت به صاحب حسب و دین انجام گیرد، و خداوند به اندازه‌ی مصیبت صبر می‌دهد، و به اندازه‌ی نیاز رزق می‌فرستد، و کسی که در معاش و زندگی اندازه گیری داشته باشد، خداوند رزق او را [به آسانی] می‌رساند، و کسی که نعمت‌های خدا را ضایع کند، خداوند او را محروم خواهد نمود.

مؤلف گوید: برخی از سخنان فوق نیز در «نهج البلاغه» به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده و شاید امام صادق علیه‌السلام به سخن آن حضرت استشهاد نموده باشد.

۴۷- «أغنی الغنی من لم یکن للحرص أسیرا»؛ [۳۹] بزرگ ترین ثروت این است که انسان اسیر حرص نباشد.

۴۸- «لا شیء أحسن من الصمت، و لا عدو أضر من الجهل، و لا داء أدوی من الکذب» [۴۰] ؛ هیچ چیزی بهتر از سکوت نیست، و هیچ دشمنی خطرناک تر از جهل و نادانی نیست و هیچ دردی بدتر از دروغگویی نیست.

۴۹- «ثلاث لا یضر معهن شیء: الدعا عند الکرب، و الاستغفار عند الذنب، و الشکر عند النعمهْ»؛ [۴۱] سه چیز است که با بودن آنها آسیبی به انسان نمی‌رسد: دعا هنگام بلا- و مصیبت، استغفار هنگام گناه و معصیت، شکر هنگام نعمت [زیرا با دعا بلا برطرف می‌شود و استغفار گناه بخشوده می گردد و با شکر، نعمت از دست نمی‌رود].

۵۰- «المؤمن مألوف و لا- خیر فیمن لا- یألف و لا یؤلف»؛ [۴۲] مؤمن اهل الفت و دوستی می‌باشد و خیری نیست در کسی که با مردم الفت پیدا نمی کند و مردم نیز [در اثر سوء اخلاق او] با او الفت پیدا نمی کنند.

۵۱- «قیل: ما حد حسن الخق؟ فقال علیه‌السلام: تلین جناحک، و تطیب کلامک، و تلقی أخاک ببشر» [۴۳] ؛ به امام صادق علیه السلام گفته شد: حسن خلق چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: ملایمت و نرمی در برخورد، کلام و سخن شیرین، ملاقات نمودن برادر خود با شادی و روی باز.

۵۲- «من صدق لسانه زکا عمله، و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن بره بأهل بیته مد له فی عمره»؛ [۴۴] کسی که زبانش راستگو باشد، عملش پاکیزه [و مقبول] می‌باشد، و کسی که نیتش نیکو باشد، رزقش زیاد خواهد بود و کسی که معاشرت و احسان او با خانواده اش خوب باشد عمرش طولانی خواهد بود.

۵۳- «الحیاء من الایمان» [۴۵] ؛ حیا نشانه‌ی ایمان است.

۵۴- «من رق وجهه رق علمه» [۴۶] ؛ کسی که از سؤال و تحصیل علم حیا کند، دانش او ضعیف و ناچیز خواهد بود.

۵۵- «لا ایمان لمن لا حیاء له» [۴۷] ؛ ایمان [درستی] ندارد کسی که حیا ندارد.

۵۶- «ثلاث من مکارم الدنیا و الآخرهْ: تعفو عمن ظلمک، و تصل من قطعک، و تحلم اذا جهل علیک» [۴۸] سه چیز از خصلت‌های نیک دنیا و آخرت می‌باشد: گذشت از ظالم، صله نمودن با قاطع، بردباری با جاهل.

۵۷- «أیما أهل بیت أعطوا حظهم من الرفق فقد وسع الله علیهم فی الرزق، و الرفق فی تقدیر المعیشهْ خیر من السعهْ فی المال، و الرفق لا یعجز عنه شیء، و التبذیر لا یبقی معه شیء، ان الله عزوجل رفیق یحب الرفق» [۴۹] ؛ هر خانواده ای که اهل رفق و مدارا باشند، خداوند رزق آنان را وسعت می‌دهد؛ البته رفق و مدارای در تقدیر معاش بهتر از وسعت در مال است و صاحب رفق در معاش به هر چیز دست پیدا می کند؛ اما کسی که اهل تبذیر و اسراف باشد چیزی برای او باقی نمی‌ماند و خداوند اهل رفق است و رفق را دوست می‌دارد.

۵۸- «من کان رفیقا فی أمره نال ما یرید من الناس» [۵۰] ؛ کسی که در کارهای خود اهل رفق و مدارا باشد [و با مردم سخت گیری نکند] هر چه بخواهد از مردم بهره مند می‌شود.

۵۹- «من قنع بما رزقه الله فهو أغنی الناس»؛ کسی که به داده‌های خداوند قانع باشد، بی نیازترین مردم است.

۶۰- «و شکا الیه رجل أنه یطلب فیصیب و لا- یقنع، و تنازعه نفسه الی ما هو أکثر منه، و قال: علمنی شیئا أنتفع به، فقال أبوعبدالله

علیه‌السلام: ان کان ما یکفیک یغنیک فأدنی ما فیها یغنیک، و ان کان ما یکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک» [۵۱] ؛ شخصی به امام صادق علیه‌السلام [از حرص خود شکایت نمود و] گفت: دنیا به طرف من می‌آید؛ اما من قانع نمی‌شوم و همواره به دنبال چیز بیشتری هستم، پس مرا نصیحت فرمایید امام علیه‌السلام فرمود: اگر با داشتن مقدار کفاف و نیاز، احساس بی نیازی کنی به کمترین نیاز خود قانع خواهی بود و اگر با داشتن مقدار نیاز قانع نشوی، همه‌ی دنیا تو را بی نیاز نخواهد نمود.

۶۱- «العدل أحلی من الماء یصیبه الظمآن» [۵۲] ؛ عدالت گواراتر و شیرین تر از آبی است که تشنه می‌نوشد.

۶۲- «ما أوسع العدل و ان قل» [۵۳] ؛ عدالت در همه چیز شایسته است حتی در چیزهای حقیر و ناچیز.

۶۳- «من أنصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره»؛ [۵۴] کسی که با مردم با انصاف معامله کند، راضی می‌شود که در حق او نیز با انصاف حکم شود.

۶۴- «شرف المؤمن قیام اللیل، و عزه استغناؤه عن الناس» [۵۵] ؛ شرافت مؤمن به قیام در شب [و نماز شب خواندن] است و عزت او در بی نیازی از مردم می‌باشد.

۶۵- «طلب الحوائج الی الناس استلاب للعز و مذهبهٔ للحیاء، و الیأس مما فی أیدی الناس عز للمؤمن فی دینه، و الطمع هو الفقر الحاضر»؛ [۵۶] درخواست از مردم، عزت و حیای انسان را سلب می‌کند و بی نیازی از مردم، عزت دین مؤمن است و طمع به مردم، فقر حاضر است.

۶۶- «صلهٔ الأرحام تحسن الخلق، و تطیب النفس، و تزید فی الرزق، و تنسی فی الأجل»؛ [۵۷] صله‌ی رحم اخلاق انسان را نیکو، نفس را پاک، روزی را زیاد و عمر را طولانی می‌کند.

۶۷- «کفی بالحلم ناصرا»؛ حلم و بردباری بهترین یاور انسان است.

۶۸- «اذا لم تکن حلیما فتحلم» [۵۸] ؛ اگر حلیم و بردبار نیستی خود را بردبار و حلیم نشان ده [تا حلیم و بردبار شوی].

۶۹- «من کف یده عن الناس فانما یکف یدا واحدهٔ و یکفون أیدی کثیرهٔ»؛ [۵۹] کسی که از ظلم به مردم خودداری نماید همه‌ی مردم از ظلم به او خودداری خواهند نمود.

۷۰- «کفی بالمرء اعتمادا علی أخیه أن ینزل به حاجته»؛ [۶۰] کسی که حاجت خویش را نزد برادر خود ببرد به او اعتماد نموده است.

۷۱- «صدقهٔ یحبها الله: اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا»؛ [۶۱] صدقه ای که خدا دوست می‌دارد عبارت است از: اصلاح بین مردم هنگامی که بین آنان فاسد شده باشد و یا آشتی دادن آنان هنگامی که از یکدیگر دور شده باشند.

۷۲- «من عامل الناس فلم یظلمهم، و حدثهم فلم یکذبهم، و وعدهم فلم یخلفهم، کان ممن حرمت غیبته، و کملت مروته، و ظهر عدله، و وجبت أخوته» [۶۲] کسی که با مردم معاشرت کند و به آنان ظلم روا ندارد و با آنان سخن گوید و دروغ نگوید و با آنان وعده کند و خلف وعده نکند او از کسانی خواهد بود که غیبت نمودن از او حرام و مروت او کامل و عدالت او ظاهر و برادری با او واجب می‌باشد.

۷۳- «من طلب الریاسهٔ هلک»؛ [۶۳] کسی که به دنبال ریاست باشد هلاک می‌شود.

۷۴- «من زرع العداوهٔ حصد ما بذر»؛ [۶۴] کسی که بذر کینه و دشمنی با برادر خود را در دل بکارد، نتیجه آن را خواهد دید.

۷۵- «الغضب مفتاح کل شر» [۶۵] غضب و خشم کلید هر شری است.

۷۶- «الغضب ممحقهٔ لقلب الحکیم» [۶۶] ؛ غضب، قلب انسان حکیم را هلاک می‌کند.

۷۷- «من لم یملک غضبه لم یملک عقله «؛ [۶۷] کسی که مالک خشم خود نباشد، مالک عقل خویش نخواهد بود.

۷۸- «ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب» [۶۸] ؛ حسد ایمان را می‌خورد هم چنان که آتش هیزم را می‌خورد.

۷۹- «آفة الدین الحسد، و العجب و الفخر»؛ [۶۹] آفت دین مؤمن: حسد و عجب و فخر و مباهات است.

۸۰- «ما من أحـد یتیه الا من ذلة یجدها فی نفسه»؛ [۷۰] احدی تکبر نمی‌کند مگر به سبب ذلتی که در وجود خود می‌بیند. [احساس حقارت سبب انحراف اخلاقی می‌شود.]

۸۱- «ما أقبح بالمؤمن تکون له رغبـة تـذله»؛ [۷۱] چقـدر برای مـؤمن زشت است که برای هـوس و علاقه به دنیـا [و قـانع نبودن به داده‌های خداوند خود را ذلیل نماید.]

۸۲- «ان السفه خلق لئیم، یستطیل علی من دونه، و یخضع لمن فوقه» [۷۲] ؛ سفاهت و بی خردی خوی پستی است و سفیه کسی است که نسبت به پایین تر از خود تکبر و بزرگی می‌کند و در مقابل بالاتر از خود خضوع می‌نماید.

۸۳- «ان ممـا أعان الله علی الکـذابین النسـیان» [۷۳] ؛ یکی از کیفرهـایی که خداونـد در دنیـا برای دروغگویان قرار داده، فراموشـی است.

۸۴- «ایـاک و سـقطة الاسترسـال فانها لا تقال» [۷۴] ؛ [اعتمـاد بی حـد مکـن و] بـه مردم آزادی مـده که مهـار کردن آن غیر ممکن خواهد شد.

۸۵- «ان خیر العبـاد من یجتمع فیه خمس خصال: اذا أحسن استبشـر، و اذا أساء اسـتغفر، و اذا اعطی شـکر، و اذا ابتلی صبر، و اذا ظلم غفر» [۷۵] ؛ بهترین مردم کسانی هسـتند که پنـج خصـلت در آنان جمع شـده باشـد: هنگامی که عمل نیکی انجام دهنـد شاد شوند، هنگامی که عمل زشتی انجام دهند اسـتغفار نمایند، هنگامی که احسانی به آنان بشود شاکر باشـند، هنگامی که بلایی به آنان برسد صابر باشند و هنگامی که از برادران خود آزاری ببینند از آن بگذرند.

۸۶- «و قـال له أبوحنیفـة: یـا أبا عبـدالله ما أصبرک علی الصـلاة، فقال علیه السـلام: ویحک یا نعمان أما علمت أن الصـلاة قربان کل تقی، و أن الحج جهاد کل ضعیف، و لکل شی ء زکاة و زکاة البدن الصیام، و أفضل الأعمال انتظار الفرج من الله، و الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر، فاحفظ هـذه الکلمات یا نعمان» [۷۶] روزی ابوحنیفه به امام صادق علیه‌السـلام گفت: چقدر نسـبت به نماز صابر و شکیبا هستید؟ امام علیه‌السـلام فرمود: وای بر تو ای نعمان! مگر نمی‌دانی نماز وسیله‌ی تقرب هر مؤمن با تقوایی است، و حج، جهاد هر ضـعیفی است و هر چیزی را زکاتی است و زکات بدن‌ها روزه است و برترین اعمال انتظار فرج است و گوینده بدون عمل مانند تیرانداز بدون تیر است؟ پس ای نعمان این سخنان را نگهداری کن.

۸۷- «ثلاثـة اقسم بالله انها لحق، ما نقص مال من صدقـة و لا زکاة، و لا ظلم أحـد بظلامة بقدر أن یکافی بها فکظهما الا أبدله مکانها عزا، و لا فتـح عبـد علی نفسه باب مسألـة الا فتح الله علیه باب فقر» [۷۷] ؛ سه چیز است که من بر حقـانیت آنها سوگنـد یاد می‌کنم: هیچ مالی به واسطه پرداخت صدقه و زکات کم نمی‌شود، هیچ مظلومی با توان تلافی و مقابله کردن، خشم خود را فرو نمی‌برد؛ جز آن که خداونـد به جای آن به او عزت می‌دهد و هیچ بنده ای باب سؤال از دیگران را نمی‌گشاید؛ جز آن که خداوند باب فقر را به روی او باز می‌کند.

۸۸- «مروة المرء فی نفسه نسب لعقبه و قبیلته»؛ [۷۸] مروت و جوانمردی انسان سبب عزت فرزندان و قبیله‌ی او نیز خواهد شد.

۸۹- «سـبعة یفسدون أعمالهم: الرجل الحلیم ذو العلم الکثیر لا یعرف بذلک و لا یذکر به، و الحکیم الذی یدیر ماله کل کاذب منکر لما یؤتی الیه، و الرجل الذی یأمن ذا المکر و الخیانة، و السید الفظ الذی لا رحمة له، و الأم التی لا تکتم عن الولد السر و تفشی علیه، و السـریع الی لائمة اخوانه، و الذی لا یزال یجادل أخاه مخاصـما له» [۷۹] ؛ هفت دسـته از مردم اعمال خود را تباه می‌کنند: دانشمند حلیم و گران قـدری که شـناخته و معرفی نگردد؛ شـخص حکیمی که مـال خـود را به دست هر دروغگو و انکـار کننـده ای بدهـد، کسـی که به اهل مکر و خیانت اطمینان نمایـد. بزرگی که تندخو و اهل ترحم نباشد، مادری که اسـرار فرزند خویش را فاش نماید، کسی که برادران خویش را سریع ملامت نماید و کسی که پیاپی با برادر دینی خود نزاع و دشمنی کند.

۹۰- «لا یطمع ذوالکبر فی الثناء الحسن، و لا الخب فی کثرة الصدیق، و لا السیی الأدب فی الشرف، و لا البخیل فی صلة الرحم، و لا المستهزی بالناس فی صدق المودة، و لا القلیل الفقه فی القضاء، و لا المغتاب فی السلامة، و لا الحسود فی راحة القلب، و لا المعاقب علی الذنب الصغیر فی السؤدد، و لا ـ القلیل التجربة المعجب برأیه فی ریاسة» [۸۰] ؛ چند چیز از چند گروه انتظار نیست: ۱- از صاحب ریاست و قدرت، انتظار احترام و تجلیل نیست. ۲- از افراد مکار و حیله گر، انتظار دوست فراوان نیست. ۳- از بی ادب‌ها، انتظار شرف و بزرگواری نیست. ۴- از بخیل انتظار صله‌ی رحم نیست. ۵- از کسانی که مردم را استهزار می کنند، انتظار صداقت و دوستی نیست. ۶- از کسی که از فقه و مسایل شرعی اطلاع چندانی ندارد، انتظار قضاوت نیست. ۷- از اهل غیبت انتظار سلامت [دین] نیست. ۸- از حسود انتظار آرامش و راحتی قلب نیست. ۹- از کسی که مردم را به خاطر خطای کوچک مجازات می کند، انتظار سروری نیست. ۱۰- و از کسی که تجربه ای کسب نکرده و مغرور به فکر خویش است، انتظار ریاست نیست.

۹۱- «من کان الحزم حارسه، و الصدق جلیسه، عظمت بهجته، و تمت مروته» [۸۱] کسی که بردباری و صبر نگهبان اوست، و راستی همنشین اوست، شادابی او زیاد و جوانمردی او کامل خواهد بود.

۹۲- «جاهل سخی أفضل من ناسک بخیل»؛ نادان با سخاوت بهتر از عابد بخیل است.

۹۳- «من سأل فوق حقه استحق الحرمان» [۸۲] ؛ کسی که بیش از حق خود مطالبه کند، سزاوار محروم شدن می‌باشد.

۹۴- «أولی الناس بالعفو أقدرهم علی العقوبة، و أنقص الناس عقلا من ظلم من دونه، و لم یصفح عمن اعتذر الیه» [۸۳] ؛ عفو و گذشت از کسی که قدرت بر مجازات دارد سزاوار است، پست ترین مردم از جهت عقل و دانایی کسانی هستند که به زیردستان خود ظلم می کنند و عذر کسی را نمی‌پذیرند.

۹۵- «لا تکونن أول مشیر، و ایاک و الرأی الفطیر» [۸۴] ؛ [در قضاوت] نخستین نظر دهنده مباش و از رأی نسنجیده پرهیز کن.

۹۶- «الاستقصاء فرقة» [۸۵] ؛ خرده گیری زیاد سبب جدایی می‌شود.

۹۷- «الانتقاد عداوة» [۸۶] انتقاد و ذکر معایب، سبب دشمنی می‌شود.

۹۸- «قلة الصبر فضیحة» [۸۷] کم صبری رسوایی به بار می‌آورد.

۹۹- «افشاء السر سقوط» [۸۸] ؛ فاش نمودن اسرار، اعتبار انسان را از بین می‌برد.

۱۰۰- «السخاء فطنة» [۸۹] ؛ سخاوت و گذشت دلیل دانایی و زیرکی است.

۱۰۱- «اللؤم تغافل» [۹۰] ؛ پستی و خباثت سبب فراموش شدن خواهد شد.

۱۰۲- «ثلاثة من فرط فیهن کان محروما: استماحة جواد، و مصاحبة عالم، و استمالة سلطان» [۹۱] ؛ زیاده روی در سه چیز سبب محرومیت می‌شود: ۱- اصرار به کریم برای کرامت و بخشندگی ۲- همنشینی زیاد با عالم ۳- اصرار در جلب توجه سلطان.

۱۰۳- «ثلاثة تورث المحبة: الدین و التواضع و البذل» [۹۲] ؛ سه چیز سبب دوستی و محبت می‌شود ۱- دیانت ۲- تواضع ۳- احسان و بخشش.

۱۰۴- «من بری من ثلاثة نال ثلاثة: من بری من الشر نال العز، و من بری من الکبر نال الکرامة، و من بری من البخل نال الشرف» [۹۳] ؛ بیزاری از سه چیز سبب به دست آوردن سه چیز ارزشمند خواهد شد ۱- بیزاری از شر، عزت می آورد ۲- بیزاری از تکبر، کرامت و بزرگواری می آورد. ۳- بیزاری و جدایی از بخل، سبب شرافت می‌شود.

۱۰۵- «ثلاثة مکسبة للبغضاء: النفاق، و العجب، الظلم» [۹۴] ؛ سه چیز سبب دشمنی می‌شود: نفاق، عجب، ظلم.

۱۰۶- «من لم یکن فیه خصلة من ثلاث لم یعد نبیلا، من لم یکن له عقل یزینه، أو جدة تعینه، أو عشیرة تعضده» [۹۵] ؛ کسی که دارای یکی از سه چیز نباشد صاحب شخصیت شناخته نمی‌شود: ۱- عقلی که او را زینت بدهد. ۲- کوشش و اجتهادی که او را کمک دهد ۳- فامیل و قبیله ای که او را حمایت کنند.

۱۰۷- «ثلاثهٔ تزری بالمرء: الحسد، و النمیمهٔ، و الطیش» [۹۶]؛ سه چیز انسان را ضایع می‌کند: ۱- حسد ۲- سخن چینی ۳- تلون و کم خردی.

۱۰۸- «ثلاثهٔ لا تعرف الا من ثلاثهٔ مواطن: لا یعرف الحلیم الا عند الغضب، و لا الشجاع الا عند الحرب، و لا أخ الا عند الحاجهٔ» [۹۷]؛ سه گروه از مردم شناخته نمی‌شوند مگر در سه جا ۱- حلم حلیم شناخته نمی‌شود مگر هنگام خشم و غضب ۲- شجاعت شجاع شناخته نمی‌شود مگر هنگام جنگ و کارزار ۳- برادر [حقیقی] شناخته نمی‌شود مگر هنگام نیاز و حاجت.

۱۰۹- «ثلاثهٔ من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی: من اذا حدث کذب، و اذا وعد أخلف، و اذا ائتمن خان» [۹۸]؛ سه چیز در هر که باشد او منافق است گر چه اهل نماز و روزه باشد ۱- کسی که هنگام سخن دروغ بگوید ۲- کسی که چون وعده و قراری گذارد تخلف نماید ۳- کسی که چون امین شمرده شود خیانت کند.

۱۱۰- «احذر من الناس ثلاثهٔ: الخائن، و الظلوم، و النمام، لأن من خان لک خانک، و من ظلم لک سیظلمک، و من نم الیک سینم علیک» [۹۹]؛ از سه گروه از مردم پرهیز کن ۱- خائن ۲- شرور و ظالم ۳- سخن چین، زیرا هر که به خاطر تو خیانت کند، به تو نیز خیانت خواهد نمود و هر که به خاطر تو ظلم کند، به تو نیز ظلم خواهد نمود و هر که نزد تو از کسی سخن چینی کند از تو نیز سخن چینی خواهد نمود.

۱۱۱- «لا یکون الأمین أمینا حتی یؤتمن علی ثلاثهٔ فیؤدیها: علی الأموال و الأولاد و الفروج و ان حفظ اثنین و ضیع واحدهٔ فلیس بأمین» [۱۰۰]؛ هیچ کسی را نمی‌توان امین دانست جز آن که در سه چیز امین باشد: در اموال، اولاد و نوامیس مردم اگر دو مورد را رعایت کند و یکی را ضایع نماید، امین نخواهد بود.

۱۱۲- «لا تشاور أحمق، و لا تستعن بکذاب، و لا تثق بمودهٔ ملول، فان الکذاب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب، و الأحمق یجهد نفسه و لا یبلغ ما یرید، و الملول أوثق ما کنت به خذلک، و أوصل ما کنت له قطعک» [۱۰۱]؛ با احمق مشورت مکن، از دروغگو کمک نخواه، و به دوستی انسان ملول تکیه مکن؛ زیرا دروغگو دور را برای تو نزدیک می‌کند و نزدیک را برای تو دور می‌نماید، احمق نیز می‌کوشد که به تو خدمت کند ولی کاری از پیش نمی‌برد، و انسان ملول و خسته و بی نشاط در حساس ترین موقعیت‌ها که به او امیدوار می‌شوی تو را تنها می‌گذارد و در حالی که فراوان به او احسان کرده ای با تو قطع رابطه می‌نماید.

۱۱۳- «أربعهٔ لا تشبع من أربعهٔ: أرض من مطر، و عین من نظر، و انثی من ذکر، و عالم من علم» [۱۰۲]؛ چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌شوند ۱- زمین از باران ۲- چشم از نگاه ۳- زن از مرد ۴- عالم از علم.

۱۱۴- «أربعهٔ تهرم قبل أوان الهرم: أکل القدید، و القعود علی النداوهٔ، و الصعود فی الدرج، و مجامعهٔ العجوز»؛ چهار چیز انسان را زود پیر می‌کند: ۱- خوردن گوشت خشکیده ۲ - نشستن بر جای مرطوب ۳- بالا رفتن از پله ۴- همبستر شدن با پیرزن.

۱۱۵- «النساء ثلاث: واحدهٔ لک، و واحدهٔ لک و علیک، و واحدهٔ علیک لا لک، فأما التی لک فالمرأهٔ العذراء، و أما التی لک و علیک فالثیب، و أما التی علیک فهی المتبع التی لها ولد من غیرک» [۱۰۳]؛ زن ها سه دسته‌اند: ۱- زنی که برای تو سودمند است ۲- زنی که دارای سود و زیان است ۳- زنی که تنها زیانبخش است و سودی برای تو ندارد. اما آن که سودمند است زن باکره می‌باشد. و آن که سود و زیان دارد زن شوهر دیده است و آن که تنها زیان بار است و سودی برای تو ندارد، زنی است که از شوهر قبلی اش فرزندی همراه خود آورده باشد.

۱۱۶- «ثلاثهٔ من کن فیه کان سیدا، کظم الغیظ، و الصفح عن المسیء، و الصلهٔ بالنفس و المال» [۱۰۴]؛ سه چیز سبب آقایی و بزرگواری انسان می‌شود ۱- فرو بردن خشم ۲- گذشت از خطای دیگران ۳- احسان به مردم با جان و مال.

۱۱۷- «ثلاثهٔ فیهن البلاغهٔ: التقرب من معنی البغیهٔ، التبعد من حشو الکلام، و الدلالهٔ بالقلیل علی الکثیر» [۱۰۵]؛ سه چیز نشانه‌ی بلاغت کلام است: ۱- عدم انحراف سخن از هدف و مقصود ۲- پرهیز از سخنان زاید و بی فایده ۳- بیان معانی زیاد با عبارت

کوتاه.

۱۱۸- «الجهد [الجهل] فی ثلاثة: فی تبدل الاخوان، و المنابذة بغیر بیان، و التجسس عما لا یعنی» [۱۰۶]؛ نادانی و زبونی در سه چیز است: ۱- از دست دادن دوستان ۲- جدایی و دشمنی با دوستان بدون بیان ۳- تجسس در چیزهای بدون فایده.

۱۱۹- «ثلاثة یحجزن عن طلب المعالی: قصر الهمة، و قلة الحیاء، و ضعف الرأی» [۱۰۷]؛ سه چیز انسان را از ترقی و تعالی باز می‌دارد: ۱- بی ارادگی و کم همتی ۲- کم حیایی ۳- ضعف اندیشه و تفکر.

۱۲۰- «الحزم فی ثلاثة: الاستخدام للسلطان، و الطاعة للوالد، و الخضوع للمولی» [۱۰۸]؛ در سه چیز باید صابر و بردبار بود: ۱- مقابل سلطان ۲- مقابل پدر ۳- مقابل مولا.

۱۲۱- «الأنس فی ثلاثة: فی الزوجة الموافقة، و الولد البار، و الصدیق المصافی» [۱۰۹]؛ با سه گروه می‌توان انس گرفت: ۱- همسر موافق ۲- فرزند صالح و شایسته ۳- رفیق با صفا.

۱۲۲- «من رزق ثلاثا الغنی الأکبر: القناعة بما اعطی، و الیأس مما فی أیدی الناس، و ترک الفضول» [۱۱۰]؛ کسی که به سه چیز دست یابد باید به بالاترین ثروت دست یافته است: ۱- قانع بودن به داده‌های خدا ۲- چشم طمع به مال مردم نداشتن ۳- پرهیز از تجملات و تشریفات اضافی.

۱۲۳- «ثلاثة لا یعذر المرء فیها: مشاورة ناصح، و مداراة حاسد، و التحبب الی الناس» [۱۱۱]؛ انسان مؤمن از سه چیز ناگزیر است: ۱- مشورت نمودن با انسان خیرخواه و شایسته ۲- مدارا نمودن با حسود ۳- دوستی با مردم [و احسان به آنان].

۱۲۴- «من لم یرغب فی ثلاث ابتلی بثلاث: من لم یرغب السلامة ابتلی بالخذلان، و من لم یرغب فی المعروف ابتلی بالندامة، و من لم یرغب فی الاستکثار من الاخوان ابتلی بالخسران» [۱۱۲]؛ کسی که به سه چیز راغب نباشد گرفتار سه چیز دیگر خواهد شد: ۱- کسی که در سلامت خود نکوشد، گرفتار خزلان و خواری خواهد شد. ۲- کسی که به اعمال نیک راغب نباشد، گرفتار پشیمانی خواهد گردید. ۳- کسی که برادران و دوستان زیادی برای خود فراهم نکند، گرفتار زیان و خسران خواهد گردید.

۱۲۵- «ثلاث یجب علی کل انسان تجنبها: مقارنة الأشرار، و محادثة النساء، و مجالسة أهل البدع» [۱۱۳]؛ سه چیز است که هر انسانی باید از آنها پرهیز نماید: ۱- همنشینی با اشرار [و گناهکاران]؛ ۲- سخن گفتن با زن‌ها؛ ۳- همنشینی با اهل بدعت.

۱۲۶- «ثلاثة تدل علی کرم المرء: حسن الخلق، و کظم الغیظ، و غض الطرف» [۱۱۴]؛ سه چیز نشانه‌ی کرم و سخاوت انسان است: ۱- حسن خلق ۲- فرو بردن خشم ۳- چشم پوشی از خطای دیگران.

۱۲۷- «من وثق بثلاثة کان مغرورا: من صدق بما لا یکون، و رکن الی من لا یثق به، و طمع فیها لا یملک» [۱۱۵]؛ کسی که به سه چیز اطمینان کند فریب خورده است: ۱- کسی که آنچه به وجود نیامده است را تصدیق کند. ۲- کسی که به افراد نامطئن اعتماد نماید ۳- کسی که نسبت به چیزی که مالک آن نیست طمع کند.

۱۲۸- «ثلاثة من استعملها أفسد دینه و دنیاه: من ساء ظنه، و أمکن من سمعه، و أعطی قیاده حلیلته» [۱۱۶]؛ سه چیز است که اگر کسی به آنها عمل کند دین و دنیای خود را فاسد نموده است: ۱- بدگمانی به خدا و خلق خدا ۲- گوش فرا دادن به هر حرفی [و پذیرفتن آن] ۳- اختیار خود را به دست همسر دادن.

۱۲۹- «أفضل الملوک من أعطی ثلاث خصال: الرأفة و الجود و العدل» [۱۱۷]؛ بهترین پادشاهان و حکام کسانی هستند که سه خصلت داشته باشند: ۱- رأفت و مهربانی ۲- جود و بخشش ۳- عدالت و حق شناسی.

۱۳۰- «و لیس یحب للملوک أن یفرطوا فی ثلاثة: فی حفظ الثغور، و تفقد المظالم، و اختیار الصالحین لأعمالهم» [۱۱۸]؛ سلاطین نباید در سه چیز کوتاهی کنند ۱- حفظ ثغور و مرزهای کشور ۲- دقت در مظالم و رسیدگی به وضع ستمدیده‌ها ۳- انتخاب افراد شایسته برای انجام امور. ۱۳۱- «العاقل لا یستخف بأحد، و أحق من لا یستخف به ثلاثة، العلماء، و السلطان، و الاخوان، لأنه من

استخف بالعلماء أفسد دینه، و من استخف بالسلطان أفسد دنیاه، و من استخف بالاخوان أفسد مروته» [۱۱۹] ؛ عاقل نباید به احدی بی اعتنایی کند و سزاوارتر از همه‌ی مردم به احترام سه دسته هستند ۱- علما و دانشمندان ۲- سلاطین [به خاطر نجات از شر آنان] ۳- برادران دینی؛ زیرا کسی که به علما و دانشمندان توهین کند، دین خود را فاسد نموده و کسی که به پادشاهان توهین کند، دنیای خود را فاسد نموده و کسی که به برادران دینی خود توهین نماید، مروت و جوانمردی خویش را فاسد نموده است.

۱۳۲- «ثلاثة أشیاء یحتاج الیها الناس طرا: الأمن و العدل و الخصب» [۱۲۰] ؛ سه چیز است که همه‌ی مردم به آنها نیازمند هستند: ۱- امنیت ۲- عدالت ۳- فراوانی نعمت و رحمت و نزولات آسمانی.

۱۳۳- «ثلاثة تکدر العیش: السلطان الجائر، و الجار السوء، و المرأة البذیة» [۱۲۱] ؛ سه چیز زندگی را تلخ می‌کند: ۱- سلطان ستمگر ۲- همسایه بد ۳- زن فاسد.

۱۳۴- «لا تطیب السکنی الا بثلاثة: الهواء الطیب، و الماء الغزیر، و الأرض الخوارة»؛ سه چیز زندگی را نیکو می‌کند: ۱- هوای پاک ۲- آب فراوان ۳- فضای باز و قابل کشت.

۱۳۵- «ثلاث خصال من رزقها کان کاملا: العقل، و الجمال و الفصاحة»؛ سه خصلت است که هر که دارا باشد به کمال رسیده است: ۱- عقل ۲- جمال ۳- فصاحت.

۱۳۶- «ثلاثة تورث الحرمان: الالحاح فی المسألة، و الغیبة، و الهزء» [۱۲۲] ؛ سه چیز سبب محرومیت می‌شود: ۱- اصرار در سؤال؛ ۲- غیبت؛ ۳- استهزاء.

۱۳۷- «من طلب ثلاثة بغیر حق حرم من ثلاثة بحق: من طلب الدنیا بغیر حق حرم الآخرة بحق و من طلب الریاسة بغیر حق حرم الطاعة له بحق، و من طلب المال بغیر حق حرم بقاءه له بحق» [۱۲۳] ؛ کسی که سه چیز را به ناحق طلب کند، حق است که از سه چیز محروم گردد: ۱- کسی که دنیا را به ناحق طلب کند، حق است که از آخرت محروم گردد ۲- کسی که به ناحق ریاستی را به دست آورد، حق است که کسی از او اطاعت نکند. ۳- کسی که مالی را از غیر راه حلال به دست آورد، حق است که آن مال برای او باقی نماند.

۱۳۸- «ثلاثة لا ینبغی للمرء الحازم أن یقدم علیها: شرب السم للتجربة و ان نجا منه، و افشاء السر للقرابة الحاسد و ان نجا منه، و رکوب البحر و ان کان الغنی فیه» [۱۲۴] ؛ انسان [دانا و] صبور سزاوار است از سه چیز پرهیز نماید: ۱- آشامیدن سم برای تجربه، گرچه آسیبی نبیند ۲- افشای سر به خویشاوند حسود، گر چه آسیبی به او نرسد ۳- داخل دریا شدن، گر چه ثروتی از آن به دست آورد و خطری برای او پیش نیاید.

۱۳۹- «لا یستغنی أهل کل بلد عن ثلاثة یفزع الیهم فی أمر دنیاهم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا هجما، فقیه عالم ورع، و أمیر خیر مطاع، و طبیب بصیر ثقة» [۱۲۵] ؛ اهل هیچ شهری برای دنیا و آخرت خود از سه چیز بی نیاز نیستند از: عالم فقیه با تقوا، امیر و رئیس نیکوکار و مطاع، و طبیب حاذق و مورد اعتماد؛ اگر مردم این سه [راهنما و مدیر] را برای اصلاح امور دنیا و آخرت خود نداشته باشند هرج و مرج بین آنان حاکم خواهد شد.

۱۴۰- «ان یسلم الناس من ثلاثة أشیاء کانت سلامة شاملة: لسان السوء، و ید السوء، و فعل السوء» [۱۲۶] ؛ اگر مردم از سه چیز سالم باشند، سلامت کامل خواهند داشت: ۱- زبان بد ۲- دست بد ۳- عمل بد.

۱۴۱- «اذا لم یکن فی المملوک خصلة من ثلاث فلیس لمولاه فی امساکه راحة: دین یرشده، أو أدب یسوسه، أو خوف یردعه» [۱۲۷] ؛ اگر مملوک [و خادم] یکی از سه خصلت را دارا نباشد، نگهداری او برای مولایش آسان نخواهد بود: ۱- دینی که او را ارشاد نماید ۲- ادبی که سبب تدبیر امور او شود ۳- ترسی که او را از عمل خلاف باز دارد.

۱۴۲- «ان المرء یحتاج فی منزله و عیاله الی ثلاث خلال یتکلفها و ان لم یکن فی طبعه ذلک: معاشرة جمیلة، و سعة بتقدیر، و غیرة

بتحصن» [۱۲۸]؛ انسان باید برای معاشرت با خانواده و فرزندان خود دارای سه خصلت باشد و اگر این خصلت‌ها در طبع او نیست، باید با زحمت خود را مقید به آنها نماید: ۱- معاشرت و برخورد نیکو و زیبا ۲- توسعه در زندگی با رعایت تقدیر و اقتصاد ۳- غیرت لازم برای تأمین مصونیت خانواده.

۱۴۳- «ثلاثهٔ من ابتلی بواحدهٔ منهن کان طائح العقل، نعمهٔ مولیهٔ، و زوجهٔ فاسدهٔ، و فجیعهٔ بحبیب» [۱۲۹]؛ سه چیز است که هر که به یکی از آنها مبتلا شود، عقل او فاسد و دگرگون خواهد شد: ۱- نعمت به او پشت کند ۲- همسر او فاسد شود ۳- برای دوست او مصیبت ناگواری رخ دهد.

۱۴۴- «جعلت [جبلت] الشجاعهٔ علی ثلاث طبائع، لکل واحدهٔ منهن فضیلهٔ لیس للاخری: السخاء بالنفس، و الأنفهٔ من الذل و طلب الذکر، فان تکاملت فی الشجاع کان البطل الذی لا یقام فی سبیله، و الموسوم بالاقدام فی عصره، و ان تفاضلت بعضها علی بعض کانت شجاعته فی ذلک الذی تفاضلت فی أکثر»؛ شجاعت [به صورت کامل] در سه چیز حاصل می‌شود و در هر کدام فضیلتی خواهد بود که در دیگری نیست ۱- سخاوت نفس ۲- زیر بار ذلت نرفتن ۳- دوری از شهرت طلبی. پس اگر همه‌ی آنها جمع شود، شجاعت کامل خواهد بود و صاحب آن، چنان نیرومند می‌شود که هیچ قدرتی او را از پای در نمی‌آورد. و اگر در برخی قوی تر از بقیه باشد، شجاعت را نسبت به آن خواهند داد.

۱۴۵- «یجب للوالدین علی الولد ثلاثهٔ أشیاء: شکرهما علی کل حال، و طاعتهما فیما یأمرانه به وینهانه عنه فی غیر معصیهٔ الله، و نصیحتهما فی السر و العلانیهٔ» [۱۳۰]؛ حق پدر و مادر بر فرزند سه چیز است: ۱- تشکر از آنان در همه‌ی حالات ۲- اطاعت از آنان در همه چیز جز معصیت خداوند ۳- خیرخواهی از آنان در آشکارا و پنهان.

۱۴۶- «و یجب للولد علی والده ثلاث خصال: اختیار والدته، و تحسین اسمه، و المبالغهٔ فی تأدیبه» [۱۳۱]؛ حق فرزند بر پدر سه چیز است: ۱- مادر خوبی برای او انتخاب نموده باشد ۲- نام او را نیک قرار دهد ۳- در تربیت و تأدیب او بکوشد.

۱۴۷- «السرور فی ثلاث خلال: فی الوفاء، و رعایهٔ الحقوق، و النهوض فی النوائب» [۱۳۲]، شادی و سرافرازی در سه چیز است: ۱- وفاداری ۲- رعایت حقوق ۳- استقامت در مشکلات.

۱۴۸- «ثلاثهٔ یستدل بها علی اصابهٔ الرأی: حسن اللقاء، و حسن الاستماع، و حسن الجواب» [۱۳۳]؛ سه چیز نشانه‌ی اخلاق نیک و تفکر صحیح است: ۱- برخورد نیک ۲- به دقت گوش فرا دادن به سخن دیگران ۳- پاسخ زیبا و نیکو دادن به آنان

۱۴۹- «الرجال ثلاثهٔ: عاقل، و أحمق، و فاجر، فالعاقل ان کلم أجاب، و ان نطق أصاب، و ان سمع وعی، و الأحمق ان تکلم عجل، و ان حدث ذهل، و ان حمل علی القبیح فعل، و الفاجر ان ائتمنته خانک، و ان حدثته شانک» [۱۳۴]؛ مردم سه گروه هستند: ۱- عاقل ۲- احمق ۳- فاجر؛ نشانه‌ی عاقل این است که اگر از او سؤال شود، پاسخ می‌گوید و اگر سخن بگوید، حق می‌گوید و اگر به سخنی گوش فرا دهد حفظ می‌کند. نشانه‌ی احمق این است که اگر سخن بگوید، عجولانه سخن می‌گوید. و اگر سخنی را بشنود فراموش می‌کند اگر به کار زشتی دعوت شود انجام می‌دهد. نشانه‌ی فاجر این است که اگر او را امین شماری، به تو خیانت می‌کند و اگر با او سخن بگویی، حرمت تو را ضایع می‌کند.

۱۵۰- «ثلاثهٔ لیس معهن غربهٔ: حسن الأدب، و کف الأذی، و مجانبهٔ الریب» [۱۳۵]؛ با داشتن سه چیز انسان غریب نخواهد بود: ۱- ادب نیکو ۲- خودداری از آزار به مردم ۳- پرهیز از موارد شک و اتهام.

۱۵۱- «الأیام ثلاثهٔ: فیوم مضی لا یدرک، و یوم الناس فیه فینبغی أن یغتنموه، و غدا انما فی أیدیهم أمله» [۱۳۶]؛ دوران زندگی سه روز است ۱- روزی که گذشت و باز نخواهد گشت ۲- روزی که مردم در آن به سر می‌برند و باید آن را غنیمت بدانند ۳- روزی که نیامده و مردم به آن امیدوارند.

۱۵۲- «من لم یکن فیه ثلاث خصال لم ینفعه الایمان: حلم یرد جهل الجاهل، و ورع یحجزه عن طلب المحارم، و خلق یداری به

الناس» [۱۳۷] ؛ کسی که دارای سه خصلت نباشد ایمان برای او سودی ندارد: ۱- حلمی که از جهالت جاهلان جلوگیری کند ۲- تقوا و ورعی که او را از انجام حرام حفظ کند ۳- خلق نیکی که به وسیله‌ی آن بتوان

سفارش امام به عنوان بصری

چیزی را که میل نداری نخور زیرا این کار موجب حماقت و بلاهت می‌گردد هیچ وقت گرسنه نشده غذا نخور، و اگر شروع به غذا خوردن کردی با عجله و شتاب نخور و مراقب باش غذای حلال بخوری و نام خدا را ببری و اگر کسی به تو بد گفت به او بگو اگر راست گفته‌ای از خدا می‌خواهم که آن حالت را از من دور کند و اگر دروغ گفتی خدا تو را بیامرزد و اگر کسی تو را تهدید به عملی کرد او را نصیحت کن و هر چه را نمی‌دانی از دانشمندان بپرس ولی متوجه باش که به قصد امتحان یا خودپسندی چیزی نپرسی، و از عمل به رأی خود بپرهیز و احتیاط را در هر کاری رعایت نما و تا می‌توانی از فتوی دادن فرار کن آنگونه که از شیر درنده فرار باید کرد -

سه چیز، تباهی می‌آورند

ثلاثة تکدر العیش: السلطان الجائر، و الجار السوء و المرأة البذیة. [۱] .

سه کس زندگی را تیره کنند: زمامدار ستمگر، و همسایه‌ی بد، و زن بی‌شرم و بد زبان.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۲۰.

سفارش به نوشتن وصیت‌نامه

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به مردی که از ایشان سفارش خواست. فرمودند: بار و بنه‌ات را آماده ساز و توشه‌ات را پیشاپیش بفرست و خود وصی خودت باش. به دیگری نگو که آنچه را به کار تو می‌آید (بعدا) برایت بفرستد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۸۰۵

بحار: ۷۸ / ۲۷۰ / ۱۱۱ همان، همان، ۳۱۸۱۵.

ستمهای جابران به امام

در روایات معتبره مذکور است که ابوالعباس سفاح که اول خلفای شقاوت اساس بنی‌عباس بود آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید، و بعد از مشاهده‌ی معجزات بسیار و علوم بی‌شمار و مکارم اخلاق و اطوار آن امام عالیمقدار نتوانست اذیتی به آن جناب رساند و مرخص ساخت آن حضرت را، و به مدینه مراجعت نمود.

چون منصور دوانقی برادر او خلافت را غصب کرد و بر کثرت شیعیان و اتباع آن حضرت مطلع شد، بار دیگر حضرت را به عراق طلبید و پنج مرتبه یا زیاده اراده‌ی قتل آن مظلوم نمود، و در هر مرتبه معجزه‌ی عظیمی مشاهده نمود، و از آن عزیمت برگشت.

چنانچه ابن‌بابویه و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که روزی ابوجعفر دوانقی حضرت امام جعفرصادق (علیه‌السلام) را

طلبید که آن حضرت را به قتل آورد فرمود که شمشیری حاضر کردند و نطعی انداختند، و ربیع حاجب خود را گفت که: چون او حاضر شود و مشغول سخن شوم و دست بر دست زنم، او را به قتل آور. ربیع گفت: چون حضرت را آوردم و نظر منصور بر او افتاد گفت: مرحبا خوش آمدی ای ابوعبدالله، ما شما را برای آن طلبیدیم که قرض شما را ادا کنیم و حوایج شما را برآوریم، و عذرخواهی بسیار کرد، و آن حضرت را روانه کرد و مرا طلبید و گفت: باید که بعد از سه روز آن حضرت را روانه مدینه کنی.

چون ربیع بیرون آمد و به خدمت حضرت رسید، گفت: یابن رسول الله آن شمشیر و نطع را که دیدی برای تو حاضر کرده بود، چه دعا خواندی که از شر او محفوظ ماندی؟ فرمود که: این دعا را خواندم، و دعا را تعلیم او نمود.

به روایت دیگر: ربیع برگشت و به منصور گفت: چه چیز خشم عظیم تو را به خشنودی مبدل گردانید؟ منصور گفت: ای ربیع چون او داخل خانه من شد، اژدهای عظیمی دیدم که نزدیک من آمد و دندان بر من می‌خایید و به زبان فصیح گفت که: اگر اندک آسیبی به امام زمان برسانی، گوشتهای تو را از استخوانهای تو جدا می‌کنم، و من از بیم آن چنین کردم.

سید ابن طاووس روایت کرده است که چون منصور نامشکور در سالی که به حج آمد به ربذه رسید، روزی بر حضرت صادق (علیه‌السلام) در خشم شد و ابراهیم بن جبله را گفت که: برو جامه‌های جعفر بن محمد را در گردن او بینداز و او را بکش و نزد من بیاور، ابراهیم گفت که: چون بیرون رفتم آن حضرت را در مسجد ابوذر یافتم، و شرم مرا مانع شد که چنانچه او گفته بود حضرت را ببرم، به آستین او چسبیدم و گفتم: بیا که خلیفه تو را می‌طلبد، حضرت فرمود که: انا لله و انا الیه راجعون، مرا بگذار تا دو رکعت نماز بکنم، پس دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز دعایی خواند و گریه بسیار کرد، و بعد از آن متوجه من شد و فرمود که: به هر روش که تو را امر کرده است مرا ببرد، گفتم: به خدا سوگند که اگر کشته شوم تو را به آن طریق نخواهم برد، و دست آن حضرت را گرفتم و بردم، و جزم داشتم که حکم به قتل او خواهد کرد. چون نزدیک پرده‌ی مجلس آن لعین رسید، دعایی دیگر خواند و داخل شد. چون نظر آن لعین بر آن سید امین افتاد، شروع به عتاب کرد و گفت: به خدا سوگند که تو را به قتل می‌رسانم، حضرت فرمود: دست از من بردار که از زمان مصاحبت من با تو چندانی نمانده است و روز مفارقت واقع خواهد شد، آن ملعون چون این سخن شنید حضرت را مرخص گردانید و عیسی بن علی را از عقب آن حضرت فرستاد و گفت: برو و از آن حضرت بپرس که مفارقت من از او به فوت من خواهد بود یا به فوت او؟ چون از حضرت پرسید فرمود که: به موت من، برگشت و به منصور نقل کرد، و آن لعین از این خبر شاد شد.

ایضا روایت کرده است که روزی منصور ملعون در قصر حمره‌ای خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم می‌نشست آن روز را روز ذبح می‌گفتند، زیرا که نمی‌نشست در آن عمارت مگر برای قتل و سیاست، و در آن ایام حضرت صادق (علیه‌السلام) را از مدینه طلبیده بود، و آن حضرت داخل شده بود، چون شب شد و بعضی از شب گذشت، ربیع حاجب را طلبید و گفت: قرب و منزلت خود را نزد من می‌دانی، به این قدر تو را محرم خود گردانیده‌ام که تو را بر رازی چند مطلع می‌گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان می‌دارم، ربیع گفت: اینها از وفور اشفاق خلیفه است نسبت به من، و من نیز در دولت خواهی تو مانند خود کسی گمان ندارم، گفت: چنین است، می‌خواهم بروی و جعفر بن محمد را بر هر حالتی که بیابی بیاوری و نگذاری که هییت و حال خود را تغییر دهد. ربیع گفت: بیرون آمدم و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، هلاک شدم، زیرا که اگر او را در این وقت نزد این لعین بیاورم با این شدت غضبی که دارد البته او را هلاک می‌کند و آخرت از دستم می‌رود، و اگر مداهنه کنم و نبرم مرا می‌کشد و نسل مرا برمی‌اندازد و مالهای مرا می‌گیرد، پس مردد شدم میان دنیا و آخرت، و نفسم به دنیا مایل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

محمد پسر ربیع گفت که: چون پدرم به خانه آمد مرا طلبید، و من از همه پسرهای او جرأت دارتر و سنگین‌دل‌تر بودم، پس گفت: برو نزد جعفر بن محمد و از دیوار خانه او بالا رو و بی‌خبر به سرای او داخل شو، و بر هر حالتی که او را بیابی بیاور، پس آخر آن شب به منزل او رسیدم و نردبانی گذاشتم و به خانه او بی‌خبر درآمدم، دیدم که پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مشغول

نماز است، چون از نماز فارغ شد گفتم: بیا که خلیفه تو را می‌طلبد، گفت: بگذار دعا بخوانم و جامه بپوشم، گفتم: نمی گذارم، فرمود: بگذار بروم و غسلی کنم و مهیای مرگ گردم، گفتم: مرخص نیستم و نمی گذارم. پس آن مرد پیر ضعیف را که زیاده از هفتاد سال از عمرش گذشته بود با یک پیراهن سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم، و چون پاره‌ای راه آمد ضعف بر او غالب شد، من رحم کردم بر او و او را بر استر خود سوار کردم، چون به در قصر خلیفه رسیدم شنیدم که به پدرم می گفت: وای بر تو ای ربیع دیر کرد و نیامد.

پس ربیع بیرون آمد چون نظرش بر امام (علیه‌السلام) افتاد و او را بر این حال مشاهده کرد گریست، زیرا که ربیع اخلاص بسیار به خدمت حضرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می‌دانست، حضرت فرمود که: ای ربیع می‌دانم که تو به جانب ما میل داری، این قدر مهلت ده که دو رکعت نماز بکنم و با پروردگار خود مناجات کنم، ربیع گفت: آنچه خواهی بکن و به نزد آن لعین برگشت، و او مبالغه می‌کرد از روزی طپش و غضب که جعفر را زود حاضر کن، پس حضرت دو رکعت نماز کرد و زمان طویلی با دانای راز عرض نیاز کرد.

چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند. چون امام عصر را به اندرون قصر برد و نظر آن لعین بر آن حضرت افتاد، از روی خشم و کین گفت: ای جعفر تو ترک نمی‌کنی حسد و بغی خود را بر فرزندان عباس، و هر چند سعی می کنی در خرابی ملک ایشان فایده نمی‌بخشد، حضرت فرمود: به خدا سوگند که اینها را که می گویی هیچیک را نکرده‌ام، و تو می‌دانی که من در زمان بنی‌امیه که دشمن‌ترین خلق بودند برای ما و شما و با آن آزارها که از ایشان به ما و اهل بیت ما رسید این اراده نکردم و از من بدی به ایشان نرسید، با شما چرا این آزارها کنم، با خویشی نسبی و اشفاق و الطاف شما نسبت به ما و خویشان ما. پس منصور ساعتی سر در زیر افکند، و در آن وقت بر روی تکیه نمدی نشسته بود و بر بالشی تکه داده بود و در زیر مسند شوم خود پیوسته شمشیری می گذاشت، پس گفت: دروغ می گویی، دست در زیر مسند کرد و نامه‌های بسیار بیرون آورد و به نزدیک آن حضرت انداخت و گفت: این نامه‌های توست که به اهل خراسان نوشته‌ای که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند، حضرت فرمود: به خدا سوگند که اینها بر من افتراست، و من این را ننوشته‌ام و چنین اراده‌ای نکرده‌ام، و من در جوانی این عزمها نکرده‌ام، اکنون که ضعف پیری بر من مستولی شده است چگونه این اراده کنم، اگر خواهی مرا در میان لشکر خود قرار ده تا مرا مرگ برسد و مرگ من نزدیک شده است. هر چند آن امام مظلوم این سخنان معذرت‌آمیز می گفت، طپش آن ملعون زیاده می‌شد، و شمشیر را به قدر یک شبر از غلاف کشید. ربیع گفت: چون دیدم که آن ملعون دست به شمشیر دراز کرد بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد، پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: شرم نداری که در این سن می‌خواهی فتنه برپا کنی که خونها ریخته شود؟ حضرت فرمود که: نه به خدا سوگند که این نامه‌ها را من ننوشته‌ام، و خط و مهر من در اینها نیست، و بر من افترا کرده‌اند. پس باز آن ملعون شمشیر را به قدر یک ذراع کشید، در آن مرتبه عزم کردم که اگر مرا امر کند به قتل آن حضرت شمشیر را بگیرم و بر خودش زنم هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم.

پس آن ملعون باز آتش کینش مشتعل گردید، شمشیر را تمام از غلاف کشید، و آن امام غریب مظلوم نزد آن بدبخت می‌شوم ایستاده بود و مترصد شهادت بود، و عذر می‌فرمود، و آن سنگین دل قبول نمی‌نمود، پس ساعتی سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: راست می گویی و به من خطاب کرد که: ای ربیع حقه غالیه مخصوص مرا بیاور. چون آوردم، امام (علیه‌السلام) را نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشانید و از آن غالیه محاسن مبارک حضرت را خوشبو گردانید و گفت: بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن، و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او برو تا به منزل او، و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت و میان برگشتن به مدینه جد بزرگوار خود.

ربیع گفت که: من شاد بیرون آمـدم و متعجب بودم از آنچه منصور اول در باب او اراده داشت، و آنچه آخر به عمل آورد، چون به صحن قصـر رسـیدم گفتم: یابن رسول الله من متعجبم از آنچه او اول برای تو در خاطر داشت، و آنچه آخر در حق تو به عمل آورد، و می‌دانم که این اثر آن دعـا بود که بعـد از نمـاز خوانـدی، و آن دعای دیگر که در ایوان تلاوت نمودی، حضـرت فرمود که: بلی، دعای اول دعای کرب و شداید بود و دعای دوم دعایی بود که حضـرت در روز احزاب خواند. پس فرمود که: اگر نه خوف داشـتم که منصـور آزرده شود، این زر را به تو می‌دادم، ولیکن مزرعه‌ای که در مـدینه دارم و پیش از این ده هزار درهم به قیمت آن به من دادی و من به تو نفروختم آن را به تو بخشـیدم، من گفتم: یابن رسول الله من آن دعاها را از شما می‌خواهم که به من تعلیم نمایید و توقع دیگر ندارم، حضـرت فرمود که: ما اهل بیت رسالت عطایی که نسبت به کسی کردیم پس نمی‌گیریم، و آن دعاها را نیز به تو تعلیم می‌کنم.

چون در خـدمت آن جناب به خانه رفتم، دعاها را خواند و من نوشـتم و تمسـکی برای مزرعه نوشت و به من داد، گفتم: یابن رسول الله در وقتی که شـما را به نزد آن لعین آوردنـد، شـما مشـغول نماز و دعا شدیـد و آن ملعون طپش می‌کرد و تأکید در احضار شـما می‌نمود، من هیچ اثر خوف و اضطراب در شما مشاهده نمی‌کردم، حضرت فرمود: کسی که جلالت و عظمت خداوند ذوالجلال در دل او جلوه‌گر شده است، ابهت و شوکت مخلوق در نظر او نمی‌نماید، کسی که از خدا می‌ترسد از بندگان پروا ندارد.

ربیع گفت: چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: ایها الامیر دیشب از شما حالتهای غریب مشاهده کردم، و در اول حال با آن شـدت و غضب جعفر بن محمـد را طلبیدی، و به مرتبه‌ای تو را در غضب دیدم که هرگز چنین غضبی از تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشـیر را به قدر یک شبر از غلاف کشـیدی، و باز به قدر یک ذراع کشیدی، و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی، و بعد از آن برگشتی و او را تعظیـم و اکرام نمـودی، و از حقـه غـالیه کـه فرزنـدان خـود را بـه آن خوشــبو نمی‌کنی او را خوشـبو کردی، و اکرامهـای دیگر نمودی، و مرا مـأمور به مشـایعت او سـاختی، اینهـا چه بود؟ منصور گفـت: ای ربیع من رازی را از تو پنهان نمی‌کنم ولیکن باید این سـر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب مزید مفاخرت ایشان گردد، بس است ما را آنچه از مفاخرت ایشان در میان مردم مشـهور و در السنه خلق مذکور است، پس گفت: هر که در خانه هست بیرون کن. چون خانه را خلوت کردم و نزد او برگشـتم گفت: به غیر از من و تو و خدا کسـی در این خانه نیست، و اگر یک کلمه از آنچه به تو می‌گویم بشـنوم از کسـی، تو را و فرزنـدان تو را به قتل می‌رسانم و اموال تو را می‌گیرم. پس گفت: ای ربیع در وقتی که او را طلبیـدم، مصـر بودم بر قتل او و بر آنکه از او عذری قبول نکنم، و بودن او بر من هر چند خروج به شمشـیر نکند گران‌تر است از عبدالله بن الحسـن که خروج می‌کند، زیرا که او و پدران او را مردم امام می‌دانند و ایشان را واجب الاطاعه می‌شـمارند، و از همه خلق عالمتر و زاهدتر و خوش‌اخلاق‌ترند، و در زمان بنی‌امیه من بر احوال ایشان مطلع بودم، چون در مرتبه اول قصد قتل او کردم و شمشـیر را یک شبر از غلاف کشـیدم، حضـرت رسالت (صـلی الله علیه و آله و سلم) برای من متمثل شد و میان من و او حایل گردید، دستها گشوده بود و آستینهـای خـود را بر زده بـود و رو ترش کرده بـود و از روی خشم به سوی من نظر می‌کرد، من به آن سـبب شمشـیر را در غلاـف برگردانیدم. چون در مرتبه دوم اراده کردم و شمشـیر را بیشتر از غلاف کشـیدم، باز دیدم که حضـرت به نزد من متمثل شد نزدیکتر از اول، و خشـمش زیـاده بود، و چنـان بر من حمله کرد که اگر من قصـد قتل جعفر می‌کردم او قصـد قتل من می‌کرد، به این سـبب شمشیر را باز به غلاف بردم. و در مرتبه سوم، جرأت کردم و گفتم: اینها را فعل جن می‌نماید باشد و پروا نمی‌باید کرد، و شمشیر را تمام از غلاف کشـیدم، در این مرتبه دیدم که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من متمثل شد، و دامن بر زده و آستینها را بالاـ بسته و برافروختـه گردیـده، و چنـان نزدیـک مـن آمـد که نزدیـک شـد که دست او به من برسـد، به این جهت، از آن اراده برگشـتم و او را اکرام کردم، و ایشان فرزنـدان فاطمه‌انـد، و جاهل نمی‌باشـد به حق ایشان مگر کسـی که بهره‌ای از شـریعت نداشـته باشد، زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود.

محمـد بن ربیع گفت: پـدرم این سـخن را به من نقـل نکرد مگر بعـد از مردن منصور، و من نقـل نکردم مگر بعـد از مردن مهـدی و موسی و هارون، و کشته شدن محمد امین.

ایضا روایت کرده است به سـند معتبر از صـفوان جمال که مردی از اهل مدینه بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم پسرهای عبدالله بن الحسن، به نزد منصـور دوانقی رفت و گفت: جعفر بن محمـد مولاـی خـود معلی بن خنیس را فرسـتاده است که از شـیعیان امـوال و اسلحه بگیرد و ارادهی خروج دارد، محمد پسر عبدالله نیز به اعانت او این کارها کرد، آن ملعون بسیار در خشم شد و فرمانی به داود عم خود که والی مـدینه بود نوشت که به سـرعت تمام امام (علیه‌السـلام) را به نزد او فرسـتد، و او نامه منصور را به خدمت حضـرت فرستاد و گفت: باید که فردا روانه شوی.

صفوان گفت که: حضـرت مرا طلبیـد و فرمود که: شـتر برای مـا حاضـر کن که فردا روانه شویم به جـانب عراق، برخـاست و متوجه مسـجد حضـرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و چند رکعت نماز کرد و دست به دعا بلند کرد و دعایی خواند، روز دیگر شتران برای آن حضرت حاضر کردم و متوجه عراق شد.

و چون به شـهر منصور رسـید، به در خانه او رفت رخصت طلبیـد داخل شد، آن ملعون اول آن حضـرت را اکرام نمود، و بعد از آن شروع به عتـاب کرد و گفت: شـنیده‌ام که معلی برای تو اموال و اسـلحه جمع می‌کنـد، حضـرت فرمود: معـاذ الله این بر من افتراست، منصور گفت: سوگند یاد کن، حضـرت به خدا سوگند یاد کرد، منصور گفت: به طلاق و عتاق قسم بخور، حضـرت فرمود: سوگند به خـدا خـوردم قبـول نمی‌کنی و مرا امر می‌کنی که سوگنـدهای بـدعت یـاد کنم؟! منصـور گفت: نزد من اظهـار دانـایی می‌کنی؟! حضـرت فرمود: چون نکنم و حـال آنکه ماییم معـدن علم و حکمت. منصور گفت: الحال جمع می‌کنم میان تو و آنکه اینها را برای تو گفته است تا در برابر تو بگویـد. فرسـتاد و آن بدبخت را طلبید و در حضور حضـرت از او پرسـید، گفت: بلی چنین است و آنچه در حق او گفته‌ام صـحیح است، حضرت به او گفت: سوگند یاد می‌کنی؟ گفت: بلی و شروع کرد به قسم و گفت: و الله الذی لا اله الا هو الطالب الغالب الحی القیوم، حضـرت فرمود: در سوگنـد تعجیل مکن و به هر نحو که می‌گویم سوگند یاد کن، منصور گفت: این سوگند که او یاد کرد چه علت داشت؟ حضرت فرمود: حق تعالی صاحب حیا و کریم است، کسی که او را مدح کند به صفات کمالیه و به رحمت و کرم، او را معاجله به عقوبت نمی‌کند. پس حضرت فرمود: بگو بیزار شوم از حول و قوت خدا و داخل شوم در حول و قوت خود اگر چنین نباشد، چون آن بدبخت این سوگند یاد کرد، در حال افتاد و مرد و به عذاب الهی واصل شد، منصور از مشاهده‌ی این حال بر خود لرزید و خایف گردید و گفت: دیگر سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد.

ایضا روایت کرده است از محمد بن عبدالله اسـکندری که گفت: من از جمله ندیمان ابوجعفر دوانقی و محرم اسـرار او بودم، روزی به نزد او رفتم، او را بسیار مغموم یافتم و آهی کشید و اندوهناک بود، گفتم: ایها الامیر سبب تفکر و اندوه شما چیست؟ گفت: صد نفر از اولاد فاطمه را هلاک کردم، و سـید و بزرگ ایشان مانده است و در باب او چاره نمی‌توانم کرد، گفتم: کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق، گفتم: ایها الامیر او مردی است که بسیاری عبادت او را کاهانیده، و اشتغال او به قرب و محبت خدا او را از طلب ملـک و مـال و خلافـت غافـل گردانیـده، گفت: می‌دانم که تو اعتقـاد به امـامت او داری، و بزرگی او را می‌دانم ولیکن ملک عقیم است، و من سوگند یاد کرده‌ام که پیش از آنکه شام این روز درآید، خود را از اندوه او فارغ گردانم.

راوی گفت: چون این سـخن را از او شـنیدم، زمین بر من تنـگ شـد و بسیار غمگین شـدم، پس جلادی را طلبیـد و گفت: چون ابو عبدالله صادق را طلب نمایم و مشـغول سـخن گردانم و کلاه خود را از سـر بردارم و بر زمین گذارم، او را گردن بزن، و این علامت است میـان من و تو، در همان ساعت کس فرسـتاد و حضـرت را طلبیـد. چون حضـرت داخل قصـر آن لعین شـد، دیـدم که قصـر به حرکت درآمد مانند کشتی که در میان دریای مواج مضـطرب باشد، دیدم که منصور برجست و سر و پای برهنه به استقبال او دوید، و بنـدهای بدنش می‌لرزید و دندانهایش برهم می‌خورد، و ساعتی سـرخ و ساعتی زرد می‌شد، و آن حضـرت را اعزاز و اکرام بسیار

کرد، و بر روی تخت خود نشانید و به دو زانو در خدمت او نشست مانند بنده‌ای که در خدمت آقای خود می‌نشیند، و گفت: یابن رسول الله به چه سبب در این وقت تشریف آوردی؟ حضرت فرمود که: برای اطاعت خدا و رسول و فرمانبرداری تو آمده‌ام، گفت: شما را نطلبیدم، و رسول اشتباهی کرده، و اکنون که تشریف آورده‌ای هر حاجت که داری بطلب. حضرت فرمود: حاجت من آن است که مرا بی‌ضرورت طلب ننمایی، گفت: چنین باشد، حضرت برخاست و بیرون آید، و من خدا را بسیار حمد کردم که آسیبی از آن ملعون به آن امام مبین نرسید، و بعد از آنکه حضرت بیرون رفت، منصور لحاف طلبید و خوابید و بیدار نشد تا نصف شب، چون بیدار شد دید که بر بالین او نشسته‌ام، گفت: بیرون مرو تا من نمازهای خود را قضا کنم و قصه‌ای برای تو نقل کنم.

چون از نماز فارغ شد گفت: چون حضرت صادق را برای کشتن طلبیدم و داخل قصر من شد، دیدم که اژدهای عظیمی پیدا شد و دهان خود را گشود، و کام بالای خود را بر بالای قصر من گذاشت و کام پایین خود را در زیر قصر گذاشت، و دم خود را بر دور قصر خانه من گردانید و به زبان عربی فصیح به من گفت که: اگر بدی اراده کنی نسبت به آن جناب، تو را و خانه تو را فرو می‌برم. به این سبب عقل من پریشان شد و بدن من به لرزه درآمد به حدی که دندانهای من برهم می‌خورد.

راوی گفت: من گفتم که: اینها از او عجب نیست، زیرا که نزد او اسمها و دعاها است که اگر آنها را بر شب بخواند روز می‌شود، و اگر بر روز بخواند شب می‌شود، و اگر بر موج دریاها بخواند ساکن می‌شود، پس بعد از چند روز از او رخصت طلبیدم که به زیارت آن جناب روم، مرا دستوری داد و ابا نکرد، چون به خدمت حضرت رفتم از حضرت التماس کردم که آن دعا که در وقت دخول مجلس منصور خواند تعلیم من نماید، او اجابت التماس من نمود.

ایضا روایت کرده است که ربیع حاجب گفت: روزی منصور مرا طلبید و گفت: می‌بینی چه‌ها از جعفر بن محمد مردم برای من نقل می‌کنند، به خدا سوگند که نسلش را بر می‌اندازم، پس یکی از امرای خود را طلبید و گفت: با هزار نفر به مدینه رو و بی‌خبر به خانه امام جعفر (علیه‌السلام) داخل شو و سر او و پسرش موسی را برای من بیاور چون آن امیر داخل مدینه شد، حضرت فرمود دو ناقه آوردند و بر در خانه حضرت بازداشتند، و اولاد خود را جمع کرد و در محراب نشست و مشغول دعا شد.

امام موسی (علیه‌السلام) فرمود: من ایستاده بودم که آن امیر با لشکر خود به در خانه ما آمد و امر کرد لشکر خود را که سرهای آن دو ناقه را بریدند و برگشت، چون نزد منصور رفت گفت: آنچه فرموده بودی به عمل آوردم، و کیسه را نزد منصور گذاشت. چون منصور سر کیسه را باز کرد، سرهای ناقه را دید، پرسید که: اینها چیست؟ گفت: ایها الامیر چون من داخل خانه امام جعفر شدم، سرم گردید و خانه در نظرم تاریک شد و دو شخص را دیدم که در نظر چنان نمود که جعفر و پسر اوست، حکم کردم که سر آنها را جدا کردند و آوردم، منصور گفت: زنهار آنچه دیدی به کسی نقل مکن، و احدی را بر این معجزه مطلع مگردان، و تا او زنده بود کسی را بر این قصه مطلع نگردانیدم.

بعضی از ستمها که در زمان آن حضرت بر اقارب و شیعیان آن حضرت واقع شد

ابن‌بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می‌کرد، اولاد حضرت علی (علیه‌السلام) را تفحص می‌کرد، و هر که را می‌یافت در میان ستونهای آجر می‌گذاشت تا به این زجر شهید می‌شدند، روزی کودک خوش روی خوش مویی از فرزندان حضرت امام حسن (علیه‌السلام) را آوردند و به بنا دادند که آن امامزاده‌ی مظلوم را در میان ستون گذارد، مردی را بر او موکل گردانیدند که در حضور او این را واقع سازد. چون نظر بنا بر جمال بی‌مثال آن خورشید اوج رفعت و جلال افتاد، بر او ترحم نمود، و تاب نیاورد که آن نونهال چمن آمال و امانی را از برگ و بار زندگانی عاری گرداند، پس آن جوان را در میان ستون گذاشت و فرجه‌ای برای نفس کشیدن او قرار داد و گفت: ای نور دیده‌ی غمگین مباش که به زودی نزد تو می‌آیم و تو را از این مهلکه نجات می‌دهم.

چون شب درآمد، و مردم در جاهای خود آرام گرفتند، آن بنا به نزد آن ستون آمد و آن جوان عربی را بیرون آورد و گفت: ای

جوان من بر تو رحم کردم، تو نیز بر من رحم کن و در خون خود و سایر عمله‌ای که با من کار می‌کردند شریک مشو، و خود را از نظر خلق پنهان ساز و هیأت خود را تغییر ده که کسی تو را نشناسد، و من در این شب تار نزد تو آمدم و تو را نجات دادم و خود را در خوف و بیم افکندم برای آنکه جد تو در روز قیامت با من خصمی نکند، پس به آن آلتی که گچکاران را می‌باشد گیسوهای آن سید عربی را برید و گفت: از این دیار بیرون رو و به سوی مادر خود برمگرد که مبادا من رسوا شوم.

امامزاده‌ی مظلوم گفت: چون مصلحت نمی‌دانی که من به نزد مادر خود بروم و بر من منت نهادی و مرا از مردن نجات دادی، بر مادر من نیز منت گذار و او را خبر ده که حیات من باقی است، شاید جزع و زاری و ناله و بی‌قراری او بر من تسکین یابد، و این گیسوهای مرا به نشانه برای او ببر که سخن تو را باور کند. پس در آن شب آن امامزاده گریخت و کسی ندانست که کجا رفت، بنا گفت که: بعد از آن من رفتم و خانه مادر او را جستم، چون نزدیک آن غم خانه شدم، صدای گریه و نوحه آن سیده را شنیدم، پس خبر حیات پسرش را به او رسانیدم، و او را شاد گردانیدم و برگشتم.

سبب خوش رفتاری فرزندان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

با پدرانتان خوش رفتار باشید تا فرزندانتان با شما خوش‌رفتاری کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۴ / ۶۵ / ۳۱، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۶۷۴.

سه حق پدر و مادر

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

پدر و مادر را بر فرزند سه حق است: در همه حال شکرگزار آنان باشد، در هر چه به او امر و نهی می‌کنند، به جز در معصیت خداوند، اطاعتشان کند و در نهان و آشکار خیرخواه آنان باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۲۲، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۲۷.

سه حق فرزند بر پدر

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

فرزند سه حق بر گردن پدرش دارد: مادر خوبی برایش انتخاب کند، نام نیکویی بر او نهد و در تربیت او بکوشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۲۳۶ / ۶۷، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۳۹.

سه وظیفه زمامدار

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

سه چیز است که بر زمامـدار واجب است دربارهٔ‌ی خواص و عوام رعایت کنـد: پاداش نیکوکار را به نیکی دادن تا بر رغبت مردم به کارهای نیك افزوده شود، پوشاندن گناهان بد کار تا توبه کند و از گمراهی و انحراف خود برگردد و ایجاد الفت میان همه آنان از طریق احسان و رعایت انصاف و داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۱۹، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۹۴.

سه کار ناپسندیده حکمرانان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

برای حکمرانـان پسـندیده نیست که در سه کـار کوتـاهی ورزنـد: حفـظ مرزهـا، رسـیدگی به مظالم و حقوق پایمال شـده‌ی مردم و انتخاب افراد شایسته برای کارهای خود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۱۹، همان، همان، ۲۲۷۹۵.

ستارگان زمین

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

به خـدا سوگنـد که شـما در تاریکی‌هـای زمین می‌درخشـید. به خـدا قسم که اهـل آسـمان در تاریکی‌هـای زمین شـما را می‌بیننـد، همانگونه که شـما ستارگان درخشان را در آسمان می‌بینید. اهل آسمان به یکدیگر می گویند: فلانی! تعجب است، چگونه فلانی به این مقام رسـیده است؟ و این فرموده‌ی پدر من است: به خدا قسم از این که کسـی هلاك شود تعجب نمی‌کنم که چرا هلاك شد، بلکه اگر کسی نجات یابد تعجب می کنم که چگونه نجات یافته است [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۸ / ۲۷۵ / ۴۱۵، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۰۹۳.

سه نگاه انسان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نگاه اول از آن توست، نگاه دوم به زیان توست، نه به سود تو و نگاه سوم مایه‌ی هلاکت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه، ۳ / ۴۷۴ / ۴۶۵۸ همان، همان، ۲۰۲۹۲.

سه شرط نگهداری نعمت ها

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نعمت‌ها ماندگار نمی‌شوند مگر بعد از سه کار: شناخت جایگاه شایسته‌ی خداوند در نعمت‌ها، گزاردن شکر آنها و رنج و زحمت کشیدن در آنها.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۱۸ همان، همان، ۲۳۸۳.

سخن چین قاتل است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

سعایت کننده قاتل سه نفر است: قاتل خودش و قاتل کسی که از او سعایت می کند و قاتل کسی که پیش او سعایت می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق: ۱۰۸ / ۷۳، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۶۸۳.

سخن امام صادق در معنای عدالت بین زن‌ها

یکی از منکرین خدا، از مؤمن طاق پرسید: خداوند در یک آیه می‌فرماید: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدهٔ) یعنی: «از زن‌هایی که می‌پسندید [و با شما سنخیت دارند] دو عدد یا سه عدد و یا چهار عدد آنان را به نکاح خود درآورید و اگر می‌ترسید که نتوانید بین آنان عدالت برقرار کنید یک زن برای شما کافی است».

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: (و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل)؛ یعنی «شما هرگز نمی‌توانید [در محبت] بین زن‌ها عدالت برقرار کنید گر چه حریص بر آن باشید پس همه تمایل خود را به یک سو نکنید»، در حالی که بین این دو آیه تنافی وجود دارد، زیرا آیه‌ی نخست اشاره به این مطلب دارد که بین زنان عدالت را برقرار کنید؛ در حالی که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید. مؤمن طاق می گوید: من نتوانستم پاسخ او را بدهم، پس وارد مدینه شدم و از امام صادق علیه‌السلام راجع به این دو آیه سؤال نمودم. امام علیه‌السلام فرمود: آیه‌ی اول مربوط به نفقه است و آیه‌ی دوم مربوط به محبت است. و مقصود از آیه‌ی (و لن تستطیعوا أن تعدلوا..) این است که شما هر چه بکوشید نمی‌توانید همه‌ی آنان را یکسان دوست بدارید، [ولکن نباید از بعضی از آنان اعراض داشته باشید]. و چون مؤمن طاق این پاسخ را برای آن زندیق بیان کرد؛ او گفت: این چیزی است که تو از حجاز آورده ای.

این زندیق با تکیه بر آیه‌ی دوم که می‌فرماید: «هرگز شما نمی‌توانید بین آنان عدالت را رعایت کنید.» ادعا می کند که نوعی تناقض و تنافی بین این آیه و آیه‌ی اول وجود دارد. که البته باید توجه داشت که این تناقض در صورتی قابل قبول است که هر دو آیه، تنها به یک چیز اشاره داشته باشد؛ اما طبق سخن امام صادق علیه‌السلام آیه‌ی اول به نفقه و آیه‌ی دوم به محبت اشاره دارد. بنابراین تناقضی بین این دو آیه وجود ندارد.

سخنان امام صادق با رؤسای معتزله

هنگامی که ولید بن عبدالملک کشته شد؛ میان گروه‌ها اختلاف شدیدی به وجود آمد، در این شرایط افرادی از فرقه‌ی معتزله که در میان آنان عمرو بن عبید واصل بن عطا حفض بن سالم و دیگران از رؤسای معتزله حضور داشتند؛ خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند و هر کدام از آنان سخنانی گفتند: و امام علیه‌السلام به آنان فرمود: شما زیاد حرف زدید و سخنان شما به درازا کشید. [و هر کدام چیزی را گفتید] پس کار خود را به یک نفر واگذار کنید تا او خلاصه‌ی سخنان شما را بیان کند. پس آنان عمرو بن عبید را نماینده‌ی خود کردند، و او با امام علیه‌السلام به مناظره پرداخت که بخشی از سخنان او چنین است:

«اهل شام خلیفه‌ی خود را کشتند و خداوند آنان را گرفتار اختلاف و تعارض نمود، پس ما بین امت جستجو کردیم و مردی را که صاحب دین و عقل و مروت است و از گنجینه‌ی خلافت بهره‌ها دارد، یافتیم، و او محمد بن عبدالله بن الحسن می‌باشد. اکنون می‌خواهیم همگی با او بیعت کنیم و به این ترتیب حکومت تشکیل بدهیم و مردم را نیز برای بیعت با او دعوت خواهیم نمود؛ پس هر که با او بیعت کند از ما خواهد بود و هر که بیعت نکند آزاری به او نمی‌رسانیم. ولی اگر کسی به جنگ و دشمنی با ما برخیزد با او به جنگ برخواهیم خواست و دشمن او خواهیم بود تا زمانی که او به حق بازگردد و در کنار اهل آن قرار گیرد و اکنون می‌خواهیم این مسأله را برای شما نیز مطرح کنیم چرا که شما صاحب کمال و فضیلت هستید و شیعیان فراوانی دارید و ما نیازمند موافقت شما هستیم». هنگامی که سخن عمرو بن عبید به اتمام رسید، امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا سخن همه شما همین است؟ گفتند: آری.

پس امام حمد و ثنای الهی را انجام داد و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و سپس فرمود: ما هنگامی خشمگین می‌شویم که معصیت خدا انجام گیرد و هنگامی خشنود می‌شویم، که فرمان خدا اطاعت شود. سپس رو به عمرو بن عبید نمود و فرمود: ای عمرو، اگر امت بدون جنگ و خون ریزی زمام رهبری را به تو واگذار نمایند و بگویند: هر کسی را که می‌خواهی برای خلافت انتخاب کن، تو چه کسی را انتخاب می‌کنی؟ عمرو گفت: من خلافت را به صورت شورایی بین مسلمانان قرار می‌دهم. امام علیه‌السلام فرمود: آیا برای همه‌ی مسلمانان یکسان حق انتخاب قرار می‌دهی؟ گفت: آری، فرمود: آیا فقها و خوبان را نیز در آن شرکت می‌دهی؟ گفت: آری، فرمود: آیا فرقی بین قریش و دیگران نمی‌گذاری؟ گفت: من حتی فرقی بین عرب و عجم هم نمی‌گذارم.

امام علیه‌السلام فرمود: آیا تو از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جویی یا آنان را دوست می‌داری؟ گفت: آنان را دوست می‌دارم. امام علیه‌السلام فرمود: اگر تو از آنان بیزار باشی، می‌توان برخلاف آنان عمل کنی؛ ولی اگر آنان را پذیرفته ای و دوست می‌داری نباید در امر خلافت با آنان مخالفت کنی. زیرا عمر با ابوبکر بیعت نمود بدون این که با کسی مشورت کند و ابوبکر نیز خلافت را به عمر واگذار کرد، در حالی که با احدی مشورت نکرد. سپس عمر خلافت را به صورت شورایی بین شش نفر قرار داد. که در آن شورا به هیچ کدام از انصار، اختیاری نداد و از مهاجرین نیز فقط به همین شش نفراختیار داد؛ سپس درباره ی این شش نفر، به مردم سفارشاتی کرد که تو و یارانت به آن راضی نخواهید شد.

عمرو گفت: عمر درباره‌ی آن شش نفر به مردم چه سفارشاتی کرد؟ امام علیه السلام فرمود: عمر به صهیب دستور داد تا سه روز، بر مردم نماز بخواند و در آن سه روز نیز آن شش نفر با یکدیگر مشورت کنند و هیچ کس با آنان نباشد، جز عبدالله عمر که البته می‌توانند با او مشورت بکنند؛ اما او حق رأی نداشته باشد. سپس به گروهی از مهاجرین و انصار که همراه او بودند گفت: «اگر سه روز گذشت و آن شش نفر نتوانستند تکلیف امت را مشخص کنند و از میان خود خلیفه ای را انتخاب نمایند؛ گردن همه‌ی آنان را بزنید و اگر قبل از پایان سه روز، چهار نفر از آنان به توافق رسیدند و کسی را انتخاب کردند؛ ولی دو نفر دیگر مخالف بودند، گردن آن دو نفر را بزنید». آیا شما به چنین شورایی بین مسلمانان راضی می‌شوید؟ گفتند: خیر. پس امام علیه‌السلام به عمرو بن عبید فرمود: از این کار صرف نظر کن . سپس فرمود: ای عمرو، شما با آن کسی که می گویید [یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن]،

بیعت کنید، و همه‌ی امت نیز با شما همراه شوند تا جایی که حتی دو نفر هم با شما مخالفت نکنند، آیا با مشرکین جنگ خواهید کرد؟ گفتند: آری. فرمود: به آنان چه می‌گویید؟ عمرو گفت: آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم و اگر نپذیرفتند از آنان جزیه و مالیات می‌گیریم. امام علیه السلام فرمود: اگر مجوس و آتش پرست و یا بهائمه بودند و اهل کتاب نبودند، چه می‌کنید؟ عمرو گفت: همه یکسان خواهند بود.

امام علیه‌السلام فرمود: آیا قرآن را قرائت می‌کنید؟ عمرو گفت: آری. امام علیه‌السلام فرمود: بخوان آیه‌ی (قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین أوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون) [۱] و چون عمرو آیه را قرائت نمود، گفت: «خداوند در این آیه اهل کتاب و آنان که ایمان نیاورده‌اند را یکسان قرار داده است» امام علیه‌السلام فرمود: این معنا را از کجا دریافته ای؟ عمرو گفت: از مردم شنیده ام. امام علیه السلام فرمود: این موضوع را رها کن. حال بگو بدانم اگر جزیه ندادند و با آنان به جنگ برخواستید و پیروز شدید، با غنیمت‌ها چه می‌کنید؟ عمرو گفت: پس از پرداخت خمس، چهار قسمت باقی مانده را بین سپاهیان تقسیم می‌نماییم. امام علیه‌السلام فرمود: بین همه‌ی سپاهیان تقسیم می‌کنی؟ گفت: آری.

امام علیه‌السلام فرمود: در آن صورت با عمل و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نموده ای و اگر باور نداری، از فقها و بزرگان مدینه بپرس، چرا که آنان در این زمینه اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعراب مصالحه کرد که آنها در خانه‌های خود بمانند و مهاجرت نکنند به شرط آن که اگر دشمنی به آن حضرت هجوم آورد در جنگ با دشمن، از نیروهای آنان استفاده شود، بدون آن که سهمی از غنیمت داشته باشند و تو می‌گویی غنیمت را بین همه تقسیم می‌کنم در حالی که عمل تو مغایر با سیره‌ی رسول خداست. از این موضوع هم بگذریم، اکنون نظرت را درباره‌ی زکات بگو. پس عمرو آیه‌ی: (انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها) را تا آخر آیه قرائت نمود. امام علیه السلام فرمود: درست است. حال بگو بدانم چگونه زکات را تقسیم می‌کنی؟ عمرو گفت: زکات را هشت قسمت می‌کنم و هر قسمت را به یکی از طبقات مستحق آن می‌دهم. امام علیه‌السلام فرمود: اگر طبقه ای از آنها ده هزار نفر بودند و طبقه‌ی دیگر یک نفر یا دو نفر و یا سه نفر بودند، برای آن یک نفر به اندازه همان ده هزار نفر قرار می‌دهی؟ عمرو گفت: آری. امام علیه‌السلام فرمود: آیا سهم زکات شهری‌ها و صحرانشینان را یکسان می‌پردازی؟ عمرو گفت: آری.

امام علیه‌السلام فرمود: در این صورت، تمام آنچه که گفتی با سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله مغایرت دارد، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات صحرانشینان را در بین خودشان تقسیم کرد و زکات اهل مدینه را نیز در بین فقرای آن تقسیم کرد، ولی نه به طور مساوی بلکه با خواست و نظر پیامبر تعیین می‌شد که به هر یک از آنان چه مقدار داده شود. و اگر آنچه را گفتم باور نمی‌کنی، بهتر است باز هم از فقها و بزرگان مدینه بپرسی؛ زیرا آنان در این زمینه نیز اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات را این چنین تقسیم می‌کرد.

سپس رو به عمرو و همراهان او کرد و فرمود: از خدا بترسید، همانا پدرم که بهترین اهل روی زمین و از همه‌ی آنان به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله داناتر بود، برای من از آن حضرت نقل کرد که ایشان فرمودند: کسی که با شمشیر مردم را به سوی خود دعوت کند و بین مسلمانان عالم تر و داناتر از او وجود داشته باشد او گمراه و متکلف خواهد بود.» [۲].

ممکن است در ابتدا چنین به نظر آید که سؤالات امام صادق علیه‌السلام از عمرو بن عبید، هیچ ارتباطی با بیعت آن حضرت با محمد بن عبدالله بن الحسن ندارد، ولی بعد از اندکی تأمل می‌توان دریافت که ارتباط بسیار روشن و واضحی بین آن دو وجود دارد. در حقیقت امام علیه‌السلام می‌خواستند این مسأله را روشن کنند که آنها به احکام دین و شریعت جاهل هستند و کسی که برای رهبری مسلمانان انتخاب کرده‌اند نیز مثل خودشان به احکام و قواعد دین جاهل است. و آیا شایسته است که او، یعنی محمد

بن عبدالله بن الحسن، امور مسلمانان را دست بگیرد و امام و پیشوای آنان شود، در حالی که در میان امت آگاه تر و داناتر از او وجود دارد؟

پی نوشت ها:

[۱] توبه / ۲۹.

[۲] احتجاج طبرسی ج ۲ / ۳۶۴.

سعید رومی

یکی دیگر از غلامان امام صادق علیه‌السلام سعید رومی است. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از اصحاب آن حضرت [نیز] شمرده است. در میان یاران امام صادق علیه‌السلام، شخصیت‌هایی مانند ابن مسکان، ابان و حماد که از اصحاب اجماع هستند و همه‌ی صحابه روایات آنان را تصحیح نموده‌اند و به فقاهت آنان اقرار دارند، از او روایت نقل نموده‌اند و در احوالات آنان ثبت شده است. و این خود دلیل واضح و روشنی است بر اطمینان و امانت داری او درنقل روایات و اعتماد این شخصیت‌های معتبر نسبت به او. همچنین وی در حدیث شناسی و فهم احکام الهی و معرفت و کسب فیض از امام علیه‌السلام بسیار مشهوراست.

سالمه

سالمه از کنیزان امام صادق علیه‌السلام است، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «رجال» خود او را از اصحاب آن حضرت نیز شمرده است. وی همان کسی است که می گوید: من در هنگام رحلت امام صادق علیه‌السلام بر بالین او بودم و او در حال اغماء بود و چون به هوش آمد فرمود: «به حسن افطس هفتاد دینار و به فلانی و فلانی چنان مقدار و چنان مقدار بدهید.» پس من به امام علیه‌السلام گفتم: آیا به مردی [یعنی افطس] که به شما حمله نمود و می‌خواست با شمشیر خود شما را بکشد پولی می‌دهید؟ پس امام علیه‌السلام به من فرمود: «آیا تو می‌خواهی من مصداق آیه‌ی: (و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب))رعد / ۲۱.(نباشم؟»

این ماجرا به طور کامل در بحث بخشش‌های امام صادق علیه‌السلام و در احوالات آن حضرت در هنگام رحلتشان از دنیا بیان شد.

از این روایت مشخص می‌شود که سالمه مورد عنایت آن حضرت بوده است و امام علیه السلام، هر چند با سخن او مخالف بود، ولی به سخن او گوش داد و نه تنها با او تندی نکرد، بلکه با موعظه و تعلیم، پاسخ او را بیان نمود.

نگارنده گوید: این پایان احوالات امام صادق علیه‌السلام و یاران و دوستداران ایشان بود که خداوند توفیق انجام آن را نصیب ما کرد.

به امید آن که خالص وجه کریم خود قرار دهد و از لغزش‌ها و نارسایی‌های قلم بنده‌ی خود درگذرد و اگر چیزی برخلاف رضای او در آن قرار گرفته باشد، با کرم و بزرگواری خود این بنده را عفو نماید.

چنان که از مولای خود امام صادق علیه‌السلام نیز امید عنایت و لطف و پذیرفتن این هدیه‌ی ناچیز را داریم، زیرا ارزش هدایا همواره به اندازه‌ی شأن اهدا کننده خواهد بود.

[مترجم گوید: این حقیر نیز از مولای خود امید قبولی و عنایت دارم، و لله الحمد أولا و آخرا]

و له الحمد کما بدأ یعود

و الصلاة و السلام علی خیرته من العباد

محمد المصطفی وعترته الأطیاب الأمجاد

سخن گفتن با حیوانات

جابر یکی از یاران امام صادق (علیه‌السلام) می گوید: روزی از یکی از کوچه های مدینه با امام صادق (علیه‌السلام) می گذشتیم که فردی را دیدیم، می خواهد بزغاله ای را ذبح کند.

آن بزغاله تا امام صادق (علیه‌السلام) را دید، صیحه ای زد؛ امام به آن مرد فرمود: «قیمت این بزغاله، چند درهم می باشد»؟

مرد پاسخ داد: چهارده درهم.

حضرت از کیسه‌ی خود، چهارده درهم در آورد و به آن مرد داد؛ سپس بزغاله را رها کرد و به نوعی از مردن نجات داد.

بعد از این قضیه باز با هم به راه افتادیم، ناگهان شاهینی را دیدیم که پرنده ای را در هوا دنبال کرده است، آن پرنده با دیدن امام، آوازی به صورت ناله سر داد.

بلافاصله امام با دست مبارک خود به شاهین اشاره ای کرد و شاهین از صید آن پرنده منصرف شد و به طرف شیری پرواز کرد.

جابر می گوید: از امام پرسیدم، آیا امکان دارد درباره‌ی این دو امر عجیب، برایم توضیحاتی بدهید؟

امام فرمود: «آری، همانا آن بزغاله که آن شخص می خواست، ذبح کند به من گفت: مرا از مرگ نجات بده و آن پرنده نیز همین را گفت؛ من هم هر دو را نجات دادم» و سپس فرمود: «اگر شیعیان استقامت داشتند هر آینه به آنها صدا و منطق پرندگان را می شناساندیم».

سؤال از چهار مرغ ابراهیم

مردی آمد حضور امام صادق علیه‌السلام پرسیدم آن چهار مرغی که ابراهیم گرفت و کشت و با هم کوبید و سر چهار کوه گذاشت صدا کرد زنده شدند از یک جنس بودند یا از اجناس مختلف - آن حضرت فرمود شما می‌خواهید مانند آن را به شما بنمایم - گفتم آری آن حضرت فرمود ای طاوس فی الحال یک طاوس ظاهر شد بعد فرمود ای باز یک باز آمد فرمود ای کبوتر فی‌الفور کبوتری مقابلش نشست مرغی دیگر را که نام او را ننوشته‌اند صدا کرد حاضر شد تا همه را کشتند و ریزریز کردند و با یکدیگر درآمیختند و سرهای ایشان را نگاه داشت بعد سر طاوس را دست گرفت فرمود ای طاوس دیدم طاوس که گوشت و استخوان و پرهای او داخل اجزای دیگران بود از هم جدا شد و طاوس زنده گردید حاضر به حرکت درآمد - و آن سه مرغ دیگر هر یک به همین طریق جدا جدا زنده شدند و ما این معجزه را از پسر پیغمبر دیدیم. [۱] .

____

پی نوشت ها:

[۱] خرایج و بحارالانوار باب معجزات ص ۱۰۷ ج ۱۱.

سیر و سیاحت در بهشت

عبدالله بن سنان می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «برای ما حوضی (حوض کوثر) است از ما بین بصری تا صنعای یمن، می‌خواهی آن را ببینی؟»

گفتم: «بلی، فدای تو شوم.»

پس دستم را گرفت و مرا بیرون مدینه آورد و پا بر زمین زد. ناگهان دیدم (در بعد ملکوتی) دریائی ظاهر شد که ساحلش پیدا

نیست مگر آنجا که ما بر آن ایستاده بودیم که مانند جزیره‌ای است در میان این دریا.

در این جزیره، نهری دیدم که در یک طرفش،آبی جاری بود از برف سفیدتر، و در میانش، شرابی جاری بود از یاقوت رنگین تر، و هیچ یک با دیگری مخلوط نمی‌شد و آن سرخی در میان آن سفیدی، بسیار زیبا و خوش نما بود و من هرگز چنین چیزی ندیده بود.

عرض کردم: «فدای تو شوم، این نهر از کجا بیرون می آید؟»

حضرت فرمود: «این چشمه‌هائی است که خدا در قرآن در مورد بهشت وصف نموده است.»

و درختانی را دیدم که حوریان بسیار زیبائی بر آن درختان نشسته‌اند که من هرگز مانند آنها را ندیده بودم. و در آنجا ظرفهایی را دیدم که شباهت به ظرفهای دنیا نداشت.

پس حضرت نزدیک ایشان رفت و اشاره فرمود که: «آب بده.»

دیدم که خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و به حضرت داد، و باز درخت، راست گردید. پس حضرت آن را به من عطا فرمود و من از آن خوردم که هرگز به آن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم، بویش مانند بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردیم دیدم سه رنگ شربت در آن می‌باشد.

عرض کردم: «فدای تو شوم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم و نمی‌دانستم که این عجایب در عالم می‌باشد.»

حضرت فرمود: «این کمتر چیزی است که خدا از برای شیعیان ما مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا می‌رود، روحش را به اینجا می‌آورند و در باغها سیر می کند و از آن شرابها می‌خورند.

دشمن ما که می‌میرد روحش را به وادی برهوت می‌برند که صحرائی است در حوالی یمن و همیشه در عذاب می‌باشند و ز قوم [۱] و حمیم [۲] می‌خورند، پس از شر آنجا به خدا پناه ببرید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] درخت تلخ جهنم.

[۲] شرابهای جهنمی.

[۳] عین الحیات.

سوار شدن بر باد در آسمان ارمنستان

داوود رقی می گوید: من در ارمنستان بودم و قرض زیادی بر عهده داشتم. در این حال، در یکی از راههای آنجا می‌رفتم که صدایی شنیدم. به چپ و راست خود نگاه کردم ولی کسی را ندیدم. سرم را بلند نمودم، ناگهان امام صادق علیه‌السلام را دیدم که سوار بر باد بود و باد گاهی او را پایین می‌آورد و گاهی بالا می‌برد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:«ای داوود! بدهی تو پرداخت نخواهد شد، مگر اینکه قرآن را حفظ کنی.»

پرسیدم: «چه چیز شما را به اینجا آورده است؟»

حضرت فرمود: «در نواحی خزر و چین کاری داشتم، از خداوند خواستم که مرا بر باد سوار کند و خدا هم مرا بر آن سوار نمود و دیدم که تو غمگین هستی، خواستم ترا دلداری بدهم.»

پس من قرآن را نوشتم تا اینکه حفظ کردم و خداوند قرضم را ادا نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة.

ساحران بابل و معجزه حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: نفس خود را از آن چه برایش مضر است بازدار قبل از آن که بمیری و در آزادی جانت کوشش کن همان طور که در طلب روزیت کوشش می‌کنی زیرا که جانت در گرو اعمال تو است و جز با کوشش تو آزاد نخواهد شد.

نقل است که منصور دوانیقی کسی را فرستاد تا هفتاد نفر از ساحران بابل را دعوت کند و گفت: جعفر بن محمد علیه‌السلام ساحر است. اگر شما سحر کنید که در مجلس من او خجل و شرمسار گردد، من به شما مالی عظیم دهم. گروهی حاضر شدند.

پس منصور کسی را دنبال حضرت امام محمدصادق علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت چون به مجلس آمد و ساحران و صورتها را دید فرمود: وای بر شما، مرا نمی‌شناسید. من حجت آن خدایم که سحر پدران شما را در عهد موسی باطل کرد. آن گاه حضرت در آن صورت‌ها نگریست و فرمود: هر یک صاحب خود را فرو برید. به فرمان خدای عزوجل همان لحظه آن صورت‌ها از جای خود جستند و هر کدام صاحب خود را فرو برد. منصور بیهوش شد و از تخت به زمین افتاد. چون به هوش آمد گفت: یا اباعبدالله توبه کردم. این خطای مرا عفو فرمائید. حضرت فرمود: عفو کردم و

منصور گفت: به صورت‌ها امر کنید تا آن مردان را برگردانند. فرمود: هیهات، هیهات، اگر عصای موسی آن سحر را رد کرد این سباع [۱] نیز رد کنند، این امر محال است و بعد از این هرگز ایشان را نخواهی دید.

پی نوشت ها:

[۱] درندگان.

سخاوت مهدی عباسی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز آدمی را از رسیدن به ارزشهای عالی باز می‌دارد: پست همتی و ناتوانی در چاره جستن و اراده‌ی سست.

و از موسی بن عبدالله نقل می‌کند که:

هنگامی که مهدی (عباسی) در مکه خطبه می‌خواند، به پا خاسته و گفتم: ای امیرالمؤمنین! پدر این مرد - اشاره به موسی بن جعفر علیه‌السلام - این مقام تو را به من خبر داد و امر کرد که من به تو سلام برسانم و فرمود: او خلیفه‌ی عادل و سخاوتمندی است. مهدی دستور داد: پنج هزار دینار به موسی بن جعفر علیه‌السلام بدهند و آن حضرت دو هزار دینار به من داد و همه‌ی اصحابش را از آن بهره‌مند نمود.

سرانجام هدایت شد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: در کارهای دین با کسی مشورت کن به حکم دین دارای پنج صفت باشد: عقل و بردباری و تجربه و خیرخواهی و تقوی داشته باشد.

و از ابوعمیر دیاری از کسی که برای او نقل کرده روایت می‌کند که گفت:

مردی که برادری جارودی مذهب داشت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید. (جارودیها پیرو ابوالجارود زیاد بن منذر هستند و معتقد به امامت حضرت علی علیه‌السلام به نص پیامبر صلی الله علیه و آله و کفر آن سه نفرند، گرچه در تفسیر عقیده‌ی آنها خلاف است) حضرت فرمود:

برادرت چگونه است؟ گفت: قربانت! وقتی که می‌خواستم بیایم حالش خوب بود، حضرت فرمود: چگونه است؟ گفت: همه‌ی حالا‌تش خوب است جز این که به امامت شما معتقد نیست. فرمود: چرا؟ گفت: به جهت پرهیزکاری (احتیاط می‌کند) حضرت فرمود: هنگامی که برگشتی به او بگو: پرهیزکاری تو در آن شب در نهر بلخ کجا بود؟!

و در این حدیث است هنگامی که پیغام را به برادرش داد و قضیه را پرسید، برادرش گفت: من رفیقی داشتم که کنیز زیبایی داشت؛ من کنار نهر بلخ با او همبستر شدم و به خدا احدی از خلق خدا از آن خبر نداشت، جز من و همان کنیز.

سپس نقل می‌کند که: آن مرد خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و به راه حق وارد شد.

سنتی مانند سنت حضرت موسی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آنکه در انجام حاجت برادر مسلمانش گام بر می‌دارد مانند کسی است که در سعی صفا و مروه است.

و از سلیمان بن خالد نقل می‌کند:

عبدالله بلخی با حضرت صادق علیه‌السلام همسفر بود. در جایی بین راه آن حضرت فرمود: ببین اینجا چاهی می‌بینی؛ بلخی از چپ و راست نگاه کرد و برگشت و گفت: چیزی نیافتم. حضرت فرمود: چرا، باز هم نگاه کن. بلخی دوباره رفت و اطراف را نگاه کرد و برگشت ولی چیزی ندید. پس آن حضرت با صدای بلند فرمود:

ای چاه پر آب مطیع پروردگار! از آن چه خدا در تو نهاده ما را سیراب کن؛ پس آبی از همه‌ی آبها گواراتر و پاکیزه‌تر و زلال‌تر و شیرین‌تر از چاهی جوشید. بلخی گفت: قربانت شوم، این سنتی است در شما مانند سنت حضرت موسی علیه‌السلام که چشمه‌ها برای او منفجر می‌شد.

سفری عجیب

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر مردم از سه چیز سلامت باشند، از همه چیز سلامت هستند: زبان بد، دست خیانت کننده و کار بد.

و نیز از داوود بن کثیر در حدیثی طولانی نقل می‌کند که:

حضرت صادق علیه‌السلام انگشتر خود را در آورد و زمین گذاشت، آن گاه سخنی گفت، زمین از هم شکافته شده باز شد و دریای خروشانی برای ما ظاهر شد که در وسط آن کشتی سبزی از زبرجد سبز بود و در وسط کشتی قبه‌ای از در سفید و اطراف آن خانه‌ی سبزی بود. سپس حضرت سخنی فرمود، آب دریا با کشتی بالا آمد. آن گاه به ما فرمود: داخل آن شوید؛ پس ما وارد آن قبه‌ای که در کشتی بود شدیم حضرت به کشتی فرمود: به قدرت پروردگار گردش کن. کشتی گردش کرده تا به جزیره‌ی بزرگی رسیدیم که در آن قبه‌هایی بود. سپس حضرت با دست مبارك اشاره فرموده و سخنی گفت و ما مشاهده کردیم که روی زمین و در منزل حضرت صادق علیه‌السلام هستیم. حضرت انگشترش را برداشت و دست به زمین کشید و ما اثری از شکاف در زمین ندیدیم.

سفر با شیری درنده

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مؤمن کسی است که آن چه کسب می کند پاکیزه است. و طبیعتش نیکوست و پنهانش صحیح است، اضافه مالش را انفاق می کند و از اضافه سخنش خودداری می‌نماید.

و از مفضل در حدیثی نقل شده که:

هنگامی که منصور به آن حضرت اجازه داد که به مدینه برگردد؛ مفضل بن عمر هم همراه او رفت. حضرت شیر زین و مهار کرده‌ای را سوار شد و مفضل را ترک خود نشاند و یک شبه به مدینه رسید.

سرچشمه اندوه و خنده

محمد بن مسلم - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است - حکایت کند: روزی محضر مبارک ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم، که فرزندش حضرت صادق علیه السلام، در حالی که کودکی خردسال بود و کلاهی منگوله دار بر سر نهاده بود و چوبی در دست گرفته و بازی می کرد، وارد شد.

امام باقر علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدایت؛ و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت:

ای محمد بن مسلم! این کودک بعد از من امام و پیشوای تو خواهد بود، و تو باید علوم خود را از او بهره مند شوی، سوگند به خدای یکتا! که او همان صادقی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را توصیف نموده و بشارتش را داده است.

و به درستی که پیروان و شیعیان او در دنیا و آخرت مورد حمایت خداوند متعال خواهند بود و دشمنانش ملعون و مغضوب می باشند.

در همین لحظه، حضرت صادق خندید و رنگ چهره اش سرخ گردید، آن گاه امام باقر علیه السلام متوجّه من شد و فرمود: آنچه می خواهی از او سؤال کن، که جواب کافی دریافت خواهی کرد.

گفتم: یاابن رسول اللّه! خنده از کجا سرچشمه می گیرد؟

آن کودک لب به سخن گشود و فرمود: ای محمد بن مسلم! سر چشمه اندیشه و عقل انسان از قلب است، غم و اندوه از کبد، تنفّس از ریه؛ و خنده از طحّال بر می خیزد.

و من چون چنین پاسخ صریح و صحیحی را از آن کودک خردسال عزیز - یعنی حضرت صادق آل محمد علیهم السلام - شنیدم، از جای خود برخاستم و پیشانی او را بوسیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۵، ح ۱۲ به نقل از کفایة الاثر: ص ۳۲۱.

سود و زیان

فرزندانش را می‌دید و رنج می‌کشید؛ همسرش را؛ باید از این تنگدستی، خلاص می‌شد. هزار دینار فراهم کرد و به دربانش «مصادف» داد. او نیز به «مصر» شتافت و با بازرگانی چند همراه شد. هنگام ورود به آن کشور به قافله‌ی دیگری از تاجران برخوردند، که عزم خروج داشتند. مصادف، ازاین دیدار، بسیار خشنود گردید؛ زیرا کالاهای او و دوستانش در مصر، بسیار کمیاب و بازار خوبی یافته بود! آنان نیز پیمان بستند کالاهای‌شان را به سودی کم‌تر از صد درصد نفروشند. [۱] و چنین شد.

مصادف با هزار دینار سود خالص به مدینه شتافت و در محضر امامش بار یافت. شادمانه. دو کیسه را به حضرتش سپرد، که در هر یک هزار دینار بود. امام علیه‌السلام با شگفتی پرسید:

- این‌ها چیست؟

مصادف با خوشحالی گفت:

- یکی: اصل سرمایه، و دیگری: سود خالص.

- این همه سود، چه گونه فراهم آمده است؟

مصادف، تمام ماجرا را گفت و امام علیه‌السلام سخت برآشفت:

- شما چنین کردید؟ سوگند برای ساختن بازار سیاه، میان مسلمانان؟! من چنین تجارت و سودی را هرگز نمی‌پسندم.

سپس یکی از کیسه‌ها را برداشت و فرمود:

- این، سرمایه‌ام است؛ به کیسه‌ی دیگر، کاری ندارم.

و باز فرمود:

«شمشیر زدن از گردآوردن مال حلال، بسی آسان‌تر است.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] یعنی از هر دینار، دیناری سود برند!.

[۲] برگرفته از: داستان راستان؛ با تلخیص و تصرف بسیار.

سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش)سلیمان بن مهران کوفی، ابومحمد، (اعمش)

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده [۱] ، و ابن‌شهر آشوب او را از خواص اصحاب امام صادق (ع) می‌داند [۲] او معروف به کثرت حفظ حدیث بوده، و با آن که شیعی مذهب است، علمای جمهور او را تجلیل و تعظیم نموده‌اند. [۳] بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسائی، و ابن‌ماجه در صحاح ششگانه خود از او حدیث نقل کرده‌اند. [۴].

ابن‌معین و نسائی و عجلی او را توثیق نموده، و عجلی درباره‌ی وی چنین گوید: اعمش، ثقه و محدث است، و در عصر خود محدث کوفه بوده، و چهار هزار حدیث از او نقل شده، لیکن کتابی از وی در دست نیست؛ و شیعی مذهب است. [۵] .

عبدالکریم شهرستانی او را از رجال شیعه شمرده [۶] ، و ابن‌قتیبه نیز، در المعارف، او را شیعی می‌داند. [۷] .

جوزجانی در ترجمه زبیدیامی (که از شیعیان است) گوید: «عده‌ای در کوفه بودند که مذهبشان پسندیده نبود و آنان رؤسای محدثین کوفه‌اند، مانند: زبید، منصور و اعمش». البته منظور جوزجانی از مذهب ناپسند، تشیع است کما اینکه ذهبی نیز چنین گفته. [۸].

علمای عامه نیز او را تلامذه امام صادق (ع) می‌دانند، و برتری او را بر دیگران، در قرائت قرآن و علم به فرائض و حفظ حدیث، پذیرفته‌اند. [۹] .

وقتی هشام بن عبدالملک خواست، از جهت تشیع، اعمش را امتحان کند؛ نامه‌ای برای وی فرستاد و در آن نامه از وی تقاضا کرد که فضائل عثمان و کارهای ناپسند علی (ع) را بنویسد. اعمش نامه را گرفت و به گوسفندی که در کنارش بود خورانید و به نامه‌رسان گفت که جواب نامه همین بود. قاصد اصرار کرد تا جواب دریافت کند. اعمش به ناچار نوشت: اما بعد، اگر برای عثمان مناقب و مفاخر اهل عالم جمع باشد تو را نفعی نبخشد، و اگر برای علی (ع) بدی‌های اهل زمین جمع باشد به تو زیانی نرساند، بر تو باد به تزکیه نفس خویش. [۱۰] ابن ابی‌لیلی، قاضی کوفه، اعمش را سرور و بزرگ کوفه معرفی می‌کرد [۱۱] و او را «علامه اسلام» می‌نامیدند. [۱۲] .

اعمش را در حفظ و قرائت حدیث ستوده‌اند، و او را یکی از اعلام و مقارن زهری [۱۳] .
که در حجاز می‌زیسته شمرده‌اند. [۱۴] .
ابن‌خلکان، اعمش را ثقه، عالم و فاضل خوانده است. [۱۵] .
مرحوم شهید ثانی، قدس سره، در تعلیق بر خلاصه (که گفته: یحیی بن وثاب مستقیم است چون اعمش او را ذکر کرده) می‌فرماید: «جای بسی تعجب است از مصنف، که یحیی بن وثاب را موثق دانسته، چون اعمش از او نقل کرده، اما خود اعمش را ذکر نمی‌کند در حالی که سزاوار است که یاد شود به واسطه فضل و درستی که دارد؛ حتی علمای عامه هم او را ثناء گفته اند، با اینکه او را شیعی مذهب می‌دانند؛ و شگفت‌آورتر اینک دیگر از بزرگان نیز از او یاد نکرده‌اند، و از ترجمه‌اش غفلت نموده اند». [۱۶] .
سید الحکاء میرداماد [۱۷] رحمه الله، گوید: «سلیمان بن مهران اعمش کوفی مشهور را شیخ، در کتاب رجالش، از اصحاب امام صادق (ع) شمرده، و می گوید که ابومحمد سلیمان بن مهران اسدی معروف به فضل و وثاقت و جلالت و استقامت و تشیع است. و علمای عامه بر او ثناء گفته‌اند، و در عین این که او را شیعی می‌دانند، توثیق و تجلیل نموده‌اند. و شگفت‌آور اینکه ارباب رجال از ذکر ترجمه و شرح حالش غفلت نموده‌اند، در حالی که سزاوار بود با آن علو قدر و شخصیتی که داشته از او یاد شود. از اعمش هزار و سیصد حدیث نقل شده است.» [۱۸] .
شیخ بهائی (ره) در «توضیح المقاصد» (که در وقایع سنین و شهور است) گوید: در پانزدهم ربیع الاول (سال ۱۴۸)، سلیمان بن مهران اسدی، اعمش، مکنی به ابومحمد که از زهاد و فقهای عصر خود بوده، وفات کرد [۱۹] ؛ و آن چه از تواریخ به دست آمده، وی شیعه امامی است، و تجب این است که اصحاب، او را در کتب رجال یاد نکرده‌اند.
سپس داستانی از اعمش با ابوحنیفه نقل می‌کند که چنین است: روزی ابوحنیفه به او گفت: ای ابومحمد! شنیدم از تو که می‌گفتی خداوند نعمتی را که از بنده سلب کند در عوض نعمت دیگری به وی عطا فرماید؛ خداوند نعمت بینایی را که از تو سلب کرده چه در عوضش به تو داده؟ اعمش گفت: این نعمت که مانند تو را نبینم. [۲۰] .
نویسنده گوید: در تشیع اعمش خلافی نیست، و از روایاتی که از او نقل شده به خوبی تشیعش ظاهر می‌گردد، مانند این حدیث که خاصه و عامه ذکر کرده‌اند که اعمش بر منصور وارد شد، و منصور از او پرسید: چند فضیلت درباره حضرت علی بن ابیطالب (ع) روایت می‌کنی؟ گفت: ده هزار حدیث. [۲۱] .
در کتاب بحارالانوار، از حسن بن سعید نخعی، از شریک بن عبدالله قاضی نقل شده که گفت: من در آخرین روز زندگی اعمش، نزدش رفتم که ناگاه ابن‌شبرمه و ابن ابی‌لیلی و ابوحنیفه به عیادتش آمدند و احوال او را پرسیدند. اعمش در جواب گفت که ضعف شدیدی در خود احساس می‌کند. آن گاه یاد گناهان خود کرد و گریست. ابوحنیفه گفت: ای ابومحمد! از خدا بترس و فکری به حال خود کن چه تو در آخر روز از ایام دنیا و اول روز از ایام آخرت می‌باشد؛ همانا تو احادیثی در فضیلت علی (ع) نقل کرده‌ای که اگر از آنها برمی‌گشتی برای تو بهتر بود. اعمش گفت: مثل چه، یا نعمان؟ ابوحنیفه گفت: مانند «انا قسیم النار». اعمش گفت: از برای مثل من این را می‌گویی؟ «اقعدونی سندونی» - مرا بنشانید و به جایی مرا تکیه دهید -
سپس گفت: به خدایی که بازگشت من به سوی اوست سوگند، حدیث کرد موسی بن طریف - و من اسدی که از او بهتر باشد ندیدم - و گفت: شنیدم از عبایهٔ بن ربعی (بزرگ عشیره حی) که گفت: شنیدم از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: «انا قسیم النار اقول هذا ولیی دعیه و خذا عدوی خذیه» - من قسمت کننده جهنم می‌باشم به آتش فرمان می‌دهم این دوست من است او را رها کن، و این دشمن من است او را بگیر.
سپس اعمش ادامه داد و گفت: حدیث کرد مرا ابوالمتوکل ناجی، در زمان امارت حجاج (که در زمان حکومتش بسیار سب و شتم علی علیه‌السلام را می‌نمود)، از ابوسعید خدری [۲۲] که رسول خدا (ص) فرمود: چون روز قیامت شود خداوند عزوجل من و علی

را امر کند که بر صراط بنشینیم و فرماید که در بهشت داخل کنید هر که را که به من ایمان آورده و شما را دوست داشته و داخل در آتش کنید هر که را که به من کافر گشته و شما را دشمن داشته. پس ابوسعید گفت که رسول خدا (ص) فرمود: ایمان به خدا نیاورده کسی که به من ایمان نیاورد، و ایمان به من نیاورده کسی که علی را دوست نداشته باشد. آن گاه این آیه را قرائت نمود «القیا فی جهنم کل کفار عنید» [۲۳] – هر کافر و ناسپاس معاند حق را به دوزخ اندازید –.

ابوحنیفه چون این حدیث را شنید، ازار خود را بر سر کشید، و گفت: برخیزید و برویم.

شریک بن عبدالله گوید: اعمش آن روز را شام نکرد، و از دنیا رفت. [۲۴] .

علامه مامقانی گوید: از جمله روایاتی که دلیل بر تشیع اعمش است روایتی است که او از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس بر کفش مسح کند، مخالف خدا و رسول و کتاب خداست و وضویش ناتمام و نمازش با آن وضو مجزی نیست. [۲۵] .

مرحوم پدرم، در سفینهٔ البحار، دو داستان از اعمش نقل می‌کند که ما در اینجا ترجمه آن را ذکر می‌کنیم:

داستان اول – اعمش گوید: در مدینه طیبه، کنیز سیاه چهره نابینایی بود که به مردم آب می‌داد و می‌گفت: بیاشامید به محبت امیرالمؤمنین (ع).سپس او را در مکه دیدم که بینا شده و به مردم آب می‌داد، و می‌گفت: بیاشامید به محبت کسی که چشم مرا به من رد کرد. از جریانش پرسیدم، گفت: «مردی را دیدم که به من گفت: تو دوستدار علی بن ابیطالب (ع) می‌باشی؟ گفتم: آری. گفت: بارالها! اگر این زن راست می‌گوید، چشمش را به او برگردان. به خدا قسم، خدا چشمم را به من برگردانید. از آن شخص پرسیدم که تو کیستی؟ گفت: من خضرم و از دوستان علی (ع) می‌باشم». [۲۶] .

داستان دوم – در کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، از اعمش روایت شده که گفت: برای انجام مراسم حج به سوی مکه حرکت می‌کردم، همین که مقداری راه پیمودم، زن کوری را در راه دیدم که می‌گفت: بارالها، به حق محمد و آل محمد، چشم مرا به من برگردان، از سخنش تعجب کردم، گفتم: چه حقی محمد و آلش بر خدا دارند، بلکه خدا بر آنان حق دارد. گفت: ساکت باش،ای نابخرد دون! خداوند راضی نشد مگر به قسم یاد کردن به حق ایشان، و اگر آنان حقی نداشتند به حق آنان قسم یاد نمی‌کرد. پرسیدم: در کجا قسم یاد کرده؟ گفت: در این آیه شریفه «لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون» [۲۷] – به جان تو سوگند، که ایشان در مستی خود حیران می‌زیستند و سرگردان بودند – و «عمر» در لغت عرب به معنای حیات و زندگی است.

اعمش گوید: در بازگشت از حج آن نابینا را دیدم که بینا شده و در جای خود نشسته و می‌گوید: ای مردم! علی (ع) را دوست بدارید که علاقه به او نجات دهنده از جهنم است. پیش رفتم و سلامش کردم و از حالش جویا شدم، گفت: رسول خدا (ص) و علی (ع) آمدند، و پیامبر اکرم (ص) دست بر چشمم کشید بینا شدم؛ و امر فرمود: بنشین در جای خودت، تا مردم از حج باز گردند، و به آنان اعلام کن که محبت علی امیر المؤمنین (ع) نجات دهنده از آتش جهنم است. [۲۸] .

گفته‌اند که با آن که اعمش مردی تنگدست و حاجتمند بود همواره به سلاطین و اغنیاء به چشم خواری نگریست، آن گونه که آنان در چشم احدی به این مقدار خوار نبودند. [۲۹] .

از برای اعمش حکایات و نوادر بسیاری نقل شده است. ابن طولون شامی [۳۰] کتابی در نوادر وی موسوم به «الزهرا لا ـ نعش فی نوادر الا عمش» تألیف نموده است. [۳۱] .

ولادت اعمش در شب عاشورای سال ۶۱ و وفاتش در نیمه ربیع الاول ۱۴۸ واقع شده است. [۳۲] .

گفته‌اند که پدر اعمش ایرانی و از اهل دماوند بود، و زمانی که همسرش به اعمش حامله بوده، وارد کوفه شده و در آن جا اقامت گزیده است. [۳۳] .

سلیمان بن مهران گوید: شرفیاب حضرو امام صادق (ع) شدم، وقتی که چند تن از شیعیان در خدمتش بودند، و شنیدم که حضرت

می‌فرمود: ای گروه شیعه! زینت ما باشید، و باعث ننگ ما نباشید، با مردم نیکو سخن بگویید، زبان خود را حفظ کرده، و از گفتار زشت و پر گویی بپرهیزید. [۳۴] .

نویسنده گوید: ارباب مقاتل داستانی از ملاقات اعمش با یکی از کشندگان امام حسین (ع) نقل کرده‌اند که ما آن را نقل می‌نماییم: علامه مجلسی (ره)، از خرایج قطب راوندی (به سند خود)، از سلیمان بن مهران اعمش نقل کرده که گفت: بر دور کعبه طواف می‌کردم که ناگاه مردی را دیدم که دعا می‌کرد و می‌گفت:بارالها! مرا بیامرز، و می‌دانم که مرا نمی‌آمرزی. از حرف او بدنم لرزید، نزدیکش رفتم و گفتم: تو در حرم خدا و رسولی، در این ایام محترم، در ماه محترم، چرا از آمرش حق مأیوسی؟ در جواب گفت: ای مرد! گناه من بزرگ است. گفتم: از کوه تهامه هم بزرگ‌تر؟

گفت: آری. گفتم: هموزن کوهای بلند؟ گفت: آری، و اگر مایل باشی از گناهم آگاهت سازم. گفتم: بگو چه کرده‌ای؟ گفت: از حرم خارج شویم. چون بیرون رفتیم، گفت: در هنگام قتل امام حسین (ع)، من در لشکر عمر بن سعد بودم، و یکی از آن چهل نفری بودم که سر مطهر آن حضرت را از کوفه به شام حمل می‌کردند. شبی در کنار دیر نصرانی رسیدیم و سر را به نیزه زدیم و نیزه را به زمین کوبیدیم، و اطراف نیز عده‌ای را به پاسداری گماشتیم. همین که برای صرف غذا نشستیم، دستی از دیوار بیرون آمد، و این شعر را به دیوار دیر نوشت: اترجو امهٔ قتلت حسینا

شفاعهٔ جده یوم الحساب [۳۵] . هنگامی ما را ترسی شدید فراگرفت. بعضی برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید شد. همین که رفقای من دوباره به خوردن غذا مشغول شدند، آن دست برای بار دیگر نمایان شد، و این شعر را نوشت: فلا و الله لیس لهم شفیع

و هم یوم القیامهٔ فی العذاب [۳۶] . رفقایم برخاستند تا آن دست را بگیرند که ناپدید گشت. چون دیگر بار مشغول غذا خوردن شدند، همان دست بیرون آمد و این شعر را نوشت: و قد قتلوا الحسین بحکم جور

و خالف حکمهم حکم الکتاب [۳۷] . در آن شب غذا بر ما گوارا نشد. ناگاه راهبی که در آن دیر بود، نوری درخشنده از بالای سر دید، به سوی لشکر آمد و به نگهبانان گفت: از کجا می‌آیید؟ گفتند: از عراق می‌آییم، و با حسین جنگیده‌ایم. راهب گفت: حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر شما و فرزند پسر عموی پیغمبرتان؟ گفتند: آری. گفت: نابود باشید، به خدا، اگر عیسی بن مریم پسری داشت ما او را بر دیدگانمان می‌نشاندیم؛ من به شما حاجتی دارم. گفتند: حاجتت چیست؟ گفت: به رئیستان بگویید من ده هزار درهم دارم که از پدر به من رسیده، از من بگیرد، و این سر را به من بدهد که تا هنگامی که خواستید از این جا حرکت کنید، نزد من باشد. آنان به عمر بن سعد خبر دادند، عمر گفت: پول را از او بگیرید و سر را تا موقع حرکت به او دهید. به راهب گفتند: پول را حاضر کن و سر را بگیر. راهب دو کیسه آورد که هر کدام دارای پنج هزار درهم بود. عمر سعد دستور دارد تا پول‌ها را شمارش کردند و به صندوق سپردند. راهب سر را گرفت و به دیر برد، و با مشک و کافور سر را شستشو نمود و در حریر پیچید، و در کنارش گذاشت و پیوسته می‌گریست. صبح لشکر او را خواندند، و سر را از او خواستند. راهب گفت: ای سر نازنین! من دیگر برای تو بی‌قرارم؛ فردای قیامت در محضر جدت، رسول خدا محمد مصطفی (ص)، شهادت بده که من شهادتین گفتم و به دست تو مسلمان شدم؛ من غلام تو هستم. سپس گفت: من باید با رئیس لشکر مطلبی را در میان بگذارم، و سر را به او بسپارم. عمر سعد را خواندند. چون با راهب مواجه شد، راهب گفت: شما را، به حق خدا و پیغمبر، سوگند می‌دهم که دیگر این سر را به نیزه نزنید و از صندوق بیرون نیاورید. عمر گفت: چنین خواهیم کرد. راهب سر را به لشکر برگردانید و از دیر بیرون رفت و در کوهها مشغول عبادت شد.

عمر سعد نیز از آن جا حرکت کرد، همین که به دمشق نزدیک شد، فرمان داد تا لشکر پیاده شوند، و از صندوقدار خواست تا آن دو کیسه پول را حاضر سازند. چون پول‌ها را حاضر ساختند، دید تمام سکه‌ها مبدل به خزف (سفال) شده، بر یک طرفش نوشته

شده «و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون» [۳۸] و برطرف دیگرش نوشته شده «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» [۳۹] عمر گفت: انا لله و انا الیه راجعون، تباهی دنیا و آخرت یافتم. آن گاه به غلمانش دستور داد تا آن سکه‌ها را به نهر بریزند و در روز بعد وارد دمشق شد و سر را نزد یزید لعین گذاشت، قاتل امام حسین (ع) وارد شد و این شعر را خواند: املأ رکابی فضهٔ و ذهبا انی قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا [۴۰] . یزید گفت: اگر می‌دانستی که او بهترین مردم است، چرا او را کشتی؟ و فورا فرمان قتل او را صادر کرد. آن گاه سر را در طشتی نهاد، و در حالی که به دندان‌های امام نظر می‌کرد، این اشعار را گفت:

لیت اشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل و جزیناهم ببدر مثلها

و با حد یوم احد فاعتدل لست من خندف ام لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل [۴۱] . در این هنگام زید بن ارقم [۴۲] واردشد و چون دید که یزید سر را، در نزد خود، در طشت نهاده و چوب به دندان آن حضرت می‌زند، گفت: یزید دست از این سر بردار، به خدا،مکرر دیدم که رسول خدا (ص) این لب و دندان را می‌بوسید. یزید گفت: اگر پیرمرد خرفتی نبودی، تو را می‌کشتم.

آن گاه رأس الیهود وارد مجلس شد، و پرسید: این سر کیست؟ یزید گفت: سر خارجی است. پرسید: خارجی کیست؟ گفت: حسین. پرسید: حسین فرزند کیست؟ گفت: فرزند علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه. پرسید: فاطمه کیست؟ گفت: دختر پیامبر اسلام. پرسید: پیامبر خودتان؟ گفت: آری. گفت: خدا به شما جزای خیر ندهد، دیروز پیامبر شما (محمد (ص)) بین شما بود و امروز فرزند دخترش را کشتید. وای بر تو! بین من و داود پیغمبر، سی و چند واسطه است، اما همین که یهودیان مرا می‌بینند در برابرم فروتنی و کوچکی می‌کنند. سپس دست برد و سر را برداشت و بوسید؛ و شهادتین بر زبان جاری کرد. یزید فرمان قتلش را صادر کرد، و وی را شکتند.

آن گاه یزید دستور داد تا سر را در اتاقی که برابر مجلس عیش و شرب او بود، نصب کردند و ما نگهبانان، در آن اتاق، به محافظت و نگهبانی آن سر گماشته شدیم. مرا از مشاهده آن سر مطهر دهشت عظیمی روی داده بود، و خوابم نمی‌برد. همین که شب به نصف رسید و رفقایم به خواب رفتند، ناگاه صداهای بسیار از جانب آسمان به گوشم رسید. آن گاه منادی فریاد کرد: ای آدم! فرود آی. آدم ابوالبشر، با عده‌ای از ملائکه که همراهش بودند، به زیر آمد. سپس منادی فریاد کرد: ای ابراهیم! به زیر آی. ابراهیم با عده‌ای از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که‌ای موسی بر زیر آی. موسی با جمعی از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که ای موسی به زیر آی. موسی با جمعی از ملائکه فرود آمدند. پس ندای دیگر شنیدم که ای عیسی به زیر آی. عیسی با عده‌ای از ملائکه به زیر آمدند. آن گاه همهمه شدیدی را احساس کردم و ندایی شنیدم که ای محمد (ص)! به زیر آی. ناگاه دیدم که حضرت رسالت، با افواج بسیاری از ملائکه، نازل شد، و عده‌ای از فرشتگان اتاق را محاصره کردند. حضرت رسول (ص) داخل اتاق شد و سر مطهر را برداشت (و در روایت دیگر است که سر از روی نیزه به دامن پیامبر افتاد). پس پیامبر سر را نزد آدم آورد، و فرمود: ای پدر! می‌بینی امتم با فرزند چه کردند. در این وقت من برخود لرزیدم. آن گاه جبرئیل برخاست و گفت: یا رسول الله! اجازه فرما تا زمین را بلرزانم و تمامی را هلاک سازم و آنان را با یک فریاد نابود کنم. پیغمبر اکرم (ص) اجازه نفرمود. جبرئیل عرض کرد: اجازه بفرما این چهل نفر را هلاک سازم. فرمود: اختیار با تو است. جبرئیل به نزد هر یک که می‌رفت بر ایشان می‌دمید آتش در ایشان می‌افتاد و می‌سوختند؛ چون نوبت به من رسید، گفت: آیا می بینی و می‌شنوی و ایستاده‌ای؟ پیامبر (ص) فرمود: او را واگذار که خدایش نیامرزد. مرا رها کرد و سر را برداشتند و بردند و از آن شب سر مطهر مفقود شد و کسی از آن خبردار نشد. عمر سعد نیز به سوی شهر روی رفت، هنوز به محل مأموریتش نرسیده، در راه هلاک شد.

سلیمان بن اعمش گوید: به آن مرد گفتم: از من دور شو، و به آتشت مرا مسوزان. او رفت، و دیگر نمی‌دانم چه بر سرش آمد. [۴۳]
.

نویسنده گوید: روایتی از اعمش نقل شد مشتمل بر مطالبی است که مسلم تمام تواریخ معتبره نیست، که به دو مورد آن اشاره می گردد:

اول آن که گوید: «سر مطهر را رسول خدا (ص) همراه خود برد و دیگر کسی آن سر را ندید.»

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۰۶.

[۲] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، تاریخ و احوالات امام صادق (ع)، ص ۳۵۰ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۰.

[۳] میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۴] الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۶، ص ۳۴۷.

[۵] تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۲.

[۶] الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۲۵.

[۷] المعارف، ص ۲۶۸.

[۸] الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۴۸ – ۳۴۷.

[۹] الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۴۸ – ۳۴۷.

[۱۰] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۳۰ – ۲۲۹ – حیاة الحیوان، ج ۲، ص ۳۷.

[۱۱] الامام الصادق، و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۴۹ – ۳۴۸.

[۱۲] تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۲.

[۱۳] محمد بن مسلم زهری (به ضم زاء و سکون هاء)، فقیه مدنی، و تابعی است. ابن ابی‌الحدید گوید: او منحرف از امیرالمؤمنین (ع) بود و از علی (ع) بدگویی می کرد. سید ابن‌طاووس، او را از دشمن خاندان عصمت و طهارت شمرده. اما مرحوم محدث نوری، او را، چون حدیثی نص بر امامت اهل بیت نقل کرده، از نیکان می‌شمرد.

علمای جمهور او را ذکر کرده و گفته‌اند که او حافظ علم فقهای سبعه می‌باشد، و ده نفر از صحابه را درک کرده است.

زهری در ابتدا عامل بنی‌امیه بود، حضرت سجاد (ع) در نامه‌ای که در تحف العقول آمده است، به او نوشت:... تو را دعوت کردند تا قطبی برای آسیای ستم آنان باشی، و پلی که بر تو عبور کنند و به سیاهکاری خود برسند....

زهری چند ندبه از حضرت سجاد (ع) روایت کرده است، و از آن امام به زین العابدین تعبیر می‌نمود. او در سال ۱۲۴ هجری وفات یافت (سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۷۳).

[۱۴] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۲۹. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۱۵] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۲۹.

[۱۶] اعیان الشیعه، ج ۳۵، ص ۳۷۴ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۵، ردیف ۵۲۵۵، (به نقل از شهید ثانی) – وقایع الشهور و الایام، مجتهد بیرجندی، ۱۵ ربیع الاول، ص ۷۵.

[۱۷] محمد باقر بن محمد حسنی استرآبادی «السید الداماد». وجه تسمیه او به داماد بدین جهت است که پدرش، سید محمد، داماد محقق ثانی، شیخ علی کرکی بوده، و به آن افتخار می کرده، لذا ملقب به داماد گشته و این لقب در اولادش، به ارث رسیده است.

میر داماد، استاد ملاصدارست، و از نورالدین موسوی، و عبدالعالی کرکی (دایی خود) و شیخ حسین (پدر شیخ بهائی) روایت می کند.

مرحوم سید علیخان شیرازی در «سلافهٔ العصر من محاسن اعیان العصر» از میرداماد مدح بلیغی نموده و می گوید: هیچ مبالغه نیست اگر بگویم که مثل او نخواهد آمد.

میرزا اسکندر منشی، در کتاب عالم آرای عباسی، در شرح حال سید داماد گوید: الحق او جامع کمالات صوری و معنوی است، و در اکثر علوم، مانند: ریاضی، فقه، تفسیر و حدیث، رتبه اجتهاد دارد.

مرحوم میرداماد مصنفاتی دارد که از آن جمله: قبسات، صراط المستقیم، و حبل المتین، در حکمت؛ و شارع النجاهٔ، در فقه؛ و حواشی و تعلیقات بر کافی و بر فقیه، و بر صحیفه کامله؛ و شرح الاستبصار، و عیون المسائل و نبراس الضیاء، و خلسهٔ الملکوت، و تقویم الایمان، و الافق المبین، و الرواشح السماویه، و السبع الشداد، و ضوابط الرضاع، و سدرهٔ المنتهی در تفسیر قرآن، و تقدیسات در رفع شبه ابن کمونه، و دیوان شعر، و رسالهٔ الاعضالات فی فنون العلم و الصناعات.

مرحوم میرداماد به فارسی و عربی شعر نیکو می‌سروده، و این رباعی از اوست: در کعبه قل تعالوا ازمام که زاد

از بازوی باب خطه خیبر که گشاد برناقه‌ی لا یؤدی الا که نشست

بر دوش شرف پای کرأسی که نهاد از جناب میرداماد عجایبی نقل شده که مهم‌تر از همه آن که: چهل سال پایش را برای خوابیدن دراز نکرد؛ و مدت بیست سال فعل مباح از او صادر نگردید؛ و هر شب پانزده جزء قرآن تلاوت می کرد.

محقق میرداماد، در اواخر عمرش به همراهی شاه صفی از اصفهان به سوی عتبات عالیات، که در زمان در تصرف سلاطین صفویه بود، حرکت کرد. در راه مریض شد و در منزل ذی‌الکفل به رحمت ایزدی پیوست. نعش او را به نجف اشرف بردند، و در آستان علوی به سال ۱۰۴۱ هجری دفن گردید.

ملا عبدالله کرمانی در سوگ او گفته: فغان از جور این چرخ جفا کیش

کز او گردد دل هر شاد ناشاد ز اولاد نبی دانای عصری

که مثلش مادر ایام کم زاد خرد از ماتمش گریان شد و گفت

عروس علم و دین را مرده داماد (فوائد الرضویه، ج ۲، ص ۴۲۵ – ۴۱۸).

[۱۸] الرواشح السماویه، راشحه ۲۲، ص ۷۸.

[۱۹] ذهبی نیز، در تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ط ۴، ص ۱۵۴، گوید: اعمش در سن ۸۷ سالگی در ربیع الاول سال ۱۴۸ هجری وفات یافت.

[۲۰] رساله توضیح المقاصد، ۱۵ ربیع الاول.

[۲۱] مناقب علی بن ابیطالب (ع)، ابن‌مغازلی شافعی، ص ۱۴۳ – امالی صدوق، مجلس ۶۷، ح ۲.

[۲۲] سعد بن مالک بن سنان خزرجی، معروف به ابوسعید خدری (به ضم خاء). پدرش، مالک، جزء شهدای غزوه احد است، و او خود در غزوه احد و خندق و غزوات دیگر حاضر بوده است. سعد یکی از صحابه کبار می‌باشد و گفته شده که در بین جوانان صحابه افقه از او نبوده است.

ابن‌عبدالبر گوید: ابوسعید، از حفاظ و علمای بزرگ و عقلای صحابه است، و اخبارش شاهد بر مدعی است. برقی، ابوسعید را از اصفیاء شمرده و گوید: او از کسانی بود که به امیرالمؤمنین (ع) رجوع کردند، و مستقیم بوده‌اند.

حضرت امام رضا (ع) در ضمن نامه‌ای به مأمون، مرقوم فرمودند: کسانی که بر منهاج رسول الله (ص) بودند و تزلزل و تغییری پیدا نکردند و منحرف نشدند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن الاسود، عمار بن یاسر، سهل بن حنیف، حذیفه بن یمان، ابوالهیثم

بن تیهان، خالد بن سعید، عبادهٔ بن صامت، ابوایوب انصاری، خزیمهٔ بن ثابت (ذوالشهادتین)، و ابوسعید خدری، و امثال آنان رضی الله عنهم می‌باشند.

ابن‌قتیبه، در کتاب الامامهٔ و السیاسه، در ذیل داستان حره می‌گوید: ابوسعید خدری، در آن آشوب، در خانه نشست؛ چند تن از لشکریان شام بر او وارد شدند و گفتند: پیرمردا! تو کیستی؟ گفت: من، ابوسعید خدری، صاحب پیغمبرم. گفتند: پیوسته نام تو را می‌شنیدیم، خوب کردی که ما به جنگ برنخاستی، و در خانه‌ات نشستی، اینک هر چه داری بیاور. گفت: به خدا سوگند، مالی برایم نمانده که برای شما بیاورم. شامی‌ها در غضب شده، ریشش را کندند و او را زدند، و آن چه در خانه داشت حتی یک جفت کبوتر و مختصری سیر را به غارت بردند.

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: ابوسعید مردی مستقیم بود، حالت نزع بر او شدت کرد و سه روز به حال احتضار بود، امر کرد که اهل بیتش او را به مصلایش برند، طولی نکشید که وفات کرد. وفاتش در سال ۷۴ هجری در مدینه طیبه واقع شد (الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۸۰ و تحفهٔ الاحباب، ص ۱۲۱).

[۲۳] سوره ق. آیه ۲۴.

[۲۴] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۱۲ و ص ۳۵۷ - مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۱، جزء ۳، فضائل و مناقب اختصاصی امیرالمؤمنین (ع)، ص ۳۴۷ - مناقب علی بن ابیطالب (ع) ابن‌مغازلی شافعی، ص ۴۲۷.

[۲۵] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۶ - ردیف ۵۲۵۵.

[۲۶] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۹۱.

[۲۷] سوره حجر، آیه ۷۲.

[۲۸] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۰۴.

[۲۹] الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۱.

[۳۰] امیر ابوالعباس، احمد بن طولون، حاکم مصر و شام و سرحدات بود. معتز بالله، او را والی مصر قرار داد و سپس حکومت او را بر دمشق و انطاکیه و سرحدات گسترش داد.

ابن‌طولون با اینکه فردی خونریز بود و هجده هزار نفر در جبهه جنگ و در زندان او جان باختند، مردی عالم دوست نیز بود و به علم و دانش علاقه زیادی نشان می‌داد، و همه روزه عده زیادی از طبقات مختلف، کنار سفره‌اش حاضر می‌شدند، و در هر ماه هزار مثقال طلا صدقه می‌داد. او در سال ۲۷۰ هجری در گذشت (الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۳۳۸).

[۳۱] کشف الظنون، ج ۲، ص ۸.

[۳۲] المعارف، ابن‌قتیبه، ص ۲۱۴ - میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۴۲۳ - تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۳۰ - در تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۲ وفات اعمش به سال ۱۴۵ هجری ذکر شده است.

[۳۳] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۲۹.

[۳۴] امالی صدوق، مجلس ۶۲، ح ۱۷، ص ۳۲۶.

[۳۵] آیا امتی که قاتل حسین (ع)اند، به شفاعت جدش، در روز قیامت، امید بسته‌اند؟.

[۳۶] به خدا سوگند که پیامبر (ص) شفیع آنان نخواهد بود، و در روز قیامت به عذاب الهی معذبند.

[۳۷] (چگونه پیامبر اکرم ایشان را شفات کند) در حالی که فرزند عزیز او حسین (ع) را به حکم جور و ستم شهید کردند، و حکم ایشان با حکم کتاب خدا مخالفت داشت.

[۳۸] سوره ابراهیم، آیه ۴۲ - هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

[۳۹] سوره شعراء، آیه ۲۲۷ - به زودی آنان که ظلم و ستم (در حق آل رسول (ص)) کردند خواهند دانست که به چه کیفر گاهی بازگشت می‌کنند.

[۴۰] رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی را کشته‌ام، کسی را به قتل رسانده‌ام که از جهت پدر و مادر از همه کس بهتر است.

در خرائج، بیت دوم چنین است: قتلت خیرالناس اما و ابا

ضربته بالسیف حتی انقلبا.

[۴۱] بیت اول از ابن‌زبعری، شاعر کفار قریش است که آنان را با شعر خویش علیه پیامبر (ص) تحریض می‌کرد. و این بیت اشاره به شکست مسلمین در روز احد دارد و یزید به آن تمثل جست و بقیه ابیات را خود سرود. (الکنی والالقاب ج ۱ ص ۲۸۸):

- ای کاش، بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که چگونه قبیله خزرج در برابر ضربات تیر و نیزه به زاری افتاده است - آن گاه از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: یزید دستت شل مباد (دستت درد نکند) - و این سزای جنگ بدر آنان بود که دادیم و در احد سر به سر شدیم - از دودمان خندف نباشم اگر از فرزندان احمد (پیامبر) انتقام نگیرم.

[۴۲] زید بن ارقم خزرجی، از اصحاب رسول خدا (ص) و از سابقین که رجوع به امیرالمؤمنین (ع) نمودند، می‌باشد. وی در اکثر غزوات پیامبر (ص) حضور داشته است. او در کوفه ساکن بوده و مکالمه او با ابن‌زیاد، هنگامی که سر مطهر امام حسین (ع) را آورده بودند، و آن ملعون چوب بر لب و دندان مقدس آن جناب می‌زد، مشهور است (ارشاد مفید، اهل بیت در کوفه، ص ۲۲۵ - مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۴)؛ لیکن در تواریخ معتبره نیست که او به شام رفته و در مجلس یزید شرکت کرده باشد.

[۴۳] الخرائج و الجرائح، ج ۲، باب ۱۴، ص ۵۸۲ - ۵۷۷ - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴.

سالم بن مکرم بن عبدالله، ابوخدیجه

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) برشمرده و گوید: سالم بن مکرم، ابوخدیجه، شتربان، از اصحاب حضرت صادق (ع) بوده است. [۱] .

و در فهرست گوید: سالم بن مکرم مکنی به «ابوخدیجه» ضعیف است، و کتابی دارد. [۲] .

نجاشی فرموده: گفته شده که سالم بن مکرم بن عبدالله، شتربان، کنیه‌اش ابوخدیجه بود و امام صادق (ع) کنیه او را ابوسلمه قرار داد. او ثقه است، و از امام صادق (ع) و امام هفتم (ع) روایت می‌کند، و کتابی دارد که عده‌ای از بزرگان از او روایت کرده اند. [۳] .

کشی، از محمد بن مسعود روایت کرده که گفت: از ابوالحسن، علی بن حسن (بن علی بن فضال) سؤال کردم از اسم ابوخدیجه. پاسخ داد: سالم بن مکرم است. گفتم: ثقه است؟ گفت: مردی صالح، و از اهل کوفه، و شتربان بوده؛ و وقتی امام صادق علیه‌السلام را از مکه به مدینه سوار کرده و برد. [۴] .

سالم در اول امر از اصحاب ابی‌الخطاب بوده که در مسجد کوفه، به عنوان عبادت، در پای ستون‌های مسجد می‌نشستند، و مردم را گواه می‌کردند، و آنان را به اباحات و پیغمبری ابوالخطاب می‌خواندند. عیسی بن موسی (عامل منصور دوانیقی در کوفه) دسته‌ای را فرستاد تا آن‌ها را کشتند. تمامی آنان کشته شدند، جز سالم که مجروح در میان کشتگان افتاده بود. همین که شب شد او از بین ایشان بیرون رفت، و از مرگ بجست، و بعد توبه کرد. [۵] .

در کافی، از ابوخدیجه نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: دروغ بر خدا و رسولش (ص) از گناهان کبیره است. [۶] .

و نیز در کافی، از او نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: هر که حدیث ما را برای سود دنیا خواهد، در آخرت بهره‌ای ندارد؛ و هر

که آن را برای خیر آخرت جوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۰۹.

[۲] فهرست طوسی، ص ۱۵۰.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۳۴.

[۴] رجال کشی، ص ۳۰۱.

[۵] رجال کشی، ص ۳۰۱.

[۶] اصول کافی، ج ۲، باب کذب، ص ۲۵۴.

[۷] اصول کافی، ج ۱، باب روزی خوردن از علم، ص ۳۷.

سدیر بن حکیم صیرفی کوفی

از اصحاب حضرت زین العابدین [۱] و حضرت باقر [۲] و حضرت صادق [۳] علیهم‌السلام بوده است.

و او همان است که در خدمت حضرت صادق (ع) نام برده شد، فرمود: «سدیر عصیدهٔ بکل لون» [۴] ، کنایه از اینکه سدیر با افراد بسیار معاشرت و مخالطت دارد.

از زید شحام منقول است که گفت: من بر گرد خانه کعبه طواف می‌کردم، در حالی که دستم در دست امام صادق (ع) بود، دیدم اشک آن بزرگوار بر رویش جاری است، فرمود: ای شحام! ندیدی که پروردگار من، به من، چه احسانی فرمود. پس گریست و دعا کرد. سپس فرمود: ای شحام! من از خدا، آزادی سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن را، از زندان، طلب کردم و خداوند آنان را به من بخشید و ایشان را خلاص کرد. [۵] .

شیخ مفید (ره)، مسندا، از سدیر صیرفی نقل کرده که گفت: نزد امام صادق (ع) بودم و عده‌ای از اهالی کوفه نیز حضور داشتند؛ حضرت روی به آنان کرد و فرمود: «حجوا قبل ان لا تحجوا» - حج به جا آورید قبل از آن که نتوانید به حج روید - «حجوا قبل ان یمنع البرجانیه». [۶] .

سپس حضرت فرمود: حج کنید قبل از آن که خراب شود مسجدی عراق [۷] ، مابین درخت خرما و نهرها. حج کنید قبل از آن که بریده شود درخت سدری، در زواره [۸] ، که واقع است بر ریشه‌های نخله‌ای که حضرت مریم علیهاالسلام از آن رطب تازه چیده است. هنگامی که اینها واقع شد، از انجام حج ممنوع می‌شوید؛ و میوه‌ها کم می‌شود، و خشکسالی در شهرها پدید آید، و به گرانی نرخها و ستم حکام مبتلا می‌شوید، و در میان شما ظلم و ستم یا بلاء و وبا و گرسنگی آشکار شود، و فتنه‌ها را از جمیع آفاق به شما رو آور شود. پس وای بر شما، ای اهل عراق، هنگامی که بیاید به سوی شما رایات و پرچم‌ها از خراسان؛ و وای بر اهل شهر ری، از ترک؛ و وای بر اهل عراق، از شهر ری؛ و وای بر ایشان از «ثط».

سدیر گوید: من پرسیدم: مولای من «ثط» کیست؟ فرمود: قومی هستند که گوشهایشان مانند گوش موش است، از کوچکی؛ لباسشان آهن است؛ سخنشان مانند سخن شیاطین است؛ حدقه چشمشان کوچک است؛ صورتشان مو ندارد. پناه ببرید، به خدا، از شر ایشان؛ آنان کسانی می‌باشند که دین بر دستشان گشوده می‌شود، و سبب امر ما می‌باشند [۹] یعنی ایشان مقدمه ظهور خواهند بود. [۱۰] .

در کتاب کافی، از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: وقتی خدمت حضرت صادق (ع) رفتم، عرض کردم: به خدا سوگند که

خانه نشستن برای شما روا نیست (هنگام خرج شماست). حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردم: به خدا سوگند که خانه نشستن برای شما روا نیست (هنگام خروج شماست). حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردم: به واسطه بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری؛ به خدا که اگر امیرالمؤمنین (ع) به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می‌داشت، تیم و عدی، در خلافت، نسبت به او طمع نمی‌کردند. فرمود: ای سدیر! فکر می‌کنی جمعیت ایشان چه مقدار باشند؟ عرض کردم: صد هزار. حضرت از روی تعجب فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار. فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری، و بلکه نصف دنیا. حضرت ساکت شد و دیگر هیچ نفرمود. پس از لحظه‌ای فرمود: می‌آیی همراه من تا ینبع برویم؟ عرض کردم: آری. پس دستور فرمود تا استر و الاغی را حاضر ساختند، من پیشی گرفتم تا بر الاغ سوار شوم، حضرت فرمود: ای سدیر! چه شود که الاغ را برای من بگذاری؟ عرض کردم: استر زینت آن بیشتر و راه‌روتر است. فرمود: الاغ برای من رهوارتر است. پس حضرت بر الاغ سوار شد و من بر استر، و رفتیم تا وقت نماز رسید، حضرت فرمود: ای سدیر! پیاده شویم تا نماز بگزاریم. سپس فرمود: این زمین شوره‌زار است و نماز در آن جایز نیست. پس از آن جا گذشتیم تا به زمینی رسیدیم که خاک آن سرخ رنگ بود، و در آن جا کودکی مشغول به چرانیدن بزغاله‌هایی بود. حضرت در حالی که به آن‌ها می‌نگریست فرمود: ای سدیر! به خدا سوگند، اگر شیعیانم به عدد این بزغاله‌ها می‌بودند، البته، خانه‌نشستن و سکوت برایم جایز نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم، من به سوی بزغاله‌ها متوجه شدم و آن‌ها را شمردم، هفده بزغاله بود. [۱۱] .

از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: حضرت باقر (ع) راجع به کارهایی که در مدینه داشت، به من سفارشاتی فرمود. در فج الروحاء [۱۲] بر راحله‌ام سوار بودم که مردی که خودش را به جامه‌اش پیچیده بود به طرف من آمد. من نیز متوجه او شدم و گمان کردم که تشنه است، ظرف آبی در اختیارش گذاشتم، گفت: تشنه نیستم، و کاغذی به من داد که مهرش‌تر و تازه بود. همین که به نامه دقت کردم دیدم مهر حضرت باقر (ع) است. گفتم: چه وقت از نزد صاحب نامه آمده‌ای؟ گفت: در همین ساعت. در نامه مطالبی بود که من می‌بایست انجام دهم. ناگاه متوجه شدم که نامه‌رسان ناپدید شد. چون به محضر حضرت باقر (ع) مشرف شدم، عرض کردم که نامه شما را شخصی به من داد که مهرش‌تر بود و خود او ناپدید گردید. حضرت فرمود: کارهایی که برای ما پیش می‌آید و فوری است، به وسیله جن انجام می‌دهیم. [۱۳] .

ابن‌شهر آشوب، در مناقب، از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: در عرفات، خدمت امام صادق (ع) بودم، حجاج بسیار، و ناله‌های آنان بلند بود؛ درست دقت کرده و با خود گفتم: آیا این جماعت همه گمراهند؟ امام صادق (ع) مرا بخواند و فرمود: نیک نظر کن. چون نیک نظر کردم، همگی را به صورت خوک و بوزینه دیدم. ابن‌حماد روایت را به شعر در آورده: لم لم یسمعوا مقال سدیر

و هو فی قوله سدید رشید کنت مع جعفر لدی عرفات

و لجمع الحجیج عج شدید فتوسمت ثم قلت تری

ضل عن الله جمع هذا الجنود فانثنی سیدی علی و نادانی

تأمل تری الذی قدترید فتاملتهم اذاهم خنازیر

بلاشک کلهم و قرود [۱۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۹۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۲۵.

[۳] رجال الطوسی، ص ۲۱۷.

[۴] سدیر، شکل‌پذیری همه رنگ است (رجال کشی، ص ۱۸۳).

[۵] رجال کشی، ص ۱۸۴ - ۱۸۳.

[۶] مرحوم علامه مجلسی در بیان این کلمه فرموده: «حج به جا آورید پیش از آن که بیابان مخوف گردد و سیر در آن ممکن نشود». و گویا «البرجانیه» را که آخرش یاء با دو نقطه است غلط دانسته و صحیحش را با باء یک نقطه می‌داند، و آن را دو کلمه گرفته: «البر» بیابان و «جانبه». لیکن مرحوم پدرم در کتاب منتهی الامال، در ذیل این حدیث، فرموده‌اند: از بعضی از اهل تحقیق نقل شده که برجانیه معرب بریطانیه است که بریطانیا باشد. یعنی حج به جا بیاورید پیش از آن که حکومت بریطانیا مردم را منع کند.

[۷] محتمل است که منظور مسجد «براثا» در بغداد باشد.

[۸] شهرکی در سمت شرقی بغداد (معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۱۳) - کناره و زمین دور.

[۹] شاید مراد، گروهی از مردم آسیای شرقی باشد، و محتمل است که این قسمت روایت اشاره به حمله هلاکوخان به بغداد و انقراض دولت عباسیان داشته باشد.

[۱۰] امالی شیخ مفید، مجلس هفتم، ح ۱۰.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، باب قلت عدد مؤمنین، ص ۱۹۰ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۲.

[۱۲] محلی بین مکه و مدینه می‌باشد (که بین ۳۰ تا ۴۰ میلی مدینه قرار گرفته است). رسول خدا (ص) از آن جابه بدر رفت، و در عام الفتح نیز از آن جا به مکه معظمه تشریف برد (معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۳۹ - مراصد الاطلاع، ص ۱۰۱۷).

در بحار الانوار، «فخ الروحاء»، ذکر شده است.

[۱۳] بصائر الدرجات، جزء ۲، باب ۱۸، ص ۹۶ - بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۸۳.

[۱۴] چرا گوش به گفتار سدیر نمی‌سپارند، گفتاری که محکم و راهنماست؛ می‌گوید: نزد امام جعفر صادق (ع) در عرفات بودم، و حاجیان آوازی بلند در لبیک گویی داشتند. چون نظری به چهره آنان افکندم با خود گفتم: این خیل عظیم جمیعت همه گمراهند؟! سرورم، روی به من کرد، و صدایم نمود، و فرمود: دقت کن! خواهی دید آن چه را که به دنبال آنی. پس چون نیک نگریستم، همگی آنان را خوک و بوزینه دیدم.

مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، فصل خرق عادات امام صادق (ع)، ص ۳۱۴.

سعیده

امام رضا (ع) فرمود: سعیده، مولاهٔ و آزاد شده امام جعفر صادق (ع)، از اهل فضل بود، و کلمات امام را آموخته بود، و وصیت پیامبر نزد او بود، و امام صادق (ع) به او فرمود: درخواست می‌کنم از خدایی که در دنیا مرا به تو شناسانده، در آخرت تو را همسر من گرداند.

سعیده در همسایگی امام صادق (ع) زندگی می‌کرد، و پیوسته در مسجد النبی بر پیامبر (ص) سلام و درود می‌فرستاد. او یا به مکه می‌رفت یا در حال بازگشت از مکه بود؛ و آخرین کلامش این بود که خشنود از ثواب و ایمن از عذاب شدیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۱۲ - جامع الرواث، ج ۱، ص ۳۶۵ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۱.

سفیان بن مصعب عبدی، ابومحمد

سیف العبدی، ابن‌مصعب، نیز گفته شده. (اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۴۰۱ – خلاصه، علامه حلی، ص ۴۰)

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده و می گوید: سفیان بن مصعب عبدی، شاعر کوفی است. [۱] .

ابوعمرو کشی گوید: از اشعار ابن‌معصب معلوم می‌شود که او از طیاره [۲] است. [۳] .

و روایت شده که حضرت صادق (ع) فرمود: ای گروه شیعه! به اولادتان، اشعار عبدی را، تعلیم کنید که او بر دین خدا بوده است. [۴] .

مرحوم مامقانی (ره)، می گوید: گفته ابوعمرو، اجتهادی است در قبال گفته امام صادق (ع) که امر به تعلیم اشعار عبدی می‌فرماید. اگر در او غلو بود امام چنین دستوری نمی‌داد، و نمی‌فرمود که او بر دین خداست.

ثانیا: قدماء به کسی که در فضائل ائمه، بعضی از روایاتی را، که امروز جزء ضروریات مذهب است، نقل می کرد، نسبت غلو می‌دادند؛ و نسبت عبدی به غلو از همین قسم است. [۵] .

شیخ کلینی (ره)، از عبدی روایت کرده که گفت: وارد شدم بر امام صادق (ع)، فرمود: به ام‌فروه بگویید بیاید و بشنود آن چه را که با جدش به جا آورده‌اند. ام‌فروه آمد و پشت پرده نشست. پس حضرت خطاب به من فرمود: شعر بخوان برای ما. من خواندم: «فرؤ جوی بدمعک المسکوب». [۶] ام‌فروه صیحه کشید و زنان صیحه زدند به طوری که اهل مدینه بر در خانه امام جمع شدند که چه خبر شده... [۷] .

ام‌فروه مادر امام صادق (ع) است و جدش محمد بن ابی‌بکر که معاویهٔ بن خدیج، به امر معاویه، او را با لب تشنه کشت و بدنش را سوزانید، و محمد در آن هنگام ۲۸ ساله بود. [۸] .

ابن‌قولویه، در کامل الزیارات از ابی‌عماره نوحه‌خوان، روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ای ابا عماره! اشعار عبدی را که در مرثیه امام حسین (ع) گفته، برای ما بخوان. من می‌خواندم، حضرت می گریست، تا آن که صدای گریه از خانه حضرت بلند شد... [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۱۳.

[۲] طیاره، فرقه‌ای از غلاهٔ می‌باشند.

[۳] رجال کشی، ص ۳۴۳.

[۴] رجال کشی، ص ۳۴۳.

[۵] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۰، ردیف ۴۹۶۲.

[۶] ای ام‌فروه، نثار کن اشک ریزانت را.

[۷] روضه کافی، ح ۲۶۳، ص ۱۸۲.

[۸] تحفهٔ الاحباب، ص ۱۲۷ و ص ۳۰۶.

[۹] کامل الزیارات، باب ۳۳، ص ۱۰۵ – وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۵.

سلیمان بن خالد ابوربیع هلالی کوفی

از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام بوده، و در آغاز زندگانی‌اش در ردیف یاوران زید بود و با او خروج کرد و انگشتانش در همان واقعه قطع شد [۱] ، لیکن پس از آن به مذهب حق بازگشت. و چون از دنیا رفت امام صادق (ع) بر مرگ او متأثر گردید. [۲] .

روزی حضرت باقر (ع) سواره به یکی از باغات مدینه می‌رفت، و سلیمان در ملازمت آن جناب بود، در راه، از حضرت سؤال کرد که آیا امام می‌داند آن چه در روز واقع می گردد؟ حضرت فرمود: ای سلیمان! سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث فرمود و او را به رسالت برگزید، امام می‌داند آن چه را که در روز و در ماه و در سال اتفاق می‌افتد. مگر نمی‌دانی که روح بر امام نازل می‌شود در شب قدر؛ و می‌داند آن چه در سال واقع می گردد، تا سال بعد، و آن چه در شب و روز رخ می‌دهد؛ و الان می‌بینی چیزی را که قلب تو به آن مطمئن شود. پس آن حضرت خبر داد از واقعه دو نفر دزد و فرمود که الساعه با آنان برخورد خواهیم کرد... [۳] .

در کافی، نقل شده که سلیمان بن امام صادق (ع) عرض کرد، من خانواده‌ای دارم که از من شنوایی دارند، آیا آنان را به امر امامت دعوت کنم؟ فرمود: آری، خدای عزوجل در کتابش می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارهٔ» [۴] - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خاندان خود را از آتشی که آتش گیره آن مردم و سنگ است بر کنار دارید - [۵] .

روزی سلیمان بن امام صادق (ع) عرض کرد: گروه زیدیه مردمی معروف و با تجربه هستند، و در نزد آنان هیچ کس از خاندان پیامبر (ص) محبوب‌تر از شما نیست، اگر صلاح بدانید آنان را به خود نزدیک کنید. حضرت فرمود: ای سلیمان! اگر این کم خردان بخواهند ما را از علم خود باز داشته (انکار علم ما کرده) و ما را به سوی نادانی خود کشند، هیچ خوشامدی بر آنان مباد، ولی اگر بخواهند گفتار ما را گوش کنند و چشم به راه فرج ما باشند، بفرمایند. [۶] .

شیخ مفید، سلیمان را از بزرگان اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و او را از ثقات و فقهای صالحین می‌داند. [۷] .

نجاشی گوید: سلیمان مردی فقیه و وجیه بوده، و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام روایت کرده، و در زمان حیات امام صادق (ع) از دنیا رفت؛ حضرت بر مرگ او اندوهناک شد، و برای فرزندانش دعای خیر فرمود، و درباره آنان به اصحابش سفارش کرد. [۸] .

و از بعضی روایات ظاهر می‌شود که این سلیمان صاحب سر بوده؛ چنانچه در کافی از عمار روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: آیا به کسی خبر داده‌ای آن چه را که به تو خبر داده‌ام؟ عرض کردم: نه، فقط به سلیمان بن خالد گفته‌ام. فرمود: احسنت! [۹] ، آیا نشنیده‌ای گفته شاعر را فلا یعدون سری و سرک ثالثا

الا کل سر جاوز الاثنین شاع راز من و تو به سومین کس نرسد

هر راز که از دو بگذرد فاش شود [۱۰] . سلیمان کتابی دارد که عبدالله مسکان [۱۱] ، که یک تن از اصحاب اجماع است [۱۲] ، از او روایت می کند. [۱۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۰۷.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۳۰.

[۳] رجال کشی، ص ۳۰۴ - بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۷۲.

[۴] سوره تحریم، آیه ۶.

[۵] اصول کافی، ج ۲، باب دعوت خانواده به ایمان، ص ۱۶۸.

[۶] روضه کافی، ج ۱۵۸، ص ۱۴۱.

[۷] ارشاد، مفید، نص بر امامت موسی بن جعفر (ع)، ص ۲۶۴.

[۸] رجال نجاشی، ص ۱۳۰.

[۹] علامه مامقانی گوید: ظاهرا کلمه «احسنت» به قرینه استشهاد به شعر، توبیخی است. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۵۷.

[۱۰] اصول کافی، ج ۲، باب کتمان، ص ۱۷۷.

[۱۱] مسکان بر وزن سبحان.

[۱۲] مرحوم میرداماد، عبدالله بن مسکان را در طبقه‌بندی اصحاب اجماع در دومین دسته فقهای اصحاب قرار می‌دهد (رواشح السماویه، راشحه سوم، ص ۴۵).

[۱۳] رجال نجاشی، ص ۱۳۰.

سفیان ثوری

یکی دیگر از شاگردان امام صادق علیه‌السلام سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی است. او چندین مرتبه در بغداد سکونت داشت و مسایل گوناگونی را از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده و همان گونه که در بخش وصایای امام صادق علیه السلام گذشت، آن حضرت وصیت‌های ارزشمندی را به او نموده است.
چنان که گذشت سفیان ثوری در مسأله‌ی زهد نیز با امام صادق علیه‌السلام مناظره ای کرده است، او در پایان عمر خود به بصره هجرت نمود و در سال ۱۶۱ (ه ق) در بصره از دنیا رفت ولادت او نیز در سال ۹۰ یا ۹۱ و یا ۹۲ واقع شده است.
عده ای گفته‌اند: او در ماجرای خونین شهادت زید بن علی بن الحسین علیه السلام در بین لشکر هشام بن عبدالملک بوده است.
شاگردی او در محضر امام صادق علیه‌السلام در کتابهای «تهذیب»، «نور الأبصار» «تذکرهٔ»، «مطالب السؤال»، «الصواعق المحرقه»، «ینابیع المودهٔ»، «حلیهٔ الأولیاء» و «فصول المهمهٔ» و کتب دیگر نقل شده است و رجالیون شیعه، او را از راویان امام صادق علیه‌السلام دانسته اند.

سفیان بن عیینه

سفیان بن عیینهٔ بن ابی عمران کوفی مکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام است. او در سال ۱۰۷ (ه ق) در کوفه متولد شد و در سال ۱۹۸ (ه ق) در مکه از دنیا رفت. روزگار جوانی وی، همزمان با دورانی بود که ابوحنیفه در کوفه بود.
شاگردی او در محضر امام صادق علیه‌السلام در کتاب‌های «تهذیب»، «نورالأبصار»، «مطالب السؤال»، «الصواعق المحرقهٔ»، «ینابیع المودهٔ»، «حلیهٔ الأولیاء»، «فصول المهمهٔ» و کتب دیگر اهل سنت نقل شده است، چنان که علمای اهل رجال شیعه نیز آن را نقل نموده‌اند.

سرانجام نیک

زهیر بن قین [۱] کسی است که بنا به گفته مرحوم نمازی [۲] در مستدرک سفینه البحار «تشرف بالسلام من الناحیهٔ المقدسهٔ» یعنی در زیارت ناحیه که منسوب به حضرت ولی عصر است آمده: «السلام علی زهیر بن القین». آری فخر عالم، منجی بشریت بر زهیر بن قین درود می‌فرستد. مگر زهیر که بود؟ در تاریخ آمده است که او عثمانی بود و با اهل‌بیت علیهم‌السلام جنگ و دشمنی داشت.

عثمانیه جریانی بود که پس از کشته شدن عثمان به سرکردگی معاویه تشکیل شد و اساس آن بر این عقیده بود که سبب کشته شدن عثمان، علی بن ابی‌طالب بوده است. عثمانی‌ها ادعا داشتند اطرافیان علی بودند که عثمان را کشتند. آنان نه تنها علی بن ابی‌طالب را امام نمی‌دانستند که با آن حضرت و پیروانش جنگ و دشمنی هم داشتند. زهیر در کوفه یعنی مرکز اصحاب امیرمؤمنان و فرزندان بزرگوار آن حضرت زندگی می‌کرد، اما با این حال با آنان دشمنی داشت. ولی همین زهیر بن قیس عثمانی به مقام و مرتبه‌ای می‌رسد که امام غایب شیعیان بر او سلام می‌فرستد.

پی نوشت ها:

[۱] زهیر بن قین از جمله اصحاب امام حسین علیه‌السلام است، امام بعد از شنیدن خبر شهادت مسلم در صحرای کربلا سفیری به اردوی زهیر فرستاد و از او طلب یاری کرد. زهیر ابتدا امتناع کرد ولی با تشویق زنش هر دو به یاری امام شتافتند و سرانجام شهد شهادت نوشیدند.

[۲] علی نمازی شاهرودی (۱۳۶۳ – ۱۲۹۳ ش)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد پس از فراگیری مقدمات نزد پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و مدارج عالی سطح را نزد استادان مشهد فرا گرفت. در معارف و اخلاق از محضر میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره‌مند گشت. وی علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف نیز اشتغال داشت. از آثار وی می‌توان مستدرک سفینة البحار، ابواب رحمت، تاریخ فلسفه و تصوف، ارکان دین، مقام قرآن و عترت در اسلام، فهرست منتهی الجمان، اثبات ولایت و آثار دیگری را نام برد.

(اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ شمسی، ج ۶، ص ۶۴).

سکوت، گذرگاه تجهیز

و علیکم بالصمت الا ـ فیما ینفعکم الله به من أمر آخرتکم و یأجرکم علیه [۱]؛ سکوت اختیار کنید مگر در کارهایی که مربوط به آخرت باشد و خدا به سبب آنها به شما پاداش دهد.

امام علیه‌السلام در این بخش از سخنان خویش به شیعیان دستور می‌دهد که دهان خود را ببندید و سخن مگویید، مگر در اموری که برای آخرت شما نفعی در برداشته باشد؛ یعنی حتی فواید دنیوی را در چهار چوب آخرت بنگرید و از دایره‌ی آخرت وارد امور دنیوی شوید. عمل به این دستور بسیار مشکل است و زحمت فراوان می‌خواهد اما غیر ممکن نیست. چه بسیار سخن‌ها که از دهان انسان بیرون می‌آید و پس از آن گوینده در می‌یابد که هیچ نفع دنیوی یا اخروی برایش در برنداشته است.

امام علیه‌السلام سفارش می‌فرمایند که جز در جایی که پای امر اخروی و اجر در میان است، سکوت پیشه کنید. باید دانست که امور اخروی به دو گونه‌اند: یا مانند نماز خواندن، مستقیما اخروی هستند و یا با واسطه و به نحو غیر مستقیم به آخرت مربوط می‌شوند و قبل از آن که به آخرت مربوط باشند از امورات دنیایی‌اند. به عنوان مثال در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المؤمن یأکل بشهوة أهله و المنافق یأکل أهله بشهوته [۲]؛ مؤمن براساس میل خانواده‌اش غذا می‌خورد، ولی کافر خانواده‌اش طبق میل او غذا می‌خورند». یکی از علامات مؤمن این است که می‌کوشد طبق میل خانواده‌اش غذا بخورد. نباید در امور مربوط به غذا به خانواده امر و نهی کرد؛ چرا که این کار از خصلت‌های منافقان است.

کلمه «اهل» در زبان عربی به کسانی اطلاق می‌شود که تحت تکفل شخص قرار دارند و در خانه او به سر می‌برند، خواه زن و بچه باشند یا بستگان دورتر نظیر پدر، مادر، خواهر، برادر و حتی پسر عمو و پسر دایی. نقل شده است که هارون عباسی روزی از حضرت کاظم علیه‌السلام پرسید: عائله شما چند نفر است؟ امام فرمودند: پانصد نفر، حال آن که عده زن و بچه‌ی آن امام همام

بسیار کم‌تر از این رقم بود. اما، حضرت نوکرها و کلفت‌ها و بستگان تحت تکفل خود را نیز به حساب آورد. کلمه شهوت در این روایت برخلاف معنای فارسی آن، به معنای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه غریزه‌ی جنسی فقط یکی از مصداق‌های شهوت است، در زبان عربی به همه خواسته‌های نفس شهوت اطلاق می‌شود. در روایت آمده است: «من أکل التمر علی شهوهٔ رسول الله ایاه لم یضره [۳]؛ اگر کسی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرما را دوست داشت خرما بخورد، خدا زیان خرما را از او بر می‌دارد». شهوت در این جا به معنای اشتها و دوست داشتن آمده است. به هر حال مؤمن باید طبق میل خانواده غذا بخورد و این نوع غذا خوردن، ثواب هم دارد و چه نیکو است که شخص در عین حالی که غذا میل می‌نماید در نامه‌ی اعمالش ثواب ثبت گردد.

پس در چنین جاهایی، امور دنیایی با واسطه و غیر مستقیم به امر اخروی منتهی می‌گردند و مؤمن در عین حال که، غذا یا خرما می‌خورد، ثواب هم می‌برد.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] کافی، ج ۴، ص ۱۲، باب کفایهٔ العیال و التوسع علیهم؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۴۲.

[۳] بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.

سکوت و سخن گفتن

انسان به طور طبیعی دوست دارد سخن بگوید و درباره اموری که دوست دارد با دیگران گفت و گو کند. سخن گفتن کارآمدترین ابزار برای معرفی شخصیت انسان‌ها و تمایلات آنان است، اما باید از این قوه در جهت درست استفاده نمود و در جایی که لازم است آن را به کار بست.

سکوت با قطع نظر از ملازمات زمانی و مکانی کار پسندیده‌ای است، اما در برخی موارد صحبت کردن لازم است؛ مثلا اگر در یک جمع علمی کسی مطلبی می‌داند که دیگران نمی‌دانند، این جا دیگر جای سکوت نیست و باید سخن گفت تا دیگران استفاده نمایند. هم چنین در باب امر به معروف و نهی از منکر، صحبت کردن از لوازم کار است و گاهی بدون سخن گفتن امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی‌یابد. در چنین جاهایی نه تنها سخن گفتن اشکالی ندارد، بلکه سکوت حرام و سخن گفتن واجب است. همانطور گاهی سکوت کردن واجب می‌شود. برای مثال اگر ظالمی از انسان نشانی مظلومی را بخواهد، واجب است سکوت اختیار شود تا جان مظلوم محفوظ بماند.

محمد بن ابی‌عمیر از یاران امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و از محدثان بزرگ امامیه بود که در زمان هارون الرشید به سختی شکنجه و زندانی شد. او به دستور هارون الرشید هفده سال از عمر خود را در زندان سپری کرد و تمام اموالش مصادره گردید. بلاهایی که بر سر ابن ابی‌عمیر آمد در طول تاریخ بنی‌العباس سابقه ندارد. تمام این شکنجه‌ها برای آن بود که هارون از او اسم یاران حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را می‌خواست ولی او از افشای نام آنان خودداری می‌کرد. کافی بود ابن ابی‌عمیر اسم کسی را بگوید تا آن شخص کشته شود. خود ابن ابی‌عمیر می‌گوید: روزی زیر شکنجه به قدری به تنگ آمده بودم که نزدیک بود نام شیعیان را بر زبان آورم، یک دفعه محمد بن یونس بن عبدالرحمن [۱] را دیدم که به من می‌گفت: «یا محمد بن أبی‌عمیر، أذکر موقفک بین یدی الله؛ ای محمد بن ابی‌عمیر، روزی را به یادآر که باید در برابر خدا بایستی». از این سخن نیرو گرفتم و اقرار نکردم. آری ابن ابی‌عمیر شکنجه را تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چرا که سکوت در آنجا واجب بود.

مختصر این که نفس سکوت پسندیده است، اما اگر پای مسئله مهم‌تری به میان آمد حکم عوض می‌شود و گاهی سکوت حرام، و

گاهی واجب می‌شود، اما در غیر این موارد و در جاهایی که نه سکوت واجب است و نه صحبت کردن، سکوت پسندیده است. نباید کلام را بدون استفاده‌ی اخروی هدر داد. گاهی هدف از سخن گفتن خودنمایی و ارضای شهوت سخن گفتن است. شهوت سخن به مراتب از شهوت جنسی قوی‌تر است.

گاهی دانشمندی برای فخرفروشی به سخن گفتن در مسئله‌ای می‌پردازد و داد سخن می‌دهد، اما دریغا از یک جو ثواب که پس از خستگی فراوان نصیبش گردد. تأمل در سخن گفتن، وقت‌گیر نیست. گاهی باید یک ثانیه تأمل کنیم و از خودمان بپرسیم: آیا این سخن که می‌خواهم بر زبان آورم، به درد آخرتم می‌خورد یا نه؟ بزرگان ما این نکته را رعایت می‌فرمودند و در بسیاری از مواقع علی رغم میل باطنی سکوت اختیار می‌کردند.

نقل شده است که پدر شیخ عباس قمی [۲] به مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام رفته بود. در آن مسجد واعظی منبر می‌رفت و داستان‌های کتاب منازل الآخرهٔ، نوشته‌ی شیخ عباس قمی را از روی کتاب برای مردم می‌خواند و افراد زیادی پای منبر او حاضر می‌شدند. روزی پدر شیخ عباس به شیخ می‌گوید: ببین فلان واعظ که در مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام منبر می‌رود، چه زیبا موعظه می‌کند، تو نیز از او یاد بگیر و سعی کن مثل او منبر بروی. شیخ عباس قمی چیزی نمی‌گوید و پدرش چندین بار این سخن را تکرار می‌کند. مرحوم شیخ حتی یک بار هم نگفت آن که تو در پای منبرش حاضر می‌شوی، به سبب خواندن کتاب من منبرش چنین رونقی گرفته است.

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۹۲ – ۵۹۱.

[۲] شیخ عباس قمی فرزند محمدرضا معروف به محدث قمی (م: ۱۳۵۹ ق) از شاگردان و ملا زمان میرزا حسین نوری بود و دارای آثار بسیار پر ارزشی همچون: بیت الأحزان فی مصائب سیدهٔ النسوان، سفینهٔ البحار و مدینهٔ الحکم و الآثار، الکنی و الألقاب، منازل الآخرهٔ، منتهی الآمال فی مصائب النبی و الآل و مفاتیح الجنان می‌باشد (ریحانهٔ الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ و ۴۸۸).

سرگذشت علی بطائنی

علی بن حمزه بطائنی عالم دین و اهل فتوا و وکیل امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بود. در ایام زندانی شدن امام کاظم علیه‌السلام، سی جاریه [۱] ، چند هزار درهم و دینار و هم چنین مقداری گوسفند و شتر در نزد او جمع شد. پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام دلش نیامد این اموال را تسلیم حضرت رضا علیه‌السلام کند. در نتیجه امامت امام رضا علیه‌السلام را رد کرد و برای خود مذهبی به نام واقفیه درست کرد و با این کار او هزاران نفر منحرف شدند. امام رضا علیه‌السلام از واقفیه با عبارت «کلاب ممطورهٔ» [۲] یاد کرده، یعنی سگی که زیر باران خیس شده است. باران همه چیز را پاک می‌کند، اما سگ را نجس‌تر می‌کند. کسی که از کنار یک سگ خیس عبور کند با عجله می‌گذرد تا مبادا سگ خود را تکان دهد و او را نجس کند. نجاست مادامی که خشک است اگر به بدن یا لباس برسد نجس نمی‌کند، اما تا رطوبت به آن برسد نجاستش سرایت می‌کند. ابن ابی‌العزاقر شخصی بود که مدت بسیاری تسلیم حق تعالی بود، اما در یک جا دچار لغزش شد و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد. درباره یکی از همین بدعت‌گذاران آمده است: «احذروا الصوفی المتصنع [۳] ؛ بر حذر باشید از صوفیان بدعت‌گذار».

اسلام در عین سختی بسیار آسان است. مشکل آن جاست که بعضی مواقع باید از منافع دست شست و تسلیم گردید. قرآن نمی‌گوید که فقط تسلیم باش، بلکه می‌گوید علاوه بر آن که تسلیم شدی، شکایت هم نکن و راضی باش. نباید بگویی اسلام

دستم را بسته و الا فلان کس را چنین و چنان می‌کردم. امام صادق علیه‌السلام سه مرتبه قسم یاد می‌کنند که اگر کسی عمل داشته باشد، اما در نفس خود دچار حرج گردد مشرک است. البته شرک مراتب گوناگونی دارد.

پی نوشت ها:

[۱] کنیز.

[۲] کمال الدین، ص ۹۳.

[۳] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۸.

سبک شمردن دین

شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: یک موش مرده در یک حلب روغن افتاده است، حکم این دروغ چیست؟ حضرت فرمودند: تمام روغن نجس است و باید آن را دور بریزی. عرض کرد: «ان الفارة أهون علی من أن أترک طعامی من أجلها؛ بودن موش در روغن بهتر از آن است که روغن را دور بریزم». امام به دلیل اهمیت مسئله و این که پای حکم شرعی در بین بود، فرمود: «انک لم تستخف بالفارة و انما استخففت بدینک [۱] ؛ تو نسبت به موش سهل‌انگار نیستی، بلکه در دین خود سهل‌انگار و مسامحه کاری». نجس بودن حکم خدا است و کم و زیاد ندارد، باید اوامر الهی را انجام داد و محرمات را ترک کرد؛ چرا که اینها مسائلی است که یا در قرآن آمده و یا از طریق جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شده و یا از طریق ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. بنابر اعتقاد ما این چهارده نور پاک گفته‌هایشان مطابق همدیگر است و سخنی که از یکی از آنها نقل شده باشد در واقع حکم خدا است. البته التزام به این سخنان یک مطلب است و عمل به آنها مطلبی دیگر. در این جا نیز مسئله التزام مطرح است. بلکه «ما من حادثة الا و لله فیها حکم [۲] ؛ هیچ موضوعی نیست که از ناحیه دین درباره آن حکمی نیامده باشد». هر کس باید براساس شأنی که دارد احکام ضروری خود را فرا گیرد.

در اطراف هر کس روزانه صدها واجبات و محرمات و مسائل مبتلا به هست که باید بیاموزد. مسائل شرعی را باید پرسید و یاد گرفت.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۰.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۵۲.

سلام

پیشوایان ما خواسته‌اند آداب زندگی را اعم از فردی واجتماعی، به مردم بیاموزند و برای آنکه این موضوع در نظر مردم کاملا محسوس شود تا آنجا که ممکن بوده است و بدون هیچ مضایقه ای، خودشان در این امر پیشقدم شده‌اند. از این نظر می‌بینیم در مورد سلام کردن - که خود یکی از شعارهای اسلامی و برادری است - پیغمبر اکرم (ص) به دیگران که می‌رسیدند، پیش از آنکه آنان عرض ادب و احترام کنند، ایشان سلام می‌کردند [۱] پس ما نیز چنین کنیم تا به روش پیشوایان عمل نموده و تواضع خود را ثابت کرده باشیم.

البادی بالسلام اولی بالله و برسوله. [۲] .

کسی که اول سلام کند، به خدا و پیغمبر نزدیکتر است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب. ج ۱، ص ۱۲۷.

[۲] اصول کافی. ج ۲. ص ۶۴۵.

سود بی زیان

اگر انسان درست فکر کند، می‌بیند یکی از این سه حالت را داراست: یا گرفتار است، یا مرتکب خطا شده است، یا در نعمت پروردگار به سر می‌برد.

البته باید کاری کند که در حالت اول گرفتاری او رفع شود و در حالت دوم گناهش را جبران کند و در حالت سوم نعمتش زوال نپذیرد. آیا برای حصول این منظور، راهی هست؟ آری، اگر دعا کند، گرفتاری او بر طرف می‌شود. اگر توبه کند، گناه او بخشوده می‌شود. و اگر شکر کند، نعمت او پایدار می‌ماند.

ثلاث لا یضر معهن شیء، الدعآء عندالکرب و الاستغفار عند الذنب، و الشکر عند النعمهٔ. [۱] .

سه چیز است که با بودن آنها چیزی زیان نمی‌رساند: دعا در وقت گرفتاری و سختی، طلب آمرزش به هنگام ارتکاب گناه و سپاسگزاری در موقع داشتن نعمت.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۹۵.

سخندانی

شخص سخندان و سخنور کسی است که رعایت حال شنونده را کرده و با مقدمه‌ای مناسب، آنچه را می‌خواهد بیان می کند و بدین وسیله جلب قلوب آنان می‌شود. این دستوری است که پیشوایان ما به منظور پیشرفت در تبلیغ داده‌اند و خودشان نیز همین روش را داشته و بدان عمل کرده‌اند.

رحم الله عبدا اجتر مودهٔ الناس الی نفسه فحدثهم بما یعرفون و ترک ما ینکرون. [۱] .

خدا رحمت کند بنده‌ای را که محبت مردم را نسبت به خود جلب کند. یعنی: برای آنان به اندازه‌ی فهم و معرفتی که دارند سخن گوید، و آنچه را که از فهم و ادراک آنان دور است نگوید.

پی نوشت ها:

[۱] خصال. ج ۱، ص ۲۵.

سرآمد کارها

ذکر خدا فقط این نیست که تسبیح به دست گرفته، مثلا «سبحان‌الله» بگوییم. بلکه ذکر، معنی دیگری هم دارد.

سید الآعمال ثلاثهٔ: انصاف الناس من نفسک حتی لا ترضی بشیء الارضیت لهم مثله و مواساتک الاخ فی المال و ذکر الله علی کل

حال، لیس سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله أکبر و فقط، ولکن اذا ورد علیک شیء امرالله عزوجل به، اخذت به، أواذاورد علیک شیء نهی الله عزوجل عنه ترکته. [۱] .

سرآمد کارها سه کار است: انصاف دادن با مردم، به طوری که آنچه را برای خود می پسندی مانند آن را برای مردم بپسندی، مواسات و کمک مالی به برادر دینی و به یاد خدا بودن در هر حال. به یاد خدا بودن فقط به گفتن «سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست؛ بلکه یادآوری خدا آن است که هرگاه کاری برای تو پیش آمد که خداوند به آن امر کرده است، آن را انجام دهی یا اگر کاری برای تو پیش آمد که خداوند از آن نهی فرموده است آن را ترک کنی.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۱۴۴.

سلیمانیه

فرقه‌ی سلیمانیه نیز یکی از فرقه‌های زیدیه است که منسوب به سلیمان بن جریر است. این فرقه به امامت و خلافت عمر و ابوبکر معتقدند، لکن عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را کافر می‌دانند و اعتقاد دارند که امامت به وسیله‌ی شوری، گر چه به وسیله‌ی دو نفر از خیار امت باشد، مشروعیت پیدا می‌کند. این فرقه امامت و رهبری مفضول را با بودن افضل جایز دانسته و گمان کرده‌اند که امت چون با ابوبکر و عمر بیعت کردند و علی علیه‌السلام را رها نمودند تنها رعایت اصلح را در بیعت نکرده‌اند، چرا که علی علیه‌السلام نسبت به ابوبکر و عمر سزاوارتر به امامت بوده، ولی این خطا سبب کفر و فسق آنان نمی‌شود.

از آنچه گفته شد آشکار می‌شود که آنچه به زیدیه نسبت داده می‌شود که گفته اند امامت در غیر اولاد فاطمه علیهاالسلام مشروعیت ندارد مربوط بعد از قیام زید است که علاوه بر این گفته‌اند باید امام قائم به سیف نیز باشد.

سلیمانیه

یک طایفه از فرقه زیدیه سلیمانیه هستند که نسبت آنها به سلیمان بن جریر می‌رسد او هم امامت را از شیخین می‌دانست ولی عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را طعن می‌زد و منتسب به کفر می‌دانست و امامت را به عقد شوری ولو دو نفر باشند و تقدم مفضول بر فاضل را هم جایز می‌دانست و بیعت مردم را با شیخین قبل از بیعت علی علیه‌السلام موجب کفر و فسق نمی‌دانست ولی می گفت امامت نباید در اولاد غیر فاطمه باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الفرق بین الفرق ص ۲۳ الملل والنحل - حاشیه الفصل ابن‌حزم ص ۱۶۴ ج ۱.

سؤال در مورد تفسیر دو آیه

ابن‌مسکان از مالک جهنی روایت می‌کند، که گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - از معنی فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: (أولا یذکر الانسان أنا خلقناه من قبل و لم یک شیئا) [۱] «آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!» سؤال کردم.

حضرت فرمودند: یعنی نه در تقدیر ازلی بود، و نه ایجاد شده بود.

و سؤال کردم دربـاره‌ی معنی فرمایش خـدای عزوجل: (هل أتی علی الانسان حین من الـدهر لم یکن شـیئا مـذکورا) [۲] «آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود»؟!

حضرت فرمود: در تقدیر خدا بود، اما مذکور نبود. (و غیر از خدا نمی‌دانست).

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث می‌فرمایند: ظاهرا این حدیث دلیل بر حدوث نوع بشر است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶۷.

[۲] سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱.

[۳] الکافی: ج ۱ ص ۱۴۷؛ بحارالانوار: ج ۵۴ ص ۶۳ ح ۳۳.

سؤالی در مورد آسمان؟

زنـدیق گفـت: ای حکیـم؛ بـه من خـبر بـده چرا از آسـمان کسـی به سـوی زمین فرود نمی‌آیـد، و بشـری از زمین به آسـمان صـعود نمی‌کند، و راهی به آسمان وجود ندارد؟

مگر نه اینکه اگر بندگان در هر دوران ببینند افرادی به آسـمان می‌روند یا از آسمان فرود می‌آیند این مطلب دلیل خوبی برای اثبات پروردگـار خواهـد بـود، و بهـتر می‌تواننـد شـک را از بیـن ببـرد و یقین را تقـویت کنـد، و بنـدگان بهـتر خواهنـد دانست که مـدبر و گرداننده‌ای هست، که کسی به سوی او بالا می‌رود و از نزد او فرود می‌آید؟

حضرت فرمودند: آنچه در زمین از مظاهر تدبیر می‌بینی از ناحیه‌ی آسمان فرود می‌آید و از آنجا آشکار می‌گردد.

مگر نمی‌بینی آفتاب از آن طلوع می‌کند، و آن روشـنی روز است، و قوام دنیا به آن است، و اگر آفتاب طلوع نکند اهل زمین متحیر می‌شوند و هلاک می‌گردند؟

و ماه از آسـمان طلوع می‌کند و آن نور شب است، و به وسـیله‌ی آن شـماره‌ی سالها، و محاسبات و ماهها و روزها دانسته می‌شود، و اگر طلوع نکند اهل زمین حیران می‌شوند، و تدبیر امور فاسد و خراب می‌شود؟

و ستارگان که به آنها در تاریکیهای دریا و خشکی استفاده می‌شود در آسمان است.

و از آسـمان بارانی که زندگی هر چیز از گیاهان و نباتات و چهارپایان بسـتگی به آن دارد فرود می‌آید. و چنانچه باران حبس شود خلایق دیگر نمی‌توانند زندگی کنند.

و هوا اگر برای چند روزی حبس شود اشیاء همگی فاسد می‌شوند و تغییر پیدا می‌کنند.

و همچنین است ابر و رعـد و برق و صواعق، تمامی اینها دلیل بر این هسـتند که مـدبری وجود دارد که همه چیز را تـدبیر می‌کند، و تنظیم امور از ناحیه‌ی او است و به تحقیق خداونـد با موسـی - علیه‌السـلام - گفتگو کرد و با او نجوی نمود، و او است که عیسـی - علیه‌السـلام - را بالاـ برد و ملاـئکه از نـاحیه او فرود می‌آینـد، ولی مشـکل تـو ایـن است که ایمـان نمی‌آوری به چیزی که آن را به چشمت ندیدی، ولی آنچه را که با چشمت می‌بینی کافی است تا تو بفهمی، و تعقل کنی (و اعتقاد پیدا کنی). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۴.

سجده کردن بر غیر خدا جایز است؟

در پاسخ سؤال زندیق از امام صادق – علیه‌السلام – که پرسید: آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟

امام – علیه‌السلام – فرمودند: خیر.

زندیق گفت: پس چطور خدا به ملائکه دستور داد برای آدم سجده کنند؟

حضرت فرمودند: کسی که به امر خدا سجده کند، (در واقع) برای خدا سجده کرده است، بنابراین سجود به امر خدا سجود برای خداست.

سپس حضرت فرمودند: اما ابلیس بنده‌ای است که خدا او را آفرید تا او را عبادت کند، و موحد باشد و هنگامی که او را آفرید می‌دانست که چیست، و کارش به کجا می‌کشد، و او با فرشته‌گان خدا را عبادت می‌کرد تا اینکه خدا او را به وسیله‌ی سجود برای آدم آزمایش کرد، ولی از روی حسد و شقاوت و بدبختی که بر او غالب شد امتناع ورزید.

و لذا خدا او را لعنت کرد، (و از درگاه رحمت خود دور ساخت) و او را از میان فرشته‌گان بیرون کرد، و به زمین فرود آورد.

و لذا دشمن حضرت آدم و فرزندانش گشت، و بر فرزندان آدم هیچ سلطه‌ای ندارد مگر از طریق وسوسه، و دعوت به راهی که غیر راه خدا است، ولی با اینکه معصیت کرد، به ربوبیت خدا اقرار داشت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۱۲.

سبع مثانی چیست؟

یونس از کسی روایت می‌کند که گفت: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی این آیه: (و لقد آتیناك سبعا من المثانی و القرآن العظیم) [۱] «همانا هفت آیه با ثنا و دعا (در سوره‌ی حمد) و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آن سوره‌ی حمد است، و آن هفت آیه است که «بسم الله الرحمن الرحیم» جزو آنها است.

و بدین علت به سبع مثانی نامیده شد که در نماز دو بار تکرار می‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حجر آیه‌ی ۸۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۹، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۲۳۵ ح ۲۳.

سؤالی پیرامون علم امام

حارث بن مغیره گوید: امام صادق – علیه‌السلام – فرمود: به تحقیق که زمین بدون عالم و دانشمندی رها نمی‌شود؟

گفتم: آنچه عالم شما می‌داند چیست؟ و از کجا است؟

فرمود: وراثتی از پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – و از علی بن ابی‌طالب – علیه‌السلام – است، علمی است که به وسیله‌ی آن از مردم بی‌نیاز می‌شود، ولی مردم از او بی‌نیاز نیستند.

گفتم: آیا حکمتی است که در دل او الهام می‌شود، یا در گوش او القا می‌گردد؟

حضرت فرمودند: هم این است و هم آن. [۱].

- و نظیر همین حدیث از طریق صفوان از حارث روایت شده است و ما به جهت مشابهت آن دو حدیث، از ترجمه‌ی حدیث دوم صرف نظر کردیم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۹۳، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۶۲ ح ۱۴۱.

[۲] بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۶۲ ح ۱۴۳.

سؤالی پیرامون علم امام بعدی

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: خدا مرا فدایت کند؛ آیا ممکن است امام وعالمی از شما شبی یا روزی یا ساعتی درگذرد، و عالم بعدی به دنبالش بیاید و در همان روز یا ساعت علوم او را بداند؟

فرمود: ای ابومحمد؛ امام قبلی کتابهائی را به امام بعدی به ارث منتقل می‌کند، و امام بعدی شب و روز بر دانشش اضافه می‌شود، و خدا او را به خودش واگذار نمی‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۱۳۷، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۹۵ ح ۲۹.

سبب سجده شکری که حضرت علی انجام داد

فضل بن ربیع گوید: منصور (دوانیقی) قبل از رسیدن به حکومت مانند کسی که کاملا مرید امام صادق - علیه‌السلام - باشد، بود. (منصور) می‌گوید: در دوران حکومت مروان الحمار از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به علت سجده‌ی شکری که علی - علیه‌السلام - انجام داد سؤال کردم.

حضرت در پاسخ از پدرشان امام باقر - علیه‌السلام - و آن حضرت از پدرش علی بن الحسین - علیه‌السلام - و او از پدرش حسین - علیه‌السلام - و آن حضرت از پدرش علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - روایت کرد که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - او را به مأموریت فرستاد، و ایشان آن مأموریت را به خوبی انجام داد و در راه آن متحمل سختی زیادی شد، و هنگامی که از آن مأموریت بازگشت، به مسجد آمد، در حالی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - عازم مسجد جهت نماز بود و با ایشان نماز خواند.

هنگامی که از نماز بازگشت نزد رسول اکرم - علیه‌السلام - آمد، پیامبر گرامی، او را در آغوش گرفت، سپس از جریان سفر و مأموریت و آنچه انجام داده بود از او سؤال نمود.

و چون حضرت امیر - علیه‌السلام - ماجرای سفر را برای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بازگو می‌کرد، چهره‌ی ایشان از خوشحالی باز می‌شد و آثار سرور بر آن آشکار می‌شد.

هنگامی که از گزارش سفر فراغت حاصل کرد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به او فرمود: ای ابوالحسن می‌خواهی به تو بشارتی بدهم؟

حضرت امیر فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند؛ چه بسا بشارت به من داده‌ای!

حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: جبرئیل هنگام ظهر به من نازل شد و به من گفت: ای محمد؛ این پسرعم تو است که اینک بر تو وارد خواهد شد، و خداوند عزوجل مسلمانان را به وسیله‌ی او امتحان و آزمون خوبی کرده است، و او در این سفر و مأموریت چنین و چنان کرد، و تمام آنچه را که تو برایم گفتی باز گو کرد، سپس جبرئیل به من گفت:

ای محمد؛ از اولاد آدم کسانی نجات یافتند که شیث بن آدم را که وصی پدرش آدم بود دوست داشتند، و پیروی کردند، و خود شیث هم به وسیله‌ی پدرش آدم نجات یافت، و آدم به وسیله‌ی خدا نجات یافت.

ای محمد؛ هر کس سام بن نوح را که وصی پدرش نوح بود دوست داشت و از او پیروی می‌کرد به وسیله‌ی سام نجات یافت، و سام به وسیله‌ی نوح نجات یافت، و نوح به وسیله‌ی خدا نجات یافت. [۱] .

ای محمد؛ هر کس اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان، که وصی پدرش ابراهیم بود، را دوست داشت و از او پیروی کرد به وسیله‌ی اسماعیل نجات یافت، و اسماعیل به وسیله‌ی ابراهیم نجات یافت، و ابراهیم به وسیله‌ی خدا نجات یافت.

ای محمد؛ هر کس یوشع بن نون که وصی موسی بود دوست داشت و از او پیروی کرد به وسیله‌ی یوشع نجات یافت، و یوشع به وسیله‌ی موسی نجات یافت و موسی به وسیله‌ی خدا نجات یافت.

ای محمد؛ هر کس شمعون الصفا که وصی عیسی بود دوست داشت و از او پیروی کرد به وسیله‌ی یوشع نجات یافت و یوشع به وسیله‌ی عیسی نجات یافت و عیسی به وسیله‌ی خدا نجات یافت.

ای محمد؛ هر کس که علی - علیه‌السلام - وزیر تو در حیاتت و وصی تو پس از وفاتت را دوست بدارد و پیروی کند به وسیله‌ی علی - علیه‌السلام - نجات یابد و علی - علیه‌السلام - به وسیله‌ی تو نجات یافت و تو به وسیله‌ی خدای عزوجل نجات یافتی.

ای محمد، خدا تو را سید انبیاء و علی - علیه‌السلام - را سید اوصیا و بهترین آنان قرار داد، و امامان را از ذریه‌ی شما قرار داد تا زمانی که خدا شما را وارث زمین و آنچه بر اوست قرار دهد.

اینجا بود که علی - علیه‌السلام - سجده‌ی شکر انجام داد، و زمین را به شکرانه‌ی خدای متعال بوسید.

سپس امام صادق - علیه‌السلام - اضافه فرمودند: خدای عزوجل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم‌السلام - را به طور اشباح (و موجودات نورانی) آفرید، که آنان خدا را در مقابل عرش او تسبیح و تمجید می‌گفتند چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند، سپس آنها را نوری قرار داد و از اصلاب و پشتهای مردان خوب به ارحام مادران خوب و پاک در دورانی پس از دورانی منتقل نمود.

و هنگامی که خدای عزوجل خواست فضل و برتری آنها را بیان کند، و ما را با منزلت آنان آشنا سازد، و حق آنان را بر ما واجب کند آن نور را دو قسمت نمود:

قسمی را در عبدالله بن عبدالمطلب قرار داد، و از آن محمد سید انبیاء و خاتم مرسلین شد، و نبوت را در او قرار داد.

و قسم دوم را در عبد مناف، یعنی ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قرار داد، و از او علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - و سید اوصیاء به وجود آمد.

و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - او را متولی امور خود، و وصی و جانشین و خلیفه، و شوهر دخترش و ادا کننده‌ی دین‌اش، و برطرف کننده‌ی غم و همّش، و برآورنده‌ی وعده‌اش و یاری دهنده‌ی دینش قرار داد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه، ص ۵۵.

[۲] بحارالأنوار: ج ۳۵ ص ۲۶ ح ۲۳.

سؤالی پیرامون ارواح مؤمنین

ابو ولاد گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ نقل می‌کنند که ارواح مؤمنین (پس از مرگ) در چینه‌دانهای مرغان سبزی پیرامون عرش الهی قرار داده می‌شوند، (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: خیر، مؤمن نزد خدا گرامی‌تر از این است که روحش در چینه‌دان مرغی قرار داده شود، بلکه در بدنی مانند بدن خودش قرار داده می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۶۸ ح ۱۱۹.

سؤالاتی پیرامون حوض کوثر

ابن‌سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی حوض کوثر سؤال کردم.

حضرت فرمود: حوضی است که وسعت آن از بصری (در راه شام) تا صنعا (در یمن) است، آیا دوست داری آن را ببینی؟

گفتم: بله.

(ابن سنان) گوید: حضرت دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم.

عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟

حضرت فرمود: اینها چشمه‌هائی است که خداوند آنها را در کتابش ذکر نموده است، اینها چشمه‌ای از آب، و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند.

و من در کناره‌های آن نهر درختهائی دیدم که دختران بهشتی در کنارشان بود، که به زیبائی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آنها از جامهای دنیا نیستند.

پس حضرت به یکی از آنان نزدیک شد و به او اشاره کرد که آبش بدهد، من به او نگاه کردم دیدم خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت سپس به حضرت تقدیم نمود، حضرت جام را از دست او گرفت و آشامید، سپس ظرف را به او برگردانید، و به او اشاره کرد او خم شد تا از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد، از آب برداشت، و ظرف را به او داد، حضرت ظرف را به من داد من آشامیدم، هرگز شرابی گواراتر و لذیذتر از آن نخورده بودم، و بوی و رائحه‌ی آن مانند رائحه و بوی مشک بود، و من در جام نظری افکندم در او سه رنگ دیدم.

به حضرت عرض کردم: فدایت شوم؛ من هرگز مانند این روز ندیدم و گمان نمی‌کردم که قضیه این چنین است.

حضرت فرمود: این کمترین چیزی است که خداوند برای شیعیان ما آماده کرده است.

همانا مؤمن هرگاه بمیرد روحش به کنار این نهر منتقل می‌شود، و در مرغزارها و باغهایش می‌خورد و از شرابش می‌نوشد.

و همانا دشمن ما هرگاه بمیرد روحش به دره ی برهوت برده می‌شود و برای همیشه در آن عذاب می‌شود، و از زقومش (که غذای بسیار تلخ و بدطعمی است) می‌خورد، و از آب بسیار داغ و جوشانش می‌آشامد. پس از (عذاب) آن دره به خدا پناه ببرید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص: ص ۳۲۱، بصائر الدرجات: ۱۱۹، بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۸۱ ح ۳۵.

سزای کسی که نماز عصر را به تأخیر بیندازد

ابوسلام عبدی گوید: خدمت امام صادق – علیه‌السلام – شرفیاب شدم، و به حضرتش عرض کردم: نظر شما درباره‌ی کسی که نماز عصر را عمدا به تأخیر بیندازد چیست؟

حضرت فرمود: روز قیامت می‌آید در حالی که اموال و اهلش را از دست داده است.

عرض کردم: فدایت شوم؛ اگر از اهل بهشت باشد چی؟

فرمود: حتی اگر از اهل بهشت باشد.

عرض کردم: پس مقام و منزلت او در بهشت چیست در حالی که خانواده و ثروت را از دست داده است، (و غریب و تنها و بی‌چیز است)؟

حضرت فرمود: میهمان اهل بهشت است، و در آن خانه و منزل (مخصوص به خود) ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الأعمال: ص ۲۰۸، بحارالأنوار: ج ۸۰ ص ۲۹ ح ۹.

سجود بر چه چیز جایزست

هشام بن الحکم گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: خبر ده مرا بر چه چیز سجده جایز است؟ و به چه چیز جایز نیست؟

حضرت فرمود: سجود جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از زمین روئیده است مگر آنچه خوردنی یا پوشیدنی باشد.

عرض کردم: فدایت شوم؛ علت این مطلب چیست؟

حضرت فرمود: برای اینکه سجود خضوع و فروتنی در برابر خدا است، پس سزاوار نیست که بر خوردنی و پوشیدنی باشد، زیرا فرزندان دنیا بندگان و بردگان آنچه می‌خورند و می‌پوشند می‌باشند، و شخص سجده کننده‌ای که سجود خود را برای خدای عزوجل می‌کند سزاوار نیست پیشانی خود را – در سجود – بر معبود فرزندان دنیا – که فریب آن را خورده‌اند – قرار دهد.

و سجود بر زمین بهتر است، برای اینکه در ابراز و اظهار فروتنی و خضوع در برابر خدای عزوجل گویاتر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۰، بحارالأنوار: ج ۸۲ ص ۱۴۷ ح ۲.

سنت در زمینه روزه مستحب مستمری

زراره گوید: به حضرت صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: سنت در زمینه‌ی روزه مستحبی همیشگی چیست؟

حضرت فرمود: سه روز در هر ماه: پنج‌شنبه‌ی دهه‌ی اول، و چهار شنبه‌ی دهه‌ی وسط، و پنج‌شنبه‌ی دهه‌ی آخر.

عرض کردم: این همه‌ی چیزی که سنت بر آن – در این زمینه – جاری است؟

حضرت فرمود: بله. [۱] .

۲- علی بن ابوحمزه از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: که سنت و سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در مورد روزه‌ی مستحب چه بوده است؟

حضرت فرمود: سه روز در هر ماه: پنجشنبه‌ی دهه‌ی اول، و چهارشنبه‌ی دهه‌ی وسط، و پنجشنبه‌ی دهه‌ی آخر، روزه در آن معادل با روزه‌ی دهر (دائمی) است.

خداوند می‌فرماید: (من جاء بالحسنهٔ فله عشر أمثالها) [۲] «هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد».

پس هر کس توان آن را - به علت ضعف - ندارد یک درهم صدقه بدهد، این برای او از یک روز روزه بهتر است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الاعمال: ص ۷۴، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۰۱ ح ۲۹.

[۲] سوره‌ی أنعام آیه‌ی ۱۶۰.

[۳] الخصال: ج ۱ ص ۷۷، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۹۵ ح ۷.

سرنوشت کسی که حج را به تأخیر بیاندازد

۱- کلیب گوید: ابوبصیر از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود در حالی که من می‌شنیدم: مردی صد هزار دارد ولی می گوید: امسال به حج می‌روم، سال دیگر به حج می‌روم (یعنی امسال را سال دیگر می کند) و همین طور حج را به تأخیر انداخت تا اینکه مرگ او فرا می‌رسد، در حالی که حجهٔ الاسلام را بجا نیاورده (حکم او چیست و وضع او چگونه است)؟

حضرت فرمود: ای ابوبصیر؛ مگر نشنیدی فرمایش خدای متعال را: (و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرهٔ أعمی و أضل سبیلا) [۱] «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره‌ی حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است»!

او نسبت به یکی از فرایض الهی کور است، (یعنی این عمل مهم را نادیده گرفته است، و لذا به سرنوشت کوردلان مبتلا می‌شود).[۲] .

۲- از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد که مجازات مردی که حج را به خاطر تجارتی که مشغول است یا قرضی که دارد به تأخیر می‌اندازد چیست؟

حضرت فرمود: هیچ عذری ندارد، سزاوار نیست برای چنین شخصی که حج را به تأخیر بیندازد، و چنانچه در این حالت بمیرد در حالی مرده است که شریعتی از شرایع اسلام را ترک کرده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۷۲.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۳۰۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۲ ح ۴۰.

[۳] دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۲۸۸، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۲ ح ۸۵.

سبیل الله در وصیت چیست؟

حسین بن عمر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردی به من وصیت کرده است که ثروت او را فی سبیل الله (در

راه خدا) مصرف کنم.

حضرت فرمود: آن را در حج مصرف کن، زیرا من راهی را در میان راههای خدا بهتر و افضل از حج نمی‌شناسم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۱۶۷، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۶۶ ح ۳۳.

سرور خورشتها چیست؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: سرور خورشتها در دنیا و آخرت چیست؟

حضرت فرمود: گوشت است، مگر نشنیدی فرمایش خدای تبارك و تعالی را که می‌فرماید: (و لحم طیر مما یشتهون) [۱] «و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند (برایشان فراهم است)»؟ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی واقعه آیه‌ی ۲۱.

[۲] المحاسن: ۴۶۰، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۶۰ ح ۱۵.

سوء هاضمه از چیست؟

مسمع بن عبدالملك گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: من به سوء هاضمه گرفتار می‌شوم.

حضرت فرمود: آیا (هنگام غذا خوردن) نام خدا را می‌بری (یا مثلا «بسم الله الرحمان الرحیم» می گوئی)؟

عرض کردم: بله، نام خدا را می‌برم.

حضرت فرمود: شاید انواع متعددی از غذا می‌خوری؟

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: برای هر نوعی از غذا نام خدا را می‌بری؟

عرض کردم: خیر.

حضرت فرمود: به همین جهت است که به سوء هاضمه مبتلا می‌شوی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۴۳۸، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۳۷۸ ح ۳۹.

سرمه کشیدن با سرمه معجون شده با شراب جایز است؟

معاویة بن عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: آیا سرمه کشیدن با سرمه‌ای که با شراب عجین شده است جایز است؟

حضرت فرمود: خداوند عزوجل در حرام شفا را قرار نداده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۶ ص ۴۱۴، بحارالأنوار: ج ۵۹ ص ۹۰ ح ۲۰.

سه نفری که تخلف نمودند کدامند؟

علی بن ابوحمزه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرمایش خدا: (و علی الثلاثة الذین خلفوا) [۱] «مسلما خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار... نمود... و همچنین آن سه نفری (که از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند» پرسیدم.

حضرت فرمود: آنها کعب و مرارة بن الربیع، و هلال بن امیة بودند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۱۸.

[۲] تفسیر العیاشی: ۲: ۱۱۵، بحارالأنوار: ج ۲۱ ح ۲۳۷ ح ۲۱.

سؤالی پیرامون«آن گونه که حق تقوا و ...»

۱- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به فرمایش خدا: (اتقوا الله حق تقاته) [۱] «آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: این آیه منسوخ است.

عرض کردم: چه آیه‌ای او را نسخ کرده است؟

حضرت فرمود: فرمایش خدا: (اتقوا الله ما استطعتم) [۲] «تا می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید». [۳] .

۲- ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا: (اتقوا الله حق تقاته) «آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: یعنی اطاعت بشود و معصیت نشود، و در یادها باشد، و فراموش نشود، و سپاسگزاری شود، و نعمتهای او کفران نشود. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۰۲.

[۲] سوره‌ی تغابن آیه‌ی ۱۶.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۹۴، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۸۷ ح ۱۲.

[۴] معانی الاخبار: ص ۲۴۰، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۹۱ ح ۳۱.

سعادت و شقاوت چیست؟

زندیق به حضرت صادق - علیه‌السلام - گفت: سعادت چیست؟ و شقاوت چیست؟

حضرت فرمود: سعادت عبارت است از سبب خیری که سعادتمند به آن تمسک جست، و او را به نجات کشانید.

و شقاوت عبارت است از سبب خذلان که شقی به آن تمسک جست و او را به هلاکت کشانید، البته هر دو در علم خدای متعال است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۴.

سفر در روز معینی کراهت دارد؟

حماد بن عثمان گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا سفر در روزی از روزها - مانند چهارشنبه و غیره - مکروه است؟

حضرت فرمود: سفر خود را با صدقه آغاز کن و آیهٔ الکرسی را بخوان، هرگاه خواستی سفر کنی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۳۴۸، بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۲۳۱ ح ۶.

سرور و اندوه بدون سبب از چیست؟

ابوعبدالرحمان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: گاهی می‌شود که محزون می‌شوم و گاهی می‌شود که مسرور می‌شوم در حالی که برای آن هیچ علت و سببی ناشی از اهل و عیال و ثروتم نمی‌بینم، این از چیست؟

حضرت فرمود: با هر انسانی - بدون استثناء - فرشته و شیطانی هست، پس فرح و سرور او هنگامی است که فرشته به او نزدیک می‌شود، و حزن و اندوه او هنگامی است که شیطان به او نزدیک می‌شود، و این است معنی فرمایش خدای متعال: (الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرهٔ منه و فضلا والله واسع علیم) «شیطان، شما را وعده‌ی فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشاء (و زشتیها) امر می‌کند؛ ولی خداوند وعده‌ی آمرزش و فزونی به شما می‌دهد، و خداوند، قدرتش وسیع؛ (و به هر چیز) داناست. (و به همین دلیل، به وعده‌های خود وفا می‌کند)». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۷، بحارالأنوار: ج ۵۸ ص ۱۴۵ ح ۲۱.

سفیان بن سعید الثوری

به گفته‌ی «ابن‌خلکان» سفیان (متوفی ۱۶۱ هـ) در حدیث و علوم دیگر امام و پیشوا بوده و تمامی مردم - اهل سنت - به دیانت و ورع و زهد و وثاقت وی متفق هستند [۱] او که از اهل کوفه و مردی صوفی و عامی بود، درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌گوید:

«دخلت علی جعفر بن محمد رضی الله عنه فقال لی: یا سفیان، اذا کثرت هpromotion هموموک فأکثر من لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم. و اذا تدارکت علیک النعم فأکثر من الحمد الله. و اذا ابطأ عنک الرزق فأکثر من الاستغفار» [۲] .

«به خدمت جعفر بن محمد علیه‌السلام شرفیاب شدم به من فرمود: ای سفیان، هنگامی که حزن و اندوه دامنگیر تو شد، (لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم) را زیاد بگو و اگر نعمت زیاد برایت فراهم شد، ذکر (الحمد لله) را زیاد کن و اگر روزیت به تأخیر افتاد

زیاد استغفار کن».

پی نوشت ها:

[۱] ابن‌خلکان، و فیات الأعیان، ج ۲، ص ۱۲۷ - ش ۲۴۲.

[۲] العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲۱.

سید امیر علی هندی

«سید امیر علی» ضمن اشاره به گسترش علم در زمان امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«و لا ـ یفوتنا أن نشیر إلی أن الذی تزعم تلک الحرکهٔ: هو حفید علی بن ابی‌طالب المسمی بالإمام الصادق و هو رجل رحب افق التفکیر بعید اغوار، ملم کل الالمام بعلوم عصره، و یعتبر فی الواقع انه اول من اسس المدارس الفلسفیهٔ المشهورهٔ فی الإسلام و لم یکن یحضر حلقته العلمیهٔ اولئک الذین اصبحوا مؤسسی المذاهب الفقهیهٔ فحسب، بل کان یحضرها طلاب الفلسفهٔ و المتفلسفون من الانحاء القاصیهٔ».

«شایان ذکر است که رهبری این حرکت فکری را که در حوزه‌ی علمی شکل گرفته بود، یکی از نواده‌های علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به نام امام جعفر صادق علیه‌السلام داشت. او پژوهشگری فعال و متفکری بزرگ بوده و با علوم عصر خود به خوبی تبحر و آشنائی داشت. او نخستین کسی بود که مدارس فلسفی مشهور در اسلام را تأسیس کرد.

در مجلس درس او، تنها کسی که بعدها مذاهب فقهی را تأسیس کردند، شرکت نمی‌کردند، بلکه فلاسفه و طلاب حکمت و دانش از مناطق دور دست در آن حاضر می‌شدند».

«حسن بصری» مؤسس مکتب فلسفی «بصره» و «واصل بن عطا» مؤسس مذهب معتزله از شاگردان او بودند که از زلال چشمه‌ی دانش او سیراب می‌شدند [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مختصر تاریخ العرب، تعریب: عفیف البعلبکی، ط ۲، بیروت، دارالعلم للملایین، ص ۱۹۳.

سید مؤمن بن سید حسن

سید مؤمن بن سید حسن مؤمن شبلنجی شافعی (متولد ۱۲۵۰ هـ) «شبلنجی» به قریه‌ی شبلنج از دهات مصر منسوب و از اکابر علمای عامه در اوائل قرن چهاردهم هجری می‌باشد و کتاب «نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار» که مکرر در قاهره چاپ شده از آن اوست.

وی درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌گوید:

«مناقب آن حضرت به قدری زیاد است که نمی‌شود آنها را به شمار آورد و در انواع مناقب او مردم باهوش و نویسندگان زبردست دچار حیرت شده‌اند و «کان جعفر الصادق مستجاب الدعوهٔ إذا سأل الله شیئا لا یتم قوله الا و هو بین یدیه» [۱].

«او مستجاب الدعوه بود چنان که هر وقت از خدا چیزی می‌خواست، دعایش تمام نشده آنچه خواسته بود، در برابرش حاضر بود».

پی نوشت ها:

[۱] نورالأبصار، بنا به نقل اسد حیدر، الإمام الصادق، ج ۱، ص ۶۰.

ش

شیمی

آن قدر که مسلمین در شیمی پیشرفت کردند در هیچ چیز به آن سرعت و تعمق پیش نرفتند و ما به دلایلی که در جلدهای سابق زندگانی امام صادق علیه‌السلام نوشتیم معتقدیم مبانی کامل این علم از گیاه‌شناسی و تأثیر داروها از مکتب جعفری است و چنانچه گفتیم جابر بن حیان شاگرد و مبرز امام صادق تمام علوم و فنون کیمیا که امروز به شیمی و فیزیک و مکانیک تعبیر می‌شود از استادش گرفت و هزار ورق در پانصد علم در این فنون نگاشت و علمای غرب که از کتب او استفاده کرده‌اند چنین نوشته‌اند.

جورج سارتن استاد تاریخ علم در دانشگاه هاروارد می‌نویسد اگر به پایه این علم توجه کنیم موفقیت و موقعیت مسلمین را در شیمی بیشتر می‌توانیم درک کنیم - او می‌گوید - هیچ کاری اساسی‌تر از بنیان‌گذاری یک کار نیکو نیست مخصوصا کاری که تمام ساختمان بر روی او استوار است و باید اذعان و اعتراف کنیم که در علم شیمی این پایه را مسلمین مستحکم و استوار نمودند و اساس و شالوده آهنین بر آن ریختند و آنها بودند که از جنبه حیاتی شیمی یعنی به دست آوردن کیمیا و تبدیل معادن به یکدیگر صرف نظر و آن را رد نمودند.

در این قسمت مثل این که یک اشتباهی شده است و آن این است که چون تبدیل اجسام به اجسام دیگر و تبدیل اجسام به نیرو از اصول مسلمه علمی اسلامی است و و رد نظریه تبدیل به خیال غلط بوده زیرا تجزیه و تحلیل می‌خواهد و این علم علم تجربی و شهودی است بدون عمل استفاده نمی‌شود و چون برخی از مسلمین کم‌مایه خیال می‌کردند با تبدیل گیاهی به گیاهی می‌توان فلز را طلا۔ کرد و چون بسیاری در این راه فدائی شدند و به جائی نرسیدند از آن صرف‌نظر کردند اما در اصل تعلیم این علم تردیدی نداشتند زیرا از صادق مصدق و امام معصوم تعلیم شده بود و به علاوه پایه‌ها و مایه‌های علمی فدائیان این راه سست و کم بوده یا اغراض و هدفشان دنیا بوده که موفق نمی‌شدند در حالی که امروز دنیا ثابت کرد درس امام صادق در قرن دوم امروز پس از دوازده قرن در سوئیس و ژنو صورت عمل گرفت و شیمیست‌های آن کشور با همان عوامل طلا ساختند و این طلسم را شکستند و به علاوه که ما اطلاع و تجربه داریم و می‌دانیم علم شیمی علم تجربی است - خداوند گیاهانی آفریده که با شرایطی جسمی دیگر را به طلا تبدیل می‌کنند و این تجربه را از چند نفر شنیده‌ام گوسفندانی هستند که دندان‌های آنها در اثر برخورد با آن گیاهان طلا شده است و مردی دهاتی از اصفهان در دوران گذشته تاریخش معلوم نیست با شمشیری ک علف می‌بریده شمشیرش زرد و طلا می‌شود و اثرش این است که بر هر آهنی بزند مانند بریدن پنیر نرم می‌برد و برای امتحان دستمالی ابریشمی روی آب حوض می‌اندازد و با این شمشیر بر دستمال می‌زند بدون هیچ به هم آمیختگی و جمع‌شدنی دستمال ابریشم را از وسط نصف می‌کند و با این شمشیر شمشیرها را به آسانی می‌برد و آن گیاه را نشان می‌کند.

پس از آنکه گزارش کار خود را به پادشاه وقت می‌دهد و امتحان می‌کنند آن جبار ستمکار دستور می‌دهد چشم‌های او را درآوردند که دیگر آن علف را نشناسد و نیز چوبدارها مکرر گفته‌اند برخی از گوسفندان علفی می‌خورند که دندان‌های آنها طلا می‌شود پس معلوم است که اثری در گیاه بود که امام فرمود آن گیاه را بکوبند و روغن‌گیری کنند و بر فلزی بزنند طلا می‌شود و امروز این علم و تجربه علمی به آسانی حل شده است.

چون موضوع تبدیل معادن به یکدیگر جالب توجه بود الکندی و ابن‌سینا اول منکر آن شدند و ابن‌خلدون در مقدمه کتاب خود طرفداران این علم را به ناسزا و مسخره گرفته سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد علتش این است که از علوم طبیعی اطلاعی نداشته

ابوعلی هم بعدا امکان این عمل را جایز دانسته و گفته منکر نشوید.

ابن‌خلدون می‌گوید با استادم ابوالبرکات بلقیقی صحبت کردم و یکی از کتب کیمیا را به او دادم و او مدتی آن را مورد تفحص قرار داد و سپس آن را به من رد کرد و گفت من ضمانت می‌کنم که خواننده این کتاب جز با ناامیدی به خانه خود بازنگردد. [۱] .

نگارنده هم می‌گوید با آنکه شیمیست نیستم و ریاضی‌دان نیستم و لذا اگر یک مسئله شیمی با لگاریتم و مثلثات به من بدهند همان ضمانت را می‌کنم زیرا لزومی ندارد هر کس همه علوم را به کمال بداند و ندانستن علمی دلیل عدم صحت آن نیست و هیچ علمی را نمی‌توان انکار کرد بلکه باید با شرایط زمان و مکان و استعداد و ذوق و شم علمی فراگرفت صرفا یک مرد دانشمند نمی‌تواند از همه علوم بهره‌مند گردد.

نخستین کسی که در اسلام به تحقیق علم شیمی برخاست خالد بن یزید مروانی است که مطالبی در کتب یونانیان و رومیان دید و از امام باقرالعلوم پرسید و آن حضرت اساس این علم را به او آموخت و بعد او جابر بن حیان شاگرد امام صادق علیه‌السلام این علم را به صورت کتابی تدوین کرد و اختراعات و ابداعاتی از تعلیمات امام صادق نمود که شمه‌ی در جلد دوم نوشتیم.

هارونی وزن مخصوص عده‌ای از مایعات را به دست آورد که با اوزان مخصوص این عصر تفاوتی ندارد و اگر اندک فرقی داشته باشد مربوط به مقدار مواد محلول در آب است که بر حسب مکان‌های مختلف در آب به اندازه‌های مختلف وجود دارد و این صحت و درستی کار پیشینیان مسلمین را می‌رساند.

و ابوریحان که شاگرد به واسطه جابر بن حیان است از دو راه وزن مخصوص اجسام را به دست آورد و اعدادی که نتیجه محاسبات او است با گذشت زمان و ترقی روز افزون علم چندان تغییری نکرده است.

هلم یارد می‌نویسد در آثار رازی در خصوص شیمی هیچ نقطه ابهامی وجود ندارد و او فقط متکی به حقایق تجزیه و شهودی و حسی فرموده است و ما باید از آن مرد شیمیست برای طبقه‌بندی و ترتیبی که او برای اولین بار در خصوص مواد شیمیائی به کاربرد تشکر کنیم. [۲] .

دکتر عمر فروخ می‌گوید بدون شک مؤسس شیمی جدید در شرق و غرب محمد بن زکریای رازی است که او شاگرد به واسطه جابر بود و او هم از امام صادق فراگرفته است.

دکتر مصطفوی در مجله دنیای علم می‌نویسد رازی تحقیقا بوراکس «مواد در اسید بوریک» را می‌شناخت ولی با این سابقه لاووازیه و موفن شیمی‌دانهای اروپا در قرن شانزدهم معدودی از استخراج آن بی‌اطلاع بودند و از ایران خریداری می‌کردند. [۳] .

این عقیده که می‌توان فلزات ناقص را به فلزات کامل تبدیل کرد در افکار اروپائیان قوت گرفت و حتی در قرن ۱۸ دانشمندان اروپا سرگرم این فکر که از اسلام میراث گرفته بودند می‌شدند. [۴] .

و مسلمانان در همان اوقات اولیه بوراکس را از دو طریق طبیعی و مصنوعی به وسیله آزمایشگاه تهیه می‌کردند.

جورج سارتن قرن دوم را که ما قرن مکتب جعفری می‌نامیم او قرن جابر بن حیان نامیده است زیرا این مرد شیمی‌دان از مشهورترین دانشمند شرق و غرب در قرن دوم اسلامی بود و رسائلی که بیش از ۱۷۰ رساله می‌باشد از او در اروپا چاپ شده که شهرت فراوانی به او داده است.

رسائل جابر را خاورشناس معروف پاول کراورس serworK - lewaP که از اهالی چک‌اسلواکی بود در ۱۹۴۴ - ۱۹۰۴ می‌زیسته و در عصر سال ۱۳۵۴ قمری مطابق سال ۱۹۳۵ م در ۵۵۵ صفحه تحت عنوان «مختارات من رسائل جابر بن حیان» از روی نسخه‌های منحصر به فرد قاهره و پاریس و بریتانیا به طبع رسانده و این مجموعه شامل ۲۰ رساله از جابر و مقدمه‌ای از تصحیح است.

در سابق گفتیم که جابر ترکیب شوره - زاج سبز - اسید نیتریک را به دست آورد و زکریای رازی از تقطیر زاج سبز اسید سولفوریک را به دست آورد و از تقطیر مواد نشاسته با مواد قندی تخمیر شده یا از تقطیر شراب الکل را با همین نام الکل تهیه

نمود.

بدون شک مسلمین در تقطیر – تبخیر – تبلور – انحلال و تجزیه و عملیات دیگر روی شیمیائی بر سایر ملل دنیا تفوق یافتند و ابتکار در دست داشتند تیتروکلریک – و نیترات نقره – کلرید – زیبق و اکسید جیوه و سولفور آهن همه از مسلمین است.

این جنبش فکری و عملی بود که به گفته جورج سارتن پایه‌های شیمی جدید را با استحکام کامل پی‌ریزی نمود. [۵] .

خاورشناسان نوشته‌اند پیشرفت علمی مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که در قرن دوم هارون‌الرشید برای شارلمان ساعت زنگ‌داری فرستاد که خودبخود کار می‌کرد و طبق نوشته پی‌یر روسو اهالی مغرب آن را هشتمین عجایب دنیا بپنداشتند. [۶] .

رقاصه ساعت را که دارای اهمیت فنی و مکانیک نوین است مسلمین اختراع کردند و گالیله آن را توصیف نموده است. [۷] .

طبق بررسی عمر فروخ استفاده از پاندول برای آزمایش‌های علمی نخستین بار به وسیله ابن‌یونس مصری در قرن چهارم انجام شد عده‌ای از قوانین پاندول را دانشمندان دیگری به همین نام در سال ۶۴۰ یعنی درست چهارصد سال قبل از گالیله کشف کردند. [۸]
.

غرض از این نکته‌ها این است که در تمام علومی که یادآور شدیم نبوغ علمی مسلمانان به خوبی مشهود است و ریشه همه آنها را که جستجو کنی در مکتب جعفری خواهی یافت زیرا همه از جابر سرچشمه گرفته و جابر افتخار به شاگردی امام صادق (ع) نموده است.

____

پی نوشت ها:

[۱] مقدمه ابن‌خلدون ترجمه پروین گنابادی ص ۱۱۱۲ تا ۱۱۲۰.

[۲] سالنامه نور دانش ص ۲۸۴ ترجمه از اسلامیک ریویر.

[۳] مجله دنیای علم سال اول شماره ۲ و ۳ و اسرار کیمیا.

[۴] تاریخ علوم پی‌یر روسو ص ۲۲۴.

[۵] سرگذشت علم اثر جورج سارتن ترجمه احمد بیرشک ص ۲۲۹.

[۶] تاریخ علوم ترجمه حسن صفاری ص ۱۱۸.

[۷] هنرهای مسلمین.

[۸] عبقریهٔ العرب فی العلم و الفلسفه ص ۷۶.

شبی که در آن امید می‌رود آنچه امید می‌رود کدام است؟

قاسم بن محمد از علی روایت می‌کند که گفت: خدمت امام صادق – علیه‌السلام – بودم که ابوبصیر به ایشان عرض کرد: آن شبی که در آن امید می‌رود آنچه امید می‌رود (یعنی شب قدر و تعیین مقدرات) کدام است؟

حضرت فرمود: شب بیست و یکم، یا بیست و سوم.

عرض کرد: اگر هر دو را نمی‌توانم احیا کنم چه کنم؟

حضرت فرمود: احیاء، دو شب در مقایسه با مطلب و خواست بزرگی که داری چه آسان است!

عرض کرد: گاهی شده است ما ماه را دیده‌ایم ولی از سرزمین دیگر خبری به خلاف آنچه دیدیم می‌رسد. (در این صورت وضع شب قدر چه می‌شود)؟

حضرت فرمود: احیای چهار شب در مقایسه با مطلب و خواسته‌ی بزرگ تو چه آسان است!

عرض کردم: فدایت شوم، گفته می‌شود: شب بیست و سوم همان شب جهنی است؟

حضرت فرمود: چنین گفته می‌شود.

عرض کردم: سلیمان بن خالد روایت کرده است که در شب نوزده نام حاجیان نوشته می‌شود (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: ای ابامحمد؛ در شب قدر نام حاجیان، و اجلها، و مصیبتها، و روزیها و آنچه تا سال آینده باید واقع بشود مقرر و مقدر می‌شود، پس آن را طلب کن در شب بیست و یکم و بیست و سوم، و در هر کدام از این دو شب صد رکعت نماز بخوان و آن دو شب را [تا بامداد - یعنی تا فجر - تا می‌توانی احیا کن و در آن دو شب غسل کن.

عرض کردم: اگر نمی‌توانم این کار را (نماز را) ایستاده انجام بدهم چه کنم؟

حضرت فرمود: نشسته نماز بخوان.

عرض کردم: اگر نتوانستم چه کنم؟

فرمود: روی بستر - خوابیده - بخوان.]

عرض کردم: اگر نمی‌توانم چه کنم؟

حضرت فرمود: هیچ چیز بر تو نیست، آغاز شب چشمت را با مقداری از خواب سرمه کن، زیرا درهای آسمان در ماه رمضان باز می‌شود و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند، و اعمال مؤمنین قبول می‌شوند.

چه نیکو ماهی است ماه رمضان!! این ماه در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مرزوق نامیده می‌شد. [۱] .

- توضیح: مرزوق: یعنی پربرکت و روزی.

پی نوشت ها:

[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۳۰۱، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲ ح ۴.

شخصیت و کرم و سروری چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم ملاک حسب و شخصیت چیست؟

حضرت فرمود: مال و ثروت.

عرض کردم: چه چیز مایه ارزش و شرافت است؟

حضرت فرمود: تقوا و پرهیزگاری.

عرض کردم: چه چیز مایه‌ی سیادت و بزرگی و زعامت است؟

حضرت فرمود: سخاوت. مگر ندیدی چگونه حاتم طائی به وسیله‌ی سخاوت و بذل و بخشش آقا و سرور قوم خویش شد، در حالی که شایسته‌تر از آنها از نظر موقعیت خانوادگی نبود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۵۸ ح ۱۴۲.

شیخ ابوعبدالرحمن السلمی

«محمد بن حسین بن محمد بن موسی»(متوفی ۴۱۲ هـ) ، محدث بزرگ و یکی از حفاظ اهل سنت و صوفی مشرب مؤلف کتاب

«تفسیر حقائق و طبقات مشایخ» درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«ان الإمام جعفر الصادق فاق جمیع أقرانه و هو ذو علم غزیر فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا، و ورع تام عن الشهوات و أدب کامل فی الحکمهٔ» [۱] .

«امام جعفر صادق علیه‌السلام بر تمام اقران خود برتری داشته و دارای دانش وسیعی در پیرامون مسائل دینی و زهد فراوان نسبت به مسائل دنیوی و ورع کامل در مقابل شهوات و ادب کامل در حکمت بود».

پی نوشت ها:

[۱] طبقات المشایخ الصوفیهٔ.

شهاب الدین محمد بن احمد الابشهی

مؤلف کتاب «المستطرف فی کل فن مستطرف» (متوفی ۸۵۰ هـ) می‌گوید:

«حکی عن جعفر الصادق رضی الله عنه ان غلاما له وقف یصب الماء علی یدیه فوقع الإبریق من ید الغلام فی الطست، فطار الرشاش فی وجهه فنظر جعفر إلیه نظر مغضب، فقال: یا مولای (و الکاظمین الغیظ) قال: قد کظمت غیظی. قال (و العافین عن الناس) قال: قد عفوت عنک. قال: (و الله یحب المحسنین) قال: إذهب فأنت حر لوجه الله تعالی» [۱] .

«از جعفر صادق علیه‌السلام حکایت شده که آن حضرت غلامی داشت روزی این غلام ایستاده و بر دستهای آن حضرت آب می‌ریخت ناگهان آفتابه از دست غلام به تشت افتاد و آب تشت به صورت امام پاشیده شد، امام با حالت غضب به روی غلام نگاه کرد. غلام گفت: ای مولای من، خداوند در قرآن فرموده است: (مؤمنان کسانی هستند که غیظ خود را فرو می‌نشانند) امام فرمود: غیظ خود را برو نشاندم. غلام گفت: (و از مردم عفو می‌کنند) امام فرمود: تو را عفو کردم. باز غلام است: (خداوند احسان کنندگان را دوست دارد) فرمود: برو تو در راه خدا آزادی».

پی نوشت ها:

[۱] المستطرف، ج ۱، ص ۱۹۳.

شیخ یوسف بن اسماعیل النبهانی

مؤلف کتاب «جامع کرامات الأولیاء» (۱۳۵۰ - ۱۲۶۵) می‌نویسد:

«جعفر الصادق علیه‌السلام أحد أئمهٔ ساداتنا آل البیت الکبار کان رضی الله عنه إذا احتاج إلی شیء قال: یا رباه، انا محتاج إلی کذا. فما یستتم دعاؤه الا و ذلک الشیء بجنبه موضوعا. قاله الشعرانی» [۱] .

«جعفر صادق یکی از ائمه‌ی اهل‌بیت کبار می‌باشد و هرگاه محتاج چیزی می‌شد می‌گفت: پروردگارا به فلان چیز احتیاج دارم و دعایش تمام نشده آنچه خواسته بود، در کنارش نهاده شده بود. این مطلب را شعرانی در «لواقع الأنوار» نوشته است».

پی نوشت ها:

[۱] جامع کرامات الأولیاء ج ۲، ص ۴.

شیخ محمد بن علی بن زین العابدین

مناوی قاهری شافعی (۱۰۳۱ – ۹۵۲ هـ) ملقب به «عبدالرؤوف» مؤلف کتاب «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» می‌نویسد:

«من کراماته انه سعی به عند المنصور، فلما حج أحضر الساعی و أحضره و قال للساعی: اتحلف؟ قال له: نعم. فقال جعفر للمنصور: حلفه بما أراه فقال: حلفه، فقال: قل برأت من حول الله و قوته و التجأت إلی حولی و قوتی، لقد فعل جعفر کذا و کذا. فامتنع الرجل، ثم حلف، فما تم حتی مات مکانه.

و منها: ان بعض البغاة قتل مولاه، فلم یزل لیلته یصلی، ثم دعا علیه عند السحر فسمعت الضجة بموته.

و منها: انه لما بلغه قول الحکم بن العباس الکلبی فی عمه زید: صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة

و لم نر مهدیا علی الجذع یصلب قال: اللهم سلط علیه کلبا من کلابک، فافترسه الأسد» [۱].

«از کرامات حضرت صادق علیه‌السلام یکی این است که مردی پیش منصور از آن حضرت سعایت کرده بود منصور که ضمن یک سفر حج به مدینه آمده بود، سخن‌چین و حضرت صادق را احضار کرد و به سخن‌چین گفت: آیا حاضری قسم بخوری؟ گفت: آری. حضرت صادق علیه‌السلام به منصور فرمود: او را آن چنان که من می گویم، قسم بده. منصور گفت: خودت قسم بده. حضرت صادق علیه‌السلام به آن شخص سخن‌چین فرمود: بگو از حول و قوه‌ی الهی خارج و به حول و قوه‌ی خود متکی شدم بر اینکه جعفر بن محمد این چنین گفته است. آن شخص اول امتناع کرد، سپس قسم خورد قسمش هنوز به پایان نرسیده بود که هلاک شد.

از جمله کرامات آن حضرت این است بعضی از ستمکاران غلام او را کشت حضرت طول شب را نماز خواند، سپس به هنگام سحر آن قاتل غلام را نفرین کرد، دعایش تمام نشده بود که آن شخص مرد.

دیگر اینکه چون سخن «حکم بن عباس کلبی» (شاعر بنی‌امیه) درباره‌ی عمویش زید، به گوش او رسید که گفته بود:

از خانواده‌ی شما زید را از شاخه‌ی درخت خرما دار زدیم ما هرگز هیچ مهدی که بر شاخه‌ی درخت آویزان شود، ندیده بودیم. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: پروردگارا سگی از سگهایت را بر وی مسلط گردان. طولی نکشید که شیری او را از هم درید».

پی نوشت ها:

[۱] جامع کرامات الأولیاء، ج ۲، ص ۵.

شجاعت

شجاعت فقط زور بازو و شمشیر زدن نیست. شجاعت، نیرویی درونی و قلبی است که مظاهر آن در اعضا و جوارح، گاه بر زبان و گاهی بر دست و بازو ظاهر می‌شود. اهل بیت پیامبر و از جمله امام صادق علیه‌السلام تمام مظاهر شجاعت را داشتند که در موقعیت‌های مختلف ظاهر می‌شد. در تاریخ آمده است روزی حضرت در حضور منصور دوانیقی بود. پس مگسی بر صورت منصور نشست. منصور مگس را می‌راند، ولی او باز می گشت تا منصور آزرده خاطر شد. پس به امام صادق علیه‌السلام رو کرد و گفت: یا اباعبدالله! به چه علت و حکمتی خدا مگس را خلق کرده است؟ حضرت فرمود: «لیذل به الجبابرة؛ تا به وسیله آن متکبران و ستمگران را خوار کند». منصور چون سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت. [۱].

ذهبی می‌نویسد:

وقتی نزد حضرت صادق علیه‌السلام از بخل منصور سخن گفته شد، حضرت فرمود: حمد خدایی را که او را از دنیایش هم محروم ساخت و دینش را هم بر او باقی نگذارد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیهٔالاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الفصول المهمهٔ، ج ۲، ص ۹۱۵؛ مطالب السؤول، ص ۲۸۶؛ شبلنجی، نورالابصار، بیروت، دارالکتب (رحلی)، ص ۱۴۸؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۹.

[۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۵؛ ابی‌سعید منصور آبی، نثر الدر، تحقیق: منیر محمد مدنی، مصر، ۱۹۹۱ م، ج ۱، ص ۳۵۲.

شکر نعمت‌های الهی

امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی نعمت‌های خداوند و حفظ آنها [به وسیله شکر و ترک اسراف و تبذیر و رعایت اعتدال در مصرف] می‌فرماید: «نعمت‌های خداوند را نیکو مصرف کنید و بترسید از این که آنها [به سبب ناسپاسی و تضییع] از دست شما گرفته شود و به دیگران داده شود؛ زیرا نعمتی که گرفته شود غیرممکن است که به صاحبش بازگردد.» امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز می‌فرمود: نعمتی که گرفته شود امکان بازگشت آن بعید خواهد بود.» [۱].

امام صادق علیه‌السلام به اصحاب خود آموزش داد که چگونه باید از نعمت‌های خدا نگهداری کنند و به سدیر صیرفی فرمود: «هر چه مال انسان زیاد شود حجت الهی بر او بزرگتر خواهد شد، پس تا می‌توانید حجت الهی را از دوش خود بردارید.»

سدیر گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله چگونه می‌توانیم حجت خدا را از دوش خود برداریم؟ امام علیه‌السلام فرمود: «به این وسیله که حوایج برادران دینی خود را برآورده کنید. سپس فرمود: نعمت‌های خداوند را نیکو مصرف کنید و شکر صاحب آن را به جای آورید و کسی که از شما تشکر می‌کند نسبت به او بیشتر احسان کنید. و اگر چنین کنید خداوند نعمت خود را بر شما می‌افزاید و مردم نیز از شما تشکر و قدردانی می‌کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (لئن شکرتم لأزیدنکم) [۲].

و از راه‌های شکر نعمت‌های خدا این است که بنده‌ی خدا نعمت‌ها و عنایات الهی را [به مقتضای آیه‌ی: (فأما بنعمهٔ ربک فحدث)] بازگو نماید. از این رو امام صادق علیه‌السلام این خصلت پسندیده را به ما یاد داده و می‌فرماید: «خداوند زیبایی و تجمل را دوست می‌دارد و سستی و اظهار ناراحتی و مصیبت را مکروه می‌شمارد و دوست می‌دارد که چون نعمتی را به بنده‌ی خود عطا نمود اثر آن نعمت را بر او ببیند.» پرسیده شد: چگونه باید بنده اثر نعمت را ظاهر نماید؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: «لباس خود را تمیز و زیبا کند و بوی خوش استعمال نماید و خانه‌ی خود را نظافت کند و اطاق خود را سفید کند، تا جایی که فرمود: روشن نمودن چراغ قبل از غروب آفتاب فقر را برطرف و رزق را فراوان می‌کند.» [۳].

آنچه گفته شد تنها برخی از راه‌های شکر و سپاس از نعمت‌های خدا بود و آیه‌ی شریفه‌ی (و أما بنعمهٔ ربک فحدث) نیز به همین معنا تفسیر شده است.

پی نوشت ها:

[۱] مجالس شیخ طوسی مجلس / ۹.

[۲] مجالس شیخ طوسی مجلس / ۱۱ - آیه ۷ سوره ابراهیم.

[۳] مجالس شیخ طوسی مجلس / ۱۰.

شش خصلت نابود کننده‌ی انسان

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

خداوند شش گروه را به سبب شش خصلت نابود می کند: فرمانروایان را به سبب ستمگری، عرب‌ها را به سبب تعصب، ملاکان را به سبب کفر، بازرگانان را به سبب خیانت، روستائیان را به سبب نادانی و فقیهان را به سبب حسادت. [۱] . -----------

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۱۱۱ / ۲۰۷ ح ۲۱۲۴۲۲.

شیطان و افراد کثیر الشک

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در پاسخ به سوال از تکلیف کسی که در تعداد رکعات نمازش زیاد شک می کند، به طوری که اصلا نمی‌داند چند رکعت خوانده و چند رکعت باقی مانده است، فرمودند: باید نمازش را اعاده کند. (زراره و ابوبصیر می گویند:) عرض کردیم: زیاد شک می کند، به طوری که هر چه هم اعاده کند باز شک می کند. حضرت فرمودند: به شک خود اعتنایی نکند (و به نمازش ادامه دهد).

سپس حضرت فرمودند: با شکستن نماز، شیطان پلید را به خودتان عادت ندهید که با این کار او را به طمع می‌اندازید (که هر لحظه به سروقت شما بیاید و وسوسه‌تان کند) زیرا شیطان خبیث است و بدان چه عادتش دهند، عادت می کند، پس هر یک از شما (که کثیرالشک باشد) به شک خود اعتنا نکند و نمازش را زیاد نشکند؛ چون اگر چند مرتبه به شک خود اعتنا نکرد، دیگر دچار شک نخواهد شد.

زراره می گوید: حضرت سپس فرمودند: شیطان پلید می‌خواهد مطاع باشد، لذا اگر نافرمانی شود دیگر به طرف کسی از شما نمی‌آید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۳ / ۳۵۸ / ۲. ۱۲۱۶۸۸.

شکافتن زمین با پا و در آوردن شمس طلا

جماعتی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می گویند: ما در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که آن حضرت فرمود: «در نزد ما خزینه‌های زمین و کلیدهای آن وجود دارد. اگر بخواهم اشاره کنم با یکی از دو پای خود که:ای زمین! آنچه از طلا در تو وجود دارد بیرون بکن؛ هر آینه بیرون می کند.»

سپس آن حضرت با یکی از دو پای خود به زمین اشاره کرد به این نحو که کشید پای مبارکش را در روی زمین، پس ناگهان زمین شکافته شد.

سپس آن حضرت دست خود را داخل زمین کرد و شمش طلائی به اندازه‌ی یک وجب بود بیرون آورد. بعد فرمود: «به شکاف زمین خوب نگاه کنید.»

ما نگاه کردیم و دیدم شمش‌های بسیاری بر روی یکدیگر قرار دارند و می‌درخشند.

یکی از افراد به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «فدایت شوم! خدا به شما این همه عطا کرده است و شیعیان شما محتاج هستند؟!»

حضرت فرمود: بدرستی که حق تعالی، دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع خواهد کرد و ایشان را در جنات نعیم، و دشمن ما را در آتش جحیم داخل خواهد نمود.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی.

شهری در پشت دریا

هشام بن سالم می گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «برای خدا شهری هست در پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هر گز معصیت نکرده‌اند و شیطان را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که شیطان کیست و در هر چند گاه ما ایشان را می‌بینیم و آنچه احتیاج دارند را از ما سؤال می کنند و کیفیت دعا را ما به آنها تعلیم می‌نمائیم.

آنها می‌پرسند که قائم آل محمد علیهم‌السلام کی ظهور می کند، و در عبادت و بندگی بسیار سعی می کنند. شهر ایشان دروازه‌های بسیاری دارد و از هر دروازه تا دروازه‌ی دیگر، صد فرسخ مسافت می‌باشد. آنها بسیار تقدیس و تنزیه و عبادت می کنند که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل می‌دانید.

در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود بر نمی‌دارد. خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است و صورت ایشان از نور روشن است.

چون یکی از ایشان ما را می‌بینند برای برکت بر گرد او می‌آیند و از خاک قدمش بر می گیرند و چون نماز می‌شود صداهای ایشان بلند می‌شود مانند باد تند.

در میان ایشان جمعی هستند که برای انتظار قدوم قائم آل محمد علیهم‌السلام هرگز حربه را از خود جدا نکرده‌اند و از خدا همیشه می‌طلبند که به خدمت او مشرف شوند. عمر هر یک از ایشان هزار سال است که اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب می کند امری را که موجب قرب خدا باشد و پیوسته منتظر آن وقتی هستند که ملاقات ما و ایشان است. هرگز از عبادت سست نمی‌شوند و به تنگ نمی‌آیند و قرآن را به نحوی که ما به آنها یاد داده‌ایم تلاوت نمی‌نمایند و در میان قرآن چیزی هست که از برای مردم اگر بخواهیم کافر می‌شوند، و اگر چیزی از قرائت بر ایشان مشکل شود از ما می‌پرسند و چون بیان می کنیم، سینه‌های ایشان گشاده و منور می‌شود و از خدا می‌طلبند که ما را از برای ایشان باقی دارد و می‌دانند که خدا بوجود ما بر ایشان نعمتها را عطاء کرده است و قدر ما را می‌شناسند.

ایشان با قائم آل محمد علیهم‌السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را می‌طلبند.

در میان ایشان پیران و جوانان هستند و چون جوانی از ایشان پیری را می‌بیند نزد او بمانند بندگان می‌نشیند و تا اجازه نفرماید بر نمی‌خیزد.

ایشان بهتر از جمیع خلق، از امام اطاعت می کنند و هر امری که امام به ایشان فرمان دهد عمل می کنند و تا امر دیگری نفرماید آن را ترک نمی کنند.

اگر ایشان را به خلایق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یک ساعت همه را فانی می گردانند. حربه بر ایشان کار نمی کند، شمشیرهایی از آهن دارند به غیر از این آهن که اگر بر کوه بزنند درهم می‌شکند و امام (مهدی) علیه‌السلام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است، جنگ خواهند کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب. بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند، اول ایشان را به خدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که مسلمان نشود او را به قتل می رسانند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نشود [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عین الحیات.

شفای همسر در حال احتضار توسط امام صادق

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که سه بار نسبت به تو خشمگین شود و درباره‌ات به بدی سخن نگوید، شایسته‌ی رفاقت است، او را برای دوستی انتخاب کن.

صفوان ابن‌یحیی نقل می‌کند که: از عبدی کوفی شنیدم که گفت: روزی همسر من گفت: ای عبدی امسال آرزو دارم به حج بروم و شوق زیارت امام جعفر صادق علیه‌السلام را دارم. دنیا اعتباری ندارد بیا مقدمات سفر را فراهم کن و با هم به این سفر معنوی برویم. گفتم: ای زن به خدا قسم توان سفر به حجاز را ندارم و گرنه من هم مثل تو این آرزو را دارم.

زن گفت: پارچه‌ها و وسائل مرا بفروش و اسباب و وسائل سفر را تهیه کن من هم همین کار را کردم و به اتفاق عازم مدینه شدیم. قبل از رسیدن به مدینه همسرم به شدت مریض شد و هنگامی که به مدینه رسیدیم، مرگ بر وی سایه افکند و به حالت احتضار در آمد به طوری که از زنده ماندن او کاملاـ مأیوس شدم سپس به مجلس شریف امام صادق علیه‌السلام رفتم حضرت دو جامه‌ی مصری پوشیده بودند که بر روی آن‌ها خطوطی بود. من سلام کردم حضرت بعد از جواب سلام فرمود: ای عبدی همسرت چطور است؟ گفتم: یابن رسول‌الله همین الان که خدمت رسیدم او در حال سکرات موت بود و از زنده ماندنش ناامید شدم که خدمت شما رسیدم. حضرت فرمود: ای عبدی تو به خاطر همسرت محزون و غمگین مباش. گفتم: یابن رسول‌الله. حضرت فرمود: خوشحال باش من از خداوند خواستم و دعا کردم همسرت خوب شد و هیچ ضرری به او نمی‌رسد وقتی به محل اقامت مراجعه کردم دیدم همسرم نشسته و کاملا سالم است نزدیک او نشستم و احوالش را پرسیدم گفت: خداوند متعال مرا شفا داد و من گفتم: ای زن وقتی که من از نزد تو رفتم کاملا مأیوس شدم. پس هنگامی که خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم از من احوال تو را پرسید. گفتم: یابن رسول‌الله او در حال احتضار است. فرمود: همسرت را خداوند حیات عنایت فرمود به محل اقامت خود مراجعه کن او را سالم خواهی دید.

زن گفت: می‌خواهی به تو خبر بدهم از مسئله‌ای که عجیب‌تر از آن نشنیده باشی؟! گفتم: بلی گفت: ای عبدی در آن وقتی که تو از نزد من رفتی در حال جان دادن بودم ناگهان دیدم جوانی آمد که لباس مخطط مصری پوشیده بود از من پرسید حال تو چگونه است؟ گفتم: هم اکنون ملك الموت برای قبض روح من آمده است.

آن جوان گفت: ای ملك الموت. او جواب داد: لبیك ای امام. آن جوان فرمود: آیا تو مأمور نیستی که مطیع و فرمانبردار ما باشی؟ ملك الموت گفت: همین طور است یابن رسول‌الله.

جوان فرمود: اکنون به تو امر می‌کنم که بیست سال دیگر به این زن مهلت بده. ملك الموت گفت: شنیدم و فرمانبردارم و قبول کردم. سپس هر دو از نزد من رفتند و بقیه نشانیهای امام صادق علیه‌السلام را نیز همسرم را ذکر کرد به همان صورت که من دیده بودم من نیز گفتم وقتی که به خدمت امام علیه‌السلام رسیدم، احوال پرسید من گفتم: همسرم در حال احتضار گذاشتم و خدمت شما رسیدم. حضرت تأمل نمود بعد از لحظه‌ای فرمود: برو که خداوند متعال او را شفا داد. وقتی آمدم تو را در کمال صحت و سلامتی دیدم.

شهادت دادن محمد بن حنفیه به امامت حضرت صادق

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز از سعادت است: زن مطیع و فرزند نیکو و رزقی که مایه رفاه و آسایش عائله باشد.

روایت شده که ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری در ابتدای حال به اعتقاد کیسانیه بود که محمد حنفیه را امام می‌دانستند و می‌گفتند که او نمرده است از این جهت حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره او (اسماعیل) فرمودند که او بر هیچ نیست یعنی اعتقاد صحیح و مذهب درست ندارد. این سخن به اسماعیل مذکور رسید. به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد، یابن رسول‌الله شنیده‌ام که در حق من چنین فرموده‌اید. من عمر خود را در هواداری شما گذرانیدم و به جهت ولای شما از مردمان کناره گزیدم.

حضرت پاسخ فرمودند: تو می‌گویی محمد حنفیه در شعب رضویست یعنی اعتقاد تو آن است که او زنده است و در آن جاست و شیری در راست و پلنگی در چپ اوست. بامداد و شبانگاه روزی او را می‌آورند.

وای بر تو، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام که از او بهتر بودند شربت مرگ چشیدند.

اسماعیل گفت:، بر وفات محمد حنفیه دلیلی هست؟ فرمود: آری به درستی که پدرم مرا خبر داد که بر او نماز خواند و وی را دفن نمود و من در این باب آیتی به تو نشان دهم. آن گاه دست اسماعیل را گرفت و بر سر قبری برد و دست مبارک بر قبر زد. پس دعائی خواند و قبر شکافته شد، مردی ظاهر شد موی سر و محاسنش سفید و خاک از سر و روی خود می‌افشاند و گفت: یا اباهاشم مرا می‌شناسی؟ اسماعیل گفت: نه. گفت: منم محمد بن علی الحنفیه، به درستی که امام بعد از حسین بن علی علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام است و بعد از او محمد بن علی علیه‌السلام و بعد از او این مرد یعنی امام جعفرالصادق علیه‌السلام. سپس به گریبان خاک کشید و قبر هم چنان پوشیده گردید.

شناخت احوال شخصی

حضرت امام صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: بزرگترین پاداش برای عباداتی است که پنهانی و در خفا انجام شود.

هم چنین ابوبصیر روایت می‌کند که روزی به مدینه طیبه داخل شدم و مرا جنابت رسیده بود و رفقای من به خدمت آن حضرت می‌رفتند. برای من سخت بود که دوستانم قبل از من آن حضرت را ببینند. پس تصمیم گرفتم با همان حال خدمت حضرت بروم. چون به خدمت شریف آن حضرت رسیدم، حضرت فرمود: ای ابوبصیر! مگر نمی‌دانی که به خانه انبیاء و اولیاء خدا جنب وارد نمی‌شوند. من شرمنده شدم و گفتم: ترسیدم که دوستان من قبل از من به خدمت شما مشرف شوند و بعد از آن توبه کردم که دیگر این کار را تکرار نکنم

شفای بیمار

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از ناموس مردم چشم بپوشید تا ناموستان محفوظ باشد.

و از هیثم نهدی نقل می‌کند که مرفوعا (بدون ذکر راوی از امام) روایت می‌کند که:

مردی مبتلا به خارش اسافل اعضا بود. به حضرت صادق علیه‌السلام شکایت کرد؛ آن حضرت دست بر پشتش کشید، کرم قرمزی از او دفع شد و بیماریش بهبود یافت.

شیرین ترین و تلخ ترین مخلوقات خداوند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: باطن آدمی که اصلاح شد، رفتارش محکم و دلچسب خواهد بود.

و از ابن ابی‌لیلا نقل می‌کند که:

به حضرت صادق علیه‌السلام گفت: شیرین‌ترین مخلوقات خدا چیست؟ فرمود: فرزند جوان، گفت: تلخ‌ترین مخلوقات وی چیست؟ فرمود: مرگ آن جوان؛ گفت: شهادت می‌دهم که: شما حجتهای خدا بر بندگان هستید.

شفای زن پیس به دعای حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای خدا یکدیگر را نصیحت کنید هرگز عملی را بهتر از این نمی‌بینید.
و نیز از سدیر صیرفی نقل می‌کند که گفت:
زنی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و گفت: قربانت شوم من و کسانم اهل ولایت و دوستی شما هستیم؛ حضرت فرمود: راست می‌گویی، اکنون چه می‌خواهی؟ زن گفت:
قربانت یابن رسول‌الله! در بازویم پیسی به وجود آمده، دعا کنید تا خداوند آن را دفع کند. آن حضرت عرض کرد: خدایا! تو کور و پیس را شفا می‌دهی و استخوانهای پوسیده را زنده می‌کنی؛ این زن را از عفو و تندرستی خود بهره‌مند بفرما؛ به نحوی که اجابت دعای مرا بنمایی. زن گفت: به خدا! برخاستم در صورتی که اثری از آن پیسی در من نبود، نه کم و نه زیاد.

شستن پوستین

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اعتماد کلی به برادرت نداشته باش، به درستی که به زمین خوردن از خودباختگی جبران‌پذیر نیست.
و از عبدالله نجاشی نقل می‌کند که گفت:
پوستینی داشتم که ترشحی از بول به آن رسید و مایه‌ی شک من شد. شب سردی آن را در آب فرو بردم. هنگامی که خدمت حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شدم، حضرت بی‌مقدمه فرمود:
پوستین که به آب برسد فاسد می‌شود.

شیعه خالص

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مسلمان هرگز دارای شش خصلت ناپسند که عبارت از: سختگیری، بی‌خیری، حسد داشتن، لجاجت و دروغگویی و ستمگری نمی‌شود.
و از مالک جهنی نقل شده که:
روزی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام نشسته بودم و فضیلت ائمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام را با خود می‌گفتم، که حضرت به من نگاه کرد و فرمود: ای مالک به خدا! حقا شما شیعه ما هستید و گمان نکن که درباره‌ی فضل ما تندروی کرده‌ای.

شعر و شراب

پیوسته بهانه می‌گرفت؛ می‌خواست کسی او را نبیند؛ حرفش را نشنود و... شاید اصلا نباشد! همه دوستش داشتند و سخنانش بر دل‌ها می‌نشست. چیزی برای خودش نمی‌طلبید و از کسی جز پروردگارش نمی‌هراسید؛ از همین‌رو، همواره در آرامش بود.
خلیفه [۱]، اما پیوسته نگران به سر می‌برد و همواره او را می‌آزرد. به «عراق» فرامی‌خواندش و مردمان «حجاز» و «مدینه» را از دیدارش بازمی‌داشت.
تمام مظلومیت در چشم‌های امام علیه‌السلام جمع شده بود، و بغض عجیبی گلویش را می‌فشرد. خوب می‌دانست نخست تبعیدش

می کنند؛ مسمومش می‌سازند و شهیدش؛
«قبرم را به روی تپه‌های سیمگون گرانبار برکنید
همنوای غزل گریه‌های شقایق‌زاران
بر ملکوت بلند صاحب خورشید
کنار جویبار ابدی صلح و آرامش
در هجمه‌ی کاسبرگ‌های پوسیده‌ی سرگردان خاکم کنید
شاید که باد در گرده افشانی‌اش
با خاکسترم
زخم هزارانی نیاکانم را فریاد کند.» [۲] .

در یکی از سفرهای تبعیدی، سرداری از سران سپاه خلیفه، که خویش را بزرگ می‌پنداشت، بسیاری ناکسان را دعوت به ولیمه‌یی کرد. امام علیه‌السلام در آن مجلس حضور داشت. وقتی میهمانی، آب طلبید، جامی شراب دادندش. ناگهان حضرتش برخاست و مجلس را ترک کرد. در صدد بازگرداندنش برآمدند، اما سودشان نبخشید. امام نیز فقط گفتار رسول خداوند را باز فرمود:

«هر آن کس که بر سفره‌ی شراب نشیند، تنها شایسته‌ی نفرین خدایش باشد.»

پی نوشت ها:

[۱] منصور دوانیقی.

[۲] بخشی از شعر «وصیت» ؛ سروده‌ی شاعر متعهد معاصر: فاطمه ملک‌زاده (پژواک).

شیعه جعفری

از زمان شهادت مولا امیرالمؤمنین تا بعد از شهادت امام سجاد موقعیت سیاسی آن عصر اجازه نمی‌داد کسی رشته علوم اسلامی را به دست گرفته و تعلیم دین کند و حوزه علمیه از فقه اسلام تشکیل دهد. [۱] .

این فرصت در اواخر زندگی امام محمد باقر علیه‌السلام پیدا شد تا بتواند تشکیل مجالس درس داده و به آموختن علوم اسلامی بپردازد و زمینه مساعدی به وجود آورد تا فرزند خلف ایشان امام جعفر صادق علیه‌السلام دانشگاه بزرگ مدینه را تأسیس و عظمت علمی اسلام را آشکار نماید.

در این ایام که امویان و عباسیان در گیرودار جنگ قدرت بودند، امام ششم از فرصت استفاده نموده و در مدت بسیار کمی فرهنگ اسلامی را میان مسلمانان دنیا منتشر ساخت. [۲] .

عباسیان از این نهضت و توسعه فرهنگ اسلامی و تعالیم جعفری زمانی آگاه شدند که نفوذ علمی امام جعفر صادق در تمام ممالک اسلامی راه یافته بود.

عباسیان از این می‌ترسیدند که این جنبش علمی استقلال آنان را متزلزل نماید و برای جلوگیری از قدرت علمی حضرت و ایجاد اختلاف در دانشگاه مدینه دو نفر از شاگردان ایشان به نام‌های نعمان بن ثابت (مشهور به ابی‌حنیفه) و مالک بن انس را بر ضد استاد برانگیختند تا از روحانیت خاندان نبوت بکاهند. [۳] .

از اینجا مذاهب اربعه اهل سنت آغاز شد و پیروان عترت و طهارت را شیعه خواندند. [۴] .

مذهب جعفری و شهرت شیعه از تعلیمات امام جعفر صادق پدیدار گردید. [۵] .

شیعه به خداوند متعال – به ملائکه – به رسول خدا و کتاب آسمانی و به روز قیامت ایمان دارد.

شیعه به حقیقت کلمه شهادتین تصدیق و اعتراف دارد.

شیعه علاوه بر توحید، نبوت و معاد دو اصل دیگر (عدل و امامت) را نیز از اصول دین دانسته و به آن معترف است.

شیعه به کسی اطلاق می‌شود که بدون افراط و تفریط قدم به قدم تابع و مطیع اوامر اهل بیت اطهار باشد. [۶] .

شیعیان کسانی هستند که از مولا علی پیروی کرده، چه از روی نص جلی [۷] و یا از روی نص خفی [۸] قائل به امامت مولای متقیان پس از رسول خدا هستند و معتقدند که امامت از خاندان عصمت و طهارت بیرون نخواهد رفت. [۹] .

همچنین معتقدند که امامت قضیه‌ای مصلحتی و امری سیاسی نیست که به اختیار و تعیین امت باشد.

ابن خلدون می‌نویسد: شیعه در لغت به معنی پیروان و هواخواهان است و در اصطلاح فقیهان و متکلمان اسلام، شیعه به پیروان مولای متقیان و یازده فرزند ایشان اطلاق می‌شود. [۱۰] .

شیعه در ابتدا به کسانی گفته می‌شد که بعد از رحلت رسول اکرم ولایت را حق مسلم حضرت علی علیه‌السلام دانسته و با وجود این که اکثر مسلمین با ابوبکر بیعت کردند، باز در مودت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین ثابت ماندند.

کلمه شیعه در ارادت و مودت به مولا علی و فرزندان وی و تمایل به خاندان بنی‌هاشم و تنفر از طایفه بنی‌امیه خلاصه می‌شود.

شیعیان معتقدند که امامان دارای علم لدنی هستند و آن علمی است که مفهوم دین و علوم غیبی و همه دانستنیهای جهان را در بر می گیرد. [۱۱] . ----------------

پی نوشت ها:

[۱] چهارده معصوم، عمادزاده / ۹۳۵.

[۲] چهارده معصوم، عمادزاده / ۹۳۵.

[۳] چهارده معصوم، عمادزاده / ۹۳۵.

[۴] چهارده معصوم، عمادزاده / ۹۳۵.

[۵] ایضا / ۹۳۶.

[۶] ایضا / ۹۳۷.

[۷] کسانی که قاتل به نص و تعیین آشکار می‌باشند و گویند که رسول اکرم در روز غدیر خم مولا علی را به امامت برگزیده و صریحا وی را به جانشینی خود انتخاب فرموده است. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور / ۴۵.

[۸] کسانی که قائل به نص و تعیین پنهان می‌باشند و معتقدند که رسول اکرم راز امامت مولاـ علی را به طور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور / ۴۵.

[۹] تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور / ۳۹.

[۱۰] تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور / ۳۹.

[۱۱] ایضا / ۴۸.

شعیب بن یعقوب عقرقوفی

از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهماالسلام و ثقه است. [۱] او پسر خواهر ابوبصیر، یحیی بن قاسم [۲] است.

مرحوم شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام ششم [۳] و هفتم [۴] شمرده و در فهرست فرموده: شعیب کتابی دارد که بزرگانی همچون: ابن ابی‌عمیر و حماد بن عیسی آن را از او نقل کرده‌اند. [۵] .

نجاشی و علامه، کنیه او را ابویعقوب گفته‌اند [۶] ؛ و مرحوم شیخ طوسی، دردو جا، نام پدر شعیب را یعقوب فرموده، لیکن کنیه‌ای برای او ذکر نکرده است. [۷] .

ابن‌داود گفته: اسم پدر و کنیه او یکی است. [۸] .

شیخ کشی، راجع به صله رحم، روایتی از شعیب، بدین عبارت، نقل فرموده: یافتم به خط جبرئیل بن احمد که، از محمد بن عبدالله بن مهران، از محمد بن علی، از حسن بن علی بن ابی‌حمزه، از پدرش ابی‌حمزه، از شعیب عقرقوفی روایت کرده که گفت: روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) بودم که ابتداءا و بدون سابقه فرمود: ای شعیب! فردا مردی از ساکنین غرب، تو را ملاقات می‌کند و از حال من می‌پرسد، تو در جواب او بگو: به خدا سوگند، موسی بن جعفر (ع) امامی است که حضرت صادق (ع) او را سفارش نموده و تصریح به امامت او کرده؛ آن گاه هر چه از حلال و حرام سؤال کرد، از طرف من جواب ده. گفتم: فدایت شوم، آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود: مردی بلند قامت و درشت هیکل است، به نام یعقوب؛ وقتی او را ملاقات کردی ترس نداشته باش، هر چه پرسید جواب ده، و اگر میل داشت پیش من بیاید، او را نزد من بیاور.

شعیب سوگند یاد کرد و گفت: روز دیگر، من در طواف بودم که مردی جسیم و قوی هیکل روی به من کرد و گفت: می‌خواهم از تو راجع به احوال آقا و مولایت سؤالی کنم. گفتم: آقایم کیست؟ گفت: موسی بن جعفر (ع) گفتم: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. از مکانش سؤال کردم، گفت: از اهالی مغرب می‌باشم. پرسیدم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب دیدم کسی به من دستور داد: شعیب را ملاقات کن و هر چه می‌خواهی از او بپرس. وقتی که بیدار شدم از نام تو جستجو کردم، تو را به من راهنمایی کردند. گفتم: بنشین در این جا تا از طواف فارغ شوم. پس از طواف پیش او رفتم و صحبت را آغاز کردم، او را مردی دانا و عاقل یافتم. از من خواهش کرد خدمت موسی بن جعفر (ع) برسانمش. با هم حضور حضرت رسیدیم. همین که امام چشمش به او افتاد فرمود: ای یعقوب! دیروز که وارد شدی بین تو برادرت نزاعی درگرفت و کار به جایی رسید که یکدیگر را دشنام دادید؛ این چنین کرداری روش ما نیست، دین ما و پدران ما مخالف این کارهاست، و هرگز کسی را به چنین کاری فرمان نمی‌دهیم. از خدا بترس و پرهیز کن. به همین زودی مرگ ما بین تو و برادرت جدایی می‌افکند، و برادرت در هیمن سفر خواهد مرد، قبل از آن که به وطن برسد، تو هم از کرده خود پشیمان می‌شوی. این پیشامد به واسطه آن است که قطع رحم کردید، خداوند هم عمر شما را قطع کرد. یعقوب پرسید: فدایت گردم، اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: اجل تو هم رسیده بود؛ لیکن چون در فلان منزل نسبت به عمه خود مهربانی کردی و صله رحم نمودی، بیست سال بر عمرت افزوده گشت.

شعیب گوید: سال بعد از این جریان، یعقوب را در راه مکه و احوالش را پرسیدم، گفت: برادرم در همان سفر، به وطن نرسیده، از دنیا رفت و در بین راه او را دفن کردیم. [۹] .

در کافی، از شعیب نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق (ع) به اصحابش می‌فرمود: از خدا پروا گیرید، و برادرانی خوشرفتار باشید؛ در راه خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی‌داشته باشید، و مهر ورزید، و یکدیگر را دیدار کنید؛ و امر ما را مذاکره کنید، و آن را زنده دارید. [۱۰] .

نویسنده گوید: شعیب پسری به نام ابراهیم داشته، و گفته‌اند که واقفی مذهب بوده است. [۱۱] .

علامه حلی فرموده: من به روایت ابراهیم بن شعیب اعتماد نمی‌کنم. [۱۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۱۳۹ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۴۲.

[۲] شرح حال مختصری از یحیی بن قاسم، در پاورقی عنوان ابوبصیر، آمد.

[۳] الطوسی، ص ۲۱۷.

[۴] رجال الطوسی، ص ۳۵۲.

[۵] فهرست طوسی، ص ۱۶۶.

[۶] رجال نجاشی، ص ۱۳۹ - خلاصه، علامه حلی، ص ۴۲.

[۷] رجال الطوسی، ص ۲۱۷ و ص ۳۵۲.

[۸] رجال ابن‌داود - جزء اول - باب الشین.

[۹] رجال کشی، ص ۳۷۵ - ۳۷۴.

[۱۰] اصول کافی، ج ۲، باب مهرورزی و عطوفت با یکدیگر، ص ۱۴۰.

[۱۱] اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۰.

[۱۲] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۹۵.

شهاب بن عبدربه

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده [۱] و در فهرست فرموده: شهاب، «اصلی» دارد که ابن ابی‌عمیر از او روایت کرده است. [۲] .

شهاب بن عبدربه، از موالی بنی اسد، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام روایت نموده، و مردی سرمایه‌دار و متمکن بوده است. [۳] .

کشی گفته: شهاب و برادرانش: عبدالرحمن [۴] و وهب و عبدالخالق، همگی از ثقاتند و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام روایت کرده‌اند. [۵] .

اخباری در مدح و ذم او وارد شده که ما به چند روایت در ذم و مدح او اشاره می‌کنیم و کسانی که طالب تفصیلند به رجال مامقانی و سایر کتب رجال مراجعه فرمایند.

کشی، از حمدویه، از بعض مشایخ، روایت کرده که وهب و شهاب و عبدالرحمن و اسماعیل بن عبدالخالق (پسر برادر شهاب) همگی فاضل، و از اخیارند. [۶] .

از شهاب بن عبدربه نقل شده که گفت: وقتی امام صادق (ع) به من فرمود: چگونه خواهی بود آن گاه که محمد بن سلیمان (عامل منصور در بصره) خبر وفات مرا به تو بدهد؟

پس از مدتی، روزی در بصره، نزد محمد بن سلیمان بودم که نامه‌ای را به من داد، و گفت: «اعظم الله اجرک فی جعفر بن محمد (ع)» [۷] چون محمد، خبر شهادات آن حضرت را به من داد، یاد کلام آن بزرگوار افتادم، و گریه گلویم را گرفت. [۸] .

و اما از روایاتی که در ذم او وارد شده است، ما به یک روایت روایت اشاره می‌کنیم:

مسمع کردین از امام صادق (ع) نقل کرده که امام فرمود: شهاب بدتر است از میته، خون، و گوشت خوک. [۹] .

نویسنده گوید: این روایت و روایات دیگری که در قدح او وارد شده، نشان می‌دهد که امام صادق (ع) برای حفظ جان و مال او، چنین فرموده. چون او مردی توانگر بود و مورد طمع حکومت وقت، و بهانه جوییهایی برای مصادره اموالش می‌کردند، و بهتر از همه نسبت او به تشیع بود؛ و آن روز شیعه‌گری گناه غیر قابل بخشش بود. لهذا امام از او اظهار تنفر می‌فرمود تا او سالم بماند و نظیرش در مورد زراره و دیگران به وقوع پیوست.

در داستان محمد بن عبدالله بن حسن (که در مدینه خروج کرده بود) نقل شده که چون شهاب تسلیم آنان نشد، و با آنان همکاری

نکرد، قریب هفتاد تازیانه بر بدنش زدند. [۱۰] .

در کتاب بصائر الدرجات، از شهاب بن عبدربه روایت شده که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم، و می‌خواستم از آن حضرت بپرسم که آیا جایز است شخص جنب، از حب [۱۱] آب برداشته، غسل کند؟ چون خدمت حضرت رسیدیم، مطلب خود را فراموش کردم، امام به طرف من توجهی کرده، فرمود: ای شهاب! اشکالی ندارد که جنب از آب حب بردارد. [۱۲] .

ولید بن صبیح گوید: شهاب بن عبدربه از من خواست تا سلامش را به امام صادق (ع) رسانده، و بگویم که هراسی در خواب به او دست می‌دهد. من پیغامش را به حضرت رساندم، امام صادق (ع) فرمود: به او بگو: مالش را پاکیزه کرده، زکاتش را بپردازد. من فرمایش حضرت را به شهاب ابلاغ کردم، او در جواب گفت: به حضرت عرض کن که همه مطلعند که من زکات مالم را پرداخته‌ام. من بار دیگر پیغام شهاب را به حضرت رساندم، حضرت فرمود: به او بگو: آری، از مالت خارج کرده‌ای، اما آن را به دست مستحق نرسانده، و در جایگاه واقعی‌اش قرار نداده‌ای. [۱۳] .

روایت شده که وقتی، شهاب بن عبدربه از حضرت صادق (ع) پرسید: فدایت شوم، چگونه صبح کردی؟ فرمود: صبح کردم همان گونه که ابوطفیل، عامر بن واثله، گفته: و ان لاهل الحق لا شک دولة

علی الناس ایاها ارجی و ارقب [۱۴] . ثم قال: انا و الله ممن یرجی و یرقب - سپس فرمود: من هم به خدا، از امیدواران و چشم انتظارانم - [۱۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۱۸.

[۲] فهرست طوسی، ص ۱۶۷.

[۳] اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۳ - قاموس الرجال، ج ۵، ص ۸۹.

[۴] در نسخه‌ای، عبدالرحیم ذکر شده (اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۳).

[۵] رجال کشی، ص ۳۵۲.

[۶] رجال کشی، ص ۳۵۳.

[۷] خداوند اجر تو را، در مصیبت امام صادق (ع)، بزرگ گرداند.

[۸] رجال کشی، ص ۳۵۳.

[۹] رجال کشی، ص ۳۵۲.

[۱۰] اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۵.

[۱۱] ظرف سفالین بزرگی که مایحتاج خانه‌ها پر از آب می‌شد.

[۱۲] بصائر الدرجات، جزء ۵، باب ۱۰، ح ۳، ص ۲۳۶.

[۱۳] فروع کافی، ج ۳، کتاب الزکاة، ص ۵۴۶ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۴۹ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۴.

[۱۴] بی‌شک برای اهل حق حکومتی بر مردم خواهد بود، که من امیدوار و چشم انتظار آنم.

[۱۵] اختیار معرفة الرجال، ص ۹۴.

شعبة بن حجاج

شعبة بن حجاج ازدی از ائمه و اعلام اهل سنت است وی فتوای خروج و حمایت از ابراهیم بن عبدالله بن الحسن را صادر نمود. عده

ای گفته‌اند که او از جمله کسانی بود که با عده‌ی دیگری از اصحاب حدیث، به حمایت از ابراهیم رفت. شاگردی او در محضر امام صادق علیه‌السلام را عده ای از علمای اهل سنت مانند صاحب کتاب «تهذیب»، «الصواعق»، «حلیه»، «ینابیع»، «الفصول»، «تذکرهٔ» و... نقل کرده‌اند و در کتب شیعه نیز وی را به عنوان یکی از رجال حدیث امام صادق علیه‌السلام ثبت کرده‌اند.

شروط استجابت دعا

«عن أبی‌عبدالله، قال: کان بین قوله قد اجیبت دعوتکما و بین أن اخذ فرعون أربعون سنهٔ [۱] ؛ از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: بین این گفته خدا که فرمود: دعای شما مستجاب شد، و مرگ فرعون چهل سال طول کشید».

خدای متعال به موسی و هارون علیهماالسلام می‌فرماید: «دعای شما مستجاب شد»، اما این استجابت چهل سال طول کشید.

«ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال ادع الله أن یستجیب دعائی فقال اذا أردت ذلک فأطب کسبک [۲] ؛ مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ایشان خواست تا از خدا بخواهد دعای او مستجاب گردد. رسول خدا فرمودند: اگر می‌خواهی خدا دعای تو را مستجاب نماید، کسب خود را پاکیزه کن و در جامعه غل و غش نکن.» این یکی از شروط استجابت دعا است. بنابراین کسی که می‌خواهد دعایش مستجاب گردد نباید دیگران را در معامله فریب دهد.

«روی أن موسی رأی رجلا یتضرع تضرعا عظیما و یدعوا رافعا یدیه و یبتهل [۳] ؛ روایت شده است که حضرت موسی علیه‌السلام شخصی را دید که سخت در حال تضرع است و در حالی که دست‌هایش را بلند کرده، با زاری به درگاه خدا دعا می‌کند».

ابتهال انواعی دارد. یکی از آنها این است که انسان دست‌هایش را به سوی خدای متعال بلند نماید و آنها را از یکدیگر باز کرده، دعا نماید. حضرت موسی شخصی را دید که با این حال به درگاه خدای متعال دعا می‌کرد به حضرت موسی وحی شد که: «لو فعل کذا و کذا لما استجبت دعائه، لأن فی بطنه حراما، و علی ظهره حراما و فی بیته حراما [۴] ؛ این مرد هر قدر دعا کند دعای او را مستجاب نخواهم کرد چرا که لباسش حرام، خوراکش حرام و در خانه‌اش نیز حرام است». کنایه از این که وسایل خانه‌اش دزدی است یا زنش کار حرام انجام می‌داده است. به هر حال مراد حرامی است که انسان در برابر آن مسئول است، و الا اگر در حرام نقشی نداشته باشد عقوبت ندارد.

غرض این که استجابت دعا نیز مانند بسیاری از کارهای روزمره ما شروط و قیودی دارد. کسی که می‌خواهد ازدواج کند، چه بسا با همسرش شرط و شروط می‌گذارد، آن که می‌خواهد خانه‌ای معامله کند با شرط و شروط معامله می‌کند. هر کاری شرط و شروطی دارد و استجابت دعا نیز از این قاعده بیرون نیست. نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ان الله یحب السائل اللحوح [۵] ؛ خدای متعال بنده‌ای را که در خواهش خود پافشاری می‌کند، دوست می‌دارد.»

بندگان خداوند پافشاری و اصرار را دوست ندارند و اگر کسی چیزی از آنها بخواهد و پاسخشان منفی باشد، ولی اصرار فراوان طرف مقابل را ببینند به ستوه می‌آیند. اما خدای متعال چنین نیست و اصرار و الحاح بندگان خود را دوست دارد. پس اگر چیزی از خدا خواستید و یک بار، دو بار، سه بار، ده بار، یا صد بار گفتید و برآورده نشد، خسته نشوید و دوباره از خدا بخواهید؛ چرا که تکرار یکی از شروط استجابت دعا است. در همین زمینه روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «و الله لا یلح عبد مؤمن علی الله فی حاجهٔ الا قضاها له [۶] ؛ هیچ بنده مؤمنی نیست که با اصرار از خدای متعال حاجتی بخواهد و خدا آن حاجت را برآورده نکند».

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۴۰.

[۲] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

[۳] همان.

[۴] همان.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۰.

[۶] مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۳.

شهوت های انباشته و دنیای آکنده از بلا

نفس متشکل از شـهوت‌های گوناگون و خواسـته‌های درونی فرد است. مؤمن بایـد این خواسـته‌ها را تعـدیل کند و افسار خود را به دست نفس ندهد.

حملات و خواهش‌هـای نفس صورت‌هـای گونـاگون دارد. گـاهی خـواست او فلاـن امتیـاز و فلاـن نعمـت است و گـاهی در برابر مصیبت‌های دنیوی مؤمن را بی‌تاب کرده، او را به اعمال خلاف شرع وادار می‌کند. باید دانست، دنیایی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کننـد آکنـده از بلاهـای نامتناهی و مستمر است و داسـتان آزمایش کما کان در این دار فانی تکرار شـده است و هم چنان ادامه دارد. اما مؤمن بایـد با گوش دادن به کلام وحی و احادیث، تنـدی و تیزی خواهش‌ها را در درون خویش آهسـته آهسـته کم کنـد. خداوند حکیم دو نیروی متضاد یعنی بی‌تابی و بردباری را توأما در نهاد انسان به ودیعه گذاشـته و البته اختیار هر دو را نیز در دسـت انسـان نهاده است و انسان است که بایـد با تمرین و تلاش بسیار، سـعی خود را معطوف کسب مقام صبر در برابر ناملایمات سازد و اگر از این مقام برخوردار است خدای را به پاس داشتن چنین نعمتی شکر گزارد.

همان طور که اشاره شـد بلاهای دنیا نامتناهی است و هیچ گاه انسان خود را از تیرهای پی در پی بلا آسوده نخواهد دید، و امام این حالت را با عبارت «تتابع البلاء فی الدنیا» بیان فرموده و شیعیان را به صبر در برابر این بلایا دعوت کرده است.

در این گیر و دار برخی اختیار خود را به مرکب سرکش نفس سپرده‌اند و بعضی عنان در دست عقل دارند و هر دو به سوی آخرت می‌روند، ولی منزل مقصود یکی دوزخ دائم و دیگری بهشتی سرشار از نعمت و رحمت است. آنان که مطیع نفس گشـته‌اند، دست و پا می‌زنند تا هر چند با نافرمانی از خدا و فریب دیگران خود را از بلایا رهایی بخشـند، ولی آنان که به سر منزل مقصود چشم امید بسته‌اند صبر پیشه کرده، مصیبت‌های پی در پی را تحمل می‌کنند.

مؤمن بایـد بدانـد هیـچ بلایی به طور کلی رفع نمی‌شود، بلکه مجـددا و به شـکلی دیگر گریبانگیر او خواهـد شـد و اگر بخواهـد بر طـاعت الهی اصـرار ورزد، به تعبیر امـام دچـار سـختی و شـدت می‌شود؛ چرا که ادای واجبـات و ترک محرمات همواره با سـختی و مشکلات فراوان عجین است. این جا است که دیگر باید خدا را ولی و مالک خود دانست و خالق را بر تمام مخلوقات مقدم داشت.

شیعه کیست؟

آنان که جز در راه خدا راه دیگری نرفته‌اند و برای رضای خدا در انجام اوامرش کوشـیده‌اند، رستگارند. اینان پیرو دستورات پیغمبر بزرگ اسلام و جانشینان گرانقدرش می‌باشند. پس هر کس خود را شیعه دانست شیعه نیست، مگر اینکه متصف به صفاتی باشد که امام صادق (ع) به عبدالله بن جندب فرمود:

بلغ معاشر شـیعتنا و قـل لهم: لا تـذهبن بکـم المـذاهب، فوالله لا تنال ولایتنا الا بالورع و الاجتهاد فی‌الـدنیا و مواساهٔ الاخوان فی‌الله. و لیس من شیعتنا من یظلم‌الناس. [۱].

به پیروان مـا پیغـام ده و به آنـان بگو: مرامهـای مختلف شـما را از جاده‌ی مسـتقیم منحرف نسازد. به خـدا سوگنـد دوستی ما، جز به

پارسایی، کوشـش در اجرای فرمان خدا در دنیا و کمک به برادران دینی برای رضای خدا، فراهم نمی‌شود و کسـی که بر مردم ظلم کند، از شیعیان ما نیست.

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۰۳.

شکایتها

هرکس و هر چیز حقی دارد. اگر انسان حق آنها را ادا کرد در روز رستاخیز، از آن نظر مسئولیتی نخواهد داشت، و بر طبق مدارکی که در دست داریم، به نفع شخصـی که آن حق را رعایت کرده است شـهادت می‌دهند. مثلا: «هر زمینی که بر آن نماز خوانده شده گواهی می‌دهد که فلانی بر من نماز خوانده.» [۱] و از این قبیل. و اگر حق آنها ادا نشد، در روز قیامت از کسانی که رعایت حق را نکرده‌اند شکایت می کنند.

ثلاثهٔ یشکون الی‌الله عزوجل: مسجد خراب لا یصلی فیه اهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیه غبار لا یقرأ فیه. [۲] .

سه چیز به خداوند متعال شـکایت می کنند: مسـجد خرابی که همسایه‌های آن درآن نماز نخوانند، دانشمندی که میان نادانان باشد و از او استفاده نکنند و قرآنی که گرد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن نخوانند.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل. ج ۲، ص ۶۱۳.

[۲] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۱۳.

شریک پاداش

خداوند رئوف و مهربان هیچ عملی را بدون اجر و مزد نمی گذارد. کسی که دعا می کند و چیزی از خدا می‌طلبد، پروردگار مهربان به او پاداشـی عنـایت می‌فرمایـد. و کسـی که پشتیبـان دعـا کننـده است و بـا او در آن مورد همـاهنگی دارد و اجـابت دعای او را از خداونـد متعـال مسـئلت می کنـد و می گویـد «آمین» (یعنی پروردگارا اجابت کن) ، به واسـطه‌ی این همکاری در پاداش او شـریک خواهد بود.

الداعی المؤمن فی الاجر شریکان. [۱] .

دعا کننده و آمین گو، هر دو، در پاداش شریک‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۴۸۷.

شیعه

تردیـدی نیست که پیـدایش شـیعه از زمـان صـاحب شـریعت یعنی رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله است. از همـان آغـاز، برخی از اصـحاب آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و حزیمه و جابر و ابوسعید خدری و ابوایوب انصاری و خالد بن

سعید بن عاص و قیس بن سعد و غیر آن شیعه نامیده شدند. [۱] .

شیعه از نظر لغت به معنای پیروان و یاران است و اصل آن از مشایعت به معنای پیروی و اطاعت و فرمان برداری است، لکن [در اصطلاح] به دوستان و پیروان علی و اهل بیت او علیهم‌السلام اختصاص پیدا کرده است. [۲] .

نخستین کسی که کلمه‌ی شیعه را بر زبان جاری نمود و مقصود او دوستان و پیروان علی علیه‌السلام و فرزندان او بود شخص رسول الله صلی الله علیه و اله بود. و روایات زیادی در این معنا از آن حضرت رسیده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب استیعاب، در مورد ابی ذر؛ درجات رفیعه، سلمان؛ روضات الجنات، نقل از کتاب الزینه؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ / ۲۲۵؛ خطط شام ج ۵ / ۲۵۶ -۲۵۱.

[۲] قاموس؛ لسان العرب؛ نهایه ابن اثیر؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸ و بسیاری از کتب دیگر.

[۳] مراجعه شود به: کتاب «صواعق» بعد از آیه ۸ و ۱۰ از آیات مربوط به فضایل اهل بیت علیهم السلام و کتاب «نهایه» ابن اثیر، ذیل کلمه‌ی «قمح» و کتاب «در المنثور» سیوطی در تفسیر آیه‌ی (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة) و جاهای دیگر از کتب فریقین.

شیعه قبل از امام صادق

قبل از عصر امام صادق یعنی قرن دوم شیعه علوی - شیعه عباسی - شیعه زیدی - شیعه کیسانی و غیره بوده‌اند که از مندرجات مطالب بعد مکشوف خواهد شد.

شیعه عصر امام صادق

در زمان امام جعفر صادق علیه‌السلام از شیعه سه طایفه شهرت داشته‌اند:

۱- امامیه که قائل به امامت دوازده نفر از اوصیای پیغمبر خدا (ص) می‌باشند به شرحی که در اکثر کتب ادله امامت نقل شده و جامعترین آنها کتاب منتقم حقیقی است که ما درباره حضرت حجهٔ ابن‌الحسن العسکری (عج) نوشتیم و ادله آن را ذکر نموده‌ایم امروزه هم اطلاق شیعه به نحو اعم بر این فرقه است که بیش از یکصد و پنجاه میلیون از آنها در کشورهای اسلامی هستند.

۲- فرقه زیدیه می‌باشند که به امامت زید بن علی بن الحسین قائل بوده و می گفتند

هر کس قائم به شمشیر از بنی فاطمه باشد او خلیفه و امام شیعه است.

۳- اسماعیلیه: هستند که به امامت اسماعیل پسر بزرگ امام جعفر صادق علیه‌السلام معتقدند و موسی بن جعفر را امام نمی‌دانند و اسماعیلیه در هند و پاکستان و غیره بسپارند.

این سه فرقه از شیعه باقی و متشکل و مجتمع و دارای جمعیتی انبوه هستند.

شرک و شک چیست؟

زندیق گفت: شرک و شک چیست؟

امام - علیه‌السلام - فرمودند: شرک این است که (شخص) چیز دیگری را با حضرت احدیت - که مثل ندارد - ضمیمه کند، و شک آن است که قلبش به چیزی معتقد نباشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۴ ح ۲.

شهادت چه کسی قبول می‌شود و نمی‌شود؟

علقمه گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ خبر ده مرا، چه کسی شهادتش قبول است؟ و چه کسی شهادتش قبول نیست؟

حضرت فرمود: ای علقمه؛ هر کس که بر فطرت اسلام است (و مرتد و کافر نشده است) شهادتش پذیرفته می‌شود.

عرض کردم: آیا شهادت کسی که مرتکب گناهان شده قبول می‌شود؟

حضرت فرمود: ای علقمه؛ اگر شهادت کسانی که مرتکب گناهان می‌شوند پذیرفته نشود دیگر قبول نمی‌شود مگر شهادت پیامبران و اوصیاء آنان – صلوات الله علیهم اجمعین – زیرا تنها آنان از میان انسانها معصوم هستند.

پس هرگاه با چشمت ندیدی که کسی را گناه می‌کند یا دو شاهد به آن شهادت ندادند او از اهل عدالت و ستر به شمار می‌رود و شهادت او مقبول و پذیرفته است، گر چه فی نفس الامر گنهکار باشد، و هر کس او را غیبت کند به آنچه در او هست، از ولایت خدای عزوجل خارج، و در ولایت شیطان داخل شده است.

و همانا پدرم از پدرش و او از پدرانش – علیهم‌السلام – روایت کرده است که پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: «هر کس مؤمنی را به آنچه در او هست غیبت کند خداوند بین او و آن مؤمن روز قیامت در بهشت هرگز جمع نخواهد نمود، و غیبت کن در جهنم جاودانه خواهد بود، و چه سرنوشت بدی است».

علقمه گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مردم مطالب بد بزرگی به ما نسبت می‌دهند و سینه‌ی ما به خاطر آن به تنگ آمده است.

حضرت فرمود: ای علقمه؛ دستیابی به رضایت مردم ممکن نیست، و زبان آنها قابل کنترل نیست، چگونه شما انتظار دارید در امان باشید از آنچه که پیامبران و فرستادگان و حجتهای خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – از آن در امان نماندند؟

مگر نه اینکه حضرت یوسف – علیه‌السلام – را به عمل نامشروع زنا نسبت دادند؟

مگر نه اینکه حضرت ایوب – علیه‌السلام – را به این نسبت دادند که به سبب گناهانش گرفتار آن بلاها شد؟

مگر نه اینکه حضرت داود – علیه‌السلام – را به این نسبت دادند که دنبال پرنده رفت تا چشمش به همسر اوریا افتاد، و عاشق او شد، و دستور داد شوهرش را به جنگ بفرستند و جلودار آتش قرار دهند تا اینکه کشته شد، و با همسرش ازدواج کرد؟!

مگر نه اینکه به حضرت موسی – علیه‌السلام – نسبت دادند که قدرت مردی ندارد، و او را اذیت و آزار دادند، تا اینکه خدا او را تبرئه نمود، در حالی که نزد خدا دارای مقامی بلند بود؟! [۱].

مگر نه اینکه تمامی پیامبران را نسبت دادند به اینکه ساحر و طالبان دنیا بودند؟!

مگر نه اینکه مریم دختر عمران – سلام الله علیها – را نسبت دادند به اینکه از مرد نجاری – که نامش یوسف بود – به عیسی باردار شد؟

مگر نه اینکه پیامبر ما محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – را نسبت دادند به اینکه شاعر، دیوانه (یا جن‌زده) است؟

مگر نه اینکه روز جنگ بدر به او نسبت دادند که قطیفه‌ی سرخی از غنائم را برای خود به ناحق برداشته است؟ تا اینکه خدای عزوجل او را از جای آن قطیفه آگاه ساخت و پیامبر خود را از تهمت خیانت مبرا ساخت، و در این زمینه در کتابش آیه‌ای نازل

فرمود آنجا که فرمود: (و ما کان لنبی أن یغل و من یغلل یأت بما غل یوم القیامهٔ) [۲] «گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه‌ی محشر) می‌آورد».

مگر نه اینکه به او نسبت دادند که او در زمینه‌ی پسرعمش علی - علیه‌السلام - از روی هوای نفس سخن گفت؟ تا اینکه خدا سخن آنها را تکذیب نمود و فرمود: (و ما ینطق عن الهوی - ان هو الا وحی یوحی)؟ [۳] «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید - آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست»!

مگر نه اینکه او را در گفته‌اش که: «من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم» به دروغ گفتن نسبت دادند؟ تا اینکه خداوند عزوجل بر او آیه‌ای نازل فرمود که در آن می‌فرماید: (و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و أوذو ان حتی أتیهم نصرنا) - [۴] «پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه) آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید».

و روزی که فرمود: مرا دیشب به معراج به آسمانها بردند.

گفتند: به خدا قسم دیشب از خوابگاهش جدا نشد!!

و آنچه که به اوصیاء و جانشینان پیامبر نسبت دادند بیشتر بود.

مگر نه اینکه به علی سید اوصیاء - علیهم‌السلام - نسبت دادند که دنیا و ملک را طلب می‌کرد، و فتنه را بر آرامش ترجیح می‌داد، و اینکه خون مسلمین را بدون مجوز می‌ریخت، و اینکه اگر در او خیری بود خالد بن ولید مأموریت پیدا نمی‌کرد که گردن او را بزند؟!

مگر نه اینکه به آن حضرت نسبت دادند که با وجود فاطمه - سلام الله علیها - در خانه‌اش می‌خواست؛ با دختر ابی جهل ازدواج کند، و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از این کار خشمگین شد، و بر منبر به مسلمین از او شکایت نمود و فرمود: علی می‌خواهد با وجود دختر پیامبر خدا در خانه‌اش، با دختر دشمن خدا ازدواج کند، آگاه باشید فاطمه پاره‌ای از من است هر کس او را آزار بدهد، مرا آزار داده است، و هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است. و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم در آورده است.

سپس امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: ای علقمه؛ چقدر سخنان مردم درباره‌ی علی - علیه‌السلام - عجیب و غریب است؟!!

چه قدر فاصله است بین آن کس که می‌گوید: علی پروردگار و معبود است، و آن کسی که می‌گوید: او بنده‌ی معصیت کار است، و معبود را معصیت کرده است.

و البته گفته‌ی کسی که گناه را به او نسبت می‌دهد آسانتر است از گفته‌ی کسی که به او نسبت پروردگاری می‌دهد.

ای علقمه؛ مگر نه اینکه درباره‌ی خدا گفتند: او یکی از سه تا است؟

مگر نه اینکه او را به مخلوقش تشبیه کردند؟

مگر نه اینکه گفتند: او همان زمانه است؟

مگر نه اینکه گفتند: او همان فلک است؟

مگر نه اینکه گفتند: او جسم است؟

مگر نه اینکه گفتند: او دارای صورت است؟ منزه است خدا و متعالی است از تمام آنچه می‌گویند.

ای علقمه؛ زبانهائی که ذات خدای متعال را به آنچه ذات مقدسش لایق آن نیست توصیف می‌کنند چگونه ممکن است نسبت ندهند به شما آنچه را کراهت دارید؟

(ان الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبهٔ للمتقین) [۵].

پس از خدا کمک بگیرید، و صبر کنید خداوند زمین را به هر کس از بندگانش که بخواهد واگذار می‌کند و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: (أوذینا من قبل أن تأتینا و من بعد ما جئتنا) [۶] «پیش از آن که به سوی ما بیایی آزار دیدیم (هم اکنون) پس از آمدنت نیز آزار می‌بینیم (کی این آزارها سر خواهد آمد)»؟

خدای عزوجل فرمود: (قل لهم یا موسی: عسی ربکم أن یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون) [۷] «امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند، و شما را در زمین جانشین (آنها) سازد، و بنگرد چگونه عمل می‌کنید»؟ [۸].

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ص ۱۶۴.

[۲] سوره‌ی آل عمران: آیه‌ی ۱۶۱.

[۳] سوره‌ی نجم آیه‌ی ۳ و ۴.

[۴] سوره‌ی انعام آیه‌ی ۳۴.

[۵] سوره أعراف آیه‌ی ۱۲۸.

[۶] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۳۹.

[۷] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۳۹.

[۸] امالی الصدوق: ۶۳ و ۶۴، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲ ح ۴.

شما کی هستید؟

سدیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛ شما چه کسی (و چه چیزی) هستید؟

حضرت فرمود: ما خزینه‌داران علم الهی هستیم، ما مفسران وحی خدا هستیم، ما حجت بالغه خدا بر آنچه زیر آسمان و روی زمین است؛ هستیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۳۰، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۱۰۵ ح ۴.

شیعه حقیقی کیست؟

مسعدهٔ بن صدقه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی اینکه شیعیان کیانند سؤال شد.

حضرت فرمود: شیعه‌ی ما کسی است که جلو بیاندازد آنچه را نیکو می‌داند، (از اعمال صالح و خوب)، و اجتناب کند از آنچه را قبیح می‌داند، و کار زیبا و خوب را آشکار کند، و در کار مهم و مفید، با انگیزه‌ی رسیدن به رحمت حق جل و علا پیشتازی کند، این چنین شخصی از ما است، و پایانش با ما است، و در کنار ما است هر کجا که باشیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صفات الشیعه: ۱۷۱، بحارالأنوار: ج ۶۵ ص ۱۶۹ ح ۲۹.

شخص دار زده شده در قبر معذب می‌شود؟

از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال شد: آیا شخص دار زده شده عذاب قبر می‌بیند؟
حضرت فرمود: پروردگار زمین که خود پروردگار هوا نیز هست، به هوا وحی و فرمان می‌دهد تا او را چنان فشاری دهد که از فشار قبر شدیدتر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶ ص ۲۶۶ ح ۱۱۲.

شراب‌خوار پشیمان چه حکمی دارد؟

ابونجران گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: خویشاوندی دارم که شما را دوست می‌دارد، ولی شراب آبجو می‌خورد.
حنان گوید: و ابونجران خود همان شخصی بود که شراب می‌خورد، ولی با کنایه این مطلب را گفت.
حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمود: آیا مست می‌شود؟
ابونجران گفت: فدایت شوم؛ آری به خدا، او مست هم می‌شود.
حضرت فرمود: آیا نماز را نیز ترک می‌کند؟
گفت: گاهی به کنیزش می‌گوید: دیروز نماز خواندم، و گاهی (در پاسخ اینکه آیا نماز خواندی) می‌گوید: بله، سه بار نماز خواندم، و گاهی به کنیزش می‌گوید: نماز صبح را دیروز خواندم ولی کنیز به او می‌گوید: نه به خدا؛ نماز نخواندی و ما تو را بیدار کردیم، و تلاش زیاد کردیم که بیدار بشوی.
حضرت صادق – علیه‌السلام – دست مبارکش را مدت زیادی روی پیشانیش گذاشت، سپس برداشت، و فرمود: به او بگو: شراب را ترک کند، گر چه یک قدم او لغزیده است ولی قدم ثابتی در مودت و محبت ما اهل بیت دارد (و همین ارتباط او را نجات خواهد داد).
– توضیح: گذاردن دست روی پیشانی که توسط حضرت انجام گرفت نشانه‌ی تأثر و تنفر حضرت از گناه و معصیت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال الکشی: ص ۲۷۲، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۱۷۳ ح ۱۹.

شب قدر یک بار بوده یا هر سال

داوود بن فرقد گوید: شنیدم مردی از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به شب قدر سؤال کرد و گفت: خبر ده مرا از شب قدر آیا یک بار بوده است یا هر سال می‌باشد؟
حضرت به او فرمود: اگر شب قدر برداشته شود (و تکرار نشود) قرآن نیز برداشته می‌شود.
– توضیح: چون قرآن از حادثه‌ی شب قدر را با فعل مضارع یاد کرده است، و فرموده است: (تنزل الملائکهٔ) [۱] یعنی فرشتگان نازل

می‌شوند و نفرموده است: فرشتگان نازل شدند.

پس اگر شب قدر در هر سال نباشد دیگر پیام قرآن جاری نمی‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی قدر آیه‌ی ۴.

[۲] علل الشرایع: ج ۲ ص ۷۵، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۷ ح ۳۶.

ص

صباح

صباح نیز از غلامان امام صادق علیه‌السلام است و جزء اصحاب آن حضرت نیز محسوب می‌شود و این دلالت بر توفیق و قابلیت و فهم و روایات و معرفت او و نسبت به امام علیه‌السلام دارد. بنابراین وی علاوه بر این که سعادت خدمت به امام و انجام امور آن حضرت را داشت، جزء یاران او نیز محسوب می‌شد و چه افتخار و سعادتی بالاتر از این که او هم خدمت گذار امام صادق علیه‌السلام و هم یار و یاور آن حضرت بوده باشد؟!

صدای پای آب

باید می‌شتافتیم؛ باید خانه‌ی دوست را می‌یافتیم. هیچ چیز و هیچ کس، جلودارمان نبود و فقط عشق بود، که ما را به خویش می‌خواند و پله - پله تا خدای‌مان می‌راند. گرمای هوا به اوج رسیده بود، که انگار «او» ترسید! به من نگاهی انداخت؛

- از راه، بیرون بزنیم!

با شگفتی پرسیدم:

- آخر چه گونه؟ آب در این بیابان خشکیده،.... نه! فقط سراب است!

دیگر هیچ نگفت. راه افتاد. فهمیدم نباید حرفی بزنم. عجیب بود. روی زمینی خشک خشک ایستاد. گمان کردم می‌خواهد بگوید: حق با تو بود! اما حتی نگاهم نکرد. پایش را آرام بالا آورد و آرام‌تر بر زمین نهاد. چشم‌هایم را بستم... می‌دانستم تمام کارهایش حکمتی دارد، و چیزی که دست کم، من نمی‌دانستم! ناگهان صدای پای آب... از زیر پایش به گوش رسید. با خود گفتم:

«... ما، چه می‌گوییم؟

ما که عطشناک آمدنت بودیم

تا خستگی سفر زخم را

در سایه‌ی مبارک دستانت بتکانیم

چه گونه دفترمان را به نام آب نیاراییم؟» [۱] .

بی‌درنگ، وضو گرفتیم و نماز خواندیم. باید راه می‌افتادیم. خانه‌ی دوست در یک قدمی‌مان بود. اما دوباره ایستاد! پیرامونش را می‌نگریست؛ جز درخت خرمایی پوسیده چیزی نبود. لب‌هایش به حرکت درآمد:

- داوود! خرما نمی‌خواهی؟

نگاهی به درخت خرما کردم؛ ولی دیگر نپرسیدم: چه گونه؟ می‌دانستم نباید حرفی بزنم. دست‌هایش روی درخت، آرام گرفت...

انگار خرما می‌چید. چشم‌هایم را، هم نبستم. اندکی خوردیم... دیگر باید می‌رفتیم. هنوز هم به دست‌هایش نگاه می‌کردم؛ دست‌های بارانی‌اش. سبز بود؛ سبز سبز. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] زیارت دریا، زنده یاد: محمد هراتی.

[۲] بحار کمپانی، ج ۱۱، ص ۱۴۴؛ برداشتی از سفر حج «داوود نیلی» همراه امام علیه‌السلام.

صفات خدایی برای ما قائل نشوید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: نرمی و مدارا بر چیزی گذاشته نمی‌شود، مگر آن که او را زینت می‌دهد و از چیزی گرفته نمی‌شود مگر آن که او را زشت می‌گرداند.

و از اسماعیل بن عبدالعزیز نقل می‌کند که گفت:

حضرت صادق علیه‌السلام به من فرمود: آبی برای من در مستراح بگذار؛ اطاعت کردم و حضرت وارد مستراح شد. من با خود گفتم: من درباره‌ی او چنین و چنان معتقدم و او مستراح می‌رود و قضای حاجت می‌کند!! طولی نکشید که حضرت بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل عمارت را بیش از طاقتش بالا مبر که خراب می‌شود (و در عقیده از حد تجاوز نکن که متزلزل می‌گردد) ما را بنده و مخلوق قرار دهید؛ و هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگوئید (یعنی از مقامات بندگان خدا، هر چه در حق ما بگوئید به خطا نرفته‌اید ولی صفات خدایی برای ما قائل نشوید) اسماعیل گفت: من قبلا درباره‌ی او اعتقاداتی داشتم و (به خدایی او قائل بودم).

صفوان بن مهران اسدی کوفی جمال

ثقه، جلیل‌القدر [۱] و از راویان حضرت صادق [۲] و حضرت کاظم [۳] علیهماالسلام است.

او کتابی دارد که جماعتی از اصحاب از او نقل کرده‌اند. [۴] .

او عقایدش رابه شرح زیر محضر امام صادق (ع) عرضه داشت، و امام به او فرمود: «رحمك الله».

علامه مجلسی (ره)، از قرب الاسناد، از سندی بن محمد، از صفوان جمال، روایت کرده که گفت: عقاید خود را به امام صادق (ع) چنین عرضه داشتم:

شهادت می‌دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه و شریکی ندارد، و شهادت می‌دهم که محمد (ص) رسول خدا و حجت بر خلق است، و پس از او، علی امیرالمؤمنین (ع) حجت بر خلق است. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند. سپس عرض کردم: پس از او، حسن بن علی (ع) حجت بر خلق است. حضرت فرمود: رحمك الله. عرض کردم: پس از او، حسین بن علی (ع) حجت بر خلق است. فرمود: خدا تو را رحمت کند. سپس عرض کردم: پس از او، علی بن الحسین (ع) حجت بر خلق است؛ و پس از او، محمد بن علی (ع) حجت خداست بر خلق؛ و بعد از او، شما حجت بر خلق می‌باشید. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند. [۵] .

شیخ کشی (ره)، از صفوان جمال روایت کرده که گفت: بر حضرت کاظم (ع) وارد شدم، حضرت فرمود: ای صفوان! همه چیز از تو نیکو و پسندیده است، مگر یک چیز. گفتم: فدایت گردم، کدام است آن چیزی که نزد شما ناپسند افتاده؟ فرمود: کرایه دادن شتران به این مرد (هارون). عرض کردم: من به جهت سفر معصیت و لهو و لعب کرایه ندادم، بلکه برای راه مکه کرایه دادم؛ و خودم هم در کار نیستم، کار به دست غلامان من است. حضرت فرمود: آیا کرایه از ایشان طلب نداری؟ گفتم: آری. فرمود: آیا دوست داری بقای ایشان را، تا کرایه تو، به تو، برسد؟ گفتم: آری. فرمود: کسی که دوست داشته باشد بقای ایشان را، از ایشان

خواهد بود و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد آتش خواهد شد.

صفوان تمامی شتران خود را فروخت. هارون همین که مطلب را فهمید، گفت: شنیده‌ام شترانت را فروخته‌ای؟ صفوان گفت: آری. هارون سؤال کرد: به چه جهت؟ صفوان پاسخ داد: چون پیر شده‌ام و غلامانم درست رسیدگی نمی‌کنند. هارون گفت: هیهات، هیهات! من می‌دانم موسی بن جعفر (ع) تو را وادار به فروش کرده، و اگر نبود دوستی و رفاقت گذشته، تو را می‌کشتم. [۶] .

نویسنده گوید: از این روایت دو مطلب استفاده می‌گردد:

اول - آن که جناب صفوان، شخصیت بزرگی بوده و خضوع و انقیادی در برابر اوامر و نواهی امام زمانش داشته؛ همین که احساس کرد امام زمانش، حضرت موسی بن جعفر (ع)، از عملش ناراضی است، فورا شترهایش را فروخت که دیگر موجبات ملال خاطر و کدورت امام نگردد، و امامش را از خود خشنود سازد، «طوبی له و حسن مآب».

دوم - موضوع اعانت و همکاری را ستمگران است:

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۱۴۰ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۴۴.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۲۰ - رجال نجاشی، ص ۱۴۰.

[۳] رجال کشی، ص ۳۷۳.

[۴] فهرست طوسی، ص ۱۷۱ - رجال نجاشی، ص ۱۴۰.

[۵] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶.

[۶] رجال کشی، ص ۳۷۳.

صدقه و بی نیازی

در روایت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و به آن حضرت عرض کرد: من فقیر هستم و چیزی ندارم. حضرت فرمودند: صدقه بده. عرض کرد: یا رسول الله، ندارم. حضرت فرمودند: قرض کن، و صدقه بده. او نیز صدقه داد و گره از کارش گشوده شد. با این کار هم مشکل دنیایش بر طرف شد و هم ثوابی برای آخرت ذخیره کرد. البته، کار خیر را نباید با منت گذاشتن از بین برد. اگر کسی پول هنگفتی برای خودش در بانک پس انداز کند آیا درست است که بر دیگران منت گذارد؟ این کار خنده‌آور و مضحکی است. آن که برای دیگران کار خیری انجام می‌دهد و به دنبال آن بر آنها منت می‌گذارد، کار مضحکی انجام داده است. هم چنان که بارها اشاره شد ایجاد ملکه در وجود انسان نیاز به تکرار فراوان دارد، باید بر نفس فشار آورد تا رام شود نفس بسیار سرکش است و حتی بعد از آن که رام شد گاهی یادش می‌رود و سرکشی می‌کند، ولی باید به آن فشار آورد تا اگر یک بار افسارش رها شد کار خراب نشود.

صدقه

شما هر چه می‌خواهید و هر طور می‌خواهید فکر کنید. یکی از مطالب مستندی که نمی توان از آن چشم پوشی کرد، صدقه است. صدقه یعنی بخشش در راه خدا. برای این بخشش، خواص بسیاری ذکر شده است از جمله اینکه «مال را زیاد می‌کند.» [۱] امام صادق (ع) به فرزندش محمد فرمود: «چهل دیناری که از مخارج باقی مانده، صدقه بده.» او آنها را صدقه داد و ده روز نکشید که از جایی چهار هزار دینار برای امام صادق رسید. [۲] دیگر آنکه، صدقه، بلا و حوادث ناگوار را برطرف می‌کند بنابراین شما صبح

که از خانه بیرون می‌روید به فقیر کمک کنید تا روز خود را با عملی، خداپسندانه شروع و افتتاح نمایید و به برکت آن کار نیک، گرفتاری برای شما پیش نیاید.

باکروا بالصدقهٔ، فان البلاء لا یتخطاها [۳] .

بامداد صدقه بدهید و آن را سپر بلا کنید، زیرا تیر بلا از آن نمی‌گذرد.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل.ج ۶، ص ۲۵۷.

[۲] بحار. ج ۹۳، ص ۱۳۴.

[۳] وافی.ج ۶،ص ۵۴.

صالحیه

گفته شده که یکی از فرقه‌های زیدیه نیز صالحیه است. این فرقه منسوب به حسن بن صالح است. در حالی که پیش از این دانستی که حسن بن صالح از رجال بتریه است. بنابراین وجهی ندارد که آنها فرقه‌ی دیگری باشند، آری اختلاف مختصری بین حسن بن صالح و کثیر النوی که از نخستین رجال بتریه‌اند وجود دارد، لکن بن اندازه ای نیست که فرقه حسن بن صالح را از فرقه‌ی بتریه جدا سازد. به همین علت، نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» زیدیه را این چنین معرفی ننموده و در کتاب خود می‌افزاید: آنچه ما درباره‌ی زیدیه ذکر نمودیم به کتاب‌های ملل و نحل نزدیک تر است. خواننده در صورت تمایل می‌تواند به کتاب‌های ملل و نحل مراجعه نماید.

صالحیه

صالحیه نسبت به حسن بن صالح که از رجال بتریه است می‌رسد و بین او و کثیری اختلافات بسیار بود ولی در مسلک با هم قریب العقیده بوده بلکه یکی بودند که با دو رهبر پیش می‌رفتند.

صاحب الزمان کیست؟ و چه هنگام می‌آید؟

ابوحمزه گوید: خدمت امام صادق - علیه‌السلام - رسیدم و پرسیدم: صاحب الأمر (یعنی مهدی موعود - علیه‌السلام -) شمائید؟

فرمود: نه.

گفتم: پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پسر پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پسر پسر پسر شما است؟

فرمود: نه.

گفتم: پس او کیست؟

فرمود: همان کسی است که زمین را پر از عدالت می‌کند، چنانکه از ستم و جور پر شده باشد، او در زمان نبودن امامان بیاید،

چنانکه رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – در زمان نبودن رسولان مبعوث شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۱۴۱ ح ۲۱.

صراط چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی صراط سؤال نمودم.

حضرت فرمود: صراط همان راه به سوی معرفت و شناخت خدای عزوجل است، و آن دو صراط و راه است: یکی صراط در دنیا، و یک صراط در آخرت.

و اما صراطی که در دنیا است، امام مفترض الطاعهٔ است، هر کس آن را در دنیا بشناسد و به او اقتدا کند بر صراطی که پلی است روی جهنم در آخرت به سلامتی عبور خواهد کرد.

و هر کس او را در دنیا نشناسد پای او روی صراط خواهد لغزید، و به جهنم خواهد افتاد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۸ ص ۶۶ ح ۳.

صدای قرائت در نماز شب

علی بن اسباط از عموی خود یعقوب بن سالم روایت کرده است که گفت: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم آیا جایز است شخصی که (برای نماز شب) برمی‌خیزد صدای خود را به قرائت قرآن بلند کند؟

حضرت فرمود: سزاوار است برای مرد هنگامی که نماز شب می‌خواند صدای خود را بلند کند تا خانواده‌اش بشنود تا اینکه کسی برخیزد و حرکت کننده‌ای حرکت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۵۳، بحارالأنوار: ج ۸۲ ص ۷۹ ح ۱۸.

صلاح است مریض سیب بخورد؟

سماعه گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم: اگر مریضی اشتها کرد سیب بخورد، در حالی که نهی شده است از خوردنش آیا صلاح است بخورد؟

حضرت فرمود: مبتلایان به تب را سیب بخورانید، زیرا هیچ چیز نافع‌تر از سیب نیست [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طب الائمه: ص ۶۳، بحارالأنوار: ج ۵۹ ص ۱۰۱ ح ۲۶.

صالح بن محمد الحجازی

زندیق گفت: ای حکیم؛ چه می گوئی درباره‌ی کسی که می گوید: تدبیر این جهان توسط ستارگان هفتگانه صورت می گیرد؟
امام – علیه‌السلام – فرمود: اینان نیاز دارند دلیل بیاورند که آن جهان بزرگتر و این جهان کوچکتر به تدبیر و ستارگانی است که در فلک می‌چرخند و با گردش او می گردند، و با اینکه خسته‌اند اما وقفه‌ای ندارند. و مدام در حرکت و سیر بی توقفند.
سپس حضرت فرمود: هر ستاره‌ای از آنها مأمور است و تحت تدبیر (و در روایت دیگر: برای هر کدام از این ستارگان مأموری است و مدبری)، پس تمامی این ستارگان به منزله‌ی بردگانی هستند که تحت امر و نهی دیگری هستند. و چنانچه این ستارگان قدیم و ازلی بود این چنین از حالی به حالی دیگر تغییر پیدا نمی کردند.
زندیق گفت: پس به آنهایی که قایل به طبایع هستند (چه می گوئید؟) (یعنی این موجودات و حالات آنها تحت تأثیر طبائع چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست صورت می گیرد، و اعتقاد به وجود صانع ماورای آنها نیستند).
حضرت فرمودند: درباره‌ی کسی که مالك امر بقای خود نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دور سازد، و شب و روز آن را تغییر می‌دهد نمی‌تواند پیری را از خود دور سازد، و اجل را از خود دفع نماید، چه می گوئی؟ و با آن چه می کنی؟ [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۱.

صبر امام صادق

اسماعیل که پسر بزرگ امام صادق بود، از دنیا رفت. امام صادق (ع) با کمال خوشرویی از مردمی که برای تعزیت آمده بودند، پذیرایی فرمود، به قدری که مورد تعجب شد. از حضرت در این مورد سؤال نمودند، آن بزرگوار فرمودند: «باید تسلیم امر خداوند بود.» [۱] در مصیبت دیگری فرمودند: «ما اهل‌بیت قبل از مصیبت، فعالیت خود را انجام می‌دهیم؛ ولی چون مصیبت آمد، راضی و تسلیم تقدیر الهی هستیم.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار قدیم ج ۱۱ ص ۸۳.

[۲] کافی ج ۳ ص ۲۲۵ – بحار ج ۴۷ ص ۴۹.

صفات آمر به معروف و ناهی از منکر

انما یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر من کانت فیه ثلاث خصال:

۱– عالم بما یأمر، عالم بما ینهی،

۲– عادل فیما یأمر، عادل فیما ینهی،

۳– رفیق بما یأمر، رفیق بما ینهی. [۱] .

کسی امر به معروف و نهی از منکر می کند که در او سه ویژگی باشد:

۱– به آنچه امر کند دانا باشد و بدانچه نیز نهی کند دانا باشد،

۲- در آنچه امر کند عادل باشد و در آنچه نیز نهی کند عادل باشد،

۳- به آنچه امر کند با نرمش امر کند و بدانچه نیز نهی کند با نرمش نهی کند.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۵۸.

صله رحم و آثار آن

ان صلة الرحم و البر لیهونان الحساب و یعصمان من الذنوب فصلوا اخوانکم و بروا اخوانکم و لو بحسن السلام و رد الجواب. [۱] .

به راستی که صله‌ی رحم و نیکوکاری، حساب را آسان کند و از گناهان جلوگیری نماید، پس با برادران خود صله‌ی رحم و نیکی کنید، گر چه به نیکو سلام دادن و جواب سلام باشد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۷۶.

صفات مؤمن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مؤمن در دین نیرومند است و نرمی را با دوراندیشی توأم کرده است و ایمانی همراه با یقین دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۶۷ / ۲۷۱ / ۳، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۹۲۳.

صفات زشت نامردی

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به مردی که عرض کرد: آیا خلایق همه در شمار مردمند؟ فرمودند: از شمار آنان بیفکن کسی را که مسواک نمی‌زند، کسی که در جای تنگ چهار زانو می‌نشیند، کسی که به چیزهایی بی‌ربط و بیهوده می‌پردازد، کسی که در موضوعاتی که نمی‌داند بحث و مجادله می‌کند، کسی که بی‌جهت خود را در بستر بیماری می‌اندازد، کسی که بدون مصیبتی سر و وضعش ژولیده و پریشان باشد، کسی که با یاران خود درباره‌ی حقیقتی که همه آنها بر آن هم دستانند مخالفت می‌کند، کسی که به مفاخر پدران خود ببالد اما از کارهای نیک و شایسته آنان بی‌بهره باشد، چنین کسی به خلنگ می‌ماند که پوسته‌های آن لایه لایه برداشته شود تا به مغزش برسد و نیز چنان است که خدای عزوجل فرموده است: (اینان نیستند مگر مانند چهارپایان و بلکه آنان گمراهترند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال: ۴۰۹ / ۹، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۸۸۸.

ض

ضمانت بهشت برای همسایه‌ی ابوبصیر

ابن‌شهرآشوب از ابوبصیر روایت کرده که گفت:

من همسایه‌ای داشتم که از اعوان سلطان جور بود و مالی به دست آورده و کنیزان مغنیه گرفته بود و پیوسته انجمنی از جماعت اهل لهو و لعب و عیش و طرب می‌آراست و شراب می‌خورد و مغنیات برای او می‌خواندند و من به جهت مجاورت با او، پیوسته در اذیت و صدمه بودم از شنیدن منکرات. لاجرم چند دفعه به سوی او شکایت کردم، گوش نداد. بالاخره در این باب اسرار و مبالغه‌ی بی‌حد کردم، جواب گفت مرا که: ای مرد، من مردی هستم مبتلاـ و اسیر شیطان و هوای نفس، و تو مردی هستی معافی. پس اگر حال مرا عرضه داری خدمت صاحبت (یعنی حضرت صادق علیه‌السلام)، امید می‌رود که خدا مرا از بنده نفس و هوی نجات دهد.

کلام آن مرد در من اثر کرد، پس صبر کردم تا گاهی که از کوفه به مدینه رفتم. چون خدمت امام شرفیاب شدم، حال همسایه را برای آن جناب نقل کردم. فرمود: گاهی که به کوفه برگشتی آن مرد به دیدن تو می‌آید، پس به او بگو که جعفر بن محمد می‌گوید منکرات الهی را ترک کن تا من ضامن تو شوم و برای تو از خدا بهشت را ضمانت کنم.

پس چون به کوفه مراجعت کردم و مردمان به دیدن من آمدند، آن مرد نیز به دیدن من آمد. چون خواست برود، من او را نگاه داشتم تا آنکه منزلم از واردین خالی شد. پس گفتم او را: ای مرد، همانا من حال تو را به جانب امام صادق علیه‌السلام عرضه کردم، فرمود که او را سلام برسان و بگو ترک کند آن حال خود را، و من ضامن می‌شوم بهشت را برای او.

آن مرد از شنیدن این کلمات گریست و گفت: تو را به خدا سوگند جعفر بن محمد علیه‌السلام چنین گفت؟

من قسم یاد کردم که چنین فرمود، گفت: همین بس است مرا.

این بگفت و برفت. پس چند روز که گذشت نزد من فرستاد و مرا نزد خود طلبید. چون در خانه‌ی او رفتم، دیدم برهنه در پشت در است و می‌گوید: ای ابوبصیر، آنچه در منزل خود از اموال داشتم، بیرون کردم و الان برهنه و عریانم چنانکه مشاهده می‌کنی.

چون حال آن مرد را دیدم، نزد برادران دینی خود رفتم و از برای او لباس جمع کردم و او را با آن پوشانیدم. چند روزی نگذشت که باز به سوی من فرستاد که: من مریض شده‌ام، به نزد من بیا.

پس من پیوسته نزد او می‌رفتم و می‌آمدم و معالجه می‌کردم او را تا گاهی که مرگش در رسید. من بر بالین او نشسته بودم و او مشغول جان کندن بود که ناگاه بیهوشی او را عارض شد. چون به هوش آمد، گفت: ای ابوبصیر، حضرت جعفر بن محمد علیه‌السلام به عهد خود وفا کرد برای من به آنچه فرموده بود.

این بگفت و دنیا را وداع نمود.

پس از مردن او چون به سفر حج رفتم، همین که به مدینه رسیدم، خواستم خدمت امام خود برسم. در خانه استیذان نمودم و داخل شدم. چون داخل خانه شدم، یک پایم در دالان بود و یک پایم در صحن خانه که حضرت صادق علیه‌السلام از داخل اطاق مرا صدا زد: ای ابوبصیر، ما وفا کردیم برای رفیقت آنچه را که ضامن شده بودیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، ج ۲، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

ضمانت خداوند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
تو (مفضل) را به ترس از خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا خداوند ضمانت کرده است که هر کس از او پروا کند وی را از وضعی که خوش ندارد به وضعی که خوش دارد درمی‌آورد و از جایی که گمان نمی‌برد روزیش می‌دهد.؟ [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] کافی ۸ / ۴۹ / ۹ میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۷۹۲.

ط

طاهر

یکی دیگر از غلامان آن حضرت طاهر است که درباره‌ی او چیز زیادی گفته نشده است، جز این که او را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام شمرده‌اند. همان گونه که درباره‌ی صباح نیز گفته شد، این افتخار بیانگر توفیق و سعادت وی در شنیدن و نقل سخنان و احادیث امام علیه‌السلام است که خود بر معرفت و شناخت او و نسبت به امام و مولای خود دلالت دارد. گویا وی همان کسی است که نقل کرده: امام صادق علیه‌السلام به فرزند خود عبدالله، به سبب عمل خلافی که انجام داده بود عتاب و تندی نمود.

طبقی از خرما

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کم خرجی و آسان زایی از برکت زن، و سنگینی مخارج و هزینه و دشوارزایی از شومی اوست.
و از قبیصهٔ روایت کرده که گفت:
با حضرت صادق علیه‌السلام بودم، ناگهان از نظرم غایب شده، سپس بازگشت در حالی که طبقی از خرما در دستهای مبارکش بود.

طاعت و عبادت

ماه‌های رجب، شعبان و رمضان بر ماه‌های دیگر برتری دارند و در روایات تعابیری هست که شوق و رغبت بیشتری برای طاعت و عبادت در این ماه‌ها به وجود می‌آورد در این ماه‌ها می‌توان خود را به گونه‌ای از لحاظ معنوی تقویت کرد که اثر آن تا نه ماه دیگر سال بر جای بماند. می‌توان در این سه ماه برای بقیه سال به قدر امکان نیرو ذخیره نمود و کاهلی در این ماه‌ها ضربه بزرگی به انسان خواهد زد.
در کافی و بحار روایتی نقل شده که در آن آمده است: «أغلق بابک فان الشیطان لا یفتح بابا [۱] ؛ در نفس خود را ببند؛ زیرا شیطان در بسته‌ای را نمی‌گشاید». شیطان یک دزد است - البته، دزد ایمان - و دزد از در بسته وارد نمی‌شود، اما اگر کسی از بستن در خانه غفلت کرد و در را باز گذاشت دزد وارد می‌شود و در صورت ورود دزد به خانه‌ای که در آن باز است صاحبخانه نباید کسی به جز خودش را ملامت کند. البته دزد هم بی‌تقصیر نیست، اما صاحبخانه است که اسباب ورود دزد را فراهم ساخته است. این سه ماه فرصت مناسبی برای تحقق این سفارش ارزشمند و دیگر تعالیم ناب اهل‌بیت علیهم‌السلام است. در این سه ماه فرصت برای عبادت و خودسازی بیشتر از ایام دیگر سال مهیا است. طاعت و عبادت در همه ایام سال ممدوح است و به وقت خاصی اختصاص ندارد، اما در این ماه‌ها بازار عبادت داغ‌تر است. کاسب در طول سال به کسب و خرید و فروش اشتغال دارد، اما در بعضی از ایام و

ماه‌ها که بازار خرید و فروش داغ‌تر است، سود بیشتری می‌برد. در زمستان و فصل سرما بازار لباس‌های زمستانی، و در تابستان بازار جنس‌های تابستانی رونق دارد و همین طور اجناس دیگر هر کدام فصلی دارند. سه ماه رجب و شعبان و رمضان نیز فصل عبادت است. در بحار و کتاب‌های دیگر فضیلت ماه رجب و رمضان و این که کدام یک از این ماه‌ها بر دیگری فضیلت بیشتری دارد بررسی شده است. در روایتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده ماه رجب با فضیلت‌ترین ماه معرفی شده و از طرف دیگر چندین [۲] روایت مبنی بر افضل بودن ماه رمضان نسبت به دیگر ماه‌های سال وارد شده است. اصل این بحث که کدام یک از این ماه‌ها افضل است مهم نیست. مهم غنیمت شمردن فرصت در این ماه‌ها است. انسان باید در این ماه‌ها و در این فرصت طلایی، خود را بیش از پیش آماده اطاعت نماید و این کار آسانی نیست.

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۶، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۷۷.

[۲] در این زمینه نک: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶ و نیز ج ۸۷، ص ۳۶۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸.

طبیعی یا اکتسابی

اخلاق و عادات نیکی که در انسان هست، یا ذاتا آنها را دارد یا اینکه ذاتا نداشته و در خود به وجود آورده است. حال باید دید برتری با کدامیک از آنهاست؟

الخلق خلقان: احدهما نیة و الآخر سجیة قیل فایهما افضل؟ قال: النیة، لأن صاحب السجیة مجبول علی امر لا یستطیع غیره. و صاحب النیة یتصبر علی الطاعة تصبرا فهذا افضل. [۱].

خوی نیکو بر دو قسم است، اکتسابی و طبیعی. پرسیدند: «کدام بهتر است؟» امام صادق (ع) فرمود: «اکتسابی. چه دارنده‌ی خوی طبیعی، طبیعت وی آن است و نمی‌تواند غیر آن را داشته باشد. ولی دارنده‌ی خوی اکتسابی، خود را به داشتن آن خوی وادار کرده و بر طاعت خدا تحمل می‌کند. پس این برتر است.»

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۷۳.

طواف چگونه آغاز شد؟

ابن ابوعمیر از برخی از اصحاب ما روایت کرد که از یکی از دو امام همام (امام باقر یا امام صادق - علیهماالسلام -) درباره‌ی کیفیت و تاریخچه‌ی آغاز طواف دور خانه‌ی کعبه سؤال شد.

حضرت فرمود: همانا خداوند متعال هنگامی که خواست آدم را بیافریند به ملائکه فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفة) [۱] «همانا من در روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد».

دو فرشته از میان فرشتگان عرضه داشتند: (أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء) [۲] «(پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند»؟!

اینجا بود که حجابهائی میان آن دو (ملک) و خدای متعال قرار گرفت، در حالی که نور خدای تبارک و تعالی برای فرشتگان

آشکار بود.

هنگامی که آن حجابها میان آن دو (ملک) و میان نور خدای متعال حایل شد دانستند که خداوند از کلامشان به غضب درآمده است، لذا به فرشتگان گفتند: چه کنیم و چگونه توبه کنیم (تا خداوند توبه‌ی ما را قبول کند، و از گناه ما درگذرد).

گفتند: ما برای شما توبه‌ای نمی‌بینیم مگر اینکه به عرش (الهی) پناه ببرید.

حضرت فرمود: آنها به عرش (خدا) پناه بردند، تا اینکه خداوند - عزوجل - توبه‌ی آنها را قبول فرمود. و حجابهای میان آنها و نور خدا کنار رفت.

و (بعد از آن) خداوند اراده فرمود (که در زمین نیز) به چنین عبادتی (یعنی طواف و پناه به عرشش) او را عبادت کنند، لذا خانه‌ی کعبه را در زمین قرار داد، و بر بندگان واجب نمود تا دور خانه‌ی کعبه طواف کنند.

و بیت معمور (خانه‌ی آباد) را در آسمان ایجاد نمود، که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن حج می‌کنند، و دیگر نوبت آنها نمی‌شود تا روز قیامت. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۲] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۳] علل الشرایع: ص ۴۰۲، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۳۱ ح ۶.

طبقات متوسط جامعه

و نیز حضرت فرمودند:

بر شما باد همتایان خود از مردم و طبقات متوسط جامعه؛ زیرا که معادن جواهر را در میان اینان می‌یابید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسایل: ۱۲ / ۳۱۰ / ۱۴۱۶۷، همان، همان، ۲۰۸۵۸.

طبقات سه گانه مردم

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

مردم سه طبقه‌اند: طبقه‌ای از مایند و ما از آنان هستیم، طبقه‌ای به واسطه‌ی ما خود را آراسته می‌کنند (با چسباندن خود به ما برای خویش کسب وجهه و آبرو می‌کنند) و طبقه‌ای هم به نام ما یکدیگر را می‌خورند. [۱] .

و نیز فرمودند:

مردم سه دسته‌اند: نادانی که از آموختن سر باز می‌زند، دانایی که علم و دانشش او را نزار کرده است و خردمندی که برای دنیا و آخرتش کار می‌کند. [۲] .

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام، فرمودند:

مردان سه دسته‌اند: یکی از مال و ثروت برخوردار است، یکی از جاه و مقام و دیگری از زبان (و سخنوری) و این برترین آنهاست. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] مشکاه الانوار: ۶۳، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۸۷۸.

[۲] تحف العقول: ۳۲۴، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۸۸۰.

[۳] خصال: ۱۱۶، همان، همان، ۲۰۸۸۱.

ظ

ظلم منصور بر امام صادق

روزی منصور در قصر حمرای خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم می‌نشست آن روز را روز ذبح می گفتند، زیرا که نمی‌نشست در آن عمارت مگر برای قتل و سیاست، و در آن ایام حضرت صادق علیه‌السلام را از مدینه طلبیده بود و آن حضرت داخل شده بود. چون شب شد و بعضی از شب گذشت، ربیع حاجب را طلبید و گفت: قرب و منزلت خود را نزد من می‌دانی و آن قدر تو را محرم خود گردانیده‌ام که بسیار است تو را بر رازی چند مطلع می گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان می‌دارم.

ربیع گفت: اینها از وفور اشفاق خلیفه است نسبت به من، و من نیز در دولتخواهی تو مانند خود کسی را گمان ندارم.

گفت: چنین است. می‌خواهم در این ساعت بروی و جعفر بن محمد را در هر حالتی که بیابی، بیاوری و نگذاری که هیئت و حالت خود را تغییر دهد.

ربیع گفت که بیرون آمدم و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، هلاک شدم، زیرا که اگر آن حضرت را در این وقت به نزد منصور بیاورم، با این شدت و غضبی که دارد، البته آن حضرت را هلاک می کند و آخرت از دستم می‌رود، و اگر مداهنه کنم و نیاورم، مرا می کشد و نسل مرا برمی‌اندازد و مالهای مرا می گیرد. پس مردد شدم میان دنیا و آخرت، و نفسم به دنیا مایل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

محمد پسر ربیع گفت که چون پدرم به خانه آمد، مرا طلبید، و من از همه‌ی پسرهای او جری‌تر و سنگین دل‌تر بودم. پس گفت: برو نزد جعفر بن محمد و از دیوار خانه‌ی او بالا رو و بی‌خبر به سرای او داخل شو و بر هر حالتی که او را بیابی، بیاور.

پس آخر شب به منزل آن حضرت رسیدم و نردبانی گذاشتم و به خانه‌ی او بی‌خبر درآمدم، دیدم که پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مشغول نماز است. چون از نماز فارغ شد، گفتم: بیا که خلیفه تو را می‌طلبد.

گفت: بگذار دعا بخوانم و جامه بپوشم.

گفتم: نمی گذارم.

فرمود: بگذار بروم غسلی بکنم و مهیای مرگ گردم.

گفتم: مرخص نیستم و نمی گذارم.

پس آن مرد پیر ضعیف را که زیاده از هفتاد سال از عمرش گذشته بود، با یک پیراهن و سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم. چون پاره‌ای راه آمد، ضعف بر او غالب شد و من رحم کردم بر او و او بر استر خود سوار کردم. چون به در قصر خلیفه رسیدم، شنیدم که با پدرم می گفت: وای بر تو ای ربیع! دیر کرد و نیامد.

پس ربیع بیرون آمد، چون نظرش بر امام علیه‌السلام افتاد و او را با این حالت مشاهده کرد، گریست زیرا که ربیع اخلاص بسیار به خدمت حضرت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می‌دانست. حضرت فرمود: ای ربیع، می‌دانم که تو به جانب ما میل داری، این

قدر مهلت بده که دو رکعت نماز به جا بیاورم و با پروردگار خود مناجات کنم.

ربیع گفت: آنچه خواهی بکن.

آنگاه به نزد منصور برگشت، و او مبالغه می‌کرد از روی غضب که جعفر را زود حاضر کن. پس حضرت دو رکعت نماز کرد و زمان طویلی با دانای راز عرض نیاز کرد و چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس در میان ایوان نیز دعایی خواند. چون امام عصر را به اندرون قصر برد و نظر منصور بر آن حضرت افتاد، از روی خشم گفت: ای جعفر، تو ترک نمی‌کنی حسد خود را بر فرزندان عباس، و هر چند سعی می‌کنی در خرابی ملک ایشان، فایده نمی‌بخشد.

حضرت فرمود: به خدا سوگند اینها که می‌گویی هیچ یک را نکرده‌ام.

سپس مطالبی بین منصور و امام صادق علیه‌السلام رد و بدل شد و هر چند آن حضرت این سخنان و ادعای منصور را که آن حضرت به اهل خراسان نامه نوشته است تا بیعت خود با خلیفه را بشکنند رد می‌کرد و جواب می‌داد، غضب منصور زیاده می‌شد و شمشیر را به قدر یک شبر از غلاف کشید.

ربیع گفت که چون دیدم منصور دست به شمشیر دراز کرد، بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد. پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: شرم نداری که در این سن می‌خواهی فتنه به پا کنی که خونها ریخته شود؟

حضرت فرمود: به خدا قسم که این نامه‌ها را من ننوشته‌ام و خط و مهر من در اینها نیست و برمن افترا کرده‌اند.

پس منصور باز شمشیر را به قدر یک زراع از غلاف کشید. در این مرتبه عزم کردم که اگر مرا امر کند به قتل آن حضرت، من شمشیر را بگیرم و بر خودش بزنم هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم. پس منصور باز آتش غضبش مشتعل گردید و شمشیر را تمام از غلاف کشید، و آن حضرت نزد او ایستاده بود و مترصد شهادت بود و عذر می‌فرمود و منصور قبول نمی‌نمود. پس منصور ساعتی سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: «راست می‌گویی» و با من خطاب کرد که: ای ربیع، حقه‌ی غالیه‌ی مخصوص مرا بیاور.

چون آوردم، حضرت را نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشانید و از آن غالیه محاسن مبارک آن حضرت را خوشبو گردانید و گفت: بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او برو تا به منزل او، و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت و یا برگشتن به مدینه‌ی جد بزرگوار خود.

ربیع گفت که من شاد بیرون آمدم و متعجب بودم از آنچه منصور اول در باب آن حضرت اراده داشت و آنچه آخر به عمل آورد. چون به صحن قصر رسیدم، گفتم: یابن رسول الله، من متعجبم از آنچه او اول برای شما در خاطر داشت و آنچه آخر در حق شما به عمل آورد، و من می‌دانم که این اثر آن دعا بود که بعد از نماز خواندی و آن دعای دیگر که در ایوان تلاوت فرمودی...

ربیع گفت که چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: ایها الامیر، دیشب از شما حالتهای غریب مشاهده کردم. در اول حال با آن شدت و غضب جعفر بن محمد را می‌طلبیدی، و به مرتبه‌ای تو را در غضب دیدم که هرگز چنین غضبی در تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را به قدر یک شبر از غلاف کشیدی و باز به قدر یک زراع کشیدی و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی و بعد از آن برگشتی و او را تعظیم و اکرام نمودی و از حقه‌ی غالیه‌ی مخصوص خود که فرزندان خود را به آن خوشبو نمی‌کنی، او را خوشبو کردی و اکرامهای دیگر نمودی و مرا به مشایعت او مأمور ساختی. سبب اینها چه بود؟

منصور گفت: ای ربیع، من رازی را از تو پنهان نمی‌کنم ولیکن باید که این سر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب مزید مفاخرت ایشان گردد، بس است ما را آنچه از مفاخر ایشان در میان مردم مشهور است.

پس گفت: هر که در خانه هست، بیرون کن.

چون خانه را خلوت کردم و به نزد او برگشتم. گفت: به غیر از من و تو و خدا کسی در این خانه نیست. اگر یک کلمه از آنچه با

تو می گویم از کسی بشنوم، تو را و فرزندان تو را به قتل می‌رسانم و اموال تو را می گیرم.

پس گفت: ای ربیع، در وقتی که او را طلبیدم، مصر بودم بر قتل او و بر آنکه از او عذری قبول نکنم. چون در مرتبه‌ی اول قصد قتل او کردم و شمشیر را یک شبر از غلاف بیرون کشیدم، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای من متمثل شد و میان من و او حایل گردید در حالی که دستها را گشوده بود و آستینهای خود را بالا زده بود و رو ترش کرده بود و از روی خشم به سوی من نظر می کرد؛ من به آن سبب شمشیر را در غلاف برگردانیدم. چون در مرتبه‌ی دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر از اول از غلاف کشیدم، دیدم که باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من متمثل شد نزدیک‌تر از اول، و خشمش زیاده بود و چنان بر من حمله کرد که اگر من قصد قتل جعفر می‌کردم او قصد قتل من می‌کرد؛ به این سبب شمشیر را باز به غلاف بردم. در مرتبه‌ی سوم جرأت کردم و گفتم اینها از افعال جن می‌باید باشد و پروا نمی‌باید کرد، و شمشیر را تمام از غلاف کشیدم. در این مرتبه دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من متمثل شد دامن بر زده و آستینها را بالا بسته و برافراخته گردیده، و چنان نزدیک من آمد که نزدیک شد دست او به من برسد؛ به این جهت از آن اراده برگشتم و او را اکرام کردم. و ایشان فرزندان فاطمه‌اند و جاهل نمی‌باشد به حق ایشان مگر کسی که بهره‌ای از شریعت نداشته باشد. زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود. [۱].

————————

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، صص ۲۸۵ – ۲۸۱.

ظاهر شدن طلا از زمین

روایت شده است: امام صادق (علیه‌السلام) با عده‌ای از اصحاب خود در جایی جمع شده بودند که امام صادق (علیه‌السلام) به آنها فرمود: «خزانه‌های زمین و کلیدهای آنها در دستان ماست و اگر بخواهم با یکی از دو پای خود اشاره می کنم که ای زمین! آنچه طلا در تو هست، بیرون بریز در همان لحظه بیرون می ریزد».

سپس امام با یکی از دو پای مبارکش به زمین اشاره ای کرد، زمین مقداری شکافته شد بعد از آن دست برد و شمش طلایی از زمین بیرون آورد که اندازه‌ی آن یک وجب بود.

حضرت فرمود: «در شکاف زمین خوب نگاه کنید» اصحاب به شکاف زمین نگاه کردند، دیدند تعداد بسیار زیادی، شمش طلا روی هم انباشته شده است و درخشش فوق العاده‌ای از آنها ساطع می شود.

یکی از اصحاب به امام عرض کرد: یابن رسول الله (صلی الله علیه و اله) خدا این همه به شما عطا کرده است در حالی که شیعیان شما محتاج اند؟! حضرت فرمود: «بدرستی که حق تعالی، جمع خواهد کرد، برای ما و شیعه‌ی ما، دنیا و آخرت را و داخل خواهد کرد، ایشان را در جنات نعیم و داخل خواهد کرد، دشمن ما را در جهنم».

ظاهر شدن نوری درخشنده و صفحه‌هایی از طلای سرخ

داود رقی می گوید: من به خاطر قرضی که بر عهده داشتم بسیار ناراحت و غمگین بودم. امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «چه شده است؟! می‌بینم رنگت تغییر کرده است.»

گفتم: «قرضی بزرگ بر عهده دارم که رسوا کننده است و من تصمیم گرفته ام که برای اداء قرضم به کشتی سوار شوم به سند، نزد برادرم بروم.»

حضرت فرمود: «هرگاه خواستی بروی، برو.»

گفتم: «از خطرها و هولهای دریا می‌ترسم.»

حضرت فرمود: «آن خدائی که ترا در خشکی حفظ می‌کند در دریا نیز ترا حفظ می‌کند.ای داود! اگر ما نبودیم، نهرها جاری نمی‌شد و میوه‌ها نمی‌رسید و درختها سبز نمی‌گشت.»

پس من سوار کشتی شدم و سیر کردیم و صد و بیست روز در حال حرکت بودیم تا اینکه به ساحل رسیدیم در همانجائی که خدا می‌خواست.

پس از کشتی بیرون آمدم و این وقت پیش از زوال جمعه بود و آسمان را ابر گرفته بود. پس ناگهان از آسمان تا روی زمین، نوری درخشنده ظاهر شد، سپس صدائی آهسته به گوشم رسید که: «ای داود! این وقت، زمان قضای دین تو است، سر بلند کن که سالم ماندی.»

سر خود را بلند کردم، باز ندائی به من رسید که: «به پشت آن پشته‌ی سرخ برو.»چون به آنجا رفتم، دیدم صفحه هائی از طلای سرخ در آنجا است که یک طرفش صاف، و در جانب دیگرش این آیه‌ی شریفه نوشته شده است:

«هذا عطاءنا فامنن او امسک بغیر حساب.» [۱] یعنی: این بخشش ما است به تو، پس عطا کن از آن بر هر کسی که خواهی یا منع کن آن را از هر کسی که می‌خواهی که حسابی بر تو نیست. پس از آن طلاها برداشتم و قیمت آنها بقدری زیاد بود که به شمار نمی‌آمد. با خود گفتم: «با آن کاری نمی‌کنم تا به مدینه بروم.»

پس به مدینه بازگشتم و بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای داود! عطاء ما به تو، آن نوری بود که برایت درخشید نه آن طلایی که آن را یافتی ولکن آن برایت گوارا باد، آن عطائی است برای تو از طرف پروردگار کریم، پس خدا را حمد کن.»

من آن زمانی را که از کشتی بیرون آمدم را به معتب - خادم امام صادق علیه‌السلام - گفتم و پرسیدم: «آن حضرت در آن وقت که من از کشتی بیرون آمدم چه می‌کرد؟»

او گفت: «آن وقتی که تو می‌گویی، امام صادق علیه‌السلام، با اصحابش (که از جمله‌ی اصحاب ایشان، خیثمه و حمران و عبدالاعلی بودند) به صحبت مشغول بود و مثل آنچه که ذکر کردی را بیان می‌فرمود.»

پس چون وقت نماز شد، حضرت صادق علیه‌السلام برخاست و با اصحاب، نماز بجای آورد. من از آن جماعت نیز سؤال کردم و ایشان نیز همین حکایت را برایم نقل کردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص آیه‌ی ۳۹.

[۲] خرایج.

ظاهر کردن دریا و کشتی‌هایی از نقره در زمین

ابوبصیر می‌گوید: روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم. آن حضرت پای مبارکش را بر زمین زد، ناگهان دیدم (در بعد ملکوتی) دریائی ظاهر شد و کشتی‌هایی از نقره در کنار آن دریا قرار دارند.

امام صادق علیه‌السلام به یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا نیز سوار کردند رفتیم تا به محلی رسیدیم که در آنجا خیمه‌هایی از نقره زده بودند.

حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند. سپس فرمود: «آن خیمه ای که اول داخل شدم خیمه‌ی رسول خدا صلی

الله علیه و اله بود. خیمه‌ی دوم از حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام و سومی خیمه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام و چهارمی مال حضرت خدیجه علیهاالسلام و پنجمی از امام حسن علیه السلام و ششمی از حضرت امام حسین علیه السلام و هفتم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و هشتم از پدرم و نهمی به من تعلق دارد و هر یک از ما که از دنیا برود خیمه‌ای دارد که در آنجا ساکن می‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عین الحیات.

ظاهر شدن دریایی عجیب در داخل دریا

داود رقی می‌گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام نشسته بودم که مرد پیری پیش آن حضرت آمد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! به من خبر ده که علم شما به کجا رسیده است؟»

حضرت فرمود: «سؤال شما به چه رسیده است؟»

او گفت: «به من خبر بده از این دریا و بگو که در آن چیست؟»

حضرت فرمود: «دوست داری بشنوی یا ببینی؟»

گفت: «دوست داریم ببینم.»

پس امام صادق علیه‌السلام با قضیبی [۱] که در دست داشت برخاست و رفتیم تا به کنار دریا رسیدیم. آن حضرت،قضیب را به دریا زد و. گفت: «ای دریای موج زننده و اطاعت کننده از پروردگار خود! برای ما ظاهر کن آن چه را که در تو می‌باشد.»

پس دریا شکافته شد و دریای دیگر پیدا شد که سفیدتر از برف و نرمتر از مسکه و شیرین‌تر از عسل بود. من گفتم: «جانم فدای تو باد این آب برای کیست؟»

حضرت فرمود: «برای قائم علیه‌السلام و اصحاب وی می‌باشد، بدرستی که قائم علیه‌السلام این آب که بر روی زمین است را غایب گرداند تا از آن هیچ نیابد، آن گاه به خدا تضرع کنند، پس برای ایشان این آب را ظاهر گرداند تا از آن بیاشامند.»

در این هنگام به آسمان نگاه کردم، اسبانی با زین و لجام و بال مشاهده کردم. عرض کردم: «فدای تو شوم این اسبان برای کیست؟»

حضرت فرمود: «بیا قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و اصحابش.»

عرض کردم: «آیا می‌شود که من نیز بر این اسبان بنشینم؟»

حضرت فرمود: «اگر از یاران او باشی می‌نشینی.»

گفتم: «آیا می‌توانم از آن آب بیاشامم.»

حضرت فرمود: «اگر شیعه‌ی او باشی می‌آشامی.»

سپس بار دیگر، قضیب را به دریا زد و دریا به حال اول خود بازگشت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شاخه‌ی قطع شده‌ی درخت یا شمشیر بسیار تیز.

[۲] خلاصة الأخبار.

ظاهر شدن حضرت رسول برای دفاع از امام صادق

روزی منصور ملعون در قصر سرخ خود نشست، و هر روز که در آن قصر شوم می‌نشست به آن روز، روز ذبح می گفتند، زیرا در آنجا نمی‌نشست مگر برای قتل و سیاست. در آن ایام، حضرت صادق علیه‌السلام را از مدینه طلبیده بود و آن حضرت آنجا بود.

چون شب شد و مقداری از شب گذشت، منصور، ربع را طلب کرد و به او گفت: «قرب و منزلت خود را نزد من می‌دانی، این قدر ترا محرم خود گردانیده‌ام که ترا بر رازی مطلع می گردانم که آنها را از اهل حرم خود پنهان می‌دارم.»

ربیع گفت: اینها از وفور رحمت و مهربانی خلیفه است، نسبت به من، و من نیز در ارادت به تو و دولت خواهی تو مانند خود کسی را نمی‌شناسم.»

منصور گفت: «آری چنین است. حال از تو می‌خواهم بروی و جعفر بن محمد را در هر حالتی که دیدی بیاوری و نگذاری که هیئت و حال خود را تغییر بدهد.»

ربیع گفت: «بیرون آمدم و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، هلاک شدم، زیرا که اگر او را در این وقت نزد این لعین ببرم با این شدت غضبی که دارد او را به قتل می‌رساند و آخرت از دست من می‌رود و اگر از دستورش سرپیچی کنم، مرا به قتل می‌رساند و نسل مرا بر می‌اندازد و مالهای مرا می گیرد. پس میان دنیا و آخرت مردد شدم، نفسم به دنیا مایل شد و دنیا را بر آخرت اختیار کردم.

محمد پسر ربیع می گوید: چون پدرم به خانه آمد مرا صدا زد. من از همه‌ی پسرهای او سنگ دل‌تر بودم، پس گفت: «نزد جعفر بن محمد رفته و از دیوار خانه‌ی او بالا رو و بی خبر به جایگاه او داخل بشو، و بر هر حالتی که او را دیدی بیاور.» پس من آخر آن شب به منزل او رسیدم و نردبانی گذاشتم و بی خبر به خانه‌ی او وارد شدم. دیدم که آن حضرت پیراهنی پوشیده و دستمالی بر کمر بسته و مشغول نماز خواندن است. چون نمازش تمام شد، گفتم: «بیا که خلیفه ترا می‌طلبد.»

فرمود: بگذار دعا بخوانم و لباس بپوشم.» گفتم: «نمی گذارم.»

فرمود: «بگذار بروم و غسلی کنم و مهیای مرگ گردم.» گفتم: «اجازه ندارم و نمی گذارم.»

پس آن حضرت که بیش از هفتاد سال از عمرش گذشته بود را با یک پیراهن و سر و پای برهنه از خانه بیرون آوردم. چون مقداری راه آمد ضعف بر او غالب شد، من بر او رحم کردم و وی را بر استر خود سوار کردم چون به درب قصر خلیفه رسیدم، شنیدم که منصور به پدرم می گفت، «وای بر تو ای ربیع! دیر کرد و نیامد.»

پس ربیع بیرون آمد، چون نظرش بر امام صادق علیه‌السلام افتاد و او را بر این حال مشاهده کرد به گریه افتاد، زیرا که ربیع به خدمت آن حضرت ارادت داشت و آن بزرگوار را امام زمان می‌دانست، حضرت فرمود: «ای ربیع! می‌دانم که تو به جانب ما میل داری، این قدر مهلت ده که دو رکعت نماز بجای بیاورم و با پروردگار خود مناجات کنم.»

ربیع گفت: «آنچه می‌خواهی بکن.» و به نزد آن ملعون برگشت. خلیفه از شدت غضب بسیار اصرار می کرد که جعفر را زود حاضر کن، پس حضرت دو رکعت نماز خواند و زمان بسیاری با خداوند مناجات کرد.

چون فارغ شد، ربیع دست آن حضرت را گرفت و داخل ایوان کرد، پس آن حضرت در میان ایوان نیز دعائی خواند. چون امام عصر علیه‌السلام را به اندرون قصر برد و نظر آن ملعون بر آن حضرت افتاد، از روی خشم و کینه گفت: «ای جعفر! تو ترک نمی کنی حسد و دشمنی خود را بر فرزندان عباس، و هر چند در خرابی ملک ایشان سعی می کنی فایده نمی‌بخشد.»

حضرت فرمود: «به خدا سوگند که اینها که می گوئی هیچ یک را نکرده‌ام، و تو می‌دانی که من در زمان بنی امیه که دشمن‌ترین خلق برای ما و شما بودند و با آن آزارها که از ایشان به ما و اهل‌بیت ما رسید، این اراده نکردم و از طرف من به ایشان بدی نرسید، حال با توجه به خویشی نسبتی و مهربانی و الطاف شما نسبت به ما و خویشان ما چرا این کارها را انجام بدهم؟!»

پس منصور ساعتی سرش را پایین انداخت، و در آن وقت بر روی نمدی نشسته و بر بالشی تکیه داده بود و در زیر خود پیوسته

شمشیری می‌گذاشت، پس گفت: «دروغ می‌گوئی.»

بعد دست در زیر تخت کرد و نامه‌های زیادی را بیرون آورد و به نزدیک آن حضرت انداخت و گفت: «این نامه‌های تو است که به اهل خراسان نوشته‌ای که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند.»

حضرت فرمود: «به خدا سوگند که اینها افترا است، و من اینها را ننوشته‌ام و چنین اراده‌ای نکرده‌ام! من در جوانی به این کارها، عزم نکردم، اکنون که ضعف پیری به من مستولی شده است چگونه این اراده را بکنم؟! اگر می‌خواهی مرا در میان لشکر خود قرار بده تا مرگ من برسد، و بدرستی که مرگ من نزدیک شده است.»

هر چند آن امام مظلوم این سخنان معذرت آمیز را می‌گفت، غضب آن ملعون بیشتر می‌شد، و شمشیر را مقداری از غلاف بیرون کشید.

ربیع می‌گوید: چون دیدم که آن ملعون دست به شمشیر دراز کرد بر خود لرزیدم و یقین کردم که آن حضرت را شهید خواهد کرد.

پس شمشیر را در غلاف کرد و گفت: «شرم نداری که دراین سن می‌خواهی فتنه برپا کنی که خونها ریخته شود؟!»

حضرت فرمود: «نه! به خدا سوگند که این نامه‌ها را من ننوشته‌ام، و خط و مهر من در اینها نیست، و بر من افتراء بسته‌اند.»

پس باز آن ملعون، شمشیر را به قدر یک ذراع از غلاف کشید.

در این مرتبه تصمیم گرفتم که اگر منصور به من دستور قتل آن حضرت را بدهد شمشیر را بگیرم و بر خودش بزنم، هر چند باعث هلاک من و فرزندان من گردد، و توبه کردم از آنچه پیشتر در حق آن حضرت اراده کرده بودم.

پس آن ملعون باز آتش کینه‌اش مشتعل گردید و تمام شمشیر را از غلاف بیرون کشید، و آن امام غریب مظلوم نزد آن بدبخت شوم ایستاده بود و عذر می‌خواست و آن سنگ دل قبول نمی‌کرد.

سپس منصور، مقداری سر به زیر افکند و سر برداشت و گفت: «راست می‌گوئی.»

و به من خطاب کرد که: «ای ربیع! عطر خوشبوی مخصوص مرا بیاور.»

چون آن را آوردم، وی، امام صادق علیه‌السلام را به نزدیک خود طلبید و بر مسند خود نشاند و از آن عطر خوشبو، محاسن مبارک حضرت را خوشبو گرداند. سپس به من گفت: «بهترین اسبان مرا حاضر کن و جعفر را بر آن سوار کن، و ده هزار درهم به او عطا کن و همراه او تا به منزل او برو و آن حضرت را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد با نهایت حرمت و کرامت یا به مدینه‌ی جد بزرگوار خود برگردد. من شادمان بیرون آمدم و متعجب بودم از آنچه منصور در اول تصمیم داشت و آنچه در آخر عمل کرد. چون به صحن قصر رسیدم گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من متعجبم از آنچه او در اول در مورد تو تصمیم داشت و آنچه در آخر در حق تو به عمل آورد، و می‌دانم که این اثر آن دعا بود که بعد از نماز خواندی، و آن دعای دیگری که در ایوان تلاوت نمودی.»

حضرت فرمود: «بلی: دعای اول دعای کرب و شداید، و دعای دوم و دعائی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم در روز احزاب خواند.»

سپس فرمود: «اگر خوف این نبود که منصور آزرده شود، این زر را به تو می‌دادم، ولیکن مزرعه‌ای که در مدینه دارم و تو می‌خواستی بیش از این ده هزار درهم از من بخری و من به تو نفروختم، حال آن مزرعه را به تو بخشیدم.»

من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من از شما می‌خواهم که آن دعاها را به من تعلیم فرمایید و توقع دیگری ندارم.»

حضرت فرمود: «ما اهل‌بیت رسالت، عطائی را که به کسی دادیم پس نمی‌گیریم، و آن دعاها را نیز به تو تعلیم می‌نمایم.»

چون در خدمت آن حضرت به خانه رفتم، دعاها را خواند و من نوشتم و مدرکی برای مزرعه نوشت و به من داد.

من عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! در وقتی که شما را به نزد آن لعین آوردند، شما مشغول نماز و دعا شدید و آن ملعون،

طپش می‌کرد و تأکید در احضار شما می‌نمود، ولی هیچ اثر خوف و اضطرابی در شما نبود؟!»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کسی که جلالت و عظمت خداوند ذوالجلال در دل او جلوه‌گر شده است، ابهت و شوکت مخلوق در نظر او چیزی نمی‌باشد، کسی که از خدا می‌ترسد، از بندگان ترسی ندارد.»

چون به نزد خلیفه برگشتم و خلوت شد، گفتم: «ای امیر!دیشب از شما حالتهای غریبی مشاهده کردم، در اول با آن شدت و غضب، جعفر بن محمد را طلب کردی و بعد به قدری غضبناک بودی که تا به حال هرگز چنین غضبی را از تو مشاهده نکرده بودم تا آنکه شمشیر را مقداری از غلاف کشیدی، و باز به قدر یک ذراع کشیدی، و بعد از آن شمشیر را برهنه کردی، و بعد از آن برگشتی و او را تعظیم و اکرام نمودی، و از عطر مخصوصت که فرزندان خود را به آن خوشبو نمی‌کنی او را خوشبو کردی و اکرامهای دیگری نیز نمودی، و مرا مأمور به مشایعت او ساختی! اینها چه بود؟!»

منصور گفت: «ای ربیع! من رازی را از تو پنهان نمی‌کنم ولیکن باید که این سر را پنهان داری که به فرزندان فاطمه و شیعیان ایشان نرسد که موجب افزایش مفاخرت ایشان می‌شود، بس است برای ما آنچه از مفاخرت ایشان در میان مردم مشهور شده و در زبان مردم افتاده است.

سپس گفت: «هر کس که در خانه هست را بیرون کن.»

چون خانه را خلوت کردم و نزد او برگشتم، گفت: «به غیر از من و تو و خدا، کسی در این خانه نیست و اگر یک کلمه از آنچه به تو می‌گویم از کسی بشنوم، ترا و فرزندان ترا به قتل می‌رسانم و اموال ترا می‌گیرم. ای ربیع! در وقتی که او را طلبیدم، مصمم بودم که او را به قتل برسانم و بر آنکه از او هیچ عذری را قبول نکنم. بودن او بر من هر چند با شمشیر خروج نکند گران‌تر است از عبدالله بن الحسن که خروج می‌کند، زیرا که مردم او و پدران او را امام و واجب الاطاعه می‌دانند، و آنها از همه‌ی خلق، عالمتر و زاهدتر و خوش اخلاق‌تر هستند. در زمان بنی امیه من بر احوال ایشان مطلع بودم.

چون در مرتبه‌ی اول قصد قتل او را کردم و شمشیر را یک مقدار از غلاف کشیدم، حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم برای من متمثل شد و میان من و او حایل گردید، دستهایش را گشوده و آستینهای خود را بر زده بود و رو ترش کرده بود و از روی خشم بسوی من نظر می‌کرد و من به آن سبب شمشیر را در غلاف برگردانیدم.

چون در مرتبه‌ی دوم اراده کردم و شمشیر را بیشتر از غلاف کشیدم، باز دیدم که حضرت نزدیکتر از دفعه‌ی اول، نزد من متمثل شد و خشمش زیادتر شده بود، و چنان بر من حمله کرد که اگر من قصد قتل جعفر می‌کردم او قصد قتل مرا می‌کرد، به این سبب شمشیر را باز به غلاف بردم.

در مرتبه‌ی سوم، جرأت کردم و با خود گفتم: «اینها از کارهای اجنه است و نباید ترسید، و تمام شمشیر را از غلاف بیرون کشیدم. در این مرتبه باز دیدم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله بر من متمثل شد، و دامن بر زده و آستینها را بالا برده و بسیار بر افروخته شده بود و چنان نزدیک من آمد که نزدیک بود که دست او به من برسد، به این جهت، از تصمیم خود منصرف شدم و او را اکرام و احترام نمودم.

ایشان فرزندان فاطمه علیهاالسلام هستند، و جاهل نمی‌باشد به حق ایشان مگر کسی که بهره‌ای از شریعت نداشته باشد، زنهار مبادا کسی این سخنان را از تو بشنود.»

محمد بن ربیع می‌گوید: «پدرم این سخن را به من نقل نکرد مگر بعد زا مردن منصور، و من نقل نکردم مگر بعد از مردن مهدی و موسی و هارون، و کشته شدن محمد امین.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات.

ظاهر شدن اعجاز انگیز آب از زمین

محمـد بن معروف هلالـی که از معمرین بوده و صـد و بیست و هشت سـال عمر کرد می گویـد:در ایـام حکومت سـفاح در حیره به خـدمت حضـرت امام جعفر صادق علیه‌السـلام رفتم. دیـدم که مردم دور آن حضـرت را گرفته‌انـد به نحوی که به خدمتش رسـیدن ممکن نیست، سه روز متـوالی رفتم و هر چقـدر تلاـش کردم از کـثرت جمعیت نتوانسـتم خود را به آن حضـرت برسـانم. چون روز چهارم شـد، مردم کم شـده بودنـد، حضـرت مرا دید و نزدیک طلبید، سـپس حرکت کرد که به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام برود.

من نیز همراه امام صادق علیه‌السـلام رفتم. چون مقداری راه رفتیم، آن حضـرت خود را از جاده به کناری کشید و ریگها را با دست خود پس کرد، پس ناگهان بطور اعجازانگیز، آبی ظاهر شد و ایشان با آن آب برای نماز وضو گرفت، سـپس برخاست و دو رکعت نماز بجای آورد و دعا کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

ع

عبادت

بندگی و عبادت در برابر خدای مهربان که منبع هر خیر و نعمت است، بزرگترین ارزش است که نصیب یک انسان می‌شود. بندگی خدای سبحان سبب بالندگی و پویندگی و پایندگی هر انسان است.

نگون بخت، آن انسـانی است که در برابر خـدای خویش تمرد و گردن فرازی نمایـد. هماننـد سر سلسـله گمراهـان و خود کامگان شیطان، أبی و استکبر. [۱] «شیطان در برابر دستور خدا تمرد و خود بزرگ بینی نمود».

عبودیت و بنـدگی زیربنای هر فضـیلت و بالنـدگی است. هنگامی که سـخن از ارزانی شدن آموزه‌های وحی است، پایه آن عبودیت عنوان می‌شود، الحمد لله الذی أنزل علی عبده الکتاب. [۲] «سپاس خدایی را که بر «بنده» خود کتاب نازل نمود».

هنگامی که سـخن از عروج و صعود انسان به معراج است، سخن از عبودیت است، سبحان الذی أسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی. [۳] .

هنگامی که سخن از انگیزه پیامبران الهی است، سخن از عبودیت و بندگی است، و لقد بعثنا فی کل امهٔ رسولا ان اعبدوا الله، [۴] «از میان هر ملتی پیامبری برگزیـدیم که همگان خداوند را پرسـتش نمایند». هنگامی که سـخن از هدف آفرینش انسان است عبودیت و بنـدگی خدا مطرح است، ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون. [۵] همان هـدفی که نظام هستی با آن هماهنگ است، ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا. [۶] این نقش عبادت در بالندگی انسان از دیدگاه قرآن است.

اینک به نقش عبادت از دیـدگاه شاخص عترت امام صادق علیه‌السـلام می‌پردازیم، که حضـرت نسـبت به عبادت در اندیشه و رفتار چه نگرشـی دارد، تا از زلال کوثر وی جرعه‌ای به کام تشـنه کامان نصـیب شود و شـبنمی از شـمیم طراوتش سـبب شادابی روحمان گردد.

پی نوشت ها:

[۱] بقره، ۳۴.

[۲] کهف، ۱.

[۳] اسراء، ۱.

[۴] نحل، ۳۶.

[۵] ذاریات، ۵۶.

[۶] مریم، ۹۴.

عفو و گذشت

احسان و کرم، سجیه و عادت اهل بیت پیامبر اسلام است. امام صادق علیه‌السلام نیز در این بیت رشد یافته و از همان کودکی، درس عفو و گذشت را از پدران بزرگوارش فراگرفته بود. ما در اینجا نمونه‌هایی از عفو گذشت امام را که در کتاب‌های اهل سنت آمده است، ذکر می کنیم.

علامه یوسف بن محمد اندلسی در کتاب الف باء می‌نویسد:

روایت شده است حضرت کنیزی داشت که در ظرفی، آب بر دستان حضرت می‌ریخت. پس در این هنگام، ظرف به پیشانی امام خورد و به شدت درد گرفت. وقتی کنیز متوجه شد، گفت: ای مولای من «و الکاظمین الغیظ؛ مؤمنان کسانی هستند که در ناراحتی کظم غیظ می کنند» و حضرت فرمود: کظم غیظ کردم. پس گفت: «و العافین عن الناس؛ مؤمنان، اهل گذشت هستند». حضرت فرمود: تو را بخشیدم. کنیز گفت: خدا نیکوکاران را دوست دارد. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی و هزار درهم نیز به تو بخشیدم. [۱] .

عبدالحلیم جندی می‌نویسد:

آن حضرت اعضای خانواده‌اش را از رفتن روی بلندی باز می‌داشت. روزی امام به خانه آمد. یکی از کنیزکانش که کودک او را نگه داری می کرد و با کودک بالای نردبان رفته بود، تا چشمش به حضرت افتاد، از خطایی که کرده بود، هول شد و بدنش لرزید و کودک از دستش به زمین افتاد و از دنیا رفت. حضرت با چهره‌ای برافروخته بیرون رفت و هنگامی که سبب آن را از وی پرسیدند، فرمود: رنگ چهره‌ام به سبب مردن کودک نیست، بلکه بدین جهت است که کنیزک از آمدن من به وحشت افتاد. پس از آن به کنیز فرمود: تو در راه خدا آزادی و از تو گذشتم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الامام ابی‌الحجاج یوسف بلوی، الف باء، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه. ق، چ ۳، ج ۲، ص ۴۹۹.

[۲] ابوزهره، الامام الصادق علیه‌السلام، ص ۱۵۱.

عمل برای آخرت

اعمل الیوم فی الدنیا بما ترجوا به الفوز فی الاخرة. [۱] .

امروز در دنیا کاری کن که به وسیله‌ی آن امید کامیابی در آخرت را داشته باشی.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۶.

عبدالله افطح

عبـدالله، بعـد از اسـماعیل بزرگ ترین فرزنـد امام صادق علیه‌السـلام است و به همین علت بعضـی از مردم در مسأله‌ی امامت گرفتار اشتباه شدند و او را امام دانستند، تنها به دلیل این که امامت باید به فرزند بزرگ تر انتقال داده شود، غافل از این که نباید هیچ گونه آفت و بیماری در او باشـد. در حالی که عبدالله «افطح الرجلین» بود [یعنی پاهای او دراز بود] و به همین علت به او افطح می گفتند و پیروان او را نیز فطحیه می‌نامیدنـد. از سویی او متهم به فساد عقیـده و مخالفت با پـدر خود بود و با حشویه رابطه داشت و به مـذهب مرجئه و خوارج متمایل بود؛ به همین علت منزلت او نزد امام صادق علیه السلام مانند برادران دیگرش نبود. [۱] .

امام صادق علیه‌السـلام عبدالله را بسیار موعظه و ملامت می‌نمود؛ ولی نصایح امام علیه‌السـلام در او هیچ تأثیری نداشت. امام صادق علیه‌السـلام روزی به او فرمود: «آیا مانعی دارد که تو هماننـد برادرت موسـی باشـی؟ به خدا سوگند! من در صورت موسـی احساس نور می کنم. عبدالله گفت: برای چه؟ مگر پدر من و او یکی نیست و مادر من و او یکی نیست؟! امام صادق علیه‌السلام فرمود: آری، اما او از من به وجود آمـده [و از من خو گرفته] و تو تنها فرزنـد من هستی.» [۲] گمان می‌شود که مقصود امام صادق علیه‌السـلام از تعبیر: «برادرت» فقط اسماعیل باشد، زیرا عبدالله جواب داد: مگر پدر من و او یکی نیست؟ و مادر من و او یکی نیست؟ در حالی که عبدالله با اسماعیل از یک پدر و مادر بود، نه با موسی.

همین حدیث برای اثبات فضیلت و منزلت اسماعیل نزد خداوند و نزد امام صادق علیه‌السلام و همچنین برای اثبات جهالت عبدالله و پستی او نزد خدا و نزد امام صادق علیه‌السـلام کافی خواهد بود؛ زیرا عبدالله بعد از پدر به دلیل این که بزرگتر از برادران دیگر خود بود، ادعـای امـامت نمود و امام صادق علیه‌السـلام پیش از آن به فرزنـد خود موسـی بن جعفر خبر داد که عبـدالله پس از من ادعای امـامت خواهـد نمود و خود را در جایگاه من قرار خواهـد داد و به او سـفارش نمود که با عبـدالله نزاع نکنـد و با او سـخن نگویـد و فرمود: «عبدالله پیش از دیگران به من ملحق خواهد شد.» و آنچه آن حضرت خبر داده بود به وقوع پیوست. [۳] .

و چون عبـدالله بعـد از پـدر خود ادعای امامت نمود، عده‌ای از اصـحاب امام صادق علیه السـلام از او پیروی کردند، اما هنگامی که ناتوانی او را در امر امامت دیدنـد و مقام بلنـد و قوت و حقانیت موسـی بن جعفر علیه‌السـلام را مشاهده کردند، بیشتر آنان از عبدالله جدا شدند و به امامت آن حضرت بازگشتند. [۴] .

از جمله کسانی که نزد عبدالله رفتند تا او را بیازمایند و صـحت ادعای او را بیابند؛ هشام بن سالم و مؤمن طاق بودند. این دو نفر [که از شاگردان امام صادق علیه‌السـلام و از دانشمندان شیعه بودند] نزد عبدالله آمدند و چون مردم را دیدند که گرد او جمع شده‌اند. به عبـدالله گفتنـد : نصاب زکات و مقـدار آن چیست؟ عبدالله گفت: از دویست درهم، پنج درهم. گفتند: از صد درهم چقدر؟ عبدالله گفت: دو درهم و نیم. به او گفتند: به خدا سوگند! مرجئه چنین چیزی را نمی گویند. عبدالله دست خود را بالا نمود و گفت: به خدا سوگند! من نمی‌دانم مرجئه چه می گویند. پس آنان دانسـتند که عبدالله چیزی نمی‌داند در حالی که نمی‌دانسـتند به چه کسـی روی آورنـد [و از چه راهی امـام خود را بیابنـد] از این رو، از نزد او خارج شدنـد. و در بعضـی از کوچه‌های مـدینه نشسـتند در حالی که گریان و حیران بودند و با خود می گفتند: نمی‌دانیم به طرف چه کسی برویم آیا به طرف مرجئه برویم و یا به طرف قدریه [و جبریه] و یا به طرف زیدیه و یا به طرف معتزله و یا به طرف خوارج؟!

در این هنگام هشام، پیرمرد ناشناسـی را دیـد که به او اشاره می کرد. پس هشام ترسـید که او از جاسوس‌های منصور باشـد - منصور

در مدینه جاسوس‌هایی قرار داده بود تا ببینند شیعیان امام صادق علیه‌السلام چه کسی را امام خود می‌دانند تا گردن او را بزنند – از این رو هشام به مؤمن طاق گفت: تو از من دور شو، زیرا من بر جان خود و تو می‌ترسم و این مرد مرا صدا می‌زند و با تو کاری ندارد، تو خود را گرفتار مکن.

پس مؤمن طاق از هشام جدا شد و از دور او را می‌نگریست تا آن که آن پیرمرد هشام را به در خانه‌ی موسی بن جعفر علیه‌السلام رساند و به دنبال کار خود رفت. و خادمی که بر در خانه بود به هشام گفت: وارد شود، خدا تو را رحمت کند. هشام چون خدمت امام کاظم علیه‌السلام رسید، امام علیه‌السلام شروع به سخن نمود و فرمود: نزد من بیایید، نزد من بیایید، نزد من بیایید، نیازی به گروه، قدریه، زیدیه، معتزلهٔ و خوارج نیست [و چون] هشام [مقصود خود را به دست آورد] از منزل امام کاظم علیه‌السلام خارج گردید. مؤمن طاق به او گفت: چه یافتی؟ هشام گفت: امام و هادی خود را یافتم و ماجرای ملاقات خود را با امام کاظم علیه‌السلام برای او بیان نمود.

مفضل و ابوبصیر نیز نزد عبدالله رفتند و چون سلام کردند و سخنان عبدالله را شنیدند از او سؤالاتی نمودند و او را مجاب و محکوم کردند. سپس هشام با گروه‌های شیعه ملاقات نمود و مسأله امامت را برای آنان روشن کرد و همه‌ی مردم سخنان هشام را پذیرفتند و امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام را باور نمودند، جز عده‌ی کمی مانند عمار ساباطی و یاران او. از این رو عبدالله تنها ماند و اکثر مردم از گرد او پراکنده شدند و چون فهمید که هشام مردم را از گرد او پراکنده نموده، عده ای را در مدینه در کمین هشام قرار داد تا او را کتک بزنند. هر چند دوران زندگی عبدالله بعد از ادعای امامت، بیش از هفتاد روز نبود اما بر ادعای خود اصرار داشت تا این که مرگش فرا رسید، و چون از دنیا رفت همه‌ی کسانی که گرد او بودند به امامت موسی بن جعفر علیهماالسلام بازگشتند جز گروه اندکی از آنان به نام فطحیه که به امامت او باقی ماندند [۵] و پس از گذشت مدت کوتاهی، گروه فطحیه نیز از بین رفتند و آخرین آنان بنو فضال بودند که آنان نیز منقرض شدند.

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۱ / ۳۱۰، کتاب الحجهٔ، باب النص علی الامام کاظم علیه‌السلام.

[۲] همان.

[۳] بحارالأنوار ج ۴۷ / ۲۶۱؛ رجال کشی، ص ۱۶۵.

[۴] ارشاد مفید، ص ۲۸۵؛ رجال کشی، ص ۱۶۵.

[۵] ارشاد مفید، ص ۲۸۶.

علی بن جعفر

علی بن جعفر علیه‌السلام در بزرگواری و فضیلت به مقام والایی رسید که کسی به آن دست پیدا نکرده است. وی در امانتداری و نقل حدیث نیز به قدری مورد اعتماد بود که احدی در صداقت او اختلاف نظر ندارد و اگر کسی به کتب حدیث بنگرد و اخبار فراوانی که او از برادر خود، امام کاظم علیه‌السلام، نقل نموده است را ملاحظه کند به علم و دانش و معرفت او پی خواهد برد.

شیخ مفید رحمهٔ الله در کتاب «ارشاد» می‌گوید: «علی بن جعفر از راویان حدیث و مردی متین و بسیار باتقوا و با فضیلت می‌باشد. او همواره ملازم برادر خود امام کاظم علیه‌السلام بوده و شدیدا به او اعتماد و وابستگی داشته و در کسب علوم به او تمسک می‌جسته و احادیث فراوانی را از ایشان نقل نموده است.» سپس می‌گوید:

«علی بن جعفر علیه‌السلام سؤالات فراوانی از برادر خود نموده و امام کاظم علیه السلام به او پاسخ داده است. چنان که روایات

مربوط به امامت حضرت کاظم علیه السلام نیز از علی بن جعفر و اسحاق بن جعفر علیهم‌السلام نقل شده است و فضیلت و تقوا و ورع این دو برادر برای کسی پوشیده نیست.»

علی بن جعفر علیه‌السلام به قدری با تقوا بود که با وجود بزرگی و منزلت رفیع و کهولت سنی که داشت، از اعتراف به امامت امامان دیگر، بعد از امام کاظم علیه السلام نیز خودداری ننمود؛ بلکه از امامان خود پیروی نمود و از ناحیه ی آنان بصیرت و بینش زیادی به دست آورد.

«یکی از واقفی‌ها [۱] از علی بن جعفر درباره‌ی برادرش موسی بن جعفر سؤال نمود، علی بن جعفر گفت: موسی بن جعفر علیه‌السلام از دنیا رفت. مرد سائل گفت: از کجا می‌دانی که او از دنیا رفته است؟ علی بن جعفر گفت: از این که اموال او تقسیم گردید و همسران او ازدواج نمودند و امام بعد از او نیز به امامت رسید. مرد سائل گفت: امام بعد از او کیست؟ علی بن جعفر گفت: فرزند او علی بن موسی الرضا علیه‌السلام. مرد سائل گفت: او چه شد؟ علی بن جعفر گفت: او نیز از دنیا رفت. مرد سائل گفت: از کجا می‌دانی که او نیز از دنیا رفته است؟ علی بن جعفر گفت: اموال او تقسیم شد و همسران او ازدواج نمودند و امام بعد از او به امامت رسید. مرد سائل گفت: امام بعد از او کیست؟ علی بن جعفر گفت: فرزند او ابوجعفر جواد علیه‌السلام. مرد سائل به علی بن جعفر گفت: آیا تو با این سن و مقام و منزلتی که داری و فرزند جعفر بن محمد علیه السلام هستی، چنین چیزی را درباره‌ی نوجوانی مانند ابوجعفر جواد می‌گویی؟ علی بن جعفر گفت: من تو را جز شیطانی نمی‌دانم. سپس محاسن سفید خود را به دست گرفت و به طرف آسمان بالا برد و گفت: اگر خدا او را لایق این مقام دانسته باشد و مرا با این محاسن سفید لایق آن ندانسته باشد، من چه می‌توانم بکنم؟» [۲] .

به خدا سوگند! این همان معنای تقوا و ورع و اعتماد راسخ و سلامت از انحراف است که به سبب تکبر و غرور به شؤون ظاهری، مانند فضیلت و سن و... از بین نمی‌رود. علی بن جعفر فریفته‌ی چنین اموری نشد؛ و چه بسا افرادی که به پایین تر از آن نیز مغرور می‌شوند.

علی بن جعفر همواره پیرو امام جواد علیه‌السلام بود و خود را مأموم و آن حضرت را امام خود می‌دانست. وی منزلت و مقام امام جواد علیه‌السلام را می‌شناخت و هرگز پیری و رابطه‌ی خویشاوندی - و این که او عموی پدر حضرت جواد علیه السلام بود - مانع از اعتراف او به مقام امامت آن حضرت نمی‌شد؛ بلکه بسا آرزو می‌کرد که جان خود را برای مولا و آقایش نثار کند.

روزی حضرت جواد علیه‌السلام تصمیم گرفت که حجامت کند و چون طبیب آماده شد که از او رگی را قطع کند تا خون جاری شود، علی بن جعفر برخاست و گفت: «ای مولای من، اجازه بدهید اول طبیب مرا فصد کند تا تیزی تیغ قبل از شما بر من وارد شود.» و چون امام جواد علیه‌السلام برخاست، علی بن جعفر زودتر بلند شد و کفش آن حضرت را آماده نمود تا بپوشند. [۳] .

روزی حضرت جواد علیه‌السلام وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد و علی بن جعفر علیه‌السلام چون آن حضرت را دید، بدون عبا و کفش از جای خود برخاست و دست آن حضرت را بوسید و تعظیم نمود؛ پس حضرت جواد علیه‌السلام به او فرمود: «عمو بنشین خدا تو را رحمت نماید.» علی بن جعفر گفت: «مولای من، چگونه من می‌توانم بنشینم در حالی که شما ایستاده اید» و چون حضرت جواد علیه السلام به جای خود بازگشت، اصحاب علی بن جعفر او را سرزنش نمودند و گفتند: شما عموی پدر این نوجوان هستید، برای چه این گونه به او احترام می‌گذاری؟ علی بن جعفر گفت: ساکت شوید و سپس دست به محاسن خود گرفت و گفت: «آیا اگر خداوند صاحب این محاسن سفید را لایق امامت امت ندانسته باشد و این جوان را لایق آن دانسته باشد، من می‌توانم آن را انکار نمایم؟» سپس گفت: «من از گفته‌ی شما به خدا پناه می‌برم و خود را غلام این جوان می‌دانم.» [۴] در حقیقت این همان نفس قدسی و پاکی است که حق را پذیرفته و از آن پیروی نموده است و به دنبال تعصبات جاهلی و غرور نفسانی نرفته است؛ زیرا اگر انسان به معنای صحیح حب نفس داشته باشد، باید از خالق خود اطاعت کند و پیرو اولیای او باشد.

آنچه بیان شد تنها بخشی از احوالات علی بن جعفر علیه‌السلام بود که نشان دهنده ی نفس پاک و قدسی و بیانگر تعبد و ایمان و یقین او به خدا و ولی امر او بود.

علی بن جعفر (رضوان الله علیه) را عریضی نیز می‌نامند. و عریض محلی در اطراف مدینه بود که وی در آنجا ساکن شده بود، برادر او اسماعیل نیز در همان محل از دنیا رفت. و شاید به همین علت بعضی از فرزندان علی بن جعفر علیه السلام را نیز عریضی می‌نامند.

پی نوشت ها:

[۱] واقفی‌ها از جمله کسانی بودند که پس از موسی بن جعفر، امامت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را همان گونه که در اول این کتاب بیان شد نپذیرفتند و به علت اهدافی که داشتند، مرگ حضرت کاظم علیه السلام را انکار نمودند.

[۲] رجال کشی ص ۴۲۹ / ۸۰۳.

[۳] رجال کشی ۴۲۹، ۸۰۴.

[۴] کافی ج ۱ / ۳۲۲، باب النص علی ابن جعفر الثانی.

عباس بن جعفر

در احوالات عباس بن جعفر علیه‌السلام، در کتب رجالی و تاریخی چیز زیادی بیان نشده است جز مقدار مختصری چنان که شیخ مفید (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «ارشاد» می‌فرماید: «عباس بن جعفر علیه‌السلام مردی فاضل و بزرگوار می‌باشد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص ۲۸۷.

عبدالله

گروهی این عبدالله را پسر بزرگ یعنی بزرگترین پسران امام صادق می‌شمارند زیرا کنیت او امام ابوعبدالله است و ظاهرا باید این روایت به حقیقت نزدیکتر باشد.

عبدالله را افطح می‌نامیدند و افطح لقب کسی است که سر بزرگ و پای پهن داشته باشد.

فرقه‌ی افطحیه مردم اندکی بودند که به امامت عبدالله پس از امام صادق ایمان آوردند ولی این مردم اندک هم چون در عبدالله شخصیت ممتاز امامت را نتوانستند بشناسند از او روی برگردانیدند و به صراط مستقیم گرویدند.

این عبدالله عنصر خوبی نبود. پدر بزرگوارش از وی چندان خشنود نبود.

شیخ سعید مفید رضوان الله علیه در ارشاد می‌نویسد که امام صادق چه بسیار شخصیت برجسته‌ی پسرش موسی را به رخ عبدالله می‌کشید و می‌فرمود:

برادرت موسی را نگاه کن و از او درس بزرگی بیاموز.

عبدالله افطح پس از پدر دیری نپائید و دیده از جهان فرو بست.

عباس

این عباس هم به فضل و کرم معروف بود.

علی

علی بن جعفر از علما و رجال حدیث است.
بسیار باتقوی و پرهیزکار بود. ملازمت خدمت برادرش موسی بن جعفر را اختیار کرده بود.
علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر احادیث بسیار روایت کرد.
این علی پس از امام موسی کاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام محمد جواد صلوات الله علیهم همچنان زنده مانده بود و امامت امام علی نقی علیه‌السلام را نیز ادراک کرد.
و پسر هفتم امام صادق امام هفتم ما موسی کاظم علیه الصلوة و السلام است که در کتاب معصوم نهم به شرح زندگانی مقدس و مطهر وی خواهیم پرداخت.

علی

از پسران دیگر علی بن جعفر است که از رواهٔ موثق و از پدر و برادرش روایت می‌کند و به امامت برادرش نیز اعتراف داشت [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشی ص ۲۶۹.

عباس بن زید

عباس بن زید یکی دیگر از غلامان امام صادق علیه‌السلام است، او اهل مدینه و از اصحاب امام علیه‌السلام شمرده شده است. احادیثی نیز از او نقل شده، ولی بیش از این چیزی درباره‌ی او گفته نشده است. به هر حال خدمت به برگزیده و حجت خداوند و قرار گرفتن در سایه لطف و عنایت آن امام بزرگوار، سعادت بزرگی است که نصیب هر کسی نمی‌شود؛ همچنین شنیدن سخنان سلاله‌ی پیامبر و انجام بی چون و چرای دستورات ایشان، اگر از روی بصیرت و معرفت و توجه باشد خود از بهترین باقیات و صالحات است که باید برای چنین توفیق و رسیدن به چنین نعمت بزرگی خدا را شاکر بود.

عاقبت قسم دروغ

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس از دوست خود، جز ایثار و فداکاری نخواهد، همیشه ناراضی و خشمگین می‌شود.
روایت شده است که شخصی از بدطینتان نزد منصور دوانیقی سخن‌چینی نمود و بهتانی چند در حق امام جعفرصادق علیه‌السلام گفت و منصور را چنان عصبانی ساخت که وزیرش را تهدید و امر نمود که امام جعفرصادق علیه‌السلام را حاضر کن و چون از دور چشمش بر آن حضرت افتاد گفت: خدا بکشد مرا اگر تو را نکشم. چون آن حضرت نزدیک رسید منصور گفت: ملک را بر من می‌شورانی و لشکر را از من بر می‌گردانی و چنین و چنان می‌کنی.
حضرت فرمود: به خدا قسم که اینها که تو می‌گویی نکرده‌ام و در خاطر من نگذشته است. البته آن جماعت که این سخنان را به تو رسانده‌اند دروغگو و فتنه‌انگیزند.
بر یوسف پیامبر ظلم کردند عفو کرد. ایوب نبی مبتلا شد، صبر نمود. به سلیمان عطا رسید، شکر کرد. ایشان پیامبر خدا بودند و

نسب تو به آنان می‌رسد. می‌خواهی که پیروی ایشان کنی؟ اگر آن چه می گویی من انجام داده‌ام؛ تو مانند آباء و اجداد خود عمل کن.

منصور چون این سخنان را از آن حضرت شنید گفت: یابن عم بالا برو و آن حضرت را در کنار خود نشانید و گفت: فلان بن فلان به من خبر داد که تو این کارها را کرده‌ای. حضرت فرمود: اگر او را حاضر کنی راستی و دروغ او برای تو مشخص می‌شود. منصور آن شخص را طلبید و گفت: تو چنین و چنان از جعفر بن محمد علیه‌السلام به من خبر نداده‌ای؟ گفت: بله گفته‌ام و شروع به قسم خوردن کرد.

حضرت فرمود: ای منصور اجازه بده، چون قسم می‌خورد من او را قسم دهم. گفت: بده. حضرت فرمود: که بگو (برئت من حول الله و قوته و التجات الی حولی و قوتی لقد قال و فعل جعفر کذا و کذا) آن بدبخت ساعتی فکر کرد و چون دید که چاره‌ای ندارد، همین کلام را بر زبان آورد. لحظه‌ای نگذشت که در همان مجلس متغیر شده و پا به زمین می‌زد تا به جهنم واصل گردید. منصور چون این ماجرا را دید دستور داد تا پای آن ملعون را گرفته و از مجلس بیرون کشیدند. همان لحظه ظرفی را که بوی خوش در آن بود طلبید و از آن طیب به سر و روی مبارک آن حضرت مالید و عذرخواهی کرد و آن حضرت را بدرقه نمود.

عذاب زن خیانتکار

حضرت امام صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: از ازدواج با احمق بپرهیزید زیرا هم‌نشینی با احمق مایه اندوه و بلا و فرزندش نیز مهمل و بدبخت است.

صبیح بن اشعث بزاز کوفی روایت می کند که روزی پیش مفضل بودم. نامه‌ای از امام جعفر صادق علیه‌السلام برای او آمد.

چون نامه را خواند، برخاست و به اتفاق هم به خدمت آن حضرت رفتیم، و بعد از اجازه به مجلس شریف ایشان داخل شدیم. دیدیم که آن حضرت بر کرسی نشسته و زنی پیش او ایستاده است.

پس حضرت فرمود: ای مفضل این زن را به بیرون شهر ببر و ساعتی صبر کن تا ببینی کار او چه می‌شود و زود به نزد من مراجعت کن. مفضل گوید: که من به فرموده آن حضرت عمل نموده و آن زن را به بیرون شهر بردم. چون به میان بیابان رسیدم، ندایی شنیدم که حذر کن ای مفضل. پس من به کنار آمدم، دیدم که ابری سیاه پیدا شد و سنگ بر آن زن می‌بارید تا آن که هلاک شد. من از مشاهده این ماجرا ترسیدم و با عجله فراوان به خدمت امام جعفر علیه‌السلام مراجعت نمودم. پس آن حضرت از من زودتر فرمود: ای مفضل، آن زن، زن فضال بن عامر بود. من او را به فارس فرستاده بودم تا در آن جا به اصحاب ما درس فقه آموزش دهد.

شوهرش هنگام رفتن به او گفت: مولای من جعفر علیه‌السلام شاهد تو است، به من خیانت نکن. زن گفت: آری اگر به تو خیانت کنم در نفس خود، حقتعالی از آسمان بر من عذابی ببارد. پس در شبی از شبها به شوهرش خیانت کرد و حقتعالی عذابی که خودش گفته بود بر او نازل ساخت.

ای مفضل چون زن پرده عصمت خود بدرد، حجاب خدای را دریده است و عقوبت و عذاب به عارفان زودتر می‌رسد از جمعی که عارف و مطلع نباشند.

عاقبت بدگویی درباره حضرت علی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس تیغ سرکشی و ستم برکشد، به همان تیغ کشته می‌شود.

و از ابوالصالح کنانی نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: ما همسایه‌ای همدانی به نام جعد بن عبدالله داریم که با ما مجالست می‌کند و هنگامی که ما حضرت علی علیه‌السلام را یاد می‌کنیم، سخنهای ناروا درباره‌ی او می‌گوید، آقای من! آیا اجازه می‌دهی که او را بکشم؟ حضرت فرمود: ای ابوالصباح این کار را می‌کنی؟ گفتم: به خدا قسم آری؛ اگر اجازه دهی دامی برای او می‌گسترم؛ هنگامی که به دام افتاد، با شمشیر به او حمله می‌کنم و او را می‌زنم تا جان دهد. حضرت فرمود: ای ابوالصباح! این فتك است (یعنی قتل از روی خدعه و غافلگیری است) و پیامبر صلی الله علیه و آله از این گونه کشتن‌ها جلوگیری کرده؛ ای ابوالصباح! اسلام زنجیر فتك است (یعنی مانع از آن است) بلکه او را واگذار، به زودی دیگری از تو کفایت می‌کند. ابوالصباح گفت: به کوفه برگشتم و بیش از هجده روز نگذشت که برای نماز صبح به مسجد رفتم و پس از نماز تعقیب می‌خواندم که مردی با پا مرا تکان داد و گفت: ای ابوالصباح بشارت! گفتم: خدا تو را به خیر بشارت بدهد، چه خبر است؟ گفت: دیشب جعد بن عبدالله در خانه‌ای که در جبانه (نام چند محل در کوفه است) داشت خوابیده بود؛ وقتی خواستند برای نماز بیدارش کنند، او را مرده یافتند و مثل مشگ پر باد روی زمین افتاده، خواستند جنازه‌اش را از زمین بردارند، گوشت بدنش از استخوانش جدا می‌شد، او را در پوستی جمع کردند و زیر بدنش ماری پیدا شد. به هر حال او را دفن کردند.

علت را خواهم پرسید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: رفتار برادر ایمانی خودت را به بهترین وجه معنی و تفسیر کن.

و از عنبسهٔ بن مصعب نقل می‌کند که گفت:

در منی حضرت صادق علیه‌السلام را دیدم که مقداری پیاده می‌رود و مقداری سواره، با خود گفتم: هنگامی که نزد ایشان روم علت این کار را خواهم پرسید. وقتی که حضرت را ملاقات کردم، قبل از این که من سؤال کنم؛ فرمود: حضرت سجاد علیه‌السلام برای رمی جمرات از منزل خود پیاده می‌رفت؛ و منزل امروز من از منزل او دورتر است. پس من تا منزل او سواره می‌روم و از آن جا تا مکان رمی پیاده می‌روم.

عاقبت تهمت و قسم دروغ

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: صاحب بخشش در دنیا پسندیده و در آخرت سعادتمند است.

و از ربیع در حدیثی نقل می‌کند که:

منصور، حضرت صادق علیه‌السلام را طلب کرد و قسم خورد که او را بکشد، هنگامی که حضرت وارد شد، لبانش را حرکت داد و دعایی خواند. منصور به حضرت احترام زیادی گذاشت و حاجتهایش را برآورد و گفت: تو نزد مردم ادعای علم غیب می‌کنی؟ فرمود: چه کسی این خبر را به تو داده؟ منصور به پیرمردی که جلویش نشسته بود اشاره کرد. حضرت او را به این نحو قسم داد که بگو:

از حول و قوه‌ی خدا بیزار باشم اگر دروغ بگویم؛ و قسم او به آخر نرسید که زبانش مانند سگ از دهان بیرون آمد و همان لحظه مرد.

عذاب هشام در قبر

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دعا را ترك نکنید، خدا در میان بندگانش خواننده‌ی خود را دوست دارد.

و از عروهٔ بن موسی نقل می‌کند که:

روزی ما صحبت می‌کردیم، آن حضرت فرمود: این ساعت چشم هشام در قبر از حدقه بیرون آمد. گفتیم: هشام کی مرده؟ فرمود: امروز سه روز است که او مرده.

وقتی که از زمان مرگ هشام پرسیدیم و حساب کردیم، مطابق فرمایش حضرت در آمد.

عقیده خدایی ائمه

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بپرهیزید از این که بر ضرر مسلمان مظلومی ستمگر را یاری کنید تا نفرین کند.

و از مالک جهنی نقل شده که:

هنگامی که شیعیان مختلف و فرقه فرقه شده بودند، ما در مدینه بودیم و کناری رفته خلوت کردیم و فضائل ائمه و سخنان شیعیان را ذکر می‌کردیم تا این که عقیده‌ی خدایی آنها به قلب ما خطور کرد. ناگاه دیدیم حضرت صادق علیه‌السلام بر الاغی سوار است و بالای سر ما ایستاده و ما نفهمیدیم از کجا آمد و فرمود: ای مالک؛ ای خالد، کی درباره‌ی خداوندی سخن آغاز کردید.

عاقبت شاعر بی لیاقت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که از سه چیز بیزار شد، به سه چیز می‌رسد: کسی که از بدی بیزار شد به عزت می‌رسد و کسی که از خودخواهی بیزار شد به سربلندی و کسی که از بخل بیزار شد به توفیق و سخاوت می‌رسد.

و نیز علی بن عیسی از کتاب صفةالصفوة ابوالفرج بن جوزی نقل می‌کند که:

چون حکم بن عیاش کلبی این شعرها را گفت: ما زید را بر تنه‌ی درخت خرما آویختیم؛ و هیچ مهدی را ندیدم که به درخت آویزانش کنند، و از سفاهت علی را با عثمان قیاس کردید، در صورتی که عثمان از علی بهتر و پاک‌تر است. حضرت صادق علیه‌السلام خبر دار شد، دستهای مبارکش را که می‌لرزید به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! اگر این بنده‌ی تو دروغگو است، سگ خود را بر او مسلط فرما. بنی‌امیه او را به کوفه فرستادند و شیری او را درید. هنگامی که خبر به آن حضرت رسید، به سجده افتاد و فرمود: شکر خدایی را که به آن چه به ما وعده داد، وفا کرد.

عاقبت غاصبان خلافت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: چیزی برای قلب مؤمن زیان بارتر از پرخوری نیست، پرخوری موجب دو چیز است: سنگدلی و هیجان شهوت.

و از داوود رقی نقل شده که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیده گفتم: حال این گروه (غاصبان خلافت) را بیان فرما. فرمود: شنیدن بهتر است یا دیدن؟ گفتم: دیدن. حضرت صادق علیه‌السلام به حضرت کاظم علیه‌السلام فرمود: آن عصا را بیاور. حضرت عصا را آورد. پس حضرت صادق علیه‌السلام دست به زمین زد؛ شکافته شد و دریای سیاهی پدید آمد، عصا را به دریا زد، شکافته شد و سنگ سیاهی ظاهر شد، عصا را به سنگ زد، دری باز شد که همه‌ی آنها را که عده‌ی بی‌شماری بودند، دیدم که صورتشان سیاه است. تا آن جا که گوید: به من فرمود: این جبت است و آن طاغوت، و آن رجس فرمان (شاید اینها کنایه از آن سه نفر است) و آل لعین بن لعین و یک یک آنها را نام برد. سپس به سنگ فرمود: تا روز قیامت روی آنها باش.

عدالت در علاقه و محبت زنان

روزی ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم – که هر دو از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام هستند، پرسید: آیا خداوند متعال حکیم و به همه امور و مسائل دانا است؟

پاسخ داد: آری، او حکیم ترین و داناترین حکیمان و عالمان است.

پرسید: آیه قرآن فانکحوا ماطاب لکم من النّساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم... [۱] که می فرماید: آنچه از زنان مورد علاقه شما قرار گیرد می توانید تا چهار زن ازدواج نمائید و اگر نتوانستید بین آن ها عدالت نمائید، به یک نفر اکتفا کنید، آیا ضروری و حتمی است؟

هشام گفت: بلی، سپس پرسید: پس این آیه قرآن ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النّساء...[۲] که می فرماید: هرگز نخواهید توانست بین زنان به عدالت رفتار نمائید، آیا با آیه قبل منافات ندارد؟

اگر خداوند، حکیم است؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضد یکدیگر در یک موضوع ایراد می نماید؟

هشام از دادن پاسخ صحیح ساکت ماند؛ و سریع به سمت منزل امام صادق علیه السلام حرکت نمود و چون به مدینه رسید و بر آن حضرت وارد گردید، امام علیه السلام فرمود: چه عجب، الان که موقع حج نیست، چطور این جا آمده ای؟!

هشام گفت: به جهت یک مشکل علمی که ابن ابی العوجاء از من سوال نمود و نتوانستم جواب آن را بگویم، به حضور شما آمدم؛ و سپس داستان را به طور مشروح برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود: در رابطه با آیه اوّل، مقصود مصارف و مخارج زن می باشد یعنی اگر امکانات مالی برایتان فراهم بود و مایل بودید، می توانید تا چهار زن را ازدواج نمائید؛ وگرنه بیش از یکی حق ندارید.

و اما نسبت به دومین آیه قرآن، مقصود علاقه و محبت است، که امکان ندارد مردی نسبت به تمام همسران خود یک نوع ابراز علاقه و محبت داشته باشد.

بنابراین در این جهت، رعایت عدالت امکان ندارد، برخلاف آیه اول که امکان عدالت هست و می توان برای هر کدام یک نوع لباس، منزل، خوراک و... تهیه و در اختیار آن ها قرار داد.

بعد از آن هشام از حضرت صادق علیه السلام خداحافظی کرد و چون نزد ابن ابی العوجاء آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابی العوجاء گفت: به خدا قسم! این جواب از خودت نمی باشد.[۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء: آیه ۳.

[۲] سوره نساء: آیه ۱۲۹.

[۳] اعیان الشّیعهٔ: ج ۱، ص ۶۶۲.

عطوفت و مهربانی

روزی یکی از مردم مدینه، خدمت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) رسید و حضرت را با حالتی نگران مشاهده کرد.

به حضرت عرض کرد: ای مولای من! فدایت شوم، علت ناراحتی شما چیست؟

حضرت فرمود: «من نهی کرده بودم که در خانه، کسی بالای پشت بام رود؛ ولی وقتی امروز وارد خانه شدم، دیدم یکی از کنیزان که تربیت یکی از فرزندان من را عهده‌دار بود، روی نردبان ایستاده است در حالی که فرزندم را در بغل دارد؛ کنیز وقتی مرا دید، دستپاچه شد و طفل از دست او افتاد و از دنیا رفت.

نگرانی من از مردن آن طفل نیست؛ بلکه سبب آن، ترسی است که آن کنیزك از من پیدا کرد.

بعد از اتفاق افتادن این ماجرا، حضرت آن کنیز را آزاد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، ج ۲.

عقاید شیعه امامیهٔ

شیعه احکـام دین را به آسـانی از امام شـشم نقل می‌کردنـد و اصول عقایـد شـیعه به دین جهت ممتاز است که بر مـذهب جعفری و تعلیمات فقه امام جعفر صادق علیه‌السلام عمل می‌کنند و این راه مستقیمی است که از خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به سعادت و رستگاری منتهی می‌گردد.

عقاید شیعه در غالب کتب مندرج است شیخ صدوق - شیخ مفید - سید رضی و مرتضی علامه حلی و شیخ بهائی رضوان الله علیهم اجمعین که از پیشوایان بزرگ این فرقه می‌باشـند کاملا عقایـد خود را تشـریح کرده و در دسترس عموم مسـلمانان گذاشـته‌اند و هر کجـا به احتجـاج برخورد کرده فتـح و ظفر بـا این فرقه بوده است چنـانچه مأمون الرشـید بر این عقیـده بوده و احتجاجات مفصـلی با کلیه‌ی علمـاء معاصـر خود کرد و ثابت نمود دین صـحیح و راه مسـتقیم تعلیمات خانـدانی است که قرآن در آن خانـدان وارد شـده است.

ما عقاید شـیعه و علل تفوق آنها را در مدارج علوم و فنون اسـلامی در کتاب سـر تفوق شـیعه نگاشـته‌ایم در اینجا منظور از سخن ما فـداکاری و پافشـاری حضـرت امام جعفر صادق علیه‌السـلام در مقابل ابراز عقایـد متنوع و بطلان افکار پریشان بود که در عصـر آن حضـرت هزارهـا حـدیث جعـل کردنـد تـا چهره زیبای حقیقت را بپوشاننـد و با برك و سازهای احادیث جعلی شائبه‌هائی ببندنـد تا حقیقت را از مجاز تشـخیص نتوان داد و آن قدر در این راه بر آن حضرت سخت گرفتند و تهدید کردند که از تعلیمات خود دست بردارد تـا پس از چنـدین مرتبـه که شمشـیری به سـوی آن حضـرت کشـیدند او را به زهر مسـموم و شـهید ساختنـد صـلی الله علیه و علیه‌السلام ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار.

شیعه ایمان به خداونـد متعال و ملائکه و رسل و کتب آسـمانی و روز قیامت و قضا و قدر و بدا دارد - شـیعه تصدیق و اعتراف دارد که پیغمبر خاتم حضرت محمد رسول خدا در تمام آنچه که از آسمان فرود آمده می‌باشد.

قلب شـیعه اذعان دارد که عبادات و معاملات و اوامر و نواهی و خضوع و انقیاد ظاهرا و باطنا متبع و به همین جهت در زبان شـهادت به حقیقت وقوع آن می‌دهد.

شیعه امـامیه معتقـد است که تعالیم اسـلام سه نحو می‌باشـد: عقایـد - عبادات - قوانین مقرره که حفظ سلسله نظام بشـر بر آن مبتنی است.

قوانین عبـارت است از معاملات - حقوق متبادله - اصول اداره شـئون مسـلمین که محیط دین اسـلام در تمام نقاط کره زمین در هر جمع و جـامعه‌ای از لحـاظ شـئون دنیوی و سـیاست مـدن و احکـام و حقوق اجتمـاعی و آموزش و پرورش بر حسب زمان و مقیاس سطح اندیشه و فکر و رقاء ملی می‌تواند از آن قوانین به حد کمال استفاده نماید و با تطورات ملل جهان تطور و سیر کمالی قانون را دریابد. فقه اسلام عبارت است از عبادات - احکام - عقود - ایقاعات که در فقه شیعه از طهارت تادیات مضبوط است.

شیعه امامیه معتقد است که دین اسـلام جز علم و عمل نیست دین اسلام جز وظایف عقل و جسد نیست شیعه به تمام اصول عقیده و ایمان دین اسلام معتقد و به فروع آن از دستور خاندان نبوت عاملست.

در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کنند که یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: «ان من موالیکم من یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو».

بعضی از دوستان شما اعمال ناشایستی می‌کند و می‌گویند امیدواریم به آمرزش یعنی آمرزش را مرهون دوستی اهل بیت می‌دانند و مرتکب زشت کاری می‌شوند.

آن حضرت فرمود: «کذبوا والله لیسوا من موالینا فان من رجی شیئا عمل له و من خاف من شییء هرب منه.» حضرت صادق علیه‌السلام فرمود به خدا قسم که دروغ می‌گویند از دوستان ما نیستند.

زیرا هر که چیزی را بخواهد باید برای به دست آوردن آن مجاهده نماید و از هر چیز بترسد از او بگریزد و پرهیز کند.

یعنی پیروان ما که شیعیان باشند باید برای به دست آوردن رضای خدا و بخشش پروردگار آنچه که موجب آمرزش می‌شود و آنچه که سبب ترضیه خاطرها می‌باشد مبارزه کند محبت ما تنها برای آمرزش کافی نیست باید اصول عقاید و فروع احکام هم چنان با تقوی و پرهیزکاری عمل شود که «انما یتقبل الله من المتقین» آنگاه دوستی و محبت ما راهنمای سعادت است برای ایشان.

در روایات دیگر هم از این گونه مباحث بسیار است که می‌فرماید جای خلافکار در جهنم است اگر سید قریشی باشد و پرهیزکار در بهشت است اگر سیاه حبشی باشد.

و نیز شیعه را به کسی اطلاق می‌کند که قدم به قدم بدون افراط و تفریط تابع و مطیع اوامر اهل بیت اطهار (ع) بوده باشد.

پس با این مقدمه فقط صرف امید - صرف مسلمانی - صرف تظاهر و ریاکاری از نظر نتیجه امیدبخش نیست.

در امامت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام گویند:

ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود در تفسیر آیه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» [۱]
.

فرمود نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوالالباب

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۶ ص ۲۹۸.

علل و عوامل مسبب تجلی مذهب جعفری

اول فتنه‌ای که در اسلام رخ داد بعد از سقیفه... بود که عمر برای روی کار آوردن عثمان تشکیل داد. اگرچه باید این فته را از متفرعات سقیفه بنی‌ساعده دانست ولی مخالفین این شورا زیاد هستند اکثر علماء و مورخین به نظر کینه و بغضاء و غدر و حیله به این شوری تلقی می‌کنند و لذا پس از شوری بسیاری از مردم به اختلاف پرداختند که چگونه افضل اصحاب در سیاست عقب رفت و مفضول تقدم یافت.

همیشه علاقه‌مندان به مقام و منصب متحد و متفق بودند و برای سوار شدن بر گردن ملت دست به دست هم می‌دادند ولی اهل حق از خدا می‌ترسیدند و مقامی که حق آنها نبود مطالبه نمی‌کردند.

پس از شورای منتخب عمر و روی کار آمدن عثمان مردم مسلمان دو دسته شدند یک دسته شیعه علی بن ابیطالب و دسته دیگر شیعیان عثمان که اکثریت آنها را بنی‌امیه تشکیل می‌دادند و آن اختلافات به شرحی که دیدیم به کشته شدن عثمان منجر گردید این اختلاف سابقه داشت و از خونخواهیهای جاهلیت سرچشمه می‌گرفت و شرح آنرا در کتاب سیدالشهداء درباره بنی‌امیه در تاریخ نگاشتیم و علی بن ابیطالب را به همین حساب کشتند و حتی سیدالشهداء هم به این حساب کشته شد [۱] .

و دلیل این حقیقت شعریست که یزید بن معاویه در کشتن سیدالشهداء گفت لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل قد قتلنا القوم من ساداتهم

و عدلنا مثل بدر فاعتدل معاویه جنگهای جمل و صفین و نهروان را روی همین بغض و کینه تعصب جاهلیت به میان آورد تا اولاد علی را کشت و خود به قهر و غلبه بر ملت اسلام سلطه یافت و اهل شام را علیه علویین تربیت کرد عراقیین هم علیه شامیین قیام کردند و این جنگهای عراق و شام دامنه وسیعی داشت تا اوایل قرن دوم ادامه یافت و یکی از بنی‌ضبه که در جنگ جمل با علی (ع) جنگید و بغض و دشمنی خود را ظاهر گردانید و گفت. نحن «بنی ضبۀ» اعداء علی

ذاک الذی یعرف قدما بالوصی و فارس الخیل علی عهد النبی

ما انا عن فضل علی بالعمی لکننی انعی ابن‌عفان التقی

ان اولی طالب الثار الولی مفادش این است که ما دشمن علی هستیم با آنکه می‌دانیم او فارس حجاز بوده و در عهد پیغمبر فضیلتی داشته ولی به انتقام خون عثمان قصاص می‌کنیم و یکی از روات جاهلیت می‌گوید طلحه به مسیلمه گفت یا مسیلمه اشهد انک کذاب و ان محمدا صادق و لکن کذاب ربیعه احب الینا من صادق مضر

گفت می‌دانم تو دروغگوی ربیعه هستی و محمد راستگوی قبیله مضر است ولی دروغگوی ربیعه نزد من بهتر از راستگوی قبیله مضر است.

این خبر عصبیت جاهلیت و خصومت دیرین آنها را نشان می‌دهد.

شیخی از ازد گفت مردی را در طواف خانه خدا دیدم پدرش را دعا می‌کند ولی از مادرش نامی نمی‌برد گفتم چرا مادرت را فراموش کردی گفت او از قبیله تمیمه است - این اندازه تعصب جاهلیت مؤثر بود.

همین خصومت نژادی و تیره گی بین علویین و امویین ادامه یافت تا رسید بین امویین و عباسیین به شرحی که دیدیم که بنی‌امیه هزاران هزار از علویین و هاشمیین و عبدالمطلبیین را کشتند و بنی‌عباس هم که به حکومت رسیدند هزارها از آل سفیان و آل مروان را به قتل رسانیدند و در اوایل قرن دوم بنی زبدی و بنی حسن و علویین و عباسیین نیز از یک طرف و امویین و مروانیین و زیادیین از طرف دیگر باز به جنگها پرداختند و دنبال همان خونخواهی را گرفتند.

در این عهد شیعه که به همه هواخواهان این قبایل اطلاق می‌شد منحصر به شیعه علویین گردید و آنها همه از میدان بیرون رفتند و بنی‌عباس از فرط خصومت با دو جبهه جنگ کردند یکی امویین و دیگر علویین عموزادگان خودشان و دیدیدم که امامین صادقین را کشتند و قبر امام حسین را به آب بستند در حالی که منصور به احادیث فضل و برتری علی بن ابیطالب استناد می‌کرد.

امام جعفر صادق علیه‌السلام در این عوامل سکوت داشت و اعمام خود را از نزاع و جنگ و خروج و قیام منع می‌فرمود - و خود در حالی که آنها به اختلاف سیاسی مشغول بودند به نشر علم و معارف پرداخت و غرض اصلی دین که ابلاغ احکام حلال و حرام بود شروع و تجدید فرمود.

بنابراین یکی از عوامل ظهور مکتب جعفری سیاست متضاد عرب بود و دیگر بروز و ظهور عقاید و افکاری که روی همان مبانی پیدا شده بود بنی‌عباس به عموزادگان خود هم ترحم نکردند و همان بغض و عداوت آنها بیشتر سبب توجه مردم به نشر حقایق دینی گردید.

منصور امام صادق را مسموم کرد و هارون موسی بن جعفر را در زندان مسموم ساخت و همین مسمومیت و مظلومیت بیشتر نسل بعد را متوجه تعلیم و تربیت آنها نموده و علما به نشر معارف آنها همت گماشتند.

یکی دیگر از عوامل تکون و بسط مکتب جعفری ورود فلسفه یونان در اسلام بود که عقاید مردم را مغشوش و منحرف و متشتت

ساخت و نحل و آرائی پدیدار گردید و زندقه و الحاد پیش آمد ناگزیر امام صادق باید به این اختلاف عقاید خاتمه دهد و خط سیر فکری مسلمین را به راه صواب هدایت فرماید این هم یک عامل بسیاری قوی برای سازمان مکتب جعفری گردید

جنگهای حزبی و مبارزات عقیده و آراء به شدت شیوع یافت و چماق تکفیر از هر طرف بلند می‌شد دلیل و برهان کمتر بود - مکتب جعفری با منطقی مستدل به این جنگها خاتمه داد - به شرحی که دیدیم همه علماء او را افقه و اعلم خلق زمان شناختند.

با این ترتیب دیدیم که تأثیر سیاست در تکوین مذهب اهل بیت موجب تمایل مردم به آنها شد و علم و حلم و اخلاق فاضله اهل بیت مؤید این جاذبه گردید و قلوب صافیه شافیه به مهبط عواطف آنها جا می‌گرفت و هر کس در این خاندان دل می‌بست چون واسطه دل بستن علم و تقوی و فضیلت و کمال بوده دیگر بر کندن آن جز با جان میسر نبود.

قدرت فلسفه یونان هم با همه عرفان منطقی در مقابل منطق مستدل زبان وحی نیروئی نداشت - بلکه یک اضطراب و تشویش بر پا می‌کرد تا در نتیجه ورود فلسفه یونان زندقه پیش آمده الحاد رواج یافت و حضرت امام جعفر صادق (ع) برای ریشه کن نمودن این عقیده فاسد شروع به افاضات علمی و احتجاجات برهانی فرمود و به طریق علم و منطق مستدل تار و پود فلسفه یونان را از هم جدا ساخت و حکمت توحید را به جای آن تعلیم فرمود

همین حقیقت مستدل بود که سبب هجوم روات اخبار شد و مردانی روشن فکر با نبوغ مطلع - سخن سنج پیدا شدند مردانی موثق - معتمد - موجه شروع کردند این منطق را اشاعه دادن و در موقعیت علمی و روایتی خود از منطق امام ششم بیان حدیث کردن چه او می‌فرمود حدثنی ابی عن جدی تا برسد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل و لوح و قلم که منطق مطلق همه ائمه دین بوده و با این منطق احکام اصول دین و فروع را نقل و تعلیم فرموده و لذا به مذهب ائمه امامیه شهرت یافت.

این شهرت و اهمیت و پاکی منطق مستدل محکم در میان شاگردان امام جعفر صادق (ع) رواج یافت و مورد توجه قرار گرفت - به طوری که مالک بن انس که در زمره مذاهب خوارج بود به شاگردی امام ششم افتخار کرد و می‌گفت حدثنی الثقهٔ و ابن‌حجر در صواعق می‌نویسد:

و نقل الناس عن جعفر بن محمد من العلوم ماسارت به الرکبان و انتشر صیته فی جمیع البلدان

و نوح بن دراج برای ابی‌لیلی نوشت در قضاوت و حکومت علمی مردی را چون جعفر بن محمد ندیدم.

و حافظ ابن‌عقده در کتاب رجال خود نام چهار هزار نفر روات موثق امام ششم را ضبط کرده است و ابان بن ثعلب می‌گوید سی هزار حدیث نقل نموده و ابوالحسن بن علی الوشاء می‌گوید.

ادرکت فی هذا المسجد - «یرید مسجد الکوفه» تسعمائهٔ شیخ کلهم یقول حدثنی جعفر بن محمد

قاضی القضات خوارزمی در کتاب جامع به اسانید خود می‌نویسد: ابوحنیفه گفت جعفر بن محمد افقه از تمام علمای عصر است به علاوه علم، حلم و تقوی و فضیلت هم دارد که سایرین مانند یحیی بن سعید انصاری و سفیان ثوری و ابن‌جریح و ایوب سجستانی و ابان بن تغلب و عمرو بن عبید و بسیاری دیگر این پارسائی و تقوی را نداشتند.

در ضعف دولت اموی و نهضت علمی و جنبش فکری مردم آن عصر که افکار عمومی منقلب گردید همه روات و فقها و فضلا اطراف امام صادق را گرفتند و به ساده‌گی عقاید خود را می‌گفتند و امام ششم هم بدون هیچ شائبه و یا تندی اخلاق یا تکفیر و راندن آنها را به حقایق امر آشنا می‌ساخت و بطلان عقاید فاسد را بیان می‌فرمود و منطق علمی و برهان مستدل قابل قبول را می‌آموخت و لذا همه بدون اختلاف او را بزرگترین عالم عصر می‌شناختند.

و یقین می‌کردند که او خود بحار ذخاریست و پدرانش تا به جدش برسد همه اقیانوس متلاطم علم و فضیلت بوده و در عقیده و ایمان به آنچه می‌گفتند راسخ و استوار و هیچ گونه اختلافی در تمام سلسله تعلیمات آنها وجود نداشت - و همین جهات موجب تمرکز چهار هزار مرد دانشمند مطلع گردید که همه در پیشگاهش سر تعظیم خم کردند و زانوی ادب بر زمین زدند و افتخار به

شاگردیش نمودند.

پی نوشت ها:

[۱] اصل این مقاله به قلم علامه شیخ احمدرضا در جبل عامل لبنان بوده که با تصرف ترجمه شد.

عباد بن صهیب، ابوبکر تمیمی کلبی بصری

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب حضرت باقر (ع) شمرده، و گوید: عباد بن صهیب، بصری، عامی است. [۱] .
و در جای دیگر او را از اصحاب حضرت صادق (ع) می‌داند. [۲] .
و در فهرست می‌فرماید: عباد بن صهیب ثقه است و کتابی دارد که جمعی از بزرگان، مانند ابن ابی‌عمیر، آن را ذکر کرده‌اند. [۳] .
نجاشی گوید: عباد بن صهیب، ابوبکر التمیمی، بصری، ثقه است. او از امام صادق (ع) روایت کرده، و کتابی نیز دارد. [۴] عباد بن صهیب، ثقه است، و به گفته حماد بن عیسی، دویست حدیث از امام صادق (ع) آموخته است. [۵] .
گر چه کشی روایتی از او، درباره اعتراض به پوشش و لباس حضرت صادق علیه‌السلام، نقل کرده [۶] و مرحوم پدرم نیز در تحفة الاحباب به آن اشاره می کند، لیکن باید گفت که این روایت مربوط به عباد بن کثیر می‌باشد نه عباد بن صهیب، چنانکه مرحوم پدرم خود، در سفینه، این روایت را به عباد بن کثیر ارتباط می‌دهد:
از عبدالله بن سنان چنین نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) که فرمود: در بین طواف بودم که ناگاه مردی لباسم را کشید، دیدم عباد بن کثیر است، دیدم عباد بن کثیر است، گفت: ای جعفر! شما، مثل این جامه را می‌پوشی، با این مقام و منزلت و بستگی که به امیرالمؤمنین علی (ع) داری؟! گفتم: این جامه فرقبی [۷] است که به یک دینار خریده‌ام، و جدم امیرالمؤمنین در زمانی بود که غیر آن لباسی برای او مقتضی نبود؛ و من اگر لباس را امروز بپوشم، مردم می گویند: جعفر، متظاهر و ریاکار است، مثل عباد بن کثیر. [۸] .
در کافی، از عباد بن صهیب نقل شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: خداوند فرماید: هر گاه کسی که مرا شناخته نافرمانی‌ام کند، کسی را که مرا نشناخته بر او مسلط کنم. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۳۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۴۰.

[۳] فهرست طوسی، ص ۱۷۶.

[۴] رجال نجاشی، ص ۲۰۸.

[۵] رجال کشی، ص ۲۶۸.

[۶] رجال کشی، ص ۳۳۵.

[۷] منسوب به فرقب که نام محلی است که در آن جا لباس سفید از کتان می‌بافتند.

[۸] سفینة‌البحار، ج ۲، ص ۱۴۵.

[۹] اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، ص ۲۱۱.

عبدالرحمن بن حجاج بجلی کوفی، ابوعبدالله

فروشنده سابری [۱] ، متهم به مرام کیسانیه [۲] ، ثقه و جلیل القدر [۳] ، استاد صفوان بن یحیی و از اصحاب حضرت صادق [۴] و حضرت موسی بن جفعر [۵] علیهماالسلام بوده و از طرف امام صادق (ع) وکالت داشته [۶] ؛ و از مذهب کیسانیه به حق رجوع کرده؛ و حضرت ثامن الحجج (ع) را ملاقات کرده است. [۷] .

شیخ طوسی، در رجالش، او را ذکر کرده و گفته: کتابی دارد [۸] که بزرگانی چون صفوان و ابن ابی‌عمیر از او نقل کرده‌اند. [۹] .

نجاشی گفته: عبدالرحمن بن حجاج، اهل کوفه و فروشنده سابری، و ساکن بغداد، و مرمی به کیاسنیت، و از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهماالسلام روایت نموده، و بعد از امام هفتم زنده بود و رجوع به مذهب حق کرد، و امام هشتم را نیز ملاقات نموده، و ثقه جلیل‌القدری است. [۱۰] .

او در زمان حضرت رضا (ع) با ولایت از دنیا رفت. و روایت شده که حضرت ابوالحسن (ع) [۱۱] شهادت بهشت برای او داده [۱۲] ، و حضرت صادق (ع) به او می‌فرمود که تکلم کن با اهل مدینه، همانا من دوست می‌دارم که در رجال شیعه مانند تو را ببینند. [۱۳] .

از آن جایی که امام صادق (ع)، این عبارت را فقط در مورد معدودی از اصحاب خود، همچون ابان بن تغلب، به کار برده، مبرز بودن او در بین اصحاب و نیز قدرت کلامی‌اش معلوم می‌شود. [۱۴] .

و هم از آن جناب روایت شده که هر که در مدینه از دنیا برود، خداوند او را مبعوث فرماید در آمنین روز قیامت، و از جمله ایشان است: یحیی بن حبیب، ابوعبیده حذاء، و عبدالرحمن بن حجاج. [۱۵] .

و اما آن خبری از ابوالحسن (ع) که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج را، و فرمود: «لثقیل علی الفؤاد» [۱۶] که ظاهرش ذم است، و لیکن توجیه شده به اینکه شاید سنگینی او بر دل مخالفین بوده. و ممکن است سنگینی این دو کلمه باشد: «عبدالرحمن» و «حجاج» چه آن که عبدالرحمن، نام عبدالرحمن ابن‌ملجم مرادی، قاتل امیرالمؤمنین (ع)، و حجاج، نام حجاج بن یوسف ثقفی که قاتل ذریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده. و شاید معنی حدیث این باشد که او موقعیتی در نفوس و دل‌ها داشته. و الله العالم.

نویسنده گوید: نامهای دشمنان امیرالمؤمنین (ع)، نزد اهل بیت آن بزرگوار، و بلکه نزد شیعیانشان، و دوستانشان، ثقیل و مکروه است.

سبط ابن‌جوزی، در تذکره، در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفته: هیچ کس از بنی‌هاشم فرزد خود را معاویه نام ننهاد، مگر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، و چون این نام را بر فرزند خود گذاشت، بنی هاشم با او قطع رابطه کردند و تا زنده بود با وی سخن نگفتند. [۱۷] .

نویسنده گوید: چون عبدالله به معاشرت با بنی‌امیه مبتلا بود، به جهت مماشات یا به ملاحظه دیگر این نام را بر فرزند خود نهاد؛ و شاید جای اعتراض بر عبدالله نباشد، چون بزرگ‌تر از عبدالله، نام بدتر از معاویه را، بنا بر پاره‌ای از ملاحظات، بر فرزند خود گذاشت.

و اما عکس آن: مسروق روایت کرده که وقتی در نزد حمیراء (عایشه) نشسته بودم و با من صحبت می‌کرد که ناگاه غلامی را خواند که سیاه‌رو بود و به او عبدالرحمن می‌گفت: چون غلام حاضر شد، حمیراء رو به من کرد و گفت: می‌دانی برای چه این غلام را عبدالرحمن نام نهادم؟ گفتم: نه. گفت: از جهت محبت و علاقه‌ام به عبدالرحمن بن ملجم. [۱۸] .

در کتاب کافی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: از دو صفت بپرهیز که هر کس هلاک شد از آن جهت بود: بپرهیز از اینکه طبق رأی و نظر خویش به مردم فتوی دهی؛ یا به آن چه نمی‌دانی عقیده دینی پیدا کنی. [۱۹] .

و نیز در کافی، از عبدالرحمن بن حجاج نقل شده که گفت: حضرت موسی بن جعفر (ع) به من فرمود: بپرهیز از نردبانی که بالا

رفتنش آسان و پایین آمدنش دشوار است.

عبدالرحمن بن حجاج در ادامه آن گفت: و حضرت صادق (ع) می‌فرمود: نفس را به میل و خواهش خود رها مکن، زیرا که نابودی‌اش در خواهش آن است؛ رها کردن نفس به آن چه خواهد، برای آن درد، و جلوگیری از آن چه خواهد، درمان آن است. [۲۰].

پی نوشت ها:

[۱] پارچه‌های نازکی که در سابور فارس بافته می‌شد.

[۲] کیسانیه، گروهی منسوب به کیسان، یعنی مختار، بودند که بعدها به زیدیه آمیختند.

[۳] فهرست طوسی، ص ۱۸۰ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۶.

[۴] رجال الطوسی، ص ۲۳۰.

[۵] رجال الطوسی، ص ۳۵۳.

[۶] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۱۰ - خلاصه، علامه حلی، ص ۵۶، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳.

[۷] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۱۰ - خلاصه، علامه حلی، ص ۵۶ -، بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳.

[۸] رجال الطوسی، ص ۳۵۳.

[۹] فهرست طوسی، ص ۱۸۰.

[۱۰] رجال نجاشی، ص ۱۶۵.

[۱۱] در فهرست طوسی است که امام صادق (ع) برای او شهادت بهشت داد.

[۱۲] رجال کشی، ص ۳۷۴.

[۱۳] رجال کشی، ص ۳۷۴.

[۱۴] الامام الصادق، محمد حسین مظفر، ج ۲، ص ۱۶۵.

[۱۵] فروع کافی، ج ۴، کتاب الحج، ص ۵۵۸.

[۱۶] بر دل سنگین است - رجال کشی، ص ۳۷۴.

[۱۷] تذکرهٔ الخواص، ابن‌الجوزی، ص ۲۰۰.

[۱۸] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۹۷ - تحفه الاحباب ص ۱۶۷.

[۱۹] اصول کافی، ج ۱، نهی از ندانسته گویی، ص ۳۳.

[۲۰] اصول کافی، ج ۲، پیروی از هوای نفس، ص ۲۵۲.

عبدالله بن ابی‌یعفور عبدی کوفی

شیخ طوسی (ره) او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و نام وی را «واقد» یا «وقدان» گفته است. [۱].

شیخ نجاشی (ره) گوید: عبدالله بن ابی‌یعفور نامش واقد یا وقدان بوده و کنیه‌اش ابومحمد است. او ثقه و جلیل‌القدر بوده، و بین اصحاب و در نزد حضرت صادق (ع) موقعیتی خاص داشته، و در ایام حیات امام از دنیا رفته است. [۲].

او کتابی دارد که اصحاب آن را از او روایت می‌کنند. [۳].

در وجیزه و بلغه او را توثیق کرده‌اند [۴]، و در رجال کشی روایاتی درباره‌اش نقل شده که ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

شیخ کشی، از حمدویه، از ابوحمزه معقل عجلی، از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت کرده که گفت: وقتی به حضرت صادق (ع) عرض کردم: به خدا سوگند، اگر شما اناری را دو نصف کنی و بگویی این نصف حرام است و این نصف حلال؛ شهادت می‌دهم که آن چه را گفتی حلال است حلال، و آن چه را که گفتی حرام، حرام است. حضرت دو مرتبه فرمود: خدا تو را رحمت کند. [۵] .

و در روایت دیگر، حضرت صادق (ع) فرمود: من نیافتم احدی را که قبول کند سفارش مرا، و اطاعت نماید امر مرا، مگر عبداله بن ابی‌یعفور. [۶] .

از زید شحام روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: من نیافتم کسی را که اطاعت کند فرمان مرا، و گفته مرا بپذیرد، و قدم به دنبال یاران پدرم بردارد، مگر دو نفر که خدا هر دو را رحمت کناد: یکی عبدالله بن ابی‌یعفور و دیگری حمران بن اعین؛ آن دو نفر مؤمن خالص و از شیعیان ما می‌باشند؛ نامهای آنان در کتاب اصحاب یمین است که خداوند آن کتاب را به محمد صلی الله علیه و آله مرحمت فرموده. [۷] .

در کافی، از ابی کهمس روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: عبدالله بن ابی‌یعفور به شما سلام می‌رساند، فرمود: بر تو و بر او سلام باد؛ چون نزد عبدالله رفتی سلامش رسان و به بگو، جعفر بن محمد بن تو می‌گوید: در آن چه علی نزد رسول خدا (ص) به مقام رسید، بنگر، و ملازمش باش؛ همانا علی نزد رسول خدا (ص) به سبب راستگویی و ادای امانت به آن مقام رسید. [۸] .

عبدالله بن ابی‌یعفور گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: مبادا مردم تو را نسبت به خودت بفریبند، که همانا امر (نتیجه اعمال) به تو خواهد رسید نه به آنان؛ و نباید روزت به چنین و چنان سپری شود، که همانا کسی با تو هست که اعمال تو را حفظ و ضبط می‌کند؛ و خوبی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را به صورتی خواهی دید که تو را شادمان کند، و بدی اندک را کم مشمار که فردا روز آن را به صورتی خواهی دید که تو را ناراحت سازد؛ و کار نیک کن که من ندیدم چیزی را که پی‌جوتر و سریعتر باشد از کار نیکی که به دنبال گناه گذشته‌ای انجام گیرد، پروردگار جل‌اسمه می‌فرماید: «ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین» [۹] - همانا نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند، و این یادآوری است از برای اهل ذکر - [۱۰] .

در کافی، از ابن ابی‌یعفور، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: مردم را با غیر زبان (بلکه با کردار) خویش به خیر و نیکوکاری دعوت کنید؛ مردم باید کوشش در عبادت و راستگویی و پرهیزکاری شما را ببینند. [۱۱] .

روایت شده که ابن ابی‌یعفور موقعی برای ادای شهادت، به محضر ابویوسف قاضی، رفت. ابویوسف گفت: آرزو نمی‌کنم برایت چیزی بگویم، چون همسایه منی و جز راستی و عبادت طولانی شب، از تو چیزی معهود نیست، الا یک خصلت. عبدالله گفت، آن چیست؟ گفت: تمایل تو به شیعه‌گری! ابن ابی‌یعفور به طوری گریه کرد که اشکش جاری گشت، و گفت: مرا به مردمی نسبت دادی که می‌ترسم از آنان نباشم. ابویوسف شهادتش را پذیرفت. [۱۲] .

ابن ابی‌عمیر گوید: ابن ابی‌یعفور و معلی بن خنیس در نیل بودند - در زمان امام صادق (ع) - که راجع به ذبائح یهودیان اختلاف کردند. معلی از ذبیحه یهودیان بخورد و ابن ابی‌یعفور احتیاط کرد و از خوردن خودداری نمود. هنگامی که به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدند و جریان را عوض کردند، حضرت عمل ابن ابی‌یعفور را تأیید کرد و معلی را خطا کار دانست. [۱۳] .

و بالجمله، در ایام حیات امام صادق (ع)، در سال طاعون، ابن ابی‌یعفور وفات کرد. بعد از فوت، او حضرت صادق (ع) برای مفضل بن عمر، مرقومه‌ای نوشته، تمام آن مدح و ثناء و ترضیه است از ابن ابی‌یعفور، به کلماتی که دلالت دارد بر جلالت شأن او به مرتبه‌ای که عقل حیرت می‌کند [۱۴] ، و چگونه این طور نباشد در حالی که او از حواریین امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به شمار رفته [۱۵] ، رحمه الله و رضوانه علیه و احشرنا معهم بحق محمد و آله الطاهرین، آمین یا رب العالمین.

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۲۳.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۴۷ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۳.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۴۷ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۳.

[۴] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۶۶، ردیف ۶۷۳۰.

[۵] رجال کشی، ص ۲۱۵.

[۶] رجال کشی، ص ۲۱۳ - و نیز در ص ۲۱۵، روایت دیگری از امام صادق (ع) نقل شده که به ابواسامه، زید شحام، فرمود: و الله، نیافتم احدی را که اطاعتم کند و گفته مرا بپذیرد، مگر یک نفر، رحمهٔ الله علیه، و او عبدالله بن ابی‌یعفور بود؛ هرگاه من او را فرمانی می‌دادم یا سفارشی می‌کردم، فرمان مرا اطاعت می‌کرد و گفته مرا می‌پذیرفت.

[۷] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۸۰.

[۸] اصول کافی، ج ۲، باب راستگویی، ص ۸۵.

[۹] سوره هود، آیه ۱۱۴.

[۱۰] امالی شیخ مفید، مجلس ۲۳، ح ۳.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، باب راستگویی، ص ۸۶.

[۱۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۱۳] رجال کشی، ص ۲۱۴.

سید مرتضی (ره)، در مسائل الطرابلسیات، داستان را به گونه دیگر نقل کرده است (سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۲۵۵).

[۱۴] رجال کشی، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

[۱۵] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۰.

عبدالله بن سنان، ابن‌طریف

کوفی، ثقه و جلیل‌القدر [۱] و از بزرگان اصحاب حضرت امام صادق (ع) است [۲] ؛ و او خازن منصور و مهدی و هادی و رشید عباسی بوده. [۳] .

حضرت صادق (ع) درباره او فرمود: «اما انه یزید علی السن خیرا» [۴] ، شاید منظور این باشد که آن چه از عمرش می‌گذرد بر ایمان و تقوایش افزوده می‌گردد.

علامه مامقانی او را تجلیل و توثیق می‌نماید. [۵] .

او دارای کتابی است که عده‌ای از بزرگان از او نقل کرده‌اند. [۶] .

شیخ مفید (ره)، از عبدالله بن سنان نقل کرده که امام صادق (ع)، در تفسیر گناهان، فرمود: «الذنوب التی النعم البغی، و الذنوب التی تورث الندم القتل، و الذنوب التی تنزل‌النقم الظلم، و الذنوب التی تهتک الستر شرب الخمر، و الذنوب التی تحبس الرزق الزنا، و الذنوب التی تعجل الفناء قطیعهٔ الرحم، و الذنوب التی تظلم الهواء و تحبس الدعاء عقوق الوالدین» - گناهانی که نعمتها را دگرگون سازند، تجاوز به حقوق دیگران است، و گناهانی که پشیمانی به بار آورند، قتل و آدمکشی است، و آن گناهانی که عقوبتها نازل کنند، ظلم و ستم است، و آن گناهانی که پرده را بدرند، شرابخواری است، و آن گناهانی که روزی را نگهدارند (و آن را کم کنند) زنا است، و آن گناهانی که به سرعت نابود کنند، قطع رحم است، و آن گناهانی که فضا را تیره و تار سازند و مانع

استجابت دعا شوند، آزردن پدر و مادر است. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۳۵۰ – فهرست طوسی، ص ۱۹۱ – خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۲.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۲۵.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۴۸ – خلاصه، حلی، ص ۵۲.

[۴] رجال کشی، ص ۳۵۰.

[۵] رجال مامقانی، ج ۲، ص ۱۸۶، ردیف ۶۸۹۲.

[۶] فهرست طوسی، ص ۱۹۲.

[۷] اختصاص، مفید، ص ۲۳۸.

عبدالله بن غالب اسدی شاعر

مرحوم شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت باقر [۱] و حضرت صادق [۲] علیهماالسلام شمرده است.

و شیخ نجاشی گفته که او از اصحاب امام باقر و صادق و موسی بن جعفر علیهم‌السلام است، و سپس او را توثیق و تجلیل فرموده است. [۳] .

و او همان است که امام صادق (ع) به وی فرمود: ملکی است که به تو شعر را القاء می‌کند، و من آن ملک را می‌شناسم. [۴] .

در کافی، از عبدالله بن غالب روایت شده که امام صادق (ع) فرمود: سزاوار است مؤمن دارای هشت خصلت باشد: ۱ – در گرفتاریهای سخت با وقار باشد ۲ – به هنگام بلا شکیبا باشد ۳ – در نعمت و آسایش سپاسگزار باشد ۴ – به آن چه خدا روزی‌اش کرده قانع باشد ۵ – به دشمنان ستم نکند ۶ – به خاطر دوستان مرتکب گناه نشود ۷ – تنش از او در زحمت باشد ۸ – مردم از او در آسایش باشند. همانا دانش، دوست؛ حلم، وزیر؛ صبر، سرلشکر؛ رفق، برادر؛ و لین، پدر مؤمن است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۳۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۲۷.

[۳] رجال نجاشی، ص ۱۵۴ – خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۱.

[۴] رجال الطوسی، ص ۱۳۱ – رجال کشی ص ۲۸۸ – خلاصه، علامه، ص ۵۱.

[۵] اصل کافی، ج ۲، باب علامات و صفات مؤمن، ص ۱۸۱.

عبدالله نجاشی، ابوبجیر

در ابتدا رأی زیدیه [۱] داشت. [۲] .

او در سفری به مکه، به مجلس عبدالله بن حسن رفت تا از او، درباره کار خود، سؤال نماید، و چون پاسخی نشنید، به خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد. حضرت پس از دادن پاسخ، برای هدایتش، اخباری از واقعه‌ای که برای او اتفاق افتاده بود بیان فرمود. لاجرم نور امامت بر قلبش تابیدن گرفت، و چون از خدمت آن حضرت بیرون آمد، به رفیق خود، عمار سجستانی، گفت:

شهادت می‌دهم که این مرد عالم آل محمد (ص) است، و آن چه من تا به حال بر آن بودم باطل بود، و صاحب امر امامت همین جناب است. [۳] .

کلینی (ره)، در اصول کافی، از محمد بن جمهور، نقل کرده که شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: در دفتر عبدالله نجاشی، حاکم اهواز و فارس، بر عهده من خراجی است و او از کسانی است که به فرمانبرداری از شما معتقد است؛ اگر صلاح بدانید برایش نامه‌ای بنویسید. حضرت مرقوم فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم سر اخاک یسرک الله» - برادرت را شاد کن تا خدا تو را شاد کند - همین که نام امام صادق (ع) به عبدالله نجاشی رسید، آن را بوسید و بر چشم گذاشت و گفت: حاجتت چیست؟ آن مرد گفت: در دیوان شما خراجی بر من است. نجاشی گفت: چه مقدار است؟ مرد گفت: ده هزار درهم. نجاشی دفتردارش را خواست و دستور داد از حساب شخصی خودش پرداخت شود؛ و بدین ترتیب بدهی آن مرد را از دفتر دیون خارج کرد، و برای سال بعد هم همان مقدار خراج را به نام خودش ثبت کرد، و آن گاه رو به مرد کرد و گفت: آیا تو را شاد کردم؟ مرد گفت: آری. سپس دستور داد تا به او مرکبی و کنیزی و غلامی و یک دست لباس دادند و در هر بار از او می‌پرسید که آیا تو را شاد کردم؟ و او در جواب می‌گفت: آری، قربانت. و هر چه او می‌گفت آری، نجاشی می‌افزود تا از عطا فراغت یافت، آن گاه گفت: فرش این اتاق را هم که، در لحظه دریافت نامه مولایم، زیر پایم بود بردار و ببر، و بعد از این هم، هر گاه نیازی داشتی پیش من آی.

چون آن مرد به خدمت امام صادق (ع) رسید و جریان را، چنان که واقع شده بود، گزارش داد، حضرت مسرور شد. مرد گفت: یا ابن‌رسول الله، گوییا نجاشی با این رفتارش، در مورد من، شما را نیز شادمان کرد؟ فرمود: آری به خدا، به یقین او، خدا و پیغمبرش را نیز شادمان کرد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] زیدیه، معتقدین به امامت زید بن علی بن الحسین می‌باشند، و بر سر وراثت، و وصیت، و نص در امر خلافت، با شیعه امامت اختلاف ورزیدند. گفتند: آن کس که از نسل فاطمه علیهاالسلام به شمشیر قیام کند، و عالم و شجاع و سخی باشد، امام است، از فرزندان حسن بن علی (ع) و یا از اولاد حسین بن علی (ع) باشد. با این حال در میان زیدیه نیز دسته‌هایی چند پدید آمد که هر دسته اعتقادی منحصر به خویش یافت.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۴۷ - خلاصه، علامه حلی، ص ۵۴.

[۳] رجال کشی، ص ۲۹۱. (تلخیص یافته).

[۴] اصول کافی، ج ۲، باب شاد کردن مؤمن، ص ۱۵۲ - اختصاص، مفید، ص ۲۶۰ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب جواز ولایت از طرف ستمگر به سود مؤمنین، ص ۱۴۲.

عبدالملک بن اعین، ابوضریس

از اصحاب امام باقر [۱] و صادق [۲] علیهماالسلام بوده، و همان است که حضرت صادق (ع)، بعد از وفات او، با گروهی از اصحاب، بر مزار او رفت، و بر او ترحم و دعا کرد. [۳] .

روایت شده که عبدالملک که گفت: برخاستم از نزد حضرت باقر (ع) در حالی که به هنگام برخاستن از فرط ناتوانی بر دست خود تکیه کرده بودم؛ پس گریستم. حضرت فرمود: چه می‌شود تو را؟ عرض کردم: امید داشتم که درک کنم این امر را، در حالی که نیرومند باشم.

امام فرمود: آیا راضی نمی‌شوید که دشمنان شما بکشند یکدیگر را، و شما در خانه‌های خود ایمن باشید؛ همانا هرگاه وقت رسیدن

امر ماشود، عطا می‌شود به هر نفری از شما نیروی چهل مرد، و دل‌های شما مانند پاره‌های آهن می‌گردد، و چنان باشد که اگر بر کوه‌ها حمله کنید از جای خود کنده شوند؛ و شما قوام زمین و خزانه‌داران آن باشید. [۴] .

و روایت شده که روزی حضرت صادق (ع) به عبدالملک فرمود: چگونه فرزند خود را ضریس نام نهادی؟ عرض کرد: چگونه پدر شما اسم شما را جعفر گذاشت؟ حضرت فرمود: زیرا که جعفر نام نهری است در بهشت، لیکن ضریس اسم شیطان است. [۵] .

ابن‌حجر، در تقریب، از عبدالملک یاد کرده و می‌گوید: او شیعه راستگویی است و در صحیحین (بخاری و مسلم) از او حدیث نقل شده است. [۶] .

____

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۲۸.

[۲] رجال الطوسی ص ۲۳۳.

[۳] رجال کشی، ص ۱۵۶ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۵۷.

[۴] روضه کافی، ح ۴۴۹، ص ۲۴۵.

[۵] رجال کشی، ص ۱۵۶.

[۶] تقریب، ج ۱، ص ۵۱۷.

عبیدالله بن علی بن ابی‌شعبه حلبی

از اصحاب امام صادق (ع) [۱] ، ثقه، جلیل‌القدر، و اصلش از کوفه است؛ لیکن چون او و پدر و برادرانش جهت تجارت به حلب می‌رفتند، حلبی نامیده شدند. [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۲۹.

[۲] رجال نجاشی، ص ۱۵۹.

علاء بن رزین ثقفی

ثقه‌ای جلیل‌القدر [۱] از اصحاب حضرت صادق (ع) [۲] ، و از مصاحبین محمد بن مسلم ثقفی است، و نزد او فقه را آموخته [۳] و کتابی دارد که چهار گروه از بزرگان از او روایت می‌کنند. [۴] .

در کافی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از ابوحمزه ثمالی روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: یا دانشمند باش و یا دانشجو و یا دوستدار دانشمندان و چهارمی (دشمن اهل علم) مباش که به سبب دشمنی آنان هلاک شوی. [۵] .

و نیز در کافی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از حضرت صادق (ع)، از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: علامت مشتاق به ثواب آخرت، بی‌رغبتی نسبت به شکوفه بی‌ثبات دنیای نقد است. همانا بی‌رغبتی زاهد نسبت به دنیا، از آن چه خدای عزوجل‌برایش از دنیا قسمت کرده، کاهش ندهد، اگر چه زهد کند؛ و حرص شخص حریص بر شکوفه دنیای نقد، برایش افزونی نیاورد، اگر چه حرص زند؛ پس مغبون کسی است که از بهره آخرت خود محروم ماند. [۶] .

از احمد بن محمد بن عیسی قمی [۷] روایت شده که گفت: به جهت طلب حدیث و اخذ روایت، به کوفه سفر کردم، و در آن جا

حسن بن علی وشاء را ملاقات نمودم و از او خواستم که کتاب علاء بن رزین و ابان بن عثمان را برای من بیاورد. همین که آورد، گفتم: دوست دارم که به من روایت این دو کتاب را اجازه دهی. گفت: خدا تو را رحمت کند، چقدر عجله داری، برو از روی آن‌ها بنویس، بعد سماع کن. گفتم: از حوادث روزگار ایمن نیستم. گفت: اگر می‌دانستم از برای حدیث، مثل تو طالبی است، هر آینه بسیار اخذ حدیث می‌کردم؛ چه آن که من درک کردم که در این مسجد، نهصد تن از مشایخ را که هر یک می‌گفت: «حدثنی جعفر بن محمد صلوات الله علیهما». [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۶۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۴۵.

[۳] رجال نجاشی، ص ۲۱۱.

[۴] فهرست طوسی، ص ۲۰۷.

[۵] اصول کافی، ج ۱، اصناف مردم، ص ۲۶.

[۶] اصول کافی، ج ۲، ذم دنیا و زهد در آن، ص ۱۰۵.

[۷] ابوجعفر، احمد بن محمد بن عیسی قمی، از اصحاب امام رضا (ع) و شیخ قمیین بوده است. در فهرست ابن‌الندیم ص ۳۱۲، آمده است که او دارای کتبی مانند: الطب الکبیر، الطب الصغیر، و المکاسب می‌باشد.

[۸] رجال نجاشی، ص ۲۹ – ۲۸ – سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۶۵۶.

علباء بن دراع اسدی

علباء به کسر عین.

دراع، سازنده زره و یا فروشنده آن است، و در این جا نام پدر علباء می باشد.

مرحوم شیخ طوسی، علباء، را از اصحاب امام باقر (ع) شمرده است. [۱] .

شیخ کشی، از شعیب عقرقوفی، از ابی‌بصیر روایت کرده که گفت: روزی خدمت امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شدم، حضرت از من سؤال فرمود که آیا به هنگام مرگ علباء حاضر شده بودم؟ عرض کردم: آری، و او می گفت که شما برایش بهشت را ضمانت کرده بودید، و از من خواست که این مطلب را یادآور شوم. حضرت فرمود: راست گفته است... [۲] .

شیخ کشی روایت کرده، از ابی‌بصیر، که علباء اسدی والی بحرین بود، و هفتاد هزار دینار طلا و دواب غلام در آن جا به دست آورد. او تمامی آن‌ها را به حضرت حضرت صادق (ع) آورد، و عرض کرد: من از جانب بنی‌امیه والی بحرین بوده‌ام و این اموال را به دست آورده‌ام، حال به خدمت شما تقدیم می‌دارم، به جهت آن که می‌دانم خداوند عزوجل از این‌ها سهمی برای بنی‌امیه قرار نداده و تمامی آن‌ها مال شماست. حضرت فرمود: بیاور آن‌ها را. علباء مال‌ها را محضر حضرت گذاشت. آن جناب فرمود: قبول کردیم، و به تو بخشیدیم، و تو را حلال کردیم، و ضامن شدیم برای تو بهشت را بر خدا. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۲۹.

[۲] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۱۷۱.

- شیخ کشی شبیه این روایت، با این تفاوت که ابوبصیر به محضر امام باقر (ع) شرفیاب می‌شود، را نیز نقل کرده است (اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۲۰۰).

- به روایت علامه حلی، هر دو امام، برای علباء و ابوبصیر ضمانت بهشت را نموده اند (رجال علامه حلی، ص ۱۳۰).

[۳] رجال کشی، ص ۱۷۶ - ۱۷۵ - جامع الرواات، ج ۱، ص ۵۴۴.

شبیه این روایت را شیخ طوسی (ره) در باب «زیارات خمس» کتاب تهذیب (ج ۴، ص ۱۳۷) و در باب «ما اباحوه لشیعتهم من الخمس فی حال الغیبه» کتاب استبصار (ج ۲، باب ۳۲، ص ۵۸) آورده است، با این تفاوت اساسی که اولا: آن را به حکم بن علباء (پسر علباء) نسبت می‌دهد، ثانیا اموال خدمت امام باقر (ع) آورده می‌شود.

علی بن رئاب کوفی

ثقه، جلیل‌القدر [۱] و از بزرگان علمای شیعه است. [۲] .

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده [۳] ، و در فهرست فرموده: علی بن رئاب کوفی، و ثقه‌ای جلیل‌القدر است، و اصلی کبیر دارد که جماعتی ما را به آن خبر دادند. [۴] .

نجاشی گفته: علی بن رئاب کوفی است، و از امام صادق (ع) روایت کرده و از امام هفتم (ع) نیز روایت می‌کند. او چند کتاب دارد: کتاب وصیت، کتاب امامت و کتاب دیات، که جمعی از بزرگان این کتاب‌ها را از او نقل کرده‌اند. [۵] .

علامه حلی، در قسم اول از خلاصه، گوید: علی بن رئاب کوفی است، اصلی دارد، و ثقه‌ای جلیل‌القدر است. [۶] .

برادرش «یمان» از رؤسای علمای خوارج بود، و در هر سالی سه روز این دو برادر با هم مجتمع می‌شدند و مناظره می‌کردند و بعد از هم جدا می‌شدند، و دیگر به کلام، حتی به سلام، با هم مخاطبه نمی‌کردند. [۷] .

حسن بن محبوب، در هر حدیثی که از علی بن رئاب می‌نوشت، پدرش او را تشویق می‌کرد. [۸] .

در کتاب کافی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب نقل شده که حضرت صادق (ع) فرمود: ما شخصی را مؤمن ندانیم تا آن که از تمامی امر ما پیروی کند و خواهان آن باشد.

همانا ورع از جمله پیروی امر ما و خواستن آن است. پس خود را به آن زینت دهید، خدا شما را بیامرزد، و به وسیله ورع دشمنان ما در تنگنا بگذارید و بر آنان غلبه کنید، خدا به شما رفعت دهد. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۴۵.

[۲] مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۰۴.

[۳] رجال الطوسی، ص ۲۴۳.

[۴] فهرست طوسی، ص ۲۲۱ - فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۰۸.

[۵] رجال نجاشی، ص ۱۷۵.

[۶] خلاصه، حلی، ص ۴۵.

[۷] مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۰۴.

[۸] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۵۸۵.

[۹] اصول کافی، ج ۲، باب ورع، ص ۶۳.

عمرو بن حریث، ابواحمد صیرفی اسدی

ثقه [۱] ، و از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام است [۲] او کتابی دارد که عده‌ای آن را ذکر کرده‌اند. [۳] .
و او همان است که دینش را بر امام صادق (ع) عرضه کرد، و عقاید خود را تذکر داد و حضرت او را تصدیق نمود:
شیخ کشی، رحمه‌الله، از عمرو بن حریث روایت کرده که گفت: هنگامی که امام صادق (ع) در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود، به خدمتش رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، چه چیز شما را به این منزل کشاند؟ فرمود: برای تفریح و گردش آمده‌ام. عرض کردم: فدایت گردم، اجازه می‌دهی دینم را به شما عرضه بدارم. فرمود: آری.
عرض کردم: شهادت می‌دهم به اینکه شایسته پرستشی، جز خدای یگانه بی‌شریک، نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست؛ و روز قیامت آمدنی است، و شکی در آن نیست، و این که خدا در گورشدگان را برانگیزاند؛ و شهادت می‌دهم که باید نماز را به پاداشت، و زکات را پرداخت، و ماه رمضان را روزه داشت، و (با شرط استطاعت) حج به جا آورد. و شهادت می‌دهم به ولایت حضرت علی بن ابیطالب (ع) بعد از رسول خدا (ص)، و بعد به ولایت حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع)، و بعد به ولایت حضرت علی بن الحسین (ع)، و بعد به ولایت حضرت محمد بن علی (ع)، و بعد به ولایت شما، پس از پدر بزرگوارت. شما امامان و پیشوایان من هستید، من بر این عقیده زنده هستم و بر این عقیده بمیرم و متدین به این دین می‌باشم.
امام صادق (ع) فرمود: ای عمرو! به خدا سوگند، این دین من و دین پدران من است، و این همان عقیده‌ای است که در پنهان و آشکار بدان معتقدیم. (اما باید که به همین اکتفاء ننمایی، و طریق تقوی و ورع را التزام نمایی) پس از خدا پروا گیر و زبانت را، جز از سخن خیر، نگه دار. مبادا بگویی من خود وسیله رستگاری‌ام شده‌ام، بلکه این خداوند است که تو را هدایت فرموده؛ پس شکر نعمت‌هایی را که خدای عزوجل به تو داده بگزار. و از کسانی مباش که چون حاضر باشند، روبرو سرزنش شوند، و چون غایب شوند، غیبتشان را نمایند. و مردم را بر دوش خود سوار مکن (آنان را بر خود مسلط مساز و خود را رهینشان قرار مده)؛ زیرا اگر مردم را بر دوش خود سوار کنی، استخوان شانه‌ات به شکستن نزدیک شود. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۲۰۵.

[۲] رجال الطوسی، ص ۲۴۷.

[۳] فهرست طوسی، ص ۲۴۳ - رجال نجاشی، ص ۲۰۶.

[۴] اصول کافی، ج ۲، پایه‌های اسلام، ص ۱۹ - رجال کشی، ص ۳۵۷ - ۳۵۶.

عمران بن عبدالله بن سعد اشرعی قمی

از اجلاء اهل قم، و از اصحاب و دوستان امام صادق (ع) [۱] ، و از محبوبین آن حضرت بوده و حضرت او را بسیار دوست می‌داشت، و هر وقت بر آن حضرت، در مدینه، وارد می‌شد از او تفقد می‌فرمود، و احوال اهل بیت و خویشاوندان و بستگانش را جویا می‌شد. [۲] .
وقتی عمران بر حضرت صادق (ع) وارد شد، آن جناب از او احوالپرسی فرمود و با او نیکویی و بشاشت نمود؛ چون برخاست برود، حماد ناب از آن حضرت پرسید: کیست این شخص که این نحو او مهربانی کردید؟ فرمود: این از اهل بیت نجباء است یعنی اهل قم، که اراده نمی‌کند ایشان را جباری از جباره، مگر این که خدا در هم می‌شکند او را. [۳] .

روایت شده که عمران بن عبدالله، در منی، خیمه‌های بزرگ زنانه و مردانه با خود داشت، و آنها را برای امام صادق (ع) نصب می‌کرد. همین که حضرت، با اهل بیت خود، وارد شد، پرسید: این خیمه چیست؟ گفتند: عمران بن عبدالله قمی، این خیمه‌ها را برای شما درست کرده، حضرت در آن جا منزل کرد، و عمران را طلبید. عمران به حضور رسید و عرض کرد: این خیمه‌ها همان‌هایی است که امر کرده بودید برایتان بسازم. حضرت فرمود: این خیمه‌ها چند از کار در آمده؟ عمران عرض کرد: فدایت شوم، کرباسهای آن را خودم بافته‌ام و ساخته‌ام، و برای شما درست کرده‌ام، و به رسم هدیه تقدیم داشته‌ام، و دوست دارم که قبول فرمایید؛ و من آن پولی را که برای این کار فرستاده بودید، رد کردم. آن گاه حضرت دست عمران را گرفت و فرمود: از خدا می‌خواهم که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد، و آن که تو و خاندانت را در سایه رحمت خود درآورد، روزی که سایه‌ای نباشد، جز سایه رحمت او (روز قیامت). [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۲۵۶.

[۲] اختصاص، شیخ مفید، ص ۶۹ – اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۳۳ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶ – ۳۳۵.

[۳] اختصاص، شیخ مفید، ص ۶۹ – اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۳۳ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶ – ۳۳۵.

[۴] اختصاص، شیخ مفید، ص ۶۸ – اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۳۳۲ – بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۵.

عنوان بصری

وی در بین علمای رجال عنوانی ندارد، و لهذا به شرح حال او نپرداخته‌اند، فقط در کتب روایات از وی در چند مورد نام برده شده. علامه مجلسی (ره)، در بحارالانوار، حدیث عنوان بصری را که مشتمل بر پندهای مهمی است، نقل کرده که ما متن آن را به شرح زیر ذکر می‌کنیم:

عنوان بصری گوید: سال‌ها بود که من از محضر مالک بن انس دانش فرامی‌گرفتم، ولی در آن روز که حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) از سفر کوتاه خود به مدینه بازگشت، و من حضورش را ادارک کردم، تصمیم گرفتم که در آینده شاگرد ابوعبدالله صادق (ع) باشم و به این مقام افتخار کنم، ولی امام به من فرمود: از من دست بدار، در خانه من آمد و رفت بسیار است، به علاوه من در شب‌ها و روزها اوراد و اذکاری دارم که سزاوار است هر کدام به وقت خود انجام شود؛ شما همان طور که در محضر مالک بن انس به کسب معرفت می‌پرداختی، از کار خویش دست باز مدار، و مرا به حال خویش بگذار.

از این امتناع دلم شکست، با اندوه فراوان خانه‌اش را ترک کردم، و به خانه خویش برگشتم، و به خود گفتم: اگر جعفر بن محمد (ع) در پیشانی من فروغ سعادت می‌دید مرا از پیشگاه خود طرد نمی‌کرد. شب هنگام به مسجد رسول خدا (ص) رفتم و نماز گزاشتم و به قبر مطهر رسل الله (ص) سلام دادم و بازگشتم؛ و فردای آن روز بار دیگر به روضه رسول (ص) شرفیاب شدم و دو رکعت نماز گزاشتم و دست به آسمان بلند کردم و گفتم: «اسألک یا الله یا الله ان تعطف علی قلب جعفر و ترزقنی من علمه ما اهتدی به الی صراطک المستقیم»، بار الها از تو می‌خواهم قلب جعفر بن محمد (ع) را به من مهربان سازی و از علم او برخوردارم فرمایی تا در روشنایی علم او صراط مستقیم را بشناسم. و از آن جا به خانه‌ام آمدم. دیگر رغبتی نداشتم که به محفل مالک بن انس پا بگذارم؛ زیرا عشق امام صادق (ع) چنان بن قلب من ریشه کرده بود که جز او و محضر او، همه چیز را از یاد برده بودم و شب و روز در خانه خود به کنج عزلت خزیده بودم، و جز برای نماز از خانه پا بیرون نمی‌گذاشتم.

بالاخره طاقتم طاق شد، دیدم نمی‌توانم در این کنج عزلت قرار بگیرم برخاستم جامه و رداء پوشیدم و رو به سوی خانه امام صادق

(ع) نمودم. در خانه او از خدمتکارش اجازه خواستم که امام را ببینم. خدمتکار پرسید: چه کار دارید؟ گفتم: «السلام علی الشریف»، می‌خواهم بر شریف [۱] سلام کنم. خدمتکار معذرت خواست، و گفت: اما بر سجاده عبادت ایستاده است و مشغول نماز خواندن است. اندکی به انتظار نشستم، دیدم، همان خدمتکار بار دیگر آمد و گفت: «ادخل علی برکهٔ الله»، اجازه داد. خوشحال شدم. امام تازه از نماز فراغت یافته بود.

سلام کردم. بر جواب سلام من اضافه کرد: بنشین که مغفرت الهی نصیب تو باد. رو به رویش نشستم. چند لحظه‌ای مکث کرد و آن گاه فرمود: کنیه شما چیست؟ گفتم: ابوعبدالله. فرمود: این کنیه را خدا برای تو ثابت کند، و توفیق رفیقت سازد، چه حاجتی داشتی؟ در دل گفتم: اگر از این دیدار جز همین دعا بهره دیگری نبرم، برای من همین دعا که در حق من فرمود بس است. دوباره پرسید: چه می‌خواهی؟ گفتم: از درگاه خدا مسئلت کردم که قلب تو را به من مهربان فرماید، و از علم تو بهره‌مندم سازد، و امیدوارم دعای من مستجاب شود و تو با من بر سر لطف و مرحمت درآیی.

امام فرمود: گوش کن اباعبدالله! علم متاعی نسیت که در نتیجه تعلم و تحصیل به دست آید، «انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یهدیه»، بلکه علم نوری است که پروردگار متعال در قل‌های تهذیب شده بر می‌افروزد، و در پرتو همان نور را به راه راست هدایتش می‌کند. شما که علم را می‌جویید، خوب است نخست در نفس خود حقیقت عبودیت را بجویید، و بعد علم را به خاطر عمل فراگیرید، و رموز دانش را از خدا بخواهید تا به شما بازش گذارد. گفتم: «یا شریف». امام صادق (ع) در این جا حرف مرا برید و فرمود: به من شریف نگویید، به من بگویید: یا اباعبدالله.

«قال عنوان: فقلت: یا اباعبدالله ما حقیقهٔ العبودیهٔ؟»

«فقال الامام (ع): ثلاثهٔ اشیاء: ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکا، لان العبید لا یکون لهم ملک یرون المال مال الله یضعونه حیث امرهم الله به، و لا یدبر العبد لنفسه تدبیرا، و جملهٔ اشتغاله فیما امره تعالی به و نهاه عنه».

گفتم: یا اباعبدالله، حقیقت عبودیت چیست؟

در جوابم فرمود: حقیقت عبودیت محصول سه خصلت است:

اول: آن که بنده برای خود در این جهان مال و ملکی نشناسد، زیرا بنا به قاعده بندگی و بردگی آن کس که بنده و برده است در برابر مولای خود مالک هیچ، حتی نفس خویش، نیست؛ هر چه دارد همه را مال خدا بشمارد، و در همان راه که با رضای خدا قرین است به مصرفش رساند.

دوم: بنده‌ای که می‌خواهد به حقیقت عبودیت برسد نباید به خاطر خویش تدبیر و چاره‌جویی کند.

سوم: همواره به دین خود بیندیشد و فکر کند که پروردگار او را به چه امر کرده و از چه نهی فرموده است.

هنگامی که بنده، خویشتن را صاحب مال و مالک ملک نشمارد، به مال و ملک دنیا حریص نخواهد بود و از انفاق دینار و درهم نخواهد ترسید، و مال دنیا را به همان ترتیب که خدای او فرمان داده خرج خواهد کرد.

هنگامی که بنده، خویشتن را شایسته تدبیر و چاره‌جویی نداند، مصیبت‌های دنیا در چشمش، با همه عظمت خود، کوچک خواهد نمود، و حوادث زندگی را با بردباری و تسلیم خواهد پذیرفت.

هنگامی که بنده به اوامر و نواهی الهی بیندیشد، و در فکر دین خود باشد، هرگز به خودنمایی و جاه‌فروشی در اجتماع نخواهد پرداخت، و در راه مفاخره و مباهات، برای خویشتن درد سر فراهم نخواهد ساخت.

و هنگامی که خداوند متعال بنده خویشتن را بدین‌سان خصلت اکرام فرماید، دنیا، و مردم دنیا، و اهریمنان دنیا، در چشم و دل او کوچک و ناچیز جلوه کند. یک چنین انسان، هرگز در جمع مال حرص نزند و در سیه مال افتخار نکند و به دیگران کبریا و نخوت نفروشد، و بدان چه در ملک مردم است چشم طمع نگشاید، و عمر خویش را به بطالت صرف نکند. این نخستین پایه تقوی است.

قال الله تبارک و تعالی: «تلک الدار الاخرهٔ نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبهٔ للمتقین» [۲] ما سعادت را در آخرت به کسانی واخواهیم گذاشت که در دنیا برتری نجویند و فساد نیانگیزند، و سعادت و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

عنوان بصری گوید: یا اباعبدالله، نصحیتم فرمای. فرمود: «اوصیک بتسعهٔ اشیاء فانها وصیتی لمریدی الطریق الی الله تعالی و الله اسأل ان یوفقک لاستعماله: ثلاثهٔ منها فی ریاضهٔ النفس و ثلاثهٔ منها فی الحلم و ثلاثهٔ منها فی العلم فاحفظهما و ایاک و التهاون بها»، تو را به نه حکمت وصیت کنم؛ من سالکان طریق را به همین نه کلمه وصیت گویم، و از درگاه پروردگار متعال مسئلت جویم که تو را در انجام این وصایای نه گانه یاری فرماید. از این نه سخن، سه سخن به ریاضت نفس، و سه سخن به حلم، و سه سخن به علم بستگی دارد. این نه سخن را به یاد دار و، زنهار، در انجام آن کسالت و اهمال روا مدار.

عنوان گوید: حواسم را جمع کردم و قلبم را از اندیشه‌های گوناگون تهی ساختم و با فکری آسوده و خاطری تهذیب شده به سخنان امام صادق (ع) گوش هوش فراداشتم.

امام چنین فرمود: اکنون آن سه حکمت که به ریاضت نفس تعلق دارد:

اول: آن جا که در نفس خویشتن اشتها نمی‌یابی، زنهار از خوردن بپرهیز؛ زیرا ناخواسته خوردن، خورنده را احمق و ابله بپروراند، و به هوش باش که جز به هنگام گرسنگی لب به طعام نیالایی.

دوم: از سفره لقمه حلال برداری، و در نخستین لقمه نام پرودگار بر زبان آوری.

سوم: فراموش مکن که رسول اکرم (ص) فرمود: «ما ملاء آدمی وعاء اشترا من بطنه فان کان و لا بد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه»، هرگز آدمی‌زاده ظرفی را که ناهنجارتر از شکم وی باشد، آکنده نسازد، و در آن هنگام که گرسنگی طاقت از کفش برباید، انبار شکم را به سه قسمت تقسیم کند: یک قسمت را طعام، و یک قسمت را به نوشیدنی، و قسمت سوم را به نفس خویش وابگذار.

و اما آن سه سخن که باید در حلم گفته شود:

اول: در پاسخ آن کس که گریبان تو گیرد و گوید: اگر یک دشنام دهی، ده دشنام خواهی شنید، چنین گوی: اگر ده دشنام دهی، یک دشنام هم نخواهی شنید.

دوم: به آن کس که تو را به ناهنجار یاد کند، چنین جواب گوی: این خصلت‌ها که به من نسبت داده‌ای اگر در من موجود است، به درگاه خدا استغفار می‌کنم و از قدرت و رحمت او مسئلت می‌دارم که مرا از این خصال نکوهید برهاند، و اگر در من چنین خصلتی موجود نیست، و تو به ناحق تهمتم می‌زنی، باز از درگاه الهی می‌خواهم که این گناه را بر تو ببخشاید.

سوم:با دشمنان خویش مدارا کن، و اگر تو را به آزار و ایذاء تهدید کرده‌اند، تو آنان را به محبت و دعا نوید ده.

و آن سه که مربوط به علم است:

اول: از دانشمندان علم فراگیر و آن چه را که نمی‌دانی از پرسیدنش ننگ مدار؛ ولی، زنهار، از سر هزل و لهو پرسش مکن و قیمت وقت را بشناس.

دوم: هرگز خودسرانه در مسائل سخن مگوی، و علم را حقیر مگیر، و جانب احتیاط را هرگز فرومگذار.

سوم: گردن خویش را، زنهار، برای مردم پل مساز و از اعطای فتوی، آن چنان که از شیر می‌گریزی، بگریز.

عنوان بصری گوید: در این هنگام امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود: اکنون از حضور من برخیز و برنامه اذکار و اوراد مرا درهم مشکن، آن چه گفتنی بود با تو باز گفتم، و السلام علی من اتبع الهدی. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] در آن دوران، مردم عرب، علویین را، شریف می‌نامیدند.

[۲] سوره قصص - آیه ۸۳.

[۳] بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۲۴.

عبدالرحمن بن حجاج بجلی

وی از شاگردان امام صادق بود و از امام کاظم نیز حدیث نقل کرده است. وی در علم کلام تبحر زیادی داشت و با مخالفان نیز بسیار مناظره می‌کرد.

امام صادق علیه‌السلام به وی می‌فرماید: ای عبدالرحمن، با اهل مدینه در مسائل اعتقادی به بحث و مناظره بپرداز که من دوست دارم در میان شیعیان شخصی همچون تو دیده شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفة الرجال، ص ۴۴۲؛ رجال نجاشی؛ مجالس المؤمنین؛ منتهی الامال.

عبدالله بن مسکان

عبدالله بن مسکان از جمله شش نفر دانشمند نجیب و شریف و مقدسی است که بزرگان شیعه - رضوان الله علیهم - همگی به صحت و سقم روایاتی که از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است، شهادت داده‌اند و وی را به حق «فقیه» نامبردار نمودند.

گفته می‌شود وی به جهت معرفت و شناخت کامل و عمیقی که از مقام عظمای ولایت وامامت و هم‌چنین شخص شخیص صادق آل محمد علیه‌السلام داشت، هنگام شرفیابی به محضر حضرتش متحمل رنج و زحمت روحی فراوانی گردید؛ زیرا بیم آن داشت که قادر نباشد حق اکرام و احترام امام علیه‌السلام را به صورتی شایسته ادا سازد.

عبدالله بن ابی یعفور

عبدالله بن ابی یعفور از یاران ویژه‌ی امام صادق علیه‌السلام بود، در مراتب معرفت و شناخت مقام امامت چنان پیشرفته بود که در برابر امام جز اطاعت و پیروی، از او چیزی دیده نمی‌شد. یک بار به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «اگر شما اناری را دو نیم کنی و بگویی این نیمه حرام و آن نیم دیگر حلال است، گواهی می‌دهم آنچه را حلال دانسته‌ای حلال و آنچه را حرام شمرده‌ای حرام است».

امام دو بار فرمود: «خدا تو را رحمت کند». [۱].

عبدالله به بیماری مخصوصی مبتلا شد که گاهی شدت می‌یافت و برای تسکین آن شراب را تجویز کرده بودند. به خدمت امام آمد و درد و درمان را به عرض رسانید و توضیح داد که اگر شراب بنوشد فورا تسکین می‌یابد.

امام فرمود: «شراب حرام است، هرگز شراب میاشام. این شیطان است که می‌خواهد - [به عنوان درمان بیماری] - تو را به شرابخواری وا دارد، اگر نافرمانی او کنی از تو مأیوس می‌شود و دست از تو می‌دارد».

ابن ابی یعفور به کوفه بازگشت. بیماریش سخت‌تر از پیش عود کرد، بستگانش شراب آوردند، گفت: «به خدا سوگند یک قطره نخواهم نوشید». چند روزی در بستر ماند و درد را تحمل کرد، و خدای متعال برای همیشه او را شفا بخشید. [۲].

ابن ابی یعفور در زمان امام صادق علیه‌السلام از دنیا رفت. امام در نامه‌ای به مفضل بن عمر نوشت: «ای مفضل! تو را سفارش می‌کنم به آنچه عبدالله بن ابی یعفور را، که درودهای خدا بر او باد، سفارش کردم، و او که درودهای خدا بر او باد، از دنیا رفت در حالی که به پیمان خویش با خدا و پیامبر و امام زمانش وفا کرد. وی از دنیا رفت، درودهای خدا بر روان او، در حالی که آمرزیده و مشمول رحمت الهی بود. در زمان ما کسی مطیع‌تر از او در برابر خدا و پیامبر و امامش نبود، پیوسته چنین بود تا خدا به رحمت خود او را قبض روح کرد و به بهشت منتقل ساخت...». [۳] .

\-

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی، ص ۲۴۹ - معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۳.

[۲] رجال کشی، ص ۲۴۷، با تلخیص.

[۳] رجال کشی، ص ۲۴۹، با تلخیص.

عبدالله بن مسکان

این عبدالله هم از آن شش تن فقیه نجیب و شریف و مقدس است که اصحاب، رضوان الله علیهم به صحت روایاتش شهادت دادند و وی را به حق «فقیه» خواندند.

گفته می‌شود که عبدالله بن مسکان به دشواری به امام صادق وارد می‌شد زیرا می‌ترسید که حق اکرام و احترام را نتواند نسبت به امام خود ادا کند.

عبدالله بن بکیر

اصحاب ما اجتماع کرده‌اند که هر چه عبدالله بن بکیر روایت کرده همه صحیح و مسلم است.

عالمی که علم باعث گمراهی‌اش شد

ابوخطاب یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام بود. وقتی که عملش زیاد شد، ادعا کرد که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خدا است و من نیز پیامبر اویم و با او به معراج رفتم. عده‌ای نیز از وی پیروی کردند. در بحارالانوار نقل شده است که به حضرت صادق علیه‌السلام گفتند: ابوخطاب در اعمال حج به شما لبیک می‌گوید. حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتادند و فرمودند: «خدایا، من برائت می‌جویم از آنچه او دربارهٔ من ادعا می‌کند. خدایا، من بنده‌ی توام و پدرم نیز بنده‌ی تو است و تمام اعضا و جوارحم سرشار از بندگی تو است». زید بن نرسی می‌گوید: امام این جمله را می‌فرمود و اشک می‌ریخت و...، (تا اینکه) فرمود: «هرگز تلبیه‌ی انبیاء و مرسلین این گونه نبوده است و تلبیه‌ی من نیز این گونه نیست، تلبیه‌ی من این است: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، (سپس فرمود) ای زید، من اینها را به تو گفتم (از آنچه ابوالخطاب می‌گوید برائت جستم) لأستقر فی قبری [۱] ؛ تا در قبرم آرامش داشته باشم» این در حالی است که گناه ابوخطاب ربطی به ایشان ندارد و امام صادق علیه‌السلام بهتر از همه قرآن را می‌شناسد و بهتر از هر کس این آیه را خوانده است: «و لا تزر وازرهٔ وزر أخری [۲] ؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد».

\-

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۸.

[۲] این جمله در چهار جای قرآن آمده است: سوره‌های انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، آیه ۱۸؛ زمر، آیه ۷.

عاقبت خوشی ندارد

انسان باید از معاشرت با دیگران بهره‌مند شود و خیر و سعادتی از مصاحبت با آنان نصیب خود کند. پس هر کسی که امید خیر و نیکی از او می‌رود، صلاح است انسان با او رفاقت کند تا از آن رفاقت نتیجه‌ی مثبت بگیرد و با هر کسی که چنین انتظار و توقعی از او نمی‌توان داشت نشست و برخاست صلاح نیست.

ایاک و مخالطهٔ السفلهٔ فان مخالطهٔ السفلهٔ لا تؤدی الی خیر. [۱] .

از آمیزش با اشخاص پست دوری کن، زیرا آمیزش با آنان به خیر و خوشی نمی‌انجامد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۶۶.

عیادت کامل

عیادت، یعنی ملاقات و احوالپرسی از بیمار. منظور از عیادت آن است که به مریض اظهار مهربانی و علاقه کنند و او را که ممکن است در آن حال دل شکسته و روحیه اش ضعیف شده باشد، مورد دلجویی قرار دهند. پس بهتر است کاری را انجام داد که بیشتر، تفقد از مریض محسوب شود و منظور فوق را بهتر تأمین کند. بنابراین اگر از لحاظ بهداشت، منعی نداشته باشد هنگام عیادت به بیمار نزدیک شوید و برای آنکه احساس عطوفت بیشتری از طرف شما کرده باشد با دست خود او را نوازش کنید.

تمام العیادهٔ ان تدع یدک علی المریض اذا دخلت علیه. [۱] .

عیادت کامل آن است که هر وقت بر مریض وارد شدی، دست بر او بگذاری.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۳. ص ۳۲.

عزت مؤمن

شخص با ایمان غیرت دینی دارد؛ یعنی مایل است به احکام شرع عمل شود و مردم در راه خیر و صلاح قدم بردارند و از ضلالت و گمراهی به دور باشند. چنین شخصی طاقت ندارد که عمل غیر مشروعی را ببیند و ساکت بماند و اگر شرایط نهی از منکر موجود نباشد و صلاح نبیند که به زبان، از آن کار ناشایست جلوگیری کند و بدی آن را ابراز دارد او قلبا خشمگین و ناراحت است و در هیچ جای دلش رضایتی برای آن کار وجود نخواهد داشت. دین و ایمان مؤمن گرامی است و بی‌احترامی به دین و ایمان، خود، بی‌احترامی و توهین به اوست. لذا باید از حیثیت خود، یعنی دین و عقاید خویش دفاع کند و کمترین دفاع آن است که از کار زشت منزجر شود و آن را تقبیح نماید.

حسب المؤمن عزا، اذا رای منکرا، ان یعلم الله عزوجل من قلبه انکاره. [۱] .

در عزت مؤمن این اندازه کافی است، که هر گاه عمل ناپسندی دید، خداوند بداند که او در دل خود، آن کار را زشت می‌شمارد.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۹، ص ۳۱.

عفت

عفت، صفت پسندیده و بارزی است که به انسان شرافت و بزرگی می‌دهد و او را ارجمند و با شخصیت می‌کند. پس بکوشید تا از دارندگان این صفت باشید. چنانچه این صفت را در خود به وجود آوردید مشمول دعای امام می‌شوید.

رحم الله عبدا عف و تعفف و کف عن المسئلهٔ فانه یتعجل الدنیهٔ فی الدنیا و لا یغنی الناس عنه شیئا. [۱] .

خداونـد رحمت کند بنده‌ای را که با عفت باشد، یعنی: از کارهای حرام و ناپسـند پرهیز نماید و تقاضای کمک مالی از مردم نکند. زیرا تقاضای کمک مالی از مردم، در دنیا به سرعت پستی به بار می‌آورد و مردم نیز شخص متقاضی را بی‌نیاز نمی‌کنند.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۶، ص ۶۰.

عصر حضرت صادق و ظهور مذاهب و فرق مختلف

ایـام امامت حضـرت ابی‌عبـدالله جعفر بن محمـد الصادق علیه‌السـلام روزگار عجیبی بوده است ۲۳ سـال دوران نبـوت بود و در این مدت قرآن نازل شد و پس از رحلت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به همان سیره دوران خلفا گذشت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدت خلافت مواجه با جنگها و انقلابات سیاسی شد و پس از شهادت آن حضرت فرقی به وجود آمدند که از سقیفه و نهروان و حکمیت و صـفین سرچشـمه گرفته بودند چون حکومت به بنی امیه رسـید فرصتی به حضرت امام حسن مجتبی (ع) نداد که شبهات مرم را مرتفع فرماید.

حضـرت امام حسین علیه‌السلام هم ملاحظه کرد که منطق اثری ندارد و باید با خون انقلابی برپا کرد شاید تحول فکری پیش آید و این هم شـد به کلی عربسـتان منقلب گردیـد و حضـرت سـجاد علیه‌السـلام به علل بقاء مستی و مخموری بنی امیه و ظلم و سـتم آنها نتوانست جهرا و علنا القاآت خلاف مردم را الغاء نمایـد و لذا در خلال دعاها سیر تاریخ را بیان فرموده دوره حضـرت باقر (ع) یک فرصتی به دست آمـد که در این فرصت اشـتغال بنی امیه را در حال ضـعف و فعالیت بنی عباس برای زمامداری شـروع فرمود اصول احکام دین و عقاید حقه را بیان فرموده و علوم و فنون را تشـریح کرد و درس تفسـیر و حدیث و کلام به مردم داد یک قدری سطح فکری و افق اندیشه مردم مسـلمان روشن شد و گروه گروه به طرف مدینه به سوی دانشـگاه اسـلام می‌شتافتند تا از دریای مواج علم ابوجعفر علیه‌السلام سیراب شوند.

در همین ایام که حقایق اسـلام بر مردم روشن می‌شـد افکار و عقاید مذاهب و نحل مختلفه نیز پیش می‌آمد که آنها چه می گویند و در جرح و تعدیل آن متوقف می‌ماندند آراء و اهواء و کلام و بحث و بدع و ضـلالت و شـبهه و شـکوک و اندیشه‌های خام و افکار نـاپخته بسـیار شـد زیرا آزادی عقیـده مسـتلزم این است که در بـدایت امر عقایـد مختلف بروز کنـد تـا یک یک با نیروی نور دانش برطرف گردد و حقیقت آشکار و تثبیت گردد.

در زمان حضـرت صادق (ع) این افکار و عقایـد و شـبهات ظهور داشت و چنانچه حـدیث نبوی هم تأییـد فرموده است اسـلام به ۷۳ فرقه منشعب شدند و از این فرق در عصر صادق (ع) ظهور داشتند که بارزترین آنها چهار فرقه بودند.

۱- مرجئه ۲- معتزله ۳- خوارج ۴- شیعه.

۱- مرجئه: که از فرق تسنن بودند و چون اشاعره پدید آمدند آنها به نام مرجئه شهرت یافتند و آنها معتقدند که علی علیه‌السلام از درجه اولی تأخر به درجه رابعه یافته و چهارمین خلیفه است. [۱].

از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود لعنت المرجئه علی لسان سبعین نبیا قیل من المرجئه یا رسول الله قال ص الذین یقولون الایمان کلام. [۲].

۲- معتزله این طبقه در عصر صادق (ع) پدید آمدند عمرو بن عبید و واصل بن عطاء در حوزه حسن بصری عزلت گرفتند و ملقب به معتزله شدند و برخی هم از زمان اعتزال سعد بن ابی‌وقاص می‌دانند آنها می‌گویند ان الله عزوجل شیء لا کالاشیاء [۳] و فرق مختلفی دارند و بیانات بسیاری که برای وقوف بر آن باید به کتب مربوطه مراجعه کرد.

۳- خوارج: که از حکمیت صفین پدید آمدند و آنها هم فرقی شدند برخی غلو کردند بعضی به طرف معاویه رفتند و گروهی از هر دو برگشتند - و بالاخره از همین فرقه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را شهید نمودند. [۴].

۴- شیعه: - تشیع از زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که برخی صحابه را شیعه می‌گفتند مانند سلمان - ابی‌ذر و مقداد و حذیفه و خزیمه و جابر و ابی‌سعید خدری و ابی‌ایوب و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد و غیره. [۵].

این فرقه اکثریت عقیده دارند و به فرقه‌هائی منشعب شدند مانند امامیه - زیدیه - اسماعیلیه - کیسانیه منشعب از زندیه - تبریه - سلیمانیه - جارودیه - و غیره.

امامیه مؤیدترین و موثق‌ترین فرق اسلامی هستند که به نص صریح پیغمبر (ص) معتقد به امامت ۱۲ نفر اوصیاء او می‌باشند و امروز جمعیت آنها از صد میلیون می‌گذرد معارف و فرهنگ و کتاب مآثر آنها نسبت به جمعیت خودشان بین سایر فرق از همه عمیق‌تر و بیشتر است تفوق و تقدم و ابتکار تألیف و تصنیف در علوم و فنون ومقام و مناصب اسلامی دست آنها بوده و هزارها کتاب شاهد این حقیقت است.

و این فرقه را به نام جعفریه می‌نامند زیرا روش و عقاید آنها را امام جعفر صادق (ع) بین این همه مذاهب بیان و تثبیت فرمود و تمام عقاید متشتت را باطل فرمود.

امامیه معتقدند که امام و خلیفه بلافصل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) است و پس از او حسن بن علی - حسین بن علی - علی بن الحسین - محمد بن علی - جعفر بن محمد- موسی بن جعفر - علی بن موسی - محمد بن علی الجواد - علی بن محمد الهادی - حسن بن علی العسکری - حجهٔ بن الحسن قائم آل محمد که سال ۲۵۵ تولد شده و هم اکنون امام حی و محور وجود است یکی پس از دیگری به نص صریح جلی خلافت و وصایت داشته‌اند.

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام با عقاید این فرق و غلاهٔ و شبه الحاد - محابه و مناظره کرد و به نیروی علم امامت و مبارزه کلامی تمام آنها را با طبقه دیگری که از علمای یهود و نصاری و مجوس زنادقه و طبیعیین بودند مغلوب کرد و بزرگترین وظیفه را انجام فرمود.

به طوری که اغلب علمای این فرق و اکثر پیشوایان دینی این مذاهب و نحل و ادیان دیگر اعتراف و تصدیق کردند که جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام بزرگترین مهر سپهر علم و دانش و درخشنده‌ترین آفتاب عالمتاب آسمان وجود است.

قدرت علمی و نبوغ فطری و عظمت دانش و بینش امام صادق (ع) تمام طبقات علماء عالم را در پیشگاه تعلیمات خود متواضع و خاشع کرد.

حضرت امام صادق علیه‌السلام با جاه طلبی برخی از بنی حسن و نفوذ بنی عباس و خصومت دیرین بنی امیه و آل مروان و آل ابوسفیان شکست خورد قیام به نشر علم و دانش کرد و در مقابل نهضت سیاسی یک جنبش علمی به وجود آورد و حرکت فکری

ایجاد کرد و زندگی نوینی به ملل اسلامی بخشید - و این عقاید مختلفه و آراء و نحل را با برهان مستدل ولایت خود برطرف کرده عقیده ثابت و پا برجای فرقه امامیه را که محکمترین و استوارترین عقاید اسلامی است با براهین علمی و منطقی اثبات فرمود و این جهاد بزرگ در مدت نیم قرن از خطیرترین مجاهدات اجتماعی به شمار می‌رفت به طوری که اکثر علمای اسلام در فریقین اعتراف به عظمت علمی و حقیقت دعوی او کرده‌اند.

____

پی نوشت ها:

[۱] ملل و نحل شهرستانی حاشیه الفضل ابن‌حزم ص ۱۴۵ ج ۱ - فرق الشیعه نوبختی ص ۱۷- الفضل ابن‌حزم.

[۲] الفرق بین الفرق ص ۱۹۰.

[۳] الفرق بین الفرق ص ۹۴ - حیات الصادق (ع) ص ۸۵ ج ۱.

[۴] شرح نهج‌البلاغه ص ۴۵۵ ص ۴۶۳ ج ۱.

[۵] استیعاب در کلمه ابی‌ذر و کتاب درجات الرفیعه سید علیخان در ترجمه سلمان و روضات الجنات و شرح نهج‌البلاغه ص ۲۵۵ ج ۴ و خطط محمدعلی کروغلی ص ۲۵۱ ج ۵ و فصول المهمه سید شرف الدین.

علل و عوامل تأسیس مذاهب اربعه

در اوایل قرن دوم هجری که دولت عباسی استقرار یافت در مقام اصلاح شئون اجتماع برآمد و یکی از طرق آن اختلاف مذاهب دینی بود که با سوابقی که دیدیم هر دسته راهی را پیش گرفته به قیاس و رای و اجتهاد پیروی دانشمند فقیهی را می‌کردند بدون آنکه توجه داشته باشند فقه اسلام را باید از خاندان فقاهت که قرآن در آن نازل شده بگیرند.

برای اختلاف مذاهب مردم دانشمند هم که به اصل یا فرع عقیده نداشته و همیشه حاشیه‌نشین هیئت حاکمه بودند نظریه می‌دادند.

در آن عصر عبدالله بن مقفع و کاتب معروف عصر عباسی برای خلیفه نامه‌ای مبنی بر عواقب وخیم اختلاف مذاهب نوشت و توضیح داد که از اجتهاد و اختلاف احکام و تناقض فتاوی و تباین آراء تفرقه و نفاق بیشتر می‌شود بهتر است که خلیفه یک قانونی را انتخاب کند و آن را به تمام بلاد اسلامی به صورت بخشنامه بفرستد و به قضاة و مفتیان دستور دهد که آن قانون را تعمیم دهند و اجرا نمایند و هر کجا که کتاب و سنت است آنرا به مردم یاد دهند و اگر نصی نیست اجتهاد کنند و بر مصلحت و از روی عدالت رای بدهند.

منصور از اصل موضوع خوشحال شد که این اقتراح و نظریه خوبی است ولی از ترس فقهای مخالف جرئت نمی‌کرد که یک مذهب خاصی را انتخاب نماید زیرا قرآن و سنت حکومت داشت و قریب العهد بودند و از خاندان اهل بیت هم که به سیادت و اعلمیت شناخته شده بودند وجود داشتند با وجود آنها انتخاب راهی و مذهبی خاص مصلحت نبود؟ منصور نتوانست و نخواست که آراء را جمع کند و از مجموع آنها رأیی را انتخاب و پیروی کند [۱].

منصور می‌دانست که شیعه چه مقامی دارد اگر می‌گفت حق با علی است که باید کنار برود تا اولاد علی حکومت کنند اگر نمی‌گفت که آل مروان و غیره زمینه را به دست آنها نمی‌دادند و لذا بنی‌عباس به نام آنکه حق با علی است ولی ما پسر عموهای او هستیم و آنها اعراض دارند از قبول خلافت وارد میدان شدند و بیش از بنی‌امیه و آل زیاد و آل مروان ستم کردند من جمله از تعدی و اجحاف و خصومت آنها در فقه جعفری بود با آنکه مکرر اعتراف و تصدیق به مقام اعلمیت امام جعفر صادق کرد معذلک دستور داد ابوحنیفه که از شاگردان امام صادق و مادرش از خدمه خاندان آن حضرت بود در مقابل فتاوای امام صادق فتوی دهد تا مردم را از اطراف آن حضرت پراکنده کند مبادا در سیاست موجب انقلاب و احقاق حق نمایند - دستور داد هر کس به درس

ابوحنیفه رود یک درهم بلکه یک دینار بگیرد و آراء او مورد قبول دولت عباسی است و هر کس به درس جعفر بن محمد برود باید یک درهم تا یک دینار بلکه بیشتر و دو برابر بدهد و مردم می‌رفتند درس ابوحنیفه آن درهم و دینار را می گرفتند و برای جواز شرکت در درس امام صادق معادل آن روی آن گذاشته به عمال دولت عباسی می‌پرداختند و از محضر امام ششم بهره‌مند می‌شدند. مردم عصر خوب می‌دانستند امام ششم پرورده مهد نزول قرآن و دامان عصمت و طهارت و مکتب علوم علویست که به آسمان و زمین دست داشت و ابوحنیفه تاجری بود که پوست خز و حریر خراسان را به کوفه می‌برد و می‌فروخت و این مرد تاجر در مقابل دریای فقاهت و علم امام صادق نمی‌توانست عرضه اندامی کند ولی دولت منصور او را تجلیل نمود و ترویج داد.

ابوحنیفه در سال ۸۰ متولد شد و در سال ۱۵۰ درگذشت و مذهب او مذهب رأی و قیاس بود که امام ششم مستدلا آن را رد کرد و سست و سخیف دانست.

ابوحنیفه دلیلش فقط استحسان بود نه ادله اربعه کتاب و سنت و عقل و اجماع و شاگردانش که من جمله ابویوسف قاضی قضاهٔ بغداد به دستور منصور مذهب او را علیه مذهب شیعه امامیه جعفری ترویج نمود و رونق داد و محمد بن حسن شیبانی در تعمیم آن بسیار کوشید و این مذهب با قدرت دولتها اشاعه یافت و از افتخارات ابوحنیفه این بود که به شاگردی امام صادق علیه‌السلام موفق گردید.

مذهب حنفی در مرکز خلافت شهرت گرفتن یافت و در مدینه مالک بن انس متولد ۹۵ هجری و متوفی ۱۷۹ به نام حدیث پیشوای فقاهت شناخته و تجلیل شد و به مذهب اهل حدیث ترویج گردید و مذهب او در حجاز شهرت یافت و از آنجا به مغرب و اندلس رفت و او هم افتخار به شاگردی امام صادق می‌نمود و نقل حدیث از جعفر بن محمد علیه‌السلام می کرد.

سپس شافعی در سال وفات ابوحنیفه سال ۱۵۰ در غزوه متولد شد و در سال ۲۰۴ در مصر درگذشت او را هم رغما لانف فقه جعفری تجلیل کردند و او افتخار می کرد که از مالک در حجاز حدیث و فقه آموخته است.

مذهب شافعی بین حنفی و مالکی در آراء و اجتهاد بود او ادله اربعه را قبول کرد ولی به قیاس عمل می کرد.

پس از آنها احمد بن حنبل متولد ۱۶۴ متوفی ۲۴۱ در بغداد فقیه رسمی دولت شناخته شد زیرا به شاگردی شافعی مفتخر بود و او به پنج اصل عقیده داشت - کتاب - سنت - اجماع - عقل - قیاس و این مذهب رونقی نگرفت و به علاوه که پیروان او از منحرفین اسلام به شمار رفتند مانند ابن‌تیمیه - ابن‌قیم جوزی - محمد بن عبدالوهاب که مؤسس وهابیه نجد بوده و نتیجه قیام آنها سلطنت سعودیهای حجاز می‌باشد و مذهب رسمی امروز حجازیهاست.

در سال ۱۳۰ منصور دوانقی دید مردم اطراف ممالک اسلامی گرد وجود علمی امام ششم جعفر بن محمد جمع شده‌اند بیمناک شد که مبادا بر او بشورند مالک و ابوحنیفه را احضار نمود و آنها را مکلف نمود به فتوی دادن و رای دادن و به مردم تکلیف کرد که باید به درس ابوحنیفه بروند و از اطراف جعفر بن محمد دور شوند مقرری و حقوقی برای آنها مقرر نمود و دستور داد بازرس‌ها هر کس نزد امام صادق برود منع کنند و یک دینار بگیرند و هر کس درس ابوحنیفه برود یک درهم دریافت نماید.

بدین وسیله علمای درباری منصور روزافزون با فتوی به رأی و قیاس ترقی نمودند و مردم اجبارا پیروان آنها شدند تا آنجا که با ظهور مذاهب اربعه بین خودشان اختلاف شد

پی نوشت ها:

[۱] در قرن دهم و یازدهم هجری یکی از سلاطین هند به این نکته برخورد دستور داد شیخ نظام که بزرگ علمای آن عصر در آن قاره بوده تمام علما را دعوت کرد و تشکیل جلسه‌ای داد و آراء مختلف را تمرکز داده کتابی بزرگ در شش جلد مرتب از آراء مختلفه از فقهای اسلامی تدوین و جمع‌آوری کردند و به نام الهدایهٔ خلاصه اقوال مذهب حنفی را در عبادات و معاملات رسمیت

داد و بعد در قرن ۱۲ دولت عثمانی این عمل را تکرار نمود و قانون جزاء و اصول محاکمات و حقوق جزاء را در ۱۸۵۱ ماده تدوین نمودند.

عقل چیست؟

شخصی از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال کرد: عقل چیست؟

حضرت فرمود: آن (یعنی عقل) نیروئی است که به وسیله‌ی آن خدا عبادت شود، و بهشت کسب گردیده شود. [۱] .

شخصی از حضرت صادق – علیه‌السلام – پرسید: عقل چیست؟

حضرت فرمود: چیزی است که به وسیله‌ی آن خداوند رحمان عبادت می‌شود، و بهشت به دست می‌آید.

آن شخص می گوید: پرسیدم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟

فرمود: آن نیرنگ است. آن شیطنت است، و آن شبیه عقل است ولی عقل نیست. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱ ص ۱۱۶ ح ۸.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۱ ح ۳.

علامت مؤمن چیست؟

مردی می گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: مؤمن به چه علامتی شناخته می‌شود؟

فرمود: به تسلیم خدا بودن، راضی بودن به آنچه برایش پیش می‌آید از شادی و غضب. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۶۲ ح ۱۲.

عنصر مؤمن از چه چیزی آفریده شده است؟

صالح بن سهل گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: فدایت شوم؛ خداوند عزوجل عنصر و طینت مؤمن را از چه چیزی آفریده است؟

حضرت فرمود: از طینت و عنصر انبیاء، و لذا هرگز نجس و آلوده نمی‌شود. [۱] .

– شاید منظور این است که با شرک و کفر آلوده نمی گردد.

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۳؛ بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۹۳ ح ۱۲.

علامت نجات یافتگان چیست؟

مفضل گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: اهل نجات به چه علامت شناخته می‌شوند؟

فرمود: آنکه کردارش موافق گفتارش باشد گواهی به نجاتش حتمی است، (و یا گواهی به نجاتش را منتشر کن) و کسی که کردارش موافق گفتارش نباشد دینش متزلزل، و ایمان ثابت ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۶ ح ۵.

علت خوشحالی و غمگینی بدون سبب

ابوبصیر گوید: من به اتفاق یکی از دوستانمان خدمت امام صادق - علیه‌السلام - شرفیاب شدیم، و به ایشان عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا؛ من گاهی بدون سبب غمگین و گاهی خوشحال می‌شوم، این از چیست؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: آن اندوه و خوشحالی از ناحیه‌ی ما به شما می‌رسد، زیرا هرگاه بر ما حزن یا سروری وارد شود، بر شما نیز وارد می‌شود چون ما و شما از نور خدای عزوجل هستیم، و طینت ما و طینت شما یکی قرار داده شد.

و اگر طینت شما به همان حالی که در آغاز گرفته شد، مانده بود، ما و شما کاملا یکسان بودیم، ولی طینت شما با طینت دشمنان شما مخلوط شد، و اگر چنین نمی‌شد شما هرگز گناه نمی‌کردید.

راوی گوید: گفتم: فدایت شوم؛ آیا طینت بعدا به وضعی که در ابتدا بود برمی‌گردد؟

حضرت فرمود: بلی قسم به خدا ای عبدالله؛ خبر ده مرا از شعاعی که از قرص آفتاب منبعث می‌شود، آیا هنگامی که قرص آفتاب طلوع می‌کند شعاع متصل است به قرص یا از او جدا است؟

عرض کردم: فدایت شوم؛ از او جدا است.

حضرت فرمود: مگر نه اینکه هنگامی که آفتاب غروب کرد، و قرص آن غائب شد، آن شعاع و به او متصل می‌شود آنسان که بود.

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: چنین است به خدا قسم؛ شیعیان ما از نور خدا آفریده شدند، و به آن برمی‌گردند.

به خدا قسم؛ شما روز قیامت به ما ملحق می‌شوید، و ما به عنوان شفعاء نزد خدا برده می‌شویم و شفاعت ما قبول می‌شود.

به خدا قسم؛ شما نیز به عنوان شفعاء نزد خدا برده می‌شوید و شفاعت شما قبول می‌شود، و هیچ مردی از شما آن روز نباشد مگر اینکه آتشی در طرف چپ او، و بهشتی در طرف راست او قرار داده می‌شود، پس او دوستانش را به بهشت، و دشمنانش را به آتش وارد می‌سازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع: ج ۱ ص ۷۸، بحارالأنوار: ج ۵۸ ص ۱۴۵ ح ۲۲.

عمل بدون ولایت و پیروی از امام عادل مفید است؟

ابن ابویعفور گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: همانا من با مردم رفت و آمد دارم و معاشر هستم، خیلی تعجب می‌کنم از کسانی که ولایت شما را نپذیرفته‌اند، بلکه ولایت فلان و فلان را پذیرفته‌اند، ولی با این حال دارای امانت و راستگوئی و وفاداری هستند، در حالی که افرادی ولایت شما را پذیرفته‌اند نه امانت دارند، نه وفاداری، نه راستگوئی.

راوی گوید: امام صادق - علیه‌السلام - راست نشست، و مانند شخص غضبناکی به سوی من روی آورد، سپس فرمود: کسی که

ولایت امام جائر و ستمگری را پذیرفته است که از ناحیه‌ی خدا نیست دین ندارد، و از کسی که ولایت امام عادل از ناحیه خدا را پذیرفته است، گله‌ای نیست.

گفتم: آنها دین ندارند، و نه از اینها گله‌ای نیست؟!

حضرت فرمود: بله، نه آنان دین دارند، و از اینها گله‌ای.

سپس حضرت فرمود: مگر نشنیده‌ای فرموده خدا را که می گوید: (ألله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات إلی النور) «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌برد» یعنی از تاریکیهای گناهان به نور توبه، و یا آمرزش، به خاطر ولایت و پیروی از هر امام عادلی که از ناحیه‌ی خدا است.

و آنجا که می گوید: (والذین کفروا أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات) «(اما) کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می‌برند»، پس چه نوری کافر دارد که از او خارج می‌شود؟

معنی این کلام این است که آنها بر نور اسلام بودند ولی هنگامی که از هر امام (رهبر) جائری که از ناحیه‌ی خدا نیست پیروی می کنند از نور اسلام خارج و به ظلمات و تاریکیهای کفر وارد شدند، و لذا خداوند آتش را برای آنها با کفار واجب کرد و فرمود: (أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون) [۱] «آنها اهل آتش هستند و همیشه در آن خواهند ماند» (یعنی آنان اهل جهنم و آتش هستند و همیشه در آن باقی خواهند بود).[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۷.

[۲] غیبة النعمانی: ۶۵، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۳۲۲ ح ۳۹.

علی چند مرتبه بر جنازه فاطمه تکبیر گفت؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: حضرت علی - علیه‌السلام - چند مرتبه بر جنازه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - تکبیر گفت؟

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - یک تکبیر می گفت جبرئیل هم تکبیر دیگری می گفت، و فرشته‌های مقرب آن را بازگو می کردند تا آنکه امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - پنج بار تکبیر گفت.

به حضرت صادق - علیه‌السلام - گفته شد: کجا بر ایشان نماز گزارد؟

حضرت فرمود: در خانه فاطمه - سلام الله علیها -، سپس از آنجا خارجش نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۸ ص ۳۹۰ ح ۵۵.

عقاب مساحقه چیست؟

جمیل گوید: زنی با کنیز خود بر امام صادق - علیه‌السلام - وارد شد، و عرض کرد: نظر شما درباره‌ی ارتباط نامشروع زنان با زنان (مساحقه) چیست؟

حضرت فرمود: اینها در آتش می‌باشند، هرگاه روز قیامت فرا رسد آن زنان را می‌آورند در حالی که پیراهنی از آتش، و کفشی از آتش و روپوشی از آتش به آنها پوشانده شده است.

و ستونهائی از آتش در درون و شرمگاه آنها قرار داده شده است و به آتش انداخته می‌شوند.

آن زن گفت: این در کتاب خدا نیست؟

حضرت فرمود: بله هست.

آن زن گفت: کجا؟

حضرت فرمود: آنجا که می‌فرماید: (و عادا و ثمود و أصحاب الرس) [۱] «و عاد، و ثمود و اصحاب رس» [۲] .

- توضیح: اصحاب رس کسانی هستند که زنان آنها مرتکب چنین اعمال زشت می‌شدند که به عذاب دردناکی مبتلا شدند.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۳۸.

[۲] تفسیر القمی: ص ۴۶۵، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۷۵ ح ۲.

علت احترام و تکریم مساجد چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی علت احترام و تکریم مساجد سؤال نمودم.

حضرت فرمود: بدین جهت دستور داده شد به تعظیم و تکریم مساجد چون مساجد خانه‌های خدا در زمین است. [۱] .

- توضیح: نسبت خانه‌ها به خدا نسبت تشریفی است.

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۸، بحارالأنوار: ج ۸۱ ص ۶ ح ۷۸.

علت روزه چیست؟

هشام بن الحکم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع از علت روزه سؤال نمودم.

حضرت فرمود: روزه برای این است که ثروتمند و فقیر یکسان شوند، برای اینکه اگر روزه نبود ثروتمند هرگز درد گرسنگی را حس نمی‌کرد، تا فقیر را رحم کند، زیرا ثروتمند هر چه دوست بدارد می‌تواند به آن دست پیدا کند، و لذا هرگز درد محرومیت و گرسنگی را درك نمی‌کند.

خدای عزوجل خواست تا بین مخلوقات (و بندگانش) مساوات برقرار کند، و به ثروتمند درد گرسنگی و نداری را بچشاند تا بر ضعیف رقت کند، و گرسنه را رحم کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۲ ص ۶۶، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۳۷۱ ح ۵۳.

عقاب کسی که مال دارد و حج نمی‌رود چیست؟

معاویة بن عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به عقاب شخصی که مال و ثروت دارد ولی اصلا حج نکرده است سؤال کردم.

حضرت فرمود: او از کسانی است که خداوند درباره‌ی آنها فرموده: (و نحشره یوم القیامهٔ أعمی) [۱] «و روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کنیم».

عرض کردم: سبحان الله، نابینا؟!

حضرت فرمود: خداوند او را نسبت به راه بهشت نابینا کرده (و او راه بهشت را پیدا نمی‌کند).[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۲۴.

[۲] تفسیر القمی: ص ۴۲۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۶ ح ۶.

علت قربانی در حج چیست؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم علت قربانی کردن در حج چیست؟

حضرت فرمود: در اولین قطره‌ای که از خون قربانی بر زمین می‌افتد صاحبش آمرزیده می‌شود، و برای اینکه خدای عزوجل بداند چه کسی در غیب از او پرهیز می‌کند، خدای عزوجل فرمود: (لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم) «نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوا و پرهیزگاری شماست».

سپس فرمود: ببین چگونه خداوند قربانی هابیل را قبول کرد، و قربانی قابیل را قبول نکرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ص ۴۳۸، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۹۶ ح ۱۷.

علت غسل جنابت چیست؟

زندیق به امام صادق - علیه‌السلام - گفت: علت غسل بعد از جنابت چیست در حالی که آنچه از او صادر شده است کار حلالی بوده، و حلال که موجب پلیدی نمی‌شود؟

حضرت فرمود: جنابت به منزله‌ی حیض است، زیرا نطفه (منی) خونی است که پا نگرفته است، و جماع محقق نمی‌شود مگر با حرکت شدید، وشهوت غالبی. و هرگاه انسان از جماع فارغ شد بدنش نفس می‌کشد، و مرد بوی بدی در خود استشمام می‌کند و لذا غسل واجب می‌شود.

از این گذشته غسل جنابت یک امانتی است که خداوند از بنده‌اش خواسته است که آن را همواره رعایت کند (و انجام بدهد)، زیرا خواسته است بندگان خود را به وسیله‌ی آن آزمایش کند. [۱] .

- توضیح: مراد از تنفس بدن شاید این باشد که به هنگام حصول جنابت تمام منافذ روی پوست بدن باز می‌شود، و برگشتن به حالت اولیه میسر نیست مگر به وسیله‌ی رسیدن آب به آنها.

و باز شدن منافذ پوست بدن راه را برای ورود میکروبها آماده می‌سازد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۱.

علت مسلمان شدن ابوذر چیست؟

ابوبصیر گوید: امام صادق - علیه‌السلام - به مردی از اصحاب خود فرمود: می‌خواهی تو را خبر دهم از علت مسلمان شدن سلمان و ابوذر رحمهٔ الله علیهما؟

آن مرد اشتباه کرد و گفت: اما چگونگی و سبب مسلمان شدن سلمان را می‌دانم، ولی مرا از سبب و چگونگی مسلمان شدن ابوذر آگاه فرما؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: روزی ابوذر - رحمهٔ الله علیه - در محلی به نام «بطن مرّ» گوسفندان خود را می‌چرانید، که ناگاه گرگی از طرف راست گوسفندانش پیدا شد، ابوذر با عصای خود او را دور ساخت، گرگ از طرف چپ به گوسفندان حمله کرد، ابوذر او را با عصایش دور ساخت و گفت: به خدا قسم؛ گرگی خبیث‌تر و شرورتر از تو ندیدم.

گرگ به سخن درآمد و گفت: سوگند به خدا؛ شرورتر و بدتر از من اهل مکه هستند که خداوند پیامبری برای آنها فرستاد ولی آنها او را تکذیب نمودند، و او را دشنام دادند!!

سخن گرگ تأثیر خاصی در جان ابوذر گذاشت و لذا به خواهرش - یا همسرش - گفت: توبره‌ی مرا بیاور، عصا و توشه‌ی مرا بده سپس به سرعت خارج شده، و دوان دوان به سوی مکه رهسپار شد، تا وارد مکه گردید، و در آنجا گروهی را دید که دور هم نشسته‌اند، او نیز به جمع آنها پیوست، در این هنگام متوجه شد که آنها رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را دشنام می‌دهند همان طور که گرگ خبر داده بود.

ابوذر با خود گفت: به خدا این همان است که گرگ مرا از آن خبر داد.

آنان در همان حال بودند تا وقتی که روز به پایان رسید، و ابوطالب پدیدار گشت، بعضی از آنها به دیگران گفتند: از دشنام محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دست بردارید، زیرا عموی او آمد، و هنگامی که ابوطالب نزدیک آنها شد او را احترام گذاشتند، و از او تجلیل به عمل آوردند.

ابوطالب مدتی با آنها نشست و با آنها سخن گفت تا وقتی که متفرق شدند.

هنگامی که ابوطالب برخاست ابوذر به دنبال او حرکت کرد تا اینکه ابوطالب رو به ابوذر نمود و گفت: حاجت تو چیست؟

عرض کرد: پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است (می‌خواهم).

فرمود: با او چه کار داری؟

ابوذر گفت: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و در هر چه مرا امر می‌فرماید اطاعت کنم.

ابوطالب فرمود: آیا شهادت می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد پیامبر و فرستاده‌ی او است؟

گفت: بله، گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

حضرت ابوطالب فرمود: فردا در همین وقت و ساعت نزدم بیا.

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: فردا ابوذر آمد، دید آن گروه جمع شده‌اند، و پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - را دشنام می‌دهند همان طوری که گرگ خبر داده بود، با آنها نشست، تا وقتی که ابوطالب آمد، و به همدیگر گفتند: از دشنام دادن به محمد دست بردارید، آنها ساکت شدند.

ابوطالب آمد و نشست، و با آنها سخن گفت، تا وقتی که برخاست و رفت.

و هنگامی که برخاست ابوذر به دنبال او رفت، ابوطالب رو به او کرد، و فرمود: چه می‌خواهی؟

گفت: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما مبعوث شده است ببینم.

ابوطالب فرمود: با او چه کار داری؟

گفت: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر می‌فرماید اطاعت کنم.

حضرت گفت: آیا شهادت می‌دهی که خدایی جز الله نیست، و محمد پیامبر او است؟

ابوذر گفت: بله شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، و محمد فرستاده‌ی او است.

(ابوذر گوید:) ابوطالب مرا به خانه‌ای که در آن جعفر بن ابوطالب بود، برد.

هنگامی که وارد شدیم بر او سلام کردم، جواب سلام مرا داد سپس گفت: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما مبعوث شده است ببینم.

جعفر گفت: برای چه می‌خواهی؟

ابوذر گفت: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر بفرماید اطاعت کنم.

جعفر فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و اینکه محمد فرستاده‌ی خدا است.

گفتم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

او مرا به خانه‌ای که حمزه (فرزند عبدالمطلب) در آن بود، برد و هنگامی که وارد شدم سلام کردم جواب سلام مرا داد.

سپس گفت: حاجت تو چیست؟

گفتم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است ببینم.

فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و به چیزی مرا دستور ندهد مگر اینکه از او اطاعت کنم.

حمزه گفت: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

او مرا به خانه‌ی دیگری که در آن علی بن أبوطالب - علیه‌السلام - بود، برد و هنگامی که وارد شدم سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد، سپس فرمود: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است را ببینم.

فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر چه مرا به آن امر می‌فرماید اطاعت کنم.

فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

گفتم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

مرا به خانه‌ی دیگری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در آن بود، برد او نوری در نور بود، و هنگامی که بر او وارد شدم بر او سلام کردم حضرت جواب سلام مرا داد، و فرمود: حاجت تو چیست؟

عرض کردم: می‌خواهم پیامبری را که در میان شما فرستاده شده است ببینم.

حضرت فرمود: با او چه کار داری؟

عرض کردم: می‌خواهم به او ایمان بیاورم، و او را تصدیق کنم، و هر امری را که به من می‌دهد اطاعت کنم.

حضرت فرمود: آیا گواهی می‌دهی که خدائی نیست جز الله، و هیچ شریکی ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است؟

عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدائی نیست جز الله و هیچ شریکی ندارد، و محمد فرستاده‌ی خدا است.

حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: ای ابوذر؛ من رسول و فرستاده‌ی خدا هستم. برو به شهر و دیار خودت در

آنجا خواهی دید که پسرعمویت مرده است، پس اموال او را بگیر، و آنجا باش تا وقتی که نبوت و پیامبری آشکار و ظاهر گردد.

ابوذر گفت: من به سرعت به دیار خود شتافتم، دیدم پسرعموی من مرده است، و ثروت کلانی از خود به جای گذاشته است، درست در همان زمانی که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر داده بود. من ثروت او را در اختیار گرفتم، و در دیار خودم ماندم تا زمانی که امر پیامبر آشکار شد، در آن هنگام من به او ملحق شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ۲۸۷؛ بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۴۲۱ ح ۳۲.

علامتگذاری چهارپایان با داغ کردن جایز است؟

ابن‌سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی علامت گذاری چهارپایان به وسیله‌ی داغ کردن سؤال نمودم.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد مگر در صورت. [۱] .

اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی علامت‌گذاری حیوانات و چهارپایان با داغ کردن سؤال نمودم.

حضرت فرمود: این کار در غیر چهره‌ی آنان جایز است. [۲] .

یونس بن یعقوب گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا جایز است گوسفندان را با داغ کردن صورتشان علامت‌گذاری کنم؟

حضرت فرمود: گوشهایشان را با داغ کردن علامت‌گذاری کن. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۶۴۴، بحارالأنوار: ج ۶۱، ص ۲۲۷ ح ۲۱.

[۲] المحاسن: ص ۶۴۴، بحارالأنوار: ج ۶۱ ص ۲۲۸ ح ۲۳.

[۳] فروع الکافی: ج ۶ ص ۵۴۵، بحارالأنوار: ج ۶۱ ص ۲۲۸ ح ۲۶.

عورت مؤمن چیست؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟

حضرت فرمود: بله.

عرض کردم: آیا مراد عورتین او است.

حضرت فرمود: نه این نیست که تو تصور می‌کنی، بلکه مقصود افشای اسرار او است [۱] .

توضیح: اینکه در خصوص این روایت مراد از عورت؛ افشای سرّ مؤمن است.

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۳۵۸، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۱۶۹ ح ۴۱.

عمل خائف یا با عمل خود پسند افضل است؟

عبدالرحمان بن ابو نجران گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم شخصی کار خیر و عمل صالحی را انجام می‌دهد اما ترس دارد و نگران است. سپس عمل صالح و نیک دیگری را انجام می‌دهد و بر او حالتی چون خودپسندی برای عملی که انجام داده است عارض می‌شود (کدام یک از این دو حال بهتر است)؟

حضرت فرمود: حال اولیش بهتر از حال دومیش است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۱۲۲، بحارالأنوار: ج ۶۸ ص ۲۲۹ ج ۴.

عبادت چیست؟

عیسی بن عبدالله به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کرد: فدایت شوم؛ عبادت چیست؟

حضرت فرمود: حسن نیت در اطاعت، از آن راههائی که خداوند به وسیله‌ی آن اطاعت می‌شود.

اما تو ای عیسی؛ مؤمن نخواهی بود مگر اینکه ناسخ و منسوخ را بشناسی.

عرض کردم: فدایت شوم؛ شناخت ناسخ و منسوخ چیست؟

حضرت فرمود: مگر نه اینکه با امام هستی، و با حسن نیت در اطاعت از او خود را در کنار او نگاهداشتی، و هنگامی که آن امام رفت و امام دیگری آمد باز هم با حسن نیت در اطاعت از او خود را در کنار او نگاه می‌داری (و این چنین ایمانت را به امامان به حق حفظ می‌کنی؟)

عرض کردم: بله.

حضرت فرمود: این است معرفت و شناخت ناسخ و منسوخ. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۸۳، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۵۴ ح ۱۱.

علت تلبیه در حج چیست؟

عبیدالله حلبی گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – پرسیدم: چرا تلبیه – در مناسک حج – قرار داده شد؟

حضرت فرمود: خدای عزوجل به ابراهیم – علیه‌السلام – وحی نمود که: (و أذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا) [۱] «و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده... به سوی تو بیایند» و ایشان نیز ندا در داد، و از هر مکان دوری به او پاسخ مثبت دادند.

– توضیح: تلبیه همان عباراتی است که حاجیها به هنگام احرام پوشیدن برای حج یا عمره می‌گویند، یعنی جمله:

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمهٔ لک و الملک، لا شریک لک لبیک» یعنی: خدایا آمدم، و به ندای تو پاسخ می‌دهم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حج آیه‌ی ۲۷.

[۲] علل الشرایع: ص ۴۱۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۱۸۴ ح ۱۱.

عرش و کرسی چیست؟

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به عرش و کرسی سؤال نمودم که چیست؟

حضرت فرمود: عرش در یک معنی تمام جهان هستی است و کرسی ظرف او است.

و در معنی دیگر؛ (عرش) همان علمی است که خدا پیامبران و فرستادگان و حجج خود را از آن آگاه نمود، و کرسی همان علمی است که هیچ یک از پیامبران و فرستادگان و حجتهای خود را از آن مطلع نساخته است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الأخبار: ص ۲۹، بحارالأنوار: ج ۵۵ ص ۲۸ ح ۲۸.

علت سرما و گرما چیست؟

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - پرسیدم که گرما و سرما از چه پدید می‌آیند؟

حضرت در پاسخ فرمود: ای ابو ایوب؛ راستی که مریخ اختر گرمی است. و زحل اختر سردی؛ و هرگاه مریخ آغاز ارتفاع کند زحل شروع به انحطاط می‌کند و این وضع در بهار می‌باشد، و پیوسته چنین است که هرگاه مریخ یک درجه بالا رود زحل یک درجه فرو شود در سه ماه بهار تا مریخ به بی‌نهایت ارتفاع رسد، و زحل به بی‌نهایت هبوط و مریخ بالا آید، و از این راه گرما سخت گردد.

و چون آخر تابستان و اول پائیز شود زحل آغاز ارتفاع کند و مریخ شروع به هبوط می‌نماید و پیوسته چنین است که هر آنچه زحل یک درجه برآید مریخ یک درجه هبوط کند تا مریخ به بی‌نهایت هبوط رسد و زحل به بی‌نهایت ارتفاع و زحل آشکارا گردد و جلوه کند، و این در آغاز زمستان است و آخر پائیز، و از این رو سرما سخت شود.

و هر آنچه این ارتفاع گیرد آن هبوط می‌کند و هر آنچه آن هبوط کند این ارتفاع می‌گیرد.

و هرگاه در تابستان روز سردی باشد از عملیه ماه است، و هرگاه در زمستان روز گرمی باشد از عملیه‌ی آفتاب است.

این است تقدیر خداوند عزیز و دانا و منم بنده‌ی پروردگار جهانیان.

شرح: علامه مجلسی - رحمه الله - در شرح این حدیث می‌فرماید: اینکه حضرت فرمود: «راستی که مریخ اختر گرمی است» ممکن است از تأثیر هر دو اختر در سرما و گرما بر اثر خاصیت آنها باشد، نه بر اثر سرایت گرمی و سردی از آنها به زمین، و مانند آثار مقارنه‌ی کواکب باشد، و برای هر کدام از آن دو تدویری باشد و ارتفاع مریخ در تدویر آن باشد و مؤثر ناقص باشد در حرارت (چون که نزدیکی آفتاب هم مؤثر دیگری است).

و یا نشانه‌ی زیادت حرارت باشد و ارتفاع آن نزد ارتفاع زحل باشد بحسب تدویر زحل، و انحطاط زحل هم جزء مؤثر سرما باشد. (زیرا جزء دیگر آن دور شدن خورشید است از سمت الرأس).

یا نشانه فزونی سرما باشد و از این جهت است که هوا در تابستان گرم است و در زمستان سرد، و دلیلی بر امتناع آن نیست.

مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای درباره‌ی این حدیث شریف و شرح علامه‌ی مجلسی - رحمه الله - گوید: آنچه مرحوم مجلسی - رحمه الله - در این باره گفته است بر پایه‌ی فلسفه قدیم یونانی است در تصویر افلاک و سیر کواکب، و این پایه‌های فلسفه‌ی فلکی یونانی امروزه ویران شده است، و با تحقیقات و اکتشافات دانشمندان امروزه بطلان آن ثابت شده است.

ولی تطبیق روایت با ارتفاع و انحطاط مریخ و زحل بعید نیست به این معنی که زمین در حرکت انتقالی خود که موجب تولید فصول

اربعه است و مریخ و زحل در حرکت انتقالی خود به دور خورشید وضعی دارند که گرما بر ارتفاع مریخ و نسبت به زمین و انحطاط زحل نسبت بدان تطبیق می‌شود و سرما به عکس آن.

و مقصود از ارتفاع مریخ این است که از نظر حرکت انتقالی خود فوق الارض است، و بر محیط زمین نمایان و جلوه گر است.

و مقصود از انحطاط زحل این است که در حرکت انتقالی خود تحت الارض است و بر سطح مسکون زمین نمایان نیست، و چون گرما و سرما در دو روی زمین و دو خط استوا متبادل می شوند و موقع تابستان که یک سمت زمین که شدت گرمی آن است موافق زمستان و سرمای سمت دیگر است ممکن است ارتفاع مریخ و انحطاط زحل هم بدین نظر نسبت به دو سوی زمین تفاوت کند، و در این سو که ارتفاع مریخ و انحطاط زحل است از آن سوی دیگر بالعکس باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] روضة الکافی: ص ۳۰۶، بحارالأنوار: ج ۵۵ ص ۲۴۶ ح ۲۷.

علم النجوم چیست؟

یونس بن عبدالرحمان در جامعه‌ی صغیر خود با سلسله سند خود نقل می کند:

که به امام صادق - علیه‌السلام - گفته شد: علم نجوم چیست؟

حضرت فرمود: آن علمی است از علوم انبیاء.

راوی گوید: گفتم: آیا علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - آن را می‌دانست؟

حضرت فرمود: او از همه‌ی مردم به آن علم داناتر بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۵ ص ۲۳۵ ح ۱۵.

عاطفه ای که ما نسبت به فرزندانمان داریم آنها ندارند؟

هشام بن سالم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: چرا عاطفه و محبتی که ما نسبت به فرزندانمان داریم آنها نسبت به ما ندارند؟

حضرت فرمود: برای اینکه آنها از شما هستند و شما از آنها نیستید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۹۷، بحارالأنوار: ج ۷۹ ص ۷۲ ح ۲.

عبدالله بن المقفع

«ابن مقفع»،(۱۴۵ - ۱۰۹ هـ) از مشاهیر ادبا و فصحاست با این که از شهر «مرو» از بلاد فارس بود، ولی به هر دو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌راند، رسائل و منشآت وی ما بین منشیان عرب مشهور و حکم و امثال و کلمات حکیمانه‌ای از وی مأثور است او کتابهای زیادی از پارسی به عربی ترجمه کرده و به همین دلیل از مترجمین معروف عرب به شمار می‌رود. او

درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می گوید:

«لا واحد من هؤلاء - مشیرا الی الذین یطوفون حول البیت - یستحق اسم انسان الی هذا الشیخ الجالس - و اشار الی الامام الصادق علیه‌السلام - اما غیره فرعاح و بهائم» [۱] .

«کسی از این مردم - اشاره به مردمی که در حال طواف بودند - کرد شایسته‌ی لقب انسانیت نیست جز آن پیرمردی که نشسته است، - اشاره به امام صادق علیه‌السلام - کرد».

پی نوشت ها:

[۱] جعفر بن محمد الامام الصادق علیه‌السلام ص ۱۱۰.

عبدالکریم بن ابی‌العوجاء

«ابن ابی‌العوجاء» (مقتول ۱۵۵ هـ) از زنادقه و ملاحده‌ی عرب عهد امام صادق علیه‌السلام و از شاگردان «حسن بصری» بود. درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می گوید:

«ما هذا ببشر و ان کان فی الدنیا روحانی یتجسد اذا شاء و یتروح اذا شاء فهو هذا و أشار الی الصادق علیه‌السلام» [۱] این - امام صادق - بشر نیست.

«اگر در دنیا کسی وجود داشته باشد که بتواند هر وقت خواست در قالب جسد و هر وقت خواست در قالب روح جلوه کند او این مرد - یعنی امام صادق علیه‌السلام - است».

پی نوشت ها:

[۱] اسد حیدر، الامام الصادق، ج ۱، ص ۵۴.

عمرو بن ابی‌المقدام

می گوید: «کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمد علمت انه من سلالة النبیین» [۱] .

«یعنی: هرگاه به محمد بن جعفر علیه‌السلام می‌نگریستم یقین پیدا می کردم که او از نسل پیغمبران است».

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴ - منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۲۴ - ابونعیم، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۹۳.

عبدالرحمن بن الجوزی

مفسر، واعظ، محدث حافظ علامه عصر، و امام وقت خود(متوفی ۵۹۷ هـ) ، درباره‌ی امام چنین گفته:

«جعفر بن محمد بن علی بن الحسین کان مشغولا بالعبادة عن حب الریاسة» [۱] .

«جعفر بن محمد به دلیل اشتغال به عبادت، حب ریاست را در بوته‌ی فراموشی سپرده بود».

پی نوشت ها:

[۱] صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۹۴.

عمر بن بحر، الجاحظ

کنیه‌اش «ابوعثمان» لقبش «جاحظ» از مشاهیر ادبا و فصحاء و بلغا بود(متوفی ۲۵۵ هـ). درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«جعفر بن محمد، الذی ملاء الدنیا علمه و فقهه و یقال: طن أباحنیفة من تلامذته و کذلک سفیان الثوری، و حسبک بهما فی هذا الباب» [۱].

«جعفر بن محمد، آن کسی است که علم و فقهش دنیا را پر کرده است و گفته می‌شود که «ابوحنیفه» و همچنین «سفیان ثوری» از شاگردان او بودند و تلمذ این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است».

پی نوشت ها:

[۱] رسائل الجاحظ، سندوبی، ص ۱۰۶.

عبدالرحمن بن محمد بن علی (متوفی ۸۵۸ هـ)

بسطامی حنفی (متوفی ۸۵۸ هـ) مؤلف کتاب «مناهج التوسل فی مباهج الترسل» می گوید:

«جعفر بن محمد، ازدحم علی بابه العلماء، و اقتبس من مشکاة انواره الأصفیاء و کان یتکلم بغوامض الأسرار و علوم الحقیقة و هو ابن سبع سنین» [۱].

«جعفر بن محمد کسی است که علماء و دانشمندان بر در خانه‌اش هجوم می‌آوردند و نخبگان و برگزیدگان از مشکاة انوارش اقتباس می‌نمودند، او در حالی که هفت سال بیشتر از عمرش نگذشته بود، درباره‌ی غوامض اسرار و علوم حقیقی، صحبت می کرد».

پی نوشت ها:

[۱] مناهج التوسل، ص ۱۰۶.

عبدالله بن اسعد الیافعی

وی (۷۵۵ - ۶۹۸ هـ) در کتاب «مرآة الجنان و عبرة الیقظان» می‌نویسد:

«الامام السید الجلیل، سلالة النبوة و معدن الفتوة، ابوعبدالله جعفر الصافق علیه‌السلام و إنما لقب بالصادق لصدقه فی مقالته و له کلام نفیس فی علوم التوحید و غیرها. و قد ألف تلمیذه «جابر بن حیان» الصوفی کتابا یشتمل علی ألف ورقة یتضمن رسائله و هی خمسمأة رسالة.. دفن بالبقیع فی قبر قبه أبوه محمد الباقر، و جده زین‌العابدین و عم جده الحسن بن علی (رضوان الله علیهم أجمعین) و أکرم بذلک القبر و ما جمع من الأشراف الکرام أولی المناقب» [۱].

«امام و سید بزرگوار، سلاله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و معدن جوانمردی ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق به علت راستی و درستی گفتارش ملقب به «صادق» شده است و سخنان گهرباری در علوم توحید و غیر آن از وی بجا مانده است و شاگرد او «جابر بن حیان» صوفی کتاب تألیف کرده است که مشتمل بر هزار ورق است و متضمن پانصد نامه از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد و در بقیع در جوار قبر پدرش و جدش زین‌العابدین و عموی جدش حسن بن علی دفن شده است چه قبر با برکت و شرف و چه محل پاک و مقدس که مدفن اشراف بزرگوار و صاحبان مناقب زیادی می‌باشند».

پی نوشت ها:

[۱] مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۰۴.

عطار نیشابوری

«محمد بن ابراهیم» ملقب به «فریدالدین» معروف به «شیخ عطار» (۶۲۷ - ۵۱۳ هـ) از اکابر و مشاهیر مشایخ صوفیه است و صاحب تألیفات زیاد از جمله «تذکرة الأولیاء» است. وی در آغاز کتابش با وصف حال حضرت صادق علیه‌السلام به آن حسن مطلع بخشیده است و در وصف آن حضرت چنین می گوید:

«آن سلطان ملت مصطفوی؛ آن برهان حجت نبوی؛ آن عامل صدیق؛ آن عالم تحقیق؛ آن میوه‌ی دل اولیاء؛ آن جگر گوشه‌ی انبیا؛ آن ناقد علی؛ آن وارث نبی؛ آن عارف عاشق؛ جعفر الصادق؛ که گفته بودیم که اگر ذکر انبیاء و صحابه و اهل‌بیت کنیم، کتابی جداگانه باید ساخت این کتاب شرح اولیاست که بعد از ایشان بوده است و چون از اهل‌بیت بود و سخن طریقت، او بیشتر گفته است و روایت از وی بیشتر آمده است، کلمه‌ی چند از آن بیاوریم که ایشان همه یکی‌اند چون ذکر او کرده‌اند ذکر همه بود. نبینی قومی که مذهب او دارند، مذهب دوازده امام دارند؟ یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی، اگر تنها صفت او گویم به زبان و عبارت من راست نیاید که در جمله علوم و اشارات و عبارات بی‌تکلف به کمال بود و قدوه‌ی جمله‌ی مشایخ بود و اعتماد همه بر وی بود و مقتدای مطلق بود هم الهیان را شیخ بود و هم محمدیان را امام و اهل ذوق را پیشرو، و هم أهل عشق را پیشوا و هم عباد را مقدم و هم زهاد را مکرم و هم صاحب تصنیف حقائق هم در لطائف تفسیر و اسرار تنزیل بی‌نظیر بود و از باقر بسیار سخن نقل کرده است.

عجب دارم از آن قوم که ایشان خیال بندند که اهل سنت و جماعت را با اهل‌بیت چیزی در راه است که اهل سنت و جماعت اهل‌بیت را، باید گفت به حقیقت و من آن نمی‌دانم که کسی در خیال باطل مانده است آن می‌دانم که هر که به محمد ایمان دارد و به فرزندان او ندارد، به محمد ایمان ندارد تا به حدی که «شافعی» در دوستی اهل‌بیت تا به حدی بوده که به رفضش نسبت کردند و محبوس کردند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت آن این است: لو کان رفضا حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) فلیشهد الثقلان إنی رافض [۱] . «اگر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله رفض به شمار آید، ثقلین - انس و جن - شاهد باشند که من رافضی هستم».

پی نوشت ها:

[۱] عطار، تذکرة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۱.

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون

مورخ و جامعه‌شناس و فیلسوف اندلسی(متوفی ۸۰۸ هـ) ، مؤلف «مقدمه‌ی ابن‌خلدون» می گوید:

«و أعلم أن کتاب الجفر کان أصله ان هارون بن سعید العجلی و هو رأس الزیدیة کان له کتاب یرویه عن جعفر الصادق علیه‌السلام و فیه علم ما سیقع لأهل البیت علیهم‌السلام و علی العموم و لبعض الأشخاص منهم علی الخصوص وقع ذلک لجعفر و نظائره من رجالاتهم علی طریق الکرامة و الکشف الذی یقع لمثلهم من الأولیاء و کان مکتوبا عنه جعفر فی جلد ثور صغیر فرواه عنه هارون العجلی و کتبه و سماه الجفر باسم الجلد..» [۱] .

«ابن خلدون درباره‌ی کتاب جفری که به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند، می گوید: هارون بن سعید عجلی که رئیس زیدیه بود، کتابی داشت که آن را از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است. در آن کتاب آنچه بر عموم اهل‌بیت و برخی از ایشان روی خواهد داد، نوشته شده بود. این علوم بر امام جعفر صادق علیه‌السلام و سایر امامان از راه کشف و کرامت که خاص ایشان است، حاصل شده است. این کتاب بر پوست گاوی نوشته شده بود و نزد امام جعفر صادق علیه‌السلام وجود داشت. هارون عجلی آن را از آن بزرگوار روایت کرده و از آن نسخه‌ای نوشته است».

پی نوشت ها:

[۱] مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۳۳۴.

عبدالحی بن العماد الحنبلی

صاحب کتاب «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب» (متوفی ۱۰۸۹ هـ) می‌نویسد:

«الإمام سلالة النبوة، ابوعبدالله جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین‌العابدین بن علی بن الحسین الهاشمی العلوی. و قد ألف تلمیذه جابر بن حیان الصوفی کتابا فی ألف ورقة یتضمن رسائله. و هی خمسمأة هو عند الإمامیة من الإثنی عشر بزعمهم.

قیل: إنه سأل أباحنیفة عن محرم کسر رباعیة ظبی. فقال: لا أعرف جوابها.

فقال: أما تعلم أن الظبی لا یکون له رباعیة» [۱].

«امام، سلاله‌ی نبوت، ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق... هاشمی علوی که شاگردش جابربن حیان کتابی تألیف کرده است در هزار ورق مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق علیه‌السلام می‌باشد. او به گمان امامیه یکی از ائمه‌ی دوازده‌گانه است.

گفته شده آن حضرت از ابوحنیفه از حکم محرمی سؤال کرد که چهار دندان رباعی گوزنی را (که میان ثنایا و انیاب باشد) شکسته باشد.

ابوحنیفه گفت: جواب آن را نمی‌دانم. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: تو نمی‌دانی که گوزن دندان رباعی ندارد؟».

پی نوشت ها:

[۱] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۰.

عبدالرحمن الشرقاوی

عبدالرحمن الشرقاوی

در وصف امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«لم یجمع الناس علی حب أحد فی ذلک العصر کما اجمعوا علی حب الإمام جعفر بن محمد الذی اشتهر فیهم بإسم جعفر الصادق. ذلک انه کان صافی النفس؛ واسع الأفق؛ متوقد الذهن؛ کبیر القلب؛ حاد البصیرة؛ ضاحک السن؛، عذب الحدیث؛ حلو المعشر؛ سباقا إلی الخیر؛ برا؛ طاهرا؛ و کان صادق الوعد و کان تقیا هو من العترة الطاهرة عترة رسول الله صلی الله علیه و آله علی وجهه شعاع من نور النبوة و هو مع انشغاله بکل ذلک - دعوه إلی الوحدانیة فالإسلام بالحکمة و الموعظة الحسنة.

کان یتحری أحول الناس و یحمل علی کتفه جرابا فیه طعام و مال فیوزعه علی أصحاب الحاجة دون أن یدع أحدا یعرف علی من

یتصدق..» [۱] .

«مردم عصر آن حضرت در محبت و دوستی مانند امام صادق علیه‌السلام توافق نداشتند و او در میان مردم به اسم «جعفر صادق» شهرت داشت زیرا ذاتش صاف، افق فکرش وسیع، ذهنش روشن، قلبش بزرگ، بینائیش حاد، - یعنی بسیار نازک‌بین - چهره‌اش خندان، و خوش صحبت و خوش برخورد، و به کارهای خیر و نیکوکاری سبقت می‌جست پاکیزه و صادق الوعد و پرهیزگار و از عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در چهره‌اش شعاعی از نور نبوت مشاهده می‌شد با وجود گرفتاری زیاد، مردم را به توحید و اسلام با حکمت و موعظه حسنه فرا می‌خواند. او هرگز از حال مردم غافل نبود و همواره روی شانه‌ی خود کیسه‌ای پر از طعام و مال کرده و آن را حمل و در میان مستمندان توزیع می‌نمود بدون این که آنها را شناسائی کند.

مردم را از انتقامجوئی بر حذر می‌داشت و فضیلت عفو و گذشت را به آنها گوشزد می‌کرد و قول جدش رسول خدا را یادآور می‌شد که فرمود: «ما زاد عبد بالعفو الا عزا» در اثر عفو، عزت انسان زیاد می‌شود.

او در آسمان معرفت اوج می‌گرفت و در مشکلات علمی غور می‌نمود شخصیت والای او اشعار می‌داشت که او قویتر از خلیفه است زیرا کدام خلیفه و ملک در روی زمین در دوران حکومتش به مردم نفع و فائده رسانده است. پیوسته می‌فرمود: «من طلب الرئاسهٔ هلک» هر کس در طلب ریاست باشد، هلاک می‌شود. پیوسته ریاست او را طلب می‌کرد ولی او از ریاست گریزان بود».

پی نوشت ها:

[۱] جریدهٔ الأهرام المصریهٔ، ص ۱۰، ۱۸ / ۸ / ۱۹۷۸.

عبدالعزیز سید الأهل

صاحب کتاب «جعفر بن محمد الإمام الصادق» عضو المجلس الأعلی للشؤون الإسلامیهٔ فی القاهرهٔ: درباره‌ی آن سلاله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آورده است:

«جعفر بن محمد غیر أن کان اماما مفخرهٔ من مفاخر المسلمین لم تذهب، أو لم تطمس و إنما بقی منها فی کل غد قادم - حتی القیامهٔ - صوت صارخ من حروفها، یعلم الزهاد زهدا و یکسب العلماء علما، یهدی المضطرب و یشجع المقتحم یهدد الظلم و یبنی العدالهٔ و هو ینادی المسلمین جمیعا أن هلموا و اجتمعوا» [۱] .

«جعفر بن محمد افزون بر آنچه مقام امامت داشت، افتخاری از افتخارات مسلمانان بود او هرگز از میان نرفته، تباه نشده است، بلکه فریاد او هر روز تا قیامت در گوش مسلمانان به صدا در می‌آید. زاهدان را زهد و عالمان را علم تعلیم می‌داد. مضطرب و آشفته را هدایت و شتاب کننده را تشجیع و ترغیب می‌فرمود ظلم را ویران و عدالت را بنیاد می‌کرد او تمام مسلمانان را به وحدت و همبستگی دعوت می‌کرد»

«و قد عاش جعفر فی حیاهٔ أبیه الباقر علیه‌السلام نحوا من ثلاثین سنهٔ فتطبع بصفات أبیه زهدا و فضلا و محبهٔ للعلمم و ایثارا له علی الزهد و العبادهٔ و تعلم منه و من جده زین‌العابدین أن یطعم الطعام حتی لا۔ یبقی لعیاله کسرهٔ و ان یکسوا الثیاب حتی لا تبقی لهم کسوهٔ» [۲] .

«حدود سی سال با پدرش امام باقر علیه‌السلام زندگی کرد و خود را با صفات نیکوی او آراست. از پدرش و جدش زین‌العابدین آموخت که فقرا را اطعام کند تا آنجا که لقمه نانی برای اهل و عیال خود باقی نماند و بر آنان لباس بپوشاند تا آن حد که به عائله‌ی خود لباسی باقی نماند».

«فلقب بالصادق و الفاضل و الظاهر و العالم و أشهرها الصادق. تلقیبه بالصادق علی أفواه الناس جمیعا، لم یستثن أحد من أصحابه، أو

خصومه لم یلقبه به کان هناک إجماع تام لا خرق فیه، علی تلقیب جعفر بن محمد بالصادق و صار له فی الزمان کله علما یعرف به. إنما سمی بالصادق لأنه کان أکثر الناس صدقا و کان فی صدقه خالص الصراحهٔ لا یبالی أحدا، من أهله أو من غیر أهله متی نطق بالحق و مع أنه لم یقل الا ما اعتقد انه الحق و لم یعمل الا ما رآه حقا فانه لم یقبل من أحد قولا، أو عملا الا و الصدق بین فیه» [۳] .

«ملقب به صادق، فاضل، ظاهر، عالم و... گردید که مشهورترین آنها «صادق» بود و در میان عموم مردم اعم از دوست و دشمن به «صادق» ملقب شده بود و این لقب برای او مورد اجماع و اتفاق قرار گرفته بود چنان که در میان تمام مسلمانان اجماعی بود و کسی با این اجماع مخالف نبود.

اطلاق لقب صادق به آن حضرت به گونه‌ای بود که به نظر می‌آید صادق نام او است نه لقبش زیرا مردم برای وی نامی جز صادق نمی‌شناختند.

به این جهت «صادق» نامیده شده که در صدق گفتار کسی به پای او نمی‌رسید و در صدق چنان خالص و صریح که در اظهار حق از هیچ کسی پروا نداشت جز حق بر زبان جاری نمی‌ساخت و جز به آن به چیزی عمل نمی‌کرد و قول و عمل کسی را قبول نمی‌نمود مگر این که راست باشد صدق و راستی معیار و میزان او بود».

«کان جعفر بن محمد اماما فی کل العلوم [۴] و فی رحلهٔ لجابر بن حیان الی الکوفهٔ کان اتصاله بجعفر فلزمه تلمیذا و صدیقا و تلقی عند هذه الصناعهٔ - الکیمیاء -» [۵] .

«جعفر بن محمد در تمام رشته‌های علوم امام و پیشوا بود. جابربن حیان در سفری به کوفه با جعفر بن محمد ملاقات نمود و به عنوان شاگرد و دوست ملازم آن حضرت شد و این فن - کیمیا - را از او آموخت».

پی نوشت ها:

[۱] جعفر بن محمد الإمام الصادق علیه‌السلام، ص ۶.

[۲] جعفر بن محمد الإمام الصادق علیه‌السلام، ص ۲۷.

[۳] همان مدرک، ص ۴۰.

[۴] جعفر بن محمد الإمام الصادق، ص ۴۸.

[۵] همان مدرک، ص ۴۹.

علی بن سلطان محمد الهروی

علی بن سلطان محمد الهروی القاری الحنفی (نورالدین) (متوفی ۱۰۱۴) می گوید:

«جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب الهاشمی المدنی المعروف بالصادق. أمه «ام فروه» بنت «القاسم بن محمد بن ابی‌بکر»... متفق علی امامته و جلالته» [۱] .

«جعفر بن محمد صادق فرزند علی بن حسین بن علی بن ابیطالب هاشمی مدنی معروف به «صادق» که مادرش «ام‌فروه» دختر «قاسم بن محمد بن ابی‌بکر» بود. امامت و جلالتش مورد اتفاق همگان است».

پی نوشت ها:

[۱] شرح الشفا، علی قاری، ج ۲، ص ۳۵.

عبدالله شبراوی قاهری شافعی

وی در سال ۱۱۳۷ که جامع «ازهر» به طور رسمی به عنوان پایگاه مهم و مرکز علمی مذهبی درآمد، با وجود اکابر علما شبراوی به ریاست آن مرکز برگزیده شد، کتاب «الاتحاف بحب الأشراف» از تألیفات اوست(متوفی ۱۱۷۲ هـ) ، او درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«السادس من الائمة جعفر الصادق ذو المناقب الکثیرة و الفضائل الشهیرة روی عنه الحدیث کثیرون مثل مالک بن انس و أبوحنیفه و یحیی بن سعید و ابن‌جریح و الثوری. ولد رضی الله عنه بالمدینة المنورة سنة ثمانین من الهجرة و غرر فضائله عن جبهات الأیام کاملة و توفی رضی الله عنه سنة ۱۴۸ ه» [۱] .

«جعفر صادق علیه‌السلام ششمین امام از ائمه دارای مناقب زیاد و فضائل مشهور می‌باشد از او بسیاری از محدثین بزرگ از جمله: مالک بن انس، ابوحنیفه، یحیی بن سعید و ابن‌جریح و ثوری. حدیث نقل کرده‌اند. در سال ۸۰ هجری در مدینه متولد شد و فضائل درخشانش بر پیشانی روزگار نقش بسته است. آن حضرت در سال ۱۴۸ فوت کرد».

پی نوشت ها:

[۱] الاتحاف بحب الأشراف، ص ۵۴.

علم حضرت صادق

راجع به علم امام صادق از زبان ایشان چند جمله نقل می‌کنیم:

۱ - علاء بن سبابه می‌گوید، امام صادق فرمودند: «من آگاهم از آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است، و من آگاهم به گذشته و به آینده تا روز قیامت. سپس ادامه دادند: این علم را از قرآن می‌دانم، به قرآن تسلط دارم، چون تسلط بر کف دستم. خداوند متعال در قرآن فرموده است که: قرآن بیان کننده‌ی همه چیز است.» [۱] .

۲ - بکیر بن اعین می‌گوید: «امام صادق فرمودند: من آگاهم به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در دنیا و آخرت است. چون دیدند که این کلام پیش بعضی سنگین آمد، فرمودند: بکیر! من این علم را از قرآن می‌دانم؛ زیرا در قرآن است و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء.» [۲] .

۳ - صفوان بن عیسی می‌گوید: «امام صادق فرمود: من علم اولین و آخرین را می‌دانم، می‌دانم آنچه در صلب پدرها و رحم مادرها است.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] فیه تبیان لکل شیء مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۴۹، دلائل حمیری - کشف الغمة.

[۲] نحل، قسمتی از آیه‌ی ۸۹ نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب ج ص ۲۵۰.

[۳] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۵۰.

عفو امام صادق

به امام صادق خبر رسید که پسرعموی شما در میان مردم به شما ناسزای بسیار گفت: حضرت بلند شد دو رکعت نماز خواند و بعد

از نماز با رقت شدید گفت: «خدایا! من از حق خودم گذشتم، تو اکرم الاکرمینی؛ از او درگذر و به کردارش گرفتار نکن.» گویا حضرت به این مطلب توجه داشتند که قطع رحم مؤاخذه‌ی شدید و با سرعت دارد؛ از این جهت در نماز و دعا برای او سرعت نمودند.

عبادت و خشیت امام صادق

ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق را دیدم که در رکوع و سجده هستند و شصت تسبیح از ایشان در رکوع و سجود شنیدم. [۱] .

در خرائج راوندی است که راوی می‌گوید: «امام صادق را در مسجد رسول الله دیدم به نماز است و سیصد مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده از ایشان شنیدم.»

مالک بن انس می‌گوید: «بهتر از جعفر بن محمد؛ در علم و تقوا ندیدم و هر وقت که او را می‌دیدم، یا در ذکر بود و یا روزه بود و یا مشغول نماز بود. او از اکابر زهاد و از بندگان شایسته‌ای بود که از خدا می‌ترسید و در خانه‌ی خدا خاشع و گریان بود. سالی در مکه با او بودم، چون موقع تلبیه شد، نمی‌توانست تلبیه بگوید و می‌گفت و می‌گریست که: اگر بگویم لبیک و او بگوید لا لبیک چه کنم؟ [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی.

[۲] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۷۵، (بحار چاپ قدیم ج ۱۱ ص ۸۱ به نقل از خصال و علل الشرایع).

غ

غذا در حال تکیه خوردن

عثمان بن عیسی از سماعه روایت کرده که گفته است: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: آیا درست است انسان در حالی که تکیه زده غذا بخورد؟

حضرت فرمود: نه تکیه زده درست است، و نه خوابیده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۴۵۸، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۳۸۶ ح ۹.

غیبگویی حضرت باعث تشیع ما شد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کوتاهی در سه چیز سبب ناکامی است: طمع بخشش از صاحب جود، همنشینی با دانشمند و جلب خشنودی بالا دست آن که بر تو تسلطی دارد.

و از صفوان بن یحیی نقل می‌کند که:

جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می‌دانی چرا ما شیعه شدیم و علت این که این مذهب را شناختیم چه بود؟ با این که صحبتی از آن نزد ما نبود و آن چه دیگران در این باره می‌دانستند ما نمی‌دانستیم؟ گفتم: علتش چه بود؟ گفت: منصور دوانیقی به پدر من

محمـد بن اشـعث گفت: ای محمـد مرد عاقلی را پیـدا کن که مأموریتی برای من انجام دهد. پدرم گفت: او را یافتم؛ این فلان کس پسـر مهـاجر دایی من است. گفت: او را بیاور. او را نزد منصور بردم. به او گفت: ای مهاجر! این پول را بگیر و به مـدینه برو و به نزد عبدالله بن حسن بن حسن و عده‌ای از کسان او از جمله حضرت صادق علیه‌السلام برو و به آنها بگو: من مرد غریبی از اهل خراسانم و آن جا شـما شـیعیانی دارید که این مال را برای شـما فرستاده‌اند، و به این شرط و این شرط مقداری به هر یک بده؛ و هنگامی که پول را گرفتند، بگو: من واسطه‌ام و دوست دارم قبض رسید آن را بنویسید که خط شما را داشته باشم.

آن مرد پول را گرفت و به مـدینه رفت، سـپس نزد منصور بازگشت. محمد بن اشـعث نیز آن جا بود. منصور گفت: چه خبر؟ گفت: همه را ملاقات کرده، پول را دادم و این قبض رسـید آنها است؛ به جز جعفر بن محمد علیه‌السـلام که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت ایشان رسیدم، نماز می‌خواند، پشت سر حضرت نشستم تا نماز ایشان تمام شود و بعد آن چه به دیگران گفتم به ایشان نیز بگویم.

پس حضـرت نمـازش را زیـاد طولانـی نکرد و سـلام داد و فرمود: ای مرد! از خـدا بترس و اهـل‌بیت پیـامبر را فریب نـده که تـازه از چنگـال بنی‌مروان بیرون آمـده و همه محتـاج هسـتند. گفتم: خـدا تـو را شایسـته دارد، مگر چه شـده؟ حضـرت سـر مبـارک خود را نزدیک آورد و همه‌ی جریانی را که بین من و تو بود، خبر داد؛ که گویا مانند شخص سومی در مجلس حضور داشته است.

منصور گفت: ای پسـر مهاجر! هر خانـدان نبوتی محـدثی دارنـد (محـدث کسـی است که فرشـته‌ای برای او حـدیث و اخبار غیبی و علومی را به او بیاموزد) و امروز جعفر بن محمد علیه‌السلام محدث ما است و این غیبگویی و معجزه موجب تشیع ما شد.

غفلت و عبرت

در میان اخسـرین نیز مراتب فرق می‌کنـد و چه بسا برخی وضع بدتری نسـبت به دیگران داشـته باشـند. ما اهل علم نیز بسـته به میزان غفلتمـان دچـار خسـرانیم و بایـد به چشم عبرت به پیرامون خود بنگریم. انسان‌هـای عـادی اگر مرده‌ای ببیننـد تا چنـد روز وضـعشان متحول می‌شود، امـا مرده‌شور عادت کرده و برایش عادی است. البته، به مرده‌شورها اهانت نشود، چرا که کار واجبی انجام می‌دهند و به تکلیف عمـل می‌کننـد. انسان‌هـا نیز عادت کرده‌انـد موعظه بگوینـد و موعظه بشـنوند، اما این گفتن‌ها و شـنیدن‌ها هیـچ تأثیری ندارد. مانند مرده‌شوری که دیدن مرده تأثیری به حالش ندارد. اساس تزکیه همین دعاها و زیارت‌ها است، نباید انسان فقط بخواند و رد شود، بلکه باید در آنها تأمل کند. در یکی از زیارت‌های سیدالشـهدا علیه‌السـلام آمده است؛ «و اجعل سـریرتی خیرا من علانیتی [۱]؛ خـدایا، نهان مرا بهتر از آشـکارم قرار ده (که اگر کسـی در ظاهر یک خوبی از من سـراغ دارد باطن من بهتر از آن باشـد)». به راستی که چه گوهرهـایی در این زیارت‌هـا آمـده است، و چه خوب است انسـان در طول عمر حتی یـک بـار هم که شـده تمام این دعاها را بخواند؛ چرا که هر گلی بویی دارد.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۹.

غضب شده‌گان و گمراهان کیستند؟

معاویه پسر وهب گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی (غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) [۱] سؤال کردم.

حضرت فرمود: «غضب شده گان» یهود و «گمراهان» نصاری هستند. [۲] . پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی حمد آیه‌ی ۷.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۴، بحارالأنوار: ج ۸۹ ـ ۲۴۰ ح ۴۷.

غذای پیامبر اکرم چه بود؟

ابو اسامه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: به ما چنین رسیده است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - حتی سه روز هم از نان گندم سیر نخوردند.

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: ایشان اصلا نان گندم نخورد.

گفتم: پس چه چیز می‌خورد؟

حضرت فرمود: طعام رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نان جو بود اگر آن را می‌یافت، و حلوای او خرما بود، و سوخت او سعف (برگ درخت خرما) بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۲۷۶، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۳۱۸ ح ۳۱.

غیبت چیست؟

داوود بن سرحان گوید: از حضرت صادق - علیه‌السلام - پرسیدم: غیبت چیست؟

فرمود: غیبت آن است که درباره‌ی برادر دینی خود چیزی را که نکرده است، بگوئی، و منتشر کنی چیزی را که خداوند بر او پوشانیده، و حدی بر او به خاطرش اقامه نشده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۶۰ ح ۳.

غیبت و بهتان

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «غیبت آن است که درباره‌ی برادر دینی‌ات چیزی را بگویی که خدا آن را پوشانیده باشد؛ اما چیزی را که در وجود وی آشکار و ظاهر است مثل تندخویی، شتابزدگی و... «گفتن آن» غیبت نیست. بهتان نیز آن است که درباره‌ی برادر دینی‌ات سخنی بگویی که در او نیست.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۴، باب الغیبه والبهت.

غذا خوردن پادشاهانه

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زمانی که خداوند عزوجل او را برانگیخت، در حال تکیه دادن غذا نخورد و خوش نداشت که مانند پادشاهان باشد. اما ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۶ / ۲۷۲ / ۸، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۱۹۹۱۲.

ف

(جدید ۳۹)

(جدید ۴۰)

(جدید ۴۱)

(جدید ۴۲)

(جدید ۴۳)

(جدید ۴۴)

(جدید ۴۵)

فائده اسفند و کندر چیست؟

از امام صادق – علیه‌السلام – از فائده‌ی اسبند و کندر سؤال شد.

حضرت فرمود: اما اسفند: پس ریشه‌ای در زمین ندوانید، و شاخه‌ای از آن در آسمان بالا نرفت مگر اینکه خداوند فرشته‌ای به آن موکل نموده است تا هنگامی که ریز بشود، و یا به وضعی که به آن رسیده است برسد.

شیطان به اندازه‌ی هفتاد خانه از خانه‌ای که در آن اسفند دود می‌شود، دور می گردد.

و آن شفا از هفتاد بیماری – که کمترین آن پیسی است – می‌باشد، پس مبادا از آن غفلت کنید.

و اما کندر: پس آن برگزیده پیامبران – علیهم‌السلام – که پیش از من بوده‌اند می‌باشد، و مریم – سلام الله علیها – از آن کمک می گرفت، و هیچ دودی به آسمان بالا نمی‌رود سریعتر از آن، و استفاده از آن موجب طرد شیطانها، و دفع عیوب بدنی است، پس مبادا از آن غافل شوید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المکارم: ۲۱۲، بحارالأنوار: ج ۵۹ ص ۲۳۴.

فائده تره چیست؟

فرات بن احنف گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به خوردن تره سؤال شد.

حضرت فرمود: آن را بخور، زیرا در آن چهار فائده است: دهان را خوشبو می کند، و باد شکن است، و بواسیر را از بین می‌برد، و برای کسی که آن را مدام بخورد امان از جذام (خوره) است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخصال: ۲۴۹، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۲۰۰ ح ۱.

فائده صلوات بر پیامبر

ابن ابوحمزه از پـدرش روایت می‌کند که گفت: امام صادق - علیه‌السـلام - درباره‌ی معنی و تفسیر فرمایش خدا که می‌فرماید: (ان الله و ملائکته یصـلون علی النبی یا أیها الذین آمنوا صـلوا علیه و سـلموا تسـلیما) [۱] «خدا و فرشـتگان بر پیامبر درود می‌فرسـتند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملا تسلیم (فرمان او) باشید» سؤال کردم.

حضـرت فرمود: صـلوات و درود از ناحیه‌ی خدا، رحمت است، و از ناحیه‌ی ملائکه؛ تزکیه، (و اعتراف به پاکی است)، و از ناحیه‌ی مردم؛ دعا است.

و امـا فرمـایش خـدای عزوجـل که: «و کاملاـ تسـلیم (فرمان او) باشـید» مقصودش این است که در برابر آنچه که از ناحیه‌ی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شده است تسلیم و خاضع باشند.

عرض کردم: چگونه بر پیامبر و آل او صلوات و درود بفرستیم؟

فرمود: بگوئید:

«صلوات الله و صلوات ملائکته و أنبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد، و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته».

یعنی: درود خدا و درود فرشتگان و پیامبران و فرستادگان او و تمام مخلوقات او بر محمد و اهل بیت محمد - علیهم‌السلام - و سلام بر او و آنان و رحمت و برکات خدا باد.

عرض کردم: ثواب کسی که بدین شکل بر محمد و آل محمد - علیهم‌السلام - صلوات و درود بفرستد؛ چیست؟

حضرت فرمود: قسم به خدا، خارج شدن از (تمام) گناهان مانند روزی که از مادر متولد شده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۶.

[۲] معانی الأخبار: ص ۳۶۸، بحارالأنوار: ج ۹۱ ص ۵۵ ح ۲۷.

فاطمه سرور زنان بهشت است؟

حسن بن زیاد عطار گوید: به امام صادق - علیه‌السـلام - عرض کردم: روایت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشت است» آیا سرور زنان دوران خودش می‌باشد؟

حضرت فرمود: آن مریم بود، ولی فاطمه زهرا - سلام الله علیها - سرور زنان بهشت از اولین و آخرین است.

عرض کردم: سـخن رسول اکرم - صـلی الله علیه و آله و سـلم - را که: «حسن و حسـین - علیهماالسـلام - سرور جوانان اهل بهشت است» چطور؟

حضرت فرمود: آن دو سرور جوانان بهشت از اولین و آخرین می‌باشند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق - مترجم -: ص ۱۲۵ ح ۷.

فایده آلو سیاه چیست؟

ازرق بن سلیمان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به فائده‌ی آلوی سیاه سؤال نمودم.
حضرت فرمود: برای صفرا خوب است، و مفاصل را نرم می‌کند، ولی در خوردن آن زیاده روی نکن، زیرا (باد دارد) و در مفاصلت باد ایجاد می‌کند. [۱] . پی نوشت ها:
[۱] طب الأئمة: ص ۱۳۶، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۱۸۹ ح ۱.

فایده وزش باد چیست؟

امام صادق - علیه‌السلام - به زندیق (و ملحدی) که از ایشان سؤالاتی نمود فرمود: اگر باد چند روزی حبس شود، و به حرکت در نیاید اشیاء همگی فاسد می‌شود و تغییر پیدا می‌کند.
(آن ملحد) از حقیقت و جوهر (ریح) سؤال کرد.
حضرت فرمود: باد هوا است که هنگامی که حرکت می‌کند، «ریح» نامیده می‌شود، پس هرگاه ساکن شود به او «هوا» گفته می‌شود، و قوام دنیا به او است. [۱] .
و اگر بادها سه روز از حرکت بایستند همه چیز روی زمین فاسد و گندیده می‌شود، برای اینکه هوا و باد به منزله‌ی باد بزن است که دفع می‌کند فساد را از هر چیز، و او را پاکیزه می‌کند، پس هوا به منزله‌ی روح است که هرگاه از بدن خارج شود، بدن می‌گندد و تغییر می‌کند، تبارک الله أحسن الخالقین. [۲] .

پی نوشت ها:
[۱] الاحتجاج: ۱۰۷.
[۲] الاحتجاج: ۱۹۲، بحارالأنوار: ج ۵۷ ص ۱۵ ح ۱۹.

فرزندان امام صادق

حضرت هفت پسر و سه دختر داشتند که شرح احوال برخی از فرزندان وی را به طور اختصار بیان خواهیم کرد:
اسامی بعضی از فرزندان امام جعفرصادق علیه‌السلام
۱- اسماعیل معروف به اعرج که بزرگترین فرزند وی است. اسماعیل در زمان حیات حضرت از دنیا رفت. حضرت صادق علیه‌السلام در حزن فرزند جزع شدیدی نمود و اندوهی عظیم داشت. اسماعیل در کنار بقیع مدفون گردید. تا سال یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری آثار بقعه او به شکل چهار دیوار سیمانی موجود بود ولی چون در وسط شارع قرار گرفته بود به امر ملک ویران و با زمین یکسان گردید. گویند چند روزی از این حادثه نگذشته بود که ملك را با تیر کشتند. جالب اینجا است که پس از وفات حضرت صادق علیه‌السلام عده‌ای از کج‌اندیشان به امامت اسماعیل پیوستند که آنان را اسماعیلیه می‌گویند. در حال حاضر تعدادشان بسیار اندك و اضافاتی بر عقیده اسماعیلیه افزوده‌اند که در اصول و فروع با مذاهب مشهور اسلامی دارای اختلافات خرافاتی بی‌شمار می‌باشد. سلسله سلاطین فاطمیه مغرب زمین که در ۲۷۴ سال سلطنت کرده‌اند از اولاد اسماعیل بن جعفر صادق بوده‌اند. روی همین اصل سلسله را نیز اسماعیلیه گویند و محمد فرزند همین اسماعیل در نزد هارون‌الرشید درباره‌ی عموی خود امام

موسی بن جعفر سعایت کرد و هارون را به قتل حضرت تحریک کرد. خود محمد بن اسماعیل در نتیجه این سعایت به مرضی سخت گفتار شد و با وضع بدی از دنیا رفت.

۲- عبدالله بن افطح. وی همیشه با خواسته‌های پدر مخالفت می‌کرد. بعد از پدر مدعی خلافت و امامت شد و جمعی نیز امامت وی را پذیرفتند که آنان را فطحیه می‌نامند. بعدها چون مردم ضعف علمی و عملی وی را مشاهده کردند از او برگشته و به امامت موسی بن جعفر روی آوردند.

۳- اسحق بن جعفرصادق علیه‌السلام شخص جلیل‌القدر و اهل فضل و تقوی بود و احادیث بسیاری نقل کرده است و به امامت برادرش موسی علیه‌السلام قائل بود و در عریض - قریه‌ای است در نزدیکی مدینه - به دنیا آمد. این طور پیدا است که از هر کسی دیگر شباهت به حضرت رسول بیشتر بوده است. این مرد ارزشمند همسر گرامی حضرت علیا مخدره نفیسه دختر امیرحسن ابن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام بوده و در مصر مدفون است. کرامات بی‌حد و حصر از این والاگهر مشاهده شده است [۱] و جناب اسحق جد سادات بنی‌الزهرا است.

۴- محمد دیباج بن جعفرصادق علیه‌السلام. این شخص والا از سخی‌ترین و شجاع‌ترین مردمان عصر خود بود و در تمام سال یک روز در میان روزه‌دار بود. در سال یکصد و نود و نه به مأمون عباسی به خاطر ظلم‌ها و حق‌کشی‌های وی خروج کرد و مأمون نیز یکی از سرداران سپاه خود به نام عیسی جلودی را با لشکری مجهز به جنگ وی فرستاد. در این جنگ سپاهیانش را فراری دادند و خود ایشان را نیز دستگیر کردند. وقتی که به مرز خراسان رسیدند در محلی به نام «فرقان چاپی» که امروزه معروف به لطف‌آباد است دار فانی را وداع گفت. عده‌ای از محققین نوشته‌اند که در تاریخ قراینی پیدا است که رحلت وی با امر طبیعی نبوده است. در لطف‌آباد گنبد و بارگاه و صحن سرای زیبای دل‌افروز دارد که مورد توجه خاص و عام بوده و از اطراف و اکناف همیشه مسلمانان بسیاری به زیارت آن مرقد شریف با هدایا و نذورات روی می‌آورند و تا به حال عظمت و کرامات بی‌شماری از آن تربت مقدس نقل و مشاهده شده است و نگارنده در زمانی که مجاور آستان بوسی حضرت علی بن موسی علیه‌السلام افتخار داشتم این مرقد شریف را زیارت کردم. حضرت محمد بن جعفر علیه‌السلام به قدری زیبا و صبیح المنظر بوده است که ملقب به «دیباج» معرب دیبا (ابریشم) گردید. نسب شجره سلسله جلیلهٔ السادات آل دیباج به حضرت می‌رسد. تا امروز از آن خاندان شریف رجال علم و دانشمندان رشید بسیار در تاریخ ذکر شده است.

۵- عباس بن جعفرصادق علیه‌السلام است که سید جلیل‌القدر و دانشمند و فاضلی بوده است.

۶- علی بن جعفر علیه‌السلام شخص کثیر الفضل و پرهیزگار و صاحب عقیده صادق بود. این بزرگوار تحت تربیت برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به مقامات عالی علمی و عملی نایل شد. وی تا زمان حضرت امام علی‌النقی علیه‌السلام می‌زیست. وی کتابی معروف به نام مسایل جعفریات دارد که در نزد علمای امامیه دارای اعتبار و ارزش خاصی است. مدفن این بزرگوار را در چند محل گفته‌اند. برخی نوشته‌اند که در عریض نزدیکی مدینه مدفون است. همچنین در جنوب شرقی بیرون شهر قم گنبد و بارگاه و صحن و سرای زیبایی وجود دارد که محل توجه عموم زایرین می‌باشد که در میان عامه موسوم به مدفن علی بن جعفر است. همین مرقد مزین به کاشی‌های باستانی پرقیمتی بود که در زمان سلطنت پهلوی شبانه مورد دستبرد سارقین قرار گرفت. پس از کشتن خادم آن کاشی‌ها را به غارت بردند. در زمان دولت طاغوتی هیچ مقبره و ابنیه باستانی از این دستبردها سالم نماند و تمام گنجینه‌های تاریخی ایران را با دست خود در تحت اختیار اجانب گذاشتند و از آن مرقد شریف کرامات زیادی ظاهر شده است. از جمله کراماتی که خود شاهد آن بوده‌ام، قضیه شگفت‌آوری است که در اینجا به طور اختصار به ذکر آن می‌پردازم. در زمستان سال ۱۳۷۵ قمری بود که عده‌ای از فضلای محترم حوزه علمیه قم به قصد زیارت آل قبر شریف وارد حرم شدند. یکی از آقایان محترم به قصد مزاح و شوخی از شبکه مرقد با کاغذ لوله شده‌ای که در دست داشت می‌خواست از آن پول‌هایی که زوار به قصد

هـدیه و نـذر روی مرقد ریخته بودند بردارد. ولی بعد از چند لحظه ناگهان فریادی زد که همه را به خود جلب کرد. زنبوری بزرگ همچنان دست وی را گزیده بود که جای گزیدگی همانند کوزه کوچکی باد کرده بود و این امر عجیب باعث حیرت همه حاضرین شـد؛ زیرا در آن موقع از سـال هیـچ زنبوری از لانـه خود خارج نمی‌شود. به علاوه در علم جانورشناسـی گفته‌انـد که در فصل سـرد زمستان این گونه حیوانات طبیعتا قدرت گزیدن ندارند، و سم‌هایی که دارند بی‌اثر است. آری هر کس که قصد اهانت به اولیاء الله را داشته باشد اینچنین به سزای اعمال خود می‌رسد هر چند که به قصد مزاح باشد.

پی نوشت ها:

[۱] اهل مصر اهتمام تمامی در حق وی دارند و مزارش مورد تجلیل خاص و عام است. زندگینامه این اختر فروزان در قسمت تاریخ فرزندان امام حسن مجتبی بیان شده است.

فرزندان عصیانگر بدبخت

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نافرمانی والدین از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند متعال فرزند نافرمان را عصیانگر بدبخت قرار داده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۴۷۹ / ۲، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۱۲.

فرستادن حضرت خضر با قطعه‌ای از درخت طوبی

می‌گوینـد: دو برادر به قصـد رفتن به مزار از کوفه بیرون رفتند. در بین راه یکی از آن دو نفر دچار تشـنگی سـختی شد به حدی که تـاب نیـاورد و از مرکبش افتـاد. برادر دیگر از حـال او سرگشـته و متحیر شـده بود. پس نمـازی بجای آورد و بعـد خداونـد متعال و محمد صـلی الله علیه و اله و سـلم و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و ائمه علیهم‌السلام را یک به یک صدا زد تا اینکه رسید به امام زمانش امام جعفر صادق علیه‌السلام.

پس پیوسته آن حضرت را می‌خوانده و از آن جناب، پناه می‌خواست که ناگاه دید مردی بالای سرش ایستاده است و می‌گوید: «ای مرد! قصه‌ی تو چیست؟»

پس شرح حالش را برای او نقل کرد. آن مرد قطعه‌ی چوبی به او داد و گفت: «این چوپ را مابین لبهای برادرت بگذار.»

چون آن چوب را مابین لبهای او گذاشت برادرش به هوش آمده و چشـمهای خود را گشود. سپس برخاست و نشست و تشنگی‌اش رفت.

پس به زیارت رفتند و چون به کوفه برگشـتند، آن برادری که دعا می‌کرده است به مدینه مشرف شد پس خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام رسید.

حضرت فرمود: «حال برادرت چگونه است و آن چوب کجاست؟»

عرض کرد: «ای آقای من! چون برادرم را به آن حال دیـدم، غصه و غم مرا فراگرفت پس چون حق تعالی روحش را به او برگرداند از شدت خوشحالی دیگر به آن چوب توجه‌ای نکردم و از آن غفلت کرده و فراموشش نمودم.»

امـام صـادق علیه‌السـلام فرمـود: «همـان سـاعت که در غم و انـدوه برادر خود بودی، برادر من خضـر علیه‌السـلام نزد من آمـد، پس

بواسطه‌ی او برای تو قطعه‌ای از چوب درخت طوبی را فرستادم.»

پس امام صادق علیه‌السلام به خادم خود رو کرد و فرمود، «آن سبد را بیاور.»

چون سبد را آورد، حضرت آن را گشود و از آن قطعه چوبی را بیرون آورد که دقیقا همان چوبی بود که در بیابان آن مرد به آنها داده بود. پس آن را شناخت. آنگاه حضرت صادق علیه‌السلام آن چوب را در جای خودش قرار داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

فرشتگان می‌خورند و می آشامند؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: آیا ملائکه می‌خورند و می‌آشامند، و ازدواج می‌کنند؟

حضرت فرمود: نه، ملائکه به نسیم عرش زندگی می‌کنند.

به ایشان گفته شد: علت خوابشان چیست؟

حضرت فرمود: برای اینکه بین آنها و خدای عزوجل فرق باشد، چون آنکه او را نه خواب و نه چرت فرا می‌گیرد خدا است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۶ ص ۱۹۳ ح ۵۴.

فرشته ها افضل هستند یا بنی آدم؟

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: آیا فرشته‌ها افضل و برتر هستند یا بنی‌آدم؟

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - فرمود: خداوند عزوجل در فرشته‌ها عقل بدون شهوت قرار داد، و در بهائم و چهارپایان شهوت قرار داد بدون عقل، و در انسان هر دو را قرار داد.

پس اگر عقل انسان بر شهوتش غلبه کند او بهتر از فرشته‌ها است، و اگر شهوتش بر عقلش غلبه کند، از بهائم و چهارپایان بدتر و پست‌تر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ج ۱ ص ۵، بحارالأنوار: ج ۵۷ ص ۲۹۹ ح ۵.

فرشته ها بیشتر هستند یا بنی آدم؟

حماد گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد آیا فرشته‌ها بیشتر هستند یا بنی‌آدم؟

حضرت فرمود: قسم به آنکه جان من در دست قدرت او است؛ ملائکه و فرشته‌های آسمانها از عدد ذرات خاکهای زمین بیشترند و در آسمانها جای پائی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای هست که خدا تسبیح می‌گوید و تقدیس می‌نماید، و در زمین هیچ درخت و سنگ و کلوخی نیست مگر اینکه فرشته‌ای به او موکل است و هر روز عمل او را به خدا گزارش می‌دهد، گر چه خدا عالمتر است به آنها.

و هیچ کدام از آنها نیست مگر اینکه هر روز تقرب می‌جوید نزد خدا به ولایت ما اهل بیت و برای دوستداران ما طلب آمرزش می‌نماید، و دشمنان ما را لعنت می‌کند، و از خدا مسألت می‌نماید که بر آنها عذابی فراوان نازل کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۲۱، تفسیر القمی: ۵۸۳، بحارالأنوار: ج ۲۶ ص ۳۳۹ ح ۵.

فرشته‌های مأمور فروتنی

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده‌اند پس هر کس برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر که تکبر ورزد، او را پست گردانند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۱۲۲ / ۲، همان، ج ۱۴: ح ۲۱۸۸۴.

فرصتهای پر ارزش

موانع و مشکلات کارها بسیار است. پس هرگاه انسان متوجه شد که آزادی و قدرت کارهای شایسته را دارد و باید آن فرصتهای با ارزش را غنیمت شمرد و قدر آنها را بداند که اگر آن فرصتها را به رایگان از دست داد پشیمان می‌شود و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

خذ لنفسک من نفسک: خذ منها فی الصحهٔ قبل السقم و فی القوهٔ قبل الضعف و فی الحیاهٔ قبل الممات.

بهره‌ی خود را از وجود خویشتن برگیر: در تندرستی پیش از بیماری، در توانایی پیش از ناتوانی و در زندگی پیش از مرگ.

فرق اسلامی

برای بسط اطلاعات خوانندگان ما فرق اسلامی را در این جا بنحو فهرست می‌نگاریم و بارزترین آن فرق را که اختلاف زیاد داشته‌اند نقل می‌کنیم.

۱- اثنی‌عشریه: فرقه امامیه را گویند که به دوازده امام قائلند اول آنها علی بن ابیطالب و آخر آنها مهدی صاحب العصر است.

۲- احمدیه: آنها که به امامت احمد بن موسی بن جعفر قائلند

۳- اسحاقیه: از شعب کیسانیه منسوب به اسحاق بن عمرو می‌باشد و سه دسته بوده و از غلات هستند.

۴- اسماعیلیه: معتقد به امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق هستند

۵- کسائیه: از فرق علیائیه معتقد به حلول و غلو هستند و پیروان اصحاب کسائی می‌باشند.

۶- امریه: از شعب غلات هستند که علی را شریك محمد و رسالت می‌دانند.

۷- افراطیه: آنها هستند که ائمه را به عالم الوهیت به مرز واجب رسانده‌اند.

۸- تفریطیه: آنها هستند که خدا را تشبیه به انسان کرده‌اند.

۹- رؤیتیه: آنها هستند که به دیدار خدا معتقدند.

۱۰- باطنیه: شعبه‌ای از شیعه اسماعیلیه هستند.

۱۱- باقریه: از فرق شیعه که امامت را به امام باقر ختم نمود و به رجعت او قائلند.

۱۲- بتریه: آنها که پیرو حسن بن صالح شاعر ابتر هستند که در عین حال عقیده به خلافت علی و بیعت شیخین را هم جایز دانسته‌اند.

۱۳- بدعیه: از شیعه غلات معتقد به تشبیه هستند.

۱۴- بزیغیه: از شعب خطابیه غلاتند که به خدائی امام صادق معتقدند و حضرت صادق از آنها تبری جست.

۱۵- بسلمیه: یا خلالیه از فرق راوندیه و شیعیان بنی عباسند که امامت را با ابوالعباس سفاح می‌دانند.

۱۶- بشیریه: از شعب مفوضه هستند به زنده بودن امام هفتم معتقدند سر دسته آنها بشیر اسدی است.

۱۷- بقلیه: از تیره قرامطه هستند.

۱۸- بلالیه: از فرق غلات بودند.

۱۹- بومسلمیه: از پیروان راوندیه هستند که ابومسلم خراسانی را امام می‌دانستند.

۲۰- بنانیه: اصحاب بنان بن سمعان تمیمی نهدی هستند.

۲۱- تعلیمیه: از تیره‌های اسماعیلیه بوده‌اند که عقلیات را صحت نمی‌دانستند.

۲۲- تمیمیه: یا زراریه از فرق غلات بوده‌اند که سمع و بصر و علم و قدرت را حادث می‌دانند.

۲۳- تومنیه: پیروان ابی‌معاذ هستند کبایر را کفر نمی‌دانند.

۲۴- ثعالبه: پیروان ثعلبهٔ بن عامر بودند که در تکلیف اختلاف داشتند.

۲۵- ثوبانیه: از فرق مرجئه هستند ایمان را فقط معرفت خدا بدون عمل می‌دانستند.

۲۶- جاحظیه: اصحاب عمر بن بحر جاحظ از تیره معتزله بودند.

۲۷- جارودیه: پیروان ابوالجارود می‌باشند که در خلافت علی اختلاف داشتند.

۲۸- جبریه: آنها که معتقد بودند هر عمل جبر است نه اختیار.

۲۹- جبائیه: پیروان ابی‌محمد بن علی الوهاب جبائی است از معتزله هستند.

۳۰- جریریه: اصحاب سلمان بن جریر از فرقه زیدیه هستند.

۳۱- جعفریه: پیروان امام جعفر صادق را گویند و به غیبت و رجعت آن حضرت قائل بودند.

۳۲- جناجیه: از فرق غلات و پیروان عبدالله بن معاویه بن امام جعفر صادق بودند.

۳۳- جهمیه: اصحاب جهم بن صفوان بودند که نفی صفات ازلی نموده موافق معتزله بوده که پنج تیره هستند.

۳۴- جوالقیه: این فرقه از تیره اصحاب هشام بن سالم جوالیقی می‌باشد و او از هشام بن حکم که از متکلمان شیعه است پیروی کرد.

۳۵- حارثیه: از فرق کیسانیه و از اصحاب عبدالله مداهنی بودند.

۳۶- حازمیه: پیروان حازم بن علی بوده دسته‌ای از مفوضه هستند.

۳۷- حربیه: از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی بوده‌اند.

۳۸- حسینیه: از فرق شیعه تابع حسین بن منصور هستند و دو تیره هستند از فرق زیدیه و شش امامی بوده‌اند.

۳۹- حلولیه: آنها هستند که به حلول روح خدا در آدم و انبیاء و ائمه معتقد بودند.

۴۰- حمزیه: یا میمونیه از قدریه بودند.

۴۱- خرمیه: از بابک خرم دین سرچشمه گرفته‌اند.

۴۲- خشبیه: یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه بودند.

۴۳- خطابیه: پیروان ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب اجدع کوفی بوده‌اند.

۴۴- خلفیه: از فرق زیدیه پیروان خلف بن عبدالصمد بوده‌اند آنها معتقدند در غیبت امام نماز جماعت جایز نیست.

۴۵- خوارج: یک حزب سیاسی بوده که پس از حکمین در صفین پدیدار شد.

۴۶- ازارقه: پیروان نافع بن ازرق می‌باشند که علی بن ابی‌طالب و تمام مسلمانان را کافر می‌دانند.

۴۷- نجدیه: پیروان نجدهٔ بن عامر حنفی هستند که خطاکاران مجتهد را معذور می‌دانند.

۴۸- بیهقیه: پیروان ابی‌بیهق بن جابر بوده منکر مسلمین هستند مگر به اقرار پیغمبری او.

۴۹- اباضیه: اباضیه پیروان عبدالله بن اباضی بوده تیره‌ای از خوارج بودند.

۵۰- صفریه: پیروان زیاد بن اصفر بودند که جنگ با مخالفین را روا نمی‌دانستند

۵۱- خیاطیه: پیروان ابوالحسن بن عمر بن خیاط استاد ابن کعبی بوده از معتزله بغداد بودند.

۵۲- ذکریه: از فرقه زیدیه منشعب شدند.

۵۳- ذمامیه: از تیره غلات شیعه هستند که جبرئیل را مذمت می کردند.

۵۴- ذمیه: از غلات شیعه و معتقد به خدائی علی هستند.

۵۵- رافضه: پیروان زید بن علی در کوفه بودند.

۵۶- راوندیه: نام شیعیان آل عباس است.

۵۷- رجعیه: از غلات شیعه بوده که به رجعت علی علیه‌السلام عقیده داشتند.

۵۸- رزامیه: پیروان رزام بودند که امام را پس از علی علیه‌السلام در محمد حنفیه می‌دانستند.

۵۹- رشیدیه: پیروان رشید طوسی بودند که معتقد بودند هر کس از هر جوی آب بخورد غرامت بر او واجب است.

۶۰- زیادیه: اصحاب زیاد بن اصغر بودند که جنگ با متقاعدین از جنگ را واجب می‌دانستند.

۶۱- صفریه: مرتکب محرمات را کافر می‌دانستند.

۶۲- زیدیه: نام عموم فرقی است که پس از علی بن الحسین سجاد معتقد به امامت به شرط خروج شمشیر بودند.

۶۳- سابه: آنها هستند که زمان خلافت علی ابوبکر و عمر و عثمان راسب می کردند.

۶۴- سبائیه: از فرق غلات پیروان عبدالله بن سبا بودند.

۶۵- سبعیه: نام اسماعیلیه و هفت امامی هستند.

۶۶- سرجونیه: از گروه زیدیه و جارودیه هستند.

۶۷- سرخابیه: تیره بخشبیه هستند.

۶۸- سلمانیه: معتقد به خدائی سلمان فارسی بودند.

۶۹- سلیمانیه: پیروان سلیمان جریر از فرقه زیدیه بودند.

۷۰- سمیطیه: یا شمیطیه پیروان یحی بن ابی‌سبط بودند که محمد پسر امام صادق را امام می‌دانستند.

۷۱- سمبادیه: از غلات و تیره حلولیه و تناسخیه از پیروان سنباد در ری بودند.

۷۲- شریعیه: مؤسس آنها ابومحمد حسن شریعی است او از اصحاب امام علی النقی بوده و مدعی نیابت شد.

۷۳- شریکیه: از غلات شیعه بودند که علی را شریک پیغمبر دانسته.

۷۴- شعیبیه: پیروان شعیب بن محمد هم عقیده عجارد بوده بعد به قدری از آنها منشعب شدند.

۷۵- شلمغانیه: از غلات و از اصحاب شملعانی یا غراقریه بوده‌اند.

۷۶- شیبانیه: پیروان شیبان سلمه خارجی است که با ابومسلم خروج کرد.

۷۷- شیخیه: آنها هستند که به رکن رابع معتقدند و اختلافشان در استنباط احکام از طریق اخبار است.

۷۸- شیطانیه: اصحاب شیطان الطاق بوده که در قبال مؤمن الطاق قیام کردند.

۷۹- شیعه: که نام عمومی پیروان علی علیه‌السلام بوده که تقسیم به چند فرقه گشته‌اند.

۸۰- صائدیه: از فرقه غلات پیرو صائد نهدی بودند.

۸۱- صباحیه: از فرق اسماعیلیه و پیروان حسن صباح بودند.

۸۲- صالحیه: تیره اسماعیلیه پیروان حسن بن صالح بوده آنها را به تریه هم گفته‌اند و چند دسته شدند.

۸۳- صفائیه: آنها هستند که صفات جلال و جمال را از هم جدا نموده.

۸۴- صفریه: پیروان زیاد بن اصفر و از خوارج بوده.

۸۵- صلتیه: پیروان عثمان بن ابی‌الصلت است که از عجارده منشعب شده‌اند.

۸۶- ضراریه: پیروان ضرار بن عمر بودند که در صفات خدا اختلاف داشتند و ابوحنیفه القاء شبهه کرد - که خدا به حس ششم دیده می‌شود.

۸۷- طیاریه: از غلات منسوب به جعفر طیار هستند.

۸۸- عابدیه: از تیره کرامیه می‌باشند.

۸۹- عباسیه: پیروان عباس پیغمبر را گویند.

۹۰- عبیدیه: پیروان عبید المکتب را گویند که گناه کبیره را فقط شرک می‌دانند.

۹۱- عجارده: پیروان عبدالکریم عجرد است که چند تیره شدند.

۹۲- علیاویه: پیروان علیاء بن زراع دو سی اسدی از غلات شیعه بودند.

۹۳- عمریه: از شعب خطابیه و معاصر امام صادق بودند.

۹۴- عینیه: از فرق غلات بودند که علی را بر پیغمبر برتری می‌دادند.

۹۵- غالیه: این نام همه فرقی است که در حق پیغمبر غلو کردند.

۹۶- غرابیه: از فروع خطابیه و گفته علی به پیغمبر از غراب به غراب شبیه‌تر است.

۹۷- غسانیه: پیروان غسان کوفی است که خوردن گوشت خوک را حرام نمی‌دانستند.

۹۸- غمامیه: این فرقه از غلات گویند خدا هنگام نماز به صورت ابر به زمین می‌آید.

۹۹- فاطمیه: پیروان خلفای فاطمی و از فرقه اسماعیلیه هستند.

۱۰۰- فطحیه: پیروان عبدالله افطح فرزندامام صادق بوده او را امام می‌دانستند.

۱۰۱- قاسمیه: از شعبه زیدیه پیرو قاسم بن ابراهیم طباطبائی

۱۰۲- قرامطه: از غلات فرق اسماعیلیه و قائل به امامت محمد بن اسماعیل بودند.

۱۰۳- قطعیه: آنها هستند که به مرگ امام هفتم قطع امامت نمودند و گاهی قطعیه در مقابل واقفیه به امامیه گفته می‌شد که شیعه بیست فرقه شد.

۱۰۴- کاملیه: اصحاب ابی‌کامل بوده که پس از صفین بر علی علیه‌السلام خورده گیری نمودند.

۱۰۵- کرامیه: پیروان ابی‌عبدالله محمد بن کرام از فرق صفائیه بودند.

۱۰۶- کربیه: از شعب کیسانیه اصحاب ابوکرب ضریر می‌باشند.

۱۰۷- کسفیه: از فرق غلات یا مختاریه اصحاب ابوجعفر منصور عجلی بودند.

۱۰۸- کیسانیه: معتقدین به امامت محمد حنفیه بودند و کیسان محل قیام این دسته است.

۱۰۹- کیالیه: پیروان احمد بن کیال می‌باشند که پس از امام صادق مدعی رسالت و زعامت بود.

۱۱۰- کودیه: غلات اصفهان به این نام خوانده می‌شدند.

۱۱۱- لاعنیه: از دسته غلاتند که بر ابوموسی اشعری و معاویه و طلحه و زبیر و عثمان و عایشه و غیره لعن می کردند.

۱۱۲- مبارکیه: از تیره اسماعیلیه پیرو محمد بودند بیست نفر اولاد او را امام می‌دانستند.

۱۱۳- مبیضه: یا سفید جامگان یا مقنعیه از تیره شیعه ابن‌مقنع بودند.

۱۱۴- متربصه: از مدعیان مدعویت بودند.

۱۱۵- متصوفه - صوفیه: دسته‌ای از شیعه که به هفت فرقه تقسیم شدند و چهارده سلسله داشته‌اند.

۱۱۶- مجسمیه: آنها بودند که به تجسم خدا معتقد شدند.

۱۱۷- محدثه: فرقه‌ای از مرجئه هستند که در امام صادق توقف نمودند.

۱۱۸- محکمه: از خوارج هستند که حروبیه هم گفتند و بر حکمیت اعتراض داشتند.

۱۱۹- محمـدیه: طرفداران امامت محمد بن علی هادی هسـتند و طایفه غلات بودند که پیغمبر را به مقام خدائی رساندند و چند فرقه شدند.

۱۲۰- محمره: نام سفید جامگان غلات حلولی هستند.

۱۲۱- مختاریه: پیروان مختار بن ابی‌عبیده ثقفی است.

۱۲۲- مخطئه: نام تیره‌ای از غلات بودند که جبرئیل را خاطی می‌دانستند.

۱۲۳- مخمسه: آنها بودند که سلمان - مقداد - ابوذر - عمار - عمر بن صیرمی را مصلحین اداره عالم می‌دانستند.

۱۲۴- مرجئه: از ارجاء به معنی تأخیر گرفته‌اند زیرا درباره گناه مسـلمانان حکمی نمی‌کنند و استناد به آیه‌ی قرآن و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم والله علیم حکیم نموده‌اند.

۱۲۵- مزداریه: اصحاب عیسی بن صبیح بودند - که راهب معتزله می گفتند و سه تیره گشتند.

۱۲۶- مزدکیه: لقب غلات مردم ری است.

۱۲۷- مستثنیه: از فرقه مشبه غلاهٔ شیعه بودند.

۱۲۸- مسوده: سیاه پوشان طرفدار بنی عباس بودند.

۱۲۹- مشبهه: نام آن فرقه‌ایست که در توحید به تشبه قائلند.

۱۳۰- معتزله: پیروان و اصل بن عطاء غزال است که مخالف حسن بصری بوده.

۱۳۱- معبدیه: از فرق خوارج منشعب شدند.

۱۳۲- معطله: این فرقه ضد مشبهه و از ملاحده هستند.

۱۳۳- معمریـه: پیروان معمر بـن عبـاد سـلمی بودنـد که می گفتنـد خداونـد غیر از جسم چیزی نیافریـده این فرقه از غلاـت و از فروع خطابیه هستند.

۱۳۴- مغیریه: پیروان مغیرهٔ بن سعید عجلی بودند که مغیره را پس از امام محمد باقر علیه‌السلام امام می‌دانند.

۱۳۵- مفضلیه: پیروان مفضل بن عمروجعفی کوفی هستند و چند تیره هستند.

۱۳۶- ملاحده: نام فرقه‌ای از اسماعیلیه می‌باشد.

۱۳۷- مکرمیه: پیروان مکرم بن عبدالله عجلی از فروع ثعالبه هستند.

۱۳۸- ممطوره: به معنی سگهای باران خورده است و این نام واقفه است.

۱۳۹- منصوریه: پیروان ابومنصور عجلی است که امامان پس از باقرالعلوم را پیغمبر می‌دانست.

۱۴۰- منهالیه: اصحاب منهال بن میمون از تیره مشبهه شیعه می‌باشد.

۱۴۱- مؤلفه: از پیروان امام رضا بوده که بعد به واقفه پیوستند.

۱۴۲- موسویه: یا موسائیه معتقدین به امامت موسی بن جعفر بوده ولی او را قائم آل محمد می‌دانستند.

۱۴۳- میمیه: از غلات شیعه بودند که علی و محمد هر دو را پیغمبر می‌شناختند.

۱۴۴- میمونیه: از فرق اسماعیلیه و اصحاب عبدالله بن میمون بودند و چند دسته از عجارده و قدریه و غیره شدند.

۱۴۵- ناصریه: پیروان حمید الدین ناصر بن خسرو علوی اسماعیلی داعی بزرگ فاطمیان در خراسان ماوراء النهر و طبرستان بودند.

۱۴۶- ناووسیه: اصحاب عجلان بن ناوس بوده که گویند امام صادق زنده و نمرده است.

۱۴۷- نجاریه: اصحاب حسین بن محمد نجار می‌باشند که معتزله شهر ری را تشکیل می‌داد.

۱۴۸- نجدانیه: پیروان نجدهٔ بن عامر حنفی در یمامه را گویند.

۱۴۹- نحلیه: پیروان حسن بن علی نحلی بودند.

۱۵۰- نظامیه: اصحاب ابراهیم بن سیار نظام بوده که با معتزله مختلط شدند.

۱۵۱- نصیریه: یا اسحاقیه از غلات شیعه بودند.

۱۵۲- نعمانیه: پیروان ابوجعفر محمد بن نعمان بودند که موافقین او را مؤمن الطاق و مخالفین شیطان الطاق می گفتد.

۱۵۳- نعیمیه: از فرق زیدیه و اصحاب نعیم بن یمان می‌باشند.

۱۵۴- واصلیه: پیروان ابوحذیفه واصل بن عطاء غزال بودند.

۱۵۵- واقفیه: این نام هر دسته‌ایست که بر خلاف اصول توقف نمایند.

۱۵۶- وهابیه: پیروان محمد بن عبدالوهاب نجدی بودند که اکنون بر حجاز سلطه دارند.

۱۶۷- هاشمیه: اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بودند.

۱۶۸- هذیلیه: پیروان ابوالهذیل علاف شیخ معتزله بودند.

۱۶۹- هریریه: پیروان امامت عباس بن عبدالمطلب هستند.

۱۷۰- هشامیه: پیروان هشام بن سالم جوالیقی و پیروان هشام بن عمرو نوفلی و غیره بودند.

۱۷۱- یزیدیه: نام یکی از فرق شیعه است.

۱۷۲- یعقوبیه: نام فرقه‌ای از زیدیه است که پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند.

۱۷۳- یمانیه: از فرق زیدیه از اصحاب محمد بن یمانی کوفی است.

۱۷۴- یونسیه: از فرق مرجئه و پیروان یوسف نمیری هستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] برای بسط اطلاعات راجع به فرق اسلامی به کتاب الملل والنحل شهرستانی - خاندان نوبختی - الفرق بین الفرق و غیره مراجعه شود.

فرق اشاعره و معتزله

دلیل بر ضـلالت و گمراهی اشاعره همین بس که آنها در مسائل فرعی که شرعی محض است رأی و قیاس عقلی را معتبر می‌دانند و در اصول دین که عقلی صـرف است رأی عقول را اعتبار نمی‌کنند تا اکثر آنها به کفر تجسم و عامه آنها به ضلالت تشبیه در توحید گرفتـار شده‌انـد و علت این لغزش‌هـا برای این است که بـاب تأویـل را سـد کرده و آیه الرحمن علی العرش اسـتوی و امثال آن را با حـدیث رؤیت و نظـایر آن بر ظـاهر حمـل کرده در یکی تجسم و از دیگری تشبه تولـد نموده و این جمـاعت قـدرتی بر بیان ادله و قیاسات جدلیه نداشته بلکه به مجرد تمسک به ظواهر آیات و احادیث مسرور شده و اکتفا نموده و دلیل بر استنباط خود دانستند.
فرق اشـاعره بـا معتزله در این است که قواعـد اعتزال بر مبـانی اصول عقلیه است و به راه حق نزدیکتر اما چون دلایل ایشان جـدلی و قیاسـشان غیر برهانی است و اشاعره هر چه در صـدر اسـلام معمول نبوده بدعت دانسـته و اسـتدلال عقلی را در کار دینی اساسا غلط می‌دانند و از طرفی چون مشرب آنها موجب پیشرفت سیاست خلفای اموی و عباسی بوده آنها شهرتی به سزا گرفتند و برای مخالفت بـا معـتزله مطـالعه کتب حکمت و تصـورات عقلی آنهـا را باطـل و حرام دانسـتند و از این جـا حرمت حکمت و فلسـفه آغـاز شـد و خصومت عـامه مردم با اهل علم و حکمت شـروع و شـیوع یافت و اساس عـداوت و دشـمنی با علم حکمت از اشاعره ناشـی گردید وگرنه اسـاس علم و حکمت در حقیقت همان اساس علم و شـریعت است که اسـرار قرآن و حـدیث رمز آن است و کسانی که میان دین و علم و یـا حکمت و شـریعت تفـاوت و امتیازی گذاشـته یا تخالف و تضادی قائل شده‌انـد بـدون شک از دین و حکمت یا در یکی از آنهـا بی‌اطلاـع بوده و گرنه وحـدت کامـل بین شـریعت و حقیقت است و منظور اصـلی مـا از نگـارش این کتاب بیان همین حقیقت است.
رد هر دو دسته :
چون بیـان این بحث کلاـمی در خور یک کتابی مسـتقلی است و ما در کتاب سـیر حکمت در اسـلام مفصل طرح موضوع نموده‌ایم اینجـا فقـط در خور فهم عمومی مسائـل را بسـیار ساده نقل می‌کنیم از آوردن دلایل فنی طرفین و اصـطلاحات علمی آنها خودداری می‌کنیم تا موضوع روشن گردد.
طبق حـدیث مسـلم متواتر منقول از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم که در احـادیث قدسـی فرموده است خداونـد عالم مانند گنجی پنهـان بوده و خواست این همه قـدرت و علم را بنمایـد لـذا خلقی آفریـد که از جن و حیوان و ملـک جامع‌تر و برتر باشـد تا مظـاهر قـدرت خود را در مصـادیق کامـل انسـانیت بنمایـد و لـذا وقتی خطـاب به ملائکه شـد که به دیـدن آدم سـجده کنیـد گفتند پروردگارا نحن نسـبح بحمدك و نقدس لك ما که تسبیح و تقدیس تو می‌گوئیم احتیاجی به این معجون نیست که بیافرینی خطاب شد انی اعلم مالا تعلمون آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید و منظور تربیت انسان کامل است نه مقدس عابد.
متن حدیث: کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی پنهان بودم دوست داشتم به اراده خود کسی را بیافرینم که نیروی معرفت مرا داشته باشد و آن انسان عاقل و کامل است نه مقدس زاهد و عابد.
خداونـد عـالم برای خلقت انسـان کامـل تمـام وسـائلی که در اختیار جن و حیوان بوده در اختیار انسان گـذاشت و او را مظهر جامع جمیع صـفات جمال و کمال خود قرار داد چنانچه مولوی در حدیث آفرینش به دین ترجمه مبادرت کرد. در حدیث آمد که خلاق مجید

خلق عالم بر سه گونه آفرید یک گروه را داد عقل و علم وجود
او فرشته است و نداند جز سجود یک گروه دیگر از دانش تهی
او بهائم و ز علف در فربهی او نداند جز که اصطبل و علف

کز سعادت غافل است و از شرف آن سوم آن آدمی بالبشر

کز ملائک نیمی و نیمی زخر نیم خر خود مایل سفلی بود

نیم دیگر مایل علوی بود آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب

این بشر به ادو مخالف در عذاب عقل اگر غالب شود پس مهتر است

از بهائم آن بشر پس بهتر است شهوت ار غالب شود بس کمتر است

از بهائم آن بشـر بس کابتر است به منطوقه و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نآی بجانبه مانعم خود را بر بشر تمام کردیم ولی گاهی او اعراض می‌کنـد و بـه نعمـت بـدون شـکر منعـم مشـغول می‌گردد و من اعرض عن ذکری فـان له معیشـهٔ ضـنکا و هر کس از نعم بی‌انتهای ما اعراض کند و از ذکر و یاد منعم غافل گردد به معیشت ضـنک مبتلا می‌شود و معیشت ضـنک این است که از نعم الهی آن نتیجه کمال مطلوب حاصل نمی‌شود.

نعم حق هم تنها در مادیات و اغذیه و حبوبات و فواکه و غیره نیست بلکه نعم معنوی دارد که به مراتب مهمتر است که بارزترین آن نعمت ولایت مطلقه الهیه می‌باشد و مظهرش عقل انسان است که باید در آئینه عقل و خرد منعکس گردد و عقل است که به رهبری ولایت انسان را به کمال حقیقت هدایت و ارشاد می‌نماید و این همان گنج مخفی است که ظاهر و آشکار می‌گردد اختلاف در امر ولایت سـبب تشـتت آراء و افکار شـد و در نتیجه از این نعمت موهبت عظمی دور شدند و به عقاید و اوهام پرداختند چنانچه دیدیم جبری و معتزلی و مفوضی و صائبی و غیره هر یک دسته عقایدی اظهار نمودند.

جبریها گفتنـد خدا به تمام موجودات محیط است و هر فعلی را خداوند ایجاد می‌کند ولی ندانسـتند که خداوند خود منزه از آنسـت به امور مـادی و کاری مبادرت کنـد آن قوه‌ای که در انسان به ودیعت سپرده است کار را انجام می‌دهـد و در عین حال که خـداوند قادر به انجام کار است و تصـرف در امور دارد شـخصا مبادرت به کاری نمی‌کنـد زیرا احتیاجی به کار ندارد آن انسانست که برای تکامل خود بایـد کاری انجام دهـد تا به مقصـد و مقصود برسد اینکه گفتند علم سـبب کار بنده است به کلی اشـتباه است زیرا اعلم بشـیء دلیل و علت فعل شـیء نمی‌شود علم به مهندسـی یک بنای عظیم علت به وجود آمدن آن نیست بلکه شـرط اساس علمی آن است ایجـاد غیر از ایجـاب است و علت غیر از شـرط کمـال است دلیـل آنهـا ایجـاب است نه ایجاد و علم حق علم به مانع و حوادث است نه علت وقوع حادثه.

پس انسان اجبار تام ندارد و اختیار تامه هم ندارد در شئون زندگی در تکوینیات مجبور و در شئون تشریعی مختار و آزاد است. تعیین تکلیف و موظف نمودن بندگان به شـرایع آسـمانی و تعیین و اسـتقرار معاد و میزان و حساب و کیفر و ثواب همه دلیل آزادی است امـا در خلقت و آمـدن و رفتن از این جهـان و کیفیت و کمیت آن اختیـاری برای انسـان نیست مجبور فی اختیـاره و مختـار فی جبره پس اراده انسان در اطاعت اوامر شـریعت برای نیل به کمال مطلوب روی آزادی است ولی نمی‌تواند هر وقت خواست بمیرد تا هر وقت خواست توالـد و تناسـل کنـد و پسـر یا دختر به وجود آورد آنها از قـدرت انسان خارج است پس در عین حال که مریـد و مختار است در حیطه تصرف الهی در حدود احکام آزاد است و قبایح اعمال صادره از انسان دلیل جهل اوست و ارشاد به دین برای کمـال علم و هـدایت اوست امـا آیـات صـحیح است همه به جای خود متقن و محکم نهایت چنانچه در سابق گفتیم این مردم معنی محکم و متشابه و عام و خاص را نفهمیـده از آیات اسـتنباط غلطی کرده‌اند زیرا تفسـیر را از غیر خاندانی که قرآن در آن خانه نازل شـده اتخاذ نموده‌انـد و آنها جاهل به تفسـیر قرآن و اسـتنباط از معانی آیات نبوده‌اند معانی کلمات قضا و قدر و خیر و شـر و جبر و اختیـار را نتوانسـته‌اند بـا حقیقت آن تطبیق نماینـد لـذا دچار این مشـکل شده‌انـد و در صـفحات بعـد خواهیم دیـد که این کلمات و حروف و جملات در مکتب جعفری چگونه تجزیه و تحلیل شده است.

بـا این اجمـال انسـان به منطوقه آیه کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسـهم در راه آزادی دارد و رو به سـعادت هـدایت

شـده مگر آنکه خود منحرف گردد و راه کمـال را به نقص تحریـف نمایـد - این آزادی و ارائه طریق برای حصول سـعادت انسـان کامل است و انحراف باعث ذلت و زبونی آدمی چنانچه باز می‌فرماید اما هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا.

ما هستیم که هدایت می‌کنیم اما دسـته‌ای به شـکرانه هدایت به کمال مطلوب می‌رسـند و دسـته‌ای به جرم کفران نعمت به آتشی که خود بر می‌افروزند می‌سوزند.

باری این دو دسته جنبه‌های افراط و تفریط در معانی آیات قرآن را پیش گرفته و به لغزش افتاده‌اند و لذا امام صادق (ع) فرمود.

الا انه لاجبر و لا تفويض بل امر بين الامرين

و حضرت امام رضا (ع) در بیان جدش فرمود

لاـ جبر ای فی الافعـال العباد و لا تفويض ای فی فعل الخالق جل ذكره الاله الخلق والامر که امر بین الامریین است که فعل از بنـده و امر و نهی از خدای متعال که بنده فاعل فعل به اطاعت امر است.

لاجبر و لا تفويض بل امر بين الامرين

این عقایـد و این اختلاف افکار همچنان ادامه داشت تا عصـر حضـرت امام محمـد باقر شـروع به حل و فصل مطالب علمی گردید و امام پنجم در مسـئله‌ی بـدا به شـرحی که در کتاب قبل نوشتیم مطلب را روشن فرمود و امام شـشم در طول مدت مدرسه جعفری در حجاز و عراق احادیث بسیار برای اصحاب بی‌شمار خود با بیاناتی رسا دلائل متقن به عبارات مختلف تعلیم فرمود و اختلاف و شک و تردیـد را بـه کلی ریشه‌کـن فرمـود در کتـب اربعـه متقـدمین و کتب اربعه متـأخرین احـادیث بسـیار در بـاب نفی جبـر و تفـویض جمع‌آوری شـده و مرحوم عرب باقی که از علمای متأخرین بوده رساله‌ای مشـحون بر چهل حدیث در این باره جمع‌آوری کرده که چون مـا بحث در این اصل علمی را به طریقیت تعلیمی امام صادق شـروع کرده‌ایم و نمی‌خواهیم مفصل بشود یکی چنـد از احادیث امام ابوعبدالله جعفر بن محمدالصادق را در رد شبهات هر دو دسته و سایرین نقل می‌کنیم.

۱- در تفسیر آیه کریمه لا يسئل عما يفعل و هم يسئلون

آیه ۲۳ سوره انبیاء

می‌فرماید خداوند مقام غیر مسئول است کسـی نیست که از او سؤال کند چرا چنین کردی ولی بندگان مسـئول و مؤاخذ و معاقب و مـأمور باشـند و از آنها در کارشان سؤال می‌شود و همین قـدر که معلوم شـد کار خـدا با کار بنـده شـباهتی نـدارد بنابراین نمی‌توان گفت مجبور محض یا مختار صرف است اگر انسان مجبور یا مختار بود نباید از او سؤال شود - کار اجباری بازخواست ندارد.

۲- در آیـه ۲۵۸ سـوره بقره که می‌فرمایـد الله ولی الـذين آمنـوا يخرجهم من الظلمـات الی النـور والـذين كفروا اوليـائهم الطـاغوت يخرجونهم من النور الی الظلمات الخ مؤمنین را ولایت و کفالت خود و منافقین و کفار را به دوستی و پیروی شـیطان منسوب فرموده و در حقیقت مدح مؤمن و ذم کافر است در حالی که اگر بر ایمان و کفر اجبار داشتند مدح و ذم مورد نداشت.

۳- در آیه ۱۴۹ سوره انعام می‌فرماید سـيقول الذين اشـركوا لو شاء الله ما اشركنا و لا آباؤنا و لا حرمنا فی شیء كذلك كذب الذين من قبلهم حتی ذاقو بأسنا

یعنی زود است آنهـا که بگوینـد خداونـد شـریک قرار داده و اگر می‌خواست مـا شـریک قرار نمی‌دادیم بر خداونـد و پـدران ما نیز شریک قرار نمی‌دادنـد و ما حرام نمی‌کردیم هیچ چیزی را که خداوند حرام نکرده که منظور کفار این بود که شـرک ما و شـریک قرار دادن پـدران ما به خواست خداونـد است و مجبوریم نه به اختیار آنگاه قرآن می‌فرمایـد تکـذیب کردنـد این نسـبت دروغ را به خداوند خداوند کسـی را مجبور نکرده و اگر مجبور بودند وعده عذاب آتش به آنها نمی‌داد تکذیب قرآن بهترین شاهد بطلان این عقیده است.

همچنین آیـات دیگر ماننـد قـال رب ارجعون لعلی اعمـل صالحا فيما تركت آیه ۱۰۲ سـوره مؤمنون آیه الم تكن آيـاتی تتلی علیكم

فکنتم بها تکذبون تا آخر آیه ۱۰۸ سوره مومنون و آیه‌ی ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون تا آخر آیه ۱۱۰ و بسیاری از آیات دیگر که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام وارد شده همه دلیل بطلان جبر و فتویض است.

فرق در حال دعا بین برداشتن و برنداشتن دستها

سؤال کننده گفت: چه فرقی است بین اینکه دست خود را به طرف آسمان بردارید و بین اینکه پائین بگیرید (اگر خدا در جای خاصی نیست)؟

امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: این مطلب از نظر علم و احاطه و قدرت خدا یکسان است، ولی خداوند عزوجل بندگان و اولیائش را امر فرمود دستهای خود را به طرف آسمان، و به سوی عرش بردارند چون آن را معدن روزی قرار داد.

و لذا ما آنچه را قرآن و روایات پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ثابت نموده ثابت می‌کنیم، زیرا پیامبر فرمودند: «دستهای خود را به طرف خداوند بالا ببرید» و این مطلبی است که مورد اتفاق تمامی فرقه‌های امت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۹۹.

فرقان و کتاب چیست؟

۱- ابن‌سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره معنی فرمایش خدا: (الم - ألله لا اله الا هو الحی القیوم - إلی قوله - و أنزل الفرقان) [۱] «الم، معبودی جز خداوند یگانه‌ی زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست...، و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد»؛ سؤال نمودم.

حضرت فرمود: فرقان؛ هر امر محکمی است. و کتاب تمامی قرآن است که انبیاء پیش از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را تصدیق نمودند. [۲].

۲- ابن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرق بین قرآن و فرقان پرسیدم.

حضرت فرمود: قرآن تمامی این کتاب شریف است و اخبار آنچه که پیش آمد خواهد کرد.

و فرقان آن امری است که به آن عمل می‌شود، و هر محکمی فرقان است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی آل عمران، آیات ۱ - ۴.

[۲] تفسیر القمی: ص ۸۷، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۱۶ ح ۱۳.

[۳] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۹، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۱۵ ح ۱۱.

فرقه ناجیه

شگفت‌آور این است که اکثر این فرق حدیث نبوی را نقل نموده و اعتراف کرده و خود را ناجی و دیگران را هالک می‌دانند ولی علم و منطق و استدلال این حقیقت را نشان می‌دهد که ناجی آن دسته‌ای هستند که مستقیم بدون شائبه از دست خاندان آل محمد (ع) که مهبط وحی و نزول قرآن بوده و تمام آنها بر یک نهج دستور داده و عمل کرده و به یک روش پرورش نموده‌اند دین را

اتخاذ نموده و عمل نمایند و بدون تردید آن فرقه امامیه اثنی‌عشریه می‌باشند که از نسل فاطمه زهرا منصوب و منصوص بوده و عین کلمات پیغمبر را تعلیم داده‌اند و اهمیت مکتب جعفری و عظمت امام جعفر صادق (ع) برای این است که با این همه عقاید و افکار پریشان و ضال و مضل مبارزه نموده و همه را طرد و برطرف کرد با ۱۷۵ مذهب متشتت و عقاید مختلف امام صادق علیه‌السلام به مبارزه علمی و استدلال و برهان برخواست و همه را منکوب و مغلوب فرمود تا شیعه امامیه و مذهب جعفری را به رشد علمی و عقلی معرفی کرد.

فرقه های شیعه

فرقه‌های شیعه فراوانند برخی از کتاب‌های مربوط به ملل و نحل آنها را به بیش از آنچه ما می‌شناسیم شماره نموده و برای هر فرقه‌ای بنیان گذاری معرفی کرده‌اند، مانند هشامیه که آنها را به هشام بن حکم نسبت داده و زراریه که آنها را به زرارهٔ بن اعین منسوب نموده و شیطانیه آنها را به مؤمن طاق، یعنی محمد بن نعمان احول، منسوب کرده و یونسیه منسوب به یونس بن عبدالرحمان، و غیر اینها.

و لکن حق این است که ما شیعیان منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام هستیم و اهل بیت خود داناتر به بیت نبوت هستند و ما از این فرقه‌هایی که ذکر شد هیچ نام و نشانی در تاریخ و سخنان معصومین علیهم‌السلام ندیده ایم؛ و بدعت‌هایی که به رهبران آنان نسبت داده می‌شود نیز چنین است. اگر کسی به کتاب‌های حدیث و رجال شیعه بنگرد می‌یابد که افرادی مثل هشام و زرارهٔ و مؤمن طاق و یونس بن عبدالرحمان از خواص ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام و مورد اعتماد آنها بوده اند و آنان شیعیان خود را به آنان ارجاع می‌داده‌اند و اگر اینها آرا و عقایدی می‌داشتند که مورد قبول نمی‌بود، ائمه علیهم‌السلام آنها را از خود دور می‌نمودند و بر آنان خشم می کردند.

و اگر کسی سخنان معصومین علیهم‌السلام را درباره‌ی اهل بدعت ببیند به خوی برای او روشن می‌شود که این نسبت‌ها صحیح نیست و این گونه افراد از چنین تهمت‌هایی به دورند. آری، ائمه علیهم‌السلام از افرادی مانند عبدالله بن سبا و مغیرهٔ بن سعید بیزار بوده و به آنان لعنت نموده‌اند، به علت این که مغیره مدعی اباطیل گردید و به امام باقر علیه‌السلام تهمت زد. همان گونه که امام صادق علیه‌السلام نیز از ابی الخطاب و پیروان او و از ابی الجارود بیزاری جست و درباره‌ی بنی فضال نیز فرمود: «روایت‌های آنان را بگیرید، لکن نظرات و عقایدشان را کنار بریزید» همان طور که از حضرت بقیهٔ الله علیه السلام نیز نقل شده که آن حضرت از عده ای که بدعت در دین خدا وارد نموده بودند و خود را باب آن حضرت می‌دانستند بیزاری جستند و موارد دیگری نیز از بیزاری جستند و موارد دیگری نیز از بیزاری ائمه اهل بیت علیهم‌السلام موجود است که به همین اندازه اکتفا می‌شود. [۱] اگر افرادی مانند زراره و هشام و مؤمن طاق و... که از خوبان اصحاب ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند، دارای چنین نسبت‌هایی بودند باید ائمه علیهم‌السلام از آنها نیز بیزاری می‌جستند و به آنها لعنت می کردند.

آری، شیعه فرقه‌هایی قبل از امام صادق علیه‌السلام و بعد از آن حضرت داشته که امروز اثری از آنها نیست، جز سه فرقه: امامیه، زیدیه، اسماعیلیه.

۱- امامیه: آنها کسانی هستند که معتقد به امامت دوازده امام هستند و امام دوازدهم علیه‌السلام را زنده می‌دانند و منتظر ظهور آن حضرت می‌باشند.

۲- زیدیه: و آنها کسانی هستند که پس از حضرت زین العابدین علیه‌السلام، زید فرزند او را امام می‌دانند و به طور کلی می گویند: از فرزندان فاطمه علیها السلام هر کس قیام کند و شمشیر به دست بگیرد و دارای خصلت‌های نیک باشد امام خواهد بود.

۳- اسماعیلیه: و آنها کسانی هستند که بعد از امام صادق علیه‌السلام امامت را حق فرزند او اسماعیل می‌دانند، نه موسی بن جعفر و

فرزندان او علیهم السلام.

اینها فرقه‌هایی هستند که از فرق شیعه باقی مانده و در زمان ما شناخته شده هستند، و اما فرقه‌های از شیعه که در گذشته وجود داشته‌اند را نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» ذکر نموده است هر چند امروز از فرقه‌های شیعه جز سه فرقه‌ی یاد شده فرقه ای وجود ندارد.

ما ازمیان فرقه‌های گذشته، فرقه‌هایی را که در زمان امام صادق علیه‌السلام وجود داشته نام می‌بریم؛ گر چه امروز اثری از آنان باقی نمانده باشد.

پی نوشت ها:

[۱] آنچه گفته شد در کتاب «غیبت» شیخ طوسی موجود است.

فروتنی چیست؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: که فروتنی و تواضع چیست؟

حضرت فرمود: این است که در مجلس به کمتر از موقعیت خود راضی شوی، و به هر کس برخوردی سلام کنی، و مجادله را گرچه بر حق هم باشی ترک کنی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۷۷ ح ۱۱۳.

فروختن اسلحه به دو گروه باطل

محمد بن قیس گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به فروش سلاح به دو گروه باطلی که در حال ستیز و جنگ با هم هستند سؤال کردم.

حضرت فرمود: وسائل دفاعی را به آنها بفروش مانند سپر، زره، کلاه، چکمه و شبیه آن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۵۹ ح ۱۴۷.

فروهشتن چشم از نامحرم

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

هیچ کس با چیزی چون فروهشتن چشم (از نامحرم و گناه) خود را حفظ نکرد؛ زیرا چشم، خود را از نگاه به حرام‌های خدا باز نمی‌دارد مگر این که قبلا عظمت و جلال خداوند را در دل خویش مشاهده کند.

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سوال شد: برای فروهشتن چشم (از گناه) از چه وسیله‌ای می‌توان کمک گرفت؟ حضرت فرمودند: با در نظر گرفتن قدرت خداوندی که بر نهانی‌های تو آگاه است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۱۰۴ / ۴۱ / ۵۲. ۲۰۳۰.

فضایل امام صادق

فضایل امام صادق بیش از آن است که بتوان ذکر کرد. جمله‌ای از مالک بن انس امام مشهور اهل سنت است که: «بهتر از جعفر بن محمد، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و در هیچ قلبی خطور نکرده است.» [۱] از ابوحنیفه نیز این جمله مشهور است که گفت: «ما رأیت افقه من جعفر بن محمد»؛ [۲] یعنی: «از جعفر بن محمد، فقیه‌تر ندیدم.» و اگر از زبان خود آن حضرت بشنویم، ضریس می‌گوید: امام صادق در این آیه‌ی شریفه‌ی: کل شیء هالک الا وجهه؛ [۳] یعنی: «هر چیز فانی است، جز وجه خدای متعال.» فرمود: نحن الوجه الذی یوتی الله منه؛ یعنی: «هر چیز فانی است، جز وجه خدای متعال.» فرمود: نحن الوجه الذی یوتی الله منه؛ یعنی ماییم آیینه‌ای که خداوند از آن آیینه شناخته می‌شود. بنابراین امام صادق (ع) فرموده است که او آیینه‌ی ذات حق تعالی است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۳۴ از دلالات حنان.

[۲] مناقب ابن‌شهرآشوب ج ۴ ص ۲۳۴ از دلالات حنان.

[۳] قصص / ۸۸.

فضل ائمه بر سایرین

حضرت امام صادق علیه‌السلام از جد گرامیش علی علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد و همچنین دوست دارد که اثر نعمتهای خود را در مردم مشاهده نماید.

محمد بن مسلم روایت می‌کند که روزی نزد امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم ناگاه معلی بن خنیس به گریه افتاد. آن حضرت سبب گریه را سؤال نمود. گفت: ای مولای من! جماعتی در بیرون بودند، چنین اظهار نمودند که حضرت تو و آباء گرام و اولاد عظام تو با ایشان در فضل مساویند و شما مطلقا فضل بیشتری نسبت به آنان ندارید.

آن حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن سر بر آورد و طبق خرما طلبید. از آن خرماها یکی را برداشت و نصف گردانید و آن خرما را تناول نمود و دانه‌اش را در زیر خاك پنهان کرد. همان ساعت حقتعالی به برکت آن حضرت از آن دانه درختی رویانید و آن درخت قدی بلند کشید و بسر [۱] بسیار بار آورد.

آن حضرت یکی از خرماها را به دست مبارك چیده و به دو نصف کرد و از میان آن ورقی پیچیده بیرون آورد و آن بسر را در دهان مبارك خود گذاشت، ورق را به دست معلی ابن خنیس داد و فرمود: بخوان. معلی آن ورق را گشود، بر آن ورق نوشته بود، بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد الرسول الله علی المرتضی و الحسن و الحسین علیهماالسلام و اسم یك یك از ائمه معصومین تا حضرت صاحب علیهم‌السلام بر آن نوشته بود.

پی نوشت ها:

[۱] خرمای نارس.

فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

خنجی اصفهانی (م ۹۲۷) در شرح صلوات بر حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«اللهم صل و سلم علی الإمام السادس، المقرب السابق؛ المؤدب الموافق و المغیث للملهوفین عند الطوارق، الملتجی بحرز الله عند نزول کل طارق».

«بار خدایا درود و صلوات فرست بر امام ششم. نزدیک گردانیده شده به حضرت حق تعالی و پیشی گیرنده در اعمال نیک (و این اشاره بر این که آن حضرت از مقربان حق تعالی و از سابقان است) او تربیت شده به آداب الهی است و آن حضرت فریادرس و یاری کننده‌ی ضعیفان و ناتوانان به هنگام نزول حوادث و بلیات است (و این اشاره است به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان چنانچه روایت کرده‌اند که هر کس را حادثه یا فقری در مدینه پیش آمدی، پناه به جوار لطف و احسان آن حضرت نمودی و از خوان کردم آن حضرت بهره‌ی وافی یافتی، چنانچه شیوه‌ی کریمه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام) بوده. پناه جوینده به حرز و حفظ اللهی به هنگام فرود آمدن هر بلا. (و این اشاره است به این که ابوجعفر دوانیقی قصد آن حضرت کرد و او پناه به حرز الهی برد و بر آن دشمن غدار غالب و فائق آمد) و حرز مشهور آن حضرت که به «حرز امام جعفر صادق علیه‌السلام» معروف است، اول آن این است: «ماشاءالله توجها الی الله، ما شاءالله تقربا الی الله ما شاءالله تلطفا الی الله ما شاءالله لا حول و لا قوة الا بالله...».

«ابن‌روزبهان» بعد از نقل این فقره از آن حرز، می‌نویسد:

«و بحمدالله تعالی این فقیر ضعیف آن را یاد دارم و از اوراد فقیر است که سالهاست بدان مواظبت می‌نمایم و تمام عمر در پناه آن حرز بحمدالله و حوله و قوته از شر اعداء مصون و محروسم».

«الذی بین الحق و الباطل فارق؛ حجةالله القائمة علی کل زندیق و منافق؛ المعتصم بحول الله و قوته فی قتل کل خارجی مارق؛ المطلع علی اسرار الغیوب بتعلیم الله الخالق؛ العطوف علی کل محبوب مصادق أبی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق السید الزکی الصالح؛ صاحب السمع السمیع من الله البدیع المقبور مع أبویه و عمه بالبقیع».

«آن حضرت جدا کننده‌ی حق از باطل است. او حجت خدا و برهان حق تعالی است که بر هر ملحد و منافق قائم شده است. آن حضرت چنگ زننده به حول و قوه‌ی الهی در کشتن هر خارجی که از دین بیرون رفته.

(و این اشاره است بدانچه روایت کرده‌اند که نوبتی یکی از خوارج نزد «مهدی عباسی» غیبت آن حضرت کرد و با مهدی گفت که جعفر بن محمد داعیه‌ی خروج دارد، نامه‌ها به اهل کوفه نوشته و با او بیعت کرده‌اند، مهدی گفت: تو در مقابل او این سخن می‌گوئی؟ گفت: بلی؛ و سوگند بر آن می‌خورم. «مهدی عباسی» امام را حاضر گردانید و آن خارجی را در مقابل آورد و خارجی در حضور امام آن تهمت را تکرار کرد. امام به او فرمود: سوگند می‌خوری که این سخن راست است؟ خارجی گفت: بلی؛! امام فرمود: بدان نوع که من سوگند می‌دهم تو را، سوگند یاد کن. فرمود: بگو از حول و قوه‌ی حضرت حق سبحانه و تعالی بیرون آمدم و به حول و قوت خود رفتم اگر این سخن که می‌گویم دروغ است، آن خارجی به همین عبارت سوگند یاد کرد فی الحال بیفتاد و به دروخ رفت. «مهدی» دستور داد از پای مردار آن خارجی بکشیدند و بیرون بردند و از امام عذرخواهی کرد و او را روانه گردانید و چنین اثری غریب و کرامتی عجیب از آن حضرت ظاهر شد).

آن حضرت بر اسرار غیبی به تعلیم خداوند آگاه است.

(و این اشاره است به اطلاع آن حضرت بر اسرار غیبی که ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام هم به الهام و تعلیم الهی این علم را داشته‌اند چنانچه روایت کرده‌اند که یکی از محبان امام جعفر صادق علیه‌السلام گفت: من در بغداد بودم و «منصور» خلیفه‌ی عباسی قصد کرده بود که به حج برود. من به مکه آمدم به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که منصور امسال قصد حج دارد آن حضرت

فرمود: منصور کعبه را نمی‌بیند، چون موسم حج شد، منصور به عزم حج از بغداد بیرون آمد. من به امام جریان را عرض کردم فرمود: منصور کعبه را نمی‌بیند. چون به مدینه رسید، رفتم و دیگر بار تکرار کردم، همان سخن فرمود. چون از مدینه متوجه مکه شد، و نزدیک مکه رسید، مرا شکی پیدا شد چون به محل چاه میمون رسید که از آنجا تا مکه یک دو فرسخ است، شب در آنجا وفات کرد، صبح با عده‌ای به استقبال منصور رفتم و من درباره‌ی امام به تردید افتاده بودم. عده‌ای آمدند و خبر دادند که منصور دیشب فوت کرد. من بازگشتم و آن خبر را به اطلاع امام رساندم و درخواست کردم که برای من استغفار کند چون آن حضرت بر دسوتان خود رؤف و مهربان بود جهت من استغفار نمود).

آن حضرت به غایت مهربان بود بر هر دوستی که مصادقت آن حضرت اختیار کرده بود.

(و این اشاره است بدانچه روایت کرده‌اند که آن حضرت شمل شیعه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام را جمع فرمود و جهت ایشان مجلس درس دائر نمود و قبل از آن حضرت هرگز جماعت موالیان اهل‌بیت چنان نبوده‌اند که در زمان آن حضرت ایشان را جمیعت بوده).

کنیت آن حضرت «ابوعبدالله» است. و او از طرف خداوند صاحب گوش شنونده است.

و سرانجام در مدینه‌ی منوره به درود حیات گفت و در قبرستان بقیع در کنار قبر عم بزرگوارش امام حسن علیه‌السلام و جد و پدرش مدفون گردید و تمامی در یک قبه مدفونند.

اللهم صل علی سیدنا محمد و آل سیدنا محمد سیما الإمام السادس جعفر الصادق علیه‌السلام [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسیلهٔ الخادم الی المخدوم، در شرح صلوات چهارده معصوم از ۱۹۵ تا ۲۰۴.

فضیل

فضیل نیز از غلامان امام صادق علیه‌السلام و از اصحاب آن حضرت نیز شمرده شده است. نام او در اسناد صدوق در «باب نوادر وصایا» آمده است؛ ولی بیش از این چیزی درباره‌ی او گفته نشده است.

فضیلت انفاق

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

سه چیز است که هر کس یکی از آنها را به درگاه خداوند برد خدا بهشت را بر او واجب می‌گرداند: انفاق در حال تنگدستی، خوشروئی با همه مردم و انصاف نشان دادن از خود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۱۰۳ / ۲، همان، همان، ۲۰۶۶۲.

فضیلت پیامبر اسلام بر پیامبران دیگر

ابوخنیس کوفی می‌گوید: من وارد مجلس امام صادق علیه‌السلام شدم. پس دیدم عده‌ای از نصاری نزد آن حضرت نشسته‌اند و می‌گویند: مقام موسی و عیسی و محمد (علیهم‌السلام) یکسان است؛ زیرا همه‌ی آنها صاحب شریعت و کتاب بوده اند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله از موسی و عیسی اعلم و افضل است و خداوند به او دانشی عطا نموده، که به

دیگران چنین دانشی را عطا نکرده ست. آنها گفتند: آیا آیه ای در این زمینه در قرآن وجود دارد؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: آری درباره‌ی موسی علیه السلام آیه‌ی شریفه‌ی: (و کتبنا له فی الألواح من کل شی ء) [۱] یعنی «ما برای موسی در الواح تورات از هر چیزی مقداری نوشتیم.» و درباره‌ی عیسی علیه‌السلام آیه‌ی شریفه‌ی: (و لیبین لکم بعض الذی تختلفون فیه) [۲] یعنی «عیسی برای شما بخشی از آنچه در آن اختلاف دارید را بیان خواهد نمود» و لکن درباره‌ی سید مصطفی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: (جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء) [۳] یعنی «روز قیامت ما تو را شاهد بر این پیامبران قرار خواهیم داد و بر تو کتابی فرستادیم که بیان کننده‌ی همه‌ی چیزهاست.» و می‌فرماید: (لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم و أحاط بما لدیهم و أحصی کل شی ء عددا) [۴] یعنی «تا خداوند بداند که پیامبران رسالت‌های پروردگار خویش را ابلاغ نموده و او به همه چیز آنان احاطه دارد و همه چیز را [در این کتاب] جمع آوری نموده.»

سپس فرمود: به خدا سوگند! پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلم از موسی و عیسی علیهم السلام می‌باشد و اگر موسی و عیسی علیهماالسلام از من چنین سؤالی می‌پرسیدند و یا من از ایشان سؤال می‌پرسیدم؛ حقا پاسخی جز این وجود نداشت. [۵] .

نگارنده گوید: با توجه به این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام، باب مدینه‌ی علم رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ و اولاد آن حضرت نیز، وارثین علم اویند. ائمه‌ی اطهار از لحاظ علم و تقوی از همه‌ی مردم و حتی از پیامبران نیز برتر خواهند بود.

پی نوشت ها:

[۱] اعراف / ۱۴۵.

[۲] زخرف / ۶۳.

[۳] نحل / ۸۹.

[۴] جن / ۲۸.

[۵] بحارالانوار ج ۱۰ / ۲۰۷.

فضیلت حضرت بر دیگران

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی که امر دنیایت خوب شد به شکر این نعمت به دینت بپرداز و در این امر دین اهتمام به خرج بده.

و محمد بن مسلم گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم، معلی بن خنیس گریان وارد شد. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: جمعی بر در خانه هستند و گمان می کنند که شما فضیلتی بر آنها ندارید و شما و آنها برابرید، حضرت ساکت شد. سپس طبق خرمایی خواست و دانه‌ای از آن برداشت، دو نیمه کرد، خرما را خورد و هسته‌اش را کاشت. خدا آن هسته‌ی خرما را رویاند و همان دم خرمایی نیم رس داد؛ دانه‌ای از آن را چید و دو نصف کرد و خورد و ورقه‌ای از آن بیرون آورد و به معلی داد و فرمود: بخوان. معلی دید در آن نوشته: معبودی جز خدا نیست. محمد پیامبر خدا است. علی مرتضی؛ حسن؛ حسین؛ و علی بن الحسین؛ و یک یک ائمه را شمرد تا به حضرت عسکری و فرزندش رسید.

فضیلت روزه روز عرفه چیست؟

حسین بن ابوغندر از پدرش روایت می کند که گفت: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به روزه‌ی روز عرفه سؤال کردم.

حضرت فرمود: عیدی است از اعیاد مسلمین، و روز دعا و مسألت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الطوسی: ج ۲ ص ۲۷۹، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۲۴ ح ۶.

فضیلت میهمان بر میزبان

محمد بن قیس حکایت کند:

روزی در محضـر مبارک امام جعفر صادق علیه السـلام نام گروهی از مسلمانان به میان آمد و من گفتم: سوگند به خدا، من شب ها شـام نمی خورم، مگر آن که دو یـا سه نفر از این افراد بـا من باشـند؛ و من آن ها را دعوت می کنم و می آینـد در منزل ما غـذا می خورند.

امام صادق علیه السلام به من خطاب کرد و فرمود: فضیلت آن ها بر تو بیشتر از فضیلتی است، که تو بر آن ها داری.

اظهار داشتم: فدایت شوم، چنین چیزی چطور ممکن است؟!

در حـالی که من و خـانواده ام خدمتگـذار و میزبان آن ها هستیم؛ و من از مال خودم به آن ها غـذا می دهم؛ و پـذیرائی و انفاق می نمایم!!

حضـرت صـادق علیه السـلام فرمود: چون هنگـامی که آن هـا بر تو وارد می شونـد، از جانب خداونـد همراه با رزق و روزی فراوان میهمان تو می گردند و زمانی که خواستند بیرون بروند، برای تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] محجّهٔ البیضاء: ج ۳، ص ۳۳.

فطرت انسانی

فطرت بشر، پـاک و بی آلایش است. منتها نگهـداری فطرت اولیه کار آسانی نیست. البته انسان می‌توانـد هنگامی که وارد زنـدگی شـد و به راههای مختلف رسـید، این طهارت و پاکی را حفظ کنـد و راهی را انتخاب کند که راه سـلامت است و در صورتی که به سوء اختیار، راه خطا در پیش گیرد، تقصیر از خود اوست و با اصل خلقت او ارتباط ندارد.

بنی الانسان علی خصال، فمهما بنی علیه فانه لا یبنی علی الخیانهٔ و الکذب. [۱] .

نهاد بشر بر چند خصلت آفریده شده و بر هر چه آفریده شده باشد، بر خیانت و دروغ آفریده نشده است

پی نوشت ها:

[۱] بحار. ج ۷۵، ص ۲۰۳.

فطرتی که انسان بر آن آفریده شده چیست؟

زراره گویـد: از امـام صادق - علیه‌السـلام - درباره‌ی معنی - فطرت در فرمایش خـدا: (فطرت الله التی فطر الناس علیها) [۱] «فطرتی که خدا انسانها را بر آن آفریده » پرسیدم.

حضرت فرمودند: همه را بر توحید و اعتقاد به یکتائی آفرید.

- مقصود حدیث این است: یکتاگرائی، و اعتقاد به خدای واحد در وجود هر انسانی نهاده شده است. [۲] .

۲- علاءـ بن فضیل گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی قول خدای عزوجل: «فطرتی که خداوند، انسانها را بر آن آفریده» سؤال کردم.

فرمود: یعنی آنان را بر توحید آفرید. [۳] .

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی فرمایش خدای عزوجل:

(فطرت الله التی فطر الناس علیها) «این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده»؛ سؤال کردم که آن فطرت چیست؟

حضرت فرمودند: آن اسلام است که خداوند آنان را بر آن آفرید، آنگاه که از آنان بر توحیدش پیمان گرفت. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی روم آیه‌ی ۳۰.

[۲] بحارالانوار: ج ۳ ص ۲۷۸ ح ۸.

[۳] کتاب التوحید: ۳۴۱، بحارالأنوار: ج ۶۴ ص ۱۳۲ ح ۳.

[۴] الکافی ج ۲ ص ۱۲، بحارالأنوار، ج ۶۲ ص ۱۳۵ ح ۶.

فقط اجازه رفتن می‌خواهم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس فردایش از امروزش بدتر باشد فریب خورده به حساب می‌آید، یعنی فریب هواهای نفسانی و دنیا را خورده است.

و از معاویهٔ بن عمار؛ و علا بن سیابه؛ و ظریف بن ناصح نقل می‌کند که: چون منصور کسی را فرستاد که حضرت صادق علیه‌السلام را حاضر کند، آن حضرت دست بلند کرد و گفت: خدایا! تو آن دو پسر را (که خداوند در سوره‌ی کهف نقل می‌کند) برای شایستگی پدر و مادرشان حفظ کردی؛ تا آن جا که گفت: هنگامی که ربیع جلوی خانه‌ی منصور با آن حضرت مواجه شد، گفت: ای ابوعبدالله (کنیه حضرت صادق علیه‌السلام است) چقدر دل منصور از شما پر است؟! شنیدم که می‌گفت: به خدا! کلیه‌ی نخل‌های آنها را قطع می‌کنم؛ و کلیه‌ی اموالشان را غارت می‌کنم و همه‌ی فرزندانشان را اسیر می‌کنم؛ پس آن حضرت آهسته چیزی گفت و لبهای مبارک خود را حرکت داد. هنگامی که وارد شد، سلام کرد و نشست؛ منصور جواب داد و گفت: به خدا! تصمیم گرفتم که کلیه‌ی نخل‌های شما را ببرم و همه‌ی اموالتان را بگیرم؛ تا آن جا که گفت: اینک هر حاجتی داری بیان کن؛ فرمود: فقط اجازه‌ی رفتن می‌خواهم. گفت: اختیار با شماست، پس حضرت به منزل بازگشت.

فقهای حوزه درس صادق (ع)

فقه جعفری که احکام و قوانین اسلام است و بیان صریح ائمه اطهار اهل بیت رسالت می‌باشد به وسیله حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام تدریس و تعلیم و تشریح گردید و فقهای معروف حوزه درس آن حضرت عبارت است از مالک و ابوحنیفه، سفیانین، ایوب و غیره که ابن ابی‌الحدید در باب فقه مذاهب اربعه شرح آن را داده است. [۱] .

شکی نیست که فقه (قانون اجتماع) نظام عالم بشریت و ناموس اجتماع است و این علم را حضرت صادق مشروحا تعلیم فرموده و در سطح فرهنگ و معارف بشری قانونی برای حفظ نظام اجتماع از فقه جعفری استوارتر و جامعتر نیست.

امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید مقام شیعیان ما را از فقه آنها دریابید که افق اندیشه و فکرشان تا کجا توسعه یافته.

اعرفوا منزل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنافا نالا نعد الفقیه منهم فقیها حتی یرون محدثا [۲].

و درباره روایت و فضیلت آن می‌فرماید:

الروایهٔ للحدیث المتفقه فی الدین افضل من الف عابد لا فقه له و لا روایهٔ

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه ص ۶ ج ۱.

[۲] بحارالانوار ص ۸۹ ج ۱ - حیات الصادق ۴ع ص ۱۶۱ ج ۱.

فوائد ذکر

جمیل بن دراج [۱] در صحیح خود از حضرت امام صادق علیه‌السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که در شب معراج عده‌ای از ملائک را دیدم که مشغول ساختن خانه‌های مجللی از خشت‌های طلا و نقره‌اند. گاهی کار می‌کنند و گاهی دست نگه می‌دارند. از آنها پرسیدم: چرا دست از کار می‌کشید؟ گفتند: منتظر مصالح می‌مانیم. پرسیدم: مصالحی که با آنها این قصرها را می‌سازید چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان الله، الحمدلله، لا اله الا الله و الله اکبر». و این خانه‌ها برای کسانی ساخته می‌شود که این ذکرها را می‌گویند. وقتی مصالح نمی‌رسد، ما دست نگه می‌داریم و منتظر می‌مانیم تا دوباره مصالح به ما برسد.

حضرت امام صادق علیه‌السلام به شیعیان امر می‌کنند که در ذکر گفتن اکثار کنند و بسیار ذکر بگویند.

حکایت :

پیروان برخی از ادیان تحریف شده گفته‌اند: خدا پسر دارد! زن دارد! بر الاغ سوار می‌شود! و.... سبحان الله یعنی این که خدا منزه است از این نسبت‌های ناشایست که بدو می‌بندند.

نقل شده است که ابن جوزی روی منبر گفته است: اسئلونی عن الله ما خلا الذکر و اللحیهٔ، یعنی غیر از آلت تناسلی و ریش از دیگر اعضای خداوند هر چه می‌خواهید از من بپرسید، از چشم خدا، از پای خدا، از دندان خدا، از بینی خدا و...، فقط این دو را بلد نیستم. واقعا این یاوه‌گویی‌ها و ادعاها، علاوه بر اسائه ادب حاکی از بی‌عقلی نیز هست و خداوند از این نسبت‌ها منزه است. قدوس، یعنی خدا از همه‌ی پلیدی‌ها دور است. ذکر خدا بر قیمت انسان‌ها می‌افزاید.

ذکر خدا و اکثار نیز دو نوع است، یک نوع آن در تزکیه نفس مدخلیت دارد و روح عدالت را در انسان زنده می‌کند که در این صورت واجب عینی است؛ زیرا افراد باید سعی کنند دل خود را همیشه آماده پذیرش حق کنند. اما گاهی انسان به عنوان یک کار مستحبی می‌خواهد ذکر بگوید که این کار بسیار پسندیده و لازم است.

ناگفته نماند ذکر گفتن، اگر با کار مهم‌تری تداخل و تزاحم نداشته باشد خوب است؛ چرا که بعضی از کارها مانند کسب علم، از ذکر گفتن فضیلت بیشتری دارند. اباصلت از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است که بهترین اعمال یاد گرفتن علوم ما و آموختن آن به دیگران است. بنابراین اگر امر بین طلب علم و ذکر گفتن دائر شد، مسلما طلب علم مقدم است. گاهی اوقات طلب رزق و روزی نیز از ذکر و عبادت اهمیت بیشتری دارد. در روایات آمده است که امام صادق علیه‌السلام احوال کسی را پرسیدند و فرمودند: فلانی کجاست؟ گفتند: وضع کاسبی‌اش خوب شده و احتیاج ندارد خودش در مغازه بایستد، شاگردی در مغازه گذاشته و خودش صبح تا شب در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: به او بگویید سر کسب و کارش برگردد و کاسبی کند. اگر خودش احتیاج ندارد با اموال خود صله‌رحم کند و به فقیران کمک کند و این کار بهتر است.

این در حالی است که در روایات آمده است: «با فضیلت‌ترین مکان‌ها برای نماز خواندن مسجد الحرام و مسجد النبی است». غرض این که انسان نباید برای رسیدن به مستحبات، واجبات و کارهای مهم‌تر را از دست بدهد.

پی نوشت ها:

[۱] ابوعلی جمیل بن دراج بن عبدالله نخعی از محدثین ثقه امامیه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام بوده و از آن بزرگواران بدون واسطه روایت می‌کرده است. کتابی نیز دارد که ظاهرا یکی از اصول اربعمأة است. وی در عهد امام رضا علیه‌السلام وفات یافت (ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۱۶).

فیض بن مختار جعفی کوفی

از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم علیهم‌السلام است. او ثقه و مورد اعتماد ائمه (ع) بوده [۱] ، و شیخ مفید (ره) او را از بزرگان اصحاب امام صادق علیه‌السلام و خواص او شمرده، و از ثقات فقهای صالحین می‌داند. [۲] .

او همان است که روایت معروف، از امام صادق (ع)، که نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) است را نقل کرده:

علامه مجلسی (ره)، در بحارالانوار، از کتاب غیبت نعمانی، از فیض بن مختار، روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق (ع)، راجع به مسئله‌ای، سؤال کردم. حضرت سؤال مرا جواب فرمود. اسماعیل، فرزند حضرت، از جواب امام، اظهار شگفتی نموده، عرض کرد: «یا ابتاه لم یحفظ»،ای پدر، هیچ گاه چنین سخنی از شما نشنیده‌ام! حضرت فرمود: ای پسرک من! به همین جهت است که پیوسته به تو سفارش می‌کنم که از من مفارقت نکنی و غافل از خدمت و محضر من نشوی؛ و چون تو عالم به مسائل نیستی همواره به تو گفته‌ام که با من باشی تا از علوم من بهره‌مند شوی.

اسماعیل برخاست و رفت. من خدمت حضرت عرض کردم: فدایت شوم، چه شده که اسماعیل ملازم خدمت شما نمی‌شود، تا چون شما درگذری، امور (امامت) را مفوض به او فرمایی، چنان که امور بعد از پدرت به شما مفوض شد. حضرت فرمود: ای فیض! اسماعیل نسبت به من، مانند من نسبت به پدرم نیست. عرض کردم: فدایت شوم، بی‌شک و شبهه، چون شما درگذری، مردم بر او وارد شوند؛ و اگر واقع شود آن چه ما از آن می‌ترسیم، و سؤال می‌کنم از خدا عافیت را در آن، پس ما به جانب که باید برویم؟

حضرت سکوت فرمود. من برخاستم و زانوی آن بزرگوار را بوسیدم، و عرض کردم: رحم کن بر پیری من، «فانما هی النار»، اگر بعد از شما ندانیم که باید به چه کسی توسل جوییم، جای ما در آتش خواهد بود (یا آنکه ندانستن ما، خلیفه بعد از شما را، آتشی است سوزان) به درستی که من، به خدا سوگند، اگر می‌دانستم پیش از شما خواهم مرد هیچ باکی نداشتم، و لیکن می‌ترسم از اینکه بعد از شما در دنیا زنده بمانم.

حضرت به من فرمود: به جای خود بنشین. بعد از آن برخاست و پرده‌ای را که در کنار اتاق آویخته بود بالا زد و پشت پرده رفت، و پس از چند لحظه مرا صدا زد و فرمود: داخل شو. چون من به آن محل وارد شدم، دیدم آن جا مسجد آن حضرت است. حضرت در آن جا نماز خواند، آن گاه منحرف از قبله نشست؛ من نیز در مقابل آن حضرت قرار گرفتم که ناگاه حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام وارد شد، و در آن وقت به سن پنج سالگی بود، و در دست خود تازیانه‌ای داشت. امام صادق (ع) او را بر روی زانوی خود نشانید و فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، این تازیانه چیست در دستت؟ گفت: به برادرم علی گذشتم این را به دست داشت، و بهیمه‌ای را می‌زد، که از دست او گرفتم.

آن گاه حضرت فرمود: ای فیض! همان صحف ابراهیم و موسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت آن را به علی (ع) سپرد و او را بر آن امین دانست، و بعد از آن، امین ساخت علی (ع) بر آن، حسن (ع) را، و بعد از آن حسن (ع)، ایمن قرار داد

بر آن، حسین (ع) را، و سپس امین قرار داد حسین (ع)، بر آنها، علی بن الحسین (ع) را، و بعد از آن، امین گردانید علی بن الحسین (ع) محمد بن علی (ع) را، و امین گردانید مرا بر آن‌ها پدرم و آن‌ها اکنون در نزد من است، و من امین دانستم بر آن‌ها پسرم را، با کمی سنش، و اینک نزد اوست.

فیض گوید: مراد آن حضرت را دانستم، لیکن گفت: فدایت شوم، بیانی زیاده بر این می‌خواهم. فرمود: ای فیض! پدرم هر گاه می‌خواست که دعایش مستجاب شود، مرا در طرف راست خود می‌نشانید و دعا می‌کرد و من آمین می‌گفتم، پس دعای او مستجاب می‌گشت، و من نیز با این پسر چنین هستم؛ و دیروز هم تو را در موقف به خیر یاد کردیم. من از شوق گریستم و گفتم: سید من! زیادتر کن بیان را. فرمود: هر گاه پدرم به سفر می‌رفت من نیز با او بودم: موقعی که بر روی راحله خود می‌خواست بخوابد، من راحله خود را نزدیک راحله او می‌بردم و بازوی خود را بالش او قرار می‌دادم، یک میل و دو میل راه، تا از خواب برمی‌خاست، و این پسر نیز با من چنین می‌نماید. عرض کردم: فدایت شوم، بیشتر بفرمایید، فرمود: من می‌یابم از این پسر آن چه را که یعقوب از یوسف یافت. گفتم: ای سید من! زیاده بر این بفرما. فرمود: این همان است که از آن سؤال نمودی، اقرار کن به حق او. من برخاستم و سرمبارکش را بوسیدم و برای او دعا کردم.

سپس فیض اجازه خواست که به بعضی، مطلب را اظهار کند، حضرت فرمود: با اهل و اولاد و رفقایت بگو. فیض در آن سفر با عایله رفته بود، چون به آنان اطلاع داد، همگی شکر و حمد خدای را به جا آوردند.

یکی از رفقای فیض، یونس بن ظبیان بود. چون به یونس خبر داد، او گفت: باید خودم از آن حضرت بلاواسطه بشنوم. و او مردی عجول بود. پس به سوی خانه حضرت روانه شد، فیض هم به دنبالش رفت. همین که به در خانه آن جناب رسید، صدای حضرت بلند شد که امر چنان است که فیض به تو گفته، سکوت نما و قبول کن. یونس عرض کرد: شنیدم و اطاعت کردم.

فیض گوید: بعد از آن، چون داخل شدم بر امام صادق (ع) به من فرمود: فیض! با یونس مدارا کن (یا مرافقت کن). عرض کردم: چنان می‌کنم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۲۲۰.

[۲] ارشاد، مفید، باب نص بر امامت موسی بن جعفر (ع)، ص ۲۶۴.

[۳] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۱ – ۲۵۹ – بحراللئالی، ص ۲۹۱ – ۲۸۸ – در کتاب الغیبهٔ، شیخ طوسی، ص ۳۳، این روایت با اختلافی آمده است.

ق

قلم چیست؟

۱- یحیی بن ابوالعلاء رازی گوید: مردی بر حضرت صادق – علیه‌السلام – وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم؛ خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای عزوجل: (ن – و القلم و ما یسطرون) [۱] «ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند».

و خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای عزوجل به ابلیس: (فانک من المنظرین – إلی یوم الوقت المعلوم) [۲] «همانا تو از مهلت یافتگانی (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز و وقت معینی».

و خبر ده مرا از این خانه (کعبه) چگونه بر مردم واجب شد زیارت آن.

حضرت صادق – علیه‌السلام – به او نگاهی کرد و فرمود: چنین سؤالی پیش از تو کسی از من ننمود.

خداوند عزوجل هنگامی که به فرشتگان فرمود: (انی جاعل فی الأرض خلیفة) [۳] «همانا من در روی زمین جانشینی – نماینده‌ای – قرار خواهم داد.» فرشتگان از این خبر ضجه و ناله کردند، و عرض کردند: پروردگارا! اگر حتما خلیفه‌ای در زمین قرار خواهی داد پس از میان ما قرار بده تا مطابق فرمان تو در میان مخلوقاتت عمل کند.

خدا در پاسخ آنان فرمود: (انی أعلم ما لا تعلمون) [۴] «همانا من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

فرشتگان خیال کردند که این سخن که خدا فرمود از روی غضب بود، لذا به عرش پناه بردند و دور او طواف کردند، و لذا خداوند عزوجل امر فرمود برای آنها خانه‌ای از مرمر که سقف آن از یاقوت سرخ بود، و ستونهای آن از زبرجد ساختند که در آن هر روز هفتاد هزار فرشته وارد می‌شود که دیگر – پس از آن – تا روز معلوم داخل نمی‌شوند.

سپس حضرت فرمود: و روز معلوم؛ روزی است که در صور یک نفخه دمیده می‌شود، و ابلیس میان دمیدن اولی و دمیدن دومی می‌میرد.

و اما «نون» پس نهری است در بهشت که از یخ سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر است خدا به آن فرمود: مداد (جوهر) باش، مداد شده.

سپس درختی را گرفت و آن را با دست خود نشانید.

سپس حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمود: مرادم از دست؛ قدرت است، نه آنچه مشبهه می‌گویند و معتقدند، سپس فرمود: قلم باش.

سپس به آن فرمود: بنویس.

عرض کرد: پروردگارا؛ چه بنویسم؟

حضرت فرمود: آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود.

و آن چنین کرد، سپس روی آن مهر زد.

سپس فرمود: تا روز معلوم (قیامت) سخن مگو. [۵] .

۲– سفیان ثوری گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – از معنی (ن) «ن» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آن نهری است در بهشت که خداوند عزوجل به آن فرمود: جامد شو، پس او جامد گردید و مداد شد.

سپس خدای عزوجل به قلم فرمود: بنویس، قلم در لوح محفوظ نوشت آنچه واقع شد و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود.

پس مداد؛ مدادی است از نور، و قلم؛ قلمی است از نور، و لوح؛ لوحی است از نور.

سفیان گوید: به حضرت صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: ای فرزند پیامبر؛ برای ما امر لوح و قلم و مداد را به بیانی کامل؛ بیان کن، و مرا از علمی که به تو تعلیم نمود تعلیم نما.

حضرت فرمود: ای پسر سعید؛ اگر نه اینکه تو اهل پاسخ و جواب بودی هرگز به تو پاسخ نمی‌دادم.

نون فرشته‌ای است که به قلم منتقل می‌کند، و قلم به لوح منتقل می‌نماید، و آن فرشته‌ای است، و لوح به جبرئیل، و جبرئیل به انبیاء و فرستادگان الهی منتقل می‌کنند.

راوی گوید: سپس حضرت فرمود: ای سفیان، برخیز؛ زیرا من مطمئن نیستم که آسیبی به تو نرسد. [۶] .

۳– عبدالرحیم قصیر گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – از معنی (ن – و القلم) «ن، سوگند به قلم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: خداوند قلم را از درختی در بهشت آفرید که نامش «خلد» است، سپس به نهری از بهشت فرمود: مداد باش، آن نهر منجمد شد، و از یخ سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر بود.

سپس به قلم فرمود: بنویس، عرض کرد: پروردگارا؛ چه بنویسم؟

فرمود: بنویس آنچه واقع شد و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود.

پس قلم نوشت در برگه‌ای که از نقره سفیدتر، و از یاقوت شفاف‌تر است، سپس آن را پیچید و در رکن عرش قرار داد.

سپس بر دهان قلم مهر زد، و پس از آن سخنی نگفت، و هرگز سخن نخواهد گفت.

و آن کتاب؛ کتاب مستوری که از آن همه چیز نسخ می‌شود.

مگر شما عرب زبان نیستید؟ چگونه معنی کلام را نمی‌شناسید، در حالی که به همدیگر می گویید آن کتاب را نسخ (و استنساخ) کن؟!

مگر نه اینکه استنساخ می‌شود کتابی از کتاب مادر دیگری، و این است معنی فرمایش خدا: (انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون) [۷] «ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نوشتیم!» [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی قلم آیه‌ی ۱.

[۲] سوره‌ی حجر آیه‌ی ۳۷ و ۳۸.

[۳] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۰.

[۵] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۱۰۸ ح ۱۷.

[۶] معانی الاخبار: ص ۲۳، بحارالأنوار: ج ۵۴ ص ۳۶۸ ح ۵.

[۷] سوره‌ی جاثیه آیه ۲۹.

[۸] تفسیر القمی: ۹۶۰، بحارالأنوار: ج ۵۴ ص ۳۶۵ ح ۳.

قدرت ابلیس و تسلط او تا چه حدی است؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: فدایت شوم؛

ابلیس چقدر قدرت دارد؟

حضرت فرمود: همین قدر که در سینه انسانها وسوسه کند.

عرض کردم: ملک الموت چه قدر قدرت دارد؟

فرمود: همین قدر که جان انسانها را بگیرد.

عرض کردم: آیا آن دو بر هر کس که شرق و غرب است مسلط هستند؟

فرمود: بله.

عرض کردم: شما چقدر تسلط دارید؟

حضرت فرمود: می‌دانم آنچه در شرق و در غرب هست، و آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه در دریا و خشکی، و عدد آنچه در آنها است، و چنین چیزی نه برای ابلیس است و نه برای ملک الموت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶۰ ص ۲۷۵ ح ۶۳.

قصر و اژدها در میان دریا

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خشم، کلید تمام بدیها و شرور است.
روایت شده است که منصور دوانیقی شبی به پسر خود گفت: برو جعفر را بیاور تا او را بکشم. وزیر منصور گفت: کسی که در گوشه‌ای نشسته باشد عزلت گرفته و به عبادت حق مشغول شده و دست از ملک تو کوتاه کرده باشد، کشتن او چه حاصلی دارد و هر چه گفت، سودی نداشت.
ناچار کسی را به دنبال حضرت فرستاد. منصور به غلامان گفت: وقتی که او آمد و من با او مشغول صحبت شدم و عمامه از سر برداشتم شما همان موقع او را بکشید. پس چون حضرت داخل مجلس شد، منصور از تخت پایین پرید و پیش پای او دوید و آن حضرت را در صدر مجلس نشانید. و خود به رسم ادب زانو زد و گفت: ای مولای من! چرا زحمت کشیدید.
حضرت فرمود: تو مرا طلبیدی. منصور گفت: امروز هر چه شما بفرمائید من اطاعت می کنم. حضرت فرمود: می‌خواهم که دیگر مرا نخوانی. منصور گفت: سمیع و مطیعم. غلامان و وزیر منصور بسیار تعجب کردند. چون امام جعفرصادق علیه‌السلام از آن مجلس بیرون رفت. منصور از شدت خوف و ترس و اضطرابی که بر وجود او چیره شده بود، لحاف روی سر کشید و بیهوش افتاد و تا نصف شب به هوش نیامد. چون به هوش آمد وزیر از اضطراب او سؤال نمود.
منصور گفت: ای وزیر! چون امام جعفرصادق علیه‌السلام به این جا وارد شد، من این قصر خود را دیدم که موج می‌زند چون کشتی در میان دریا و اژدهایی عظیم دیدم که یک لب به زیر کشتی نهاده و یک لب بر بالای آن و می گفت: ای منصور اگر به ایشان تعرض کنی یا بیازاری تو را با این قصر فرو می‌برم. چون او را دیدم و شنیدم عقل از من زایل شد و مدهوش شدم.

قدرت نماز شب ندارم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بر تو است به دست آوردن دوستان با وفا که چنین دوستانی روز شادی پشتیبان و روز گرفتاری سپر بلای تو هستند.
شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حسن بن موسای حناط نقل می کند که گفت: من و جمیل دراج و عائذ احمسی به حج رفتیم. عائذ می گفت: من مسأله‌ای دارم که می‌خواهم از حضرت صادق علیه‌السلام بپرسم. من گفتم: باشد تا او را ببینی. هنگامی که خدمت حضرت رسیده سلام کردیم و نشستیم. حضرت به ما فرمود: هر که واجبات را به جا آورد و بر خدا وارد شود، از چیز دیگری از او سؤال نمی کنند. عائذ به ما چشمک زد و هنگامی که برخاستیم، گفتیم: چه سؤالی داشتی؟ گفت: همان که شنیدید؛ گفتیم: به چه مناسبت این مسأله را می‌خواستی بپرسی؟ گفت: من مردی هستم که قدرت نماز شب ندارم، ترسیدم مرا مواخذه کنند و هلاک شوم.

قصد داشتند قرآن را نقض کنند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اسلام عریان است و لباسش حیا و شرم است و زیورش وقار و مردانگی، آن کار خوب است و ستونش ورع و اساس اسلام دوستی ما اهل‌بیت است.
احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج از هشام بن حکم نقل می کند که: ابن ابوالعوجا و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک بصری و ابن‌مقفع نزد خانه‌ی خدا جمع شده و حاجیان را مسخره می کردند و به قرآن طعنه می‌زدند، ابن ابی‌العوجا گفت: بیائید هر کدام از ما ربع قرآن را نقض کنیم (یعنی مثل آن را بیاوریم) و وعده‌ی ما سال آینده همین جا؛ که همه‌ی قرآن را

نقض و اینجا گرد آئیم.

سال آینده همه همان جا جمع شدند ولی نتوانسته بودند چیزی از قرآن را نقض کنند و به عجز و ناتوانی خویش اقرار کردند. هشام گفت: در این میان حضرت صادق علیه‌السلام به آنها رسید و این آیه را خواند:

«بگو اگر جن و انس متفق شونـد که مثل این قرآن بیاورنـد، نتواننـد آورد، هر چنـد به پشتیبانی یکدیگر برخیزند. سوره اسـری؛ آیه: ۸۸»

آنها به یکدیگر نگاه کرده گفتند: اگر اسلام حقیقتی داشته باشد وصیت محمد صلی الله علیه و آله به غیر جعفر بن محمد نرسیده است. به خـدا! مـا هیـچ وقت او را ندیـدیم جز این که از او ترسـیدیم و از هیبت او بـدنمان لرزیـد؛ سپس بـا اقرار به ناتوانی خویش متفرق شدند.

قطان

ابوسعید یحیی بن سعید قطان بصری نیز از شاگردان امام صادق علیه‌السلام است. او بین اهل سنت نه تنها جزء ائمه حدیث، بلکه به عنوان محدث زمان خویش شمرده می‌شد. صاحبان صحاح سته افراد دیگر به احادیث او تمسک نموده‌اند. از ابن قتیبه نقل شده که او قطان را از رجال شیعه دانسته، اما شیعه او را از رجال حدیث خود نمی‌داند. نویسندگان کتاب‌های «تهذیب»، «ینابیع» و دیگران شاگردی او در محضر امام صادق علیه‌السلام را از اهل سنت نقل نموده اند و در بین علمای شیعه نیز شیخ طوسی و ابن داود و نجاشی او را از شاگردان آن حضرت دانسته‌اند. او در سال ۱۹۸ (ه ق) وفات یافت.

قلب، مرکز طاعت و معرفت

بسیاری از اعمال جزء مظاهر ایمان است، مانند نماز، روزه، حج، زکات و.... ولی مرکز تمام اینها قلب است. در صلوات شعبانیه می‌خوانیم «واعمر قلبی بطاعتک [۱] ؛ قلب مرا به طاعت خود آباد کن». اگر هر دو پای انسان قطع شود انسان زنده می‌ماند، اما اگر قلب کوچک‌ترین مسئله‌ای پیدا کند زندگی تمام می‌شود. حج، خمس، روزه، عبادت است، ولی اصل تمام معارف و طاعات قلب است. ریشه همه عبادت‌ها قلب است و اعمال دیگر ظاهر امرند. این قلب است که صبح‌ها انسان را وادار می‌کند تا بیدار شود و نماز بخواند. کسی که قلبش طاعت نداشته باشد مانند میوه‌ای گندیده است که نمی‌شود از آن استفاده کرد.

همان طور که گفته شد حضرت می‌فرمایند بالاترین درجه احسان به نفس، طاعت خداوند است، و اگر طاعت در عقل انسان رسوخ نمایـد، انجام دادن آن آسان می‌شود. اگر دل چیزی بخواهـد انسان به انـدازه‌ی قدرتش به دنبال آن می‌رود. آن که سودای سفر در سر دارد، از شوق سفری که در پیش دارد شب تا به صبح کارهایش را انجام می‌دهد و اصلا خستگی را احساس نمی‌کند. صبح هم سر زنده و با نشاط بیدار می‌شود. اما اگر شوق و ذوقی نداشته باشد، هر چند تمام شب را خوابیده باشد صبح دیر از خواب بیدار می‌شود و حوصله هیچ کاری را ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۶۸.

قیمت بهشت

هر چیزی قیمتی دارد که معمولاـ انسان برای به چنگ آوردن آن، بهایش را بایـد بپردازد و اگر انتظار دریافت آن شـیء را بـدون

پرداخت بهای آن داشته باشد انتظاری بی مورد و خلاف عرف و عادت است. بهشت نیز محلی است که برای آسایش و اقامت دائمی اشخاص مؤمن در نظر گرفته شده است. انسان باید نخست ایمانی در خود به وجود بیاورد و بر طبق آن عمل کند، آن وقت با امید به فضل پروردگار توقع بهشت هم داشته باشد. خلاصه اول سعی کنید بهای بهشت را به دست آورید تا بتوانید بهشت را به وسیله‌ی آن بخرید. می‌دانید بهای آن چیست؟ توحید کامل است که باقی معتقدات صحیح را به دنبال دارد.

ثمن الجنهٔ لا اله الله و الله اکبر. [۱] .

قیمت بهشت: لا اله الا الله (خدایی نیست جز خدای بر حق) و الله‌اکبر (خدا بزرگتر از آن است که وصف شود) می‌باشد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۵۱۷.

قضا و قدر چیست؟

۱- روایت شده است: مردی از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی قضا و قدر سؤال کرد؟

حضرت فرمودند: آنچه که می‌توانی انسان را به خاطر آن ملامت و مورد سرزنش قرار دهی آن عمل از ناحیه‌ی خود انسان است (و کار خدا نیست)، و آنچه که به خاطر آن نمی‌توانی انسان را ملامت و سرزنش کنی آن از ناحیه‌ی خدا (و فعل او) است.

خداوند متعال به بنده می‌گوید: چرا معصیت کردی؟ چرا فسق کردی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا زنا کردی؟ پس اینها کار انسان است.

ولی به او نمی‌گوید: چرا بیمار شدی؟ چرا کوتاه شدی؟ چرا سفید شدی؟ چرا سیاه شدی؟ زیرا این امور فعل خداست. [۱] .

۲- جمیل گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی قضا و قدر سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنها دو مخلوق از مخلوقات خدا هستند، و خداوند در مخلوق خود هر طوری که بخواهد کم و زیاد می‌کند.

جمیل گوید: خواستم درباره‌ی مشیت سؤال کنم، حضرت به من نگاه کردند، و فرمودند: در این زمینه به تو پاسخ نمی‌دهم. [۲] .

۳- ابن اذینه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم؛ درباره‌ی قضا و قدر چه می گوئی؟

حضرت فرمود: خداوند هنگامی که روز قیامت بندگان را جمع می‌کند، از عهدی که بین او و آنها هست سؤال خواهد نمود، ولی از چیزی که بر آنها مقدر نموده سؤال نخواهد کرد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵ ص ۵۹ ح ۱۰۹.

[۲] بحارالأنوار: ج ۵ ص ۱۲۰ ح ۶۲.

[۳] بحارالأنوار: ج ۵ ص ۱۱۲ ح ۳۸.

قصد زنا ایمان را از بین می‌برد؟

صباح بن سیابه گوید: خدمت امام صادق - علیه‌السلام - بودم که محمد بن عبده به حضرت عرض کرد: آیا زانی در حال زنا کردن مؤمن است؟

فرمود: نه، زمانی که روی شکم آن زن است، ایمان از او سلب می‌شود، و چون برمی‌خیزد، ایمان به او برمی‌گردد.

من عرض کردم: اگر قصد دارد دوباره هم زنا کند.

فرمود: چه بسا قصد می‌کند دوباره زنا کند. ولی نمی‌کند (پس با قصد زنا ایمانش سلب نمی‌شود). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۸۳ ح ۱۳.

قوم مجوس به حق نزدیکتر بود یا عرب؟

زندیق گفت: به من خبر ده آیا قوم مجوس در دوران خودشان به درستی نزدیکتر بودند یا عربها (در دوران جاهلیت)؟

حضرت فرمودند: عرب در دوران جاهلیت به دین پاک (ابراهیمی) از مجوس نزدیکتر بودند، زیرا قوم مجوس به تمام پیامبران و کتابهایشان کفر ورزیدند، و براهین و دلایل آنان را رد کردند، و به هیچ سنتی از سنتها و آثار آنها أخذ نکردند.

و کیخسرو پادشاه مجوس - در دوران اول - سیصد پیامبر را کشت.

و قوم مجوس از جنابت غسل نمی‌کردند و عربها غسل می‌کردند، وغسل نمودن یکی از شرایع دین حنیفی (دین ابراهیمی) است.

و قوم مجوس ختنه نمی‌کردند در حالی که آن یکی از سنن پیامبران است، و نخستین کسی که آن را انجام داد ابراهیم خلیل است.

و قوم مجوس مردگان خود را نه غسل می‌دادند و نه کفن می‌کردند، در حالی که عرب این کار را می‌کردند.

و قوم مجوس مرده‌های خود را در صحراها رها می‌کردند ولی عربها اموات را در قبرها پنهان می‌کردند، و برای آنها لحد می‌ساختند و این سنت پیامبران بود، و نخستین کسی که گور برایش کنده و لحد برای او ساخته شد حضرت آدم ابوالبشر بود.

و قوم مجوس با مادران و دختران و خواهران خود نزدیکی می‌کردند، و عربها آن را تحریم می کردند.

و قوم مجوس خانه‌ی کعبه را انکار می‌کردند و آن را خانه‌ی شیطان می‌نامیدند در حالی که عربها حج می‌کردند و دور آن طواف می‌نمودند آن را بزرگ می‌شمردند و می‌گفتند: خانه‌ی پروردگارمان، و به تورات و انجیل اعتراف می‌کردند و از اهل کتاب سؤال می‌کردند، و بسیار تعالیم خود را از آنها می‌گرفتند.

بنابراین؛ عربها در تمامی این زمینه‌ها به دین حنیفی (دین ابراهیمی) از مجوس نزدیکتر بودند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۷۹.

قرآن مخلوق است یا نیست؟

عبدالرحیم می گوید : توسط عبدالملک بن أعین نامه‌ای به محضر امام صادق - علیه‌السلام - نوشتم که: فدایت شوم؛ مردم درباره‌ی قرآن نظریه‌های مختلف می‌دهند اختلاف نمودند، گروهی مدعی شدند که قرآن کلام خدا است مخلوق نیست، و گروهی دیگر می‌گویند: کلام خدا مخلوق است.

حضرت در جواب نوشتند: قرآن کلام خدا است، و حادث است و مخلوق نیست، و با خدای متعال ازلی نیست، خداوند برتر و بالاتر از این است.

خداوند عزوجل بود در حالی که چیزی - نه شناخته شده و نه چیز ناشناخته - با خدا نبود.

و خدای عزوجل بود در حالی که نه متکلم و نه مرید (و خواستار چیزی)، و نه متحرک، و نه فاعل و کننده‌ی کاری بود، بلند مرتبه

و عزیز است پروردگار ما، تمامی این صفات محدث است و به هنگام حدوث فعل از او حادث شدند بلند مرتبه و عزیز است پروردگار ما.

و قرآن کریم کلام خدا است مخلوق نیست، در آن خبرهائی از گذشتگان است، و خبرهائی از آنچه در آینده بعد از شما خواهد پیش آید، از ناحیه‌ی خدا بر محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شد. [۱].

- مرحوم صدوق - رحمه الله - می‌فرماید: معنی فرمایش امام - علیه‌السلام - که فرمود: «مخلوق نیست» یعنی تکذیب نمی‌شود، نه اینکه مقصود این باشد که حادث نیست چرا که خود حضرت فرمودند: حادث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ازلی نیست... تا آخر.

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ۱۵۹، بحارالأنوار ج ۵۴ ص ۸۴ ح ۶۶.

قرائت قرآن با صدای بلند جایز است؟

معاویهٔ بن عمار گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: شخصی فکر می‌کند دعا یا قرآن نخوانده است تا وقتی که آن را با صدای بلند نخوانده است (نظر شما درباره‌ی چنین فکری چیست)؟

حضرت فرمود: هیچ اشکالی ندارد. حضرت علی بن الحسین - علیهماالسلام - دارای بهترین صدا در خواندن قرآن میان مردم بود، و چنان به هنگام تلاوت قرآن صدای خود را بلند می‌نمود که تمامی اهل خانه آن را می‌شنیدند.

و حضرت باقر - علیه‌السلام - دارای بهترین صدا در خواندن قرآن میان مردم بود، و هرگاه برای نماز شب بلند می‌شد و قرآن قرائت می‌فرمود، صدای خود را چنان می‌کرد که سقاهای عابر و دیگر عابران هرگاه بر در خانه ایشان عبور می‌کردند همانجا می‌ایستادند و به صدای قرآنش گوش فرا می‌دادند. - [۱].

پی نوشت ها:

[۱] السرائر: ص ۴۷۶، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۱۹۴ ح ۹.

قائم از اهل بیت کیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - شنیدم که می‌فرمود: تمامی سنتهای الهی در زمینه‌ی غیبت که در مورد انبیاء - علیهم‌السلام - واقع شده، در قائم از ما اهل بیت، مو به مو جاری است.

ابوبصیر گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا؛ قائم از شما اهل بیت - علیهم‌السلام - کیست؟

فرمود: ای ابوبصیر؛ او پنجمین فرزند از اولاد (نواده‌های) فرزندم موسی - علیه‌السلام - است.

او فرزند سیده‌ی کنیزان است که غایب می‌شود آنچنان غیبتی که موجب شک پیروان باطل می‌شود، سپس خدای عزوجل او را ظاهر می‌سازد، و مشارق و مغارب زمین را برای او فتح می‌کند، و روح الله عیسی بن مریم - علیه‌السلام - بر او نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌خواند.

و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و روی زمین بقعه‌ای نمی‌ماند که در آن غیر خدا عبادت می‌شد مگر اینکه خداوند عزوجل در او عبادت می‌شود، و دین حاکم بر جهان بشر فقط دین خدا می‌شود گر چه مشرکین کراهت داشته باشند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۶ ح ۱۴.

قبل از خلق آسمان و زمین چه بودید؟

مفضل به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کرد: پیش از اینکه خدا آسمانها و زمینها را آفرید شما چه بودید؟

حضرت فرمود: ما موجودات نورانی بودیم پیرامون عرش، که تسبیح خدا می گفتیم، و او را تقدیس می‌نمودیم تا وقتی که خداوند سبحان فرشته‌ها را آفرید، خدا به آنها فرمود: تسبیح بگوئید.

آنها گفتند: ما نمی‌دانیم (چگونه تسبیح بگوئیم)؟

خدا به ما فرمود: تسبیح بگوئید.

ما تسبیح گفتیم: ملائکه نیز مطابق تسبیح ما تسبیح گفتند.

ما از نور خدا آفریده شدیم، و شیعیان ما از چیزی پائین‌تر از آن نور آفریده شدند، و هرگاه روز قیامت فرا رسد، طبقه‌ی پائین به طبقه بالا ملحق می‌شود (و در کنار هم قرار می گیرند).

سپس بین دو انگشت سبابه و وسطی خود جمع نمود، و فرمود: مانند این دو.

سپس فرمود: ای مفضل؛ هیچ می‌دانی چرا به شیعیان شیعه گفتند؟

ای مفضل؛ شیعیان ما از ما هستند، و ما از شیعیان هستیم، آیا می‌بینی این آفتاب از کدام سو طلوع می کند؟

عرض کردم: از طرف مشرق.

فرمود: به کجا بازمی گردد؟

عرض کردم: به سوی مغرب.

حضرت فرمود: این چنین هستند شیعیان ما، از ما هستند، و به سوی ما باز می گردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۲۱ ح ۳۴.

قبل از بعثت پیامبر اسلام حج بود یا خیر؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد که آیا قبل از بعثت پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - فریضه‌ی حج انجام می‌شد؟

حضرت فرمود: بله، و شاهدش قول شعیب به موسی در قرآن کریم است (حضرت موسی) هنگامی که می‌خواست (با دختر شعیب) ازدواج کند گفت: (علی أن تأجرنی ثمانی حجج) [۱] «به این شرط که هشت حج (سال) برای من کار کنی» و نگفت: هشت سال.

و شاهد دیگر اینکه آدم و نوح حج نمودند و سلیمان بن داوود با انس و جن و پرنده و باد خانه‌ی خدا را حج نمود.

و حضرت موسی سوار بر شتر سرخ حج نمود در حالی که می گفت: لبیک لبیک.

و شاهد دیگرش فرمایش خداست: (ان أول بیت وضع للناس للذی ببکهٔ مبارکا و هدی للعالمین) [۲] «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت، و مایه‌ی هدایت جهانیان است».

و (در جائی دیگر از قرآن) می‌فرماید: (و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل) [۳] «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی (کعبه) را بالا می‌بردند».

(و در موضع دیگر): «أن طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود) [۴] «اینکه خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده‌کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!».

و همانا خداوند سنگ سیاه (حجرالاسود) را برای آدم نازل نمود، در حالی که کعبه وجود داشت. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۷.

[۲] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۹۶.

[۳] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۷.

[۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۵.

[۵] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۳۴۶، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۶۵ ح ۴۳.

قتل مورچه جایز است؟

امام کاظم - علیه‌السلام - می‌فرماید از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به قتل مورچه سؤال کردم؟

حضرت فرمود: آن را مکش مگر اینکه تو را اذیت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۷۱.

ک

کاشتن هسته خرما و رشد و میوه دادن آن در یک لحظه

محمد بن مسلم می گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که معلی بن خنیس با حال گریان، وارد شد، حضرت پرسید: «چرا گریه می کنی؟!»

او گفت: «دم درب، جماعتی هستند که خیال می‌کنند شما بر آنها هیچ فضل و برتری ندارید و شما و آنان با هم مساوی هستید.»

حضرت مدتی سکوت کرد و سپس یک طبق خرما خواست و از میان آنها یک خرما برداشت و هسته‌اش را در آورد و آن خرما را خورد.

سپس آن هسته را نیز در زمین کاشت، ناگهان آن هسته در همان لحظه رویید و میوه آورد.

بعد یکی از آن میوه‌ها را دو نیمه کرد و خورد و از میان آن، ورقه‌ای در آورد و به معلی داد و فرمود: «بخوان.»

پس معلی شروع به خواندن آن ورقه نمود. در آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی المرتضی، الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة.

کوه به حضور حضرت آمد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اشد عذاب در قیامت برای مردی است که نطفه‌ی خود را در رحم حرامی قرار دهد.
عبدالرحمن بن الحجاج روایت می‌کند که روزی من در ملازمت امام جعفرالصادق علیه‌السلام از مکه به مدینه می‌رفتم. آن حضرت بر شتری سوار بود و من بر الاغی نشسته بودم و شخص سومی با ما نبود. گفتم: آقای من! علامت امام چیست؟ فرمود: آن که این کوه را طلب نماید و این کوه به خدمت آید. عبدالرحمن می‌گوید به خدا قسم که من دیدم آن کوه به جانب ما روان شد. پس آن حضرت رو به من کرد و بعد به آن کوه فرمود که من تو را نطلبیده‌ام به حال خود باش. آن کوه به جای خود قرار گرفت.

کیفیت نماز شخصی که به دار آویخته شده

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: به پدران خود محبت کنید و احترام بنمائید تا فرزندان شما به شما احترام گذارند.
و از ابوهاشم جعفری نقل می‌کند که گفت: از حضرت رضا علیه‌السلام راجع به کیفیت نماز دار کشیده سؤال کردم، فرمود: مگر نمی‌دانی که (حضرت صادق علیه‌السلام بر عمویش زید بن علی) نماز خواند. گفتم: چرا ولی به طور واضح نمی‌دانم؛ فرمود: برای تو بیان می‌کنم: اگر صورت شخصی که به دار آویخته شده رو به قبله است، به سمت راست او بایست و اگر پشتش به قبله است به سمت چپش بایست و بر او نماز بخوان. «وجه اعجاز این است که حضرت صادق علیه‌السلام در مدینه بود و زید در کوفه به قتل رسید و به دار آویخته شد و نماز آن حضرت بر او مانند نماز علی علیه‌السلام است که در مدینه بود و بر جنازه‌ی سلمان در مدائن نماز خواند».

کفنی از مکه

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از بزرگی به خود بستن و تکبر پرهیز کنید، زیرا بزرگی رداء خداست و هر که با خدا در رداء او بجنگد خدا او را بشکند و در قیامت خوار سازد.
و از ابراهیم بن عبدالحمید نقل شده که گفت:
بردی از مکه خریدم و قسم خوردم از ملك خود بیرونش نکنم تا کفنم باشد. آن را پوشیده و به عرفات رفتم و در موقف (جایی که حاجیان عصر عرفه می‌مانند) ماندم؛ از آن جا به مشعر رفته و موقع نماز آن را برداشتم و تا کردم. سپس به سراغ وضو رفتم وقتی که برگشتم، آن را ندیدم. سخت غمگین شدم. هنگام صبح برخاستم، وضو گرفتم و با مردم به طرف منی حرکت کردم. در مسجد خیف بودم که پیك حضرت صادق علیه‌السلام آمده و گفت: حضرت می‌فرماید: همین ساعت نزد ما بیا. شتابان به حضور حضرت رفته و وارد خیمه‌ی ایشان شدم. سلام کردم و نشستم. حضرت سر بلند کرده و به من رو کرد و فرمود: ای ابراهیم! می‌خواهی بردی به تو بدهم که کفنت باشد؟ گفتم: به خدا قسم برد من گم شد. غلامش را صدا زد؛ بردی آورد؛ به خدا! عین برد خودم بود و به همان صورت که پیچیده بودم باقی بود. فرمود: بگیر و خدا را شکر کن.

کاغذی برای تبرک

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: از حسد بپرهیزید، زیرا ریشه‌ی کفر حسد ورزیدن است.

و از هشام بن احمر نقل می‌کند که:

حضرت صادق علیه‌السلام کاغذی نوشت که چیزهایی برای او بخرم. همیشه کاغذ را پاره می‌کردم ولی این بار اجناس را که خریدم، کاغذ را برای تبرک نگهداشته و در کیفم گذاشتم. هنگامی که خدمت حضرت رسیدم فرمود: هشام! لوازم را خریدی؟ گفتم: آری، فرمود: کاغذ را پاره کردی؟ گفتم: به جهت تبرک آن را در کیف گذاشته و در آن را قفل کردم و این کلید آن است. حضرت کنار جانمازش را بلند کرد و کاغذ را به من داد و فرمود: آن را پاره کن؛ کاغذ را پاره کردم و برگشتم. هر چه کیف را جستجو کردم چیزی نیافتم.

(شاید دستور پاره کردن کاغذ به جهت تقیه بوده که دست دشمنان نیفتد).

کشتی در دریای شیرین و سفید

ابو جعفر طبری به نقل از داود رقّی حکایت کند:

روزی وارد شهر مدینه شدم و منزل امام جعفر صادق علیه السلام رفتم به حضرتش سلام کرده و با حالت گریه نشستم، حضرت فرمود: چرا گریان هستی؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! عدّه ای به ما زخم زبان می زنند و می گویند: شما شیعه ها هیچ برتری بر ما ندارید و با دیگران یکسان می باشید.

حضرت فرمود: آن ها از رحمت خدا محروم هستند و دروغ گو می باشند.

سپس امام علیه السلام از جای خود برخاست و پای مبارک خود را بر زمین سائید و اظهار نمود: به قدرت و اذن خداوند تبارک و تعالی ایجاد شو، پس ناگهان یک کشتی قرمز رنگ نمایان گردید؛ و در وسط آن درّی سفید رنگ و بر بالای کشتی پرچمی سبز وجود داشت که روی آن نوشته بود:

«لا إله إلّا اللّه، محمد رسول اللّه، علی ولیّ اللّه، یقتل القائم الاعداء، و یبعث المؤمنون، ینصره اللّه» یعنی؛ نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد رسول خدا، علی ولی خداست، قائم آل محمد علیهم السلام دشمنان را هلاک و نابود می گرداند و خداوند او را به وسیله ملائکه یاری می نماید.

در همین بین متوجه شدم که چهار صندلی درون کشتی وجود دارد، که از انواع جواهرات ساخته شده بود، پس امام صادق علیه السلام روی یکی از صندلی ها نشست و دو فرزندش حضرت موسی کاظم و اسماعیل را کنار خود نشانید؛ و به من فرمود: تو هم بنشین. چون همگی روی صندلی ها نشستیم؛ به کشتی خطاب کرد و فرمود: به امر خداوند متعال حرکت کن.

پس کشتی در میان آب دریائی که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، حرکت کرد تا رسیدیم به سلسله کوه هائی که از دُرّ و یاقوت بود؛ و سپس به جزیره ای برخوردیم که وسط آن چندین قبّه و گنبد سفید وجود داشت و ملائکه الهی در آن جا تجمّع کرده بودند.

هنگامی که نزدیک آن ها رسیدیم با صدای بلند گفتند: یاابن رسول الله! خوش آمدی.

بعد از آن، حضرت فرمود: این گنبدها و قبّه ها مربوط به آل محمد، از ذریّه حضرت رسول صلوات اللّه علیهم است، که هر زمان یکی از آن ها رحلت نماید، وارد یکی از این ساختمان ها خواهد شد تا مدت زمانی را که خداوند متعال تعیین و در قرآن بیان نموده است:

ثمّ رددنالکم الکرّة علیهم و امددناکم بأموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا[۱] یعنی؛ شما اهل بیت رسالت را مرتبه ای دیگر به عالم

دنیا باز می گردانیم....

و بعد از آن، دست مبارک خود را درون آب دریا کرد و مقداری درّ و یاقوت بیرون آورد و به من فرمود: ای داود! چنانچه طالب دنیا هستی این جواهرات را بگیر.

عرضه داشتم: یاابن رسول الله! من به دنیا رغبت و علاقه ای ندارم، پس آن ها را به دریا ریخت و سپس مقداری از شن های کف دریا را بیرون آورد که از مُشک و عَنبر خوشبوتر بود؛ و چون همگی، آن را استشمام کردیم به دریا ریخت؛ و بعد از آن فرمود: برخیزید تا به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ابو محمد حسن بن علی، ابو عبدالله حسین بن علیّ، ابو محمد علی بن الحسین و ابو جعفر محمد ابن علی سلام کنیم.

پس به امر حضرت برخاستیم و حرکت کردیم تا به گنبدی در میان گنبدها رسیدیم و حضرت پرده ای را که آویزان بود بلند نمود پس امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام را مشاهده کردیم که در آنجا نشسته بود، بر حضرتش سلام کردیم.

سپس وارد قبّه ای دیگر شدیم و امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدیم و سلام کردیم، تا پنج گنبد و قبّه رفتیم و در هر یک امامی حضور داشت تا آخر، که امام محمد باقر علیه السلام بود و بر یکایک ایشان سلام کردیم.

بعد از آن، حضرت صادق آل محمد صلوات اللّه علیهم فرمود: به سمت راست جزیره نگاه کنید، همین که نظر کردیم چند قبّه دیگر را دیدیم که بدون پرده بود، پس عرضه داشتم: یاابن رسول الله! چطور این قبّه ها بدون پرده است؟!

در پاسخ اظهار نمود: این ها برای من و دیگر امامان بعد از من خواهد بود؛ و سپس فرمود: به میان جزیره توجّه نمائید؛ و چون دقّت کردیم گنبدی رفیع و بلندتر از دیگر قبّه ها را دیدیم که وسط آن تختی قرار داشت.

بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این قبّه مخصوص قائم آل محمد علیهم السلام است؛ و سپس فرمود: آماده باشید تا بازگردیم، و کشتی را مخاطب قرار داد و فرمود: به قدرت و امر خداوند متعال حرکت کن، پس ناگهان بعد از لحظاتی در همان محل قرار گرفتیم.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره اسراء: ۶.

[۲] نوادرالمعجزات طبری: ص ۱۴۶، ح ۱۵، مدینة المعاجز: ج ۵، ص ۳۰۲، ح ۱۶۳۳، دلائل الامامة: ص ۲۹۴، ح ۲۴۹.

کرامت و نصیحت در سفر زیارتی

ابوجعفر محمد هلالی - پیر مردی ۱۲۸ ساله - حکایت کند:

در آن سالی که حضرت ابوعبداللّه، امام صادق علیه السلام به شهر حیره منتقل شده بود، جهت زیارت و ملاقات آن حضرت عازم آن دیار گشتم.

هنگامی که وارد حیره شدم، کثرت و انبوه جمعیت که برای دیدار حضرت آمده بودند، مانع شد که من خود را به حضرت برسانم و تا سه روز به درون منزل راه نیافتم.

و چون روز چهارم شد مقداری خلوت شد، جلو رفتم، آن گاه حضرت مرا دید و به نزدیک خود دعوت نمود.

پس از گذشت ساعتی به همراه حضرتش جهت زیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام عازم آن دیار شدیم، پس مقداری از مسافت را که پیمودیم، امام صادق علیه السلام از جاده کناره گرفت و در گوشه ای نشست و خاک زمین را نرم کرد؛ و سپس در آن خاک نرم ادرار نمود، بعد از آن با آبی که همراه داشت، وضو ساخت و دو رکعت نماز به جا آورد و دست به دعا

بلند نمود.

و چون دعایش پایان یافت، حرکت کردیم و در مسیر راه، حضرت نکاتی چند مطرح نمود:

دریا، همسایه شناس و همسایه پذیر نیست؛ پادشاه، آشنا و دوست نمی شناسد؛ سلامتی و تندرستی قابل تخمین و قیمت نیست، چه نعمت های مهم و ارزشمندی که در اختیار انسان ها است؛ ولی قدر آن ها را نمی دانند.

همچنین امام علیه السلام در ادامه فرمایشات خود افزود: همیشه پنج چیز را سرلوحه برنامه زندگی خود قرار دهید تا سعادتمند و رستگار باشید:

برای هر کاری استخاره کنید، به وسیله شادمانی و شادابی جذب برکت و رحمت نمائید، خود را به وسیله بردباری و صبر و استقامت آرایش دهید، در هر حال از دروغ پرهیز و دوری نمائید؛ و در معاملات اجناس را به طور کامل دریافت و پرداخت کنید. [۱] .

\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-\-

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۹۴، ح ۱۰۶، به نقل از نوادر علی بن أسباط.

کنار هر نفر یک نان

مُعلّی بن خُنیس - که یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و از راویان حدیث است - حکایت کند:

در شبی تاریک و بارانی امام صادق علیه السلام از منزل خارج شد و به سوی محلّه بنی ساعده روانه گشت، من نیز به دنبال آن حضرت حرکت کردم.

در بین راه، چیزی از دست آن حضرت روی زمین افتاد، فرمود: خداوندا! آن را به ما باز گردان.

من جلو رفتم و سلام کردم، حضرت پس از جواب سلام، اظهار داشت: مُعلّی هستی؟

عرض کردم: بلی، فدایت شوم.

فرمود: در همین دور و بر دقّت کن و دستی روی زمین بکش، اگر چیزی پیدا کردی، آن را بردار و به من بده.

مُعلّی گوید: مقداری تفحّص کردم و روی زمین را جستجو نمودم تا آن که زنبیلی را یافتم که داخل آن نان بود، آن را برداشتم و تحویل امام صادق علیه السلام دادم و عرض کردم: ای مولای من! اجازه بفرمائید من آن را حمل کنم و همراه شما بیاورم؟

حضرت فرمود: خیر، من خودم برای این امر سزاوارترم؛ ولیکن اگر مایل باشی می توانی با من همراهی کنی.

مُعلّی گفت: من نیز همراه امام صادق علیه السلام حرکت کردم تا آن که به محلّه بنی ساعده رسیدیم، افرادی را در آن جا دیدم که خوابیده بودند.

حضرت به هر یک از آن افراد که می رسید، یک قرص نان از درون زنبیل برداشته و کنار او می گذاشت؛ و به همین منوال تا آخرین نفر به هر کدام یک قرص نان داد؛ و سپس با هم برگشتیم.

در بین راه، به حضرت عرض کردم: یاابن رسول اللّه! آن ها که متوجّه نشدند و شما را نشناختند؟!

فرمود: خیر، اگر می خواستم متوجّه شوند، باید نمک هم برایشان می آوردم؛ و سپس افزود: خداوند امور همه چیزها را از جهت محاسبه، در اختیار ملائکه قرار داده است مگر صدقه را، که مستقیما خودش آن را تحویل می گیرد و مورد محاسبه و پاداش قرار می دهد.

پس از آن فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السلام هرگاه صدقه ای به فقیر می داد، آن را در دست فقیر می گذاشت و دست خود را می بوسید؛ چون صدقه قبل از آن که به دست سائل و فقیر برسد، مورد توجه خداوند قرار خواهد گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۹۳، ص ۶ ۱۲۵ و ص ۸ ۱۲۷ و ج ۴۷، ص ۲۰، ح ۱

کینه توزان نیرنگ باز

بسیاری از محدّثین و مورّخین آورده اند، که ربیع بن یونس از طرف منصور عبّاسی استاندار شهر مدینه بود؛ پسر ربیع که فضل نام دارد حکایت کند:

منصور خلیفه عبّاسی - در سال ۱۴۷ - پس از مراسم حجّ وارد مدینه منوّره شد و به پدرم، ربیع گفت: هر چه زودتر جعفر بن محمد علیه السلام را با حالتی توهین آمیز احضار کن، می خواهم او را به قتل برسانم.

پدرم ربیع گوید: خود را به حال فراموشی زدم؛ ولی منصور دومرتبه پیام شدیدی بر احضار آن حضرت برایم فرستاد و من نیز اهمال کردم و خود را به فراموشی زدم تا شاید پشیمان گردد.

ولیکن منصور در مرتبه سوّم رسما نامه ای را برایم فرستاد، با تهدید بر این که اگر چنان کاری را انجام ندهم، مورد تهدید و خطر قرار خواهم گرفت.

به همین جهت ناچار شدم و حضرت را نزد خود آوردم؛ و اظهار داشتم: منصور چنین تصمیم شومی را در حق شما دارد، از خداوند طلب کن که از شر او در امان باشی.

امام صادق علیه السلام با شنیدن چنین مطلبی، لب به سخن گشود و اظهار نمود: للّه للّه «لاحُوْلَ وَلاقُوَّةَ إلاّ بِاللّه».

و هنگامی که حضرت بر منصور وارد شد، منصور با حالت تندی و درشتی با وی سخن گفت؛ و سپس حضرت را مورد خطاب و سرزنش قرار داد و اظهار داشت: دشمنان و مخالفین ما در عراق تو را به عنوان امام و رهبر خود برگزیده اند، خدا مرا هلاک کند اگر تو را نکشم و از بین نبرم.

حضرت صادق علیه السلام اظهار داشت: آنچه برایت گفته اند دروغ است، مگر نمی دانی که حضرت سلیمان مورد لطف قرار گرفت شکر و سپاس انجام داد و حضرت ایوب مبتلی گردید و صبر و شکیبائی نشان داد، حضرت یوسف مورد ظلم قرار گرفت و عفو و بخشش کرد.

چون منصور چنین کلماتی را شنید، غضب خود را فرو نشاند؛ و آن گاه امام علیه السلام را نزد خود دعوت کرد و ضمن عذرخواهی و پوزش، گفت: ساحت شما از آنچه گفته اند پاك است؛ ولی فلانی گزارشاتی را برای ما مطرح کرده است، که خواستم شك و شبهه برطرف شود.

حضرت فرمود: او را احضار نما تا ثابت شود.

هنگامی که آن شخص وارد مجلس شد، منصور دوانیقی به او گفت: مگر تو این مطالب و گزارشات را بر علیه جعفر بن محمد حکایت نکرده ای؟

آن شخص اعتراف کرد و گفت: بلی، من گفته ام.

امام علیه السلام فرمود: او را بر آنچه می گوید، قسم دهید.

همین که طبق روش خاصی قسم خورد، ناگهان به دَرَك، واصل شد و پس از آن منصور، حضرت صادق علیه السلام را مورد احترام و تکریم قرار داد؛ و روانه منزلش نمود.

و از آنجا که دشمنان و منافقان کینه توز نمی توانند لحظه ای آرام بنشینند، در نهایت منصور دوانیقی، حضرت صادق آل محمد

صلوات اللّه و سلامه علیه را به وسیله انگور زهرآلود مسموم کرده و به شهادت رسانید.

و یکی دو روز پس از مسموم شدن حضرت، هنگامی که بعضی از اصحاب به ملاقات آمدند، دیدند که آن امام مظلوم در بستر قرار گرفته؛ و رنگ چهره مبارکش زرد و بیش از حد، لاغر و ضعیف گردیده است، به همین جهت بسیار گریستند.

و همچنین مرحوم کلینی رحمهٔ اللّه علیه از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است:

چون پدرم به شهادت نائل آمد او را پس از غسل، با دو لباس و پارچه ای که در ایّام حجّ با آن ها احرام می بست، کفن کردم.

و نیز عمامه ای را که از جدّش، امام سجّاد علیه السلام به ارث برده بود بر سرش بستم؛ و سپس جسد مطهّرش را در پارچه ی بُرد یمانی پوشاندم.

و بعد از آن، بدن مقدّس و مطهّر حضرت صادق آل محمد صلوات اللّه علیهم را پس از وداع با قبر جدّ بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، در قبرستان بقیع – کنار مرقد شریف پدر و جد و عمویش – دفن کردند. [۱] .

«صَلَواتُ اللّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّا، جَعَلَنَا اللّهُ مِنْ مُحِبیهِمْ وَ مَوالیهِمْ، وَ رَزَقَنَا اللّهُ فِی الدُّنْیا زیارَتَهُمْ وَ فِی الْآخِرَهِْ شَفاعَتَهُمْ، آمین.»

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشّیعهْ: ج ۱، ص ۶۶۶، إعلام الوری طبرسی: ص ۲۷۰، دلائل الامامهْ: ص ۳۲۸، ح ۲۸۵، ارشاد شیخ مفید: ص ۲۷۲، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۷۴ با تفاوت مختصر.

کار و کوشش

روزی مردی از یاران امام جعفر صادق (علیه‌السلام) ایشان را در حالی می بیند که بیلی بر دست گرفته، در بستان خویش، مشغول کار کردن است و از شدت خستگی و گرما، عرق از سر و روی مبارك امام صادق علیه‌السلام می‌ریخت.

آن مرد می‌گوید به امام عرض کردم: فدای تو شوم، بیل را به من بده تا من کارهای بستان را انجام دهم.

امام فرمودند: «همانا من دوست دارم که مرد اذیت شود به حرارت آفتاب در طلب معیشت». [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال، ج ۲.

کمک به نیازمندان

از یکی از یاران امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است: شبی امام جعفر صادق (علیه‌السلام) از خانه بیرون رفت در حالی که کیسه‌ای بر دوش مبارك خود داشت.

حس کنجکاوی مرا بر آن داشت تا دنبال حضرت بروم و ببینم، حضرت به کجا می‌رود و با چه کسی کار دارد.

در حال تعقیب امام بودم که ناگهان چیزی از دست ایشان به زمین افتاد و امام خم شد تا آن را پیدا کند.

من در همین لحظه، نزدیك تر رفتم و سلام کردم.

حضرت بعد از جواب سلام فرمود: «بیا كمك كن تا چیزی را که گم کرده‌ام، پیدا کنم» من هم به زمین دست مالیدم و تکه‌ای نان یافتم و آن را به حضرت دادم؛ سپس به حضرت عرض کردم: ای مولای من! فدایت شوم، اجازه بده تا این کیسه را من بردارم.

فرمود: «نه، این وظیفه‌ی من است که این کار را انجام دهم؛ ولی به تو اجازه می‌دهم که با من بیایی».
با حضرت به راه افتادیم تا به محلی به نام ظله بنی ساعده رسیدیم.
ظله‌ی بنی ساعده، محلی بود که در روز، مردم آن جا جمع می شدند و از سایبان آن جا استفاده می کردند و در شب فقرا و افراد غریب در آن جا می‌خوابیدند.
در آن جا دیدم، حضرت، زیر لباس فردی که آن جا خوابیده، تکه نانی گذاشت و این کار را برای تمام افراد آن جا، انجام داد.

کار و کوشش

ائمه‌ی ما گذشته از آنکه به مردم تأکید می‌کردند که مشغول کسب شوند و از بیکاری و تن آسایی اجتناب کنند، عملا نیز این موضوع را به مردم تذکر می‌دادند. به این معنی که خودشان زحمت می‌کشیدند و کار می‌کردند، خلاصه به مردم نشان می‌دادند، که باید از راه فعالیت و کوشش، رزق خود و عائله‌شان را به دست آورند.
انی لاعمل فی بعض ضیاعی حتی اعرق، و ان لی من یکفینی لیعلم الله عزوجل انی اطلب الرزق الحلال. [۱] .
با آنکه اشخاصی هستند که کار مرا انجام دهند، مع ذلک من شخصا در بعضی از املاک (مزروعی) خودم کار می‌کنم تا عرق نمایم. برای اینکه خداوند بداند که من رزق حلال می‌طلبم.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۰، ص ۸.

کشاورزان

کشاورزان کسب حلالی دارند و مواد اولیه‌ای را که خداوند به آنها لطف فرموده است تهیه کرده و در دسترس عموم قرار می‌دهند. البته در قبال این شغل اصیل و پر مشقت، نزد خداوند مقام ارجمندی دارند.
الزارعون کنوز الانام، یزرعون طیبا اخرجه الله، و هم یوم القیامهٔ احسن الناس مقاما و اقربهم منزلهٔ، یدعون المبارکین. [۱] .
کشاورزان گنجور مردم می‌باشند. چیز حلال و پاکی را که خداوند از زمین بیرون می‌آورد، کشت می‌کنند. در روز قیامت مقام آنان از دیگران بهتر و منزلت آنان از همه مردم به خداوند نزدیکتر است و آنان را مبارکین (اشخاص با خیر و برکت) می‌خوانند.

پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۱۰، ص ۲۳.

کیسانیه

این فرقه در زمان امام صادق علیه‌السلام وجود داشته و اعتقاد آنان این بوده که محمد بن الحنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از آن حضرت امام می‌باشد و در لقب او به حنفیه اختلاف است. و این فرقه دارای چند گروه است:
۱- گروهی که می گویند: محمد حنفیه همان مهدی موعود و وصی امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ کدام از اهل بیت او حق مخالفت با او را نداشته و مصالحه‌ی امام حسن علیه‌السلام با معاویه و خروج امام حسین علیه‌السلام به اذن او بوده است؛ همان گونه که خروج مختار نیز برای انتقام از خون شهدای کربلا به اذن او بوده است.

۲- فرقه ای که قایل به امامت محمـد حنفیه‌انـد و او را بعد از امام حسن و امام حسـین علیهم‌السـلام امام مهدی می‌دانند و می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام او را این گونه نامیـده است و او زنـده است و نخواهد مرد، لکن غایب است و کسـی محل او را نمی‌داند و زود است که ظـاهر گردد و مالـک روی زمین شود و بعـد از غیبت او امامی نخواهـد بود تا او قیام کنـد و این گروه را اصحاب این کرب و کربیه می‌نامند.

۳- گروهی که می گویند: محمد حنفیه در کوه‌های رضوی بین مکه و مدینه اقامت دارد و او امام منتظر می‌باشد.

۴- گروهی که می گوینـد: محمـد حنفیه از دنیا رفته و امام بعـد از او فرزنـد او عبـدالله، مکنای به ابوهاشم است و او فرزند بزرگ او بوده و محمـد حنفیه او را وصـی خود قرار داده است. این رو، این فرقه را هاشـمیه می گوینـد و اعتقـاد آنها این است که می گوینـد: «عبـدالله فرزنـد محمـد حنفیه مهـدی این امت است و او زنـده خواهد بود بلکه درباره‌ی او غلو نموده و می گویند: او مرده‌ها را زنده می کند.» و لکن هنگامی که عبدالله از دنیا رفت پیروان او به چند فرقه تقسیم شدند.

البته در بین کیسانیه مردانی از اهل ذکر و عبادت و جلالت وجود داشـته که عزت فراوانی داشـته‌اند. از آن جمله است شاعر معروف سیـد اسـماعیل حمیری که از اشـعار او نیز معلوم است که دارای چنین اعتقادی بوده است. هر چند وی به برکت سـخنان امام صادق علیه‌السلام از این عقیده دست برداشت که این معنا نیز در اشعار او مشهود است.

یکی دیگر از کیسانیه حیان سـراج است که او نیز روزی خـدمت امام صادق علیه السـلام آمد و آن حضـرت به او فرمود: «ای حیان! دوسـتان تو درباره‌ی محمـد بن الحنفیه چه می گوینـد؟» او گفت: آنان می گوینـد: او زنـده است وماننـد مردم روزی می‌خورد. امام صـادق علیه‌السـلام به او فرمود: «پـدرم امـام بـاقر علیه السـلام می‌فرمود: «من در بیمـاری او، او را عیادت نمودم و از کسانی بودم که چون او مرد چشمان او را بستم و او را داخل قبر نمودم و همسران او تزویج نمودند و اموال او بین وارثین تقسیم گردید.» او گفت: یا اباعبـدالله! مثل محمد حنفیه در این امت مثل عیسـی بن مریم علیه‌السـلام که امر او برای مردم مشـتبه و نامعلوم گردید. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: «امر او برای دوسـتان او نامعلوم گردید و یا برای دشـمنان او؟» او گفت: برای دشمنان نامعلوم گردید. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: «آیا تو گمان می کنی که ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام دشمن عموی خود محمد بن الحنفیه بوده است؟» او گفت: خیر. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: «ای حیان! شـما از آیات قرآن رو گردان شده اید و خداوند در قرآن می‌فرماید: (سـنجزی الذین یصـدفون عن آیاتنا سوء العـذاب بما کانوا یصـدفون) [۱] یعنی: زود است مـا کسـانی که از آیـات مـا اعراض می کننـد را به کیفر و عذاب بدی مجازات نماییم.» [۲] .

بریـد عجلی از اصـحاب معروف و معتمـد امـام صادق علیه‌السـلام می گویـد: بر آن حضـرت وارد شـدم. پس امام علیه‌السـلام به من فرمود: «اگر چنـد لحظه زودتر آمـده بودی حیـان سـراج را می‌دیـدی.» سپس، به محلی در اتـاق اشـاره نمود و فرمود: «در این محل نشسـته بود و نـام محمـد بن حنفیه و زنـده بودن او را مطرح می‌نمود و از او اسـتمداد و در خواست می کرد. پس من به او گفتم: ای حیان! آیا به گمان تو و هم کیشان تو چنان که روایت می کنید چنین نیست که هر چه در بنی اسرائیل رخ داده در این امت نیز بدون کم و کاست رخ خواهد داد؟ او گفت: آری. گفتم: آیا ما و شـما تاکنون شـنیده ایم که عالمی مقابل چشم مردم بمیرد و زن‌های او ازدواج کنند و اموال او تقسیم شود و [باز] او زنده باشد و نمیرد؟ پس حیان برخواست و جوابی به من نداد و رفت. [۳] .

البته کیسانیه از فرقه‌هایی است که منقرض گردیده و امروزه پیروی ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] انعام / ۱۵۷.

[۲] اکمال الدین، ص ۲۲ رجال کشی، ص ۲۰۳.

[۳] رجال کشی، ص ۲۰۲، ذیل کلمه «حیان».

کیسانیه

کیسانیه آنها بودند که به امامت محمد بن حنفیه قائل بودند و آنها هم چند فرقه می‌شدند فرقه‌ای گفتند محمد حنفیه مهدی است و وصی امیرالمؤمنین است و مصالحه امام حسن مجتبی و خروج سیدالشهداء هم به اذن او بوده است.

یک طایفه هم معتقد بودند محمد حنفیه پس از امام حسین علیه‌السلام خلیفه بود و او زنده است که نمرده و نمی‌میرد و غایب است و امامی هم پس از او نخواهد آمد تا رجعت او و آنها را کربیه گویند زیرا ابن‌کرب اول کسی است که به این عقیده افتاد.

دسته‌ای هم گفتند محمد حنفیه امامی منتظر است که بین مکه و مدینه سیر می‌کند

یک دسته هم گفتند او مرده عبدالله مکنی به ابوهاشم بزرگترین اولادش وصی او بود و لذا این طایفه را هاشمیه خواندند.

کیسانیه در همان نیمه دوم قرن اول شروع کردند و سید حمیری شاعر شهیر از آن طایفه بود که برگشت و از پیروان امام صادق و از امامیه اثنی‌عشریه گردید و حضرت صادق همه آنها را به عقیده صاف و مستقیم هدایت فرمود. [۱] .

نگارنده گوید از این طایفه کمتر کسی شهرت دارد و کیسان محلی بوده که مختار خروج کرده و مذهبی نبوده است و مصداق حقیقی هم نداشته.

پی نوشت ها:

[۱] الفرق نوبختی - الامام الصادق علامه مظفر ص ۵۰ ج ۲.

کمترین چیزی که با آن انسان کافر می‌شود

حلبی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: کمترین چیزی که به وسیله‌ی آن انسان کافر می‌شود، چیست؟

حضرت فرمودند: این است که انسان بدعتی بگذارد و او را ملاک محبت و ولایت خود قرار دهد، و از کسی که با آن مخالفت کند تبری بجوید و دوری کند. [۱] .

برید عجلی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: کمترین چیزی که انسان به وسیله‌ی آن کافر می‌شود، چیست؟

حضرت ریگی از زمین برداشتند و گفتند: اینکه بگوید: این ریگ هسته است، و از کسی که مخالفت کند با او تبری بجوید و از او دوری کند، و این (دوری از مخالفش) را دین خود قرار دهد که به وسیله‌ی آن به خدا تقرب جوید، این شخص یک ناصبی است به خدا شرک ورزیده و بدون اینکه بداند کافر شده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار، ص ۳۹۳، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۲۲۰ ح ۵.

[۲] معانی الأخبار: ص ۳۹۳، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۲۳۰ ح ۶.

کدام عمل بهتر و کدام گناه بزرگتر است؟

محمد بن سماعه گوید: یکی از اصحاب ما از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کرد: به من خبر ده کدام اعمال بهتر است؟

حضرت فرمودند: توحید پروردگار.

سؤال کرد: کدام یک از گناهها بزرگتر است؟

حضرت فرمود: تشبیه خدا به مخلوق. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۳ ص ۸ ح ۱۸.

کسی که درباره خدا یا پیغمبر شک کند

محمد بن مسلم گوید: خدمت حضرت صادق - علیه‌السلام - بودم و من در طرف چپ آن حضرت و زراره در سمت راستش نشسته بودیم، پس ابوبصیر وارد شد و عرض کرد: یا اباعبدالله؛ چه می‌فرمائی در مورد کسی که درباره‌ی خدا شک کند؟

فرمود: کافر است ای ابامحمد (کنیه ابوبصیر).

عرض کرد: اگر در پیغمبر شک کند (چطور؟)

فرمود: کافر است.

پس آن حضرت رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر می‌شود در صورتی که انکار کند. (یعنی کفر خود را با زبان ابراز کند). [۱].

۲- منصور فرزند حازم گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: کسی که درباره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شک دارد حکمش چیست؟

فرمود: کافر است.

پرسیدم: کسی که شک در کفر شک کننده دارد او هم کافر است؟

حضرت چیزی نفرمود، و از پاسخ خودداری کرد تا سه بار تکرار کردم. دیدم آثار خشم در چهره‌ی حضرتش ظاهر شد (من هم ساکت شدم).

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۱۷ ح ۳.

کمترین چیزی که انسان را مشرک میکند

ابوالعباس گوید: از حضرت صادق - علیه‌السلام - پرسیدم کمترین چیزی که انسان به سبب آن مشرک می‌شود چیست؟

فرمود: هر کس رأیی را بدعت گزارد و به واسطه‌ی آن محبوب گردد یا مبغوض شود؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۱۴ ح ۲.

کفر جلوتر است یا شرک؟

مسعدهٔ بن صدقه گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه‌السلام - در جواب این سؤال که کدام یک جلوتر است کفر یا شرک؟

فرمود: کفر جلوتر است، زیرا ابلیس نخستین کسی بود که کافر شد، و کفر او شرک نبود، زیرا او به پرستش غیر خدا دعوت نکرد،

بلکه پس از آن (مردم را به پرستش غیر خدا) خواند و مشرک شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۹۷ ح ۸.

کفری هست که به درجه شرک نرسد؟

عبدالغفار جازی گوید: کسی از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کرد: آیا کفری هست که به درجه‌ی شرک نرسد؟

حضرت فرمودند: کفر خود شرک است.

سپس برخاستند و وارد مسجد شدند، و به سوی من متوجه شده و فرمود: بله، شخصی حدیثی را بر دوستش عرضه می‌دارد، و او چون آن حدیث را نمی‌شناسد رد می‌کند، این نعمتی است که آن را کفران کرده است، ولی به درجه‌ی شرک نرسیده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الأخبار: ص ۱۳۷، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۹۶ ح ۱۰.

کلماتی که خدا ابراهیم را با آن آزمایش کرد

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: مراد از کلمات در فرمایش خدا که می‌فرماید: (و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات) [۱] «و به خاطر آورید هنگامی که خداوند، ابراهیم - علیه‌السلام - را با کلماتی آزمود» چیست؟

حضرت فرمود: همان کلماتی است که حضرت آدم - علیه‌السلام - آن را از پروردگارش دریافت نمود، و خداوند توبه‌ی او را قبول نمود، و آن عبارت است از اینکه گفت:

«پروردگارا؛ از تومسألت می‌نمایم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کنی».

و خداوند توبه او را قبول نمود، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.

سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا؛ مقصود خداوند از (فأتمهن) چیست؟

فرمود: یعنی عدد دوازده امام را تا حضرت قائم (عج) کامل نمود که نه نفر از آنان از فرزندان امام حسین - علیه‌السلام - می‌باشند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۴.

[۲] بحارالأنوار: ج ۱۲ ص ۶۶ ح ۱۲.

کیفیت جمع بین دو آیه

نوح بن شعیب و محمد بن حسن گویند: ابن ابی‌العوجاء از هشام بن الحکم سؤال نمود مگر نه اینکه خداوند حکیم است؟

فرمود: بله او حکیمترین حکیمان است.

گفت: پس خبر ده مرا از معنی قول خداوند متعال: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم أن لا تعدلوا

فواحدة) [۱] «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره‌ی همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید»، مگر نه این است که واجب است؟

هشام گفت: بله.

گفت: پس خبر ده مرا از معنی فرمایش خدای متعال: (و لن تستطعوا أن تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل) [۲] «وشما هرگز نمی‌توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید». کدام حکیم چنین سخن می‌گوید؟

هشام پاسخی نداشت، و لذا به مدینه سفر نمود و خدمت امام صادق – علیه‌السلام – رسید.

حضرت فرمود: ای هشام؛ چه شده است که در غیر زمان حج یا عمره به اینجا آمده‌ای؟

هشام گفت: فدایت شوم؛ برای امر مهمی آمده‌ام. ابن ابی‌العوجاء از من سؤالی نمود که پاسخ آن را ندارم.

حضرت فرمود: آن چیست؟

هشام: داستان را برای حضرت بازگو کرد.

حضرت فرمود: اما گفته‌ی خدای متعال: «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره‌ی همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید» یعنی در نفقه (نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید).

و اما فرمایش خدا: «و شما هرگز نمی‌توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری به صورت زنی که شوهرش را از دست داده درآورید! یعنی در محبت.

راوی گوید: چون هشام با این پاسخ به سوی ابن ابی‌العوجاء برگشت، و او را از آن مطلع ساخت، ابن ابی‌العوجاء گفت: به خدا قسم؛ این پاسخ مال تو نیست. [۳] .

۲- روایت شده است هنگامی که مردی از زندیقان از ابوجعفر احول سئوال نمود و گفت: خبر ده مرا از فرمایش خدا: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم أن لا تعدلوا فواحدة) [۴] «پس با زنان پاک ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره‌ی همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید».و آنچه در آخر سوره فرموده است یعنی: (و لن تستطعوا أن تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل) [۵] «و شما هرگز نمی‌توانید در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید» بین این دو کلام فرق و تباین هست.

ابوجعفر احول گوید: من پاسخی بر این سؤال نداشتم، به مدینه سفر کردم و بر امام صادق – علیه‌السلام – وارد شدم و از نسبت این دو آیه به همدیگر پرسیدم.

امام – علیه‌السلام – فرمودند: اما فرمایش او: (فان خفتم أن لا تعدلوا فواحدة) «و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره‌ی همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید».یعنی در نفقه.

و فرمایش او: «و شما هرگز نمی‌توانید در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش کنید!» مقصود محبت و مودت است، زیرا کسی نمی‌تواند در محبت بین دو همسر عدالت را رعایت کند.

ابوجعفر احول به آن مرد بازگشت، و پاسخ را به اطلاع او رسانید.

آن مرد گفت: این را از حجاز آورده‌ای. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳.

[۲] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۲۹.

[۳] الکافی: ج ۵ ص ۳۶۲، بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۲۲۵ ح ۱۳.

[۴] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳.

[۵] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۲۹.

[۶] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۰۲ ح ۶.

کسی از صحابه پیامبر بر قضیه سقیفه اعتراض نمود؟

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم؛ آیا در اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی بود که بر ابوبکر اعتراض کند، و نشستن او را در مجلس و مکان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - تقبیح نماید؟

حضرت صادق - علیه‌السلام - فرمود: بله. دوازده نفر (از مهاجرین و انصار) بر ابوبکر اعتراض نمودند، آنان از مهاجرین عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص - و او مردی از بنی‌امیه بود - و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد بن اسود، و عمار بن یاسر، و بریده اسلمی.

و اما از انصار عبارت بودند از: ابوالهیثم بن التیهان، و سهل، و عثمان - دو فرزند حنیف - و خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین، و ابی بن کعب و ابوایوب انصاری.

سپس حضرت فرمود: هنگامی که ابوبکر به منبر رفت این چند نفر با هم مشورت نمودند، بعضی گفتند: به خدا؛ او را از منبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پائین می‌کشیم، و دیگران گفتند: به خدا، اگر چنین نمودید به هلاکت خود کمک کرده‌اید، در حالی که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکهٔ) [۱] «و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» پس بیائید زود برویم نزد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - تا با او مشورت کنیم، و نظر او را جویا شویم و بدانیم چه باید بکنیم.

همگی به طرف آقا امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - شتافتند و به او گفتند: یا امیرالمؤمنین؛ حقی را که شما از دیگران به آن سزاوارترید رها کرده‌اید؟ زیرا ما مکرر شنیدیم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرمود: «علی با حق است و حق با علی، حق با علی به هر طرف که برود می‌رود و میل می‌کند» و ما قصد داشتیم برویم و او را از منبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پائین بکشیم، ولی آمدیم ابتداءً با شما مشورت کنیم و نظر شما را جویا شویم و ببینیم ما را به چه چیز دستور می‌دهید. [۲].

حضرت امیر - علیه‌السلام - فرمودند: «به خدا قسم؛ اگر چنین کاری را می‌کردید کار شما با آنها به جنگ می‌کشید، ولی شما مانند نمک در غذا، و سورمه در چشم، باشید (هستید).

به خدا قسم اگر چنین می‌کردید به جائی می‌کشید که نزد من می‌آمدید در حالی که شمشیرها را از نیام کشیده و آماده جنگ و کارزار شده‌اید، و در این صورت می‌آمدند و بالاجبار مرا وادار به مبایعت (با آن شخص) می‌کردند، و می‌گفتند بیعت کن وگرنه تو را می‌کشیم، و من ناچار می‌شدم که از خود دفاع کنم (و کشت و کشتار واقع می‌شد) در حالی که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - قبل از وفاتشان به من - سراً - فرمودند: ای ابوالحسن، امت پس از من به تو غدر و خیانت خواهند کرد و عهد مرا (که مربوط به خلافت و جانشینی تو است) نقض خواهند نمود و تو نسبت به من به منزله‌ی هارون از موسی هستی، و امت پس از من کاری را که سامری و پیروان او با هارون و پیروانش کردند با تو خواهند کرد.

من گفتم: یا رسول الله، پس شما چه سفارشی به من دارید اگر چنین شد؟

حضرت رسول فرمودند: اگر یارانی را یافتی پس اقدام کن و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی را نیافتی دست نگهدار، و خون خود را

حفظ کن تا با مظلومیت به من ملحق شوی.

و هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وفات یافت به غسل و کفن و دفن آن حضرت مشغول شدم، سپس قسم خوردم که تا قرآن را جمع نکنم عبا بر دوش نگذارم مگر برای نماز، و چنین کردم.

سپس دست فاطمه - سلام الله علیها - و دو فرزندم حسن و حسین - علیهماالسلام - را گرفتم و بر اهل بدر و اهل سابقه (و سابقین در اسلام) مرور کردیم و آنها را به حقم یادآوری کردم، و به نصرت و یاریم دعوت نمودم، ولی هیچ یک از آنان به من پاسخ مثبت ندادند مگر چهار نفر: سلمان، عمار، ابوذر و مقداد - رضی الله عنهم -، و در این امر با بقیه خویشاوندانم گفتگو کردم ولی همگی امتناع کردند، و ترجیح دادند که سکوت اختیار شود، چون می‌دانستند در سینه‌ی آن گروه چه کینه‌هائی انباشته شده است، و می‌دانستند چه بغضی نسبت به خدا و پیغمبر و اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در دل دارند.

پس همگی بروید نزد آن مرد (یعنی ابابکر) و او را از آنچه از فرمایشات پیامبرتان محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده‌اید آشنا کنید، تا حجت را بدین طریق بر او تمام کنید، و دیگر برای او عذری نماند، و آنان با مخالفت با این فرمایشات از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - دورتر باشند هنگامی که بر او (روز قیامت) وارد می‌شوند.

آن گروه به طرف مسجد حرکت کردند، تا اینکه منبر رسول خدا را در میان گرفتند، و آن روز؛ روز جمعه بود و هنگامی که ابوبکر به منبر رفت مهاجرین به انصار گفتند: شما آغاز کنید و سخن بگوئید، و انصار به مهاجرین گفتند: بلکه شما آغاز کنید و سخن بگوئید، - تا اینکه گوید -: پس اولین کسی که سخن گفت خالد بن سعید بن العاص بود، سپس باقی مهاجرین سپس انصار.

و روایت شده است که: آنان هنگام وفات رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - حاضر نبودند، و زمانی به مدینه آمدند که ابوبکر در مقام خلافت نشسته بود، و آنها آن زمان از سرشناسان مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بودند.

۱- خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت: ای ابوبکر؛ از خدا بترس، تو حتما می‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که دور او را گرفته بودیم روز واقعه‌ی قریظه هنگامی که خداوند فتحی نصیب آن حضرت کرده بود، و علی - علیه‌السلام - آن روز عده‌ای از قهرمانان و سرشناسان معروف آنها را کشته بود حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «ای گروه مهاجرین و انصار، به شما وصیتی می‌کنم آن را حفظ کنید، و فراموش ننمائید، و امانتی به ودیعت نزد شما می‌گذارم از آن نگاهداری کنید؛

بدانید علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - امیر شما و خلیفه‌ی من بعد از من است، بدین مطلب پروردگار مرا سفارشم نمود. بدانید که اگر سفارش و وصیت درباره‌ی او را حفظ نکنید، و او را یاری و کمک نکنید، در احکامتان اختلاف خواهید کرد، و امر دینتان بر شما مضطرب خواهد شد، و اشرار از شما بر شما مسلط خواهد شد.

بدانید اهل‌بیت من وارثان امر من هستند و دانا به امر امت من بعد از من هستند.

خداوندا؛ کسی را که از آنان اطاعت کند و سفارش و وصیت مرا درباره‌ی آنها حفظ کند در زمره و گروه من محشور بنما، و نصیبی از مرافقت من برای او قرار بده که به وسیله‌ی آن نور آخرت را درک کند. (و آن روز گرفتار ظلمت و تاریکی نشود).

خداوندا؛ هر کس با اهل بیت من پس از من بدرفتاری کند از بهشتی که وسعت و پهنی آن به اندازه‌ی عرض آسمان و زمین است محروم کن.

عمر بن خطاب به او گفت: ساکت باش خالد، ساکت باش، تو نه از اهل مشورت هستی، و نه از کسانی هستی که از آن نظر بشود پیروی کرد.

خالد گفت: تو ساکت باش ای پسر خطاب، زیرا تو از زبان دیگری سخن می گوئی، به خدا قسم؛ قریش می‌داند که تو از پست‌ترین قریش هستی از نظر حسب، و منصب، و ارزش، و گمنام‌ترین شخص می‌باشی، و عاجزترین فرد در دفاع از خدا و پیامبرش هستی،

تو در جنگها زبون و ترسو، و در زمینه‌ی بذل و بخشش بخیل، و دارای عنصری خبیث هستی، نه در میان قریش افتخاری داری، و نه در جنگها نامی.

و تو در این قصه به مشابه‌ی شیطان هستی، که به انسان گفت: (اذ قال للانسان أکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی أخاف الله رب العالمین – فکان عاقبتهما أنهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین) [۳] «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم، سرانجام کارشان این شد که هر دو در آتش دوزخ خواهند بود، جاودانه در آن می‌مانند؛ و این است کیفر ستمکاران». پس عمر خالد بن سعید را نشاند.

۲- سپس سلمان فارسی برخاست و گفت: کردید و نکردید، و ندانید چه کردید؟ و قبلا از بیعت امتناع کرده بود تا اینکه گردن او را به دست فشار دادند و مضروب ساختند.

آنجا بود که گفت: ای ابوبکر؛ در امر خود به چه کس اعتماد می‌کنی هر گاه بر تو چیزی وارد شد که او را نمی‌شناسی؟ و به سوی چه کسی پناه می‌بری هنگامی که از تو سؤال می‌شود مطلبی را که نمی‌دانی؟ و عذر تو چیست در پیشی گرفتن بر کسی که از تو داناتر است، و به رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – نزدیکتر است، و به تأویل کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبرش داناتر است.

و کسی که پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – سفارش او را به شما قبل از وفاتش نموده است. ولی شما قول او را دور انداختید و توصیه‌ی او را به فراموشی سپردید، و به وعده‌ی خود عمل نکردید، و عهدش را نقض کردید، و عقدی را بر شما قرار داده بود – که زیر لوای اسامهٔ بن زید باشید – بهم زدید.

پس بترسید از عملی که انجام دادید، و مردم باید بدانند که با مخالفت امر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – گناهی بزرگ مرتکب شدید، و نزدیک است که شرایط برای تو فراهم شود در حالی که بار گناهت سنگین‌تر شده، و به سوی قبرت برده شده‌ای در حالی که با خود می‌بردی آنچه دو دستت آن را کسب کرده است.

پس اگر زود به حق برگردی و تدارک کنی و توبه کنی به خدا از گناه بزرگی که مرتکب شده‌ای به نجاتت نزدیکتر خواهی بود، آن روزی که در حفره‌ات تنها خواهی بود، و کسانی که تو را یاری کردند، تو را می‌گذارند و می‌روند، زیرا تو شنیدی آنچه ما شنیدیم، و دیدی آنچه را ما دیدیم ولی آنها تو را از آن چیزی که به آن چنگ زده‌ای باز نداشتند یعنی این امر (و مقامی) که هیچ عذری در اشغال آن نداری، و برای دین و مسلمین هیچ نفعی در قیام تو به آن نیست.

پس خدا را! خدا را! در نظر بگیر و خود را نجات بده، آنکه بیم داد عذری باقی نگذاشت، و مباش مانند کسی که (از حق) رو گرداند و تکبر ورزد.

۳- سپس ابوذر برخاست و گفت: ای جماعت قریش؛ کار قبیحی مرتکب شدید، و قرابت را رها کردید.

به خدا قسم؛ (به وسیله‌ی کار شما) گروهی از عرب مرتد خواهند شد، و در دین شک خواهند کرد. و اگر شما امر را به اهل بیت پیامبرتان بسپارید هیچ اختلاف و جنگی واقع نخواهد شد.

به خدا قسم؛ این امر به دست کسی افتاد که با غلبه و قهر او را به دست آورد (نه با شایستگی)، و از این به بعد چشم کسانی که هیچ اهلیت ندارند به آن دوخته خواهد شد، و خونهای بسیاری در طلبش ریخته خواهد شد.

(و همان واقع شد که ابوذر گفت..).

سپس ابوذر گفت: شما می‌دانید و خوبان شما می‌دانند که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: «امر (خلافت و زعامت) پس از من از آن علی – علیه‌السلام – است، سپس از آن فرزندم حسن و حسین – علیهماالسلام –، و پاکان و مطهران از ذریه‌ام».

ولی شما گفته‌ی پیامبرتان را دور انداختید و آنچه را نزد شما به ودیعت گذاشت به فراموشی سپردید، آری شما از دنیای فانی

پیروی کردیـد، و آخرت باقی را که هرگز جوانیش به پیری نمی‌انجامد، و نعمتش زائل نمی‌شود، و ساکنانش محزون نمی گردند، و اهلش نمی‌میرند، در مقابل بهای حقیر و ناچیز و فانی و زائلی فروختید.

درست ماننـد امتهای گذشـته که بعـد از پیامبرانشان کفر ورزیدنـد و به عقب برگشـتند، و تغییر دادنـد، و تبـدیل کردنـد، و اختلاف کردنـد، و شـما درست ماننـد آنان عمل کردیـد، و در این جهت با آنان یکسان شدیـد، طابق النعل بالنعل، و چه زود نتیجه‌ی شوم و تلخ این کارتان را خواهید چشید و به سبب آنچه با دستان خود کسب کردید مجازات (سخت) خواهید شد، و هرگز خدا به بندگان ظلم نمی کند.

۴- سپس مقـداد برخـاست و گفت: ای ابابکر؛ از ظلم و سـتم خود برگرد (و دست بردار) و به سوی پروردگارت توبه کن، و ملازم خانه‌ی خود شو، و بر گناهت گریه کن، و امر را به صاحب اصـلیش که از تو سزاوارتر است بسپار، زیرا تو می‌دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سـلم - چه پیمـان و عهـدی بر گردن تـو گـذاشت، و چه بیعـتی از تو گرفت، و چگونه تو را ملزم کرد که زیر پرچم اسامهٔ بن زید حرکت کنی و او مولای تو است.

و به شـما فهمانید که این امر (یعنی خلافت) از آن تو و کسـی که تو را در آن کمک کرد نیست به وسـیله‌ی ضمیمه نمودن نشانه‌ی نفـاق و کانون شـقاق عمرو بن عاص که خداونـد در توصـیفش بر پیامبرش - صـلی الله علیه و آله و سـلم - این آیه نازل فرمود: (ان شانئك هو الأبتر) [۴] «(و بـدان) دشـمن تو قطعـا بریـده نسـل و بی‌عقب است!» - زیرا اختلافی میان اهل علم و دانش نیست که این کلام الهی درباره‌ی عمرو نازل شد - و او بر شـما و تمامی منافقین آن زمان که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - برای غزوه ذات السلاسل فرستاد، امیر بود، و عمرو شما را نگهبان لشکرش نمود، پس؛ از نگهبانی تا خلافت؟ (نگهبانی کجا و خلافت کجا).

از خـدا بترس، و مبـادرت کن به اسـتعفای از این کـار پیش از آنکه فرصت فوت شود، زیرا این برای تو در زنـدگیت و برای پس از مرگت سالم‌تر است، و به دنیایت اعتماد نکن، و قریش و غیر قریش تو را فریب ندهند.

پس به زودی دنیایت مضـمحل می‌شود و از بین می‌رود، و سـپس نزد پروردگارت حاضـر می‌شوی، و تو را به سبب عملت مجازات خواهـد کرد، و تو دانستی (و می‌دانی) و یقین داری که علی بن ابی‌طـالب - علیه‌السـلام - صـاحب (واقعی) این امر بعـد از پیـامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است، پس این امر (خلافت) را به او بسپار؛ زیرا خدا آن را (به خاطر کمالاتی) برای او قرار داد.

اگر چنین کردی، برای ستر (سـایر عیوبت) بهتر و کـاملتر است، و برای سـبک کردن بـارت بهتر است، و به خـدا من تو را نصـیحت کردم اگر نصیحت مرا قبول کنی، و بازگشت تمامی امور به خدا است.

۵- سپس بریده‌ی اسلمی برخاست و گفت: انا لله و انا الیه راجعون، حق چه کشید از دست باطل ای ابابکر؛ آیا فراموش کردی یا به فراموشـی سپردی، یا اینکه نفست تو را فریب داد، و باطلها را برایت زینت داد؟ یا اینکه به یاد نمی‌آوری آنچه رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سـلم - ما را به آن دستور داد آن هنگام که علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - را امیرالمؤمنین نامید، در حالی که رسول خـدا هنوز در میـان ما بود و فراموش کردی فرموده‌ی او را که بارها تکرار نمود: «این امیرالمؤمنین، و کشـنده‌ی قاسـطین، و منحرفین است».

پس از خـدا بترس، و خود را زود نجات بـده پیش از آن که نتوانی آن را نجات دهی، و از آنچه آن را هلاك می کند خلاص کن، این امر را به آن کسی که از تو سزاوارتر است به آن برگردان، و در این امر غاصبانه ادامه نده، و برگرد، تا هنوز می‌توانی برگردی. من خالصانه به تو نصیحت کردم، و تو را به راه نجات دلالت کردم، پس پشتیبان مجرمان و جنایتکاران مباش.

۶- سپس عمار بن یاسـر برخاست و گفت: ای جماعت قریش؛ و ای مسلمانان؛ اگر می‌دانید (چه خوب) و اگر نمی‌دانید پس بدانید که اهل بیت پیامبرتان از همه به او سـزاوارترند، و به ارث او احقند، و از همه در تدبیر امور دین تواناترند، و نسـبت به شؤون مؤمنین امانت دارترند، و نگهبانی آنها از ملت و دین او بیشتر است، و دارای اخلاص بیشتری نسبت به امت او هستند.

پس رفیقتان را وادار کنید که حق را به صاحبانش برگرداند، پیش از اینکه وحدتتان متلاشی شود، و شوکتتان ضعیف شود، و دشمنانتان بر شما چیره شود، و تفرقتان آشکار شود، و فتنه به وسیله‌ی شما بزرگ شود، و اختلاف پیدا کنید، و دشمنتان در شما طمع کند.

پس شما می‌دانید که بنی‌هاشم از شما به این امر (خلافت) سزاوارترند، و علی – علیه‌السلام – از میان آنان مولای شما است به وسیله‌ی عهد خدا و پیامبر (و سفارش و دستور آنان)، و شما دیدید که میان علی – علیه‌السلام – و دیگر فرق آشکار است، زیرا شما دیدید که رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – تمامی درهای خانه‌های شما را که به داخل مسجد باز می‌شد بست ولی در خانه علی – علیه‌السلام – را نبست.

و دختر گرامی خود را به او داد در حالی که دست رد به سینه‌ی تمامی کسانی که از شما از او خواستگاری کردند، زد.

و درباره‌ی او پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: «من شهر علمم، و علی – علیه‌السلام – دروازه‌ی آن شهر است پس هر کس خواهان حکمت است (و می‌خواهد وارد شهر علم شود) از راه دروازه‌ی این شهر وارد شود».

و شما همگی دست نیاز – در امور و مشکلات دینتان – به سوی او دراز می‌دارید، در حالی که او از همگی شما بی‌نیاز است. و همچنین سوابق و فضائل دیگری دارد که حتی آنکه خود را از همه‌ی شما بهتر می‌داند از آنها عاری و بی‌بهره است.

پس چرا از او روی گردانده‌اید؟ و چرا بر حق او حمله‌ور شده‌اید، و زندگی دنیوی را بر آخرت ترجیح داده‌اید؟ بدهید به او آنچه را که خدا به او داد.

۷– سپس ابی بن کعب برخاست و گفت: ای ابوبکر، حقی را که خداوند آن را برای غیر تو قرار داده انکار مکن و نادیده مگیر، و نخستین کسی مباش که امر رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – را در مورد وصی و صفی (و برگزیده‌اش) مخالفت کرد، و راه عصیان پیش گرفت، و از دستورش سر باز زد، حق را به صاحبانش برگردان تا در امان باشی، و در ضلالت خود ادامه مده که پشیمان می‌شوی.

و به سرعت توبه کن تا بار گناهت سبک شود و این امر را که خدا آن را برای تو قرار نداده است به خود اختصاص مده، که نتیجه‌ی شوم عمل خود را ملاقات خواهی کرد، و به زودی این را که در آن هستی مفارقت خواهی نمود، و نزد پروردگارت خواهی رفت، و از جنایتی که مرتکب شده‌ای سؤال خواهد کرد پروردگارت نسبت به بندگانش ظالم نیست.

۸– سپس خزیمه برخاست و گفت: ای مردم مگر نمی‌دانید که پیامبر خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – شهادت مرا به تنهائی قبول کرد، و در کنار من شاهد دیگری نخواست؟

گفتند: بله.

گفت: پس شهادت می‌دهم که من شنیدم از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – که می‌گفت: «اهل بیت من حق را از باطل جدا می‌کنند، و آنها امامانی هستند که باید به آنان اقتدا شود و من آنچه که دانستم گفتم، و نیست بر فرستاده‌ای مگر رساندن آشکاری».

۹– سپس ابوالهیثم بن التیهان برخاست و گفت: و من شهادت می‌دهم که پیامبر ما – صلی الله علیه و آله و سلم – علی – علیه‌السلام – را در روز غدیر منصوب نمود، و انصار گفتند: او را منصوب ننمود مگر برای خلافت، و بعضیها گفتند: او را منصوب ننمود مگر برای اینکه مردم بدانند که او مولای هر کسی است که پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – مولای او است، و مطالب بسیاری.

پس ما مردانی به نزد رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – فرستادیم که از مراد آن حضرت بپرسند.

حضرت فرمود: «بگوئید به آنها که: علی – علیه‌السلام – ولی مؤمنان پس از من است و او ناصحترین شخص برای امتم می‌باشد».

و من شهادت می‌دهم به آنچه خود شاهد و حاضر در آن بودم، پس هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود،

قیامت روز قضاوت و جداسازی است.

۱۰- سپس سهل بن حنیف برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم محمد و آل او - علیهم‌السلام - گفت: ای جماعت قریش، شاهد باشید که من شهادت می‌دهم که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را در همین مکان - یعنی روضه - دیدم در حالی که دست علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - را گرفته بود، و می گفت:

«ای مردم، این علی - علیه‌السلام - امام شما پس از من است، و وصی من در حیات، و پس از وفات من است، و پرداخت کننده دین من است، و برآورنده‌ی وعده‌ی من است، و نخستین کسی است که با من کنار حوض کوثر مصافحه می کند، پس خوشا به حال کسی که از او پیروی کند، و او را یاری نماید، و وای بر کسی که از او تخلف کند، و او را یاری ننماید».

۱۱- و در کنارش برادرش عثمان بن حنیف ایستاد و گفت: از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدیم که می گفت: (لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا أماناتکم و أنتم تعلمون) [۵] «اهل بیت من ستاره گان زمینند، پس برآنان پیشی نگیرید، بلکه آنان را مقدم بدارید (و پشت سر آنها حرکت کنید) آنها رهبران شما بعد از من هستند».

در این هنگام مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، چه کسانی اهل بیت شما هستند؟

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «علی و پاکان از فرزندانش»، و این مطلب را توضیح داد.

پس ای ابوبکر، نخستین کافر به آن حضرت مباش، و به خدا و پیامبر خیانت نکنید»! و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که می‌دانید (این کار، گناه بزرگی است).

۱۲- سپس ابوایوب انصاری برخاست و گفت: بندگان خدا؛ از خدا بپرهیزید درباره‌ی اهل‌بیت پیامبرتان و به آنها برگردانید حقی را که خداوند آن را برای آنان قرار داده، من هر آنچه برادرانم شنیدند شنیدم در جاهای متعدد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به علی - علیه‌السلام - اشاره می کرد و می‌فرمود:

«علی امام نیکان، و کشنده‌ی کافران است، خذلان شده است کسی که او را خذلان کند، و پیروز است کسی که او را یاری کند».

پس توبه کنید از این ظلم و ستمتان که خدا توبه پذیر و مهربان است، و پشت به او ننمائید، و از او اعراض نکنید.

امام صادق - علیه‌السلام - می‌فرماید: اینجا بود که ابوبکر روی منبر به طوری مجاب شد که دیگر ندانست در پاسخ آنها چه بگوید، سپس گفت: من رهبر شما شدم در حالی که از شما بهتر نیستم مرا از این کار معاف بدارید، معاف بدارید.

عمر بن الخطاب گفت: پائین بیا ای احمق! اگر نمی‌توانی از قریش با دلایل قوی دفاع کنی پس چرا خود را در این مقام قرار دادی؟ به خدا؛ قصد داشتم تو را از این منصب خلع کنم، و واگذار کنم آن را به «سالم» غلام و برده‌ی ابوحذیفه.

ابوبکر پائین آمد، و عمر دست او را گرفت و هر دو به شتاب به منزلش رفتند و سه روز در خانه ماندند، و به مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نمی آمدند.

هنگامی که روز چهارم شد «خالد بن الولید» آمد به همراه هزار نفر (رجاله) و به آنها گفت: چرا نشسته‌اید، به خدا بنی‌هاشم چشم طمع به این مقام دوخته‌اند. و «سالم» غلام و برده ابوحذیفه با هزار نفر آمد و «معاذ بن جبل» با هزار نفر آمد و همین طور از این سو و آن سو یکی یکی جمع شدند تا اینکه چهار هزار نفر مرد جمع شدند و شمشیرها را از نیام کشیدند و سپس به راه افتادند در حالی که در پیشاپیش آنان عمر بن الخطاب حرکت می کرد تا به مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیدند.

عمر گفت: ای اصحاب علی؛ اگر کسی از شما سخنانی که دیروز گفت بار دیگر تکرار کند گردن او را می‌زنیم. «خالد بن سعید بن العاص» برخاست و گفت: ای فرزند صهاك حبشیه، با شمشیرتان ما را تهدید می کنید؟ به خدا قسم شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است، و ما از شما بیشتر هستیم گر چه عددمان اندك است، چون حجت و دلیل با ما است.

به خدا قسم اگر نبود طاعت امامم هر آینه شمشیر خود را از نیام برمی‌کشیدم، و با تو می‌جنگیدم تا جایی که دیگر عذری نماند.

امیرالمؤمنین – علیه‌السلام – فرمودند: «ای خالد، بنشین خداوند مقام تو را می‌داند، و تلاش تو را سپاسگزار است». خالد نشست.

سپس «سلمان فارسی» برخاست و گفت: الله اکبر الله اکبر من از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – با این دو گوشم شنیدم – و گرنه کر باد – که فرمود: «در حالی که برادرم و پسرعمم در مسجد با گروهی از اصحابش نشسته است گروهی از سگان جهنم بر او یورش می‌برند، و اراده‌ی قتل او و قتل یارانش می‌کنند» و من شک نمی‌کنم که آنها شما باشید.

عمر ابن الخطاب که این سخن را از سلمان شنید به او حمله کرد، که علی – علیه‌السلام – به سرعت برخاست و یقه‌ی او را گرفت به زمین زد و فرمود: «ای صهاک حبشیه؛ اگر نبود کتاب و وصیتی که قبلا از ناحیه رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – به من رسیده، به تو نشان می‌دادم که کدام یک از ما یاران کمتری و یاوران ضعیف‌تری دارد».

سپس حضرت رو به اصحابش نمود و فرمود: (اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون) [۶] «بروید خدای رحمتتان کند، به خدا وارد مسجد نمی‌شوم مگر آنسان که دو برادرم موسی و هارون وارد شدند، هنگامی که اصحابش به او گفتند: تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم.

به خدا قسم؛ وارد نمی‌شوم به مسجد مگر برای زیارت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – یا برای قضیه‌ای که در آن نظر بدهم چون جایز نیست اهمال آن بدلیل نهی پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – از اینکه مردم در حیرت رها شوند». [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۹۵.

[۲] البحار، ج ۲۸، ص ۱۹۱.

[۳] سوره‌ی حشر آیه‌ی ۱۶ – ۱۷.

[۴] سوره‌ی کوثر آیه‌ی ۳.

[۵] سوره‌ی انفال آیه‌ی ۲۷.

[۶] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۲۴.

[۷] الاحتجاج للطبرسی ۴۷ – ۵۰، بحارالأنوار: ج ۲۸ ص ۱۸۹ ح ۲.

کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن آزمایش نمود

مفضل گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی فرمایش خدای عزوجل: (و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات) [۱] «(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود» سؤال نمودم که این کلمات چیست؟

حضرت فرمود: این کلمات همان کلماتی است که آدم از ناحیه‌ی خدا دریافت نمود (و با توسل به آنها) خداوند توبه‌ی آدم را قبول نمود، و آن کلمات عبارت است از این که آدم گفت:

«یا رب اسألک بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الا تبت عنی».

یعنی: بارالها؛ مسألت می‌نمایم از تو به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین – علیهم‌السلام – که توبه‌ی مرا قبول کنی».

خداوند توبه‌ی او را قبول نمود، زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و رحیم و مهربان است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا؛ پس معنی فرمایش خدا: (أتمهن) [۲] یعنی: تمامشان نمود، چیست؟

حضرت فرمود: یعنی: آنها که تا نام حضرت قائم – علیه‌السلام – تمام می‌کنند، که دوازده تا امام هستند که نه نفر آنها از اولاد حسین – علیه‌السلام – می‌باشند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۳۴.

[۲] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۲۴.

[۳] بحارالأنوار: ج ۱۱ ص ۱۷۷ ح ۲۴.

کدام یک از اعیاد برتر است؟

فرات بن احنف گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - گفتم: فدایت شوم؛ آیا برای مسلمین عیدی هست که برتر از عید فطر، و قربان، و جمعه و عرفه باشد؟

حضرت فرمود: بله عیدی است که از همه عیدها برتر و بزرگتر، و نزد خدا شریفتر، و آن روزی است که خداوند دین را در آن کامل کرد، و بر پیامبرش محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیه را فرو فرستاد: (ألیوم أكملت لكم دینكم و أتممت علیكم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا).

«امروز دین شما را تکمیل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

گفتم: آن چه روزی است؟

حضرت فرمود: هرگاه یکی از انبیاء بنی‌اسرائیل می‌خواست کسی را برای جانشینی پس از خودش تعیین کند و چنین می‌نمود، آن روز را عید قرار می‌دادند، و آن روز روزی است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - علی - علیه‌السلام - را در آن برای مردم به عنوان راهنما (و جانشین پس از خودش) منصوب نمود و بر او نازل فرمود آنچه که نازل فرمود، و دین در او کامل شد، و نعمت بر مؤمنین تمام گردید.

گفتم: کدام روز از سال است؟

حضرت فرمود: چون ایام پس و پیش می‌شود، لذا ممکن است یک سال شنبه یا یک شنبه یا دوشنبه، و هکذا یکی از سایر ایام هفته باشد.

گفتم: چه کاری سزاوار است در آن روز ما انجام دهیم؟

فرمود: آن روز عبادت و نماز و شکر و ستایش خدا و سرور و خوشحالی به خاطر آنچه که خداوند بر شما به وسیله‌ی آن منت گذاشت از ولایت ما است. و من دوست دارم برای شما که این روز را روزه بگیرید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر فرات: ۱۲، بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۹ ح ۴۶.

کسی از فشار قبر در امان است؟

علی بن أبوحمزهٔ از ابوبصیر نقل می‌کند که گفت: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: آیا کسی هست که از فشار قبر در امان باشد؟

حضرت فرمود: پناه می‌بریم به خدا، چه کم هستند کسانی که از فشار قبر در امان باشند!

هنگامی که عثمان؛ رقیه - دختر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را کشت،

رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – کنار قبر او ایستاد، و سر مبارک خود را به طرف آسمان نمود، و اشک از دیدگانش سرازیر شد، و به مردم فرمود: همانا به یاد رقیه و آنچه او ملاقات کرد افتادم، و دلم سوخت، و از خدا خواستم، که او را از فشار قبر مصون بدارد.

حضرت فرمود: بارالها؛ رقیه را به من ببخش و او را از فشار قبر مصون بدار.

خداوند نیز دعای او را به اجابت رساند و رقیه را به حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – بخشید.

و نیز حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمود: رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – در تشییع جنازه‌ی سعد بن معاذ شرکت نمود، در حالی که هفتاد هزار فرشته او را تشییع می‌کردند.

در اینجا بود که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: (آیا سزاوار است شخصی) مانند سعد فشار داده شود؟

راوی گوید: به حضرت صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: فدایت شوم؛ به ما روایت شده که آن فشار به این جهت بود که سعد از (اصابت) بول اجتناب نمی‌کرد.

حضرت فرمود: پناه به خدا؛ فشار به خاطر بداخلاقی او با خانواده‌اش بود.

حضرت فرمود: مادر سعد گفت: خوشا به حالت ای سعد!

حضرت رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – به او فرمود: ای مادر سعد؛ بر خدا لازم و حتمی مکن (یعنی گشایش بر سعد بستگی به لطف خدا دارد). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی:۱: ۶۴، بحارالأنوار: ج ۲۲ ص ۱۶۳ ح ۲۳.

کدام دروغ روزه را باطل می‌کند؟

ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق – علیه‌السلام – می‌فرمود: همانا دروغ روزه را باطل می‌کند.

پرسیدم: کدام یک از ما است که چنین کاری از او سر نزند (و دروغ نگوید)؟

فرمود: آن دروغ که تو خیال کردی (منظور) نیست، بلکه آن دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمه – علیهم‌السلام – است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۳۳ ح ۴ و ص ۳۷ ح ۹.

کدام شب؛ شب قدر است؟

حمران گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به شب قدر سؤال نمودم.

حضرت فرمود: شب بیست و سوم، یا شب بیست و چهارم است.

عرض کردم: از این دو یکی را معین کنید.

حضرت فرمود: چه می‌شود در هر دو شب اعمال شب قدر را انجام دهی که یکی از آنها شب قدر است. [۱] .

حسان بن مهران گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به شب قدر سؤال کردم.

حضرت فرمود: آن را در شب بیست و یکم، و شب بیست و سوم طلب کن. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] السرائر: ص ۴۶۳، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۲۴ ح ۵۸.

[۲] الخصال: ج ۲ ص ۱۰۲، بحارالأنوار: ج ۹۴ ص ۱۶ ح ۳۲.

کلام و عمل صالح که خوب است روزه به آن ختم شود چیست؟

محمد بن زیاد ازدی از ابان - و غیر ابان - روایت می‌کند که گفت: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود:
هر کس روزه‌ی خود را به قول صالح و عمل صالح ختم کند خداوند روزه‌ی او را از او قبول خواهد کرد.
به حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا؛ قول صالح (و کلام نیک) چیست؟
حضرت فرمود: گفتن: لا اله الا الله، و عمل صالح (و کار نیک) اخراج ساختن و دادن فطریه است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی الصدوق: ص ۳۴، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۳۱۳ ح ۸.

کدام یک از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟

ادریس بن یوسف گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: کدام یک از اهل عرفات جرمش بزرگتر است؟
حضرت فرمود: کسی که از عرفات خارج شود در حالی که گمان می‌کند که خدا او را نیامرزیده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کتاب الغایات: ص ۸۴، بحارالأنوار: ج ۹۶ ص ۲۶۳ ح ۴۴.

کدام غذا گوارا است؟

محمد بن علی الحلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به غذای خوب سؤال کردم.
حضرت فرمود: بر تو باد استفاده از سرکه و روغن زیتون، که گوارا (و سهل الهضم و بر معده سبک است).
و علی - علیه‌السلام - بسیار از آن استفاده می‌نمود، و من نیز بسیار از آن استفاده می‌کنم، زیرا گوارا (و هضم آن آسان است). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۴۸۳، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۱۸۰ ح ۱۰.

کدام سبزی مفید است؟

احمد بن سلیمان روایت می‌کند که ابوبصیر گفت: مردی به امام صادق - علیه‌السلام - در حالی که من نزد او حاضر بودم - از سبزیجات سؤال کرد.

حضرت فرمود: «هندبا» مال ما است. [۱] .

- توضیح: هندبا یعنی کاسنی.

ابوبصیر گوید: شخصی از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به سبزیجات مفید سؤال کرد در حالی که من آنجا بودم.

حضرت فرمود: «بادروج» مال ما است. [۲] .

- توضیح: بادروج: ریحان کوهی است و «بادرویه» نیز گویند.

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ص ۵۰۸، بحارالأنوار: ج ۶۶۳ ص ۲۰۷ ح ۱۰.

[۲] المحاسن: ص ۵۱۴، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۲۱۴ ح ۷.

کسیکه بدقولی و خیانت کند چه منزلتی دارد؟

یزید صائغ گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم مردی است که مسلمان و شیعی مذهب هرگاه خبر دهد دروغ گوید، و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند، و هرگاه مورد اعتماد قرار گیرد خیانت کند، او چه منزلتی دارد؟

حضرت فرمود: در نزدیکترین مراتب و منازل به کفر قرار دارد، ولی کافر نیست (یعنی نزدیک است که گناهانش او را به کفر برساند) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۹۷ ح ۵.

کشتن هدهد جایز است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: آیا کشتن هدهد جایز است؟

حضرت فرمود: آن را اذیت نکن و آزار مده و آن را نکش، زیرا خوب پرنده‌ای است این پرنده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۷۱.

کشتن حشرات جایز است؟

ابن‌زیاد گوید: شنیدم از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی کشتن مورچه‌ها و مارها و کرمها اگر آزار بدهند سؤال نمودم.

حضرت فرمود: کشتن و سوزاندن آنها اگر آزار بدهند اشکالی ندارد، ولی مارهای ساکن در خانه‌ها را نکشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قرب الاسناد: ص ۵۵، بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۳۳۹ ح ۵.

کمترین مقدار تمجید خدا چیست؟

۱- علی بن حسان از یکی از اصحابش روایت می کند که امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر دعائی که پیش از آن تمجید و ستایش خدا نباشد ابتر و ناقص است، اول تمجید است سپس مدح و ثنا.

عرض کردم: کمترین مقدار تمجید چیست؟

حضرت فرمود: این است که بگوئی: بارالها، توئی اول که پیش از تو هیچ چیز نیست، و توئی آخر که بعد از تو هیچ چیز نیست، و توئی ظاهر و غالب که هیچ چیز بالای تو نیست، و توئی باطن و عارف به همه چیز که هیچ حجابی بین تو و آن نیست و توئی عزیز و حکیم.

۲- و به همین سند آمده است که گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: کمترین مقداری که در تمجید کفایت می کند؛ چیست؟

حضرت فرمود: اینکه بگوئی: حمد خدای را که به خاطر بلند مرتبه گی همه چیز را مقهور خود ساخت، و حمد و سپاس خدای را که بر همه چیز مالك شد و بر همه چیز توانا است، و حمد خدای را که علم او به همه چیز نفوذ نمود، و لذا به همه چیز آگاه است. و حمد خدای را که مردگان را زنده می کند و زنده‌ها را می‌میراند و بر همه چیز قادر و توانا است. [۱] .

توضیح: تمجید یعنی بیان مجد و عظمت و بلند مرتبه گی حق تعالی.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۰ ص ۲۲۱ ح ۴.

کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

حضرت فرمود: اینکه صدقه بدهی در حالی که تو هنوز سالم و کم پول هستی، و به بقا امید داری، و از فقر می‌ترسی، و مهلت داده نشوی تا وقتی که جان به گلو برسد.

راوی گوید: من همانجا ثروتم را به محتاجان بخشیدم، و گفتم: فلان مقدار برای فلانی، و فلان مقدار برای فلانی، و آنچه را که فقط برای شخصی منظور کرده بودم بهم زدم. [۱] .

ابوبصیر گوید: به یکی از دو امام (باقر یا صادق - علیهماالسلام -) عرض کردم: کدامین صدقه بهتر و افضل است؟

حضرت فرمود: دادن تنها چیزی که داری، مگر نشنیده‌ای فرموده‌ی خدای عزوجل را که می‌فرماید: (و یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة) [۲] «و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».

آیا اینجا چیز زیادی می‌بینید؟ [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۱۸۲ ح ۲۹.

[۲] سوره‌ی حشر آیه‌ی ۹.

[۳] ثواب الاعمال: ص ۱۲۷، بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۱۷۸ ح ۱۵.

کدامین صدقه ثوابش عظیمتر است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به صدقه سؤال شد که به چه کسی سزاوار است صدقه داده شود؟ آیا به کسانی که درب خانه‌ها را می‌زنند و درخواست صدقه می‌کنند؟ یا اینکه به آنها ندهد بلکه به خویشاوندش بدهد؟

حضرت فرمود: خیر، بفرستد برای کسی که بین او و آن رابطه‌ی خویشاوندی است، این ثوابش عظیمتر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۹۳ ص ۱۵۹.

کدام عمل ارزشمندتر است؟

مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق - علیه‌السلام - بودم که موضوع اعمال مطرح گردید، من گفتم: عمل من چه اندازه کم و ضعیف است؟!

حضرت فرمود: خاموش باش، از خدا آمرزش بخواه، آنگاه فرمود: عمل کم باتقوا بهتر از عمل بسیار بی‌تقوا است.

گفتم: چگونه عمل بسیار بی‌تقوا می‌باشد؟

فرمود: آری؛ مانند مردی که از غذای خود به مردم می‌خوراند، و با همسایگانش مهربانی می‌کند، و درب خانه‌اش باز است ولی چون دری از حرام به نظرش می‌رسد بدان روی می‌آورد، این است عمل بدون تقوا، و دیگری هست که اینها را ندارد ولی چون در -حرامی به نظرش رسد، بدان وارد نمی‌شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۷.

کدام عمل بهترین اعمال است؟

منصور بن حازم گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم چه اعمالی بهتر است؟

فرمود: (خواندن) نماز در وقتش، و نیکی با پدر و مادر، و جهاد در راه خدای عزوجل. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۲۳۱ ح ۴.

کدام ساعت از شب دعا مستجاب می‌گردد؟

عمر بن اذینه گوید: از حضرت صادق - علیه‌السلام - شنیدم که می‌فرمود:

همانا در شب ساعتی است که هر بنده‌ی مسلمانی آن را درک کند و در آن ساعت نماز گزارد، و خدای را در آن ساعت بخواند دعایش مستجاب می‌گردد، و این ساعت در هر شب هست.

پرسیدم: خدایت خیر دهد، آن چه ساعتی از شب است؟

فرمود: هنگامی که نیمی از شب بگذرد و آن یک ششم از اول نیمه‌شب است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۴ ص ۲۲۸ ح ۱۰.

کدام فقر مرگ سرخ است؟

علی بن اسباط از شخصی روایت می‌کند که امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: «فقر مرگ سرخ است».

گفتم: آیا مراد فقر مادی، و نداشتن دینار و درهم است؟

حضرت فرمود: خیر، مقصود فقر دینی و اعتقادی است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۲۶۶، بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۵ ح ۳.

کمترین مرحله انحراف از خدا چیست؟

حکیم گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - در مورد کمترین مرتبه‌ی الحاد سؤال کردم؟

حضرت فرمود: کمترین آن تکبر ورزیدن است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۳۰۹، بحارالأنوار: ج ۷۰ ص ۱۹۰ ح ۱.

کبر چیست؟

عبدالأعلی گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: هر کس در حالی که از کبر و تکبر پاک و خالی باشد وارد مکه شود گناهش آمرزیده می‌شود.

عرض کردم: کبر چیست (یعنی به چه چیز محقق می‌شود)؟

فرمود: غمص مردم، و تحقیر حق.

عرض کردم: این چگونه است؟

فرمود: حق را نداند، و پیروانش را مورد طعن و تحقیر قرار دهد. [۱] .

توضیح: مراد از حق، مکتب اهل بیت - علیهم‌السلام - است.

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ص ۲۴۲، بحارالأنوار: ج ۷۰ ص ۲۳۶ ح ۴۲.

کدام مسجد بر اساس تقوی بنا شد؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم: کدام مسجد بر اساس تقوی بنا و تأسیس شد؟

حضرت فرمود: مسجد قبا. [۱].

- توضیح: مسجد قبا، اولین مسجدی است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در خارج مدینه بنا نمود، و الآن در خود مدینه واقع شده است.

پی نوشت ها:

[۱] فروع الکافی: ج ۱ ص ۸۱، بحارالأنوار: ج ۱۱۹ ص ۱۲۰ ح ۶.

کدام یک ابتدا آفریده شد، شب یا روز؟

زندیق گفت: آیا روز قبل از شب آفریده شد؟

حضرت صادق فرمود: بله روز را قبل از شب، و آفتاب را پیش از ماه، و زمین را پیش از آسمان، و زمین را پیش از نهنگ، و نهنگ را در آب، و آب را در صخره‌ای مجوف و توخالی، و صخره را روی شانه‌ی فرشته‌ای، و فرشته را روی خاک، و خاک را روی باد عقیم (و نازا)، و باد را روی هوا قرار داد، و هوا را قدرت نگه داشته است، و زیر باد عقیم و نازا هیچ چیزی جز هوا و ظلمات، و ماورای آن هیچ گستردگی یا تنگی و هیچ چیزی قابل تصور باشد؛ نیست.

سپس خدا کرسی را آفرید و آسمانها و زمین را در آن جای داد، و کرسی بزرگتر از هر چیزی است که آفرید، سپس عرش را آفرید و آن را بزرگتر از عرش قرار داد. [۱].

همه‌ی این موارد از جمله سؤالاتی است که زندیقی از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمود.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۸.

کسب فیض از امام با ۴۵ سؤال

- سرورم! وقتی خداوند به ابوهارون پسری عطا کرد، از وی سؤال فرمودید نام او را چه گذاشتی؟ عرض کرد: محمد، حضرت عالی چون نام محمد را شنیدید صورت مبارک را تا نزدیک زمین بردید و فرمودید: محمد، محمد، محمد، در آن هنگام چه فرمودید؟

گفتم: جانم، مادرم، پدرم و تمامی اهل زمین فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد و خطاب به ابوهارون گفتم این پسر را دشنام مده، این پسر را مزن و با او بدرفتاری مکن و بدان که نیست خانه‌ای که در آن اسم محمد باشد مگر آن که آن خانه در هر روزی پاکیزه و تقدیس شود [۱].

- سرورم! علت این که علما وارث انبیاء هستند چیست که فرمودند العلماء ورثة الانبیاء؟

«برای این که پیغمبران پول، طلا، و نقره به ارث نگذارند و تنها بعضی از احادیثشان را به جای گذارند و بر کسی که از آن احادیث بیشتر استفاده کند، بهره‌ی بسیاری برده است.» [۲].

- مولای من! علت این که برخی پیامبران را اولوالعزم می گویند چیست؟

«زمانی که خداوند بر محمد و اوصیای او عهد و پیمان گرفت، این‌ها عزم خود را جزم کردند و اقرار بر این مطلب نمودند.» [۳].

- سرورم! علت این که حضرت نوح علیه‌السلام را بدین نام می‌خوانند، چیست؟

«اسم آن حضرت عبدالغفار، عبدالملک و عبدالاعلی می‌باشد؛ ولی چون ایشان حدود ۵۰۰ سال نوحه و گریه کرد، به او نوح می گویند (علت گریه او به خاطر این بود که بر قوم خود نفرین کرد و همه هلاک شدند» [۴] .

- سرورم! چرا سیده زنان عالم (حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم را زهرا می‌خوانند؟

«زیرا وقتی در محراب برای عبادت می‌ایستادند، برای اهل آسمان نور افشانی می کردند. چنان که ستارگان برای اهل زمین نورافشانی می کنند.» [۵] .

- مولای من! علت این که گروهی آتش‌پرست شدند، چه بود؟

«آتش‌پرستی از زمان قابیل، فرزند حضرت آدم شروع شد و از این قرار است که چون آتشی آمد و قربانی هابیل را به نشانی قبولی سوزاند ولی قربانی قابیل را نسوزاند، ابلیس پیش قابیل ظاهر شد و گفت: «این هابیل آتش را می‌پرستد که قربانی او قبول شد.» قابیل در جواب گفت: «من آتشی که هابیل آن را می‌پرستد نمی‌پرستم، لکن آتش دیگری را می‌پرستم و برای آن قربانی می کنم تا قربانی مرا قبول کند، لذا بیت النار (خانه آتش) را ساخت و برای آن قربانی کرد.» [۶] .

- سرورم! وقتی شیعیان به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف می‌شوند چه انجام دهند و چه بگویند؟

وقتی به زیارت قبر حضرت ابوالفضل رفتند، زیارت نامه آن حضرت را بخوانند، روی قبر آن بزرگوار بیفتند و آن را ببوسند و بگویند: «بابی و امی یا ناصر دین الله...» [۷] .

- سرورم! با توجه به این که در نقاط مختلف دنیا مکانهای خوش آب و هوا، سرسبز و خرم و باصفای طبیعی وجود دارد، چرا خداوند خانه کعبه را در سرزمین گرم و کوهستانی و دور از دریا و جنگل و سرسبزی قرار داده است؟

«خداوند می‌توانست آن را در جای دیگری که خوش آب و هوا باشد قرار دهد ولی برای آزمایش مردم، کعبه را در چنین جایی قرار داد تا مدعیان دروغین ایمان از مؤمنان خالص شناخته شوند.» [۸] .

- مولای من! چرا به شهر قم، این نام را داده‌اند؟

«به این جهت این شهر را قم نامیدند که اهل آن با قائم آل محمد (عج)، اجتماع می کنند و با او قیام می‌نمایند و بر این امر استقامت می‌کنند و او را یاری می‌رسانند.» [۹] .

- سرورم! علت این که محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خداوند مسعی (محل انجام سعی) است، چیست؟

«زیرا در آن جا هر گردنکشی، ذلیل و خوار می گردد.» [۱۰] .

- سرورم! علت این که به صحرای عرفات، این نام را داده‌اند چیست؟

زیرا حضرت جبرئیل در روز عرفه به حضرت ابراهیم گفت: «ای ابراهیم به گناهت اعتراف نما و به مناسک خود معرفت پیدا کن، چون حضرت جبرئیل فرمود: ای ابراهیم اعتراف بکن (و به مناسک معرفت پیدا کن) از این جهت به عرفات معروف گردید.» [۱۱] .

- مولای من! علت این که در عمل سعی هروله واجب شده، چیست؟

«زیرا (در این مکان) ابلیس نزد ابراهیم ظاهر شد. جبرئیل به او امر کرد که او را دور نماید و حضرت ابراهیم هم به صورت هروله او را دنبال کرد. ابلیس فرار نمود و این اعمال در موقع حج به صورت سنت درآمد.» [۱۲] .

- سرورم! علت این که بهشتیان همیشه در بهشت و (بعضی از) جهنمیان همیشه در جهنم می‌مانند، (و حال این که آنها مدت کوتاهی در دنیا کار خوب یا بد انجام داده‌اند) چیست؟

«زیرا بهشتیان نیت داشتند که اگر برای همیشه در دنیا بمانند، خدا را اطاعت کنند و جهنمیان نیت داشتند که اگر برای همیشه در دنیا بمانند خدا را معصیت نمایند.» [۱۳] .

- مولای من! چرا انسانها از مدت عمر و زمان مرگ خود اطلاع ندارند؟

«اگر انسان به عمر کوتاهش پی ببرد، هیچ لذتی از آن نمی‌برد و با علم به مرگ (انتظار آن)، زندگی برای او گوارا و شیرین نمی‌شود. اگر انسان به طول عمر خود پی ببرد، در دریای لذات و معاصی غرق می‌گردد. انسان به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد، همواره در راه رسیدن به لذات می‌کوشد و به این ترتیب بهتر است که زمان مرگ و مدت عمر وی پوشیده ماند» [۱۴]

.

- سرورم! علت این که از چشمان محتضر اشک می‌آید چیست؟

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بینند لذا از خوشحالی اشک می‌ریزد، همان طور که انسان هنگام خوشحالی از چشمش اشک می‌ریزد و می‌خندد» [۱۵] .

- مولای من! علت اینکه در زمان تلقین میت، کراهت دارد که زنان حائض و اشخاص جنب حضور داشته باشند چیست؟

«چون ملائکه به واسطه‌ی حضور چنین افرادی متأذی و ناراحت می‌شوند (زیرا در آن وقت ملائکه حضور دارند).» [۱۶] .

- سرورم! حضرت عالی در پاسخ به سؤال کننده‌ای که پرسید «چرا هر کدام از ائمه علیهم‌السلام به یک نحو عمل نمودید؟» چه فرموید؟

گفتم: «جبرئیل صحیفه‌ای را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد که پیش از این و بعد از آن نیاورده بود و در آن خاتم‌هایی از طلا بود» و گفت: «ای محمد این وصیت برای نجیب از اهل تو می‌باشد حضرت پرسید برای چه کسی؟ جبرئیل گفت: برای علی علیه‌السلام.» بنابراین هنگامی که از دنیا رفتی او باید خاتم را باز کند و به آن عمل نماید. حضرت علی علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل نمودند. سپس به امام حسن علیه‌السلام رسید و بعد از ایشان به امام حسین علیه‌السلام. همین که حضرت، خاتم را باز کردند نوشته بود «اخرج بقوم الی الشهادة» امام حسین علیه‌السلام به آن عمل نمودند. سپس به امام چهارم رسید در آن نوشته بود «اطراق و اصحت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (سکوت کن و ملازم خانه باش و پروردگارت را عبادت کن تا مرگت فرا رسد). سپس آن وصیت به امام پنجم رسید در آن نوشته شده بود که «حدث الناس و انشر علم آبائک (با مردم سخن گو و دانش پدرانت را منتشر کن) حضرت باقر علیه‌السلام به آن عمل نمودند. سپس به من رسید چون خاتم را باز کردم و در آن نوشته بود «حدث الناس و افتهم و صدق آبائک» (با مردم سخن گو و فتوا بده و پدرانت را تصدیق نما. سرانجام آن وصیت به امامهای بعدی رسید و هر کدام به آن عمل نمودند.» [۱۷] .

- مولای من! علت این که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دست از قوم برداشت چه بود؟

«به جهت ترس از این که قوم کافر شوند دست از آن‌ها برداشت.» [۱۸] .

- مولای من! علت این که خداوند عمر حضرت خضر را طولانی ساخته، چیست؟

«زیرا خداوند می‌خواست به قائم ما (حضرت مهدی موعود)، عمر طولانی بدهد و می‌دانست که بندگانش بر طول عمر او اشکال خواهند کرد. به همین جهت عمر بنده‌اش حضرت خضر را طولانی گردانید که عمر طولانی حضرت قائم(عج) به آن تشبیه شود.» [۱۹].

- سرورم! در پاسخ شخصی که از شما سؤال نمود چرا خداوند حضرت ایوب را مدتها بیمار و مریض کرد چه فرمودید؟

«گفتم مریضی و بیماری او به خاطر گناه نبود، بلکه چون شیطان گفت خدایا این عبادتهایی که ایوب می‌کند به خاطر آن است که نعمت فراوان به وی داده‌ای اگر نعمتها را از وی بگیری، دیگر تو را عبادت و شکر نمی‌کند. به همین جهت خداوند برای این که به شیطان بفهماند که ایوب از روی اخلاص عبادت می‌کند، چنین امری را برای ایوب مقدر فرمود.» [۲۰] .

- مولای من! علت این که قرآن می‌گوید: «دختر شعیب به پدرش گفت این مرد (موسی) قوی و امین است و حال آن که با حضرت موسی علیه‌السلام هیچ آشنایی نداشت، نیرومندی موسی و امین بودن وی را از کجا فهمید؟

«نیرومندی موسی را از راه آب دادن به گوسفندان و امینی او را از این راه فهمید که از جانب پدر آمده بود تا موسی را به خانه دعوت کند. هنگامی که دختر جلو افتاد موسی سبقت گرفت به دختر فرمود: تو از پشت سر من بیا، راه را به من نشان بده، چون ما مردمی هستیم که پشت سر زنان را نگاه نمی‌کنیم.»

– سرورم! چرا خداوند پیامبر اسلام را یتیم کرد؟

«برای این که احدی حق طاعت بر او نداشته باشد.» [۲۱] .

– روزی حضرت عالی فرمودید «خداوند به موسی بن عمران دستوری داد» آن دستور چه بود؟

«فرمود وظیفه‌ای که بین خود و مردم داری این است که برای مردم آن را بخواهی که برای خود می‌خواهی و بالعکس.» [۲۲] .

– در خصوص پرهیز از پیروی هواهای نفسانی، فرمایشی داشتید. خواهش می‌کنم آن را شرح دهید؟

«از هواها و تمایلات خود بر حذر باشید همانطور که از دشمنان خویش حذر می‌کنید. دشمنی هیچ چیز برای مردم به پایه‌ی پیروی از هوای نفس و گفتارهای انسان نمی‌رسد.» [۲۳] .

– در خصوص سفارش نیکی به پدر و مادر چه فرمودید؟

گفتم: «به پدران خود نیکی کنید تا فرزندان شما هم به این سنت مقدس عمل کنند و به شما نیکی نمایند.» [۲۴] .

– نظر حضرت عالی در خصوص گریه برای امام حسین علیه‌السلام چیست؟

«گریه و بی‌تابی کردن در تمام ناملایمات و مصایب ناپسند است مگر در مصیبت حسین بن علی علیه‌السلام که آدمی در این گریه و جزع، پاداش نیز خواهد داشت.» [۲۵] [۲۶] .

– حضرت عالی در پاسخ سؤال کننده که پرسید چرا نیت مؤمن از عملش بهتر است، چه فرمودید؟

گفتم: «زیرا عمل گاهی ریایی است، در حالی که نیت خالص برای پروردگار عالمیان است. بنابراین خدا بر نیت پاداشی می‌دهد که بر عمل نمی‌دهد.» [۲۷] .

– سرورم! نظر حضرت عالی پیرامون غنا، مجلس غنا و خوانندگی چیست؟

«غنا، روح نفاق را پرورش می‌دهد و فقر و بدبختی را می‌آفریند.

خانه‌ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست، اگر دعا در آن شد به اجابت نمی‌رسد و فرشتگان وارد آن نمی‌شوند. نیز گفتم مجلس غنا، خوانندگی و لهو و باطل، مجلسی است که خدا به اهل آن نمی‌نگرد، چون غنا سبب تشویق فساد اخلاقی و غافل شدن از یاد خدا بوده آثار زیانباری بر اعصاب دارد و یکی از ابزار کار استعمارگران است.» [۲۸] .

– سرورم! نظر حضرتعالی در خصوص ربا چیست؟

«اگر رباخواری حلال بود، مردم تجارت و خرید و فروش‌ها را ترک می‌کردند و فقط به سراغ ربا می‌رفتند.

خداوند ربا را حرام کرده است تا مردم از رباخواری دوری کرده و به سوی تجارت و خرید و فروش بروند و قرض‌الحسنه همیشه در میان مردم شیوع داشته باشد. [۲۹] .

رباخواری گرچه به ظاهر منبع درآمد و عامل کامیابی است، لیکن زمینه محرومیت‌ها و عذاب‌ها نیز می‌باشد.» [۳۰] .

– سرورم! چرا خداوند در قرآن مجید حرمت ربا را زیاد تکرار نموده است؟

«برای این که مردم کارهای نیک (از جمله صدقه دادن و قرض‌الحسنه) را ترک ننماید [۳۱] گناه یک درهم ربا گرفتن از ۷۰ مرتبه زنا کردن با محرم خود نزد خداوند بیشتر است.» [۳۲] .

– سرورم! چرا اسلام چشم چرانی را حرام کرده است؟

«زیرا نگاه‌ها حسرت طولانی به دنبال دارد.» [۳۳] .

- مولای من!! لطفا بفرمایید چرا در پایان نماز باید سلام داد؟

«معنای سلام در پایان هر نماز، امان است یعنی هر کس امر خدا و سنت پیامبرش را با خشوع قلبی در مقابل خدا به جا آورد از بلای دنیا در امان و از عذاب آخرت بر کنار است.» [۳۴] .

- سرورم! لطفا بفرمائید چرا بعضی از نمازها ۲ رکعتی، بعضی ۳ رکعتی و بعضی ۴ رکعتی است؟

«اول نمازها ۲ رکعتی بوده است، نماز صبح به حال خود باقی ماند و چون حضرت زهرا علیهاالسلام در وقت نماز مغرب به دنیا آمد، به شکرانه‌ی آن یک رکعت به نماز دو رکعتی مغرب اضافه شد و نماز مغرب ۳ رکعتی شد. پیامبر طبق مصلحتی، به هر یک از نمازهای ظهر، مغرب و عشاء ۲ رکعت اضافه کردند.» [۳۵] .

- سرورم! چرا در نماز عمل سجده واجب شده است؟

«سجده، سبب نزدیک شدن بنده به خداوند است.» (چون سجده ظاهرا آخرین مرتبه‌ی تواضع و تکریم است که انسان نسبت به دیگری انجام می‌دهد تا در پیش او مقرب گردد) [۳۶] .

- سرورم! علت این که جناب عالی تارک الصلاهٔ را کافر می‌شمارید چیست؟

«زانی و امثال او عمل را به خاطر شهوت انجام می‌دهند. چون شهوت بر او غلبه می‌کند ولی تارک الصلاهٔ به خاطر استخفاف نماز، نماز را ترک می‌کند. زانی به خاطر لذت این کار را انجام می‌دهد ولی تارک الصلاهٔ قصد لذت ندارد بلکه قصدش استخفاف است و هرگاه استخفاف آمد کفر می‌آید.» [۳۷] .

- سرورم! چرا از میان نمازهای شبانه‌روزی فقط نماز صبح ثوابش دو برابر است؟

چون خداوند می‌فرماید: نماز صبح را فرشته‌ی روز و فرشته‌ی شب، هر دو مشاهده می‌کنند. پس هرگاه بنده نماز صبح را با طلوع فجر بخواند دو مرتبه برای او (پاداش) نوشته می‌شود. هم فرشته صبح می‌نویسد و هم فرشته‌ی شب. [۳۸] .

- سرورم! لطفا بفرمائید شرابخوار در وقت مردن چه وضعیتی دارد؟

«شرابخوران در موقع مردن تشنه می‌میرند. فردای قیامت تشنه محشور می‌گردند و با حال تشنگی داخل جهنم خواهند شد.» [۳۹] .

- مولای من! وقتی خواستگار شرابخوار برای دختر مسلمان می‌آید و دختر به او می‌دهند مثل چیست؟

«کسی که دختر خود را به شرابخوار بدهد مثل آن است که او را به عمل زنا راهنمایی کرده باشد.» [۴۰] .

- سرورم! بعضی از جوانان از ترس فقر از ازدواج خودداری می‌نمایند. حضرت عالی چه نظری دارید؟

«چون چنین کاری سوء ظن به خداوند است و قرآن می‌فرماید: ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله، (اگر فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خودش بی‌نیاز می‌سازد.)» [۴۱] .

- سرورم! نقش دنیا برای تحصیل آخرت چیست؟

«دنیا یاور خوبی برای تحصیل آخرت است [۴۲] ثروتی که تو را از ظلم بازدارد بهتر از فقری است که تو را به گناه وادار کند.» [۴۳] .

- سرورم! علت وجوب زکات چیست؟

«زکات برای آزمایش اغنیا و کمک به فقرا واجب شد. [۴۴] اگر مردم زکات مال را ادا می‌کردند، هیچ مسلمانی فقیر و محتاجی وجود نداشت. پس فقر، گرسنگی و برهنگی فقرا به خاطر اغنیاست.» [۴۵] .

- مولای من! علت وجوب زکات فطره چیست؟

«اگر کسی زکات فطره را ندهد، احتمال دارد که مرگ به سراغش بیاید.» [۴۶] .

- سرورم! روزی شخصی خدمت حضرت عالی آمد و عرض کرد: من نمی‌توانم با دست کار کنم و تجارت را نیز نمی‌توانم به

نیکی انجام دهم، از این رو فقیر و مستمند هستم. جناب عالی در پاسخ وی چه فرمودید؟

گفتم: «کار کن (اگر با دست نمی‌توانی) با سرت حمل کن (به این ترتیب کار را ادامه بده) و از مردم بی‌نیازی بجوی.» [۴۷] .

- مولای من! روزی یکی از شاگردان حضرت عالی به شما عرض کرد من دنیا را دوست دارم شما فرمودید: می‌خواهی با دنیا چه کنی؟ او گفت می‌خواهم ازدواج کنم، حج بروم، به اهل و عیالم انفاق کنم. به زندگی برادرانم سامان بخشم و به بینوایان انفاق کنم جناب عالی چه فرمودید؟

گفتم: «لیس هذا من الدینا، هذا من الاخرهٔ، این روش از دنیا نیست بلکه از آخرت است.» [۴۸] .

- سرورم! حضرت عالی در مورد کار کردن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چه فرمودید؟

گفتم: «امیر مؤمنان علی که صلوات خدا بر او باد در زمین بیل می‌زد و مواهب زمین را (با کشاورزی خود) خارج می‌ساخت. آن حضرت هزار برده از مال شخصی و دست رنج خویش (که به دست آورده بود) خرید و آزاد کرد.» [۴۹] .

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع ، ص ۲۴۰.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹.

[۳] علل الشرایع، ص ۱۲۲.

[۴] علل الشرایع، ص ۲۸.

[۵] علل الشرایع، ص ۱۸۱.

[۶] علل الشرایع، ص ۳.

[۷] ستارگان درخشان، ج ۱۵، صص ۱۷۷ – ۱۷۸.

[۸] بحار، ج ۹۹، ص ۲۹.

[۹] بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

[۱۰] من لا یحضر، ج ۲، ص ۱۹۶.

[۱۱] علل الشرایع، ص ۴۳۶.

[۱۲] علل الشرایع، صص ۴۳۲ – ۴۳۳.

[۱۳] علل الشرایع ص ۵۲۳.

[۱۴] توحید مفضل ص ۷۹ – ۷۷.

[۱۵] مجالس المواعظ ص ۱۵۲.

[۱۶] علل الشرایع، ص ۲۹۸.

[۱۷] علل الشرایع ص ۱۷۲.

[۱۸] علل الشرایع، ص ۱۵۰.

[۱۹] ره‌توشه راهیان نور، سال ۱۳۸۰.

[۲۰] علل الشرایع ص ۷۵.

[۲۱] علل الشرایع ص ۱۳۱.

[۲۲] محجهٔ البیضاء، ج ۳، ص ۳۷۱.

[۲۳] کافی ج ۲ ص ۳۳۵.

[۲۴] بحار ج ۱۷، ص ۱۸۴.

[۲۵] کامل الزیارات، ص ۱۰۰، بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۱.

[۲۶] علاله، ج ۱۷، ص ۵۳۳.

[۲۷] علل الشرایع، ص ۵۲۴.

[۲۸] تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۲۷.

[۲۹] ستارگان، درخشان، ج ۱۰ ص ۲۱۱.

[۳۰] تفسیر نور، ج ۲ ص ۵۰۰.

[۳۱] وسایل الشیعه - گناهان کبیره ج ۱ ص ۱۸۵.

[۳۲] کافی - گناهان کبیره، ج ۱ ص ۱۸۵.

[۳۳] بحارالانوار، ج ۷۱ ص ۳۹۳.

[۳۴] نکته‌های نورانی حسن دیلمی، ص ۱۳۸.

[۳۵] من لا یحضرهٔ الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۹.

[۳۶] مصباح الشریعه، ص ۱۹۱.

[۳۷] علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۹.

[۳۸] نکته‌های نورانی حسین دیلمی، ص ۱۲۵.

[۳۹] من لا یحضر الفقیه، صدوق.

[۴۰] ستارگان درخشان، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

[۴۱] مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۴۳۰.

[۴۲] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷.

[۴۳] همان.

[۴۴] جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۴۵] همان.

[۴۶] علل الشرایع، ص ۳۹۰.

[۴۷] وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷.

[۴۸] بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۶.

[۴۹] فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴.

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی

از اکابر و رؤسای علمای شافعی (متوفی ۶۲۵ هـ) که در فقه و اصول و حدیث و علم خلاف و ترسل و انشاء به دیگران تفوق داشته در کتاب «مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول» درباره‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

«جعفر بن محمد هو من علماء أهل‌البیت و ساداتهم ذو علوم جمهٔ و عبادهٔ موفورهٔ، و اوراد متواصلهٔ، و زهادهٔ بینهٔ و تلاوهٔ کثیرهٔ یتتبع معانی القرآن و یستخرج من بحره جواهره و یستنتج عجائبه و یقسم اوقاته علی أنواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه، رؤیته تذکر

بالآخرة، و استماع کلامه یزهد فی الدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنة، نور قسماته شاهد انه من سلالة النبوة، و طهارة أفعاله تصدع انه من ذریة الرسالة، نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعة من أعیان الأمة و أعلامهم، مثل «یحیی بن سعید الأنصاری، و ابن‌جریح و مالک بن انس، و الثوری، و ابن‌عیینة، و ایوب السجستانی و غیرهم» [۱] .

«جعفر بن محمد از علمای اهل‌بیت و بزرگان آنها و دارای علوم بسیاری بود، عبادتش فراوان و اوراد و اذکار او دائم و زهد فوق‌العاده‌ای داشت و قرآن زیاد تلاوت فرموده و در معانی آن تتبع می‌نمود و از دریای عمیق کتاب الهی گوهرهای گرانبهائی استخراج می‌فرمود و عجائب آن را روشن می‌ساخت و اوقات خود را به انواع عبادت تقسیم کرده بود که به وسیله‌ی آن از نفس خود حساب می‌کشید قیافه‌ی او انسان را به یاد آخرت می‌انداخت و استماع کلامش انسان را در دنیا رو گردان می‌نمود. و پیروی از او موجب رفتن به بهشت می‌گردید و چهره‌ی نورانی او نشان می‌داد که او ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مناقب و فضائل او قابل شمارش نبود و از او روایات فراوانی نقل شده و جمع کثیری از بزرگان امت مثل «یحیی بن سعید انصاری، ابن‌جریح، مالک بن انس، سفیان ثوری، ابن‌عیینه و ایوب سجستانی» و غیر اینها از علوم او بهره‌ها بر گرفته‌اند».

پی نوشت ها:

[۱] مطالب السؤول، ج ۱، ص ۵۵.

کمک کردن به برادران دینی

در بخش گذشته، حقوق برادران دینی بیان شد و کمک نمودن به آنان نیز یکی از آن حقوق بود، و در روایات منقول از امام صادق علیه‌السلام کمک کردن به برادران دینی عنوان ویژه ای نیز دارد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «بنگر خداوند چه نعمت‌هایی به تو داده و [به شکرانه‌ی آنها] برادران دینی خود را از آنها بهره مند گردان.» [۱] .

و یا می‌فرماید: «به وسیله‌ی کمک و یاری کردن برادران دینی خود، به خداوند تقرب پیدا کنید.» [۲] .

از آن جایی که کمک و یاری به برادران دینی برای مردم، کار سخت و دشواری است امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب نموده سه چیز است ۱- انصاف با برادران مؤمن به گونه ای که برای برادر مؤمن خود نپسندد، مگر آنچه را برای خود می‌پسندد. ۲- کمک و یاری به برادران دینی در مال ۳- یاد خدا نمودن در همه‌ی حالات [سپس فرمود:] مقصود از یاد خدا گفتن «سبحان الله و الحمدلله...»

نیست؛ بلکه مقصود این است که هنگام برخورد با حرام، خدا را به یاد بیاورد و از حرام دوری نماید.» [۳] .

در حقیقت رعایت این سه خصلت، برای مردم از سخت ترین اعمال است؛ زیرا با شدیدترین غرایز و شهوات نفسانی آنان مانند حب نفس و حب مال و حب شهرت روبه رو می‌باشد و چون انصاف و کمک به مردم، کار بزرگ و سختی است، امام صادق علیه السلام بر آنها نام واجب و فریضه نهاده، گر چه از نظر فقهی از واجبات نیستند.

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج ۸ / ۴۱۵.

[۲] خصایل صدوق باب الواحد.

[۳] وسائل ج ۸ / ۴۱۵.

کلمات حکیمانه امام

(۱) آن اندازه دانستن کافی است که انسان را از خدا بترساند و آن اندازه جهل کافی است که انسان را مغرور و خود خواه سازد

(۲) مرد مؤمن مدارات می‌کند ولی مردم را گول نمی‌زند

(۳) کسی که از دوست خود انتظار داشته باشد او را بر خود ترجیح دهد همیشه از او ناراضی خواهد بود

(۴) کسی که عیب خود را نبیند همیشه ناقص و معیوب خواهد ماند و کسی که همیشه ناقص و معیوب است مردنش بهتر از زندگی است

(۵) در کارهای مردم تفتیش و بازجوئی نکن زیرا بی دوست و رفیق خواهی شد

(۶) کسی که بدون قصد مرتکب گناهی شود شایسته‌ی عفو است

(۷) کسی که خود را به مردم بچسباند قیمت و اعتبارش کم می‌شود

(۸) ترس از خدا میراث و نتیجه‌ی علم است و علم پرتوی از معرفت و قلب ایمان است و کسی که از خدا نترسد عالم نیست ولو در متشابهات موی خود را سفید کرده باشد

(۹) هر کس که از او هر چه بپرسند جواب دهد دیوانه است

(۱۰) هرکس که دو روز او یک جور باشد مغبون است و هر کس روزی که در آن هست بهتر از روز پیش او باشد مورد غبطه‌ی مردم می‌گردد

(۱۱) پنج نفرند که خواب ندارند ۱- کسی که در فکر ریختن خون دیگریست ۲- کسی که مال زیادی داشته و شخص امینی با او نباشد ۳- کسی که به مردم زور گفته و بهتان بزند تا مالی به دست آورد ۴- کسی که دوستی داشته و انتظار فراق او را دارد ۵- کسی که قرض زیادی داشته و پولی ندارد بدهد

(۱۲) سلامتی نعمتی است که انسان از شکرگذاری آن عاجز است

(۱۳) بهترین صدقات آن است که دل سوخته‌ای را سرد می‌کند و آن را به دست می‌آورد

(۱۴) نتیجه‌ی علوم این چهار چیز است ۱- اول آن که خدای خود را بشناسی ۲- بدانی خدا با تو چه کرده ۳- آن که از تو چه می‌خواهد ۴- و چه چیز انسان را از دین دور می‌سازد

(۱۵) کمک آن چیزی است که بدون سؤال بدهی و اگر چیزی بعد از سؤال بدهی در مقابل آبروی سؤال کننده است و یاری نیست

(۱۶) پنج چیز چنان است که من می‌گویم بخیل راحتی ندارد - حسود لذت نمی‌برد - ملول و افسرده وفا ندارد - دروغگو مروت و مردانگی ندارد و مرد سفیه هیچ وقت به ریاست و آقائی نمی‌رسد

(۱۷) منت گذاردن خدمت را از بین می‌برد

(۱۸) هر کس در دل خود واعظی ندارد و در نفس خود مانعی نبیند و دوست راهنمائی هم نداشته باشد - دشمنش بر او مسلط می‌گردد

(۱۹) چهار چیز است که اگر زیاد شد و رواج پیدا کرد چهار نتیجه‌ی قطعی از آن بروز می‌کند - رواج زنا سبب بروز زلزله‌های بسیار می‌گردد - امساک در زکوهٔ سبب هلاک احشام و اغنام می‌شود - اگر حاکم در قضاوت خود ظلم کند آسمان از باران امساک می‌نماید و اگر نقض عهد باب بشود مشرکین بر مسلمانان غالب می‌گردند (زیرا اعتماد بین مردم از بین رفته و قلبا از هم متفرق می‌باشند و دشمن بر مردم متفرق به زودی چیره خواهد شد)

(۲۰) علامت تواضع این است که انسان به هر کس برخورد به او سلام کند

(۲۱) صبر و نیکی و حلم و حسن خلق از اخلاق پیغمبران است

(۲۲) مدارات با مردم ثلث عقل است

(۲۳) چهار چیز است که هدر می‌شود خوردن بعد از سیری و چراغ در ماهتاب و زراعت در زمین شوره و خدمت به نااهل

(۲۴) کسی بعد از مشورت گمراه و هلاک نمی‌شود (با تذکر فرمایش دیگر امام علیه‌السلام که باید با دیندار مشورت کرد)

(۲۵) مردم در این دنیای فانی طالب چهار چیزند – بی نیازی – راحتی کمی گرفتاری – عزت – اما بی‌نیازی در قناعت نهفته است و کسی که آن را در زیادی مال بخواهد به دستش نمی‌رسد – و اما کمی گرفتاری در آن است که کارهای شخصی و مشغله‌ی او زیاد نباشد و کسی که برای خود مشغله‌ی زیاد تهیه می‌کند ناراحتی فکر و خیال او زیاد است و اما عزت در خدمت به خدا است (بنا به فرمایش ائمه خدمت به خدا همان خدمت صادقانه‌ی به خلق است)

(۲۶) نشانه‌ی دین دوستی برادر دوستی است

(۲۷) با سه طایفه اگر دشمنی کنی ذلیل خواهی شد با پدر – با سلطان با طلبکار –

(۲۸) شرف مؤمن به این است که نماز شب بخواند و عزت او در اینست که دست به آزار کس دراز نکند

(۲۹) با مواسات با برادران ایمانی خود به خدا نزدیک شوید.

(۳۰) من ضامن مرد مقتصد هستم که هیچ وقت فقیر نشود.

(۳۱) هر کس کاری را بی‌موقع شروع کند نتیجه‌اش بی‌موقع به او می‌رسد

(۳۲) مردم به سه وسیله سرشناس می‌شوند بعضی به مال بعضی به مقام و بعضی به زبان خود و وسیله‌ی سوم از آن دو بهتر است (کنایه از علم است)

(۳۳) هر کس در مقابل محبتهای تو دشمنی کرد صبر کن زیرا کسی که خدا را در مورد تو عصیان کند تو نمی‌توانی او را مکافات دهی

(۳۴) هر کسی راضی به قضاء خدا شد قضاء او می‌رسد و اجر می‌برد ولی اگر راضی نباشد قضاء می‌رسد و عمل او بی‌اجر خواهد ماند

(۳۵) برای یکدیگر هدیه بفرستید تا محبت شما نسبت به هم زیادتر شود و هدیه کینه را از دل می‌برد

(۳۶) خدا را به بهترین وجه عبادت کنید و آن در سکوت – و رفتن به خانه‌ی خداست

(۳۷) از دو چیز تو را نهی می‌کنم زیرا کسانی با داشتن آن دو خصلت هلاک شده‌اند ۱- پرستیدن خدا از راه باطل ۲- فتوی دادن بدون علم

(۳۸) حقیقت ایمان این است که حق را بر هر چیز ترجیح دهی اگر چه بر ضرر تو باشد و باطل را از خود دور کنی اگر چه بر نفع تو باشد و هیچ وقت اضافه بر آنچه می‌کنی نگوئی

(۳۹) حریص از دو خصلت محروم است و دو چیز دامن‌گیر او خواهد شد قناعت را از دست می‌دهد و لازمه‌ی آن ناراحتی است و همچنین رضای به موجود را از دست می‌دهد و ناچار یقین او خواهد رفت

(۴۰) در تأمل و تعقل سلامتی است و در عجله و دستپاچگی پشیمانی است

(۴۱) شایسته‌ترین افراد که باید آرزوی بی‌نیازی مردم را بنمایند مردمان بخیل هستند زیرا اگر مردم بی‌نیاز شوند از اموال خود منصرف گشته و به آنها می‌رسد و شایسته‌ترین فرد که باید آرزوی اصلاح حال مردم را بنمایند آنهائی باید باشند که خود عیوبی دارند زیرا اگر مردم بی‌عیب شوند آنها هم از دنبال کردن عیوب مردم دست برمی‌دارند و شایسته‌ترین طبقه که باید آرزوی حلم و بردباری برای مردم بنمایند مردمان طبقه‌ی سوم و ضعیف هستند تا از حلم مردم استفاده نمایند ولی مردمان بخیل تمنای فقر مردم

داشته و مردمان معیوب میل دارند که مردم هم معیوب باشند و مردم طبقه سوم و سفیهان آرزو می‌کنند که مردم همه مثل آنها باشند و فرمود - فقر موجب ایجاد بخل و فساد موجب می‌شود که مردم دنبال عیوب هم بروند و در هرج و مرج فکری (سفاهت) گناهان زیاد خواهد شد

(۴۲) کامل‌ترین مردم از حیث عقل کسانی هستند که خلق آنها خوب است

(۴۳) ثواب هر کس به قدر عقل اوست

(۴۴) پایه و تکیه‌گاه انسانی عقل است

(۴۵) مطالعه‌ی زیاد عقل انسان را زیاد می‌کند

(۴۶) اگر بخواهی محترم باشی با مردم به نرمی رفتار کن و اگر بخواهی کسی به تو اعتناء نکند با مردم با خشونت معامله کن

(۴۷) هر کس در هر کاری افراط کند بالاخره دچار انحراف می‌گردد و کسی که از عاقبت بیمناک است از دخول در امری که نمی‌داند چیست پرهیز می‌نماید

(۴۸) کسی که با شتاب و عجله در امری وارد شود بینی خود را به خاك مالیده است

(۴۹) هرکسی به کاری که نمی‌داند شروع کند مثل کسی است که بیراهه می‌رود و به سرعت رفتن در بیراهه راه و مقصد را دورتر خواهد کرد

(۵۰) کمال عقل در سه چیز است - تواضع برای خدا و حسن یقین و سکوت مگر در موارد ضروری

(۵۱) سه چیز دلیل بر جهل است تکبر و خودسازی و خداناشناسی

(۵۲) پنج خصلت شرط دوستی است و الا نمی‌توان کسی را که این خصال در او نیست دوست دانست آنکه خوبی و آسایش دوست خود را خوبی و آسایش خود بداند و سروعلن خود را بر او معلوم دارد و مال و ثروت او را نسبت به دوست خود تغییر ندهد و او را شایسته تمام محبتهای خود بداند و در گرفتاریها دوست خود را رها نکند

(۵۳) چهار چیز است که هر شریف و آقائی نباید از آن دوری کند باید در مقابل پدر در موقع ورود او برخیزد و باید شخصا از مهمانان خود پذیرائی کند و باید شخصا مراقب اسب‌سواری خود باشد ولو یکصد غلام داشته باشد و باید نسبت به معلم خود خدمتگذاری کند.

(۵۴) نیکی هر کار نیك آنست که با سه چیز توأم باشد- زود انجام دهد و آن را کوچك بشمارد و آن را پنهان نماید

(۵۵) انسان هر چه را دید به آن نمی‌رسد و به هر چه دسترس او بود موفق به تحصیل آن نمی‌گردد و هر کس که موفق به تحصیل آن شد نتیجه از آن نمی‌گیرد پس قصد و قدرت و توفیق و وصول به هدف اگر با هم جمع شد سعادت حاصل شده است

(۵۶) چهار چیز است که کم آن هم زیاد است آتش، دشمن، فقر، مرض

(۵۷) هم‌نشینی بیست روز یك نوع خویشاوندی است

(۵۸) هر کس در غیاب دیگری حیاء نکند، و در پیری در کارهای خود رعایت سن و وضع خود را ننماید و از خدائی که ندیده است نترسد - خیری در او نیست.

(۵۹) هر کس از تو احترام کرد تو هم از او احترام کن و هر کس تو را سبك شمرد خود را از او دور بگیر و خود احترامت را نگاهدار

(۶۰) مانع شدن از بخشش بدگمانی به خداست

(۶۱) عائله و خانواده‌ی شخص اسیران او هستند و کسی که خدا به او نعمت داده باید بر اسیران خود وسعت دهد و اگر چنین نکرد ممکن است نعمت از او گرفته شود

(۶۲) سه چیز است که اگر در شخص مسلمانی بود خداوند عزت او را زیاد می کند، از ستمکار خود بگذرد و به کسی که از او امساک کرده عطاء کند و به کسی که از او بریده نزدیک گردد

(۶۳) مؤمن کسی است که اگر خشمگین شد از راه حق دور نشود و اگر از وضع خود راضی بود رضایت او او را به باطل نکشاند

(۶۴) مکارم اخلاق ده چیز است مردم را راستگو بداند و خود زبان راستگوئی داشته باشد - امانت مردم را رد کند، صله رحم نماید، و مهمان‌نواز باشد وسائل اطعام کند و در مقابل محبت محبت کند و از همسایه خود حمایت نماید و نسبت به دوست خود غیرت بکشد، و در رأس تمام این حالات حیاء است

(۶۵) از نشانه‌های صحت یقین در یک فرد مسلمان آنست که برای راضی نگاه داشتن مردم از خود خدا را به خشم نیاورد و در چیزهائی که خدا نخواسته مردم را به آنها هدایت نکند و بداند که روزی اشخاص با حرص شخص فراهم نمی گردد و بی میلی مردم مانع روزی آنها نخواهد شد، و اگر هر یک از شما از روزی خود مثل گرگ فرار کنید او به شما خواهد رسید

(۶۶) بی‌نیازترین فرد آن کس است که اسیر حرص خود نشود

(۶۷) از خودنمائی دوری کنید زیرا این حال سبب از بین رفتن نعمت شده و عیوب انسان را ظاهر می‌سازد

(۶۸) در مقام اغفال مردم نباش زیرا ارزش تو را از بین می‌برد و شوخی نکن زیرا شوخی مردم را بر تو جری می‌نماید

(۶۹) دلهای خود را به گذشته مشغول نسازید زیرا از فکر کردن به آینده و مهیا کردن خود برای آن باز می‌مانید

(۷۰) زندانی کسی است که دنیای او او را در خود نگاه داشته و از فکر آخرت حبس کرده است

(۷۱) غیبت نکن تا غیبت نکنند - و برادر خود را تحقیر مکن تا تحقیر نشوی زیرا هر طور با مردم رفتار کنی مردم هم با تو همان رفتار را می‌نمایند

(۷۲) داناترین فرد به خدا کسی است که به قضای الهی راضی‌تر باشد

(۷۳) از کسی تعجب می کنم که دنیا به او رو آورده و بخل می کند و از کسی که دنیا از او برگشته و بذل می‌نماید زیرا نه انفاق در حال اقبال دنیا و نه بخل در حال ادبار دنیا هیچ کدام به نفع او نیست

(۷۴) کسی که (بول) ادرار خود را نگاه می‌دارد رأی ندارد این مثل است (لا رأی لحاقن) یعنی آراء او در آن حال مضطرب است و اشخاص افسرده و ملول دوست یا دوستانی نخواهند داشت و حسود هیچ وقت بی‌نیاز نمی‌شود و کسی که عاقبت‌اندیش نیست نمی‌تواند به طور قطع اظهار عقیده کند و مآل اندیشی به منزله‌ی لقاح دلها است

(۷۵) سخاوت و حسن خلق دو وسیله‌ی زینت مردان است همان طور که گردن‌بند زینت زنان است.

(۷۶) چه بسا کسانی که خداوند به آنها نعمت داده و مغرور شده‌اند و چه بسا گول خورده‌ها که خداوند پرده بر آنها کشیده و چه بسا مردمی که به مدح و ثنای دیگران مفتون شده‌اند

(۷۷) عافیت و سلامتی نعمت پنهانی است که تا هست انسان آن را بیاد ندارد و هر وقت از دست رفت انسان به یاد آن می‌افتد.

(۷۸) سه چیز موجب سعادت است، زوجه همراه و موافق، فرزند مهربان، و روزی به قدر کفایت که مرد صبح دنبال آن برود و شب آن را برای عائله و فرزندانش بیاورد

(۷۹) خواب موجب راحتی بدن و نطق موجب راحتی روح و سکوت موجب راحتی عقل است

(۸۰) فال بد یا بدبینی در سه مورد است در زن در خانه در مال سواری در زن از آن جهت است که صداقش زیاد و شوهر از او ناراضی باشد (چنین زنی وجودش موجب ناراحتی و بدبینی است) و در مال سواری از آن جهت است که بد رکاب و چموش باشد و در خانه از آن جهت است که تنگ و کم فضا بوده و همسایگان بد و عیوب فراوان هم داشته باشد

(۸۱) هنگامی می‌شود کسی را دوست خود دانست که در سه چیز او را امتحان کرده باشد - اگر او را به خشم آورد از جاده‌ی

مستقیم حق خارج نگردد و اگر حسابی با او پیدا کرد امانت به خرج دهد و در سفر مزاحم او نشود چنین شخصی را باید دوست خود دانست

(۸۳) اگر سوار به پیاده بگوید راه بده این عمل خود یک نوع عذاب و تعدی است

(۸۴) چه بسا خداوند به بنده‌ی خود بدون آنکه او کاری برای رضای خدا کرده باشد نعمتی می‌دهد و چه بسا آرزوهائی که انسانی دارد ولی به آن نمی‌رسد ولی به دیگران رسیده است و چه بسا کسانی که برای نابودی خود تلاش می‌کنند ولی به آرزوی خود یا به سهم خود دیر می‌رسند یا خوشبختی از آنها دور است

(۸۵) به امام صادق علیه‌السلام عرض کردند چه خصلتهائی خوب است که در شخص باشد فرمود وقار بدون مهابت و گذشت بدون انتظار مکافات و اشتغال به امور غیر دنیائی

(۸۶) چه بسا یک ساعت صبر خوشی طولانی در دنبال داشته و بسا یک لذت دنباله‌اش اندوه بی حد باشد

(۸۷) کسی که خشم او ظاهر شود کینه‌اش هم علنی می‌گردد و کسی که هوای نفس در او قوی است حزم و احتیاط او کم است

(۸۸) کسی که قبل از اعتماد به اشخاص آنها را امتحان ننماید و کسی که قبل از اعتماد به مردم با آنان دوست شود دوستی چنین شخص پشیمانی بار می‌آورد

(۸۹) هیچ جهل و نادانی بدتر و مضرتر از عجب و خودپسندی نیست

(۹۰) با هم مصافحه نمائید زیرا مصافحه دل چرکی را می‌برد

(۹۱) از خدا بپرهیز ولو در موارد معدود و بین خود و خدا حجاب و پرده رقیقی را نگاهدار

(۹۲) مطالعه‌ی بسیار در حکمت لقاح عقل است (یعنی عقل انسانی را بارور می‌سازد).

(۹۳) صفت عدل را از امام علیه‌السلام پرسیدند فرمود مرد عادل کسی است که چشم خود را از محرمات و زبان خود را از گناهان و دست خود را از ستم‌گری بازدارد

(۹۴) طرز نگاه کردن انسان قسمتی از شخصیت او است

(۹۵) کسی که مستبد به رأی خود است بر پرتگاه لغزش ایستاده است

(۹۶) کسی که از فضل خدا چیزی نخواهد فقیر می‌گردد

(۹۷) نفوذ دعاء از نیزه بیشتر است

(۹۸) وسیله‌ی رسیدن برادران به یکدیگر در شهرها دیدار از هم و در حال مسافرت نامه‌نگاری است

(۹۹) انسان بالفطره دوستدار کسی است که به او نفعی برساند و دشمن کسی است که به او ضرر زده است

(۱۰۰) قرض موجب اندوه در شب و ذلت در روز است

(۱۰۱) به پدران خود از طریق نیکی به فرزندان خود نیکی نمائید و چشم از زنان مردم بپوشید تا مردم به زنان شما نگاه نکنند

(۱۰۲) مصاحبت و دوستی با کسی که آنچه برای خود می‌خواهد برای تو نخواهد خیر و فائده ندارد

(۱۰۳) کسی که برای احدی برتری نشناسد مرد خودخواهی است

(۱۰۴) هر کس ولو اسباب برای او از هر جهت فراهم باشد به خوشی زندگی نمی‌رسد مگر در خلال ناراحتیها و ناکامیها و کسی که به منظور به دست آوردن فرصت صبر کند و دنبال کاری نرود فرصت را هم از دست داده است زیرا رویه‌ی روزگار این است که فرصت را از دست ابناء خود می‌گیرد

(۱۰۵) برادرت را در هنگام داشتن نعمت امتحان کن یا در گرفتاری

(۱۰۶) سه دسته‌اند که آنچه به آنها می‌رسد خیر است - مردمان خاموش و کسانی که دنبال بدیها نمی‌روند و کسانی که در یاد خدا

هستند

(۱۰۷) مردمان بدخلق اگر بدانند خود را آزار می‌دهند اخلاق خود را اصلاح می‌نمایند

(۱۰۸) در مقابل هر مشکل و هر امر گیج کننده که موجب ناراحتی است و در برابر هر پیش‌آمدی که راه چاره بر انسان بسته شده باشد مدارات و ملایمت به منزله‌ی کلید تمام مشکلات است

(۱۰۹) اگر کسی جز با اشخاص کم عیب رفاقت نکند دوستان او کم خواهند بود و کسی که از دوست خود ناراضی باشد مگر در صورتی که برای او از خود بگذرد همیشه از رفقای خود در خشم خواهد بود - و آنکه هر کس را بر هر گناهی سرزنش کند باید همیشه مشغول ملامت مردم گردد

(۱۱۰) سینه‌ی تو برای اسرار خود جادارتر است

(۱۱۱) راز تو جزء خون تو است آن را در رگهای دیگران جاری نساز

(۱۱۲) از نشانه‌ی اخلاق جاهل این است که قبل از شنیدن جواب دهد و پیش از فهمیدن مطلب با گوینده معارضه کند و حکم چیزی را که نمی‌داند بدهد

(۱۱۳) زکوهٔ نعمت‌های الهی کار نیک کردن - و شفاعت (در کارهای خطاکاران) زکوهٔ جاه و مقام است و دردها زکوهٔ بدن و عفو و بخشش زکوهٔ پیروزی است و کسی که زکوهٔ خود را داده باشد از بی چیز شدن و از دست دادن نعمت مأمون و محفوظ است

(۱۱۴) گذشت نیکو آنست که شخص بر گناه دیگران ملامت ننماید و صبر جمیل آن است که انسان از چیزی شکایت نکند

(۱۱۵) دوستان خود را از بین مردمان راستگو انتخاب کن زیرا آن دسته از مردم در موقع سختی به منزله‌ی قوائی هستند که سپر بلای تو خواهند شد

(۱۱۶) پربهاترین چیزها فهم است و بهترین درجه‌ی فهم حلم و بردباری است و زینت حلم مهربانی و زینت مهربانی نرمی و ملایمت بوده و زینت نرمی و ملایمت سبک گرفتن کارهاست

(۱۱۷) کار برادر خود را بر محمل درست و صحیح حمل کن و هر حرفی را از او شنیدی به بدی تعبیر نکن و تا بتوانی برای آن محمل صحیحی در نظر بگیر

(۱۱۸) اگر کسی خود را در معرض تهمت قرار دهد به کسانی که به او بدگمان می‌شوند نباید بدگمان گردد

(۱۱۹) هر کسی که سر خود را کتمان کند اختیار خود را به دست خود دارد و هر صحبتی که از دو نفر تجاوز کرد فاش می‌گردد

(۱۲۰) پرفائده‌ترین عمل شخص آنست که زودتر از مردم به عیب خود آگاه شود و مشکل‌ترین کار آنست که انسان فقر خود را مخفی کند و سخت‌ترین درجه‌ی تحمل آنست که انسان به اشخاصی نصیحت کند که به او گوش ندهند

(۱۲۱) کسی که در بلاها صبر و در نعمت‌ها شکر نکند مرد عاجزی است

(۱۲۲) نرسیدن به مقصود بهتر از آنست که از کسی حاجت بخواهی که شایسته و اهل نباشد و سخت‌تر از مصیبت سوء خلقی است که انسان بعد از مصیبت دچار آن می‌گردد

(۱۲۳) از امام علیه‌السلام پرسیدند مروت چیست فرمود آنکه خدا تو را در جائی نبیند که نهی کرده و جائی که می‌خواهد باشی تو را ببیند

(۱۲۴) از کسی که به تو محبت کرد تشکر کن و به هر کس از تو تشکر کرد محبت کن زیرا شکر بر نعمت نعمت تو را می‌افزاید و اگر کفران نمائی نعمت از دستت خواهد رفت

(۱۲۵) برادران و دوستان بر سه دسته‌اند بعضی در مقابل تو از خود می‌گذرند و بعضی در مقابل تو از مال خود می‌گذرند و این دو دسته راستگو هستند و دسته‌ی سوم کسانی هستند که از تو استفاده می‌کنند و تو را برای استفاده خود می‌خواهند نباید به این طبقه

اعتماد داشت

(۱۲۶) هر کسی که سه خصلت در او نباشد ایمان به درد او نمی‌خورد: حلم در مقابل جاهل و ورع از ورود در محرمات و حسن خلقی که بشود با مردم مدارات کند

(۱۲۷) روزگار انسان سه قسمت شده روزی که گذشته و دیگر بر نمی‌گردد و روزی که در آن هستی که باید آن را غنیمت شمرد و روزی که نیامده است

(۱۲۸) مردم بر سه دسته‌اند عاقل و احمق و فاجر، عاقل کسی است که اگر از او چیزی پرسیدند جواب دهد و اگر صحبتی کرد درست بگوید و اگر دیگری صحبت کرد گوش بدهد و احمق کسی است که در صحبت کردن تند و عجول باشد و پرت و پلا بگوید و اگر او را به کار قبیحی واداشتند انجام دهد و فاجر کسی است که اگر به او امانت دهند خیانت کند و اگر به او محبت کنند بدگو باشد

(۱۲۹) سه چیز است که انسان با داشتن آن صفات غریب نیست ولو در شهر غربت باشد، حسن ادب و بی‌آزاری و دوری از کارهای مشکوک

(۱۳۰) سه صفت است که دلیل اصابت رأی و عقل می‌باشد خوش برخوردی با مردم و گوش دادن به صحبت گوینده و جواب خوب دادن به اشخاص

(۱۳۱) انسانی در سه خصلت مسرور خواهد بود، در رفاهیت، و در رعایت حقوق مردم، و در وقتی که از مشکلی فارغ می‌گردد

(۱۳۲) فرزند بر پدر خود سه حق دارد، آنکه مادر او را از زنان شایسته انتخاب کند و نام او را مناسب تعیین کند و در تادیب او کوشا باشد

(۱۳۳) حق پدر و مادر بر فرزند آنست که فرزند از آنها سپاسگذار بوده و از آنها اطاعت کند (در غیر معصیت خدا) و نسبت به آنها در خفا و علانیه صمیمی و مهربان و دلسوز باشد

(۱۳۴) شجاعت بر سه اصل پایه‌گذاری شده که هر یک از این اصول متضمن فضیلتی است که در صفت دیگر نیست از خود گذشتگی بیزاری از خواری – طلب خوش نامی این سه صفت در هر کسی بود شجاع و پهلوانی است که هیچ کس نمی‌تواند در راه او مانعی بتراشد و در عصر خود معروف به قدرت می‌گردد و اگر یکی از این سه خصلت بر دیگری فزونی گرفت در آن خصلت شجاع است

(۱۳۵) انسان در خانه بین زن و بچه‌اش نیازمند به سه حالت و صفت است که اگر این اوصاف طبیعی او نیست باید خود را به آنها واوارد با زن و بچه‌اش به خوشی و مهربانی معاشرت کند، در زندگی آنها به قدر امکان وسعت دهد، و درباره‌ی آنها غیرت داشته باشد تا بتواند آنها را نگاهداری نماید

(۱۲۶) سه چیز است که اگر انسان به آن دچار شد عقلش را از دست می‌دهد نعمتش از دست رفته باشد، زن فاسدی در خانه داشته باشد، دوستی که به او دلبستگی داشته از بین برود

(۱۳۷) مردم هر شهر از سه چیز بی‌نیاز نخواهند بود تا امر دنیا و آخرت آنها تأمین گردد و اگر این سه چیز را نداشته باشند مانند طفیلی و حشرات زندگی خواهند کرد دانشمند با تقوی، حاکم مختار و مطاع، طبیب موثق و بینا

(۱۳۸) مردم اگر از سه چیز دوری کنند از هر جهت سالم می‌مانند: زبان بد، دست متعدی، کارهای ناشایست

(۱۳۹) مرد عاقل و محتاط از سه چیز دوری می‌کند: خوردن سم برای تجربه ولو از آن نجات یابد، افشاء سر خود برای خویشاوند حسود ولو از شر او خلاص شود، دردر یا سفر کردن ولو او را به ثروت برساند

(۱۴۰) اگر مردم دنبال سه چیز بدون استحقاق بروند از سه چیز محروم می‌گردند کسی که دنیا را بدون استحقاق بخواهد از آخرت

به استحقاق محروم می‌گردد، کسی که بدون استحقاق طالب ریاست گردد از او اطاعت نمی‌نمایند، کسی که بدون استحقاق طالب مال گردد مال در دست او نمی‌ماند.

(۱۴۱) سه چیز انسان را محروم می‌کند اصرار و سماجت در خواستن تمامی، مسخرگی

(۱۴۲) سه خصلت را اگر کسی داشت مرد کاملی خواهد بود: عقل، زیبائی - فصاحت

(۱۴۳) مسکن انسانی نیکو نمی‌شود مگر با سه شرط: هوای خوب آب فراوان، زمین مسطح قابل کشت

(۱۴۴) سه چیز زندگانی را تیره می‌سازد: سلطان ستمکار، همسایه‌ی بد، زن بد دهن

(۱۴۵) مردم به سه چیز احتیاج دارند امنیت کامل عدالت، رفاه

(۱۴۶) مرد عاقل هیچکس را سبک نمی‌شمارد خاصه سه دسته علماء و سلطان و برادران دینی و ملی خود زیرا کسی که به علما وقعی نگذارد دیانت او فاسد می‌شود و کسی که به سلطان تحقیر کند دنیای او و کسی که به برادران و همکیشان خود بی اعتنائی کند احترام او از بین می‌رود

(۱۴۷) پادشاهان باید در سه چیز افراط نمایند در حفظ حدود و ثغور کشور در رسیدگی و تحقیق در مظالم مردم در انتخاب مردم صالح برای اداره‌ی مملکت

(۱۴۸) بهترین پادشاهان پادشاهی است که مهربان و عادل و با سخاوت باشد

(۱۴۹) کسانی که این سه کار را می‌کنند دین و دنیای آنان فاسده می‌شود بدگمانی، زودباوری، اختیار خود به دست زنان دادن

(۱۵۰) کسی که به سه چیز اعتماد کند گول خورده است - باور کند به چیزی که شدنی نیست - و اعتماد کند به کسی که به او اعتماد حقیقی ندارد - طمع کند در چیزی که مال او نیست

(۱۵۱) سه چیز دلالت بر کرم شخصی می‌کند - نیکوئی خلق - فرو نشاندن خشم - و بستن چشم از چیزهائی که نباید به آنها نظر کند

(۱۵۲) هر انسانی باید از سه چیز دوری کند - دوستی با اشرار - درد دل با زنان - و همنشینی با اهل بدعت

(۱۵۳) هر کس به سه چیز بی میل شده از آنها دوری کند به سه چیز گرفتار خواهد شد - هر که از سلامت نفس دوری کند به خواری و آنکه از کارهای نیک دوری کند به پشیمانی و کسی که به داشتن دوستان بی رغبت باشد به خسارت و زیان مبتلا می‌گردد

(۱۵۴) انسان از سه چیز بی‌نیاز نیست - مشورت با مردم ناصح - مدارات با حسودان - اظهار محبت به مردم

(۱۵۵) دارنده‌ی سه خصلت بی‌نیاز کامل است - قناعت به آنچه دارد بریدن طمع از مردم - به ترک اضافات

(۱۵۶) انس و خوشی انسان در سه چیز است - زوجه‌ی موافق - فرزند خیرخواه و مهربان، دوست با صفا

(۱۵۷) حزم و تعقل در سه کار لازم است، در خدمتگزاری سلطان، اطاعت پدر، خضوع نسبت به خدا

(۳ (۱۵۸ چیز مانع ترقی شخص می‌گردد، کوتاهی همت، کمی حیاء، سستی رای،

(۱۵۹) انسان از سه چیز خسته می‌شود، عوض کردن دوستان، مخالفت با مردم بدون دلیل، تجسس در کاری که مربوط به او نیست

(۱۶۰) در سه چیز بلاغت نهفته است، مقصود را نزدیک کند و از مطالب غیر لازم پرهیز نماید - و کلمات مخصوص و پر معنی اداء نماید.

(۱۶۱) در هر کس این سه چیز باشد آقا و بزرگوار خواهد شد، فرو نشاندن خشم گذشت از کسی که بد کرده است و کمک کردن با مال و جان به مردم

(۱۶۲) زنان بر سه دسته‌اند، یکی برای تو است و دیگری علیه تو، و سومی هم له و هم علیه تو است - زن مخصوص به تو دختر

باکره است و زن علیه تو زنی است که بیوه بوده و از شوهر سابق خود فرزند داشته باشد و زنی که هم له و هم علیه تو است زن بیوه‌ای است که از دیگری فرزند نداشته باشد

(۱۶۳) چهار دسته‌اند که پیری آنها زودتر می‌رسد، خوردن قدید، نشستن در جای مرطوب، و از پله بالا رفتن، و همخوابی با پیرزنان

(۱۶۴) چهار چیز از چهار چیز سیر نمی‌شود: زمین از باران، چشم از دیدن، زن از مرد، دانشمند از دانش

(۱۶۵) هر کس در سه چیز افراط کند از آنها محروم می گردد از مرد سخی و کریم اصرار در جلب کرم او کند، دانشمندی را از مصاحبت خود خسته کند، و نسبت به سلطان استمالت زیاد مصرانه نماید.

(۱۶۶) سه چیز جلب محبت می کند - دیانت، تواضع، بخشش

(۱۶۷) سه چیز است که اگر از انسان دور شود به سه چیز می‌رسد: هر کس از شر دوری کند به عزت می‌رسد، و هر کس از تکبر دوری نماید به کرامت و آقائی می‌رسد و هر کس از بخل دوری کند به شرف می‌رسد

(۱۶۸) هر کس یکی از این سه خصلت در او نباشد مرد شریفی نیست: کسی که عقلی نداشته باشد که او را زینت دهد یا مالی نداشته باشد که آبروی او را حفظ کند، یا عشیره و قبیله و خانواده‌ای نداشته باشد که تکیه گاه او باشند

(۱۶۹) سه چیز انسان را مبغوض می‌سازد: نفاق، عجب، ظلم

(۱۷۰) سه چیز در مواقع معین آشکار می گردد: مرد بردبار هنگام خشم، شجاعت در جنگ، صفای در برادری در موقع نیازمندی

(۱۷۱) سه چیز اگر در کسی جمع شد منافق است اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد، کسی که در حرف دروغ بگوید - و در وعده تخلف کند و چون امین کسی شد خیانت نماید.

(۱۷۲) از سه دسته مردم پرهیز باید نمود - از خائن و نمام و ستمکار چون هر کس به نفع تو خیانت کند به ضرر تو هم خیانت خواهد کرد و اگر به نفع تو نمامی کند به ضرر تو هم خواهد کرد و اگر به نفع تو ستم نماید به ضرر تو هم خواهد کرد

(۱۷۳) امانت شخص سه مورد آشکار می گردد - تأمین در مال و اولاد و ناموس

(۱۷۴) با احمق مشورت نکن و از دروغ گو کمک نگیر و به دوستی مردم افسرده اعتماد منما زیرا دروغ گو مطالب دور را نزدیک و نزدیک را دور می کند و احمق خود را خسته می کند و به مقصود نمی‌رسد و مردم افسرده تو را در موقع حاجت به حال خود می گذارند

(۱۷۵) سخاوت دلیل هوشمندی است

(۱۷۶) افشاء سر - سقوط و پستی است، و کم صبری موجب فضیحت است

(۱۷۷) بد گوئی، دشمنی است، و تفتیش در کار مردم موجب تفرقه

(۱۷۸) اولین کسی مباش که طرف شور واقع شوی از رأی ناپخته پرهیز داشته باش

(۱۷۹) شایسته‌ترین کس به عفو آنست که قدرت عقوبت دارد و بی عقل‌ترین فرد کسی است که به زیر دست خود ستم نماید و از کسی که از او عذر خواسته نگذرد

(۱۸۰) کسی که بیش از استحقاق خود بخواهد محروم می گردد

(۱۸۱) جاهل سخاوتمند بهتر از ناسک عاید بخیل می‌باشد

(۱۸۲) کسی که حزم و احتیاط نگهبان او و راستی قرین او باشد، خوشی و سرور او زیاد شده و مردانگی او کامل می گردد

(۱۸۳) مرد متکبر نباید از مردم طمع نیکی و از دوستان خود انتظار مهربانی داشته باشد و مرد بی‌ادب نباید متوقع احترام از مردم باشد و مرد بخیل هم نباید از خویشان خود صله‌ی رحم بخواهد و کسی که مردم را مسخره می کند نباید از مردم متوقع دوستی گردد و شخص کم فهم نباید خود را برای قضاوت معرفی کند و هم چنین شخصی که از مردم غیبت می کند نباید منتظر سلامتی و

راحتی باشد و حسود هم نمی‌تواند قلب آرام و راحت داشته باشد و هم چنین کسانی که بر گناهان کوچک عقوبت می‌کنند نمی‌توانند منتظر بزرگی باشند و کسی که کم تجربه و خودخواه است نمی‌تواند متوقع ریاست گردد

(۱۸۴) هفت طایفه‌اند که احوالشان را خود فاسد می‌سازند دانشمند بردباری که خود را به این صفات نشناساند – حکیم فهمیده‌ای که مردمان دروغ‌گو را در کارهای خود وارد کند کسانی که از مکر و حیله‌ی سایرین بی اطلاع و به مردم خیانت‌کار اعتماد می‌کنند و بزرگی که رحم و عاطفه ندارد و مادری که سر خود را از فرزندش پنهان می‌کند ولی سر او را فاش می‌سازد و کسانی که از دوستان خود به زودی می‌رنجند و گله می‌کنند و کسانی که دائما با برادران خود مجادله و طرفیت می‌کنند

(۱۸۵) مروت انسان یک نوع نسب شریف برای بازماندگان و قبیله‌ی او خواهد بود

(۱۸۶) هیچ مالی از دادن صدقه و زکوهٔ کم نمی‌شود – و هر مظلومی که قدرت مکافات دادن به ظالم خود را ندارد خداوند او را عزیز می‌کند – و من قسم می‌خورم که اینها حق است،

(۱۸۷) نماز قربانی هر پرهیزگار و حج جهاد هر ضعیف است – و هر چیزی زکوهٔ دارد، زکوهٔ بدن روزه است و بهترین اعمال انتظار فرج از طرف خداست و کسی که بدون عمل دعا کند مثل کسی است که بدون گمان بخواهد تیراندازی کند.

(۱۸۸) بهترین مردم کسانی هستند که در آنها پنج خصلت باشد، اگر کار نیک کنند خوشحال می‌گردند و اگر بد کردند استغفار می‌نمایند و اگر چیزی به آنها داده شد شکر می‌کنند و اگر مبتلا شدند صبر دارند و اگر ستمی به آنها شد می‌گذرند

(۱۸۹) هر کس که دشمنی بکارد آن را درو خواهد کرد

(۱۹۰) خشم محنت هر حکیم و کلید هر شر است

(۱۹۱) کسی که نتواند به خشم خود مسلط شود عقل خود را هم نمی‌تواند نگه دارد

(۱۹۲) حسد ایمان را می‌خورد هم چنان که آتش چوب را

(۱۹۳) آفت دین حسد و خودخواهی و فخرفروشی است

(۱۹۴) هیچکس گمراه نمی‌گردد مگر از لغزش نفس خود

(۱۹۵) چه قبیح است مؤمن علاقمند به چیزی باشد که او را ذلیل می‌نماید

(۱۹۶) سفاهت خوی بدی است که آدمی را نسبت به زیردست سرکش ساخته و نسبت به زیردست فروتن می‌کند

(۱۹۷) خدا دروغگویان را فراموش کار ساخته تا مفتضح شوند

(۱۹۸) هرکس طالب ریاست شود هلاک خواهد شد

(۱۹۹) غیبت از شخصی که در معاشرت خود با مردم به آنها ستم نکند و در صحبت کردن به آنها دروغ نگوید و اگر وعده‌ای کرد، تخلف نکند حرام است زیرا چنین فردی کامل و عادل بوده و برادری با او لازم است

(۲۰۰) کار نیکوئی که خدا دوست دارد اصلاح ذات‌البین و نزدیک کردن دلها به هم است

(۲۰۱) دلیل اعتماد دوست به دوست خود آنست که حاجت خود را از او بخواهد

(۲۰۲) کسی که دست را برای ستم به مردم بلند نکند دست ستم نکرده و دستهای بسیاری به کمک او بلند می‌شود

(۲۰۳) اگر فطرتا حلیم و بردبار نیستی خود را به آن وادار

(۲۰۴) بهترین یاور انسان حلم و بردباری است

(۲۰۵) صله‌ی رحم خوی انسان را نیکو و نفس را پاک و مال را زیاد می‌کند و اجل را دور می‌سازد.

(۲۰۶) نیازمندی از مردم عزت و حیاء انسان را می‌برد و بریدن طمع از مردم سبب عزت می‌گردد و طمع فقر می‌آورد.

(۲۰۷) شرف انسان به شب زنده‌داری و عبادت و عزت او در بی‌نیازی از مردم است

(۲۰۸) کسی که درباره‌ی خود انصاف دهد مردم به حکمیت او تن خواهند داد

(۲۰۹) عدالت هر چه کم باشد نفوذش زیاد است

(۱۱۰) عدالت شریف‌تر و گواراتر از آبی است که به تشنه می‌رسد و لازم‌تر است

(۲۱۱) اگر آنچه داری تو را کفایت می‌کند پس بی‌نیازت هم می‌سازد و حتی کمتر از آن هم تو را بی‌نیاز خواهد کرد و اگر برایت کافی نباشد زیادترش هم کفایت نخواهد کرد

(۲۱۲) کسی که به آنچه خدا به او داده قانع باشد بی‌نیاز از همه است

(۲۱۳) هر کس دارای رفق و نرمی است آنچه از مردم توقع دارد به او می‌رسد

(۲۱۴) هر خانواده که به هم مهربان باشند خداوند روزی آنها را زیاد می‌کند مدارای در معیشت بهتر از وسعت در مال است و رفق با هر وضعی سازگار است و تبذیر چیزی باقی نمی‌گذارد و خداوند رفیق است و رفق را دوست می‌دارد

(۲۱۵) هیچ حالی بهتر از خاموشی و هیچ دشمنی بدتر از نادانی و هیچ دردی بدتر از دروغگوئی نیست

(۲۱۶) سه چیز اگر در کسی بود هیچ چیز به او زیان نمی‌رساند، دعاء در هنگام سختی و استغفار در گناه و شکر در نعمت

(۲۱۷) مؤمن خون گرم است و کسی که خون گرم نیست خیری در او نیست

(۲۱۸) کسی که زبانش راستگو شد کارش پاکیزه می‌گردد و کسی که نیتش خوب شد روزیش زیاد می‌شود و کسی که به خانواده‌اش نیکوئی کند عمرش دراز می‌گردد

(۲۱۹) حیاء از ایمان است

(۲۲۰) کسی که شرم داشت دانش او محکم خواهد بود

(۲۲۱) سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است گذشت از کسی که به تو ستم کند نزدیکی با کسی که با تو قطع علاقه نموده باشد و بردباری در برابر کسی که تو را نشناسد

(۲۲۲) اگر زمانه زمانه‌ی جور و ستم گشت و مردم خیانت‌کار شدند اعتماد به هر کس دلیل عجز است

(۲۲۳) جابجا کردن کوه آسان‌تر است از جابجا کردن دل

(۲۲۴) امام صادق علیه‌السلام به مفضل بن عمر گفت تو را به شش خصلت سفارش می‌کنم که به شیعیان من برسانی اداء امانت و آنکه هر چه برای خود می‌خواهی برای برادرت بخواهی و بدان که هر کاری عاقبتی دارد که آن را همیشه باید در نظر داشت و در کارها پیش آمدهائی می‌کند که همیشه باید مراقب کار خود باشی و از راهی که رفتنش آسان و برگشتن از آن مشکل است نرو وعده‌ای نکن که انجام آن به دست تو نیست

(۲۲۵) اگر خویشاوندان در سه چیز بین خود هم‌فکر نباشند به زودی در معرض از هم پاشیدگی و شماتت دشمنان قرار می‌گیرند - به یکدیگر حسد نبرند تا دسته دسته نشده و در نتیجه متفرق نگردند و همواره همدیگر را ببینند تا الفت آنها زیاد شود و به هم کمک نمایند تا عزت آنها افزوده گردد

(۲۲۶) سه چیز در هر کس بود به زیانش تمام می‌شود - مکر و حیله - ظلم - نقض عهد

(۲۲۷) ای شیعه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر کس در هنگام خشم نتواند خودداری کند از ما نیست و کسانی که با مصاحبین خود به خوشی رفاقت نکنند و با دوستان خود هم‌صحبت خوبی نباشند و با هر کس با آنها در حال صفا است صفا نباشند و با هر کس با آنها مخالف است مخالف نباشند از ما نیستند ای شیعیان تا می‌توانید خدا را در نظر داشته باشید

کمال احسان به سه چیز

لا یتم المعروف الا بثلاث خصال: تعجیله و تقلیل کثیره و ترک الامتنان به. [۱].

احسان و نیکی کامل نباشد، مگر با سه خصلت: شتاب در آن، کم شمردن بسیار آن، و منت ننهادن بر آن.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۲۳.

کلید رزق و روزی

یحیی بن علاء و اسحاق بن عمار هر دو گفتند:

حضرت صادق علیه‌السلام هیچ گاه با ما خداحافظی نمی‌کرد مگر این که به دو کار سفارشمان می‌فرمودند: بر شما باد به راستگویی و بازگرداندن امانت به نیک و بد؛ زیرا که این دو خصلت کلید روزی هستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی: ۶۷۶ / ۱۴۲۹، همان، همان، ۲۱۷۸۵.

کلاس اول یا مرحله نخستین مدرسه جعفری

حضرت امام حعفر صادق علیه‌السلام برای رساندن معانی از حروف و الفاظ و کلمات شروع فرمود چه این کلمات نماینده معانی است و حروف و الفاظ واسطه انتقال احساسات و ادراکات است. آموزنده مدرسه جعفری از حروف و کلمات شروع کرد تا معانی و احساسات را به مردم تعلیم دهد و این آغاز ادب و آداب و ادبیات است.

از طرف دیگر در مرحله و کلاس بالاتر از اعداد شروع کرد تا حاصل جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و جذر و کعب و جبر و مثلثات را بیاموزد و آن را مقدمه ریاضیات قرار داد و علوم ریاضی و فلکی را به مسلمین آموخت.

از جانب دیگر در مرحله و کلاس رشته دیگر اعداد و حروف را با هم به مقایسه و مقابله قرار داده تبدیل عدد به حروف و تبدیل حروف به اعداد و تعیین جداول و اعمال اصلی حساب و جبر را آموخت تا از علوم غریبه و رمل و جفر و طلسمات و اوفاق و اقسام حروف «که در جلد دوم گفتیم» تعلیم فرموده و علوم مختلفه غریبه ریاضی را تعلیم فرمود.

و با این مقدمات ابتدائی در کشف علوم طبیعی و طب از راه گیاه‌شناسی و جانورشناسی پرداخت و در فلزات و اجسام و عناصر راهنمائی فرموده و امکان تبدیل جسم به نیرو را و فلز به فلز دیگری را آموخت و همه علوم را بدین روش تعلیم فرموده است.

کمال نعمت چیست؟

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نعمت دنیا، امنیت و تندرستی است و کمال نعمت آخرت وارد شدن به بهشت است و بنده‌ای که به بهشت نرود هرگز نعمت بر او تمام نشده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۴۰۸ / ۸۷ همان، همان، ۲۰۴۴۰.

کم سپاس ترین عضو بدن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در سفارش خود به عبدالله بن جندب فرمودند:
ای پسر جندب، شب کم بخواب و روز کم سخن بگو؛ زیرا در بدن آدمی عضوی کم سپاس‌تر از چشم و زبان نیست. مادر سلیمان به سلیمان گفت: فرزندم، از خواب بپرهیز؛ زیرا خواب (زیاد) تو را در آن روزی که مردم به اعمال خود نیازمندند، تهیدست می‌گرداند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۰۲، همان، همان، ۲۰۹۱۶.

گ

گذشت

چشم پوشی از لغزش دیگران و گذشت از حق خویش، از اخلاق پسندیده بوده و از ارزش‌های والای انسانی است. این خصلت نیك تنها زیبنده انسان‌های وارسته می‌باشد. در مقابل انسان‌های وارسته، دو گروه قرار دارند که در حقوق اجتماعی خویش گذشت ندارند. برخی از اینان به استیفای حق خویش قانع اند. تنها خواستار احقاق حقوق خویش می‌باشند که راه اعتدال را در پیش می‌گیرند. بر رفتار اینان نیز نکوهش متوجه نمی‌شود؛ زیرا استیفای حق بر خلاف ارزش‌های انسان نیست.
گروه دوم افرادی می‌باشند که اکتفا به استیفای حق خویش نمی‌کنند. بلکه در صدد تجاوز و دست اندازی به حقوق دیگران می‌باشند که خواستگاه ناهنجاری‌ها، رفتار این گروه می‌باشد.
رفتار گروه اول که از حق خویش گذشت می‌کنند افزون بر هنجار بخشیدن به ناهنجاری‌ها، خلق و خوی پسندیده را پدیدار می‌سازد و تزکیه و پاکی جامعه را مورد ستایش قرار می‌دهد، و العافین عن الناس. [۱] .
عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که راهبران جامعه می‌باشند، با رشد و تعالی این اخلاق پسندیده نقش محوری در ساختار فرهنگی و رفتار اجتماعی به عهده دارند. عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این ارزش قرآنی را در جامعه عینیت و تحقق بخشیده است.

عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار، تبلور عفو و گذشت می‌باشند و آیینه تمام نمای ارزش‌های انسانی می‌باشند. عترت در رفتار خویش این ارزش را آنگونه پایدار ساخته است که بر همگان الگو می‌باشد. عترت به لحاظ نقش محوری در رهبری جامعه هماره مورد تعرض چالشگران بوده است و حقوق آنان بیش از دیگران درخطر تجاوز بوده است.
لیکن آنچه در این راستا به عنوان یك ارزش اجتماعی و الهی از عترت پدیدار است، گذشت و عفو از حقوق مسلم خویش است. این حقیقت نه به عنوان یك رخداد موردی، بلکه رفتار مستمری است که در سیره عترت شفاف می‌درخشد.
صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از معرفی عترت و خویشتن در این راستا این گونه سخن می‌گوید: مروت و جوان مردی ما (عترت) گذشت و عفو از کسانی است که بر حقوق ما، ستم روا می‌دارند، انا اهل البیت مروتنا العفو عمن ظلمنا.[۲] این نوع عفو و گذشت سیره و الگو بر همگان است.

این تجلی و تبلور صفات عترت و استقرار ارزش‌های انسانی در سیره عترت است. این سخن امام صادق علیه‌السلام درمورد کسی

است که در سفر حج همیانش که هزار دینار در آن بوده گم می‌شود. وی که امام همام را نمی‌شناخته، به حضرت گمانه زنی نموده در هنگامی که امام در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود، به وی مراجعه نمود و از حضرت دینارهای خود را مطالبه می‌نماید. حضرت از وی می‌پرسد چند دینار در همیان بوده است. می گوید هزار دینار؛ حضرت هزار دینار را به وی می‌پردازد. وی هنگامی که بر می گردد دینارهای خود را پیدا می کند. سپس مجددا به مسجد باز می گردد، تا هزار دینار امام را به وی بر گرداند. امام به وی می گوید ما چیزی را که دادیم، پس نمی گیریم، شیء خرج من یدی فلا یعود الیّ. [۳] وی می‌پرسد این شخص کیست. می گویند جعفر الصادق علیه‌السلام. آنگاه می گوید از همانند این شخص، جز این انتظار نیست.

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران ۱۳۴.

[۲] خصال، ج ۱، ص ۱۰.

[۳] مناقب، ج ۴، ص ۲۷۴؛ اعلام الهدایة، ج ۸، ص ۳۰.

گفتگو با ملک الموت برای مهلت دادن به زن شیعه

عبدی کوفی می گوید: زنم به من گفت: «از ملازمت امام صادق علیه‌السلام محروم شده‌ام، اگر به حج می‌رفتم و به خدمت آن حضرت می‌رسیدم، سعادت عظیمی بود.»

به او گفتم: «به خدا قسم که در دست من هیچ مالی نمی‌باشد.»

گفت: «من مقداری زیور آلات و رخت زیادی دارم، آنها را ببر و بفروش.»

پس من آنها را فروختم و اسباب سفر را مهیا کردم و حرکت کردیم. چون به مدینه رسیدیم او بیمار شد و روزی که داخل مدینه شدیم به مردن نزدیک شده بود. من خانه‌ای گرفتم و زنم را به آن حال گذاشته و به خدمت امام صادق علیه‌السلام رفتم. چون سلام کردم از حال او پرسید.

گفتم: «او در حال احتضار بود که من به خدمت شما آمدم و شاید که الان مرده باشد.»

امام صادق علیه‌السلام تأملی نموده و فرمود «آیا بخاطر این موضوع ناراحت هستی؟» گفتم: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

حضرت فرمود: «ناراحت نباش! حق تعالی او را شفا داد.»

پس به خانه برگشتم و دیدم که صحیح و سالم نشسته است. به او گفتم: «بر تو چه گذشت؟»

او گفت: «وقتی که تو رفتی من وقت مرگم شده بود، که ناگهان شخصی آمد و از من پرسید: «حالت چگونه است؟»

گفتم: «اینک ملک الموت به قبض روح من آمده است.»

گفت: «یا ملک الموت!»

ملک الموت در جواب او گفت: «لبیک ای امام من!»

او فرمود: «مگر حق تعالی به تو امر نکرده است که فرمانبردار ما باشی؟»

ملک الموت گفت: «بلی! چنین است.»

فرمود: «پس من به تو امر می‌نمایم که بیست سال دیگر به او مهلت بدهی.»

ملک الموت گفت: «شنیدم و اطاعت کننده‌ام.»

بعد هر دو از نزد من بیرون رفتند و آن شخص دو جامه و عمامه‌ای با مشخصات چنین و چنان پوشیده بود.»

و نشانه‌های امام صادق علیه‌السلام را در آن موقعی که من در خدمت آن حضرت بودم را بیان کرد. پس ماجرای خود را با امام صادق علیه‌السلام و صحبتهای آن حضرت را به او گفتم و معلوم شد که آن لحظه‌ای که حضرت تأمل کرد و بعدش فرمود که خدای تعالی او را شفا داد، مشغول صحبت با ملك الموت بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خرایج.

گنجهای زمین و کلیدهای آن

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دوستی انسان را با دوستش سه چیز با صفا می‌کند: با چهره‌ی باز برخورد داشتن، در مجلس برای او جا باز کند، هر گاه خواست نزد او بنشیند به هر نامی که دوست می‌دارد او را بخواند.

و از یونس بن ظبیان، و مفضل بن عمر و ابوسلمه؛ و حسین بن ثویر روایت می‌کند که گفتند:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودیم، فرمود: گنجهای زمین و کلیدهای آنها نزد ماست و اگر بخواهم با پا به زمین اشاره کنم که: آن چه طلا در خود داری بیرون کن؛ خواهد کرد و آن گاه حرکت کرد و با پا خطی به زمین کشید؛ زمین شکافته شد، سپس دست دراز کرد و شمش طلایی به قدر یک وجب بیرون آورد و فرمود: خوب نگاه کنید. نگاه کرده و شمشهای زیادی دیدیم که روی هم چیده شده و می‌درخشد. یکی از ما گفت: قربانت شوم شما این گنجها را دارید و شیعیانتان محتاجند؟ فرمود: به زودی خداوند دنیا و آخرت را برای ما و شیعیانمان جمع خواهد کرد و آنان را در بهشتهای پر نعمت وارد می‌کند و دشمنان ما را وارد دوزخ می‌کند.

گوسفند لاغر و معجزه حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند به چهار نفر در قیامت نظر لطف می‌اندازد: کاسبی که جنس پس آورده را قبول کند، آن که غمی را از دلی بزداید، کسی که بنده‌ای را آزاد کند و آن که انسان بی‌زنی را زن دهد.

و از ابراهیم بن وهب روایت کرده که گفت:

گوسفند آبستن بسیار لاغری را نزد حضرت صادق علیه‌السلام آوردند؛ حضرت دست به پستان گوسفند کشید، شیر آورده و لاغریش بر طرف شد.

گناه بی اعتنائی سواره

طبق روایتی که در کتاب های معتبر وارد شده است:

در یکی از سال ها امام صادق علیه السلام به همراه بعضی از اصحاب و دوستان خود، برای انجام مناسك حجّ خانه خدا، به سوی مکه معظمه حرکت کردند.

در مسیر راه، جهت استراحت در محلی فرود آمدند، آن گاه حضرت به بعضی از افراد حاضر فرمود: چرا شما ما را سبك و بی ارزش می کنید؟

یکی از افراد - که از اهالی خراسان بود و در آن مجلس حضور داشت - از جا برخاست و گفت: یاابن رسول اللّه! به خداوند پناه می بریم از این که خواسته باشیم به شما بی اعتنائی و توهینی کرده و یا دستورات شما را عمل نکرده باشیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چرا، تو خودت یکی از آن اشخاص هستی.
آن شخص گفت: پناه به خدا، من هیچ جسارت و توهینی نکرده ام.
حضرت فرمود: وای بر حالت، در بین راه که می آمدی در نزدیکی جُحفه، تو با آن شخصی که می گفت: مرا سوار کنید و با خود ببرید، چه کردی؟
و سپس حضرت افزود: سوگند به خدا، تو برای خود کسر شأن دانستی؛ و حتی سر خود را بالا نکردی؛ و او را سبک شمردی و با حالت بی اعتنائی از کنار او رد شدی.
و سپس حضرت در ادامه فرمایش خود افزود: هرکس به یک فرد مؤمن بی اعتنائی و بی حرمتی کند، در حقیقت نسبت به ما بی اعتنائی کرده است؛ و حرمت و حق خدا را ضایع کرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ج ۸، ص ۸۸، ح ۷۳، وسائل الشیعهٔ: ج ۱۲، ص ۲۷۲، ح ۱.

گمان نیک به خدا

خوش گمانی همان خوش بینی و بدگمانی همان بدبینی است که هم نسبت به اشخاص و هم نسبت به اشیاء اطلاق می‌شود. مثلا وقتی که می‌گوییم به فلانی خوش بینم، مقصود این است که امید خیر به او هست و یا می‌گوییم درباره‌ی او بدبین هستم، مقصود آن است که انتظار خوبی از او نمی‌رود. اما درباره‌ی خدا، شکی نیست که ما نسبت به پروردگار، خوش گمان و خوش بین هستیم. اعتماد به فضل و کرم او داریم، ولی باید رفتار ما طوری باشد که این چنین امیدی را بر باد ندهد و این انتظار را از بین نبرد.
بنابراین آدم باید همیشه و در هر حال، به خدا گمان نیک ببرد؛ به این معنی که خدا را کریم، آمرزنده و مهربان بداند و در پرتو این معنی راهی برای بازگشت و توبه به سوی خدا باز ببیند. اما نه تا آن حد که جرئت مخالفت و معصیت در او پدید آید و مادام‌العمر به این موضوع دلش را خوش کند و خود را در هر کاری آزاد بنگرد.
حسن الظن بالله الا ترجو الا الله، و لا تخاف الا ذنبک. [۱] .
خوش گمانی به خدا آن است که جز به خدا امیدوار نباشی، و جز از گناهت نترسی.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۷۲.

گناهان

هر گناهی اثر مخصوصی دارد و نوعی ناراحتی ایجاد می‌کند. اینک پاره‌ای از گناهان و آثار آنها:
الذنوب التی تغیر النعم: البغی. و الذنوب التی تورث الندم: القتل. و الذنوب التی تنزل النقم: الظلم. والتی تهتک الستر: شرب الخمر. و التی تحبس الرزق: الزنا. و التی تعجل الفناء قطیعهٔ الرحم و التی ترد الدعاء و تظلم الهوآء: عقوق الوالدین. [۱] .
گناهی که نعمت را تغییر می‌دهد: تکبر و سرکشی است. گناهی که موجب پشیمانی می‌شود: قتل (ناحق) است. گناهی که عذاب فرود می‌آورد: ستم است. گناهی که پرده را پاره می‌کند: شرب خمر است. گناهی که روزی را باز می‌دارد: زناست. گناهی که مرگ را نزدیک می‌کند: بریدن از خویشان است و گناهی که از اجابت دعا جلوگیری و فضای زندگی را تاریک می‌نماید،

ناراضی بودن پدر و مادر است.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۴۴۷.

گرامی ترین بندگان خدا کیست؟

از امام - علیه‌السلام - سؤال شد: گرامی‌ترین بندگان نزد خدا کیست؟

امام - علیه‌السلام - فرمودند: کسی که بیشتر از همه به یاد خدا باشد و در عبادت بیشتر از همه عمل کند.

گفتم: چه کسی مبغوض‌ترین بندگان نزد خداست؟

حضرت فرمود: کسی که خدا را متهم کند.

گفتم: مگر کسی خدا را متهم می‌کند؟

حضرت فرمود: آری؛ کسی که استخاره بگیرد (و با خدا مشورت کند) و خدا چیزی را که او کراهت دارد برای او انتخاب کند، ناراحت و خشمگین شود چنین شخصی خدا را متهم نموده است.

گفتم: دیگر چه کسی؟

فرمودند: کسی که از خدا شکایت کند.

گفتم: مگر کسی از خدا شکایت می‌کند؟

فرمودند: بلی. کسی که هرگاه مبتلا به مشکل یا مصیبتی شود بیش از اندازه از آن مصیبت شکایت کند.

گفتم: دیگر چه کسی؟

فرمودند: کسی که هرگاه به او عطا شود تشکر نکند، و هرگاه مبتلا بشود صبر نکند و شکیبا نباشد.

گفتم: چه کسی گرامی‌ترین مخلوق نزد خدا است؟

حضرت فرمودند: کسی که هرگاه به او عطا شود شکرگزار باشد، و هرگاه گرفتار شود صبر کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۵ ص ۲۴۷ ح ۷۲.

گوش فرا دادن به قرآن واجب است؟

زراره گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم هنگامی که مردی قرآن می‌خواند آیا بر کسی که صدای او را می‌شنود واجب است سکوت کند و گوش فرا دهد؟

حضرت فرمود: بله، اگر قرآن نزد تو خوانده شد بر تو واجب است گوش فرا دهی و سکوت کنی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] السرائر: ص ۴۶۹، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۲۲۲ ح ۷.

گریستن به یاد مردگان جایز است؟

اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: من دعا می‌کنم و میل دارم گریه کنم ولی گریه‌ام نمی‌آید، و بسا به یاد برخی از مردگان خانواده‌ی خودم می‌افتم، پس رقت می‌کنم و گریه می‌کنم آیا این کار جایز است؟

فرمود: آری، آنها را به یاد آور چون رقت کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان و به درگاهش دعا کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول الکافی: ج ۴ ص ۲۳۵ ح ۷.

گریه، موقع خواندن قرآن در حال نماز جایز است؟

امام کاظم – علیه‌السلام – می‌فرماید: از حضرت صادق – علیه‌السلام – سؤال نمودم: آیا جایز است انسان نمازگزار هرگاه در حال قرائت (حمد یا سوره) به آیه‌ای برسد، که در آن تهدید باشد، گریه کند و آیه را تکرار نماید؟

حضرت فرمود: هر قدر خواست تکرار کند، و هرگاه گریه‌اش آمد اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۲۷۶.

گناهان کبیره کدامند؟

احمد بن عمیر حلبی گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – درباره‌ی معنی فرمایش خدای عزوجل: (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم) [۱] «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده‌اید اجتناب کنید ما از گناهان دیگر شما درمی‌گذریم» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: هر کس اجتناب کند از آنچه که خداوند وعده‌ی آتش بر آن داده است، در حالی که مؤمن باشد گناهان دیگرش آمرزیده می‌شود:

کبائر هفتگانه که موجب آتش جهنم هستند عبارتند از:

۱– قتل نفس محترمه.

۲– و عاق شدن پدر و مادر.

۳– و خوردن ربا.

۴– و صحرانشینی پس از هجرت.

۵– و متهم کردن زن شوهر دار به زنا.

۶– و خوردن مال یتیم.

۷– و فرار از حمله در جنگ و جهاد. [۲] .

۲– عبید بن زراره گوید: از امام صادق – علیه‌السلام – راجع به کبائر پرسیدم؟

فرمود: آنها در کتاب علی – علیه‌السلام – هفت است:

۱– کفر به خدا.

۲- آدمکشی.

۳- عاق پدر و مادر.

۴- خوردن ربا بعد از دانستن.

۵- خوردن مال یتیم به ناحق.

۶- فرار از جهاد.

۷- تعرب بعد از هجرت. (یعنی برگشتن به صحرانشینی پس از هجرت به شهر).

پرسیدم: اینها بزرگترین گناهانند؟

فرمود: آری.

عرض کردم: گناه خوردن یک درهم از مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز؟

فرمود: ترک نماز.

عرض کردم: شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی؟

فرمود: نخستین چیزی که به تو گفتم چه بود؟

عرض کردم: کفر.

فرمود: همانا تارک نماز کافر است، یعنی بدون علت و عذر. [۳] .

عبید بن زراره گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به گناهان کبیره سؤال نمودم:

حضرت فرمود: از جمله‌ی آن خوردن مال یتیم است به ظلم و ستم، (و بدون حق)، و الحمد لله در این مورد میان اصحاب ما اختلافی نیست. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۸.

[۲] ثواب الاعمال: ص ۱۱۷، بحارالأنوار: ج ۷۴ ص ۱۳ ح ۱۴.

[۳] اصول کافی: ج ۳ ص ۳۸۱ ح ۸.

[۴] العیاشی: ج ۱ ص ۲۲۵، بحارالأنوار: ج ۷۲ ص ۱۰ ح ۲۲.

گناهان کبیره در کتاب خدا کدامند؟

عمرو بن عبید محضر امام صادق - علیه‌السلام - شرفیاب شد و این آیه را تلاوت نمود: (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه) [۱] «اگر از کبائر اجتناب کنید...» سپس گفت: دوست دارم کبائر (گناهان کبیره) را از کتاب خدا (قرآن) بدانم.

حضرت فرمود: آری، ای عمرو؛ سپس کبائر را به طور مفصل بیان نموده و فرمود: کبائر عبارتند از:

۱- شرک ورزیدن به خداوند متعال: (ان الله لا یغفر أن یشرک به) [۲] «همانا خداوند نمی‌آمرزد اینکه به او شرک ورزیده شود».

۲- یأس و نومیدی: (و لا تیأسوا من روح الله) [۳] «از رحمت و لطف خدا مأیوس نشوید».

۳- عاق پدر و مادر شدن، زیرا شخص عاق ستمگر و بدبخت است. (و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا) [۴] «حضرت عیسی گفت: و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار بده، و مرا ستمگر و جبار و بدبخت قرار نده».

۴- و قتل نفس: (و من یقتل مؤمنا معتمدا) [۵] «هر کس مؤمنی را عمدا بکشد پس جزای او جهنم است که در آن جاودانه خواهد

بود».

۵- و تهمت زنا زدن به زنان شوهردار.

۶- و خوردن مال یتیم: (ان الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما) [۶] «آنانکه اموال ایتام را بناحق و ستمگرانه می‌خورند».

۷- و فرار از حمله در جنگ: (و من یولهم یومئذ دبره) [۷] «و هر کس به دشمن پشت کند...».

۸- و خوردن ربا: (الذین یأکلون الربوا) [۸] «آنانکه ربا می‌خورند...».

۹- و سحر: (و لقد علموا لمن اشتریه) [۹] «و به تحقیق دانستند که با سحر چه چیزی در آخرت برای خود می‌خرند».

۱۰- و زنا: (و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثاما) [۱۰] «و آنان (یعنی مؤمنان) زنا نمی‌کنند و هر کس زنا کند مرتکب گناه و معصیت شده است و گرفتار عقاب بد خواهد شد».

۱۱- و قسم دروغ: (ان الذین یشترون بعهد الله و أیمانهم ثمنا) [۱۱] «همانا آنانکه با عهد و قسم دروغشان در صدد جلب منفعت برای خود هستند...».

۱۲- و خیانت: (و من یغلل یأت بما غل) [۱۲] «و هر کس خیانت کند با خیانت به صحنه‌ی قیامت خواهد آمد».

۱۳- و ندادن زکات: «یوم یحمی علیها فی نار جهنم) [۱۳] «آن روز؛ روزی است که اموال زکات داده نشده را داغ کنند و بر بدن آنها در جهنم گذارند».

۱۴- و شهادت باطل، و کتمان شهادت: (و من یکتمها فانه آثم قلبه) [۱۴] «و هر کس شهادت را کتمان کند قلب و دل او معصیت کار و زشت است».

۱۵- و شرب خمر، زیرا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «شارب الخمر مانند بت پرست است».

۱۶- و ترک نماز، زیرا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «هر کس نماز را عمدا ترک کند از خدا و پیامبر بریده است».

۱۷- و پیمان شکنی.

۱۸- و قطع رحم: (ألذین ینقضون عهد الله) [۱۵] «آنانکه قطع می‌کنند عهد خدا را».

۱۹- و سخن باطل: (و اجتنبوا قول الزور) [۱۶] «و از کلام باطل اجتناب کنید».

۲۰- و جسارت بر خدا: (أفأمنوا مکر الله) [۱۷] «آیا از مکر خدا در امانند»؟

۲۱- و کفران نعمت: (و لئن کفرتم ان عذابی لشدید) [۱۸] «اگر نعمت مرا کفران کنید بدانید عذاب من سخت و شدید است».

۲۲- و کم‌فروشی: (ویل للمطففین) [۱۹] «وای بر کم‌فروشان».

۲۳- و لواط و همجنس گرائی: (الذین یجتنبون کبائر الاثم) [۲۰] «آنانکه از گناهان بزرگ اجتناب کنند».

۲۴- و بدعت، چون پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «هر کس در چهره‌ی بدعت گذاری تبسم کند بر منهدم کردن دین خود یاری کرده است».

(راوی گوید:) عمرو بن عبید (که از بنیانگذاران مکتب معتزله بود) هنگامی که این بیان مفصل و مستدل را شنید از منزل حضرت خارج شد در حالی که بلند بلند گریه می‌کرد، و می‌گفت: هلاک شد هر کس ارث (حق) شما را ضایع کرد، و ملک شما را سلب نمود، و در فضل و دانش با شما منازعه و کشمکش نمود. [۲۱].

- توضیح: حضرت - علیه‌السلام - به قسمتی از آیه مورد استدلال اشاره نموده که با مراجعه به خود قرآن مطلب به طور کامل روشن می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۳۱.

[۲] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۴۸.

[۳] سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۸۷.

[۴] سوره‌ی مریم آیه‌ی ۳۲.

[۵] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۳.

[۶] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۰.

[۷] سوره‌ی أنفال آیه‌ی ۱۶.

[۸] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۷۵.

[۹] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۰۲.

[۱۰] سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۶۸.

[۱۱] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۷۷.

[۱۲] سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۶۱.

[۱۳] سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۵.

[۱۴] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۸۳.

[۱۵] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۷.

[۱۶] سوره‌ی حج آیه‌ی ۳۰.

[۱۷] سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۹۹.

[۱۸] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۷.

[۱۹] سوره‌ی مطففین آیه‌ی ۱.

[۲۰] سوره‌ی نجم آیه‌ی ۳۲.

[۲۱] المناقب: ج ۳ ص ۳۷۵، بحارالأنوار: ج ۴۷ ص ۲۱۶ ح ۴.

گوشت لابلای دندان را می‌شود فرو برد؟

شخصی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به فرو بردن گوشت باقی مانده لابلای دندانها را سؤال نمودم.

حضرت فرمود: آنکه لابلای دندانهای مقدم دهان است، مانعی ندارد فرو ببری، ولی آنکه لابلای دندانهای آسیایی است بیانداز. (و فرومبر). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۵۵۹، بحارالأنوار: ج ۶۳ ص ۴۴۰ ح ۱۷.

گرامی ترین بندگان نزد خدا چه کسی است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد گرامی‌ترین بندگان نزد خدا چه کسی است؟

حضرت فرمود: کسی است که اگر به او عطا شود سپاسگزاری کند، و اگر مبتلا به بلا شود شکیبائی پیشه گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶۸ ص ۵۳ ح ۸۲.

گناهان کوچک شمرده شده کدامند؟

ابو اسامه زید شحام گوید: امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: بپرهیزید از گناهان کوچک شمرده شده؟

عرض کردم: گناهان کوچک شمرده شده کدامند؟

حضرت فرمود: اینکه شخص گناه کند و بگوید: خوشا به حال من اگر غیر از این (گناه دیگری) نداشته باشم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۲۸۷، بحارالأنوار: ج ۷۰ ص ۳۴۵ ح ۲۹.

ل

لعن به ابوبکر و عمر

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مسواک زدن و رعایت بهداشت دندان از اخلاق انبیاء الهی است.

و از محمد بن ابی‌کثیر کوفی نقل می‌کند که گفت:

من در اول و آخر هر نماز ابوبکر و عمر را لعنت می‌کردم، شبی در خواب دیدم پرنده‌ای با ظرفی از گوهر که در آن چیزی شبیه خلوق است (خلوق نوعی از عطر است) در بقعه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و آن دو نفر را از قبر در آورد و از آن خلوق به گونه‌های آنها مالید و باز آنها را به قبر برگرداند و بالا رفت. از اطرافیانم پرسیدم: این پرنده کیست؟ و این خلوق چیست؟ گفتند: این فرشته‌ای است و هر شب جمعه می‌آید و از این خلوق به آنها می‌مالد و می‌رود. این خواب مرا مضطرب کرد و دیدم دیگر به لعن کردن آنها خوشدل نیستم. حضور حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم. هنگامی که مرا دید خندید و فرمود: پرنده را دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: این آیه را بخوان:

«راز گویی از شیطان است (تا مؤمنان را محزون کند) سوره مجادله، آیه ۱۰»

(خواندن این آیه هنگام دیدن خوابهای پریشان مستحب است) به خدا! آن فرشته مأمور اکرام آنها نیست، بلکه فرشته‌ای است که به مشرق و مغرب زمین موکل است و وقتی که کسی مظلوم کشته شود، مقداری از خون وی را می‌گیرد و در گردن آنها می‌آویزد. چون که آنها سبب هر ظلمی شدند که بعد از خودشان واقع شد.

لقب امیرالمؤمنین مخصوص حضرت علی است؟

عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق - علیه‌السلام - پرسید که به امام (قائم) به عنوان امیرمؤمنان سلام می‌کنند؟

فرمود: نه، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام -) نموده، پیش از او کسی بدان نام؛ نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن را بر خود نبندد.

پرسیدم: پس چگونه بر او سلام می‌کنند؟

فرمود: می گویند: «السلام علیک یا بقیهٔ الله» سپس این آیه را قرائت نمود: (بقیهٔ الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین) [۱] «اگر مؤمن هستید بقیهٔ الله برای شما بهتر است».[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی هود آیه‌ی ۸۶.

[۲] اصول کافی: ج ۲ ص ۲۷۵ ح ۲.

لمم یعنی چه؟

محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: تفسیر گفتار خدای تعالی که می‌فرماید: (ألذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم) [۱] «آنانکه دوری می‌جویند از گناهان بزرگ و ناشایسته‌ها جز لمم» چیست؟ (و لمم یعنی چه)؟
حضرت فرمود: لمم گناهی است که شخص بدان دست زند، سپس تا خدا خواهد (تا مدتی) خودداری می کند، و باز دوباره بدان دست می‌زند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نجم آیه‌ی ۳۲.

[۲] اصول کافی: ج ۴ ص ۱۷۵ ح ۱.

م

محمد بن جعفر

محمد فرزند امام صادق علیه‌السلام مردی شجاع و با سخاوت [و اهل عبادت] بود. او همیشه یک روز روزه می گرفت و روز دیگر افطار می‌نمود. همسر او خدیجه، دختر عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام، می گوید: «محمد هیچ روزی از خانه بیرون نمی‌رفت جز آن که لباس خود را به فقیری داده بود و هر روز برای مهمانان خود یک گوسفند ذبح می‌نمود [۱] و از بس زیبا و جمیل بود او را دیباجه می‌نامیدند.»
وی همانند زیدیه بر این اعتقاد بود که امام باید قیام مسلحانه کند. از این رو در سال ۱۹۹ در مکه علیه مأمون قیام نمود و زیدیه و جارودیه از او پیروی نمودند. [۲] .
هنگامی که مردم با او به عنوان خلیفه بیعت نمودند و گرد او جمع شدند و او را امیرالمؤمنین خواندند، حضرت رضا علیه‌السلام نزد او رفت و به او فرمود: «ای عمو، با این عمل پدر و برادر خود را تکذیب مکن، زیرا چنین چیزی برای تو انجام نخواهد گرفت.» پس چیزی نگذشت که والی مأمون در مکه، به نام عیسی جلودی، علیه او قیام نمود و چون محمد مغلوب گشت، درخواست امان کرد و همانند عباسیان به عنوان تسلیم لباس سیاه پوشید و بالای منبر رفت و خود را خلع نمود و گفت: «خلافت حق مأمون است و من در آن حقی ندارم.» [۳] .
و چون خواست به لشکر جلودی بپیوندد، حضرت رضا علیه‌السلام غلام خود، مسافر، را نزد او فرستاد و فرمود: «به او بگویید فردا خارج مشو که مغلوب خواهی شد و یاران تو کشته می‌شوند و اگر گفت: از کجا دانستی بگو: در خواب دیدم.» چون غلام حضرت

رضا علیه‌السلام نزد او آمد و او را از حرکت و قیام نهی نمود، او از علت آن سؤال نمود و غلام گفت که من در خواب چنین دیدم. محمد گفت: «این غلام بدون این که عورت خود را بشوید، خوابیده و چنین دیده است.» اما همان گونه که امام علیه‌السلام به غلام گفته بود، محمد چون قیام کرد، مغلوب گردید و یاران او کشته شدند. [۴] .

و چون خود را از خلافت خلع نمود، جلودی او را نزد مأمون فرستاد و چون مأمون او را دید به او اکرام نمود و در کنار خود نشاند و به او احسان نمود و جایزه نیکی به او داد. پس در خراسان ماند و با عموزاده‌های خود نزد مأمون رفت و آمد می‌کرد و مأمون بیش از مردم دیگر در حق او احترام می‌نمود.

تا این که روزی مأمون به خاطر همراه شدن محمد با عده ای از طالبیین - که علیه مأمون در سال ۲۰۰ (ه ق) خروج نموده بودند و به آنان امان داده بود - اظهار کراهت نمود و نامه ای نیز به دست آنان رسید که با محمد بن جعفر نیایید؛ بلکه با عبدالله بن الحسین بیایید. پس آنها این دستور را نپذیرفتند و در خانه‌های خود نشستند و نزد مأمون نرفتند؛ تا این که نامه‌ی دیگری آمد که با هر که می‌خواهید بیایید، پس آنها با محمد بن جعفر می‌آمدند و با او بازمی‌گشتند. [۵] تا این که روزی چون محمد با همراهان خود بر مأمون وارد شد، حضرت رضا علیه‌السلام از او دوری نمود و فرمود: «من با خود عهد کرده ام که هرگز با محمد زیر یک سقف قرارنگیرم» عمر بن یزید که در آن مجلس حاضر بود می‌گوید:

«من پیش خود گفتم که امام علیه‌السلام همواره امر به احسان و صله رحم می‌کند و اکنون به عموی خود بی اعتنایی می‌نماید! پس حضرت رضا علیه‌السلام به من توجه نمود و فرمود:این کار نیز احسان و صله می‌باشد، زیرا او هر زمانی نزد من می‌آید از من تعریف می‌کند و مردم او را تصدیق می‌نمایند [و این برای من و او در حکومت مأمون خطرناک خواهد بود]؛ اما اگر نزد منم نیاید و من نزد او نروم، سخنان او درباره‌ی من پذیرفته نخواهد بود [و رعایت تقیه خواهد شد].» [۶] .

از معجزات حضرت رضا علیه‌السلام درباره‌ی محمد بن جعفر این است که چون او بیمار گردید و به آن حضرت خبر دادند که محمد بیمار گردیده، به گونه ای که چانه‌ی او را بسته‌اند. حضرت رضا علیه‌السلام با عده ای از اصحاب خود به عیادت او آمد و دید محاسن او را بسته‌اند و برادر او اسحاق و فرزندان او و عده ای از علویین گرد او نشسته و گریه می‌کنند. حضرت رضا علیه‌السلام بالای سر او نشست و به او نگاه نمود و تبسم کرد، کسانی که در آن مجلس بودند از آن حضرت گلایه کردند و گفتند: تبسم آن حضرت شماتت به عموی خود می‌باشد. و چون امام علیه‌السلام برای نماز خارج گردید و به مسجد رفت. بعضی از اصحاب گفتند: فدای شما شویم چون شما تبسم نمودید ما از اینها چیزهای ناشایسته ای درباره‌ی شما شنیدیم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من از گریه اسحاق بر او تعجب نمودم، زیرا او قبل از محمد خواهد مرد و محمد برای او گریه خواهد کرد و همان گونه که آن حضرت فرموده بود، محمد بهبودی پیدا کرد و اسحاق از دنیا رفت. [۷] .

هنگامی که محمد در خراسان ساکن گردید، نفس قدرت طلب او اجازه نمی‌داد که در مقابل او شخصی مانند مأمون دارای تاج و تخت باشد. او گرچه در واقع زندانی آن شهر و تحت سلطه‌ی مأمون بود؛ اما نفس او مایل به خضوع و تحمل حاکمیت مأمون نبود. از این رو روزی به او گفتند: غلامان وزیر مأمون «ذی الریاستین» غلامان تو را برای دریافت هیزمی که خریده بودند، کتک زده‌اند. پس محمد لباس مخصوص خود را پوشید و عصای خود را برگرفت و رجز خواند و گفت: «مرگ برای من بهتر از زندگی با ذلت است. سپس با عده ای از مردم آمد و غلامان وزیر مأمون را کتک زدند و هیزم‌ها را از آنان پس گرفتند. چون این خبر به مأمون رسید. مأمون به ذوالریاستین گفت: «باید نزد محمد بن جعفر بروی و از او عذرخواهی کنی و غلامان خود را در اختیار او قرار دهی.»

پس ذوالریاستین به طرف محمد حرکت نمود و چون به محمد گفته شد که این وزیر مأمون است که به طرف تو می‌آید. محمد گفت: «او باید در مقابل من روی زمین بنشیند.» پس دستور داد فرش‌ها را جمع کردند و تنها برای او بالش و جایگاهی برای نشستن

باقی گذاردند. چون ذوالریاستین وارد شد، محمد برای او مجلس خود را آماده نمود؛ اما او روی زمین نشست و از محمد عذرخواهی نمود و غلامان خود را در اختیار او قرار داد.

و چون محمد بن جعفر در خراسان از دنیا رفت، مأمون برای تشییع جنازه‌ی او حرکت کرد؛ اما هنگامی رسید که جنازه را حرکت داده بودند. پس مأمون پیاده شد و خود را به جنازه رساند و همواره زیر جنازه حرکت نمود تا آن را بر روی زمین گذاردند. پس مأمون جلو رفت و بر او نماز خواند و همراه جنازه رفت تا به قبر رسید و خود داخل قبر رفت و ایستاد تا جنازه را دفن کردند. پس عبدالله الحسین به او دعا کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، شما خود را به زحمت انداختید، خوب بود سوار می‌شدید.» مأمون گفت: «این عمل رعایت خویشی و صله‌ی رحمی بود که از دویست سال قبل تاکنون قطع شده بود.»

هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت، دین زیادی داشت. پس فرزند او اسماعیل بن محمد موقعیت را غنیمت دانست که از مأمون بخواهد دین او را بپردازد. پس به برادر خود که در کنار مأمون ایستاده بود گفت: «خوب است ما درباره‌ی دین پدر خود با مأمون صحبت کنیم، زیرا فرصتی بهتر از این نیست.» پس مأمون خود شروع به سخن نمود و گفت: «دین او چه قدر است؟» اسماعیل گفت: «بیست و پنج هزار دینار. مأمون گفت: «خداوند دین او را پرداخت نمود، بگویید بدانم وصی او کیست؟» گفتند: «وصی او یحیی می‌باشد که در مدینه است.» مأمون گفت: «او در مدینه نیست بلکه در مصر می‌باشد و ما می‌دانیم او در مصر است، اما نخواستیم به او خبر دهیم که از مدینه خارج گردیده است و چون او می‌دانست ما از خروج او کراهت داریم، ما این خبر را به او ندادیم تا آزرده نشود.» [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص ۲۸۶.

[۲] همان.

[۳] بحارالأنوار ج ۴۷ / ۲۴۶.

[۴] ارشاد، ص ۳۱۴.

[۵] همان، ص ۲۸۶.

[۶] بحارالأنوار ج ۴۷ / ۲۴۶.

[۷] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۴۲، ص ۲۰۶.

[۸] ارشاد مفید، ص ۲۸۷.

محمد

محمد به دیباج معروف است. از بس زیبا بود که وی را به دیباج تشبیه کرده بودند.

مردی شجاع و پارسا بود.

در ارشاد می‌نویسد که این محمد در طول عمر خود «سوای ماه رمضان» یک روز روزه می‌گرفت و روز دیگر روزه‌دار نبود.

همسرش خدیجه دختر عبدالله محض می‌گوید:

هر روز که شوهرم جامه‌ی فاخری به تن می‌پوشید و از خانه بیرون می‌رفت، هنگامی که به خانه برمی‌گشت دیگر آن جامه را بر تن نداشت زیرا آن جامه فاخر را به مستمندان می‌بخشید.

این محمد روزی یک گوسفند سر می‌برید و از مهمانانش پذیرائی می‌کرد.

وی در خلافت مأمون بر ضد حکومت وقت قیام کرد.

عیسی جلوی فرمانده نیروی خلیفه در حجاز وی را دستگیر کرد و به مرو فرستاد.

مأمون خلاف انتظار با محمد که اسیرش بود بی‌نهایت مهربانی کرد و از اکرام و تعظیم درباره‌ی وی فرو نگذاشت و او را پهلوی خود نگاه داشت.

محمد بن جعفر معروف به دیباج در خراسان زندگی را بدرود گفت.

مناظرات امام صادق در توحید

هشام بن حکم می‌گوید: در مصر زندیقی به نام عبدالملک با کنیه‌ی ابوعبدالله بود که نام امام صادق علیه‌السلام به گوش او رسیده بود؛ او چون به مدینه آمد تا با آن حضرت مناظره کند، به او گفتند: امام صادق علیه‌السلام به مکه رفته است، پس او به مکه آمد و در حالی که ما در طواف خانه‌ی خدا خدمت آن حضرت بودیم؛ او نیز رسید، پس شانه‌ی خود را به شانه‌ی امام صادق علیه‌السلام زد. امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: اسم تو چیست؟ او گفت: عبدالملک. فرمود: کنیه‌ی تو چیست؟ گفت: ابوعبدالله امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن پادشاهی که تو بنده‌ی اویی کیست؟ آیا او از پادشاهان زمین است یا از پادشاهان آسمان؟ و این که گفتی: پدر عبدالله هستی؛ آیا فرزند تو عبد خدای آسمان است و یا عبد خدای زمین؟ هر چه بگویی محکوم خواهی بود. پس او نتوانست پاسخی بدهد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: هنگامی که از طواف فارغ گردیدم نزد من بیا [تا پاسخ کامل تو را بدهم]. چون امام علیه السلام از طواف فارغ گردید، آن زندیق آمد و همانند ما مقابل آن حضرت نشست. پس امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: آیا تو می‌دانی که زمین بالا ـ و پایینی دارد. گفت: آری. فرمود: آیا تو زیرزمین رفته ای؟ گفت: خیر. فرمود: تو از کجا می‌دانی که زیرزمین چه چیز موجود است او گفت: من گمان می‌کنم که زیرزمین چیزی نیست. امام صادق علیه‌السلام فرمود: این که می‌گویی گمان می‌کنم؛ دلیل ناتوانی تو است، برای چه دنبال نمی‌کنی تا به یقین برسی؟

سپس به او فرمود: آیا به آسمان رفته ای؟ گفت: خیر. امام علیه‌السلام فرمود: آیا می‌دانی در آسمان چه چیز وجود دارد؟ گفت: خیر. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چقدر سخن تو شگفت انگیز است؛ تو که نه مشرق را دیده ای و نه مغرب را، نه به آسمان رفته ای و نه به داخل زمین، چگونه می‌گویی گمان می‌کنم چیزی آنجا نباشد؟ آیا انسان عاقل، چیزی را که نمی‌داند انکار می‌نماید؟ مرد زندیق گفت: تاکنون کسی این گونه با من سخن نگفته بود.

امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: پس تو شک داری و نمی‌دانی که آیا چیزی در آسمان‌ها و زیرزمین هست و یا نیست؟ مرد زندیق گفت: شاید چنین باشد. امام علیه السلام فرمود: ای مرد، کسی که نادان است و حجتی در دست ندارد؛ نمی‌تواند با عالم و صاحب دانش سخنی بگوید و دلیلی بیاورد. سپس فرمود: «ای برادر مصری، بدان که ما هرگز درباره‌ی ذات پروردگار خود شکی نداریم. آیا تو به چشم خود خورشید و ماه و روز و شب را می‌بینی که به سیر خود ادامه می‌دهند، در حالی که چاره ای جز این ندارند، و اگر می‌توانستند سیر خود را تغییر می‌دادند و یا متوقف می‌شدند، و یا اگر مجبور و مقهور قدرت خدا نبودند باید شب، روز می‌شد و روز، شب می‌گردید. به خدا سوگند! ای برادر مصری، آنها مجبور به ادامه سیر خود هستند و کسی که آنان را مجبور نموده صاحب قدرت و عظمت والایی است.» پس مرد زندیق گفت: آری، حقیقتا همین گونه است.

امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: ای برادر مصری، چیزی که شما نام آن را طبیعت می‌گذارید و فکر می‌کنید که او عالم را به وجود آورده، اگر حیات مردم و موجودات به دست اوست؛ چگونه نمی‌تواند مرده‌ها را زنده کند و اگر زنده می‌کند، چگونه نمی‌تواند بمیراند؟ بنابراین همه‌ی عالم و موجودات مقهور قدرت الهی هستند. تو می‌بینی که آسمان در بالا استوار است و زمین در پایین قرار دارد، پس بگو بدانم چگونه آسمان به زمین سقوط نمی‌کند و زمین واژگون نمی‌گردد و زمین و اهلش با آسمان‌ها

برخورد نمی‌کنند؟ پس مرد زندیق [موحد گردید و] گفت: پروردگار جهانیان آنها را نگاه داشته است.
هشام بن حکم می‌گوید: مرد زندیق با ادله و گفتار امام صادق علیه‌السلام مسلمان شد و به خدای خود ایمان آورد. و حمران بن اعین به آن حضرت گفت: فدای شما شوم، اگر زنادقه به دست شما ایمان می‌آورند کفار نیز به دست پدرتان [و جدتان] ایمان آوردند. پس آن زندیق [و منکر خدا] ایمان آورد و به آن حضرت گفت: مرا از شاگردان خود قرار دهید. امام علیه‌السلام به هشام فرمود: «او را ببر و با تعالیم اسلامی آشنا ساز.» هشام نیز او را تعلیم داد؛ و او معلم شامیان و مصریان گردید و اسلام او نیکو شد و امام صادق علیه السلام از او راضی گردید.
هشام می‌گوید: زندیق دیگری نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و سؤالاتی از آن حضرت نمود که ما بخش‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:
۱- زندیقی به امام صادق علیه‌السلام گفت: چگونه مردم خدایی را عبادت می‌کنند که ندیده‌اند؟ امام علیه‌السلام به او فرمود: «قلب‌ها با نور ایمان، او را می‌بینند و عقل‌های بیدار به روشنی او را اثبات می‌کنند و چشم‌ها با دیدن نظام عالم وجود و اسرار خلقت و حکمت‌های آن، او را مشاهده می‌کنند، سپس پیامبران با معجزات و کتاب‌های متقن آسمانی [عظمت و جلال و قدرت و حکمت و علم] او را معرفی می‌نمایند و علما [و اولیای الهی] بدون نیاز به دیدن او، با چشم دل عظمت او را مشاهده می‌نمایند.»
مرد زندیق گفت: آیا او نمی‌تواند خود را بر مردم ظاهر کند تا او را ببینند و بشناسند و از روی یقین او را بپرستند؟ امام علیه‌السلام فرمود: درخواست چیزی که محال است پاسخ ندارد.
با توجه به سخنان امام علیه‌السلام تردیدی نیست که دیدن با چشم، مربوط به جسم است و چون خداوند جسم نیست دیدن او با چشم محال خواهد بود، و این امر به خاطر نقص در خالق نیست بلکه به علت نقص در مخلوق است.
مرد زندیق گفت: پس شما با چه دلایلی وجود پیامبران و انبیا را اثبات می‌کنید؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: هنگامی که برای ما ثابت شد خالق و آفریننده ای حکیم وجود دارد که به هیچ کدام از مخلوقاتش شباهت ندارد و منزه است از این که نسبت جسم بودن به او داده شود و دیدن و لمس کرد و مباشرت و تکلم با او امکان ندارد؛ مشخص می‌شود که چنین خدای حکیمی، فرستادگان و نمایندگانی دارد که از جانب او مأمورند انسان را به مصالح و منافع خود آگاه سازند و آنچه مایه‌ی سعادت و کمال و یا شقاوت و هلاکت اوست را بیان کنند. در حقیقت از طرف خدای حکیم عده ای باید بین مردم بشارت دهنده به خوبی‌ها و انذار دهنده از بدی‌ها باشند و سخن خدا را به آنان ابلاغ کنند، چنین مبلغانی پیامبران و برگزیدگان خدا و حکما و تربیت کنندگان مردم هستند که در خلقت همانند بقیه‌ی افراد می‌باشند؛ جز آن که از طرف خداوند تأیید گردیده‌اند و دارای علم و حکمت و دلایل متقن و معجزاتی همانند زنده کردن مردگان و شفا دادن کور و ابرص [و...] می‌باشند.
مرد زندیق گفت: پیامبران از چه آفریده شده‌اند؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: از «لا شی ء» یعنی از عدم به وجود آمده‌اند.
مرد زندیق گفت: چگونه چیزی می‌تواند از «لا شی ء» به وجود آید؟ امام علیه السلام فرمود: آفرینش اشیاء از این دو حالت خارج نیست یا از «شیء» آفریده شده‌اند و یا از «لا شی ء»؛ حال اگر آنها از شی ء آفریده شده باشند، لازم است که همیشه همراه آن شی ء باشند بنابراین آن «شی ء» قدیم خواهد بود و قدیم با حادث سازگار نیست، و از آن جایی که قدیم تغییر نمی‌کند، آن شی نیز باید دارای جوهر و لون واحد باشد، پس این الوان مختلف و جواهر کثیر از کجا آمده‌اند و اگر شیء قدیم که چیزهای دیگر از آن به وجود آمده است، زنده باشد مرگ از کجا به وجود آمده؛ و اگر مرده باشد حیات از کجا به وجود آمده است. پس نمی‌توان گفت که همواره اشیاء از یک موجود زنده ی قدیم و یک موجود مرده‌ی قدیم آفریده شدند، چرا که از حی و زنده، مرده به وجود نمی‌آید و آن حی نیز باید همیشه حی و زنده باشد؛ از سویی شی ء مرده نیز نمی‌تواند همیشه قدیم باشد؛ چرا که مرده قدرت و بقا

ندارد. [از این رو، خداوند همه چیز را از لا شی ء آفریده است].

نگارنده گوید: امام علیه‌السلام با دلایل عقلانی چنین مسأله‌ی ظریف و دقیق را با زیباترین بیان روشن نمود. و مقدماتی برای آن بیان کرد که عقل راه فراری از آنها نداشته باشد.

حقا اگر چیزی که اشیای دیگر [از دیدگاه مادیان] از آن به وجود آمده قدیم باشد، [و او خدای آفریننده نباشد] باید که همیشه همراه وجود خداوند چیزی قدیمی باشد که مخلوق او نباشد و اگر کسی بگوید که آن نیز مخلوق خداست، باز این سؤال تکرار می‌شود که او نیز از چه آفریده شده است؟ علاوه بر این، قدیم نیز نمی‌تواند حادث باشد و از مرده نیز چیز زنده به وجود نمی‌آید و از زنده نیز چیز مرده به وجود نمی‌آید.

از سویی حیات و ممات نمی‌توانند یک چیز مرکب باشند و اگر آنها را یک چیز مرکب فرض کنیم، همان سخن سابق پیش می‌آید، چرا که اشیاء زنده نمی‌توانند هم دارای مرگ و هم حیات باشند و مرگ نیز نمی‌تواند دارای حیات و بقا باشد تا خداوند اشیاء زنده را از آن خلق نماید، از این رو چاره ای جز این نیست که بگوییم: خداوند اشیاء را از «لا شی ء» آفریده است.

سپس مرد زندیق گفت: پس به چه دلیل عده ای می گویند که اشیاء عالم ازلی است یعنی همواره بوده است؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: این اعتقاد کسانی است که مدبر عالم و پیامبران و مرسلین را انکام می کنند و سخنان آنان را باطل و کتاب‌های آسمانی را افسانه می‌دانند و با عقاید پوچ و گمان‌های باطل خود دینی تراشیده و آن را پسندیده‌اند در حالی که حرکت فلک و افلاک هفتگانه آن [یعنی خورشید و انواع حرکت آن] و حرکت زمین و آنچه بر آن قرار دارد و دگرگونی زمان‌ها و اختلاف حوادث عالم که دارای زیادی و نقصان و مرگ و پیری و فرسودگی است، دلیل حدوث عالم است و انسان‌ها به ناچار باید اقرار کنند، که عالم، خالق و صانع و مدبری دارد. تا این که فرمود:

آیا نمی‌بینی که شیرینی تبدیل به ترشی می‌شود و آب گوارا تبدیل به تلخی می گردد و هر چیز جدید و تازه ای کهنه و فرسوده می‌شود و همه چیز رو به تغییر و فنا می‌رود؟ [۱] .

استدلال امام صادق علیه‌السلام به دگرگونی زمان‌ها و حرکت فلک از دقیق ترین استدلال‌های علمی برای اثبات حدوث عالم است که حتی بسیاری از فلاسفه‌ی بزرگ هم به آن پی نبرده‌اند. کما این که فلک - یعنی منظومه‌ی خورشید - را واحد قرار دادن و سپس آن را به هفت فلک تفسیر نمودن، جز با علوم جدید قابل تطبیق نیست؛ زیرا مقصود از فلک، منظومه‌ی خورشید است و از طرفی اشاره‌ی امام علیه‌السلام به حرکت زمین از جمله اکتشافات علوم جدید است که فلاسفه و علمای هیئت قدیم به آن معتقد نبودند.

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی ص ۳۴۵ - ۳۳۶.

مناظرات امام صادق با ابن ابی العوجا

امام صادق علیه‌السلام مناظرات فراوانی با ابن ابی العوجای ملحد داشته که برخی از آنها در زمینه‌ی توحید بوده است. ابن ابی العوجا که نام اصلی او عبدالکریم می‌باشد از ملحدین و منکرین ادیان آسمانی و از جمله کسانی بود که به اعتراف خودش، احادیث دروغین را به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمیخته بود، که وضعیت روحی او از مناظرات آینده اش با امام صادق علیه السلام روشن می گردد، او با وجود مناظرات بسیاری که با امام علیه‌السلام داشت، سرانجام همانند ابن مقفع ملحد در حالت کفر و الحاد کشته شد.

یکی از مناظرات ابن ابی العوجا با امام صادق علیه‌السلام این است که روزی او و دوستش ابن مقفع در مسجد الحرام نشسته بودند، پس ابن مقفع در حالی که با دست خود به طواف کنندگان اشاره می‌کرد به ابن ابی العوجا گفت: این مردم را که می‌بینی، هیچ کدام از آنان را نمی‌توان انسان نامید مگر آن پیرمرد - یعنی امام صادق علیه‌السلام - و اما بقیه‌ی آنان، افراد بی اراده و بی منطق همچون حیواناتی هستند [که دور این خانه می‌گردند].

ابن ابی العوجا به او گفت باید به من ثابت کنی که این پیرمرد همانند آنان نیست، و نمی‌توان به وی چنین نسبتی داد. ابن مقفع به او گفت: من چیزهایی از او دیده ام که از بقیه ندیده ام. ابن ابی العوجا گفت: باید برویم و با او صحبت کنیم تا سخن تو درباره‌ی او ثابت شود پس ابن مقفع به او گفت: با او سخن مگو، چرا که می‌ترسم وی افکار تو را دگرگون کند. ابن ابی العوجاء گفت: شاید تو می‌ترسی به خاطر این رفتارت [یعنی احترام به امام صادق علیه‌السلام] محکوم شوی! ابن مقفع به او گفت: حال که چنین می‌گویی، برخیز تا نزد او برویم، لکن مواظب سخنان خود باش و هر سخنی را مطرح مکن، زیرا او تو را محکوم خواهد کرد و دست و پای تو را خواهد بست پس ابن ابی العوجا برخاست و نزد آن حضرت رفت و چون بازگشت به ابن مقفع گفت: وای بر تو! این آقا را نمی‌توان بشر عادی دانست. او مردی روحانی و معنوی است که اگر بخواهد در قالب انسان ظاهر می‌شود و اگر بخواهد، می‌تواند پرواز کند و به عالم دیگری برود. ابن مقفع گفت: مگر او چگونه بود؟ ابن ابی العوجا گفت: من نزد او نشستم و چون تنها شدیم، رو به من کرد و فرمود: اگر اعتقاد کسانی که به دور کعبه می‌گردند صحیح باشد، که به نظر من صحیح خواهد بود، آنها به سعادت رسیده‌اند و شما گرفتار عذاب خواهید شد و اگر اعتقاد شما که برای عالم مبدیی قایل نیستید صحیح باشد که البته هرگز صحیح نخواهد بود، شما و آنان مساوی خواهید بود و به آنان زیانی نخواهد رسید. پس من گفتم: خدا شما را رحمت کند مگر ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند؟ همانا سخن ما و آنان یکی است.

فرمود: چگونه امکان دارد سخن تو و آنان یکی باشد؛ در حالی که آنان به معاد و جهان آخرت و پاداش و جزای اخروی اعتقاد دارند و می‌گویند آسمان خدایی دارد که آن را خلق کرده است، و شما می‌گویید خدایی وجود ندارد و آسمان خراب است و احدی در آن نیست. پس من فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: اگر برای آسمان خالق و آفریدگاری است پس چرا او خود را بر مخلوقاتش ظاهر نمی‌کند و آنان را به عبادت خود دعوت نمی‌کند، تا احدی درباره‌ی او شک نداشته باشد؟ و چرا او خود را از مخلوقاتش پنهان کرده و پیامبران و رسولانی را از سوی خود به نزد آنان فرستاده است؟ در حالی که اگر خود مستقیما با مردم تماس پیدا می‌کرد، مردم زودتر به او ایمان می‌آوردند.

پس او به من فرمود: «وای بر تو! چگونه خدا خود را از تو پنهان کرده، در حالی که قدرتش را به تو نشان داده است؛ [مگر جز این است که] او تو را آفرید در حالی که تو وجود نداشتی؛ و تو را به رشد و کمال رسانید بعد از آن که ناتوان و کوچک بودی؛ و به تو نیرو داد بعد از آن که ضعیف بودی؛ و تو را ضعیف نمود بعد از آن که قوی بودی و تو را مریض نمود بعد از آن که سالم بودی؛ و شفا بخشید بعد از آن که مریض بودی؛ و خشنود نمود بعد از آن که خشمناک بودی؛ و خشمناک نمود بعد از آن که خشنود بودی؛ و محزون نمود بعد از آن که شاد بودی؛ و شاد نمود بعد از آن که محزون بودی؛ و تو را محبوب نمود بعد از آن که مبغوض بودی؛ و مبغوض نمود بعد از آن که محبوب بودی؛ و به تو نیروی عزم و اراده داد بعد از آن که کندی و ناتوانی داشتی؛ و ناتوان نمود بعد از آن که توانا و صاحب اراده بودی؛ و علاقه و محبت داد بعد از آن که کراهت داشتی؛ و کراهت داد بعد از آن که رغبت و علاقه داشتی؛ و جرأت و رغبت داد بعد از آن که می ترسیدی؛ و ترساند بعد از آن که علاقه و رغبت داشتی؛ و امیدوار نمود بعد از آن که ناامید بودی؛ و ناامید نمود بعد از آن که امیدوار بودی و به فکر و خاطر تو آورد چیزهایی را که تو فکر نمی‌کردی. سپس فرمود: «چقدر از حقیقت دور است آنچه که تو به خیال خود به آن معتقد شده ای» سپس همه‌ی قدرت‌های پروردگار خود را در وجود من برشمرد و من نتوانستم آن را انکار کنم، به گونه ای که گمان کردم او بر من غالب گشته است. [۱]

.

ابن ابی العوجا روزی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شد و گفت: آیا شما چنین گمان می‌کنید که خدای متعال همه چیز را آفریده است؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری. ابن ابی العوجا گفت: من نیز می‌توانم چیزی را خلق کنم. امام علیه السلام فرمود: چگونه خلق می‌کنی؟ او گفت: من نطفه خود را در رحم می‌ریزم و صبر می‌کنم تا آن به انسان کاملی تبدیل شود و در این صورت من او را خلق کرده ام.

امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: آیا کسی که چیزی را خلق می‌کند، نباید بداند که چه تعداد خلق نموده و مخلوق او چگونه است؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: آیا تو هنگامی که نطفه خود را در رحم می‌ریزی می‌دانی او مرد می‌شود یا زن؟ و آیا می‌دانی او چقدر عمر خواهد کرد؟ پس ابن ابی العوجا سکوت نمود و چیزی نگفت.

امام علیه‌السلام این مناظره را با جعدهٔ بن درهم نیز داشتند. او نیز مردی گمراه و بدعت گذار بود و به همین علت والی کوفه روز عید قربان او را گشت. ابن شهر آشوب نقل نموده که جعدهٔ بن درهم، مقداری آب و خاک در شیشه ای ریخت و پس از مدتی آنها تبدیل به کرم و حیوانات ریز شد به اصحاب خود گفت: من اینها را خلق نمودم، چرا که من اسباب به وجود آمدن این کرمها را فراهم نمودم . چون این سخن به گوش امام صادق علیه‌السلام رسید فرمود: اگر او خالق است پس باید بگوید تعداد کرمها و جنسیت آنها و وزن هر کدام از آنها چقدر و چگونه است و اگر راست می‌گوید، دستور دهد که آن کرمها به چیز دیگری تبدیل شوند. پس جعدهٔ محکوم گردید و فرار کرد.

ابن ابی العوجا روز دوم نیز نزد امام صادق علیه‌السلام رفت و در حالی که ساکت بود کنار آن حضرت نشست. پس امام علیه‌السلام به او فرمود: مثل این که آمده ای سخنان قبل خود را دوباره بازگویی کنی؟ او گفت: ای فرزند رسول خدا، چنین اراده نموده ام. امام علیه‌السلام فرمود: عجیب است که تو منکر خدا هستی در حالی که شهادت می‌دهی من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. ابن ابی العوجاء گفت: عادت مرا به چنین سخنی واداشته است. امام علیه السلام به او فرمود: برای چه سخن نمی گویی؟

او گفت: عظمت و بزرگی شما نمی‌گذارد من سخن بگویم، چرا که من با علما و متکلمین بوده ام و با آنان نیز سخن گفته ام، ولی چنین هیبتی را که در شما احساس می‌کنم در هیچ کدام از آنان ندیده ام. امام علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود: این چنین است که می‌گویی، ولی من سؤالی از تو دارم. بگو بدانم آیا تو مخلوق هستی یا خالق؟ ابن ابی العوجا گفت: من خالق هستم. امام علیه السلام فرمود: اگر مخلوق بودی چه ویژگی‌هایی داشتی ؟ او متحیر ماند و پاسخی نداد، سپس با دقت به چوبی که مقابلش بود نگاه کرد و گفت: طویل، عریض، عمیق، قصیر، متحرک و ساکن، سپس گفت: همه‌ی این صفات نشانه‌های مخلوق بودن است. پس امام علیه‌السلام به او فرمود:

اگر نشانه‌ی مخلوق بودن همین‌هاست که می گویی پس خود را مخلوق فرض کن و ببین آیا نشانه‌های مخلوق بودن را در خود می‌یابی یا نه؟ ابن ابی العوجا گفت: شما از من سؤالی پرسیدید که تاکنون کسی چنین سؤالی از من نپرسیده و نخواهد پرسید. امام علیه‌السلام به او فرمود: اگر کسی تاکنون چنین سؤالی را از تو نپرسیده است، چه اطمینانی داری که بعد از این هم چنین سؤالی از تو پرسیده نشود؟ از طرفی تو سخنان قبلی خود را مبنی بر این که همه‌ی چیزها از اول یکسان بوده‌اند را انکار کرده ای، پس چگونه چیزی را مقدم و چیزی را مؤخر می‌دانی؟ آیا می‌خواهی بیشتر برای تو توضیح بدهیم؟ پس فرمود: بگو بدانم اگر تو کیسه ای داشته باشی که حاوی درهم و دینار است و کسی از تو بپرسد که آیا در این کیسه دیناری هست یا نه؟ و تو در جواب بگویی در این کیسه دیناری نیست. سپس آن شخص از تو بخواهد که دینار را برایش توصیف کنی، و تو توصیفات دینار را نمی‌دانی؛ آیا صحیح است که چون صفات دینار را نمی‌دانی، اصل وجود دینار را انکار کنی؟ ابن ابی العوجاء گفت: خیر.

امام علیه‌السلام فرمود: عالم از آن کیسه بزرگتر و وسیع تر است و شاید در آن مخلوقاتی باشد که تو صفات آنان را نمی‌شناسی و

نمی‌دانی چگونه است، آیا می‌توانی اصل آنها را انکار کنی؟ پس ابن ابی العوجا پاسخی نداد. و بعضی از همراهان او مسلمان شدند؛ ولی او و عده‌ی دیگری از همراهانش به کفر خود باقی ماندند.

ابن ابی العوجاء روز سوم نیز نزد امام صادق علیه‌السلام رفت و گفت: من می‌خواهم سؤال قبلی خود را دوباره از شما بپرسم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر سؤالی که می‌خواهی بپرس. ابن ابی العوجا گفت: دلیل حدوث عالم چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: من هیچ چیز کوچک و بزرگی را ندیدم؛ مگر آن که اگر چیزی از جنس خودش به آن اضافه شود، آن چیز بزرگ تر خواهد شد و این دلیل زوال و انتقال از حالت اول به حالت دیگر است. حال اگر چیزی قدیم باشد، تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی گیرد و اگر چیزی تغییر و تبدیل پیدا کند، امکان فرسودگی و نابودی در آن وجود دارد، و همین تبدیل و نابودی دلیل حدوث آن است. این بدیهی است که هرگز صفت ازلی بودن با صفت عدم در یک چیز جمع نمی‌شود. (یعنی چیزی که از ازل وجود داشته عدم و نابودی در آن راه ندارد).

ابن ابی العوجاء گفت: اگر من بپذیرم که این دو حالت مختلف در دو زمان، دلیل حدوث آن موجود است؛ این سؤال برای من مطرح می‌شود که اگر اشیا بر حالت صغر خود باقی بمانند، شما حدوث آنها را چگونه اثبات می کنید؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما در مورد وضعیت این عالم با تو سخن می گوییم، حال اگر این عالم را برداریم و عالم دیگری جای آن بگذاریم، مسلما استدلال «لا شی ء» دلالت روشن تری بر حدوث عالم خواهد بود زیرا فرض تبدیل عالم به عالم دیگر، عین معنای حدوث است. و طبق سؤالی که پرسیدی، تو معتقدی که عالم قدیم است یعنی تبدیل و تغییری پیدا نمی کند و به حال خود باقی می‌ماند، حال ما پاسخ این سؤالات را همان گونه که مطرح کرده ای، برایت بیان می کنیم. اگر اشیا بر صغر و کوچکی خود نیز باقی بمانند، باز هم اگر چیزی به چیز دیگری اضافه شود در ذهن انسان ثابت است که آن چیز بزرگ تر خواهد شد. همین که چیزی قابل تغییر و تبدیل باشد، از صفت قدیمی بودن خارج می‌شود، چنان که در مثال نیز ثابت شد و خداوند همه چیز را از «لا شی ء» خلق نموده است پس ابن ابی العوجا از سخن باز ماند و سرافکنده گردید.

طبق سخنان و براهین امام صادق علیه‌السلام، اگر چیزی از اجزای این عالم به چیز دیگری افزوده شود، مسلما آن چیز دوم بزرگ تر خواهد شد و حالت اول خود را از دست خواهد داد و این نشانه‌ی حدوث (و مخلوق بودن) است. حتی اگر این ترکیب فرضی باشد، و طبق ادعای ابن ابی العوجاء اشیاء بر صغر خود باقی بمانند باز هم اگر چیزی به چیز دیگری اضافه شود و هر کدام از آنها حالت اول خود را از دست می‌دهند و افزایش و یا کاستی پیدا می کنند، و این از بدیهیات چهارگانه است که اساس علوم ریاضی می‌باشد، و امام علیه‌السلام دلیل حدوث عالم را مبتنی بر واضح ترین بدیهیات نمود که هیچ کس در آن تردیدی نمی کند. حال آن که قدیم، دارای چنین تحولاتی نیست و هرگز تغییر و تبدیلی در آن به وجود نمی‌آید.

علاوه‌ی بر این امام علیه‌السلام فرضیه‌ی ابن ابی العوجا - مبنی بر این که: فرض کنیم چیزی به اشیا افزوده نشود تا دلیل حدوث آنها نباشد - را این گونه پاسخ داد و فرمود: بر اساس این فرض یعنی در فرض عدم تغیّر، دلیل حدوث در حقیقت جواز تغیّر است چرا که اگر فرض شود اشیاء عالم به یکدیگر افزوده شوند؛ حالت جدیدی پیدا می کنند و آن دلیل حدوث آنها خواهد بود. و اگر به فرض این عالم را برداریم و عالم دیگری به جای آن قرار دهیم، در آن صورت استدلال حدوث عالم روشن تر خواهد بود (چرا که فرض تغییر و تبدیل عالم به عالم دیگری دلیل حدوث آن است).

این استدلال امام صادق علیه‌السلام به قدری دقیق و ظریف بود که ابن ابی العوجا با شنیدن آن سکوت نمود و از پاسخ آن عاجز ماند. ابن ابی العوجا پس از این مناظره در سال بعد امام صادق علیه‌السلام را در مکه ملاقات کرد. و بعضی از شیعیان به آن حضرت گفتند: ابن ابی العوجا مسلمان شده است. امام علیه السلام فرمود: او کورتر از این است که مسلمان شود. ابن ابی العوجا چون امام علیه‌السلام را دید گفت: سیدی و مولایی، امام علیه‌السلام فرمود: برای چه به اینجا آمده ای؟ او گفت: طبق عادت و سنت معمول و

همچنین برای دیدن وضع این مردم دیوانه به هنگام مراسم حج به اینجا آمده ام.
امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: تو هنوز بر گمراهی و انکار خود باقی مانده ای. و چون او خواست با آن حضرت مباحثه و مجادله کند؛ امام علیه السلام عبای خود را بر سر کشید و فرمود: جدال در حج حرام است. و پس از مراسم حج به او فرمود: اگر اعتقاد تو صحیح باشد که هرگز چنین نخواهد بود ما و تو نجات یافته ایم و اگر اعتقاد ما صحیح باشد که مسلما چنین خواهد بود ما نجات یافته ایم و تو هلاک شده ای. [۲] .
روزی ابن ابی العوجا درباره‌ی آیه (کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها) [۳] با امام صادق علیه‌السلام مناظره ای کرد و گفت: در این آیه بیان شده که اهل دوزخ چون پوست‌های بدنشان سوخته می‌شود خداوند پوست‌های جدیدی برای آنها قرار می‌دهد تا همواره عذاب دوزخ را بچشند سپس گفت: پوست‌هایی که با آنها گناه کرده‌اند حقیقتا مستحق عذاب هستند، ولی پوست‌های جدید برای چه عذاب می‌شود؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: این پوست‌های جدید را هم می‌توان همان پوست‌های قدیمی دانست و هم می‌توان آنها را پوستی جدید فرض کرد. ابن ابی العوجا گفت: این سخن را به من بفهمانید. امام علیه‌السلام فرمود: آیا اگر کسی خشتی را بشکند و آب بر آن بریزد تا گل شود و سپس خشت تازه ای از آن تهیه نماید، صحیح است که بگوید این همان است [از نظر ماده] و آن نیست [از نظر هیئت.] ابن ابی العوجاء گفت: آری، خدا به شما خیر دهد. [۴] .
استدلال فوق چیزی است که فلاسفه‌ی بزرگ از تأمل‌ها و بحث‌های طولانی درباره‌ی عذاب گنهکاران در آتش دوزخ، به آن رسیده‌اند، و شبهه آکل و مأکول را پاسخ داده‌اند. آن شبهه این است که اولا ذرات بدن گنهکار، دائما تغییر می کند و ثانیا جسم انسان خوراک حیوانات می‌شود و یا تبدیل به گیاه و مواد غذایی می گردد و دیگران از آن استفاده می کنند، و آن اجزایی که با آن معصیت شده، تغییر پیدا می کند.
امام صادق علیه‌السلام با بیان زیبا و دقیق و ساده‌ی خود، پاسخ این شبهه را بیان فرمود؛ حال آن که در آن زمان کسی به این گونه مسایل آگاه نبوده است؛ جز امام علیه‌السلام که علم ایشان از جانب خداوند بوده و همین راز این مسأله است.

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۱ / ۷۲، کتاب التوحید باب حدوث العالم و اثبات المحدث.

[۲] توحید صدوق باب حدوث العالم.

[۳] النساء / ۵۶.

[۴] احتجاج طبرسی ص ۳۵۴.

مناظرات امام صادق با ابوشاکر دیصانی

ابوشاکر دیصانی از منکرین خدا، با امام صادق علیه‌السلام مناظراتی داشته است؛ و همچنین وی سؤالاتی از هشام بن حکم نموده و هشام پاسخ آنها را از آن حضرت گرفته و برای او نقل کرده است.
ابوشاکر روزی به هشام بن حکم گفت، در قرآن آیه ای بیان شده که مطابق با اعتقاد ماست و آن آیه این است: (و هو الذی فی السماء اله و فی الأرض اله) [۱] .
هشام می گوید: من نتوانستم پاسخ او را بدهم، تا این که به حج رفتم و سؤال او را خدمت امام صادق علیه‌السلام مطرح نمودم. امام علیه‌السلام فرمود: «این سخن زندیق خبیثی است» سپس فرمود: «هنگامی که بازگشتی از او بپرس، نام تو در کوفه چیست؟ او خواهد گفت: عبدالله. پس دوباره بپرس: نام تو در بصره چیست؟ او باز خواهد گفت: عبدالله. پس به او بگو: پروردگار ما نیز این چنین

است نام او در آسمان اله است. و در هر مکان دیگری نیز اله است.» و چون من به عراق بازگشتم و این پاسخ را به ابوشاکر دادم او گفت: «تو این پاسخ را از حجاز آورده ای.» [۲].

روزی ابوشاکر از هشام بن حکم پرسید: آیا تو به خدا اعتقاد داری؟ هشام پاسخ داد: آری. ابوشاکر پرسید: خدای خود را قادر می‌دانی؟ هشام پاسخ داد: آری، ابوشاکر پرسید: آیا او می‌تواند همه‌ی دنیا را درون یک تخم مرغ جای دهد، به گونه ای که نه تخم مرغ بزرگ تر و نه دنیا کوچک تر شود؟ هشام گفت: باید به من مهلت بدهی. ابوشاکر گفت: یک سال به تو مهلت می‌دهم. پس هشام بر مرکب سوار شد و خود را به امام صادق علیه‌السلام رساند و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله دیصانی سؤالی از من پرسیده و جز خدا و شما پاسخ آن را نمی‌داند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای هشام، کدام یک از حواس پنج گانه‌ی تو از همه کوچک تر است؟ هشام گفت: چشم‌هایم.

امام علیه‌السلام فرمود: مقدار بینایی آن چقدر است؟ هشام گفت: به اندازه ی یک عدس یا کمتر. امام علیه‌السلام فرمود: با چشم‌هایت به اطراف خویش بنگر و به من بگو چه می‌بینی؟ هشام گفت: آسمان، زمین، خانه‌ها، قصرها، بیابان‌ها، کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن خدایی که می‌تواند آنچه را تو دیدی در درون یک عدس و کمتر از آن قراردهد؛ می‌تواند همه‌ی دنیا را درون تخم مرغ جای دهد؛ به گونه ای که نه تخم مرغ بزرگ تر و نه دنیا کوچک تر می‌شود. پس هشام خود را در آغوش امام صادق علیه السلام انداخت و صورت و دست و پای آن حضرت را بوسید و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، پاسخ شما کافی است. و سپس به خانه‌ی خود بازگشت.

[نگارنده گوید:] چنین پاسخی به منظور اقناع و توجیه ظاهری مدعی بیان شده و حضرت صادق علیه‌السلام دلیل برهانی آن را بیان نکرده است. دلایل برهانی چنین سؤالاتی این است که این عمل محال و انجام شدنی نیست؛ همان گونه که اموری چون وجود شریک برای خداوند و اجتماع نقیضین و ضدین محال است. این به علت ضعف در قدرت خداوند نیست؛ بلکه ضعف در مقدور است. چرا که قدرت بر چیزی تعلق می گیرد که امکان وجود خارجی داشته باشد. و این کاملا واضح است. و شاید امام علیه‌السلام می‌دانسته که اگر این گونه به دیصانی پاسخ دهد یا قانع نمی‌شود و یا نمی‌فهمد.

و روایت شده که همین سؤال را از امیرالمؤمنین نیز پرسیدند و آن حضرت فرمود: «به خداوند نمی‌توان نسبت عجز و ناتوانی داد و آنچه تو سؤال کردی امکان وجود ندارد.» و در حقیقت پاسخ صحیح همین است.

سپس دیصانی نزد هشام آمد و هشام به او گفت: اگر برای گرفتن پاسخ آمده ای، پاسخ تو این است. دیصانی گفت: من برای گرفتن پاسخ نیامده ام، بلکه برای سلام کردن به نزد تو آمده ام. پس دیصانی از نزد هشام خارج شد و به در خانه امام صادق علیه‌السلام رفت و اجازه‌ی ورود خواست و چون وارد شد گفت: «ای جعفر بن محمد، مرا به پروردگار خود راهنمایی کن». امام صادق علیه‌السلام فرمود: نام تو چیست؟ او جواب نداد و از خانه امام خارج شد. اصحاب امام به او گفتند: برای چه نام خود را نبردی. دیصانی گفت: اگر می گفتم: نام من عبدالله است، او می‌پرسید: آن خدایی که تو بنده‌ی او هستی کیست؟ به او گفتند: بازگرد و بخواه که تو را از معبود خویش آگاه سازد؛ بدون آن که از نام تو سؤال کند.

پس دیصانی به خانه امام علیه‌السلام بازگشت و گفت: مرا به پروردگارم راهنمایی کنید و از نام من سؤال نفرمایید. امام صادق علیه‌السلام فرمود: بنشین و چون نشست، در آن مجلس کودکی بود که تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد. پس امام صادق علیه‌السلام به دیصانی فرمود: ای دیصانی، چنان که می‌بینی این تخم مرغ، بسته است و پوسته‌ی غلیظی بر روی آن قرار گرفته و زیر این پوسته‌ی غلیظ و محکم، پوسته‌ی رقیق و نازکی قرار دارد و درون پوسته‌ی رقیق، دو مایع روان نقره ای و طلایی وجود دارد؛ که هیچ کدام داخل دیگری نمی‌شوند و همان گونه که می‌دانی نه کسی از آن خارج شده که خبر از سلامت آن بدهد و نه کسی در آن داخل شده که خبر از فساد آن بدهد. و معلوم نیست آیا برای پیدایش جوجه نر آفریده شده و یا برای پیدایش جوجه

ماده. از این تخم مرغ انواع طاووس‌ها [و جوجه‌های گوناگون دیگر] بیرون می‌آید؛ آیا فکر نمی‌کنی که برای این آفرینش مدبری [حکیم] لازم است؟ ابوشاکر دیصانی چیزی نگفت و سر به زیر انداخت و پس از اندکی تأمل، رو به آن حضرت کرد و گفت: «أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله، و أنک امام و حجهٔ من الله علی خلقه، و أنا تائب مما کنت فیه»؛ یعنی شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و تو امام و حجت خدا بر مردم هستی و من از اعمال گذشته خود توبه می‌کنم.

پی نوشت ها:

[۱] زخرف / ۸۴.

[۲] کافی ج ۱ / ۱۲۵، باب الحرکهٔ و الانتقال.

مناظره امام صادق با طبیب هندی

روزی امام صادق علیه‌السلام در مجلس منصور حضور داشت و طبیبی از هند کتاب خود را برای منصور می‌خواند و امام علیه‌السلام به سخنان او گوش می‌داد و چون آن طبیب از سخنان خود فارغ گردید رو به امام صادق علیه‌السلام کرد و گفت: آیا شما مایلید که من اندکی از این قوانین طبی را در اختیار شما بگذارم؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: خیر، آنچه از طب نزد من می‌باشد بهتر است از آنچه که تو می‌دانی. طبیب هندی گفت: شما از طب چه می‌دانید؟ امام علیه السلام فرمود: من طبع گرم را به سردی و طبع سرد را به گرمی و طبع رطب را به یابس و یابس را به رطب معالجه می‌نمایم. و همه‌ی امور را به خدا وامی‌گذارم [یعنی شفا را از خدا می‌خواهم] و به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده، عمل می‌کنم. سپس فرمود: بدان که پر کردن معده، سبب هر دردی است و پرهیز [از پرخوری] داروی هر دردی است و بدن را باید به آنچه عادت نموده، تأمین نمود.

مرد طبیب گفت: مگر طب جز این است؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: آیا فکر می‌کنی که من این سخنان را از کتاب‌های طب برگرفته ام؟ طبیب گفت: آری. امام علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! آنچه که بیان کردم جز از جانب خداوند نبود. سپس فرمود: آیا تو داناتر به طب هستی یا من؟ طبیب هندی گفت: البته من. امام صادق علیه‌السلام فرمود: پس من می‌خواهم از تو سؤالی بپرسم. طبیب هندی گفت: بپرس.

امام علیه‌السلام فرمود: بگو بدانم آیا تو اجزاء مغز و جایگاه هر کدام از آنها را می‌دانی؟ طبیب گفت: نمی دانم. امام علیه‌السلام فرمود: آیا می‌دانی برای چه موها روی سر قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه پیشانی خالی از مو می‌باشد؟ گفت: نمی‌دانم.

فرمود: آیامی‌دانی خط های روی پیشانی برای چیست؟ [و نشانه‌ی چیست؟] گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه ابروها بالای چشم قرار گرفته است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه چشم‌ها به شکل بادام می‌باشد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه بینی بین دو چشم قرار دارد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه سوراخ‌های بینی در پایین قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه شارب و لب بالای دهان قرار دارد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه دندان‌های جلو برنده؛ و دندان‌های آخر پهن؛ و دندان‌های نیش بلند است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه به مردها محاسن و ریش داده شده؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه کف دست‌ها مو ندارد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه مو و ناخن دارای روح و حیات نیست؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه قلب مانند دانه‌ی صنوبر گرد و دراز است؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه ریه دو قسمت است و هر قسمت در جایگاه خود حرکت می کند؟ گفت:

نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه کبـد محدب [و دارای برآمدگی] می‌باشد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه کلیه ماننـد دانه‌ی لوبیـا می‌باشـد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه زانوها به عقب بسـته می‌شود؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: آیا می‌دانی برای چه کف پاهـا صـاف و یکنواخت نیست و میـان آنهـا گودی دارد؟ گفت: نمی‌دانم. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: من این اسرار را می‌دانم. طبیب هندی گفت: پس همه‌ی این اسرار را برای من بازگو کن.

امام صادق علیه‌السـلام فرمود: سـر دارای قسـمت‌های مختلفی است که روابط فراوان و پیچیده ای بین اجزای آن وجود دارد. این در حـالی است که اگر در چیز مجوّف فضـای خـالی وجـود داشت دچـار درد و بیمـاری فراوانی می‌شـد، ولی چـون دارای بخش‌هـای گوناگونی است، کمتر دچار بیماری می‌شود. و خداونـد روی سـر را با مو پوشاند، تا به وسـیله آن چربی به مغز برسد و بخار سـر از اطراف آن خارج شود؛ موها، جلوی سرما و گرما را بگیرد.

و خداونـد پیشانی را بدون مو قرار داد تا نور به چشم‌ها برسد؛ و در پیشانی خطوطی قرار داد تا عرقی که از سـر پایین می‌آید، داخل چشم نشود و انسـان بتوانـد با دست عرق پیشانی اش را بگیرد؛ در حقیقت این خطوط و گودی‌های پیشانی هماننـد نهرها روی زمین است که آب را به خود جذب می‌کند.

و خداونـد ابروهـا را بالای چشم قرار داد؛ تا نور بیش از انـدازه به چشم وارد نشود. همان گونه که اگر کسـی در برابر نور شدیـدی قرار گیرد، دست خود را جلوی آن می‌گیرد تا نور بیش از اندازه به چشم‌هایش نرسد.

و خداونـد بینی را بین دو چشم قرار داد تا نور به طور یکسان به چشم‌ها وارد شود. و خداونـد چشم را مانند بادام قرار داد تا دارو به وسیله میل در آن وارد شود و درد آن برطرف گردد؛ و اگر چشم به شکل مربع و یا مدور [و گرد] می‌بود، دارو به وسیله میل در آن وارد نمی‌شد و درد آن برطرف نمی‌گردید.

و خداونـد سوراخ‌هـای بینی را بـه طرف پـایین قرار داد تـا مـواد زایـد از آنهـا خـارج شـود و بـوی خـوش بـه مشـام برسـد؛ ولی اگر سوراخ‌های بینی به طرف بالا می‌بود، هرگز مواد زاید [و چرک‌ها] از آنها خارج نمی‌شد و بوی خوش به مشام نمی‌رسید.

و خداوند لب و شارب را بالای دهان قرار داد تا مواد زایدی از بینی خارج می‌شود بلافاصله وارد دهان نشود. و شخص بتواند آن را برطرف سازد؛ بدون این که مواد زاید با آب و غذا آمیخته شود.

و برای مردها ریش و محاسن قرار داد تا به وسـیله آن، مرد از زن شـناخته شود و نیاز به کشف عورت نباشـد. و خداونـد دنـدان‌های جلو را برنـده قرار داد، تا انسان بتواند بعضـی از چیزها را به دهان بگیرد؛ و دندان‌های آخر را پهن قرار داد تا بتواند غذا را به وسـیله آنها بجود و آسیاب کند؛ و دندان‌های کناری [و نیشی] را بلند قرار داد تا تکیه گاه دندان‌های پیش و عقب باشد؛ همانند ستونی که در ساختمان قرار می‌دهند.

و خداونـد بر کف دست‌ها مو قرار نـداد، تا انسان بتواند به وسـیله آنها چیزها را لمس کند و در غیر این صورت انسان نمی‌توانسـت چیزی را لمس کند.

و خداونـد در مو و ناخن حیات قرار نـداد، چرا که آنها رشـد می‌کننـد و لازم است که کوتاه شوند؛ و اگر مو و ناخن حیات داشت، کوتاه کردن آن با درد و الم بسیاری همراه بود؛ و اگر کوتاه نمی‌شد بسیار زشت ناهماهنگ با بقیه‌ی اعضای بدن می‌بود.

و خداوند قلب را مانند دانه‌ی صـنوبر وارونه ای [که گرد و بلند است] آفرید و سـر آن را باریک قرار داد تا داخل ریه شود و به این صورت قلب خنک گردد و به سبب حرارت خود به بینی آزار نرساند.

و خداوند ریه را در دو بخش مجزا آفرید تا قلب بین آن دو بخش قرار گیرد و به سبب تنفس، قلب خنک گردد.

و خداونـد کبـد [جگر] را به شـکل محدب [و دارای برآمدگی] آفرید و آن را روی معده قرار داد تا با سـنگینی بر معده به آن فشار وارد کند و در نتیجه بخار آن خارج گردد.

و خداونـد کلیه‌هـا [قلوه‌ها] را ماننـد دانه‌ی لوبیایی آفریـد تا منی بر همه ی نقاط آن ریخته شود و به همه جای آن برسـد. با توجه به این نکته که منی از سـتون فقرات به کلیه‌هـا منتقل می‌شود و کلیه‌ها ماننـد کرمی که منقبض و منبسط می‌شود منی را در چنـد نوبت هماننـد بنـدقه کمان به مثانه می‌پاشانند در نتیجه اگر کلیه به صورت مربع یا مدور باشد؛ منی به همه‌ی نقاط آن نمی‌رسد و با خارج شدن آن، لذتی حاصل نمی‌شود.

و خداونـد زانوها را به گونه ای آفریـد که بتواننـد به طرف پشت خم شونـد با توجه به این که انسان به جلو حرکت می کنـد این امر سبب اعتدال حرکت پاها می‌شود؛ و در غیر این صورت انسان به رو می‌افتاد.

و خداوند کف پا را گود قرار داده تا به وسـیله‌ی آن راه رفتن آسان شود و از افتادن جلوگیری شود؛ و اگر سـر تا سر کف پا همانند سنـگ آسـیاب صـاف و یـک دست بود و کاملا روی زمین قرار می گرفت، راه رفتن سـخت دشوار می‌شـد و انسان همواره به زمین می‌افتاد و برخاستن و دوباره راه رفتن برای او دشوار می‌بود.

طبیب هنـدی گفت: شـما این علوم را از کجـا آموخته ای؟ امـام صادق علیه‌السـلام فرمود: از پـدرم، و پـدرم از پـدرانش و ایشان از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و رسول خدا صـلی الله علیه و آله از جبرئیل و جبرئیل از پروردگار عالم (جل جلاله) که این ابدان و ارواح را آفریده است. طبیب هندی گفت: راست می گویید و من شهادت می‌دهم به یگانگی خداوند و این که حضرت محمد، بنده و رسول اوست و شما نیز اعلم اهل زمان خود هستید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۱۰ / ۲۰۷.

مناظره امام صادق با سفیان ثوری

سفیان ثوری [صوفی] نزد امام صادق علیه‌السـلام رفت، و دید که آن حضـرت لباس سـفیدی پوشیده، پس به آن حضرت گفت: این لباس در شأن شما نیست. امام علیه السلام به او فرمود: اگر می‌خواهی بر طریقه‌ی دین و سنت الهی بمانی و از بدعت گزاران مباشی، به سـخن من گوش کن که برای دنیا و آخرت تو نیکو خواهـد بود. سـپس فرمود: بدان که رسول خدا صـلی الله علیه و آله در زمان فقر و کمبود امکانـات زنـدگی می کرد. امـا اکنون که نعمت‌های خداونـد فراوان شـده، سـزاوارتر است که صالحان و مؤمنان از این نعمت‌ها استفاده کنند، نه منافقان و کافران. پس تو برای چه استفاده کردن از نعمت‌های الهی را منع می کنی؟ به خدا سوگند! من از هنگامی که حقیقت را یافتم و در آن تأمل نمودم، این شـیوه زنـدگی را به حق یافتم؛ و هیچ روز و شبی بر من نگذشـته مگر این که حق واجبی که در مال من بوده است را ادا کرده ام.

همچنین عـده‌ی دیگری از زاهـد نمایـان که مردم را به کهنه پوشـی دعوت می کردنـد، نزد آن حضـرت آمدنـد و گفتنـد: بزرگ ما [سـفیان ثوری] مقهور سـخنان شما شد و نتوانست دلیل قانع کننده ای برای شما بیاورد. امام علیه‌السلام فرمود: اگر شما دلیل روشنی داریـد بیاوریـد، پس آنها گفتنـد: دلیل ما از کتاب خدا می‌باشد، امام فرمود: از قرآن هر چه می‌خواهید بیاورید، چرا که حقانیت آن بر همگـان مسلم اسـت. پس آنهـا گفتنـد: خداونـد از حالات بعضـی از اصـحاب رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله خبـر می‌دهـد و می‌فرمایـد: (و یؤثرون علی أنفسـهم و لو کان بهم خصاصهٔ [۱]) یعنی: «دیگران را بر خود مقـدم می‌دارند گر چه خود در سـختی و فقر به سر می‌برند.»

و پس از آن می‌فرمایـد: (و من یوق شـح نفسه فأولئـک هم المفلحون) [۲] یعنی: «کسـانی که بخل را از خود دور می‌نماینـد حقیقتا رستگار هستند.»

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و أسیرا) [۳] یعنی «آنان غذای خود را که به شدت به آن نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می‌دهند» و ما به همین چند آیه بسنده می کنیم، بعضی دیگر از آنان گفتند: ما دیده ایم که شما از غذاهای طیب و نیکو پرهیز می کنید و در عین حال به مردم می گویید تا حقوق واجب اموال خود را بپردازند تا شما از آنها استفاده کنید.

امام صادق علیه‌السلام به آنان فرمود: از این سخنان بیهوده بگذرید و به من بگویید بدانم، آیا شما دانش کاملی نسبت به آیات ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه قرآن دارید؟ چرا که افراد بسیاری به دلیل بی اطلاعی از این آیات، به گمراهی کشیده شده‌اند؟ آنان گفتند: ما این آیات را نمی‌دانیم. امام علیه السلام فرمود: علاوه بر این که نسبت به این آیات آگاهی کاملی ندارید، نسبت به سخنان رسول صلی الله علیه و آله نیز درک درستی نداشته اید، به همین دلیل چنین ادعایی را می کنید.

سپس فرمود: و اما آیه‌ی شریفه‌ی: (و من یوق شح نفسه....) الی قوله: (و من یوق شح نفسه....) که خداوند در آن خبر از عمل نیک عده ای داده در حالی که این عمل بر آنان واجب نبوده، خداوند خلاف این عمل را به آنان توصیه کرده است [چنان که فرموده است: (و الذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا)][۴] نهی خداوند از ایثار کردن در چنین شرایطی، نهی رحمت است، و حقیقت این است که خداوند پاداش انفاق آنها را خواهد داد یعنی خداوند نمی‌خواسته آنان به خود و خانواده‌ی خود که بعضی از آنها صغیر و ضعیف و خردسال، و پیرمرد و یا پیرزن بودند و طاقت و صبر کمی داشتند سختی و فشاری وارد کنند. یعنی در وضعیتی که من یک قرص نان بیشتر ندارم شایسته نیست که آن را به فقیر بدهم و عیال من از گرسنگی هلاک شوند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کسی مالک پنج دانه خرما و یا پنج قرص نان و یا پنج دینار و یا درهم باشد و بخواهد آن را مصرف کند قبل از هر چیز پدر و مادر او سزاوار آن هستند و سپس خود او و فرزندانش و بعد خویشان فقیر او و بعد از آن همسایگان فقیر او و در نهایت در راه خدا به مصارف خیر برساند که پاداش بیشتری خواهد داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی کسی که هنگام مرگش مال او تنها پنج یا شش غلام بود و او آنها را آزاد کرد، در حالی که فرزندان خردسالی داشت فرمود: اگر زودتر به من خبر داده بودید اجازه نمی‌دادم که او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید. چرا که اموال خود را انفاق نموده و فرزندان خویش را محتاج دیگران کرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای انفاق به ترتیب از نان خورهای خود شروع کن.

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: این همان چیزی است که برخلاف گفته‌ی شما، خداوند عزیز و حکیم نازل کرده است؛ چنان که می‌فرماید: (و الذین اذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما) [۵]؛ یعنی «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که... در انفاق و مصرف زیاده روی نمی کنند و بر خود سخت نمی گیرند بلکه معتدل هستند.» یعنی [اول واجب النفقه خویش را تأمین می کنند و سپس به دیگران می‌دهند].

سپس فرمود: آیا نمی‌بینید خداوند در قرآن برخلاف آنچه شما می گویید، امر کرده و سخنان شما را اسراف می‌داند و در چندین آیه از آیات قرآن می‌فرماید:(انه لا یحب المسرفین) [۶] و مردم را از اسراف در انفاق و از سخت گیری بر خود و خانواده‌ی خود نهی کرده است؛ و همچنین می‌فرماید: هر مسلمانی باید در انفاق میانه رو باشد و نباید همه‌ی دارایی خود را انفاق کند. و سپس از خدا طلب روزی کند . که در این صورت دعای او مستجاب نخواهد شد . چنان که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: دعای چند دسته از امت من مستجاب نخواهد شد:

۱- کسی که به پدر و مادر خود نفرین کند؛ ۲- کسی که مال خود را به دیگری بدهد و امضا و شاهدی بر آن نگیرد و چون مال او را ندهند بر آنان نفرین کند؛ ۳- کسی که به همسر خود نفرین کند در حالی که خداوند اختیار طلاق را به دست او داده است؛ ۴- کسی که در خانه خود بنشیند و بگوید خدایا! روزی مرا برسان و دنبال کار و تلاش نرود، پس خداوند به او گوید: بنده‌ی من مگر

من دستور تلاش و طلب روزی را به تو ندادم و بدنی سالم به تو عطا ننموده ام و برای تو عذری در طلب روزی باقی نگذاردم و آیا به تو نگفتم که بار زندگی خود را به دوش اهل خود قرار مده، پس اکنون اگر بخواهم دعای تو را مستجاب می‌کنم و اگر بخواهم بر تو سخت می‌گیرم و برای تو عذری نخواهد بود؛ ۵- کسی که خداوند مال فراوانی به او داده و او رعایت اقتصاد را نکرده و همه را تباه نموده و رو به خدا آورده گوید: خدایا! به من روزی بده، پس خداوند به او می‌فرماید: آیا من به تو روزی فراوان ندادم و به تو نگفتم که رعایت اقتصاد و میانه روی را از دست مده و از اسراف و زیاده روی در مصرف و از بین بردن مال پرهیز کن و تو رعایت اقتصاد و اعتدال را نکردی؟؛ ۶- کسی که برای جدایی از خویشان و قطع رحم دعا کند.

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند به پیامبر خود، تعلیم داد که چگونه انفاق کند و علت آن این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری طلا داشت و نمی‌پسندید که شب را صبح کند در حالی که آن طلاها نزد او باشد، پس همه را انفاق نمود و چون صبح شد سائلی آمد و از او درخواست کمک کرد و چون آن حضرت چیزی برای بخشش نداشت، سائل او را ملامت کرد. و از آن جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی رقیق القلب و رحیم بود از این مسئله سخت اندوهگین شد و خداوند پیامبر را به این شکل تأدیب نمود و آیه شریفه‌ی: (و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا) [۷] را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود که در آن به پیامبر گفته می‌شود که: «مردم ممکن است از تو سؤالی بکنند و عذر تو را نپذیرند» و اگر هر چه داری یکجا در راه خدا بدهی دست خالی می‌مانی [و مورد حسرت و ملامت واقع خواهی شد.]

این سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قرآن آنها را تصدیق می‌نماید و قرآن را نیز اهل آن از مؤمنین [یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام] و پس از آنان کسانی که شما آنان را می‌شناسید مانند سلمان و ابوذر رضی الله عنه آن را تصدیق نموده و به آن عمل کرده‌اند. اما سلمان: هنگامی که سهم خود را از بیت المال می‌گرفت خرج یکسال خود را از آن جدا می‌کرد تا سال آینده برسد و باز سهم خود را از بیت المال بگیرد. از او پرسیدند: ای سلمان، تو با زهدی که داری در حالی که نمی‌دانی امروز و فردا زنده هستی یا نه چگونه نفقه یک سال خود را ذخیره می‌کنی. سلمان در جواب گفت: چرا شما احتمال مردن من را در نظر می‌گیرید؟ حال آن که امکان زنده بودنم نیز هست. سپس گفت: ای نادان‌ها، مگر نمی‌دانید اگر انسان مالی که معاش او را تأمین می‌کند، ذخیره نکند نفس او همیشه در اضطراب است، و من چون معاش خود را تأمین می‌کنم اطمینان خاطر می‌یابم.

و اما ابوذر رحمه الله که شتران و گوسفندانی داشت و بعضی از آنها را ذبح می‌کرد و از گوشت آنها استفاده می‌نمود و گاهی نیز از شیرشان استفاده می‌کرد، و اگر میهمانی بر او وارد می‌شد و یا می‌دید که همسایگان او فقیر هستند به اندازه نیاز، شتر و یا گوسفندی را ذبح می‌نمود و بین آنان تقسیم می‌کرد و خود نیز به اندازه یکی از آنان برمی‌داشت و خود را بر آنان ترجیح نمی‌داد و این در حالی است که آنان زاهدترین افراد زمان خود بودند، و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده و به آن عمل می‌کردند ولی آنها هرگز تمام دارایی خود را انفاق نمی‌کردند، در حالی که شما، مردم را به چنین کاری امر می‌کنید.

سپس فرمود: بدانید که پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که آن حضرت روزی فرمود: من از هیچ چیزی به اندازه‌ی احوال مؤمن در دنیا تعجب نکردم چرا که اگر بدن او را با مقراض جدا کنند خیر او خواهد بود و اگر مالک مشرق و مغرب شود نیز خیر او خواهد بود و هر چه برای او مقدر شود خیر او خواهد بود.

سپس امام صادق علیه‌السلام به آنان فرمود: ای کاش می‌دانستم که آنچه امروز برای شما گفتم کافی خواهد بود یا باید بیشتر بگویم؟ آیا نمی‌دانید که خداوند در هنگام جنگ قبل از هر چیز، بر مؤمنان واجب ساخت که هر کدام از آنان در مقابل ده نفر از مشرکین قرار گیرند و فرار نکنند، و اگر کسی در آن روز پشت به دشمن کند و از جبهه فرار کند، جایگاه خود را در آتش دوزخ فراهم نموده است، و سپس خداوند به آنان ترحم نمود و واجب کرد که هر کدام از مؤمنان فقط در مقابل دو تن از مشرکین قرار گیرد و فرار نکند، و این رحمت خداوند نسبت به مؤمنان بود که اگر سربازان مشرکین بیش از دو برابر مؤمنان باشند فرار کردن

برای آنان جایز است.

هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت نمودند، در ابتدای ورود به مدینه نه خانه ای داشتند و نه غذایی، پس ایثار اهل مدینه نسبت به آنان در آن شرایط لازم به نظر می‌رسید. ولی هنگامی که نیازهای لازم مهاجرین تأمین شد ایثار به عنوان یک تکلیف از دوش انصار برداشته شد.

و سخن امام صادق علیه‌السلام در مورد مقاومت یک نفر از مسلمانان در مقابل ده نفر از مشرکان مربوط به جنگ‌های صدر اسلام بود که تعداد مسلمانان کمتر از مشرکان بود. ولی با گذشت زمان که تعداد مسلمانان بیشتر و بیشتر شد این تکلیف ساقط شد.

سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: آیا اگر قضات حکم کنند که مرد باید نفقه ی همسر خود را بپردازد؛ و همسر او که زاهد است بگوید: من چیزی برای پرداخت نفقه ندارم. آیا حکم قضات ظالمانه است، حال اگر بگویید حکم آنان ظالمانه است، خلاف حق گفته اید و در حق مسلمانان ظلم کرده اید و اگر بگویید قضات به حق حکم کرده‌اند، باز هم با اعتقاد شما سازگار نیست و محکوم شده اید. همچنین در مورد حکم قضات نسبت به کسی که زمان مرگش فرا رسیده و بیش از ثلث اموالش را وصیت کرده است. در صورتی که قضات مقدار بیش از ثلث اموال را امضا نمی‌کنند، این هم برخلاف اعتقاد شما باشد.

امام صادق علیه‌السلام سپس به آنان فرمود: آیا اگر همه‌ی مردم طبق گفته‌ی شما [این گونه] زاهد باشند و نیازی به دیگران نداشته باشند، پس مردم کفاره‌ی قسم‌ها و نذرها و همچنین زکات طلا و نقره و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند و امثال اینها را به چه کسانی بپردازند؟ در حالی که شما می‌گویید: سزاوار نیست کسی برای خود چیزی ذخیره کند و باید هر چه دارد در راه خدا بدهد حتی اگر فقیر و تهی دست شود.

سپس فرمود: شما چه اعتقاد زشتی دارید و مردم را نیز به آن واداشته اید. و این اعتقاد نادرست شما به خاطر جهل و نادانی شما نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و همچنین بی اطلاعی از احادیثی که کتاب خدا شاهد صدق آنهاست. در حقیقت شما به قرآن، و ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه و امرو نهی آن نادان هستید.

تا این که فرمود: شما درباره‌ی حضرت سلیمان بن داود علیهماالسلام چه می‌گویید، او از خدای خود سلطنتی را درخواست کرد که احدی بعد از او سزاوار آن نباشد و خداوند چنین سلطنتی را به او عطا فرمود؛ در حالی که در تمام دوران سلطنتش سخن حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد. و نه تنها خداوند بلکه همه‌ی مؤمنان از او راضی بودند. همچنین قبل از حضرت سلیمان، حضرت داوود نیز ملک و سلطنت وسیعی داشت. یوسف علیه‌السلام نیز به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الأرض انی حفیظ علیم» [۸] او کشور مصر تا یمن و اطراف آن را در اختیار گرفت و مردمان گرسنه که از قحطی رنج می‌بردند، نزد او می‌آمدند و او سخن حق می‌گفت و به آن عمل می‌کرد و همه از او راضی بودند و احدی او را بر چنین عملی سرزنش نکرد.

سپس به آنان فرمود: شما به دستوراتی که خداوند برای مؤمنان تعیین نموده، عمل کنید و به امرو نهی خداوند بسنده نمایید و چیزی که بر شما مشتبه است و به آن علم ندارید را کنار بگذارید. و هر دانشی را به اهلش واگذار کنید تا نزد خداوند مأجور و معذور باشید و برای قرب به درگاه الهی و دوری از جهالت بکوشید تا ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه و حلال و حرام خدا را بشناسید، و جهالت را به اهلش واگذار کنید چرا که اهل آن زیاد و اهل علم و دانش کم هستند و خداوند در قرآن می‌فرماید: (و فوق کل ذی علم علیم) [۹] سپس به آنان فرمود:

انسان در جهالت و گمراهی قرار نمی‌گیرد، مگر به علت تکیه نمودن به آراء و افکار بشری و دوری از مراجعه به کتاب خدا و سخنان عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عالم به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند. بنابراین ما وظیفه ای جز اطاعت از خدا و رسول و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله نداریم.

پی نوشت ها:

[۱] خصاصه؛ یعنی فقر و تنگدستی.

[۲] الحشر / ۹.

[۳] دهر / ۸.

[۴] فرقان / ۶۷.

[۵] فرقان / ۶۷.

[۶] انعام / ۱۴۱.

[۷] بنی اسرائیل / ۲۹. محسور به معنای دست خالی بودن و نداشتن مال است.

[۸] یوسف / ۵۵.

[۹] یوسف / ۷۶.

مناظره امام صادق با یک عالم سنی درباره

تردیدی نیست که اگر انسان‌ها به خود تکیه کنند و به اهل علم و دانش حقیقی مراجعه ننمایند در بیابانی از جهل و نادانی سرگردان خواهند شد، در حالی که پیش خود گمان می‌کنند که به معارف دین آگاه هستند و هدایت یافته‌اند. حال اگر علما و دانشمندان نیز فریفته‌ی علم و دانش اندک خود باشند و به صاحبان حقیقی علوم که همان پیامبران و ائمه علیهم‌السلام هستند. مراجعه نکنند؛ دیگر از مردم عادی چه انتظاری می‌توان داشت؟!

شگفت آور است حال کسی که در جهل و نادانی به سر می‌برد؛ و ادعای علم و دانش می‌کند. برای نمونه مناظره‌ی امام صادق علیه‌السلام با فرد نادانی که ادعای علم و دانش می‌کرد را بیان می‌کنیم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «یکی از کسانی که خود را عالم می‌دانست و به خویش مغرور گشته بود مردی بود که عامه‌ی مردم او را تعظیم و تکریم می‌نمودند؛ و من تصمیم گرفتم به گونه ای که مرا نشناسد با او ملاقات کنم. پس روزی مردم گرد او جمع شدند و او مشغول گفتگوی با آنان و عوام فریبی بود، هنگامی که از مردم جدا شد و به راه خود رفت، من هم به دنبال او رفتم. ناگهان دیدم به دکان خبازی رسید، و خباز را غافل نمود و دو قرص نان از دکان او دزدید؛ بسیار تعجب کردم و پیش خود گفتم: شاید معامله ای در کار بوده؛ ولی باز با خود گفتم اگر معامله بوده برای چه مخفیانه و به صورت سرقت انجام گرفته است؛ دوباره به دنبال او رفتم تا به دکان انار فروشی رسید، پس با او نیز به سخن پراکنی پرداخت و دو عدد انار نیز از دکان او سرقت نمود، دوباره تعجب نمودم و با خود گفتم: شاید معامله ای در کار بوده؛ ولی با خود گفتم: اگر چنین بوده، برای چه به صورت سرقت و دزدی انجام گرفته است؛ همچنان به دنبال او بودم تا این که دیدم به مریضی رسید و آن دو قرص نان و دو انار را نزد او گذاشت. پس من از کار او سؤال نمودم و او به من نگاهی کرد و گفت: شاید تو جعفر بن محمد هستی؟ گفتم: آری. پس به من گفت: چگونه با داشتن چنان خاندان و نسب شریفی، این گونه نادان و جاهل هستی؟ گفتم: از چه چیزی من جاهل می‌باشم؟ گفت: از سخن خدا که می‌فرماید: (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها) [۱] و من چون دو قرص نان و دو عدد انار دزدیدم، چهار گناه انجام دادم و چون هر کدام را صدقه دادم برای من چهل پاداش و حسنه پیدا شد که اگر آن چهار گناه را از چهل حسنه کسر کنیم، سی و شش حسنه دیگر برای من باقی می‌ماند. پس من به او گفتم: مادر در عزایت گریه کند! تو به کتاب خدا جاهل هستی؛ مگر سخن خدا را نشنیده ای که می‌فرماید: (انما یتقبل الله من المتقین) [۲] سپس به او گفتم تو با دزدیدن دو قرص نان و دو عدد انار چهار گناه انجام دادی و چون آنها را به غیر صاحبانش دادی، چهار گناه دیگر نیز به آن افزودی و

هرگز چهل حسنه انجام ندادی تا چهار گناه را از آن کم کنی. پس او از روی تعجب نگاهی به من نمود و من از او جدا شدم.

امام صادق علیه‌السلام سپس فرمود: «دانشمندان اهل تسنن با چنین تأویل زشت و ناپسندی نه تنها خود را، بلکه دیگران را نیز گمراه نموده‌اند.» [۳] .

در میان اهل تسنن افرادی همچون این نادان بسیار هستند؛ البته از کسانی که خود را از چشمه‌های زلال علم و دانش - یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام - محروم کرده‌اند و به سراب دانایی اکتفا نموده، چنین جهالت‌هایی بعید نیست.

آنچه در این مختصر گنجانده شد، برخی از مناظرات امام صادق علیه‌السلام با کسانی بود که از جاده‌ی دین و معرفت و راه حق منحرف شده بودند، و در حقیقت این کتاب قطره‌ی ناچیزی در برابر دریای پرعظمت حیات علمی امام صادق علیه السلام می‌باشد.

پی نوشت ها:

[۱] انعام / ۱۶۰.

[۲] مائده / ۲۷.

[۳] وسائل الشیعه ج ۲ / ۵۷ باب استحباب الصدقه با طیب المال.

مناظره امام جعفر صادق با ابوحنیفه

در زندگینامه‌های پیشوایان بزرگوار (ع) سخن از احتجاجات (مناظره‌های) آنها با دهری‌ها (مادی‌ها) و مردم فرقه‌های دیگر به میان آمد. برای نمونه یکی از مناظره‌های قاطع و کوبنده و در عین حال مختصر حضرت صادق (ع) را نقل می‌کنیم تا به درجه‌ی قدرت کلام و منطق امام (ع) تا حدی پی برید که (مشت نمونه‌ی خروار است).

روزی ابوحنیفه [۱] برای ملاقات با امام صادق (ع) در خانه‌ی امام آمد، و اجازه‌ی ملاقات خواست امام اجازه نداد. ابوحنیفه گوید: دم در مقداری توقف کردم تا اینکه عده‌ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه‌ی ملاقات خواستند، به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم وقتی به حضورش رسیدم گفتم: «شایسته است که شما نماینده‌ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد نهی کنید. بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می‌گویند».

امام: مردم از من نمی‌پذیرند.

ابوحنیفه: چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

امام: تو خودت یکی از همانها هستی که گوش به حرف من نمی‌دهی. مگر بدون اجازه‌ی من داخل خانه نشدی؟ و بدون اینکه بگویم ننشستی؟ و بی‌اجازه شروع به سخن گفتن ننمودی؟ شنیده‌ام که تو بر اساس قیاس فتوا می‌دهی [۲] .

ابوحنیفه: آری.

امام: وای بر تو اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود. وقتی که خداوند به او دستور داد که به آدم سجده کند، گفت: من سجده نمی‌کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و (آتش گرامی‌تر از خاک است).

(سپس امام برای باطل بودن قیاس مواردی از قوانین اسلام را که بر خلاف این اصل است ذکر نمود) و فرمود:

به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهمتر است یا زنا؟

ابوحنیفه گفت: کشتن کسی به ناحق.

امام: بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد، پس چرا برای اثبات قتل دو شاهد کافی است ولی برای ثابت نمودن زنا چهار شاهد لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه: نه.

امام: بول کثیف‌تر است یا منی؟ [۳] .

ابوحنیفه: بول.

امام: پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو گرفتن امر کرده، ولی در مورد دوم دستور غسل کردن صادر فرموده؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه: نه.

امام: نماز مهمتر است یا روزه؟

ابوحنیفه: نماز.

امام: پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

ابوحنیفه: نه.

امام فرمود: شنیده‌ام که این آیه را (ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم) [۴] یعنی (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال می‌شوید) چنین تفسیر می کنی که: خداوند مردم را از غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می‌خورند مؤاخذه و بازخواست می کند.

ابوحنیفه گفت: درست است من این آیه را این طور تفسیر کرده‌ام.

امام فرمود: اگر مردی تو را به خانه‌اش دعوت کند و با غذای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند و بعد برای این پذیرایی به تو منت بگذارد، درباره‌ی چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟

ابوحنیفه گفت: می گویم آدم بخیلی است.

امام فرمود: آیا خداوند بخیل است تا اینکه در روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده ما را بازخواست کند؟

ابوحنیفه گفت: پس مقصود از نعمتهایی که قرآن می گوید انسان مؤاخذه می‌شود چیست؟

امام فرمود: مقصود نعمت دوستی ما خاندان رسالت و اهل بیت است [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] نامش نعمان بن ثابت رئیس فرقه‌ی حنفی (یکی از چهار مذهب اهل سنت).

[۲] سنجش دو مطلب که هر کدام حکم جداگانه‌ای دارد با هم مثل اینکه بگوئیم: هر گردی گردوست.

[۳] آبی که از مرد در موقع شهوت خارج می‌شود.

[۴] سوره‌ی تکاثر آیه ۸.

[۵] مناظره، محمدی ری شهری، ص ۱۳۰، به نقل از بحارالانوار.

مناظره امام صادق با ابوحنیفه

روزی ابوحنیفه برای ملاقات با امام صادق علیه‌السلام به خانه‌ی امام آمد و اجازه‌ی ملاقات خواست. امام اجازه نداد.

ابوحنیفه می گوید: دم در، مقداری توقف کردم تا اینکه عده‌ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه‌ی ملاقات خواستند. امام به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم، وقتی به حضورش رسیدم گفتم:

شایسته است که شما نماینده‌ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نهی کنید، بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می گویند. امام فرمود:

- مردم از من نمی‌پذیرند.

- چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند، در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

- تو خود یکی از همانهایی هستی که گوش به حرف من نمی‌دهی. مگر بدون اجازه‌ی من داخل خانه نشدی، و بدون اینکه بگویم نشستی، و بی‌اجازه شروع به سخن گفتن ننمودی؟

آنگاه فرمود:

- شنیده‌ام که تو بر اساس قیاس [۱] فتوا می‌دهی؟

- آری.

- وای بر تو! اولین کسی که بر این اساس نظر داد شیطان بود؛ وقتی که خداوند به او دستور داد به آدم سجده کند، گفت: «من سجده نمی‌کنم، زیرا که مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش گرامی‌تر از خاک است».

(سپس امام برای اثبات بطلان «قیاس»، مواردی از قوانین اسلام را که بر خلاف این اصل است، ذکر کرد و فرمود:)

- به نظر تو کشتن کسی به ناحق مهمتر است، یا زنا؟

- کشتن کسی به ناحق.

- بنابراین اگر عمل کردن به قیاس صحیح باشد پس چرا برای اثبات قتل، دو شاهد کافی است، ولی برای ثابت نمودن زنا چهار گواه لازم است؟ آیا این قانون اسلام با قیاس توافق دارد؟

- نه.

- بول کثیف‌تر است یا منی؟

- بول.

- پس چرا خداوند در مورد اول مردم را به وضو امر کرده، ولی در مورد دوم دستور داده غسل کنند؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

- نه.

- نماز مهمتر است یا روزه؟

- نماز.

- پس چرا بر زن حائض قضای روزه واجب است، ولی قضای نماز واجب نیست؟ آیا این حکم با قیاس توافق دارد؟

- نه.

- آیا زن ضعیف‌تر است یا مرد؟

- زن.

- پس چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ آیا این حکم با قیاس سازگار است؟

- نه.

- چرا خداوند دستور داده است که اگر کسی ده درهم سرقت کرد، دستش قطع شود، در صورتی که اگر کسی دست کسی را قطع کند، دیه‌ی آن پانصد درهم است؟ آیا این با قیاس سازگار است؟

- نه.

- شنیده‌ام که این آیه را: (در روز قیامت به طور حتم از نعمتها سؤال می‌شوید) [۲] چنین تفسیر می‌کنی که: خداوند مردم را در مورد غذاهای لذیذ و آبهای خنک که در فصل تابستان می‌خورند، مؤاخذه می‌کند.

– درست است، من این آیه را این طور معنا کرده‌ام.

– اگر شخصی تو را به خانه‌اش دعوت کند و با غذاهای لذیذ و آب خنکی از تو پذیرایی کند، و بعد به خاطر این پذیرایی بر تو منت گذارد، درباره‌ی چنین کسی چگونه قضاوت می کنی؟

– می گویم آدم بخیلی است.

– آیا خداوند بخیل است (تا اینکه روز قیامت در مورد غذاهایی که به ما داده، ما را مورد مؤاخذه قرار دهد)؟

پس مقصود از نعمت‌هایی که قرآن می گوید انسان درباره‌ی آن مؤاخذه می‌شود، چیست؟

– مقصود، نعمت دوستی ما خاندان رسالت است [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] قیاس عبارت است از این که حکمی را خداوند برای موردی بیان نموده باشد و بدون اینکه وجود علت آن حکم در مورد دیگری شناخته گردد، در مورد دوم هم جاری گردد.

[۲] (لتسئلن یومئذ عن النعیم) (سوره‌ی تکاثر: ۸).

[۳] بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲؛ مناظره درباره‌ی مسائل ایدئولوژیکی، محمدی ری شهری، قم، انتشارات دارالفکر، ص ۱۳۲ – ۱۳۰؛ سیره‌ی پیشوایان، ص ۳۶۵ – ۳۶۳.

مناظره با فردی دهری مذهب

ابو منصور می گوید: یکی از دوستانم برایم نقل کرد که با ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع – [که هر دو از دهری مذهبان آن زمان بودند] – در مکه، در مسجد الحرام نشسته بودیم؛ ابن مقفع گفت: «این مردم را می‌بینید؟ – و به سوی جایی که حاجیان طواف می کردند اشاره کرد – هیچ یک از آنان شایسته‌ی نام انسان نیستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام صادق علیه السلام، اما دیگران همگی سفله و حیوانند!»

ابن ابی العوجاء گفت: «چرا از این همه فقط آن مرد را انسان می‌دانی؟!»

– زیرا در او چیزهایی – [از دانش و فضل و بزرگی] – دیده‌ام که در غیر او نیافتم.

– باید ادعای تو را درباره‌ی او از خود او جویا شوم، و خودم دریابم.

– از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگویی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی تو را ازعقیده‌ات که به خدا و دین قائل نیستی بازگرداند).

– نظر تو این نیست، بلکه می‌خواهی من او را نبینم تا نادرستی آنچه درباره‌ی اوگفتی آشکار نشود، وگفتار تو دروغ در نیاید.

– اکنون که درباره‌ی من چنین می‌اندیشی، نزد او برو و هر چه می‌توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می‌خواهی بگویی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را نشانه و علامت گذاری کن (تا در موقع گفتگو حیران نشوی و اشتباه نکنی).

ابن ابی العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جای خویش ماندیم.

چون بازگشت گفت: «ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفتی او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر نیست! اگر در جهان یک تن باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می‌شود، تنها اوست!!»

ابن مقفع پرسید: «مگر چه شده است؟»

گفت: به خدمت او رفتم و نشستم وقتی که دیگران رفتند و من و او تنها ماندیم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب -[دین و ایمان] - چنان باشد که اینها می‌گویند - اشاره به مسلمانانی که طواف می‌کردند - و مسلما هم چنان است که آنان می‌گویند؛ [یعنی خدا و دین و آخرت بر حق است] در این صورت آنان به راه سلامت رفته‌اند و شما از سعادت دور مانده‌اید و در هلاکت خواهید بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما می‌گوئید، [یعنی خدایی و آخرتی در کار نباشد] و قطعا چنان نیست که شما می‌گوئید، در این صورت شما با مسلمانان مساوی هستید. [یعنی مسلمانان که به دین معتقدند به مهلکه‌ای نیفتاده‌اند چرا که اگر به فرض محال خدا و آخرتی هم نباشد و چنان که شما دهری مذهبان می‌پندارید با مرگ همه چیز پایان پذیرد و حساب و کتابی در کار نباشد باز مسلمانان زیانی ندیده‌اند و عاقبتشان مثل شما خواهد بود.]

گفتم: «خدا تو را رحمت کند، مگر ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتی ندارد و یکی است!»

فرمود: «چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالی که آنان به معاد و پاداش اخروی و کیفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را به وجود خدا آباد می‌دانند، در حالی که شما آسمان را ویرانه‌ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!»

من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان اعتقاد خود غنیمت شمردم و گفتم: «اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویاروی، ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلایق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!»

فرمود: «وای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدنت در حالی که قبلا نبودی، بزرگ شدنت بعد از کوچک بودنت، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز ناتوانیت بعد از توانائیت، بیماریت بعد از سلامتیت، و سلامتیت بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشمت، و خشمت بعد از خشنودیت، اندوهت بعد از سرورت و سرورت بعد از اندوهت، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تأنی و سستیت، و تأنی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستنت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستنت، تمایل و رغبتت بعد از بی میلیت و بی میلیت بعد از تمایل و رغبتت، امیدت بعد از یأست و یأست بعد از امیدت، آگاه شدن و به ذهن آوردن چیزی را که در ذهنت نبود، و رها کردن و فراموش نمودن چیزی را که در ذهن داشتی...».

و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی‌توانم انکار کنم متصلا بر من می‌شمرد؛ چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می‌گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۴، حدیث ۲ از کتاب توحید.

مناظره با فردی که به خدا اعتقاد نداشت

عبدالله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفت. اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: «ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن».

امام فرمود: «نامت چیست؟»

دیصانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند

گفتند: «چرا نام خود را نگفتی؟»

گفت: «اگر می گفتم نامم عبدالله است بی تردید می گفت: این کیست که تو عبد و بنده‌ی اویی؟»

گفتند: «بازگرد و از او بخواه تو را به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند».

دیصانی بازگشت و به امام عرض کرد: «مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!»

امام فرمود: «بنشین!»

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: «ای دیصانی! این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته‌ای نازک است، و درون پوسته‌ی نازک، طلایی محلول و نقره‌ای مذاب است که هیچ یک با دیگری مخلوط نمی‌شود و بر همین حالت باقی است؛ نه چیزی که سلامت بخش است از درونش بیرون می‌آید که خبر از سلامتش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده‌ی آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد. هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نر یا ماده است، و در این حالت شکافته می‌شود و رنگ‌های طاووسی از آن بیرون می‌آید. آیا برای آن [با این همه شگفتی] هیچ مدبر و خالقی قائل نیستی؟»

دیصانی به فکر فرو رفت ومدتی ساکت ماند، و سرانجام سر برداشت و گفت: «گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، و گواهی می‌دهم که شما امام و حجت بر خلایق هستید، و من از گذشته‌ی خویش پشیمان و تائبم». [۱].

۳- هشام می گوید: زندیقی از امام صادق علیه السلام ضمن سؤالات خود پرسید: «خدا چیست؟»

امام فرمود: «او شیئی است بر خلاف همه‌ی اشیاء، و منظورم از این کلام اثبات معنای این سخن است و این که او شیئی است به حقیقت «شیئی و چیزی بودن» [حقیقتا چیزی است که وجود دارد] جز آنکه نه جسمی دارد و نه شکلی و نه دریافته می‌شود و نه لمس می گردد و نه با حواس پنجگانه درک می‌شود و نه خیال و اوهام او را درک می کند و نه هلاکت ونابودی در او راه دارد که نقصانی در او به وجود آورد و نه گذشت زمان در او تغییری ایجاد می کند».

- آیا می گویی او شنوا و بیناست؟

- او شنوا و بیناست؛ شنوا بدون عضوی برای شنیدن و بینا بدون وسیله‌ای جهت دیدن؛ بلکه او به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، سخن من چنین نیست که وقتی می گویم «به نفس خود می‌بیند و به نفس خویش می‌شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم به کار می‌برم؛ بنابراین می گویم که او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می گویم «کل او» یعنی وجود او بعض و جزء داشته باشد، ولکن می‌خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا.

- پس او چیست؟

- او رب و معبود است، او الله است؛ و باز مراد من از رب و الله حروف «ا، ل، ه» و «ر، ب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه‌ی اشیاء است و سازنده‌ی آنهاست و منظورم از به کار بردن این حروف همان معناست که به الله و الرحمن و رحیم و عزیز و اسم‌های دیگر نامیده می‌شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد.

- ولی ما هیچ چیزی که به فکر آید نمی‌یابیم مگر آنکه مخلوق است!

- اگر چنین باشد تکلیف توحید از ما برداشته می‌شود زیرا در مورد چیزی که اصلا به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می گوییم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود، آن مخلوق است؛ بنابراین در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او، بیرون بدانیم؛ یکی نفی که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری تشبیه چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است، از اجزایی ترکیب و

تألیف یافته‌اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم، به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند اویند، و همه مصنوعند و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تألیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در این که قبلاـ نبودند و بعدا به وجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می‌شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما آن را بیشتر بیان کنیم.

– وقتی خدا را اثبات کنی در واقع برای او حد قائل شده‌ای!

– نه هرگز برای او حدی قائل نشده‌ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می‌کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه‌ای نیست.

– آیا او هستی دارد؟

– آری، هیچ چیز جز به هستی که دارد اثبات نمی‌شود.

– آیا او کیفیت و چگونگی دارد؟

– نه؛ زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و به واسطه‌ی احاطه بر چیزی می‌توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد؛ ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت تعطیل؛ (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و تشبیه؛ (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت؛ زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدایی نیستند اثبات کرده است؛ پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچ کس بر آن احاطه ای ندارد و هیچ کس جز او نمی‌داند که چگونه است.

– آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می‌دهد؟

– او برتر از آن است که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته و کاری انجام دهد؛ چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند [و کارهایشان با بدن و اعضاء انجام می‌شود] و خدای متعال اراده و مشیت او نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد [با اراده] انجام می‌دهد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۷۹، حدیث ۴ از کتاب توحید.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳، حدیث ۶.

مناظره با اصحاب

امام صادق علیه‌السلام بحث بین شاگرد و استاد و یا بین شاگردان را برقرار می‌نمود تا در علوم مختلف متبحر شوند. شاگردان و اصحاب امام صادق از این جهت با حضرت بحث می‌کردند که علوم را بهتر درک کنند.

به عنوان نمونه، جابر بن حیان درباره‌ی مسائل مختلف با امام به بحث و گفت و گو می‌پردازد و در ضمن آن سؤالات خود را از حضرت می‌پرسد. برخی از این سؤالات عبارتند از: سؤال درباره‌ی وحدت وجود، فلسفه‌ی احکام، همگانی شدن احکام، فلسفه‌ی نسخ، فلسفه‌ی تغییر قبله، فلسفه‌ی انتخاب کعبه برای قبله، فلسفه‌ی انتحار، مرگ، زندگی، آفرینش، فلسفه‌ی کم شدن حافظه در پیری، فلسفه‌ی بیماری و آغاز آفرینش و پایان جهان. [۱] .

امام صادق علیه‌السلام اصحاب و راویان خود را از جدایی بین قول و عمل و عقیده و سلوک بر حذر می‌داشت و آنها را نصیحت می‌کرد که مردم را با رفتارتان آموزش دهید نه با مواعظ و ارشادات. [۲] هدف امام از فعالیت‌های فکری و علمی، درمان جهل امت

از لحاظ عقیده به مکتب و نظام، ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه‌های گمراه کننده‌ی آن، و نیز حل مشکلاتی بود که از انحراف ناشی شده بود.

آزادی بحث در مسائل مذهبی، از زمانی شروع شد که امام صادق فرهنگ شیعی را به وجود آورد. در آن فرهنگ، مباحث مذهبی وارد مباحث علمی شد و در مراحل بعدی با آن یکی گردید و در قرون بعد به جایی رسید که دانشمندان مذهب شیعه، آن مذهب را با قوانین علمی به ثبوت می‌رساندند.

در نتیجه‌ی فکر بیگانگان، از راه ترجمه کتابهای یونانی، فارسی، هندی و پدید آمدن گروههای خطرناک از قبیل «غلات»، «زنادقه»، «جاعلان حدیث»، «اهل رأی و قیاس»، و «متصوفه»، زمینه‌های مساعدی برای رشد انحراف فکری فراهم شد که امام صادق در برابر آنها ایستادگی کرده و در سطح علمی، با آنها به گفت و گو و بحث و مناظره پرداخت و خطوط فکری آنها را برای امت اسلامی افشا نمود. [۳] .

فعالیت‌های امام در ایستادگی قاطعانه در برابر شبهه‌های غرض آلود در زمینه عقاید و نظریات دینی که از لحاظ اغراض سیاسی به منظور از بین بردن روح حقیقی اسلام منتشر می‌شد، متمرکز بود.

محضر درس امام جعفر صادق یک جلسه بحث آزاد بود که در آن هر شاگرد می‌توانست به استاد ایراد بگیرد و اگر بتواند، نظریه‌اش را رد کند. امام صادق نظریه‌اش را به شاگردان تحمیل نمی‌کرد و آنها را در پذیرش نظریه استاد آزاد می‌گذاشت. آنچه سبب می‌شد که شاگردان امام نظریه او را بپذیرند، تأثیر درس استاد بود.

امام صادق علیه‌السلام علاوه بر این که به همه سؤالات پاسخ می‌دادند، در بحث‌های طولانی نیز با صبر و متانت، به مباحث گوش می‌داد و با اتخاذ شیوه‌های مختلف، طرف مقابل را مجاب می‌کردند. به طور مثال مناظره‌ای طولانی بین امام صادق و یک زندیق صورت گرفت که یونس بن ظبیان آن را روایت کرده است. این مناظره مشتمل بر ۸۵ سؤال است که آن زندیق مطرح نموده و حضرت نیز با ادب، احترام، و صبر به تمامی آنها پاسخ گفته است. البته ضمن آن مباحث، امام صادق نیز سؤالهایی از زندیق می‌پرسد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژی، محمدی ری شهری، محمد، صص ۱۰۴-۷۲، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۵۹ ش.

[۲] الامام الصادق دراسات و أبحاث، المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية الايرانية بدمشق ص ۳۲۹، ۱۴۱۲ ه.

[۳] زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه (ع)، ادیب، عادل، مترجم: دکتر اسدالله مبشری، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

[۴] برای اطلاع بیشتر درباره‌ی این مناظره، رک: الاحتجاج، ج ۳، صص ۳۲۳-۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۱۰، صص ۱۹۴-۱۶۵.

مناظره با غلات

غلات گروههای کوچکی بودند که در عصر ائمه علیهم‌السلام ظاهر شدند و مردم را به عقاید و اندیشه‌های خود دعوت می‌کردند. از آنجا که ائمه آنها را لعنت می‌کردند و ایشان را به همه مردم معرفی می‌نمودند، هیچ شبهه‌ای بر مردم مسلمان شیعی و سنی در شناخت آنان باقی نمی‌ماند و غالبا پس از چند صباحی نابود می‌شدند.

شأن حضرت صادق و پدر بزرگوارش امام باقر علیهماالسلام به اندازه‌ای عظیم بود که جمعی از شیعیان و پیروان ناآگاه، در حق ایشان غلو کردند و مقام ایشان را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا بردند. از جمله‌ی این اشخاص، ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص بن

الخطاب الاجدع اسدی است که بارها به خاطر عقاید افراطی و غلو آمیز در حق آن حضرت، از سوی ایشان مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. [۱] .

در یکی از این روایات، حضرت صادق علیه‌السلام صریحا عقیده‌ی ابوالخطاب را درباره‌ی این که حضرت علم غیب دارد، نفی نموده و فرموده است:

فوالله الذی لا اله الا هو ما أعلم الغیب فلا آجرنی الله فی أمواتی و لا بارک لی فی أحیائی ان کنت قلت له... [۲] .

سوگند به خدایی که آفریننده‌ای جز او نیست که من غیب نمی‌دانم و خداوند از مردگان من پاداش نیک به من ندهد و از خویشانم مرا خیر و برکت نبخشاید اگر من چنین چیزی به او گفته باشم...

در روایت دیگر، ابوبصیر به حضرت صادق عرض می‌کند که آن‌ها (یعنی خطابیه) می‌گویند شما تعداد قطره‌های باران، عدد ستارگان، برگهای درختان، خاکها، و وزن دریاها را می‌دانید. حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، نه به خدا که این همه را جز خدا کسی نمی‌داند»

شهرستانی (م: ۵۴۸ ه) دانشمند مشهور علم کلام که در عقاید، مقلد اشعری و در فقه، مقلد شافعی بوده است، پس از معرفی فرقه‌های غلات و بیان مبارزه ائمه علیهم‌السلام با آنان می‌گوید:

و تبرأ من هولاء کلهم جعفر بن محمد الصادق و طردهم و لعنهم [۳] .

جعفر بن محمد صادق از تمامی فرقه‌های نامبرده بیزاری جست، و آنان را از خود راند و لعنت نمود. [۴] .

امام صادق علیه‌السلام به غلات اجازه نمی‌داد در مورد او و اهل بیت چیزی را بگویند که در آنها وجود ندارد. در مقابل آنها با جدیت می‌ایستاد، آنها را

لعن و تکفیر می‌نمود و از آنها تبری می‌جست. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] درباره‌ی او رک: رجال کشی، صص ۳۰۸-۲۹۰.

[۲] بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۲۱ (باب ۱۰ نفی الغلو فی النبی والأئمة).

[۳] الملل والنحل، شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، ج ۱، صص ۱۸۱-۱۷۳، ترجمه و تعلیقات: سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۸ ش.

[۴] نقش ائمه در احیاء دین، عسکری، علامه سید مرتضی، ج ۹، ص ۸۷، چاپ چهارم، انتشارات مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

[۵] الامام الصادق دراسات و ابحاث، ص ۳۲۹.

مناظره با صوفیان

امام صادق در برخورد با صوفیان، اولا به راهنمایی آنها می‌پردازد و با استناد به آیات قرآن، محروم کردن مردم از نعمتهای الهی را جایز نمی‌داند. [۱] .

روزی سفیان ثوری در مسجدالحرام امام را در حالی که لباس گران قیمتی پوشیده بود، دید. سفیان با خود گفت الآن نزد او می‌روم و به خاطر پوشیدن لباس گران قیمت، او را سرزنش می‌کنم. وی به امام نزدیک شد و عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم پیغمبر و علی چنین لباس فاخری نپوشیدند، بلکه هیچ کدام از پدرانت چنین لباس گرانبهایی بر تن نکردند. امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان تنگدستی و فقر مردم می‌زیست و به تناسب تنگدستی مردم، لباس می‌پوشید. دنیا پس از آن زمان

نعمتش زیاد شد و سزاوارترین افراد به استفاده از این نعمتها نیکوکاران هستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

قل من حرم زینة الله التی أخرج لعباده والطیبات من الرزق [۲] .

بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه ی او را حرام کرده است؟

حضرت در ادامه فرمودند: پس ما نسبت به آنچه خداوند عطا فرموده است، سزاوارتریم. البته این لباسی را که می‌بینی، برای ظاهر پوشیده‌ام که مردم ببینند و هماهنگ با جامعه لباس پوشیده باشم. سپس دست سفیان را گرفت و آن لباس را کنار زد و جامه‌ی خشنی را که بر تن کرده بود، به او نشان داد و به او فرمود: این لباس را برای تهذیب خود پوشیده‌ام. سپس جامه‌ی خشن سفیان را کنار زد و لباس نرم و لطیفی را که زیر آن بر تن کرده بود به او نشان داد و فرمود: تو این جامه‌ی خشن را برای تظاهر به زهد پوشیده‌ای و این لباس لطیف را برای تن آسایی، بر تن کرده‌ای. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۶۹.

[۲] اعراف / ۳۲.

[۳] اصول کافی، ج ۶، ص ۴۴۲.

مناظره با معتزله

از جمله مخاطبان امام صادق علیه‌السلام، معتزله بودند که گاهی به قصد مناظره و احتجاج، و گاهی به قصد سؤال کردن از مسائلی چون تفسیر قرآن و... نزد حضرت می‌آمدند. در تمام این برخوردها، امام سؤالات مخاطب خود را به نحوی شایسته پاسخ می‌دهد. به طوری که در پایان جلسه مخاطب امام که معمولا از رؤسا و دانشمندان معتزله محسوب می‌شدند، در برابر عظمت علمی، تواضع و اخلاق کریمانه امام، سر تعظیم فرود می‌آورند.

روزی عمرو بن عبید که از دانشمندان و سران معتزله محسوب می‌شد، نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت می‌خواهم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم. امام نیز ۲۲ گناه کبیره را با استناد به آیات قرآن برای وی بر شمردند. هنگامی که عمرو بن عبید از خانه خارج می‌شد، در حالی که می‌گریست می‌گفت:

هلك من سلب تراثكم و نازعكم فی الفضل والعلم [۱] .

هر کس میراث شما را غصب کرد و در فضل و علم با شما به منازعه پرداخت، هلاک شد.

به نظر می‌رسد برخورد متواضعانه امام با آن دسته از علمای اهل سنت بوده که مناصب حکومتی را نمی‌پذیرفتند و به طور رسمی با حکومت همکاری نداشتند؛ زیرا برخورد امام با علمای متصدی مناصب حکومتی، فرق می‌کرده است.

ابن ابی لیلی از فقهای مدینه بود. سعد بن ابی الخصیب می‌گوید: با ابن ابی لیلی در مسجد الرسول به امام صادق برخوردیم. امام از من احوالپرسی کرد و پرسید: این مرد کیست؟ گفتم: ابن ابی لیلی، قاضی مسلمانان. امام برخورد تندی با او کرد. به طوری که رنگ رخسار ابن ابی لیلی زرد شد. امام فرمودند: با شخص دیگری هم صحبت شو و الله یك کلمه هم با تو سخن نخواهم گفت. [۲] .

این برخورد امام با عالمی بود که مقام قضاوت را از طرف حکومت پذیرفته بود. مقام قضاوت از طرف حکومت، به معنی تأیید طرفینی حاکم و قاضی بود. قاضی، حکومت را تأیید می‌کرد، علم خود را در اختیار حکومت قرار می‌داد و فتاوای مورد نیاز حکومت را صادر می‌کرد. حکومت هم قاضی را حمایت و تأیید می‌نمود و حکم او را به رسمیت می‌شناخت.

این گونه برخورد نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام در مخاطب شناسی، بسیار دقیق و در برخورد با افراد مختلف، بسیار حساس بوده

است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل أبی طالب، ج ۴، ص ۲۵۱.

[۲] بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۳۴.

مناظره با ابوحنیفه (رئیس مذهب حنفیه)

ابوحنیفه نعمان بن ثابت متوفای سال ۱۵۰ هجری، از جمله کسانی است که درباره مسایل مختلف، پرسش‌های فراوانی از امام صادق پرسیده است. وی همواره می گفت:

ما رأیت أعلم من جعفر بن محمد

کسی را عالم‌تر از جعفر بن محمد ندیدم. [۱] .

مرحوم مجلسی به نقل از کنز الفوائد روایت می کند: روزی امام صادق با ابوحنیفه غذا می‌خورد. در پایان غذا، یک بحث علمی بین آن دو رد و بدل شد. روز دیگر ابوحنیفه در مراسم حج، نزد امام صادق آمد و امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده‌اش پرسید. فردی سؤال کرد: یابن رسول الله، آیا این مرد را می‌شناسی؟ امام فرمود: من از او و خانواده‌اش احوالپرسی می کنم و تو می‌پرسی آیا او را می‌شناسم؟ این ابوحنیفه فقیه‌ترین مردم شهر خودش است. [۲] .

البته بارها امام به کارهای اشتباه ابوحنیفه نیز اعتراض داشته و بارها به او می‌فرمودند که قیاس مکن. روزی فتوایی از ابوحنیفه صادر شد که وقتی امام صادق آن را شنید، فرمود:

فی مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السماء ماءها و تمنع الأرض برکتها [۳] .

چنین فتواها و قضاوتهایی است که آسمان و زمین برکت خود را حبس می کنند.

کنایه از این که خداوند از نزول برکات آسمانی و زیادی برکات زمینی بر اثر غضبش جلوگیری می کند.

پی نوشت ها:

[۱] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۱، صص ۲۹۵-۲۷۹.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۰.

[۳] اصول کافی، ج ۵، ص ۲۹۰.

مناظره با مالک بن انس (رئیس مذهب

ابو عبدالله مالک بن انس متوفای سال ۱۷۹ هجری، یکی دیگر از مخاطبان امام صادق بود. او امام یکی از چهار مذهب رسمی اهل سنت و از اصحاب رأی و قیاس و استحسان بود. [۱] وی می گوید:

کنت أدخل علی الصادق جعفر بن محمد علیه‌السلام فیقدم لی مخدهٔ و یعرف لی قدرا و یقول یا مالک انی أحبک فکنت أسر بذلک و أحمد الله علیه قال و کان علیه‌السلام رجلا لا یخلو من احدی ثلاث خصال اما صائما و اما قائما و اما ذاکرا و کان من عظماء العباد و أکابر الزهاد الذین یخشون الله عزوجل و کان کثیر الحدیث، طیب المجالسهٔ و کثیر الفوائد [۲] .

وقتی بر جعفر بن محمد صادق وارد می‌شدم مرا اکرام می کرد و بالش خود را به من می‌داد و می گفت: ای مالک، من تو را دوست

دارم و به خاطر آن خوشحالم و خدای را حمد می‌کنم بر این دوستی. مالك بن انس می گوید: هر بار که جعفر بن محمد را دیدم، یا در حال نماز بود و یا روزه‌دار بود، یا قرآن تلاوت می‌کرد. وی از بزرگترین عبادت کنندگان و زاهدان بود، آن کسانی که در برابر خداوند عزوجل خشوع دارند. وی بسیار حدیث می‌گفت و مجالست با او نیکو بود و فواید بسیاری داشت.

امام صادق چنان اثری بر مالك نهاده بود که مالك درباره‌ی امام گفته است:

با فضیلت‌تر و برتر از جعفر بن محمد از بعد علمی، عبادت، و تقوا، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۷۰.

[۲] الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۷، الطبعهٔ الثانیهٔ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶.

[۳] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۵۳، مناقب آل أبی طالب، ج ۴، ص ۲۴۸.

مناظره با خلفا و حکام

از مخاطبان امام صادق علیه‌السلام، خلفا و حکام بودند. حکام و خلفا، معمولا زمانی مورد خطاب امام قرار می‌گرفتند که آنها امام را احضار می‌کردند وگرنه هیچ کدام از مورخان نقل نکرده‌اند که امام صادق به نزد یکی از حکام و یا خلفا رفته باشد مگر برای شفاعت از فرد مظلومی و یا حفظ مال و یا جان بی گناهی. البته این جزء سیره‌ی امام بود که از دربار و حکام دوری می‌گزید و هرگز حرکتی که موجب تأیید آنها شود، از امام مشاهده نشد.

خطابهای امام با این دسته از مخاطبان، عموما تند و بی باکانه است، مگر در جایی که برای خود و یا نظام شیعه احساس خطر جدی می‌کردند. احضارهای منصور معمولا جهت بهانه گیری و گاهی قتل ایشان بود. لذا سخنان و حرکتهای امام همراه با احتیاط و تقیه بود. اولین بار هشام بن عبدالملك، امام صادق را به همراه پدر بزرگوارش امام باقر علیه‌السلام به شام فرا خواند و این احضار به خاطر سخنانی بود که امام صادق در سفر حج ایراد کرده بود.

ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه‌ی عباسی که از ناحیه‌ی امام برای حکومت نوپای خود احساس خطر می‌کرد، آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید. اما با دیدن معجزاتی از حضرت، از آزار رساندن به ایشان منصرف شد. [۱] .

منصور نیز که از کثرت شیعیان و میزان نفوذ امام در میان مردم آگاه بود بیش از پنج مرتبه امام را از مدینه به عراق احضار کرد و هر بار که اراده قتل او را کرد، با معجزه‌ای رو به رو می‌شد که توان قتل امام را از دست می‌داد. [۲] .

منصور در سفرهای حج خود نیز معمولا با امام دیدارهایی داشته است. روزی منصور به امام گفت: مردم گمان می‌کنند تو حجت خدا، دارای علم الهی، و ملاك عدل الهی و چراغ روشنگری هستی که طالبان نور و هدایت به دنبال آن می‌باشند و چیزهایی را می‌گویند که در تو نیست.

امام علیه‌السلام می‌فرماید: من شاخه‌ای از شاخه‌های درخت زیتون و قندیلی از قندیلهای خاندان نبوت هستم، در خانه کرامت تربیت شده‌ام، و چراغی از چراغهای مشکاهٔ هستم که نورالنور در آن است و....

منصور خطاب به حاضران در مجلس گفت: این مرد مرا به دریای مواجی فرستاد که ساحل آن معلوم نیست و عمق آن نیز مشخص نمی‌باشد. علما در آن حیران و شناگران در آن غرق می‌شوند و فضا برای شنا کننده در آن تنگ است، این استخوانی است که در گلوگیر کرده، نه می‌شود آن را بیرون آورد و نه فرو برد، و اگر رابطه‌ی فامیلی من با او نبود، به نحو بدی با او برخورد می‌کردم.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به وی او را نصیحت می‌کند به این که از واسطه‌های دروغگو، نمام، و فاسق که خبرهای کذب برای منصور می‌آورند بپرهیزد. همچنین حرمت خویشاوندی خود را با علویین مراعات کند. از این طریق به نرمی با منصور سخن می‌گوید تا او را از غضب و شدت عمل نسبت به شیعیان و سادات علوی باز دارد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۳.

[۲] همان، ص ۱۶۲.

[۳] مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۳۰۲.

مناظره با غیر مسلمانان (اهل کتاب)

امام صادق علیه‌السلام در مناظرات و برخورد با اهل کتاب سعی می‌کردند از مطالب مورد قبول طرفین که هم در قرآن و هم در کتب آسمانی آنها وجود داشت، به عنوان ادله‌ی مدعای آنها استفاده کنند و ضمن سفارش اصحاب خود به مهربانی با اهل کتاب که با مسلمانان معاند نبودند، آنها را به تشرف به دین اسلام تشویق می‌کردند.

زکریا بن ابراهیم می‌گوید: من نصرانی بودم و اسلام آوردم. خدمت امام صادق رسیدم و به امام عرض کردم، پدر، مادر، و خاندانم مسیحی هستند. مادرم نابینا است و من با آنها زندگی می‌کنم و در ظروف آنها غذا می‌خورم. امام فرمود: آیا گوشت خوک هم می‌خورند؟ عرض کردم: خیر. امام فرمودند: اشکالی ندارد. با مادرت نیکی کن و هرگاه از دنیا رفت، کار تکفین و تدفین او را خودت به عهده بگیر و به دیگری واگذار مکن.

وی می‌گوید: پس از این ماجرا به کوفه رفتم و با مادرم به مهربانی رفتار می‌کردم و با دست خود به او غذا می‌دادم و لباس و سر او را تمیز می‌کردم و به او خدمت می‌نمودم. مادرم گفت: پسرم تا وقتی به دین نصرانی بودی، این گونه نبودی و آنچه از تو می‌بینم از زمانی است که مسافرت نموده‌ای. بگو ببینم آیا مسلمان شده‌ای؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبر اسلام مرا به این کارها امر نمود.

گفت: آیا این مرد پیامبر است؟ گفتم: نه، او پسر پیامبر است. گفت: پسرم، این شخص پیامبر است؛ زیرا اینها سفارشات پیامبران است. گفتم: نه مادرم، بعد از پیامبر اسلام، پیامبر دیگری وجود ندارد و لیکن او پسر پیامبر اسلام است.

گفت: پسرم دین تو بهترین دین‌ها است. آن را به من هم بیاموز. من نیز اسلام را بر او عرضه نمودم و او مسلمان شد و پس از خواندن نماز ظهر، عصر، مغرب، و عشا، در نیمه شب حالش منقلب شد و از من خواست شهادتین را مجددا بخوانم و او تکرار کند. پس از این کار، او از دنیا رفت و من خود بر او نماز خواندم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۴.

مناظره با زنادقه و دهریون

منحرف نمودن مسلمانان از مسیر حقیقی دین، سبب بروز عقاید و آرای متکلمان شد و مخصوصا نیروی زر و زور معاویه که موجب جنگ جمل، صفین و نهروان گردید و واقعه حکمین را به وجود آورد، عقاید مختلفی را در میان مسلمانان ایجاد کرد که موجب بروز حوادث دامنه داری شد. از این رو یک قدرت علمی لازم بود که این افکار و اوهام پریشان را با استدلال و براهین مستند به

قرآن و سنت و عقل از میان بردارد و راه راست و روشن را به مردم نشان دهد.

نام زندیق نخست در زبان عرب به پیروان مانی اطلاق می‌شد که جهان را از دو اصل ازلی نور و ظلمت می‌پنداشتند و به همین سبب آنها را به عنوان دوگانه پرست می‌شناختند. سپس این نام به مادیون اطلاق شد، که منکر خدا، پیامبران، و کتابهای آسمانی هستند، به ابدیت جهان معتقدند و منکر دنیای دیگر و عوالم مابعد الطبیعه می‌باشند. سپس این نام بر کسی اطلاق شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأی و نظری داشته باشد که آن رأی در نتیجه انکار یکی از اصول عقاید باشد. و بعد این نام به هر کس که مخالف مذهب اهل سنت بود، اطلاق گردید و در آخر به هر شاعر یاوه گویی که بی ملاحظه دم از معشوق می‌زد و یا هر نویسنده‌ای از این قبیل و نیز طرفداران آنها گفته می‌شد. [۱] .

گروهی از افرادی که مخاطب امام بودند و در جلسات مناظره شرکت می‌کردند، دهری بودند که درباره مسائل مختلف از جمله حدوث و قدم عالم، بحث می‌کردند.

به نقل از مجمع البحرین، دهری یعنی ملحد و آنها گروهی هستند که معتقدند خدا و بهشت و جهنمی در کار نیست و بر این باورند که ما را جز روزگار از بین نمی‌برد. آنها این اعتقاد خود را بر اساس استحسان خودشان شکل داده بودند نه تحقیق و تعمق. [۲] .

بنابراین گروههای غیرمذهبی نیز که ملحدان و مشرکان آن زمان و بعضی نیز مادی‌گرا بودند، با امام صادق علیه‌السلام به مناظره می‌نشستند و از مخاطبان آن حضرت محسوب می‌شدند. این گروه با خود امام و گاهی با شاگردان امام در مسائلی چون اثبات صانع، وحدانیت خالق، اصالت ماده، ملاک بودن حس در ادارک موجودات عالم و رد عالم ماوراء الطبیعه به بحث و گفت و گو می‌پرداختند.

امام با همه‌ی گروهها به بحث و مناظره می‌نشست. هر چند افرادی، آنها را از خود طرد کرده باشند؛ از جمله ابن ابی العوجاء که زندیقی منکر بود و علما از هم نشینی و بحث به او به جهت خبث لسان و فساد درونی‌اش، کراهت داشتند. وی با وجود این که انجام مناسک عبادی مسلمانان از جمله مناسک حج را مسخره می‌نماید، حضرت از او می‌خواهد که هر سؤالی که دارد، بپرسد. امام نیز در پاسخ به او، عقاید خود را صریحا اعلام می‌دارد و می‌گوید که او گمراه است. [۳] .

امام و شاگردان او در این مناظرات همواره حافظ ارکان شریعت و اعتقادات اسلامی بودند. رفتار امام با این طبقه از جامعه، برخوردی حکیمانه و همراه با حلم و صبر بود.

امام به ادعاها و ادله آنها با متانت و صبوری گوش می‌داد و معمولا از ادله خود خصم، با ظرافت خاصی استفاده می‌کرد و آنچه را که مبنای اعتقادات خود آنها بود و مورد قبولشان واقع می‌شد، برای رد مدعای آنها و اثبات اعتقادات اسلامی استفاده می‌کرد.

مهم‌ترین ابزار امام در برخورد با این گروهها، همان اخلاق معنوی، کریمانه و روحیه بردباری وی بود که سرانجام مخاطب را به تسلیم وادار می‌کرد و آنها زبان به ستایش امام می‌گشودند.

ابو شاکر دیصانی از بزرگترین متکلمان زنادقه و ملحدان به شمار می‌رود. وی که سابقه بحث‌های متعددی را با امام علیه‌السلام دارد، هنگامی که می‌خواهد نظر و دلیل امام را در حدوث عالم بداند به امام می‌گوید:

انک أحد النجوم الزواهر و کان آباؤک بدورا بواهر و أمهاتک عقیلات عباهر و عنصرک من أکرم العناصر و اذا ذکر العلماء فبک تثنی الخناصر فخبرنی أیها البحر الخضم الزاخر ما الدلیل علی حدوث العالم [۴] .

تو یکی از ستارگان درخشان هستی و پدرانت ماههای درخشنده‌ی آسمان معرفت و مادرانت دانایان و اهل جمال و کمال هستند و نهاد تو از بهترین نهادها و سرشت‌هاست و هرگاه ذکری از علما می‌شود، انگشتان به سوی تو اشاره می‌کنند. ای دریای پر آب و گرانمایه، دلیل حدوث عالم چیست؟

امام علیه‌السلام در مناظره با ابوشاکر دیصانی برای اثبات حدوث عالم از یک تخم مرغ استفاده می‌کند و چگونگی تغییر آن و

تبدیل شدن تخم مرغ به جوجه را نشانه‌ی حدوث عالم می‌داند.

ابوشاکر از امام تشکر می کند و می گوید:

تو چون می‌دانستی که عادت ما بر این است که تا چشـمانمان نبیند و امری را با یکی از حواس خود حس نکنیم، آن را نمی‌پذیریم، شما هم از همین راه ما را قانع کردید. [۵] .

در زمان امام جعفر صادق چند نفر به زندقه شـهرت داشتند که معروف‌ترین آنها ابن ابی العوجاء، ابن طالوت، ابن اعمی، و ابن مقفع بودند که در ایام حج به مسجدالحرام می‌آمدند و با مردم تماس داشتند و نیز با امام صادق درباره‌ی مسائل مختلف مناظره و احتجاج می کردند. [۶] لذا در این قسمت به معرفی بعضی از این شخصیت‌ها و نیز افکار آنها می‌پردازیم:

ابن مقفع : چنان که گفته شد، زندقه یک معنی عام و وسیع داشت که عبارت از الحاد، بی دینی و اسـتهزا نسبت به شـعایر دینی، یا اهمیت نـدادن به این شـعایر و بی اعتنـایی به آنها بود. معنی خاص و محـدودی هم داشت که پیروی از دین مانی بود. از همان آغاز استعمال و رواج این کلمه در میـان مسـلمانان، هر دو معنی آن شـایع و رایـج بود و از این رو درباره‌ی کسانی که به زنـدقه مشـهور شده‌انـد، پرده‌ای از ابهام و شـبهه ایجاد شـده است که آیا کسـی که به زنـدقه متهم بوده است، ملحـد و بی دین و بی اعتنا به شـعایر مذهبی بوده است، یا متدین به دین مانوی؟

درباره‌ی ابن مقفع هم چنین ابهام وجود دارد. بعضـی او را زنـدیق خوانده‌انـد و بعضـی ماننـد ابوریحان بیرونی او را پیرو دین مانوی دانسته‌اند. [۷] سـید مرتضـی در امالی خود می گویـد: در زمان جاهلیت و صـدر اسـلام قومی دهری و گروهی مشـرک بودند: اولی صـانع را منکر و به دهر معتقـد و دومی نیز معبودی غیر از خـالق یگانه را می‌پرستیدنـد. پس از آنکه عزت و شوکت اسـلام عالمگیر شد، گروهی دیگر ظهور کردند که در باطن زندیق و بی دین بودند، ولی در ظاهر به خاطر حفظ جان و مالشان، اظهار اسـلام کرده و در حوزه‌ی مسلمانان وارد شدند.

صدمه اینها به اسـلام و مسلمانان بیشتر از دهریون و مشرکانی بود که با اسلام ظاهری و به نام دین صوری از در تدلیس وارد شده و ضعفای مسلمانان را از جاده‌ی حق منحرف می‌ساختند. سید مرتضی، عبدالله بن المقفع را جزء این گروه به شمار می‌آورد. [۸] .

ابومحمـد عبـدالله بن مقفع ملحـد و زندیق، معتقد بود روح ابومسـلم خراسانی در وی حلول کرده است. وی مذهبی به نام «مبیضه» را اختراع کرد، آن را نشر داد و جمعی از جهال هم به او گرویدند.

شیـخ حسن مظفر می‌نویسـد: ابن مقفع دین مجوس داشت و به ظاهر مسـلمان شـد لیکن گفتار و کردارش نشان می‌داد که به اسـلام نگرویـده است. او مردی فارسـی زبـان بوده و در ادبیـات و فن نویسـندگی مهـارت داشت. کتاب کلیله و دمنه را نیز به عربی ترجمه کرده است. او نیز به فرمان منصور عباسی در سال ۱۴۳ ق. به دست والی بصره، به سبب داشتن کفر و الحاد، مانند ابن ابی العوجاء به قتل رسید. [۹] .

علامـه عسـکری در کتـاب یکصـد و پنجاه صـحابی ساختگی، ضـمن معرفی کامل ابن مقفع می‌نویسـد: ابن مقفع با وجود این که از زرتشت به اسلام روی آورد، در قبول یکی از ادیان شک و تردید داشت. [۱۰] .

ابن ابی لیلی : محمـد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی (۱۴۸ - ۷۴ ق / ۷۶۵ - ۶۹۳ م) فقیه، محدث، مفتی و قاضی کوفه، پدرش عبدالرحمن از بزرگان تابعین بوده است. شیخ طوسی او را از شاگردان امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌داند و طبرسی حدیثی آورده که گرایش شدیـد وی را به امام صادق نشان می‌دهـد. اما روشن است که او شـیعی مـذهب نبوده؛ زیرا گفته‌اند که او به رأی خود فتوا می‌داده است. [۱۱] .

ابن ابی لیلی، سـمت قضـاوت بنی امیه و سـپس قضاوت بنی عباس را بر عهـده داشت. وی قبل از ابوحنیفه، قائل به قیاس و اجتهاد به رأی بود و در حالی که قاضی منصور بود، در سال ۱۴۸ ه در گذشت.

ابن ابی العوجاء : عبدالکریم، زندیق معروف و آشنا به علم کلام در سده‌ی دوم هجری، پس از شکست در مباحثه‌ای، گروهی از مریدانش به اسلام گرویدند و گروهی به پیروی او ادامه دادند. [۱۲] .

در بحارالانوار آمده است که وی از شاگردان حسن بصری بود که از توحید منحرف شد. با این تمرد به مکه رفت و علما از مجالست با او به خاطر خبث لسان و فساد ضمیرش اکراه داشتند. [۱۳] .

وی از دوستی و تحسین افرادی چون ابن مقفع هم برخوردار بود و همانند دیگر زندیقان زمان منصور و مهدی، ظاهری آراسته و پاکیزه داشت. از مجموع احتجاجات منسوب به او می‌توان دریافت که مردی جسور و بی باک بود و از محیط نسبتا آزاد زمان خویش بهره گرفته، به تبلیغ عقاید الحادی خود می‌پرداخت. از آن گذشته در عقاید خود سخت استوار بود و با این که در مباحثاتی مغلوب می‌شد، از اندیشه‌های خویش دست بر نمی‌داشت و تا دم مرگ بر نظراتش باقی بود.

ابن ابی العوجاء نیز مانند بسیاری دیگر از زنادقه، در تخریب مبانی اعتقادی مسلمانان کوشا بود. به جعل اخبار و احادیث و پراکندن آنها در میان مردم اهتمام داشت. وی هنگام مرگ خود اعلام کرد که ۴۰۰۰ حدیث جعل کرده تا حرام را حلال و حلال را حرام نماید. مؤلفان کتب تاریخ و کلام او را در شمار زنادقه آورده‌اند و قتل او نیز به همین اتهام بوده است.

از احتجاجاتی که بارها با امام جعفر صادق علیه‌السلام داشته است، گرایشهای دهری وی آشکار می‌شود. از احتجاجات مزبور چنین به نظر می‌رسد که او به وجود آفریدگار اعتقاد نداشته، یا درباره‌ی خداوند به بحث و جدل می‌پرداخته و در جایی دیگر خدا را غایب شمرده است.

در گفت و گویی میان وی و امام صادق علیه‌السلام، امام او را متهم می‌کند که نه به خدا اعتقاد دارد و نه به پیامبر. و عبدالکریم نیز این گفته را رد نمی‌کند. وی در مواردی سعی می‌کند وجود صانع را نفی نماید. در جایی می‌پرسد اگر خدایی هست، چرا خود را آشکار نمی‌کند و توسط واسطه‌ها (پیامبران) مردمان را به پرستش خویش دعوت می‌نماید یا در جای دیگر سؤال می‌کند که چگونه خداوند در دو یا چند جا می‌تواند باشد.

ابن ابی العوجاء به قدم جهان معتقد بود و این تفکرش از سؤالی که امام از وی می‌پرسد مشخص می‌شود. او می‌پرسد: «ما الدلیل علی حدث الاجسام؛ دلیل حدوث اجسام چیست؟»

در گفت و گویی دیگر معلوم می‌شود که معتقد به ازلیت اشیا بوده است و یا خود را غیر مخلوق می‌داند. در گفت و گویی در حضور مفضل، سخن را به نفی صنع و صانع می‌کشاند و می‌گوید که همه چیز به اقتضای طبیعت خود موجود شده است؛ نه مدبری در کار است و نه صانعی، عالم پیوسته چنین بوده و خواهد بود. او می‌پنداشت که پس از مرگ بازگشتی نیست. در یک مناظره امام صادق علیه‌السلام انکار روز واپسین و بهشت و دوزخ را به او نسبت می‌دهد و او نیز این قول را رد نمی‌کند.

ابن ابی العوجاء از طعنه به قرآن خودداری نمی‌کرد و رسالت پیامبر اکرم و به طور کلی نبوت را منکر بود. طبرسی می‌گوید ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، عبدالملک بصری و ابن مقفع به پیشنهاد ابن ابی العوجاء بر آن شدند که هر کدام یک ربع از قرآن را نقض کنند؛ زیرا با این کار نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سپس اسلام باطل می‌شد، ولی البته نتوانستند. [۱۴]

وی احکام دین را بی اعتبار می‌دانست و حتی به تمسخر آنها می‌پرداخت. چنان که گاهی حجاج را استهزا می‌کرد و مناسک حج را خوار و وضع چنین آدابی را ناروا می‌شمرد. [۱۵] .

دهخدا درباره‌ی ابن ابی العوجاء می‌نویسد که او به عبدالکریم خال معن بن زائد معروف است. او باطنا از پیروان کیش مانی بود و در سال ۱۵۵ والی کوفه او را بی اجازت خلیفه به قتل رسانید و بعضی مورخان گویند وی به همین جهت معزول گردید. هنگامی که او را برای کشتن می‌بردند، گفت چهار هزار حدیث مخالف با اوامر و نواهی شریعت اسلامی جعل کرده و آن را به امام جعفر صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند و صاحب الفهرست در ضمن رؤسای مانوی که تظاهر به اسلام کرده و در معنی مانوی بودند، نام او

را نعمان بن ابی العوجاء می‌آورد. [۱۶] .

ابن ابی العوجاء نیز که مشهورترین متکلم ملحد زمان امام صادق محسوب می‌شود، امام علیه‌السلام را در بحث علمی به دانه‌های سرخ آتش تشبیه می‌کند که مخاطب را در آن مخمصه راه فراری نیست که گرفتار حملات علمی امام می‌شود و به ناچار باید خود را تسلیم کند. وی زمانی که در مسجدالحرام در میان جمعی از یاران خود به بحث با امام می‌پردازد و وقتی در برابر براهین و دلایل امام حرفی برای گفتن ندارد، به اطرافیان خود می‌گوید:

سألتکم أن تلتمسوا لی خمرة فألقیتمونی علی جمرة [۱۷] .

من از شما خواستم یک بحث و کار آسوده برایم فراهم کنید و شما مرا بر روی آتش گداخته انداختید.

پی نوشت ها:

[۱] خمسون و مائة صحابی مختلق، العسکری، علامه سید مرتضی، ج ۱، ص ۳۲، التوحید للنشر، ۱۴۱۴ ه، ۱۹۹۳ م.

[۲] مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۲.

[۳] مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

[۴] بحارالأنوار، ج ۳، ص ۳۹؛ کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۹.

[۵] الارشاد، ص ۵۴۸.

[۶] زندگانی معلم کبیر حضرت صادق، عمادزاده، عمادالدین، ج ۱، ص ۳۹۷، چاپ دوم، انتشارات گنجینه نشر محمد (ص)، ص ۱۳۶۲ ه ش.

[۷] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، موسوی بجنوردی، کاظم، ج ۴، ص ۶۷۰، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹ ش.

[۸] ریحانة الادب، مدرس تبریزی، علامه محمدعلی، ج ۸، ص ۲۲۶-۲۲۲، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.

[۹] زندگانی امام جعفر صادق، ص ۲۷۲.

[۱۰] خمسون و مائة صحابی مختلق، الجزء الاول، ص ۴۵.

[۱۱] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۹۶.

[۱۲] همان، ص ۶۸۸.

[۱۳] خمسون و مائة صحابی مختلق، صص ۵۸-۴۷.

[۱۴] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۷۷.

[۱۵] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۹.

[۱۶] لغتنامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۸۹.

[۱۷] الفقیه من لا یحضره الفقیه، الصدوق، ابوجعفر بن علی بن الحسین، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الارشاد، ص ۵۴۷.

مناظره امام با زندیق مصری

امام: تو می‌دانی که زمین زیر و زبری دارد؟

گفت: آری.

امام: زیر زمین رفته‌ای؟

گفت: نه.

امام: پس چه می‌دانی زیر زمین چیست؟

گفت: نمی‌دانم، ولی به گمانم که زیر زمین چیزی نیست.

امام: ظن و گمان، اظهار درماندگی است، نسبت به چیزی که نتوانی یقین کنی.

امام: به آسمان بالا رفته‌ای؟

زندیق: نه.

امام: می‌دانی در آن چیست؟

زندیق: نمی‌دانم.

امـام: از تو عجب است که نه به مشرق رسیده‌ای و نه به مغرب، نه به زیر زمین فرو شـده‌ای و نه به آسـمان بالاـ رفته‌ای و نه به آنجا گذر کرده‌ای تا بفهمی چه آفریده‌ای دارند در حالی که منکر هر چه در آن‌هاست، هستی. آیا خردمند چیزی را که نداند، منکر آن می‌شود؟

زندیق: هیچ کس جز تو با من این سخن را نگفته است.

امام: پس تو در این شک داری، شاید که آن همان باشد و شاید هم نباشد.

زندیق: شاید همین طور است.

امام: ای مرد، کسی که نمی‌داند، بر کسی که می‌داند، دلیلی ندارد؛ ای برادر مصری، نادان که دلیلی ندارد. از طرف من این نکته را خوب بفهم که ما هرگز درباره خدا تردیدی نداریم، مگر نمی‌بینی خورشـید و ماه و شب و روز غروب می‌کنند و بی اشـتباه و کم و بیش بر می‌گردند؟ ناچار و مسـخرند، جز مدار خود مکانی ندارند، اگر می‌توانستند می‌رفتند و بر نمی‌گشتند. اگر ناچار نبودند، چرا شب، روز نمی‌شد و روز، شب نمی‌شد.

ای برادر اهل مصـر، به خـدا قسم آن دو مسـخر و ناچارند که به وضع خود ادامه دهند و آنکه آنها را مسـخر و ناچار کرده است، از آنها محکم‌تر و حکیم‌تر و بزرگتر است.

زندیق: درست می‌فرماید:

امام: ای برادر مصری، به راستی آنچه را شما به آن گرویده‌اید و گمان می‌کنید که دهر است، اگر دهر است، آن گاه که مردم را از بین می‌برد، چرا آنها را بر نمی‌گردانـد؟ اگر آنها را بر می‌گردانـد، چرا نمی‌برد؟ (یعنی چون دهر شـعور و حکمت نـدارد، اگر مؤثر باشـد بایـد افعال صـادره از او مختـل باشـد و به جای ایجاد، از بین ببرد و به جای از بین بردن، ایجاد کنـد؛ زیرا ترجیـح بین آنها را نمی‌فهمد).

ای برادر مصـری، همه ناچارند. راستی چرا خداوند آسـمان افراشته است و زمین را هموار و زیر پا نهاده است و چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد و زمین بالای طبقات آسمان فرو نمی‌رود و به هم نمی‌چسبند و کسانی که در آنها هستند، به هم نمی‌چسبند؟

زندیق: خداوند پرورنده و سید و سرورشان، آنها را نگه داشته است.

در پایان این مناظره آن زنـدیق به دست امام صادق علیه‌السـلام مؤمن شد. آن تازه مسـلمان به امام عرض کرد: مرا به شاگردی خود بپذیر. امام به هشام بن حکم فرمود: او را با خود ببر و به او تعلیم ده. هشام او را تعلیم داد. [۱] .

علامه مجلسی در توضیح این مناظره چنین می‌نویسد:

در این حدیث امام صادق به طرز استادانه‌ای با این زندیق برخورد می‌کند و به آسانی او را درمان می‌کند. این زندیق دچار خودبینی و جهل مرکب بود و به این دلیل دریچه عقل خداشناسـی او بسته شده بود، پایه خودبینی او تا آنجا بود که شهرت علمی امام صادق

از مدینه او را ناراحت کرده بود و به راه افتاده که با طی مسافتهای دور و دراز، در برخورد و بحث علمی با امام صادق، پیروز گردد. وی وقتی در طواف به امام صادق می‌رسد، به آن حضرت شانه‌ای می‌زند! حضرت از عمل وی به دردش پی برد، هر چند امام خود حقایق نهفته را می‌داند. به این خاطر برای شکستن سد خودبینی و دریدن پرده‌ی سیاه و ستبر خودخواهی که دریچه تعقل او را بسته است، امام یک نیشتر عمیق به دل او می‌زند و بی درنگ از او می‌پرسد نام و کنیه‌ات چیست.

عبدالملک نام دارد، «بنده پادشاه»؛ امام او را به این نکته متوجه می‌کند که شعور بی زبان خداشناسی، پدرت را به این اعتراف رهبری کرده که تو بنده هستی و خودت را هم مسخر کرده که تاکنون آن را پذیرفته و درصدد عوض کردن نامت برنیامده‌ای، پس تو از ته دل معترفی که بنده‌ی ملکی هستی؛ این پادشاه زمینی است یا آسمانی؟

البته یک مغز مغرور به دانش، هرگز حاضر نیست بگوید من بنده فلان پادشاهم. اینجاست که دلش چنان می‌لرزد که پرده سیاه آن دریده می‌شود. وی برای این که عذر و بهانه بیاورد می‌گوید: این نام را پدرم گذارده و بخاطر احترام به او آن را عوض نکرده‌ام.

به علاوه امام او را یادآور کنیه‌اش می‌کند که دلالت دارد بر این که پسرش به نام عبدالله است. امام از نامی که او خود بر پسرش نهاده او را متوجه شعور بی زبان خودش می‌کند و پرده مانع تعقل او را می‌شکافد؛ این خود در حقیقت یک عمل جراحی روحی بسیار ماهرانه بود که امام انجام داد.

در جلسه گفت و گوی بعدی، امام در آغاز سخن پرده غفلت و جهل او را کنار زد و فکر او را به زیر زمین و فراز آسمان برد، و به مشرق و مغرب کشانید تا از سستی و خمودی سالیان دراز درآید، و دل او به زیور شک و تردید که مبدأ کاوش و جستجو است، متوجه گردد.

بزرگترین آفت روح انسانی، غفلت عمیق و عدم توجه است که گاهی با جهل مرکب و اعتقاد به باطل، توأم می‌شود و در این صورت بیماری روحی خطرناکی در شخص به وجود می‌آید. امام به خاطر این که روح این زندیق را به طور کامل معالجه نماید وارد تعلیمات اساسی شد و در درجه اول مقام استادی و دانش خود را به او تلقین کرد و فرمود: «ما درست می‌دانیم و درباره خدا هرگز شک و تردید نداریم».

یکی از شرایط تأثیر تعلیمات، این است که استاد به گفته خود معتقد باشد و با قاطعیت و تصمیم، مطلب خود را به شاگردان بیاموزد تا به دل آنها بنشیند. استادی که خود نسبت به گفتارش تردید دارد و یا بدان عقیده ندارد، نمی‌تواند در روح و دل شاگرد تأثیر کند و او را معتقد سازد، و شاید عیب بزرگ تعلیمات عصر ما همین است که غالبا مبلغانی می‌خواهند به مردم عقیده و ایمان بیاموزند که خود از نظر وجدان درونی فاقد آن هستند.

امام این شاگرد آماده را، سر کلاس برد و کتاب خلقت را برای او ورق زد و فرمود: به چشم خود ببین و این سطور را مطالعه کن:

۱. گردش مرتب خورشید و ماه.

۲. پیدایش منظم و متعاقب شب و روز.

در اینجا هم نظم کامل وجود دارد، هم نیروی قدرت و تسخیر و به خاطر این که نظم کامل درک می‌شود، نمی‌توان گفت به طور تصادفی انجام می‌پذیرد. زیرا طبیعت ماده، سکون و آرامش است پس ذات و ماهیت خود آفتاب، ماه، شب و روز هم نمی‌تواند علت این انتظام و گردش و رفت و آمد منظم باشد بلکه علتی دارد که اینها به ناچار این مسیر را طی می‌کنند و آن همان خداوند است. با همین درس ساده و مختصر، آن زندیق حق را باور کرد و تصدیق نمود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، مترجم: آیة الله محمد باقر کمره‌ای، ج ۱، صص ۲۱۷-۲۱۱، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

[۲] اصول کافی، ج ۱، صص ۵۳۸-۵۳۵.

مناظره با ابن ابی العوجاء

احمد بن محسن میثمی گوید: پیش منصور. طبیب بودم و او به من گزارش داد که یکی از رفقای من گفت: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجدالحرام بودیم. ابن مقفع گفت: این خلق را می‌بینی، هیچ یک شایسته‌ی نام انسان نیستند، بلکه در شمار فرومایگان و چهارپایانند مگر آن شیخ که در یک سو نشسته است.

ابن ابی العوجاء در حالی که به اشارت دست عبدالله بن مقفع، امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام را که در گوشه‌ای نشسته بود می‌نگریست، گفت: از چه روی در میان جمع، تنها این شیخ را شایسته نام انسان می‌دانی؟

عبدالله بن مقفع پاسخ داد: زیرا آنچه از وی در دانش و فضیلت

دیده‌ام، در نزد دیگران نیست.

عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت: به ناچار، او را در آنچه گفتی باید بیازمایم.

ابن مقفع گفت: زنهار، این کار را مکن؛ زیرا بیم آن دارم که اگر با وی گفتگو آغاز کنی، اندیشه خویش تباه گردانی.

«ابن ابی العوجاء» گفت: از تباهی اندیشه من بیم نداری، بلکه می‌ترسی در سخن بر وی چیره گردم و سستی رأی تو، از آن توصیف که درباره او کردی بر من آشکار شود.

عبدالله بن مقفع به او گفت: حال که چنین گمان می‌کنی، برخیز و به نزد او برو، لیکن تا می‌توانی از لغزش خودداری کن و زبان خود را نگه دار و مهار از دست مده که تو را در بند کند.

ابن ابی العوجاء به سوی امام صادق علیه‌السلام رفت و اندکی بعد نزد دوست خود ابن مقفع باز آمد و به او گفت: وای بر تو، ای پسر مقفع! او نه مردی از ابنای بشر است، بلکه اگر در این جهان موجودی روحانی باشد که هر گاه بخواهد، تجسم یابد و هر گاه مایل باشد چون روح مستور گردد، جز او نیست!

به او گفت: چطور؟

گفت: من پیش او نشستم و چون حاضران همه رفتند، بی پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود:

اگر حقیقت همان است که اینان گویند و بی تردید حقیقت همان است که آنها می‌گویند (یعنی طواف کنندگان) آنها نجات یافته و شما هلاک می‌شوید و اگر حق این است که شما می‌گویید و مسلما چنین نیست، در این صورت شما و آن‌ها یکسانید.

من گفتم: خدایت رحمت کناد، ما چه می‌گوییم و آنها چه می‌گویند؟ گفته ما و آنها یکی است.

فرمود: چگونه گفته تو و گفته آن‌ها یکی است با اینکه آن‌ها معتقدند معادی دارند و ثواب و عقابی، و عقیده دارند که در آسمان‌ها معبودی است و آسمان‌ها آباد، و به وجود ساکنان خود معمورند. شما معتقدید که آسمان‌ها ویرانند و کسی در آن‌ها نیست.

گوید: من این فرصت را غنیمت دانستم و به او عرض کردم: اگر راست گویند که آسمان خدایی دارد، چه مانعی دارد که خود را بر خلق عیان کند و آن‌ها را به پرستش خود بخواند تا دو شخص از آنها هم اختلافی نکنند؟ چرا خود در پرده شده است و رسولان را برای دعوت خلقش گسیل داشته؟ اگر به شخص خود قیام به دعوت می‌کرد، برای ایمان مردم به او مؤثرتر بود.

فرمود: وای بر تو چطور موجودی نسبت به تو در پرده است با اینکه قدرت خود را در وجود شخص خودت به تو نشان داده است؟ پیدا شدی در حالی که چیزی نبودی، بزرگت کرده با اینکه کوچک و خرد بودی، توانایت نموده پس از اینکه ناتوان بودی، بیمارت کرده پس از تندرستی و تندرستت کرده پس از بیماری، خشنودت کند پس از خشم و به خشمت آرد پس از خشنودی، و

ناراحتیت دهد پس از شادی و شادیت دهد پس از اندوه، مهرت دهد بعد از دشـمنی و دشمنی پس از مهر، به تصمیمت آرد پس از سستی و به سـستی انـدازدت پس از تصـمیم، به تو رغبت بخشد پس از هراس و هراس پس از رغبت، امیدت دهد پس از نومیدی و نومیدی پس از امیدواری، آنچه در وهم و خیالت نیست به خاطرت آرد و آنچه در خاطر داری محو کند.

وی گوید: قدرت نمایی‌های خدا را که در وجود خود من بود پی در پی برشمرد و من نتوانستم جوابی بدهم تا آنجا که معتقد شدم در این گفتگویی که میان ما جاری است محققا او پیروز است و حق با اوست.

گویـد: ابن ابی العوجـاء روز دیگر به حضور امام صادق علیه‌السـلام رفت و خاموش نشـست و سـخنی نگفت. امام به او فرمود: گویا آمده‌ای که قسمتی از گفتگویی که داشتیم را اعاده کنی؟ عرض کرد: یابن رسول الله مقصودم همین است.

امام فرمود: چه بسیار شگفت آور است که تو خدا را منکری و مرا پسر رسول خدا می‌خوانی؟

وی گفت: این طبق عادت بود نه عقیده.

امام فرمود: چه چیز مانع سخن گفتن توست؟

عرض کرد: از جلال و هیبت شما زبانم یارای سخن گفتن ندارد. من همه دانشمندان را دیده‌ام، با همه متکلمان بحث کرده‌ام، هرگز هیبتی چنین در دلم نیفتاده است!

امـام فرمود: آری چنین است من در پرسـتش را به روی تو می‌گشایم؛ توجه کن. سـپس به او فرمود: آیا تو را ساخته‌انـد یا موجودی غیر مصنوع هستی؟

گفت: من ساخته شده نیستم.

امام فرمود: برای من شرح بده اگر ساخته و مصنوع آفریننده‌ای بودی، چه وصفی داشتی؟

عبـدالکریم مـدتی سـاکت شـد و پاسـخی نـداشت و بـا چوبی که پیشـش بود بازی کرده و می‌گفت: دراز و پهن و عمیق و کوتاه و متحرک و ساکن است، همه اینها صفت آفریده‌هاست!

امام فرمود: در صورتی که تو صـفت مصنوعات را جز اینها ندانی، باید خود را ساخته شده و مصنوع بدانی؛ زیرا در خودت این امور را درک می‌کنی.

عبدالکریم گفت: از من سؤالی کردی که هیچ کس پیش از تو از من نپرسیده است و بعد از تو هم مانند آن را از من نمی‌پرسند.

امام فرمود: فرض کن می‌دانی کسـی پیش از این از تو نپرسـیده است. از کجا می‌دانی که بعد از این هم نخواهند پرسـید؟ به علاوه، ای عبـدالکریم تو گفتـار خود را نقض کردی؛ زیرا تو معتقـدی که همه چیز از نخست با هم برابرنـد، چطور در اشیا تقـدیم و تأخیر قائل شدی؟

سپس امام فرمود: ای عبـدالکریم، توضـیح بیشتری به تو بـدهم. بگو اگر یک کیسه جواهر داری و کسـی به تو گویـد در این کیسـه سکه طلا هم هست و تو جواب بـدهی که نیست و بگویـد آن دینار غیر موجود را برایم توصـیف کن و تو وصف آن را نـدانی، آیا درست است که تو ندانسته بگویی در میان کیسه اشرفی نیست؟ گفت: نه.

امـام فرمود: سراسـر جهان، بزرگ‌تر و درازتر و پهن‌تر از یک کیسه است. شایـد در این جهان مصـنوعی باشـد که ساخته خـداست، چون تو نمی‌توانی مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص بدهی.

ابن ابی العوجا در دادن پاسخ عاجز ماند و بعضی از یارانش به اسلام گرویدند و بعضی با او ماندند.

روز سوم خدمت امام آمد و عرض کرد: می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم.

امام فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس.

گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟

فرمود: من هیچ جسم کوچک و بزرگی را در این جهان درک نمی‌کنم جز اینکه در صورتی که مانند آن، به آن بپیوندند، بزرگتر می‌شود و حقیقت شخصیت خود را تغییر می‌دهد. این موضوع زوال و انتقال حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحولی نمی‌پذیرفت؛ زیرا چیزی که زوال پذیرد و دگرگون شود، شایسته است که پیدا شود و نابود گردد. وجودش پس از نبود عین حدوث است، بودنش در ازل عین نیستی اوست (زیرا فرض تحول شده و صورت جدید در ازل نبوده است) و هرگز صفت ازلیت و عدم حدوث و قدم، در یک چیز جمع نگردد.

ابن ابی العوجا گفت: فرض کن از نظر جریان دو حالت کوچکی و بزرگی و فرض دو زمان چنانکه فرمودی و استدلال کردی حدوث اجسام را دانستی ولی اگر همه چیز به همان حال کوچکی می‌ماند، از چه راهی شما دلیل بر حدوث آن داشتی؟ امام فرمود:

۱. ما روی همین عالم موجود که خردها درشت می‌شوند، بحث و گفت و گو داریم و اگر آن را از میان برداریم و عالم دیگری که تو می‌گویی به جای آن بگذاریم، دلیل روشن‌تری است برای حدوث؛ زیرا بر حدوث عالم دلیلی بهتر و روشن‌تر از این نیست که ما آن را از ریشه برداریم و عالم دیگری به جای آن بگذاریم، ولی باز بر اساس فرض خودت به تو جواب می‌دهم.

۲. اگر همه چیز این عالم جسمانی به حال کوچکی بماند، این فرض صحیح است که اگر بر هر خردی مثل و مانند آن افزوده شود، بزرگ‌تر خواهد شد. همین صحت امکان تغییر وضع، آن را از قدم بیرون می‌آورد. چنانکه تغییر و تحول آن را در حدوث داخل می‌کند. دنبال این سخن چیزی نداری ای عبدالکریم حرفت تمام شد. سپس عبدالکریم درماند و رسوا شد. [۳] .

در سال بعد ابن ابی العوجاء در حرم مکه به امام علیه‌السلام برخورد و یکی از شیعیان آن حضرت به وی عرض کرد: راستی آیا ابن ابی العوجاء راه مسلمانی در پیش گرفته است؟

امام علیه‌السلام فرمود: او کور دل‌تر از این است که مسلمان شود و چون چشمش به امام افتاد گفت: ای آقا و مولای من.

امام به او فرمود: برای چه به اینجا آمدی؟

وی پاسخ داد: از روی عادت و همراهی روش و سنت کشور و برای تماشای جنون و دیوانگی این مردم که سرهایشان را می‌تراشند و سنگ می‌پرانند.

امام فرمود: ای عبدالکریم، تو هنوز به سرکشی و گمراهی خود هستی؟

وی خواست شروع به سخن گفتن کند که امام فرمود:

در حال حج جدال روا نیست و فرمود: اگر حقیقت آن است که تو می‌گویی ما و تو هر دو نجات می‌یابیم و اگر آنچه که ما به آن معتقدیم درست باشد، پس ما نجات یافته و تو هلاک می‌شوی.

عبدالکریم به همراهان خود رو کرد و گفت: قلبم سوزشی و دردی گرفت، مرا برگردانید. [۴] .

مناظره سوم

عبدالله دیصانی از هشام بن حکم پرسید: آیا تو را پروردگاری است؟

هشام گفت: آری.

دیصانی: تواناست؟

هشام: آری، قادر است و قاهر.

دیصانی: می‌تواند دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به گونه‌ای که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟

هشام: به من مهلت جواب بده.

دیصانی: من تا یک سال به تو مهلت دادم.

هشام به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، عبدالله دیصانی مسئله‌ای را برایم طرح کرده که در آن به

جز به شما و خدا؛ پناهی نیست.

امام فرمود: از تو چه پرسیده؟ هشام سؤال دیصانی را بازگو کرد.

امام: ای هشام حواس تو چند تا است؟

هشام: پنج تا.

امام: کدام یک از آن‌ها از همه کوچک‌تر است؟

هشام: دیده‌ی من که همه چیز را می‌بیند.

امام: اندازه مرکز دید چشم تو چه قدر است؟

هشام: به اندازه یک عدس یا کمتر از آن.

امام: به پیش روی و بالای سرت بنگر و به من بگو چه می‌بینی.

هشام: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخها و بیابانها و کوهها و نهرها را می‌بینم.

امام: آنکه قادر است آنچه را که تو می‌بینی در یک عدس یا کمتر از آن در آورد، قادر است همه دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد به طوری که نه دنیا کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ گردد.

هشام به زمین افتاد و دست و سر و پای امام را بوسید و عرض کرد: مرا بس است یابن رسول الله. سپس به منزل خود بازگشت و فردای آن روز دیصانی به نزد او رفت و گفت: ای هشام آمدم سلامی بدهم، نیامده‌ام که پاسخ پرسش خود را بگیرم.

هشام گفت: اگر به درخواست پاسخ خود هم آمده‌ای این جواب توست (و بیانات امام را به او گفت).

دیصانی از منزل هشام بیرون آمد و به خانه امام صادق علیه‌السلام رفت و چون در محضر امام نشست عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن.

امام فرمود: نامت چیست؟ تا این جمله را شنید برخاست و بیرون رفت.

یارانش به او گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟

گفت: اگر به او می‌گفتم نامم عبدالله است، می‌گفت: این کیست که تو بنده او هستی؟

گفتند: به حضور او برگرد و بگو از پرسیدن نامت صرف نظر کند و تو را به معبودت راهنمایی کند.

وی خدمت حضرت برگشت و گفت: ای جعفر بن محمد، از نامم مپرس و مرا به معبودم راهنمایی کن. امام به او فرمود: بنشین، در این میان پسر بچه‌ای تخم مرغی در دست داشت با آن بازی می‌کرد، امام به آن پسرک گفت: این تخم مرغ را به من بده، پسرک نیز آن را به امام داد.

امام فرمود: ای دیصانی، این تخم مرغ قلعه‌ای است در بسته، پوست ضخیمی دارد و زیر آن، پوست بسیار نازکی است و زیر آن پوست نازک، مایع طلایی است که روان است و ماده نقره‌ای رنگ ذوب شده. نه طلای روان به نقره آب شده می‌آمیزد و نه نقره آب شده به طلای روان، نه مصلحی از درون آن برآید و از نیکی آن گزارش دهد و نه مفسدی درونش رود و از تباهی آن خبر دهد، نمی‌توان دانست برای تولید نر آفریده شده است یا ماده. با این حال شکافته می‌شود و مانند طاووس‌های زیبا و رنگارنگ از آن بیرون می‌آید، آیا این را درک می‌کنی؟

راوی گوید: دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس سر برداشت و گفت: أشهد أن لا اله الا الله، گواهی می‌دهم که جز خدا شایسته پرستشی نیست، یکتاست و شریک ندارد، گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و تو به راستی امام و حجت بر خلقش هستی و من از راهی که می‌رفتم بازگشتم. [۵] .

مناظره چهارم

هشام بن حکم در ضمن حدیث زندیقی که خدمت امام صادق رسیده است نقل کرده است که: امام صادق علیه‌السلام در ضمن بیاناتش فرمود: اینکه تو می گویی دو مبدأ وجود دارد، از این بیرون نیست که یا هر دو قدیمند و توانا، و یا هر دو قدیمند و ضعیف، یا یکی تواناست و دیگری ناتوان. اگر هر دو توانایند، چرا هر کدام به دفع دیگری نپردازند و خود را در تدبیر جهان بی همتا نسازند؟ اگر بگویی یکی تواناست و دیگری ناتوان، ثابت شود که همان توانا خداست و آن ناتوان درمانده خدا نیست.

اگر تو بگویی که آنها دو تا هستند، یا از هر جهت یگانه‌اند یا از هر جهت جدایند و بر هم امتیاز دارند. وقتی ملاحظه می کنی می‌بینی خلقت رشته منظمی دارد و گردون گردش یکنواختی و تدبیر یکسان است و شب و روز و خورشید و ماه را هم می بینی. درستی کار و تدبیر همان هم آهنگی جریان هستی دلالت دارند که مدبر یکی است. [۶] .

باز هم اگر تو مدعی دو مبدأ آفرینش گردی، بر تو لازم شود که میان آنها رخنه‌ای را معتقد شوی تا دو تا باشند. این رخنه خود مبدأ قدیم سومی گردد، و باید به سه مبدأ قدیم معتقد شوی و اگر به سه مبدأ معتقد شدی، لازم است دو رخنه میان این سه باشد و سه قدیم، پنج تا می‌شود و به همین تقریر شماره بالا می گیرد و تا از کثرت به لانهایت رسد.

هشام گوید: آن زندیق به پرسش خود ادامه داد و گفت: چه دلیلی بر وجود خدای یگانه است؟ امام علیه‌السلام فرمود: وجود افعال دلیل است که سازنده‌ای آنها را ساخته. تو چون به ساختمان محکمی که مصنوع است نگاه کنی می دانی که بنایی داشته اگرچه خود بنا را ندیده‌ای.

زندیق: حقیقت آن خدای یگانه چیست؟

امام: چیزی است بر خلاف هر چیز دیگر که دیده‌ای و درک کرده‌ای.

گفته مرا به این برگردان که یک معنایی اثبات می کند و می‌فهماند که او چیزی است واجد حقیقت هستی جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، محسوس نیست، قابل ستایش نیست، در حواس خمسه نیاید، اوهام درکش نکنند، گذشت روزگارها از او نکاهد و گذشت زمانها او را دگرگون نسازد. [۷] .

مرحوم مجلسی در کتاب مرآت العقول در شرح این خبر می گوید: حکما در اثبات نبوت برهانی دارند که مبتنی بر مقدماتی به این شرح است:

الف. ما را آفریدگاری است توانا.

ب. آفریدگار جسمانی و مادی نیست و برتر از این است که با چشم سر، یا یکی دیگر از حواس ظاهری ادراک و احساس شود.

ج. آفریدگار حکیم است؛ یعنی به خیر و منفعت نظام جهان، دانا و به طرق صلاح مردم در زندگی و ادامه حیات آگاه است.

د. مردم در معاش و معاد خود به مدیر و مدبری که کارهای آنان را اداره نموده و طریق زندگی دنیا و نجات از عذاب آخرت را به ایشان بیاموزد، نیازمند می‌باشند.

به حکم ضرورت مقنن باید از نوع بشر باشد و ملک برای این معنی صلاحیت ندارد؛ چرا که قوای اکثر مردم قادر بر دیدن ملک نیست، مگر آنکه به صورت بشر متشکل شوند و فقط عده‌ی مخصوصی که انبیا هستند، به نیروی قدسی و روحانی می‌توانند ملک را ببینند، و بر فرض اینکه ملک به صورت بشر ظاهر شود و همه او را مشاهده کنند، امر بر مردم مشتبه می‌شود.

از مقدمات بالا نتیجه گرفته می‌شود که:

۱. وجود پیغمبر و سفیر لازم است.

۲. سفیر باید انسان باشد.

۳. سفیر باید دارای مزیت و خصوصیتی باشد که دیگران فاقد آن باشند و آن مزیت همان معجزات و خارق عادات است.

۴. لازم است که سفیر، قوانینی را برای مردم به اذن و وحی خداوند تشریح کنند.

مناظره پنجم

از عیسی بن یونس روایت شده که ابن ابی العوجاء به خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: یا اباعبدالله آیا به من اجازه سؤال کردن می‌دهی؟ حضرت فرمود: هر سؤالی که می‌خواهی بیان نما.

ابن ابی العوجاء گفت: چقدر شما در این آستانه را می‌کوبید و به این سنگ پناه می‌برید و این خانه‌ای که از خاک و سنگ ساخته شده را عبادت می‌کنید و در میان صفا و مروه به مانند شتر گریزان هروله می‌کنید! هر کس در این باره عاقلانه تفکر و تدبر نماید، متوجه می‌شود که بنیان گذار این افعال، حکیم مدبر و صاحب نظر نمی‌باشد. ای اباعبدالله تو که بزرگ این گروه هستی و پدرت مؤسس آن، علت این کار را بیان نما؟

حضرت فرمودند: هر کس را که خداوند عزوجل گمراه گرداند و دلش را تاریک و از رحمت دور نماید، امر حق با نظرش موافق نیست و اصلا آمادگی اطاعت از امر خداوند را ندارد و شیطان ولی او می‌شود و او را هلاک می‌گرداند.

حضرت باری تعالی از تمامی بندگان خواسته که این خانه را عبادت کنند و آنها را در انجام این کار مختار نموده است. خداوند این خانه را محل انبیا و قبله نمازگزاران و... قرار داده است؛ زیرا این خانه، عظمت و جلال خداوند متعال است و خداوند این خانه را قبل از گسترانیدن زمین، ایجاد نمود.

ابن ابی العوجاء گفت: از الله یاد کردی، در حالی که او غایب است.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ای وای بر تو! چگونه خداوند تبارک و تعالی غایب باشد در حالی که همواره با مخلوقات خود حاضر است و شاهد آنهاست و از رگ گردن هم به آنها نزدیک‌تر و به اسرار آشکار و نهان آنها، آگاه است.

ابن ابی العوجاء گفت: پس خداوند در همه‌ی مکان‌هاست. ای اباعبدالله هرگاه خداوند در آسمان باشد، چگونه می‌تواند در زمین باشد و اگر در زمین باشد، چگونه می‌تواند در آسمان هم باشد؟

حضرت فرمود: آنچه تو توصیف کردی، صفت مخلوق است نه صفت خالق؛ زیرا وقتی مخلوق از یک مکان به مکان دیگری منتقل می‌شود، مکان اول از او خالی می‌گردد و از امور و حوادث مکان اول بی خبر می‌شود. اما هیچ مکانی از خدای عظیم الشأن خالی نیست و به هیچ مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نمی‌باشد. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، مترجم: آیة الله محمد باقر کمره‌ای، ج ۱، صص ۲۱۷-۲۱۱، چاپ دوم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

[۲] اصول کافی، ج ۱، صص ۵۳۸-۵۳۵.

[۳] همان، ص ۵۴۳.

[۴] همان، صص ۲۲۸-۲۱۶.

[۵] همان، صص ۲۳۵-۲۳۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۶] این یک استدلال انی است که از معلول به علت پی می‌برند. به این صورت که یکنواختی و جریان منظم هستی و گردش منظم شب و روز و خورشید و ماه، دلیل یگانگی خالق و مدبر است.

[۷] همان، صص ۲۳۹-۲۳۵.

[۸] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۶.

مناظره با رؤسای معتزله

عبدالکریم بن عتبه‌ی هاشمی می گوید: وقتی که ولید (یکی از خلفای مروانی) کشته شد، در میان مردم شام اختلاف به وجود آمد. خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که عده‌ای از رؤسا و سردمداران معتزله که در بین آنان عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و حفص بن ابی‌سالم بودند، خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند تا درباره‌ی بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بحث و گفتگو کنند. سخنان زیادی گفتند، تا آنجا که امام علیه‌السلام فرمود: سخن به درازا کشید. یک نفر را از میان خود انتخاب کنید تا به طور مختصر به عنوان نماینده صحبت کند.

عمرو بن عبید را معرفی کردند. او هم گفت: اهل شام خلیفه‌ی خود را کشتند و خدا آن‌ها را به جان هم انداخت و پراکنده و متفرقشان ساخت. در این میان، ما کسی را پیدا کردیم که متدین، عاقل و با مروت است و برای امر خلافت لیاقت و شایستگی دارد و نام او، محمد بن عبدالله بن حسن، است. ما تصمیم گرفته‌ایم اطراف او جمع شویم و با وی بیعت کنیم، سپس با او قیام کنیم و مردم را به بیعت با او دعوت کنیم. هر کس با او بیعت کرد و از او فرمان برد، ما با او هستیم و اگر از ما دوری جست و کاری با ما نداشت، او را کنار خواهیم زد و با وی کاری نخواهیم داشت، اما هر کس در برابر ما بایستد و از فرمان ما سرباز زند، ما نیز در برابر او خواهیم ایستاد و او را به حق و اهل حق برخواهیم گرداند. با این همه دوست داشتیم، این مطلب را با شما در میان گذاریم، چون از فکر و ارشادهای افرادی مانند شما بی‌نیاز نیستیم، چرا که شما دارای فضیلت و دانش هستید و شیعیان و پیروان زیادی دارید.

پس از آن که سخنان عمرو به پایان رسید، امام صادق علیه‌السلام فرمود: همه‌ی شما با عمرو در این باره هم عقیده‌اید؟

گفتند: آری.

امام پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما خاندانی هستیم که هر گاه معصیت خدا می‌شود، به خشم می‌آییم و زمانی که مردم خدا را اطاعت می کنند، خشنود می‌شویم. ای عمرو! اگر امت اسلام حق حاکمیت را به تو بدهند و تو بدون جنگ و خونریزی و زحمت آن را به دست بیاوری، آن گاه به تو بگویند حکومت را به هر کس خواستی، واگذار کن، آن را به چه کسی واگذار می کنی؟

عمرو: آن را به مشورت مسلمین واگذار می کنی؟

امام: مشورت با همه‌ی مسلمین؟

عمرو: آری.

امام: مشورت را با فقها و نیکان مسلمین؟

عمرو: آری.

امام: (مشورت) با قریش و غیر قریش؟

عمرو: مشورت با عرب و عجم.

امام: ای عمرو! آیا ابوبکر و عمر را دوست داری یا از آن دو بیزاری می‌جویی؟ عمرو: آن‌ها را دوست دارم.

امام: اگر تو از کسانی بودی که از آن‌ها بیزاری می‌جویند، می‌توانستی برخلاف نظر آن‌ها کاری انجام دهی، ولی تو مدعی هستی که آن‌ها را دوست داری و برخلاف روش آن‌ها عمل می کنی. چون عمر طبق قراردادی که با ابوبکر داشت با او بیعت کرد و در این کار با هیچ کس مشورت نکرد، ابوبکر هم بدون این که با کسی مشورت کند، خلافت را به عمر برگرداند. سپس عمر خلافت را به شورای شش نفره واگذاشت و از انصار جز همان شش نفر را در شورا شرکت نداد و با این همه راجع به آن شش نفر هم سفارش کرد که شاید از نظر تو و یارانت کار پسندیده‌ای نباشد.

عمرو: عمر چه کرد؟

امام: عمر به صهیب دستور داد سه روز با مردم نماز جماعت برگزار کند و در این سه روز آن شش نفر به بحث و مشورت بپردازند

و در آن جلسه هیچ کس جز پسر عمر شرکت نکند، آن هم فقط به عنوان مشاور نه به عنوان کسی که حق دارد در امر خلافت دخالت کند. عمر به مهاجر و انصار که در حضور او بودند، سفارش کرد که اگر سه روز گذشت و شورا خاتمه پیدا نکرد و درباره‌ی یک نفر به توافق نرسیدند، گردن هر شش نفر زده شود، و قبل از این که سه روز تمام شود، اگر چهار نفر درباره‌ی یکی موافقت کردند، ولی دو نفر مخالفت ورزیدند، گردن آن دو نفر زده شود. آیا شما درباره‌ی خلافتی که با شورای مسلمین به چنین شیوه‌ای صورت پذیرد، راضی هستید؟ گفتند: نه.

امام فرمود: ای عمرو! این کار را رها کن! به نظر تو اگر مردم را برای بیعت با محمد دعوت کردید و تا آنجا در این امر موفق شدید که همه‌ی مردم با شما هم صدا شدند، به گونه‌ای که دو نفر هم مخالفت نکردند و آن گاه با مشرکان رو به رو شدید که نه اسلام می‌آورند و نه جزیه می‌دهند، آیا شما و کسی که او را برای خلافت انتخاب کرده‌اید، می‌دانید که روش رسول خدا علیه‌السلام درباره‌ی مشرکان برای پرداخت جزیه چیست و چگونه عمل می‌کرد؟

گفتند: آری.

امام: چه می‌کنید؟

عمرو: آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم و اگر نپذیرفتند، از آن‌ها جزیه می گیریم.

امام: اگر مجوس و آتش پرست و یا از پرستش کنندگان چهارپایان باشند و اهل کتاب نباشند، چگونه با آن‌ها برخورد می‌کنید؟

عمرو: همه از نظر ما یکسان هستند.

امام: قرآن می‌خوانید؟

عمرو: آری.

امام : این آیه را بخوان که می‌فرماید:

(قاتلو الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین او الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون) [۱].

با کسانی از اهل کتاب که نه ایمان به خدا و نه به روز جزا دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده‌اند حرام می‌شمرند و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که جزیه را با دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.

خداوند استثناء نموده و فقط جزیه را در مورد اهل کتاب شرط کرده است و شما می گویید اهل کتاب و دیگران مساوی هستند؟

عمرو: آری، یکسانند.

امام: این علم را از چه کسی فرا گرفته‌ای؟

عمرو: مردم چنین می گویند.

امام : از این بگذر! اگر آن‌ها از قبول اسلام و پرداخت جزیه خودداری ورزیدند و با یکدیگر جنگ کردید و بر آن‌ها پیروز شدید، با غنائم جنگی چه می‌کنید؟

عمرو: یک پنجم آن را کنار می‌گذاریم و چهار پنجم بقیه را بین کسانی که به همراه ما جنگیدند، تقسیم می‌کنیم.

امام: میان تمام جنگجویان تقسیم می‌کنی؟

عمرو: آری.

امام: با این کار، تو با سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده‌ای و اگر از فقهای اهل مدینه و بزرگان آن‌ها این مطلب را سؤال کنی، در این باره اختلافی ندارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با عرب‌های بیابان‌نشین این گونه مصالحه کرد که آن‌ها در سرزمین‌های خود بمانند و هجرت نکنند، با این شرط که اگر دشمن علیه مسلمین قیام کرد، پیامبر آن‌ها را وادار کند

که بروند و با دشـمن نبرد کنند و از غنائم جنگی هم بهره‌ای نداشـته باشند، اما تو می گویی باید غنیمت بین همه تقسیم شود و با این سخن برخلاف روش پیـامبر در جنـگ بـا مشـرکان عمل می کنی؟ از این هم که صـرف نظر کنیم، نظر تو دربارهی صـدقه و زکات چیست؟

عمرو این آیه را تلاوت کرد:

(انما الصدقات للفقراء و المساکین و العالمین علیها...)

زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند. [۲] .

امام: آری، پس آن را چگونه بین آنان تقسیم می کنی؟

عمرو: آن را به هشت جزء تقسیم می کنم و به صنف از آن هشت گروه یک قسمت می‌دهم.

امـام: اگر تعـداد یک گروه ده هزار نفر ولی صـنف دیگر فقط یک نفر یا حـداکثر سه نفر باشـد، باز هم همان مقـدار که به ده هزار دادی به آن سه نفر هم همین مقدار می‌دهی؟

عمرو: آری.

امام: دربارهی سهم شهرنشین و صحرانشین چه می کنی؟ سهم آن‌ها را هم به طور مساوی پرداخت می کنی؟

عمرو: آری.

امـام: بنابراین، تو با تمام کارهای پیامبر مخالفت می‌ورزی؛ زیرا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله صـدقه و زکات صحرانشـین‌ها را به فقرا و مستحقان صحرانشین می‌پرداخت و زکات شهرنشینان را میان اهل شهر تقسیم می کرد و به طور مساوی بینشان تقسیم می کرد، بلکه آن را به کسانی که حاضـر بودنـد، می‌داد. اگر دربارهی آنچه گفتم تردید داری، از فقهای مدینه و بزرگان و اساتیدشان سؤال کن، چرا که همهی آنان معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه رفتار می کرد.

سپس امام صادق علیه‌السلام به عمرو فرمود: ای عمرو و ای کسانی که از همفکران او هستید! از خدا بترسید، زیرا پدرم - که بهترین مرد روی زمین و داناترین آنان به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود - فرمود: کسی که شمشیر به رخ مردم بکشد و آن‌ها را به سوی خود دعوت کنـد، با این که در بین مسـلمین کسـی باشـد که از او داناتر است، گمراه شـده و بی‌جهت خود را به زحمت انداخته است (چون صلاحیت احراز آن مقام را ندارد). [۳] .

مرحوم مظفر پس از نقل این مناظره می‌نویسـد: ممکن است خوانندهی این بحث در اولین نگاه چنین تصور کند که سؤال‌های امام با مسألهی بیعت برای محمـد ارتباطی ندارد، ولی پس از اندکی دقت و تأمل. قصد امام را به خوبی در می‌یابد و مناسبت آشـکاری را که بین سؤال‌های امام و جواب‌های عمرو وجود دارد، می‌فهمد. چون مقصود امام از طرح این مسائل آن بود که به آنان بفهماند که از شـریعت اسـلام و احکام اطلاعی ندارند و از این طریق رهبری و امامت کسی را که مدعی است، برای این کار لیاقت و شایستگی دارد، مورد خـدشه قرار دهـد و به آن‌ها ثابت کنـد کسـی که آن‌ها به عنوان پیشوا برگزیده‌اند، از دسـتورها و مقررات دین بی‌اطلاع است و چگونه ممکن است کسانی که از اسـلام و قوانین آن به طور کامل بی‌بهره‌اند، متصدی امور مسلمین شوند، با این که در بین آن‌ها عالم‌تر و با فضیلت‌تر از همه وجود دارد؟

پی نوشت ها:

[۱] سورهی توبه، آیهی ۲۹.

[۲] سورهی توبه، آیهی ۶۰.

[۳] الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الامام الصادق علیه‌السلام مظفر، ج ۱، ص ۲۰۷.

معلی بن خنیس

معلی بن خنیس از غلامان امام صادق علیه‌السلام است که آن حضرت در تدبیر امور زندگی به وی بسیار اعتماد داشت. او نیز از جمله راویان موثقی بود که برخی از اوقات حافظ اسرار آن بزرگوار نیز محسوب می‌شد. و همان گونه که قبلا نیز بیان شد او از مشاهیر راویان و مورد اعتماد امام صادق علیه‌السلام بوده است.

معتب

از غلامان معروف آن حضرت معتب است که علمای رجال او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نیز شمرده‌اند از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «غلامان من ده نفر هستند و بهترین آنان معتب است». و فرمود: «در بین آنان یک نفر خائن است و او صغیر می‌باشد.» در روایت دیگر نیز فرمود: «غلامان من ده نفر هستند و بهترین آنها معتب است و معتب به یقین، مرا سزاوارتر از همه‌ی مردم [به امامت] می‌داند».

و بزرگان حدیث مانند یونس به یعقوب، معلی بن خنیس، اسحاق بن عمار و... از معتب روایاتی نقل نموده‌اند که نشان دهنده‌ی معرفت و فضیلت وی و اطمینان و امانت داری وی در نقل حدیث است. چنان که مرحوم علامه حلی در کتاب «خلاصه» بدون هیچ گونه شک و تردیدی وی را از راویان موثق و مورد اعتماد شمرده است.

مسلم

یکی دیگر از غلامان آن حضرت مسلم است که امام کاظم علیه‌السلام در مورد وی فرمود: «مسلم زنگی بوده است» امام صادق علیه‌السلام نیز به او فرمود: «من امیدوارم تو به این اسم موفق گردی [یعنی همانند اسمت مسلمان حقیقی شوی] همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمود: «همانا قرآن را در شبی به مسلم آموختند و چون صبح شد به همه‌ی آن عالم بود.» این روایت از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده است. همچنین بعضی از روایات بر معرفت خاص او به امام صادق علیه‌السلام و این که او حافظ اسرار آن حضرت نیز بوده است دلالت دارد.

مصادف

مصادف نیز از غلامان امام صادق علیه‌السلام است که علمای رجال او را از راویان و اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نیز شمرده‌اند. برخی از راویان مورد اعتماد و موثق مانند حسن بن محبوب و علی بن رئاب و... از او روایت نموده‌اند و این شاهد بر امانتداری و معرفت او نسبت به احادیث و مقام امامت امام علیه‌السلام می‌باشد.

در مورد وی قبلا نیز سخنانی بیان شد، و برخورد امام علیه‌السلام در معامله‌ی پرسودی که او انجام داده بود، بسیار مشهور است، و آن داستان چنین است که امام صادق علیه‌السلام هزار دینار به او داد و او را برای تجارت به مصر فرستاد و او در آن تجارت هزار دینار سود برد، ولی امام علیه‌السلام از چنین سودی تعجب نمود و آن را زیاد دانست. پس مصادف گفت: ما متاعی را خریدیم که در شهر دیگر وجود نداشت [و یا کمیاب بود] پس با تجار دیگر عهد و سوگند یاد نمودیم که آنها را به دو برابر قیمت بفروشیم. پس امام علیه‌السلام از این کار مصادف ناراحت شد و سود معامله را حرام دانست و اصل مال خود را برداشت و سود را رها نمود و فرمود: «ای مصادف، مقابل شمشیر قرار گرفتن آسان تر از به دست آوردن روزی حلال است».

همچنین داستان همراهی مصادف و ملازم با امام صادق علیه‌السلام به حیره - چنان که گذشت - بسیار مشهور است. و در آن سفر

آنها از حلم و بردباری امام علیه السلام درس بزرگی گرفتند.

مغیره

او از غلامان امام صادق علیه‌السلام است که علمای رجال او را از اصحاب آن حضرت نیز شمرده‌اند. از او تنها یک روایت نقل شده و بیش از این چیزی درباره ی او گفته نشده است.

موسی

موسی از غلامان امام صادق علیه‌السلام و جزء اصحاب آن حضرت نیز شمرده شده است. درباره‌ی وی چیز دیگری گفته نشده و همان گونه که بیان شد، همین اندازه نیز توفیق بزرگی است که خداوند به او مرحمت نموده است.

معجزه امام

منصور عباسی شبی وزیر خود را احضار کرد گفت جعفرصادق علیه‌السلام را بیاور تا او را بکشم وزیر گفت او در گوشه‌ای نشسته و عزلت گرفته به عبادت مشغول است و دست از دنیا و مال دنیا کشیده و تو را رنجی از او نرسیده که چنین قصدی داری از کشتن چنین کس به تو چه نفعی می‌رسد.

وزیر را مرخص کرد رو به غلامان خود کرد بروید جعفرصادق علیه‌السلام را بیاورید و تا من کلاه از سر بردارم یکباره بر او حمله کنید او را بکشید.

رفتند امام ششم را آوردند تا چشم منصور بر او افتاد برخاست استقبال کرد و تعظیم و تکریم نمود و او را برد به جای خود نشاند و مقابلش چون یک شاگردی که برابر استاد بنشیند نشست گفت یا ابوعبدالله حاجتی داری؟!

امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمود حاجت من این است مزاحم من نشوی بگذار به عبادت خود مشغول شوم.

منصور دستور داد آن حضرت را با عزت تمام به منزلش برگردانیدند و یک لرزه‌ای بر اندام منصور افتاد که بدنش تکان می‌خورد و سر در گریبان گرفت بیهوش شد تا سه نماز از وی ترک شد - چون به هوش آمد وزیرش گفت این چه حالی بود در تو دیدم - منصور گفت چون امام صادق علیه‌السلام آمد یکباره اژدهائی دیدم بر اطاق وارد شد و لبی به زیر و لبی بر بالای صفه نهاده به من گفت اگر او را بیازاری تو را با این صفه فروبرم من از بیم او ندانستم چه کنم و چه گویم از او عذر خواستم و بیهوش شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] نقل از امام صادق علیه‌السلام مرحوم نواب شیرازی ص ۷.

معجزه

یکی از اصحاب مالی برای آن حضرت آورد که در نظرش خیلی زیاد نمود چون وارد شد امام صادق علیه‌السلام یکی از غلامان خود را صدا کرد فرمود آن طشت که کنار منزل است بیاور و کلماتی تلفظ فرمود آن غلام طشت را آورد تا رسید مقابل امام دینارهای طلا از آن می‌ریخت آن قدر دینار مقابل امام ریخت که بین او و آن مرد حائل شد.

آنگاه رو به یکی دیگر کرده فرمود گمان می‌کنید ما محتاج هستیم و به آنچه دست توانگران است می‌نگریم اگر ما از شما مبلغی را قبول می‌کنیم به دستور الهی برای تزکیه مال شما است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خرایج راوندی.

معلی بن خنیس و یک خارق عادت

در دنباله اخبار طی الارض و خوارق عادات امام ششم می‌نویسند: معلی بن خنیس آمد حضور امام جعفرصادق علیه‌السلام حضرت دیـد او خیلی محزون و مغموم و گرفته است فرمود تو را چه می‌شود که چنین دلتنگی عرض کردم از بی‌خبری یا خبرهای آشوب‌انگیز عراق ناراحت شده‌ام و دلم برای زن و فرزندم تنگ شده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود روی خود را برگردان به پشت سر چون برگشتم خود را در خانه خود در کوفه نزد زن و فرزندم دیدم با آنها احوال‌پرسی کردم از دیدن آنها مشعوف شدم کوچك و بزرگ از دیدن من خوشحال شدند و من نظم و ترتیب زندگی داخلی خود را مشاهده کردم راحت شدم آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود روی خود را برگردان چون رو برگرداندم هیچ چیز از آنچه می‌دیدم ندیدم.

این تصرف ولایت مطلقه الهیه است که در زمان و مکان ناظر و منظر می‌فرماید و حقایقی را نشان می‌دهد که مانند مرائی و مناظر کهنه و جادوگران نیست که اکثر خلاف واقع باشد بلکه رؤیت و شهود حقایق است.

منصور و گرزی آهنین

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس در جستجوی نقص و کسری در وجود خود نباشد، همیشه ناقص می‌ماند و کسی که دائما ناقص است و رو به کمال نمی‌رود، مرگ برای او بهتر است.

هم چنین ابن‌طاووس از ربیع روایت کرده که وی گفت: با ابوجعفر منصور عازم حج شدم. در نیمه‌ی راه گفت: ای ربیع! وقتی به مدینه رسیدیم، جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه‌السلام را به یاد من آور، که به خدا سوگند! او را کسی جز من نکشد. متوجه باش که فراموش نکنی! ربیع می‌گوید: از قضا من در مدینه فراموش کردم که او را به یاد جعفرصادق علیه‌السلام بیندازم، تا به مکه رسیدیم. منصور گفت: مگر نگفته بودم، در مدینه جعفر را به یاد من بیاور؟ ربیع پاسخ داد: ای سرور من و ای امیر! فراموش کردم. منصور با خشم گفت: در راه بازگشت حتما او را به یاد من بیاور که ناگریز باید او را بکشم و اگر این بار هم فراموش کنی، گردن خودت را خواهم زد. ربیع گوید: گفتم: چشم ای امیر! و آن گاه به غلامان و خدمتکاران خودم سفارش کردم که منزل به منزل امام صادق علیه‌السلام را به یاد من آورند تا به مدینه وارد شدیم.

نزد منصور رفتم و گفتم: ای امیر! جعفر بن محمد علیه‌السلام. منصور خنده‌ای کرد و گفت: آری، هم اکنون برو و کشان‌کشان او را نزد من بیاور. ربیع می‌گوید: گفتم: اطاعت می‌کنم ای سرور من و برای خاطر شما این کار را انجام خواهم داد. سپس بلند شدم و حالی عجیب داشتم که چگونه این جنایت بزرگ را مرتکب شوم و سرانجام به راه افتادم و به منزل امام جعفرصادق علیه‌السلام رسیدم. حضرت در میان اطاق نشسته بود. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم، امیر شما را احضار کرده است. حضرت فرمود: بسیار خوب، همین الان. آن گاه بلند شد و با من به راه افتاد. عرض کردم: ای فرزند رسول! او به من دستور داده که شما را کشان‌کشان نزد او ببرم. حضرت فرمود: هر چه گفته عمل کن. آن گاه آستین امام را گرفته و حضرت را کشان‌کشان می‌بردم تا به حضور منصور وارد شدیم. او روی تختی نشسته و گرزی آهنین به دست داشت که می‌خواست حضرت را با آن به قتل برساند. من به جعفر بن محمد علیه‌السلام نگاه می‌کردم و می‌دیدم که لبهای حضرت تکان می‌خورد. شکی نداشتم که منصور امام را خواهد

کشت و کلماتی را هم که امام زیر لب زمزمه می‌کرد، نمی‌فهمیدم. پس، ایستاده و به هر دو نگاه می‌کردم تا این که امام جعفرصادق علیه‌السلام کاملاـ نزدیک منصور رسید. منصور گفت: جلوتر تشریف بیاورید ای عموزاده! و روی او هم چون هلال شده بود. آن گاه حضرت را در کنار خود روی تخت نشانید و دستور داد مشک و غالیه آوردند و با دست خود، سر و صورت حضرت را معطر ساخت و سپس گفت: استری آوردند و امام را سوار کرد و یک کیسه زر و خلعتی گرانبها به حضرت داد و ایشان را به منزل روانه ساخت. ربیع می‌گوید: پس از آن که امام از مجلس منصور بیرون آمد، من پیشاپیش او را مشایعت می‌کردم تا حضرت به منزل رسید. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول! من تردیدی نداشتم که منصور قصد کشتن شما را دارد و شما در هنگام ورود به مجلس، لبهایتان تکان می‌خورد و زیر لب دعایی می‌خواندید؛ آن دعا چه بود؟ حضرت فرمود: این دعا بود: «حسبی الرب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین... (مهج الدعوات، ص ۱۸۵) «و دعا را کامل برای من قرائت فرمود.

معجزات پیامبران توسط امام صادق

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند تمام برگزیدگان خود را مأموریت داد که مردم را به راستگویی و اداء امانت که ندای فطرت است دعوت نمایند.

داوود بن کثیر رقی و ابوالحفاظ و مفضل بن عمر و ابوعبدالله بلخی نقل می‌کنند که: زمانی در محضر امام صادق علیه‌السلام به سفر حج می‌رفتیم هنگامی که از مدینه دور شدیم ابوعبدالله بلخی رو به حضرت کرد و گفت: ای امام معصوم از شما کرامات و معجزاتی نقل می‌کنند من نیز اعتقاد دارم اما با چشم‌هایم ندیده‌ام.

حضرت فرمود: ان شاءالله خواهی دید. اما به یاد داری آن شبی را که در کنار رودخانه بودی و فلانی کنیز خود را به تو داد که برای او بفروشی وقتی از رودخانه گذشتی در زیر درختی با کنیزک جمع شدی؟ بلخی از شنیدن این سخن به سجده افتاد و گفت: به خدا قسم که از آن زمان تا به حال چهل سال گذشته است و من از آن کار توبه کرده و به سوی خدای خود بازگشت نمودم.

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: توبه تو قبول باشد. بعد از آن رفتیم تا به مکانی رسیدیم که در آنجا چاهی بود. حضرت به بلخی فرمود: از این چاه به ما آب بده. بلخی نگاه کرد و گفت: یابن رسول‌الله این چاه بسیار عمیق است و آب در آن دیده نمی‌شود. سپس حضرت بر سر چاه آمد و ملاحظه نمود همانطور است که بلخی گفت و بعد حضرت به چاه آب فرمود: ایها الجب المطیع السامع لربنا اسقنا مما جعل الله فیك باذن الله تعالی. تا این کلمات بر زبان مبارك حضرت جاری شد دیدیم آب در چاه شروع به جوشش و بالا آمدن نمود و آن قدر بالا آمد که از سر چاه لبریز و بر روی زمین جاری شد و ما همه از آن آب نوشیدیم.

و وقتی حضرت از سر چاه دور شد مجددا آب فرو نشست و همچنان شد که بود. مفضل بن عمر خدمت حضرت عرض کرد یابن رسول‌الله فدای تو شوم این معجزه شما مانند معجزه حضرت موسی بود در روزی که از شر فرعون فرار کرد و نزد حضرت شعیب رفت. حضرت فرمود: درست است خدا تو را رحمت کند بعد از آن به راه خود ادامه دادیم تا به درخت خرمای خشکی رسیدیم که خرما نداشت و زمان خرما هم نبود. حضرت به آن درخت نزدیک شد و فرمود: ایتها النخله اطعمنا مما جعل الله فیك تا این عبارت را فرمود آن درخت خشك سبز و بارور شد و خرمای فراوانی به بار آورد به طوری که خرماها از آن می‌ریخت و همگی ما از آن خرماها خوردیم سپس مفضل گفت: یابن رسول‌الله این معجزه شما مانند معجزه حضرت عیسی بود. حضرت فرمود: درست است خدا تو را رحمت کند.

سپس به راه خود ادامه دادیم در بین راه ناگهان آهویی نزد حضرت آمد و سر خود را به خاك می‌مالید و فریاد می‌زد.

حضرت به آهو فرمود: تو برگرد من همان کاری را می‌کنم که تو آرزو داری. آهو برگشت. یکی از حاضرین گفت: این آهو چه

می‌خواست؟ حضرت فرمود: او به ما پناه آورده است و گفت: صیادی جفت مرا شکار کرده و بچه‌های من هنوز به چرا نیامده‌اند. حضرت ادامه دادند که: آهو از من توقع داشت که جفت او را از دست صیاد رها کنم. و صیاد مدینه جفت این آهو را گرفته است. مفضل گفت: یابن رسول‌الله این معجزه شما هم مثل معجزه سلیمان پیامبر بود. حضرت فرمود: درست گفتی خدا تو را رحمت کند. سپس رو به قبله کرد و گفت: الحمدلله کما هو اهله و این آیه را خواند: ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد هم ملکا عظیما. پس از آن فرمود: به خدا قسم آن مردانی که به آن‌ها حسد برده‌اند ما هستیم و سپس عازم کعبه شدیم و معجزات بسیاری نیز در اوقات حج از حضرت ظهور کرد. بعد به مدینه برگشتیم وقتی به مدینه رسیدیم بلافاصله حضرت به دنبال صیاد فرستاد و جفت آهو را از صیاد خریداری نمود و آزاد کرد و به حضار فرمود: شما اسرار ما را کتمان کنید و آنچه از ما می‌بینید به نامحرمان و غیر شیعه اظهار نکنید. آن کسی که حالات ما را برای مخالفان اظهار کند از آنها به او ضرر و زیان خواهد رسید.

مائده های آسمانی

ابی‌بصیر به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: مردی کم بضاعت با افراد متمکن و ثروتمند رفیق سفر می‌شود. آنان با ثروت بسیاری که دارند آزادانه مصارف مسافرت را می‌پردازند ولی او قادر نیست مانند آنها خرج کند. امام فرمود: دوست ندارم که خود را ذلیل و پست نماید، البته با کسانی رفیق راه شود که در ثروت همانند وی هستند.

داوود بن کثیر رقی نقل می‌کند که: روزی در مجلس امام صادق علیه‌السلام بودم که ناگهان امام موسی علیه‌السلام به مجلس پدر بزرگوارش آمد. امام صادق علیه‌السلام از فرزند گرامیش سؤال کرد: در کنف الطاف الهی محفوظم و از نعمت‌های نامتناهی حضرت حق محظوظم. ای پدر بزرگوار امروز به انار و انگور بسیار میل دارم. داوود بن کثیر نقل می‌کند من گفتم سبحان الله الان زمستان است. انار و انگور از کجا می‌شود تهیه کرد؟!

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای داوود خداوند متعال بر هر چیزی قادر است. داخل آن باغ شو و برای فرزندم انار و انگور بیاور. من به جهت اطاعت امر حضرت به باغ رفتم دیدم که بر درختی خوشه‌های انگور و بر درخت دیگری انارهای بزرگ و لطیفی ظاهر شده است. گفتم: این از برکت و معجزات اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس از آن انگورها و انارها چیدم و خدمت حضرت بردم. امام موسی کاظم علیه‌السلام از آن میوه‌ها تناول نمود و فرمود: این مائده به خدا قسم فضل خدای متعال است. همچنان که به مریم عمران عنایت فرمود.

ما به اموال شما نیاز نداریم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که می‌خواهد با نداشتن خویش و قوم، عزیز و محترم باشد، با نداشتن ثروت، غنی و بی‌نیاز باشد، با نداشتن مقام شامخ اجتماعی دارای ابهت و عظمت باشد، باید خویشتن را از ذلت گناه و ناپاکی به محیط با عزت اطاعت الهی منتقل کند.

یکی از شیعیان نقل می‌کند که مقداری از درهم و دینار را که به عنوان هدیه داشتم خدمت امام صادق علیه‌السلام می‌بردم و به نظرم زیاد می‌آمد. وقتی نزد حضرت رسیدم امام به خادم خود دستور داد طشتی را که در گوشه خانه بود نزدیک آورد و حضرت ذکری بر زبان مبارک جاری ساختند دیدم آن قدر دینارهای سرخ طلا در طشت ظاهر شد که بین من و حضرت حائل شد. سپس امام رو به من نموده و فرمود که: آیا تصور می‌کنید که ما محتاجیم به آنچه در نزد شماست ما از مال و اموال شما نمی‌گیریم مگر به خاطر تطهیر و برائت ذم شما.

مناظره مرد شامی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: حسن خلق مایه افزایش روزی است.

یونس بن یعقوب نقل می‌کند که: روزی در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی شامی نزد حضرت آمد و گفت: من اهل شام هستم و علم فقه و فرائض و علم کلام را خوب می‌دانم و آمده‌ام که با اصحاب شما مناظره نمایم. امام فرمود: کلام تو از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟

مرد شامی گفت: بعضی از رسول و بعضی از خودم است.

امام فرمود: پس تو شریک رسول هستی؟

مرد شامی گفت: نه.

امام فرمود: پس از طرف خدا به تو وحی شده است.

گفت: نه

حضرت فرمود: بنابراین اطاعت تو واجب است همان گونه که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب بود؟

گفت: نه

یونس بن یعقوب نقل می‌کند که: در این هنگام امام روی مبارک به طرف من نمود و فرمود: این مرد قبل از آن که حرف بزند حجت بر خودش تمام می‌کند. برو کسی از اهل کلام را پیدا کن و بیاور تا با او سخن بگوید.

من گفتم: یابن رسول‌الله شما از کلام نهی می‌کنید و شنیده‌ایم که فرموده‌اید ویل لاصحاب الکلام

فرمود: بلی، آنها کسانی هستند که گفتارها را رها می‌کنند و هر چه خودشان می‌خواهند می‌گویند. سپس من رفتم و حمران ابن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و قیس بن ناصر که همه از متکلمان و اصحاب حضرت بودند را آوردم و آنها با مرد شامی وارد صحبت و بحث شدند در این هنگام حضرت از شکاف خیمه نگاه کردند و شخصی را دیدند که از دور می‌آید و فرمودند: هشام و رب الکعبه.

اهل مجلس تصور کردند که هشام عقیل است که به حضرت بسیار محبت داشت. وقتی نزدیک آمد دیدیم هشام بن الحکم است بعد از آن که سلام و احترام کرد او را در مجلس جای دادند. حضرت فرمود: این هشام به دل و زبان یاور ماست. به مرد شامی فرمودند: با این جوان حرف بزن و مرد شامی رو به هشام نموده و گفت: می‌خواهم در امامت جعفر بن محمد با تو حرف بزنم.

وقتی هشام این سخن را شنید در حالی که بر خود می‌لرزید، گفت: آیا خداوند سبحان بر این مردم مهربانتر است یا مردم به خود مهربانترند؟ مرد شامی گفت: خداوند متعال مهربانتر است. هشام گفت: مهربانی خداوند با مردم در دین و مذهب چگونه است؟

مرد شامی گفت: این که مردم را به آن تکلیف نموده و حجت و دلیل برای آنچه تکلیف نموده اقامه کرده است.

هشام گفت: آن دلیل و حجت کدام است.

مرد شامی گفت: آن رسول خدا بود که خداوند متعال برای مردم فرستاد.

هشام گفت: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان رفت آن حجت و دلیل چه کسی می‌تواند باشد؟

مرد شامی گفت: بعد از آن کتاب خدا و سنت رسول است.

هشام گفت: آیا کتاب و سنت در مسائلی که در آن اختلاف واقع شود برای ما نفع می‌بخشد و رفع اختلاف می‌نماید و موجب وحدت و اتفاق نظر می‌شود؟

مرد شامی گفت: بلی

هشام گفت: پس چرا میان ما و تو اختلاف است و تو از شام آمده‌ای که با ما بحث کنی و تصور تو این است که نظر تو در دین

کفایت می کند و حال آن که اقرار کردی به این که رأی هر کسی تفاوت دارد وقتی سخن هشام به اینجا رسید شامی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت بود. سپس امام جعفرصادق علیه‌السلام به او فرمود: چرا حرف نمی‌زنی؟

مرد شامی گفت: اگر بگویم بین ما و شما اختلاف نیست مکابره کرده‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف می کند؛ چگونه می‌توانم آن را بگویم در حالی که چنین اختلافی در میان است و لیکن مرا با او معاوضه است و مانند آن چه او گفت می‌توانم بگویم.

حضرت فرمود: بگو او در نمی‌ماند و جوابش آماده است.

سپس مرد شامی دلیل هشام را رد کرد و گفت: خداوند به مردم مهربانتر است یا مردم نسبت به خود مهربانترند؟

هشام گفت: خداوند متعال

مرد شامی گفت: آیا خداوند متعال برای مردم دلیلی که مورد اتفاق آنها باشد و بین آنها رفع اختلاف کند و حق را از باطل جدا کند قرار داده است یا خیر؟

هشام گفت: بلی

مرد شامی گفت: آن کدام است؟

هشام گفت: در ابتدا شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد غیر آن

مرد شامی گفت: غیر آن کدام است؟

هشام گفت: در غیر این زمان یا در همین زمان؟

مرد شامی گفت: در همین زمان

هشام اشاره به امام جعفرصادق علیه‌السلام نمود و گفت: این امام که نشسته است و به ما از آسمان و زمین خبر می‌دهد و از هر چه که سؤال کنی و هر چه می‌خواهی به علمی که از پدر و جدش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است.

مرد شامی گفت: این معنا چگونه ثابت خواهد شد؟

هشام گفت: بدین طریق که هر چه سؤال به ذهن تو می‌آید از او بپرسی.

مرد شامی گفت: دیگر عذری باقی نمی‌ماند و بر من لازم است که سؤال کنم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: من زحمت سؤال کردن را از دوش تو بر می‌دارم و به تو خبر می‌دهم از راه و سفر و سیر تو و فرمود: تو فلان روز از خانه‌ات بیرون آمدی و در مسیر در هر منزل فلان دیدی و فلان گفتی و فلان چیز خوردی و فلان وقت حرکت کردی و هر کدام را که حضرت می‌فرمود، مرد شامی می گفت: راست گفتی، درست است، به خدا قسم که همین طور بود وقتی این سخنان را از حضرت شنید گفت: هم اکنون مسلمان شدم.

امام جعفرصادق علیه‌السلام فرمود: بگو هم اکنون ایمان به خدا آوردم زیرا اسلام قبل از ایمان است و مدار نکاح و میراث و حفظ مال و خون به اسلام است و مدار ثواب و گناه به ایمان است.

مرد شامی گفت: درست فرمودی: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی الانبیاء.

یعنی گواهی می‌دهم نیست خدایی و معبودی جز معبود حقیقی و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و گواهی می‌دهم که تو امام و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین او هستی.

ما نور هستیم و نور سایه ندارد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: که خداوند به داوود پیامبر وحی فرستاد ای داوود به وجود من شادی کن و از یاد من لذت

ببر و با مناجات من متنعم باش.

مفضل روایت می‌کند که روزی نزد مولای خود امام جعفرصادق علیه‌السلام رفتم و برای مطلبی نشستم. آن حضرت برخاست و به صحن خانه آمد. چون نگاه کردم دیدم که آن حضرت در آفتاب ایستاده بود ولی سایه نداشت. من بعد از مشاهده این حال در نفس خود تفکر می‌کردم که در آن حال حضرت صدا زد و فرمود: ای مفضل ما نوریم و نور سایه ندارد هر که تسلیم امر ما کند، در بهشت با ما باشد.

مرگ من نزدیک است

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن کس که از گناه توبه واقعی کرده مانند کسی است که از اصل گناه نکرده است.

مخزومهٔ الکندی روایت می‌کند که روزی منصور در مکانی که ربذه نام داشت، رفت و حضرت امام جعفر علیه‌السلام هم در آن مکان بود. منصور گفت: مرا معذور دارید اگر جعفر صادق علیه‌السلام را به قتل برسانم زیرا از او می‌ترسم. پس کسی را دنبال آن حضرت فرستاد. چون آن حضرت به مجلس منصور آمد فرمود:

ای امیر! از قتل من بگذر که زمان زیادی از مصاحبت من با تو نمانده است. منصور گفت: به تو رخصت می‌دهم. پس آن حضرت بیرون رفت. منصور به عیسی بن علی گفت: که خود را به جعفر بن محمدالصادق علیه‌السلام برسان و از او بپرس که سبب قطع مصاحبت مرگ من باشد یا مرگ تو؟ عیسی به دنبال آن حضرت رفت و سؤال کرد. حضرت فرمود: مرگ من نزدیک شده است.

مقام شیعه در بهشت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: شنواندن سخن، بدون ملال و دلتنگی به کسی که گوشش سنگین است صدقه گوارایی است.

ابوبصیر روایت می‌کند که روزی امام جعفرصادق علیه‌السلام از من احوال ابوحمزه را پرسید. من خدمت آن حضرت عرض کردم او را سلامت دیدم. حضرت فرمود: چون به نزد وی برسی سلام ما را به او برسان و بگو که در فلان روز از فلان ماه او وفات خواهد نمود. من گفتم: آیا ابوحمزه شیعه شماست؟ فرمود: بلی. گفتم: فدایت شوم شیعه شما با شماست؟ گفت: آری، اگر از حق سبحانه و تعالی بترسند و از گناه دوری کنند، در درجات بهشت با ما باشند. ابوبصیر گوید چون برگشتم چیزی نگذشت که ابوحمزه در آن روز و آن ساعت که حضرت فرموده بودند وفات نمود.

مشاهده سگ و خوک در طواف

دو نفر به مخاصمه، شرفیاب محضر حضرت امام صادق علیه‌السلام شدند و هر یک برای غلبه بر دیگری تلاش می‌کرد. امام علیه‌السلام فرمود: آن کس که با ظلم و ستم بر خصم خود غلبه می‌کند باید بداند که پیروزی خوب و شرافتمندانه‌ای به دست نیاورده است.

هم چنین ابوبصیر روایت می‌کند که سالی در خدمت امام جعفرصادق علیه‌السلام به حج می‌رفتم، در هنگام طواف خدمت آن حضرت عرض کردم یابن رسول‌الله حق سبحانه و تعالی این خلق را می‌آمرزد؟

حضرت فرمود: ای ابوبصیر این جماعتی را که می‌بینی، بیشتر ایشان سگان و خوکانند. گفتم: ایشان را چنان چه هستند به من نشان ده. پس آن حضرت سخن چند بر زبان مبارک جاری ساخت و دست بر چشم من کشید. من آن جماعت را چنان که آن حضرت فرمود دیدم.

پس خدمت آن حضرت عرض کردم، که چشم مرا به حالت اول برگردان. چنان کرد، پس ایشان را مثل اول دیدم. سپس آن

حضرت فرمود: یا ابامحمد انتم فی الجنهٔ تجرون و بین اطباق النار تطلبون فلا توجدون. یعنی شما در بهشت شادمان و خوشحال باشید و شما را در طبقات جهنم طلب کنند و نیابند.

من نسب شناس هستم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که برای طلب دانش از خانه خارج می‌شود تا وقتی که به خانه خود بر می‌گردد مانند کسی است که در راه خدا با دشمن می‌جنگد.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از کلبی نسابه در حدیثی روایت می‌کند که: مذهب حق را نمی‌شناخت و وارد مدینه شد؛ پرسید: اعلم این خانواده (اهل‌بیت) کیست؟ گفتند: خدمت جعفر بن محمد برو که دانشمندترین آنهاست.

گفت: تا در منزل او رفتم و در زدم. غلامی بیرون آمده و گفت: ای مرد کلبی وارد شو، و به خدا! این قضیه مرا در وحشت انداخت (که مرا از کجا شناخت) مضطرب وارد شدم. پیرمردی را دیدم که بدون بالش و گلیم در جای نماز خود نشسته؛ سلام کردم. فرمود: کیستی؟ با خود گفتم: سبحان الله؛ غلامش می‌گوید ای مرد کلبی داخل شو؛ و خودش می‌پرسد تو کیستی؟ گفتم: من کلبی نسب شناس هستم. حضرت دست بر پیشانی زد و فرمود: مشرکان دروغ گفتند، تا آن جا که فرمود: خدا می‌فرماید:

«و قوم عاد و ثمود، و اصحاب رس و ملتهای زیاد دیگری در این میان را (هلاک کرده و عبرت مردم قرار دادیم) سوره فرقان؛ آیه ۳۸»

نسب اینها را می‌شناسی؟ گفتم: نه؛ فدایت شوم. فرمود: نسب خودت را می‌دانی؟ گفتم: آری من فلان پسر فلان پسر فلانم و عده‌ای از پدرانم را شمردم. فرمود: صبر کن، چنین نیست، که گمان کردی. وای بر تو فلان بن فلان را می‌شناسی؟ گفتم: آری پسر فلان است؛ فرمود: نه پسر او نیست، پسر فلان چوپان کردی است که در فلان کوه چوپانی می‌کرد و از کوه پایین آمد و نزد فلان زن عیال فلان مرد رفت و غذایی به او داد و با وی هم بستر شد و فلان کس از او متولد شد، و فلان کس پسر فلان از فلان زن و فلان مرد پیدا شد.

سپس فرمود: این نامها را می‌شناسی؟ گفتم: نه به خدا! فدایت شوم؛ اگر صلاح بدانی مرا از این قسمت معاف داری، فرمود: تو گفتی من نسب شناسم و من هم گفتم: پس اینها را معرفی کن. گفتم: دیگر این سخن را نمی‌گویم. فرمود: ما هم دیگر بر نمی‌گردیم، اینک آن چه به منظور آن آمدی بپرس.

سپس ذکر می‌کند که: مسائل زیادی پرسید و بهترین پاسخها را گرفت، تا آن جا که گفت: سپس آن حضرت برخاست و من هم برخاسته و بیرون رفتم و می‌گفتم: اگر چیزی هست این است. و از آن پس همیشه کلبی دوستی اهل‌بیت علیه‌السلام را دین خود قرار داده بود تا از دنیا رفت.

ماجرای غلام فراری

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز نشانه‌ی نادانی است: هر روز دوستی گرفتن و دوست قبلی را واگذاشتن و ترک دوستی بدون جهت و تجسس از آن چه که بی‌فایده است.

و از رفید غلام ابن‌هبیره نقل می‌کند که گفت:

ابن‌هبیره از دست من عصبانی شد و قسم خورد که مرا بکشد؛ من فرار کرده و به حضرت صادق علیه‌السلام پناه بردم و قصه را به عرض ایشان رساندم. فرمود: برگرد و سلام مرا به او برسان و بگو: من رفید غلام تو را پناه داده‌ام، او را آزار نده؛ و به او بدی نکن. گفتم: فدایت شوم، این مرد شامی پلیدی است؛ فرمود: برو و آن چه به تو گفتم به او بگو.

رفتم و هنگامی که به بیابانی رسیدم، یک اعرابی به من رسید و گفت: کجا می‌روی؟ من صورت مقتول در تو می‌بینم. بعد گفت: دستت را بیرون بیاور، بیرون آوردم، گفت: دست مقتول است، باز گفت: پایت را نشان بده؛ نشان دادم گفت: پای مقتول است، سپس گفت: بدنت را نشان بده، بدنم را به او نشان دادم، گفت: بدن مقتول است. آن گاه گفت: زبانت را بیرون بیاور. زبانم را نشان دادم، گفت: برو که ترسی برای تو نیست؛ زیرا پیامی بر زبان داری که اگر آن را به کوههای استوار ببری برای تو نرم می‌شود. (در عرب عده‌ای بودند که خصوصیات زیادی را در قیافه‌ی اشخاص می‌دیده‌اند و ظاهرا این اعرابی از آنها بوده؛ و از نشانه‌هایی به مطلب پی برد.)

و در این حدیث است که:

ابن‌هبیره خواست غلام را بکشد و دستش را بست و سفره‌ی چرمی و شمشیر آماده کرد و هنگامی که غلام پیغام را رساند، آزادش کرد؛ و مهر خود را به او داد و گفت: کارهای من به دست تو هر گونه که می‌خواهی اداره کن.

مولای تو به وعده‌ی خود وفا کرد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس به سه چیز توجه کند به مقصود دنیا و عقبی برسد: به خدا پناه برد و به او خوشبین باشد و راضی به قضای خدا باشد.

از ابوبصیر در حدیثی نقل می کند که:

به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: فلان مرد شراب می‌خورد و کارهای حرام انجام می‌دهد. فرمود: هنگامی که به کوفه برگشتی، به دیدن تو می‌آید. به او بگو: جعفر بن محمد می‌فرماید: این کارهایی که می کنی ترک کن، من ضامن می‌شوم که خدا بهشت را به تو عنایت کند. هنگامی که به کوفه برگشتم، او هم به همراه اشخاص دیگر به دیدن من آمد. او را نگهداشتم تا منزل خلوت شد و پیغام حضرت را به او رساندم. سپس ذکر می کند که پذیرفت و دست از آن کارها کشید؛ تا آن جا که می گوید:

آن گاه چند روزی بیشتر نگذشت که پیغام داد من بیمارم؛ پیش من بیا. من به منزل او رفت و آمد کرده و او را مداوا می کردم تا هنگام مرگ او رسید. موقع جان دادن کنار بستر او بودم؛ حمله‌ی غشی به او دست داد و هنگامی که به هوش آمد گفت: ابوبصیر! مولای تو به وعده‌ی خود وفا کرد؛ این را گفت و از دنیا رفت، و چون سال آینده به حج رفتم، خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم و هنگامی که اجازه خواسته و وارد شدم، هنوز یک پایم در صحن خانه و پای دیگرم در دالان بود و پیش از آن که سخنی بگویم از داخل اطاق فرمود:

ای ابوبصیر! ما به وعده‌ی رفیقت وفا کردیم.

می‌دانم که شما هم مثل او کشته می‌شوید

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: میل و علاقه به دنیا سبب غم و اندوه می‌شود و بی‌میلی به دنیا موجب آسایش تن و آرامش خاطر است.

در صحیفه‌ی سجادیه از متوکل بن هارون در حدیثی طولانی نقل می کند که:

یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام به من گفت: عمویم، محمد باقر علیه‌السلام به پدرم دستور می‌داد که خروج نکند و می‌فرمود: اگر خروج کنی و از مدینه بیرون روی، چنین و چنان می‌شود و عاقبت خروج را به او معرفی کرد. آیا تو پسر عمویم: امام جعفرصادق علیه‌السلام را دیده‌ای؟ گفتم: آری، گفت: چیزی درباره‌ی من از او شنیده‌ای، گفتم: آری، گفت: چه فرموده؟ بگو، گفتم: قربانت! من نمی‌خواهم آن چه از او شنیده‌ام در حضور شما بگویم؛ گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی؟! آن چه شنیده‌ای بگو؛

گفتم: شنیدم که فرمود: تو هم مانند پدرت کشته می‌شوی و به دار آویخته خواهی شد؛ پس رنگش متغیر شد و گفت:

«خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و ثبت می‌کند و ام‌الکتاب نزد او است، سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۹».

تا آنجا که گفت: آن گاه جعبه‌ای را خواست و صحیفه‌ای سربسته و مهر کرده از آن بیرون آورد و به مهر نگاه کرد و آن را بوسید و گریست. سپس مهر را برداشت و قفل را باز کرد و صحیفه را گشود و بر چشم گذاشت و به صورت کشید و گفت: ای متوکل به خدا! اگر نبود آن چه از پسر عمم راجع به کشته شدن و به دار آویختن من نقل کردی، این را به تو نمی‌دادم و نسبت به آن بخل می‌ورزیدم؛ ولی می‌دانم که گفتار او حق است و از پدرانش گرفته و به زودی صحتش ظاهر می‌شود؛ و من ترسیدم که چنین علمی به دست بنی‌امیه بیفتد و آن را کتمان کرده و در خزانه‌ها برای خودشان ذخیره کنند. پس تو آن را بگیر و به جای من حفظ کن و منتظر باش، چون قضای خداوندی درباره‌ی من و این مردم جاری شد. این امانتی است نزد تو به عموزاده‌هایم: محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام برسان که پس از من آنها در این امر قیام می‌کنند.

متوکل گفت: صحیفه را گرفتم و هنگامی که یحیی کشته شد به مدینه رفتم و حضرت صادق علیه‌السلام را ملاقات کردم. تا آن جا که گفت: سپس از آن حضرت اجازه خواستم که صحیفه را به پسران عبدالله بن حسن بدهم. فرمود: خدا به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحبانش برسانید، آری به ایشان بده.

هنگامی که به قصد ملاقات آنها برخاستم، فرمود: بنشین و کسی را به دنبال محمد و ابراهیم فرستاد؛ آمدند. فرمود: این میراث پسر عموی شما یحیی است که از پدرتان مانده؛ و آن را به برادران خود نداده و به شما اختصاص داده و ما درباره‌ی آن با شما شرطی می‌کنیم. گفتند: خدا تو را رحمت کند، بفرما؛ که هر چه بگویی می‌پذیریم. فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ فرمود: آن ترسی که پسر عموی شما درباره‌ی آن داشت من هم آن ترس را درباره‌ی شما دارم (یعنی می‌ترسم به دست دیگران بیفتد) گفتند: او وقتی می‌ترسید که فهمید کشته می‌شود؛ فرمود: شما هم در امان نیستید به خدا! من می‌دانم که شما هم مثل او خروج می‌کنید و مثل او کشته می‌شوید.

پس برخاستند و می‌گفتند: لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم.

معنای (المص) سوره اعراف

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای ابلیس لشکری سخت‌تر از زنها و خشم نیست.

ابن‌بابویه صدوق در کتاب معانی الاخبار از رحمهٔ بن صدقه نقل می‌کند که:

یکی از منشیان بنی‌امیه که مردی بی‌دین و منافق بود، خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و گفت: این کلام خدا در قرآن «المص، سوره‌ی اعراف؛ آیه ۱ «چه معنی دارد؟ و چه حلال و حرامی در آن است؟ و چه فایده‌ای برای مردم دارد؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: بس است وای بر تو، الف (در حروف ابجد) یکی است؛ و لام؛ سی و میم: چهل و صاد: نود، حاصل جمع چقدر است؟ گفت: صد و شصت و یک. حضرت فرمود: چون سال صد و شصت و یکم بگذرد دولت اربابهای تو (بنی‌امیه) به باد رود.

و نگاه کردیم چون عاشورای ۱۶۱ رسید سیاهپوشان وارد کوفه شدند و سلطنت امویها تمام شد. (بر حسب تاریخ انقراض بنی‌امیه به دست عباسیان و هوا خواهانشان که شعارشان لباس سیاه بود، سال ۱۳۲ اتفاق افتاد).

مؤمن به نور خدا می‌بیند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که با رفیق بد رفاقت کند، سالم نمی‌ماند.

و از محمد بن حرب حکومت مدینه نقل می کند که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول‌الله! مسأله‌ای در دل دارم، می‌خواهم از شما بپرسم، فرمود: اگر می‌خواهی قبل از پرسش از سؤال تو خبر دهم و اگر هم می‌خواهی بپرس. گفتم: چگونه قبل از پرسش از قلب من خبر می‌دهی؟ فرمود: از باریک‌بینی و فراست؛ مگر کلام خدا را نشنیده‌ای:

«در این (هلاکت قوم لوط) برای باریک‌بینان (و اهل فراست) نشانه‌هایی است؛ سوره‌ی حجر آیه ۷۵».

و هم چنین کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: از فراست مؤمن برحذر باشید که به نور خدا می‌بیند؟ گفتم: یابن رسول الله! از سؤال من خبر بده، فرمود: می‌خواستی بپرسی چرا هنگام ریختن بتها از بام کعبه، علی علیه‌السلام با آن قوت و شدتی که داشت نتوانست پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل کند؟ عرض کرد: به خدا! همین را می‌خواستم بپرسم، اینک جوابش را بفرمائید.

سپس پاسخهای عجیبی از آن حضرت نقل می کند تا آن جا که می گوید: پس برخاستم و سر مبارک حضرت را بوسیدم و گفتم: خدا بهتر می‌داند پیامبری خود را کجا قرار دهد.

مردی از قادسیه

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ابلیس جهت فریب شما دامهایش را قرار داده است.

و نیز صدوق در کتاب ثواب الاعمال از موسی بن قاسم حضرمی نقل می کند که گفت: در اول سلطنت منصور حضرت صادق علیه‌السلام به نجف تشریف آورد و فرمود: ای موسی! برو سر راه بزرگ بایست و نگاه کن، مردی از طرف قادسیه در آید، هنگامی که نزدیک شد به او بگو: یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله این جاست و تو را می‌خواهد، همراه تو می‌آید.

من رفتم و سر راه ایستادم و هوا هم بسیار گرم بود؛ مدتی ایستادم و نزدیک بود نافرمانی کرده و برگردم؛ ناگاه دیدم از دور چیزی به شکل شتر سواری می‌آید. هم چنان نگاه کردم تا نزدیک شد. گفتم: ای مرد! یکی از اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله اینجا است و تو را طلب می کند و اوصاف تو را برای من فرموده است.

گفت: برو تا با هم به خدمت ایشان برویم. او را آوردم تا شتر خود را نزدیک خیمه‌ی آن حضرت خواباند، حضرت او را صدا زد و اعرابی وارد شد. «تا آخر حدیث»

و در این حدیث است که آن مرد از یمن برای زیارت حسین علیه‌السلام آمده بود و امام علیه‌السلام ثواب زیارت او را بیان می‌فرمود.

مرا خدایی است که می‌پرستم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا نسبت به بندگان مدارا کننده است و دوست می‌دارد بنده‌ای را که اهل مدارا و نرمی باشد و می‌بخشد به مدارا کننده آن چه را که هرگز به یک سخت گیر نمی‌بخشد.

و از خالد بن نجیح نقل می کند که گفت:

خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودیم؛ من با خود گفتم: اینها می‌دانند در برابر چه کسی هستند؟ پس مرا به خود نزدیک کرد تا مقابلش نشستم. سپس سه مرتبه فرمود: ای مرد مرا خدایی است که می‌پرستم.

(از حدیث بعد معلوم می‌شود که خالد حضرت صادق علیه‌السلام را خدا می‌دانسته است).

من بنده‌ای مخلوقم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر که از طرف خود به مردم حق بدهد، مسلم است که حکم مردم را درباره‌ی دیگری می‌پسندد.

و نیز از خالد بن نجیح نقل می‌کند که گفت:

بر حضرت صادق علیه‌السلام وارد شدم و سرم را پوشانده، کناری نشستم و با خود گفتم: چقدر شما غافلید! نزد چه کسی تکلم می‌کنید؟! نزد پروردگار جهانیان، پس مرا صدا زده و فرمود:

وای بر تو ای خالد، به خدا! من بنده‌ای مخلوقم.

مردی از اهل کوفه

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر حاجت از دست برود بهتر است از این که در خانه‌ی فرومایه‌ای بروی و به او بگویی حاجتم را روا کن.

و از حارث بن حصیره‌ی ازدی نقل می‌کند که:

مردی به خراسان آمد و مردم را به ولایت و دوستی حضرت صادق علیه‌السلام دعوت کرد، عده‌ای پذیرفتند و جمعی منکر شدند، و گروهی به مقتضای ورع و پرهیزگاری، نه قبول کردند و نه رد، و از هر عده‌ای یک نفر خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفت و آن که در مجلس سخن می‌گفت از دسته‌ی سوم بود؛ و یکی از آنها کنیزی داشت و همین مرد سخنگو با او خلوت کرد و همبستر شد؛هنگامی که به مجلس حضرت رفتند و مشغول سخن گفتن شد؛ گفت: خدا تو را شایسته دارد! مردی از اهل کوفه نزد ما آمده و مردم را به اطاعت و دوستی تو می‌خواند، دسته‌ای پذیرفته‌اند و جماعتی رد کرده‌اند و طائفه‌ای پرهیزکاری کرده و سکوت کرده‌اند. فرمود: تو از کدام دسته‌ای؟ گفت: از پرهیزکارانم، فرمود: پس پرهیزکاری تو فلان روز با آن کنیزک کجا بود؟ آن مرد به شک افتاد و متزلزل شد.

مسأله را فراموش کردم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: در کار خود با آنان که از خدا می‌ترسند مشورت کن.

و از شهاب بن عبدربه نقل می‌کند که گفت:

به حضور حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شدم و می‌خواستم از حکم دست زدن جنب در حب آب سؤال کنم؛ هنگامی که خدمت حضرت رفتم، مسأله را فراموش کردم. آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود:

ای شهاب! مانعی ندارد که جنب با دست؛ آب از حب بردارد.

من او را نمی‌شناختم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که اعتماد به پنج چیز کند مغرور است: اول اگر باور شدنی را قبول کند، به غیر مورد اعتماد، اعتماد کند، به حرف غریب و کودک اعتماد کند و به آن چه مالش نیست دل ببندد و طمع بورزد.

و از شهاب بن عبدربه نقل می‌کند که گفت:

حضرت صادق علیه‌السلام به من فرمود: هنگامی که محمد بن سلیمان خبر مرگ مرا به تو می‌دهد چگونه‌ای؟ و به خدا! من نه محمد بن سلیمان را می‌شناختم و نه می‌دانستم که او کیست؟

سپس مالم زیاد شد و به کوفه و بصره تجارت می‌کردم. روزی در بصره نزد محمد بن سلیمان حکومت آن جا بودم. نامه‌ای پیش

من انداخت و گفت: ای شهاب! خدا اجر تو و ما را در مصیبت امامت جعفر بن محمد زیاد کند.

می‌ترسم اموالم پراکنده شود

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خوب نیست برای کسانی که در رأس کشور هستند کوتاهی کردن در نگهداری از مرزها و دلجوئی ستم رسیده و اختیار نمودن شایستگان در کارهای مملکت.

و از اسحاق بن عمار نقل می‌کند که گفت:

به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: من اموالی دارم و با مردم معامله می‌کنم و می‌ترسم اگر اتفاقی رخ دهد و از دنیا بروم، اموالم پراکنده شود. حضرت فرمود: در هر ماه ربیعی مالت را جمع کن. علی بن اسماعیل گفت: اسحاق در ماه ربیع از دنیا رفت.

معجزه‌ای شبیه معجزه ابراهیم

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردم همه از هر دین و مرام احتیاج به امنیت و عدالت و فراوانی نعمت دارند.

و از یونس بن ظبیان نقل شده که گفت:

با عده‌ای خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم؛ گفتم: مرغهایی که خدا به حضرت ابراهیم فرمود:

«چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن، سوره‌ی بقره، آیه ۲۶۰»

از چهار نوع مختلف بود یا از یک نوع؟ حضرت فرمود: می‌خواهید نظیر آن را ببینید؟ گفتیم: آری؛ حضرت صدا زد: ای طاووس؛ ای کلاغ؛ ای باز؛ ای کبوتر؛ یک یک پرندگان حاضر شدند. سپس حضرت دستور داد آنها را کشتند و قطعه قطعه کرده و پرهای آنها را کندند و با یکدیگر مخلوط کردند. سپس سر طاووس را گرفت و فرمود:

ای طاووس؛ دیدیم که گوشت و استخوان و پرهای او جدا شد و به یکدیگر پیوست و به سر متصل شد و زنده از مقابل حضرت پرواز کرد؛ آن گاه کلاغ و باز و کبوتر را یک یک صدا زد و همه در برابر او زنده شدند.

میمون ده مرد

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که خدا را بشناسد از خدا می‌ترسد و حیا می‌کند.

بزنطی نقل می‌کند که: مردی از اهل حربابل گفت:

در ده مردی بود که مرا آزار می‌داد و می‌گفت: ای رافضی؛ و حرفهای زشت می‌زد و مرا سرزنش می‌کرد. به زبان نبطی (نبط گروهی از عجم بودند که میان کوفه و بصره منزل کرده بودند و زبان خاص و طبیعت مخصوصی داشتند) به او میمون ده می‌گفتند. سالی به حج رفتم و حضرت صادق علیه‌السلام را ملاقات کردم. از حال آن مرد پرسید و بی‌مقدمه به زبان نبطی فرمود: میمون ده مرد. گفتم: چه موقع؟ فرمود: هم اکنون. پس از خدمت حضرت مرخص شده و روز و ساعت را یادداشت کردم. هنگامی که به کوفه برگشتم، برادرم را دیدم و پرسیدم: چه کسی در ده ما مرده؟ از جمله کسانی که نام برد همان میمون ده بود. گفتم: کی مرد؟ گفت: فلان روز، فلان ساعت، دقیقا همان تاریخ و ساعتی که حضرت فرموده بود.

مردی که سعادت هدایت داشت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: خرد و زیبایی چهره و شیوایی در کلام را هر کس داراست، کامل است.

و حدیثی طولانی از عمر بن یزید نقل می‌کند که حاصلش این است که:

هشام بن حکم عقیده‌ی جهمیه را داشت، (جهمیه اتباع جهم بن صفوان از فرق جبریه هستند) و در آنها هم خبیث و پلید بود. خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید؛ حضرت مسأله‌ای از او پرسید؛ متحیر ماند و مهلت گرفت و چند روزی به فکر جواب بود و نتوانست جوابی تهیه کند. باز به حضرت رجوع کرد و حضرت جوابش را فرمود و مسأله‌ی دیگری از او پرسید که دلیل بر بطلان مذهبش بود. هشام غمگین و حیران بیرون رفت و چند روزی را در حیرت و سرگردانی به سر برد و دوباره اجازه‌ی ورود خواست. حضرت پیغام داد در حیره (نزدیک نجف) بایستد من می‌آیم. هشام خشنود و مسرور زودتر رفت و آن جا ماند تا حضرت سوار استری به آن جا وارد شد. هشام گفت: چون به من نزدیک شد منظره‌ی او به طوری مرا ترساند که نتوانستم حرف بزنم و زبانم بسته شد. حضرت مدتی توقف کرد و ماندن ایشان رعب و حیرت مرا زیاد می‌کرد. هنگامی که مرا به این حالت دید. از آن جا رفت. من دانستم این حالتی که به من دست داد چیزی جز امری از جانب خدا نبود و از آن پس هشام از عقیده خود برگشت و به حضرت صادق علیه‌السلام گرویده و دین حق را اختیار کرد.

می‌خواست به حضرت تازیانه بزند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بهترین زنان شما زنی است که چون با شوهر خلوت کند و جامه از تن برگیرد پرده حیا را نسبت به شوهر خود به دور افکند و چون جامه بر تن پوشد، لباس حیا را نیز همراه آن بپوشد.

از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گفت:

حضرت صادق علیه‌السلام سواره می‌رفت و من هم در خدمت ایشان بودم. در راه به عبدالله بن حسن رسیدیم که او نیز سوار بود؛ تازیانه‌اش را بلند کرد که به حضرت بزند. حضرت اشاره‌ای کرد و همین طور که تازیانه در دستش بود، دستش خشک شد. گفت: ای اباعبدالله! (کنیه‌ی حضرت صادق علیه‌السلام) تو را به خویشاوندی قسم مرا ببخش. باز حضرت اشاره کرد و دست او به حال اول برگشت.

هر کس به فرقه‌ی صوفی تمایل پیدا کند، از ما نیست

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دزدان سه طایفه‌اند: آنان که از پرداخت زکات بخل می‌ورزند، کسانی که خوردن و به غارت بردن مهر زن را حلال می‌دانند و مردمی که قرض می‌گیرند و خیال ادای آن را ندارند.

مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه از احمد بن محمد بن ابی‌نصر نقل می‌کند که:

یکی از اصحاب ما به حضرت صادق علیه‌السلام گفت: در این زمان گروهی پیدا شده‌اند که به آنها صوفی می‌گویند؛ شما درباره‌ی آنها چه می‌فرمائید؟ حضرت فرمود: اینها از دشمنان ما هستند، هر کس به آنها مایل شود از آنها است و با آنها محشور می‌شود و به زودی عده‌ای پیدا می‌شوند که مدعی دوستی ما هستند ولی به اینها مایل می‌شوند و به ایشان شبیه می‌شوند و لقبهای آنان را بر خود می‌گذارند و کلمات آنها را تأویل می‌کنند. بدان! هر کس به آنها میل کند از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر که آنها را رد و انکار کند مانند کسی است که مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار جهاد کرده است.

معجزه حیات چهار پرنده

یکی از اصحاب حضرت ابا عبداللّه، امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کند:

روزی به همراه بعضی از دوستان به مجلس شریف و مبارک آن حضرت شرفیاب شدم؛ و من از محضر مقدّسش پیرامون این آیه شریفه قرآن:

خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ[۱] سؤال کردم بر این که آیا آن پرندگان از یک جنس و یک نوع؛ و یا آن که از انواع پرندگان

متفاوت بودند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا دوست دارید تا همانند آن را به شما ارائه و نشان دهم؟

همگی در پاسخ گفتیم: بلی.

حضرت در همان حالتی که نشسته بود صدا زد: طاووس!

ناگهان طاووسی پرواز کنان جلوی حضرت آمد، بعد از آن صدا زد: کلاغ! و کلاغی هم نزد حضرت آمد؛ و سپس یک کبوتر و یک باز شکاری را صدا نمود و آن دو نیز نزد حضرت حاضر شدند.

بعد از آن امام علیه السلام دستور داد تا سر آن چهار پرنده را بریدند؛ و پر و بال آن ها را کَنْدند و بدن های آن ها را قطعه قطعه کردند و سپس تمام گوشت و پوست آن ها را درهم آمیختند.

پس از آن امام علیه السلام سر طاووس را به دست خود گرفت و آن را صدا زد.

ناگهان دیدم مقداری از استخوان ها، گوشت ها و پرها حرکتی کردند و از مابقی جدا گشته و به هم پیوستند.

بعد از آن، حضرت سر طاووس را رها نمود و آن سر به بدن متّصل شد؛ و طاووس حرکت کرد و صحیح و سالم جلوی امام صادق علیه السلام ایستاد.

سپس حضرت کلاغ و باز شکاری و کبوتر را یکی پس از دیگری صدا زد و جریان را به همان شکل انجام داد؛ و آن ها هم زنده شدند و در مقابل حضرت سر پا ایستادند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبهٔ: آیه ۱۰۳.

[۲] اثبات الهداهٔ: ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۱۳۵.

مرثیه شاعر و اهمیت گریه

یکی از اصحاب نزدیک امام جعفر صادق علیه السلام به نام زید شحّام حکایت کند:

روزی به همراه عدّه ای در محضر پربرکت آن حضرت بودیم، یکی از شعراء به نام جعفر بن عفّان وارد شد و حضرت او را نزد خود فرا خواند و کنار خود نشانید و فرمود: ای جعفر! شنیده ام که درباره جدّم، حسین علیه السلام شعر گفته ای؟

جعفر شاعر پاسخ داد: بلی، فدایت گردم.

حضرت فرمود: چند بیتی از آن اشعار را برایم بخوان.

همین که جعفر مشغول خواندن اشعار در رثای امام حسین علیه السلام شد، امام صادق علیه السلام به قدری گریست که تمام محاسن شریفش خیس گردید؛ و تمام اهل منزل نیز گریه ای بسیار کردند.

سپس حضرت فرمود: به خدا قسم، ملائکه مقرّب الهی در این مجلس حضور دارند و همانند ما مرثیّه جدّم حسین علیه السلام را می شنوند؛ و بر مصیبت آن بزرگوار می گریند.

آن گاه خطاب به جعفر بن عفّان نمود و اظهار داشت: خداوند تو را به جهت آن که بر مصائب حسین سلام اللّه علیه، مرثیّه سرائی می کنی اهل بهشت قرار داد و گناهان تو را نیز مورد مغفرت و آمرزش خود قرار داد.

بعد از آن، امام علیه السلام فرمود: آیا مایل هستی بیش از این درباره فضیلت مرثیّه خوانی و گریه برای جدّم، حسین علیه السلام، برایت بگویم؟

جعفر بن عفّان شاعر گفت: بلی، ای سرورم.

حضرت فرمود: هرکس درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و دیگران را نیز بگریاند، خداوند او را می آمرزد و اهل بهشت قرارش می دهد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفهٔ الرّجال: ص ۲۸۹، ح ۵۰۸.

مناظره ابوحنیفه و امام صادق

روزی ابو حنیفه - یکی از پیشوایان و رهبران اهل سنّت - به همراه عدّه ای از دوستانش به مجلس امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و اظهار داشت:

یابن رسول اللّه! فرزندت، موسی کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول نماز بود و مردم از جلوی او رفت و آمد می کردند؛ و او آن ها را نهی نمی کرد، با این که رفت و آمدها مانع معنویّت می باشد؟!

امام صادق علیه السلام فرزند خود موسی کاظم علیه السلام را احضار نمود و فرمود: ابو حنیفه چنین می گوید که در حال نماز بودی و مردم از جلوی تو رفت و آمد می کرده اند و مانع آن ها نمی شدی؟

پاسخ داد: بلی، صحیح است، چون آن کسی که در مقابلش ایستاده بودم و نماز می خواندم، او را از هر کسی نزدیک تر به خود می دانستم، بنابر این افراد را مانع و مزاحم عبادت و ستایش خود در مقابل پروردگار متعال نمی دانستم.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرزند خود را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، که نگه دارنده علوم و اسرار الهی و امامت هستی.

بعد از آن خطاب به ابو حنیفه کرد و فرمود: حکم قتل، شدیدتر و مهمتر است، یا حکم زنا؟

ابو حنیفه گفت: قتل شدیدتر است.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند شهادت بر اثبات قتل را دو نفر لازم دانسته؛ ولی شهادت بر اثبات زنا را چهار نفر قرار داده است؟!

سپس حضرت به دنباله این پرسش فرمود: بنابر این باید توجّه داشت که نمی توان احکام دین را با قیاس استنباط کرد.

و سپس افزود: ای ابوحنیفه! ترک نماز مهمتر است، یا ترک روزه؟

ابو حنیفه گفت: ترک نماز مهمتر است.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا زنان نمازهای دوران حیض و نفاس را نباید قضا کنند؛ ولی روزه ها را باید قضا نمایند، پس احکام دین قابل قیاس نیست.

بعد از آن، فرمود: آیا نسبت به حقوق و معاملات، زن ضعیف تر است، یا مرد؟

ابوحنیفه در پاسخ گفت: زنان ضعیف و ناتوان هستند.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند متعال سهم مردان را دو برابر سهم زنان قرار داده است، با این که قیاس برخلاف آن می باشد؟!

سپس حضرت افزود: اگر به احکام دین آشنا هستی، آیا غائط و مدفوع انسان کثیف تر است، یا منی؟

ابو حنیفه گفت: غائط کثیف تر از منی می باشد.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا غائط با قدری آب یا سنگ و کلوخ پاک می گردد؛ ولی منی بدون آب و غسل، تطهیر نمی شود، آیا این حکم با قیاس سازش دارد؟!

پس از آن ابوحنیفه تقاضا کرد: یاابن رسول اللّه! فدایت گردم، حدیثی برای ما بیان فرما، که مورد استفاده قرار دهیم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش، و ایشان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال میثاق و طینت اهل بیت رسول اللّه صلوات اللّه علیهم را از اعلی علیین آفریده است.

و طینت و سرشت شیعیان و دوستان ما را از خمیر مایه و طینت ما خلق نمود و چنانچه تمام خلایق جمع شوند، که تغییری در آن به وجود آورند هرگز نخواهند توانست.

بعد از آن که امام صادق علیه السلام چنین سخنی را بیان فرمود ابو حنیفه گریان شد؛ و با دوستانش که همراه وی بودند برخاستند و از مجلس خارج گشتند.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید: ص ۱۸۹.

مسافری فوق العاده در سفر

مسافری فوق العاده در سفر

مناظره با شامی به وسیله شاگردان

مرحوم شیخ طوسی رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از هشام بن سالم حکایت فرماید:

روزی به همراه جماعتی از اصحاب حضرت ابو عبداللّه، امام جعفر صادق علیه السلام، در مجلس و محضر مبارکش نشسته بودیم، که شخصی از اهالی شهر شام اجازه گرفت و سپس وارد مجلس شد و سلام کرد.

امام علیه السلام جواب سلام او را داد و فرمود: بنشین.

پس از آن که نشست، حضرت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

ای مرد شامی! خواسته ات چیست؟

و برای چه به این جا آمده ای؟

آن شخص اظهار داشت: شنیده ام که شما نسبت به تمام علوم و به همه مسائل آشنا و عالم هستی، لذا آمده ام تا مناظره کنم.

حضرت فرمود: در چه موردی؟

عرضه داشت: پیرامون قرآن؛ و حروف مقطعه و اعراب آن.

حضرت فرمود: مطالب خود را در این رابطه با حمران بن اعین در میان بگذار.

مرد شامی گفت: می خواهم با شخص خودت مباحثه و مناظره نمایم، نه با دیگران.

امام علیه السلام فرمود: مسائل خود را با حمران مطرح کن، چنانچه بر او غلبه کردی، بر من نیز غالب خواهی شد.

پس از آن، شامی با حمران مشغول مذاکره و مناظره گردید، به طوری که خود خسته و عاجز گشت.

حضرت فرمود: ای مرد شامی! او را چگونه یافتی؟

پاسخ داد: او را شخصی متخصص و آشنا یافتم، هر آنچه سوال کردم، جواب کاملی شنیدم.

سپس عرضه داشت: چنانچه ممکن باشد می خواهم با خودت پیرامون علوم عربی مناظره نمایم؟

امام صادق علیه السلام اشاره به ابان بن تغلب نمود و اظهار داشت: آنچه می خواهی با این شخص مناظره کن.

مرد شامی کنار ابان بن تغلب رفت و در مناظره با او مغلوب شد، این بار به حضرت گفت: می خواهم در علم فقه مناظره کنم.

حضرت در این مرحله یکی دیگر از شاگردان خویش را به نام زراره، معرفی نمود و به مرد شامی فرمود: با او مناظره کن، که تو را در مسائل، قانع می نماید.

و چون با زراره مباحثه و مناظره کرد، نیز مغلوب گشت و شکست خورد؛ حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: این بار می خواهم با خودت درباره علم کلام مناظره نمایم.

امام علیه السلام این بار نیز به یکی دیگر از شاگردان خود به نام مؤمن طاق خطاب نمود و فرمود: ای مؤمن طاق! با این مرد شامی در آنچه که می خواهد مناظره نما.

پس او طبق دستور حضرت با مرد شامی در علم کلام مناظره نمود و بر او غالب گردید.

و بر همین منوال با هشام بن سالم در توحید و خداشناسی؛ و بعد از آن با هشام بن حکم پیرامون امامت و خلافت مناظره انجام گرفت و مرد شامی شکست خورد.

و امام جعفر صادق علیه السلام شادمان بود و تبسم می نمود.

سپس شامی اظهار داشت: مثل این که، خواستی به من بفهمانی، که در بین شیعیان شما این چنین افرادی وجود دارند که در علوم مختلف آشنا و مسلط می باشند؟!

حضرت فرمود: این چنین فکر کن.

و پس از صحبت هائی حضرت فرمود: خداوند متعال حق و باطل را در کنار یکدیگر قرار داد؛ و پیامبران و اوصیاء را فرستاد تا بین آن دو را جدا سازند؛ و انبیاء را قبل از اوصیاء منصوب نمود تا فضیلت و عظمت هر یک بر دیگری روشن شود.

مرد شامی در این لحظه گفت: خوشا به حال کسی که با شما همنشین باشد.

امام علیه السلام در پایان فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با رسول خدا – صلوات اللّه علیهم – همنشین بودند؛ و اخبار و جریانات را از طرف خداوند متعال برای آن حضرت می آوردند.

سپس مرد شامی اظهار داشت: یاابن رسول اللّه! آیا ممکن است، که من هم جزء شیعیان شما قرار گیرم؟ و مرا نیز از علوم و برکات خود بهره مند فرمائی؟

حضرت هم او را پذیرفت و به هشام فرمود: مسائل مورد نیاز او را تعلیمش بده، که برایت شاگردی شایسته باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفهٔ الرجال: ص ۲۷۵، ح ۴۹۴.

مسئولین با معرفت

مأمون رقی – که یکی از دوستان امام جعفر صادق علیه السلام است – حکایت نماید:

در منزل آن حضرت بودم، که شخصی به نام سهل بن حسن خراسانی وارد شد و سلام کرد و پس از آن که نشست، با حالت اعتراض به حضرت اظهار داشت:

یاابن رسول اللّه! شما بیش از حد عطوفت و مهربانی دارید، شما اهل بیت امامت و ولایت هستید، چه چیز مانع شده است که قیام

نمی کنید و حق خود را از غاصبین و ظالمین باز پس نمی گیرید، با این که بیش از یک صد هزار شمشیر زن آماده جهاد و فداکاری در رکاب شما هستند؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: آرام باش، خدا حق تو را نگه دارد و سپس به یکی از پیش خدمتان خود فرمود: تنور را آتش کن.

همین که آتش تنور روشن شد و شعله های آتش زبانه کشید، امام علیه السلام به آن شخص خراسانی خطاب نمود: برخیز و برو داخل تنور آتش بنشین.

سهل خراسانی گفت: ای سرور و مولایم! مرا در آتش، عذاب مگردان، و مرا مورد عفو و بخشش خویش قرار بده، خداوند شما را مورد رحمت واسعه خویش قرار دهد.

در همین لحظات شخص دیگری به نام هارون مکی - در حالی که کفش های خود را به دست گرفته بود - وارد شد و سلام کرد.

حضرت امام صادق سلام اللّه علیه، پس از جواب سلام، به او فرمود: ای هارون! کفش هایت را زمین بگذار و حرکت کن برو درون تنور آتش و بنشین.

هارون مکی کفش های خود را بر زمین نهاد و بدون چون و چرا و بهانه ای، داخل تنور رفت و در میان شعله های آتش نشست.

آن گاه امام علیه السلام با سهل خراسانی مشغول مذاکره و صحبت شد و پیرامون وضعیت فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دیگر جوانب شهر و مردم خراسان مطالبی را مطرح نمود مثل آن که مدت ها در خراسان بوده و تازه از آن جا آمده است.

پس از گذشت ساعتی، حضرت فرمود: ای سهل! بلند شو، برو ببین در تنور چه خبر است.

همین که سهل کنار تنور آمد، دید هارون مکی چهار زانو روی آتش ها نشسته است، پس از آن امام علیه السلام به هارون اشاره نمود و فرمود: بلند شو بیا؛ و هارون هم از تنور بیرون آمد.

بعد از آن، حضرت خطاب به سهل خراسانی کرد و اظهار داشت: در خراسان شما چند نفر مخلص مانند این شخص - هارون که مطیع ما می باشد - پیدا می شود؟

سهل پاسخ داد: هیچ، نه به خدا سوگند! حتی یک نفر هم این چنین وجود ندارد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای سهل! ما خود می دانیم که در چه زمانی خروج و قیام نمائیم؛ و آن زمان موقعی خواهد بود، که حداقل پنج نفر هم دست، مطیع و مخلص ما یافت شوند، در ضمن بدان که ما خود آگاه به تمام آن مسائل بوده و هستیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۱۲۳، ح ۱۷۶، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب.

معاشرت و برخورد با سلطان

در زمان امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی به نام نجاشی استاندار و حاکم اهواز و فارس بود و از مردم مالیات زیادی می گرفت.

یکی از اهالی اهواز که مالیات سنگینی پرداخت کرده بود، حضور امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت: یاابن رسول اللّه! نجاشی از مردم مالیات بسیاری می گیرد، گرچه من مالیات خود را پرداخته ام ولی برایم خیلی مشکل و سخت است.

و با توجه به این که او شخصی مسلمان و متدین و از ارادتمندان و پیروان شما است، اگر ممکن است نامه ای برایش بنویس تا رعایت حال مرا بنماید؟

لذا امام جعفر صادق علیه السلام نامه ای برای نجاشی بدین مضمون نوشت:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، سرّ أخاك یسرّك اللّه...»، برادرت را خوشحال کن تا خداوند متعال تو را خوشحال نماید.

مرد اهوازی نامه حضرت را گرفت و سپس تحویل نجاشی داد، چون نجاشی نامه را خواند آن را بوسید و بر چشم نهاد و آن گاه گفت: ای مرد! خواسته ات چیست؟

اهوازی گفت: مأموران شما مالیات زیادی برایم تعیین کرده است و پرداخت آن برای من مشکل است، گرچه آن را پرداخته ام.

نجاشی پرسید: مگر مالیات دریافتی از تو چه مقدار بوده است؟ جواب داد: مقدار ده هزار درهم.

نجاشی دستور داد که آنچه از او گرفته اند، باز پس دهند و پس از آن به آن مرد گفت: آیا اکنون راضی و خوشحال شدی؟

اظهار داشت: بلی، جانم به فدایت.

آن گاه نجاشی دستور داد تا یک حیوان سواری و یک کنیز پیش خدمت، همچنین یک دست لباس کامل نیز به او داده شود.

سپس مرد اهوازی به شهر مدینه منوره آمد و جریان نجاشی را برای امام صادق علیه السلام تعریف کرد و حضرت بسیار شادمان و مسرور گردید.

اهوازی گفت: یاابن رسول اللّه! گویا شما هم شاد و خوشحال گشته ای؟

حضرت صادق آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین فرمود: بلی، قسم به خداوند بی همتا! پیامبر خدا نیز از این کار خوشحال می باشد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۷۰، ح ۸۹، اختصاص شیخ مفید: ص ۲۶۰.

مهمترین سفارش در آخرین لحظات

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

منصور دوانیقی در یکی از روزها بعضی از علماء و دانشمندان شهر مدینه منوره را در مجلسی به حضور خود دعوت کرد، که من نیز یکی از آنان بودم.

همین که به دربار خلیفه عباسی وارد شدیم، دربان او - که ربیع نام داشت - جلو آمد و گفت: خلیفه دستور داده است که دو نفر، دو نفر وارد شوید.

به همین جهت من با عبداللّه بن حسن وارد شدیم؛ و چون کنار منصور قرار گرفتیم و نشستیم، منصور به من گفت: شنیده ام علم غیب می دانی؟

گفتم: کسی غیر از خداوند متعال غیب نداند.

اظهار داشت: شنیده ام مردم مالیات و حقوق و صدقات خود را تحویل شما می دهند؟

گفتم: مالیات ها همه برای شما می باشد.

بعد از آن، پرسید: آیا می دانید که شما را برای چه؛ و به چه منظور دعوت کرده ام؟

اظهار داشتم: خیر.

گفت: شما را دعوت کرده ام تا آن که خانه ها و باغات شما را تخریب و خودتان را در جزیره ای یا منطقه ای تبعید و منتقل کنم، که تحت نظر و ممنوع الملاقات باشید تا آن که در جامعه، صلح و آرامش برقرار باشد.

گفتم: همانا حضرت ایوب به بلاهای سختی مبتلا شد و صبر نمود؛ و حضرت یوسف مورد ظلم و ستم قرار گرفت و عفو نمود، و

حضرت سلیمان به مُلْکی عظیم رسید و شکر خدا کرد؛ و تو از نسل همان ها می باشی.

منصور خوشحال شد و گفت: مرا به آن موعظه هائی که گاهی مطرح می فرمودی، موعظه نما؟

گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رابطه رَحِم و خویشاوندی، همچون ریسمانی است که از زمین به آسمان ها متصل می باشد؛ که هر که قطع رابطه کند، قطع آن ریسمان نموده و هر که صله رحم نماید با آن وصل نموده است.

منصور گفت: حدیثی دیگر برایم بگو؟

اظهار داشتم: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به نقل از فرمایش خداوند متعال فرموده است: من رحمان هستم و خویشاوندی را بر قرار کردم و هر که قطع صله رحم نماید با من قطع رابطه کرده است.

منصور اظهار داشت: من چنین حدیثی را نخواستم، حدیث دیگری را بیان کن؟

پس از آن، گفتم: یکی از پادشاهان بنی اسرائیل، سی سال از عمرش بیشتر باقی نمانده بود، ولی چون قطع صله رحم کرد، خداوند عمرش را از سی سال به سه سال کاهش داد.

منصور در پایان گفت: منظورم این بود و همین را خواستم؛ و سپس هدایایی به من داد و با خوشحالی با ما خداحافظی کرد؛ و از مجلس بیرون آمدیم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۵، ص ۲۴۲، ح ۲۹، به نقل از عوالی اللئالی: ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۴۵.

مذهب جعفری، مذهب اهلبیت

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه و دیگر بزرگان آورده اند:

یکی از راویان حدیث و از اصحاب و دوستان امام جعفر صادق علیه السلام به نام ابوبصیر لیث مرادی حکایت کند:

پس از آن که امام جعفر صادق علیه السلام به شهادت رسید، روزی جهت اظهار هم دردی و عرض تسلیت به اهل منزل حضرت، رهسپار منزل آن امام مظلوم علیه السلام گردیدم.

همین که وارد منزل حضرت شدم، همسرش حمیده را گریان دیدم؛ و من نیز در غم و مصیبت از دست دادن آن امام همام علیه السلام بسیار گریستم.

و چون لحظاتی به این منوال گذشت، افراد آرامش خود را باز یافتند. آن گاه همسر آن حضرت به من خطاب کرد و اظهار داشت:

ای ابوبصیر! چنانچه در آخرین لحظات عمر امام جعفر صادق علیه السلام در جمع ما و دیگر اعضاء خانواده می بودی، از کلامی بسیار مهم استفاده می بردی.

ابوبصیر گوید: از آن بانوی کریمه توضیح خواستم؟

پاسخ داد: در آن هنگام، که ضعف شدیدی بر امام علیه السلام وارد شده بود فرمود: تمام اعضاء خانواده و آشنایان و نزدیکان را بگوئید که در کنار من حاضر و جمع شوند.

وقتی تمامی افراد حضور یافتند، حضرت به یکایک آنان نگاهی عمیق انداخت و سپس خطاب به جمع حاضر فرمود:

کسانی که نسبت به نماز بی اعتنا باشند، شفاعت ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شامل حالشان نمی گردد. [۱] .

قابل دقت است که حضرت نفرمود: شفاعت ما شامل افراد بی نماز نمی شود؛ بلکه فرمود: شفاعت ما شامل حال افراد بی اعتناء به نماز، نمی شود.

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الاعمال: ص ۲۰۵، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۲، ح ۵.

مذهب جعفری

منظور از نوشتن این چند صفحه این است که مذهب شیعه و جعفری همان مذهب اهل‌بیت و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. از روی تعصب مانند سایر مذاهب با قدرت جبر خلفای وقت ظهور پیدا نکرده است بلکه مرام شیعه همان مرام سلمان و اباذر و مقداد و عمار یاسر و کمیل بن زیاد و مالك بن نویره و سعد بن عباده و عبدالله بن عباس و قیس بن سعد بن عباده و مالك اشتر و محمد بن ابی‌بکر و هزاران اشخاص علمی و برجسته اصحاب کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدها تن از تابعین اصحاب صحیح الاراده بوده است که در آن زمان ابوحنیفه و مالك و شافعی و احمد حنبل وجود نداشته‌اند زیرا که این چهار رییس نوظهور در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنوز به دنیا نیامده بودند و دین مبین اسلام با وجود پیغمبر ظهور کرده و بعد از رحلت آن حضرت ابوحنیفه در سال ۸۰ هجری در کابل متولد و در سال ۱۵۰ فوت کرد. مالك بن انس در سال ۹۳ هجری، شافعی در سال ۱۵۰ هجری و احمد بن حنبل در سال ۱۶۵ به دنیا آمد و شافعی و احمد بن حنبل به ترتیب در سال ۱۹۸ و ۲۴۱ درگذشتند. ولی شیعه در زمان پیغمبر از آن حضرت پیروی می‌کردند و بعد از رحلت ایشان نیز از عترت و فضیلت و کرامت و علم و دانش حضرت و طبق سنت و رسم رسول خدا تبعیت می‌کردند و آن همه شدت عمل و صبر و شکیبایی را در مقابل زجر و شکنجه‌های مخالفین تحمل می‌کردند و این مطالب درباره شیعه در همه اعصار و قرون در دفتر روزگار به ثبت رسیده و به هیچ وجه قابل انکار و تردید نبوده بلکه تابعین حق و حقیقت (شیعه) معنی مرام و آیین جعفری را محضر اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یافته‌اند و تمام آزارها و جور و جفا و تنبیه‌های بدنی آنها را در راه دین سست نمی‌کند بلکه استوارتر نمود و مردم آنها را مایه سعادت بشر می‌دانند. جمعیت شیعه طبق روایات متواتره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اهل‌بیت پیغمبر را عدل (همردیف) قرآن و کشتی نجات می‌دانند.

اما اشتباه برادران اهل تسنن در تعیین اهل‌بیت پیغمبر پرواضح است و به نظر می‌رسد چنان مغرورند که از شدت تکبر نمی‌توانند آن را قبول نمایند و معلوم نیست آیا در این اشتباه متعمد هستند یا تعمد ندارند؛ زیرا که احادیث بسیاری از جمله حدیث متواتر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دانشمندان اهل تسنن در خصوص فضیلت اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده به حدی که هیچ منصفی قدرت انکار آن را ندارد مانند حدیث منزله و حدیث ثقلین و حدیث غدیرخم و حدیث طیر مشوی و قضیه مباهله و قضیه خانم بخش و قضیه لیلهٔ المبیت و سایر قضایای دیگر قطع نظر از تأویل آیات قرآنی که شماره‌ی آن آیات در این مختصر نمی‌گنجد.

مذهب جعفری (شیعه)، مذهب اهل‌بیت

طبق عقیده مذهب جعفری مقام خلافت و جانشینی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن علی بن ابیطالب و یازده فرزند مطهرش می‌باشد و این منصب الهی با نص تعیین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خدای عزوجل ثابت شده است. شیعه‌ها همین مذهب الهی را که مذهب اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است از آن زمان نگه‌داری کرده‌اند.

اصحاب خاص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای احقاق حق خود از لحظات اول در مقابل زمامداران خودسر حاکمان عادل فداکاری‌های مالی و جانی کرده‌اند و در زمان خلیفه اول و دوم و سوم زشت‌کاریهای آنان را فاش می‌کردند و شیعه‌ها بودند که از سلاطین بنی‌امیه شکنجه‌ها دیدند و به ظلم‌ها و ستم‌ها و جفاهایی که این خائنین دین بر مسلمانان کردند صبر نمودند. با این

رویدادها دولت بنی‌امیه در نتیجه اعمال شدید و قبیح خود رو به ضعف گرایید. جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در این برهه از زمان موقعیت را برای قیام علمی مساعد دیدند مردمی که برای به دست آوردن حقیقت تشنه بودند و به دنبال پناهگاه واقعی می‌گشتند از اطراف و اکناف عالم دور چشمه زلال علم پیغمبر را که در آن زمان مخصوص حضرت بود فراگرفتند.

محمد بن علی بن نعمان صیرفی کوفی (مؤمن طاق)

مورخین سنی و شیعی نوشته‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را در حجهٔالوداع در محلی که آن را غدیر خم می‌گفتند جمع کرد و بر بالای بلندی یا بالای چند چوب که برای او گذاردند یا بر بالای چند جهاز شتر ایستاد و به خلافت علی بن ابیطالب علیه‌السلام بعد از خود در برابر چشم و گوش ده‌ها هزار مردم تصریح کرد و من جمله از فرمایشات رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت این بود (من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله الی آخر) یعنی ای مردم بر هرکس که من مولای او بودم علی مولای اوست خداوند هر کس با او دوست است تو با او باش و هر کس با او دشمنی کرد تو دشمن او باش خداوندا یاران علی را یاری کن و کسانی که او را تنها می‌گذارند - خوارساز

در آن وقت عمر بن الخطاب آن صحابی بزرگ برخاست و بعلی بن ابیطالب علیه‌السلام گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه - به به ای علی تو مولای من و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه شدی

و در خطابه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالب دیگری هست که شیعه به آن استدلال می‌نمایند و تاریخ آن را به طور تفصیل نقل کرده است شیعه‌ی امامیه به این نص صریح که به شهادت هزاران نفس از مسلمانان اثبات شده تکیه کرده‌اند و از آن تجاوز نمی‌کنند و ایمان دارند که علی بن ابیطالب امام مفترض الطاعه است و معتقدند که امامان و پیشوایان آنها هر یک به موجب نص و تصریح امام قبل امام هستند چنانکه علی علیه‌السلام نسبت به فرزندش حسن و بعد از او به حسین فرزندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرد و حسین بن علی علیه‌السلام نسبت به فرزندش علی بن الحسین علیه‌السلام و او به فرزندش تا امام دوازدهم قائم آل محمد مهدی علیه‌السلام - تصریح فرموده است.

شیعه به امامت علی علیه‌السلام به شرح فوق‌الذکر ایمان دارد و در عین حال خلافت خلفای ثلثه بعد از رسول صلی الله علیه و آله را منکر نیست و اگر اهل انصاف باشی پس از آنکه دلیل آوردم مثل من معتقد خواهی شد که شیعه به خلفای ثلثه راشدین احترام می‌گذارند -

دلیل من این است که علی علیه‌السلام در نزد شیعه یکی از آیات بزرگ خداست و به او قلبا و روحا دلبستگی دارند و او را معصوم و مفترض الطاعه می‌دانند و رضای او را موجب رستگاری و غضب او را موجب بدبختی و آتش می‌شمارند و من به تو دروغ نگفته‌ام اگر بگویم یک فرد شیعی حاضر است به آسانی و با رغبت و شوق جان خود را فدا کند اگر از او بخواهند که محبت علی علیه‌السلام را از خود دور نماید و واضحتر آنکه اگر یک فرد شیعی مخیر شود بین مرگ تلخ و بین ترک محبت علی مرگ را بر ترک محبت اختیار می‌کند و بالاخره همه‌ی مردم عقیده‌ی شیعه را در مورد علی علیه‌السلام می‌دانند و می‌دانند یک نفر شیعه هیچ چیز را بر محبت علی علیه‌السلام ترجیح نمی‌دهد - پس از این مقدمه می‌گوئیم شیعه خیلی پیش تاریخ را خوانده و در پرتو روشنائی علم و تحقیق و بررسی به کنه تاریخ و حقایق رسیده و مسئله را به خوبی در نزد خود طرح کرده و در ذهن خود جلسه‌ی محاکمه تشکیل داده و از شهود استماع شهادت کرده و قبل از آنکه در این باب رأی دهد کلمه‌ی نافذ و بیان قاطع مولای خود علی علیه‌السلام را شنیده است که فرمود (انهم خلفاء الرسول و انی الیهم ناصر و معین و لاعمالهم مؤید و ناصح و ها انا الان علی جنب الخلیفه قاضی المسلمین و مفتی دیار الخلافه) آنها خلفاء رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده و من ناصر و یاور آنها هستم و اعمال آنها را تائید کرده و راهنمائی می‌کنم و الساعه در نزد خلیفه و قاضی مسلمانان و مفتی شهرهای خلافت هستم

بلی در ابتدای امر یعنی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (به جهات بسیار) بنی‌هاشم ناراحت شدند و جمعی از صحابه‌ی بزرگوار و متشخص رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز با بنی‌هاشم در این ناراحتی شرکت کردند و بعد از آنکه ابوبکر به خلافت نشست بنی‌هاشم در مقام اعتراض شدند و می‌خواستند بر این تصمیم برخیزند و خلافت را به سید آقای بنی‌هاشم علی علیه‌السلام واگذار نمایند ولی امام علی علیه‌السلام بر آنها بانگ زد و بانگ علی علیه‌السلام آنها را در جای خود نگاه داشت و به همان حال باقی ماندند و به آنها اجازه نداد که به راست و چپ بنگرند و ناچار بودند از سید و مولای خود اطاعت کنند در مقابل امر انجام شده تسلیم گردند [۱].

و امام علیه‌السلام شروع به همکاری با آنها کرد و هر چه می‌توانست در تنظیم و تعبیه‌ی سپاه و اظهار نظر در کارهای عمومی و مشکلات وارده بر جامعه‌ی اسلام و ترتیب و حفظ بیت‌المال و بالاخره در تمام مشکلات اجتماعی روز به آنها مساعدت و کمک می‌نمود و به آنها نصیحت و راهنمائی می‌کرد

و اما در قضاوت علی علیه‌السلام یگانه مرجع صالح بود و معاشرت او با خلفاء بسیار مسالمت‌آمیز و صمیمانه بود و بر فرض عقیده به آنها نداشت عملا- با نهایت صمیمیت با آنها رفتار می‌کرد و به آنها کمک بسیار می‌نمود و با آنکه مانعی در کار نبود که امام علیه‌السلام از در خصومت در آید و با آنها بجنگد و مطلب را به نتیجه برساند و برنامه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به اتمام برساند زیرا علی علیه‌السلام به تصدیق عموم مسلمانان کسی نبود که انحرافی در دستگاه دیانت ببیند و خاموش بنشیند هیچ وقت در حق و عدالت مدارات نمی‌کرد و چشم‌پوشی از باطل شیوه‌ی او نبود و بر شبهه ساکت نمی‌ماند و هیچ گاه به ظالم کمک نمی‌نمود و هیچ گاه از مرگ نمی‌ترسید و خود خلاق مرگ بود و از چه کس باید بترسد در حالی که او همان علی علیه‌السلام بود و ذوالفقار او همان شمشیری که صنادید و بزرگان و پهلوانان قریش را دو نیم کرد و سرهای آنها را به هوا پرتاب می‌نمود و بنی‌هاشم و جمعی از صحابه و قسمتی از پهلوانان مسلمان منتظر بودند که کی انگشتان آهنین علی بر قبضه‌ی شمشیر مرگبارش به حرکت درآید و مطالبه‌ی خلافت کند با این حال با دستگاه خلافت صمیمانه همکاری فرمود

آری شیعه معتقد به عصمت صحابه اعم از خلفاء و غیر خلفاء از خطا نیستند و عقیده‌ای که نسبت به پیشوایان خود دارند نسبت به کسان دیگر ندارند و معتقد به خلافت خلفای راشدین بوده و در این عقیده با برادران سنی خود شریک هستند و در مذهب سنیان اصلا مسئله‌ی عصمت عنوانی نداشته و برای هیچ مخلوقی عصمت قایل نیستند.

با مراتب مزبور شیعه در عقاید خود معذور بوده و گناهی در گفتارهای دیگران درباره‌ی آنها و در تحریک و دسیسه و تهمت و افتراء که به آنها می‌زنند ندارند.

و اگر بعضی از آنها به علت جهل و بی اطلاعی یا به عنوان تبعیت از سیاست اجنبی و غرض‌ورزی مغرضین اظهار خلافی بکند به خود ضرر زده و به مذهب صدمه‌ای نخواهد زد.

زیرا مذهب جعفری نشانه‌های روشن و واضحی دارد که به زودی می‌توان فهمید و تشخیص داد.

و هرکس بخواهد از مذهب جعفری آگاه گردد به زودی می‌تواند بداند که این مذهب بر چه پایه‌هائی استوار است

این حقیقت را عده‌ی زیادی که دنبال حقیقت‌جوئی هستند درک کرده‌اند.

این عده اختلاف بین سنی و شیعه را به اسباب سیاسی نسبت داده و معتقدند که این اختلاف به هیچ وجه اسباب و موجبات دینی و مذهبی ندارد و حکام مستبد در هر دوره اولین باعث تفرقه بوده‌اند تا پایه‌های حکومت خود را مستقر و ثابت نگه دارند لذا مردم را به هم می‌ریختند تا متوجه ستمکاریها و انحرافهای آنها نشوند و من برای اثبات این امر به راه دور نمی‌روم و دوره‌ی عثمانی را که بسیاری از ما دیده‌اند مثال می‌آورم که چگونه در قلوب بسیاری از برادران سنی ما مایه‌ی دشمنی را نسبت به جمعی از برادران خود ریخته و تخم نفاق در بین آنها پاشیده و شیعه را در نظر آنها به بدترین صورت نشان دادند و به قدری در این کار اصرار کردند و به

اندازه‌ای بدی و دشمنی را در دل آنها تزریق کردند که دشمنی با شیعه کم کم جزئی از حیات دینی برادران سنی ما شد و آنها را معتقد نمودند که جماعت متاوله مسلمان نیستند بلکه کافرند و به خدا ایمان ندارند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌شناسند و قرآن را نمی‌دانند چیست و برادران فلسطینی که همسایه دیوار به دیوار ما هستند و ما و آنها بر یک خاک زندگی می‌کنیم و آب و خاک ما یکی است و عادات و رسوم ما هم یکی است معتقد بودند که تمام متاوله دم دارند و از باقی افراد بشر جدا هستند - در این صورت آیا شایسته است که ما هم به آنها افترا زده و چیزهائی را به آنها نسبت دهیم یا ادعا کنیم برادران سنی ما که این عقیده را درباره‌ی ما دارند این عقیده جزء دین و مذهب آنها است در حالی که ما یک یک مذاهب آنها را بررسی کرده و علم قطعی داریم که چنین چیزهائی در اصل مذهب آنها نیست و می‌دانیم که چگونه بین پیشوایان ما و آنها سلم و صفای کامل برقرار بوده و بین آنها علاقه‌های زیادی وجود داشت و حتی بین ائمه‌ی ما و پیشوایان آنها علاقه‌ی استاد و شاگردی بود و غالب آنها در نزد جعفر بن محمد علیه‌السلام تلمذ کرده و با بعضی از آنها دوستی و معاشرت نیک جریان داشته است.

و مثال دیگری که حاکی از غرض‌ورزی حکام مستبد می‌باشد قضیه‌ای است که در همین جبل عامل ما اتفاق افتاده است که برای شما نقل می‌کنیم این مثل نزدیک‌ترین مثل برای تصدیق است و به خوبی می‌رساند که چگونه عامل اجنبی زهرهای خود را در طول زمان ممتدی بر اجتماع مسلمانان ریخته و آنها را از هم جدا کرده است

یکی از اعلام علمای ما در شهر جبل عامل نقل کرد که چون برادران پناهنده‌ی فلسطینی ما به این حدود آمدند پیرمردی از پناهندگان که در حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشت جزء جماعتی بود که مقرر شده بود در قریه‌ی به نام (غازیه) اسکان شوند این پیرمرد با رفقای خود دانست که مردم (غازیه) همه متاوله هستند (شیعیان مقیم در جبل عامل و اطراف آن را (متاوله) می‌نامند و از این کلمه در اصل موالیان و دوستان اهل‌بیت رسالت مقصود بوده و بعدا عنوان مذمومی در عرف برادران مسلمان سنی آن حدود پیدا کرده است)

جماعت مزبور از قسمت و تقدیر خود ناراحت و افسرده دل شدند زیرا میل نداشتند در جائی سکونت کنند که محل سکونت (متاوله) است و این بخت سیاه را بر خود از راه قسمت و نصیب بد دانستند و آن را غیر عادلانه فرض می‌کردند و آرزو می‌نمودند که ای کاش نزد یهودیان می‌ماندند و بین متاوله نمی‌آمدند و اگر زیر سلطه‌ی یهود باقی مانده به نزد دمداران کافر نمی‌آمدند خوشبخت بودند ولی علی رغم میل قلبی ناچار آنها را (بغازیه) آوردند و چون جا و مکان آنها معلوم شد پیرمرد رئیس آنها متوجه محل و آبادی آن شد و آبادی و مناظر خوب طبیعی او را جلب کرد و در معالم قریه مطالعاتی نموده و نظر می‌انداخت در این هنگام چشم پیرمرد به چیزی افتاد شبیه به مأذنه و مناره اول فکر کرد باید مأذنه باشد ولی به خود گفت در قریه‌ی مسکن متاوله مأذنه چه می‌کند و مأذنه به کار آنها نمی‌آید بعدا اندیشید شاید کلیسا باشد که در این حدود آن را به این شکل ساخته باشند ولی از آنکه ناقوس و زنگ ندارد در شگفت ماند و فکر کرد شاید قلعه باشد ولی باز گفت قلعه را در جای بلند می‌سازند نه در زمین پست شاید به فکرش رسید که این بلندی دم قریه است زیرا مردم قریه که دم دارند قریه هم باید دم داشته باشد ولی چون این مطلب را نشنیده بود خود را تخطئه کرد و گفت شاید این همان لات و عزی دوبت بزرگ عرب قبل از اسلام است که در این قریه باقی مانده بالاخره خود را قانع کرد که کلیسا است نهایت آنکه در لبنان کلیساها را این طور می‌سازند و ناقوسهای آن به چشم نمی‌آید و در این افکار عجیب و غریب بود که ناگاه صدائی در قریه پیچید که انعکاس آن به دریا و کوه و فضای قریه طنین انداخت و گوش داد و شنید کسی با صدای بلند می‌گوید (الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله - اشهد ان محمدا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اشهد ان محمدا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم پیرمرد بیچاره تکان خورد و مبهوت شد و به خود نگاه کرده نمی‌خواست باور کند در قریه‌ای که مردم آن متاوله هستند صدای حق و نوای الهی بلند شود ولی کم کم صدا بلندتر و در تمام فضای قریه پیچید و طنین با مهابت آن در قلب او جا گرفت و در مقابل یک حقیقت واقعی قرارش داد و دیگر قابل تأویل

نبود و نمی‌توانست آن را حمل به چیزی که مخالف حقیقت باشد نماید ناچار از خانه‌اش به سوی صدا رفت و با عجله می‌رفت که به محل مأذنه و صدا برسد و چون به آنجا رسید دید مسجدی است و مردم در حال نماز ایستاده و امامی دارند که به او اقتدا کرده و به رکوع و سجود می‌روند و خوب توجه کرد و دید نماز آنها و رکوع و سجود و فواصل بین آنها همان است که خود به آنها آشنا است و عمل می‌کند و امام مسجد سوره‌ی حمد و اخلاص را می‌خواند و مأمومین ساکت هستند - شنید و بعد آمد و دید که مسجدی است که مردم در آن همان کارهائی را انجام می‌دهند که خود انجام می‌دهد و پارچه‌ی لباس آنها از همان پارچه است که خود پوشیده و تار و پود آن یکی است و از همان رنگ است و از یک جا آورده شده و مصدرش یکی است.

نهایت آنکه در ضمن اذان به کلمه‌ی دیگری هم گوشش آشنا شد که نشنیده بود و آن جمله‌ی (اشهد ان علیا ولی الله) و جمله‌ی (حی علی خیر العمل) بود این دو جمله را نشنیده بود در این حال معتقد شد که مردم این قریه که متاوله می‌باشند همه مسلمان هستند ولی باز هم فکر کرد شاید یکی از فرقه‌های اسلامی هستند که طریقه‌ی آنها از بین رفته است مانند مذهب او زاعی یا مذهب ظاهری.

و چون از نماز فارغ شدند پیرمرد به نزد شیخ امام جماعت رفت و سلام کرد و نشست و پس از چند لحظه پرسید شما در این قریه پیرو کدام مذهب هستید امام جماعت گفت مذهب جعفری پیرمرد پرسید: مردم این قریه همه مسلمان هستند یا مسلمانان در اینجا زیاد شده‌اند شیخ گفت: الحمد لله همه مسلمان هستند پیرمرد بیچاره مبهوت شده گفت عجب پس می‌گفتند مردم این قریه (متاوله) اند معلوم می‌شود دروغ می‌گفتند - امام مسجد به او گفت آقای من ما همه متاوله هستیم و متاوله همه مسلمانند و اسلام آنها خالص و بی شائبه است و معنای کلمه‌ی متاوله یعنی متوالی و منظور قبول ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام است یعنی تابع او و معتقدیم امام علی علیه‌السلام امامی است که طاعت او بر ما فرض است.

پیرمرد گفت: پس شما مسلمانید امام مسجد جواب داد: آری اگر خدا بخواهد پیرمرد سپس گفت: خواهش دارم قدری از کیفیت و اصول مذهب خودتان را برای من شرح دهید اصول مذهب و قدری از فروع آن را بگوئید.

امام مسجد هم شروع به بیان و توضیح مذهب جعفری کرد و آن پیرمرد گوش می‌داد و تمام حواسش جمع شنیدن و پیدا بود از شنیدن این مطالب حالت حیرت و تأسف در او زیاد می‌شد که چرا در هفتاد سال زندگی نخواسته است از حال همسایه دیوار به دیوار خود و از مذهب و طریقه‌ی او با اطلاع شود سپس پرسید علمای مشهور شما کیانند امام مسجد نام چند نفر از آنها را برد و پیرمرد خواهش کرد او را نزد هر یک از آنها که نزدیکتر است ببرد و امام مسجد این کار را کرد و خواهش او را پذیرفت آن عالمی که آن تاریخچه را برایم نقل کرد گفت آن پیرمرد فلسطینی با گروهی از مردم قریه‌ی (غازیه) به نزد من آمدند و پیرمرد از من خواست که به طور مشروح و واضح مذهب جعفری را برایش بگویم من شرح می‌دادم و او گوش می‌داد و گریه می‌کرد و آخرین کلمه‌ی من با آخرین قطره اشک او ادا می‌گردید پیرمرد گریه می‌کرد و می‌گفت: استغفرالله وااسفاه واجهلاه و لا حول و لا قوة الا ـ بالله العلی العظیم و غالبا بدیدنم می‌آید و همیشه از من خواهش می‌کند که برای او صحبت کنم و او را روشن سازم این قضیه‌ای است که در همین نزدیکیها به همین کیفیت که شنیدید اتفاق افتاده - و در این صورت آیا باید به مذاهب اسلامی ملامت کرد یا ملامت این کار را باید تنها به اجنبی نمود؟

باید به آن جیره‌خواران اجنبی و رؤسای عرب که پیشوائی این مردم ساده و بی‌غرض را دارند سرزنش کرد بدون شک مسئول اول همان پیشوایان هستند که حقیقت را خوب می‌دانند و آن را حتی بهتر از خود می‌شناسند (و ضرورتی در نام بردن آنها نیست) آن رؤسا که پیران و جوانان را اغفال کرده و گول زده‌اند و آنهائی که کشوری را اغفال و نام وطن‌خواهی بر خود گذارده دنیا را پر از غوغای خود نموده و فریاد می‌زنند باید همه با هم زندگی کنیم و برادریم و سنگ به سینه می‌زنند مسئولند اینها مسئول این تفرقه و جدائی می‌باشند و مسئول دوم در این کار اجنبی است و احیانا می‌شود گفت هر دو یکی هستند زیرا مسئولین درجه‌ی اول در

حقیقت عمال مسئولین درجه‌ی دوم می‌باشند؟؟؟

در تواریخ سنی و شیعی هر دو نوشته‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه وفات فرمود صحابه‌ی او اعم از مهاجر و انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده اجتماع کردند تا با هم در انتخاب خلیفه تبادل نظر و مشورت کنند و بالاخره اتفاق کردند که ابوبکر خلیفه‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و او را به نام خلیفه‌ی مسلمانان معرفی نمودند و به تمام شهرهای اسلامی این خبر را انتشار دادند و بنی‌هاشم در مقام شدند بر این انتخاب اعتراض نمایند زیرا حتی یک نفر از بنی‌هاشم خانواده‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بین اعضای سقیفه نبود و علی علیه‌السلام مشغول تجهیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و عباس عموی رسول هم با علی علیه‌السلام همراهی می‌کرد و می‌دیدند و می‌دانستند این حق متعلق به علی علیه‌السلام است ولی امام آنها را ساکت کرد و انتخاب ابوبکر را با روی خوش پذیرفت و او را با آراء و نصایح خود ارشاد می‌کرد و با تمام قوائی که خداوند در وجودش ودیعه گذارده بود خلیفه را برای ابقای اسلام یاری کرد - علی علیه‌السلام و بنی‌هاشم و اصحاب علی علیه‌السلام هم همگی تسلیم بودند چنانکه سنیان هم آن را پذیرفته‌اند زیرا اعیان صحابه آن را پذیرفته بودند و از ابوبکر دوری نجستند آنها هم مثل شیعه عذر مشروع داشتند

و اما مذهب جعفری - این مذهب منسوب به امام ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است و این نسبت از آن جهت به او داده شده است که زمانه به او فرصتی داد که به سایر ائمه علیه‌السلام نداده بود و دوره‌ی او با دوره‌ی آنها اختلاف داشت و برای او عوامل و اسبابی فراهم شد که فضایل او انتشار یافت و علوم او به همه جا رسید و یکی از آن عوامل آزادی در گفتار بود که امام علیه‌السلام در نشر علوم خود آزادی داشت زیرا او در اواخر دوره‌ی بنی‌امیه و اوائل دوره‌ی بنی‌العباس زندگی کرد گرفتاریهای بنی‌امیه که بین خود از یکسو و با بنی‌العباس از سوی دیگر و گرفتاریهای بنی‌العباس در بین خود و دیگران و انصراف امام علیه‌السلام به طور کلی از سیاست مقدماتی بود که برای هیچ یک از ائمه پیش نیامد و به علاوه امام علیه‌السلام به نسبت پدران و فرزندان خود عمر نسبتا درازی کرد و وضع شخصی او هم از حیث رفاهیت تا اندازه‌ای خوب بود

اینها از یک جهت و از جهت دیگر آنکه بیشتر احادیث مورد اعتماد و استناد شیعه و قسمتی از احادیث مورد اعتماد سنیان از امام صادق علیه‌السلام روایت شده و به امام علیه‌السلام منسوب است.

و یک جهت دیگر آنکه دوره‌ی امام علیه‌السلام دوره علم و معرفت بود و مردم به علم و دانش اقبال داشتند و در نتیجه افق صیت و نورافشانی او توسعه یافت و بیشتر مشهود شد و نام او ورد زبانها شد و مردم مرتبا می‌گفتند حدیث جعفر فرمایش جعفر کلام جعفر فقه جعفر ایمان جعفر علوم جعفر علیه‌السلام و طبیعی بود که هر کس به این کلمات علاقه داشت جعفری می‌شد و شیعه هم طبعا علاقمند به او و به علم او و به حدیث و فقه و ایمان او بودند و بیش از دیگران اظهار علاقه به او می‌کردند زیرا او را امام واجب الاطاعه‌ی خود می‌دانستند پس شیعه و جعفریها و متاوله و امامیه کلمات مختلف اللفظ و متحد المعنی و مترادف می‌باشند و جعفریان از امام علی علیه‌السلام شروع و به امام محمد بن الحسن عسگری علیه‌السلام امامت را ختم می‌نمایند و طریقه و مذهب آنها تبعیت از قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی ۱۲ گانه خود می‌باشد و از حیث دین مثل سایر مسلمانان هستند یعنی به اسلام شروع و ختم می‌کنند -

---

پی نوشت ها:

[۱] چنانکه در کتاب شخصیت امام علیه‌السلام ترجمه‌ی (عبقریهٔ الامام) استاد عباس عقاد نویسنده‌ی بزرگ مصر توضیح داده شده علی علیه‌السلام پس از رحلت حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها از خلیفه‌ی اول دعوت کرد که تنها به خانه‌اش بیاید و چون ابوبکر به خانه‌ی امام آمد همه‌ی بنی‌هاشم و بنی عبدالمطلب بودند امام به او فرمود: من اگر در اول کار با تو بیعت نکردم برای آن

بود که خلافت حق من بود ولی اینک برای آنکه بین مسلمانان اختلاف نشود دستت را بده تا با تو بیعت کنم و بیعت فرمود حاضرین هم بیعت کردند.

محمد بن مسلم بن رباح ثقفی، ابوجعفر

محمد بن علی بن نعمان، ابوجعفر، کوفی صیرفی معروف به احول و ملقب به مؤمن طاق

یکی از ثقات [۱] و برجستگان اصحاب امام صادق (ع) [۲] است [۳] که لقب مؤمن طاق دارد [۴] ؛ چون در طاق المحامل کوفه دکانی داشته؛ نه آن چنان که صاحب قاموس و تاج اللغهٔ گفته‌اند که طاق قلعه‌ای در طبرستان بوده و محمد بن نعمان در آن جا سکونت داشته [۵] ، که این اشتباه است.

در زمان محمد بن نعمان پول قلبی پیدا شده بود که اکثر مردم تشخیص نمی‌دادند، مؤمن طاق قلب و سالم را از یکدیگر تشخیص می‌داد و از هم جدا می‌کرد، لهذا دشمنان وی و بدخواهان مذهب جعفری، او را شیطان طاق می‌خواندند. [۶] .

مؤمن طاق نیز، مانند هشام بن حکم، در علم کلام قدرتی تمام داشت، و از متکلمان عصر خویش محسوب می‌گشت [۷] ، و امام صادق (ع) در این زمینه او را ستوده بود. [۸] .

او مصنفات بسیاری، مانند: کتاب الاحتجاج در امامت امیرالمؤمنین (ع) و کتاب رد بر معتزله در امامت مفضول، و کتابی در امر طلحه و زبیر و عایشه [۹] ، و کتابی در رد خوارج و مناظراتش با آنان، و کتابی در مجالس وی با ابوحنیفه و فرقه مرجئه دارد. [۱۰] .

او کتابی نیز به نام «افعل لا تفعل» دارد که مرحوم ثقه‌الاسلام آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، قدس سره، در الذریعه، فرموده: «کتاب افعل لا تفعل لا بی جعفر محمد بن علی بن النعمان بن ابی‌طریفهٔ البجلی الاحول الصیرفی الاحول الصیرفی الملقب بمؤمن الطاق یروی عن الامام ابی‌عبدالله الصادق علیه‌السلام و هو احد الاربعهٔ الذین هم احب الناس الیه احیاءا و امواتا. قال النجاشی: رایت هذا الکتاب عند احمد بن ابی‌عبدالله الحسین عبیدالله بن الغضائری و هو کتاب کبیر حسن»، صاحب کتاب افعل لا تفعل، ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان احول صیرفی است که ملقب به مؤمن طاق است، و از امام صادق (ع) روایت می‌کند، و او جزء چهار نفری است که، مرده و زنده ایشان، محبوب‌ترین مردم نزد امام جعفر صادق (ع) بوده. نجاشی گفته: من آن کتاب را نزد ابن‌غضائری دیده‌ام، و آن کتاب بزرگ و خوبی است. [۱۱] .

مؤمن طاق مناظرات و مباحثاتی با مخالفین داشته که ما بعضی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۵۹.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۰۲.

[۳] مؤمن طاق از اصحاب امام کاظم (ع) نیز شمرده شده است (رجال الطوسی، ص ۳۵۹ - خلاصه، علامه حلی، ص ۶۷).

[۴] رجال نجاشی، ص ۲۲۸.

[۵] تاج العروس، مجلد ۶، ص ۴۲۸ و قاموس اللغه، باب القاف، فصل الطاء.

[۶] اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۰۴ - رجال کشی، ص ۱۶۳ - رجال نجاشی، ص ۲۲۸ - خلاصه، علامه حلی، ص ۶۷ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴.

[۷] فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۵۰.

[۸] اختصاص، ص ۲۰۴ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴.

[۹] فهرست ابن‌الندیم، ص ۲۵۰.

[۱۰] رجال نجاشی، ص ۲۲۸.

[۱۱] الذریعه، ج ۲، ص ۲۶۱.

مسمع بن عبدالملک کردین، ابوسیار

در خلاصه، علامه حلی، ص ۸۴ مسمع بن مالك، آمده است.

کردین، به کسر کاف و دال.

سید بکر بن وائل، و رئیس آنان در شهر بصره، و صاحب جاه و منزلت در میان ایشان [۱] ، و از اصحاب امام باقر (ع) [۲] ، و امام صادق (ع) [۳] بوده، و ثقه است [۴] ، او از حضرت باقر (ع) اندکی روایت کرده، و لیکن از حضرت صادق (ع) بسیار روایت نموده، و اختصاص تمام به آن حضرت داشته تا آن که آن جناب روزی به او فرمود: «انی لا عدك لامر عظیم یا اباسیار»، اباسیار، من تو را از برای امری بزرگ مهیا و آماده داشته‌ام. [۵] .

روایت شده که وقتی امام صادق (ع) به او فرمود: ای مسمع! تو از اهل عراقی، آیا به زیارت قبر امام سحین (ع) می‌روی؟ عرض کرد: نه، چون من مردی معروف و در بین اهل بصره مشهورم، و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه‌اند، و از قبایل عرب و ناصبیان و غیر ایشان، دشمنان بسیار داریم، و من ایمن نیستم که احوال مرا به والی خبر ندهند، به طور قطع گزارش می‌دهند، و از ایشان به من ضررها خواهد رسید. حضرت فرمود: آیا مصائب آن حضرت با به خاطر می‌آوری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا بر آن حضرت جزع می کنی؟ عرض کرد: آری، به خدا سوگند که بی‌تابی می کنم و می گریم بر آن بزرگوار تا آن که اهل خانه من، اثر اندوه در من می‌یابند، و حتی از غذا خوردن امتناع می کنم تا از حال من، آثار مصیبت ظاهر می‌شود. حضرت فرمود: خدا رحم کند بر گریه تو، به درستی که تو شمرده می‌شوی از کسانی که جزع می کنند از برای ما، و شاد می‌شوند برای شادی ما، و اندوهناك می‌شوند برای اندوه ما، و خائف می گردند برای خوف ما، و ایمن می گردند برای ایمنی ما، و زود باشد که ببینی، در وقت مرگ خود، که پدران من حاضر شوند نزد تو، و سفارش کنند به ملك‌الموت درباره تو، و بشارت دهند تو را که دیده‌ات روشن گردد، وشاد شوی؛ و ملك‌الموت بر تو مهربان‌تر باشد از مادری مهربان نسبت به فرزند خویش.

پس حضرت گریست و مسمع نیز گریست، تا آخر حدیث که چشم را روشن و دل را نورانی می‌سازد. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۲۹۸.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۳۶.

[۳] رجال الطوسی، ص ۳۲۱.

[۴] رجال کشی، ص ۲۶۲.

[۵] رجال نجاشی، ص ۲۹۸.

[۶] کامل الزیارات، باب ۳۲، ص ۱۰۱.

مصادف، مولی ابی‌عبدالله

شیخ طوسی (ره)، در رجالش، او را از موالیان و ملازمان امام صادق و امام کاظم (ع) شمرده است. [۱] .

کشی، از عیاشی، از علی بن عطیه، از مصادف نقل کرده که گفت: حضرت ابوالحسن موسی الکاظم (ع) یک قطعه زمین زراعتی در مدینه (یا نزدیک آن) خرید، و سپس به من فرمود: من این زمین را برای دختر بچه (دختر مصادف) خریده‌ام. [۲] .

داستان سفر مصادف به مصر، برای تجارت، از طرف حضرت صادق (ع)، مشهور است [۳] و ما آن را در ذیل اخلاق امام صادق (ع) نقل کرده‌ایم.

در روضه کافی، روایتی از حلم امام صادق (ع) نقل شده که ما ترجمه آن را ذکر می‌کنیم. محمد بن مرازم، از پدرش نقل کرده که گفت: در خدمت امام صادق (ع)، از حیره خارج شدیم (آن زمانی که منصور دوانیقی ایشان را خواسته بود و اجازه بازگشتن داده بود)، مقداری آمدیم تا به ساحلین [۴] رسیدیم. اول شب بود. مردی از کارکنان منصور که سمت تحصیلداری داشت و در سالحین زندگی می‌کرد، جلو حضرت را گرفت و گفت: نمی‌گذارم از این جا بگذری؛ و شدیدا بر ممانعتش پافشاری نمود.

من و مصادف در خدمت حضرت بودیم، مصادف عرض کرد: این سگ، شما را خیلی آزار می‌کند و ممکن است بازگرداند، باز معلوم نیست منصور چه کند؛ اگر اجازه فرمایی او را می‌کشیم و بدنش را در رود می‌اندازیم. حضرت فرمود: مصادف! خویشتن‌داری کن. مصادف پی‌درپی از آن مرد تقاضای آزاد کردن می‌نمود و او مانع بود، تا بیشتر از شب گذشت، آن گاه دست از جلوگیری برداشت و رفت. حضرت فرمود: این کار بهتر بود (که مقداری صبر کنیم و بردباری نماییم) یا آن چه شما می‌گفتید که او را بشکیم؟ عرض کردیم: این عمل بهتر بود. حضرت فرمود: «ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلک فی الذل الکبیر»، گاهی مرد در گرفتاری کوچکی است اما به واسطه عدم تحمل خود را در ذلت بزرگ تر می‌اندازد. [۵] .

مصادف فرزندی به نام محمد داشته که از پدر خود روایت کرده است. ابن‌غضائری در یکی از کتاب‌هایش، محمد را توثیق و تعدیل کرده [۶] ، اما مصادف را چیزی نمی‌شمارد. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۵۹.

[۲] رجال کشی، ص ۳۸۰.

[۳] فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۱.

[۴] چهار فرسخی غرب بغداد.

[۵] روضه کافی، ح ۴۹، ص ۷۳.

[۶] گر چه در جای دیگر او را ضعیف دانسته است (معجم الثقات، ص ۱۱۷).

[۷] رجال مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۷، ردیف ۱۱۸۲۲.

معاذ بن کثیر کسائی کوفی

از شیوخ اصحاب حضرت صادق (ع) [۱] ، و از ثقات ایشان، و از کسانی است که نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر را از پدرش صلوات الله علیهما روایت کرده است. [۲] .

و در روایت «تهذیب» است که معاذ کرباس فروش بود، وقتی ترک کسب کرد، حضرت صادق (ع) احوال او را پرسندند، گفتند: تجارت را ترک

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۱۴.

[۲] ارشاد، مفید، فصل نص بر موسی بن جعفر (ع)، ص ۲۶۴.

[۳] تهذیب الاحکام، ج ۷، کتاب التجارات، ص ۴.

معاویهٔ بن وهب بجلی

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده [۱] ، و در فهرست گفته: او کتابی دارد که بزرگان از او نقل کرده‌اند. [۲] .

نجاشی گوید: معاویهٔ بن وهب، ابوالحسن، عربی خالص، ثقه و بر طریق مستقیم بوده. او از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام روایت کرده، و کتابی به نام «فضائل الحج» دارد که ابن ابی‌عمیر از او روایت می کند. [۳] .

در کافی، نقل شده که معاویهٔ بن وهب به امام صادق (ع) عرض کرد: چگونه شایسته است برای ما که با شیعیان، و مردمانی که با آمیزش دارند و شیعه نیستند، رفتار کنیم؟ حضرت فرمود: نگاه کنید به پیشوایان خود، از آنان که پیروی می کنید، هر طور آنان رفتار کنند، شما نیز همان گونه رفتار کنید؛ به خدا سوگند، آنان بیمارنشان را عیادت می کنند، و بر سر جنازه‌هایشان حاضر گردند، و برای آنان گواهی و شهادت دهند و امانت‌های آنان را به آنان رد کنند. [۴] .

معاویهٔ بن وهب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: «اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوالمن طلبتم منه العلم، و لا تکونوا علمآء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم»، دانش بیاموزید و دانش خود را با خویشتن‌داری و وقار زینت بخشید، نسبت به شاگردان خود متواضع و نسبت به استادان خود فروتن باشید، و از علمای جبار نباشید که رفتا باطلتان، حق شما را نیز از بین ببرد. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی ص ۳۱۰.

[۲] فهرست طوسی، ص ۳۳۴.

[۳] رجال نجاشی، ص ۲۹۳.

[۴] اصول کافی، ج ۲، کتاب معاشرت، ص ۴۶۴.

[۵] اصول کافی، ج ۱، باب صفت علماء، ص ۲۸ - امالی صدوق، مجلس ۵۷، ح ۹، ص ۲۹۴.

معروف بن خربوذ مکی

شیخی جلیل‌القدر و عابدی بلند پایه و یکی از اصحاب اجماع است که حدیث منقول از او در شمار صحاح آورده می‌شود [۱] او بین عامه و خاصه معروف بوده است. [۲] .

معروف بن خربوذاز اعاظم صحابه ائمه بزرگوار، حضرات علی بن الحسین [۳] و محمد بن علی [۴] و جعفر بن محمد الصادق [۵] علیهم‌السلام بوده، و امتیاز مخصوص وی به کثرت عبادت اوست.

همان گونه که در شرح حال جمیل بن دراج گذشت، وقتی که فضل بن شاذان از سجده طولانی ابن ابی‌عمیر در شگفت شد، ابن ابی‌عمیر داستان شگفتی خود را از سجده‌های جمیل بن دراج ذکر کرد و گفت که جمیل بن دراج به او گفته بود که سجده طولانی‌اش در مقایسه با سجده‌های طولانی معروف بن خربوذ، بس ناچیز بوده است. [۶] .

معروف بن خربوذ، به کثرت عبادت و طول سجده که غایت خضوع و منتهای عبادت است، و اقرب حالات بنده به نزد پرودگار، و اشد اعمال بر ابلیس است، معروف و محل توجه بوده است. او این نشانه از شیعه راستین علی (ع) بودن را، که - به فرموده امام صادق (ع) - معروف بودن به عبادت است [۷]، به خوبی دارا بود.

مرحوم کلینی، در کافی، باب علامات و صفات مؤمن، از معروف بن خربوذ، از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام نماز صبح را، در عراق، به جماعت گزارد؛ چون رو برگردانید، مردم را موعظه فرمود و از خوف خدا گریست و آنان را نیز گریاند، سپس فرمود: هان به خدا، در زمان دوست و رفیقم پیغمبر (ص)، مردمی را می‌شناختم که در بامداد و شام ژولیده و گرد آلود و گرسنه بودند، پیشانی آنان (در اثر سجده) مانند زانوی بز بود، شب را برای پروردگار خود با سجود و قیام می‌گذرانیدند، گاهی روی پا ایستاده و گاهی پیشانی به زمین می‌گذاشتند،با پروردگار خود مناجات نموده، و آزادی خویش را از آتش دوزخ طلب می‌کردند. به خدا که آنان را، با این حال، دیدم که ترسان و نگران بودند. [۸].

ابن‌اثیر، در اسد الغابه، در ذیل حالات بشیر بن تیم صحابی، نقل کرده که معروف بن خربوذ از بشیر بن تیم روایت می‌کند که در شب ولادت نبی اکرم (ص)، موبد کسری [۹] در خواب دید که شتران و گروه اسبان از دجله گذشتند و دریاچه ساوه خشک شد، و آتشکده فارس خاموش گردید... [۱۰].

نویسنده گوید: بنابراین روایت، معروف باید از تابعین به شمار آید.

علی بن ابراهیم تیمی از محمد اصبهانی نقل کرده که گفت: در مکه معظمه، با معروف بن خربوذ نشسته بودیم، و عده‌ای نیز حضور داشتند؛ ناگاه جمعی از اهالی مدینه که بر چهارپایان سوار بودند بر ما گذشتند. معروف گفت از ایشان بپرسید که در مدینه چه خبر تازه‌ای است. ما پرسیدیم، گفتند؛ عبدالله بن حسن [۱۱] وفات کرده است. ما به معروف خبر دادیم. طولی نکشید، عده دیگری آمدند، معروف گفت: از ایشان هم از خبر تازه مدینه بپرسید. آنان گفتند: عبدالله بن حسن غش کرده بود و به هوش آمد. معروف گفت: نمی‌دانم ایشان چه می‌گویند، الا آن که ابن‌المکرمهٔ (حضرت صادق علیه‌السلام) به من خبر داد که قبر عبدالله و اهل بیتش در کنار فرات است. و چنان شد که او شنیده و خبر داده بود؛ منصور ایشان را به کوفه برد و در حبس افکند، و تمامی بر کنار فرات شهید گشتند. [۱۲].

از محمد بن مروان روایت شده که گفت: من با معروف نزد حضرت صادق (ع) نشسته بودیم، پس او برای من شعر می‌خواند و من برای او شعر می‌خواندم، او از من سؤال می‌کرد و من از او سؤال می‌نمودم، و امام صادق (ع) می‌شنید، پس فرمود که رسول خدا (ص) فرموده: دل آدمی از چرک پر شود، از برای او بهتر است که از شعر پر شود. «فقال معروف: و انما یعنی بذلک الذی یقول الشعر. فقال (ع): ویحک او ویلک، قد قال ذلک رسول الله (ص)» - معروف گفت: شاید مراد رسول خدا (ص)، گوینده شعر باشد، نه خواننده شعر، حضرت فرمود: وای بر تو! رسول خدا (ص) این طور فرموده است - [۱۳].

نویسنده گوید: جمله «قد قال» یعنی فرمایش رسول خدا (ص)، آن طور که تو خیال کردی و گفتی، نیست؛ بلکه فرمایش ایشان شامل گوینده، و حفظ کننده و خواننده شعر است. خدا و رسولش آگاه‌ترند. [۱۴].

مرحوم پدرم فرموده: سید بن طاووس (ره)، در طریق این روایت قدح فرموده. [۱۵].

از جابر جعفی روایت شده که گفت: وارد شدم بر امام باقر (ع) و زید، برادر آن حضرت، نیز حاضر بود؛ ناگاه معروف بن خربوذ به مجلس وارد شد، حضرت فرمود: ای معروف! از اشعار شیرین و لطیفت، برای ما انشاد کن. معروف این شعر را خواند: لعمرک ما ان ابومالک

بواه و لا بضعیف قواه و لا بالالدی قوله

یعادی الحکیم اذا مانهاه و لکنه سید بارع

کریم الطبائع حلو ثناه اذا سدته سدت مطواعهٔ

و مهما و کلت الیه کفاه [۱۶] . حضرت دست بر شانه زید گذاشت، و فرمود: این‌ها صفات تو است. [۱۷] .

پی نوشت ها:

[۱] الرواشح السماویه، راشحه سوم، ص ۴۵.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۷۸.

[۳] رجال الطوسی، ص ۱۰۱.

[۴] رجال الطوسی، ص ۱۳۵.

[۵] رجال الطوسی، ص ۳۲۰.

[۶] رجال کشی، ص ۱۸۴.

[۷] اصول کافی، ج ۲، باب علامات مؤمن، ص ۱۸۳.

[۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۵.

[۹] داناترین عالم زرتشتی.

[۱۰] اسدالغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، ج ۱، ص ۱۹۲.

[۱۱] عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)، معروف به عبدالله محض، و شخ بنی هاشم.

[۱۲] رجال کشی، ص ۱۸۵.

[۱۳] رجال کشی، ۱۸۵ - ۱۸۴.

[۱۴] در زمینه شعر، و انواع آن می‌توان این گونه توضیح داد که:

شعر همچون وسیله‌ای است که هرگاه در جهت ناصواب به کار گرفته شود و بر اساس تخیل شکل گیرد و با تزیینات خیالی وتصویرهای واهی عرضه شود، جلوگیر راه حق می‌شود و به جای رشد، غی را به بار می‌آورد، و طبیعی است که پردازندگان به این نوع شعر، یا پرداختن به شعر از این دیدگاه، سرانجامی جز گمراهی نخواهد داشت. سرودن این دسته اشعار و سرخوش بودن به این نوع شعر، انحراف از حق به غیر حق است، و این است معنی قول خدای تعالی: «الشعراء یتبعهم الغاون»؛ و در همین زمینه است که پیغمبر (ص) فرموده است که اگر جوف یکی از شما پر از چرك شود، بهتر از آن است که پر از شعر گردد. از چنین اشعاری در اخبار و روایات نهی شده است.

بر عکس هرگاه که شعر در طریق صواب قرار گیرد و بر پایه شناخت صحیح و ایمان سروده شود، و تعهدآور و آگاهی‌از و انتقام گیرنده از ظالمین و یاری بخش مظلومین باشد، عمل صالح محسوب می‌گردد، و از این رو است که خداوند تعالی این دسته از شعرا را استثناء فرموده، می‌فرماید: «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا» (سوره شعراء، آیه ۲۲۷) مگر آن شاعران که اهل ایمان و عمل صالح بوده و یاد خدا بسیار کرده، و برای انتقام از ستمی که در حق آنها و سایر مؤمنان شده، از حق یاری جستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند).

مسعودی، در مروج الذهب (ج ۳، ص ۲۴۶ - ۲۴۲)، منشاء اختلافات داخلی را که یکی از موجبات سقوط رژیم بنی‌امیه بوده، به شعر کمیت نسبت می‌دهد.

[۱۵] تحفهٔ الاحباب، ص ۳۶۹.

[۱۶] به جان تو سوگند، که ابومالك سهل انگار و سست ضعیف نیست - او آن چنان نیست که اگر حکیمی او را نهی کند، با او به

ستیز برخیزد - بلکه او سروری است برتر از همه که سرشتی بخشنده دارد و نیک منش است - اگر بر او فخر کنی تنها بر فرمانبردارنش فخر نموده‌ای، ولی اگر کار را بدو واگذار کنی او تمامی امور تو را کفایت خواهد نمود.

[۱۷] امالی صدوق، مجلس ۱۰، ح ۱۲، ص ۴۳.

معلی بن خنیس بزاز کوفی

از کبار اصحاب، و یکی از کارگزاران و موالیان حضرت صادق (ع) بوده [۱] ؛ و از روایات استفاده می‌شود که او از اولیاء الله و اهل بهشت است؛ و حضرت صادق (ع) او را دوست می‌داشت، و او وکیل و قیم بر نفقات عائله حضرت بود. [۲] .

او کتابی دارد که از آن روایت شده است. [۳] .

بعضی گفته‌اند که او در اول امر، معتزلی، و سپس از پیروان محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) - نفس زکیه - بود [۴] ، و در آخر کار، از اصحاب حضرت صادق (ع) گردید، و حق آن است که او از بزرگان اصحاب حضرت صادق (ع) و از ممدوحین است.

شیخ طوسی، رحمه‌الله، در کتاب غیبت، فرمود: معلی بن خنیس از ممدوحین است، و از کارگزاران حضرت صادق (ع)، و بدین سبب، داود بن علی (والی مدینه) او را کشت. وی نزد حضرت پسندیده بود، و بر طریقه امام صادق (ع) در گذشت. [۵] .

و نیز گفته شده که داود بن علی، او را از این جهت گرفت و به زندان افکند که نام اصحاب و شیعیان امام صادق (ع) را فاش کند، و آنان را معرفی نماید ولی معلی نپذیرفت. داود او را تهدید به قتل نمود، و معلی بر کتمان پافشاری کرد و گفت: به خدا سوگند، اگر آنان در زیر پایم باشند، پایم را برندارم، و تو را از نامشان آگاه نکنم؛ و چون مرا بکشی سعادتمندم ساخته‌ای. آن گاه داود دستور قتل معلی را صادر کرد. [۶] در بعضی از روایات وارد شده که سبب قتلش اشاعه و ابراز بعضی از اسرار بوده.در بصائرالدرجات، از حفص ابیض تمار روایت شده که گفت: ای حفص! من معلی را به چیزی امر کردم، و او مخالفت کرد، و به آهن مبتلاـ شد. روزی او را افسرده و دلتنگ دیدم، گفتم، تو را چه می‌شود، شاید به یاد زن و بچه و مالت افتاده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: پیش بیا، پیش آمد، دستم را به صورتش کشیدم و به او گفتم چه می‌بینی؟ گفت: خود را در خانه‌ام، در کنار همسر و اولادم، می‌بینم. سپس دوباره دستم را به صورتش کشیدم و گفتم: خود را در کجا می‌بینی؟ گفت: در مدینه، در خانه شما. به او توصیه کردم که این راز را پوشیده بدارد، مخالفت کرد، و به آن مصیبت مبتلا شد... [۷] .

و از بعضی از روایات استفاده می گردد که امام صادق (ع)، در موقع کشتن او، در مدینه نبوده، و بعد از قتل او به مدینه برگشته‌اند.

علامه مجلسی (ره) فرموده: امام صادق (ع) در خارج شهر مدینه به سر می‌برد که داود بن علی، عموی منصور که حکومت مدینه را داشت، معلی بن خنیس را، که یکی از کارگزاران و موالی حضرت بود، به آن تعمت که به منظور قیام امام خریداری اسلحه می کند، کشت.

همین که امام صادق (ع) به مدینه بازگشت، از فاجعه قتل معلی سخت اندوهگین شد، و با خشم به نزد داود بن علی رفت، و بر وی عتاب آورد و گفت: به کدام گناه معلی را کشته‌ای؟ داود، از خشم امام، در وحشت افتاد و رئیس شرطه (شهربانی) خود را که نامش سیرافی بود عامل قتل معلی معرفی کرد.

امام صادق (ع)، از قدرت دستگاه خلافت و سطوت فرمانروای مدینه که عموی منصور بود، بیم نکرد و در قصاص قاتل پافشاری نمود، تا به جایی که که داود بن علی ناگزیر در امتثال فرمان وی، رئیس شرطه خویش را به کیفر رسایند؛ هر چند که قاتل معلی به وقت مکافات خود بر داود اعتراض می کرد و به فریاد می گفت: خود بر من فرمان قتل مردم را می‌دهند، و خود نیز مرا به آن گناه می کشند. [۸] .

شیخ کشی، از ابن ابی‌نجران، از حماد ناب، از مسمعی روایت کرده که گفت: داود بن علی،حاکم مدینه، موقعی که خواست معلی را به قتل برساند، معلی گفت: مرا به سوی مردم بیرون برید، چون من دین و قرض بسیاری دارم، و مال فراوان، و می‌خواهم که مردم را بر قروض خود شاهد بگیرم. او را به بازار بردند. همین که مردم گرد او جمع شدند، گفت: ای مردم! من معلی بن خنیس می‌باشم، هر کس مرا شناخته است، چه بهتر، و هر که مرا نشناخته، بشناسد؛ شاهد باشید، آن چه از من به جا مانده، از کم و زیاد، از اعیان و اموال و دیون و خانه و غلام و کنیز، تماما متعلق است به امام صادق (ع). رئیس شرطه چون این بشنید بر او غضب کرد و او را به قتل رسانید.

همین که این خبر به حضرت صادق (ع) رسید، غضبناک از خانه بیرون آمد، در حالی که ردایش به زمین کشیده می‌شد، و اسماعیل، فرزندش، همراه بود. حضرت نزد داود بن علی رفت و فرمود: کشتی کارگزار و مولای مرا، و گرفتی مال مرا. عرض کرد: من او را نکشتم، رئیس شرطه او را کشت. حضرت فرمود: با اجازه تو بود، یا بدون اجازه تو؟ داود گفت: بدون اجازه من بوده. حضرت به اسماعیل فرمود: خود دانی، هر چه خواهی بکن. اسماعیل برفت و به شمشیری که همراه داشت رئیس شرطه را بکشت.

مسمعی گوید: امام صادق (ع) فرمود: هر آینه نفرین کنم، به درگاه خدا، بر کسی که مولای مرا کشته و مال مرا ربوده است، داود بن علی گفت: آیا مرا به نفرین خود تهدید می‌کنی؟

مسمعی گوید: معتب (خادم امام) برایم نقل کرد که آن شب حضرت صادق (ع) پیوسته در رکوع و سجود بود، و چون سحر شد، شنیدم که در سجده این دعا را یم خواند: «اللهم انی اسالک بقوتک القویه و بمحالک الشدید و بعزتک التی خلقک لها ذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تاخذه الساعهٔ الساعهٔ».

معتب گفت: به خدا سوگند، آن حضرت سر از سجده بر نداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی برخاست و خبر رسید که داود بن علی مرد؛ حضرت صادق (ع) سر از سجده برداشت و فرمود: من خدا را خواندم، و خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با حربه‌ای آهنین چنان بر سر او زد که مثانه‌اش از آن ضربت شکافت و مرد. [۹] .

در کتاب بصائرالدرجات، از ابن‌سنان روایت شده که گفت: موقعی که داود بن علی فرستاد معلی بن خنیس را به قتل رسانیدند، ما در مدینه بودیم؛ و حضرت صادق (ع) بعد از ان واقعه، یک ماه گذشت که به نزد داود بن علی تشریف نبرد، و داود هر کس را به خدمت آن حضرت می‌فرستاد، ایشان از رفتن به جانب او امتناع می‌فرمود. داود ناگزیر پنج تن از نگهبانان خود را فرستاد، و دستور داد که حضرت صادق (ع) را حاضر سازند، و اگر از آمدن امتناع ورزد، سر از تنش برگیرند، نتیجهٔ یا خودش و یا سرش را حاضر نمایند.

چون نگهبانان بر حضرت وارد شدند، ایشان مشغول نماز بود، و ما با حضرت نماز ظهر را به جا می‌آوردیم، همین که از نماز فارغ شدیم، آن جماعت گفتند: اجابت کن داود بن علی را. حضرت فرمود: اگر اجابت نکنم، چه خواهد شد؟ آنان گفتند: به ما دستور داده: اگر نیامد سرش را همراه بیاورید. حضرت فرمود: گمان نمی‌کنم که شما پسر پیغمبر را بکشید. آنان گفتند: ما نمی‌فهمیم که تو چه می‌گویی، ما دستور داود بن علی را اطاعت می‌کنیم. حضرت فرمود: برگردید که خیر دنیا و آخرت شما در همین است. مأمورین گفتند: به خدا سوگند، از این جا نمی‌رویم تا آن که خودت یا سرت را همراه ببریم. حضرت چون دید که آنان دست‌بردار نیستند و تصمیم قتلش را دارند، دو دستش را بلند کرد و بر شانه‌های خود گذاشت، و سپس دست‌ها را گشود و با انگشت سبابه خود اشاره فرمود، و شنیدیم که می‌گفت: «الساعهٔ الساعهٔ»، که ناگاه ناله بلندی شنیده شد. حضرت به ایشان فرمود: صاحب شما الساعه مرد، و این صدای ناله او بود؛ شما یک تن را بفرستید تا خبر بیاورد، اگر نمرده بود، و این ناله او نبود، من با شما خواهم آمد. آنان یکی را فرستادند، طولی نکشید که برگشت و خبر آورد که داود مرده، و ناله، ناله او بوده.

همین که آنان رفتند، ما عرض کردیم: خدا ما را به قربان تو گرداند، حال آن ملعون چگونه بود؟ فرمود: او یک تن از موالیان مرا

که معلی بن خنیس بود به قتل رسانیده، و یک ماه بود که به منزل او نمی‌رفتم. او کسی را به دنبال من فرستاد که باید در همین ساعت بیایی. من نرفتم، این عده را فرستاد که گردن مرا بزنند. من هم خدا را به اسم اعظمش خوادم و خداوند ملکی را فرستاد که با حربه‌ای او را کشت. [۱۰] .

شیخ کلینی، و شیخ طوسی، رحمهماالله، به سند صحیح، از ولید بن صبیح، روایت کرده‌اند که گفت: مردی خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد، و گفت: معلی به من مدیون بود، و حق مرا از بین برد. حضرت فرمود: آن کسی که او را کشت، حق تو را برده؛ سپس به من دستور داد: برخیز و حق این مرد را بده، همانا می‌خواهم خنک کنم بدن معلی را، و بدن او خنک هست؛ یعنی حرارت جهنم به آن نرسیده. [۱۱] و نیز کلینی (ره)، از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت: روزی خدمت حضرت صادق (ع) مشرف شدم، حضرت پارچه‌هایی نزد من افکند و فرمود: این‌ها را تاه کن. چون برخاستم و در مقابل حضرت ایستادم، حضرت فرمود: خدا رحمت کند معلی بن خنیس را. من گمان کردم حضرت ایستادن مرا، مقابل خود، به ایستادن معلی در خدمتش تشبیه کرد. سپس فرمود: اف باد بر دنیا که خانه بلا است، مسلط فرموده پروردگار عالم، در دنیا، دشمنش را بر دوستش. [۱۲] .

از عقبهٔ بن خالد روایت شده که گفت: من و معلی و عثمان بن عمران شرفیاب محضر امام صادق (ع) شدیم، همین که حضرت ما را دید، فرمود: مرحبا به شما! این چهره‌ها دوست دارند ما را، و ما دوست داریم ایشان را، «جعلکم الله معنا فی الدنیا و الاخرهٔ»، خداوند شما را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد. [۱۳] .

شیخ کشی (ره) روایت کرده که چون روز عید می‌شد، معلی بن خنیس به صحرا بیرون می‌رفت، ژولیده مو و گردآلوده در پوشش ستمدیدگان؛ همین که خطیب به منبر می‌رفت، معلی دست خود را به آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت:

«اللهم هذا مقام خلفائک و اصفیائک و مواضع امنائک الذین خصصتهم ابتزوها و انت المقدر للاشیاء لا یغالب قضاؤک و لا یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت و انی شئت‌علمک فی ارادتک کعلمک فی خلقک صفوتک و خلفائک مغلوبین مقهورین مبتزین یرون حکمک مبدلا و کتابک منبوذا و فرائضک محرفهٔ عن جهات شرایعک و سنن نبیک صلواتک علیه و آله متروکهٔ، اللهم العن اعدائهم من الاولین و الاخرین و الغاوین و الرائحین و الماضین و الغابرین اللهم العن جابرهٔ زماننا و اشیاعهم و احزابهم و اعوانهم انک علی کل شیء قدیر». [۱۴] .

معلی بن خنیس از امام صادق (ع) از حقوقی که مسلمانی بر مسلمان دیگر دارد سؤال می‌کند، و حضرت او را بدین نحو پاسخ می‌دهد:

مسلمین را بر یکدیگر هفت حق واجب است که هر گاه یکی از آنها را ضایع کنند از ولایت و طاعت خدا بیرون روند. معلی عرض کرد: قربانت، آن هفت حق چیست؟

امام صادق (ع) فرمود: ای معلی! من بر تو نگرانم و می‌ترسم آنها را ضایع‌گذاری و مراعات نکنی و بدانی و عمل ننمایی. معلی عرض کرد: «لا قوهٔ الا بالله»، نیرویی نیست مگر از خدا. آن گاه امام صادق (ع) فرمود:

آسانترین آن حقوق این است که آن چه برخویشتن می‌پسندی بر وی هم بپسندی، و آن چه بر خود زشت می‌داری بر او زشت شماری.

حق دوم آن که از خشم و ناخشنودی وی بپرهیزی و در طلب رضا و فرمانبرداری او بکوشی.

سومین حق آن است که او را با جان و مال و زبان و دست و پای خویش یاری دهی.

حق چهارم آن که او را به منزله چشم و آیینه باشی و راهنمایی کنی.

پنجمین حق آن که با گرسنگی و تشنگی و برهنگی او، سیر و سیراب و پوشیده نباشی.

حق ششم آن است که اگر خدمتگزاری داری و برادر مسلمانت ندارد، خادم خویش را به شستشوی جامه‌ها و ترتیب طعام و تظیم

بستر وی وابداری.

هفتمین حق آن که سوگند وی را راست گیری و دعوتش را بپذیری و به هنگام بیماری به عیادتش روی و در وقت مرگ بر جنازه‌اش حاضر گردی؛ و چون دانستی که او را حاجتی است، پیش از آن که سؤال کند، حاجتش را بر آوری.

چون چنین کردی دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خود پیوسته‌ای. [۱۵] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۱۰.

[۲] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۱۰.

[۳] فهرست طوسی، ص ۳۳۴.

[۴] و به همین اتهام، داود بن علی او را کشت (خلاصهٔ الاقوال، علامه مجلسی، ص ۱۲۷).

[۵] غیبت، طوسی، ص ۲۱۰ - خلاصه، علامه، ص ۱۲۷ و بحار، ج ۴۷، ص ۳۴۲ به نقل از غیبت طوسی.

[۶] رجال کشی، ص ۳۲۶.

[۷] بصائر الدرجات، جزء ۸، باب ۱۳، ص ۴۰۳ - اختصاص، شیخ مفید، ص ۳۲۱ - رجال کشی، ص ۳۲۴.

[۸] رجال کشی، ص ۳۲۵ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۳.

[۹] رجال کشی، ص ۳۲۴ - ۳۲۳ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۲.

[۱۰] بصائرالدرجات، جزء ۵، باب ۲، ص ۲۱۸ - ۲۱۷.

[۱۱] فروع کافی، ج ۵، باب الدین، ص ۹۴ - تهذیب الاحکام، طوسی، ج ۶، کتاب الدیون ص ۱۸۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۱ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۷ - خاتمه مستدرک الوسائل، فائده پنجم، ص ۶۸۱.

[۱۲] روضه کافی، ح ۴۶۹ ص ۲۵۲.

[۱۳] خاتمه مستدرک الوسائل، فائده پنجم، ص ۶۸۱.

[۱۴] بارالها! این مقام خلفاء و برگزیدگان تو، و جایگاه امنایی که آنان را مخصوص گردانیده‌ای، می‌باشد که به زور و ستم ربوده و غصب شده، و تو تقدیر گر همه چیزی که بر حکم تو چیرگی نخواهد بود، و تدبیر حتی تو به هر صورت که باشد تجاوز ناپذیر است؛ دانش تو درخواست و اراده ات همچون علمت در مخلوقت می‌باشد؛ این چنین، برگزیدگانت شکست خورده، از پا افتاده، و غارت شده؛ دیده شود که احکام تو مبدل گشته، و کتابت به کناری نهاده شده، و واجبات تو از چهارچوب اصلی دینت تحریف یافته و سنت پیامبرت متروکه باشد.

بارالها! دشمنان آنان را، از اولین و آخرین، گذشتگان و آیندگان، رفتگان و ماندگان، لعنت فرما. بارالها! تمام جباران زمان ما، و پیروانشان، و گروهشان، و مدد کارانشان را لعنت فرما؛ به درستی که تو بر هر کاری قادری -رجال کشی ص ۳۲۷ - ۳۲۶ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۳.

[۱۵] اصول کافی، ج ۲، باب حق برادر مؤمن، ص ۱۳۵ - اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۹ - ۲۸.

مفضل بن عمر، ابوعبدالله، جعفی کوفی

شیخ طوسی، در رجالش، او را از اصحاب امام صادق (ع) [۱] و نیز از اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌شمارد. [۲] .

بزرگان رجال درباره مفضل بن عمر اختلاف دارند: پاره‌ای از محققان او را ثقه و مورد اعتماد دانسته [۳] و در شمار اجله‌ی راویان

امام صادق (ع) آورده‌اند، و گروهی او را ضعیف و فاسد المذهب و مضطرب الروایه خوانده‌اند. [۴] .

گروه اول - مانند: شیخ مفیدکه، در ارشاد، فرموده:

مفضل از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) و خواص، و ثقات از فقهای صالحین است. [۵] .

و نیز شیخ طوسی، در کتاب غیبت، مفضل را از قوام ائمه و پسندیده نزد آن بزرگواران می‌داند، و می‌گوید که او بر منهاج و رویه آنان بوده است. [۶] .

ظاهر فرمایش محقق وحید نیز چنین است که او مورد اعتماد بوده است. [۷] .

گروه دوم - مانند ابن‌الغضائری که گوید:

مفضل ضعیف، و خطابی (پیرو ابوخطاب) بوده است. [۸] .

نجاشی و علامه نیز او را فاسد المذهب، و مضطرب الروایه، می‌دانند که به احادیثش اعتمادی نیست. [۹] .

ابن‌داود نیز او را ضعیف می‌داند، و در رجالش به این مطلب تصریح کرده است. [۱۰] .

هر دو گروه برای اثبات عقیده خود به روایاتی استشهاد کرده‌اند که ما به ایراد چند روایات، از دسته روایات مدح و ذم، در اینجا، اکتفا می کنیم.

اول - روایات مستفیضه‌ای که در مدح مفضل وارد شده، و ما چند روایت را ذکر می کنیم: شیخ صدوق، رحمه الله، در عیون، در فصل «نصوص بر حضرت ثامن الحجج (ع)»، به سند خود، از محمد بن سنان، از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که حضرت به او فرمود: ای محمد! مفضل مایه انس و استراحت من است. [۱۱] .

شیخ کلینی، رحمه الله، در کافی، روایت کرده که مابین ابوحنیفه سابق الحاج، و دامادش بر سر میراثی مشاجره و نزاع بود، مفضل از آن جا می گذشت، همین که مشاجره ایشان را دید، آنان را به منزل برد و بین ایشان به چهارصد درهم اصلاح داد، آن پول را هم خودش پرداخت و از آن دو نسبت به دیگری تعهد گرفت (که دیگر ادعا نکنند)، و گفت: این پول از مال من نیست، بلکه امام صادق (ع) مالی را نزد من گذاشته و دستور داده که هرگاه مابین دو نفر از شیعیان نزاع شود، من میان آنها صلح دهم و مال المصالحه را از پول آن حضرت بپردازم. [۱۲] .

و نیز در کافی، از مفضل نقل شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: هر گاه میان دو نفر از شیعیان ما نزاعی دیدی از مال من فدیه بده (آن چه را که یکی بر علیه دیگری ادعا می کند از مال من بپرداز تا نزاع برطرف شود). [۱۳] .

روزی مفضل بن عمر به محضر امام صادق (ع) مشرف شد. امام به دیدار وی خرسند گردید، و با تبسم به او فرمود: ای مفضل! به خدا سوگند که تو را دوست می‌دارم، و نیز دوستدار آنم که تو را دوست می‌دارد. [۱۴] .

از عبدالله بن فضل هاشمی روایت شده که گفت: در خدمت امام صادق (ع) بودم که مفضل بن عمر وارد شد. چون حضرت او را دید، به صورت او خندید و فرمود: به نزد من بیا، ای مفضل! قسم به پروردگار که من دوست می‌دارم تو را، و دوست می‌دارم کسی که تو را دوست می‌دارد، و اگر می‌شناختند جیمع اصحاب من آن چه تو می‌شناختی، دو نفر مختلف نمی‌شدند.

مفضل گفت: یا ابن‌رسول الله، گمان می کنم که مرا بالاتر از مقامم فرود آوردید. امام فرمود: بلکه تو را در مقام خودت، و به منزلتی که خدا تو را فرود آورده، منزل دادم. آن گاه مفضل عرض کرد: جابر بن یزید نزد شما چه مقامی دارد؟ فرمود: مقام سلمان نزد رسول خدا (ص). گفت: داود بن کثیر رقی نزد شما چه منزلتی دارد؟ حضرت فرمود: به منزله مقداد است نزد رسول الله (ص).

راوی می گوید: سپس حضرت رو کرد به من و فرمود: ای عبدالله بن فضل! به درستی که خداوند تبارک و تعالی ما را از نور عظمت خود خلق کرد و در رحمت خود غوطه‌ور ساخت و ارواح شما را از ما خلق کرد؛ پس ما آرزومند و مایلیم به سوی شما، و شما آرزومند و مایلید به سوی ما. به خدا قسم که اگر کوشش کنند اهل مشرق و مغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک نفر را و

کم کنند یکی را، نتوانند؛ و همانا ایشان نامهایشان نزد ما ثبت است، و نام‌های پدرانشان و فامیل‌هایشان و نسبهایشان همه نوشته شده. ای عبدالله بن فضل! اگر بخواهی، نامت را در صحیفه‌مان، نشانت خواهم داد. پس دفتری را طلبید و آن را گشود، دیدم آن صفحه سفید است و اثر نوشته در آن نیست، گفتم: یا ابن‌رسول الله، در این صحیفه اثر نوشته نمی‌بینم، حضرت دست خود را بر آن کشید، نوشته‌هایی در آن دیدم و در آخر آن، اسم خود را یافتم، و برای خدا سجده شکر به جا آوردم. [۱۵].

شیخ کشی (ره)، از محمد بن سنان، روایت کرده که عده‌ای از اهالی کوفه به محضر امام صادق (ع) نامه‌ای نوشتند که مفضل بن عمر با گروهی زشتکار رفاقت و دوستی دارد، شما به او مرقوم درایید که رفاقتش را با آن جمیعت ترک کند.

حضرت، توسط آن عده‌ای که نامه نوشته بودند، نامه‌ای برای مفضل فرستاد و دستور داد که نامه را به دست خودشان به مفضل دهند. آن عده، که زراره و محمد بن مسلم و عبدالله بن بکیر و ابوبصیر و حجر بن زائده جزء آنان بودند، نامه را به مفضل رساندند. مفضل در حضور جمیع نامه را گشود، و دید امام صادق (ع) مرقوم فرموده:

بسم الله الرحمن الرحیم، فلان چیز و فلان چیز را خریداری کن. و کم و زیادی، از آن چه درباره‌اش نامه نوشته بودند، مرقوم نشده بود. همین که نامه را قراوت کرد، آن را به دست زراره داد. زراره نامه را به محمد بن مسلم داد و او به دیگری، خلاصه نامه دست به دست گردید. مفضل گفت: چه می‌گویید؟ گفتند: این پول زیادی لازم دارد، باید فکری کرد تا تدریجا جمع آوری گردد، اما فعلا میسر نیست؛ پس از جمع آوری به شما مراجعت می‌نماییم.

همین که خواستند بروند، مفضل آنان را برای صرف غذا نگه داشت و به دنبال رفقای آن چنانی خودش فرستاد؛ چون حاضر شدند، نامه حضرت را برای آنان خواند. هنوز آورندگان نامه از صرف غذا فارغ نشده بودند که دوستان مفضل بازگشتند، و مبلغ دو هزار دینار طلا و ده هزار درهم جمع آوری شده را به مفضل تحویل دادند.

مفضل به زراره و رفقایش گفت: شما می‌گویید من این گروه را رها سازم و با آنان قطع رابطه کنم، در حالی که در موارد لزوم از آنان کارهای بزرگ ساخته است، و شما گمان کرده‌اید که خداوند محتاج به نماز و روزه شماست؟ [۱۶].

مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت، از هشام بن احمر، روایت کرده که اموالی را برای حضرت موسی بن جعفر (ع) به مدینه بردم، حضرت فرمود تا آنها را به کوفه برگردانم و به مفضل تحویل دهم. من هم تمامی آن‌ها در کوفه به مفضل تحویل دادم. [۱۷].

شیخ کلینی (ره)، در کافی، در باب صبر، از یونس بن یعقوب، روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) به من امر فرمود که نزد مفضل روم و او را در مرگ اسماعیل تسلیت دهم و سلام حضرت را به او برسانم و بگویم: «ما به مصیبت اسماعیل (فرزندم) مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز مانند ما صبر کن. ما چیزی خواستیم، و خدای عزوجل چیز دیگری خواست، پس ما تسلیم امر خدای عزوجل گشتیم». [۱۸].

و نیز در کافی، از مفضل بن عرم نقل شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: بنویس، و علمت را در میان دوستانت منتشر ساز، و چون مرگت فرارسید آن را به پسرانت میراث ده؛ زیرا برای مردم، زمان فتنه و آشوبی خواهد رسید که در آن هنگام، جز با کتاب، انس نگیرند. [۱۹].

شیخ کشی (ره)، از عیسی بن سلیمان روایت کرده که گفت: بر حضرت موسی بن جعفر (ع) وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، دوست شما، مفضل، بیمار بود، برایش دعا بفرمایید. فرمود: خدا رحمت کند مفضل را که آسوده شد. من نزد دوستانم رفتم و گفتم: مفضل وفات کرده. هنگامی که به کوفه وارد شدیم، گفتند که او از دنیا رفته است. [۲۰].

و نیز شیخ کشی، از موسی بن بکر، روایت کرده که چون خبر وفات مفضل به حضرت موسی بن جعفر (ع) رسید، فرمود: خدا رحمت کند او را، او والدی بود بعد از والد، همانا او راحت گردید. [۲۱].

نویسنده گوید: منظور از والد، پدر روحانی و مربی و معلم است، از شفقتی که او بر شیعه و دوستان اهل بیت (ع) داشت. و البته این

مقام بسیار عالی و ارجمندی است که هر کس لایق آن نیست.

از مجموع این روایات، و روایات دیگر، کاملاـ معلوم می‌گردد که مفضل مورد لطف و وثوق ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین بوده و نسبتهایی که به وی داده شده از قبیل غلو و یا خطابی (از پیروان ابوالخطاب) بودن، پایه و اصلی ندارد و تمامی آن‌ها کذب محض است. چگونه ممکن است مفضل غالی یا خطابی باشد، و امام او را امین بر اموالش قرار دهد، یا بر او رحمت فرستد، یا آن که او را مایه انس و استراحت خود خواند.

دوم – در مورد قدح مفضل، به دو خبر اکتفا می‌کنیم.

روایت شده که امام صادق (ع) به اسماعیل بن جابر فرمود: برو نزد مفضل و به او بگو: ای کافر!ای مشرك! از پسرم اسماعیل چه می‌خواهی، آیا اراده داری او را به قتل رسانی؟ [۲۲] .

در روایت دیگر است که در سفر زیارت امام حسین (ع)، چون چهار فرسنگ از کوفه دور شدند، وقت نماز صبح رسید، رفقای مفضل پیاده شدند و نماز خواندند، پس به مفضل گفتند: چرا برای نماز پیاده نمی‌شوی؟ گفت: من نمازم را، قبل از آن که از منزلم بیرون آیم، خواندم. [۲۳] .

و امثال این روایات که با اخبار مدح قابل معارضه نیست.

مرحوم محدث نوری و مرحوم مامقانی، در حالات مفضل، کلام را بسط داده و روایات قدح را جواب داده‌اند، و هر که خواستار تفصیل آن است می‌تواند به خاتمه مستدرك و رجال مامقانی مراجعه نماید. [۲۴] .

در ادامه این مبحث، لازم است که مختصر و خلاصه‌ای از «توحید مفضل» ذکر شود.کسی که به توحید مفضل، که حضرت صادق (ع) برای او فرموده، رجوع کند خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت چه مقام و منزلتی داشته، و قابل تحمل علوم ایشان بوده است.

توحید مفضل رساله بسیار شریفی است که سید بن طاووس رحمه الله، فرموده که هر کس به سفر می‌رود آن را با خود همراه داشته باشد [۲۵] ، و در «کشف المحجة» به پسرش وصیت می‌فرماید که در رساله توحید مفضل دقت کند. [۲۶] .

علامه مجلسی رحمه الله، آن را به فارسی ترجمه کرده تا فارسی زبانان از آن استفاده کنند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۱۴.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۶۰.

[۳] معجم الثقات، ص ۱۲۲.

[۴] رجال نجاشی، ص ۲۹۶ – خلاصه، علامه حلی، ص ۱۲۶.

[۵] ارشاد، مفید، فصل نص بر امامت موسی بن جعفر (ع)، ص ۲۶۴.

[۶] کتاب الغیبة، طوسی، ص ۲۱۰.

[۷] رجال مامقانی، ج ۳، ص ۲۳۸، ردیف ۱۲۰۸۴.

[۸] رجال مامقانی، ج ۳، ص ۲۳۸، ردیف ۱۲۰۸۴.

[۹] رجال نجاشی، ص ۲۹۵ – خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۲۶.

[۱۰] رجال ابن‌داود، الجزء الثانی، باب المیم.

[۱۱] عیون اخبار الرضا (ع)، باب ۴، ح آخر.

[۱۲] اصول کافی، ج ۲، باب اصلاح بین مردم، ص ۱۶۷.

[۱۳] اصول کافی، ج ۲، باب اصلاح بین مردم، ص ۱۶۷.

[۱۴] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۵.

[۱۵] اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۱۶ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۵.

[۱۶] رجال کشی، ص ۲۷۷ - ۲۷۶.

[۱۷] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۲۴ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

[۱۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۷۵ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۰۴.

[۱۹] اصول کافی، ج ۱، باب فضیلت کتابت، ص ۴۲.

[۲۰] رجال کشی، ص ۲۷۸.

[۲۱] رجال کشی، ص ۲۷۳ - ۲۷۲ - جمله «او والـدی بود بعد از والد»، درباره او، از امام صادق (ع) نیز نقل شده است (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۶۹).

[۲۲] رجال کشی، ص ۲۷۴ و ص ۲۷۲.

[۲۳] رجال کشی، ص ۲۷۶ - ۲۷۵.

[۲۴] استاد اسد حیدر، در کتاب الامام الصادق (ع)، ج ۳، ص ۱۲۲، گوید: فرق است ما بین مفضل بن عمر جعفی، و مفضل بن عمر صیرفی، که اولی ثقه و مورد اعتماد، و دومی فاسد المذهب و از خطابیه و مخالفین اصول اسلام می‌باشد. و شاید مخالفان بعمد، بین این دو خلط کرده‌اند تا مقام مفضل بن عمر جعفی را که از خواص امام صادق (ع) بوده، نزد شیعه تنزل بخشند.

[۲۵] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۷۲.

[۲۶] کشف المحجهٔ، فصل ۱۶.

مفضل بن قیس بن رمانه مولی الاشعریین

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت باقر [۱] و حضرت صادق [۲] علیهماالسلام می‌داند. او از خواص اصحاب امام صادق (ع) [۳] ، و برگزیده و خوب بود [۴] ، و روایاتی در مدحش نقل شده است. [۵] .

مفضل بن قیس گویـد: به امام صادق (ع) عرض کردم: اگر اصـحاب ما در چیزی اختلاف ورزنـد، من گویم: همان را خواهم گفت که جعفر بن محمد (ع) گوید... [۶] .

کشـی از مفضل روایت کرده که گفت: وقتی به خدمت امام صادق (ع) رسـیدم و از وضع خودم به آن حضـرت شکایت کردم و از آن بزرگوار استدعای دعا نمودم [۷] حضـرت کنیز خود را طلبیـد و فرمود: بیاور آن کیسه‌ای را که ابوجعفر منصور دوانیقی برای ما فرسـتاده. کنیز کیسه را آورد. حضـرت فرمود: در این کیسه چهارصـد اشـرفی است بردار و به کار خود گشایشـی بـده. گفتم: نه، به خـدا، فدایت شوم، من پول نخواسـتم بلکه تقاضای دعا از شـما داشـتم. فرمود: برای تو دعا خواهم کرد، و لیکن بدان اگر به مردم از پریشانی و گرفتاری خود خبر دهی در نظر آنان خوار و بی‌مقدار خواهی شد. [۸].

این روایت دلالت بر لطف تام حضـرت بر او دارد، از این جهت که می‌خواسـتند او با پوشیده داشتن حال و وضعش از مردم، عزیز و محترم باقی بماند. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۳۶.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۱۴.

[۳] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، باب ۱، فصل ۷، ص ۳۵۰.

[۴] جامع الروات، ج ۲، ص ۲۶۰.

[۵] خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۸۲ و تحت نام رجال علامه حلی، ص ۱۶۷.

[۶] رجال کشی، ص ۱۶۲.

[۷] در روایت دیگر کشی جمله «... استدعای دعا نمودم» وجود ندارد - رجال کشی، ص ۱۶۱.

[۸] رجال کشی، ص ۱۶۲ - فروع کافی، ج ۴، کتاب الزکاهٔ، ص ۲۱ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۱ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴.

[۹] تنقیح المقال ۷ ج ۳، ص ۲۴۲، ردیف ۱۲۰۸۶.

منصور بن حازم، ابوایوب، بجلی کوفی

ثقه، صدوق، و از اجله و فقهای اصحاب صادقین (ع) [۱] بوده، و از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) نقل حدیث کرده است. [۲] .

او را تصانیفی بوده است که از آن میان کتاب اصول الشرایع لطیف و کتاب الحج است.[۳] .

شیخ طوسی گوید: او کتابی دارد که ابن ابی عمیر ناقل آن است. [۴] .

منصور بن حازم گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: خداوند اجل و اکرم از این است که به وسیله مخلوقش شناخته شود، بلکه مخلوق به وسیله خدا شناخته می‌شوند. فرمود: درست گفتی.

عرض کردم، هر که خدا را شناخت و دانست که خدایی دارد، سزاوار است که بداند خداوند خشنودی و خشمی دارد [۵] ، و خشنودی و خشم او جز به وسیله وحی و پیامبر معلوم نشود؛ و آنکه وحی بر او نازل نشود باید که در جستجوی پیامبران باشد و چون آنان را یافت بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست. من به مردم (اهل سنت) گفتم: مگر نمی‌دانید که رسول خدا (ص) حجت خداوند بر خلقش بود؟ گفتند: آری. گفتم: مگر نمی‌دانید که رسول خدا (ص) حجت خداوند بر خلقش بود؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیامبر درگذشت حجت خدا کیست؟ گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم و دیدم مرجئه، قدری، و حتی زندیقی که به آن ایمان ندارد برای غلبه در بحث به آن استشهاد می‌کند، پس دانستم که قرآن بدون قیم (و سرپرستی که معنی واقعی آن را بیان کند) حجت نخواهد بود، و آن قیم هر چه نسبت به قرآن بگوید حق است. پس به آنان گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن‌مسعود قرآن می‌دانست، عمر هم می‌دانست، حذیفه هم می‌دانست. گفتم: همه قرآن را؟ گفتند: نه. پس نیافتم احدی را که گوید کسی جز علی (ع) تمام قرآن را می‌دانست و آن گاه که هر کدام می‌گفتند نمی‌دانم، علی (ع) می‌گفت: می‌دانم [۶] ، پس شهادت می‌دهم که علی (ع) قیم قرآن بود و اطاعتش واجب و بعد از پیامبر حجت خدا بر مردم بود، آن چه او درباره قرآن گفت حق است. حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند.

عرض کردم: علی (ع) از دنیا نرفت تا آنکه برای پس از خود حجتی بر جای گذاشت، همان گونه که رسول خدا (ص) بر جای گذاشت، و حجت بعد از علی (ع)، حسن بن علی (ع) است [۷] و شهادت می‌دهم که امام حسن (ع) از دنیا نرفت مگر آن که برای پس از خود حجتی گذاشت همان طور که پدر و جدش گذاردند و حجت بعد از حسن (ع)، حسین (ع) بود و اطاعتش واجب. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند. من سر حضرت را بوسیدم و عرض کرم: شهادت می‌دهم که امام حسین (ع) از دنیا نرفت تا اینکه حجت بعد از خود را بر جای گذاشت و حجت بعد از او علی بن الحسین (ع) است و اطاعتش واجب. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند. من سر حضرت را بوسیدم و گفتم: شهادت می‌دهم که علی بن الحسین (ع) از دنیا نرفت مگر آنکه برای پس از خود

حجتی بر جای گـذاشت که او محمـد بن علی ابوجعفر (ع) است و اطاعتش واجب بود. فرمود: خـدایت رحمت کنـد. عرض کردم سرت را پیش آور تا ببوسم، حضـرت خندیـد و عرض کردم: اصـلحک الله، می‌دانم که پدرت از دنیا نرفت تا این که حجت پس از خـود را بر جـای گـذاشت چنـان که پـدرش این کـار را کرده بود، و خـدا راگواه می‌گیرم که تویی آن حجت، و اطاعت تو واجب است. حضـرت فرمود: بس است، خدایت رحمت کند. عرض کردم: سـرت را پیش آور تا ببوسم، پس سـرش را بوسـیدم، حضـرت خندید، و سپس فرمود: هر چه می‌خواهی از من سؤال کن که بعد از این تو را باور کرده، هرگز انکار نخواهم کرد. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] در رجال الطوسی، ص ۱۳۸، منصور بن حازم از اصحاب امام باقر (ع)، و در ص ۳۱۳، جزء اصحاب امام صادق (ع) شمرده شده است.

در رجال مامقانی، در ج ۳، ص ۲۴۹، ردیف ۱۲۱۶۶، و همچنین در ج ۱، فائده ۲۲، ص ۲۰۹، به نقل از شیخ مفید، منصور بن حازم از فقهای اصحاب صادقین (ع) شمرده شده است.

[۲] رجال نجاشی، ص ۲۹۴ - خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۸۲و تحت نام رجال علامه حلی، ص ۱۶۷ - رجال کبیر، ص ۳۴۵.

[۳] رجال نجاشی، ص ۲۹۴.

[۴] فهرست طوسی، ص ۳۳۹.

[۵] در امالی صـدوق، مجلس ۴۷، ح ۶، آمـده است که امام صادق (ع) در جواب سؤالی از رضا و سـخط خداونـدی، فرمود: آری، خداوند دارای رضا و سخط است، اما نه مانند مخلوق، خشم خدا عقاب اوست ورضایش ثواب او.

[۶] در رجال کشی، پس از «می‌دانم»، اضافه شده: «و بر او پوشیده نبود و گفته گفته او بود».

[۷] در رجـال کشـی پس از «حسـن بـن علی اسـت»، آمـده است که: «و شـهادت می‌دهم که حسن (ع) حجت خـدا بـود و اطـاعتش واجب؛ حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم: و شهادت می‌دهم...».

[۸] اصول کافی، ج ۱، باب وجوب اطاعت ائمه، ص ۱۴۵ - رجال کشی، ص ۳۵۹ - ۳۵۸ - علل الشرایع، باب ۱۵۲، ح ۱، ص ۱۹۲.

موسی بن اشیم

شیخ طوسـی (ره)، او را جزء اصحاب حضرت باقر (ع) بر شمرده است [۱] و او همان است که خدمت حضرت صادق (ع) می‌رسید، و از حضرت سؤال می‌کرد و جواب می‌شنید، آن گاه نزد ابوالخطاب می‌رفت، و ابوالخطاب بر خلاف قول امام صادق (ع) او را خبر می‌داد، و موسی گفته حضرت را می‌گذاشت و گفته ابوالخطاب را قبول می‌کرد. [۲] .

هنگامی در محضر امام صادق (ع) بود که مردی راجع به آیه‌ای از قرآن سؤال کرد و حضرت جوابش فرمود، پس مرد دیگری وارد شد و همان آیه را پرسید، حضرت او را بر خلاف معنی اول خبر داد.

موسـی گویـد: از اختلاف گویی آن حضـرت خیالات و شـکوکی در دلم وارد شـد که خدا داند، چنانکه گویا دلم را با کارد قطعه قطعه می‌کردند، با خود گفتم که من ابوقتاده را که یک «واو» و شـبه آن اشـتباه نمی‌کرد، در شام، رها کردم و به سوی این امر چنین اشـتباه بزرگی می‌کنـد آمـدم. پس در آن حـال که من دچـار چنین افکری بـودم، شـخص دیگری وارد شـد و از همـان آیه پرسـید، حضـرت برخلاـف آن دو جواب پیشـین جواب فرمود. آن وقت دلم آرام گرفت. زیرا دانسـتم که این اختلاـف از روی تعمـد و تقیه است. [۳] .

سپس آن حضـرت به من توجه نمود و فرمود: ای پسـر اشـیم! خـدای عزوجل امر را به سـلیمان بن داود واگـذار نمود و فرمود: «هـذا

عطاؤنا فامنن اوامسک بغیر حساب» [۴] - این است عطای ما، خواهی ببخش یا نگهدار که عطای ما بی‌حساب است - [۵] و به پیامبر (ص) واگذار کرد و فرمود: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» [۶] - آنچه پیامبر به شما داد بگیرید و از آن چه شما را نهی کرد باز ایستید - و آنچه را به رسول خدا (ص) واگذار نموده، به ما واگذار کرده است. [۷] .

ای پسر اشیم! «من یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا» [۸] - هر که را که خدا هدایتش را بخواهد او را، برای اسلام، شرح صدر دهد و دلش را به نور اسلام روشن گرداند، و هر که را که گمراهی‌اش را خواهد سینه و دل او را برای پذیرش ایمان تنگ و حرج نماید - هیچ می‌دانی حرج چیست؟ عرض کردم:

نه حضرت دست خود را محکم بست و به من فهماند حرج هر چیز میان پری است که نه چیزی از آن بیرون شود و نه چیزی بتواند در آن داخل گردد. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۱۳۶.

[۲] رجال کشی ص ۲۹۴ - قسم دوم خلاصة الاقوال، ص ۱۲۶، که علامه حلی او را جزء ضعفاء قرار داده است - رجال کبیر، ص ۳۴۷.

[۳] در اصول کافی، ج ۱، باب اختلاف حدیث، از منصور بن حازم نقل شده که از امام صادق (ع) پرسید: چگونه است که من از مشا مطلبی می‌پرسم و شما جواب مرا می گویید سپس دیگری نزد شما می‌آید و به او جواب دیگری می‌فرمایید! حضرت فرمود: ما مردم را به زیاد و کم (و به اندازه درک و فهمشان) پاسخ می گوییم....

[۴] سوره ص، آیه ۳۹.

[۵] و چون امام از طرز گفتار مردم مقدار فهم و استعداد و ایمان آنان را را دانسته و درجه آمادگی و پذیرش آنان را تشخیص می‌دهد، از این جهت در پاسخ، هر کس را به قدر ظرفیتش می‌بخشد - رجوع شود به اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶) چاپ اسلامیه).

[۶] سوره حشر، آیه ۷.

[۷] تا اینجا؛ در اصول کافی، ج ۱، باب تفویض امر دین به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، ص ۲۰۸ - بصائرالدرجات، جزء ۸، باب ۵، ح ۸، ص ۳۸۵ - بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۵۰.

[۸] سوره انعام، آیه ۱۲۵.

[۹] اختصاص، شیخ مفید، ص ۳۳۱ - ۳۳۰ - بصائرالدرجات، جزء ۸، باب ۵، ح ۱۱، ص ۳۸۶ - در تفسیر المیزان، در بحث روایتی آیه ۱۲۵ سوره انعام، علامه طباطبائی پس از نقل این حدیث گوید: مسئله تفویض و واگذاری امر به سلیمان و به رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) گر چه روایات بسیاری در تفسیرش وارد شده، لیکن از خود این حدیث و این که آیه ۱۲۵ سوره انعام را با داستان سلیمان تطبیق کرده می‌توان فهمید که معنای آن این است که علمی که خداوند از معنای قرآن به ایشان داده منحصر در یک یا دو معنا نیست، بلکه برای هر آیه قرآن معنای زیادی در نزد ایشان است، و ایشان از آن معانی مقداری را انتشار می‌دهند که خدایشان اذن داده باشد و بعید نیست که مقصود امام از خواندن آیه راجعه به سلیمان اشاره به همین معنا باشد، گو اینکه روایت ظهور دارد در اینکه مقصود از تلاوت آیه بیان حال دل‌ها و تعریض بر موسی بن اشیم و اضطراب خاطر اوست.

میسر بن عبدالعزیز کوفی

میسر بن عبدالعزیز النخعی المدائنی. (رجال الطوسی ص ۱۳۵).

ثقه، مورد اعتماد [۱] ، از اصحاب امام باقر (ع) [۲] و امام صادق (ع) [۳] و از خواص آنان بوده است. [۴] .

عقیقی گوید: آل محمد (ص) او را ستوده‌اند، و از کسانی است که در زمان رجعت مجاهده خواهد کرد. [۵] .

چندین مرتبه اجل میسر رسید بود لیکن چون صله رحم به جای می‌آورد مرگش به تأخیر افتاد [۶] تا در زمان امام صادق (ع)، ظاهرا به سال ۱۳۶ هجری [۷] ، وفات یافت. [۸] .

روایت شده که از زمانی کودکی که به بازار می‌رفت و روزی دو درهم مزد می‌گرفت، یک درهم آن را به عمه و یک درهم را به خاله خود می‌داد [۹] ، به همین جهت امام باقر (ع) به او فرمود: «قد حضر اجلک غیر مرة و لا مرتین کل ذلک یؤخره الله بصلتک قرابتک»، تاکنون چندین بار اجلت رسیده بود ولی به واسطه صله رحم خداوند آن را تأخیر انداخت. [۱۰] .

ابن‌مسکان از میسر روایت کرده که گفت: امام باقر (ع) به من فرمود: آیا شما خلوت می‌نمایید و گفتگو می‌کنید و آنچه بخواهید می‌گویید؟ عرض کردم: آری به خدا که ما خلوت می‌نماییم و گفتگو کرده و هر چه بخواهیم می‌گوییم. فرمود: به خدا سوگند، دوست دارم که در بعض از آن مجالس با شما باشم؛ همانا به خدا که بوی شما و ارواح شما را دوست دارم و شما بر دین خدا و دین ملائکه او هستید، پس با پرهیز از حرام و کوشش در طاعات، مرا کمک کنید. [۱۱] .

در کافی، از میسر بن عبدالعزیز روایت شده که گفت: امام صادق (ع) به من فرمود: ای میسرا! دعا کن و مگو که کار گذشته است و آنچه مقدر شده همان شود؛ همانا نزد خداوند منزلت و مقامی است که بدان نتوان رسید جز به درخواست و مسئلت، و اگر بنده‌ای دهان خود ببندد و درخواست نکند چیزی به او داده نشود، پس درخواست کن تا به تو داده شود؛ ای میسرا! هیچ دری نیست که کوبیده شود جز این که امید آن رود که بر روی کوبنده باز شود. [۱۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال علامه حلی، ص ۱۷۱.

[۲] رجال الطوسی، ص ۱۳۵.

[۳] رجال الطوسی، ص ۳۱۷.

[۴] مناقب ابن‌شهر آشوب، مجلد ۲، جزء ۷، باب ۱، فصل ۹، ص ۳۵۰.

[۵] خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۸۳.

- علامه مجلسی، در بحارالانوار، ج ۵۳، باب الرجعة، ص ۴۰، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: گویا حمران و میسر را می‌بینم که با شمشیرهای خود مردم (بی‌دین) را بین صفا و مروه به خاک می‌اندازند.

[۶] رجال کبیر، ص ۳۵۱.

[۷] رجال مامقانی، ج ۳، ص ۲۶۴، ردیف ۱۲۳۴۷.

[۸] رجال الطوسی، ص ۳۱۷.

[۹] رجال کشی، ص ۲۱۱ - در کتاب الخرائج والجرائح راوندی، ج ۲، باب ۱۵، ح ۱۱، ص ۷۱۴، آمده است که امام صادق (ع) به میسر فرمود: همانا عمرت فزونی گرفته، چه عملی انجام داده‌ای؟ میسر در پاسخ عرض کرد: در نوجوانی برای دیگران کار می‌کردم و پنج درهم دستمزد می‌گرفتم و آن را در اختیار خاله خود قرار می‌دادم.- در کتاب بصائر الدرجات، جزء ۶، باب ۱، ح ۱۴، ص ۲۵۶، و نیز در بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۷۸، روایت فوق با تفاوت ذکر «دایی» به جای «خاله» آمده است.

[۱۰] رجال کشی، ص ۲۱۱ - در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۷۰، به نقل از سید بن طاووس (ره)، این روایت با اندکی تفاوت از امام صادق (ع) نقل شده است.

[۱۱] اصول کافی، ج ۲، باب مذاکره برادران، ص ۱۴۹ – وافی، ج ۳، باب ۹۶، ح ۲۷۹۲، ص ۶۵۰.

[۱۲] اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۳۳۸.

مؤمن الطاق

محمد بن نعمان، [۱] از اصحاب امام جعفر صادق و یکی از متکلمان حاذق شیعه بود. وی در فصاحت و بلاغت، علم فقه، کلام، حدیث و مناظره درباره‌ی امامت تبحر زیادی داشت و نیز بسیار حاضر جواب بود.

گویند وی در محله‌ای به نام «طاق المحال» مغازه‌ی صرافی داشت و سکه‌های تغلبی را به راحتی تشخیص می‌داد و به این خاطر «مؤمن الطاق» نامیده شد اما دشمنانش او را شیطان الطاق می‌نامیدند. روزی ابو حنیفه با گروهی در مجلسی نشسته بودند که مؤمن الطاق وارد شد. ابو حنیفه گفت:

شیطان به سوی شما می‌آید. وی نیز بی درنگ این آیه را تلاوت کرد که:

الم تر انا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا [۲] .

آیا ندیدی که شیاطین را بر سر کافران فرستادیم تا آنها را سخت آزار دهند؟ [۳] .

کتابهای الامامهٔ، المعرفهٔ، الرد علی المعتزلهٔ فی امامهٔ المفضول و کتاب فی امر طلحهٔ والزبیر و عایشه، از اوست. وی با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج مناظرات بسیار داشته است. [۴] .

روایت شده که ابوحنیفه به او گفت: آیا شما شیعیان به رجعت اعتقاد دارید؟ مؤمن الطاق گفت: آری.

ابوحنیفه گفت: پس هزار دینار به من قرض بده تا در رجعت که به دنیا برگشتم آن را به تو پس می‌دهم. وی در پاسخ گفت: برای من ضامنی بیاور که وقتی به دنیا بر می‌گردی به صورت انسان بر گردی. [۵] .

او در مناظراتش از استدلال‌های روشن و متقن استفاده می‌کرد و به قدرت در بحث و جدل و نیز مهارت در استنباط مشهور است. مؤمن الطاق و دیگر اصحاب ائمه، تلاش فراوانی در جهت مقابله با دشمنان انجام دادند. دشمنانی که هدفشان نابودی اسلام و مسلمانان بود و به این منظور عقاید باطل خود را رواج می‌دادند. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] الفهرست، ص ۲۵۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۱۳.

[۲] مریم / ۸۳.

[۳] صادق آل محمد (ص)، محمود منشی، ص ۲۱۰.

[۴] لغتنامه دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۱۸۳۵، به نقل از رجال نجاشی، ص ۲۲۸.

[۵] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۲.

[۶] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۲، صص ۷۶-۶۹.

مفضل بن عمر جعفی

«مفضل بن عمر جعفی» از اصحاب و یاران تراز اول امام صادق علیه‌السلام بود. وی یکی از معدود خواص آن حضرت علیه‌السلام و از فقیهان و دانشمندان بزرگ و مورد وثوق است. [۱] وی به علاوه متصدی و عهده‌دار برخی امور امام صادق علیه‌السلام نیز بود.

«گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه‌السلام تقاضا کردند تا فردی را به آنان معرفی کند که هنگام نیاز در امور

دینی و احکام شرعی به وی مراجعه کنند. امام علیه‌السلام فرمود: هر کس سؤالی داشت، نزد من بیاید، از خودم بپرسد و برود. آنان عذر آوردند که این کار برای‌شان مقدور نیست و از این رو اصرار کردند که آن حضرت علیه‌السلام حتما شخصی را تعیین فرماید. امام علیه‌السلام فرمود: مفضل بن عمر جعفی را برایتان تعیین کردم. آنچه بگوید پذیرا باشید؛ زیرا او جز حق چیزی نمی گوید.» [۲] .

حضرت امام صادق علیه‌السلام برای مفضل بن عمر جعفی، درس توحید و یگانه‌پرستی می‌فرمود، که مجموع آن دروس به صورت کتاب «توحید مفضل» مشهور است. این درس‌ها خود شاهدی است بر عنایت مخصوص امام علیه‌السلام به مفضل و علو مرتبت و مقام وی، نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله درباره‌ی محبت مخصوص حضرت امام صادق علیه‌السلام به مفضل بن عمر جعفی نقل شده است که امام علیه‌السلام به او فرمود: «ای مفضل! به خدا سوگند، تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست بدارد نیز، دوست می‌دارم.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] جامع الرواة، ج ۲.

[۲] کتاب رجال / علامه کشی.

مالک بن انس

یکی دیگر از شاگردان امام صادق علیه‌السلام، مالك بن انس مدنی است. او نیز یکی از امامان اهل سنت و رییس یکی از مذاهب آنان بود و ابن ندیم در کتاب «فهرست» می گوید: «مالك بن انس فرزند ابی عامر از طایفه‌ی حمیر و از قبیله‌ی بنی تیم بن مره قرشی است.» سپس می گوید: از مالك بن انس نزد والی مدینه، جعفر بن سلیمان عباسی، بدگویی شد و به او گفتند که مالك بن انس به بیعت با شما اعتقادی ندارد، پس جعفر بن سلیمان او را احضار نمود و بدن او را برهنه کرد و به او تازیانه زد و دست او را کشید تا از کتف جدا شد».

وی در سال ۱۷۹ (ه ق) در سن ۸۴ سالگی از دنیا رفت چنان که ابن خلکان نیز مثل آن را گفته است.

شاگردی مالك بن انس در محضر امام صادق علیه‌السلام معلوم و مشهور است؛ چنان که این موضوع را نووی در کتاب «تهذیب»، شبلنجی در کتاب «نور الأبصار» سبط بن جوزی در کتاب «تذکره» شافعی در کتاب «مطالب السؤال»، ابن حجر در کتاب «صواعق» شیخ سلیمان قندوزی در کتاب «ینابیع»، ابونعیم در کتاب «حلیه» و ابن صباغ در کتاب «فصول» و علمای دیگر اهل سنت نیز در کتاب‌های خود ذکر نموده‌اند.

محمد بن اسحاق

یکی دیگر از شاگردان امام صادق علیه‌السلام، محمد بن اسحاق بن یسار است که صاحب کتاب «المغازی و السیر» می‌باشد. او اهل مدینه و ساکن مکه بود و ابن خلکان از وی بسیار تعریف نموده است. بین او و مالك بن انس کینه و نفرتی وجود داشت که هر کدام از آنان، دیگری را تضعیف می‌نمود. وی زمانی که منصور در حیره می‌زیست، نزد او رفت و کتاب «مغازی» را برای او نوشت. و سپس به بغداد رفت وی در سال ۱۵۱ (ه. ق) طبق گفته‌ی مشهور علمای اهل سنت، از دنیا رفت. بعضی از علمای اهل سنت مانند صاحب «تهذیب» و «ینابیع» و... شاگردی او در محضر امام صادق علیه‌السلام را نقل کرده‌اند و از علمای شیعه نیز شیخ طوسی در کتاب «رجال» و علامه‌ی حلی در کتاب «خلاصه» و کشی در «رجال» خود و دیگران نیز چنین مطلبی را نقل نموده‌اند.

مفضل بن عمر نجفی

مفضل از بزرگان یاران امام صادق و از خواص او و یکی از فقهای بزرگ موثق است. [۱] او از نزدیکان امام محسوب می‌شد و متصدی برخی از امور آن حضرت بود. [۲] .

گروهی از شیعیان به مدینه آمدند و از امام صادق علیه‌السلام تقاضا کردند شخصی را به ایشان معرفی نمایند که به هنگام نیاز در امور دینی و احکام شرعی به او مراجعه کنند، امام فرمود: «هر کس سؤالی داشت نزد من بیاید و از خودم بپرسد و برود».

آنان اصرار کردند که حتما شخصی را نیز تعیین فرماید، فرمود: «مفضل را برایتان تعیین کردم، آنچه بگوید بپذیرید، زیرا او جز حق نمی‌گوید...» [۳] .

امام صادق علیه‌السلام در چند جلسه درسهای ویژه‌ای در توحید برای مفضل فرمودند که مجموع آن به صورت کتاب توحید مفضل، مشهور است و قبلا آن را معرفی و فرازهایی از آن را ذکر کردیم. این درسها شاهدی است بر عنایت مخصوص امام نسبت به مفضل و علو مرتبت و مقام او نزد امام.

مفضل نزد امام صادق علیه‌السلام چنان محبوب بود که یک بار امام به او فرمود، «به خدا سوگند تو را دوست دارم و کسی را که تو را دوست دارد نیز دوست می‌دارم...». [۴] .

امام کاظم علیه‌السلام در مورد مفضل می‌فرمود: «مفضل همدم و موجب راحتی من است». [۵] و هنگامی که مفضل از دنیا رفت فرمود: «خدا او را رحمت کند، او پدری بود بعد از پدر، هم اکنون او راحت و آسوده شد». [۶] .

____

پی نوشت ها:

[۱] جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۵۸.

[۲] جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۵۸.

[۳] رجال کشی، ص ۳۲۷.

[۴] بحار، ج ۴۷، ص ۳۹۵ - اختصاص شیخ مفید، ص ۲۱۶.

[۵] تحفة الاحباب، ص ۳۷۶.

[۶] تحفة الاحباب، ص ۳۷۶.

معنای وقار و سکینه

«وقار» متعلق به ظاهر آدمی است و «سکینه» مربوط به باطن و درون اوست. به کسی که در هنگام غذا خوردن، گفت و گو، راه رفتن، گوش دادن، نگاه کردن و... آرامش و طمأنینه داشته باشد و می‌گویند شخص باوقاری است. پس مورد استفاده‌ی وقار اعضا و جوارح است.

اما آرامش و قرار دل را سکینه می‌گویند، و در واقع سکینه، وقار و آرامش دل است. لفظ سکینه از ماده‌ی سکون است و سکون بیشتر برای دل است تا برای ظاهر و بدن. به عبارت دیگر سکون با ظاهر تناسب ندارد؛ چرا که بنا نیست ظاهر انسان آرام باشد. ظاهر انسان به طور مرتب در جنب و جوش است. اما دل حکم وزنه‌ی سنگینی را دارد که نباید تکان بخورد و پیش آمدهای سخت و ناگوار آن را بلرزاند. سکینه مکمل وقار است و این دو را باید با همدیگر داشت. انسان برای حفظ آبروی خویش سعی می‌کند وقار داشته باشد. وقتی وقار ظاهری پیدا کرد باید سعی کند در دلش هم آرامش و وقار حاکم گردد که این همان «سکینه» است. اگر

انسان نتواند دلش را تحت تصرف خود در آورد، وقار ظاهری‌اش را نیز از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر وقار ظاهری نباشد، سکینه‌ی دل نیز وجود نخواهد داشت. پس این دو در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و نباید از هیچ کدام آنها غافل ماند. روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام نقل شده است که می‌فرمایند:

«ما أضمر أحدکم شیئا الا و أظهره الله علی صفحات وجهه و فلتات لسانه [۱]؛ هیچ کس چیزی را در دل نهان نمی‌کند مگر آن که در سخنان بی‌تأملش یا در چهره‌اش ظاهر می‌گردد.»

اگر انسان نتواند مهار دل خود را به دست گیرد سرانجام تأثیرات آن ظاهر می‌شود و همه از آن باخبر می‌شوند. حتی آنهایی که قوی النفس و با اراده هستند نیز در نهایت درونشان آشکار می‌گردد، اما دیرتر از دیگران.

«علیکم» اسم فعل و به معنای «الزموا» است. اما در این جا از شیعیان می‌خواهند که در ظاهر و باطن خود آرامش داشته باشند و البته به کار بستن این دستورها تمرین و جدیت می‌خواهد و در هر کاری تمرین لازم است.

پس کسی که می‌خواهد درون و بیرون خود را به صفت آرامش و وقار بیاراید باید بسیار تمرین کند و تلاش و استقامت فراوانی به خرج دهد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۳۱۶.

محاسبه نفس

محاسبه‌ی نفس از بهترین تمرین‌ها برای کسب وقار و سکینه است. در اهمیت این کار همین بس که در روایت آمده است: «لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم [۱]؛ آن که هر روز نفس خود را محاسبه نکند از پیروان ما اهل‌بیت نیست». و با تمرین و استمرار است که انسان پخته می‌شود و ظاهر و باطن خود را آرامش بخشیده، سکون را در وجود خویش حکمفرما می‌کند.

اهل علم مثالی برای لزوم تکرار و استقامت در مطالعه و تحقیق دارند؛ می‌گویند: «اما تری الحبل بتکراره، فی الصخرة الصماء قد أثرا؛ آیا نمی‌بینی طنابی که از لیف خرماست بر اثر تکرار و آمد و رفت بسیار، در سنگ خارا اثر کرده است؟» دلوی که با آن از چاه آب می‌کشند به یک طناب وصل است، لبه چاه از جنس سنگ، و طناب بسیار نرم است، اما همین طناب نرم آن قدر بر روی این سنگ کشیده می‌شود و بالا-و پایین می‌رود که در محل تماس خود با سنگ ساییدگی ایجاد می‌کند. می‌گویند علم از آن طناب لطیف‌تر نیست و ذهن دانش پژوه نیز از آن سنگ سخت‌تر نیست. پس با تکرار و ممارست همه می‌توانند عالم شوند. دانش پژوهان باید درس‌ها را بارها مطالعه کنند و بر اثر تکرار، در وجود خویش ملکه سازند.

برای نهادینه کردن صفات خوب اخلاقی نیز باید با نفس همین کار را کرد. آن قدر باید آن را تمرین داد تا صفتی در آن به صورت ملکه درآید. حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز با بیان عبارت «علیکم» درصدد بیان همین نکته‌اند. باید تصمیم گرفت و عمل کرد. به صرف تصمیم کاری از پیش نمی‌رود. در همین روایت آمده است که شیعیان این نامه را در مصلای خانه‌های خود قرار می‌دادند و هر بار که از نماز فارغ می‌شدند، آن را مطالعه می‌کردند. بر اثر عمل به این سفارش‌ها است که بزرگانی همچون ابن ابی‌عمیر، و محمد بن مسلم [۲] و دیگران پرورش می‌یابند.

نباید از سختی کار ترسید، و باید به خود تلقین کرد که آدم شدن و ایجاد صفات پسندیده در وجود خود ناممکن نیست.

در هیچ کاری نباید احساس ناامیدی به انسان راه یابد؛ زیرا در این صورت موفقیتی به دست نمی‌آید. سختی کار نباید انسان را به هراس اندازد، اگر ممکن نبود دیگران هم نمی‌توانستند، اما تاریخ گواهی می‌دهد که کسانی توانسته‌اند بر قله‌های افتخار قدم نهند و

صاحب اخلاق و رفتار اسلامی در حد اعلای آن شوند. این خود، بالاترین دلیل بر امکان تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است.

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

[۲] محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهری (۱۲۴ - ۵۸ ق) از اعیان فقها و محدثین و تابعین بوده است. مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و جمع دیگری از محدثین از وی روایت کرده‌اند، وی احادیث بسیاری از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت کرده است. بعضی از علمای رجال او را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام نیز شمرده‌اند. علمای اهل سنت بیش از اندازه او را ستوده‌اند و جلال الدین سیوطی او را اولین کسی می‌داند که حدیث را تدوین نموده است. (ریحانهٔ الادب، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۳۹۹).

ن

نصر بن ساعد

نصر بن ساعد از غلامان امام صادق علیه‌السلام است و تنها یک روایت از آن حضرت نقل نموده است. او نیز مانند فضیل و مغیره و موسی از کسانی است که توفیق مصاحبت و کرامت امام صادق علیه‌السلام را پیدا نموده است.

ناگهان بهار

«کاش می‌شد تا دعا را، سبز کرد

زیر باران، دست‌ها را سبز کرد» [۱] .

داشتیم می‌رفتیم. به فکرمان هم نمی‌رسید که چیزی از «او» بخواهیم، اگر آن درخت خرمای خشکیده نبود! بازهم چیزی نگفتیم. خودش نگاهی به نخل و بی‌برگ و باری‌اش انداخت؛

- ای درخت فرمانبردار پروردگار! از آنچه خدایت بخشیده، به ما ارزانی‌دار. و... ناگهان بهار، باران، باز باران، نه! انگار خرماهای تازه بودند؛ به رنگ‌هایی عجیب که بر زمین می‌ریخت.

همراهمان فقط گفت:

- مثل داستان مریم! [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] غریب آشنا؛ برگرفته از: مقدمه؛ م. طلوع.

[۲] همان، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ از زبان «سلیمان بن خالد» و «ابی‌عبدالله بلخی».

نجات فردی از تشنگی

دو نفر از اهالی مدینه به قصد زیارت اهل قبور به بیرون شهر رفتند. در بین راه به سبب خستگی و گرمای شدید، یکی از آن دو نفر، دچار تشنگی شدیدی شد به حدی که تاب و توان از او گرفته شد و از مرکبش به زمین افتاد.

مرد دیگر که برادرش بود، ناراحت و حیران گشت و تصمیم گرفت، برای نجات برادرش، نماز بخواند و دعا کند.

آن مرد به نماز، دعا و ائمه معصومین خصوصا امام زمانش، یعنی امام جعفر صادق (علیه‌السلام) متوسل گردید و از آنها درخواست کمک کرد.

پس از مدتی، ناگهان فردی را مشاهده کرد که به طرف آنها می‌آید. آن غریبه به آنها رسید؛ تکه چوبی را در دهان خشکیده‌ی آن مرد تشنه گذاشت با این کار حضرت، او به هوش آمد و تشنگی‌اش رفع شد؛ سپس آن دو برادر به زیارت اهل قبور رفتند و آن گاه به مدینه باز گشتند.

بعد از رسیدن به مدینه، یکی از آنها خدمت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) مشرف شدند، امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: «حال برادرت چگونه است و آن چوب کجاست»؟

عرض کرد: ای آقای من! وقتی برادرم را به آن حال دیدم، بسیار ناراحت شدم و از خداوند خواستم، او را نجات دهد و وقتی عنایت حق تعالی، نصیب ما شد و برادرم نجات پیدا کرد از آن چوب غافل شدیم.

حضرت فرمود: «همان ساعت که تو در غم برادر خود بودی، برادر من، حضرت خضر (علیه‌السلام) نزد من آمد و من قطعه‌ی چوبی از درخت طوبی را توسط خضر برای تو فرستادم».

سپس امام رو به خادم خود کرد و فرمود: «آن سبد را بیاور». چون خادم سبد را آورد، حضرت در آن را برداشت و از آن قطعه‌ی چوبی را بیرون آورد؛ آن همان تکه چوبی بود که برادرم به وسیله‌اش از مرگ حتمی، نجات یافته بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال.

نشان دادن باطن برزخی افراد

ابو بصیر می‌گوید: در راهی با امام صادق علیه‌السلام می‌رفتم. من به خدمت ایشان عرض کرد: «ما چه فضیلتی بر مخالفان خود داریم، در حالی که من افرادی از آنان را می‌بینم که همتشان بالاست و زندگی خود را بهتر نموده و حالشان را نیکو کرده و به بهشت طمع می‌ورزند.»

امام صادق علیه‌السلام ساکت شد تا اینکه به ابطح مکه رسیدیم و مردمی را دیدیم که بسوی خدا می‌نالیدند. حضرت فرمود: «ای ابو محمد! آنچه را که من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی؟»

گفتم: «من صدای ناله‌ی مردم را می‌شنوم.»

حضرت فرمود: «سر و صدا چه زیاد است ولی حاجی چقدر کم می‌باشد! سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و اله را به پیامبری برگزیده، خداوند فقط از تو و یاران تو قبول می‌کند.»

آنگاه دست مبارکش را به صورتم کشید، نگاه کردم و ناگهان دیدم اکثر مردم به صورت خوک و الاغ و میمون هستند. [۱] .

در نقل دیگری ابوبصیر می‌گوید: با امام صادق علیه‌السلام حج بجای می‌آوردم. وقتی که در طواف بودم، عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! آیا خداوند این مردم را می‌بخشد؟»

حضرت فرمود: «بیشتر کسانی که می‌بینی میمون و خوک هستند.»

گفتم: «آنان را به من نشان بده.»

پس امام صادق علیه‌السلام دعایی کرد و دستش را بر چشم من کشید و ناگهان همانطور که آن حضرت فرموده بود آنها را به شکل

میمون و خوک دیدم.

سپس گفتم: «ای مولای من! چشمم را به حالت اول باز گردان.»

پس حضرت دعا کرد و من آنها را مانند اول دیدم.

سپس فرمود: «به شما در بهشت، نعمت داده می‌شود. و در میان طبقه‌های آتش جستجو می‌شوید، ولی پیدا نمی‌گردید. به خدا سوگند! دو نفر از شما در آتش جمع نمی‌شوند! نه، به خدا سوگند یک نفر هم جمع نمی‌شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۲۷.

[۲] بحارالانوار ج ۴۷.

نذر سالانه هزار دینار به امام صادق

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که کار خود را با لطف و مدارا انجام دهد به آن چه از مردم متوقع است نائل خواهد شد.

مردی از حدود خراسان که از محبان خاندان اهل‌البیت علیهم‌السلام بود از ثروت و نعمت فراوانی برخوردار بود و هر سال هزار دینار نذر امام صادق علیه‌السلام کرده بود و همسرش که دخترعمویش بود نیز ثروت زیادی داشت و چون شوهرش دوستدار اهل‌البیت علیهم‌السلام بود روزی به او گفت: ای پسر عمو امسال خیلی آرزوی طواف خانه کعبه را دارم چه می‌شود که مقدمات سفر مرا فراهم کنی تا همچنانکه در اینجا انیس تو هستم در سفر در کجاوه نیز جلیس تو باشم. شوهر تقاضای او را پذیرفت و مقدمات سفر او را نیز فراهم کرد. آن زن صالحه برای خانواده و فرزندان امام صادق علیه‌السلام هدایای نفیسی از جواهرات و پارچه و غیره همراه برداشت و شوهرش نیز هزار دینار طلای احمر برای نذری که داشت داخل کیسه‌ای کرد و به همسرش سپرد و زن کیسه را با مقداری پارچه در صندوقی گذاشت و عازم شدند بالاخره بعد از طی مسافتهای طولانی به مدینه رسیدند و شوهر خواست که به خدمت امام صادق علیه‌السلام برسد. کیسه زر را از همسرش طلب کرد و زن هر چه جستجو کرد کیسه زر پیدا نشد به شوهرش گفت: تمامی وسائل موجود است به غیر از کیسه زر که شما نذر حضرت کرده بودی. و هر دو مأیوس شدند و شوهر مقداری از زیورآلات همسرش را به امانت و گرویی نزد افراد قافله گذاشت و هزار دینار از آنان گرفت تا نذرش را ادا کند. و سپس آن را نزد حضرت آورد و با کمال احترام و تواضع از حضرت اجازه خواست که همسرش به حضور خانواده امام مشرف شود.

حضرت اجازه دادند و بعد فرمودند: این کیسه را بردار که ما آن کیسه را گرفتیم. آن مرد گفت: یابن رسول‌الله کیفیت گرفتن آن چگونه است؟ که غیر از من و همسرم کسی از آن اطلاع ندارد. حضرت فرمود: ما برای آن وجه مراجعه کننده‌ای داشتیم و اجنهٔ خدمتکار ما هستند وقتی در کاری عجله باشد از آن‌ها استفاده می‌کنیم آن‌ها هم به سرعت کار را انجام می‌دهند و یکی از آن‌ها کیسه زر را از میان وسائل همسرت برداشت و آورد و آن را برای امری مصرف کردیم. وقتی خراسانی این سخن را شنید موجب افزایش بصیرت و ایمان او نسبت به اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردید و کیسه را برداشت و دینارهایی را که قرض گرفته بود به رفقای خود پس داد و جواهر آلات همسرش را از گرویی بیرون آورد و به منزل خود برد. وقتی برگشت دید همسرش در حال احتضار است از کنیز خدمتگذارش سؤال کرد چه شده است؟ گفت: هنوز ساعتی نگذشته است که او درد دل شد و احوال او بسیار متغیر شد.

وقتی خراسانی آثار موت را بر چهره همسرش دید چشم‌هایش را پوشانید و بیرون رفت تا مقدمات کفن و دفن را آماده کند و بعد از خرید سدر و کافور و بقیه چیزهای لازم خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد و مسئله فوت همسرش را به اطلاع حضرت رسانید و از امام خواهش کرد که برای خواندن نماز میت بر سر جنازه همسرش تشریف بیاورند.

حضرت فرمود: من برای سلامت و صحت همسر تو دو رکعت نماز خواندم و او را دعا کردم نگران نباش او هم اکنون در خانه نشسته است و خدمتگذاران به او خدمت می‌کنند وقتی به خانه بروی آن چه گفتم برای تو روشن می‌شود وقتی خراسانی به خانه آمد دید همسرش کاملا سالم است و بعد از چند روز از حضرت اجازه گرفته و عازم مکه شدند و بالاخره به مکه رسیدند. روزی با همسرش در حال طواف کعبه بود اتفاقا امام صادق علیه‌السلام نیز در حال طواف بود ناگهان نظر همسر خراسانی به امام افتاد از نهایت شوق مدهوش شد و از شوهرش پرسید این مرد کیست؟

شوهرش گفت: او امام صادق علیه‌السلام است. زن گفت: به خدا قسم همین مرد بود که من او را دیدم که دست به پای عرش زد و شفاعت مرا نمود تا روح مرا به من برگرداندند.

نعمات خداوند برای شیعیان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: شایسته است مسلمان عاقل ساعتی از روز خود را برای کارهایی که بین او و خداوند انجام می‌گیرد اختصاص دهد و ساعتی برادران ایمانی و دوستان خود را ملاقات کند و در امور معنوی و اخروی با آنان گفتگو نماید و ساعتی نفس خود را با لذائذ و مشتهیاتش که گناه نباشد آزاد بگذارد و این ساعت لذت، آدمی را در انجام وظائف دو ساعت دیگر کمک می‌کند.

عبدالله بن سنان روایت می‌کند که روزی از حالات و خوشی بهشت از امام جعفرصادق علیه‌السلام سؤال کردم. حضرت فرمود می‌خواهی که آن را ببینی، گفتم: آری. دست مرا گرفت و به بیرون مدینه برد و پای بر زمین زد. من جویی عظیم دیدم که کنارهای آن پیدا نبود و از یک طرف آبی سردتر از برف دیدم. از جانب دیگر شیری در نهایت سفیدی و در میان آن شرابی از یاقوت سرخ‌تر. گفتم یابن رسول‌الله این جویها از کجا می‌آید. فرمود: این آن است که حقتعالی در قرآن وعده کرده است. هم چنین در کنار جوی درختانی دیدم و بالای آن درختان کنیزکان دیدم که از آنها بهتر و زیباتر کسی ندیده است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام به یکی از کنیزکان اشاره فرمود آب خواست. کنیز از درخت پایین آمد و درخت نیز خم گردید، پس آن کنیز آب برداشت و به آن حضرت داد. آن حضرت آب را آشامید و به من داد من نیز آشامیدم و هرگز از آن خوش‌تر و خوش‌بوتر هیچ آبی نیاشامیده بود. گفتم یابن رسول‌الله فکر نمی‌کردم که کار چنین است.

حضرت فرمود: آن چه دیدی کمترین چیز است که حقتعالی از برای شیعیان ما ساخته است. مؤمن چون وفات کند روح او را به اینجا آورند و از این شراب می‌دهند و دشمن ما چون وفات کند روح وی را به وادی برهوت می‌برند و حمیم و زقوم به او می‌دهند پس از وادی برهوت به حقتعالی پناه گیرید. حقتعالی بهشت را برای دوستان ما آفریده و دوزخ را برای دشمنان ما خلق کرده است.

نفرین حضرت

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دورترین فاصله از خداوند برای آدمی هنگامی است که همانند حیوان جز پر کردن شکم و ارضاء شهوت، همت و هدفی نداشته باشد.

اسماعیل بن جابر روایت می‌کند که من در مکه در خانه حضرت ابوعبدالله بودم. آن حضرت طعام میل می‌کرد. غلام خود را به زمزم فرستاد تا برای او آب بیاورد. غلام رفت و بسیار دیر آمد. چون مراجعت کرد آب همراه نداشت.

حضرت جریان را از او پرسید. غلام گفت: چون نزدیک چاه زمزم رفتم صاحب زمزم به من گفت: تو غلام کیستی؟ گفتم: غلام جعفر بن محمد علیه‌السلام. او در جواب گفت: فدای اهل عراق، حضرت بعد از شنیدن این سخنان دست به دعا برداشت و دعا کرد و فرمود: برو نگاه کن ببین چه می‌بینی.

غلام رفت و بعد از لحظه‌ای برگشت و گفت: او را مرده دیدم. مردم او را بیرون می‌آوردند و می‌گفتند بر پای ایستاده و هم چنان ایستاده مرد.

نفرین حضرت به داوود بن علی

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: کبر عبارت از این است که آدمی، مردم را با دیده پستی و حقارت نگاه کند و حق را خوار و ناچیز بشمرد و آن را بر وفق واقع نبیند.

ابوبصیر روایت می‌کند که چون داوود بن علی، معلی بن حنینس را کشت و به دار آویخت، امام جعفر علیه‌السلام از این کار زشت بسیار ناراحت شد. به پیش داوود بن علی رفت و فرمود: ای داوود! به چه علت بی‌گناهی را کشتی و قیم مال و عیال مرا به قتل رساندی.

داوود گفت: من او را نکشتم. حضرت فرمود: پس او را چه کسی کشت؟ گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: دروغ نیز می‌گویی. به خدا راضی نشدی تا این که او را به دشمنی و ظلم کشتی و به دار آویختی و خواستی که نام تو به این سبب بلند شود. به خدا قسم که جاه و منزل او پیش حق تعالی عظیم‌تر از توست. تو را به سبب آن پیش حقتعالی موقفی [۱] خواهد بود،: نگاه کن که چگونه از آن خلاصی خواهی یافت.

به خدا که از خدا بخواهم تا انتقام او را از تو بکشد. داوود گفت: مرا از دعای خود می‌ترسانی. هر دعایی که می‌خواهی بکن.

پس حضرت از آن مجلس بیرون آمد و چون شب شد، غسل کرد و جامه دعا پوشید و ساعتی با حضرت ایزد متعال مناجات نمود، بعد از تضرع و زاری گفت: پروردگارا! تیری از تیرهای خود بر داوود بزن تا دل او بشکافد. چون از دعا فراغت یافت به غلام خود فرمود: ای غلام! گوش کن، آیا هیچ صدایی می‌شنوی؟ در این سخن بودند که ناگاه فریاد کنندگان فریاد برآوردند و بر داوود بن علی زاری می‌کردند.

پس حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام به سجده افتاد و گریه می‌کرد تا صبح شد و در سجده می‌گفت: شکر العزیز، شکر الکریم، شکر الدائم، شکر القائم، الذی یجیب المضطر و یکشف السوء.

بعد از صبح مردم پیش امام جعفرصادق علیه‌السلام می‌آمدند و آن حضرت را به مردن داوود تهنیت می‌دادند و بعد از آن حضرت فرمود: به خدا قسم که داوود بر دین ابی‌لهب مرد و من هلاک او را به خاطر معلی از خدا خواستم.

حق تعالی دعای مرا اجابت کرد و او را به تعجیل به هاویه فرستاد. در کتاب شریف کافی روایت شده که آن حضرت در اکثر آن شب در رکوع و سجود بود. هنگامی که سحرگاه شد به سجده رفت و در سجده این دعا می‌خواند:

اللهم انی اسئلک بقوتک القوی و بجلالک الشدید الذی کل خلقک له ذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد ان تأخذه الساعهٔ و هنوز در سجده بود که صدای گریه از خانه داوود بن علی بر آمد، پس حضرت سر از سجده برداشت و فرمود: که حقتعالی به سبب دعای من ملکی را برانگیخت و آن ملک عصای آهنین بر مغز داوود زد و او را هلاک گردانید.

پی نوشت ها:

[۱] ایستگاه.

نامه و مهر تر بود

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: انسان عارف، چهره‌ی باز و خندان دارد و دلی حزین و ترسان.
و از یکی از اصحاب ما نقل می کند که گفت:
خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رفتم و گفتم: من اینجا می‌مانم تا شما حرکت کنید، حضرت فرمود: نه؛ تو برو تا ابوالفضل سدیر بیاید؛ و اگر کارهای ما مرتب شد برای تو می‌نویسیم.
پس من حرکت کردم و بعد از دو شبانه‌روز که راه رفته بودم، مردی بلند قامت و گندمگون نامه‌ای که هنوز تر بود و مهر آن خشک نشده بود، برای من آورد: نوشته بود: ابوالفضل آمد و ما هم انشاءالله حرکت می کنیم، تو بایست تا ما به تو برسیم. هنگامی که حضرت تشریف آورد، گفتم: قربانت! نامه و مهر تر بود؟! فرمود:
ما پیروانی از جن داریم، چنان که تابعینی از انس داریم و هر گاه کاری سریع داشته باشیم، آنها را می‌فرستیم.

نگهبانی از جانب خداوند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر چه محبت همسر در قلب شوهرش زیادتر شود، ایمانش زیادتر می‌شود.
عبدالملک بن حکیم در کتابی که هارون بن موسای تلعکبری از او روایت می کند، از بشیر نبال نقل می کند که گفت:
بالای کوه صفا بودم و حضرت صادق علیه‌السلام هم آن جا ایستاده بود. با هم از کوه سرازیر شدیم، منصور دوانقی بر الاغ خود سوار بود و با لشکریانش که سوار اسب و شتر بودند، آمدند و راه را بر آن حضرت تنگ کردند، به طوری که ترسیدم آن حضرت را پایمال کنند و من برای حفظ وجود مبارک حضرت مقابلش ایستادم و در دل گفتم: خدایا! این بنده و بهترین خلق تو در زمین است، و اینها که از سگ بدترند همیشه او را به رنج و زحمت می‌اندازند. پس حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: بشیر! گفتم: بلی. فرمود: سرت را بالا بگیر، ببین چه می‌بینی؟ به خدا! دیدم نگهبانی از جانب خداوند، بزرگتر از آن که بتوانم وصف کنم؛ بالای سر آن حضرت است. فرمود: ای بشیر آن چه می‌بینی خدا به ما داده ولی ما مأمور به صبریم، لذا صبر می کنیم.

نصر بن قابوس لخمی کوفی

شیخ طوسی (ره)، او را از اصحاب امام صادق (ع) [۱] و امام کاظم (ع) [۲] شمرده است. او از سه امام: حضرت جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام روایت کرده، و در پیشگاه این بزرگوران منزلت و تقرت بسیار داشته است. [۳]
.
شیخ طوسی، رحمه‌الله، در کتاب غیبت، فرموده که نصر در طول بیست سال وکیل امام جعفر صادق (ع) بود و شناخته نشد. [۴] .
نویسنده گوید: وکالت نصر از طرف حضرت صادق (ع) دلیل عدالت و وثاقت اوست، و گرنه حضرت امام جعفر صادق (ع) او را بر اموال مسلمانان امین قرار نمی‌داد.
نصر مردی فاضل و نیکوکار بود [۵] ، و شیخ مفید در ارشاد فرموده که او از خواص و ثقات حضرت موسی بن جعفر (ع)، و از اهل علم و ورع و فقه بود، و از شیعیان آن حضرت است. [۶] .
از نصر بن قابوس روایت شده که گفت: به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که امام بعد از او کیست؟ آن جناب شما را تعیین فرمود، پس چون آن حضرت رحلت نمود مردم به راست و چپ گراییدند ولی من و اصحابم بر یقین خود بر امامت شما باقی بودیم، اکنون بفرمایید کدام یک از پسران شما جانشین شماست؟

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: پسرم، علی (ع). [۷] .

شیخ کشی پس از نقل روایت فوق گوید: این حدیث دلیل بر کمال عقل و اهتمام نصر در امر دینش می‌باشد. [۸] .

شیخ کشـی، از حمدویه از حسن بن موسـی از سلیمان صیدی، از نصر بن قابوس روایت کرده که گفت: من در منزل حضرت موسی بن جعفر (ع) بـودم که آن حضـرت دست مرا گرفت و به پشت در یکی از اطاق‌هـای منزل برد، و بر سـر پـا نگه داشت، و در را بـاز کرد. چون در باز شد، پسرش حضرت رضا (ع) را دیدم که کتابی در دست داشت و آن را مطالعه می‌کرد.

حضـرت کاظم (ع) به من فرمود: ای نصـر! آیا این شـخص را می‌شناسـی؟ گفتم: آری، این فرزندت علی (ع) است. حضرت فرمود: می‌دانی این کتاب چیست که در آن نظر می‌کند؟ گفتم: نه. فرمود: این کتاب جفر است که فقط نبی یا وصی نبی اطلاع بر حقایق و معانی آن پیدا می‌کند.

حسن بن موسـی گویـد: به جان خودم سوگنـد که نصـر، موقعی که از وفات حضـرت موسـی بن جعفر (ع) آگاه شد، دیگر شک و تردیدی در امر امامت حضرت رضا (ع) (همانند دیگران که متوقف شدند) پیدا نکرد. [۹] .

در کافی، از نصـر بن قابوس روایت شـده که گفت: حضـرت صادق (ع) فرمود: اطعام دادن به یک مؤمن نزد من محبوب‌تر است از آزاد کردن ده بنده و گزاردن ده حج.

نصـر گوید: با تعجب عرض کردم: ده بنده و ده حج؟! فرمود: یا نصـر! اگر شما طعامش ندهید می‌میرد یا زبونش می‌سازید، زیرا او، از فرط گرسـنگی، نزد نـاصبی می‌رود و از او سؤال می‌کنـد، و مردن برایش ز سؤال کردن از نـاصبی بهتـر اسـت. ای نصـر! هر که مؤمنی را حیات بخشد چنان است که همه مردم را حیات بخشیده است؛ و اگر به او اطعام نکنید او را کشته‌اید، و اگر اطعامش کنید او را حیات بخشیده‌اید. [۱۰] .

نویسنده گوید: نصر بن قاموس لخمی از آل ابوالجهم قابوسی است که از اولاد قابوس بن نعمان بن منذر بود، و ایشان در کوفه بیتی کبیر و جلیل بودند، و از ایشان است: ابوحسـین سـعید بن ابی‌جهم و پسران او: حسین بن سعید و منذر بن سعید؛ و محمد بن منذر، و منذر بن محمد بن منذر، و سعید مردی ثقه و موجه در شهر کوفه بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۲۴.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۶۲.

[۳] رجال نجاشی، ص ۳۰۱ - رجال علامه حلی، ص ۱۷۵ - رجال ابن‌داود، جزء اول، باب نون.

[۴] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۱۰.

[۵] کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۱۰.

[۶] ارشاد، مفید، فصل نص بر امامت علی بن موسی الرضا (ع)، ص ۲۷۸.

[۷] اصول کـافی، ج ۱، بـاب اشـاره و نص بر ابوالحسن الرضا (ع)، ص ۲۵۰ - عیون اخبـار الرضا (ع)، باب ۴، ح ۲۲ - ارشاد مفید، فصل نص بر امامت علی بن موسی الرضا (ع)، ص ۲۷۹ - کتاب الغیبهٔ، طوسی، ص ۲۷ - رجال کبیر، ص ۳۵۳.

[۸] اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۴۵۱.

[۹] رجال کشی، ص ۳۸۲.

[۱۰] اصول کافی، ج ۲، باب اطعام مؤمن، ص ۱۶۳.

نقش زبان در سعادت و شقاوت انسانها

و ایاکم أن تذلقوا ألسنتکم بقول الزور و البهتان و الاثم و العدوان [۱] .

مبادا زبانتان را به گفتار دروغ و تهمت و گناه و دشمنی آلوده سازید.

«ایـاکم» در این روایت نهی نیست بلکه تحـذیر است؛ به این معنا که حضـرت امام صادق علیه‌السـلام می‌فرمایـد: ای مؤمنان، مواظب باشید که زبان شما نلغزد و مرتکب گناه نشود چرا که انسان در معرض اشتباه و فراموشی است و باید همیشه هوشیار و مواظب باشد. «ذلاقت» به معنای فصاحت و زبان آوری و «زلاقت» به معنای لغزش است.

عبـارت بعـد از «ایـاکم» اگر «تزلقوا» باشـد، معنای عبارت این است که از این که زبانتان به لغزش دچار گردد، و قول زور و بهتان بر آن جاری گردد حذر کنید، اما اگر «تذلقوا» باشد، یعنی خوش زبانی‌هایتان را در قول زور و بهتان قرار ندهید.

کنترل زبان نسبت به تقوا مانند آب است نسبت به زندگی. همان طور که بدون آب زندگی ناممکن است بدون بازداشـتن زبان از گناه به دست آوردن ملکه تقوا ممکن نیست. اگر زبان کنترل گردد جلو بسیاری از گناهان گرفته می‌شود. انسان‌ها همان طور که با دست و پا و چشم و گوش خود گناه می‌کنند با زبان نیز مرتکب گناه می‌شوند، اما اگر تمام گناهان اعضای بدن را با هم جمع کنند به اندازه‌ی گناهان زبان نمی‌شود.

امام زین‌العابدین علیهم‌السـلام می‌فرماید: ان لسان ابن آدم یشـرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیقول کیف أصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا... [۲] ؛ هر روز صبح زبان از اعضای بدن می‌پرسد: حال شما چطور است؟ آنها جواب می‌دهند که اگر تو بگذاری حال ما خوب است...» زبـان منشأ گناهـان بزرگی چون دروغ، غیبت و تهمت است. زبـان ممکن است باعث دگرگونی حق و باطل شود، و حق را باطـل جلوه دهـد و لباس حق بر تن باطل پوشانـد. این زبان است که باعث می‌گردد یزیـد بن معاویه خلیفه مسـلمانان شـناخته شده، و امام حسین علیه‌السلام خارجی و سرکش معرفی گردد.

پی نوشت ها:

[۱] در بعضی از نسخه‌ها تزلقوا آمده است. (متن نامه).

[۲] کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، باب الصمت و حفظ اللسان.

نعمت‌های خداوند

گاهی در روایات به مطالبی درباره چگونگی استفاده از نعمت‌های خدای بزرگ بر می‌خوریم؛ به عنوان مثال در روایت آمده است: «من أکل التمر علی شهوهٔ رسول الله ایاه لم یضره [۱] ؛ هر کس چون پیامبر خرما دوست داشت خرما بخورد، ضـرر خرما گریبان‌گیر او نخواهد شد».

آری، در روایات آمده است که رسول گرامی اسـلام خرما را دوست می‌داشـتند. پیامبری که در طول عمر خویش حتی یک بار هم شکم خود را از غذا سیر نکردند، خرما را دوست داشتند. درباره حضرت امیر علیه‌السلام نیز آمده است که خرما را دوست داشتند و از آن میل می‌فرمودنـد تا قوای تحلیل رفته بدنشان باز آید. به هر حال برآوردن نیازهای طبیعی انسان در حد لازم و ضـروری نه تنها حرص نیست، بلکه در روایات از آن به قناعت تعبیر شده است؛ یعنی انسان در این حالت به مقدار مورد نیاز قانع است.

یکی از علمـای اخلاق می‌گویـد: «هر چیزی که به دست انسان می‌رسـد معنایش این نیست که مال خود او است و حتما بایـد آن را مورد استفاده قرار دهد». انسان نباید پول و غذا و دیگر نعمت‌هایی که به دست او می‌رسد همه و همه را به تنهایی مصرف کند. اگر کسـی بخواهد هر آنچه دارد به تنهایی بخورد دچار سوء هاضمه و عواقب ناگواری می‌شود و می‌میرد. نباید فکر کند هر چه پول در

اختیار دارد مال اوست.

پول و خوراک و نعمت‌های دیگر که اکنون در اختیار آدمی است امتحانی بیش نیست. باید معلوم شود از این عزت و نعمتی که خداوند به انسان عطا فرموده چگونه استفاده می‌کند و آیا همه را برای خود می‌خواهد یا به فکر همنوعان نیز هست. نعمت‌ها و امکاناتی که در اختیار انسان قرار گرفته اگر از ضرورت و مقدار نیاز او بیشتر باشد و آن را فقط صرف خود نماید دچار حرص گردیده است. این حرص اگر ادامه یابد و مهار نشود کم کم به «شره» تبدیل می‌شود. حضرت در این بخش از نامه مبارکشان مؤمنان را از شره باز داشته و فرموده‌اند: «ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء». فعل تشره، در این جا با «الی» متعدی شده است. در روایات گاهی این فعل با «علی»، و در بیشتر جاها با «الی» متعدی شده است. در کلام بلیغ «الی» بر انتهای غایت دلالت می‌کند و مثال معروف آن این جمله است: «سرت من الکوفة الی البصرة». در این صورت معنای روایت این است که نهایت و غایت حرص و زیاده‌طلبی شره است. اما اگر با علی متعدی شود، شاید به این جهت باشد که در حالت شره نوعی سلطه و سطوت خفته است. کسی که به جای پانصد گرم غذای مورد نیاز بدنش، ششصد یا هفتصد گرم غذا بخورد در واقع مبتلا به نوعی سلطه‌طلبی و چیرگی خواهی است.

در جایی که به «الی» اختصاص دارد، استفاده از «علی» معنا نخواهد داشت، همچنان که در جمله «سرت من الکوفة الی البصرة» نمی‌توان به جای «الی»، «علی» نهاد؛ چون شخصی که از شهری به شهر دیگر می‌رود، بر آن شهر تسلط ندارد. اما اگر همین شخص که از کوفه به بصره می‌رود حاکم بصره باشد، استفاده از «علی» بلامانع است و «سرت» با «علی» متعدی می‌شود.

در این کلام نورانی آمده است: «أن تشره أنفسکم» و فعل «شره» به نفس نسبت داده شده است. در واقع این نفس اماره است که انسان را به شره می‌اندازد. نوع انسان‌ها معمولاـ از شره در امان نیستند و از این نظر بین عالم و غیر عالم فرقی نیست. حتی آن که دارای درجات بالای علمی است از این مسئله در امان نیست، و باید این مشکل را حل نماید. شره در انسان‌ها به گونه‌های متفاوت نمود می‌یابد: یکی در غریزه جنسی شره دارد، دیگری در غذا خوردن، و آن یکی در خواب و استراحت. این صفت در افراد گوناگون متفاوت است.

در کتاب‌های روایی و اخلاقی همچون حلیة المتقین و بحارالانوار، حد و مرز هر یک از این غرایز به تفصیل بیان شده است. به طور کلی می‌توان گفت در هر غریزه اگر پا از حد نیاز طبیعی بدن فراتر نهاده شود، انسان دچار حرص می‌گردد و اگر این حرص مهار نشود و شدت یابد به شره منتهی می‌شود. شره نیز دنیا و آخرت انسان را تلف می‌کند، و به کوتاه شدن عمر و نزدیک شدن اجل می‌انجامد. در روایات آمده است: «کل داء من التخمة ما خلا الحمی [۲]؛ همه بیماری‌ها به جز تب از پر خوری و سوء هاضمه است.»

کسانی که پر خوری می‌کنند و هنوز غذای قبلی هضم نشده، غذای دیگری را به معده خود تحمیل می‌کنند، در نتیجه‌ی سوء هاضمه و مرض‌های ناشی از آن به مرگ زودرس دچار می‌گردند. همچنین افراط در غریزه جنسی منتهی به جنون می‌گردد. جوانی در همسایگی ما زندگی می‌کرد که انسان خوب و صالحی بود ولی متأسفانه بر اثر این کار، کم کم دچار حواس پرتی شد و کارش به جنون کشید. از قضا پدر و مادر خوبی هم داشت. بندگان خدا جوانشان را برای عوض کردن آب و هوا و بهبود به تفریحات گوناگونی می‌بردند. اما طاقت نیاورد و مرد. همان گونه که گفته شد حد و مرز تمام غریزه‌ها در روایات معین شده است. و نباید در برآورده کردن غرایز و شهوات گوناگون زیاده‌روی کرد.

«ایاکم أن تشره أنفسکم الی شیء مما حرم الله علیکم».

کلمه «شیء» در این جمله نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند، هر چند ادات صریح نفی قبل از آن قرار نگرفته است؛ ولی معنای جمله، معنای منفی است. «ایاکم» یعنی «احذروا»؛ از ارتکاب اعمالی که خداوند حرام کرده دوری نمایید. مبادا حرص و طمع

و در نهایت شره شما را به ارتکاب اعمال حرام وادار کند.

«فانه من انتهک ما حرم الله علیه هاهنا فی الـدنیا حال الله بینه و بین الجنـهٔ و نعیمها و لـذتها و کرامتها القائمـهٔ الدائمـهٔ لأهل الجنـهٔ أبد الآبدین».

«انتهاک»، یعنی پاره کردن پرده. خداونـد پیرامون انسان‌ها حـدود و پرده‌هایی قرار داده است. این حد و حدود دیوار نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد، بلکه مانند پرده هستند در این بخش امام علیه‌السلام می‌فرمایند از ارتکاب محرمات الهی دوری کنید، نگاه حرام، گوش دادن به حرام، لمس حرام، فکر حرام، همه و همه حریم‌هایی هستند که نباید انسان به هیچ یک از این‌ها نزدیک شود. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تمام اینها را ذکر کرده‌انـد. در اینجا محرمات الهی به پرده تشبیه شده‌اند که مؤمن نباید این پرده‌ها را بـدرد و مرتکب حرام گردد. استفاده از کلمه انتهـاک در این روایت، نوعی اسـتخدام است، و اسـتخدام از اقسـام مجـاز به شـمار می‌رود. آن که مرتکب محرمات می‌شود و پرده‌دری می‌کند خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری قرار خواهد داد.

کسـی که با استفاده از قدرت و اختیار خدادادی حدود الهی را بشکند و حرمت نگاه ندارد، در روز قیامت خداوند بین او و بهشت دیوار نفوذناپذیری ایجاد می‌کند: «فضرب بینهم بسور [۳] ؛ در این هنگام میان آنها دیواری زده می‌شود».

انسان می‌تواند خود را از بالای یک برج بیست طبقه پایین بیاندازد و برای این کار قدرت تکوینی دارد، اما شرع به او گفته است که چنین کاری را مرتکب نشود. این جا شارع با گفتن این مطلب مانع ایجاد کرده و پرده‌ای قرار داده است.

در این روایت سه وصف برای بهشت ذکر شـده است که شـره بـاعث از دست دادن آنهـا می‌شود: نعیم، لـذت، کرامت. نعمت‌هـای بهشتی لـذت می‌آورد و لـذت همراه و مصـحوب کرامت است. ولی دنیا چنین نیست و هیـچ کس تا به حال در دنیا این سه امتیاز را یک جا نداشـته است. حتی حضـرت سلیمان علیه‌السلام که خداوند او را استثنا قرار داده و همتایی برای او قرار نداده است، قدرت و نعمت‌هـایی که در اختیـار او بود، این اوصاف را نـداشت؛ چرا که نعمت‌های این جهان با نعیم جاودان آن جهان قابل مقایسه نیست. نعمت‌های این دنیا مانند صـحت، غذاهای لذیذ و گوارا و تفریح، گاهی اوقات وجود دارند، اما با لذت همراه نیسـتند؛ به عنوان مثال شخصـی را تصور کنیـد که در حال میل کردن بهترین و خوشـمزه‌ترین غـذاها است، اما فکرش مشـغول دادگاهی است که پیش رو دارد. چنین کسی در حال استفاده از بهترین نعمت‌های دنیایی است، اما از این نعمت‌ها کم‌ترین لذتی نمی‌برد.

یکی از تجار بزرگ می‌گفت اهل علم از دنیایشان لـذت بیشتری نسبت به ما می‌برند، چون صـبح نان و پنیر و چای شـیرین ساده‌ای می‌خورنـد و لذت هم می‌برند، اما میز صـبحانه ما آن قدر شـلوغ و دارای غذاهای متنوع است که نمی‌دانیم از کدام یک از آنها میل کنیم. اگر بخواهیم سـر همان میز شـش کیلو غـذا در معده جا بدهیم می‌توانیم، اما هیچ وقت از خوردن صـبحانه لذت نمی‌بریم؛ چرا که اول صـبح دل مشـغولی‌های ما نیز شـروع می‌شود. چون رادیو همزمان با وقت صـبحانه قیمت اجناس را اعلام می‌کند و ما هم در حال خوردن صـبحانه گوش می‌دهیم. تا می‌گوید قیمت فلان چیز سـقوط کرد ما با خود می‌گوییم ای وای! چقدر ضـرر کردیم. ای کـاش، دیروز این قلم جنس را فروخته بودیم! و مرتب در حـال فکر و خیـال هستیم. آری، نعمت‌هـای دنیـا این چنین است و گـاهی انسـان از داشـتن آنهـا لـذتی نمی‌برد، امـا نعمت‌هـای بهشت چنین نیست و بـا کامـل‌ترین لـذت‌ها همراه است. آیـا حیـف نیست آن نعمت‌های ابـدی را با لـذت چهار روزه دنیا عوض کنیم؟ چهار روز دنیا در مقابل میلیاردها سال بهشت! در بهشت علاوه بر نعمت و لذت، کرامت نیز هست. گاهی ممکن است در دنیا انسان از سلامت و بهترین نعمت‌ها برخوردار باشد، اما در جامعه ارزش و احترام نداشته باشد، حال یا در واقع انسان بی‌ارزشی باشد و یا محیطی که در آن قرار داد برای او احترام قائل نباشد.

کرامت امتیازی است که هیچ چیز جایش را پر نمی‌کند. از این گذشـته نعمت، لذت، و کرامت دنیایی، روزی تمام می‌شود و جاوید نیست، ولی بهشت نعمت‌هایش با لذت و کرامت همراه است و تمام شدنی نیست.

حضرت می‌فرمایند شره پیدا نکنید تا از این نعمت‌های ابدی محروم نگردید. شخصی برای من نقل می‌کرد که روزی سر سفره فلان

شخصیت سیاسی در عراق افراد زیادی از جمله سید صالح حلی که از منبری‌های معروف بود، مهمان بودند. روی این سفره غذاهای گوناگون و لذیذی قرار داشت اما برای میزبان، آبگوشت فلان حیوان حرام گوشت را آوردند؛ آبگوشتی بدون هیچ ادویه و چاشنی و نمک. آقا سید صالح پرسید: چرا چنین غذایی می‌خوری؟ گفت: این غذاهای گوناگون که سر سفره است هیچ کدام با طبع من سازگار نیست و به خاطر بیماری‌هایی که دارم فقط باید از این غذا استفاده کنم. دنیا همین است گاهی نعمت‌هایش لذتی در بر ندارند. شخصی در جوانی با فقر و فلاکت زندگی می‌کرد، اما در ایام پیری آب لای پوستش رفته بود و ثروتی به دست آورده بود. با خودش می‌گفت: من آن وقتی که دندان داشتم، نان برشته نداشتم و نان جو و خمیر می‌خوردم، اکنون که نان برشته دارم نمی‌توانم بخورم.

آن که پا را از حد خود فراتر گذارد بنا به فرموده امام صادق علیه‌السلام خدای متعال بین او و نعمت‌ها و لذت‌ها و کرامت بهشت که دائم و مهیا است حایل ایجاد می‌کند. «الدائمة» یعنی مستمر. «القائمة»، یعنی آماده و حاضر. یعنی نعمتهای بهشتی هر لحظه در دسترسند و پشت سر هم ادامه دارند. در دنیا اگر کسی به عنوان مثال جایی منظره زیبایی دیده باشد و دوباره بخواهد آن منظره را ببیند، گاهی لازم است یک هفته رنج سفر را تحمل کند تا به مقصود خویش برسد، اما نعمت‌های بهشت جاویدان و همیشه در دسترس و مهیا است.

لازم است افراد گاهی روایات مربوط به بهشت و نعمت‌های آن را بخوانند، تا شوق بهشت به عنوان یک جزء سبب، مانع از دست و پا زدن آنها در باتلاق و زباله‌دان دنیا شود. نعمت‌های بهشت جاوید و در دسترس اهل بهشت است و اهل جهنم نیز تا ابد در جهنم ماندگارند. در روایت آمده است که: روز قیامت مرگ را به شکل حیوانی برای اهل قیامت مجسم می‌کنند و به آنها می‌گویند این مرگ است. این حیوان را به جایی می‌برند که تمام اهل بهشت و اهل دوزخ او را ببینند و آن گاه بین بهشت و جهنم آن را سر می‌برند. و به بهشتیان و دوزخیان اعلام می‌شود، دیگر مرگ نیست [۴].

طبق مضمون روایتی: اگر مرگ وجود داشت اهل بهشت از شدت اندوه و اهل جهنم از شادمانی می‌مردند [۵] چرا که نعمتهای بهشت برای بهشتیان ابدی است و اهل جهنم نیز تا ابد در عذاب خواهند بود و از آن عذاب دردناک خلاصی ندارند. کلید این خوشبختی و بدبختی در حال حاضر در دست ما است. این کلید از دست مردگان گرفته شده و پرونده‌هایشان بسته شده است، اما آنها که در قید حیاتند پرونده‌هایشان هنوز باز است.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۱۴۰.

[۲] بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۶.

[۳] حدید، آیه‌ی ۱۳.

[۴] بحارالأنوار، ج ۸، ص ۳۴۵.

[۵] همان.

نمونه ای از ابتلائات گذشتگان

در میان قبائل عرب چه قبل و چه بعد از اسلام، رسم بر این بوده که اگر کسی به خانه‌ای رفت و از آنها امان خواست و تقاضا کرد که به او پناه دهند و به او امان و پناه می‌دهند و جا و غذا و دیگر وسایل آرامش او را مهیا می‌کنند، چه شخص پناهنده دوست باشد چه دشمن. حتی اگر قاتلی به خانواده مقتول پناه می‌برد به او پناه می‌دادند و چه بسا او را احترام می‌کردند. این مسئله در سابق بیشتر

رعایت می‌شده است. بنده خودم در عراق بارها این مسئله را مشاهده کرده و شنیده‌ام. برای عرب عیب بسیار بزرگی است که کسی از او پناه بخواهد، اما به او پناه ندهد. هیچ عربی حاضر نیست چنین کاری کند و اگر کسی چنین کاری انجام دهد، و به پناهنده‌ای پاسخ منفی دهد، ننگ تلقی می‌شود.

در بحارالانوار آمده است که «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرج فی الموسم یعرض نفسه علی القبائل» [۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام برگزاری مناسک حج خود را بر قبایل عرب که برای زیارت خانه خدا آمده بودند عرضه می‌کرد؛ به این معنا که هر قبیله و عشیره‌ای که بدان جا می‌آمد، پیامبر نزد آنها می‌رفت و می‌فرمود: آیا اجازه می‌دهید بنشینم و برایتان صحبت کنم؟ «فلم یقبله أحد منهم» [۲] کلمه احد، نکره‌ی در سیاق نفی است و افاده عموم می‌کند. یعنی احدی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه چنین کاری را نمی‌داد؛ زیرا مشرکان مکه بر قبایل عرب فشار آورده بودند که با پیامبر گفت و گو نکنند. در تمام تاریخ جزیرة العرب فقط یک نفر است که با او چنین برخورد شده است، و غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده و نبوده است. رسم و مرامی که حتی در مورد قاتلان هم ترک نمی‌شد، در خصوص ایشان ترک شد و هنگامی که سید صالحان، پیامبر اسلام، با آن سیمای جذاب و نورانی و ملاحت و زیبایی کلام، در ایام حج از قبایل عرب دعوت می‌کردند که به سخنان آن حضرت گوش دهند، دست رد بر سینه‌اش می‌زدند. در بحار آمده که «فجعل یعرض نفسه علی قبائل العرب فاذا أتاهم قالوا كذاب امض عنا» [۳] نعوذ بالله، به پیامبر می‌گفتند: «دروغ‌گویی از کنار ما رد شو». این کار خرق عادت و شکستن سنت بود که نزد عرب بسیار ناپسند شمرده می‌شد و عرب‌ها حتی با یک قاتل چنین رفتاری نمی‌کردند، اما در مورد پیامبر اکرم از این بی‌حرمتی و اهانت ابا نکردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن که بسیار با حیا بودند با وجود همه این اهانت‌ها دست از تبلیغ بر نداشتند. از میان این همه قبایل و با این همه خون دل خوردن فقط عده‌ای انگشت شمار ایمان آوردند. اما چنین کسانی بسیار نادر بودند و «النادر کالمعدوم؛ چیزی که کمیاب است، گویا نیست و وجودش مثل نبود است». اما از آن جا که این کار از طرف خدا به رسولش امر شده بود، پیامبر همچنان به وظیفه خود عمل می‌کردند. هر سال فقط افراد نادری به اسلام می‌گرویدند و بعضی از سال‌ها هیچ کس اسلام نمی‌آورد. در یکی از این سال‌ها عده‌ای از مشرکان قبیله‌ی خزرج از مدینه برای به جا آوردن زیارت [۴] خانه‌ی خدا به مکه آمده بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها رفت و فرمود: آیا اجازه می‌دهید برای شما صحبت کنم؟ گفتند: بلی، بیا صحبت کن. پیامبر نیز برای آنها از دین اسلام و خداوند یگانه گفت و آنها با گوش دادن به سخنان پیامبر ایمان آوردند.

____

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۳، باب ۵ (باب دخوله الشعب و ما جری بعده الی الهجرة و عرض نفسه علی القبائل و...).

[۲] همان، ص ۶.

[۳] همان، ص ۱۸.

[۴] مراسم حج قبل از اسلام و از زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام در میان عرب‌ها مرسوم بوده است. مشرکان قبل از اسلام نیز حج به جا می‌آوردند و خانه خدا را طواف می‌کردند، اما در حین طواف مرتکب اعمال زشتی می‌شدند. (شیرازی).

نابودی اعمال

در روایات آمده است: روز قیامت بسیاری از اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در نامه اعمال خویش مشاهده نمی‌کند؛ مثلا می‌بینند خمسی که پرداخته یا نماز و روزه‌ای که به جا آورده در نامه اعمالش ثبت نشده، و این مطلب را زمانی در می‌یابد که

بیشترین احتیاج را به این اعمال دارد. تصور کنید شخصی تصمیم بگیرد در مسافرت فقط پول با خود ببرد؛ چرا که غذا و دیگر لوازم سفر را می‌شود با پول تهیه کرد، اما وقتی به مقصد می‌رسد متوجه می‌شود پول‌هایش را نیاورده یا گم کرده است؛ از سوی دیگر نه کسی را می‌شناسد و نه جایی را بلد است. چنین مسافری چه حالی پیدا می‌کند؟ چه خوب است انسان کمی به عقب برگردد و اعمال و واجبات خود را از نو یاد بگیرد. اگر مقلد است رساله عملیه را ببیند و اگر مجتهد است ادله را بازبینی نماید. مرحوم شیخ عبدالرحیم قمی می‌فرمودند: نکند علم عالم، علم سینه به سینه [یعنی بدون پژوهش و بازبینی ادله] باشد.

اگر دقت و تأمل به خرج دهیم چه بسا معلوم شود که اشتباهات زیادی در آموخته‌هایمان وجود دارد. بارها در قرآن کریم آمده است: «أفلا یتدبرون [۱] ؛ آیا اندیشه نمی‌کنند؟» برای مثال بسیاری از ما گمان می‌کنیم که در برابر خطاهای خانواده و بستگانمان وظیفه‌ای جز امر به معروف، آن هم به صورت زبانی، نداریم؛ حال آن که خدای متعال می‌فرماید: «قوا أنفسکم و أهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارهٔ [۲] ؛ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگها است حفظ کنید». در جاهای گوناگون قرآن آمده است که باید امر به معروف کرد، اما آیا صرف امر به معروف و نهی از منکر کافی است. قرآن درباره کسانی که تحت تکفل انسان هستند، نگفته امر به معروف و نهی از منکر کنید، بلکه فرموده: «قوا»؛ کاری کنید که اینها خوب شوند. قسمتی از این هدف با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید، اما قسمت دیگر با عمل کردن تأمین می‌شود. باید خود انسان عمل کند و با عمل الگوی کوچک‌ترها باشد. اگر خود انسان دروغ نگوید اهل خانه نیز راستگویی را از او یاد می‌گیرند. شکی نیست که خداوند در حد قدرت انسان از او توقع دارد تا خود را از آتش جهنم دور سازد، اما از آن طرف قدرت کوشش کردن را نیز به انسان عطا کرده است.

مؤمن باید پشت کار را از کاسب‌ها یاد بگیرد. اگر صبح، اول وقت از یک کاسب بپرسند: آیا می‌دانی که امروز ضرر می‌کنی یا سود می‌بری؟ می‌گوید: نه نمی‌دانم. ممکن است ضرر کنم. اگر بپرسند: حال که احتمال ضرر هست چرا به دنبال کسب می‌روی؟ می‌گوید: چاره‌ای جز این نیست، یک روز ضرر می‌کنم و روز دیگر سود می‌کنم. بارها کسانی به خود من مراجعه کرده و گفته‌اند: کاسب هستیم و مثلا هشت سالی سود نبرده بودیم، اما امسال سود خوبی کرده‌ایم و می‌خواهیم خمس بدهیم. ممکن است شخصی با یک بار گفتن و ده بار گفتن اثری در فرزند خود نبیند، اما باید به امید این که روزی این گفتن‌ها به عمل تبدیل شود هم چنان ادامه دهد. در کتاب‌های حوزه تعبیر معروفی هست مبنی بر این که «ما من عام الا و قد خص؛ هیچ عامی نیست مگر آن که استثنایی داشته باشد». در کتاب معالم [۳] آمده است که خود این عام نیز تخصیص خورده است؛ چرا که عام‌هایی وجود دارد که تخصیص نخورده‌اند؛ مثل: «ان الله علی کل شیء قدیر [۴] ؛ و خدا بر همه چیز توانا است». این عامی است که تخصیص نخورده و قدرت الهی مافوق همه چیز است. خداوند بر همه موجودات قدرت دارد و چیزی نیست که از دایره قدرت او بیرون باشد. در این فقره از رساله حضرت می‌فرمایند: هیچ کس راهی به جز عبادت و طاعت ندارد، و بعد در ادامه برای تأکید بیشتر، موجودات و الا مرتبه‌ای همچون نبی و ولی را نیز مشمول این حکم عام دانسته‌اند. این فرمایش امام نیز از آن دسته عموماتی است که تخصیص نخورده است.

پی نوشت ها:

[۱] نساء، آیه ۸۲؛ محمد، آیه ۲۴.

[۲] تحریم، آیه ۶.

[۳] یکی از کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه که موضوع آن علم اصول است و طلاب علوم دینی به عنوان اولین کتاب درسی اصول، آن را می‌خوانند.

[۴] بقره، آیات ۲۰ و ۱۰۶؛ و نیز جاهای دیگر.

نیرنگ های شیطان

قرآن یک کلمه گفته است که کاری کنید که جهنم نروید، اما به جا آوردن این کار، مستلزم انجام دادن هزاران کار دیگر است. اطراف انسان پر از تله‌های شیطانی است؛ قلاب‌های آهنی و زنجیرهای محکمی که شیطان بر گردن آدمی می‌اندازد و او را به طرف جهنم هدایت می‌کند. در اطراف هر یک از انسان‌ها شیاطین بسیاری وجود دارد. در روایت آمده است که در قلب انسان ۲۵ شیطان، و در کنار آنها نیز ۲۵ فرشته وجود دارد. این شیاطین بسیار سریع‌تر از انسان عمل می‌کنند. خدای حکیم به انسان نیروی بیشتری عطا فرموده تـا توان مقـابله بـا آنهـا را داشـته باشـد. آنها خواب و خوراک ندارنـد و بابت این کارها وقتی صـرف نمی‌کننـد، اما انسان‌ها گرفتاری‌های متعددی دارند. شیاطین در کار خود تخصص دارند ولی انسان در مبارزه با شیطان و شناخت نیرنگ‌ها محتاج آموزش و یادآوری است. انسان‌ها چه بسا در طی روز با صدها نفر سـر و کار داشته باشند، اما شیاطین فقط با یک نفر کار دارند. خلاصی از دست شیطان با این اوصاف کار بسیار مشکل و طاقت‌فرسایی است.

در قرآن کریم بارهـا و بارهـا آمـده است: «أکثرهم لا ـ یعقلون [۱] ؛ بیشتر آنـان نمی‌اندیشـند»، «أکثرهم لا ـ یعلمون [۲] ؛ بیشتر آنـان نمی‌دانند». شیطان وسواس الخناس است، گاهی مطلبی را در دل انسان می‌اندازد تا برای او شک و شبهه ایجاد کند.

من با چشم خودم کسـی را دیـدم که لب حوض نشسته بود و بیش از هفتاد بار دسـتش را داخل آب می‌برد و بیرون می‌آورد. بنـده خدا می‌خواست دست خود را بشوید، ولی دچار وسواس بود. این شخص فکر می‌کرد چنین کاری دقت در اعمال است، اما در واقع شیطان او را هدایت می‌کند و این همان زنجیر جهنمی است که بر گردن انسان‌ها می‌اندازد.

قرآن کریم درباره چنین افرادی که می‌پندارند عبادت می‌کنند اما در واقع شیطان بر آنها سوار شده است، می‌فرماید: «و هم یحسبون أنهم یحسـنون صنعا [۳] ؛ و خود می‌پندارنـد که کـار خوب انجـام می‌دهنـد». همچنین آنان را «الأخسـرین أعملا [۴] ؛ زیانکارترین مردم» خوانـده است. افعل التفضـیل یا با «من» یا با «عن» و یا با الف و لام می‌آید و اگر با الف و لام بیاید عمومیت و شـمول بیشتری دارد. در این آیه «اخسـرین» بـا الف و لام آمـده است. «اخسـرین» در بین همین انسان‌ها و امثال من و شـما هسـتند. کسـی بودنـد که بیست و سه سال پای منبر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نشسـتند و بیست و سه سال پشت سر آن حضرت نماز خواندند، اما سرانجام از خاسرین شدند. شمر در جنگ صفین و جنگ جمل زیر پرچم امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌جنگید، اما عاقبتش چه شد؟

پی نوشت ها:

[۱] مائده، آیه ۱۰۳.

[۲] انعام، آیه ۳۷.

[۳] کهف، آیه ۱۰۴.

[۴] همان، آیه ۱۰۳.

نفس و سبک شمردن نماز

صبروا النفس علی البلاء فی الدنیا فان تتابع البلاء فیها و الشدهٔ فی طاعهٔ الله و ولایته و ولایهٔ من امر بولایته خیر عاقبهٔ عندالله فی الاخرهٔ من ملک الدنیا و ان طال تتابع نعیمها و زهرتها و غضارهٔ عیشها [۱] ؛ خود را در دنیا بر بلا شکیبا سازید؛ زیرا پی در پی رسیدن بلا و سختی در راه اطاعت خـدا و ولایت او و ولایت کسانی که خـدا به ولایت آنان فرمان داده، سـرانجام آن در آخرت نزد خـدا بهتر از دارایی و پادشاهی دنیا است، هر چند نعمت و خرمی و جلوه و کام آن به درازا کشد.

نفس به خودی خود، چیزی به نام صبر نمی‌شناسد و آتشی شعله‌ور و زبانه کش است که هیچ چیز جز عقل جلودار خواسته‌هایش نیست. عقل قدرت مهار کردن این اسب سر کش را دارد و طوق صبر بر گردن آن می‌اندازد. آری، نفس تاکنون میلیونها انسان را جهنمی کرده و به راستی که «ان النفس لأمارة بالسوء [۲] ؛ قطعا نفس بسیار به بدی امر می کند». اماره، صیغه مبالغه و لام آن، لام قسم است. ان نیز مفید تأکید است. نفس از همه‌ی اعضای بدن قوی‌تر است و تنها عقل است که قدرت مقابله با آن را دارد. البته به شرط آن که انسان‌ها از نیروی عقل استفاده کرده؛ مهار امور را به دست او دهند. در غیر این صورت سرنوشتی به جز تباهی و هلاک در انتظار انسان نخواهد بود. امام صادق علیه‌السلام در این فقره از رساله می‌فرمایند: «صبروا النفس» یعنی از نیروی عقل که خدای مهربان به شما عطا کرده استفاده کنید و نفس خود را به صبر وادارید.

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه امام صادق(ع).

[۲] یوسف، آیه ۵۳.

نادانی

دانایی علایمی دارد که در رفتار و گفتار انسان نمایان است. آدم دانا هر چه می کند، و هر چه می گوید، از روی عقل و بینش است. متین می گوید و گفته‌ی او از نزاکت خارج نیست و ایمان محکمی نیز دارد. پس می‌توان فهمید یا لااقل حدس زد که صاحب این گونه کردار و سخن، آدم دانایی است.

نادانی نیز نشانه‌هایی دارد که از روی آنها می‌توان به وجود آن پی‌برد؛ آدم نادان بصیرت ندارد، کار و گفتارش نسنجیده است. و ایمانی هم در کار او نیست.الجهل فی ثلاث: الکبر، و شدهٔ المرآء، و الجهل با لله. [۱] .

بی خردی در سه چیز است: تکبرورزی، ستیزه‌جویی و خدانشناسی.

پی نوشت ها:

[۱] بحار. ج ۱، ص ۱۳۱.

نور حج

کسی که به مکه مشرف شد و اعمال حج را طبق دستور انجام داد، آن اعمال او را دگرگون می کند و وضع روحی او را تغییر می‌دهد. تیرگیهای باطنی را از قلب او می‌زداید و روشنایی خاصی در دلش پدید می‌آورد. نورانیتی به او می‌دهد که تا آن موقع دارا نبوده است، آن هم نوری با ارزش و گرانبها، نوری خدایی و قابل نگهداری. کسی که موفق شد و آن نور را به دست آورد، باید قدر آن را بداند و عزیز و محترمش بشمارد، تا در تاریکیهای مراحل آینده‌ی خویش و جهان آخرت، آن مشعل فروزان معنوی را فرا راه خویش داشته باشد.

الحاج لا یزال علیه نور الحج ما لم یلم بذنب. [۱] .

حاجی تا زمانی که گناه نکرده، همیشه نور حج با او هست. پی نوشت ها:

[۱] وافی. ج ۸، ص ۴۲.

نماز و مواسات

کسی که ایمان محکمی داشته باشد و واقعا به وظایف دینی خود ازجمله نماز عمل کند - یعنی روزی پنج نوبت با خداوند ارتباط داشته و در برقراری این ارتباط، دقیق و مواظب باشد - و از طرف دیگر با سخاوت طبع و برابری با دوستان، اثبات کند که طمعی به مال دنیا ندارد. چنین کسی جز نیکی از او انتظار نمی‌رود. اما کسی که این صفات را دارا نباشد، شایسته معاشرت نیست و باید از او دوری جست.

خصلتان من کانتا فیه، و الا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب، قیل و ما هما؟ قال: الصلوة فی مواقیتها و المحافظة علیها و المواساة. [۱] .

دو صفت است که اگر در کسی بود (به او نزدیک شو) ، و گرنه دورشو، دورشو، دورشو. گفته شد: آن دو صفت کدام است؟ فرمود: به جا آوردن نماز در اوقات خود و مسامحه نکردن در آن. و کمک کردن و برابری نمودن با دیگران.

پی نوشت ها:

[۱] خصال. ج ۱، ص ۴۷.

نشر مذاهب اربعه در جهان اسلام

مذهب جعفری در عراق - لبنان - ایران - پاکستان - هندوستان

مذهب مالکی در مغرب اقصی و الجزائر و تونس و طرابلس.

مذهب شافعی در مصر اکثریت دارد.

مذهب حنفی در شام - و در فلسطین: هر چهار مذهب معمول است.

در عراق: حنفی - شافعی - جعفری - کمی حنبلی و مالکی.

در ترکیه: حنفی - در اکراد: شافعی - در افغان: حنبلی و حنفی - شافعی - در هند: حنفی و شافعی - در چین: شافعی - در امریکا: مذاهب اربعه و امامی بیشتر است.

در حجاز: شافعی - حنبلی و کمی حنفی و مالکی - در یمن و عدن و عمان و حضرموت: شافعی - در قطر و بحرین و احسا و کویت: شافعی و مالکی و جعفری.

نظر اسلام درباره علم ستاره شناسی

زندیق گفت: نظر شما درباره‌ی علم ستاره‌شناسی چیست؟

حضرت فرمودند: آن علم و دانشی است که فوائدش کم و زیانهایش بسیار، زیرا نمی‌توان به وسیله‌ی آن مقدرات را دفع نمود، و یا از خطری در امان بود.

اگر منجم از بلا و واقعه‌ای خبر دهد نمی‌تواند از مقدر الهی خود را نجات دهد، و چنانچه به خیری خبر دهد نمی‌تواند در حصول و تحقق آن تعجیلی کند، و اگر مصیبتی بر او وارد شود نمی‌تواند به وسیله‌ی این علم آن را از خود دفع کند.

منجم با علم خدا به وسیله‌ی ادعاهایش مخالفت می‌کند، چون ادعا می‌کند که می‌تواند قضای الهی را در مورد بندگانش تغییر دهد، و آن را دفع کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۳.

نظر امام درباره قرآن چیست؟

علی بن سالم از پدرش نقل نمود که از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم:
ای فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -؛ نظر شما درباره‌ی قرآن چیست؟
حضرت فرمود: آن کلام خدا است، و قول خداست، و کتاب خدا است، و وحی خدا، و تنزیل او است، و آن کتاب عزیز و منیعی است که باطل از هیچ سوی به آن راه ندارد، تنزیلی است از ناحیه خداوند حکیم و ستوده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] أمالی الصدوق: ص ۳۲۶، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۱۱۷ ح ۳.

ناسخ و منسوخ محکم و متشابه چیست؟

مسعدة بن صدقه گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به معنی ناسخ و منسوخ و محکم ومتشابه سؤال نمودم.
حضرت فرمود: ناسخ آن چیزی است که ثابت و برای عمل است.
و منسوخ آن چیزی است که به آن عمل می‌شده. سپس چیزی آمد که او را از بین برده و نسخ کرده است.
و متشابه چیزی است که جاهل به آن مشتبه باشد. [۱] .
ابومحمد همدانی از مردی نقل می‌کند که از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم از معنی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه.
حضرت فرمود: ناسخ یعنی ثابت، و منسوخ آن است که گذشت، و محکم آن است که به آن عمل می‌شود، و متشابه آن است که بعضی شبیه دیگری باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۱، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۳۸۳ ح ۲۲.

[۲] تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۰، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۳۸۳ ح ۱۹.

نامهای معصومین بر چه نوشته شد؟

قاسم بن معاویه گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: اینان (یعنی عامه) حدیثی را روایت می‌کنند در معراجشان، که هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به معراج برده شد، روی عرش دید نوشته شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصدیق.
حضرت فرمود: سبحان الله همه چیز را تغییر دادند حتی این!!
عرض کردم: بله.
حضرت فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید روی ستونهای آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.

و هنگامی که خدای عزوجل آب را آفرید در محل جریان آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل کرسی را آفرید روی پایه‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل لوح را آفرید در آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل اسرافیل را آفرید روی پیشانی او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل جبرئیل را آفرید روی بال او نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل آسمانها را آفرید روی دامنه‌های آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل زمینها را آفرید روی طبقات آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل کوهها را آفرید روی قله‌های آنها نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل آفتاب را آفرید روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
و هنگامی که خدای عزوجل ماه را آفرید روی آن نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی أمیرالمؤمنین.
پس هر گاه کسی از شما گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، حتما بگوید: علی امیرالمؤمنین ولی الله. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج: ۸۳، بحارالأنوار: ج ۲۷ ص ۱ ح ۱.

نهایت علم و دانش امام چیست؟

ابوبصیر گوید: نزد امام صادق - علیه‌السلام - بودم هنگامی که مفضل بن عمر بر او وارد شد و گفت: ای فرزند رسول خدا، یک مسئله دارم.
حضرت فرمود: بپرس ای مفضل؛
مفضل گفت: نهایت علم امام چقدر است؟
حضرت فرمود: سؤال سنگینی کردی، و از امری بس مهم پرسیدی. آسمان دنیا در مقایسه با آسمان دوم نیست مگر حلقه‌ی زرهی که روی زمین در صحرائی افتاده است، و همچنین هر آسمانی در مقایسه با آسمان دیگر، و همچنین آسمان هفتم در مقایسه با ظلمت، و ظلمت نیست در مقایسه با نور، و همچنین همه‌ی آنها در مقایسه با فضا و نه زمینها هر طبقه نسبت به یکدیگر، و همه و همه در مقایسه با علم و دانش امام نیست مگر مانند مدی (ده سیر) از خردل است که آن را بسیار سائیده باشی، سپس با آب مخلوط کرده و به هم زده باشی تا جایی که کف کند، سپس انگشتی در آن کف زده باشی، (یعنی همه این عوالم در مقایسه با علم امام به مقدار کفی است که سر انگشت تو است).
و همچنین علم و دانش امام در مقایسه با علم و دانش خدای متعال نیست مگر مانند مدی از خردلی که او را بسیار سائیده باشی سپس آن را با آب مخلوط ساخته و زده باشی تا جایی که کف شود، و با سر سوزن ذره‌ای از آن گرفته باشی.
سپس حضرت فرمود: همین مقدار بیان برای تو کافیست تا به وسیله آن و با نظر در احوال و اخبار امامان پاسخ خود را دریابی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۲۵ ص ۳۸۵ ح ۴۳.

نزول «و آنها که پیوندهایی...»درباره کیست؟

۱- عمر بن زیـد گویـد: از امـام صـادق - علیه‌السـلام - دربـاره‌ی آیـه‌ی: (و الـذین یصـلون مـا أمر الله بـه أن یوصـل) [۱] «آنهـا که پیوندهایی را که خداوند دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند»، سؤال کردم.

حضـرت فرمود: درباره‌ی خانـدان آل محمـد - صـلی الله علیه و آله و سـلم - نازل فرمود، و ممکن است درباره‌ی خویشاوندانت نیز باشد.

سپس فرمود: از آن کسانی نباشید که در تفسیر آیه می گویند: مراد همین یکی است.

مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌نویسد:

«قـد» گاهی برای تحقیق و تاکیـد، گاهی برای تقلیل است مجازا، و تعبیر امام در این حـدیث با لفظ «قد» کنایه از این است که اصـل در آیه‌ی مزبور همان اولی است.

و جمله‌ی امام - علیه‌السـلام - که می‌فرماید: مباش از آنها... تا آخر، معنایش این است: هرگاه آیه‌ای در مورد خاصـی نازل شد شما حکم آن را مخصوص به همان مورد نکنید، بلکه به نظائر و اشباه آن معنی تعمیم دهید.

یـا معنایش این است که: هرگاه معنائی برای آیه‌ای ذکر نمودیم سـپس معنای دیگر ذکر نمودیم تو آن را انکار نکن، زیرا آیات هم ظاهر و هم باطن دارد، و ما در هر مقامی معنائی را متذکر می‌شویم که مناسـبت داشته باشد، و همه‌ی آنها حق است، و با هم منافات ندارد.

و بـدین طریق ممکن است بین اخباری که در ظاهر از جهت معنی با هم اختلاف در معنی دارند و آن اخباری که در تفسـیر آیات و تأویل آنها آمده است؛ جمع کنیم. [۲] .

۲- عمر بن مریم گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی معنی فرمایش خدا:

(و الـذین یصـلون ما أمر الله به أن یوصل) [۳] «و آنها که پیونـدهایی را که خـدا دسـتور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند»، سؤال نمودم.

حضرت فرمود: از مصادیق آن صله رحم است، و عالی‌ترین تأویل آن این است رابطه‌ات را با ما حفظ کنی. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۱.

[۲] الکافی: ج ۲ ص ۱۵۶؛ بحارالأنوار: ج ۷۱ ص ۱۳۰ ح ۹۵.

[۳] سوره‌ی رعد آیه‌ی ۲۱.

[۴] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۰۸، بحارالأنوار: ج ۲۳ ص ۲۶۸ ح ۱۴.

نماز بر خرمن گندم جایز است؟

از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال شد: آیا نماز بر خرمن جایز است؟ حضرت از آن نهی فرمود.

از حضرت سؤال شد: اگر پهن شوند و مانند سطح بشود چطور؟

حضـرت فرمود: نبایـد بر چیزی از طعام نماز خوانـد همانا آن روزی خـدا برای بندگانش و نعمت او بر آنها است، پس آن را احترام کنید و حرمت آن را داشته باشید و پا روی آن نگذارید، و آن را تحقیر نکنید.

همانا مردمی بودنـد، پیش از شـما که خداوند در زندگی آنها توسـعه داده بود و محصولات آنها را زیاد قرار داده بود، و آنها از نان شکلی مانند سنگ، قرار دادند، و به وسیله‌ی آن محل غائط خود را پاک و تمیز می‌کردند.

خداونـد آنـان را به بلاـ گرفت و گرفتـار قحطی و گرسـنگی و بی‌محصولی کرد، آنـان از روی ناچـاری همـان نانهای آلوده را پیـدا می‌کردند و می‌خوردند.

و این آیه درباره‌ی آنها نازل شـد: (و ضـرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون) [۱] «خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه‌ی آبادی که أمن و أمان و آرام و مطمئن بود، و همواره روزیش از هر جا و مکانی می‌رسـید، اما به نعمت‌های خدا ناسپاسـی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید». [۲] .

____

پی نوشت ها:

[۱] سوره ی نحل آیه ی ۱۱۲.

[۲] دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۱۷۹، بحارالأنوار: ج ۸۱ ص ۹۸ ح ۱۶.

نماز شارب الخمر قبول می‌شود؟

۱- ابی‌الصحاری گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به شارب الخمر سؤال کردم.

حضرت فرمود: تا وقتی که از شراب چیزی در رگهای او است هیچ نمازی از او قبول نمی‌شود. [۱] .

۲- علی بن زیـد گویـد: خـدمت امـام صـادق - علیه‌السـلام - بودم که مردی از حضـرتش سؤال کرد: آیـا نمـاز شـارب الخمر قبول می‌شود؟

حضرت فرمود: نماز شارب الخمر چهل روز قبول نمی‌شود مگر اینکه توبه کند.

آن مرد گفت: اگر همان روز یا همان ساعت بمیرد چطور؟

حضـرت فرمود: توبه و نمازش قبول می‌شود اگر در حال شعور توبه کرد، اما اگر در حال مستی و بی‌شعوری توبه کرد هرگز توبه او قبول نمی‌شود. [۲] .

۳- عمار گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی حال شخصی که به وسیله‌ی شراب خوردن مست بشود پرسیده شد.

حضـرت فرمود: خـدا نماز او را چهل روز قبول نخواهد کرد و در این چهل روز توبه او قبول نمی‌شود، و چنانچه در اثنای این مدت بمیرد در آتش وارد می‌شود. [۳] .

____

پی نوشت ها:

[۱] ثواب الاعمال: ص ۲۱۸، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۱۳۹ ح ۴۴.

[۲] بحارالأنوار: ج ۸۱ ص ۳۱۷ ح ۲.

[۳] ثواب الاعمال: ص ۲۱۹، بحارالأنوار: ج ۷۶ ص ۱۴۰ ح ۴۹.

نماز را به صورت زیبا خواندن ریا است؟

عبید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: اگر شخصی که نماز می‌خواند و نماز را قشنگ و زیبا بخواند به هدف اینکه

کسی که او را می‌بیند به او تمایل کند، (آیا این عمل ریا محسوب می‌شود)؟

حضرت فرمود: این از ریا محسوب نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۶۹ ص ۳۰۱ ح ۳۹.

نشستن در خانه و بسنده به عبادت کافی است؟

عمر بن یزید گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردی است که می‌گوید: من در خانه می‌نشینم، و نماز می‌گزارم، و روزه می‌گیرم، و پروردگارم را عبادت می‌کنم، و اما روزی من پس خودش نزدم می‌آید (و نیاز به تلاش و کسب نیست) آیا این منطق درست است؟

حضرت فرمود: این یکی از سه نفری است که دعایش مستجاب نمی‌شود.

عرض کردم: دو نفر دیگر کدامند؟

حضرت فرمود: مردی است که همسر بدی دارد، و مرتبا دعا می‌کند که خدا او را از دست آن زن خلاص کند، و راحت نماید.

به چنین شخصی گفته می‌شود: امر این زن دست خودت می‌باشد طلاقش بده.

و مردی که حقی به گردن انسان دیگری دارد، و بر او شاهد نگرفته، و مرتب دعا می‌کند که خدایا؛ حق (پول) مرا به من برگردان.

به چنین شخصی گفته می‌شود: ما به تو دستور دادیم که شاهد و وثیقه بگیری و تو چنین نکردی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] السرائر: ص ۴۸۳، بحارالأنوار: ج ۹۰ ص ۳۵۷ ح ۱۵.

نور چراغ پس از خاموشی کجا میرود؟

نماز

زندیق گوید: خبر ده مرا از چراغ هنگامی که خاموش می‌شود نور آن کجا می‌رود؟

حضرت [صادق - علیه‌السلام -] فرمود: می‌رود و برنمی‌گردد.

زندیق گفت: پس نمی‌توانی انکار کنی که انسان نیز چنین است، پس هرگاه مرد روح او از بدنش مفارقت می‌کند، و می‌رود و دیگر برنمی‌گردد، همان طوری که نور چراغ هرگاه خاموش شد اصلا برنمی‌گردد.

حضرت فرمود: در مقایسه اشتباه کردی، زیرا آتش از اجسام مخفی و ناپیداست، و اجسام با اعیان خود قائم می‌باشند مانند آهن و سنگ، پس هرگاه یکی از آنها به همدیگر برخورد کند آتشی از آنها منبعث و ظاهر می‌شود که نور چراغ را از آن می‌گیرند و روشنایی می‌دهند.

پس آتش در اجسام ثابت و باقی است، و روشنایی رفتنی است.

و اما روح پس جسم رفیقی است که در پوشش و قالبی غلیظ قرار دارد، و مشابه چراغی که گفتی نیست.

خداوند در رحم (زنان) از آب صافی جنینی می‌آفریند و در آن انواع گوناگونی از عروق و اعصاب و دندانها و مو و استخوان و

غیره تعبیه می کند، و او آن را پس از مرگ زنده می کند، و پس از فنا اعاده می‌نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۱۰ ص ۱۸۴.

نماز جماعت

از دیدگاه امام صادق علیه‌السلام نماز با شکوه ترین عبادت بعد از توحید و شناخت خدای سبحان می‌باشد. اندیشه امام صادق علیه‌السلام درمورد نماز این گونه شفاف است که نماز را برترین وسیله تقرب به خدای سبحان عنوان می‌نماید، ما تقرب العبد الی الله بعد المعرفهٔ افضل من الصلوهٔ، [۱] «بعد از شناخت خدا هیچ وسیله برای تقرب به خدا برتر از نماز نیست.» نماز را برترین و زیباترین عمل انسان در قیامت معرفی می‌نماید، ان افضل الاعمال یوم القیمهٔ الصلوهٔ، «برترین اعمال انسان در قیامت نماز است».

نماز با شکوه ترین کرنش انسان در برابر معبود است و محبوب ترین رفتار انسان در پیشگاه خداست، احب الاعمال الی الله عز و جل الصلوهٔ. [۲] امام صادق علیه‌السلام: اقرب ما یکون العبد الی الله عزوجل و هو ساجد [۳] ، «نزدیکترین حالت انسان در قرب الهی سجده است».

نماز آخرین وصیت پیامبران است، و هی أخر الوصایا انبیاء. [۴] و همچنین آخرین وصیت امام صادق علیه‌السلام است. ابو بصیر از زبان حمیده همسر امام صادق علیه‌السلام می گوید: هنگام رحلت فرمود تمام خویشان مرا خبر کنید و آنگاه که همه آمدند خطاب به آنان فرمود: ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلوهٔ. [۵] .

«شفاعت ما (اهل بیت) نصیب آنان که نماز را سبک شمارند نمی‌شود».

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام، ج ۲، ص ۸۶؛ اعلام الهدایهٔ، ج ۸، ص ۳۱.

[۲] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

[۳] الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴، باب فضل الصلوهٔ.

[۴] الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶.

[۵] وسائل، ج ۳، ص ۱۷.

نتیجه اعتماد به خدا

نماز اولین واجب از فروعات دینی است که در دین اسلام مقرر شده است. از آغازین روزهای تشریع آن هم به صورت جماعت برگزار شده است. اولین نماز جماعت با شرکت دو نفر (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام) و یا سه نفر (به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با شرکت امیر المؤمنین علیه‌السلام و خدیجه کبری (سلام الله علیها) تشکیل شده است. [۱] .

ثواب نماز جماعت به آن مقدار است که بنا بر روایتی اگر تعداد نماز گزاران از ده نفر بگذرد، جن و انس و فرشتگان توان نگاشتن ثواب یک رکعت آن را نخواهند داشت. [۲] .

نماز جماعت از آن مقدار اهتمام برخوردار است که نماز جماعت با تأخیر، از فرادای اول وقت افضل می‌باشد. از امام صادق

علیه‌السلام پرسیده شد، نماز اول وقت یا با تأخیر با جماعت کدامیک افضل است؛ فرمود: امام جماعت نماز را با تأخیر انجام می‌دهد. امام کاظم علیه‌السلام نیز فرمود: یصلونها جماعهٔ افضل، [۳] «با جماعت بخوانند (با تأخیر) افضل است».

امام صادق علیه‌السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: شخصی نابینا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد من در برخی اوقات صدای اذان را می‌شنوم، لیکن کسی نیست که مرا کمک کند تا به مسجد بیآیم. حضرت فرمودند: از منزل خویش تا مسجد ریسمانی را وصل کن تا به کمک آن به مسجد بیایی، شدّ مِن منزلك الی المسجد حبلا و احضر الجماعهٔ. [۴].

حتی امام صادق علیه‌السلام درمورد شرکت در نماز جماعت اهل سنت فرمود: کسی که با آنان نماز بخواند، همانند این است که در صف اول نماز جماعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نموده باشد، کان کمن صلی خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الصف الاول. [۵] اینک بر پیروان امام صادق علیه‌السلام است که رهنمودهای حضرت را در برپایی نماز جماعت آویزه گوش خویش قرار دهند.

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابهٔ، ج ۴، ص ۱۰۱؛ وسائل، ج ۴، ص ۳۷۳.

[۲] روض الجنان، ج ۲، ص ۹۶۵؛ مستدرك الوسائل، باب ۱ از ابواب صلوهٔ الجماعهٔ.

[۳] وسائل، ج ۵، ص ۳۸۸.

[۴] همان، ص ۳۷۷؛ روض الجنان، ج ۲، ص ۹۶۳.

[۵] همان، ج ۵، ص ۲۸۱، محجهٔ البیضاء، ج ۱، ص ۳۴۳.

نفس دعا، عمل است

من یثق الله یکفه ما أهمه من أمر دنیاه و آخرته و یحفظ له ما غاب عنه، و قد عجز من لم یعد لکل بلاء صبرا و لکل نعمهٔ شکرا و لکل عسر یسرا. [۱].

هر که به خدا اعتماد ورزد، خدا مهم دنیا و آخرتش را کفایت کند و هر چه از او غایب است برایش حفظ کند. درمانده و ناتوان است هر که برای هر بلا صبری، و برای هر نعمت شکری، و برای هر دشواری آسانیی ندارد.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۰۴.

نشانه های سه کس

أکثروا من الدعاء، فان الله یحب من عباده الذین یدعونه، و قد وعد عباده المؤمنین الاستجابهٔ، والله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیمهٔ لهم عملا یزیدهم به فی الجنهٔ. [۱].

زیاد دعا کنید، زیرا خداوند بندگان دعا کننده‌ی خود را دوست دارد و به بندگان مؤمنش وعده‌ی اجابت داده است، و خداوند در روز قیامت دعای مؤمنان را از کردارشان محسوب دارد و در بهشت بر پاداش آنها بیفزاید.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۴.

نشانه های نفاق

ثلاث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی: من اذا حدث کذب، و اذا وعد أخلف. و اذا ائتمن خان. [۱] .

سه چیز است در هر که باشد منافق است، اگر چه روزه بدارد و نماز بخواند: آنکه چون سخن گوید دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون امینش دانند خیانت نماید.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۶.

نشانه‌های سروری و بزرگی

ثلاث من کن فیه کان سیدا: کظم الغیظ و العفو عن المسیء و الصلهٔ بالنفس و المال. [۱] .

سه چیز است که در هر که باشد آقا و سرور است: خشم فروخوردن، گذشت از بدکردار، و صله‌ی رحم با جان و مال.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۷.

نشانه های بلاغت

ثلاثهٔ فیهن البلاغهٔ: ألتقرب من معنی البغیهٔ، و التبعد من حشو الکلام، و الدلالهٔ بالقلیل علی الکثیر. [۱] .

سه چیز است که در آن بلاغت و شیوایی است: معنی مقصود را رساندن، و از سخن بیهوده دوری جستن، و با لفظ کم، معنی بسیار را رساندن.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۷.

نجات در سه چیز است

النجاهٔ فی ثلاث: تمسک علیک لسانک، و یسعک بیتک و تندم علی خطیئتک. [۱] .

نجات در سه چیز است. زبانت را نگهداری، و در خانه‌ات بمانی! و بر خطایت پشیمان شوی.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ، ص ۳۱۷.

–

نشانه های کرم و بزرگواری

ثلاثهٔ تدل علی کرم المرء: حسن الخلق، و کظم الغیظ و غض الطرف. [۱] .
سه چیز است که دلیل بزرگواری شخص است: خوشخویی، فروبردن خشم، و فروهشتن چشم.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۱۹.

نتیجه ی تمایل به دنیا و اعراض از آن

الرغبهٔ فی الدنیا تورث الغم و الحزن و الزهد فی الدنیا راحهٔ القلب و البدن. [۱] .
رغبت و تمایل به دنیا مایه‌ی غم و اندوه، و زهد و بی‌میلی به دنیا سبب راحتی قلب و بدن است.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول، ص ۳۵۸.

نگه داری دین

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
از خدا پیروی کنید و دین خود را با پارسایی نگهدارید. [۱] .

پی نوشت ها:

نحوه نوشتن وصیت‌نامه توسط حضرت جبرئیل

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: هر کس در هنگام فوت خود وصیت نکند، این کار نقصی در نقل و مروت اوست. عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت چگونه است.
حضرت فرمودند: چون کسی زمان مرگش فرا رسد و مردم (خویشان و کسان او) پیرامونش جمع شدند، بگوید:
ای خدای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، دانای نهان و آشکار و بخشنده مهربان، من در این سرای دنیا در پیشگاه تو اعتراف می‌کنم که گواهی می‌دهم معبودی جز تو نیست، یگانه و بی‌نیازی، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده‌ی توست و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و تو خفتگان گورها را برمی‌انگیزی و حساب راست است و بهشت راست است و نعمت‌های بهشتی از خوردنی و نوشیدنی و زناشویی که خداوند به آنها وعده داده است راست است و دوزخ راست است و ایمان راست است و دین چنان است که تو وصف کرده‌ای و اسلام همان گونه است که تو تشریع فرموده‌ای و سخن همان است که تو گفته‌ای و قرآن چنان است که تو نازل کرده‌ای و تو همان معبود حقیقی و آشکار هستی.
من در این سرای دنیا در نزد تو اعتراف می‌کنم که تو را به عنوان پروردگار پذیرفته‌ام و اسلام را به عنوان دین و محمد (صلی الله

علیه و آله و سلم) را به پیامبری و علی علیه‌السلام را به امامت، قرآن را به عنوان کتاب آسمانی خود و این که اهل بیت پیامبر تو (علیه و علیهم‌السلام) امامان من هستند. بار خدایا! در هنگام شدایدم تو تکیه‌گاه من هستی و به هنگام غم و اندوهم تو امید منی و به گاه گرفتاری‌هایی که به من هجوم می‌آورد، تو نیروی ذخیره منی و ولی نعمت من تو هستی و معبود من و معبود پدرانم تو هستی.
بر محمد و آل او علیهم السلام درود فرست و هرگز چشم بر هم زدنی مرا به خودم وامگذار و در تنهایی وحشتناك قبر تو مونس من باش و در آن روز که با تو دیدار می‌کنم از خودت به من عهد و زنهاری ده. و این پیمان میت است در روزی که وصیت می‌کند و وصیت حقی است بر ذمه هر مسلمانی.
حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: مؤید این وصیت، این سخن خدای تبارك و تعالی در سوره‌ی مریم است که می‌فرماید: (اختیار شفاعت ندارند مگر کسی که از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است) و این همان پیمان است.
حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی علیه‌السلام فرمودند: این وصیت را بیاموز و آن را به خاندان و شیعیان نیز تعلیم ده. حضرت فرمودند: این را جبرئیل به من تعلیم داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فلاح السائل: ۶۶، وسائل الشیعه: ۱۳ / ۳۱۳ باب ۳.

نیمه شب و امام صادق

شبی به دستور منصور (خلیفه‌ی عباسی) حضرت صادق علیه‌السلام را در نیمه‌های شب، با سر برهنه و بدون روپوش مناسب به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن حضرت علیه‌السلام گفت: ای جعفر! با این سن و سال، آیا شرم نمی‌کنی که خواهان ریاست هستی و می‌خواهی بین مسلمانان فتنه و آشوب به پاکنی؟! سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و قصد جان امام علیه‌السلام را نمود. ناگاه جناب پیامبر اسلام رسول خدا علیه‌السلام در نظرش متمثل شد که خشمگین به او نگاه می‌کند؛ ترسید و شمشیرش را در غلاف نهاد. برای دومین بار نیز همین کار را تکرار کرد و باز رسول خدا صلی الله علیه و اله را با همان هیأت در برابر خود دید. این ماجرا تا سه بار اتفاق افتاد. سرانجام از ترس و به ناچاری از کشتن امام صادق علیه‌السلام منصرف گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منهاج الدموع.

نشانه توکل

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

از (نشانه‌ی) توکل این است که از کسی جز خدا نترسی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۱ / ۱۵۸ / ۷۵، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۵۲۸.

نیکی به پدر و مادر

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

چه مانعی دارد که یکی از شما به پدر و مادرش، زنده باشند یا مرده، نیکی کند. از طرف آنها نماز بخواند، از جانب آنها صدقه بدهد و از طرف آنها حج بگزارد و روزه بگیرد تا ثوابش هم به آنها برسد و هم به همان اندازه برای خودش ثواب منظور شود و خداوند عزوجل به واسطه‌ی نیکوکاری و صله‌ی او، خیر و برکت فراوان برایش بیفزاید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۱۵۹ / ۷، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۶۸۹.

نگاه کینه توزانه به پدر و مادر

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

هر که به پدر و مادر خود که به او ستم کرده‌اند کینه‌توزانه نگاه کند، خداوند هیچ نمازی را از او نمی‌پذیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۴ / ۶۱ / ۲۶، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۲۱.

نیکی نمودن مرد

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نیکی مرد به فرزندش، نیکی اوست به پدر و مادرش. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۸ / ۲۳۶ / ۶۷، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۷۳۹.

نشانه های یقین

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

از نشانه‌های یقین این است که با به خشم درآوردن خداوند، مردم را خشنود نسازید و از این که خداوند از فضل خود به شما عطا نکرده است، آنان را نکوهش و ملامت نکنید؛ زیرا نه حرص زدن آزمندی، روزی را به سوی او سوق می‌دهد و نه بی‌میلی شخصی بی‌میلی آن را از او باز می‌دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۷۰ / ۱۷۲ / ۲۲، همان، همان، ۲۲۹۶۷.

نگاه حضرت رسول خدا

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه‌های خود را میان اصحابش تقسیم می‌کرد و به این و آن یکسان می‌نگریست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۸ / ۲۶۸ / ۳۹۳، همان، همان، ۱۹۹۳۳.

نگاه بذر شهوت است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

ای پسر جندب! عیسی بن مریم علیه‌السلام به یاران خود گفت: از نگاه کردن بپرهیزید؛ زیرا که آن بذر شهوت در دل می‌کارد و این خود برای به فتنه و گناه انداختن صاحب آن نگاه کافی است. خوشا به حال کسی که دیده‌اش را در دل خویش قرار داد و آن را در چشم خود قرار نداد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۳۰۵، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۲۴۹.

نگاه‌های دزدانه

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در پاسخ به سوال از آیه‌ی (بعلم خائنهٔ الاعین) فرمودند: دیده‌ای که گاه انسان به چیزی طوری می‌نگرد که انگار به آن نگاه نمی‌کند! این است معنای نگاه‌های دزدانه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۱۴۷، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۲۷۶.

نگاه تیر زهرآلود ابلیس

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نگاه کردن یکی از تیرهای زهرآلود ابلیس است. هر که به خاطر خدای عزوجل و نه به خاطر غیر او، چشم خود را فروبندد در پی آن ایمانی به او ارزانی می‌دارد که مزه‌اش را بچشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۱۸ / ۴۹۶۹، همان، همان، ۲۰۲۸۴.

نعمت ها مانند همسایه اند

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

حق همسایگی نعمت‌ها را نیکو به جا آورید و مواظب باشید که از شما به دیگری منتقل نشود. بدانید که اگر نعمت از جوار کسی رخت بربندد کمتر پیش می‌آید که دوباره به سوی او باز گردد. .

نعمت‌های خداوند را بازگو کن

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی معنای آیه (و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن) فرمودند:
معنای آن این است که نعمت خدا را یاد کن و آن را آشکار ساز و برای مردم بازگو نما. و در حدیث آمده است: (کسی که از مردم تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است و کسی که از کم تشکر نکند از زیاد هم تشکر نمی‌کند و بازگو کردن نعمت خدا خود تشکر است و بازگو نکردن آن ناسپاسی است)
حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
معنای این آیه این است که آنچه را خداوند به تو عطا فرموده و برتریی که به تو بخشیده و آنچه را به تو روزی کرده و احسانی که به تو نموده و حدیثی را که ارزانیت داشته است (برای مردم) بازگو کن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مجمع البیان: ۱۰ / ۷۶۸، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۴۳۵.

نشانه نفاق

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
چهار چیز از نشانه‌های نفاق است: سختدلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص: ۲۲۸، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۵۷۳.

نیت برتر از عمل است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:
نیت برتر از عمل است. بدانید که نیت همان عمل است. [۱] سپس آیه‌ی (قل کل یعمل علی شاکلته) (بگو هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می‌کند.) (اسرا / ۸۴) را قرائت نمودند، (و حضرت فرمودند) یعنی بر پایه‌ی نیت خود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] این جمله‌ی حضرت که: نیت همان عمل است، اشاره به اتحاد عنوان و معنوی آن دو دارد، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

[۲] وسایل الشیعه: ۱ / ۳۶ / ۵، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۹۵۲.

و

وای بر کسی که یاریش نکند

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: دعوت کننده به خوبی که خود اهل عمل نیست مانند تیراندازی است که کمان ندارد.

محمد بن علی بن الحسین صدوق در کتاب عیون از ابوعبدون در حدیثی از حضرت رضا از پدرش علیهماالسلام نقل می کند که فرمود:

شنیدم، پدرم حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود، خداوند عمویم: زید را رحمت کند، او مردم را به امام پسندیده از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروز می‌شد به آن چه می گفت، عمل می کرد (و خود به فکر دعوی امامت نبود) و درباره‌ی خروج با من مشورت کرد. گفتم: عمو! اگر می‌خواهی تو آن کشته‌ی دار کشیده‌ی در کناسه باشی راه خود را پیش بگیر؛ و چون زید رفت، پدرم فرمود:

وای بر آن کسی که فریاد مظلومی او را بشنود و یاریش نکند.

وظیفه به هنگام ورود حدیثی پس از حدیث دیگر چیست

ابن‌خنیس گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – گفتم: اگر حدیثی از امام سابق رسد، و حدیثی برخلافش از امام بعدی برسد به کدام یک عمل کنیم؟

فرمود: به یکی از آن دو عمل نما تا از امام زنده بیانی برسد، و چون از امام زنده بیانی رسید به آن عمل کنید.

سپس فرمود: به خدا ما شما را به راهی درآوریم که در وسعت باشد.

و در روایت دیگر است که: به حدیثی که جدیدتر است عمل کنید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۵۳ ح ۹.

ولادت حضرت فاطمه چگونه بود؟

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق – علیه‌السلام – عرض کردم: ولایت حضرت فاطمه – سلام الله علیها – چگونه بود؟

حضرت فرمود: بله، هنگامی که رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – با خدیجه – سلام الله علیها – ازدواج نمود، زنان مکه از خدیجه فاصله گرفتند، و از آن پس نه بر او وارد می‌شدند، و نه به او سلام می کردند، و نه می گذاشتند زنی بر او وارد شود، لذا ایشان را وحشتی فرا گرفت، و ناراحتی و نگرانی او به خاطر پیامبر – صلی الله علیه و آله و سلم – بود.

و هنگامی که به فاطمه – سلام الله علیها – حامله شد از درون شکم مادر با او سخن می گفت، و او را دلداری می‌داد، و خدیجه – سلام الله علیها – این مطلب را از رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – پنهان می کرد.

ولی یک روز هنگامی که رسول اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – بر خدیجه – سلام الله علیها – وارد شد شنید خدیجه – سلام الله علیها – با فاطمه – سلام الله علیها – سخن می گوید، به خدیجه فرمود: خدیجه؛ با چه کسی سخن می گویی؟

خدیجه گفت: بچه‌ای که در شکمم می‌باشد با من سخن می گوید، و مرا دلداری می‌دهد.

حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – فرمود: ای خدیجه؛ این جبرئیل است که مرا خبر می‌دهد، و مرا بشارت می‌دهد که او دختر است، و او دارای نسلی طاهر و پاک و با میمنت است، و خدای تبارک و تعالی نسل مرا از او قرار خواهد داد، و از نسل او امامانی قرار خواهد داد، و آنها را جانشینان خود در زمین پس از انقطاع وحی خود قرار خواهد داد.

خدیجه بر همین حالت بود تا اینکه ولادت فاطمه – سلام الله علیها – فرا رسید، خدیجه – سلام الله علیها – به سوی زنان قریش و بنی‌هاشم قاصدی فرستاد که بیائید تا قیام کنید به آنچه زنان به آن – به هنگام زایمان – قیام می‌کنند.

آنان پاسخ فرستادند: که شما ما را نافرمانی کردید، و کلام ما را قبول ننمودی، و با محمد – صلی الله علیه و آله و سلم – یتیم ابوطالب ازدواج کردی در حالی که او فقیر و بی‌پول بود، پس ما نمی‌آئیم، و ما از برای تو هیچ کاری نخواهیم کرد.

حضرت خدیجه از این بابت غمگین شد، و لذا در این حال بود که چهار زن بر او وارد شدند که گندمگون و قد بلند بودند، مثل اینکه زنان و بانوان بنی‌هاشم بودند.

خدیجه از دیدن آنان ترسید و وحشت کرد، ولی یکی از آنان گفت: ای خدیجه؛ محزون مباش پروردگارت ما را به سوی تو فرستاد و ما خواهران تو هستیم، من ساره و این آسیه دختر مزاحم – که همراه تو در بهشت است –، و این مریم دختر عمران، و این کلثوم خواهر موسی بن عمران است، خداوند ما را به نزد تو فرستاد، تا آنچه زنان به هنگام زایمان برای زنان انجام می‌دهند، انجام دهیم.

سپس یکی از آنان در طرف راست خدیجه، و دیگری در طرف چپ، و سومی مقابل او، و چهارمی در پشت سر او نشستند، و فاطمه زهرا – سلام الله علیها – پاک و پاکیزه متولد شد.

و هنگامی که زهرا – سلام الله علیها – روی زمین قرار گرفت نوری از او درخشید که وارد خانه‌های مکه شد، و هیچ نقطه‌ای از شرق و غرب زمین نبود مگر اینکه آن نور در آنجا درخشید.

و بیست نفر از زنان بهشتی (حور العین) وارد شدند که به دست هر کدام از آنها طشتی و آفتابه‌ای بهشتی بود، و در آن آفتابه آبی از کوثر قرار داشت، و آن بانوئی که مقابل خدیجه نشسته بود آفتابه را گرفت و فاطمه – سلام الله علیها – را با آب کوثر شستشو نمود، و دو عدد پارچه سفید که از شیر سفیدتر، و بوی عطرش از مشك و عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد، در یکی از آنها فاطمه – سلام الله علیها – را پیچید و دیگری را مقنعه او قرار داد، سپس با او سخن گفت، حضرت به سخن درآمد و شهادتین را اجرا کرد و فرمود:

«أشهد أن لا اله الا الله و أن أبی رسول الله سید الأنبیاء و أن بعلی سید الأوصیاء و ولدی سادة الأسباط».

یعنی: شهادت می‌دهم که خدائی نیست جز الله، و پدرم رسول الله سرور پیامبران، و شوهرم علی سرور اوصیاء، و فرزندانم سروران اسباط و نواده‌هایم هستند.

سپس بر همه سلام داد، و هر کدام از آن زنان را با نام خود خواند، و آنان با او خندیدند و حور العین به همدیگر بشارت دادند، و اهل آسمان به همدیگر ولادت فاطمه زهرا – سلام الله علیها – را بشارت دادند، و در آسمان نوری پدیدار گشت که فرشته‌ها پیش از آن نظیر آن را ندیده بودند.

و آن زنان گفتند: ای خدیجه؛ بگیر زهرا را پاك و پاکیزه و با میمنت و با برکت، خدا به او و فرزندانش برکت بدهد.

خدیجه با خوشحالی و شادی او را گرفت، و پستان خود را در دهان او نهاد، شیر فراوان سرازیر شد. و فاطمه – سلام الله علیها – در هر روز به اندازه یک ماه، و در هر ماه به اندازه یک سال کودکان دیگر رشد می‌کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق: ص ۵۹۳ ح ۱.

واصله و موصوله کیانند؟

عمار ساباطی گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: مردم روایت می‌کنند که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - واصله و موصوله را لعن نموده است (آیا این درست است)؟

حضرت فرمود: بله درست است.

عرض کردم: آیا زنی که شانه می‌زند زنان را (به جهت زیبائی)، و موی اضافی به گیسوان آنها وصل می‌کند (کار بدی انجام می‌دهد)؟

حضرت فرمود: نه، این کار اشکالی ندارد.

عرض کردم: پس واصله (وصل کننده) و موصوله (وصل شونده) چیست؟

حضرت فرمود: مراد زن زناکار، و زنی است که برای رسیدن دو حرام به هم پا درمیانی (و قوادی) می‌کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۷۳ ص ۱۰۵ ح ۱.

وادار کردن حیوانات به جنگ باهم

ابوالعباس می‌گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی وادار ساختن حیوانات به جنگ با هم سؤال نمودم.

حضرت فرمود: همه‌ی انواع این کار مکروه (و ناپسند) است مگر سگها. [۱] .

مسمع کردین گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - درباره‌ی وادار ساختن حیوانات به جنگ با همدیگر شنیدم که حضرت فرمود: تمام انواع این کار را کراهت دارم (و نمی‌پسندم) مگر بین سگها.

توضیح: شاید تجویز این کار در مورد سگها به این علت است که این شیوه می‌تواند این حیوان را در دفع متجاوز ورزیده‌تر کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن: ۶۲۸، بحارالأنوار: ج ۶۱ ص ۲۲۶ ح ۱۶.

[۲] بحارالأنوار: ج ۶۱ ص ۲۲۶ ح ۱۵.

ورع چیست؟

۱- حفص بن غیاث گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال کردم: شخص با ورع کیست؟

فرمود: کسی است که از محرمات الهی اجتناب کند. [۱] .

۲- فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کردم: شخص با ورع کیست؟ حضرت فرمود: (فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین) [۲] «کسی که از محرمات الهی دوری کند». [۳] .

و اگر از شبهات اجتناب نکند در حرام می‌افتد، بدون اینکه متوجه شود و اگر منکر را ببیند و آن را انکار نکند در حالی که توانائی بر تغییر آن دارد پس او در حقیقت دوست داشته که خدا معصیت شود، و هر کس دوست داشته باشد که خدا معصیت شود با دشمنی با خدا اعلام جنگ کرده است.

و هر کس دوست داشته باشد که ظالمان و ستمگران بمانند (و سلطه‌ی آنان ادامه پیدا کند) در حقیقت دوست داشته است که خدا

معصیت شود؛ در حالی که خداوند متعال خود را بر هلاک کردن ستمگران ستایش و مدح کرده است. «و (به این ترتیب) دنباله‌ی (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد، و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است».

پی نوشت ها:

[۱] الکافی: ج ۲ ص ۷۷، بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۲۹۹ ح ۸.

[۲] سوره‌ی أنعام آیه‌ی ۴۴.

[۳] معانی الاخبار: ص ۲۵۲، بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۳۰۴ ح ۱۵.

وصیت لقمان به فرزندش چه بوده است؟

حارث بن مغیره - یا پدرش - به امام صادق - علیه‌السلام - عرض کرد: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟

فرمود: در آن وصیت مطالب شگفتی بود، و شگفت‌تر از همه این بود که به پسرش گفت: از خدای عزوجل چنان بترس که اگر اعمال خوب جن و انس را بیاوری تو را عذاب کند، و به خدا چنان امیدوار باش که اگر گناه جن و انس را بیاوری به تو رحم کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۳ ص ۱۰۹ ح ۱.

وضو

خدای سبحان دستورات دینی را راهی برای نورانیت و پاکی انسان قرار داده است. هدف هر دستوری از خدا که به عنوان عبادت بر انسان متوجه شده است؛ پاکی و نورانیت انسان است.

خدای سبحان هنگامی که سخن از وضو و غسل و حتی تیمم دارد، هدف آنها را پاکی انسان عنوان می‌نماید. وضو و غسل گرچه شستشوی بدن که پاکی ظاهری است را در بردارند، لیکن هدف اصلی پاکی روح است که وضو و غسل روح انسان را پاک می‌گردانند. به همین خاطر در مورد تیمم هم که در ظاهر شستشو بدن نیست، بلکه به عکس خاک مال نمودن بدن است، سخن از پاکی دارد. در پایان دستور وضو و غسل و تیمم می‌فرماید: یرید لیطهرکم، [۱] خدا می‌خواهد شما را با وضو و غسل تیمم پاک گرداند.

امام صادق علیه‌السلام در مورد نقش وضو در پاکی انسان می‌فرماید: من توضأ فذکر اسم الله طهر جمیع جسده و من لم یسم لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء. [۲] «هر کس در هنگام وضو نام خدا را ببرد تمام بدنش پاک خواهد شد و هر کس نام خدا را نبرد تنها اعضای وضو که به آنها آب وضو رسیده است، پاک خواهند شد».

امام صادق علیه‌السلام فرمود هنگام وضو این گونه دعا کن: اللهم اجعلنی من المطهرین، [۳] «خدایا مرا از پاکان قرار ده.» در هنگام شستن صورت بگو: اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه، [۴] «خدایا صورت مرا در روزی که صورت‌ها سیاه می‌شوند سفید و نورانی گردان.» امام صادق علیه‌السلام وضو را نور معرفی می‌کند و وضو بعد از وضو را نور بر نور معرفی می‌نماید، الوضو علی الوضو نور علی نور.[۵].

امام صادق علیه‌السلام در مورد غسل می‌فرماید: هنگام غسل بگویید اللهم طهر قلبی... و اجعلنی من المتطهرین. [۶] «خدا قلب مرا

پاک گردان، مرا از پاکان قرار ده».

امام صادق علیه‌السلام درمورد تیمم می‌فرماید: خدای آب، خدای خاک نیز می‌باشد، ان رب الماء هو رب الارض. [۷] خدای سبحان آب و زمین را برای تطهیر قرار داده است، ان الله عزوجل جعلهما طهورا. [۸] خدای سبحان زمین را مسجد و طهور (سبب پاکی) قرار داده است، جعل الله الارض مسجدا طهورا. [۹] .

در همه این عبارت‌ها سخن از پاکی است. همه یک هدف را پی می گیرند و آن هدف انگیزه اصلی از زندگی انسان است که تلاش کند خویش را از همه آلایندگی‌ها پاک گرداند. انسان از این مسؤولیت هیچگاه نباید غافل شود. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هر کس با وضو در بستر بیآرمد، بستر او مسجد او خواهد بود، من تطهر ثم آوی الی فراشه بات و فراشه کمسجده. [۱۰] حتی اگر در بستر استراحت بدون طهارت و وضو قرار گرفته است، امام صادق علیه‌السلام فرمود بر همان لباس و رختخواب خویش تیمم کند و با طهارت و پاکی بخوابد تا یاد خدا باشد، که روح در هنگام خواب پیش خداست، الله یتوفی الا نفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها. [۱۱] «خدا جان‌ها را در هنگام مرگ می گیرد، و آنان که نمرده‌اند در هنگام خواب».

پی نوشت ها:

[۱] مائده، ۶.

[۲] وسائل، ج ۱، ص ۲۹۸.

[۳] وسائل، ج ۱، ص ۲۹۸.

[۴] همان، ص ۳۰۹.

[۵] همان، ص ۳۰۲.

[۶] وسائل، ج ۱، ص ۵۲۰.

[۷] همان، ج ۲، ص ۹۶۶.

[۸] همان، ص ۹۹۷.

[۹] همان، ص ۹۶۹.

[۱۰] همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

[۱۱] زمر، ۴۲.

وصیت به فرزندان

وصیت و نصیحت به فرزندان، سیره و سجیه ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده است. این روش، درسی است از مکتب ائمه معصومین علیهم‌السلام برای شیعیانشان در بهتر تربیت کردن فرزندان. این سیره نشان می‌دهد که نصیحت و وصیت فرزندان از وظایف پدری است و پدران باید بدان توجه کنند.

یکی از اصحاب حضرت می گوید: به محضر امام صادق علیه‌السلام مشرف شدم. فرزندش موسی بن جعفر (امام هفتم) را در مقابل حضرت دیدم، در حالی که امام صادق این سخنان را به او وصیت می کرد و می‌فرمود:

فرزندم! وصیت مرا حفظ کن که اگر آن را به خاطر داشته باشی، به سعادت و بزرگی خواهی زیست و به درست کاری و خوبی خواهی مرد. ای فرزندم! هر که به قسمت خدا قانع شود، غنی خواهد شد. هر کس چشمش به آنچه در دست دیگران است باشد، فقیر خواهد شد. هر کس به قسمت خدا راضی نباشد، خدا را در قضا و قدرش متهم ساخته است... هر کس عیب‌های دیگران را

آشکار سازد، رسوا خواهد شد و هر که شمشیر ستم پیشه کند، به همان کشته خواهد شد و هر کس چاهی برای دوستش بکند، خود در آن گرفتار شود.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] برای دیدن تفصیل وصیت حضرت نک: حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۷؛ جمال الدین ابی‌الفرج جوزی، المنتظم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ه. ق، ح ۵، ص ۲۲۷۴؛ حوادث سنهٔ، ص ۱۴۸.

وصیت امام صادق به فرزند خود امام کاظم

روزی عده ای از شیعیان خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند و شنیدند که آن حضرت سفارشاتی به فرزند خود، امام کاظم علیه‌السلام، می کند و در حین سفارشات خود می‌فرماید: «ای فرزند عزیزم، به سفارشات من توجه کن و آن‌ها را حفظ کن تا در زندگی دنیوی و اخروی خود سعادتمند شوی. سپس فرمود:

ای فرزند عزیزم، هر که به داده‌های خود قانع باشد، بی نیاز خواهد بود، و هر که چشم طمع به مال مردم داشته باشد، فقیر از دنیا خواهد رفت و هر که به تقدیر خدا راضی نباشد، خدا را متهم نموده است، و هر که لغزش و اشتباه خود را ناچیز بداند، لغزش دیگران را بزرگ خواهد دانست، و هر که آبروی دیگری را ببرد آبرویش خواهد رفت، و هر که به روی مردم شمشیر بکشد به وسیله آن شمشیر کشته خواهد شد، و هر که برای نابودی برادر خود چاهی بکند در آن چاه هلاک خواهد شد، و هر که با افراد سفیه و نادان همنشین شود تحقیر خواهد شد، و هر که با علما و دانشمندان همنشین شود عزیز خواهد شد، و هر که در مجالس گناه وارد شود متهم خواهد گردید.

ای فرزند عزیزم، به حق اعتراف کن خواه به سود تو باشد و خواه به ضرر تو، و از سخن چینی بپرهیز که در دل‌های مردم برای تو دشمنی ایجاد می کند.

ای فرزند عزیزم، بخشش و کرم را از سرچشمه و معدن آن طلب کن؛ زیرا جود و کرم سرچشمه‌هایی دارد و هر سرچشمه ای اصلی دارد و هر اصلی فرعی دارد و هر فرعی میوه ای دارد و هیچ میوه ای جز از درخت خود چیده نمی‌شود و هیچ اصلی بدون معدن نیست.

ای فرزند عزیزم، اگر خواستی به زیارت برادران خود بروی به زیارت خوبان آنان برو و به زیارت اشرار و اهل گناه مرو زیرا آنها مانند صخره ای هستند که آبی از آن نمی‌جوشد و یا مانند درختی هستند که سبز نمی‌شود و یا زمینی که گیاهی از آن نمی‌روید.» [۱].

برخی از این سخنان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در «نهج البلاغه» نقل شده؛ اما استبعادی ندارد که امام صادق علیه‌السلام یا از آنها اقتباس نموده باشد و یا به آنها استشهاد نموده باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نور الأبصار ص ۱۶۳، حلیهٔ الأولیاء ج ۳ / ۱۳۵.

وصیت نامه به اصحاب و شیعیان

مرحوم کلینی در ابتدای کتاب روضه کافی می گوید: «این وصیت نامه را امام صادق علیه‌السلام برای شیعیان خود نوشت و به آنان

دستور داد که در آن دقت کنند و همواره به یکدیگر تعلیم دهند و به آن عمل نمایند و آن را نگهداری کنند. اصحاب و شیعیان آن حضرت نیز آن را در نمازخانه‌ها قرار داده بودنـد و چون از نماز فارغ می‌شدنـد در آن نظر می کردنـد.» با توجه به این وصیت نامه امـام علیه‌السـلام بسیار طولانـی است، ما تنها بخشـی از آن را که بسیار زیبا و حکمت آمیز است، بیان می کنیم. البته واجب است به چنین وصیت نامه‌هایی که در برگیرنده‌ی نکات اخلاقی و ارزش‌های والای دین اسلام است بیشتر توجه کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«... اما بعـد، از خـدای خود عافیت [دنیا و آخرت] طلب کنیـد و بر شـما باد به فراغت از دنیا و وقار و آرامش و حیا و دوری از آنچه صـالحین از آن دوری می‌جسـته‌اند، از خـدا بترسـید و زبان‌های خود را جز از سـخن خیر ببندیـد، از دروغ و بهتان و گناه و دشـمنی پرهیز نمایید؛ چرا که اگر شـما زبان‌های خود را از آنچه خداوند نمی‌پسـندد و شـما را از آن باز داشته است، نگه دارید و هر سخنی را نگویید، پاداش شما نزد خداوند نیکو خواهد بود.

مبادا با تندی و خشونت سـخن بگویید؛ زیرا این گونه سـخن گفتن در جاهایی که خدا کراهت دارد واز آن نهی نموده، سبب پستی بنـده و خشم خـدا می‌شود و در آن صورت بنـده همان گونه که خداوند فرموده: (صم بکم عمی فهم لا یعقلون) [۱] در روز قیامت کر و گنـگ و کـور خواهـد بـود و اجـازه سـخن گفتن به او داده نمی‌شـود تـا بتوانـد عـذری برای خود بیـان کنـد، و بر شـما بـاد به خاموشی، مگر در جایی که برای آخرت شما سودی داشته باشد و پاداشی بر آن بیان شده باشد.

فراوان خـدای خود را بخوانیـد؛ زیرا خداوند از بین بندگان خویش کسانی که اهل دعا هسـتند را دوست می‌دارد، و به بندگان خود وعده‌ی اجابت داده و دعای مؤمنان را در روز قیامت جزء اعمالی قرار می‌دهد که به سبب آن درجات بهشتی آنان بالا می‌رود؛ پس تا می‌توانید در ساعت‌های شبانه روز خدای خود را یاد کنید؛ زیرا او به شما امر نموده که فراوان او را یاد نمایید و خداوند به یاد هر مؤمنی است که او را یاد کند. [همان گونه که می‌فرماید: (فاذکرونی أذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون)] [۲] .

و بدانیـد که احـدی از بنـدگان مؤمن، خـدا را یاد نمی کنـد جز آن که خداونـد نیز او را به خوبی یاد خواهد نمود. پس هر چه توان داریـد در راه اطاعت خداوند صـرف نمایید؛ چرا که هیچ خیری از جانب خداوند به کسـی نمی‌رسد مگر به وسیله‌ی اطاعت از او و دوری از آنچه او در ظاهر قرآن و باطن آن نهی نموده است.

خداونـد در قرآن می‌فرمایـد: (و ذروا ظـاهرکم الاـثم و باطنه) [۳] شـما بدانیـد که هر چه را خداونـد امر به اجتنـاب آن نمـوده حرام خواهد بود، پس شـما از هوس‌ها و آرای خود پیروی نکنید که گمراه خواهید شد. همانا گمراه ترین مردم نزد خداوند کسـی اسـت که از هوی و هوس و نظر خود بـدون توجه به راهنمایان الهی [یعنی امامان معصوم علیهم‌السـلام] پیروی کنـد. و تا می‌تواند کارهای سودمند انجام دهید؛ زیرا هر کار زشت و یا سودمندی را که انجام دهید برای خود ذخیره نموده اید.

و بدانیـد که ایمان هیـچ بنـده ای از بندگان خدا پذیرفته نیست مگر آن که آن بنده از تقدیرات تلخ و شـیرین خدای خویش راضـی باشـد و خداوند پاداش بنده‌ی صابر و راضـی به تقدیرات خود را جز با فضل و کرم خود نخواهد داد و این برای او بهتر از هر چیزی است. و بر شـما بـاد به محافظت از نمازها به ویژه نماز وسـطی و به خضوع و تضـرع به پیشـگاه خداونـد، همان گونه که امر الهی به مؤمنان پیشین چنین بوده است.

و از تکبر و بزرگی پرهیز کنیـد؛ چرا که بزرگی مخصوص خـدای عزوجل است و هر که در مقابل او تکبر و بزرگی کنـد، خـداوند کمر او را می‌شـکند و او را در روز قیامت ذلیل و خوار خواهـد نمود. و از ظلم و آزار به یکدیگر پرهیز کنید که آن از خصـلت‌های صـالحین نیست؛ زیرا هر که به دیگران ظلم کنـد به خود ظلم نموده و خداونـد یـاور مظلوم خواهـد بود و هر که خـدا یـاور او باشـد غالب و پیروز خواهد شد.

و از حسد پرهیز کنید؛ چرا که ریشه‌ی کفر، حسد می‌باشد [چنان که شیطان با حسد ورزیدن کافر شد].

و بترسید از این که علیه مسلمان مظلومی حرکت کنید؛ زیرا اگر او به شما نفرین کند، نفرینش پذیرفته خواهد شد. همانا جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «نفرین مسلمان مظلوم مستجاب است.»

و از کمک به یکدیگر دریغ نکنید، چرا که جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پاداش کمک نمودن به مسلمان، بهتر و بیش تر از پاداش یک ماه اعتکاف و روزه گرفتن در مسجدالحرام است.»

و بدانید که اسلام به معنای تسلیم است و تسلیم نیز مساوی با اسلام است. پس هر که تسلیم باشد مسلمان خواهد بود و هر که روح تسلیم و اطاعت در او نباشد بهره ای ازاسلام نخواهد داشت و کسی که دوست داشته باشد در حق خود احسان کند باید از خدای خویش اطاعت نماید و هر که از خدای خود اطاعت نماید در حقیقت به خود احسان نموده است.

از معصیت و نافرمانی خدا بترسید و گناه نکنید؛ زیرا هر که به ساحت مقدس خداوند هتک حرمت کند، در نهایت به خود هتک حرمت نموده است و بدانید که بین نیکی و بدی منزلتی نیست. اهل احسان و نیکی به بهشت می‌روند و اهل زشتی و بدی به آتش خواهند رفت، پس خدا را اطاعت کنید و از معصیت و نافرمانی او بپرهیزید.

پی نوشت ها:

[۱] بقره / ۱۷۱.

[۲] بقره / ۱۵۲.

[۳] انعام / ۱۲.

وصیت به محمد بن احول

ای پسر نعمان از خودسازی بپرهیز زیرا ریاکاری عمل انسان را از بین می‌برد و از جدل و جر و بحث دوری کن زیرا این کار تو را هلاک خواهد کرد و از ظرفیت با مردم احتراز نما زیرا این حال تو را از خدا دور می‌سازد

منفورترین افراد در نظر من کسانی هستند که ریاست‌طلب بوده و دو بهم زن و نمام می‌باشند و نسبت به برادران خود حسد می‌برند - این طبقه از مردم از ما نیستند و من هم از آنها نیستم به خدا قسم اگر هر یک از شما به وسعت زمین طلا به مردم بدهد ولی نسب به مؤمنی حسد ورزد آن طلاها در آتش گداخته شده و او را با آنها داغ می کنند

ای پسر نعمان از هر کس چیزی بپرسند و او نداند و در جواب بگوید نمی‌دانم نیمی از علم را دارد (علم را دو نیمه کرده است) و مرد مؤمن ممکن است در مجلسی حقد پیدا کند ولی چون از آن مجلس رفت حقد دل او هم می‌رود

ای پسر نعمان راز خود را به دوستت نگو زیرا ممکن است آن دوست روزی دشمن شود مطلبی را باید به دوست خود گفت که اگر روزی دشمن شود نتواند از آن مطلب علیه تو استفاده نماید.

ای پسر نعمان بلاغت به حدت و طلاقت زبان نیست و پرحرفی هم دلیل بلاغت نخواهد بود بلکه بلاغت آن است که مقصود را با دلیل و برهان قاطع در عبارتی کوتاه و رسا بیان نمائی

وصیت امام به حمران بن اعین

ای حمران همیشه به زیردستان خود نگاه کن و به بالادستان خود منگر زیرا این کار تو را بیشتر به زندگانی خود علاقه‌مند می‌سازد و از وضع خود راضی شده و شایسته‌تر به توجه خدا خواهی شد و بدان که عمل کم و دائم که بر مبنای یقین باشد بهتر از عمل زیاد بدون یقین است

و بدان که هیچ تقوی و پرهیزکاری نافع‌تر از دوری از محرمات الهی و خودداری از آزار مردم مؤمن و غیبت آنها نیست و برای

زندگانی خوش و گوارا بهتر از حسن خلق نیست و قناعت به کم و کافی از هر مالی بهتر است و جهلی بالاتر از خودخواهی نیست

وضو نصف ایمان است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

وضو، جزء (یا نصف) ایمان است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ۸۰ / ۱۲۲ / ۲، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۱۸۸۴.

وضو روشنایی است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

وضو روی وضو، روشنایی روی روشنایی است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه: ۱ / ۲۶۳ باب ۸ عواملی اللالی: ۱ / ۲۳ / ۳ همان، همان، ۲۱۹۲۴.

ولی خداوند چه کسی است؟

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

زکریا علیه‌السلام فرزند خود یحیی را پیوسته غمگین و گریان و در خود فرورفته می‌دید. عرض کرد: پروردگارا، من از تو فرزندی خواستم که از او بهره‌مند شوم و تو فرزندی روزیم کردی که از او بهره‌ای نمی‌برم؟ فرمود: تو ولی خواستی و ولی جز چنین نباشد. بی‌گناهان آماج بلاها هستند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تنبیه الخواطر: ۱ / ۸۶، میزان الحکمه: ج ۱۴، ح ۲۲۸۵۰.

ه

هاتفی در آسمان

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: پلیدترین گناه قتل نفس، خودداری از پرداخت مهر، و نپرداختن اجرت مزدور است.

و از داوود رقی نقل شده که گفت:

قرضی داشتم که مرا غمگین کرده بود؛ شنیدم هاتفی بالای سرم می‌گوید: قرضت ادا نشود تا قرآن را حفظ کنی؛ سر برداشتم و حضرت صادق علیه‌السلام را در آسمان دیدم. قرآن را حفظ کردم و قرضم ادا شد.

هدایای پادشاه هند به امام صادق

حضرت امام صادق علیه‌السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن مگر آن سری که اگر به فرض دشمنت بداند به تو زیان نمی‌رساند، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد.

یکی از پادشاهان هند از فضائل و صفات پسندیده امام صادق علیه‌السلام مطالب زیادی شنیده بود و محبت حضرت در دل ایشان جای گرفته بود و روز به روز هم بر محبت او افزوده می‌شد. روزی کنیزی را که در نهایت زیبایی و کمال بود همراه با سوغاتیهای فراوان دیگر توسط گروهی از نیروهای مورد اعتماد خود برای امام صادق علیه‌السلام فرستاد. وقتی فرستاده پادشاه هند و همراهان به در خانه امام صادق علیه‌السلام رسید به او اجازه ورود ندادند و مدتی در خانه حضرت بود و به او اجازه نمی‌دادند وارد شود تا اینکه برید بن سلیمان التماس نمود و بالاخره فرستاده پادشاه را اجازه دادند تا وارد شود. فرستاده پادشاه سلام کرد و گفت: من از راه دور و از طرف پادشاه هند آمده‌ام و نامه‌ای سربسته با مهر پادشاه همراه دارم و مدتی است که سرگردانم و مرا اجازه ورود ندادند آیا اولاد پیامبر چنین عمل می‌کنند؟

حضرت سرش را پایین انداخت و جواب او را نداد و بعد از اندکی فرمود: به زودی علت آن را خواهی دانست و بعد وقتی سر نامه را باز کردند. پادشاه نوشته بود که: بسم الله الرحمن الرحیم. به سوی جعفر بن محمدالصادق طاهر و پاک از هر رجس و بدی از طرف پادشاه هند که خداوند متعال می‌خواهد من را به وسیله شما هدایت کند. کنیزی را که بهتر از او ندیده‌ام به همراه مقداری سوغات از جواهر و قماش و عطریات و دیگر اجناس به خدمت شما ارسال نمودم و چون هیچ کس را لایق این کنیز نمی‌دانستم لذا هزار نفر از میان بزرگان، کاتبان و امانتداران خود که صلاحیت امانتداری داشتند را انتخاب نمودم و از بین هزار نفر صد نفر و صد نفر ده نفر و از آن ده نفر یک نفر را بیشتر از همه به امانتداری و دیانت او اعتماد داشتم انتخاب نمودم و هدیه خود را به او سپردم و به خدمت شما فرستادم وقتی نامه خوانده شد، حضرت روی مبارک به آن هندی نموده و فرمود: اکنون برگرد و آنچه آورده‌ای برگردان که ما چیزی را که در آن خیانت کنند قبول نمی‌کنیم. هندی شروع به قسم خوردن نمود و انکار کرد.

حضرت فرمود: اگر آن لباسی که پوشیده‌ای شهادت بدهد قبول می‌کنی و در آن صورت مسلمان می‌شوی؟ گفت: مرا معاف کنید. حضرت فرمود: پس هر چه کرده‌ای به کسی که تو را فرستاده می‌نویسم. گفت: اگر من کاری کرده‌ام بنویسید. حضرت رو به قبله کرد و گفت: خداوندا پوستینی را که این مرد پوشیده به سخن بیاور، بعد به آن مرد هندی فرمود: پوستین خود را در آور او پوستین را از تن بیرون کرد و مقابل خود گذاشت. پوستین به زبان درآمد و گفت: ای پسر رسول خدا پادشاه هند این مرد را امین خود قرار داد و مکرر به او سفارش امانت‌داری نمود و در بین راه به منزلی رسیدیم و به علت ریزش باران همه تر شده بودیم. این مرد خادمی به نام بشیر را که همراه کنیز بود به دنبال کاری فرستاد و راه پر از گل بود و کنیز لباس خود را بالا گرفت که لباسش گل آلود نشود و در این هنگام نگاه خائن این مرد به ساق پای کنیز افتاد و او را نزد خود طلبید و با او فسق نمود.

وقتی سخن پوستین به اینجا رسید مرد هندی به خاک افتاد و به گناه خود اعتراف نمود و بعد پوستین را پوشید، پوستین آن قدر بر بدن و حلق او فشار آورد که صورتش سیاه شد و نزدیک بود بمیرد در این هنگام حضرت به پوستین فرمود: او را رها کن که صاحبش پادشاه هند به کشتن او سزاوارتر است و بعد به مردی هندی فرمود: هدایا را برگردان. اما به اصرار حاضرین غیر از کنیز بقیه هدایا را نگه داشتند و کنیز را به او داد که برگردد. مرد هندی گفت: مجازات پادشاه هند سخت‌تر است و مرا به کشتن می‌دهید. اگر کنیز را برگردانم. حضرت فرمود: مسلمان شو کنیز هم مال تو باشد. مرد هندی قبول نکرد که مسلمان شود و به اتفاق کنیز به هند برگشت. پادشاه که مرد زیرکی بود متوجه شد که باید خیانتی در کار باشد. کنیز را جداگانه احضار کرد و تهدید نمود. کنیز تمامی قصه را نقل نمود و پادشاه دستور داد که هر دو را به قتل رساندند و بعد نامه‌ای به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام فرستاد و در آن پس از دعا و ثنای فراوان نوشت وقتی دیدم شما کنیز را پس فرستاده‌ای، با خود گفتم: آنها باید خیانت

کرده باشند و بر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله این خیانت مخفی نمی‌ماند. لذا کنیز را تهدید نمودم و او اقرار نمود و قصه پوستین را برای من نقل کرد و دستور دادم هر دو را گردن زدند و شهادت می‌دهم که خدا یکی است و غیر از او خدایی نیست و محمد که جد توست رسول خداست و تو وصی و جانشین رسول اویی و امیدوارم به دنبال نامه توفیق یابم خدمت شما برسم و بعد از مدتی به خدمت حضرت آمد و از جمله شیعیان و دوستان حضرت شد و ملازمت حضرت را بر پادشاهی ترجیح داد تا به بهشت رسید.

هدایت افراد و کمک محرمانه

مسعدهٔ بن زیاد - که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام و راویان حدیث است - حکایت کند:

روزی از روزها در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، که شخصی بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت:

یاابن رسول اللّه! پدر و مادرم فدایت باد، من همسایه ای دارم که صدای موسیقی و رقص و ساز و آواز از منزلشان بلند است.

و من هرگاه برای قضای حاجت به مستراح می روم، صدای آن ها را که می شنوم، نشستن خود را برای شنیدن آن، طولانی می کنم؛ آیا این امر اشکال دارد؟

حضرت در پاسخ فرمود: این کار را نکن.

آن مرد گفت: به خدا سوگند، من نزد آن ها نمی روم و فقط صدای آن ها را می شنوم؟

حضرت فرمود: خدا تو را خیر دهد، مگر کلام خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید:

إنّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ أولئک کان عنه مسئولاً [۱] .

یعنی؛ همانا گوش و چشم و قلب - شما انسان ها - مورد سوال قرار خواهند گرفت.

مرد اظهار داشت: بلی، سوگند به خدا، این آیه شریفه را از هیچکس نشنیده ام؛ و انشاءاللّه از این به بعد دیگر چنین کار خلافی را مرتکب نمی شوم و تکرار نخواهم کرد، و از خداوند متعال برای کار خلاف خود طلب مغفرت و آمرزش می نمایم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: تو چه کار زشتی انجام داده ای؛ و روزگار بدی داشته ای، و آیا اگر به همین وضع از دنیا می رفتی چه می کردی؟!

و سپس حضرت افزود: باید از گناه خویش جداً توبه و استغفار نمائی تا خداوند متعال تو را ببخشد و بیامرزد. [۲] .

روزی عُبّاد بصری - در حالی که لباس شهرت بر تن پوشیده بود - به محضر مبارک ابو عبداللّه امام صادق علیه السلام وارد شد.[۳]

.

امام علیه السلام او را مخاطب قرار داد و فرمود: ای عُبّاد! این چه لباسی است، که پوشیده ای؟

عُبّاد در جواب حضرت گفت: آیا این را هم بر من عیب می گیری؟

حضرت فرمود: بلی، چون رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که لباس شهرت بر تن نماید و بپوشد، خداوند روز قیامت بر او لباس ذلّت و خواری می پوشاند.

عُبّاد گفت: چه کسی این حدیث را به شما گفته است؟!

امام علیه السلام فرمود: آیا می خواهی مرا متّهم سازی؟

و آن گاه افزود: این حدیث را پدرانم از رسول خدا صلوات اللّه علیهم برایم بازگو کرده اند.[۴] .

همچنین آورده اند:

وقتی تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت، امام جعفر صادق علیه السلام کیسه ای را برمی داشت و در آن نان و گوشت می ریخت و بر دوش مبارک خود حمل می نمود؛ و نیز با مقداری پول بر می داشت و به سوی محل سکونت نیازمندان و بی نوایان

اهالی مدینه می برد؛ و آن ها را در بین آن ها تقسیم می کرد، بدون آن که آنان امام علیه السلام را بشناسند.
و هنگـامی که آن حضـرت به شـهادت رسـید و به لقـاء اللّه پیوست، فقراء دیدنـد آن شـخص گمنام دیگر نمی آیـد، پس از مـدّتی فهمیدند که او امام جعفر صادق علیه السلام بوده است.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره إسراء: آیه ۳۶.

[۲] جامع أحادیث الشّیعة: ج ۱۷، ص ۲۰۶، ح ۶.

[۳] لباس شهرت، لباسی است که از جهت رنگ، نوع دوخت و... دیگران نپوشند و انگشت نما باشد.

[۴] رجال کشّی: ج ۲، ص ۶۹۰، ح ۷۳۷.

[۵] اعیان الشّیعة، ج ۱، ص ۶۶۶.

هدیه

گاهی رابطه بین دو نفر به عللی تیره می‌شود. البته برای رفع آن تیرگی و کدورت، راههای بسیاری وجود دارد که شخص با توجه به امکانات می‌توانـد یک یا چنـد راه را انتخاب کرده، عمل کنـد. یکی از این طرق، هـدیه دادن است. هنگامی که دو نفر به یکـدیگر هـدیه دادنـد، یا یکی از آنها پیشـقدم شـده و چیزی به عنوان هدیه به دیگری داد، آن شـخص طبعا عاطفه‌اش تحریک شده احساس محبت می کنـد، و قلبش مهربـان و نرم می‌شـود و همین امر سـبب می‌شـود که آن تیرگی از میـان برود و جـای خود را به صـمیمیت بدهد.
تهادوا تحابوا، فان الهدیة تذهب بالضغائن.[۱] .
به یکدیگر هدیه بدهید تا همدیگر را دوست داشته باشید که قطعا هدیه دادن، کینه‌ها را از بین می‌برد.

پی نوشت ها:

[۱] خصال. ج ۱، ص ۲۷.

هدیه شاعر و نجات از جن

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود، به نقل از امام هادی علیه السلام آورده است:
امام موسی کاظم علیه السلام حکایت نمود: روزی پدرم امام جعفر صادق علیه السلام در بستر بیماری خوابیده بود، و من کنار بالین آن حضرت نشسته بودم، که یکی از شعراء به نام اشجع سلمی به دیدار پدرم آمد.
اشجع پس از آن که وارد اتاق شـد، کنار بستر پدرم نشـست و در فکر و اندوه فرو رفت؛ پدرم امام صادق علیه السـلام خطاب به او کرد و فرمود: ای أشجع! به چه می اندیشی؛ و برای چه این قدر غمگینی، خواسته ات را بگو؟
أشـجع در مـدح و ثنای حضـرت، همچنین برای شـفا و بهبودی آن بزرگوار دو بیت شـعر سـرود، پس از آن پدرم به یکی از غلامان خود فرمود: چه مقدار پول باقی مانده است؟
غلام گفت: چهارصد درهم.
حضرت فرمود: آن ها را به أشجع تحویل بده، همین که شاعر هدیه حضرت را گرفت، تشکّر کرد و رفت.

پدرم فرمود: او را باز گردانید، وقتی أشجع بازگشت، گفت: ای سرور و مولایم! آنچه می خواستم به من دادی و مرا بی نیاز نمودی، پس چرا مرا برگرداندی؟

حضرت فرمود: پدرم از پدران بزرگوارش، از پیغمبر خدا صلوات اللّه و سلامه علیهم نقل فرمود: بهترین هدیّه، آن است که ماندگار باشد؛ و آنچه را دادم، ناچیز بود؛ این انگشتر را نیز بگیر و موقع نیاز آن را بفروش.

اشجع گفت: یاابن رسول اللّه! مرا تأمین و بی نیاز نمودی؛ ولی من مسافرت های زیاد و طولانی می روم؛ و در بعضی مواقع وحشت مرا فرا می گیرد، چنانچه ممکن باشد، دعائی را به من بیاموز تا از برکت آن در امان باشم؟

حضرت در همان حالتی که قرار داشت، فرمود: هرگاه وحشت کردی، دست راست خود را روی سر بگذار و با صدای بلند بخوان: أفغیر دین اللّه یبغون و له أسلم من فی السّموات طوعا و کرها و إلیه یرجعون [۱] .

سپس راوی از قول اشجع افزود، که گفت: چون از حضرت خداحافظی کردم و به سفری که در پیش داشتم، رفتم، در مسیر راه به بیابانی ترسناک قرار گرفتم و صدای وحشتناکی را شنیدم که گفت: او را دست گیر کنید.

و من فورا آن دعای حضرت را خواندم، آن گاه صدائی را شنیدم که گفت: چگونه او را بگیریم؛ و حال آن که ناپدید گشته است؛ و در نتیجه سالم و صحیح از آن بیابان گذر کردم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره آل عمران: آیه ۸۳.

[۲] أمالی شیخ طوسی: ص ۱۷۶، بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۱۰.

هر سوره‌ای را با استعاذه باید شروع نمود؟

حلبی گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - سؤال نمودم درباره‌ی استعاذه از شیطان که هر سوره‌ای را باید با آن آغاز نمود؟

حضرت فرمودند: بله، پناه ببر به خدا از شیطان رجیم، و فرمود: رجیم از خبیث‌ترین شیطانها است.

گفتم: چرا او رجیم نامیده شده است؟

فرمود: برای اینکه رانده شده است.

گفتم: آیا هرگاه چیزی رانده شود تغییر ماهیت می‌دهد.

فرمود: خیر، ولی در ذهن و علم رانده شده می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۷، بحارالأنوار: ج ۸۹ ص ۲۱۵ ح ۱۶.

هر کسی می‌گوید

انسان به طور کلی طالب درستی و مخالف نادرستی است بنابراین هرکس در هر وضعی که باشد و هر مرام و مسلکی که داشته باشد و به هر ترتیبی که زندگی کند، خود را در آن وضع و مرام و کیفیت زندگانی، محق می‌داند و به نظر خودش راه صحیح را می‌پیماید و خطا و اشتباه نمی‌کند. چه در غیر این صورت، راه خویش را عوض کرده روش دیگری را انتخاب می کند.

ثلاث خلال یقول کل انسان انه علی صواب منها: دینه الذی یعتقده، و هواه الذی، یستعلی علیه، و تدبیره فی اموره. [۱] .

سه چیز است که هر انسانی می گویـد من درست و صـحیح آن را دارا هسـتم؛ دینی که بدان اعتقاد دارد، میل و خواسـته‌ای که بر او مسلط است (و او را به کار وادار می کند) ، تدبیر و سیاست او در امور زندگی خود.

پی نوشت ها:

[۱] تحف. ص ۳۲۱.

هسته مرکزی و تکون تشیع

مقریزی در کتاب خود گمان کرده است تشیع بدعتی از بدعتهای یهود است که به دست عبدالله بن سباء به ظهور پیوسته پس از او مورخین در این بـاره تحقیق و تتبع کردنـد معلوم شـد که مقریزی به خطا رفته تشیع از زمان خود پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم ظاهر گردیـده است و بعـد هم هر چه خواسـتند با بمیان آوردن اشـیاع و شـیعیان بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیره این نام را کتمان کنند و بپوشانند نشد و اینک شمه‌ای از مظاهر آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تردیـدی نیست که پیشـرفت اسـلام چه از جهت فتوحات و جنگها و مجاهـدات و مدافعات چه از نظر اشاعه علم و احکام شـریعت و عمل به فروع و تعلیمات قرآن سـهم بزرگی نصـیب حضـرت علی بن ابیطالب ارواحنا فـداه می‌باشـد که از خصایص ممتازه اوست و فداکاری او در این طریق از ممیزات مخصوص بلکه منحصـر به او بوده و لذا نسـخه فرد گفته‌اند - هر قدر خواسـته‌اند کتمان کنند و بپوشانند میسـر نشده است سـبقت او در اسلام که اول مرد مسلمان و اول مؤمن بقرآن است - توفیق مجاهدت و فداکاری او در مکه از کوه صـفا - در تبعیـد - در دعوت و بیتوته در بستر پیغمبر خدا با علم به آنکه چهل نماینده از چهل عشـیره قصد کشـتن پیغمبر را دارند - تقدم و تفوق او در علم و قدرت فصاحت و بلاغت - نیروی بازوی او در جنگ فتوحات متوالی او در مدت دعوت اسلام - جود و سـخاوت بزرگمنشـی او عبادت و زهد و تقوای او همه از ممیزات و مخصوص و منحصـریست که در هیچ کس به این اندازه ظهور و بروز نداشته و قوت و قدرت نگرفته.

با این حال پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و اله و سـلم اگر غیر از علی را به خلافت و وصایت معرفی کرده بود شایـد مورد اعتراض قرار می گرفت.

نصب و نص بر خلافت، وزارت و وصایت و ولایت امیرالمؤمنین آسـمانی بوده و هیـچ کس را نمی‌رسد که درباره او شک و تردید نماید.

حضـرت علی بن ابی‌طالب در هر واقعه از وقایع موجب پیشـرفت اسـلام و سهمی به سزا داشت و در تمام مراتب و مراحل هم به حد کمال و علو مقام ارتقاء و اعتلا رسید.

در جنگ بدر شصت و چند نفر از کفار را علی به تنهائی کشت و بیست و چند نفر را علی با قوم با هم کشتند.

در واقعه حنین همه فرار کردند مگر هفت نفر که شش نفر محافظ پیغمر بودند و علی به تنهائی با دشمن می‌جنگید.

شگفتی‌های کار او یکی و دو تا نیست و قابل شـماره و حساب نمی‌باشـد و همین حوادث موجب می‌شد از یک طرف علی محبوب عامه می گردید از طرف دیگر محسود و مبغوض خواص می‌شد.

در زمـان خود پیغمبر صـلی الله علیه و اله و سـلم مکرر فرمود یـا علی انت و شـیعتکم الفـائزون که او را با شـیعیانش و دوسـتان ثابت قدمش پیغمبر وعده رستگاری داده است و ما در کتاب سر تفوق الشیعه این حقیقت را به اثبات رسانیده‌ایم.

چون پیغمبر خدا (ص) علی را در غدیر خم به صراحت لهجه و خصوصیات دیگر شخصا سردست بلند کرد با تمام ممیزات معرفی و منصوب فرمود سبب بغض و عداوت و کینه و حسد دشمن شده و سقیفه بنی ساعده را در حالی که هنوز جسد پیغمبر صلی الله علیه

و اله و سلم روی زمین بود برپا کردند و القاء شبهه نمودند که پیغمبر خلیفه معین نکرده است و خود به خود طبق نقشه مقام خلافت را به اسامی مختلفه خلافت الله خلافت رسول الله خلافهٔ الخلق احراز کردند و بعد به صورت ولایتعهدی بدست یکدیگر چون گوی سپرده دست به دست دادند.

ولی برای بزرگ نمودن خود و تحقیر علی بن ابی‌طالب ناچار شدند جعل حدیث کنند تا بر گردن مردم سوار شوند و دیدیم که چه احادیثی جعل شد و چه عواملی پیدا شد تا ۲۵ سال گذشت ناچار علی را آوردند و بر مسند خلافت نشاندند اما رقیب دیگری به میان آمد و جنگهای جمل و صفین - نهروان را برپا کرد و عقاید ملل و نحل مختلفی پدیدار گردید و راه اغوا و ضلالت رهبری شد تا بالاخره علی را کشتند و به کام دل رسیدند.

اما آنها که گوهر وجود شخصیت علمی علی را شناخته بودند از عقاید خود برنگشتند و انحرافی نیافتند و سخت دنبال کار خود به پیروی علی علیه‌السلام می‌رفتند.

پس تشیع از زمان خود پیغمبر در میان بود و قرآن هم حاکی این کلمه و معانی عالیه او درباره پیغمبران و اولیای او در گذشته بوده و خاتم‌النبیین هم علی را به بزرگواری و پیروان او به شیعه یاد و دعا فرمود و شیعه در همان عصر و اعصار پس از او همچنان بر کار خود ادامه می‌داد تا به کمال خود رسید.

یکی از ممیزات شیعه این است که از باب مدینه علم درس کمال و فضیلت آموخته‌اند و در مشعلداری دانش و بینش پرچم معارف و فرهنگ همیشه به دست آنها بوده است.

شیعه همواره نگهبان علم و دانش بوده و پیوسته حمایت از احکام و اصول و فروع شریعت می‌کرده است و در نشر معارف از فضایل و مناقب رهبر بزرگوار خود که این همه علم و دانش به آنها آموخته یاد کرده و سپاس و تشکر و تقدیر نموده است.

شیعیان علی علیه‌السلام از طبقه فاضله بشر و از دانشمندان و منبر زین صفوف آدمیان هستند و اکثر آنها عمر خود را در میان کتابخانه‌ها و مدارس و مساجد طی کرده و حقایق علمی را که از شاه ولایت فراگرفته‌اند به دیگران آموخته‌اند.

نکات و دقایق علمی - اسرار و حقایق تاریخی - حکمت و فلسفه عقلی و دقت در علوم طبیعی و ریاضی همه از خواص این طایفه فاضله است این‌ها بودند که همیشه مورد خشم و غضب در درجه اول به سعایت بداندیشان و بعد مورد لطف و محبت سلاطین امرا و بزرگان قرار می‌گرفتند - و طبقه فاضله مسلمین و مؤمنین را این صف تشکیل دادند.

شیعه امامیه بود که زندگانی خود را وقف اعتلاء و ارتقاء احکام دین نمود و در نشر و اشاعه علوم و فنون اسلامی فداکاری و مجاهدت بی‌حد و حصری کرد - آنها همانطور که در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به تهذیب نفس مشغول بودند در ادوار بعد هم به نشر علوم و تنزیه خویش و دیگران می‌پرداختند و چه فداکاری و از خودگذشتیگها که نشان دادند - چه جانبازی و قربانی که نمودند تا دین را حفظ کردند و به پیروی از ائمه معصومین مصالح نوع را بر منافع شخصی ترجیح دادند تا به کمال مطلوب رسیدند.

سیوطی در الدر المنثور در تفسیر آیه شریفه اولئک هم خیر البریه می‌نویسد ابن‌عساکر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را صدا کرد فرمود

والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیمه و نزلت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه

یعنی به حق خدائی که جان محمد به دست قدرت اوست این علی و شیعیانش در روز قیامت رستگاران هستند و این آیه درباره آنها نازل شده که می‌فرماید کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو دارند آنها بهترین نیکوکاران می‌باشند - یعنی علی و شیعیان او بهترین طبقه فاضله نیکوکار امت اسلام هستند.

ابن‌عدی از ابن‌عباس روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام فرمود در شأن نزول آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات

پیغمبر به علی فرمود انت و شیعتک یوم القیامهٔ راضون مرضیون

مردویه از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود قال لی رسول الله الم تسمع قول الله ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه اولئك انت و شیعتك و موعدی و موعدکم الحوض اذا جائت الامم للحساب تدعون غمرا محجلین انتهی

فرمود آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند آنها بهترین نیکوکاران هستند و آنها تو و شیعیان تو می‌باشید که وعده‌گاه ما سر حوض کوثر است وقتی که همه امم برای حساب دعوت می‌شوند تو آنها را به حساب می‌خوانی.

ابن‌حجر در الصواعق از دار قطنی نقل می‌کند که ام‌سلمه گفت شنیدم پیغمبر به علی علیه‌السلام فرمود یا علی انت و اصحابك فی الجنهٔ انت و شیعتک فی الجنهٔ تو و یارانت و تو و دوستانت و پیروانت در بهشت هستید.

ابن‌اثیر در نهایت در ماده قمح می‌نویسد ان رسول الله قال لعلی انت ستقدم علی انت و شیعتك راضین مرضیین... علیك عدوك غضابا مقمحین ثم جمع یدیه الی عنقه لیریهم کیف الأقماح

یعنی یا علی تو و شیعیانت راضی و مرضی هستید و دشمنان بر شما دست تجاوز بهم می‌دهند - سر به هوا می‌باشند - آنگاه دست را در پشت گردن به هم بست فرمود این طور است معنی اقماح - یعنی برای غصب حق تو دست به دست هم می‌دهند.

زمخشری در ربیع‌الابرار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود.

اذا کان یوم القیامهٔ اخذت بحجزهٔ الله تعالی و اخذت انت بحجزتی و اخذ ولدك بحجزتك و اخذ شیعهٔ ولدك بحجزهم فتری این یؤمر بنا

فرمود یا علی روز قیامت که می‌شود من ساق عرش الهی را می‌نگرم و تو ذیل دامن مرا خواهی گرفت و فرزندان تو لباس تو را به دست می‌گیرند و شیعیان تو دامن آنها را می‌گیرند آن وقت معلوم می‌شود کی به ما ایمان آورده و کی از ما روگردان شده است.

ما این احادیث را برای عظمت مقام شیعه آوردیم تا صواب کار و راه راست و صحیح آنها روشن گردد و اهل تتبع و تحقیق می‌دانند با داشتن این اخبار و احادیث که بزرگان اهل سنت درباره علی و شیعیان او روایت کرده‌اند تعصب و رنگ مذهبی نیست بلکه حقیقت و راه مستقیم و صاف و روشن و کوتاه متصل به مطلوب است این روش از قوت ایمان و یقین به صحت روایات نبوی و بزرگواری و کرامت علی علیه‌السلام می‌باشد که جمعی را بر تحکیم مبانی تشیع و مزایا و مختصات آن واداشت و حق دارند بدان مفاخره کنند چه اگر در حقیقت و صفا و وفا به دنبال آن بروند به کمال مطلوب می‌رسند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش علی را شناختند و ایرانیان گوهر وجود او را دریافتند و او را از ارکان علم و فضیلت و دین دانستند - و به فرمان پیغمبر اطاعت او را واجب شمردند.

علی بن ابیطالب مردی بود که دین به وجود او شناخته شد مفهوم شجاعت - عبادت انفاق - ایثار - فداکاری از وجود او پدیدار شد - او باب مدینه علم، منادی سلونی قبل ان تفقدونی مباهی به لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بوده

و شیعیان علی آنها که به امامیه شهرت یافتند آن گوهر تابناك را شناختند و به پیشوائی او مفتخر هستند کی آنها را رهبری می‌کند که به حتم و یقین در آغوش سعادت می‌رساند.

ابومحمد حسن نوبختی در کتاب «الفرق و المقالات» می‌نویسد

الشیعه هم فرقهٔ علی بن ابیطالب المسمون بشیعهٔ علی زین النبی و بالعدهٔ معروفون بانقطاعهم الیه والقول بامامته منهم المقداد بن الاسود و سلمان الفارسی و ابوذر الغفاری و عمار بن یاسر و من دافق مودته مودهٔ علی و هم اول من سمی باسم التشیع من هذه الامهٔ

شیعه فرقه‌ای هستند که پیروان علی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان شهرت یافتند و آنها معروف به پیروی علی و امامت او می‌باشند و مشهورترین آنها زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقداد بن اسود و سلمان فارسی - ابوذر غفاری -

عمار بن یاسر و غیره می‌باشند و آنها اول کسی هستند که به تشیع شهرت داشته‌اند.

حاجی خلیفه در کشف الظنون از کتاب الزینهٔ تألیف ابن‌حاتم سهل بن محمد سجستانی چنین نقل کرده:

ان لفظ الشیعه فی عهد رسول الله کان لقب اربعهٔ من الصحابه سلمان الفارسی – ابی‌ذرالغفاری – مقداد بن الاسود الکندی – عمار بن یاسر.

ابن ابی‌الحدید می گوید: ان القول بتفضیل علی قول قدیم قال به کثیر من الصحابه و التابعین فمن الصحابه و المقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفهٔ و بریده و ابوایوب و سهل و عثمان ابن‌حنیف و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمهٔ بن ثابت ذوالشهادتین و ابوالطفیل و العباس بن عبدالمطلب و بنوه و بنوهاشم کافهٔ و بنو عبدالمطلب کافهٔ و کان الزبیر من القائلین به فی بدء الامر ثم رجع و کان من بنی‌امیه قوم یقولون بذلک ثم قال و اما من قال بتفضیله علی الناس کافهٔ من التابعین فخلق کثیر کاوس القرنی و زید بن صوحان و صعصهٔ اخیه و جندب الخیر و غیرهم ممن لا یحصی

یعنی در تفضیل علی بن ابیطالب قدماء قائل بودند و از اصحاب و تابعین بسیار هستند که این اسامی را می‌شمارد و می گوید قابل اشاره و احصاء نیستند و همه آنها به تشیع شهرت داشتند – و معتقد به تفضیل علی بن ابیطالب علیه‌السلام بوده اند.

هشام بن حکم

ابومحمد یا ابوالحکم [۱] ، کندی یا شیبانی [۲] ، بغدادی یا کوفی [۳] ، و از اعاظم ائمه کلام و از کیای اعلام [۴] ، از بهترین شاگردان مکتب امام صادق (ع) [۵] ، و از خواص اصحاب امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) بوده است. [۶] .

هشام دانشمندی جامع در علوم عقلی و نقلی، خوش قریحه، بدیهه گو، حاضر جواب، خوش بیان، و عقاید شناسی بزرگ بوده است. [۷] .

تاریخ ولادتش به طور تحقیق معلوم نیست، اما می‌توان حدس زد که در اوائل قرن دوم هجری بوده است. [۸] .

زادگاه هشام طبق گفته اکثر دانشمندان و علمای رجال، شهر کوفه و محل نشو و نمای وی شهر واسط است [۹] ولیکن از فضل بن شاذان نقل شده که اصل هشام کوفی، اما محل تولد و نشو و نمای او در شهر واسط بوده است. [۱۰] .

احمد امین گوید: نشو نمای هشام در کوفه بوده. [۱۱] .

اقامتگاه هشام در کوفه بود [۱۲] ، و خانه‌ای هم در واسط داشت، و مرکز تجارتش در محله کرخ بغداد بود [۱۳] او در پایان عمر، در سال ۱۹۹ هجری [۱۴] ، به بغداد منقل شد و در قصر وضاح منزل گزید.[۱۵] .

شیخ صدوق (ره)، گوید: هشام از بغداد به کوفه تغییر مکان داد [۱۶] به هر حال او برای تجارت از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شد. [۱۷] .

تجارت هشام، به گفته شیخ صدوق، فروش کرباس بوده [۱۸] ، و ابن‌شهر آشوب این نظر را تأیید می کند. [۱۹] .

استاد عبدالله نعمه، با استفاده از گفته مسعودی در مروج الذهب، و به لحاظ مشارکت تجاری هشام با عبدالله بن یزید اباضی خراز، شغل او را خرازی ذکر کرده است. [۲۰] .

اما با استفاده از نقل خود هشام می‌توان پی‌برد که او فروشنده سابری [۲۱] بوده؛ چنانکه گوید: روزی، در سایه، مشغول فروش سابری بودم که امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) سواره از آن جا عبور کرد و خطاب به من فرمود: ای هشام! فروش کالا در سایه، خدعه و نیرنگ به حساب می‌آید، و کسب آلوده به نیرنگ حلال نیست. [۲۲] .

ابن‌ندیم، شیخ طوسی، شیخ مفید، کشی، و نجاشی از هشام بن عنوان مولی [۲۳] نام می‌برند. ابن‌ندیم و شیخ طوسی و شیخ مفید او را مولی بنی‌شیبان می‌دانند [۲۴] ، و کشی او را مولی کنده معرفی می کند [۲۵] ، و نجاشی می گوید که او مولی کنده بوده اما در

بنی‌شیبان منزل داشته است [۲۶] از گفته آنان چنین استنباط می‌شود که هشام از نژاد عرب نبوده، چون کلمه مولی بر غیر عرب اطلاق می‌شود. [۲۷] .

لیکن مرحوم سید صدر تصریح فرموده که اصل هشام از قبیله خزاعه می‌باشد [۲۸] و این به معنای آن است که او از نژاد عرب بوده. آقای عبدالله نعمه، در تأیید احتمال عربی بودن نژاد هشام، گوید: یکی از مؤیدات این مطلب، نام خود، پدر، عمو، و برادر اوست که به ترتیب: هشام، حکم، عمر بن یزید، و محمد بوده است. [۲۹] .

پی نوشت ها:

[۱] کنیه معروف او ابومحمد است.

[۲] چون او (به گفته کشی) از موالی قبیله کنده یا (به گفته ابن‌ندیم) از موالی بنی شیبان بوده است.

[۳] بغدادی، به تعبیر ابن‌ندیم و کوفی، به تعبیر دیگران.

[۴] مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۵] فهرست ابن‌ندیم، تکملهٔ الفهرست، ص ۷ - رجال الطوسی، ص ۳۲۹ - فصول المختاره، ص ۲۸.

[۶] فهرست طوسی، ص ۳۵۵.

[۷] رجوع شود به فهرست ابن‌ندیم، تکمله، ص ۷ و خلاصهٔ الاقوال، علامه حلی، ص ۸۶ و مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۵۸ و المراجعات، مراجعه ۱۱۰، ص ۳۴۴ و ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۶۸.

بر حذاقت هشام در علم کلام و حاضر جوابی و بدیهه‌گویی او همگان مهر تأیید نهاده‌اند: ابن‌ندیم در ص ۲۴۹ الفهرست، نمونه از حاضر جوابی او را این گونه نقل کرده است: روزی از هشام پرسیدند که آیا معاویه در جنگ بدر حاضر بود؟ هشام پاسخ داد: آری، اما از آن طرف (در لشگر مخالفین اسلام).

[۸] استاد عبدالله نعمه، در کتاب هشام بن‌الحکم، ص ۳۷، محدوده سال تولد هشام را این گونه ترسیم می‌کند: «اگر به گفته ابن‌ندیم در فهرست، هشام از اصحاب جهم بن صفوان - مقتول در سال ۱۲۸ هجری - باشد، و حداقل سن قابلیت شاگردی را پانزده سال بگیریم، هشام متولد ۱۱۳ هجری است.

و اگر مناظره هشام با عمرو بن عبید متوفی در سال ۱۴۴ هجری را در سال وفات عمرو بن عبید فرض کرده و سن او را در زمان مناظره بیست سال حدس بزنیم، او متولد ۱۲۴ هجری است».

[۹] رجال نجاشی، ص ۳۰۵ - خلاصهٔ الاقوال، ص ۸۶.

[۱۰] رجال کشی، ص ۲۲۰ - رجال کبیر، ص ۳۶۰.

[۱۱] ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۸۶.

[۱۲] فصول المختاره، ص ۲۸.

[۱۳] رجال کشی، ص ۲۲۰.

ابن‌ندیم، در فهرست ص ۲۵۰، و ابن‌حجر در لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۴، گفته‌اند که محل سکونت او در کرخ بغداد بوده است.

[۱۴] چون وفات هشام را در سال ۱۹۷ هجری نیز ذکر کرده‌اند (الامام الصادق، استاد اسد حیدر، ج ۳، ص ۸۱)، ممکن است که انتقال او به بغداد در سال ۱۹۷ صورت گرفته باشد.

[۱۵] رجال نجاشی، ص ۳۰۵ - تأسیس الشیعه، ص ۳۶۰.

[۱۶] جامع الروات، ج ۲، ص ۳۱۴ - تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۹۴، ردیف ۱۲۸۵۳.

[۱۷] الامام الصادق، استاد اسد حیدر، ج ۳، ص ۸۱.
[۱۸] جامع الروات، ج ۲، ص ۳۱۴ - تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۹۴.
[۱۹] هشام بن الحکم، آقای صفائی، ص ۱۲.
[۲۰] هشام بن الحکم، استاد قرن دوم در کلام و مناظره، ص ۴۴.
[۲۱] نوعی پارچه و جامه ابریشمی گرانمایه منسوب به سابور فارس.
[۲۲] فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشهٔ، باب الغش، ص ۱۶۰ - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، باب البیع فی الظلال، ص ۱۷۲ - تهذیب الاحکام، ج ۷، کتاب التجارات، ص ۱۳.
[۲۳] غلام آزاد شده.
[۲۴] فهرست ابن‌ندیم، ص ۲۴۹. فهرست طوسی، ص ۳۵۵. فصول المختاره، ص ۲۸.
[۲۵] رجال کشی، ص ۲۲۰.
[۲۶] رجال نجاشی، ص ۳۰۴.
[۲۷] هشام بن‌الحکم، مرحوم صفائی، ص ۱۳.
[۲۸] تأسیس الشیعه، ص ۳۶۰.
[۲۹] هشام بن الحکم، استاد قرن دوم در کلام و مناظره، ص ۳۵ و ۳۶.

هشام بن حکم

هشام بن حکم [۱] ، مکنی به ابومحمد، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بود. وی در شمار متکلمان شیعه و از کسانی است که در فن کلام تبحر ویژه‌ای داشت. به طوری که کسی نمی‌توانست با او برابری کند. بحث‌های او در فنون کلامی و مباحث ایدئولوژیکی، هر کس را به نیرومندی او در احتجاج و استدلال و قدرتش در سرکوبی مخالفان واقف می‌سازد. امام صادق، هشام را در عین حالی که بسیار جوان و کم سن و سال بود، بر بسیاری از اصحاب کهنسال و پیش کسوت خویش مقدم می‌داشت و درباره‌اش می‌فرمود: هشام با دل، زبان و دستش ما را نصرت و یاری می‌کند. [۲] .

وی برای تجارت از شهری به شهر دیگر می‌رفت و مردم را نیز راهنمایی می‌کرد و از مکتب اهل بیت دفاع می‌کرد. وی با ملحدان مناظره می‌کرد و با قدرت استدلال و خضوع در برابر حق آنها را به توحید هدایت می‌کرد.

زرکلی می‌گوید: هشام بن حکم فقیه، متکلم، مناظره کننده و از بزرگان شیعه بود. [۳] .

کتابهای الامامهٔ، الدلالات علی حدوث الاشیاء، الرد علی الزنادقهٔ، الرد علی هشام الجوالیقی، الرد علی اصحاب الطبایع و... از اوست. [۴] .

در کوفه به دلیل انتشار علم کلام و نیز شکل گیری مذاهب مختلف، حلقه‌های علمی فراوانی تشکیل می‌شد و مناظراتی بین پیروان مذاهب مختلف انجام می‌گرفت و هر گروه برای پیروزی بر گروه دیگر از علم کلام بهره می‌گرفتند هشام بن حکم از برجسته ترین شخصیت‌های آن عصر بود.

هارون الرشید درباره هشام بن حکم گفته است:

لسان هشام أوقع فی نفوس الناس من ألف سیف

زبان هشام کارسازتر از هزار شمشیر در جان‌های مردم است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] الفهرست، ص ۲۴۹؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۰۸؛ المراجعات (رهبری امام علی علیه‌السلام در قرآن و سنت)، سید شرف الدین موسوی، مترجم: محمد جعفر امامی، صص ۵۳۴-۵۳۰، چاپ سوم، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲.

[۲] زندگانی امام جعفر صادق، مظفر، محمدحسین، مترجم: سید ابراهیم علوی، ص ۱۴۵، چاپ اول، انتشارات رسالت، قم، ۱۳۶۷، ه ش.

[۳] الاعلام، زرکلی، خیرالدین، ج ۳، ص ۱۱۲۳، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶ م.

[۴] لغتنامه دهخدا، ج ۱۵، ص ۲۳۴۷۸.

[۵] الامام الصادق والمذاهب الاربعهٔ، ج ۲، ص ۷۸ و ۷۹.

هشام بن سالم جوالیقی جعفی علاف

ولید کننده یا فروشنده جولق که پارچه پشمین و خشن جوال و خرجین است - جوالباف، جوال فروش.

شیخ طوسی، رحمه الله، او را از اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده [۱] و نیز او را در عداد اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) یاد کرده است. [۲] .

و در فهرست فرموده: هشام بن سالم، اصلی (کتابی) دارد که بزرگان از آن نقل کرده‌اند، و سند آن به ابن ابی‌عمیر منتهی می گردد. [۳] .

نجاشی گوید: هشام بن سالم از امام صادق و موسی الکاظم سلام الله علیهما روایت کرده است؛ او ثقه ثقه می‌باشد، و کتبی همچون کتاب الحج و کتاب تفسیر و کتاب معراج دارد که محدثینی مانند ابن ابی‌عمیر از وی نقل کرده‌اند. [۴] .

هشام بن سالم از معدود کسانی است که در مورد آنان دو مرتبه کمله ثقه به کار برده شده است. [۵] .

ابن‌ادریس گوید: هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: بر ماست که اصول را به شما بیاموزیم و بر شماست که فروع آن را بر گویید. [۶] .

یونس بن یعقوب نقل کرده که امام صادق (ع) به هشام بن سالم دستور فرمود تا با مرد شامی که برای مناظره با حضرت به مدینه آمده بود در بحث توحید مناظره کند، و این نشانه تبحر و تخصص و علمیت او در باب توحید است. [۷] .

هشام بن سالم گوید: من و ابوجعفر مؤمن طاق بعد از وفات امام جعفر صادق (ع) در مدینه بودیم. مردم بر گرد عبدالله بن جعفر، پسر امام، جمع شده بودند و گمان می کردند او بعد از پدر، امام است. من و ابوجعفر بر او وارد شدیم، دیدم مردم به خاطر روایت مشهور که امر امامت در پسر بزرگ است در صورتی که عیبی در او نباشد [۸] او را امام می‌پندارند. ما بعد از ورود از او مسأله‌ای پرسیدیم همچنان که از پدرش می‌پرسیدیم. از او سؤال کردیم که زکات در چه مقدار واجب می گردد؟ گفت: در دویست درهم پنج درهم. سؤال کردیم در صد درهم چه کنیم؟ گفت: دو درهم و نیم زکات باید داد [۹] گفتم: والله، مرجئه چنین چیزی نمی گویند که تو گفتی. عبدالله دستها را به آسمان بلند کرد و گفت: والله، من نمی‌دانم مرجئه چه می گویند.

از نزد او بیرون آمدیم و با حالی پریشان به راه افتادیم و در یکی از کوچه‌های مدینه گریان و حیران نشستیم در حالی که نمی‌دانستیم کجا باید رفت؟ و چه باید کرد؟ و چه کس را قصد نمود؟ با خود می گفتیم آیا باید به سوی مرجئه، یا قدریه، یا زیدیه، یا معتزله، یا خوارج رفت؟! ناگاه دیدم پیرمردی که من او را نمی‌شناختم، با دست خود، به سوی من اشاره کرد که بیا. من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون منصور در مدینه جاسوسان زیادی گماشته بود که هرگاه شیعه بر شخص معنی اتفاق کنند او را گردن بزنند، و من ترسیدم که او از آنان باشد. به ابوجعفر گفتم: تو دور شو که من بر خودم و بر تو خائفم، لیکن این مرد مرا

خواسته نه تو را، پس دور شو که بی‌جهت خود را به کشتن ندهی. ابوجعفر قدری دور شد. من همراه آن پیرمرد به راه افتادم و گمان داشتم که از دست وی خلاص نخواهم شد؛ پیوسته به دنبالش می‌رفتم و تن به مرگ داده بودم. او مرا به در خانه حضرت موسی بن جعفر (ع) برد، و سپس تنهایم گذاشت و رفت.

ناگاه دیدم خادمی بر در سرای است. خادم به من گفت داخل شو، خدا تو را رحمت کند. وارد شدم، دیدم حضرت موسی بن جعفر (ع) نشسته. ابتداءا به من فرمود: نه به سوی مرجئه، نه سوی قدریه، نه به سوی زیدیه، نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج؛ به سوی من، به سوی من، به سوی من. گفتم: فدایت شوم، پدرم از دنیا رفت؟ فرمود: آری. گفتم: به موت درگذشت. فرمود: آری. گفتم: فدایت شوم، کی از برای ما است، بعد از او؟ فرمود: اگر خدا بخواهد تو را هدایت خواهد کرد. گفتم: فدایت گردم، عبدالله گمان می‌کند که او بعد از پدرت امام است. حضرت فرمود: «یرید عبدالله ان لا یعبدالله»، عبدالله می‌خواهد که خدا پرستش نشود. دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شماست؟ حضرت همان جواب اول را فرمود. گفتم: شما امامی؟ فرمود: این را نمی‌گویم. با خود گفتم: خوب سؤال نکردم. گفتم: فدایت شوم بر تو امامی هست؟ فرمود: نه.

آن گاه چندان هیبت و عظمت از آن حضرت مرا فراگرفت که جز خدا نمی‌داند، حتی زیادتر از آنچه از پدرش مرا فرا می‌گرفت، در وقتی که خدمتش می‌رسیدم. گفتم: فدایت شوم، سؤال کنم از شما، از آنچه از پدرت سؤال می‌کردم؟ فرمود: سؤال کن و جواب بشنو و فاش مکن که اگر فاش کنی بیم کشته شدن است. پس پیوسته از آن حضرت سؤال کردم و دریافتم که او دریاست. گفتم: فدایت شوم، شیعه تو و شیعه پدرت در گمراهی و حیرتند، آیا مطلب را به سوی ایشان القاء کنم و آنان را به امامت شما بخوانم؟ فرمود: هر کدام را که آثار رشد و صلاح از او مشاهده می‌کنی اطلاع ده، و از ایشان پیمان بگیر که مطلب را کتمان کنند که اگر آن را آشکار نمایند بیم قتل است، و با دست مبارکش اشاره به گلوی مقدسش نمود.

چون هشام از محضر حضرت (ع) بیرون آمد، به مؤمن طاق، مفضل بن عمر، ابوبصیر، و سایر شیعیان اطلاع داد. شیعیان خدمت آن حضرت می‌رسیدند و به امامت آن حضرت یقین پیدا می‌کردند. و کم کم جمعیت از اطراف عبدالله پراکند و مردم دیگر نزد او نمی‌رفتند، مگر عده قلیلی. عبدالله از سبب آن تحقیق کرد، گفتند: هشام بن سالم مردم را از دور تو متفرق ساخته.

هشام گوید: عبدالله گروهی را گماشته بود که هرگاه مرا پیدا کنند بزنند. [۱۰] .

مرحوم قاضی نورالله شوشتری، در مجالس المؤمنین، پس از نقل روایت فوق گوید: از این روایت نهایت شدت تقیه در زمان حضرت امام موسی (ع) ظاهر می‌شود. تا آنجا که اصحاب و راویان آن حضرت به واسطه شدت تقیه از ایشان به عالم، فقیه، عبدصالح، و گاهی به رجل تعبیر یم کردند. [۱۱] .

در کافی، از هشام بن سالم روایت شده که امام صادق (ع) درباره قول خدای عزوجل: «اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرءون بالحسنة السیئة» [۱۲] - ایشان برای صبری که کردند دوبار پاداش خود را دریابند و با حسنه سیئه را دفع کنند - فرمود: برای صبری که بر تقیه کردند و حسنه (خوبی) تقیه و سیئه (بدی) فاش کردن است. [۱۳] .

در ذم هشام بن سالم نیز روایتی گویای این که هشام گمان آن دارد که خدا به صورت انسان است، نقل شده، که با توجه به غیر موثق بودن راوی و ضعیف بودن روایت، غیر قابل اعتماد و اعتناست. [۱۴] .

و در صورت صحت چنین روایاتی، اصل طعن ساخته و پرداخته مخالفین بوده [۱۵] سپس به ضعفای شیعه سرایت می‌کرده، و آنان در این‌باره از ائمه (ع) سؤال می‌کردند و امامان (ع) در پاسخ به نفی تجسیم و تشبیه می‌کوشیدند. [۱۶] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال الطوسی، ص ۳۲۹.

[۲] رجال الطوسی، ص ۳۶۳.

[۳] فهرست طوسی، ص ۳۵۶.

[۴] رجال نجاشی، ص ۳۰۵.

[۵] رجال ابن‌داود، پایان قسم اول.

[۶] سرائر، مستطرفات جامع بزنطی، ص ۴۷۷.

عبدالحلیم الجندی، در کتاب «الامام جعفر الصادق» ص ۲۳۹ و ۲۴۰، پس از نقل این روایت به توضیح آن پرداخته است.

[۷] بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۸.

[۸] در اصول کافی، ج ۱ ص ۲۲۵، باب اموری که امامت امام را ثابت می‌کند، از هشام بن سالم نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: «امر امامت به فرزند بزرگ می‌رسد در صورتی که عیبی در (خلق و خلق) او نباشد».

عبدالله بن جعفر، پس از اسماعیل (که در زمان امام صادق (ع) وفات یافت) بزرگترین فرزند حضرت بود ولی دو عیب داشت: ۱ - عیبی در خلقت که پاهایش بی‌اندازه پهن و بزرگ بود (و گفته شده که دارای سری بزرگ بود) ۲ - از دانش بی‌بهره بود و نزد پدرش آبرویی نداشت.

[۹] اولین نصاب نقره: ۲۰۰ درهم برابر با ۱۰۵ مثقال نقره است (که یک چهلم آن بابت زکات پرداخت می‌شود) و کمتر از آن زکات ندارد. (عروة الوثقی، ص ۳۹۵).

[۱۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۶ - ۲۸۵ - رجال کشی، ص ۲۴۱ - ۲۳۹ - ارشاد مفید، باب فضائل ابی‌الحسن موسی (ع)، ص ۲۶۶ - رجال کبیر، ص ۳۶۷ - ۳۶۶ - بحارالانور، ج ۴۷، ص ۲۶۲ و ص ۳۴۳.

در بصائر الدرجات جزء ۵، باب ۱۲، ح ۴، ص ۲۵۲ - ۲۵۱، و در خرائج راوندی، ج ۱، باب ۸ ح ۲۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۱، این روایت با حذف قسمت آخر و اندکی تفاوت آمده است.

[۱۱] مجالس المؤمنین، ج ۱، مجلس پنجم، ص ۳۷۳ - ۳۷۱.

[۱۲] سوره قصص، آیه ۵۴.

[۱۳] اصول کافی، ج ۲، باب تقیه، ص ۱۷۲.

[۱۴] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۰۲ - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۱.

[۱۵] در انساب سمعانی، برگ ۵۹۰ (چاپ لیدن)، پس از تقسیم هشامیه به دو دسته و منسوب کردن اولی به هشام بن حکم و دومی به هشام بن سالم؛ سپس هشام بن سالم متهم شده است که می‌پنداشته که خدا جسم است و به صورت انسان، اما نه از گوشت و پوست، بلکه نوری ساطع است.

[۱۶] قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۶۱.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، ابومنذر

عالم بزرگوار و مشهور به فضل و علم، عارف به ایام و انساب، از علمای مذهب ما است [۱] که در کوفه نشو و نما کرده، و در سال ۲۰۴ هجری درگذشته است. [۲] .

در «انساب» سمعانی [۳] است که هشام، نسبش عالی و در شیعه‌گری غالی بوده است. [۴] .

از هشام روایت شده که گفت: به بیماری سختی دچار شدم که تمام دانستنیهای خود را فراموش کردم. خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت علم را در کاسه‌ای به من نوشانید پس دانش من، به من بازگشت. [۵] .

امام صادق (ع) به او عنایت داشت و او را نزدیک خود می‌نشاند و با گشاده‌رویی و انبساط با او برخورد می‌کرد. [۶] .

در تاریخ بغداد، از هشام، نقل شده که گفت: عمویم مرا سرزنش نمود که چرا قرآن را حفظ نمی‌کنم. من وراد منزل شدم و سوگند یاد کردم که از خانه خارج نشوم تا قرآن را حفظ کنم. پس در مدت سه روز حافظ قرآن گشتم. [۷] .

مرحوم پدرم گوید: قرآن را در سه روز حفظ کردن، از کسی که علم را از دست امام صادق (ع) نوشیده، بعید نیست. [۸].

ابن‌خلکان در تاریخ خود، ضمن معرفی هشام به عنوان دانشمندترین مردم در علم انساب و دارای بهترین کتب در این فن، او را از حافظان مشهور خوانده است. [۹] .

ابن‌قتیبه در المعارف، ابن‌ندیم در الفهرست، ابن‌خلکان در وفیات الاعیان، ذهبی در میزان الاعتدال، ابن‌حجر در لسان المیزان (خود و به نقل از ابوالفرج اصفهانی)، و کاتب چلبی در کشف الظنون، هشام را پیشگام همگان در علم انساب دانسته و او را علامه نسابه خوانده‌اند. [۱۰] .

هشام تألیفات بسیاری دارد که از آن جمله: کتاب المذیل الکبیر در علم نسب، کتاب الجمهره [۱۱] ، کتاب جنگهای اوس و خزرج، کتاب مشاتمات بین الاشراف، کتاب قداح و میسر، کتاب اسواق العرب [۱۲] ، کتاب اخبار ربیعه و بسوس و جنگ‌های تغلب و بکر، کتاب انساب الامم، کتاب المعمرین، کتاب الاوائل [۱۳] ، کتاب اخبار قریش، کتاب اخبار جرهم، کتاب اخبار لقمان بن عاد، کتاب اخبار بنی‌تغلب و ایامهم و انسابهم، کتاب اخبار بنی‌عجل و انسابهم، کتاب بنی‌حنیفه، کتاب کلب، کتاب اخبار تنوخ و انساب‌ها، کتاب مثالب بنی‌امیه، کتاب الطاعون فی العرب، کتاب الاصنام، کتاب فتوح العراق، کتاب فتوح الشام، کتاب الردة، کتاب فتوح خراسان، کتاب فتوح فارس، کتاب مقتل عثمان، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهروان، کتاب الغارات، کتاب مقتل امیرالمؤمنین (ع)، کتاب مقتل حجر بن‌عدی، کتاب مقتل رشید و میثم و جویریة بن‌مسهر، کتاب عین الوردة، کتاب الحکمین، کتاب مقتل الحسین (ع)، کتاب قیام الحسن (ع)، کتاب اخبار محمد بن الحنفیه، کتاب التباشیر بالاولاد، کتاب المؤودات، کتاب من نسب الی امه من قبائل العرب، کتاب الطائف، کتاب رموز العرب، کتاب غرائب قریش و بنی‌هاشم و سائر العرب، کتاب اجراء الخیل، کتاب الرواد، کتاب الحیران، و کتاب الخطب است. [۱۴] .

ابن‌ندیم در الفهرست کتاب‌های هاشم را به اقسام گوناگون تقسیم می‌کند، و متجاوز از ۱۴۰ کتاب برای وی می‌شمارد. [۱۵] .

ابن‌خلکان پس از برشمردن تعدادی از کتب هشام گوید: تصانیف هشام افزون بر ۱۵۰ تصنیف است [۱۶] و بهترین و سودندترین آنها کتاب معروف به الجمهره در شناخت انساب است که در این زمینه چنین کتاب نگاشته نشده است. [۱۷] .

احمد امین گوید: نسخ خطی کتاب الجمهره در چند کتابخانه هنوز باقی است، و کتاب الاصنام او در مصر چاپ شده است. [۱۸] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی، ص ۳۰۵ - رجال علامه حلی، ص ۱۷۹.

[۲] میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۵ و لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۶)چاپ بیروت) به نقل از تاریخ بلاذری - و فیات الاعیان، ج ۶، ص ۸۳، ردیف ۷۸۲ - کشف الظنون، ج ۱، علم الانساب، ص ۱۵۷.

در فهرست ابن‌الندیم، ص ۱۴۰ و در تذکرة الحفاظ، ج ۱، ط ۷. ص ۳۴۳، ردیف ۳۲۶، سال وفات هشام، ۲۰۶ هجری ذکر شده است.

[۳] ابوسعد، عبدالکریم بن محمد بن ابی‌المظفر منصور تمیمی مروزی شافعی، حافظ، فقیه و مورخ، صاحب کتاب انساب، فضائل صحابه، تذییل تاریخ بغداد و غیر ذلک است.

وی برای فراگرفتن علم و حدیث، سفرها به شرق و غرب جهان کرد و به شهرهای خراسان، شهری ری، اصفهان، همدان، موصل،

جزیره، شام، و کشور حجاز مسافرت نمود و با بسیاری از علما ملاقات کرده و از آنان روایت نموده است. گفته شده که عده شیوخش به چهار هزار نفر رسیده است. پدر و جدش نیز از علمای بزرگ بوده‌اند.

عبدالکریم سمعانی در روز اول ربیع الاول سال ۵۶۲ هجری از دنیا رفت.

سمعانی منسوب به سمعان است که بطنی از تمیم می‌باشد.

[۴] انساب سمعانی، باب الکاف و اللام، برگ ۴۸۶)چاپ لیدن).

[۵] رجال نجاشی، ص ۳۰۵ - رجال علامه حلی، ص ۱۷۹ - رجال ابن‌داود، جزء اول باب الهاء - رجال کبیر، ص ۳۶۷.

[۶] رجال نجاشی، ص ۳۰۵ - رجال علامه حلی، ص ۱۷۹ - رجال ابن‌داود، جزء اول باب الهاء - رجال کبیر، ص ۳۶۷.

[۷] تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۵، ردیف ۷۳۸۶ - تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ط ۷، ص ۳۴۳، ردیف ۳۲۶ - وفات الاعیان، ج ۶، ص ۸۲، ردیف ۷۸۲ - اعیان الشیعه، ج ۵۱، ص ۵۸.

[۸] الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۲ - تحفهٔ الاحباب، ص ۴۱۰.

[۹] تاریخ ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۳۳۲ و وفات الاعیان، ج ۶، ص ۸۲، ردیف ۷۸۲.

[۱۰] المعارف، ص ۲۳۳ (چاپ مصر) - الفهرست، ص ۱۴۰ - وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۸۲ - میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۴، ردیف ۹۲۳۷ (چاپ بیروت) - لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۹۶ (چاپ بیروت) - کشف الظنون، ج ۱، علم الانساب، ص ۱۵۷.

[۱۱] در معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۱۴، جمهرهٔ الانساب ذکر شده است.

[۱۲] کتب هشام در اخبار شهرها و مناطق (به نقل ابن‌ندیم)، گذشته از کتاب اسواق العرب، کتاب الاقالیم، کتاب البلدان الکبیر، کتاب البلدان الصغیر، کتاب تسمیهٔ الارضین، کتاب الانهار، کتاب الحیره، کتاب منازل الیمن، و کتاب العجائب الاربعه می‌باشد که دلیل تقدم شیعه بر دیگران در زمینه جغرافیا در صدر اسلام است (الشیعه و فنون الاسلام، ص ۶۵ (چاپ صیدا)).

[۱۳] اول کسی که در «اوائل» کتاب تصنیف کرده است، هشام بن محمد می‌باشد (الشیعه و فنون الاسلام، ص ۷۶).

[۱۴] رجال نجاشی، ص ۳۰۶ - ۳۰۵.

[۱۵] فهرست ابن‌الندیم، ص ۱۴۳ - ۱۴۰.

[۱۶] بلاذری، در تاریخ خود، آورده است که مصنفات هشام زیاده از ۱۵۰ تصنیف می‌باشد.

[۱۷] وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۸۴.

[۱۸] ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۸. (چاپ بیروت).

هفت آسمان چیست؟

ابوبصیر گوید: از امام صادق - علیه‌السلام - راجع به آسمانهای هفتگانه سؤال کردم.

حضرت فرمود: هفت آسمان که هیچ آسمانی از آنها نیست مگر اینکه در آن مخلوقاتی هست و میان هر آسمانی و آسمانی دیگر مخلوقاتی است تا آسمان هفتم.

گفتم: زمین چی؟

حضرت فرمود: هفت طبقه می‌باشد که در پنج طبقه از آنها مخلوقی است از مخلوقات خدا، و دو طبقه آن هوا هستند که در آن چیزی نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالأنوار: ج ۵۵ ص ۹۷ ح ۱۸.

هفت دستور امام صادق

سفیان ثوری گفت: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم عرض کردم: به من سفارشی (پندی) فرمایید تا بعد از شما آن را به کار بندم. حضرت فرمودند: به گوش می گیری، ای سفیان؟

عرض کردم: آری، ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فرمودند: ای سفیان، دروغگو را مردانگی نیست و حسود را آسایش و شاهان را برادری و مغرور و متکبر را دوستی و بداخلاق را سروری نیست.

حضرت سپس دم فروبستند. من گفتم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیشتر بفرمایید، حضرت فرمودند: ای سفیان، به خدا اعتماد کن، تا عارف باشی و به آن چه قسمت تو کرده است خرسند باش، تا توانگر باشی، چنان رفاقت کن که با تو رفاقت می کنند، تا بر ایمانت بیفزایی و با بدکار همنشینی مکن، که تو را بدکاری می‌آموزد و در کارهایت با کسانی مشورت کن که از خداوند عزوجل می ترسند.

پس حضرت دوباره دم فروبستند. گفتم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیشتر بفرمائید. حضرت فرمودند: ای سفیان، هر که عزت خواهد بی آن که پادشاهی داشته باشد و قدرت خواهد بی آن که برادران (و دوستان) داشته باشد و هیبت و شکوه خواهد بی آن که مال و ثروت داشته باشد، باید از خواری معاصی خداوند به عزت طاعت او درآید.

باز حضرت دم فروبستند. عرض کردم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز هم بفرمایید. حضرت فرمودند: ای سفیان پدرم سه نکته‌ی ادب به من آموخت و از سه چیز نهی فرمود: اما آن سه نکته‌ی ادب که به من آموخت این بود که به من فرمود: فرزندم، هر که با یار بد بنشیند، به سلامت نماند و هر که گفتارش را در بند نکشد، پشیمان گردد و هر که به جاهای بدنام آمد و شد کند، مورد بدگمانی و اتهام قرار گیرد. عرض کردم: ای پسر دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن سه چیز که شما را از آنها نهی نمودند چیست؟

حضرت فرمودند: مرا از همنشینی با کسی که بر نعمت (دیگران) حسادت می‌ورزد و از گرفتاری و معصیت (دیگران) شاد می‌شود و یا کسی که سخن‌چین است نهی فرمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۲۱۷۹۱ ۳۶۷.

همت بلند

یکی از اصحاب معصومین علیهم‌السلام روزی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، سال‌های سال است که در خدمت شما هستم و تاکنون چیزی از شما نخواسته‌ام. حضرت فرمود عیبی ندارد، از ما حاجتی بخواه. عرض کرد: می‌روم تا فکر کنم چه چیزی از شما بخواهم. پس از مدتی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، من از شما می‌خواهم بهشت را برایم ضمانت کنید. حضرت مقداری تأمل کردند و بعد فرمودند: من بهشت را برایت ضمانت می کنم. سپس فرمودند: اگر حاجت دیگری داری بگو. عرض کرد: یابن رسول الله، من در مورد خواسته‌ام بسیار فکر کردم. دیدم اگر از شما پول بخواهم، سرانجام آن را در این دنیا بر جای می گذارم و می‌میرم. اگر طول عمر بخواهم، سرانجام همه مرگ است. بنابراین، تصمیم گرفتم که آخرت را از شما بخواهم.

همسایه خوبی باشید

از حقوقی که دین مقدس اسلام آن را واجب دانسته است، حق همسایه است. انسان بایـد همسایه‌ی خود را مانند خانواده‌اش مورد لطف قرار دهد و با او انس و الفت داشته باشد و در مواقع لزوم به او کمک کند. اگر شخص حق همسایه را رعایت کرد، از انعکاس و مزایای این عمل نیک بهره مند می‌شود. علی (ع) در آخرین وصیت خود فرمود: «پیغمبر خدا آن قدر درباره‌ی همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم آن حضرت، برای همسایه سهمی از ارث قرار خواهد داد. [۱] ملاحظه کنید، اگر این مسئله عملی شود و همه‌ی همسایگان نسبت به هم معاشرت نیکو داشته باشند، همه در خوشی به سر می‌برند و همین خوشی باعث آبادی خانه‌ها و طولانی شدن عمرها می‌شود.

حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فی الأعمار. [۲] .

خوب همسایگی کردن، خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه. ص ۴۲۲.

[۲] اصول کافی. ج ۲، ص ۶۶۷.

همسران حضرت امام صادق

همسر حضرت منحصر به علویه مخدره فاطمه دختر حسین‌اصغر عموی آن بزرگوار است و نیز کنیز ام‌ولد به نام حمیده می‌باشد.

همه چیز طلا و جواهرات می شود

روزی عدّه ای از دوستان و اصحاب خاصّ امام جعفر صادق علیه السلام همانند یونس بن ظبیان، مفضّل بن عمر، ابو سلمه سرّاج، حسین بن ابی فاخته و...، در محضر شریف و مبارک آن حضرت، شرف حضور داشتند.

امام علیه السلام در آن جمع فرمود: تمام گنج های زمین و نیز کلید تمام جواهرات درون آن، نزد ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم السلام - می باشد؛ و چنانچه هم اکنون اراده کنم و به یکی از دو پایم بگویم که آنچه از طلا و نقره زیر آن پنهان شده درآورد و آشکار سازد، فورا انجام خواهد داد.

سپس در ادامه فرمایش خود، اظهار داشت: توجّه کنید؛ و آن گاه با پای مبارک خود روی زمین خطّی کشید و زمین شکافته شد و گنجی پُر از طلا و نقره نمایان گردید.

بعد از آن با دست مبارک خود اشاره به گنج کرد و فرمود: ما کراماتی این چنین انجام می دهیم؛ و سپس یکی از آن شمش های طلا را که به اندازه یک وجب بود برداشت و به تمامی افراد حاضر نشان داد و فرمود:

خوب نگاه کنید و دقّت نمائید و چشمان خود را باز دارید که اشتباه نکنید و فردا در شکّ و شبهه قرار نگیرید.

و همگی آن افراد پس از دقّت کامل گفتند: یاابن رسول اللّه! این ها طلای خالص است؛ و چقدر جالب برق می زند و می درخشد.

پس از آن، حضرت خطاب به افراد کرد و فرمود: اینک درون زمین را نگاه کنید.

و چون درون زمین را نگاه کردند، شمش های فراوانی را از طلا و نقره دیدند؛ و با حالت ناباوری عرضه داشتند: یاابن رسول اللّه! قربان شما گردیم، آیا واقعا شما چنین قدرت و چنین خزائن گرانبهائی را دارید؛ و حال آن که شیعیان و دوستان شما در فقر و

بیچارگی به سر می برند؟

حضرت در پاسخ فرمود: به همین زودی خداوند متعال خزائن دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع و فراهم می نماید؛ و ما در میان نعمت های وافر بهشتی قرار خواهیم گرفت؛ و آن گاه دشمنان ما به عذاب دردناك الهی مبتلا می گردند.[۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج والجرایح مرحوم راوندی: ج ۲، ص ۷۳۷، ح ۵۲.

هنگام فرود جبرئیل و نزول وحی پیامبر

از امام صادق – علیه‌السلام – سؤال شد آیا به هنگام فرود جبرئیل بر پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله و سلم – حضرت بیهوش می‌شدند؟

حضرت صادق – علیه‌السلام – فرمودند: نه، بلکه جبرئیل هرگاه نزد پیامبر اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – می‌آمد بر او وارد نمی‌شد مگر پس از اجازه گرفتن از او، هنگامی که بر حضرتش وارد می‌شد مانند غلام و برده در برابرش می‌نشست.

و اما حالتی که گفتی هنگامی بود که خدا با او بدون واسطه و ترجمان سخن می گفت.

این حدیث را ابن ادریس از پدرش از جعفر بن محمد بن حسین بن زید از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از امام صادق – علیه‌السلام – روایت کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کمال الدین: ۵۱، بحارالأنوار: ج ۱۸ ص ۲۶۰ ح ۱۲.

هوس مایه ی درد و دروغ است

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند:

نفس را با هوس‌هایت رها مکن که هوای نفس موجب هلاکت آن می گردد و واگذاشتن نفس با هوسش مایه‌ی درد و رنج آن است و باز داشتن نفس از هوا و هوسش باعث درمان آن می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی: ۲ / ۳۳۶ / ۴، میزان الحکمه: ج ۱۳، ح ۲۰۵۴۹.

هوسها

انسان در اداره کردن امور خود باید مدبر باشد. در راههایی که او را به هدف می‌رسانند گام بردارد و از راههایی که او را از مقصود دور می کند، اجتناب کند. از جمله موانعی که در راه پیشرفت آدمی وجود دارد، دشمن است که همیشه می کوشد تا سد راه ترقی شخص شود و در کارهایی که به نفع اوست کارشکنی کند. انسان با هشیاری کامل باید فعالیت دشمنان خود را خنثی و بی‌اثر کند تا به مقصودش نائل آید.

یکی دیگر از موانع پیشرفت و سعادت آدمی، هوای نفس و خواسته‌های بی‌مصلحت اوست که باید آنها را زیر نظر داشته باشد، از

میدان دادن به آنها خودداری کند، با نیروی عقل با آنها مبارزه نماید، به فرمان عقل عمل کند و خلاصه آنچه مصلحت اوست انجام دهد، نه آنچه میل اوست.

احذروا اهوائکم کما تحذرون اعدآئکم [۱].

از هوی و هوسهای خود بپرهیزید، همچنان که از دشمنان خود پرهیز می کنید.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی. ج ۲، ص ۳۳۵.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».